واژه‌نامه

کردی - فارسی

دکتر محمد تقی ابراهیم پور



واژه‌نامه

کردی - فارسی

دکتر محمدتقی ابراهیم‌پور

انتشارات ققنوس

تهران - ۱۳۷۳

انتشارات ققنوس

خیابان انقلاب. خیابان شهدای ژاندارمری. شماره ۲۱۵. تلفن: ۶۴۰۸۶۴۰

محمد تقی ابراهیم پور

واژه‌نامه کردی ـ فارسی

چاپ اول، ۲۰۰۰ نسخه، پاییز ۱۳۷۳

چاپ دیبا

شابک:۵-۱۲-۰۱۱-۳۱۱-۹۶۴ ISBN:964_311_012_5

با سپاس از آقای دکتر داریوش مدی که در انتخاب تصاویر و آقای عبدالرحمن شاهرخی که واژه‌های اورامانی و آقای سید جلال‌الدین نظامی کورانه که واژه‌های کردی شمال را تصحیح فرموده‌اند.

مؤلف

دیباچه

وقتی دو جلد کتابهای «دستور زبان کردی سنندجی» و «دستور زبان کردی» با فاصلهٔ یک سال منتشر شد، ابتدا نامه‌ای از آشنایی ندیده به دستم رسید - آشنا از آن جهت که ایشان را با آثارشان می شناختم - در نامه، ضمن اظهار لطف فراوان سؤالهایی مطرح فرموده و نشانی خود را به عنایت یکی از کردان سرشناس ساکن تهران منزل ایشان قرار داده بودند. برای اینکه استفساری از حال آشنای ندیده کرده باشم با تلفن از آن آقایی که قرار بود به مرحمت، واسطهٔ مکاتبات و مذاکرات علمی قرار گیرند سؤالی کردم. ایشان منکر آن چنان روابطی شدند که نویسندهٔ نامه به خود اجازه داده باشد، منزل ایشان را نشانی و آدرس خود قرار دهد و پاسخ تشکر و اعتذار مرا بدانجا کشانید که نام خود را جزو «اسماء عظام» و اسم بنده را «کاملاً معمولی» خواند و به این ترتیب چون نشانی دیگری از آشنای ندیده در دست نبود رابطه قطع شد.

زمانیکه واژه‌نامهٔ «فارسی - کردی» منتشر شد جز معلمی در شهرستان سنندج که به آقای عبدالرحمن شاهرخی دوست صمیمی و همکار عزیز من گفت: «کار بیهوده‌ای بوده است زیرا تمام این واژه‌ها را ما خود می دانیم» و یکی دو نفر که نامشان در مقدمهٔ کتاب بود و هر یک به گونه‌ای حرفی داشتند کسی به تأیید یا اعتراض برنخاست تا نامه‌ای از آقای عبدالحمید حسینی که با ماشین تحریر نوشته شده است و امضاء ندارد از آلمان رسید که چون دارای نکات فنی و علمی و احساسی بسیار جالبی بود مبنا و پایهٔ دیباچهٔ این کتاب قرار داده شد. مطالب و جملات آقای عبدالحمید حسینی را عیناً نقل کرده و به بررسی مختصر آن می پردازم.

در مورد مقدمه کتاب عرض بنده این است که مقدمه را خیلی خلاصه و در حقیقت با تعجیل نوشته‌اید. صرف‌نظر از بعضی تعارفات معمول در مورد معرفی دوستان اصولاً از مسئله رفتار کردهای مقیم تهران صحبتی به میان نیست خواننده با یک مسئله احساسی روبرو می شود مثلاً آنها از همکاری سرباز زده‌اند....

آقای حسینی عزیز، دست‌کم شما می دانید که آنها چگونه سر باز زدند و چگونه برای هر ۱۵ دقیقه کار صدها تومان مزد می خواستند «به نرخ رادیو و تلویزیون آن زمان» و چگونه بعد از آنکه تمام حقوق یک روز خود را می گرفتند با گفتن پانزده کلمه به عنوان خستگی خداحافظی می کردند و می رفتند. اینها گفتن ندارد، بهتر است و اجازه بدهید در همین حد بماند.

.....و فوراً حسینی برای جبران نقیصه راهی آذربایجان شده و گویشور پیدا و همراه خود آورده است. بعد مسئله دیگر خواننده با خود فکر می کند که چطور شده این جوان آشنا به تحقیق و تتبع هیچ با مؤلف همکاری نکرده است و فقط در یافتن گویشور، او را مساعدت نموده است....

حق با شماست، در این باره قصور به عمل آمده و به سخن کوتاه اکتفا شده است. شما دوست آشنا به تحقیق و تتبع نه تنها در یافتن گویشور کردی شمال کمک جدی و لازم را بعمل آوردید در کوشش چند سال آخر تدوین و تصحیح کتاب هم شریک بودید. هرگز شبهایی را که تا پاسی از آن با گویشورها سروکله می زدم و شما همراه و همگام و همنشین بودید فراموش نمی کنم. آهنگ صدای شما در بیشتر نوارهایی که از آن جلسات گرفته شده دلیل و گواه بر حضور صمیمانهٔ شما در کار تهیه واژه‌نامه است. اگر در این باب قصوری و در ادای احترام و پاسخگویی به زحمات شما کوتاهی انجام گرفته است از جان و دل معذرت خواهی می کنم.

...به عقیده من بهتر بود کتابی که با خون دل و تعذیب سالیان دراز خانواده تألیف شده است حق بود که خیلی با تفصیل از شیوهٔ تحقیق، نحوهٔ همکاری رفقا و چگونگی برخورد کردهای تهرانی سخن می رفت چون خوانندهٔ ناآشنا به تحقیق با خود فکر می کند چه خوب و آسان انسان فرهنگها

رابغل هم ردیف می کند و در برابر هر لغت، لغت کردی آن را یادداشت می کند و...

رسم ما منت گذاشتن نیست. روش تحقیق هم به ساد گی در آن کتاب تشریح شده است. اگر کسی ادعایی دارد و می تواند فرهنگها را کنار هم بگذارد و از آن فرهنگی بوجود آورد، این گوی و این میدان. اگر از دست ما هم کمکی ساخته است به جان و دل در خدمتیم. داستان مردی است از آشنایان که وقتی می بیند چنین واژه‌نامه‌ای منتشر شده است می گوید : ناقص و ناتمام است.

شنونده جواب می دهد : شما کامل آن را بنویسید، امکانات فلانی هم در اختیارتان خواهد بود.

بعد از تفکری می گوید : آخر بیست سال طول می کشد. بنابراین هر کسی ادعایی دارد فرهنگها را کنار هم بگذارد.

....در صفحه پ نوشته شده حروف هجای «واکه» زبان کردی ۲۸ حرف‌اند. در زبان کردی فونیم‌ها ۳۶ فونیم می باشند. غالباً دیده می شود محققین کرد اگر آشنا به فرهنگ غرب و اسلام باشند بعوض صحبت از فونیم از حرف سخن می رانند و اگر آشنا به فرهنگ اروپایی باشند از کونسونانت و واول صحبت می کنند و چندین مسئله را با هم در می آمیزند.

هجا با سیلاب ممکن است که از فونیم یا چندین فونیم ترکیب یابد مثلاً گفت یک واژه یک هجایی است و مرکب از ۳ فونیم می باشد. ولی «ئا» در کردی به معنی آری یک هجای یک فونیمی می باشد. پس هجا را نمی توان به معنی حرف به کار برد. بعد واژهٔ واکه را می بینیم که برای توضیح بیشتر معنی و مراد از هجا آورده شده است. واکه یک واژه ابداعی زبانشناسان ایرانی است که در برابر واول انگلیسی آورده می شود. پس این هم نمی تواند وافی به مقصود باشد.

بعد مسئله حرف، حرف شکل نویس نوشتاری فونیم‌های یک زبان می باشد و درست نخواهد بود که ما حرف را به معنی فونیم یعنی کمترین و کوتاهترین صوتی که ممیز معنی باشد به کار ببریم. ولی در هر حال فونیم‌های

کردی ۳٦ عدد می باشد و ۳٦ شکل نوشتاری هم دارد. البته مسئله همزه در کردی مورد بحث است به عقیدهٔ بیشینه محققین در کردی همزه نداریم تنها در سرآغاز برای زیبایی شکل نویس می شود.

بسیار خوب، در اینجا تمام آنچه را که یک زبان شناس دربارهٔ: حرف، فونیم، واکه، واژه و هجا گفته است آورده‌ایم اما اگر چنین می نوشتیم تکلیف آن محصل دبستانی که می خواهد از این واژه‌نامه استفاده برد چه خواهد بود؟ به هر حال من آمادگی دارم در خدمت جنابعالی این موضوع را همانطور که متذکر شده‌اید در یک کتاب جداگانه بررسی کنیم و انتشار دهیم.

... صفحه ج تقسیم‌بندی کردستان چه از نظر تاریخی چه ازنظر اجتماعی چه از نظر زبانشناسی به این دو منطقه نادرست می باشد. سوران نام یکی از عشایر کرد در دوران حکومت فئودالهای کرد می باشد که در قرن نوزدهم در نواحی از کردستان در کردستان عراق حکومت کرده‌اند. و این اصطلاح نادرستی است که وسیلهٔ کردهای عراق و برخی از اروپائیان که معلومات خود را بیشتر از کردهای عراق کسب کرده‌اند رواج یافته است...

پس چنین رواجی وجود دارد و نادرستی آن را باید تحقیق و بررسی عمیق نشان دهد.

....بعد کردی زازا، کردی بادینان نیست بلکه یکی از گویشهای کردی گورانی یا اورامی است و این کردها را در قرن ۷ و ۹ هجری به محل سکونتشان در کردستان ترکیه امروزی در حوالی در سیم واورفه و خرپوت کوچ داده‌اند ....

جداً شما خودتان هم عقیده دارید که گویش به دینی همان اورامی است؟ این نظریه پرثقیل به نظر می آید. بهرحال اینگونه تقسیم‌بندی هم مرسوم شده است. بعلاوه همانطور که گفته شد هر نوع تغییر نیازمند بررسی و تحقیق کامل است و چنین است که به خود حق می دهم تا زمانی که تحقیقات کاملی به عمل نیامده و وضع قبایل و عشایر کرد در مناطق مختلف تعیین نشده است از همان روش قدیمی استفاده کنم.

....البته بر سر این مسئله (تقسیم‌بندی زبان کردی و تحدید محیط جغرافیایی هر یک از گویشها و تبیین پیوندی این گویشها با هم) نیازمند به

نوشتن کتابی جداگانه،....

درست است، کاملاً نیازمند است.

....اگر شما می خواستید حق مقدمه این فرهنگ پررنج را ادا کنید جا داشت خیلی محققانه‌تر این مسئله را عنوان می فرمودید و حداقل ۶۰ صفحه از مقدمه را به این مبحث اختصاص می دادید و تنها به ترجمه برخی از نظریان ماموستا محمدخال اکتفا نمی فرمودید....

همانطوری که فرمودید اینکار یعنی تعیین وضع و موقعیت جغرافیایی و تقسیم‌بندی زبان و تبیین پیوندی این گویشها نیازمند تحقیق زیاد و نوشتن کتابهای مختلف و متنوع است و باید اشاره کرد که حتی ممکن است با یک یا دو نفر هم نتوان آن را انجام داد و کتابی که مورد بحث است (واژه‌نامه فارسی - کردی) کتاب ریشه‌شناسی قوم کرد و زبان شناسی کردی نیست اما برای اینکه اطلاعات مختصری هم داده شده باشد از آنچه مرسوم و معمول می باشد اطلاعاتی جمع آوری و در اختیار گذارده شده است. بقیهٔ مسایل دست کم با محتویات این کتاب ارتباطی ندارند. اما استفاده و ترجمهٔ نظریات ماموستا محمدخال، باید عرض کنم که هر قدر این کتاب و اطلاعات شخص من مدیون جناب ایشان باشد (و این مقدار هم کم نیست. بلکه بسیار زیاد است) در این باب از نظریات معظم‌الیه استفاده نشده است.

....البته این را بگویم که من معتقد هستم که ما زبانهای کردی داریم نه زبان کردی، چون از نظر فونولوژی و مورفولوژی و سینتاکس به همان اندازه کردی مکریان یا کرمانجی جنوبی با گورانی یا هورامی اختلاف دارد که با زبان فارسی دارد یا کردی کرمانجی شمالی با گورانی و فارسی....

و جان کلام اینجاست، اینجاست که می خواهم روی آن انگشت بگذارم. از پیش می گویم که من یک پیر کرد هستم و در رگهایم چنان حرارتی از خون این نژاد موجود است که تن و جان و مال خود را هر لحظه آماده فدا شدن در راه این قوم در مشت دارم، هر نفس که فرو می برم باامید به رستگاری این قوم است و برمی آورم به امید نجات و فلاح آن، از بندهای فقر و تیره‌روزی و نادانی و درماند گی.

اما این تعشق به معنای آن ناسیونالیسم کور کورانه نیست که جان هزاران جوان در راه آن فدا شده و می شود. بیست و پنجسال پیش روزی در یکی از پارکهای یکی از شهرهای

آمریکا قدم می زدم. مردی پاکستانی یا هندی در حالیکه به کبوترهای آزاد دانه می داد و آنها را می خواند و به فرزند خود نشان می داد واژه «کبوت» را چند بار بر زبان آورد. «کبوت» نام آن پرنده بود که ما کبوتر می خوانیم و آن مرد به طور قطع یک اردو زبان بود. بعد از آن در این باره بسیار اندیشیدم. کتاب بسیار خواندم سپس در زبان پشتو تحقیق کردم. اما آشنایی بیشتری با زبان کردی داشتم. زبان مادریم بود پس به صرافت افتادم که از این جا شروع کنم و از این راه وارد شوم.

منهم از آن عده هستم که فکر می کنند. «زبانهای کردی وجود دارد» اما جایگاه زبان کردی کجاست؟ زبانهای فارسی، اردو، پشتو، گرجی ...... از کجا آمده‌اند؟ آیا فارسی زبانی است وارد و زبانی و پشتو زبان جداگانهٔ دیگری؟ وقتی برخلاف معمول فرهنگ مقایسه‌ای فارسی کردی را نوشتم با کمال تعجب دریافتم که اردو، پشتو، گرجی، فارسی و کردی، همه، گویشهایی از یک زبان مادر، از یک مادر عظیم و پر بار و ثمر که روزی پهنه‌ای وسیع از این عالم را زیر پوشش خود داشته است می باشند. بدون غلّو، بدون افتخارجویی و فرّیابی باید گفت که این زبان از سند تا فرات و از شمالی‌ترین مناطق ساحلی خزر تا پایین‌ترین نقطه‌های دریاهای جنوب گسترده بوده و با آن صحبت می شده است. این زبان شاخه‌های فراوانی یافته است که اگر آنها را کنار هم قرار داده واژه‌های آنها را ریشه‌یابی کنیم، می بینیم که همه از یک ریشه و یک مادر هستند و هم اکنون هم جز از نظر فنولوژی، آنهم نه همیشه، با هم تفاوت چندانی ندارند. مشابهت این زبانها چنانست که آدم از میهن‌پرستانی که محضرشان همیشه از اشک به خاطر تفرق این نژاد و این زبان نمناک بود تعجب می کند چرا به این فکر نیفتادند و از راه یکنواختی زبانها، همگونی مردم این منطقه را به اثبات نرساندند و در جهت ایجاد یک حکومت متحد بدون اختلاف قومی و نژادی و مذهبی کوشش و تلاشی و اقدامی به عمل نیاوردند. پاسخ مشخص است. افغانستان با زبان رسمی پشتو، پاکستان با زبان رسمی انگلیسی و اردو و ایران با زبان رسمی فارسی و کردستان با ادعای اصالت زبان کردی و ..... راستی هیچ به این فکر بوده‌ایم اگر این ملتها که زبان و تاریخ و سرنوشت و درد و رنج و شادی مشترک داشته و دارند زیر یک پرچم متحد شوند به اضافه آنها که در شمال و غرب و دورتر هستند و همه به این زبانها تکلم می کنند چه نیرویی به وجود خواهد آمد؟ و استعمار و استثمار جهانی چه رنج و چه دشواری از وجود چنین نیروی عظیم خواهد برد؟ و حال به آنجا می رسیم

که دریابیم چرا زبان فلان و فلان در فلان و فلان مملکت رسمی شده است و ملتها جوانان خود را به خاطر تثبیت این تفرق به کشتن می دهند. متأسفانه شرایط سیاسی برای بحث بیشتری وجود ندارد، این زمان بگذار تا وقت دیگر.

خوشبختانه آقای عبدالحمید حسینی همراه نامهٔ دومی - که متأسفانه از آن احساس اولیه تهی می باشد و قسمتی معترضانه - که در همین باب فرستاده‌اند - تقسیمات زبانشناسی و منطقه‌ای محققانه‌ای ترتیب داده و همراه فهرست فرهنگهای کردی ارسال فرموده‌اند که ضمن سپاس و تشکر فراوان عیناً نقل می شود. متذکر می شویم که شخصاً با این تقسیم‌بندی موافق نیستم و نمی توانم به سادگی گویشهایی لری و فیلی و بختیاری را در زیر نام زبان کردی تقسیم‌بندی کنم.

زبان کردی و گویشهای آن

زبان کردی یکی از زبانهای شمال غربی زبانهای ایرانی است و به اعتبار موقعیت جغرافیایی گویشهای کردی را می توان به پنج گروه تقسیم کرد.

۱ - کرمانجی شمالی: که گویشهای بادینانی، حکاری، بایزیدی، بوتانی، ماردینی، عمادیه‌ای، هرکی، قامیشلی، اریفانی و جلالی را شامل می شود.

۲ - کرمانجی جنوبی یا کردی مرکزی: که شامل گویشهای سورانی، سلیمانیه‌ای، اربیلی، اردلانی یا سنندجی، موکریانی یا موکری است.

۳ - گورانی: که شامل گویشهای زازا یا دملی و اورامانی است که اورامانی خود به دو گویش تخت و لهون تقسیم می گردد.

٤ - کلهری یا لکی: شامل گویشهای کرمانشاهی، : سنقری، بیجاری، کلیایی، قروه‌ای، کرندی، خانقینی، مندلی، بدره‌ای و کوتی است.

۵ - لری: گویش لری را برحسب وضع جغرافیایی آن می توان در دو گروه اصلی تقسیم کرد.

۱ - گویش بختیاری: شامل گویش کردهایی است که در پشتکوه، شهر کرد، چهارمحال و بختیاری به آن تکلم می کنند.

۲ ـ فیلی : که شامل گویشهای پیشکوهی، خرم‌آبادی و بروجردی است و گویش کردهای ساکن اطراف دزفول، مسجدسلیمان و خرمشهر را نیز می توان در ردیف گویشهای فیلی به شمار آورد.

در مورد تقسیم‌بندی گویشهای کردی تاکنون هر تقسیم‌بندی که به عمل آمده بر اساس موقعیت جغرافیایی این گویشها بوده است و اصولاً متکی به دانش زبانشناسی همگانی نبوده است. نخستین بار مورخ شهیر کرد امیر شرف‌الدین خان بدلیسی برحسب اقوام و طوایف کرد گویشهای کردی را به چهار دسته تقسیم کرد : کرمانجی، گورانی، کلهری و لری.

مورخ معاصر کرد محمدامین زکی‌بک در «تاریخ‌الکرد و کردستان» ص ۳۱۹ گویشهای کردی را به سه گروه تقسیم می کند :

الف : بخش ایرانی شامل گویشهای سنندجی، کرمانشاهی و گویشهای گروسی و کالون عبدویی.

که به نظر ایشان این گویشها به گویش کردهای ارزروم بسیار نزدیک است و همچنین گویش کردهای تهران و خراسان.

ب : کرمانجی شرقی شامل گویشهای مکری و سلیمانیه‌ای.

ج : کرمانجی شمال غربی شامل گویشهای اریفان، ارزروم، بایزید، ارومیه، حکاری، شمدینان و کردهای شمال سوریه.

شیخ محمدخال در مقدمه فرهنگ خود «فرهنگ‌خال» گویشهای کردی را به شرح زیر تقسیم‌بندی می کند :

الف : زازا.

ب : کرمانجی (شمالی) شامل گویشهای حکاری، بایزیدی، بوتانی و شمدینانی.

پ : کرمانجی (جنوبی) شامل گویشهای سورانی، بابانی، موکریانی، اردلانی، کلهری و گورانی.

ت : لری شامل گویشهای بختیاری لکی و فیلی.

پژوهشگر نامی کرد توفیق وهبی[1] گویشهای کردی را به سه گروه تقسیم کرد :

---

۱ - Kurdish Studies [in Kurdica, Journal of the Taufiq

الف : کرمانجی شمالی شامل گویشهای بایزیدی، حکاری، آشیتی، بوتانی، و بادینانی.
ب : کرمانجی جنوبی شامل گویشهای مکری، سورانی، سنه‌یی (سنندجی) و سلیمانیه‌ای.
پ : کرمانشاهی شامل گویشهای کلهری، لکی و پشتکوهی.[۲]

پژوهشگر کرد عبدالرحمن محمدامین ذبیحی در مقدمهٔ فرهنگش «قاموسی زمانی کردی» گویشهای کردی را به سه گروه.

الف : کردی شمالی. ب : کردی مرکزی. پ : کردی جنوبی تقسیم می کند.

ذبیحی در صفحهٔ ۵۵ همان کتاب یادآور می شود که گویشهای زازا و گورانی کردی هستند و هر دو به یک گروه گویشی تعلق دارند.

آنچه که در این میان به نظر نگارنده مایه تأمل و تعمق می باشد تقسیم‌بندی است که توفیق وهبی از گویشهای کردی به دست داده است که در این میان معلوم نیست. اصولاً ایشان

گویشهای زازا، گورانی و لری را کردی می داند یا اینکه مانند برخی از پژوهشگران اروپایی نظیر اوسکارمان، مورگنستیانه و مکنزی معتقد است که این گویشها را نباید در ردیف گویشهای کردی به شمار آورد. البته آلبرت سوسین یادآور می شود که هر چند گویش لری پیوندهای نزدیکی با کردی دارد ولی این پیوندهای مشترک دال بر این نیست که لری را جزو گویشهای کردی به شمار آوریم. در تقسیم‌بندی‌ای که توفیق وهبی کرده‌اند می توان تحت عنوان پشتکوهی، لری را استنباط کرد ولی ایشان اصلا از گویشهای زازا و گورانی نامی به میان نمی آورند.

به جز گویشهای نامبرده، گویشهای کردی در دیگر مناطق ایران تکلم می شوند نظیر کرمانجی در دره گز و قوچان خاصکولی در منطقهٔ رحمت‌آباد رودبار و جابانی در اطراف دماوند و شبانکاره‌ای در اطراف شیراز. البته در کشورهای افغانستان، لبنان و اردن نیز در بعضی شهرها به کردی تکلم می شود که بیشتر با کردی کرمانجی شمالی در ارتباط هستند.

Wahaby Commitee for the Advancement of Kurdistan-UK, April 1968, S.15]

۲ - Auch A.SOCIN Grundrib der Iranischen Philologie I,S.249

به عقیدهٔ نگارنده تمامی این گویشها براساس آواشناسی، واجشناسی و نحوشان کردی هستند . البته برخی از این گویشها در دو دههٔ اخیر به دلایلی تحت تاثیر زبانهای خلقهای همسایه قرار گرفته‌اند مثلاً در ایران که فارسی زبان رسمی و حکومتی کشور بوده است، خصوصاً در دوران پهلوی که اجازه نشر کتاب یا مجله و روزنامه به زبان کردی امکان نداشت زبان فارسی بر گویشهای لری تأثیر گذاشته است یا در ترکیه که اصولاً کردی صحبت کردن و سخن گفتن جرم بود طبیعی است که زبان کردی تحت تأثیر زبان ترکی قرار گیرد .

واژه‌نامه یا فرهنگهایی که برای زبان کردی نوشته شده‌اند :

نخستین واژه‌نامه یا فرهنگ لغتی که برای زبان کردی تالیف شده است واژه‌نامه‌ای است که فردوسی کرد شیخ احمدخانی در سال ۱۰۹٤ هجری (١٦٨٣م.) به منظور تسهیل آموزش زبان عربی برای نوباوگان کرد از عربی به کردی تألیف کرد .

این واژه‌نامه مشتمل بر ۷۷۱ واژه کردی با برگردان عربی است و افزون بر این حاوی بیش از بیست جمله یا عبارت کردی است که مؤلف در ضمن واژه‌نامه با برگردان عربی آنها را آورده است . این واژه‌نامه تاکنون دوبار تجدید چاپ یافته است :

الف : یوسف ضیاءالدین‌پاشا در سال ۱۳۱۰ در پایان فرهنگش آن را چاپ کرده است .
یوسف ضیاءالدین‌پاشا الخالدی المقدسی، الهدیه الحمیدیه فی اللغه الکردیه، استانبول، ۱۳۱۰ هـ - ۱۸۹۳ م.

ب : خاورشناس شهیر آلمانی لکوک در سال ۱۹۰۳ این فرهنگ را ضمن کتاب با ارزش «متون کردی» تجدید چاپ کرده است.

Le Ceq, Kurdische Texte, Berlin, 1903; T. I. II.

پ :در سال ۱۷۸۷ کردشناس ایتالیایی موریزیو گازرونی واژه‌نامه‌ای را از ایتالیایی به کردی (گویش کرمانجی - ماردین) انتشار داد . این واژه‌نامه حاوی پنج هزار واژهٔ ایتالیایی کردی است و هنوز هم یکی از واژه‌نامه‌های سودمند کردی به شمار می رود .

Maurizio Garzoni, Grammatica e Vocabolario della lingua Kurda, Roma, 1787.

ت : فرهنگ احمدی

در سال ۱۲۱۰ هجری (۱۸۹۵ م.) شیخ معروف نودهی واژه‌نامه‌ای را از غربی به کردی به سبک نوبهار احمدخانی به نام «احمدی» انتشار داد که تاکنون به کرات در عراق تجدید چاپ شده است.

ث : فرهنگ کردی ـ فرانسوی

این واژه‌نامه تالیف پژوهشگر و کردشناس نامور روس آوگوست ژابا می باشد که در سال ۱۸۷۹ به دستور آکادمی روس فردیناندیوستی آن را چاپ و انتشار داد.

A. Jaba, Dictionnaire Kurde - Francais, St. Petresbourg, 1879

این واژه‌نامه حاوی ۱۵ هزار واژهٔ کردی به فرانسه است. ژابا در این واژه‌نامه فقط به برگردان واژه‌ها بسنده نکرده بلکه واژه‌های کردی را از نظر ساخت (Stractur) و وجه اشتقاق (Etymologie) نیز بررسی و شرح کرده است. و امروزه یکی از باارزشترین و موثق‌ترین واژه‌نامه‌های کردی است که در مجامع علمی اروپا مورد استفادهٔ اهل تحقیق می باشد.

این واژه‌نامه در سال ۱۹۷۵ در آلمان فدرال در شهر اورتابروک تجدید چاپ شده است.

ج : س. آ. ری در سال ۱۸۷۰ دستور زبانی برای کردی کرمانجی شمالی گویش حکاری نوشته و در پایان آن واژه‌نامه‌ای از کردی به انگلیسی داده است که ٦۰۰ لغت کردی را در بر می گیرد.

S. A. Rhea, Brief Grammar and vocabulary of the Kurdish Language of the Hakari district in [Journal of the American Oriental Society], New Haven, 1872. Vol. X.

چ : در سال ۱۸۹۰ ـ ۱۸۸۷ ا.پریم و آ.سوسین در جلد سوم کتاب «مجموعهٔ متون

کردی» واژه‌نامهٔ کوچکی را از کردی به آلمانی انتشار داده‌اند که قریب ۲۰۰۰ واژهٔ کردی را شامل می شود.

E. Prym and A. Socin, Kurdische Sammlungen, Abt I. II, S. Pbg, 1887 - 1890

ح : در سال ۱۸۹۱ آ. یگیزاروف ضمن کتابی که در مورد ریشهٔ نژادی کرد انتشار داده است، دو واژه‌نامه را نیز چاپ کرده است که یکی از کردی به روسی است و دیگری از روسی به کردی. واژه‌نامه کردی ـ روسی حدود سه‌هزار واژه و روسی ـ کردی شامل چهارهزار واژه است.

خ : فرهنگ کردی ـ عربی

در سال ۱۳۱۰ (۱۸۹۳) یوسف ضیاءالدین پاشا خالدی واژه‌نامه‌ای را از کردی به عربی انتشار داد. این واژه‌نامه حاوی ۷۷۰۰ واژهٔ کردی به عربی است. مؤلف در مقدمه این واژه‌نامه به اختصار دربارهٔ دستور زبان کردی کرمانجی شمال مطالبی را آورده است که برای شناخت زبان کردی و آشنایی به مبادی دستور زبان کردی بسیار سودمند است. در ضمن مؤلف در پایان واژه‌نامه برای آشنایی با ادبیات کرد اشعار و قصایدی را از شعرای مقدم و معاصر خود آوده و ضمنا فرهنگ نوبهار احمدخانی را نیز ضمن برخی از غزلیاتی که از احمدخانی نقل می کند تجدید چاپ کرده است. این واژه‌نامه برای بررسی لغات کردی کرمانجی شمالی یکی از منابع موثق و مهم کردی به شمار می رود.

(١٤) سەرچاوەی ناوبراو، یوسف ضیاءالدین پاشا الخالدی المقدسی، الهدیه الحمیدیه فی اللغه الکردیه، استانبول، ۱۳۱۰ هـ ـ ۱۸۹۳ م.

د : فرهنگ روسی ـ کردی

در سال ۱۹۱٦ ش. بازیل نیکتین کنسول روس در ارومیه، یک واژه‌نامه‌ای را از روسی

به کردی انتشار داد که بیشتر واژه‌های کردی را از گویش کرمانجی هرکی و حکاری بر گرفته است و یکی از فرهنگهای موثق روسی به کردی است.

ذ ـ در سال ۱۹۱۹ میسیونر آمریکایی ف. فاسوم در پایان کتاب «دستور عملی زبان کردی» واژه‌نامه‌ای را از کردی به انگلیسی داده است. واژه‌های کردی این واژه‌نامه مربوط به گویش مکرری است و حدوداً ٦۵۰ واژهٔ کردی را شامل می شود.

L. O. Fossum, A practical Kurdish grammar, Minneapolis, 1919.

تا پایان جنگ جهانی دوم در زمینهٔ واژه‌نامه نویسی کار مهمی انجام نگرفته است. لکن پس از پایان جنگ جهانی اول و پیدایش سازمانهای سیاسی کرد و اوج گرفتن نهضت ملی کرد، کردها خود به تدوین واژه‌نامه‌هایی مبادرت می ورزند که از جمله می توان به این واژه‌نامه و واژه‌نامکها اشاره کرد:

۱ ـ سیاستمدار و محقق شهیر کرد جلادت بدرخان از ۱۹۳۰ به بعد با انتشار مجله‌ای به نام «هاوار ـ فریاد». بخشی از این مجله را تحت عنوان واژه‌نامک به واژه‌نامه و فرهنگ اختصاص داد و در این بخش بیشتر واژه‌هایی را می آورد و شرح می داد که اصطلاحات سیاسی و اجتماعی را در بر می گرفت.

۲ ـ علاءالدین سجادی که از ادبا و محققین نامی معاصر کرد می باشد در مجلهٔ «نزار» به بررسی و شرح لغات و اصطلاحات سیاسی و ادبی اهتمام ورزید.

۳ ـ شاکر فتاح در سال ۱۹٤۳ واژه‌نامهٔ کوچکی را به نام «فەرهه نگوک ـ واژه‌نامک» چاپ کرد.

تا پایان جنگ جهانی دوم کار مهمی در زمینهٔ واژه‌نامه‌نویسی کردی انجام نگرفته است، مگر اینکه برخی از معلمین خود در حوزه کار فرهنگیشان اقداماتی را به عمل آورده باشند. از ۱۹۵۰ به بعد کار فرهنگ‌نویسی وارد مرحلهٔ جدیدی می شود و از این تاریخ به بعد است که واژه‌نامه‌های مهمی را کردها خود به جهان علم و دانش تقدیم می دارند، و از این جمله‌اند واژه‌نامه‌های:

رابەر ـ رەبەر :

تألیف گیومکریانی که در سال ۱۹۵۰ در اربیل بچاپ رسیده است. این واژه‌نامه از عربی به کردی است و شامل ۱۵ هزار واژه می باشد. و یکی از سودمندترین واژه‌نامه‌های کردی است که از عربی به کردی نوشته شده‌اند. و مؤلف درمورد شرح واژه و معنی لغات عربی بسیار عالمانه کار کرده و خصوصاً لغات عربی که بصورت واژه‌ای در کردی برابری ندارند.

کوڵکە زێرینە :

این واژه‌نامه نیز تألیف گیومکریانی است و در واقع یک واژه‌نامهٔ تطبیقی است از کردی، عربی، فارسی، فرانسوی و انگلیسی ترکیب یافته است. مؤلف خود در سال ۱۹٦٦ این واژه‌نامه را تجدید چاپ کرده و بسیاری از کاستەها را خود رفع کرده است.

فەرهەنگی مهاباد :

از واژه‌نامه‌های بسیار خوب کردی که گیومکریانی از کردی به عربی تالیف کرده است. این واژه‌نامه شامل ۳۰ هزار واژه است. اشکال عمده این واژه‌نامه در این است که مشخص نکرده واژه مربوط به کدام یک از گویشهای کردی است چون در ظاهر امر استنباط این است که باید این واژه‌نامه فقط واژەهای گویش مکریان را که مهاباد مرکز آن می باشد شامل گردد در حالیکه فراوان واژەهایی از دیگر گویشهای کردی به آن راه یافته و به آن غنای کامل بخشیده است.

فرهنگ مردوخ :

واژه‌نامه‌ای از کردی به عربی و فارسی تألیف شیخ محمدمردوخ کردستانی، در سال ۱۹۵٦ در تهران چاپ شده است. این واژه‌نامه نسبت به دیگر واژه‌نامەهای کردی دارای نواقص و کمبودهای فراوانی است و خصوصا اینکه برای کردهای عراق و ترکیه و سوریه و اتحاد جماهیر شوروی قابل استفاده نیست. لکن از این جهت که مرحوم مردوخ خود از اهالی سنندج و مردی فاضل و دانشمند بوده است بیشتر لغات کردی اردلان را در این واژه‌نامه آورده است و خود این امر کمک بزرگی است به دیگر پژوهشگران کرد که می خواهند فرهنگ یا واژه‌نامهٔ جامعی را برای زبان کردی تألیف کنند.

فەرهەنگی خال :

این واژەنامە از کردی به کردی است که محقق کرد شیخ محمدخال آن را در سه مجلد تألیف کرده است. و به حق باید آن را نخستین واژەنامهٔ کردی دانست زیرا که تمام واژەنامەهایی که تا قبل از این واژەنامە تألیف شده بودند دو یا چند زبانه بوده‌اند. مؤلف در شرح و معنی لغات شیوهٔ عالمانه‌ای را پیش گرفته و غالبا برای تبیین و تفسیر لغات جملات و عبارات ساده‌ای را به عنوان شاهد آورده است.

این واژەنامە در سه مجلد چاپ شده جلد اول در ۱۹۵۹ جلد دوم در ۱۹٦٤ و جلد سوم ۱۹۷٤ انتشار یافته است.

فەرهەنگی کوردی ـ عەربی ـ فارسی :

این واژەنامە تألیف محقق کرد علاءالدین سجادی است که در سال ۱۹٦۲ به سه زبان کردی، عربی و فارسی چاپ و انتشار یافته است، مؤلف در سرآغاز به عنوان مقدمه مطالبی را در مورد دستورزبان و شیوهٔ نگارش (خط یا املای) کردی به هر سه زبان نوشته‌اند که برای خوانندگان بسیار مفید فایده است. این واژەنامە، واژەنامە‌ای است موضوعی و مؤلف در ۱۷ بخش به شرح واژەها پرداخته و بسیار عالمانه تدوین شده است.

فەرهەنگا کوردی ـ فرهنگ کردی :

واژەنامە‌ای است از کردی به کردی (گویش کرمانجی شمالی) تالیف شاعر شهیر کرد جگەرخوین، از این واژەنامە فقط دو مجلد آن به چاپ رسیده است و در مقایسهٔ با واژەنامەهایی که قبل از این واژەنامە انتشار یافته‌اند از نظر پیروی کردن از یک اصول علمی و واژەنامەنویسی دارای کاستهای زیادی است ولی در هر حال یکی از واژەنامەهای سودمند کردی است که در مورد گویش کردی کرمانجی به زبان کردی تالیف یافته است.

فرهنگ کردی ـ ترکی :

در سال ۱۹٦۷ در استانبول محقق کرد موسی عنتر واژەنامە‌ای را از کردی به ترکی انتشار داد که مشتمل بر ده هزار واژه کردی کرمانجی است و مؤلف در مقدمهٔ کتاب مطالب

مفیدی را در مورد آواشناسی کردی یادآور شده‌اند.

Musa Anter, Ferhanga Kurdi - Turki, Istanbul, 1967.

فرهنگ کردی ـ فارسی :

یکی از واژه‌نامه‌های بسیار سودمندی است که از کردی به فارسی تألیف یافته است تدوین کنندهٔ این واژه‌نامه سرهنگ مراد اورنگ می باشد و مؤلف با استفاده از فرهنگهای کردی ـ انگلیسی توفیق وهبی از نظر توضیح و شرح واژه‌ها راه عالمانه‌ای را در پیش گرفته و به غنای فرهنگش افزوده است. از این واژه‌نامه دو مجلد انتشار یافته که مجلد اولش شامل ٦٤٠٠ واژه است و به سال ١٣٤٧ در تهران چاپ و انتشار یافته است.

فەرهەنگی کوردی ـ عربی ـ فرهنگ کردی ـ عربی :

تألیف عالم محقق معاصر و نامدار کرد ملاعبدالکریم مدرس می باشد. این واژه‌نامه منظوم است و به سبک فرهنگ نوبهار بچوکان (احمدخانی) تدوین یافته است و برای آموزش زبان عربی از نظر فهم معانی و لغات بسیار سودمند است. و مؤلف آن را تحت عنوان «دو رشته» انتشار داده است.

فەرهەنگی زانیاری ـ فرهنگ علمی :

تالیف عبدالقادر برزنجی است که به سال ١٩٧١ انتشار یافته است. این واژه‌نامه بیشتر به منظور تشریح لغات علمی به کردی تالیف یافته است و در این زمینه نخستین فرهنگی است که از حد یک واژه‌نامک بیشتر فرارفته و لغات علمی زیادی را در بر گرفته است.

فەرهەنگی کشت و کال ـ فرهنگ کشاروزی :

تألیف معروف قره‌داغی است که به کمک فرهنگستان علوم کردی عراق به سال ١٩٧٢/٧٣ چاپ و انتشار یافته است. این واژه‌نامه بیش از ٧٠٠٠ واژه و اصطلاح کردی را که بیشتر کاربرد کشت و کار و کشاورزی را دارند شامل می شود. این واژه‌نامه کردی به کردی است و یکی از بهترین واژه‌نامه‌هایی است که تاکنون توانسته لغات و اصطلاحات کشاورزی را

تشریح و گردآوری کند.

فەرهەنگی زانیاری ـ فرهنگ علمی :

این واژه‌نامه تالیف کمال جلال غریب می باشد و در دو مجلد به سال ۱۹۷٤ در شهر سلیمانیه چاپ و انتشار یافته است. و از خیلی جهات شبیه فرهنگی است که عبدالقادر برزنجی انتشار داده اشت.

القاموس العلمی ـ فرهنگ علمی :

تألیف کمال جلال غریب است که به سه زبان عربی، انگلیسی و کردی تالیف یافته است. این واژه‌نامه یکی از فرهنگهایی است که مورد استفادهٔ کامل دانشجویان و اهل تحقیق می باشد خصوصاً اینکه مؤلف با دادن اصل اصطلاحات به انگلیسی به تفهیم واژه‌ها و برابرهای عربی که در این مورد استعمال می شوند کار را برای اهل علم بسیار ساده کرده است. از این واژه‌نامه تاکنون دو مجلد آن انتشار یافته است. جلد اول آن در ۱۹۷۸ در سلیمانیه و جلد دوم آن در ۱۹۷۹ در بغداد در جلد اول مؤلف واژه‌ها و اصطلاحات انگلیسی را نیز با همان شیوهٔ رسم‌الخط کردی معمول چاپ کرده ولی در جلد دوم به دلیل برخورداری از امکانات چاپی بیشتر با خط لاتین یعنی با املای معمول انگلیسی چاپ کرده است.

قاموسی زمانی کردی ـ فرهنگ زبان کردی :

این واژه‌نامه که کامل‌ترین واژه‌نامه‌ای است که تاکنون تألیف یافته است، تألیف پژوهشگر و عالم بزرگ کرد محمدامین عبدالرحمن ذبیحی است. ذبیحی برای تألیف این واژه‌نامه رنج چندین ده ساله‌ای را بر خود هموار کرده و بسیار کوشش کرده است که واژه‌نامه‌ای را تألیف و انتشار دهد که پاسخگوی خیلی از مسایل لغوی زبان کردی در شرایط امروز باشد. ذبیحی برای تدوین این واژه‌نامه تمام گویشهای کردی را با آثار ادبی و تاریخی و فولکلوری که تاکنون به هر یک از این گویشها انتشار یافته است مبنا و اصل قرار داده است و سعی کرده که با پیروی از اصول علمی و زبانشناسی کاستهای موجود در دیگر واژه‌نامه‌ها را کامل کند و کمتر در واژه‌نامه‌اش راه یابد. در خیلی از موارد اشعار و امثال سائره کردی را

بعنوان شاهد جهت شرح لغات آورده است و در این خصوص از فرهنگ‌های کردی نیز سودشایانی برده است و بر غنای علمی فرهنگش افزوده است. مؤلف در مقدمه‌ای که بر جلد اول این واژه‌نامه نوشته است در یکصد صفحه از مسایلی صحبت به میان آورده است که تاریخ زبان کردی را برای هر خواننده‌ای روشن می سازد و این نخستین باری است که یک فرهنگ‌نویس کرد دست به چنین اقدام لازم و عالمانه‌ای زده است. تاکنون دو مجلد از این واژه‌نامه که شامل حروف «آوب» می باشد انتشار یافته است البته حرف «ب» آن هنوز کامل نیست و در واقع در بخش اول جلد سوم خواهد آمد. شادروان ذبیحی خیلی آرزو داشت که پیش از مرگ نابهنگامش فرهنگش به صورت کامل و آرزوکرده‌اش در اختیار جهان دانش و علم قرار گیرد لکن متاسفانه اجل مهلتش نداده و از تحقق بخشیدن به این آرزوی عملیش باز می ماند.

به دنبال انقلاب سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی به دلیل وجود یک اقلیت کرد زبان در آن کشور، بیش از بیش به توسعه و گسترش فرهنگ کرد توجه شد و در سالهای بعد از انقلاب محققین کرد و غیرکرد در شوروی واژه‌نامه‌های مختلف و سودمندی را انتشار داده‌اند، که ذیلا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

واژه‌نامهٔ کردی ـ ارمنی در ایروان چاپ شد و دو سال بعد یعنی ۱۹۳۵ فرهنگ دیگری از ارمنی به کردی در ایروان چاپ شد.

در سال ۱۹۵۷ فرهنگ جدیدی از ارمنی به کردی انتشار یافت که مشتمل بر ۲۳ هزار واژه است. که از خیلی جهات بر دو واژه‌نامهٔ پیشین فزونی و برتری دارد لکن در ضمن واژه‌های کردی خیلی از واژه‌های ارمنی یا روسی نیز ضبط شده که حتی کردهای ساکن در اتحاد شوروی نیز به کار نمی برند، یا اینکه برخی از پسوندهای ارمنی را (ی، تی، چی) بدنبال واژه‌های کردی آورده‌اند و از ترکیب آنها واژهٔ نادرستی را ساخته‌اند. که در واقع از اهمیت علمی فرهنگ کاسته است. این واژه‌نامه تألیف سمندی سیابند و آرامی چاچان می باشد و در هر حال یکی از واژه‌نامه‌های سودمند کردی است.

در همین سال (۱۹۵۷) دو واژه‌نامهٔ دیگر انتشار یافت که یکی از کردی به روسی است

و تالیف دکتر ای. ئو. فاریزوف[1] و شامل ۳۰ هزار واژه می باشد و دیگری روسی به کردی است و تالیف دکتر چرکزی باکایف[2] می باشد و مشتمل بر ۱٤ هزار واژه، که هر یک از این دو واژه‌نامه در فرهنگ کرد جای ویژه‌ای را دارند و بسیار سودمند می باشند.

در سال ۱۹٦۰ پروفسور قنات کردویف[3] که یکی از پژوهشگران و دانشمندان سرشناس کرد می باشد واژه‌نامه‌ای از کردی به روسی انتشار داد که مشتمل بر ۳٤ هزار واژه است و یکی از بهترین واژه‌نامه‌هایی است که تاکنون در مورد کردی کرمانجی انتشار یافته است. پروفسور کردویف در خیلی از موارد برای شرح و معنی لغات جملات و عبارات و امثال کردی را به عنوان شاهد ذکر کرده است که بر غنای علمی این واژه‌نامه می افزاید. توضیحا باید یادآور شد که تمام این واژه‌نامه‌ها بر اساس گویش کرمانجی تألیف یافته‌اند.

با اوج گیری جنبش‌های ملی و دمکراتیک کرد در سالهای ۱۹٦۰ ـ۱۹٦۱ در مراکز خاورشناسی دانشگاههای اروپایی به فرهنگ و زبان و ادبیات کرد توجه بیشتری مبذول شد و تاکنون محققین کرد و اروپایی در کشورهای مختلف اروپای غربی به نشر واژه‌نامه‌های مختلف و سودمندی مبادرت ورزیده‌اند :

فرهنگ کردی ـ فرانسوی ـ انگلیسی :

این واژه‌نامه تالیف پژوهشگر فرانسوی مادام جویس‌بلو می باشد و در سال ۱۹٦۵ در پاریس انتشار یافته است. از کاستهای علمی این واژه‌نامه این است که برای معنی و توضیح دادن واژه‌ها شاهد نیاورده است و مضافا اینکه بسیاری از واژه‌های مورد لزوم را در بر نمی گیرد. ولی در هر حال یکی از واژه‌نامه‌های سودمند کردی است که به فرانسه و انگلیسی انتشار یافته است.

Joyce Blau, Dictionnaire Kurde - Francais - Anglais, Paris, 1965.

---

۱ - ای.ـ ئو.ـ فاریزوف ـ فرهنگ روسی ـ کردی ـ مسکو ۱۹۵۷
۲ - چ‌باکایف : فرهنگ کردی ـ روسی ـ مسکو ۱۹۵۷
۳ - قنات کردو ـ فرهنگ کوردی ـ روسی ـ مسکو ۱۹٦۰

فرهنگ کردی ـ انگلیسی :

این واژه‌نامه تالیف محقق نامی کرد توفیق وهبی و ادموندس می باشد که در سال ۱۹٦٦ در لندن جهت استفادهٔ محققین و دانشجویان کرد انتشار یافته است. شیوهٔ علمی که دکتر توفیق وهبی و ادموندس در تدوین این واژه‌نامه به کار گرفته‌اند آن را زبانزد خاص و عام کرده و می توان گفت مشهورترین فرهنگ کردی اروپا است.

این واژه‌نامه از نظر حجم بسیار کوچک است (۱٦۸ صفحه است) ولی از نظر محتوی بسیار بزرگ و ارزشمند است.

Taufiq Wahby and C. J. Edmonds. A Kurdish - English dictionary, London, 1966.

هەمبانەبۆرینە

در نوشتن این نوشته از کتاب «ووشه‌ی زمانی کوردی ـ واژهٔ زبان کردی» تالیف دکتر عبدالرحمن حاجی معروف خصوصا در مورد فرهنگهایی که در شوروی انتشار یافته‌اند بسیار سود برده‌ام و بر خود لازم می دانم که در اینجا از زحماتشان تشکر کنم و موفقیتشان را در کارهای علمی بیشتر از درگاه لایزال و احدیت خداوندی مسئلت نمایم.

اما این کتاب

این کتاب دارای ویژگیهای است که باید از پیش آنها را آموخت تا در خواندن دشواری پدیدار نگردد.

دستور زبان کردی

حالات الفباء

حروف هجای زبان کردی آن چنانکه در این کتاب به کار گفته شده است، ۲۸ حرفند به ترتیب زیر : ئـ ا ـ ب ـ پ ـ ت ـ ج ـ چ ـ ح ـ خ ـ د ـ ر ـ ز ـ ژ ـ س ـ ش ـ ع ـ غ ـ ف ـ ڤ ـ ق ـ ک ـ گ ـ ل ـ م ـ ن ـ و ـ ه ـ ی. تعدادی از حروف نامبرده با حفظ شکل خود دارای دو و

گاهی چند صدا هستند و در نتیجه تعداد صداها از حروف بیشتر می باشند .

- همزه که املاء آن بصورت «ء» می باشد در آغاز و وسط و آخر کلمه می آید . همزه در آغاز کلمه همراه الف جای (آ) را در زبان فارسی می گیرد مانند : «ئاسن» آهن .

همزه در آغاز کلمه بدون تغییر می آید مانند : (ئەسیر) اسیرو (ئێران) ایران .

همزه در وسط کلمه گاهی بدون تغییر اجراء می شود مانند : (مەئیووس) مأیوس و (مەئموور) مأمور . در همین حال در برخی نقاط کردنشین همزهٔ وسط به «ی» یا (الف) مبدل می شود مانند : (مەیۆس) مأیوس و (ماموور) مأمور .

«همزهٔ آخر» که بیشتر در واژه‌هایی که از عربی گرفته شده‌اند می آید یا از تلفظ آن خودداری می شود یا آنرا بدل به «ی» می سازند یا به همان صورت اصلی اداء می کنند مانند همزه در اصطلاح (سوء استفاده) که (سووئیستفاده) و (سوویئیستفاده) گفته می شود .

- «الف» در آغاز کلمه به صورت همزه و در وسط و انتها به صورت الف نوشته و ادا می شود مانند : (ئەدەب) ادب و (بازار) بازار و (گەڵا) برگ .

حرف «ح» با تلفظ عربی آن از بیخ گلو ادا می شود . گرچه تمایل شدیدی بین جوانان وجود دارد که آن را مانند تلفظ فارسی اجرا کنند .

- حرفهای «ت» و «ط» مشابه همدیگر تلفظ می شوند بنابراین فقط حرف «ت» به کار برده می شود .

حرف «د» بدو صورت ادا می شود . مانند «د» در واژهٔ (داد) و (دانا) اما حرف «د» در آخر واژه (داد) بیخ حلقی ادا می شود همچنین است حرف «د» در واژهٔ (خدا) که به صورتی بین «د» و «و» اجرا می شود . این حال در لهجه اورامی بیش از سایر لهجه‌ها وجود دارد و با علامت «دِ» نشان داده می شود .

- هیچگونه اختلافی در ادای حرفهای «ز ، ظ ، ض ، ذ» وجود ندارد ، بنابراین کاربرد حرفهای «ظ ، ض ، ذ» زاید می باشد و فقط «ز» بکار برده می شود .

همچنین اختلاف تلفظ «س و ث و ص» کاربرد «ث و ص» زاید است .

- «ڤ» حرفی است که با تماس دندانهای پیشین فک زیرین با قسمت داخلی لب زیرین اجرا می شود و شبیه «V» در زبانهای لاتین است .

ـ «ر» به دو صورت ساده و غلطان اجرا می شود که اولی با «ر» و دومی با «ڕ» نوشته می شود . «ر» در آغاز واژه‌ها همیشه غلطان است بنابراین زیر آن علامت گذاشته نمی شود .

ـ «ل» به دو صورت «ل» مانند آنچه در واژهٔ (دل) در زبان فارسی وجود دارد مانند : (مەل) پرنده و (لیمۆ) لیمو .

و «ڵ» مانند «ض» عربی کهن مانند : (باڵ) بال و (ئاڵا) پرچم .

ـ در کردی سنندجی موقعی که «ن» قبل از «گ» می آید ، از بینی به صورت توأم اجرا می گردد .

ـ «و» به سه صورت نوشته می شود :

الف ـ «و» به جای ضمه در زبان فارسی بکار برده می شود مانند ضمه «ک» در واژهٔ (کورد) کُرد و (لوڕ) لُر .

ب ـ «و» با صدای «W» در زبان فارسی لاتین مانند : (میٚوه) میوه و (کێو) کوه .

پ ـ «و» با قرار دادن علامت «ˇ» بر روی «و» بدل به علامت ضمهٔ کشیده می شود مانند : (رۆڵه) فرزند .

ت ـ «وو» مانند : (مەحموو) محمود ، (بووک) عروس .

ـ «ی» نیز به سه صورت نوشته می شود :

الف ـ «ی ، یـ» به جای کسره‌ای که با صدایی فیمابین کسره و «ی» فارسی ادا می شود مانند : (کەیف) کیف و (قەید) قید .

ب ـ «ێ ، یـٚ» به جای کسرهٔ کشیده یا یاء مجهول زبان فارسی بکار می رود مانند : (شێر)شیر و (بەڵێ) بلی .

پ ـ «ی ، یـ» مانند : (پیر) پیر و (گیره) گیره .

حرکات و علامات «اعراب»

در نوشته کردی به جز علامت «ˇ» که برای جدا کردن حرف‌های مشابه روی آنها قرار داده می شود هیچگونه حرکت که با نشانه و علامت مشخص شود وجود ندارد . اعراب و حرکات با حروف نمایش داده می شود و این امتیازی است که نوشتار کردی نسبت به فارسی و

عربی دارد.

- تنوین با نوشتن «ن» مانند «مەسەلەن» مثلاً و «حەتمەن» حتماً و تشدید با تکرار حرف مانند «کەللە» کلّه نمایش داده می شود.

- کلماتی مانند عیسی و موسی و مصطفی که در فارسی و عربی با «ی» نوشته می شوند در نوشته کردی عیسا و مووسا و مستەفا نقش می شوند.

- تنها حرکتی که بدون کاربرد حرف در کتابت کردی وجود دارد و علامتی هم برای نمایش آن بکار گرفته نمی شود کسرهٔ کوتاهی است که بین حرفهای بدون حرکت در تلفظ وجود دارد بنابراین بدون ذکر مثال گفته می شود که فاصلهٔ هر دو حرف بی‌حرکت را کسره‌ای کوتاه پر می کند که نبودن علامت، نشانهٔ وجود آنست.

با تشکر فراوان از جناب آقای دکتر عبیداله ایوبیان
که نام ماههای کردی با انتخاب ایشان انجام گرفته است.

ماههای کردی

در نواحی مختلف کردستان ماهها به نامهای مختلف خوانده می شوند و همچنانکه اقوام قدیمی این نامها را بنابه وضع و شرایط طبیعی موجود انتخاب می کردند در کردستان نیز چنان شده است و هر ماه نام خود را از وضع طبیعی آن موقع سال گرفته است. بیشترین اقوام کرد ماههای رومی را به عنوان نام رسمی بکار می برند اما در کنار آن از بردن نام انتخابی خود نیز کوتاهی نمی ورزند. چنان پیداست که در پهنهٔ کردستان با اختلاف آب و هوای موجود گاهی بر سر نامگذاری ماهها اختلافهایی موجود بوده است یا نام ماهها نزد یک قوم برای دیگر اقوام ناآشنا بوده است بنابراین نامهای رومی را به عنوان ماههای رسمی انتخاب کرده‌اند. شکی نیست که این موضوع به گذشته‌ای بسیار دور مربوط می شود چنانکه از ظهور اسلام به بعد نام ماههای عربی نیز مرسوم و معمول گردیده و همچنین در این اواخر نام ماههای فارسی.

نام ماههای کردی

۱ ـ نۆسان ـ که همان ماه فروردین است و «خاکەلێوە» و «ئاخەلێوە» و «نەوروز» نیز خوانده می شود. در تعبیر این ماه می توان گفت که «نو» به معنای نو و تازه «سان» به معنای مانند، چون، وقت و زمان می تواند باشد. بنابراین برحسب نو شدن سال، اولین ماه آن «نو» «تازه» «زمان نو» «روز نو» نامگذاری شده است. هم اکنون «سا» و «سات» و «سان» در زبان کردی به معنای وقت و زمان است.

بنابراین «زمان نو» نام ماه اول سال خواهد بود. این ماه با «آدار» رومی و «حمل» عربی مطابقت دارد.

۲ ـ گولاّن ـ شکی نیست که «گولّ» همان گُل زبان فارسی است و فصل گل نیز دست کم در منطقه خاورمیانه اردیبهشت ماه است. اما بحث بر سر «ان» است که گاهی علامت جمع است. زمانی قیدی برای فراوانی در مکان مانند «کوّساران» به معنای کوهستانها که نه تنها به معنای جمع کوهسار است بلکه معنای کلی‌تری در جهت تفهیم فراوانی کوه در منطقه‌ای از آن مستفاد می گردد. و زمانی دیگر قیدی برای زمان به تعبیر دیگر وقتی گفته می شود «گولاّن» یعنی زمانی که گل فراوان است. بنابراین به هر سه تعبیر فوق، گوّلان فصل زیادی گل است. این ماه همان «نیسان» رومی است و «ثور» از بروج عربی و نامهای دیگر آن «بازه‌به‌ران» و «بانه‌مه‌ڕ» می باشد که برای هر کدام نیز تعبیراتی موجود است.

۳ ـ زه‌ردان ـ ماه خرداد است ماه زرد شدن و رنگ بر گرداندن طبیعت از سبزی به زردی، زمان زردی، زردی زیاد ... بهرحال نامهای دیگر آن هم «جـوزه‌ردان» و «به خته‌باران» است. «به‌خته‌باران» به آن دلیل که در این فصل گهگاه باران می بارد، «به‌خته‌باران» و در زبان رومی «ایار» و جوزا در برجهای عربی.

٤ ـ په‌ڕان ـ یکی از معانی «په‌ڕین» پریدن رنگ و عطر گیاهانی است که در زمان سبزی، مطبوع احشام بوده و آنرا می خورند اما زمانی که رنگ و عطر آنها می پرد آنرا دوست ندارند و نمی خورند. اینگونه علفها مانند «کما» بهاری بوده و در این ماه رنگ آنها به زردی می گراید و عطر آنها می پرد. با توجه به اینکه کردها مردم حشم‌داری بوده و هستند نامگذاری ماه چهارم به این نام بی‌مسمی نیست. این همان ماه خرداد است که «حزیران» «رومی» و «سرطان» از برجهای عربی است. نامهای دیگر آن «پوش‌په‌ڕ» و «باران‌بڕان» است.

۵ ـ گیران ـ ماه پنجم سال است نام دیگر آن «چله‌هاوێن و خه‌رمانان» است که معنای چله تابستان نام رومی آن «تموز» و مطابق «اسد» می باشد.

٦ ـ سووران ـ نامهای دیگر آن «نوخشان» و «گه‌لاوێژ» و «جوخینان» است. معادل شهریور ماه فارسی و «آب» رومی و «سنبله» عربی. معانی «سنبله» و «خه‌رمانان» و «نوخشان» یکی هستند و «سووران» می تواند از معانی کامل شدن تابستان یا تمام شدن رشد غلات که خود نیز همان معنی کامل را می دهد و سرانجام رنگ گرفتن میوه‌ها گرفته شده باشد.

۷ ـ به‌ران ـ ماه هفتم است معادل مهر، فارسی و «ایلول» رومی و «میزان» عربی. ماه

ثمرو بر و بهره و میوه و ماه جمع و تفریق حاصل و محصول. نامهای دیگر آن «ره‌زبه‌ر» یعنی زمان ثمر درخت مو و «مێوه گه‌نان» است.

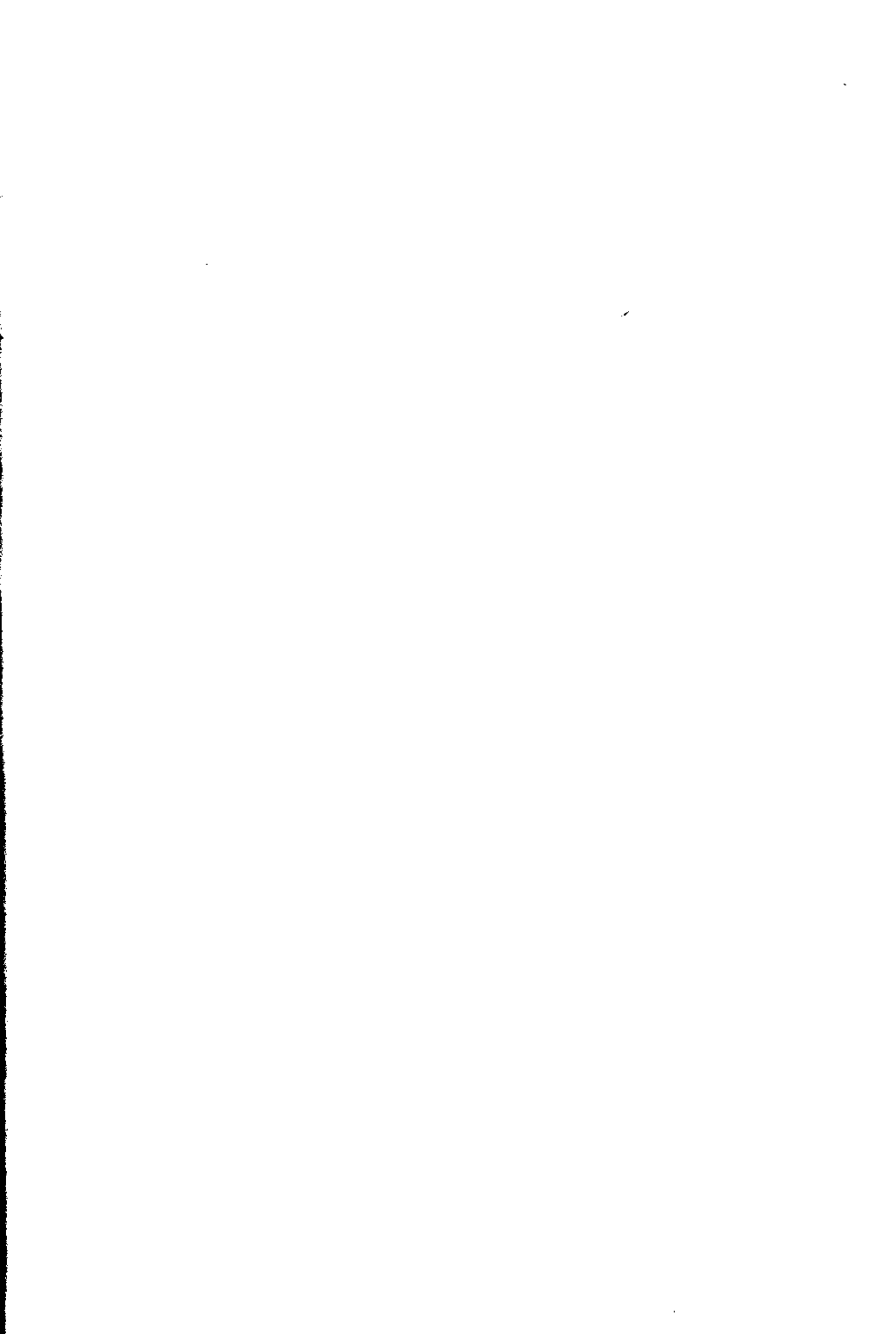
۸ ـ وه‌ران ـ دقیقاً معنای خزان و ریختن و فروریختن از آن برداشت می شود. نامهای دیگر آن هم به همین معنا می باشند مانند: «خه‌زان» و «خه‌زه‌ڵوه‌ر» و «گه‌ڵاریزان» و سرانجام «که‌وبووار». این ماه معادل آبانماه فارسی و تشرین اول رومی و عقرب از بروج عربی می باشد.

۹ ـ ساران ـ معادل «قوس» از بروج عربی و «تشرین ۲» از ماههای رومی و آذر ماه فارسی. نامهای دیگر آن «سه‌رماوه‌زه» و «هوسار» و «خوسار» است که همه از کلمه سرما و پژ بمعنای شبنم یخ زده گرفته شده‌اند.

۱۰ ـ به‌فران ـ ماه دهم، ماه برف، ماه فراوانی برف، ماه اول زمستان است، معادل دیماه فارسی و «کانونا» رومی «جُدَی» از بروج عربی. نامهای دیگر آنهم از زیادی برف حکایت دارند مانند «به‌فر انبار» که معنای انبار برف، یا زمان باریدن برف از آن استنباط می شود.

۱۱ ـ به‌ندان ـ به همان معنای «بندان» در زبان فارسی. راه‌بندان، یخ‌بندان، آب‌بندان و همه بدلیل سرمای ماه یازدهم سال یا ماه دوم زمستان. از نامهای دیگر آن: «رێبه‌ندان» یا راه‌بندان است و «به‌ندانه». معادل «کانون۲» رومی است و «دلو» از بروج عربی.

۱۲ ـ پۆڵان ـ پۆڵان در برخی لهجه‌های کردی به معنای کومه و آلونک و پناهگاه آمده است. و چون نام دیگر این ماه «که‌وبووار» به معنای گدار کبک یا گذر کبک است می توان گفت که گذر کبک و شکار کبک و کومه و آلونک ارتباط معنایی با هم داشته باشند. نامهای دیگر آن «ره‌شان» و «خۆهه‌ڵکرین» و «ره‌شه‌مه» است. معادل ماه «شباط» رومی بوده و اسفند ماه فارسی و «حوت» از بروج عربی بر آن مطابقت دارند.



نشانه‌های کوتاه شده

ا.	اسم	ص.	صفت.
اصـ.	اسم صوت.	ص‌شغـ.	صفت شغلی.
افا.	اسم فاعل.	ص‌فا	صفت فاعلی.
امصـ.	اسم مصدر.	ص‌مصغـ.	صفت مصغر.
امصغـ.	اسم مصغر.	ص‌مفـ.	صفت مفعولی.
امفـ.	اسم مفعول.	ص‌نسبـ.	صفت نسبی.
ح‌اضـ.	حرف اضافه.	ق.	قید.
ح‌مصـ.	حاصل مصدر.	م.	مصدر.

ضمنا برای مشخص کردن گویشها نیز این نشانه‌ها بکار رفته است :

با.	بادینان.
ز.	زازا.
هـ.	اورامی.

و «نک» کوتاه شدهٔ «نگاه کنید» می باشد.



ئ

ئ : ئ.

ئا : آ.

ئا : آقا.

ئا : آری، بلی، البته، کلمه استفهام.

ئائل : (ز). ناروا، ناشایست، ستم، ظلم.

ئائل بوون : م، (ز). زور گفتن، ناروا کردن، ستم روا داشتن ، ظلم کردن.

ئاب : ماه هشتم سال.

ئابا : آباء، اجداد، پدران.

ئاباد : ص. آباد، معمور، دایر، برپا.

ئابادی : ا، ح مصـ. آبادی، آبادانی، ده، روستا، قریه.

ئابجی : ا. آبجی، خواهر بزرگ، همشیره.

ئابڕوو : ا. آبرو، اعتبار، جاه، قدر، شرف، عرض، ناموس.

ئابڕوو بردن : م. آبرو بردن، رسوا کردن.

ئابڕوو تکان : نک . ئابروو بردن.

ئابڕوو تکاو : ص مفـ. بی‌آبرو، آبرورفته، رسوا.

ئابڕو و چوون : م. آبرو رفتن، بی آبرو شدن.

ئابشار : ا. آبشار.

ئابشخوەر : امر. آبشخوار، آبشخور، ظرف آبخوری حیوانات.

ئابلۆقه : ا. محاصره.

ئابووری : ا. اقتصاد، پس انداز.



ئابشار

ئاپ : ا، (ه). مادر.

ئاپۆ : ا، (ه). خاله، خواهر مادر، در برخی گویشها عمو.

ئاتاج : ص. محتاج، نیازمند، ندار.

ئاتاجی : ا مصـ. احتیاج، نیاز.

ئاتر : ا. آتش.

ئاتوون: ا،(ز).تون،آتشدان حمام،گلخن.

ئاتەران : ا. هذیان.

ئاتەش : ا. آتش.

ئاتەش‌پەرەس : افا. آتش پرست، گبر، زردشتی.

ئاتەشخان : امر. آتشخانه ، آتشخانه سماور یا حمام، تون، گلخن، کوره.

ئاتەشکەدە : امر. آتشکده.

ئاتەشگا : ا. آتشکده، آتشگاه، کوهی در جوانرود.

ئاتەشەك : ا. آتشك، کوفت.

ئاتەشی : ص. آتشی، عصبانی.

ئاتەشی : ص نسب. آتشفام، آتشین، نام برای گل سرخ تند.

ئاتەگ : ا. دامنه کوه.

ئات و ئه شغال : آت و آشغال، لوازم اضافی، زباله، آشغال.

ئاتەك : ا. پهلو، طرف، جنب، نزدیك.

ئاتی : طلا، زر.

ئاجاخ : ص. آشکار.

ئاجار : ا. بن، ریشه.

ئاجگی : ص، (ز). بخیل، حسود، لئیم.

ئاجۆر : ا. آجر.

ئاجۆرفەرش : آجر فرش.

ئاجیل : ا. آجیل

ئاجیل خوەری : امر. آجیل خوری.

ئاجیل فرۆش : افا. آجیل فروش.

ئاچار : ا. آچار، کلید.

ئاخ : ا، (ز). خاك.

ئاخ : صت. آخ، آه، وای، افسوس.

ئاخافتن : نك. آخه فتن.

ئاخایۆك : ص، (ز). متفرعن، خود بزرگ‌بین، متکبر.

ئاخبان : امر، (ز). بام اندود، گل اندود، گل اندوده روی بام.

ئاخ پۆل : (ز). لگد مالی گل به منظور پروردن و آماده کردن جهت اندودن بام و غیره.

ئاخر : ص. آخر، دیگر.

ئاخر : ص. آخر، پایان، فرجام، پسین، سرانجام، انتها، آخرسر، عاقبت.

ئاخرئامای : م، (ه). به پایان رسیدن،

تمام شدن، بانجام رسیدن.

ئاخرسەر : ص. آخر، پایان، فرجام.

ئاخر کە : ا. پشه خاکی.

ئاخرمین : ص. آخرین، پسین، واپسین.

ئاخرهاتن : م. بە آخر آمدن، تمام شدن، سر رسیدن.

ئاخرەت : ا. آخرت، دنیای دیگر، سرای دیگر.

ئاخرین : نک. آخرمین.

ئاخسبات : دو هفته آخر چله زمستان.

ئاخلّە : ا. حلقه، دایره، هاله.

ئاخلّەدان : م. حلقه زدن، حلقه بستن.

ئاخلّە و یك : ا. تابه.



ئاخلّیف : ق، (ز). زمانیکه گل و گیاه تازه سر از خاك در می آورند، اواخر زمستان و اوایل بهار.

ئاخنین : م. تپاندن، پر کردن با فشار، چپاندن.

ئاخۆ : ق. از ادات استفهام و تمنی آیا می شود؟ آیا، آیا ممکن است؟

ئاخوڕ : ا. آخُر، آخور.

ئاخوران : هرج و مرج.

ئاخووت کرن : م، (ز). جوشاندن، پختن.

ئاخ و دووخان : نک. ئاخ.

ئاخوون : ا. ملا، آخوند، استاد.

ئاخ هەڵکێشان : م. آه کشیدن، آه گفتن.

ئاخەفتن : م، (ز). حرف زدن، صحبت کردن، گفتگو کردن.

ئاخی : ص نسب. گلی، سفالی، سفالین.



ئاخیاگ : ص. مَملّو، پر، پر شده با زور و فشار.

ئاخیاوان : ا. خیابان.

ئاخێز : ا. خیز، جست، نیم خیز.

ئاخێز کردن : م. خیز برداشتن، بلند شدن از جلو پای کسی.

ئاخیە : ا. آخیه، اخیه، میخ آخور.

ئاد : ا. جزیره.

ئادا : نک. ئاپ.

ئادان : ص، (ز). زمین آباد، زمین قوی، پر برکت، آباد.

ئادرەس : آدرس، نشانی، نشان.

ئادە : ا. وجین.

ئادەر : ص. اصیل، نجیب.

ئادە کردن : م، (ز). پاك کردن، تمیز

کردن.
ئادەم : ا. آدم، بشر، انسان، بنی آدم.
ئادەمخوەر : ص. آدم خوار.
ئادەمی : ص نسب. آدمی، آدمیزاد.
ئادێ : (ه). ضمیر اشاره. آنها.
ئادیشا : ض. آنها، ایشان.
ئار : ا، (ه). آتش.
ئار : ا، (ز). آرد.
ئارا : علامت اسم فاعل مانند در: «به زم ئارا».
ئارا : میدان.
ئاراستن : م، (ز). به فراموشی سپردن، پشت گوش انداختن.
ئاراسته کردن : م. آراستن، بزك کردن.
ئاراستەیی : ح مص. آراستگی.
ئارام : ا، ص. آرام، راحت، نرم، یواش، آهسته، قرار، سکون.
ئارام بوون : م. آرام شدن، راحت شدن، قرار گرفتن.
ئارامش : امص. آرامش، آسایش، فراغت، راحت، صلح، ایمنی، سکون.
ئارامگا : امر. آرامگاه، قبر، گور، محل آرام.
ئارام گرتن : م. آرام گرفتن، ساکن شدن، تسلی یافتن.
ئاران : ص. زمین نرم هموار، درد و آزار.
ئاراندن : م. آزردن، اذیت کردن.
ئارایش : ا. آرایش.
ئارایشت : نک. ئارایش.
ئارایشکەر : ص شغل. آرایشگر، دلاك، سلمانی.
ئارایشگا : امر. آرایشگاه، دلاکی، سلمانی.
ئارخەیان : ص. مطمئن.
ئارد : ا. آرد
ئارداوێژ : ا. آردی که چانه خمیر روی آن انداخته می شود.
ئاردن : م، (ه). آوردن.
ئاردو رۆن : ا. آردوله، آرتوله.
ئاردو : ا. حریق، سوخت، سوزش.
ئاردەشان : نک. ئارداوێژ.
ئارده مشار : ا. خاك اره.
ئاردەوا : نک. ئاردووروۆن.
ئاردەی : م. آوردن.
ئاردەینه : ا. اختراع.
ئارزنیك : ا. زنخ، چانه.
ئارزەن : ا، (ز). چاه زنخدان، چانه.
ئارزی : ا، (ز). آرزو، خواهش، کام، مراد.
ئارسم : ا، (ز). زکام، سرماخوردگی.
ئارفته : ص. ویران، خراب، بافته‌ای که تار و پود آن پیدا شده باشد، وارفته.
ئارگا : امر. آتشگاه، آتشدان، آتشکده.
ئارگون : ص، (ز). آتشگون، هر چیزی که برنگ آتش باشد.
ئارمووش : ا، (ز). ابریشم.
ئارنگ : ا. مرض احشام.

ئارۆ : ق. امروز.

ئارواره : ا. آرواره.

ئاروانه : ا، (ز). شتر ماده چهار ساله.

ئاروزیان : م. به هیجان آمدن.

ئاروو : ا، (ز). خیار.



ئارووشك : ا، (ز). عطسه.

ئاروێ : نک. ئاروو.

ئارِو گۆڕ : تعویض، عوض دکش، معامله متقابل.

ئارهاندن : م، (ز). داغ کردن.

ئاره به ستەی : م، (ه). پروار بستن.

ئارەدارای : نک. ئاره به ستەی.

ئارەزوو : ا. آرزو، خواهش، کام، مراد.

ئاره زوومەن : ص. آرزومند، مشتاق، در حسرت، شایق.

ئاره ق : ا. عرق، عرق بدن، مشروب الکلی.

ئارەقچن : امر. عرقچین.

ئارەقدەردان : م. عرق کردن، عرق ریختن، عرق ریختن از شرم.

ئاره قگیر : ا. عرقگیر، زیر پیراهن.

ئارەقه : ا، (ه). مهاری.

ئاره گرتەی : م، (ه). پر کردن، مملو ساختن، انباشتن.

ئارێ : آری، بلی.

ئارێخ : ا، (ز). زنجیری که اسب و استر با آن بسته می شوند، کمند.

ئارێز : ا. گردنه‌ای در راه سنندج به مریوان.

ئاریکار : ص فا. یاری دهنده.

ئارێنج : ا. دمل زیر نعل.

ئارینۆك : ا. لپه.

ئاز : ص. سالم، درست، راست.

ئازا : ص. آزاد، رها، ول، خلاص، وارسته، فارغ، سالم، مستقل.

ئازا : ص. فرز، چابك، چالاك، جَلد.

ئازابوون : م. آزاد شدن، رها شدن، ول شدن، خلاص شدن.

ئازاد : ص. آزاد، رها، ول، خلاص.

ئازادانه : آزادانه.

ئازادخوا : افا. آزادیخواه.

ئازاده : ص. آزاده.

ئازادی : ح مص. آزادی، رهایی، خلاصی.

ئازادیخوا : نک. ئازادخوا.

ئازار : ا. آزار، بیماری، ناخوشی، عذاب، رنج، شکنجه، اذیت، آفت.

ئازاراندان : م. آزار کردن، اذیت کردن، عذاب دادن.

ئازاردار : ص. بیمار، مریض، ناخوش.

ئازار سل : ا. بیماری سل.

ئازارسی : نک. ئازار سل.

ئازار کردن : نک . ئازاراندن.

ئازاره باریکه : نک . ئازار سل.

ئازاره باریکه دار : مسلول.

ئازا کردن : م. آزاد کردن، رها کردن، ول کردن.

ئازگار : ق. آزگار.

ئازاڵه : ا. سوخت، سوخت زمستانی.

ئازمایش : ا. آزمایش، امتحان.

ئازمایشت : نک . ئازمایش.

ئازنگ : ا، (ز). خانه‌ای برفراز یك قطعه سنگ.

ئازوباز : ا. گناه، تقصیر، جُرم، خلاف.

ئازۆخه : ا. آذوقه.

ئازورده : امف، ص. آزرده، رنجیده.

ئازووباز : نک . ئازوباز.

ئازووقه : نک . ئازۆخه.

ئازەب : ص، (ز). عزب، مجرد، مرد یا زن بی همسر.

ئازەخ : ا. زگیل.

ئازیز : ص. عزیز، دوست داشتنی، گرامی.

ئاژ : ا. آج، برجستگیهای کوچك مانند آنچه در سطح سوهان وجود دارد.

ئاژاژك : ا. خمیازه.

ئاژاژی : نک . ئاژاژك.

ئاژاڵ : ا. حشم و چهار پا، مال.

ئاژان : ا. پاسبان، آژدان، آجان، پلیس.

ئاژاوڵه : ا. شلوغی، طغیان، بلبشو، بی نظمی، بهم ریختگی، نابسامانی، هرج و مرج.



ئاژال

ئاژدار : افا. آجدار، آجیده.

ئاژاوه : نک . ئاژاوڵه.

ئاژر : ا. خشم، کین.

ئاژنگ : ص. تلخ، آژنگ، پرچین.

ئاژنی : ا. شنا، مله.

ئاژنین : م. قطعه قطعه کردن، سوزن بسیار به چیزی زدن، آجیدن.

ئاژۆ : حمص، (ز). پی گیری، تعقیب، برداشتن رد پا.

ئاژۆتن : م. دخالت بی مورد کردن ، پریدن در کاری یا چیزی.

ئاژۆتن : م، (ز). گله را شبانه چرانیدن.

ئاژۆدان : م، (ز). هی کردن الاغ، سیخونك کردن، رانندگی کردن.

ئاژوواژ : ص. پریشان، شوریده، مضطرب، سرگردان، هاج و واج، متحیر، سرگشته، هاژ.

ئاژوین : م، (ز). پراکنده بودن، بی نظم بودن.

ئاژەڵ :نک . ئاژاڵ.

ئاژینه : ا، (ز). قاشقك آسیا.

ئاس : ا. آس.



ئاسا : پسوندی که از برخی کلمات صفت می سازد مانند: کلمه «ته ن ئاسا» یعنی تن‌آسا.

ئاسا : آسا، پسوندی که معنای شبیه و مانند به کلمات می دهد.

ئاسان : ص، ق. آسان، راحت، سهل، بدون اشکال.

ئاسانه : ا. آستان، آستانه، درگاه، کفش کن.



ئاساو : ا، (ه). محل آماس، نقطه تورم.

ئاسایش : ا مصـ. آسایش، آرامش، فراغت راحتی، آسودگی، سکون.

ئاسایشت : نک . ئاسایش.

ئاسایشگا : امر. آسایشگاه.

ئاسایی : آسا، پسوندی که معنای شبیه به کلمات می دهد.

ئاست : ا. محل، جا، مکان.

ئاستان : نک . ئاسانه.

ئاستانه : نک . ئاسانه.

ئاستن : م. گذاشتن، بجای گذاشتن، قرار دادن.

ئاستەر : ا. آستر.

ئاستەم : ص، آهسته، یواش، آرام، سبك.

ئاستەی : م. اجازه دادن.

ئاسرم : ا. زکام، سرماخوردگی.

ئاسرمه : ا. چرم پهن و درازیست بسته بپالان که روی کپل الاغ قرار می گیرد، آشرمه، آدرمه.

ئاسك : ا. آهو، جیران، غزال.



ئاسمان : ا. آسمان.

ئاسمان جل : ص مر. آسمان جُل، فقیر، ندار، بی چیز.

ئاسمان چتەوره : امر. یك نوع بازی بچه‌ها، آفتاب مهتاب.

ئاسمان و ڕێسمان : آسمان و ریسمان، حرفهای بی‌ربط، چیزهای نامربوط.

ئاسمانه : ا. آسمانه دهان، کام، سقف دهان.

ئاسمانی : ص نسب. رنگ آبی آسمانی منسوب به آسمان، آسمانی.
ئاسمین : ا. یاسمن، درختچه‌ای از تیره زیتونیان.
ئاسن : ا. آهن.
ئاسنجاو : ا. ظروف مسی.
ئاسن دڕك : امر. سیم خاردار.
ئاسن ڕوبا : آهن‌ربا.



ئاسن فڕێن : نک . ئاسن روبا.
ئاسنگەر : ص شغل. آهنگر.
ئاسنگەری : ح مصـ. آهنگری، حدادی.
ئاسنی : ص نسب. آهنی، آهنین.
ئاسنین : نک . ئاسنی.
ئاسۆ : ا. افق.
ئاسۆ : ا. گردنه.
ئاسۆ : ا. شبح مانند، سیاهی شخص یا چیز از دور.
ئاسۆك : ا. سایه.
ئاسۆگه : ضمیر، او.
ئاسۆگه : افق.
ئاسوودە : امف. آسوده، راحت، فارغ، فارغ بال، مطمئن.
ئاسەڕ : ا. آستر.
ئاسەێ : (ه)، نک . ئاستن.
ئاسێ : ص. مشکل، سخت.
ئاسیاو : ا. آسیاب.
ئاسیاوان : ا، ص. آسیابان، استاد آسیا، آسیاب استاد.
ئاسیاوانه : ا. مزد آسیاب، آسیابانه.
ئاسیب : ا. آسیب، صدمه، زیان، خسارت، آفت، بلا، نکبت، گزند.
ئاسین : ا. آستین.
ئاسیو : نک . ئاسیب.
ئاش : ا. آش.
ئاش : ا. آسیاب.
ئاش : ا. لعاب، آهار.
ئاشاخه : ص. میوه کهنه و ریخته پای درخت.
ئاشانه : نک . ئاسیاوانه.
ئاشپەز : افا. آشپز، طباخ، خوالیگر.
ئاشپەزخانه : امر. آشپزخانه، مطبخ.
ئاشتی : ح مصـ. آشتی، سازش، صلح.
ئاشتی دان : م. آشتی دادن، صلح انداختن بین دو یا چند کس.
ئاشتی کردن : م. آشتی کردن، سازش کردن.
ئاشچی : نک . ئاشپەز.
ئاشخاڵ : ا. آشغال، زباله، خاکروبه، آخال.
ئاشخاڵدان : امر. آشغالدان، ظرف زباله، زباله دان.
ئاش خوەری : امر. آش خوری.
ئاشدار : افا. لعاب دار.
ئاشدار : افا. نم دار.
ئاش رشته : امر. آش رشته.
ئاشرمه : ا. آشرمه، آدرمه.


ئاشرمه

ئاشغاڵ : نک . ئاشخاڵ.

ئاشغاڵدان : نک . ئاشخاڵدان.

ئاشفته : امف. آشفته، درهم، پریشان، شوریده، مضطرب، بی نظم.

ئاشك : ا، (ز). معده.

ئاشكار : ص. آشكار، روشن، آفتابی، دیار، پیدا، علنی.

ئاشكرا : نک . ئاشكار.

ئاشكرا بوون : م. آشكار شدن، آفتابی شدن، روشن شدن.

ئاش ماس : امر. آش ماست.

ئاش ماست : نک . ئاش ماس.

ئاشمای : م، (ه). نوشیدن.

ئاشنا : ص. آشنا، آگاه، بلد، شناخته.

ئاشنا بوون : م. آشنا شدن، شناختن، بلد بودن، آگاهی داشتن.

ئاشناس : نک . ئاشنا.

ئاشناسی : ح مص. آشنایی، شناسایی، معرفت، اطلاع، دوستی.

ئاشناو رۆشنا : آشنا روشنا، آشنا.

ئاشنایی : نک . ئاشناسی.

ئاشنایه‌تی : نک . ئاشناسي.

ئاشۆ : ا. آشوب، فتنه، طغیان، شورش، انقلاب، ازدحام، حال بهم خوردگی.

ئاشۆ پاشۆ : ص. آشفته در خوابِ آشفته، درهم، خواب پریشان.

ئاشۆت : ا. بهمن ماه.

ئاشووب : نک . ئاشۆ.

ئاشووب تەڵەب : افا. آشوب طلب، انقلابی، فتنه‌جو.

ئاشووب كردن : م. آشوب كردن، فتنه بپا كردن، در هم ریختن.

ئاشووب گەر : ص فا. آشوبگر، فتنه‌جو، شورش‌گر.

ئاشووب گێر : نک . ئاشووب گەر.

ئاشووژن : ا، (ز). نخ پرگ.

ئاش و لاش : ص مر. آش و لاش، از هم پاشیده، متلاشی، لت و پار، له و لورده، درب و داغان.

ئاش وەستا : نک . ئاسیاوان.

ئاشەڤان : نک . ئاسیاوان.

ئاشەوان : نک . ئاسیاوان.

ئاشیّ : ح مص. ناداری، تهیدستی، فقر، پریشان حالی، بینوایی، زحمت.

ئاشێف كرن : م، (ز). وجین كردن.

ئاشێگه : ا، (ز). زمین سخت.

ئاشێو : ا. بلا. بدبختی، تصادف بد، اتفاق بد.

ئاشیانه : ا. آشیانه، لانه، آشیان.



ئاشیرەت : ا. اشاره، گوشه، کنایه.
ئاشیرەت کردن : م. اشاره کردن، گوشه زدن، کنایه زدن.
ئاغا : ص، ا. آغا، آقا، ارباب.
ئاغا بانوو : امر. نام پارچه‌ای، آغا بانو.
ئاغزۆنە : ا. سگک.
ئاغزە : ا. مشتوك، فیلتر سیگار.
ئاغلە ویڵك : ا، (ز). ماهی تابه.



ئاغوز : ا. ماك، آغوزه، آغُز.
ئاغول : ا. آغل، جای شبانه حشم.
ئاغە : نک . ئاغا.
ئاغە بانو : نک . ئاغا بانوو
ئاغەڵ : نک . ئاغول.
ئاغەیی : ح مص. آقایی، بزرگواری.
ئافتابە : ا. آفتابه.
ئافتاو : ا. آفتاب، نور خورشید، روز آفتابی.
ئافتا و گەردان : ا. لبه کلاه، آفتاب گردان، سایبان.
ئافتاوە : نک . ئافتابە.
ئافتاوی : ص نسب. آفتابی، روشن، آشکار، ظاهر.
ئافتووش : ص، (ز). کسی که زیاد در کار مردم دخالت می کند، فضول.
ئافر : ا، (ز). آخور.
ئافرەت : ا. نام عمومی برای زنان و دختران.

ئافشووژن : ا. نخ پرگ.
ئافوور : ا. گوزن.



ئافەت : ا. آفت، بلا.
ئافە رۆز : (ه). طلوع «بر آمدن» ماه و خورشید و ستارگان.
ئافەرەم : آفرین، بارك الله، زه.
ئافە رینە ندە : افا. آفریننده، پروردگار، رَبّ.
ئاڤ : ا، (ز). آب.
ئاڤا : ص، (ز). آباد، معمور، دایر.
ئاڤار : ا. پوست دباغی شده.
ئاڤاری : ص. گمراه.
ئاڤاهی : ا، (ز). آبادی، ده، روستا، آبادانی.
ئاڤخیز : ا، (ز). آبخیز، زمین آبخیز، آب جاری از زمین آب خیز، آبزا.
ئاڤدانك : ا، (ز). ظرف آب.
ئاڤدەڤ : ا، (ز). ترموس، فلاسك، قمقمه .
ئاڤدەل : ا. دراج نر.
ئاڤدین : م، (ز). تلافی کردن، کیفر دادن، تقاص گرفتن.
ئاڤڕوومەند : ص، (ز). آبرومند.



ئاڤدەل

ئاڤرێ : ا. بیراهه، بیراه.

ئاڤرێژ : ا، (ز). آبریز.

ئاڤرمیش : ا، (ز). ابریشم.

ئاڤزی : ا، (ز). آبخیز، آبزا.

ئاڤزیم : ا، (ز). چشمه بهاره.

ئاڤژەن : ا، (ز). شناگر، ملوان.

ئاڤس : ا، ص، (ز). آبستن.

ئاڤشۆ : ا. پس آب.

ئاڤشیز : ا، ص، (ز). آب گل آلود.

ئاڤشیله : ا. آبغوره.

ئاڤگینه : ا، (ز). شیشه، شیشه آلات.

ئاڤگیر : ا، (ز). آبگیر، محل جمع شدن آب.

ئاڤی : ص نسب، (ز). آبی، کشت آبی.

ئاڤێتن : م، (ز). پرت کردن، انداختن، دور انداختن.

ئاڤیر : عدهٔ زن.

ئاقید : ا. شیره غلیظ.

ئاقیق : ا. عقیق.

ئاکار : ا. کردار، اخلاق.

ئاکام : ا. انجام، سرانجام، پایان، خاتمه، انتهی، فرجام، غایت، عاقبت.

ئاگا : ص. آگاه، مطلع، آشنا، دانا به موضوع، با خبر، متوجه.

ئاگادار : نک. ئاگا.

ئاگا کردن : م. آگاه کردن، اطلاع دادن، خبر کردن.

ئاگاه : نک. ئاگا.

ئاگاهی : ح مص. آگاهی، اطلاع، خبر، پلیس مخفی.

ئاگر : ا. آتش.

ئاگربار : افا. آتشبار.

ئاگر بازی : آتشبازی.

ئاگربه‌ س : امر. آتش بس.

ئاگر پاره : ص مر. آتشپاره زرنگ، چابك، موذی.

ئاگر پەرەس : افا. آتش پرست، گبر، زردشتی.

ئاگرتێ بەربوون : م. آتش... در افتادن، آتش گرفتن.

ئاگرتێ بەردان : م. آتش... انداختن، آتش زدن.

ئاگر چوون : نک. ئاگرتێ به ربوون.

ئاگر خۆش : ص مر. خوش صحبت، شیرین زبان.

ئاگرخۆش کەر : فتنه.

ئاگردان : امر. آتشدان، منقل.

ئاگردان : امر. آتش زدن، آتش در انداختن.

ئاگردان : م. آتش کردن اسلحه.

ئاگر دانك : (ز). آتشدان، منقل.

ئاگر ڕۆشن کردن : م. آتش روشن کردن، آتش زدن، بلوا بپا کردن.

ئاگر کردنەوە : نک . ئاگر رۆشن کردن.

ئاگر کوژێن : افا. آتش خاموش کن، آتش نشانی.

ئاگر گرتن : م. آتش گرفتن.

ئاگر گوشك : ا، (ز). چاه زنخدان، چانه.

ئاگرگەشەوکەر : افا. آتش به پا کن، آتش افروز، آتش روشن کن.

ئاگرگیان چوون : م. آتش به جان افتادن.

ئاگرنانەوە : نک . ئاگر رۆشن کردن.

ئاگرۆك : ص فا، (ز). آشوبگر، آتش به پا کن، فتنه. دو رو، دغل.

ئاگرە : ا. آتشك، کوفت.

ئاگرەکلێ : ح مص. آتش بازی.

ئاگروان : ص. آتشبان، تون تاب.

ئاگری ژێرکا : ص مر. آتش زیر کاه، مزور، متقلب، آبزیرکاه.

ئاگرین : ص نسب. آتشین، آتشی.

ئاگوردی : ا. سوخت.

ئاگە : ق، (ه). آنجا

ئاڵ : ا. بلندترین انگشت دست.

ئاڵ : ا. رنگ سرخ، سرخ، گلی.

ئاڵ : ا. آل، موجودی خیالی که زن تازه زا را اگر تنها بماند صدمه می زند.

ئاڵ : ا. کرنگ، رنگی برای اسب.

ئالا : قلم.

ئاڵا : پرچم، عَلَم، بیداخ.

ئاڵاخ : ا. وجین، علف هرز.

ئالاستن : م، (ز). لیسیدن.

ئاڵامەت : ا. سرماخوردگی، زکام.

ئاڵان : م. پیچ خوردن دو چیز بهم، پیچیده بهم.

ئاڵاندن : م. باد دادن، تاب دادن، پیچ دادن دو چیز به همدیگر.

ئاڵاو : ا. الو، گرما، حرارت.

ئالایش : ا مص. آلایش، آلودگی، ناپاکی.

ئاڵایش : ا. آرایش.

ئاڵایش : ا. شب‌نشینی.

ئاڵایشت : آلایش، آلودگی.

ئاڵایی : ص. رنگارنگ، متلّون.

ئاڵ بوونەوە : م. کند شدن دندان در نتیجه خوردن ترشی.

ئاڵتوون : ا. طلا، زر.

ئالخواج : ا. انگشت اشاره.

ئاڵدۆز : امف. مطلاّ، طلا دوزی شده.

ئاڵشت : ا. شبنم یخ زده، پژُ.

ئاڵشت : تعویض، عوض، بدل.

ئالشك : ا. سرماریزه، پژ.

ئالش وێرش : داد و ستد.

ئالف : ا. علف، علیق.

ئالفته : خو گرفته، اهلی.

ئاڵفجار : ا، جار، علفجار، کلش جار، مرتع.

ئالك : ا. علف.

ئاڵگ : تورم غدد لنفاوی در نتیجه زخم و عفونت در اعضاء.

ئاڵۆ : ا. دایی.

ئاڵۆز : ص. عصبانی، عصبی، آتشی، آزرده.

ئاڵۆز بوون : م. عصبانی شدن، آتشی شدن.

ئاڵۆزی : ا. عصبانیت، خشم.

ئاڵۆش : ا مص. خارش.

ئالوو : ا. آلو.

ئالوو : نک . ئالگ.

ئاڵووالاّ : نک . ئاڵالبی.

ئالووبالوو : ا. آلبالو.

ئاڵیوبۆڵ : ص. انگور ترش و شیرین.

ئالووچە : ا، (ز). آلوچه، آلو.

ئالوودە : ص، آلوده، ناپاك، گند. ناتمیز، چرکین، کثیف، نجس، بدنام.

ئالودە بوون : م. آلوده شدن، گرفتار شدن، مبتلا شدن.

ئالووز : ا، (ز). غم، غصه، رنج، اندوه.

ئالووشە : ا، (ز). فَك.

ئاڵووگۆڕ : نک . ئاڕو و گۆڕ.

ئالوولە : ا، (ز). کوچه تنگ و باریك.

ئالوونەك : ا. آلونك، کَپَر، کومه، خانه کوچك.

ئاڵە : ا. بیماری جلدی خانمهای آبستن که پوست لك می گیرد.

ئاڵەت : ا. فلفل سیاه.

ئاڵەتە فەرەنگی : ا. بیبار، فلفل سبز.

ئالەکە : ا. تراخم.

ئالهە : ا. امید، آرزو.

ئالی : ا، (ز). طرف، جانب، وجه، روی.



ئالیخەیر : ص مر. عاقبت بخیر.

ئالیشك : نک . ئاڵشت.

ئالیك : ا، (ز). علیق، علف، نواله‌ای که به حیوان داده می شود.

ئالیۆر : ا، (ز). سیب سرخ.

ئالیکار : ص فا. یاری دهنده.

ئالین : م. پیچ خوردن.

ئالینك : ا. پیچك.



ئام : ا، (ز). مادر.

ئامادە : ص. مهیا، آماده، حاضر، کمر بسته.

ئاماده بوون : م. آماده شدن، مهيا شدن.

ئامادە کردن : م. آماده کردن، مهيا کردن، حاضر کردن.

ئاماس : ا. آماس، ورم، باد، خيز، خامباد.

ئاماس کردن : ا. آماس کردن، ورم کردن، باد کردن، باد آوردن.

ئامان : م، (ه). آمدن.

ئامان : ا. امان، زنهار، پناه.

ئامان : ظرف مسينه.

ئامانج : ا. هدف، مقصود، نشانه، مقصد.

ئامانج : قوم و خويش.

ئامانەت : ا. امانت، سپرده.

ئامانەنە : ا، (ه). مرسوم، باب، معمول، مد، مد روز، تازه در آمده.

ئامباز : ص. همباز، همقد و همسن، همبازی.

ئامراز : ص. همراز.

ئامسەر : ص. همسر.

ئامشۆ : آمد و شد، آمد و رفت، نشست و برخاست، معاشرت.

ئامقە : ص، ا. دچار، درگير، مبتلا، گرفتار، مواجه، گلاويز.

ئامك : ا. عمه.

ئامۆچياری : ا. اندرز، نصيحت، پند، آموزش.

ئامۆر : ا. خيش.

ئامورزيده : امف. آمرزيده، عفو شده، بخشوده.

ئامۆزا : ا. عموزاده.

ئامۆزازا : ا. فرزند عموزاده.

ئامۆزاگ : نک . ئاموزا.

ئامۆژگار : ص، ا. معلم، آموزگار، ناصح.

ئامۆژن : امر. زن عمو.

ئامۆژياری : نک . ئامۆچياری.

ئاموش : ص، خاموش، آرام.

ئامووخته : امف. آموخته، آموزش يافته.

ئامووزش :امص. آموزش، تعليم.

ئامووزشگا : امر. آموزشگاه، مدرسه.

ئام و شۆ : نک . ئامشۆ.

ئامە : ا. مادر.

ئامەد : ا. شانس، اقبال، آمد، شگون.

ئامەدکردن : م. آمد کردن، شگون داشتن.

ئامەد و شود : نک . ئامشۆ.

ئامە رزيان : م. آمرزيده شدن، عفو شدن، بخشيده شدن.

ئامەو : نک . ئامەد.

ئاميار : ص. ياور، همکار.

ئاميان : ا. مايه، مايه خمير، مايه ماست و پنير.

ئاميّته : امف. آميخته، قاطی، درهم.

ئامير : ا. ابزار.

ئاميّزش : امص. آميزش، اختلاط، معاشرت، مباشرت.

ئاميّژن : ا. مايه ماست و پنير.

ئان : ا. آن، جذابيت.

ئانه : گانه مانند در: «دووانه» یعنی دوگانه.

ئانه : (هـ). آن.

ئانه: ا. مادر.

ئانقەس : عمداً.

ئانگو : ا. آونگ.

ئانەشا : ض، (هـ). ضمیر. آنان، آنها.

ئانیسك : ا. آرنج.

ئانیشك : نک . ئانیسك.

ئانیشا : نک . ئانەشا.

ئانین : م، (ز). آوردن.

ئاو : ا. آب.

ئاو : منی.

ئاو : لعاب ظروف لعابی، لعاب آش.

ئاوا : نک . ئاباد.

ئاوا : ص. گشاد، وسیع.

ئاوا بوون : م. غروب کردن آفتاب.

ئاوات : نک . ئارەزوو.

ئاواتە خواز : نک . ئارەوە زوومەن.

ئاواتی : امف. خواسته، به آرزو خواسته، درخواست شده.

ئاوادانی : ح مصـ. آبادانی، عمران، آبادی.

ئاوار : ا. آوار، دیوار خراب شده.

ئاوار : ص. آبدار، میوه آبدار.

ئاوارتن : م. جدا کردن.

ئاوارتە : ص. جدا، مستثنی، تنها، منفرد، منفصل.

ئاوارخانە : امر. آبدارخانه.

ئاوارە : ص. آواره، دربدر، سرگشته، بی خانمان، سرگردان، خانه بدوش.

ئاوارەیی : ح مصـ. آوارگی، سرگشتگی، دربدری، خانه بدوشی، سرگردانی.

ئاواز : ا. آواز، نغمه، آهنگ، آوا، صدای بلند.

ئاوازنگ : ص. نام به بدی در رفته، شهرت بد، بدنام، بدنامی.

ئاواز خوەندن : م. آواز خواندن.

ئاواز خوێن : افا. آواز خوان، خنیاگر، خواننده.

ئاوازە : ا. آوازه، شهرت، معروفیت.

ئاواژ : ص. برگشته، از این رو به آن رو شده (لباس).

ئاواق : ص. گشاده، باز، پهن، وسیع.

ئاوا کردن : م. آباد کردن.

ئاوال : ص. رفیق، دوست.

ئاواله : ص. گشاده، باز.

ئاوان : نک . ئاباد.

ئاوان : ا. هاون.



ئاوان : ص. گشاد، پهن، زیاد، باز، وسیع.

ئاوانته : ص. مفت، مجانی.

ئاوانی : نک . ئاوادانی.

ئاوایی : نک . ئابادی.

ئاو باره : محل عبور آب از بالا به پایین، ناوسمان.

ئاوباز : افا. آب باز. غواص، ملوان، شناگر.

ئاوبەن : ص، ا. آب بند، سد کوچك، استسقاء.

ئاوبەندی : ح مصـ. آب بندی، «بستن» معبر آب.


ئاوبەن

ئاوبەنی : نک . ئاوبەندی.

ئاوبوون : م. آب شدن، حل شدن، آب شدن جامدات در نتیجه حرارت، آب شدن از خجالت، فروختن و از سر باز کردن.

ئاوپاش : امر. آب پاش.



ئاوپاڵ : امر. کفگیر، وسیله پالایش مایعات.

ئاوپرژێن : م. آب پاشی کردن.

ئاو پژاندن : نک . ئاو پرژێن.

ئاویژ گنای : (ه)، نک . ئاوپرژێن.

ئاوپژێن : نک . ئاوپرژێن.

ئاوپشانن : نک . ئاوپرژێن.

ئاو پە نگ : امر. آبگیر، تالاب، گودال بزرگ.

ئاوتاڵ و سوێڵ : ص. آب تلخ و شور، کنایه از زشت و زیبا.

ئاوتەڵا : آب طلا.

ئاوتەنی : ح مصـ. آب تنی، شنا، مله.

ئاوتەنی کردن : م. آب تنی کردن، شنا کردن، مله کردن.

ئاوجز : ص . زخم آب کشیده، زخم آلوده و چرك کرده.

ئاوجۆ : امر. آبجو.

ئاوچاودان : م. چشم چرانی کردن.

ئاوچاو سەنن : م. آب چشم از کسی گرفتن، ترساندن.

ئاوچك : ا. آب چك، قطره آب که می چکد.

ئاوچڵاو : ا. آب چلو، ابریس، آشام، آشاب.

ئاوچنین : م. آب گرفتن، عصاره گرفتن.

ئاوچۆڕ کردن : م. چلاندن، آخرین قطره آب پارچه‌تر را گرفتن، خشك کردن.

ئاوچوون : م. آب رفتن، کوتاه شدن پارچه در نتیجه خیس شدن.

ئاوخانه : امر. آبخانه، مستراح، مَبرز، مبال، خلا، ادبخانه.

ئاوخوا : امر. آب نمك.

ئاوخواردنەوە : م. آب خــوردن، آب نوشیدن.

ئاوخوەری : امر. آب خوری، لیوان، گیلاس.

ئاوخێز : امر. آب خیز، آبزا، زەزار، خیزاب.

ئاوداخستن : نک . ئاودان.

ئاودار : افا، ص. آبدار، پر آب، میوه آبدار.

ئــاودار : افا. آبدار، کسی که چای درست می کند.

ئاودارخانه : امر. آبدارخانه.

ئاوداری : ح مص. اساس آبدارخانه.

ئاو داشتن : نک . ئاودان.

ئاودامان : ا. لباس بلند، ماکسی ژوپ.

ئــاودان : م. آب دادن، آب انــداخــتــن، آبیاری کردن.

ئــاودانــەوە : م. آب دادن شــمــشــیــر و فلزات.

ئاو دڕ : ا. آبرفت، گنداب، زمینی که آب آن را بــریــده بــاشــد، آشــکــفــت، آبکند.

ئاودڕکه : نک . ئاودڕ.

ئاودز : نک . ئاوجز

ئاودزەك : ا. آب دزدك، قطره چکان.



ئاوەدزەك : ا. حشرەای از دسته راست بالان از رده حشرات شاخه بند پائیان.

ئاو دزەك : امر. کاغذ خشك کن.

ئاو دۆ : دوغ.

ئاودونان : ا. آب نبات با اسانس نعنا.

ئاودۆخەیار : امر. آبدوغ خیار.

ئاودەسخانه : نک . ئاوخانه.

ئاودەل : ا. دراج نر.

ئــاودەم : ا. آب دهــان، تــف، خــدو، بزاق.

ئاودەنگ : ص مر. همصدا، هم‌آواز.

ئاودیده : ص مر. آب دیده، متاع آب دیــده، آهــن آب دیــده، آواریــه (اصطلاح بازار).

ئــاودێــر : ص مــر. آبــیــار، کــســی که زراعت را آب می دهد.

ئــاودێــران : م. آب دادن، آب یــــاری کردن.

ئاور : ص. آبستن، آتش.

ئاورا : ص. گرسنه.

ئــاورایــی : ح مصـ، (ە). گرسنگی، جوع.

ئاوردانەوە : م. واپس‌نگریستن ،پس‌دادن.

ئاور دوو : سوخت، سوختنی.

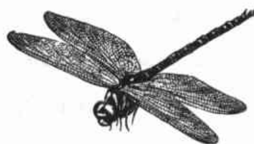
ئــاوڕژانــدن : م. آب ریختن، کنایه از راهی بسوی بدی باز کردن.

ئاوڕژانن : نک . ئاورژاندن.

ئاوَ ڕۆشنه و کەره : ا. سنجاقك.

ئاوڕگ : ا. اجاق.

ئــاو ڕوو : ا. آبرو، شرم، حیا، عزت، سنگینی، حیثیت اجتماعی.



ئاورۆشنەو کەرە

ئاوڕوو بردن : م. آبرو بردن، آبرو ریزی کردن.

ئاوڕووت : ص. آبروت، اوروت، مرغی که در آب گرم پرهایش را کنده باشند.

ئاوڕووت کردن : م. آبروت کردن، اوروت کردن.

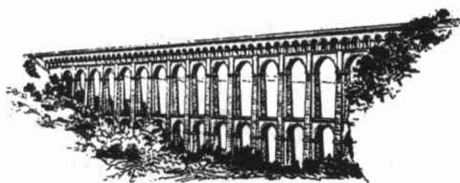
ئاوڕوو چوون : م. آبرو رفتن، بی آبرو شدن.

ئاوڕوومەن : ص. آبرومند، شریف.

ئاوڕوومەند : نک . ئاوڕوومەن.

ئاوڕوونکەرە : نک . ئاو ڕۆشنە وکەرە.

ئاو ڕەو : ا. آبراهه، راه آب، آب رو.



ئاوڕێز : ا. آبریز، جایی که آبهای اضافی بدان جا می رود. مَبرز، مبال.

ئاوڕێز : نک . ئاورێز.

ئاوڕەنگ : ص مر. همرنگ.

ئاورێشم : ا. ابریشم.

ئاوز : ا. فهم، هوش.

ئاوزا : آبزا، آب خیز، زەزار، خیزاب.

ئاوزان : م. توانستن، قادر بودن.

ئاوزاینە چاو : م. اشك در چشم گشتن، آمدن اشك به چشم در نتیجه تأثر.

ئاوزانیەدەم : م. آب دهان راه افتادن، آب از لب و لوچه راه افتادن.

ئاوزوونە : ا. زبانه، گل کمر.

ئاوزەنگی : ا. مهمیز.



ئاوزیاگ : ص، ا. میوه نیم رس.

ئاوزینگ : ا. دم واپسین.

ئاوس : ص، ا. آبستن.

ئاوسارك : ا. آب سرد کن، قطرات آبی که در یخچالهای طبیعی کرم مانند در اطراف برف پیدا می شوند که از آنها در تابستان برای خنك کردن آب استفاده می شود.

ئاوسان : م، (ه). ماسیدن، ورم کردن، باد آوردن، آماس کردن.

ئاوساو : امف. متورم، آماسیده، باد کرده، آب آورده.

ئاوسی : ح مص. آبستنی.

ئاوسێ : ص. همسایه، جار.

ئاوشار : ا. آبشار.

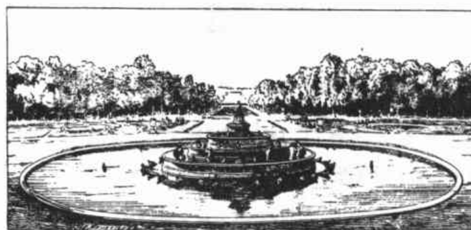
ئاوشنگ : ص، ا. حیوانی که شیر آمده

باشد.
ئاوقە : ص، ا. دچار، درگیر، گرفتار، مواجه، مبتلا، گلاویز.
ئاوقەد : ص، امر. همقد.
ئاوقۆرە : امر. آب غوره.
ئاو کردن : م. آب کردن، آب کردن جامدات، گداختن.
ئاوکەش : افا. آبکش، کسی که آب می کشد، سقا، غذای شور که آب می کشد.
ئاوکوڵ : ا. آب جوش.
ئاوکێش : نک. ئاوکەش.
ئاوکێشان : م. آب کشیدن از چاه، آب کشیدن پارچه.
ئاو گرتن : م. آب گرفتن، عصاره گرفتن.
ئاو گۆشت : امر. آبگوشت.
ئاوگەردان : امر. آبگردان.



ئاوگیر : امر. آبگیر، حوض تالاب، استخر، گودال پر از آب، غدیر.
ئاوگیری : آب گیری.
ئاول : ا. دره کوچك.
ئاولاوی : ص. آبله گون.
ئاولووت : ا. آب بینی، چلم.
ئاوڵە : ا. آبله.
ئاولەدنگاکوتان : م. آب در هاون کوبیدن.

ئاولەمە : ا. تودلی، جنین حیوانات، بره تودلی.
ئاوماڵ : ص. همخانه، همسایه، همانند.
ئاومتەی : (ه)، نک. ئاورژاندن.
ئاومروار : آب مروارید، آب سفید.
ئاومجیای : (ه)، نک. ئاورژاندن.
ئاو نەدیدە : ص، امر. آب ندیده، پارچهٔ تازه شسته نشده.
ئاونگ : ا. آونگ، آویزان، انگوری که در پاییز به سقف آویزان کنند ودر زمستان از آن استفاده نمایند.
ئاونگ : ا. شبنم.
ئاونە : ا. میله قلیان.
ئاونەوات : امر. آب نبات، تافی.
ئاونما : ا. آب نما، حوض، استخر.



ئاوورکەردەی : (ه)، نک. ئاودان.
ئاووستەیرە : (ه). نک. ئاودان.
ئاووگۆشت : ا. طاس کباب، تاس کباب.
ئاو و تاو : آب و تاب.
ئاو و ڕەنگ : آب و رنگ.
ئاو و گڵ : آب و گل.
ئاو و هەوا : آب و هوا.

ئـاووەری : ا، (ه). آبخوری، لیـوان، گیلاس.

ئاوەدان : نک . ئاباد.

ئاوەدانی : نک . ئاوادانی.

ئاوەر : ا. باور، یقین.

ئاوەر : ا، (ه). آخور.

ئاوە ڕێس : ا. نوعی کرباس.

ئاوەز : نک . ئاوز.

ئاوەزێ : ا. آب زا، نمناك، زەزار، آب خیز.

ئاوەژوو : ص. بر گشته، این رو آن رو شده (لباس).

ئاوەسوو : آبسود، آدم بی عار، نازا، بچەای که در اثر تنبیه زیاد از تنبیه متأثر نمی شود، چرمی که در نتیجه ماندن در آب چغر شده است.

ئاوەشی : ا. بیماری پستان حشم.

ئاوەکی : ص نسب. آبکی، رقیق، تَر، ضعیف، حیوانی که از گله خود دور مانده یا به گلهٔ دیگر رفته باشد.

ئاوەل : ص. همدم.

ئاوەلا : نک . ئاواله.

ئاوهەڵچنه : افا. آب چین، کاغذ آب خشك کن.

ئاوەڵزاوا : ا، ص. باجناغ، همریش.

ئاوەڵناو : ا. صفت دستوری.

ئاوەنووس : ا. آبنوس.

ئاوەنیا : امر. آبست، آبسته.

ئاوهەڵ کردن : نک . ئاودان.

ئاو هۆر که ردی : (ه)، نک . ئاودان.

ئاوی : ص نسب. آبی، رنگ آبی.

ئاوی : ص نسب. آبی، زمین آبی، کشت آبی، غیر دیم.

ئاوی : ا، (ه). آب.

ئاویار : ص مر. آبیار.

ئاویاری : ح مص. آبیاری.

ئاویتن : م. پرت کردن.

ئاوێته : امف. آمیخته مخلوط، ممزوج، درهم، قاطی.

ئـاوێـته کـردن : م. آمیختـن، مخـلوط کردن، قاطی کردن.

ئاوێتەیی : ح مص. آمیختگی، اختلاط، نشست و برخاست، معاشرت.

آویر : ا، (ه). آتش.

ئاویرگا : امر، (ه). آتشکده، آتشگاه.

ئاویره : امر، (ه). آتشك.

ئاویره قوونه : امر. کرمك، اکسیور.

ئاوێز : ا. نوعی زینت زن.

ئاوێز : ص. آویزان، آویخته.

ئاوێز : ا. بلور و آویزهای چلچراغ، منشور بلورین.



ئاوێزان : ص. آویزان، آویخته، معلق، آونگ.

ئـاوێـزان کـردن : م. آویـزان کـردن،

معلق کردن، آویختن.
ئاوێژە : ا. زمین آبی.
ئاوێشتن : م. دور انداختن، انداختن پرت کردن.
ئاوێنە : ا. آئینه، آینه، جام.



ئاویە : گل اندود.
ئاویە : ا، (ه). آب.
ئاویەدان : م. اندودن، گل اندود کردن.
ئاویەر : ا. کوهی در جنوب غربی شهر سنندج.
ئاە : آخ، وای، افسوس.
ئاهار : ا. آهار.
ئاهار دان : م. آهار زدن.
ئاهستە : ص. آهسته، یواش، بی سر و صدا، ساکت.
ئاهستەگی : ح مص. آهستگی، کندی، درنگ.
ئاهۆ : ص. ننگ، صرع، دیوانگی.
ئاهوو : ا. آهو، غزال، جیران.
ئاهەڕا : امر. کوره راه.
ئاهەك : ا. آهك.
ئاهەنگ : ا. آهنگ، ترانه، آواز.
ئاهەڵکێشان : م. آه کشیدن، آخ گفتن.

ئاهیر : ا، (ه). آتش.
ئاهین : م. آه کشیدن، نالیدن.
ئای : صت. آه، آخ، آی.
ئایا : از ادات استفهام. آیا.
ئایاکو : نک . ئایا.
ئایساندن : م. افروختن آتش.
ئایسە : ص. آیسه، نزا.
ئایل : ص. ستمگر.
ئایلەمەن : ا. سار.



ئایەر : ا، (ه). آتش.
ئایەنە : ا. آینده، آتی.
ئایەن و رە وە ن : نک . ئامشۆ.
ئاینە : نک . ئاوێنە.
ئاینەبەنی : ح مص. آینه بندی.
ئاینەیدێق : ا. آینهٔ دق.
ئایین : ا. آئین، آیین، رسم، روش، معمول، شیوه.
ئبلیس : ا. ابلیس، شیطان، اهرمن.
ئتاعەت کردن : م. اطاعت کردن، فرمان بردن، گردن نهادن.
ئتحاد : امص. اتحاد، یگانگی، پیوستگی، اتفاق، ائتلاف.

ئتفاق : امص. اتفاق، اتحاد، رویداد، هم آهنگی، هم بستگی.

ئتفاق که فتن : م. روی دادن، اتفاق افتادن.

ئتفاقی : ص نسب. اتفاقی، تصادفی، ناگهانی، غیر منتظره.

ئتکا : امص. اتکاء، پشت گرمی، اعتماد.

ئتلیس : امص. انزجار، نفرت، دوری، گریز، اجتناب.

ئتمینان : امص. اطمینان، اعتماد.

ئجتماع : ا. اجتماع، گروه، جامعه، جلسه.

ئحاته : احاطه، دوره «کردن»، آگاهی زیاد.

ئحترام گرتن : م. احترام کردن، عزت نهادن، حرمت داشتن.

ئحترام نیان : نک. ئحترام گرتن.

ئحتنا : امص. اعتناء، توجه، دقت، ملاحظه.

ئحتیاج : امص. احتیاج، نیاز.

ئحساس : امص. احساس.

ئحسان : امص. احسان، نیکی، نیکوکاری، مرحمت، بخشش.

ئختراع : امص. اختراع، ابداع، نوآوری، خلق.

ئختساس : امص. اختصاص، تخصیص، خاص، ویژه.

ئختلاف : امص. اختلاف، نزاع، کشمکش.

ئختیار : امص. اختیار، قدرت، حق، بر گزیدن.

ئخراج : امص. اخراج، تبعید.

ئخماس : امص. اغماض، چشم پوشی، گذشت.

ئدێ : ض، (ه). او.

ئرس : ا. ارث. میراث. مرده ریگ.

ئرس‌بەر : ا، ص. وارث.

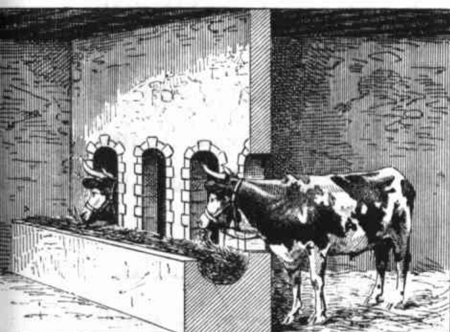
ئزتراب : امص. اضطراب، وحشت، نگرانی.

ئستراحەت : امص. استراحت، آسایش، آرامش، خواب.

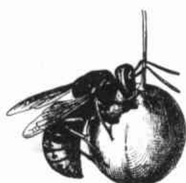
ئستران : ا. ترانه.

ئستقباڵ : امص. استقبال، پیشواز.

ئستەپڵ: ا. اصطبل، طویله.



ئستێنك : ا، (با). زنبور قرمز.



ئسرار : اصرار، پافشاری.

ئسرار کردن : م. اصرار کردن، پای فشردن.

ئسفه‌ناج : ا. اسفناج.



ئشتبا : ا. اشتباه، خطا، سهو، غلط.

ئشتبا کردن: م. اشتباه کردن، سهو کردن، خطا کردن.

ئشتیاق : امصـ. اشتیاق، تمایل زیاد، حرارت در کار.

ئعتبار : امصـ. اعتبار، باور، اطمینان.

ئعتراز : اصـ. اعتراض، شکایت، ناخرسندی.

ئعتراف : امصـ. اعتراف، تصدیق.

ئعتقاد : امصـ. اعتقاد، ایمان، عقیده، باور.

ئعتماد : امصـ. اعتماد، باور.

ئغفالّ : امصـ. اغفال، گول زنی.

ئفاده : ا. افاده، فیس، تکبر، نخوت، بیان مطلب، فایده رساندن.

ئفت : امصـ. افت، کاست، نقصان، کاهش، ریزش.

ئفتار : ا. افطار.

ئفتخار : امصـ. افتخار، نازش، سرافرازی، مباهات.

ئفترا : امصـ. افتراء، تهمت، بهتان.

ئفتزاح : امصـ. افتضاح، رسوایی.

ئفلاس : امصـ. افلاس، فقر، ورشکستگی، نداری، بی چیزی.

ئفلیج : ص. افلیج، فلج.

ئقبالّ : امصـ. اقبال، شانس، بخت، بهروزی، نیك‌بختی.

ئقرار : نک. ئعتراف.

ئلهام : امصـ. الهام، کشف، مکاشفه،

ئم : ق. بلی، آری.

ئمتحان : امصـ. امتحان، آزمایش، تجربه.

ئمجا : پس چی؟

ئنجا : سپس.

ئنتخاب : امصـ. انتخاب، گزینش، انتصاب.

ئنتقام : امصـ. انتقام، تلافی، خونخواهی.

ئنتزار : انتظار، چشم براهی، چشم داشت.

ئنساف : امصـ. انصاف، عدالت.

ئنتشار : امصـ. انتشار، گسترش، توزیع، چاپ.

ئنکار : امصـ. انکار، تکذیب، رد.

ئوّبالّ : ا. گناه، جرم، خطا، بزه.

ئوّبه : ا. یورت، ئبه، نوبه، اوبه.

ئوتوو : اتو.

ئوتاق : ا. اتاق.

ئوجاخ : ا. اجاق، آتشدان، کوره،

ئوتوو



کانون، مرکز دودمان، خاندان.

ئوجاخ کوێر : ص مر. اجاق کور، بلاعقب، نازا.

ئوجرەت : ا. اجرت، مزد، دستمزد، پاداش.

ئوچ : ا. قلم نی.

ئۆخ : نک . ئاه.

ئوخت : امص. انس، دوستی.

ئۆخر : ا. شگون.

ئوخژن : آرامش.

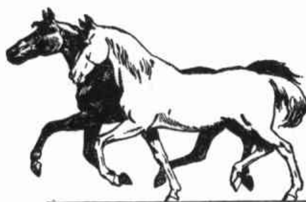
ئۆخەی : اوخش.

ئۆخەیچ : نک . ئۆخەی.

ئودا : ا. مادر.

ئودە : نک . ئوتاق.

ئورخە : ا. یورتمە.



ئوردوو : ا. اردو، لشگر، اردوگاه.

ئوردەنگ : ا. اردنگ، لگد.

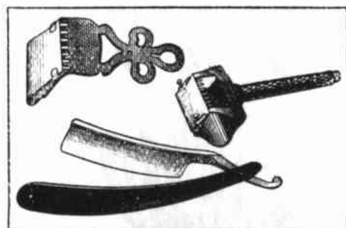
ئورت : ا. ارزش، اعتبار.

ئوریب : ص. اریب، کج، منحرف، قیقاج.

ئوسا : ص. ا. استاد، معلم، دبیر، آموزگار، ماهر، مدرس.

ئوساکار : ص مر. استادکار.

ئوسترە : ا. تیغ، موتراش.



ئۆغر : نک . ئۆخر.

ئوف : نک . ئاه.

ئوفت : نک . ئفت.

ئوفتادە : امف. افتاده، زبون، فروتن، کم‌رو، متواضع.

ئوفوق : ا. افق.

ئوفە : اوفه، بیماری مفصل خرگوشی اسب.

ئۆقرە : ا. آرام، آرامش، استراحت.

ئۆقرە گرتن : م. آرام گرفتن، آرامش یافتن، استراحت کردن.

ئوقیانووس : ا. اقیانوس.

ئوك : ا. گلو.

ئۆگر : انس گرفته، انس گیر.

ئۆگە : ق، (ه). آنجا.

ئول : ا. دین.

ئوڵاخ : ا. الاغ.

ئوڵاخدار : الاغدار، خرکچی، خربنده.

ئوڵاغ : نک . ئوڵاخ.

آرزومند.

ئونجه : ا. یونجه.

ئونس : امصـ. انس، الفت، خو، دوستی.

ئونس گرتن : م. انس گرفتن، خو کردن، الفت پیدا کردن.

ئونیشك : ا، (با). گَرَه.

ئووخ : نك . ئاه.

ئووز : ص. لووس، ننر، از خود راضی.

ئووفه : نك . نوفه.

ئووڤ : ا. لولو.

ئوولوولوو : لولو، دیگ بسر.

ئۆی : برای ندا بکار می رود.

ئۆین : ا. فریب، مکر.

ئۆین باز : صفا. مکار، فریب کار.

ئەبرەش : ص. زائیدهٔ بدون شیر.

ئەبزار : ا. ابزار، اسباب، افراز، وسیله کار.

ئەبڵەق : ص. آبلق.

ئەبەد : ا. ابد، پایان ناپذیر.

ئەپرەخ : ا، (ز). دلْمَه.

ئەترەش : ا. زَهره، یارا، جرئت.

ئەتڵەس : ا. اطلس، پرنیان، دیبا.

ئەتڵە سی : ص نسب. پارچه‌ای از اطلس.

ئەتڵەسی : ا. گل اطلسی.







ئوڵاق : ص. اسب بد اصل، یابو.



ئوڵفەت : امصـ. الفت، انس، دوستی.

ئولك : ا. میخ طویله.

ئولکه : ا. منطقه.

ئومەت : ا. امت.

ئۆمی : ص نسب. امی، نخوانده، عامی.

ئومێد : ا. امید، آرزو، رجا، چشمداشت، توقع، انتظار.

ئومێوار : ص مر. امیدوار، منتظر،

ئەتەر : ا. نشان، اثر.
ئەتەو : امصـ. عتاب، سرزنش، تندی، قهر، غضب.
ئەتەوکردن : م. عتاب کردن، سرزنش کردن، تندی کردن، قهر کردن.
ئەجر : ا. اجر، پاداش، مزد، سزا،
ئەجەڵ : ا. اجل.
ئەجنەبی : ص. اجنبی، خارجی، بیگانه، غریبه.
ئەجیر : ص. اجیر، مزدور.
ئەحمەق : ص. احمق، نادان، گوَل، سفیه، بی خرد، گاوریش، کالیوه، دنگ.
ئەحمەقی : ح مصـ. احمقی، گوَلی، بی‌خردی.
ئەحوال : احوال.
ئەحوالپرسی : ح مصـ. احوالپرسی.
ئەخ : کلمه نهی به زبان بچه.
ئەختان : فرصت.
ئەخترمە : ا. الاغی که در جنگ از دشمن گرفته شده باشد.
ئەختە : ا، ص. اخته، خصی.
ئەخشاڵ : نک. ئاشخاڵ.
ئەخلاَت : ا. اخلاط.
ئەخلاق : ا. اخلاق، خلق، خوی.
ئەخلەخ : ا. نیم تنه زنانه.
ئەخم : ا. اخم، ترش‌رویی.
ئەخم کردن : م. اخم کردن، روترش کردن.
ئەخموو : ص. اخمو، ترشرو.
ئەخیە : نک. ئاخیە.
ئەدا : ا. ادا، ناز.
ئەدا : ا، (ه). مادر.
ئەدارە : ا. اداره.
ئەدا کردن : م. اداء کردن، پرداختن، انجام وظیفه کردن.
ئەدا و ئەتووار : ادا و اطوار، ژست.
ئەدوا : گفتار.
ئەدەب : ا. ادب.
ئەدەبخانە : نک. ئاوخانه.
ئەدەب گرتن : م. تعلیم یافتن، راه و رسم یاد گرفتن.
ئەدێ : بلی، آری.
ئەر : «حرف ربط، حرف شرط»، اگر، علامت اسم فاعل.
ئەڕا ؟ : چرا؟
ئەرازل : اراذل، ناکسان، زبونان، فرومایگان، سفلگان.
ئەراگێل : ص. آواره.
ئەرامەنە : ص. درمانده.
ئەرباب : ص، ا. ارباب، سرور.
ئەربەکیفیلە : امر. نعناع کوهی.
ئەرتەش : ا. ارتش، قشون، نیروی نظامی.
ئەرجمەن : ص. ارجمند، شریف، گرامی، عزیز.
ئەرجو : ا. امید، رجا.
ئەرخەوان : ا. ارغوان.
ئەرخەوانی : ص نسب. ارغوانی.
ئەرخەیان : مطمئن.

ئەرد : ا. زمین، خاك.

ئەرز : نک. ئەرد.

ئـەرزاق : ا. ارزاق، آذوقـــه، مـــواد غذایی، توشه.

ئەرزان : ص. ارزان.

ئەرزانجان : ص. ارزان فروش.

ئەرزانی : ص نسب. ارزانی.

ئەرزن : ا. ارزن.

ئـەرزش : امصـ. ارزش، بهـا، قـیمت، نرخ، منزلت، استحقاق.

ئەرزەن : ا، (ز). چانه.

ئەرزینك : ا، (با). چانه.

ئەرغەوان : نک . ئەرخەوان.

ئەرغەوانی : نک . ئەرخەوانی.

ئەرڤاز : ا. تپه کوچك، سربالایی.

ئەرفای : م، (ه). قاپیدن، چیزی را از دست کسی به زور گرفتن.

ئەرك : ا. زحمت، کار، کار سنگین، رنج.

ئەرەبەردەی : م، (ه). فرو بردن، فرو کردن.

ئەرەبەستەی : م، (ه). پروار بستن.

ئەرەپاتەی : م، (ه). زدن شاخ و برگ درختان.

ئەرەپڕای : م، (ه). پایین پریدن.

ئەرەج : ا. مچ دست.

ئەرەجنیەی : م، (ه). قیمه کردن، قطعه قطعه کردن.

ئەرەڕووتنای : م، (ه). درخـــت را از میوه و شاخ و برگ لخت کردن.

ئەرەقچین : ا. عرقچین، شب کلاه.

ئەرەقگیر : ا. عرقگیر، زیر پیراهن.

ئەرەکوشنای : م، (ه). کـور کـردن (اصطلاحی در خیاطی و بافتنی).

ئەرەگرتەی : م، (ه). گرفتن به زور، تسخیر کردن.

ئەرەماڵای : م، (ه). مالیدن.

ئەرەمانی : م، (ه). تـجـویـز کـردن، نشاندادن، راهنمایی کردن.

ئەرەنیای : م، (ه). گذاشتن، نهادن، روی زمین قرار دادن.

ئەرەنیشتن : م، (ه). نشستن.

ئـەرەوار ئـاردەی : م، (ه). پـایـین آوردن، پایین کشیدن.

ئەرەوزیا : ص، (ه). پخش، متفرق،

گسترده.

ئـەرەوسـەی : م، (ه). گستردن، انداختن، پهن کردن، از بالا به زمین انداختن.

ئەرێ : ق اثبات : بلی، آری.

ئەز :ض، (ز). ضمیر، من، اول شخص مفرد.

ئەزبیە : ا. ادویه.

ئەزمان : ا. زبان.

ئەزمانڕەش : ص مر. بد زبان.

ئەژدا : نك . ئابا.

ئەژدیها : اژدها.

ئەژمار : ا. شماره.

ئەژناسیا : ص، امف، (ه). شناخته شده، مشهور، بنام، معروف.

ئەژنۆ : ا. زانو.

ئەژنەفتن : م. شنیدن.

ئە ژنەوا : افا. شنوا، مطیع، گوش به زنگ.

ئەژنەوتن : نک . ژنەفتن.

ئەساس : ا. اساس، اصل، پی، بنیاد، پایه، بن، پیکره، شالوده.

ئەساسیە : اثاثیه.

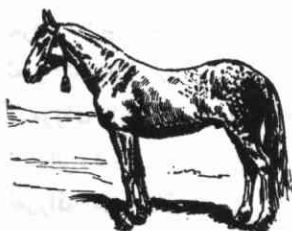
ئەسای : م، (ه). گرفتن، ستاندن، خریدن.

ئەسایەوە : م، (ه). پس گرفتن، باز پس گرفتن.

ئەسپ : ا. اسب.

ئەسپاردن : م. سپردن.

ئە سپاو : ا. اسباب، وسایل، لوازم، مصالح، وسایل کار.



اسپ

ئەسپاوبازی : امر. اسباب بازی.

ئە سپاوکار : امر. اسباب کار، افزار، ابزار.

ئە سپایی : ص. آهسته، یواش، آرام.

ئەسپتالیمدان : م. اسب تعلیم دادن.

ئەسپدەوانی : ح.مص. اسبدوانی.

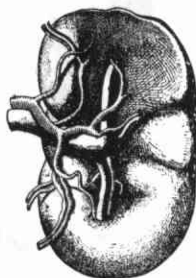
ئەسپشێ : ا. شپش.



ئەسپنگ : ا.شنگ.

ئەسپۆن : ا. چوبك، اشنان.

ئەسپوول : ا. سپرز، طحال.



ئەسپە : ا. سرخك.

ئەسپەردە : ص مف. سپرده، سپرده شده، سفارش شده.

ئەسپەرزە : ا. اسپرزه.

ئەسپەرە : ا. اسپرك.

ئەسپەرێز : ا. مسافتی که اسب می تواند چهار نعل آن را بپیماید، میدان اسبدوانی، نام یك روستا در اورامان.

ئەسپەناج : ا. اسفناج.

ئەسپەناخ : نک . ئەسپەناج.

ئەسپێ : ا. شپش.

ئەسپێ کوژە : امر. انگشت شست.



ئەسپێون : ص‌مر. شپشو.

ئەستری : ا. خار.

ئەسترێلك : ا. سریش.

ئەسترین : م. سترون، خشك کردن.

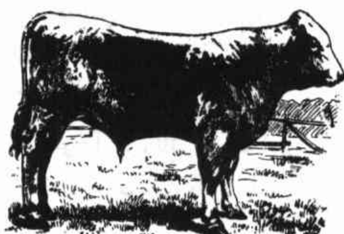
ئەستنگ : نیش حشرات مانند زنبور و عقرب و غیره.

ئەستۆ : ا. پشت گردن.

ئەستوندەکە : ا، (ز). گوساله.

ئەستوور : ص. کلفت.

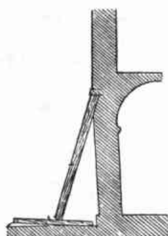
ئەستوورایی : ح‌مص. کلفتی.



گوساله

ئەستوورك : ا. گرده نان.

ئەستوون : ا.ستون، تیر ، شمعك.



ئەستوونەزێرینە : امر. قوس قزح.

ئەستەم : ص. سخت، دشوار.

ئەستی : ا. آهنی که به سنگ آبی ژنه زده می شود.

ئەستەی ڤیر : ص. نەزا، نازا.

ئەستێر : ص. ا. آب بند ، آبگیر، حوض.

ئەستێرە : ا. ستاره.

ئەستێرەشناس : ستاره‌شناس.

ئەستێرەکە : ا. ستاره سحر.

ئەستێڵ : نک . ئەستێر.

ئەستیو : ا. کفگیر بزرگ آتش.

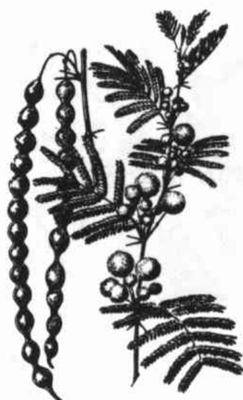
ئەسر : ا. اشك.

ئەسرین : ا. اشك.

ئەسکڵ : ا. دانه آتش.

ئەسکوێ : ا. ملاقه چوبی.

ئه‌سکه‌ناس : ا. اسکناس، پول کاغذی.
ئه‌سکه‌نه : ا. اسکنه.
ئه‌سڵه‌حه : ا. اسلحه، جنگ افزار.
ئه‌سه‌ر : ا. اثر، تاثیر، نوشته ادبی.
ئه‌سه‌ل : ا. موجب، دلیل، علت.
ئه‌سیر : ص. اسیر.
ئه‌شته‌ها : امص. اشتها، میل.
ئه‌شخاڵ : ا. آشغال، آخال.
ئه‌شره‌فی : ا. اشرفی.
ئه‌شقه‌مه : ا، (ه). شکمبه.
ئه‌شکه‌فت : ا. اشکف، غار، آبرفت.
ئه‌شکوڵ : ا. کلون در.
ئه‌شکه‌را : ص. آشکار، آشکارا.
ئه‌شکه‌ڵه : ا. اشکلك، اشکل.
ئه‌شکه‌و : ظرف سفالین.
ئه‌شکه‌وت : ا. غار، اشکاف.
ئه‌شێ : بایست، باید، لازم است.
ئه‌شیای : می بایستی، بایستی.
ئه‌عزا : ا. اعضاء، کارکنان، جوارح.
ئه‌غز : امص. اخذ، به زور چیزی را از کسی گرفتن، ستم.
ئه‌غزه : امص. مشتوك. فیلتر.
ئه‌فتاوه : ا. آفتابه.
ئافتاوگه‌ردان : ا. گیاه آفتابگردان، گل آفتابگردان.
ئه‌فرا : افرا.
ئه‌فروز : ا. افت.
ئه‌فسانه : ا. داستان، روایت، سرگذشت، افسانه.
ئه‌فسورده : ص. افسرده، ملول، مغموم.
ئه‌فسووس : ا. افسوس، دریغ، حسرت.
ئه‌فسوون : ا. افسون، جادو، سحر.
ئه‌فسوون باز : ص. افسونگر، جادوگر، ساحر.
ئه‌فشان : افا. افشان، رونده، پراکنده.
ئه‌فکه‌نه : افکن، آویزان مانند گلی که از سقف آویزان است.
ئه‌ڤ : ض، (ز). ضمیر، این، او.
ئه‌ڤانه : ض، (ز). ضمیر، آنها.
ئه‌ڤراز : سربالا، بالا.
ئه‌ڤراز : ص. همراز.
ئه‌ڤرازچوون : م. رو به بالا رفتن، بالا رفتن.
اڤروو : ق، (ز). امروز.
ئه‌ڤرین : م، (ز). پایین آمدن، پیاده شدن.
ئه‌ڤه : (ز). این، فلان.
ئه‌ڤه‌ڕۆز : ص. مف. مطرود، رانده.
ئه‌ڤین : ا. عشق.
ئه‌ڤه‌هه : (ز). یارو.
ئه‌ڤیهار : ض، (ز). او، این.
ئه‌قاقیا : ا. اقاقی، اقاقیا.
ئه‌قلیم : ا. اقلیم، سرزمین، ناحیه.
ئه‌قه‌ل : ص تفضیلی. اَقل، کمتر.
ئه‌قیه : ا. عقیده، ایمان.
ئه‌گره : ق. اینجا.
ئه‌گریجه : زلف آراسته.
ئه‌گه‌ر : ح ربط، ح شرط. اگر.
ئه‌گه‌رچی : ح ربط. ح شرط. اگرچه.
ئه‌گیت : ص. دلاور.



ئەقاقیا

ئـەلابـەختـەکـی : ص نـسـب. اتـفـاقـی، تصادفی، الله بختکی.

ئەلآمەت : ا. زکام، سرماخوردگی.

ئەڵبەتە : البته، حتماً.

ئەلحدد : ا. لحد.

ئەلعانە : ق. الان، حالا، اکنون.

ئەلف و بێ : الفبا.

ئەڵق : ا. حلق، گلو، گلوگاه.

ئەڵقابی : ا. در بزرگ، دروازه.

ئەڵقاوێز : ص مـفـ. آویـزان شـده، آویخته، مصلوب.

ئەڵقایی : نک . ئەڵقابی.

ئەڵقە : ا. حلقه، دایره.

ئەڵقەرێز : ا. حلقه در، زنجیر در.

ئەڵقە پێکان : م. حلقه زدن، بدور خود مانند مار پیچیدن.

ئەڵماس : ا. الماس.

ئەڵماس تراش : ص مف. شیشه‌ای که مانند الماس تراشیده شده باشد، بلور، کریستال.

ئەڵماسە : ا. شبنم یخ زده، پُژ.

ئەڵوات : ا. الواط، ولگردها.

ئەلوار : ا. الوار.

ئەلووجەلوو : الوجلو.

ئەلووژە : ا. آلوچه، گوجه.



ئەلك : (ز). آل، موجودی خیالی که زن تازه‌زا را صدمه می زند.

ئەلها : ا. آرزو، خـواسـتـه، خـواهـش، هوس.

ئەلەنگە : ا. زبان کوچك.

ئەلهو : ا. عقاب.



ئەم : ضـ. این.

ئەما : ق. اما، ولی.

ئەمار : ا. انبار، مخزن.

ئەمان : ض. اینان، اینها.

ئەمان : ا. زنهار، پناه، امان، مهلت.

ئەمان : نک . ئەما.

ئەمانە : ض. اینان، اینها (در حالت معرفه).

ئەمانەت : امص. امانت، وثیقه، سپرده، اعتماد، درستی، محموله پستی.

ئەمانەتی : ا. ص نسب. امانتی.

ئەمجا : ق. حالا، بعد، این زمان.

ئەمجارە : این دفعه.

ئەمجێگە : نک . ئەگرە.

ئەم دێوو ئەو دێو کردن : این طرف و آن طرف کردن، غلت زدن، لباسی را پشت و رو کردن.

ئەمر : ا. امر، دستور، فرمان، حکم، ابلاغ ماموریت.

ئەمڕۆ : ق. امروز.

ئەمساڵ : ق. امسال.

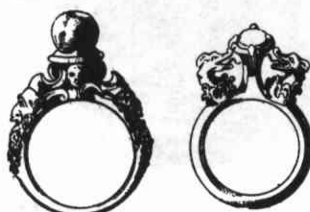
ئەمشەو : ق. امشب.

ئەمن : امص. امن، آرامش.

ئەموست : ا. انگشت.

ئەموستەچاو : ص مر. بسیار تاریك.

ئەموستیلە : انگشتری، انگشتانه، حلقە.



ئەموو : ص. انبوه. پُرپشت، پُرجمعیت، فراوان.

ئەمە : نک . ئەم.

ئەمەك : ا. پاداش نیکی.

ئەمەنە : آنقدر.

ئەمیستە : ق. حالا، اکنون، الان، الحال.

ئەمین : ص. امین.

ئەنار : ا. انار.

ئەنارلو : امر. انارستان.

ئەنازە : ا. اندازه، میزان، مقیاس، گیل، پیمانه، مقدار.

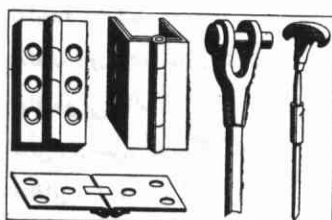
ئەنازە گرتن : م. اندازه گرفتن.

ئەنام : ا. اندام، تن، بدن.

ئەنبوو : نک . ئەموو.

ئەنجام : ا. انجام، پایان، فرجام، سامان.

ئەنجامە : ا. لولا.



ئەنجنین : م. چنجه کردن، خورد کردن، قطعه قطعه کردن.

ئەنجومەن : ا. انجمن.

ئەنجە : ا. چنجه، قطعه، جنجه.

ئەنجەت : ا. بهانه.

ئەنجیر : ا. انجیر.

ئەندازە : نک . ئەنازە.

ئەندازە گرتن : نک . ئەنازە گرتن.

ئەندازەیار : امر. مهندس.

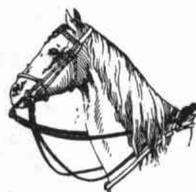

ئەنجیر

ئەندام : ا. تن، بدن، اندام، جثه، جسم، کالبد، عضو.
ئەندامەتی : عضویت.
ئە ندوو : ا. اندوه، غم، غصه.
ئەندەروون : ا. اندرون، داخل، درون.
ئەندیش : ا. اندیشه، فکر، خیال، بیم، هراس، ترس.
ئەنعا : امص. انکار، ابا.
ئەنعا کردن : م. انکار کردن، ابا کردن.
ئەنعام : امص. دَهش، عطا، احسان، انعام، بخشش، مرحمتی، جایزه.
ئنقراز : امص. انقراض، نابودی، انهدام، زوال، سقوط، سرنگونی.
ئنقلاب : امص. بر گشتگی، تغییر، تحول، انقلاب، شورش، سرکشی.
ئەنقەست : عمدی.
ئەنك : ق. ص. اندك، کم، ناچیز، معدود، کوتاه.
ئەنگاوتن : م. تیراندازی و اصابت تیر به هدف.
ئەنگۆ : ض. شما.
ئەنگوان : م. به هدف خوردن.
ئەنگوتك : ا. چونه خمیر.
ئەنگوتن : م. وزیدن باد ملایم.
ئەنگۆره : ق. پیش از این، قبلاً، آنگاه.
ئەنگوشتەری : ا. انگشتر، انگشتری، حلقه.
ئەنگووس : امر. انگشت.



ئەنگووسەگەوره : ا. انگشت بزرگ، شست.
ئەنگووس شادت : انگشت شهادت، انگشت نشانه.
ئەنگووسنما : ص مر. انگشت نما، معروف به بدی.
ئەنگیزه : ا. انگیزه، عامل تحریك، علت.
ئەنگیوه : سکون حروف.
ئەنوو : نك : ئەندوو.
ئەنووخته : ص مف. اندوخته، ذخیره، پس انداز
ئەنه : ا. هَوو.
ئەنەئاردەی : م، (ه). ابداع کردن، نو آوردن.
ئەنەزا : امر، (ه). پسر اندر، ناپسری.

ئەنی : ا، (با، ز). پیشانی.
ئەنیش : نک . ئەندیش.
ئەنیشك : ا. آرنج.
ئەنیشە : نک . ئەندیش.
ئەنیش کردن : م. اندیشیدن، اندیشه کردن، فکر کردن، هراسیدن.
ئەو : ض. او.
ئەوارە : نک . ئاوارە.
ئەواگل : م. برگشت دادن، برگرداندن.
ئەوان : ض. آنها، آنان، ایشان.
ئەواندن : م. دوست داشتن.
ئەوانە : نک . ئەوان.
ئەوباش : ا. اوباش، الواط، اراذل.
ئەوج : ا. فراز، اوج، قله، نهایت.
ئەوجا : پس.
ئەوجار : دیگر.
ئەودنیا : ا. آخرت، دنیای دیگر، قیامت.
ئەورا : (ه). گرسنگی.
ئەورە : آنجا.
ئەوزار : نک . ئەبزار.
ئەوسا : ق. آنگاه.
ئەوسار : ا. افسار.



ئەوقە : ص. گرفتار، دچار.
ئەوك : ا، (با). گلو، ناحیه زیر گردن.
ئەوکێ : (ز). یارو، فلان.
ئەوگار : ص. افگار، پریشان، گرفتار، مجروح، آزرده، زخمی.
ئەوڵاد : ا. اولاد، فرزند.
ئەوڵا : نک . ئەوڵاد.
ئەوونە : آنقدر.
ئەوە : ض. آن.
ئەوە ئامای : م، (ه). آمدن، آمدن مجدد، برگشتن.
ئەوە پاڕیای : م، (ه). التماس کردن، به تمنی خواستن.
ئەوەتە : آنست.
ئەوەجە : ا. احتیاج، نیاز، لزوم.
ئەوەجەدار : امف. محتاج، نیازمند.
ئەوە ساوای : م، (ه). ساییدن، له کردن، پامال کردن.
ئەوەڵ : اول، نخست، آغاز، ابتدا، اصل، مهم، یکم.
ئەوە لاڵیای : نک . ئەوە پاڕیای.
ئەوە مەنەی : م، (ه). ماندن، باقی ماندن.
ئەوەندە : نک . ئەوونە.
ئەوێ : ق. آنجا.
ئەوێگە : ق، (ه). اینجا.
ئەوین : ا. عشق.
ئەویندار : ص، افا. عاشق.
ئەوێها : ض، (ز). آن.
ئەها : نک . ئەرێ.
ئەهریمەن : ا. اهریمن، اهرمن، شیطان.
ئەهل : ا. اهل، تبعه، ساکن، آرام.
ئەهلی : ص نسب. اهلی، رام.

ئەهوەن : نک . نارام.

ئەهوەنە و بوون : نک . نارام گرتن.

ئەی : حرف ندا. ای.

ئەی : ض. این.

ئەیار : ماه پنجم سال مسیحی.

ئەیارە : ا. عیار، پیمانە.

ئەیاق : ص. دوست. همصحبت، رفیق، کیسە یکی.

ئەیاوڵ : ماه نهم سال.

ئەیر : ا. آتش.

ئەیرگا : ا، (ه). آتشگاه، آتشخانە.

ئەیرۆ : آخ، آه، وای.

ئەیرە : ا، (ه). آتشك.

ئەیرە کلێ : امص. آتشبازی.

ئەیرە قوولە : امر. کرم شب‌تاب.

ئەیزەن : ق. ایضاً، نیز، باز هم.

ئەیژی : گویا، گویی، تو گو، گو.

ئەیژی چما : نک . ئەیژی.

ئەیشوومە : ص فا. آشوبگر، فتنە، بدقدم، بدشگون، دوبهم زن.

ئەین : ا. جمعه.

ئەینە : ق. آنجا.

ئەینی : ا. جمعه.

ئەیە : ض، این.

ئی : ض، (ه). این.

ئیتر : ق. دیگر، دیگری، یکی دیگر، چیز دیگر، نیز، همچنین.

ئیجا : (ه). نک . ئیتر.

ئیجارە : ا. اجاره، کرایە.

ئیجارەنشین : افا، ص مر. اجاره نشین، کرایە نشین.

ئیجازە : امص. اجازه، پروانە.

ئیجازە خواستن : اجازه خواستن.

ئیجازەدان : م. اجازه دادن، رخصت دادن.

ئیجازە گرتن : م. اجازه گرفتن.

ئیجازە نامە : ا. اجازه نامه، پروانە.

ئێجگار : ص، ق. بسیار، زیاد.

ئیختیار : ص. پیر، کهنسال، سالخورده.

ئێد : ض، (ه). این.

ئیدی : نک . ئیتر.

ئیرا : امص. ایراد، اعتراض، عیبجویی، انتقاد.

ئێران : ا. ایران.

ئیراد : نک . ئیرا.

ئیرا گرتن : م. ایراد گرفتن.

ئیربار : ظروف خانگی.

ئێرانە : نک . ئێرە.

ئیرۆ : ق، (ز). امروز.

ئێرە : ق. اینجا.

ئیزا : ح ا. ازاء، بجای، در برابر، در مقابل، پاداش.

ئیزن : نک . ئیجازە.

ئیزنك : ا. هیزم، هیمه.

ئیزهال : امص، ا. اسهال، شکم روش.

ئیزی : ا، (ز). تاب.

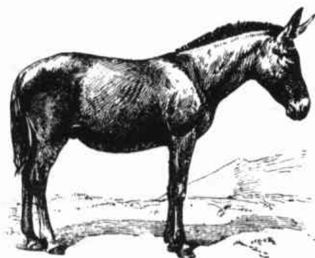
ئیژگل : ا. اخگر.

ئیسا : ق. حالا، اکنون، الان.

ئیساڵ : ق، (ز). امسال.

ئێستا : نک . ئیسا.

ئێستر : ا. قاطر.



ئیست کردن : م. ایست کردن، متوقف شدن، ایستادن.
ئیسقا : ا. استسقاء، آب آوردن شکم.
ئێسقان : ا. استخوان.
ئێسك : نک . ئێسقان.
ئیسکان : ا. استکان.
ئێسك سۆك : استخوان سبك، آزاده، فرز، چابك.
ئێسك قورس : ص،مر. گرانبار، سنگین، دیر جُنب.
ئیسلام : ا. اسلام.
ئیسم : ا. اسم، نام.
ئیسه : نک . ئیسا.
ئیسهال : نک . نیزهال.
ئیش : کلمه‌ای برای ابراز نفرت.
ئێش : ا. درد، رنج، آزار.
ئیشاره : ا. اشاره، علامت، ایماء، تذکر.
ئیشاگران : ا. تیفوس.
ئێشان : م. درد کردن.
ئێشك : ا. کشیك، نگهبانی.
ئیشك : ص. خشك
ئیشکاوس : ا. پشت و پیش از باران.

ئیشك بوون : م. خشك شدن.
ئێشکچی : افا. کشیکچی، نگهبان.
ئیشه‌ڤ : نک. نیشه‌ڤه.
ئیشه‌ڤه : ق، (ز). امشب.
ئیشه‌و : (ه)، نک. ئیشه‌ڤه.
ئیفلیج : ص. افلیج.
ئیڤار : ا. شامگاه، غروب، زمان غروب آفتاب.
ئێق : ا. حالت قبل از عمل استفراغ، قی، استفراغ، غثیان.
ئێقلاب : مقداری از خرمن که قبل از برداشت کامل کوبیده و تبدیل به نان می شود.
ئێك : ا. تخم‌مرغ.
ئێگره : ق. اینجا.
ئێگه : (ه)، نک . نێگره.
ئیل : ا. ایل، طایفه، قبیله، خانواده.
ئێلاخ : ا. ییلاق، کوهستان.



ئیل جاری : امر. هجوم، غارت، ده بگیر.
ئیلچی : ا. ص. ایلچی، سفیر.
ئیلخی : ا. ایلخی.
ئێلەك : ا. الك، غربال، مویز.
ئێلەك کردن : م. الك کردن، غربال کردن.


ئێڵەك

ئیلیان : (ه). لانه، آشیانه.

ئێم : ض. این.

ئیما : ا. ایماء، اشاره، کنایه، رمز.

ئیمام : ا، ص. امام، پیشوا، رهبر، پیشنماز.

ئیمامزاده : امر، ص‌مر. امامزاده.

ئیمان : امص. ایمان، باور، اعتقاد.

ئیمچوون : ا، (ز). یك دست نعل و میخ، یك سوار نعل و میخ.

ئیمڕۆ : ق. امروز.

ئیمساڵ : ق. امسال.

ئیمشەو : ق. امشب.

ئێمه : ض. ما.

ئیمیش : ا. میوه، ثمر.

ئینات : بدرفتاری.

ئینان : م. آوردن.

ئینجانه : ا. گلدان کاسه مانند.

ئینجه و فینجه : ادا و اطوار، قر وفر.

ئێنه : ق. آنجا.

ئینه : ض، (ه). این.

ئینیشا : ض، (ه). اینان، اینها.

ئێواره : ا. شامگاه، غروب، زمان غروب آفتاب.

ئێوه : ض. شما.



ب : ب.

با : ا. باد، ورم، آماس، نفخ.

با : ق اثبات. آری، بلی.

با : ا. باد.

با : ا. غرور، تکبر، باد.

با : ا، (ز). کوك خیاطی.

با : فحلی سگ و خوك ماده.

با ئابرِوو : ص. آبرومند، با آبرو.

با ئاورِوو : نک. با ئابروو.

با ئەنگێو : ا. بادکش، راه باد، سوراخی که باد از آن داخل و خارج می شود.

باب : ا. پدر.

باب : ص. باب، مناسب، مرسوم، مُد، معمول، شایسته.

بابا : بابا، پدر.

بابا پیارێ : ا، ص، (ه). پدر اندر، ناپدری.

بابا ژەنی : ا، (ه). مادر اندر، نامادری، زن پدر.

بابان : نک. باوان.

بابان : ا. نام قبیله‌ای از کردان که در شهر زور کردستان ساکن هستند.

بابا و باپیر : ا. آباء، اجداد، پدران.

بابده : ا، (ز). بادبزن.

بابلیچك : ا،(ز). انگشت کوچك دست.

بابن : ا، (ز). بابونه، گل بابونه.

بابۆ : ا. پدر.


بابده


بابن

بابۆڵه : ا. قُنداق، هر چیز پیچیده در پارچه.

باب و باپیر : نک. بابا و باپیر.

بابوونه : ا. بابونه.

بابەت : بابت، باره، مورد، بخاطر.

بابەدەس : ص مر. باد در دست، کم مایه، ندار، فقیر، بی چیز.

بابه عەمره : امر، ص مر. کوتوله، آدم قد کوتاه، به عمر زیاد و به عقل کم.

بابەلیسك : امر. گردباد.

بابی : ص نسب. بابی.

بابینی : ا. زکام، سرماخوردگی.

باپشکیو : ا. گل مژه.

باپووسکه : ا. خاکستر کاغذ.

باپووك : ا. کولاك.

باپەڕ : ا. زکام، سرماخوردگی، چایمان، نزله.

باپەڕ کردن : م. زکام گرفتن، سرما خوردن، چاییدن.

باپەسیو : امر. پناه، محلی که باد نمی گیرد.

با پێ دان : م. تابیدن و باد دادن.

باپیر : امر. جد، پدربزرگ، نیا.

باپیش : ا، (ز). چشم درد.

باپێشك : ا، (ز). باد قبل از باران، باد باران.

باپێڤ : ص مر. لاف زن.

باپیڤان : ا. یتیمچه، نوعی غذا.

باتزۆك : ص. هه رزه، بی شرم، پررو.

باتڵ : ص، افا. باطل، بی اثر.

باتلاّق : ا. باطلاق، باتلاق.

باتی : ا. بهاء، قیمت، ارزش، عوض، بابت.

باتیسك : ا. خواهرزن.

باتینك : ا، (با). غنچه تازه شکفته.

باتینۆك : ا، (با). لاله.



باج : ا. باج، خراج، مالیات، حق گمرك.

باجان : ا، (ز). بادنجان.



باج سەنن : باج گرفتن، باج ستاندن.

باج سێن : ص مر. باجگیر.

باج گرتن : نک. باج سه نن.
باجگه : ا. باجگاه، نواقل.
باجه‌وان : ص. باجگیر.
باجی : ا. خواهر، آبجی، همشیره.
باچاندن : م. جیم شدن، دك شدن، دزدکی در رفتن.
باچك : ا، (ز). ذرت قرمز رنگ.
باچوره : حرف باور نکردنی، گزافه.
باچیك : ا، (ز). ارزن.

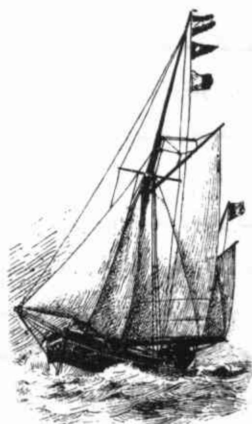

باچیك

باحه‌یا : ص. باحیا، باشرم.
باخ : ا. باغ، موستان.
باخ برین : م. هرس کردن، پرخو کردن.
باخ بڕیه‌ی : نک. باخ برین.
باخت : باخت.
باخته : ص مف. باخته، شکست خورده، مغلوب.
باخته : ا. باخت، آنچه در قمار بازند.
باخچه : امصغ. باغچه.
باخسان : امر. باغستان.
باخ مێو : امر. تاکستان.
باخوه‌ر : امر. فاصله دو چیز، محلی برای گذر هوا، باد خور.
باخه : ا. دسته گل و گیاه.
باخه‌ڵ : ا. بغل، جیب بغل.
باخه‌وان : ص مر، امر. باغبان.
باد : ا. باد، غروز، بادار، منفخ.
بادارۆك : ا، (ز). نوار پارچه‌ای باند.
باداك : ا. پیچك.
بادام : ا. بادام.
بادامچه : امصغ. چغاله، چقاله بادام.
بادامسان : ا. بادامستان.
بادامی : ص نسب. بادامی.
بادان : م. تابیدن.
بادان : باد دادن خرمن.
بادان : گوزیدن.
باداوه : ا. کولاك.
بادررو : ا. گل تاج خروس.



بادرز : ا. شکاف بسیار ریز و کوچك که فقط باد از آن بتواند گذشت.
بادره‌نگ : ا. بادرنگ.
بادریاگ : امف. تابیده.
باد سورخ : ا. باد سرخ.
بادگیر : امر. بادگیر.
بادمجان : ا. بادمجان، بادنجان.
باده‌رچوون : م. باد در رفتن، گوزیدن.
باده‌ر کردن : م. باد در کردن، گوزیدن.
باده‌وام : ص مر. بادوام، محکم، استوار، پاینده.

بادەوان : ا. بادبان.



بادەوە : ا. طوفان، سوز سرما و باد.

بادی : ا، (ز). بادیه.

بادەهەڤا : نک. بادی هەوا.

بادی هەوا: ص مر. باد هوا، سخن بی پایه، حرف بی ارزش، گفتهٔ مفت و بیخود.

بادیه : ا، (ز). بادیه.

بار : ا. بار.

بار : ا. بار، ثمر، میوه، آنچه در شکم مادر است.

بار : ا. اجازه، رخصت، بار.

بار : ا. دفعه، مرتبه، کرت، بار.

بار : ا. کوچ.

بار : خرج فشنگ.

بارِ : ا. جوجه از مادر جدا شده بعضی پرند گان.

باراش : ا. بار آسیاب، مقدار جو یا گندمی که به آسیاب برده می شود.

باراش لێکردن : م. کش دادن حرف، دنباله حرف را گرفتن.

باراشهار : افا، ص. آسیابان، آسیاب استاد.

بارام : ا. بهرام، مریخ.

باران : ا. باران.

باراناو : امر. آب باران که در یك جا جمع شود.

باران بڕان : ق. زمانی از بهار که فصل باران تمام شده است، ماهی از سال (جوزردان).



بادیه

باران پێو : امر. باران سنج.

باران دا کردن : م. شروع شدن باران.

باران هاتن : نک. بارین.

بارانی : ص نسب، ا. بارانی «لباس»، بارانی، «روز بارانی».

باربوو : ا. کمك، مدد، یاری.

باربەر : ص، ا. باربر، حمال، چهار پای باربر.

بارپێچ : ا. بارپیچ، تسمه، ریسمان.

بارتەقا : برابر.

بارخانه : امر. بارخانه.

بارخستن : م. منزل کردن، بار انداختن، در جایی اطراق کردن.

بارخستن : م. سقط کردن.

باردار : افا. باردار، آبستن، پر ثمر.

بارسایی : امص، ا. کُلُفتی، زمین برجسته، حجم.

بارسۆکی : ح مص. سبکباری.

بارش : امص. بارش.

بارشت : نک . بارش.
بار فرۆش : افا. بارفروش.
بار کردن : بار کردن غذا.
بار کردن : بار کردن حیوانات.
بار کردن : کوچ کردن.
بارکەفتگ : امف. بار افتاده، درمانده، بی چیز، محتاج، بدبخت.
بارکەوتوو : نک . بارکەفتگ.
بارکێش : ص. بارکش، چهارپا، حمال.
بارگا : ا. بارگاه.
بارگیر : ا. یابو، اسب باری.
بارگیری : حمص. بارگیری.
بارلێو : ا. بار لب.
بارمته : امف. مرهون، ودیعه، بارمته، گروگان.
بارمتەنیان : م. گرو گذاشتن، گروگان دادن.
بارِن : ا، ص. باد ریخته، میوه از باد ریخته.
بارنامه : ا. بارنامه.
باروشك : ا. باد و باران توام.
بارۆشه : ا. بادبزن.
بارِۆکه : ا. مرغ یکساله.
بارۆنه : ا.باد رنگ.
باروو : ا. بارو، حصار، برج، قلعه، دیوار، استحکامات.


باروو

باروو : ا. باروت.
باروو : ا. قله.
بارووت : ا. باروت.
بار و بارخانه : نک . بارخانه.
بار و شار : ا. باری که از روستا به شهر حمل می شود.
باره : ا. باره، دفعه، نوبه، کرت، نفع، نصیب، قسمت، حق، موضوع.
بارِه : اصـ. بَـع بَـع، صـدای بـز و گوسفند.
بارهاتن : م. بار آمدن، بزرگ شدن، رشد کردن.
بارەچه : ا. سهم، قسمت.
بارەقەڵا : ا. آفرین، بارك‌الله، زه.
بارەگا : نک . بارگا.
بارەگی : بارگی، یابو، اسب باری.
بارەناز : ا. بار انداز.
بارهەنگ : ا. بارهنگ.



بارهەنگێف : ص، (ز). کسی که مردم را مسخره و عصبانی می کند.
باری : ق. باری مانند در: «باری به هر جهت».
باری : ص نسب. باری مانند در «اسب باری».
بارِێسه : ا. فرفره که با باد می چرخد.
بار یقوش : ا. بایقوش، جغد، بوم، بوف، کوکومه.

باریك : ص. باریك، نازك، لاغر، دقیق، قلمی، کم عرض.
باریکایی : نک . باریکی.
باریك بین : افا. باریك بین، نازك بین، کنجکاو، دقیق.
باریکه : نک . باریکی.
باریکه لاّ : نک . باره قه‌لا.
باریکه‌لّه : باریك به نسبت کم.
بارین : م. باریدن، باران آمدن، برف آمدن، تگرگ آمدن، آمدن نزولات از آسمان.
بارینه : ا. چُرت، خواب.
باریه : دیلم، اهرم.
باز : ا. پرنده شکاری.



باز : جست، پرش، خیز.
باز : ص. باز، واز، گشاد.
باز : علامت فاعلی مانند در «قمارباز».
باز : ق. دوباره، باز.
بازار : ا. بازار.
بازار تیژی : بازار گرمی.
بازارچه : امصغ. بازارچه.
بازار که‌ساتی : کسادی بازار.
بازار که‌ساسی : نک . بازار که ساتی.
بازار گه‌رمی : بازار گرمی.
بازاری : ص نسب. بازاری.
بازبازان : امر. بازدیدهای پیاپی، دید و بازدیدهای مکرر.
بازبازین : امر. مسابقه پرش.
باز بردن : م. جهیدن، پرش کردن، خیز برداشتن.
بازپه‌رێن : ا. جست، پرش، خیز.
بازخواز : باز خواست، مؤاخذه.
بازخواست : نک . بازخواز.
بازد : جست، پرش، خیز.
بازداشت : بازداشت، توقیف، جلوگیری، حبس.
بازدان : م. مردن، تلف شدن، سقط شدن.
بازد دان : نک . باز بردن.
بازده‌به‌ران : ا. شبی از بهار که دو دقیقه به طول آن افزوده می شود.
بازدی : بازدید، ملاقات، کنترل.
بازره‌س : افا. بازرس، مفتش.
بازِره : ا. کمانه، برگشت تیر پس از اصابت بهدف سخت.
بازگ : ا. ابلق، نامی برای سگ.



بازرگان : ا، ص. بازرگان، تاجر،

سوداگر، کاسب.

بازگوور : ا، (ز). امید، آرزو، یاری.

بازگووری : ا. کمك، مدد، یاری.

بازگەشت : بازگشت، عود، مراجعت.

بازمان : م. بازماندن، بجا ماندن، عقب ماندن، واپس افتادن.

بازمەنە : امف. بازمانده، پس مانده، عقب افتاده، بجا مانده.

بازن : ا. خلخال، دست بند زنانه.

بازۆر : ا. باشه، واشه، قرقی.

بازوو : ا. بازو.

بازووبەن : ا. بازوبند.


بازیحەوایلە



بازە : ا. ابلق.

بازەبەران : ماهی از سال.

بازەڵە : ص، ا. پرنده‌ای که اولین پرواز خود را انجام داده است.

بازەڵەبوون : م. جدا شدن پرنده جوان از لانه.

بازەم : باز هم، دوباره، دو مرتبه، بشرح ایضاً.

بازەنە : ص مف. باخته، شکست خورده.

بازەوان : افا. بازبان، میرشکار.

بازی : ا. بازی، ورزش.

بازی : ا، (ز). باز پرنده شکاری.

بازی باز : ص فا. بازیگر، بازی کن.

بازیچە : ا، امصغ. بازیچه، اسباب بازی.

بازیحەوایلە : ا. بادبادك.

بازیگەر : نک. بازی باز.

بازین : م. باختن، از دست دادن، شکست خوردن، مغلوب شدن.

باژ : ا. باج.

باژار : ا، (ز). شهر.

باژاری : ص نسب. شهری.

باژو : ا. کشتی بادبانی.



باژێر : ا، (ز).بازار.

باژێر : ا، (با). شهر.

باس : امص. بحث.

باستورمە : ا. کالباس، سوسیس.

باسك : ا. ساعد.

باسك : ا. محل، جایگاه، مکان ناپیدا.

باس کردن : م. بحث کردن.

باسکەسەگ : امر. نوعی سگ که از آمیزش سگ گله و تازی تولید می شود.

باسکەمەلە : امر. شنای کرال.

باسمە : ا. باسمه، مهر خرمن.

باسوخ : ا. باسلق.

باس و خواس : بازخواست، مؤاخذه.

باسورمە : نک. باستورمه.

باسوق : نک. باسوخ.

باسه‌ره : ا. مرتع، مرغ.
باسه‌وا : باسواد.
باسی کرن : م. ادا در آوردن، تقلید کسی را در آوردن.
باش : ص. خوب، نیك، قشنگ، کافی.
باشار : ا. چاره، تدبیر، درمان، راه حل، پادزهر.
باشار کردن : م. چاره کردن، از پس چیزی یا کاری بر آمدن.
باشارهاتن : نک . باشار کردن.
باشلوخ : ا. بارانی، کلاه بارانی.
باشۆکه : ا. باشه، واشه، قرقی.
باش و بووش کردن : م. خوش و بش کردن، چاق سلامتی کردن.
باشوولکه : نک . باشۆکه.
باشه : ا. قرقی، قوش، باشه، واشه.
باشی : ص. سردار، سردسته، رئیس، سرور.
باشی : ص. خوبی، نیکی.
باشیلا : ص، (ز). آواره، ویلان، دربدر.
باغ : نک . باخ.
باغه : ا. کائوچو.
باغه‌ڵ : ا. بغل. جیب بغل.
بافت : ا. بافت. بافته، نسج.
بافته : امف. بافته.
بافته‌نی : ص. بافتنی.
بافرو : بهتان.
بافره : ا. کتیرای سفید.
بافکار : افا. نسّاج، جولا، بافنده.
بافل : ا. آبشار.
بافله : ا، (ز). نو مسلمان کهنه گبر.
بافوور : ا. بافور.
بافیاگ : امف. بافته.
بافیش : لاف و خودستایی.
بافین : م. بافتن، تنیدن، نساجی کردن، از خود ساختن، دروغ پردازی کردن.
باڤ : ا. پدر.
باڤبرا : امر. برادر پدری.
باڤشین : ا، (ز). خمیازه.
باڤه‌رینگ : ص، امف. باد ریخته، میوه باد ریخته.
باڤی : ا، (ز). بادام.



باق : ا. مچ پا.
باقائن : م. مع مع کردن.
باقر : ا، (با). زنگ مس و فلزات.
باقله : ا. باقلا.
باقله‌وا : باقلاوا.
باقو : ص، ا. انجیر نارس.
باقوفه : ص. میوه نارس.

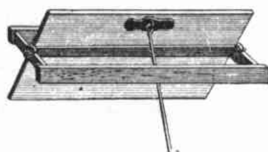


باشلوخ

باقه : ا. باقه. بافه، دسته گیاه.
باقه‌باق : اص. بع بع.
باقه‌به‌س : دسته بسته شده علف یا گندم و جو.



باقی : افا، ص. باقی، پایدار، مانده، باقیمانده، حاصل، جاوید، نتیجه.
باك : ا. باك، بیم، ترس، اندیشه، هراس، پروا.
با کردن : م. باد کردن، نفخ کردن، ورم کردن، آماس کردن.
باکره : ص. باکره.
باکوزریك : امر. گردباد.
باکۆڤه : ا، (ز). میوه نارس، میوه کال.
باکوورِ : ا. شمال.
باکه‌ش : امر. بادکش، بادگیر، آلت حجامت.
باکه‌ش کردن : م. بادکش کردن.
باکه‌ف : ص. آجری که کاملاً پخته نشده و در آب وا برود.
باگردێن : امر. بام گردان، بام غلطان، سنگ بام.
باگژه : ص مر. باد تند.
با گوردان : نک. باگردێن.
باگونه : امر. ورم بیضه.
باگه‌رِ : ص، (ز). باد تند.
باگه‌رێن : نک. باگردێن.
باگیر : امر. بادگیر.
باڵ : ا. بال پرندگان، بازوی انسان.
باڵا : ا. بالا، رشد، نمو.
باڵا : ا. بالا، زبر، بلندی، قد، قامت.
باڵا به رز : ص‌مر. بالا بلند، قد بلند.
باڵا به رزه : انگشت میانی.
باڵا بوڵه‌ن : نک. باڵا به رز.
باڵا پۆش : ا. بالا پوش، عبا، لحاف، شنل، پالتو.
باڵاته‌نه : ا. بالاتنه.
باڵاخانه : ا. بالاخانه.
باڵاده‌س : ا. بالادست، رئیس، برتر.
باڵار : ا. دیرك.
باڵا رِوان : ا. بالانما. آئینه بالانما.
بالاڤ : ا، (ز). لباسهای شستنی، لباسهای چرکین.
بالاڤی : ا، (ز). طشت لباس‌شویی.
باڵا کردن : م. بالا کردن، قد کشیدن، رشد کردن.
بالان : ا. تله آهنی برای حیوانات وحشی.



باڵانما : نک. بالا رِوان.
باڵا نوێن : نک. باڵا نما.
بالتوز : ا، (ز). خواهرزن.
باڵته : ا. طعمه شکار.
باڵته کنای : م، (ه). بال زدن، بال بال زدن.

باڵدار : افا. بالدار، پرنده.

باڵش : ا. بالش. متکا، نازبالش، بالین.

باڵشت : نک . بالش.

باڵق : ص. بالغ، رسیده.

باڵ گرتن : م. بال گرفتن، پرواز کردن.

باڵگه : نک : باڵش.

باڵمه‌مێ : ا. شمع.

باڵنده : نک : باڵدار.

باڵنگ : ا. بالنگ.

باڵۆ : ق. اقلا، حداقل، دست کم، کمترین.

بالوور : ا. کون مرغ، تخمدان مرغ.

بالووك : ا. زگیل.

بالووله : ا. لقمه، تیکه، ساندویچ.

باڵوێن : ا. هواپیما، طیاره.

باله : ص. آدم بله و احمق، ابله.

باله : اص. صدای بره و بزغاله.

باڵه : ا. دستکش چرمی.

باڵه‌بان : افا. طبال، بالبان.

باڵه‌ته : ا. نوبر، میوه نوبر.

باڵه‌ته‌پێ : امص. بال بال زدن پرنده در حال مرگ یا سقوط.

باڵه‌شه‌نه : امص. بال زدن پرنده جوان.

باڵه‌شه‌نه : ا، (ز). بالش کوچك.

باڵه‌شۆڕێ : یك نوع بیماری پرندگان که بالها آویزان می شوند.

باڵه‌فڕێ : امص. بال زدن، بال بال زدن.

باڵه‌فشێ : نک . باڵه فڕێ.

باڵه کرِه : ا. پارو.

باڵه‌نه : ا. پرنده، بالدار، هواپیما.

باڵه‌وازه : ا. پرنده جوانی که پریدن آموخته است.

باڵه‌وان : نک . باڵه‌بان.

باڵه و گرتن : م. پرواز کردن، بال گرفتن.

بالیڤ : نک . باڵش.

باڵین : نک . باڵش.

باڵینه : حلقهٔ پارچه‌ای‌نرم‌که زیر طبق روی سر گذاشته می شود.

باڵیۆز : ا. شابندر، کنسول.

باڵیۆز خانه : امر، نک . کنسولگری، شابندرخانه.

بام : فام، بام، وام، دال به رنگ، گونه، شبیه، نظیر.

بامبول : ص، امص. بامبول، حقه، دورنگی، تزویر، مکر.

بامجان : ا. بادمجان.

بامجان‌مه‌رزه‌نگی : امر. گوجه فرنگی.



بامه‌زه : ص مر. بامزه، لذیذ، خوش طعم، خوش صحبت.

بامێ : نک . بامیه.



بالنگ



باڵه

بامیه : ا. بامیه.





بانما

بان : ا. بام. پشت بام.

بان : ا. بالا، رو، بالای هر چیز، زبر، فوق.

بان تلێن : امر. بام غلتان، سنگ بام، بام گردان.

بانجێڵه : امصغ. بام کوچك، مهتابی، بالکن.

بان چوون : م. بالا رفتن، صعود.

بانق : ا. بانگ.

بانگ: بانگ، آواز، صدا، فریاد، اذان.

بانگ : ص‌عالی. بالاترین، برترین.

بانگ دان : م. اذان گفتن.

بانگ کردن : م. صدا زدن، فریاد زدن، بانگ بر آوردن.

بانگڵه واز : امر. جار، ندا، اعلام با صدای بلند، آواز.

بان گلێر : نک. بان تلێن.

بان گه ردان : بان تلێن.

بانگه‌واز : نک. بانگله‌واز.

بانگه واز کردن : م. جار زدن، اعلام کردن با صدا، ندا دادن.

بانگ وێژ : مؤذن.

بانگ هه‌ڵدان : م. گریستن با صدای بلند.

بانگێشتن : م. دعوت کردن.

بانگین : ص‌عالی. بالاترین، برترین.

بانما : امر. بادنما، بادسنج.

بانماڵ : بام، نک. بان.

بانماڵ : افا. کسی که برف را از پشت بام پایین می ریزد.

بانمه‌ك : ص مر. بانمك، مطلوب.

بانوو : ا. بانو، خانم.

بانۆین : نک. بانما.

بانه : بانه، شهری در کردستان.

بانه : ا. کرت.

بانه : ا. مرتع بهاره حشم.

بانه گا : امر. شرمگاه، زهار، بین ناف و آلت تناسلی.

بانه ماڵ : نک. بانه ناو.

بانه‌مه‌ڕ : ماهی از سال.

بانه ناو : بام اندود، اندود بام با گل.

بانه ناو کردن : م. بام را گل اندود کردن.

بانی : افا. بانی، باعث، بنیانگذار.

بانی : ا. تختی سر کوه.

بانیژه : امصغ. بامچه، بام کوچك.

باو : ص. باب، مناسب، مرسوم، مُد، معمول.

باوا : ا. بابا بزرگ، جد «پدری و مادری».

باواقۆره‌ت : آدم کوتاه قد.

باوان : ا. اجداد، آباء، خانواده،

فامیل.

باوانی : ص نسب. جهاز، جهیزیه.

باوا و باپیر : نک . باوان.

باو دیان : ص. باب دندان، مناسب.

باوڕ : ا. باور، اعتقاد، عقیده، یقین.

باوڕ کردن : م. باور کردن، معتقد بودن، یقین داشتن.

باوش : ا. آغوش، بغل، کنار.

باوش پیا کردن : م. آغوش کردن، بغل گرفتن.

باوش گرتن : نک . باوش پیا کردن.

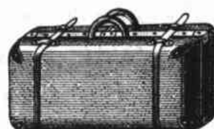
باوك : ا. پدر، بابا.

باو کردن : م. باب کردن، ابداع کردن، مُد کردن.

باو گەرەبازی : جدال لفظی، مشاجره.

با و بۆران : امر. باد و بوران.

باول : ا. چمدان.



باوە : ا، (ه). طوفان.

باوە پیارە : ص، ا. ناپدری، پدر اندر، شوهر مادر.

باوەت : ا. بابت، درباره، بجهت، بخاطر.

باوەڕ : نک . باور.

باوەژن : ص، ا. زن پدر، نامادری.

باوەش : ا. آغوش.

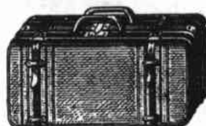
باوەشین : امر. بادبزن.

باوەعەمرە : ص، ا. کوتوله، آدم قد کوتاه .

باوەفا : ص مر. باوفا، وفادار.

باوە قۆرەت : نک . باوە عەمرە.

باوەڵ : ا. کیف دستی، چمدان.



باوێشك : ا، خمیازه.

باوێشكدان : م. خمیازه کشیدن.

باویلکە : گل قاصدك.

باهاتن : م. باد آمدن، وزیدن باد.

باهاوردگ : امر، امف. باد آورده.

باهاوردن : م. آماس کردن، ورم کردم، باد آوردن، متورم شدن.

باهر : ص. بایر، لم یزرع.

باهر : ص. مات، متحیر.

با هرە و بوون : م. مات شدن، متحیر شدن.

باهۆش : ص مر. باهوش، زیرك، هوشمند.

باهوو : ا. بازو.

باهوو : ا. تیر چوبی.

باهوو : ا. افق.

باهیڤ : ا، (ز). بادام.

بای : ا. کبریت.

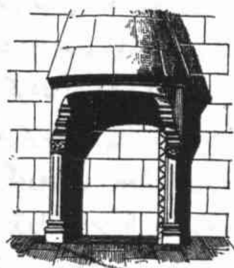
بایجان : ا. بادنجان.

بایدەبوور : باد مغرب.

بایر : نک . بایر، لم یزرع.

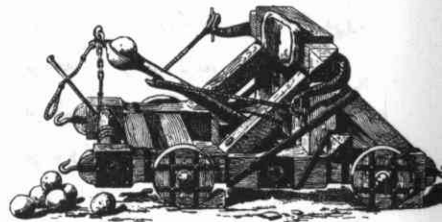

بایەقوش

بای‌زەلام : امر. باد سرد.
بایس : افا. باعث، بهانه، موجب، سبب، لزوم.
بایق : امص. بقاء، پایداری، وفا.
باینجانی : ا، (ه). گوجه فرنگی.
بایە : ا. بادیه، کاسه مسی،
بایەخ : نک . بایق.
بایەقوش : ا. بایقوش، جغد، بوم، بوف، کوکومه.
بای‌هەوا : نک . بادی هەوا.
بایی : ص نسب. بادی.
بایی : ا. نرخ، بهاء، قیمت، ارزش، بجای، در عوض.
بایدە : ا. لگن.
بت : ا. بُت.
بت‌پەرەس : بُت پرست، مُشرك.
بتخانە : امر. بتخانه.
بتر : ح مص، (ز). برتری، رجحان.
بتر : ا. بد، اتفاق بد.
بتری : ا. بطری.
بتەو : ص. بتو، میان پر.
بچڕان : م. پاره کردن، بریدن، بریدن با فشار، قطع کردن.
بچڕاندن : نک . بچران.
بچڕانن : نک . بچران.
بچرك : ا، (ز). نان نازك، گرده روغنی.
بچڕیاگ : امف. بریده، قطع، پاره.
بچڕیان : م. گسستن، پاره شدن.
بچڕین : م. پاره شدن، قطع شدن، بریدن.
بچکۆلانە : ص. کوچولو.
بچووك : ص. کوچك.
بخور : ص. بخور، زیاد خور، پرخور.
بخور بخور : بخور بخور، کنایه از دزدیدن و چاپیدن.
بخوز : ص. گاوی که هنگام کار بخوابد.
بخوور : ا. بخور.
بخێری : ا، (ز). بخاری دیواری.



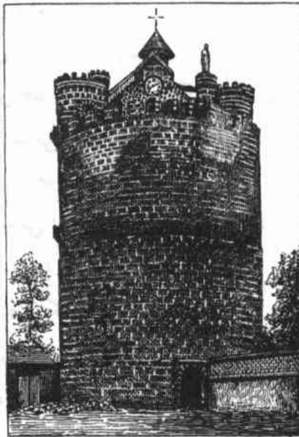
بدۆ : ص، افا. سخنور، پر گو.
بدێکار : ص فا. بدهکار، مقروض.
بڕ : ا. دسته، قسمت، فال، بخش.
بڕ : ا. بی حساب، بدون وزن کردن، چکی.
بڕ : ا. وقت، فرصت.
برا : ا. برادر.
برابەش : سهم مساوی. کسی که سهم مساوی با دیگران از مال می گیرد.
براتووتە : امر. انگشت کنار انگشت کوچك دست.
برادەر : ا. برادر، دوست.
برازا : امر. برادرزاده.

برازازا : امر. فرزند برادرزاده.
برازاڤا : برادر داماد، ساقدوش.
برازاگ : نک . برازا.
برازاوا : نک . برازاڤا.
برازه : ا. منجنیق، اهرم، چیزی که بشود با آن شیء سنگینی را جابجا کرد.



برازی : (ز)، نک . برازا.
براژن : ص نسب. زن برادر.
براڵوو : ا، (ھ). آلبالو.
براڵه : امصغ. برادر کوچك، تصغیر «برا».
برامازگ : ا. بری از درخت بلوط.
بڕان : م. بریدن، پاره کردن، قطع کردن.
بڕانه : امر. مستمری، باج و خراج.
برای باوکی : ص نسب، ا. برادر پدری.
برای دایکی : ص نسب، ا. برادر مادری.
برایەتی : ح مص. برادری، اخوت.
برایی : نک . برایەتی.
براییك : ق. پیش، جلو رو.
بڕبڕه : ا. تیره پشت.
بڕبەند : ا. سوهان.
بڕبەنگ : نک . بڕبەند.

برج : ا. ماه، برج.



برج : ا. برج، بارو.
برجی‌پیرەژن : هفت روز سرد آخر زمستان.
برد : بُرد.
بڕدان : م. جدا کردن، قسمت کردن.
بردن : م. بُردن.
بردن پیا : م. فرو کردن، فرو بردن.
بردنەسەر : م. سر بردن، سر کردن، گذراندن، طی کردن زمان.
بردنەوه : م. بردن، بردن در مسابقه و قمار، باز پس گرفتن.
برژانن : م. بو دادن، کز دادن، روی آتش ریختن.
برژانگ : ا. مژه، مژگان.
برژاو : امف. برشته، بوداده.
برژاو : ا. مژه، مژگان.
برژۆڵ : ا. مژه، مژه گل گندم و مانند آن.


بڕبەند

برژیاگ : امف. برشته، بو داده،

برِس : ا. توان.

برِس برِس : بکش بکش.

برس چوونه‌به‌س : م. گرسنه نشدن، گرسنگی رفتن.

برسی : ص. گرسنه.

برسیه‌تی : ح مص. گرسنگی، جوع.

برِشت : ا مه . برش، تندی، تیزی.

برشته : نک . برژاو.

برِفێن برِفێن : بچاپ بچاپ، بقاب بقاب.

برقه‌نده‌ره : ا. شغال.



برِك : ا. قولنج کمر، لمباگو.

برك : ا. کلوخ، چیزی که بتوان به سوی دیگر انداخت.

برك : ا، (با). حوض.

برِك : ا. بوته خربزه و هندوانه و خیار.

برِك : ا، (با). آروغ.

برِك‌دان : م. پرت کردن، دور انداختن چیزی را برای کسی انداختن.

برِ کردن : م. توانستن، قدرت داشتن برای انجام کاری، توان رفتن.

برکه : ا. برکه، آب گیر.

برکه : ا. چوب دست.

برِکه : ا. کلوخ، سنگ پاره، چیزی که بتوان آنرا پرتاب کرد.

برِکه برِکه : ق. کم کم، اندك اندك.

برلیان : ا.برلیان.

برمه برم : اصـ. ناله آدم تب‌دار، لرزیدن از تب مالاریا.

برن : م، (ز). بردن.

برِناخ : ا. منخره، بینی، سوراخ دماغ.

برنج : ا. برنج.

برنجار:امر.محل‌کشت‌برنج‌پس‌از درو.

برنجه : ا. برنجه، برنج، نام فلزیست.

برنگ : نک . برینگ.

برِ نووتی : ا. انفیه.

برۆ : ا. ابرو.

برِوا : ا. باور، اعتقاد، عقیده، یقین.

برِوا کردن : ا. باور کردن، معتقد بودن، یقین داشتن.

برۆپه‌یوه‌سه : ص مر. ابرو پیوسته.

برِووایی : ا. زهره، یارا، جرأت، توان، قدرت.

برووز دان : م. بروز دادن، راز گفتن، آشکار ساختن.

برووسکانن : م. جرقه زدن، زدن درد موضعی، نبض درد.

برووسکه : امصـ. زنش، جرقه، اخگر.

برووسکه‌دان : م. نک . برووسکانن.

برۆهه‌ڵته‌کانن : م. ابرو تکان دادن به علامت نهی از انجام کاری.

برِوێش : ا. گندم پخته دستاس کرده.

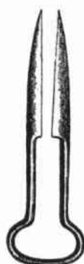
برِوێش کردن : م. پرت گفتن، زیاد گفتن، مزخرف گفتن.

برِه : ص، ا. چکی، دید بدون وزن کردن.

بره بره : ق. کم کم، اندك اندك.
برەش : ص، (ز). فقیر، بی چیز، مظلوم، ندار.
برەڤان : ا، ص، (با). میانجی.
برەك : ا. ارّه.
برێ : ق. گاهی، زمانی، قطعه‌ای، عده‌ای، بعضی.
بریا : کاشکی.
برِیا : امف. بریده، ناتمام، ناقص.
برِیار : ا. پیمان، عهد، شرط.
برِیاگ : نک. برِیا.
برِیان : م. بریدن، قطعه شدن، پاره شدن طناب و ریسمان، به پایان رسیدن، تمام شدن.
بریان : ا. بریانی، بریان.
برِیانەوە : نک. برِیان.
بریایوە : نک. برِیان.
برِیایوە : (ه)، نک. بریان.
بریتی : امص. کنایه، پوشیده گویی.
برێجار : ق. گاهی، گهگاه.
بریس : امص.درخشش.
بریسکان : م. درخشیدن.
برێشته : امف. برشته، بو داده.
بریقه : امص. فروغ، درخشش.
بریقەدار : ص‌مر. درخشان.
بریکه : نک. بریقه.
بریکه دار : نک. بریقه‌دار.
برِین : م. بریدن، قطع کردن، هرس کردن، تمام کردن، بپایان رساندن.
برِین : م. بریدن، طی کردن، پیمودن.

برین : ا. زخم. جراحت.
بریندار : امف. زخمدار، زخمی، مجروح.
برینگ : ا. قیچی پشم چینی.
برینه : ا. درد زایمان.
برِینەوە : م. بریدن، قطع کردن.
برِینەوە : م. بریدن، طی کردن.
برِیەی : م، (ه). بریدن، طی کردن.
بز : ص. چشم دریده.
بز : ا. لبخند، زهرخند.
بزاڤ : امص. جنبش، حرکت.
بزان : ص. دانا، عاقل، خبره، آگاه.
بزدان : م. ترساندن، شکست دادن.
بزر : ص. گم، ناپیدا، غایب.
بزرکان : م. وارفتن از ترس، خراب و دانه دانه شدن شیر و ماست و امثال آن.
بزرکاو : ص‌فا. وارفته، شیر بریده.
بزرۆك : ا، (ز). جوش، جوش بدن و پوست.
بزگ : ا. سنگ مرجان.
بزگیر : ص. خسیس، لئیم.
بزڵماجی : ا. نوعی گرده سرخ شده در روغن.
بزڵه : ا. بزغاله.
بزماته : ا. کبره زخم.
بزمار : ا. میخ.
بزمار رێژ : میخ کوب.
بز مارکوت : ص‌مر. پرثمر.
بزماره : ا. میخچه.


برەك


برینگ


بزن

بزن : ا. بز.
بزن مژ : امر. بزمجه.
بزن مك : وسیله‌ای برای جلوگیری از مکیدن پستان بز وسیلهٔ بزغاله.
بزنه کیفی : امر. بز کوهی.



بزنه کیفیله : نک . بزنه کیفی.
بزنه کێوی : نک . بزنه کیفی.
بزنه‌وه‌س : ا. مَشك ساخته از پوست بز.
بزواندن : م، (ز). جنباندن، تکان دادن.
بزۆز : ص. زیرك، کاردان، فرز.
بزۆك : نک . بزۆز.
بزوو : ا. بید، درخت بید.
بزووت : ص. نیم سوخته.
بزووتك : نک . بزووت.
بزووتن : نک . بزواندن.
بزووك : نک . بزۆك.
بزه : ا. لبخند، زهرخند، زرده خند.
بزه : ا، (ه). بُز.
بزه‌ن : ص. آزاده، توانا، قادر، بزن، نترس.
بزه‌ڵه : ا. بچه خوك، بچه حیوانی که بتواند خود را اداره کند.

بزی : ا. اسب و استر و الاغ چهارساله.
بزیسك : ا. شراره.
بزیشك : ا، (ز). گره.
بزیو : ص. فرز، چالاك، چابك، زرنگ، باهوش.
بژ : ص. زلف آشفته، موی سیخ شده و راست.
بژار : ا. وجین.
بژارتن : م، (ز). سرند کردن، بوجاری کردن، پاك کردن، وجین کردن.
بژارد : ص مف. پسند، ستوده، خوب، مرغوب، مقبول.
بژاردن : م. پسند کردن، انتخاب کردن، مقبول افتادن.
بژاردن : م. شمردن.
بژاردن : م. پرداخت تاوان.
بژاردن : م. وجین کردن.
بژاردنه‌وه : م. شمردن، پرداخت کردن، وجین کردن.
بژار کردن : وجین کردن.
بژار که‌ر : افا. کارگر وجین کار.
بژاره : ا. خیال و فکر هنگام خواب.
بژاره : ا. شماره.
بژاره : ا. فکر کردن و خیال کردن هنگام خواب تا آنجا که خواب را از سر ببرد.
بژاره کردن : م. شمردن، شمارش کردن.
بژاڵ : ا. پوشال.
بژانگ: ا. مژگان، مژه.

بژانن : م. انتخاب کردن، جدا کردن، گزیدن.
بژبژه : ا. نوعی رطیل که برای حمله روی پاها می ایستد.
بژکین : م. پراکندن.
بژل : ح استثناء، بجز.
بژنیاگ : امف. منتخب، انتخاب شده، برگزیده.
بژنین : نک . بژانن.
بژوولك : ا. مژه، مژگان.
بژوون : ا، (ز). جوالدوز.
بژوێن : ا. چراگاه غنی.
بژوین : ص. پاك، خالص، ناب.
بژی : ا. یال.
بژیو : ا. معاش، خوراك روزانه.
بس : ا. وجب.
بسبسوك : ا. کرم شب تاب.
بست : ا. وجب.
بستك : ا، (با). سیخ کباب.
بسته : ا. پسته.
بسته : ا. بشکن.
بسته لێدان : م. بشکن زدن.
بسك : ا، (با). زلف آراسته در جلو پیشانی.
بسکه : ح مصـ، ا. خوشی، خنده، شادی، شادمانی، روخوشی.
بسلمان : مسلمان.
بسمار : نک . بزمار.
بسماره : نک . بزماره.
بسه : ا. پسته.


بسه

بسیره : ا. غوره.
بسێن : افا. خریدار، مشتری.
بسێنەوه : افا. کسی که با آواز جواب آواز خوان را می دهد.
بشکانن : م. گریستن آهسته.
بشکوژ : ا. دکمه پیراهن.
بشکوشك : ا. کاسه گل، غنچه.
بشێونه : صفا. آشوبگر، فتنه، دوبهم زن.
بشێوه : ا. آشوب، فتنه، طغیان، شورش، انقلاب، ازدحام.
بشێوه کردن : م. آشوب کردن، فتنه انگیختن، ازدحام کردن، بهم ریختن.
بعوك : ص. آدم بد ترکیب.
بغوور : ا. بخور.
بغووری : ا، ص نسب. خاکستری.
بقر : ا، (ز). تبر.
بقکی : ص. فاحشه.
بقه : منع بچه زبان باز نکرده از انجام کاری.
بکر : افا. خریدار، مشتری.
بگار : ا. گذار، گذرگاه، گدار.


بژوون

بگاردن : م. سپری کردن، گذراندن، هضم کردن.

بگاره : گذشت.

بگردگ : امف. گذشته.

بگردن : م. گذشتن، عبور کردن، صرفنظر کردن، عفو کردن، قضا شدن.

بگره : فعل امر. بگیر.

بگره : ق. گیرم، تقریباً، فرضاً، فکر کن.

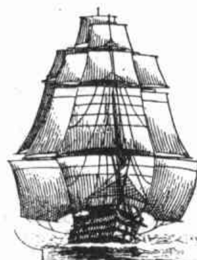
بلّ : ا. زیاده از اندازه نرم.

بلاته : (ز)، نک . باله‌ته.

بلاّلووك : ا. آلبالو.



بلاّو :امف. پراکنده، متفرق، گسترده، ولو.



بلاو : افا. مویه گر.

بلاّو بوونه‌وه : م. پراکندن، متفرق شدن، گسترش یافتن.

بلاّو کردنه‌وه : م. شایع کردن. گستردن، متفرق ساختن، ولو کردن.

بلاّوه : امص. گسترش، تفرق، شیوع.

بلاّوه دان : بلاوکردنه‌وه.

بلبشو : ا. بلبشو.

بلّبلّ : ا. بلبل.



بلج : ا. زالزالك.

بلچ : نک . بلج.

بلّح : ص. بیفایده، سفیه، احمق.

بلّسك : ا. آهن یا چوبی که با آن نان از تنور کشند یا آتش تنور بر هم زنند.

بلّق : ا. سحاب، حباب هوا در آب.

بلّق : ا. تاول.

بلمباس : ا. بزنر.

بلموو : ا. پوزه بند.

بلّن : ص. بلند، دراز، افراشته، مرتفع، عالی.

بلّند : (ز) نک . بلّن.

بلّندی : ص نسب. بلندی، درازی، عُلُوّ، ارتفاع، عظمت.

بلّن بوونەوە : م. بلند شدن، برخاستن، قد کشیدن.

بـلّـن کـردنـەوە : م. بـلـنـد کـردن، برپاکردن، افراشتن، دزدیدن، دراز کردن.

بلّند بین : (ز)، نک . بلّن بوونەوە.

بلّۆر : ا. بلور، ظرف شیشه‌ای، نی لبک.

بلّوسك : نک . بلّسك.

بلّۆق : ا. تاول.

بلّۆق کردن : م، تاول زدن.

بلووك : ا. بلوك، منطقه، ناحیه.

بلوول : ا. فلوت، نی، نی لبک.

بلوول : ا. باقلا.



بلوول : ا. وافور.

بلۆیر : ا. قطعه چوبی میان تهی است که وسط پای بچه گذارند تا ادرار را به ظرفی که زیر گهواره است رساند.

بلّەبلّ کردن : م. بلبل زبانی کردن، زبان درازی کردن.

بلەت : ا. زالزالك.

بلە ربزن : ا. یکه‌تاز، بلربزن.

بلە کناچیّ : ص. مرد زن نما.

بلە گاز : ا، ص. فقیر، تهیدست، بی مایه مظلوم، ندار.

بلەموو : نک . بزن ملك.

بلە نگاز : ص، (ز). دربدر، بی خانمان.

بلەوەز : ص‌مر. بوالهوس.

بلیّ : ق. جز، سوای، بغیر از.

بلیت : ا. بلیط.

بلّیسە : ا. شعله، زبانه، گُر.

بلّیمەت : ص. مسخره.

بلیمەت: ص. کاردان، توانا به انجام هرکاری، نابغه.

بن : ا. بن، ریشه، زیر، بیخ.

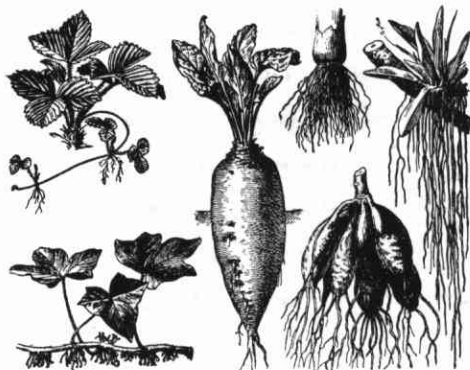
بن : ا. بکارت.

بناخرِ : ا. گلو، گلوگاه.

بناخە : ا. پی، بنیاد، اساس.



بلوول



بناخە

بنار : ا. دامنه کوهسار.

بناشت : درگیری لفظی.

بناغە : ا، نک . بناخە.

بناقاقە : نک . بناخرِ.

بنا گویّ : نک . بنا گویچکە.

بنا گوێچکه : ا. بنا گوش.
بناو : ا. درخت زبان گنجشك.
بناخڵ : ا. بغل، دو طرف سینه، زیربازو.
بناوه‌چ : ا. درخت زبان گنجشك.
بن‌بڕ : ص. ریشه کن.
بن‌بزوو : ا. محل اتصال دم ببدن حیوان.
بن به‌س : ص‌مر. بن بست.
بن پاڵ : ا. طرف، پهلو، کنار.
بن پژانن : م. برداشتن بکارت.
بنتاو : ا. نهال.
بن‌تل : ا. اولین گردو که بچه‌ها در گردو بازی می اندازند.
بن ته‌ك : نک. بن پاڵ.
بنج : ا. بیخ، بن، ریشه.
بنج داکوتان : م. ریشه کردن، ریشه محکم کردن، مستقر شدن، ماندن.
بنجۆر : ا. کنجکاو، پی گیر.
بنجۆری : ح مص. کنجکاوی، پی جویی، جستجو گری.
بنجۆری کردن : م. کنجکاوی کردن، ریشه یابی کردن، پی جویی کردن.
بن جوو : ا. کسی که پدرانش کلیمی بوده باشند.
بن چاخ : امر. قباله، بنچاق.
بنچك : ا. بوته.
بن چڵ : ا. پاجوش.
بن چینه : ا. پی، بنیاد، اساس.
بن خه‌رمان : کوزل، آنچه از خرمن بعد از کوبیدن و برداشت نکوبیده اضافی می ماند.


بنچك

بنداشت : ا. گلگی.
بن ده‌س : ا،نک. بناخڵ.
بن زین : ا. نمدزین، عرقگیر، تکلتو.
بنشه‌ن : ا. بنشن، غلات و بقولات که بضرورت برای خانه خریداری می شود.
بنك : ا. بن، ته، پایین.
بنکاف : ا، (ز). گرداب.
بن کڕ : ا. ته دیگ.
بن کۆشك : ا. زیرزمین، آشپزخانه.
بنکه : ا، (ز). ته مانده قالب صابون.
بن که‌ش : نک. بناخڵ.
بنگس : نک. بنگووس.
بنگووس : ا. وجب، پهنای دست از انگشت کوچك تا انتهای شست.
بنگووف : ا، (ز). آغل، محل نگهداری حشم در زمستان.
بنگه : ا. مفصل، بند.
بن گیری : نک. بنجۆری.

بن لەق : امر. پاجوش.

بن مەغار : امر. غار، کنده.

بنه : بنه، وسایل مختصری که در کوچ حمل و درمنزل دیگر مستقر می شود.

بنه : ا. مقدار زمینی که در سال با یك جفت گاو کشت و زرع می شود.

بنه : ا. گاوی که هنگام شخم در سمت داخل بسته می شود.

بنه : کومه، پناهگاه مخفی صیادان.

بنه پیت : ا. کوزەل، تەمانده خرمن، دستمایه کاسبی.

بنه تۆم : ا. ریشه، ریشه خانوادگی، مقدار گندمی که به زمین پاشیده می شود که سال آینده درو و برداشت شود.

بنه توو : نک. بنه تۆم.

بن چن : ص‌مر. ریشه کن.

بنه چه : ا. نسل، ریشه خانوادگی.

بنه چینه : امر. پی، پی ساختمان، ریشه، ریشه فامیلی، اصل.

بنەخڕ : نک. بناخر.

بنەخەرمان : نک. خەرمان.

بنەڕەت : ا. پی، پی ساختمان، اساس.

بنەڤان : نک. بنەوان.

بنه قاقڕێ : نک. بناخر.

بنه کدار : افا. بنکدار.

بنه کردن : م. خانه کردن، در جایی اقامت کردن.

بنه کردن : م. یافتن.

بنه کردن : م. بررسی کردن دزد در روز برای دزدی شبانه.

بنه گا : امر. بنه گاه، قرارگاه، یورت.

بنەماڵ : امر. خاندان.

بنەمەڕ : ا، (هـ). غار، کنده‌ای برای جای دادن گوسفند.

بنەوان : ص، ا. کدبانو، بی بی، خانه‌دار، خانمی که مسؤول خانه است.

بنه و شیله : ا. چاتلانقوش.

بن‌هەنگل : امر. زیر بغل.

بنیا : ا. بنیاد، پی، اساس.

بنیادەم : ا. بنی‌آدم، انسان، بشر.

بنیام خوەره : افا. آدم خوار.

بنیچه : نک. بنج.

بنیسك : ا. تەمانده قالب صابون.

بنیسکان : ا. نعلبکی.



بنێسی : ا. بیماری سل.

بنێشت : ا. سقز، آدامس.

بنیشه : نک. بنەچه.

بنیله : ا. مقدار کلشی از خرمن که هنگام کوبیدن هر بار زیر پای گاو انداخته می شود.

بنیه : ا. بنیه، توانائی، قوه، نیرو.

بۆ : ا. بو.

بۆ : ازادات استفهام، چرا؟ برای چه؟ .

بۆ : محض، ازبرای.

بواژۆ : ص. بوزده، خوراکی که حیوان

مقداری از آن را خورده و بقیه آن را بوزده است که نمی خورد، بو گرفته.

بۆبا : بوی روغنی که در مجاورت هوا بو گرفته باشد.

بۆبلات : ا. بلای بزرگ، مرگ بزرگ خانواده.

بۆبەردانەوە : م. بوی بد دادن، بوی بد کردن.

بۆپڕووز : بوی پارچه سوخته.

بۆت : ا. ناوسمان، نا، درخت میان تهی که آبرا از روی جوی و پستی زمین می گذراند.

بوته : ا. بوته.

بۆچاڵ : ا. بوی نا، بوی رطوبتی که گندم از ماندن در چاه یا انبار می گیرد.

بۆچرووك : ا. بوی چوبی سوخته.

بۆچه؟: از ادات استفهام. چرا؟ برای چه؟.

بۆچەقەوڕ : نک . بۆچرووك.

بۆ چەکەوڕ : نک . بۆ چرووك.

بۆ چەگە هوڕ : نک . بۆ چرووك.

بۆچی : نک . بوچه

بوحتیان : ا. بهتان، تهمت.

بوحشت : ا، (ز). بهشت، جنان.

بوخار : ا. بخار.

بوخاری : ا. بخاری.

بوختان : نک . بوختیان.

بوختیان : نک . بوحتیان.

بوخچك : امصغ. بقچه کوچك.

بوخچه : ا. بقچه.

بوخمه : نک . بوغمه.

بوخوز : ص، ا. گاوی که هنگام کار می خوابد.

بوخوور : ا. بخور.

بۆدار : افا. بۆدار.

بۆدان : م. بۆدادن.

بۆدانەوە : م. بۆدادن.

بـۆدڕن : ا. بـوی نـا، بـوی چـال، بـوی چربی بدن.

بۆ دووکەڵ : ا. بوی دود.

بۆڕ : ا. مسابقه هنری مانند خط نویسی

بۆر : رنگ خاکستری.

بۆر : ح مص. گوشمالی برنده مسابقه هنری بازندگان را.

بۆر : خجل، شرم زده، دماغ سوخته.

بۆران : ا. بوران، طوفان.

بۆڕاندن : م. نعره کشیدن.

بـۆرانـی : ا. خـوراکـی از گـوشـت و بادنجان و گوجه فرنگی.

بوراق : ص. بُراق، آماده، گوش بزنگ.

بورج : ا. برج، بارو، قلعه.

بورچ : ص. پوك، میان خالی، میان تهی، مجوف.

بوردەبار : ص مر. بردبار، صبور.

بورمس : ص، ا. بزابلق.

بۆڕە : اصد. نعره، صدای گاو.

بۆره : ا. زمین بایر.

بۆره : ق. دور، بداصل.

بۆره پنه : امر. کلاغ سیاه و سفید.

بۆره پیاگ : ص. غیر اشراف، آدم معمولی.

بۆره پیاو : نک . بوره پیاگ.

بۆره خزم : امر. خویشاوند دور.

بۆره خۆیش : امر. خویشاوند دور.

بۆره سووار : ا. سوار ناشناس، سواد یك سوار از دور.

بوره قنه : ا. رنگ متمایل به خاکستری.

بورِه ننه : افا. بُرَنده، تیز.

بۆرِی : ا. بوق، کرنا، شیپور.

بۆرِیژەن : شیپورچی.

بۆرِیه : نک . بۆری.

بۆرِیه : ا. فرفره چوبی که بر زمین زنند تا بدور خود بگردد و صدا کند.

بۆز : ا. ابلق سیاه و سفید.

بۆزه : ص. سگ سیاه و سفید، کنایه از آدم آب زیرکاه.

بوزمەجه : امر. بُزمجه.



بۆزەن : دارای شامه قوی.

بـوزورگـەوار : ص‌مـر. بـزرگـوار، شریف، نجیب، باشکوه.

بوزوڵماجی : ا. گرده سرخ شده در روغن.

بۆژۆ : نک . بواژۆ.

بۆژه : نک . بواژۆ.

بۆەژه کردن : م. بوزده کردن.

بۆسار : ص‌مر. دارای بوی ناخوش، بدبو.

بۆسان : ا. بوستان.

بوستان : نک . بۆسان.

بۆسۆ : ا. بوی سوخته، بوی پارچه سوخته.

بۆسه : ا. بوسه، ماچ.

بۆسه خواردن : م. کمین کردن.

بۆسه گرتن : نک . بوسه خواردن.

بـۆش : ص. میان تهی، مجوف، میان خالی.

بوشکه : ا. بشکه.

بۆشناخ : ص. آدم بالا بلند چهار شانه.

بـوغز : ا. بـغض، کینـه، خصـومت، عداوت، گرفتگی گلو.

بوغمه : ا. گلو درد، نفرینی در جواب بموقع عصبانیت مانند «زهرمار» در زبان فارسی.

بۆق : ا. بخار.

بۆق : ا. بوق، کرنا، شیپور.

بوقل : ا. مچ پا.

بۆقلەمووت : ا. بوقلمون.

بۆقلەموون : ا. بوقلمون.

بۆق مل : ا. قفا، پشت گردن.

بۆقه : اص. صدای گاو.

بۆقەته : نک . بۆق مل.

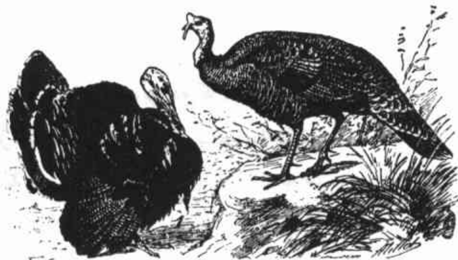
بۆ کردن : م. بوکردن، بوی بد دادن،



بوشکه



بۆق


بۆقلەمووت


بوم

گندیدن، بوی بد گرفتن.

بۆکز : بوی کز، بوی پشم سوخته، بوی غذای ته گرفته.

بوکلە : ا. عروسك.

بۆکلێشە : امر. بوی بد پا.

بۆگەن : امر. بوی گند، بوی بد.

بۆڵ : ا. انگوردانه، دانه انگور.

بۆڵ : ا. زنگ گردن حیوان پیشرو.

بۆڵاندن : م. غرزدن، غرغر کردن.

بوڵح : ص. بله، ابله، کم‌خرد.

بوڵخور : ا. مته.

بوڵسك : نک. بلسك.

بۆڵە : ا. غرغر، لُندلُند.

بۆڵەبۆڵ : نک. بۆڵە.

بۆڵەبۆڵ کردن : م. غرزدن، غرغرکردن، لُندلُند کردن.

بۆڵەبۆڵ کەر : ص فا. غرغرو.

بوڵەن : نک. بلن.

بوڵەنی : نک. بلندی.

بولی : نک. بلی.

بوم : ا.بوم، بایقوش، جغد.

بۆم : ا. بمب.

بۆماران : ا. بومادران، گیاهیست از تیره مرکبان.

بۆمباران : ا. بمباران.

بۆمچەووگ : ا. بوی نا، بوی چال.

بۆم چەوە : نک. بوم چەووگ.

بۆن : ا. بو.

بۆن برە : ص فا. بوبَر، بوبُر.

بۆن پێدان : م. بودادن، نیمه برشته کردن.

بۆن خوەشکە : ا. ریحان کوهی.

بۆن خوەشی : ص‌مر. خوش بویی، بوی خوش، خوش بو.

بۆندار : افا. بودار.

بۆندان : م. بودادن.

بۆن‌کرن : م. بوکردن، بوی بد دادن.

بونگووس : ا. وجب.

بۆنماوی : امر. بوی نم، بوی نا.

بۆنە : ا. بهانه، دلیل، موجب، علت.

بوو : بود، وجود، هستی.

بووار : گدار، گذرگاه، گذار.

بوواردن : م. رنگ گرفتن پارچه از پارچه دیگر آن چنان که دیگر پاك نشود.


بولخور

بوواره : ا. فرصت، مجال.
بـووارەدان : م. نـوبـت دادن، اجـازه دادن.
بۆ و بەرامە : بووبخار.
بووچانه : ص. کوچولو.
بووچك : ص. کوچك.
بووچکەلانه : ص. کوچك، کوچولو.
بووچەلانه : ص. کوچولو.
بوودەڵە : ص. آدم بیکاره، ناتوان.
بوودینه : ا. نعنا، نوعی گیاه معطر.
بوور : ا. آیش، زمین کاشته نشده.
بووراندن : م. آوردن و بردن.
بـوورانـەوە : م. غش کردن و بیهوش شدن و ضعف کردن.
بـووردن : م. اغماض کردن، گذشتن، از تقصیر کسی گذشتن.
بووردنەوە : نک . بوورانەوە.
بـووردوو : ص. میوه‌ای که بیش از حد لازم رسیده و گندیدگی پیدا کرده است.
بـووزوو : ا. پارچه پشمی مخصوص که در محل بافته می شود و از آن لباس کـردی (چـۆخـەورانـك) درست می شود.
بـووژانـەوە : زنده شدن گیاه پس از پژمردگی.
بووسه : ا، (ز). کومه، اطاقکی جهت پنهان شدن شکارچی،نهان.
بووسه خواردن : م. پنهان شدن، قایم شدن.

بووش : ا. آب زیاد جاری.
بووق : ا. پیاز تخم، پیاز سبزی که گل و بذر پیاز را بر سر دارد.
بووك : ا. عروس.
بووك : ا، (با). لاله.



بوودینه

بووك : ا. عروسك.
بووکابارانێ : ا، (ز). قوس قزح.
بووکك : ا، (ز). گل مژه.
بووکڵه : ا. عروسك.
بووکی : ا. عروسك.
بووڵ : ا. خاکستر.
بووڵگا : امر. جای ریختن خاکستر.
بوولەره : نک . بوومەلەرزه.
بووڵەمڕ : امر. خاکستر گرم.
بوولیڵه : امر. هوای گرگ و میش.
بووم : ا. بوم، متن، تاروپود، پروپی.
بوومەلەرزه : ا. زمین لرزه، زلزله.
بوومی : ص نسب. بومی، محلی.
بوون : م. بودن، داشتن، شدن.

بوونه : ا. بهانه، دلیل، موجب، علت.

بووەتەقله : ا. بوم، جغد، بایقوش

بووەکوێره : ا. شب پره، پرنده شب کور.

بوهت : امص. بهت، حیرت، خیرگی، درماندگی.

بوهر : ا، (با). سهم، بخش، قسمت.

بوەژە : نک. بواژۆ.

بوهن : ا،(ز). بو.

بوهندار : نک. بۆدار.

بوهشت : ا. بهشت، جنان.

بوهوڕ : ا. گذار، گذرگاه، گدار.

بوهوست : ا. وجب.

بوێژ : افا. متکلم، گوینده، شاعر.

بوێسان : (ه)، نک. بۆسان.

بۆیه : ا. واکس.

بۆیەچی : ص‌مر، امر. واکسی.

بویه کردن : م. واکس زدن.

به : با. مثال: «به توم وت» یعنی «به تو گفتم».

به : با. مثال: «به پاره شت‌ئه‌کرِم» یعنی «باپول چیز می خرم».

به : بَر.

به ئاوات گەیشین : م. بــه آرزو رسیدن.

بـه ئـاوا دان : م. بـربـاد دادن، بـه آب دادن، سری را نخواسته گفتن.

به ئاکام گەیاندن : م. تمام کردن، به انجام رساندن، پایان بخشیدن.

به ئوك : ص، (ز). زشت ، نازیبا، بد، ناشایست، لندهور.

بەئه مه گ : ص‌مر. وفادار.

بەبا : ص‌مر. فحل.

بەبادان : م. برباد دادن، از میان بردن، نابود کردن، فنا ساختن.

به بَر : ا. ببر.

بەبرِ : نک. برِه.

بەبلك : امصغ. نوزاد، بچه تازه‌زا.

بەبه : ا. بچه، نوزاد.



بەپاوه : ص مر. سرپا، ایستاده، برپا، منتصب.

بەپرسیار : امف. مسؤول.

بەپرسیاری : مسئولیت.

بەپەلامار : ص. باعجله، تند، پرتوان، زیرك، عجول.

بەپێ : ص مر. تندرو،آدمی که تند راه

می رود.

بەت : ا. بط.

بەتاتە : ا. بلیت.

بەتار : ح‌مصـ. بینایی، بصیرت.

بەتارە : ا. لیفه، نیفه.

بەتاڵ : ا. ظرف خالی.

بەتاڵ : ص. آدم بیکار.

بەتاڵی : ح مص. بیکاری، فراغ.

بەتان و پواچوون : م. از کسی به دقت حرف زدن، از کسی تعریف کردن.

بەتانە : ا. آستر بتانه.

بەتاویەت : ق، ص. بویژه، بخصوص.

بەتر : پیشتر.

بەترپێر : ق. پریروز.

بەترپێرار : ق. پیرارسال.

بەتەرەف : ص. بد، خیلی بد، بسیار مریض، از کار افتاده، نزدیك به مرگ، افتضاح.

بەتلاندن : م. از دست دادن، از دست دادن چیزها، هدر دادن.

بەتلانە : ا، (ز). روز تعطیل.

بەتلین : م. خسته شدن، واماندن، از پا درآمدن.

بەتویکڵ : یك کلمه به دو معنی.

بەتەقەوە کەفتن : م. نکردن کاری به دلیل شرمندگی، نکردن کاری به دلیل این که دیگران آن را فهمیده‌اند.

بەتەنگ‌هاتن : م. به تنگ آمدن، مجبور شدن ، ناچارشدن.

بەتیە : ا. عبای نازك تابستانی.

بەجا : ص. بجا، لایق، شایسته، درخور، سزاوار.

بەجارێکا : ق. یکباره، ناگهان، یك مرتبه، یك هو.

بەجووج : افا، (ز). پرگو، پرحرف، پرچانه.

بەجەرگ : ص مر. دارای دل و جرئت، جگردار، آزاد، شجاع، دلیر، پردل.

بەجێ : نک. به جا.

بەجێگە : نک. به جا.

بەجێگەی گرتن : م. عوضی گرفتن، بجای.... گرفتن.

بەجێگە هاوردن : م. بجای آوردن، گذاردن.

بەجێمان : م. جاماندن. باقی ماندن.

بەجێماو : امف. مانده، باقی مانده، بجا مانده، ارث.

بەجێ هانین : نک. بەجێگە هاوردن.

بەجێ هاوردن : نک. بەجێگە هاوردن.

بەجێ هێشتن : م. جا گذاشتن، باقی گذاشتن.

بەجێ هێنان : نک. بەجێگە هاوردن.

بەچ : جوجه پرنده.

بەچك : ا. صورت، رو.

بە چکە : ا. بچه حیوانات.

بەچنگ : ص مر. جاندار، زبر و زرنگ، فرز، قوی.

بەچە : ا. بچه، کودك، طفل، فرزند.

بەچەباز : افا. بچه‌باز.

بەچەدان : امر. رحم، زهدان، بچه‌دان.

بەحت : ا، امف. مات، مبهوت، حیران.

بەحتەو بوون : م. مات شدن، مبهوت شدن، سرگردان ماندن، حیران گشتن.

بەحر : ا. بحر، دریا.

بەحس : امص. بحث، جستجو، کنجکاوی.

بەحەشت : ا. بهشت، جنان.

بەخ : صت. به، بەخ، بەبە، بەخبەخ.

بەخ : ص. خوب، نیك، زیبا.

بەخبەخ : نک . بەخ.

بەخت : بخت، شانس، اقبال، نصیب، طالع.

بەختان : بدشانسی.

بەختڕەش : ص. بدبخت، سیاه روز، سیاه طالع، بدشانس.

بەختە : ص، ا. گوسفند چهارساله،قوچ.

بەختە باران : نام یك ماه از سال.

بەختە باران : باران اتفاقی مفید.

بەختەك : ا. بختك، کابوس.

بەختەمام : ص مر. مردم امین، راستگوی دلسوز.

بەختهەڵە و گەڕیان : م. بخت برگشتن، بدشانس آوردن.

بەختەنۆك : ص، (ز). بختیار، بخت‌دار، خوش شانس.

بەختەوەر : ص مر. بختیار، خوش شانس، بخت‌دار.

بەختیار : نک . بەختەوەر.

بەخشان : نک . بە خشش.

بەخشای : (ه)، نک . بە خشین.

بەخشش : ا، امص. بخشش، گذشت،



بەچ



بەچك



بەچکە

داد، دهش، انعام، هدیه.

بەخشان کردن : نک . بەخشین.

بەخشەنە : افا. بخشنده.

بەخشیاك : امف. آمرزیده، بخشوده، عفو، داده شده.

بەخشین : م. بخشیدن، آمرزیدن، گذشتن، عفو کردن، گذشت کردن، عطا کردن.

بەخۆداهاتن : بزرگ شدن.

بەخۆداهاتن : م. بخود آمدن، بیدارشدن.

بەخۆژیو : ص مر. آزاده، برپای خود ایستاده، استوار.

بەخۆکردن : م. پروردن جانداران، بزرگ کردن جانداران، رام کردن حیوانات، نگهداری از کسی یا حیوانی.

بەخۆنازین : م. به خود بالیدن، به خود نازیدن.

بەخوەو بوون : م. به خود بودن، سرحال بودن، بیدار بودن.

بەخەبەر : ص مر. بیدار، نخوابیده، آگاه.

بەخەڵ : ا. بغل، آغوش، کنار، پهلو.

بەخەڵی : ص نسب. بغلی، چیزی که در بغل جای گیرد، بچه‌ای که به بغل گرفتن عادت کرده باشد.

بەخەمکردن : م. بارآوردن، بزرگ کردن، پروردن، از غم رهاندن.

بەخی : ا. آب گل آلود.

بەخێر : ص. بابرکت.

بەخێڵ : ص. بخیل، لئیم، حسود، کنس، تنگ چشم، ممسك.

بەخێڵی : ح‌مص. بخیلی، تنگ نظری، حسادت، کناست، امساك.

بەخێو کردن : نک . بەخو کردن.

بەخیە : ا. بخیه، کوك.

بخیە کردن : م. بخیه کردن، کوك زدن، دوختن.

بەد : ص. بد، خراب، پلید، مفسد.

بەدئەخلاق : ص مر. بداخلاق.

بەدئەخم : ص مر. بداخم، اخمو، ترشرو.

بەدئەخمی : ح مص. بداخمی، ترشرویی، بدخویی.

بەدئەنیش : افا. بداندیش.

بەداخەو : متأسفانه.

بەدبەخت : ص مر. بدبخت. بدشانسی، سیه‌روز، بی اقبال. شوربخت.

بەد بەختی : بدبختی، ادبار، شوربختی.

بەدبۆ : ص مر. بدبو.

بەدبەدە : ا. بدبده، کرك، بلدرچین.



بەدبین : ص، افا. بدبین.

بەدپۆز : ص مر. بدپوز، بداخم، متکبر.

بەدتورووم : ص مر. بداصل، نانجیب، ناکس.

بەدتەركیب : ص مر. بدتركیب، زشت، بدگل، نازیبا، بدچهره.

بەد تەشك : نک . بەدتەركیب.

بەدچێر : نک . بەدتەركیب.

بەدخۆ : ص مر. بدخو، بداخلاق.

بەدخوا : افا. بدخوا.

بەدخواز : نک . بدخوا.

بەدخوو : نک . بەدخۆ.

بەد خەیال : ص مر. بدخیال، بدگمان.

بەددڵ : ص مر. بددل، بدنیت، کینەور، کینەورز.

بددڕەسەن : ص مر. بداصل، ناجنس، پست.

بەدڕەفتار : ص مر. بدرفتار، بدکردار.

بەدرەقە : ا. بدرقه، مشایعت.

بەدرەمە : ا. نوعی زنبور عسل که دارای جثه‌ای کوچکتر از زنبور عسل معمولی می باشد.

بەدزووان : ص مر. بدزبان، بددهان ، فحاش.

بەدزەڕە : ص مر. آدم گوشت تلخ، مردم نچسب.

بەدزیەو : ق. دزدکی.

بدسورشت : ص مر. بدسرشت. بدنهاد، بدطینت.

بەدسەر : ص مر. بدسر، بدلگام، سرکش، چموش.

بەدعەسڵ : ص مر. بداصل، بدنهاد.

بەدقەدەم : ص مر. بدقدم، نامبارك، بدیُمن.

بەدكار : ص مر. بدكار، بدعمل، شریر، موذی، فاجر، بدكردار.

بەدكردار : ص مر. بدكردار، بدعمل، بدكار، بدرفتار.

بەدگۆ : ص مر. بدگو، بدزبان، بددهان.

بەدگومان : ص مر. بدگمان، مشكوك، مظنون.

بەدڵ بوون : م. مورد پسند واقع شدن، در دل جای گرفتن.

بەدڵ گرتن : م. بدل گرفتن، آزرده شدن، دلگیر شدن.

بەدلەغاو : نک . بەدسەر.

بەدمەس : ص مر. بدمست.

بەدناو : ص مر. بدنام.

بەدنگین : نک . بدبخت.

بەدنما : افا، ص مر. بدنما، زشت، کریه، بدمنظر.

بەدنهاد : ص مر. بدنهاد، بدسرشت. بدطینت، بدذات.

بەدنیا هاتن : م. دنیاآمدن، تولد یافتن، متولد شدن.

بەدواچ : نک . بەدگۆ.

بەدودم : ص مر. نحس.

بەدۆیژ : نک . بەدگو.

بەدەرد خواردن : م. بدرد خوردن، مفید بودن.

بەدەری : انزوا.

بەدەسەڵات : ص مر. بانفوذ.

بەدەق : امف. آراسته.

بەدەڵ : امر. بدل، عوض.

بەدەڵ بین : م، (ز). عوض شدن.

بەدەڵی : ص مر. بدلی، عوضی.

بەدە ماخ : ص مر. بانشاط، سرحال، خوشحال، کیفور.

بەدەم : ص مر. زبان آور، خوش صحبت.

بەدەن : ا. بدن، تن، جسد.

بەدی : بدی، شرارت.

بەدیل : ق. بار، نوبت، کرت، دفعه.

بەڕ : ا. گلیم، جاجیم.

بەر : ا. طرف، سو.

بەر : ا. عرض، پهنا.

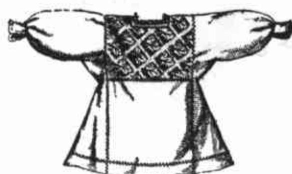
بەر : ق. جلو، پیش‌رو.

بەر : ا. زهار.

بەر : علامت فاعلی «پەیغامبەر».

بەر : ا. ثمر، میوه، بر.

بەرئاڤین : امر. پیش بند.



بەر ئێوارە : ق مر. غروب، شامگاه.

بەرا بەر : ص. برابر، مطابق، معادل، مساوی، یکسان، همسنگ، همدوش، مقابل.

بەرات : ا. برات، حواله.

بەراتە : ا. لاشه مردار.

برادەر : برادر.

برادەری : ح مص. برادری، اخوت.

بەراردەی : م، (ه). درآوردن.

بەراز : ا. خوك.

بەرازە : ا. دندان انیاب خوك و سگ.



بەرازە

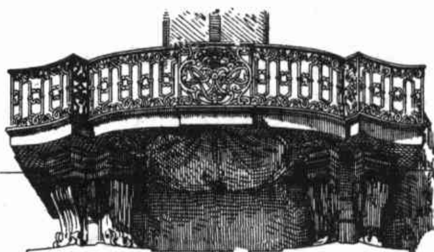
بەراش : ا. سنگ آسیا.

بەراڤ : ا، (ز). رخت چرکین آماده شستن.

بەراڤی : (ز). اجتماع، مؤسسه.

بە ڕاق : ص. براق، درخشان.

بەراك : ا، (ز). ایوان، تراس.



بەرامای : م، (ه). طلوع، درآمدن، نتیجه شدن.

بەرامبەر : نک . بەرابەری.

بەرامبەری : نک . بەرابەر.

بەران : ا. گوسفندنر، قوچ.

بەرانبەر : نک . بەرابەر.

بەرانبەری : نک . بەرابەری.

بەرانگە : ا. محل نگهداری گله.

بەڕانی : ص، ا. بیگانه، خارجی، اجنبی.

بەراو : ا. زمین پر آب.

بەراوپشت : رو به پشت، این رو آن رو.

بەراوردکردن : م. برآورد کردن، آزمودن، آزمایش کردن، محك زدن، امتحان کردن.

بەراوەژی : نک . بەراوپشت.
بەرایی : قسمت جلو هر چیز.
بەراییك : ص عالی. بالاترین، برترین.
بەر بادان : م. برباد دادن، نابود کردن، از میان بردن، فنا کردن.
بەربار :ص، ا. الاغی که زمان بارگذاشتن بر آن رسیده باشد.
بە ربالاڤ : ا. لنگ و قدیفه حمام.
بە بانگ : ر. افطاری.
بەربانگ کردنەوە : م. افطاری کردن.
بەربژاری : امص. امتیاز، برتری، رجحان.
بەربوودی : ا. ینگه.
بەربووق : ا. تنبوشه.
بەربووك : امر. زنی که با عروس بخانه شوهر فرستاده می شود، ینگه.
بە ربووگ : امف. بخیه بازشده، دوخته شکافته، پاره شدگی طناب، حیوان رهاشده.
بەربوون : م. رها شدن، آزاد شدن، باز شدن بخیه، پاره شده طناب و مانند آن.
بەربەر : ا. دلاك، سلمانی، سرتراش.
بەربەرۆچکە : ص، افا. آفتابرو، آفتابگیر
بەربەرە : ا. ماله کشاورزی، پاروی پهن مخصوس برف پاك کردن.
بەربەرە کانێ : نزاع، دعوا، جنگ تن به تن، جدال لفظی، معارضه، ستیز، کشمکش.
بەربەژن : ا. کاغذی که روی آن چند آیه نوشته و جهت تبرك با خود برگیرند، تعویذ.
بەربەس : امر. مانع، سد، جلوگیرنده.
بەربەن : نک . بەربەس.
بەربەیان : امر. بامداد، صبحگاه، شفق، پیش از طلوع.
بەربێژ : افا. پرگو، پرچانه.
بەرپا : ص مر. برپا، ایستاده، قایم.
بەرپا بوون : م. بر پا شدن، راه افتادن.
بەرپاش : ا، ص. وارون، وارونه، برگشته، لباسی که از این رو به آن رو شده.
بەرپاکردن : م. بر پا کردن، علم کردن، راه انداختن کاری.
بەرپاڵ : ا، (ز). پشتی.
بەرپرس : مسؤول.
بەرپرسیار : مسؤول.
بەرپەرچ : ا. بهانه، عذر، عذر بی جا، دست آویز.
بە رپێچ : امر. واشر.
بەرپینگ : امر. پشته پا.
بەرتێشت : ا، (ز). ناشتایی، پیش قلیانی، صبحانه.
بەرتیل : ا. رشوه.
بەرتیلانە : ا. هدیه داماد به عروس.
بەرتیل خواردن : م. رشوه خوردن.
بەرج : ا. برج، مهمل خرج.
بەرجستە : امف ، ص. برجسته، برآمده، بالا آمده، شخص بزرگ و مشهور.

بەرجەوەن : ا. منظره، چشم انداز.

بەرجێنك : ا، (ز). روبنده.

بەرچاڤك : ا، (ز). عینك.

بەرچاوتەنگ : ص مر. تنگ چشم، خسیس، بخیل.

بەرچاوتەنگی : ح مص. تنگ چشمی، خساست، بخیلی، تنگ نظری.

بەرچاوتێر : ص مر. چشم سیر، چشم و دل سیر.

بەرچاوكە : نك. بەرچاویلە.

بەرچاویلە : امر. مگس پران.

بەرچای : امر. زیر قلیانی، صبحانه، ناشتایی.

بەرچەپ : افا. مخالف، دشمن، ضد.

بەرچەسب : امر. برچسب، اتیكت.

بەرخ : ا. بره.



بەرخستن : م. انداختن بچه، سقط جنین کردن.

بەرخوارد : امص. برخورد، تلاقی، تصادم، تصادف.

بەرخواردن : م. برخوردن، تلاقی کردن، بهم رسیدن.

بەرخوان : امر، ص مر. چوپان، گله بره.

بەرخۆدان : م. طی کردن، بریدن راه.

بەرخوردار : ص فا. برخوردار، کامیاب، بهره‌مند، متمتع.

بەرخورك : ا، (ز). شاخهٔ نازك، شاخه سبز و نازك.

بەرخۆڵە : امصغ. بره کوچك.

بەرخەل : امر. گله بره.

بەرخەلەوان : امر، ص مر. چوپان گله بره.

بەرخە وان : نك. بەرخەوان.

بەرد : ا. سنگ، حجر.

بەردا : ق. جلو، پیش رو.

بەردار : افا. مثمر، بردار، میوه‌دار.

بەرداش : امر. سنگ زبرین آسیا، سنگ آسیا.

بەرداشت : امص. برداشت.

بەردان : م. ول کردن، آزاد کردن، رها ساختن، مرخص کردن.

بەردان : م. بردادن، میوه دادن، مثمر بودن.

بەردانی : ا. سنگلاخ.

بەرداوێژ : ا. مسافتی که بتوان سنگی را به آن پراند، سنگ پران.

بەردتاش : افا. سنگ تراش.

بەردڕكانە : امر. شیرینی لباس تازه و نو.

بەردرگا : امر. آستانه، آستان.

بەردڵ : امر. صبحانه، ناشتایی، زیر قلیانی.

بەردڵ خستن : م. ناشتایی کردن، صبحانه خوردن.

بەردۆڵە : ا. لانجین کوچك.

بەردووگ : پوست زیر دنبه گوسفند.
بەردە : ص. بَرده، غلام، کنیز، بنده، زرخرید.
بەردەئازەبە : سنگ زور آزمایی.
بەردەئەستی : ا. سنگ چخماق، سنگ آتش زنه.
بەردەئەموستیله : نگین انگشتری.
بەردەبار : ص. بردبار، صبور.
بەردەباران : امر. سنگسار، سنگ باران.
بەردەپێ : امر. سنگ پا.
بەردەچەخماخ : سنگ چخماق.
بەردەرێژ : سنگ فرش.
بەردەس : ا. پادو، شاگرد.
بەردەساو : امر. سنگ چاقو تیز کنی.
بەردەشۆر کردن : م. سنگ شور کردن، شستن دانەها بگونەای که سنگ از آن جدا شود.
بەردەقانی : ا. فلاخن، قلابسنگ.
بەردەڵان : امر، ص مر. سنگلاخ.
بەردەم : ق. جلو، پیش رو.
بەردەموره : ا. مهر نماز.
بەردەموستیله : ا. نگین، سنگ انگشتری.
بەردەی : م، (ه). بردن.
بەردیل : ا. گوسفند نر سه ساله، قوچ سه ساله.
بەردێلی : (ز). عوض بدل.
بەررِکیب : ا. مهمیز.
بەررەت خستن : م. بزیر کار کشیدن، از کسی کار کشیدن، حیوانی را به مهمیز کشیدن.


بەر رِکێب

بەرز : ص. بلند، دراز، افراشته، مرتفع، عالی.
بەرزاخ : ا. دامنه، کمر کوه.
بەرزایی : ص نسب. بلندی، درازی، ارتفاع، برجستگی.
بەرزایەتی : نک . بەرزی.
بەرزگەر : ص فا. برزگر، زارع، کشاورز.
بەرزەبڵێس : ص مر. فضول.
بەرزەپابوون : م. بلند شدن، برخاستن، از جلو کسی بلند شدن.
بەرزەپەڕین : ح مص. بلند پروازی.
بەرزەچرِه : جیرجیرك.



بەرزەحەوایله : امر. بادبادك.
بەرزەرینه : ا. زبر جد.
بەرزەفرِین : نک . بەرزەپەڕین.

بەرزەقانیە : ا، (ه). فلاخن، قلابسنگ.

بـــەرزە و بـــوون : م. بلـنـد شـدن، برخاستن، برپا ایستادن.

بـــەرزەو کـــردن : م. بلـنـد کـردن، افراشتن، بر پا کردن.

بەرزەو لاخ : ا. چهار پای پا بلند مانند اسب و الاغ.

بەرزی : نک . بەرزایی.

بەرزیلان : امر. شیر یا خط.

بەرزین : امر. قاچ زین، قسمت آهنی جلو زین.

بەرژەنە : ا. مقداری کرەای که یکبار از یك مشك دوغ گرفته می شود.

بەرستۆ : ا. یخه، یقه.

بەرسڤ : ا، (ز). پاسخ، جواب.

بەرسیلە : ا. غوره.

بەرسینگ : نك . بەرسینە.

بەرسیلە : ا. نوار چرمی که جلو سینه اسب را می گیرد که زین عقب نرود.

بەرشکسە : امف. ورشکسته.

بەرشێو : ا. شام، عصرانه.

بەرشیەی : م، (ه). فـرار کـردن، در رفتن، گریختن.

بەرعەکس : ق مر. برعکس، برخلاف.

بەرغەل : امر. گله بره.

بەرغەلەوان : ا. چوپان گله بره.

بەرغەوان : نک . بەرغەلەوان.

بەرف : ا، (ز).برف.

بەرفخورك : ا، (ز). شبنم یخ زده.

بەرفەشۆ: امر. برف همراه باران، برف و باران.

بەرڤین : م، (ز). مردن در راه ناصواب.

بەرڤاژی : ص. وارونه.

بەرڤانك : ا. پیش‌بند.

بەرق : ا. برق، درخشش.

بەرقلیانی : امر. صبحانه، ناشتایی، زیر قلیانی، پیش قلیانی.

بەرقلیانی کردن : م. صبحانه خوردن، ناشتایی کردن.

بەرقەرار : افا. پایدار، برقرار، دایر، برپا.

بـەرقـەرار کـردن : م. بـرقـرار کـردن جیره یا حقوق برای کسی، برقرار کردن، دایر کردن.

بەرك : ا، (ز). گلوله، تیر.

بەرِك : ا. پلاس، جاجیم.

بەرکاز : ا، (ز). پنجره.

بەرکاو : ا. دامنه، کمر کوه.

بـەر کـردن : م. از بـهـر کـردن، حـفـظ کردن، به ذهن سپردن.

بەرکۆ : نک . بەرکوت.

بەرکوت : ا. قسمتی از خرمن غلات که پـیـش از تـمـامـی خـرمـن کـوبـیـده و برداشت می شود.

بەرکوستە : ص، (ز). مرد با ریش کم پشت.

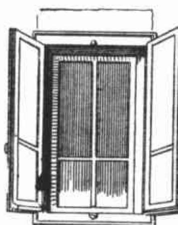
بەرکۆسە : نک . بەرکوستە.

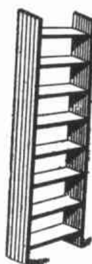
بەرکوڵ : امر. مقدار کمی از غذا که قبل از حاضر شدن سر سفره آورده می شود.

بـەرکـە : ا. اطاق، خـانـه، یـك طـبـقـه از

خانه.
بەرکەش : ا، (ز). سینی.
بەرکەك : ا. نردبان، نردبام.
بەبرکەنار : امف. بر کنار، کنار گذاشته شده، معزول.
بەرکەوتن : جلو افتادن.
بەرگ : ا. کالا، لباس.
بەرگ : ا. جلد کتاب و دفتر و غیره.
بەرگ : ا. برگ درخت.
بەرگ : ا. برگ کاغذ.
بەرگ : ص نسب. پیشین، قبلی، نخست.
بەرگاز : ا. واحد طول برابر یك متر.
بەرگایلکە : ا. دم جنبانك.
بەرگدروو : ص، ا. خیاط، درزی.
بەرگرتن : م. ممانعت کردن، جلوگیری کردن، جلو گرفتن، مانع شدن.
بەرگرتن : م. پیشرفت بیماریهایی مانند اکزما و باد سرخ.
بەرگل گرتن : م. عقب انداختن.
بەرگن : ا. پشم نرم، پشم بره تازه زا.
بەرگە : ا. مقاومت، توان، قدرت، طاقت، قوت.
بەرگەدە : ا. زهار.
بەرگەردان:امر.کاغذکاربن،کاغذکپیه.
بەرگەش : ا. سینی بزرگ، مجمعه.
بەرگەشت:امصـ.برگشت،مراجعت،عودت.
بەرگەگرتن:م.طاقت‌آوردن،تحمل‌کردن.
بەرگەگیر : ص فا. مقاوم، قایم، توانا.
بەرگەل : امر. گله بره.
بەرگەمێ : ا، (ه). بلاغ اوتی.

بەرگیر : ا، افا. مانع، رادع، سد.
بەرگیری : ح مصـ. ممانعت، جلوگیری، دفاع.
بەرگین : ص نسب، پیشین، اولین، نخستین.
بەرماخ : ا. کاغذ سیگار.
بەرماڵك : ا، (با). جاجیم.
بەرماوە : ص مف. پس مانده، غذایی که از پیش کسی مانده باشد، ته مانده.
بەرمۆم : امر. برموم، نوعی موم نرم که زنبورها با آن منافذ کندو را می بندند.
بەرمووسڵدان : ا. زهار، قسمت زیر ناف انسان. شرمگاه.
بەرمەژگە : ا. مقدار شیری که در یك بار از یك مشك گرفته می شود.
بەرمەغار : ا. آغل کنده، غار، کنده.
بەرمەمکانە : امر. بچه شیر خور.
بەرمەیتاوی : امر. تراس، ایوان.
بەرمیل : ا. بشکه.
بەرناڤ : ا. لقب.
بەرنامە : ا. برنامه.
بەرنوێژ : امر. امام مسجد، کسی که در نماز جلو می ایستد، پیش نماز.
بەروار : ا، (با). کوهستان.
بەروانك : ا. پیش بند بچه.
بەراوپشت : رو به پشت، این رو آن رو.
بەرودووا : ق مر. پشت رو، یك به دنبال یك، به دنبال هم، متواتر.


بەرکاز


بەرکەك

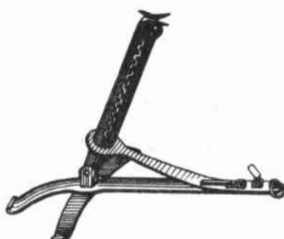
بەرو دووا خستن : م. عقب جلو کردن، پس و پیش رفتن.
بەرِۆژ : نک . بەربەرۆچکە.
بەرۆژوو : روزەدار، روزە.
بەرِۆش : ا. دیگ مسی.
بەروڤاژی : واژگون.
بەرۆك : نک . بەرستو.
بەرِۆو : ا. بلوط.
بەروبۆم : ا. بر و بوم، بوم و بر، زمین.
بەرِۆودار : ا. درخت بلوط.
بەروەج : ا، (ز). تفنگ.
بەروەستا : ا، (با). شاگرد، وردست.
بەروەسێل : ا، (ز). آتشدان.
بەرە : هوای خوش بعد از باران.
بەرە : ا، (ه). در.



بەرە : ا. جبهه.

بەرەبەرە : ق. اندك اندك، خورد خورد، کم کم.
بەرەبەیان : نک . بەربەیان.
بەربێن : ا، (ه). نخی که در مشك و انبان و مانند آن با آن بسته می شود.
بەرەپۆ : ا. گلیم.
بەرەتی : امص. کنایه.

بەرەج : ا. چارە.
بەرەجفت : امر. آن اندازه از زمین که زارع در یك سال می کارد، آن اندازه بذر که زارع در یك سال جهت کشت سالیانه بکار می برد.
بەرەجووت : نک . بەرەجفت.
بەرجەژنان : روزهای پیش از هر عید که به تدارك خرید و فروش و نو کردن می گذرد.
بەرەخەر : ص مر. پستانداری که جنین خود را چند بار سقط کند.
بەرەدان : آشغال غلات که در نتیجه بوجاری بدست می‌آید و دارای مقداری دانه است که خوراك پرندگان خانگی می شود.
بەرەڕەت : ا. دام، پای دام، تله.





بەروەج

بەرەزووانە : ا. گل کمر.
بەرەزە : ا. اولین بچه یك زن.
بەرەزە : آزاد، رها، خلاص، ول.
بەرەزە کردن : م. رها ساختن، ول کردن، آزاد کردن، خلاص کردن.
بەرەژان : امر. دردهای خفیف قبل از زایمان.

بەرەژای : م، (ه). قفل كردن.
بەرەژە : ا. صمغ، چسبی مانند كتيرا.
بەرەژدنە : كره يكبار مشك زدن.
بەرەس : ا. يك نوع بيمارى جلدى كه رنگ پوست عوض مى شود.
بەرەستی : ا. سنگ آتش زنه.
بەرە ڤانی : ا. دفاع.
بەرەقانێ : ا. فلاخن، قلاب سنگ.
بەرەك : نك . بەرستو.
بەرەكەت : ح مصـ. بركت، افزايش، افزونى، فراوانى.
بەرەڵا : ص. آزاد، رها، مرخص.
بەرەڵا بوون : م. آزاد شدن، رها شدن، خلاص شدن.
بەرەڵا كردن : م. آزاد كردن، ول كردن، رها ساختن.
بە رەماڵ : امر. خاندان، خانواده.
بەرەمۆ : ا. بزغاله يا برەاى كه به مكيدن پستان مادر حتى با بسته شدن پستان عادت كرده است.
بەرەمۆم : نك . بەرمۆم.
بەرەنە : افا. بَرَنده.
بەرەندك : ا. پيشواز.
بەرەواژ : نك . بەرە و پشت.
بەرە و ئيز بار كردنەوە : م. روبرو كردن، رو در رو قرار دادن.
بەرەوپشت : ص. وارون، وارونه، برگشته، لباسى كه از اين رو به آن رو شده باشد، پشت رو شده.
بەرە و پشت كردن : م. اين رو آن رو كردن، واژگون كردن، پشت رو كردن.
بەرەو پيرى : امر. پيشواز.
بەرەو خوار : ح مصـ، ا. سرازيرى، سراشيب رو بپايين.
بەرە و خوار كە : نك . بەرەخوار.
بەرەو خوارى : نك . بەرەو خوار.
بەرەو دووا : نك . بە رودووا.
بەرەوژوور : ح مصـ، ا. سربالا، فراز.
بەرەوژوور بوونەوە : م. سر بالا رفتن، فراز شدن.
بەرەوژێر : نك . بەرەخوار.
بەرەوژێركە : نك . بەرەوخوار.
بەرەولێژ : نك . بەرەو خوار.
بەرەلێژايی : نك . بەرەو خوار.
بەرهوور : ا. تفنگ لوله كوتاه.
بەرەو بوون : م. رها شدن جمعى، هجوم بسوى مقصدى، ول شدن.
بەرهەڤ : امف. آماده، حاضر، مهيا.
بەرهەڵبێنە : ا. پيش بند زنان.
بەرهەمهێنان : م. فراهم كردن، بزرگ كردن بچه، كارى را به انجام رساندن.
بەرێ : ا، (ه). باقلا.
بەری : ص. بَرى، مبرا، بى گناه.
بەريان : ا. گذرگاه آب و باد.
بەریدەست : امر. كف دست.
بەرێكرن : م. راه انداختن.
بەريڤان: ميانجى.
بەريڤانك : ا، (ز). پيش بند بچه.
بەريڤانی : ا، (ز). شبان، چوپان.


بەریدەست

بەرین : پهن، عریض.

بەرینایی : ا. پَهنا، عرض.

بەرێوەچوون : م. گذراندن، سپری کردن، براه انداختن.

بەریەخە : ا. یخه اضافی، یقه اضافی.

بەز : ا. چربی، پیه، دنبه، چربی اندام جانداران.

بەزا : ص. تندرو، چست، سریع.

بەزات : ص. باجرئت، پردل، جسور، شجاع.

بەزاج : ح مص. دورویی، دو زبانی.

بەزاجکەر : ص. دورو، دو زبان، چغلی کن.

بەزاندن : م. شکست دادن، ترساندن، شکست دادن خروس دیگری را در جنگ.

بەزتن : م. اطراق کردن، مقام گزیدن، قرار گرفتن.

بەزچاو : امر. گوشت زیادی پلك چشم.

بەزدۆنەك : ص. ترسو، چشم ترس.

بەزدین : م. ترساندن، چشم ترس کردن.

بەزر : ا. بذر، تخم.

بەزر : ص، ق. پنهان، غایب، غیب، گم.

بەزربین : م. پنهان شدن، غایب شدن، ناپدید شدن، گم شدن.

بەزرپاشی : ح مص. بذر افشانی، بذر پاشی، تخم پاشی.

بەزر کرن : م. پنهان کردن، قایم کردن.

بەزروەشانن : م. تخم پاشیدن، بذر افشاندن، بذر پاشی کردن.

بەزرەك : ا. بزرك، دانه گیاه کتان.

بەزم : ا. بزم، عیش، شادی.

بەزمژك : ا، (ز). کنه.



بەزمژك

بەزمگا : امر. بزمگاه.

بەزەتاو : امف. چوب یا چوبی مانندی که برای دوام در چربی داغ فرو کرده باشند.

بەزەك : بزك، آرایش.

بەزەك : ا. زردی، یرقان.

بەزەویپیا هاتن : م. دل سوختن به حال کسی، برحم آمدن.

بەزەیی پیا هاتن : نک . بەزەویپیاهاتن.

بەزیان : م. شکست خوردن، ترسیدن.

بەزین : نک . به زیان.

بەزین : نک . بەزتن.

بەزین : جفتگیری الاغ.

بەزین : دویدن.

بەژ : ا. بَر، قسمت خشکی زمین.

بەژا : ص. همسن و سال.

بەژڤین : م. له شدن.

بەژك : ا، ص، (ز). دیم، زراعت بدون آب.

بەژن : ا. بالا، قد.

بەژنبڵند : ص مر. بالا بلند، قد بلند.

بەژنکورت : ص مر. قد کوتاه، بالا کوتاه، کوتوله.

بەژی : ص، ا. زمین دیم.

بەس : ا، ص. فعل امر. بس، کافی، بسنده، بسیار.

بەسات : ا. بساط، فرش، وسیله، ملزوم.

بەست : ا. بست، مانع، سد.

بەستراو : نک . بەستە.

بەستن : م. بستن، بند آوردن، قفل کردن، سفت شدن مایعات بهر دلیل مانند یخ زدن یا شیر هنگام پنیر شدن.

بەستنەوە : م. بستن، بستن حیوانات به میخ یا یك چیز ثابت دیگر، بستن گوسفند برای پروار شدن.

بەستوو : ا. قطعه چوب یا آهنی که با آن نان از تنور بر گیرند.

بەستە : ا. امف، بسته، دسته.

بەستەر : ا. بستر، رختخواب.

بەستەری : ص نسب. بیمار، مریض، بستری.

بەستەگی : ح مصـ. بستگی، پیوند، قرابت، خویشاوندی.

بەستەلۆك : ص، ا. راه یخ بسته.

بەستەلەك : نک . بەستەلۆك.

بەستەنی : ا. بستنی.

بەستی : ا. کبك دام، کبکی که در قفس گذاشته و در دامگاه قرار می دهند تا با خواندن کبکهای دیگر را به دام بکشد.

بەستیر : ا، (ز). قالی، فرش.

بەسلەك : نک . بەستەلۆك.

بەسوو : ا. سبو، بستو.





بەسە : نک . بەستە.

بەسەراچوون : م. سر رسیدن، سر رسیدن ناگهانی بکاری یا گفتاری.

بەسەراهاتن : م. اتفاقی بر سر کسی آمدن.

بەسەرهات : ا، ص مف. سرگذشت، قصه زندگی، آنچه بر سر آدم می آید.

بەسەرهاتن : نک . بەسەراهاتن.

بەسەرەو گرتن : م. گرفتن فاسق در حال زنا بر سر زنی.

بەسەزمان : ص مر. زبان بسته.

بەسەزووان : نك . بە سە زمان.

بەسی : ا، (ھ). کفگیر.



بەسی

بەسی : ص نسب. زندانی، حبسی، متحصن.
بەسیاگ : امف. بسته، دربسته، شیر بسته، محدود، بندی.
بەسیان : م. بسته شدن، قفل شدن، مسدود شدن.
بەسیاوە : نک. بەسیاگ.
بەش : ا. بخش، حصه، فال، قسمت، نصیب.
بەشاوەند : افا. قافیه.
بەشبەش کردن : م. تقسیم کردن، فال فال کردن، قسمت کردن.
بەشکا : نک. به شکه.
بەشکایەك : نک. بەشکه.
بەشکایەکوو : نک. بەشکه.
بەش کردن : م. بخش کردن، تقسیم کردن.
بەشکه : ق. کاشکی، کاش.
بەشکەم : نک. بەشکه.
بەشۆ : ص. نمدار.
بەشەر : ا. بشر، آدم، بنی آدم.
بەشەرە : ا. بشره، ناصیه، پیشانی.
بەشەوکەر : افا. مقسم.
بەشینەوە : م. تقسیم کردن به نادرستی، تقسیم به نامیزانی و نامنظمی.
به عیجاندن : م، (ز). راست کردن، شق کردن.
بەعیجین:م،(ز). راست‌شدن، شق‌شدن.
بەعیڤ : ا، (ز). بادام.
بەعیڤتەڕ : ا، (ز). چغاله بادام.
بەغەڵ : ا. بغل، آغوش، کنار، پهلو.
بەغەلی : ص نسب. بغلی، چیزی که در بغل جای گیرد.
بەغەیر : ق استثنا. بغیر، بجز.
بەفاڵ : ص. فحل.
بەفر : ا. برف.
بەفراو : ا. آب برف، برف آب، آبی که برای خنك شدن در آن برف انداخته باشند.
بەفرەچاڵ : ا. یخچال طبیعی یا مصنوعی در کوه.
بەفرەژیڵە : ا. برف بسیار کم در سرمای شدید.
بەفرەسەر : ا. زمانیکه برف نشسته و مانده باشد.
بەفرەلۆ : امر. پاروی برف پاك کردن.
بەفرەلۆکه : ص مر. برف خشك بدون آب که با باد جابجا می شود.
بەفرەماڵ : افا. کسی که در مقابل مزد کار پاك کردن برف را از کوچه و بام انجام می دهد.
بەفرەناز : ا. محدوده خانه، جایی که برف در آن ریخته می شود، مسافتی که برف پشت بام خانه در آن می تواند ریخته شود، حریم خانه.
بەفەڕ : ص. بافر، باشکوه.
بەڤرا : با هم.
بەق : ا. کبك نر.
بەق : ا. قورباغه، وزغ.
بەقاڵ : ص، ا. بقال.



بەفرەلۆ



بەق

بەقاڵی : حمص. بقال.
بەقبەقوو : اص. بغبغو، صدای کبوتر.
بە قتاندن : م. در کردن تیر، ترکاندن توپ و مانند آن، طی کردن راه با عجله.
بەقله : ا. بوقلمون.
بەقلەمووت : نک . بەقله.
بەقلیسۆك : ص، (ز). بی آبرو، بی شرم، بی حیا.
بەقنگاخستن : م. تأخیر انداختن.
بەقۆ : ا، (ز). پارچ، مشربه، تنگ.


بەقۆ

بەقوواندا‌خستن : نک . به قنگاخستن.
بەقەد : بقدر، باندازه، بمیزان.
بەقەس : ق مر. عمدی، عمداً، دستی، با قصد قبلی.
بەقەم : ا. رنگ جوهری، رنگی که زود پاك شود.
بەقەفاوەخەفتن : م. طاق باز خوابیدن.
بەقیه : نک . بەخیه.
بە کار : ص. کار آمد، توانا، قابل استفاده.
بە کار خواردن : م. بکار آمدن، بدرد خوردن.
بە کارهاتن : م،نک . به کار خواردن.
بە کارەت : ا. بکارت.
بە کام گە یيشتن : م. بکام رسیدن، به آرزو رسیدن.
بە کرووك : ص، (با). فضول، کسی که در کار دیگران دخالت کند، (کنایه).
بەکەرەمنەمان : م. غیر مفید شدن، از فایده افتادن، کهنه و پیر شدن.
بەکەل : ص. مفید.
بەکەڵ : ص. فحل.
بەکەڵك : افا. مفید، قابل استفاده.
بەکەلهاتن : م. مفید بودن، بدرد خوردن، قابل استفاده بودن.
بەکەیف : ص. شادمان، کیفور، خوشحال.
بەگ : ا. بیك، بگ.
بەگزادە : ص مف. بیك زاده.
بەگژاپەرین : م. دعوا کردن با کسی، پریدن بکسی، عصبانی شدن سر کسی.
بەگژا چوون : م. پریدن به همدیگر نزاع کردن، دعوا کردن.
بەگوڕ : ص فا. مقاوم، قوی، توانا، قادر.
بەگەن : ص مف. پسند، مورد قبول.
بە گیان هاتن : م. بجان آمدن.
بەگیر : نک . به گوڕ.
بەگیرکەوتن : م. گیر افتادن.
بەگیروەستان : م. درد گرفتن نقطه‌ای از بدن.
بەل : ص. چیز نرم آویزان مانند گوش سگهای شکاری و بعضی نژادهای بز.
بەلا : امف. پراکنده، گسترده، پهن، متفرق.
بەلا : ا. بلاء، آفت، مصیبت، بدبختی.
بەلاتە : ا. لاشه مردار.
بەلاتیتك : ا، (با). پروانه.
بەلاجەوی : ص. عجیب، شگفت آور،


بەلاتیتك

غریب.

بەلاش : ص. مفت، مجانی.

بەلاڤ : امف. پراکنده، پریشان.

بەلاڤوك : ا. نشریه.

بەلاگەردان : افا. بلاگردان.

بەلام : ق. لکن، لیکن، اما، ولی.

بەلان : نک . بەلام.

بەلبوون : م. جنبیدن، جلو رفتن.

بەلچم : ا، (ز). برگ درخت.

بەلخ : ا. کپك، کفك، قارچ داخل آبگونەهایی مانند سرکه، کثافت و چربی روی پوست بدن.

بەلخە : ا. خوك نر، گراز.



بەلشین : م، نک . بەگژاچوون.

بەلغەم : ا. بلغم.

بەلك : ا. نرمی گوش، برگە گوش.

بەلکە : بلکه، شاید، ممکن است، اگر اینطور بشود.

بەلکەم : نک . بەلکە.

بەلکوو : نك . بەلکە.

بەلگ : ا. برگ.


بەلگ

بەلگ : ا، (ز). صفحه، ورق.

بەلگلووت : ا. منخره، نرمی بینی.

بەلگ و بن کردن : نابود کردن، برباد دادن.

بەلگە : ا. برگە، مدرك، نشانه.

بەلم : ا. کلش برنج.

بەلمەریشە : ص. کنایه به مردی که ریش پر مو و پر پشتی دارد، کنایه از مرد احمق، گاو ریش.

بەلۆچە : ا. گیاهی مانند چوبك.

بەلۆکە : ا. چوچوله، کلی توریس.

بەلوو : ا، (ه). بلوط.



بەلەباریکە : ص مر. لاغر، آدم دراز و باریك.

بەلەباقە : ا. یك نوع بیماری بز که مهلك است.

بەلەبەل: ح مص. زبان درازی.

بەلەپا : ص مر. تندرو، بادپا، قاصد.
بەلەچەك : ا، ص. کدوی خشك.
بەڵەد : ا. بلد، آشنا، ماهر، وارد به کار.
بەلەزووانە : ا. زبانە گل کمر.
بەلەسە : ص. یاغی، نافرمان.
بەلەفیرە : ا. بیماری اسهال.
بەڵەك : ا. سیاهی، تاری، شبح، چیزی که از دور پیداست و معلوم نیست چیست یا کیست، لك، لکە.
بەڵەكبەڵەك : ا. ابلق. لك لك، رنگ برنگ، چیل.
بەلەگۆشك : ا، (ز). لالە گوش.
بەلەم : ا. قایق، بلم، دستە کشتی.


بەناڤ



بەلەنگاز : ص، ا. گدا، کسی کە گدایی می کند.
بەلەنگازی : ح مص. گدایی.
بەلەنگازی کرن : م. گدایی کردن.
بەڵێ : ق. اثبات، بلی، آری، درست است.
بەڵێن : ا. پیمان، عهد.
بەڵێن دان : م. پیمان بستن، عهد کردن، قرار گذاشتن.
بەم : اصـ. بم، صدای کلفت مردانە.
بەمبوول : ا. دغل، ریا، مکر، حیلە.


بەندۆشك

بەن : ا. نخ، قیتان.
بەن : ا. مفصل، بند.
بهن : ا، (ز). بو. نفس.
بەنا : ص. بنا.
بەناڤ : ا. نارون.
بەناڤ : ا، ص، (ز). درخت قوی و سالم و پا برجا.
بەناو : ص فا. نامدار، مشهور.
بەناوهاوردن : م. بزرگ کردن، تعلیم دادن، بثمر رساندن.
بەنبوون : م. ماندن، ایستادن، متوقف شدن.
بەنبوون : م. گرفتن چیزی از کسی با دغل و دروغ.
بەنپێلاو : ا. بند کفش.
بەنتفەنگ : امر. بند تفنگ.
بەنتەنگ : ص، (ز). کم ظرفیت، عصبی، عصبانی.
بەنجگەر : امر. جگر گوشە، پارە جگر.
بەند : ا. بند، گیر، گرفت، مفصل، زندان.
بەنداو : امر. جایی کە آب متوقف شدە، آب متوقف شدە پشت سد.
بەندك : ا، (با). طناب پارە.
بەندۆشك : ا. غنچە.
بەندۆڵ : ا. فنر ساعت.
بەندە : ا. بندە، بردە، زر خرید.
بەندەر : ا. بندر.
بەندەخوێن : ا. بند شلوار نخی.

بەندەن : نک . بەنەن.

بـەنـدی : ص نـسبـ. بـنـدی، زنـدانـی، محبوس.

بەندیخانه : امر. زندان، محبس.

بەندێر : ا، (ز). پرچم، بیرق، بیداخ.

بهنژین : م، (با). عطسه کردن.

بەن‌ساموّته : امر. بند خورجین.

بەن‌ساعەت : امر. بند ساعت.

بەن‌کەشی : ح مصـ. بند کشی، فاصله آجرهای نما را با سیمان پر کردن.

بەن‌کەوش : امر. بند کفش.

بەنگ : ا. بنگ.



بەنگ : ص. منگ، گیج و گنگ.

بەنگ : ا. نشان.

بەنگ : ا، (ز). گاه، زمان، وقت.

بەنگا : ا. آبرَو، محل عبور آب.

بەن‌گوّروا : امر. بند جوراب.

بەنگە : ا. بند، مفصل.

بەنە : نک . بەندە.

بەنەخوون : نک . بەندەخوێن.

بەنەر : ا. نک . بەندەر.

بەن‌هاتن : م. بند آمدن، متوقف شدن، به اتمام رسیدن.

بـەن‌هـارودن : م. متوقف کردن، بند آوردن.

بەنەن : ا. کوهسار، کوهستان، ییلاق، سردسیر، سختان.

بەنەوش : ا. بنفش.

بەنەوشە : ا. گل بنفشه.

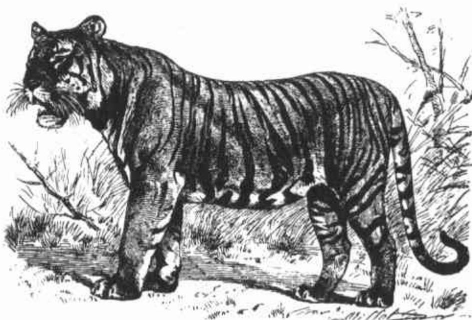


بەنی : نک . بەندی.

بەنی‌ئادەم : ا. بنی آدم، انسان، بشر.

بەنیشت : ا. سقز، آدامس.

بەور : ا. ببر.



بەوش : ا. چنگ، چهار شاخه کوچك چوبی یا آهنی که برای کوبیدن فرش هنگام ساختن بکار می رود.

بەون : نک . بوور.

بـەوەجـاڕی : ح مصـ. بو جاری، پاك

کردن غلات با سرند.

بەوەسیری : ا. بواسیر.

بەه : صت. بە، بەخ، زە، بەخبەخ.

بەها : ا. بهاء، نرخ، قسمت، ارزش.

بەهار : ا. بهار.

بەهارات : ا. ادویه، چاشنی.

بەهاربەن : ا. بهاربند، بارەبند.

بەهارە : ص نسب. بهاره، منسوب به بهار، بهاری.

بەهاری : ص نسب. بهاری، بهاره.

بەهانە : ا. بهانه، عذر، وسیله، دلیل، علت.

بەهانەکردن : م. بهانه کردن، دست آویز کردن.

بەهانە گرتن : بهانه گرفتن، عذر آوردن.

بەهانەگیر : افا. بهانه گیر.

بەهایی : ص نسب. بهایی، پیروان دین بهاء.

بەهبەه : صت. بەبە، بەخبەخ، آفرین، احسنت، زە، زهازە.

بەهیتن : م، (با). ذوب کردن فلزات.

بەهر : ا. بهر، قسمت، سهم، بخش، نفع، سود.

بەهر پار : (ز)، نک. بەهر.

بەهرك : ا، (ز). دریاچه.

بەهر کردن : م. بهر کردن، بخش کردن، تقسیم کردن، توزیع کردن.

بەهرە : ا. سود، نفع، بهره.

بەهرەدار : نک. بەهرەوەر.


بەهسك

بەهرەوەر : ص مر. بهرەور.

بەهرێز : ا. پرهیز، رژیم، امساك، حذر.

بەهسك : ا. پشه.

بەهەجاندن : م. بهیجان آوردن، تحریك کردن، عصبی کردن.

بەهەجوك : ص نسب. عصبانی، عصبی.

بەهەشت : ا. بهشت، جنان.

بهێ : ا. درخت به، میوه به.



بهی : ا. درخت بید.

بەهێز : ص مر. قوی، توانا، قادر.

بەهیڤ : ا. بادام.

بەهیڤئاژنگ : ص مر، ا. بادام تلخ.

بەهیڤ تەڕك : ص مر. بادام تر، چقاله، چغاله.

بەی : ا. به.

بەیاتە : ا. روغن دنبه.

بەیاتە : بیات، مانده، کهنه.

بەیاخ : ا. پرچم، علم، بیداخ.

بەیاخدار : افا. پرچمدار، علمدار.

بەیار : ص مر. بیدار، هشیار، نخوابیده.

بەیار : ا. زمین آبادی که کشت نشده باشد.

بەیارەوبوون : م. بیدار شدن، بهوش

آمدن، از خواب برخواستن.

بەیاری : ح مص. بیداری، هوشیاری.

بەیاز : مجموعه شعر، دفترچه شعر، بیاض.

بەیازە : ا. شاخه بریده و هرس شده.

بەیان : ا. صبح، بامداد، پگاه.

بەیانە : امر. به دانه، دانه به.

بەیانە کی : نک . بەیانی.

بەیانی : ا. صبحگاه، طلوع آفتاب، پگاه، بامداد.

بەیبوون : ا. گل بابونه.

بەیت : ا. داستان منظوم.

بهیتن : م. گداختن.

بەیداخ : ا، نک . بەیاخ.

بەیرەم : ا. اهرم.

بەیعانە : ا. بیعانه، پول پیشکی.

بەی گران : ص مر. آبستن، حامله.

بەینەت : ا. پیمان، عهد.

بەینەتدار : افا. وفادار.

بەیەخەداکێشان : م. بچه دیگری را بزرگ کردن.

بەیەکاچوون : م. توی هم رفتن، در هم شدن، بهم لولیدن.

بەیەکادان : م. فسخ کردن، بهم زدن.

بەیەکداکەفتن : م. به هم اخت شدن، به هم عادت کردن.

بەیەکگەیشتن : نک . بەیەک گەیین.

بەیەکگەیین : م. بهم رسیدن، ملاقات کردن.

بەیەکەوە : با هم.

بەین : ا. فاصله، بین، میان، میانه، وسط.

بەینشێواین : م. میانه دو کس را به هم زدن.

بەینێ : ق. گاهی، زمانی.

بێ: بی، بدون، علامت نفی.

بی : ا. بید، درخت بید.

بی : ا. بید، حشره بید.

بێ آرام : ص مر. بی آرام، بی قرار.

بێ ئارامی : ح مص. بی آرامی، بی قراری.

بێ ئازار : ص مر. بی آزار.

بێ ئەرێو نەرێ : بدون چون و چرا، بدون آری و نه.

بیابان : نک . بیاوان.

بیانک : ا. بهانه، عذر، وسیله.

بیانک هاوردن : م. بهانه آوردن، عذر خواستن.

بیانوو : نک . بیانک.

بیانی : ص، ا، (ز). بیگانه، غیر، غیر خودی.

بیاوان : ا. بیابان، صحرا، کویر.

بیاوان : از حال رفته، بیهوش.

بیاوان بوون : م. از حال رفتن، بیهوش شدن.

بیاوانی : : ص نسبـ. بیابانی، وحشی، غیر متمدن.
بیای : م، (هـ). یخ زدن، خشك شدن از سرما.
بیبار : فلفل سبز.
بێباسك : ص مر. بی‌جا و مکان.
بێیاگه : نک . بی باسك.
بێباڤ : ص مر، (ز). حرامزاده.
بێباك : ص مر. بی باك، نترس، دلیر.
بیبك : ا. مردمك چشم.
بێبگار : ص مر. بی گدار، بی‌هوا، بی حساب.
بێبن : ا. پشت بند، شال.
بێبن : غیر باکره.
بێبن : ص مر. عمیق، بسیار گود.
بی‌بهۆر : نک . بی گدار.
بێبەش : ا، ص مر. بی بهره، محروم.
لێبەش کردن : م. عاق کردن، بی‌بهره کردن، محروم ساختن.
بیبیله : ا. مردمك.
بێبیهن : ص مر. کم حوصله، کم ظرفیت.
بی‌پەرکەم : ص مر. بی مانع.
بێپەروا : نک . بی باك.
بێپێڤان : ا، ص، ق. زیاد، بی اندازه، بی‌حد.
بێتا : ص مر. بی تا، بی همتا.
بێتار : نک . بەدبەختی.
بی تامّ : ص مر. بی مزه.
بێتاو : ص مر. بی تاب، بی قرار.
بێتاوان : ص مر. بی گناه، بی تقصیر.
بێتڤاب : ص مر، (ز). ناتوان، ضعیف، افتاده.
بێتەرەف : ص مر. بی طرف.
بێتەشه : ص مر. ناتوان، ضعیف، افتاده.
بێتەل : ا. بی‌سیم.
بیج : ص. حرامزاده.
بێجا : ق. بی‌جا، بی مورد، ناصواب، بی هنگام، بی سبب.
بێجگه : نک . بێژگه.
بێجێ : نک . جا.
بێجەهەت : ق. بی‌جهت، بی سبب، بی دلیل.
بێچاره : ص مر. بیچاره، لاعلاج، نیازمند.
بێچاووڕوو : ص مر. پررو، بی آبرو، بی‌حیا.
بێچوون و چەرا : بدون چون و چرا.
بێچرکه : ص مر. بی صدا، آرام، بی‌حرکت.
بێچم : ا. شیوه، صورت، ظاهر.
بێچوو : ا. نوزاد، بچه.
بێچی : ا. بز و گوسفند جوان.
بێچیڤان : امر، (ز). شبان، چوپان.
بێحال : ص مر. بیحال.
بێحس : ص مر. بی حس، کرخت، خواب رفته، تنبل.
بێحەیا : ص مر. بی‌حیا، بی شرم.
بێخ : ا. بیخ، بن، ریشه، ته، اساس.
بێخبڕ : ص مر. ریشه کن.


بێچی‌ڤان

بێ‌خاسیه‌ت : ص مر. بی خاصیت، بی‌فایده، بی اثر، بی کاره.
بێ‌خان و مان : ص مر. بی‌خانمان، آواره.
بێ خۆ :ص مر. بیهوش، بی‌حال.
بێ‌خۆ : ص مر. بیخود، بی‌جهت، مهمل، عبث.
بێ خۆ بوون : م. بیهوش شدن، از حال رفتن، از خود بیخود شدن.
بێ‌خۆد : نک . بی‌خۆ.
بێ‌خۆست : ص مر. بی حرکت.
بێ‌خه‌یر : ص مر. بی خیر، بی‌خیر وبرکت.
بێ‌خه‌یاڵ : ص مر. بی‌خیال، بی فکر.
بێداد : ا. ص مر. بیداد، ستم، ظلم.
بێدار : ص مر. بیدار، هوشیار، زرنگ.
بێ‌دره‌نگ : ق مر. بیدرنگ، فوری.
بێ‌دزیه‌وه : نک . به‌دزیه‌وه.
بێ‌دل : ص مر. بیدل، ترسو.
بێ‌دڵ و ده‌ماخ : ص مر. بی‌حال و حوصله، بی دل و دماغ.
بێ‌دۆش : امر. ظرف شیر دوشی، ظرفی که شیر در آن جمع می شود.
بێ‌دووایی : ص مر. بی پایان، بی انتها، ابدی.
بێ‌دووندان : ص مر، (ز). نازا.
بێ‌ده‌سه‌ڵات : ص مر. بیچاره، عاجز، ناتوان.
بێ‌ده‌م و پل : ص مر. بی زبان، بی سر و زبان.
بێ‌ده‌نگ : ص مر. بی‌صدا، خاموش، ساکت، آرام، محرمانه، بدون وعده.
بێ‌دین : ص مر. بی‌دین.
بیر : ا. چاه آب.
بیر : ا. یاد، فکر، هوش.
بێ‌ڕا : ص مر. ظالم، گمراه، منحرف، بیراه.
بیراڤك : ا. پاروی قایقرانی.
بیرچوون : م. فراموش کردن.
بیرخستن : م. یادآوری کردن، بیاد آوردن.
بێرك : ا، (ز). خاك انداز بزرگ پهن، پارو.
بێرکم : ا. قفس.
بیرکه‌نن : م. چاه آب کندن، چاه آب در آوردن.
بێرگ : ا. محل دوشیدن شیر گله.
بیرگا : ا. مخیله.
بیرگه : نک . بیرگا.


بێرکم

بیرمشك : ا. بیدمشك.

بیرنامه : امر. یادداشت.

بێ‌رۆح : ص مر. بیروح.

بێره : ق، (ز). ساعت برگشت گله برای دوشیدن.

بێ‌ڕەمەق : ص. بی رمق، بی‌حال، رقیق.

بێ‌ڕەگ : ص مر. بی رگ.

بیرەو کردن : م. فکر کردن، یاد آوردن.

بیرهاوردن : نک. بیرخستن.

بیرەوەز : افا. متفکر.

بیرەوەری : ح مصه. یادآوری.

بێ‌ڕێ : نک. بێ‌ڕا.

بێری : نک. بێرگ.

بێز : ا. رنگ.

بێ‌زات : ص مر. ترسو، کم دل و جرئت.

بێزار : ص مر. بیزار، منزجر، متنفر.

بێ‌زاوەر : نک. بێ‌زات.

بێزگ : ا. ویار.

بێزگەوان : افا. ویاردار.

بێ‌زوان : ص مر، ا. لال، گنگ، بی زبان.

بێزیاگ : افا. منزجر، متنفر.

بێزیان : م. بیزار شدن، منزجر شدن، متنفر شدن، دوری جستن، از چشم افتادن، نفرت کردن.

بێژگه : ق استثنا. بجز، بغیر از.

بێژنگ : ا. الك.

بێژنگ کردن : م. الك کردن، پاك کردن غلات.

بێ‌ژمار : ص مر. بیشمار، بی‌حساب.

بێ‌ژوو : ص مر. حرامزاده.

بێژه : ادبیات.

بێژەك : صندوق آواز، گرامافون.

بێژەك : ص مر. زن کم شیر.

بێ‌ژی : ص مر. حرامزاده.

بیس : بیست.

بێ‌سامان : ق مر. زیاد، بیحد.

بێسان : ا. بوستان، مزرعه، محل کشت صیفی.

بێسان‌کەر : افا. زارع، صیفی کار.

بیستراو : ص مف. شایعه، شنیده، شنیده شده.

بیستن : م. شنیدن، شنفتن.

بیستنەوه : م. دوباره شنیدن.

بیستۆك : ا. تلفن.

بێ‌سەر و بن : عمیق، بی‌سر و ته، تاریك و نامعلوم.

بێ‌سەر و پا : ص مر. بی سر و پا.

بێ سەواد : بی سواد.

بێ‌سەر و زووان : ص مر. بی سر و زوان.

بی‌سەروشوێن : گم و گور.

بێ‌سیم : امر. بیسیم.

بێش : ا. مالیات، باج، خراج.

بێشك : ا. گهواره.

بێشکه : ا. گهواره.

بی‌شومار : نک. بی‌ژمار.



بێژەك

بێشۆ : ق مر. فراوان، زیاد، بی حد، بی سامان.

بێ شۆن : ص مر. بی نشان.

بێشه : ا. بیشه.

بێ شەرم : ص مر. بی شرم، بی حیا.

بێ شەرەف : ص مر. بی شرف.

بێشەڵان : امر. بیشه‌زار، درخت زار.

بی شەنگ : بید مجنون.

بێعار : ص مر. بیعار.

بێ عەدەب : ص مر. بی ادب، گستاخ.

بێ عەیب : ص مر. بی عیب، پاك، ناب، مبرا.

بیڤ : فرصت.

بێڤاج : ا، (ز). دور از عقل، بی منطق.

بێ فایه : ص مر. بی فایده، بیهوده، عبث.

بێ فریشك : ص مر. بیهوده، بی نتیجه، بی مایه، بدون نفع.

بێ فەڕ : ص مر. نازیبا، بدمنظر، زشت، بیهوده.

بێڤل : ا. بینی، دماغ.

بیڤه : ا، ص مر. مأیوس، ناامید.

بێ قەرار : ص مر. بی‌قرار، ناآرام.

بێکار : ص مر. بیکار.

بێکاره : ص مر، ا مر. بیکاره، مهمل.

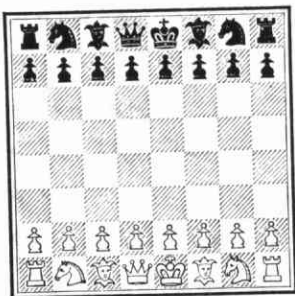
بێ کەس : ص مر. بی کس.

بیکمار : ا. مارمولك.

بی کۆڵ : ا. بید مجنون.

بی کول : ا. بید خودرو، بید سبدی.

بیگ : ا. پیاده شطرنج.



بیگ



بێڤل

بێگار : ا. بیگار.

بێگاری : ح مص. بیگاری.

بێ گاڤ : ص مر. ناچار، مجبور، نابهنگام.

بێگانه : ص مر. بیگانه، غریبه، خارجی، اجنبی.

بێ گومان : ص مر. بیگمان، بدون تردید، بی شك.

بێ گوێ : ص مر. کسی که بحرف گوش نمی دهد، متمرد، نشنوای عمدی، ناشنوا.

بی گوێچکه : نک. بی گوێ.

بێ گەڤی : ح مص. احمقی، ابلهی، بی تصمیمی.

بێڵ : ا. بیل.

بێلا : ا، (با). بالاخانه، طبقه بالای خانه.

بێڵچه : امصغ. بیلچه.

بێڵداری : ح‌مص. بیلداری، پابیل.

بێڵداری کردن : م. بیلداری کردن، پا بیل کردن

بێڵۆ : ا. چشمه بهاره.



بیکمار



بێڵ

بیلەکو : ا مر. خاکستر.

بیلیته : ا، (ز). ترش‌رو، اخمو.

بیم : ا. بیم، ترس، هراس.

بێماد : ص، (ز). ترش‌رو، اخمو.

بیمار : ص مر. بیمار، مریض، ناخوش.

بیمارسان : ا مر. بیمارستان، مریضخانه.

بێمایە : ص مر. بی مایه، تهیدست، دارای معلومات سطحی.

بێمرێس : نک .بێماد.

بێمەزە : ص مر. بیمزه.

بێمەژگ : ص مر. بی‌مغز، ابله، احمق.

بێن : ا. بو.

بینا : ص فا. بینا، بصیر.

بیناهی : ح مصـ. بینایی، بصیرت، دید.

بینایی : نک . بیناهی.

بێندەر : ا، (ز). خرمن.

بینشت : ا. عطسه.

بینگ : ا. نفس.

بێنقێژی : ا. عادت ماهیانه زنان.

بێنمایی : نک . بێنقێژی.

بێنوێژی : نک . بێنقێژی.

بێنەوایی : ح مصـ. بینوایی، فقر، نداری، بی‌چیزی.

بێنیاز : ص مر. بی نیاز.

بێنیشان : ص مر. بی نشان، گم، گمنام، ناشناس.

بینین : م. دیدن.

بی‌وادە : ص مر. ناخوانده.

بێوڵەتی : نک . بەدبەختی.

بێوەخت : ق مر. بی وقت، ناگهان، ناگاه، بی‌موقع.

بێوە : ص، ا. بیوه.

بێوەر : ص. نەزا، محروم بی‌بهره.

بێوەر کردن : م. عاق کردن، محروم کردن، بی بهره کردن.

بێوەژن : ص مر. ا مر. بیوه زن، بیوه.

بێوەفا : ص مر. بی‌وفا.

بێوەقرە : ص مر، بی آرام، بی‌قرار.

بێهاوتا : ص مر. بی‌همتا، بی مانند، بی‌نظیر.

بێهوش : ص مر. بیهوش، کند ذهن.

بێهوش بوون : م. بیهوش شدن، ضعف کردن، از حال رفتن.

بی‌هونەر : ص مر. بی‌هنر، بیکاره.

بێهوودە : ص. بیهوده، بیفایده، مهمل، بیخود، عبث.

بێهەمتا : نک . بی هاوتا.

بی‌هنجیر : ا. کرچك.

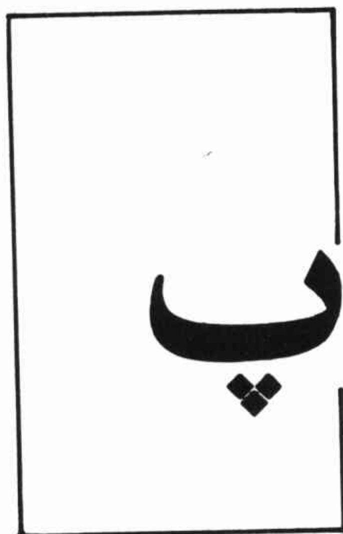


بیە : موجود.

بێهێز : ص مر. بی توان، ناتوان، ضعیف.

بیەی : ح مص، (ه). هستی، وجود.

بیەی : م، (ه). بودن.




پاپاچینه

پ : پ

پا : پا، قدم، گام.

پا : ا. مرتبه، مقام.

پا : ا. ماشه، تفنگ.

پا : ا. پا، فرصت، امکان.

پا : ص. پا، همبازی.

پاثەوشار : ا. تخته زیر پای جولاکه با فشردن آن دستگاه را بحرکت می آورد.

پابەرێ : ا، (ه). پاپوش، پیژامه، شلوار.

پابەن : امر، (ص مف). پابند، قید، گرفتار، مقید، فریفته، مفتون.

پابووس : افا. پابوس، مشرّف.

پا بە پا : ق مر. پاپا، همراه، برابر.

پا بە پا کردن : م. پاپا کردن، مسامحه کردن، اهمال کردن، مردد بودن.

پا بە رجا : ص مر. پا بر جا، ثابت، استوار، محکم، دایمی، همیشگی.

پابێڵ کردن : م. بیل داری کردن، بیل زدن.

پاپا : ا. پاپا، پدربزرگ.

پاپاچینە : ا. پله، نردبان.

پاپاسی : ا. پاپاسی، پول خُرد، پشیز، پول کم ارزش.

پاپۆڕ : ا. ناو، کشتی جنگی.

پاپۆش : ا. پاپوش، کفش، پای افزار.



پاپۆش دورس کردن : م. پاپوش درست کردن برای کسی، ایجاد مشکل کردن برای کسی، پرونده سازی برای کسی.

پاپەجانێ : ا. کفش بچه.

پاپەتی : ص مر. پابرهنه، پاپەتی.

پاپەل : ص، ا. برگ و شاخه ریخته.

پاپەنجە : ا. پله، نردبان.

پاپەی : امصـ. پاپی، دنبال، اصرار، تعقیب، طالب.

پاپەی بوون : م. پاپی شدن، دنبال گرفتن، تعقیب کردن، طالب بودن.

پاپێ : افا. جاسوس، مفتش.

پاپیا ساوین : م. زیر پا گذاشتن، پامال کردن، چشم پوشی کردن، اغماض کردن.

پاپیاگ : : امر، ص مر. پیاده.

پاپیا هاوردن : م. نک . پاپیا ساوین.

پاپیا هاوردن : م. فرار کردن، در رفتن، فرار را بر قرار ترجیح دادن.

پاپێچ : افا. پاپیچ، مچ پیچ.

پاپیەونیان : م. با پا چیزی را لغزاندن.

پاپیەونیان : در رفتن، فرار کردن، فرار بر قرار ترجیح دادن.

پاتاڵ : ص. بیکاره.

پاتاڵ : ص. کهنه، ژنده، پارچه پاره.

پاتاوە : ا، (ه). نوعی جوراب، جوراب، پاتابه، چارق، مچ‌پیچ.

پاتك : ا. قفا، پشت گردن، گُرم.

پاتن : م، (ز). سوزاندن، آتش زدن.

پاتوز : ا. ماشین درو.

پاتوق : ا. پاتوغ، پاتوق، پاطوق.

پاتۆڵ : ا. شلوار.



پاتۆڵ

پاتەی : م، (ه). هرس کردن درخت.

پاتەخت : ا. پایتخت، پاتخت.

پاتیل : ا. پاتیل، دیگ بزرگ دهان گشاد.

پاتیل : ص. مست.

پاجقە کردن : م.ترجمه کردن، بر گرداندن از زبانی بزبان دیگر.

پاجۆش : ا. پاجوش، شاخه نورسته از بیخ درخت.

پاچ : ا. کلنگ دسته کوتاه.

پاچاڵ : ا. پاچال، گودال زیر پا.

پاچرا : ا. پاچراغ، چراغدان، شیتیلی قمار.

پاچرکێ : ص. آهسته، بی صدا، سرپنجه رفتن.

پاچکە : امصغ. پاچه بز و گوسفند.

پاچکە : امصغ. پایه کوتاه، پایه کرسی.

پاچۆلك : ا، (ز). قنداق، قنداقه.

پاچە : امصغ. پای بز و گوسفند.

پاچەچی : افا. کله پاچه فروش، کله‌پز.

پاچەقولیّ‌دان : م. پا جلو پا گرفتن، پشت پا زدن.

پاچین : ا. دامن، پاچین، نوعی دامن.

پاچین : م. لُخت کردن درخت از شاخ و برگ.

پاختە : ا. حیله، مکر.

پاخ : ا، (ز). کهنه پاره، پارچه کهنه.

پاخر : ا. مس.

پاخرکەر : ص شغل. مسگر.

پاخروا : ص مر، (ه). پابرهنه، پاپتی.

پاخستگ : امف. مانده، وامانده، خسته، از پای افتاده.

پاخستن : م. از پای در آمدن، واماندن در راه، خسته شدن از رفتن.

پاخل : ا، (ز). بغل، جیب بغل.

پاخوا : ا. توده‌ای از هر چیز، خرمن پاك نشده.

پاخەسوو : ا. ینگه، زنی که با عروس به خانهٔ داماد می رود.

پادار : امر. پادار، موجودی که پا دارد.

پادار : ص مر. پایدار، برقرار، ثابت، باقی، پابرجا.

پاداش : ا. پاداش، مزد، سزا، مکافات، اجر، دستمزد.

پاداشت : نک. پاداش.

پادواگرتن : نک. پادانه گەز.

پادان : م. پا دادن، امکان پیدا شدن، موقعیت پدید آمدن، شانس آوردن، فرصت پیدا شدن.

پا دانە بە رپا : م. پا جلو پا گرفتن.

پا دانەچەق : م. اصرار ورزیدن، یك پا ایستادن، دو پا در یك کفش کردن.

پادانەگەز : م، نک. پادانه چەق.

پاداو : ا. دام، نوعی دام، کبك نری که در دام است و می خواند و کبکهای دیگر را بدام می اندازد.

پادشا : ا. پادشاه، سلطان، امیر.

پادەرهەوا : ص مر. پا در هوا، ناثابت.

پادەو : ا. پادو، پیام رسان، شاگرد.

پار : ق. سال گذشته، یکسال قبل.

پار : ا. کلاف دراز نخ یا ابریشم.

پاراو : ص. گس، پاراب.

پارتیس : ا. نوعی پارچه، پاتیس.

پارچ : ا. پارچ، پارچ آب، ظرف آبخوری.

پارچ : نک. پاچ.

پارچە : ا. پارچه، قماش.

پارچەفرۆش : افا. پارچه فروش.

پاردوو : ا. پاردم.

پاردە : ا. خندق.

پارزونك : (با). پارچه پشمی، دست بافی که زنان دەنشین بدوش اندازند.

پارزوون : ا، (ز). بافته پشمی که برای صاف کردن شیر بکار می رود.

پارسا : ص. پارسا، زاهد، پرهیزگار.

پارس کردن : م. پارس کردن، عو عو کردن.

پارستن : م. پرهیز دادن، پرهیز کردن، اجتناب کردن، دوری ورزیدن،

محافظت کردن.

پارس کرن : م. گدایی کردن.

پارسەك : ا. گدا، سائل.

پارسەنگ : ا. پارسنگ، پاسنگ، پاهنگ.

پارشێو : ا. سحری، غذایی که هنگام سحر در ماه رمضان می خورند.

پارکه : ا. پارکه، دادگاه.

پارگوێر : ا. گوساله یکساله.

پارگین : ص نسب. جوی یا آبرو کنار خندق.

پارۆ : ا. پارو.

پارۆ کردن : م. پارو کردن.

پارۆکڵه : ا. آشی که برای بچه نو پا درست می کنند.

پارۆکه : ا، ص. بچه‌ای که تازه پا گرفته.

پاروو : لقمه.

پارووگرتن : م. لقمه گرفتن.

پاروونه : ا. ماکیان دو ساله.

پاروونەك : ص، (ز). گوساله یك ساله.

پاره : ص، ا. پاره، مندرس، ژنده، شکافته، چاك، وصله پینه.

پاره : ا. پول.

پاڕه : امصـ. التماس، استدعا، درخواست، لابه، درخواست عاجزانه.

پارەکه : ق. پارسال، سال پیش، یك سال گذشته.

پاری : ا. لقمه.

پاڕیان : م. التماس کردن، لابه کردن، خواستن بالتماس.

پاڕیانەوه : نک . پاڕیان.

پارێز : ا. پالیز، باغ، بوستان، جالیز، مزرعه.

پارێز : امصـ. پرهیز، اجتناب، دوری، امساك.

پارێز : امصـ. کمین، خف، آماده.

پارێز چوون : م. کمین کردن، خف کردن، آماده حمله.

پارێزڤان : امر. پالیزبان، جالیزبان، باغبان، بوستان بان.

پارێزکار : ص فا. پرهیزکار، پرهیزگار، پارسا، متقی.

پارێز کردن : م. پرهیز کردن، دوری گزیدن، اجتناب کردن، امساك کردن.

پارێزگار : نک . پارێزکار.

پارێزنای : م، (ه). نگاهداری کردن.

پاریڤ : ص، ا، (ز). گوشت تنوری، گوشت برشته در تنور.

پارێن : ص نسب. گوساله یکساله.

پارێنه : نک . پارێن.

پازگه : ا. چاله‌ای در میان بوستان که محل استقرار شبانه پالیزبان است.

پاژ : ا. جزء، قسمتی از چیزی.

پاژنۆ : ا. پاشنه، پاشنه پا.

پاژنه : نک . پاژنۆ.

پاژنەکێش : ا. پاشنه کش.

پاژەرەژ : ا، (ه). جوانه تازه برگ گردو.


پارۆ


پاروونه

پاژی : ص نسب. جزئی.

پاژینه : ا. نخاله، باقیمانده غله، گندم و آشغال برای خوراك پرنده.

پاس : ا. گذرنامه، برگ عبور.

پاساپورت : ا. پاسپورت، تذکره.

پاسار : ا. پردو، لبه خارجی بام، قرنیز.

پاسا کردن : م. سرپوش گذاشتن روی گناه کسی، بی‌جزا گذاشتن خطا.

پاساری : ص نسب. بچه گنجشك پر در نیاورده، گنجشك لب بام.

پاس کردن : م. پارس کردن سگ.

پاسگه : نک . پازگه.

پاسوخ : ا. پاسخ، جواب.

پاسوور : ا. پاسور، یك نوع بازی با ورق، ورق بازی.

پاسه : ق، (ه). چنین، این گونه، این چنین، اینطور.

پاسه‌بان : امر. پاسبان، پلیس، آژدان، آجان.

پاسه‌وان : نک . پاسه‌بان.

پاش : ق. بعد، پس، آخر.

پاشاخورِ : ا. ته‌مانده آخور اسب.

پاشاراو : ا. آبی که از حوض سرریز می کند، آبی که از پاشویه حوض می گذرد.

پاشام : نک . پارشێو.

پاشاو : پس آب، آبی که پس از خوردن یا آبیاری زمین زراعتی باقی می ماند.

پاش‌به‌ن : ا. خرجین، خُرج، چیزی که به پشت اسب بسته می شود.

پاش‌ته‌رك : نک . پاش‌به‌ن.

پاش‌تیێلانه : امر. پاگشا، مهمانی خانه پدر داماد سی روز پس از عروسی.

پاش خستن : م. عقب انداختن، به تأخیر انداختن.

پاش خوانه : امف. پس مانده، مانده غذا پس از خورده شدن.

پاشداما : نک . پاش خوانه.

پاشدا هاڤێتن : م. پس انداختن، عقب انداختن، به تأخیر انداختن.

پاشقل : صرفه‌جویی.

پاشکۆ : نک . پاش‌به‌ن.

پاشکۆبه‌ن : امر. خرجین بند، طناب یا نخی که با آن خرجین به اسب بسته می شود.

پاش که‌وت : امر. پس انداز.

پاش که‌وتوو : ص مف. عقب مانده.

پاش که‌وتن : م. عقب افتادن، عقب ماندن.

پاشگر : پسوند.

پاش گه‌ز : ص. پشیمان، نادم.

پاشل : ا، (ز). بغل، جیب بغل.

پاشڵه : نک . پاش‌به‌ن.

پاش‌ماشه : ا. قسمت خارج کننده پوکه از تفنگ پس از تیراندازی.

پاش ماوه : ص مف. بازمانده، مانده، باقیمانده، پس مانده، نیم خورده.

پاش مله : امص. بد گویی، غیبت، پشت سر گویی.

پاش مەنە : نک . پاش ماوە.

پاشۆڕاو : نک . پاشاراو.

پاشۆیە : ا. پاشویه، شستن یا با آب نیم گرم برای رفع تب.

پاشۆیە : ا. پاشویه حوض، آب گردان حوض.

پاشە : امف. مانده، باقیمانده.

پاشە بەرە : ص مر. آخرین بچه خانواده، آخرین میوه بوستان.

پاشە خورج : نک . پاش بەرن.

پاشە کەفت : پس‌انداز، پس افت، ذخیره.

پاشەڵ : ا. دامن قبا و پیراهن دراز.

پاشە وەن : نک . پاش بەن.

پاشی : ق، (ز). پس از، علاوه بر.

پاشیاگ : امف. پاشیده، درهم ریخته، پراکنده.

پاشیف : نک . پاشێو.

پاشێل : ح مص. لگدمال.

پاشین : ص، ص نسب. آخرین.

پاشێو : نک . پارشێو.

پافشاری : ح مص. پافشاری، اصرار، ابرام.

پاقاوێژ : اسب سگدست یا انسانی که پاشنهٔ یك پایش به پای دیگر می خورد.

پاقژ : ص، ا. مرتع ممنوع، مرتع حفاظت شده، پاك و پاکیزه.

پاقلە : ا. باقلا.

پاقلیر : ا. گردوی تازه خارج شده از پوست سبز.

پاقولاّغ : سم حیوانات دو سم، دو سمی‌ها.

پاك : ص. پاك، تمیز، خالص، پاکیزه، صاف، ناب، عفیف.

پاکار : ص، ا. پاکار، دشتبان، نوکر، خدمتکار، نوکر، خادم، پادو.

پاکایی : ق، ا. محل پاك.

پاك بوونەوە : م. پاك شدن، تمیز شدن، خالص شدن، تبرئه شدن.

پاکتاو : نک . پاك.

پا کردن : م. پوشیدن پای افزار، پا کردن.

پا کردن : م. کوتاه آمدن تیر به نشانه.

پاك دامەن : ص مر. پاك دامن، عفیف، پرهیزگار.

پاکز : نک . پاقژ.

پاکز دان : م. پاك کردن مرتع از علف با چیدن یا چرا، پاك کردن پاچه و کله با سوزاندن موها.

پاکژ : نک . پاقژ.

پاك کردن : م. پاك کردن، تمیز کردن.

پاکڵ : ص. آتش‌افروز، محرك، فتنه، دو بهم زن.

پاکڵە : نک . پاکڵ.

پاك نیها : ص مر. پاك نهاد.

پاکو : مجموعهٔ گیاه درویده و خرمن شده.

پاکوت : نک . پاشێل.

پاکۆ دان : م. درویدن با دست.

پاکوڕە : ا. نوزاد ملخ.


پاقله

پاکەت : ا. پاکت.

پاکەمی : ح مصـ. کوتاهی، ناتوانی، خستگی، ماندگی، قصور.

پاکەنە : امر. کفش‌کن جایی برای گذاشتن کفش، بریده‌ای در دیوار.

پاکە و بوون : م. پاك شدن، تبرئه شدن.

پاکەوتەی : امف، (ه). خسته، افتاده، وامانده، بریده از خستگی.

پاکەو کردن : نک . پاك کردن.

پاکی : ح مصـ. پاکی، تمیزی، خلوص، پاکدامنی، طهارت.

پاکیزە : ص. پاکیزه، پاك، نظیف، طیب، طاهر، ناب، عفیف.

پاکێشان : م. پا کشیدن روی زمین.

پاکێشان : م. پا کشیدن از کاری، کنار رفتن، خود را کنار کشیدن.

پاگ : ا، (ز). طویله، اصطبل.

پاگا : ا. محل گذاشتن پا، گدار، آستانه.

پاگرتن : م. پا گرفتن، توانایی بچه در راه رفتن، راه افتادن کار.

پاگوشا : ا. پاگشا، مهمانی خانواده عروس و داماد پس از عروسی.

پاگە : نک . پاگا.

پاگە : نک . پاگ.

پاگیر : امف. گرفتار، پای بند، مقید.

پال : ا، (ز). تپه، تپه کوچك.

پاڵ : ا. پهلو، طرف.

پاڵا : ا، (ه). کفش، چارق، پاپوش، پای افزار.



پاڵا

پاڵاخ : ا. گوساله گاومیش.

پاڵاخ : ا. خس و خاشاك.

پاڵا درِانە : امر. پایمزد، حق‌القدم.

پالاس : ا، (ز). پلاس، جل.

پاڵافتن : نک . پاڵاوتن.

پاڵامز : امر. پایمزد.

پاڵان : ا. پالان.

پاڵانچە : امصغ. سنگ کوچکی که بین دو سنگ جهت نگهداری و استحکام گذاشته می شود.

پاڵاوتن : م. صاف کردن، پالفتن.

پاڵاوراز : ص فا، (ه). کفشدوز.

پاڵای : ا، (ه). نعلین.

پاڵتاو : ا. پالتو.

پاڵ خستن : دراز کردن، خواباندن روی زمین.

پاڵدان : م. تکیه زدن، تکیه دادن.

پاڵی دامێن : امر. قسمت پایین دامن.

پاڵ دانەوە : نک . پاڵ دادن.

پاڵ داینە : نک . پاڵ دامێن.

پاڵدوو : ا. پاردم، پالدم.

پاڵدیم : ا. دامن.

پاڵشت : ا، (ه). متکا، بالشت، تکیه گاه.

پاڵشتە : ا. پشتی.

پاڵفتە : امف. پالوده، صاف شده، تصفیه، پالایش شده.

پاڵ کەفتن : م. خوابیدن، دراز شدن، دراز کشیدن، به پهلو شدن.

پاڵ کەوتن : نک . پال کەفتن.

پاڵنگ : ا، (ه). پلنگ.

پاڵوو : ا. پهلو، کنار، دنده.

پاڵوو بەز : ص فا، (ز). مددکار.

پاڵووبەن : ص فا. پشتیبان، مددکار.

پاڵوودان : م. تکیه دادن، تکیه زدن.

پاڵووده : ا. پالوده، فالوده.

پاڵە : ص، ا. کارگر، روزمزد، عمله، فعله.

پاڵە : ا، ص. شهر بزرگ.

پاڵە : ا، ص. شغل، (ه). دروگر.

پاڵەکی : ا. پالکی.

پاڵەنگ : ا. مهاری.

پاڵەوان : ص نسب. پهلوان، یل، نیرومند.

پاڵەوان بازی : امر. کُشتی.

پاڵەوان کچل : امر. خیمه شب بازی.

پاڵەوانە : ا. شمعك، ستون.

پاڵەوانی : ح مص. پهلوانی.

پاڵەودان : م. تکیه دادن، پشت زدن.

پالەوی : سلسلەای از شاهان ایران، پهلوی.

پاڵەوی : ا. نوعی کلاه لبەدار.

پاڵە هەنگ : امر. زنجیر پای زندانیان.

پاڵێ : ا، (ه). کفش.

پاڵێدان : م. پا زدن.

پاڵێن : ا. کفگیر، صافی.

پاڵێوکە : صافی.

پاماڵ : امف. پامال، پایمال.

پاماڵ کردن : م. پامال کردن. پایمال کردن، لگدمال کردن.

پاماڵە : امر. ماله کشاورزی.

پامز : امر. پامزد، پایمرد.

پامووره : امر. پا آورنجن، خلخال.

پامەڕە : امر. بیل.

پامێزە : ا. مدفوع حشرات.

پان : ص. پهن، عریض، پهناور، گشاد، صاف، گسترده.

پانا : ا. پهنا، عرض، وسعت.

پانایی : ح مص، ا. پهنایی، عرض.

پان بوونەوە : م. پهن شدن، پخش و پلا شدن.

پان پانۆکە کردن : م. طبق زدن زنان.

پانتاو : ا. تختی بالای کوه.

پانتۆڵ : ا. شلوار.

پانجاڕ : ا. سبزی.

پانجە قولێ دان : م. پا پشت پا گرفتن.

پاندان : ا. قلم خودنویس.

پانسەد : پانصد.

پانگزە : پانزده.

پانکەلە : ص مصغ. پهن به نسبت کم.

پان و پۆڕ : ص. پهن و بی قواره.

پانە : ا. پهنه، ساخت، عرصه، میدان.

پانەکلە : نک . پان کەڵە.

پانە و بوون : پهن شدن، پخش و پلا شدن.

پانەو کردن : م. پهن کردن، پخش و پلا کردن، گستردن، انداختن چیزی مانند سفره.

پانی : ح مص. پهنی، عرض، پهنا، گشادی.

پانی : ا، (ه). پاشنه.

پانی بەرز : ص مر. کفش پاشنه بلند

زنانه.

پانێر : ا. گوساله داخل دو سال.

پاوان : ا. مرتع، محل چرای چشم.

پاوانه : ا. پا آورنجن بچه.

پاوروا : ص، (ه). پاپتی، پا برهنه.

پاوسەی : (ه)، نک. پا خستن.

پاوشا : ا. شاه، پادشاه.

پا وشك : ص مر. بد قدم.

پا و پل : دست و پا.

پاوه : ص، ا. مرتع ممنوع، مرتع حفاظت شده. شهری در کردستان.

پاوه بەخت : ص مر. پا به بخت، دختری که زمان شوهر کردنش رسیده است.

پاوه پا کردن : م. پاپا کردن، درنگ کردن، مردد بودن.

پاوه جێگه : ص. پابرجا، ثابت، استوار.

پاوەره : ا، (ه). کفش، پای‌افزار، چارق، پاپوش.

پاوه مانگ : ص مر. پا بماه.

پاوەن : امر. پابند.

پاوەند : نک. پاوەن.

پاوەند : نک. پاوه.

پاوه یوه : ا. ینگه، زنی که با عروس به خانه داماد می رود.

پا هەڵ خلیسکیان : م. لیز خوردن پا.

پا هەڵ گرتن : م. قدم برداشتن، تند راه رفتن.

پایان : ا. پایان، آخر، فرجام.

پایتەخت : ا. پایتخت.

پایز : ا. پاییز.

پایزه : ص نسب. پاییزه، پاییزی.

پایزه برا : امر، ص مر. دوستی گه‌گاه، دوستی که دیر به دیر دیده شود.

پایزه رێز : ص مر. میوه‌ای که سرمای صبحگاه پاییز آنرا ریخته باشد.

پایژی : تعبیر خواب.

پای کردن : تقسیم کردن، توزیع کردن.

پایناز : ا. مدح، پیشکش، استقبال از مهمان.

پایه : ا. پایه، درجه، رتبه، بنیاد.

پایه بەرز : افا. بلندپایه، صاحب مقام.

پایەدار : افا. پایدار، برقرار، استوار.

پایەناز : امر. پاانداز، پای انداز، جاکش.

پایەنه : افا. پاینده، دایمی، جاوید.

پاییز : ا. پاییز، خزان، برگ ریزان.

پایین : ص، ق. پایین، پایین، زیر.

پت : ا، (ز). نقطه.

پتات : ص، (ز). زیادگوی پر رو و تهی مغز.

پتر : ص تفض. بیشتر، افزون‌تر، زیادتر.

پترۆ : ا. کبره، خشکی روی زخم.

پترۆخه : ریشه زخم.

پترۆکه : نک. پترۆ.

پته : ا. تلنگر.

پتەو : ص. بتو، میان پُر.

پچ : ق، (ز). کم، کمی.

پچانن : م. درگوشی گفتن، نجوی کردن، به نجوی گفتن، آهسته گفتن.

پچڕان : م، بُریدن، قطع کردن، قطع کردن کلام، گسیختن.

پچڕاندن : نک . پچڕان.

پچڕانن : نک . پچڕان.

پچڕاو : امف. گسیخته، قطع، ناتمام، بریده، پاره.

پچڕپچڕ : قطعه قطعه، بریده بریده.

پچڕیا : نک . پچڕاو.

پچڕیاگ : نک . پچڕاو.

پچڕیان : م. گسیختن، پاره شدن، قطع شدن، ناتمام ماندن.

پچڕین : نک . پچڕیان.

پچکۆڵە : ص. کوچولو.

پچکەلە : نک . پچکۆلە.

پچووك : ص. کوچك.

پچە : ا. نجوی، درگوشی.

پچەپچ : نک . پچە.

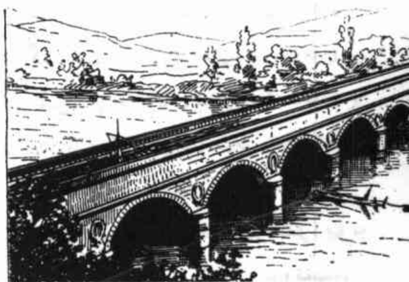
پچین : م، (ز). اردنگی زدن.

پخ پخ : کلمه‌ای برای ترسانیدن.

پخ کردن : م. سر بریدن، گرد بر کردن، ذبح.

پڕ : ص. پُر، پر، لبریز، زیاد، مملو.

پر : ا، (ز). پُل.



پراسوو : ا. دنده.

پڕای : م، (ه). پریدن، بال گرفتن پرنده، پر زدن، جهیدن.

پڕایرەوار : م، (ه). پایین پریدن.

پربار : ص. پُربار، پر ثمر، نتیجه بخش.

پڕبوون : م. پُر شدن.

پربێژ : افا. وراج.

پرپشت : ص. پُرپشت.

پڕپۆسە : ا، (ز). کبره، پوسته روی زخم.

پڕپۆسە کرن : م. پوساندن.

پڕپۆڵە : ا. اوماج، رشته‌ای که با دست بریده می شود، آش اوماج.

پرپە : ا، (با). هزارپا.

پڕ پەڕ : ص. پُر پَر.

پرتاف : ا، امف. تند، عجله، تندی، تعجیل.

پرتاف کردن : م. عجله کردن، سرعت داشتن.

پرتاڵ : ا، (ز). قماش، پارچه.

پرتاو : نک . پرتاف.

پرتکە : ا. ذره، ریزه، خرده.

پرتووکانن : م. پوساندن.

پرتووکیاگ : امف. پوسیده، فرسوده.

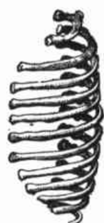
پرتووکیان : م. پوسیدن.

پرتەقاڵ : ا. پرتقال.

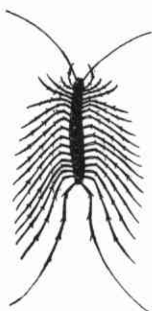
پرچ : ا. گیس، زلف، موی بلند مردان.

پرچانن : م. بریدن، قطع کردن مو.

پرچن : ص نسب. ژولیده مو، موی دراز و ژولیده.



پراسوو



پرپە





پرتەقال

پرخن : ص نسب. کسی که در خواب سر و صدا می کند.
پرخه : اص. خُر و پُف، خرناس.
پرد : ا. پل.
پردژ : نک . پەردەژ.
پردوخیان : م. کز دادن.
پردوو : ا. نی که روی بام اندازند و بر آن گل مالند.
پرِ ڕوو : ص. پُر رو، بی ادب، جسور.
پرزانگ : ا. مثانه، آبدان، کیسه ادرار بدن پستانداران.
پرزك : ا، (ز). جوش صورت.
پرِ زۆر : ص. پر زور، نیرومند، قوی، شدید.
پرزۆڵه : ا. ریزه، ذره، خرده.
پرزه : نک . پرزۆڵه.
پرزه : ا. نَفَس.
پرژ : امف. پراکنده، متفرق، بهم ریخته، پخش.
پرژان : م. پراکندن، متفرق کردن، بهم ریختن.
پرژاندن : نک . پرژان.
پرژ و بلاو : امف. درهم ریخته، به شدت پراکنده.
پرژ و پۆڵ : نک . پرژ و بلاو
پرژه : ا. شتك آب. پشنگ آب.
پرژپاگ : نک . پرژ.
پرسا : ص فا. پرسا، جویا، جستجو گر، پی گیر.
پرسان : نک . پرسای.
پرسای : م، (ه). پرسیدن، سؤال کردن، جویا شدن.
پرسش : امص. پرسش، سؤال، استفسار، استخبار.
پرس کردن : نک . پرسای.
پرسۆز : ص مر. پُرسوز.
پرس وڕا : نک . پرسش.
پرسه : ا. ماتم، عزا.
پرسەدار : ص فا. ماتم زده، عزادار.
پرسیاری کردن : نک . پرسین.
پرسین : م. پرسیدن، سؤال کردن، جویا شدن، استفسار کردن.
پرش : نک : پرژ.
پرشانن : ترشح کردن.
پرشانن : م. سوسو زدن ستاره‌ها.
پرشنگ : ا. شعاع نور ماه و خورشید، سوسوی ستارگان، جرقه آتش.
پرشه : ا. ترشح.
پرشه : اشعه ماه و خورشید.
پرشه کردن : م. ترشح کردن، سوسو زدن.
پرِ کردن : م. پُر کردن، انباشتن.
پرکێشی کردن : م. فرصت کردن، امکان پیدا کردن، جرئت داشتن.
پرگ : ا. لارو، نوزاد حشرات.
پرمانن : م. فر زدن، تنفس عطسه مانند حیوانات که برای پاك کردن بینی انجام می دهند.
پرِمایه : ص مر. پُرمایه، پر مغز، پر رنگ، پر معنی، مالدار، ثروتمند،

برومند.

پرمه : اصـ. گریه به هق هق، گریه با صدای بلند.

پرمه : اصـ. تنفس عطسه مانند حیوانات برای پاك کردن بینی.

پرمێشك : ص مر. عاقل، معقول، متفکر، دانا.

پرنۆ : ا. دلیل، برگه، مدرك.

پرۆت : ص شغلـ، (ز). کاسه گر، کوزه گر، سفال ساز.

پرۆکه : ا. هواپیما، طیاره.

پرووسکه : ا. جرقه، اخگر.

پرووانن : م. مالاندن، مالیدن، مالش دادن به منظور پاك کردن چیزی از چیز دیگر مانند پاك کردن گل خشك شده از لباس یا پاك کردن چشم از آلودگی داخل آن.

پرِ و پا : ا. پا، پرو پا.

پرِ و پاتاڵ : ص مر. پوچ، بی معنی، بی فایده، کهنه و از کار افتاده.

پرِ و پۆشته : ص مر. خوش پوش، لباس مرتب پوشیده.

پرِ و پووچ : ص مر. پوچ، بی معنی، حرف بی ارزش.

پرِ و پەشێو : ص. بسیار پریشان احوال.

پرِ و پیت : ا. وسائل خانه، اثاث.

پرِووزانن : م. کز دادن، به آتش سوزاندن سطح چیزی را.

پرِووزکاندن : م. بریدن، قطع کردن، گسیختن.

پرِووسقیاگ : امف. بریده «شیر».

پرِووسقیان : م. بریدن شیر.

پرِووسکه : ا. جرقه، اخگر.

پرِووکه : ص. آرام، نرم، آهسته «فقط در مورد برف و باران گفته می شود».

پرِووکه پرِووك کردن : م. آرام آرام برف آمدن، نم نم باران آمدن.

پرِووکیاگ : امف. پوسیده، بریده از خستگی، ناتوان شده از فعالیت زیاد.

پرِووکیان : م. از پا درآمدن، ناتوان شدن، بریدن از خستگی.

پرِوونای : (هـ)، نک . پروانن.

پریسك : نک . پرووسکه.

پریسکه : ا. بقچه کوچك.

پریش : ا. ریز، ریزه، خرده، «برای ریزه‌های کوچکی از اشیائی مانند شیشه شکسته گفته می شود».

پریش پریش : ا، ق. ریز ریز، ذره ذره.

پریکه : اصـ. صدای خنده.

پریك و هوّرِ : اصـ. صدای بازی و خنده، خنده شادمانی.

پز : ا. آلت تناسلی زن، کس.

پزان : نک . پرزانگ.

پز دان : نک . پرزانگ.

پزگ: ا. نیفه، لیفه، محل گذراندن بند شلوار.

پزلی : (هـ)، نک . پرزانگ.

پزۆر : ا، (ز). اندرونه، دل و روده، امعاء و احشاء.

پزیسك : ا. جرقه آتش.

پزیشکه : ا. خار گوسفند.

پژ: ا. قسمتهای نازك و مژه مانند گل گندم و غلات و ذرت.

پژالّ : ا. سرشاخه، سرشاخه خشك افتاده روی زمین.

پژان : م. پراکندن، افشاندن، ریخت و پاش کردن، متفرق کردن، پخش کردن، بهم ریختن.

پژان : م. بکارت از دختری برداشتن.

پژاندن : نک . پژان.

پژانن : نک . پژان.

پژکووژ : ا. غنچه.

پژگال : ا. کار، فرمان، شغل، مشغولیت، سرگرمی.

پژگنای : (ه)، نک . پژان.

پژگیا : امف. پراکنده، پخش، گسترده، متفرق، بهم ریخته، پراکنده.

پژل : اصرار، ابرام.

پژلاندن : م. اصرار کردن.

پژمه : ا. عطسه.

پژمین : م. عطسه کردن.

پژنچه : ا. فرچه.

پژ و پوّ : ا. شاخ و برگ ریخته.

پژوو : ا، (با). یال.

پژوین : ا. شال، پشت بند.

پژه : ا. ترشح، قطراتی که ترشح می شوند.

پژیاگ : نک . پژگیا.

پژی : (با)، نک . پژوو.

پس : ا. پسر.

پس : ص. الکن، دارای لکنت زبان.

پسان : نک . پچران.

پساندن : نک . پچران.

پسپان : ا، (ز). وصله، پینه، قطعه پارچه‌ای که برای وصله به کار می رود.

پسپاندن : م. نجوی کردن، آهسته و در گوشی صحبت کردن.

پسپستلّی : ا،(ه). رطیل، عنکبوت.

پسپسیك : ا، (ز). گربه، بچه گربه.

پسپوّر : ص. عاقل، آگاه، وارد به کار، باتجربه.

پستان : ا. پستان.

پسترك : ا، (ز). نردبان.

پستوو : ا، (با). یخه، یقه، گریبان.

پسته : ا. پسته.

پسته پست : نک . پچه.

پسته‌ق : ص، (ز). کشمش یا مویز خراب شده.

پسك : ا، (با). گربه.

پسك : ا. زلف.

پسك : ص. الکن.

پسکه : نرم و پنهان چون شکارچیان رفتن.

پسکه پسك : نک . پسکه.

پس‌مام : ا، (با). پسرعمو.

پسوپسو : نک . پسکه.

پسه : ا. پسته.

پسه : نک . پزگ.

پسیار کردن : (ز)، نک . پرسین.

پشت : ا. پشت، عقب، پس، نشیمن.

پشت : ا. پشت، پناه، پشتیبان.

پشت : ا. تبار، نژاد، نسب، دودمان.

پشت ئەستوور : ص مر. خاطرجمع.

پشت بێن : نک . پشت بەن.

پشت بەن : ا. پشت بند، شال کمر.

پشت دان : م. پشت دادن، تکیه دادن، تکیه کردن.

پشت سووری : ح مص. پشت گرمی، اعتماد، اطمینان، استظهار.

پشت سەر یەك : ق مر. پیاپی، پی در پی، متوالی، پشت سرهم، پشت ریز.

پشتکار : امر. پشتکار، استقامت، پافشاری.

پشت کوورِ : ص مر. پشت کوژ، پشت برجسته.

پشت گوێ خستن: م. پشت گوش انداختن، به فراموشی سپردن.

پشت گەرمی : نک . پشت سووری.

پشتگین : آخرین، عقب‌ترین.

پشت مازە : پشت مازه.

پشت ماسی : ص مر. گرده ماهی، خر پشته.

پشت مێر: ص مر. پشتیبان، مددکار، کمك.

پشتوانە : ا. پشتوانه، اعتبار.

پشتووری : نک . پشت سووری.

پشت و پەنا : ص مر. پشت و پناه، حامی، کمك، مددکار.

پشت وێن : ا. چیزی که به کمر بسته شود، شال کمر، کمربند.

پشتە : ا. پشته، برآمدگی علف، خرمن علف.

پشتە پا : امر. پشت پا.

پشتە پادان : م. پشت پا زدن، رو گرداندن، از خیر چیزی گذشتن.

پشتە سەروتن : م. غیبت کردن، پشت سر کسی حرف زدن، بدگویی کردن.

پشتە ڤان : ص، (ز). پشتیبان، پشت و پناه، حامی.

پشتە قەفا وتەی : م، (ه). خوابیدن به پشت.

پشتەك : امصغ. پشتك، معلق، وارو.

پشتەك : ا. پشتك، بیماری استخوان بالای سم اسب.

پشت مل : ا. گُرم، پشت گردن، قفا.

پشتەو : ا. طپانچه، اسلحه کمری.



پشتەو

پشتەوان : نک . پشت بەن.

پشتەو ڕوو : ق مر. پشت رو، وارونه، واژگونه.

پشتەو روو کردن : م. پشت و رو کردن جامه، وارونه کردن.

پشتەو کەفتن : م. به پشت افتادن.

پشتەو کەفتن : م. انکار کردن، رد کردن.

پشتە ملێ : نک . پشت مل.

پشتی : ا. پشتی، متکا، بالش.

پشتی : ح مص. پشتیبانی، حمایت، مددکاری.

پشتی : ا، (ز). گرد کرده چیزی که بر پشت حمل شود.

پشتیر : ا. طویله، اصطبل.
پشتێن : ا. پشت بند، شال کمر، کمربند.
پشتیوان : ص مر. پشتیبان، طرفدار، حامی.
پشتیوانی : ح مص. پشتیبانی، حمایت، مددکاری.
پشقل : ا. پشکل.
پشك : ا. پشك، قرعه، قطعه.
پشك خستن : م. پشك انداختن، قرعه کشیدن.
پشکڤین : م. شکافتن بخیه.
پشکل : ا. پشکل.
پشکنین : م. بررسی کردن جیب و بغل.
پشکۆ : ا. آتش دانه، دانه آتش.
پشکول : ا، (ز). پشکل.
پشکۆڵ : ا. کلون، قید چوبی که پشت در اندازند.
پشکەڵ : ا. پشکل.
پشوو : ا. نَفَس.
پشکن : بازرس.
پشك هاڤێژ : افا. مقسم، تقسیم کننده، موزع.
پشکین : بازرس.
پشی : ا. گربه.
پشه : ا. زه، زه کمان.
پشیان : م. پاشیده شدن، ترشح کردن آب.
پشیله : ا. گربه، بچه گربه.
پشێوه : ا. آشوب، فتنه، فساد، تباهی، هیاهو، غوغا، هرج و مرج، انقلاب، شورش، ازدحام.
پف : ا. پف، فوت.
پفاڵوو : ص مف. پف‌آلود، باد کرده، آماس آورده.
پف کردن : م. پف کردن، فوت کردن، ورم کردن، باد کردن.
پف کریاگ : ص مف. پف کرده، پفیده، ورم کرده، آماسیده، اسفنجی، متخلخل.
پفلدان : ا. مثانه.
پفەڵ : نک. پف کرپاگ.
پف نم : امر. پف نم.
پفیۆز : ص. پفیوز، قرمساق، بی رگ، بی غیرت.
پل : ا. قطعه گوشت کباب، جنجه، چنچه.
پل : ا. پَر.
پل : ا. پنجه، دست.
پل : ا. بشکن.
پلار : امص. سرزنش.
پلار کردن : م. سرزنش کردن.
پلاس : ا. پلاس، گلیم، جاجیم.
پـلاش : ا. خاروخسك، سرشاخه خشك.
پلانن : م. آغشته کردن، آلودن، غلطاندن.
پلاو : ا. پلو.
پلاوپالوو : امر. چلو صاف‌کن.
پلاوپێو : ص مر. پُر، خیلی پُر، مملو، پر کوبیده.
پلپ : ا. هسته، نطفه، ریشه.
پلپ بەستن : م. نطفه بستن، هسته پیدا



پشه

کردن، ایجاد شدن.

پل پسکیان : م. دستپاچه شدن.

پلپل : ص مر. قطعه قطعه، انجیده.

پلپل کردن : م. قیمه کردن، انجیدن.

پڵتۆك : ا. تلنگر.

پل تەفانن : م. بشکن زدن.

پلتیك : ص. پوسیده.

پلچ : نک . پهن.

پل دان : م. زدن بعضی از اعضاء مانند چشم.

پلك : ا. پلك.

پلك : ا. عمه، خاله.

پلکان : م. غلتیدن.

پلکانن : م. غلتاندن.

پل لێدان : نک . پل تەقانن.

پڵنگ : ا. پلنگ.

پل‌وپا : ح مصـ. توانایی، جربزه، زرنگی.

پل وپووش : ا. خار و خسك، سرشاخه خشك.

پلوو‌چ : ص. کج و کوله.

پلووخ : ص. کثیف، آلوده.

پلوور : ا. ناودان.

پلوور : ا. فلوت، نی‌لبك.

پلووسك : ا. ناودان.

پلوور ژەن : افا. نی زن.

پلووره : ا. چهار ضلعی چوبی یا کادری که زنبور شان عسل را در آن نگاه می دارد.

پلووره وارانه : ا، (ه). قوس قزح، رنگین کمان.

پـل و لـووت کـەر: ص فا. بدعنق، اخمو، غرغرو.

پله : ا. فرصت، پا، وقت مناسب.

پله : ا. پله، مقام.

پلـه بـه ئاوا دان : م. کـار را خـراب کردن، موضوعی را بروز دادن.

پله پرتکێ : شتابزدگی.

پله ترازیان : م. دو دل شدن، پشیمان شدن، از حرف خود پایین آمدن، وا دادن.

پله حەش : ص. گنده و بی شعور، ابله، احمق.

پله دان : م. پا دادن، فرصت پیدا شدن، امکان پیدا شدن.

پله زیقان : ا. شادمانی، خوشی.

پله‌کان : ا. پله، پلکان.

پله مەته : ا. مته دستی.

پله نیان : م. تحریك کردن، فریب دادن، وادار کردن کسی به کاری.

پلیان : م. آلودن، آغشته کردن.

پلیزرك : ا. پرستو.

پلیس : ا. پلیس، پاسبان، شهربانی.

پلیشاند نەوه : م. له کردن.

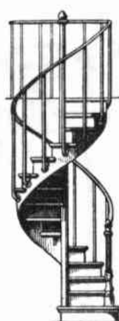
پلیشاو : ص. له شده.

پلێکان : ا. پله، پلکان.

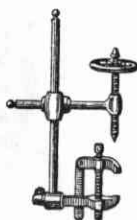
پن : ا، (ز). نقطه.

پن : ا. اردنگ.

پنجار : ا، (ز). سبزی، سبزی سرخ شده.



پله‌کان



پله‌مەته

پنج ومور : لاف و گزاف.
پند : ا، (ز). کون، ماتحت، مقعد.
پند : ا. کنه.
پنداشت : امص. پنداشت، گمان، خیال.
پندر : ص، ا. تُرد، حالت قسمتی از بدن که در آب مانده باشد.
پندرۆ : اَ. مقعد.
پنر : نک. پندر.
پنژه : ا. عطسه.
پنکاڤ : ا، (ز). گلاب.
پنگر : نک. پندر.
پنگر : نک. پشکۆ.
پنگر کێش : امر. انبر، مقاش، آتش گیر.


پنگر کێش

پنۆ : ا. لکه.
پنه : ا. میزی که نان قبل از گذاشتن در تنور روی آن پهن می شود.
پنه ئامای : م، (ه). اقرار کردن.
پنهان : ص، ق. پنهان، گم، ناپیدا، نادیار، مستور، مکتوم.
پنه شیەی : م، (ه). طول کشیدن.
پنه یاوا : ص مر. نوکیسه، تازه به دوران رسیده.
پنیۆز : (با). «رفتن» به جایی برای چند لحظه.
پۆ : ا. پود.
پۆ : ا. سرشاخه.
پۆپ : ا. زلف، مو.
پۆپ : ا. کلاهک مرغ، تاج خروس، زلف.



پۆپنه : ص. مرغ کاکل‌دار.
پۆپه : ا. قله کوه، بلندترین نقطه درخت.
پۆپه : ا. تاج خروس، کلاهك مرغ.
پوپه ڕەشه : ا. بیماری مرغ و خروس که کلاهك آن سیاه می شود، نیوکاسل.
پوپەژمین : ا. پارچه سبکی که تابستانها با آن می خوابند.
پۆپه شمین : نک. پۆپه ژمین.
پۆت : ص. کنف، کنفت، چین و چروك برداشته.
پۆتلاك : ا. روسری، لچك، دستمال سر.
پۆخ : ا. جوانه درخت پیش از ظاهر شدن برگ.
پوخت : امص. پخت ، پزش، طبخ.
پوخت و پەز : امر. پخت و پز، طباخی، طبخ.
پوخته : امف. پخته، رسیده، با تجربه.
پوختەنی : ص. پختنی.
پۆخڵ : ص. کثافت، پلیدی.
پۆخین : ا. قاووت.

پۆڕ : ص. پَهن، عریض.

پۆڕ : ا. دراج.

پۆڕاو : امف. منظم، مرتب، بجا، جای گرفته، گنجانده شده.

پۆرت : ا. مو، زلف.

پۆرتك : ا. کلاه و سربند زنانه.

پۆرنکه : امصغ. قسمت کوچکی از موی سر.

پۆڕخز : ص مر. مرد بزرگ اندام نفهم.

پۆرگ : ا. برگ گل.

پۆڕیاگ : نک . پۆڕاو.

پۆڕیان : م. گنجیدن، جای گرفتن، جابجا شدن.

پۆڕین : نک . پۆڕیان.

پۆز : پُز، حالت شخص.

پۆز : ا، (ز). بینی.

پۆزنکان : م. ریختن برگ از درخت، وارفتن اشیاء.

پۆزخەن : امر. پوزخند، لبخند، زهرخند.

پۆزه : ا. پوزه، پوز.

پۆزەبەن : امر. پوزەبند.

پۆس : ا. پوست، جِلد، پوسته، رویه.

پۆس : ص، ا. پیر، کهنسال، سالخورده.

پۆس : ا. قراول، کشیك.

پۆسانن : م. پوساندن.

پۆست : ا. پوست، جلد.

پۆس کولوفت : ص‌مر. پوست کلفت، سخت جان.

پۆس کەنن : م. پوست کندن.

پۆس‌کەنه : ص مف. پوست کنده، رُك و راست.

پۆس گرتنەوه : نک . پوست کندن.

پۆس‌ووراز : ص فا. پوستین دوز.

پۆسه : ا. پوست، پوسته.

پۆسەخانه : امر. پستخانه، چاپارخانه.

پۆس‌کەندن : م. پوست کندن.

پۆس‌کەنه : ص مف. رك، راست، پوست کنده.

پۆسیان : م. پوسیدن.

پۆسین : ا. پوستین.

پۆسین : ا. پوسیدن.

پۆسین‌دۆز : نک . پۆس و راز.

پۆش : ا. بز سیاه گوش وسفید.

پۆشاك : ا. پوشاك، لباس، جامه، پوشیدنی.

پۆشان : م. پوشاندن، پوشیدن، پنهان داشتن.

پۆشاندن : نک . پۆشان.

پۆشانن : نک . پۆشان.

پوشت : ا. پشت، عقب، پس، نشیمن.

پوشت‌تەژێ : ص‌مر. پُرپشت.

پۆشته : ص. خوش لباس.

پۆشته کردن : م. پوشاندن لباس بتن برهنه و فقیر.

پۆشش : امص. پوشش، ملبوس، روپوش، جامه، ساتر.

پۆشەن : نک . پۆشاك.

پۆشی : ا. سرپوش سر زنان، روسری.

پۆشین : پوشیدن، لباس بتن کردن.



پۆز



پۆزەبەن



پۆشی

پۆغه : ا، ص. گوساله نر غیراخته.

پۆك : ا. پتك.

پۆكه : نک . پووكه.

پۆل : نک . پشكۆ.

پۆل : ا. جمعیت، گله، رمه، دسته.

پۆڵا : ا. پولاد، فولاد.

پۆڵاخوەره : ص فا. لقبی برای مردم دلیر و آزاد.

پۆڵانیا : م. تیز كردن وسائل كشاورزی مانند داس.

پۆڵایین : ص نسب. پولادین، فولادی.

پۆلگ : ا. كپك.

پۆلگ : ا، (ز). باقلا.

پۆلوو : نک . پشكۆ.

پۆنژین : ا، (ز). چُرت.

پووار : ص، ا. درخت لخت از برگ.

پوواز : ا. گوه، گوك، پواز.

پـووان : م. ریختـن میـوه از درخـت، ریختن برگ از درخت، ریختن.

پوواو : امف. ریخته، برگ ریخته.

پووت : ا. پوت، پوط، حلب.

پووت : نک . پووچ.

پووتك : ا. كوفت، سفلیس، خوره.

پووته گا : تهیگاه.

پووتەڵ : نک . پووچ.

پووتین : ا. پوطین، پوتین.

پووچ : ا، ص. پوچ، خالی، میان تهی، مجوف، بیهوده، پوك.

پووچانـنەوه : م. تمام كردن چیز با ارزش، چیزی را بنادرست به اتمام رساندن، از میان بردن دارایی، ساقط كردن.

پووچەڵ : نک . پووچ.

پووچه و بوون : م. پوچ شدن، هیچ شدن، ساقط شدن.

پووچیانەوه : م. پـوچ شـدن، نـابـود شدن، هیچ شدن، ساقط شدن.

پووخك : ا، (ز). منگوله كلاه.

پوور : ا. خاله، عمه.

پوور از : امر. عمەزاده، خالەزاده.

پوورت : ا، (ز). مو، زلف، گیس.



پوورتۆ : ص. پشمالو، پُرپشم.

پووره : ا. لارو حشرات، انبوه زنبور عسل.

پووز : ا. مچ پا.

پووزەوانه : امر. مچ پیچ، مچ بند.

پووش : ا. خس و خاشاك.

پووشاڵ : ا. پوشال.

پووشانه : مبلغی است كه ارباب بابت چریدن حشم رعایا از خس و خاشاك روستا دریافت می كرد.

پووشبەقنگه : امر. سنجاقك.

پووشپەڕ : ماهی از سال.

پووش‌دیان : ا. خلال دندان.
پووش و پڵاش : ا. اثاث خانه و منزل، خس و خاشاك.
پووشه : ا. پوشه، دوسیه، پرونده.
پووشەڵان : ا، ق. جائیکه خس و خار زیاد باشد.
پووشوو : نک . پووشی.
پووشی : ا. پیفه، پد، پود.
پووك : ص. پوك، تو خالی، میان تهی، مجوف.
پووك : لثه.
پووك : نک . پووکاوڵه.
پووکاننەوه : نک . پووچاننەوه.
پووکاوڵه : باز کردن پنج انگشت رو به شخص بعنوان عدم موافقت و حتی نفرت.
پووکه : ا. پووکه فشنگ.
پووکه : ص، ا. برف کم آب.
پووکه : ص، ا. گریه نرم، برف نرم.
پووگ : ا، (ز). باد تند.
پووڵ : ا. پول، وجه.
پووڵ : ا، (ز). گودی سرشانه.
پووڵپەرەس : ص فا. پول پرست.
پووڵ ڕەش : امر. پول سیاه، پول خُرد.
پووڵەکه : ا. پولك، فَلس.
پووڵەکی : ص نسب. پولکی، مادی، پول پرست.
پووڵەکەرێز : ص مف. پولك دوزی شده.
پوولی : نک . پشکۆ.
پوونای : م، (ه). پوساندن.
پوونك : نک . پوونگه.
پوونگه : ا. پونه، پودنه.
پووەدای : م، (ه). نیش زدن، زدن
پوویا : امف، (ه). پوسیده.
پوویان : م، (ه). پوسیدن.
پووینه : نک . پوونگه.
پۆیشی : ا، (با). پشه.
پۆیلانه : ا. هدیه‌ای برای زن فارغ شده یا دختر شوهر کرده.
پەپکه : ا. خرمن یا توده‌ای از هر چیز.
پەپکه : حلقه مانند، حلقه‌مار به دورخود.
پەپکەبستن : م. حلقه بستن، حلقه زدن.
پەپکەدان : نک . پەپکەبەبستن.
پەپکەمەلیچك : ا. پنیرك.
پەپلی‌دای : نک . پەپکەبەستن.
پەپوو : ا. هدهد، مرغ سلیمان، شانه به سر.
پەپووسلێمانه : نک . پەپوو.
پەپووله : ا. پروانه، کپلك «کرم جگر گوسفند».
پەپووك : نک . پەپوو.
پەپوولێ : (ه). حلقه مار به دور خود.
پەپوولێ‌پێکای : (ه). نک . پەپکەبەستن.
پەپووکەره : ا. مرغ حق.
پەپه : ا. گرده بزبان بچه‌ها.
پەپەرووك : ا. پروانه.
پەت : ا، ص. طناب پاره، قطعه طناب.
پەتا : ا. نزله، زکام همراه با سینه درد،


پەرپەرۆك

جریان آبیَ بینی، سرماخوردگی.
پەتاتە : ا. سیب‌زمینی.
پەت‌پەتی : معالجە معمولی و محلی.
پەترۆ : ا. پوست خشك روی زخم.
پەترۆك : نک . پەترۆ.
پەتك : ص. طناب پارە.
پەت کردن : م. دار زدن.
پەتلە : ا. بلغور، گندم پختە.
پەتۆ : ا. نَفَس.
پەتۆت : ص، (ز). کهنە، فرسودە، فرتوت.
پەتوو : ا. پتو.
پەتە : م، (ه). نان درست کردن.
پەتە : ا. پاس، اجازە عبور.
پەتەر : ا. بلا، مصیبت.
پەتەری : ص. دیوانە، مجنون، خالص، ناب، بی‌غش، مطلق.
پەتیارە : ص. پتیارە، سلیطە.
پەچە : ا. محل و جایگاه گوسفند.
پەچەتە : ا. دستمال سفرە.
پەچین : م. غصە در دل اندوختن.
پەحتن : م، (ز). جوشاندن، پختن.
پەحن : ص، (ز). پهن، عریض.
پەحنی : ا، (با). پاشنە پا.
پەخ : ص. پخ.
پەخش : ص. پخش، پراکندە.
پەخشان : م. پخش کردن، بخشیدن، تقسیم کردن، پراکندن.
پەخشە : ا. پشە.
پەخشان کردن : نک . پەخشان.
پەخمە : ص. پخمە، بی‌دست و پا، دست و پا جلفتنی، کودن، سادە لوح.
پەڕ : ا. پَر.
پەڕ : گوسفند سفید صورت سیاه.
پەڕ : ا، (ز). بال.
پەڕ : ق. کنار، دور.
پەراسوو : ا. دندە.
پەراگەنە : امف. پراکندە، متفرق، بهم ریختە.
پەراگەنە کردن : م. پراکندن، پخش کردن، متفرق کردن، پراگندە کردن.
پەڕاننەوە : م. پراندن. پرانیدن، بپرواز در آوردن.
پەڕاننەوە : م. زنی را از شوهر جدا کردن و بعقد خود در آوردن.
پەراوێز : ا.حاشیە،حاشیەپارچە ولباس.
پەرپتین : م، (ز). پر کندن مرغ و پرندگان، پَر کردن، آبروت کردن.
پەرپەڕ : ا. پَرپَر، بال بال، ورق ورق.
پەرپەرۆك : ا، (ز). پروانە.
پەرت : ص. پرت، بی معنی، دور از ذهن، دور افتادە، منحرف.
پەرتاو : ا. پرتاب.
پەرت‌بوون : م. پرت شدن، افتادن از بلندی، دور شدن از موضوع.

پەرتبەستن : نک . پەرتبوون.

پەرتدان : م. پرتاب کردن، انداختن.

پەرت کردن : نک . پەرتدان.

پەرتگا : امر. پرتگاه.

پەرتووك : ا. کتاب.

پەرجان : ا. نک . پەرچین.

پەرجوو : ا. معجزه.

پەرجیم : نک . پەرچین.

پەرچ : ا. عذر، بهانه.

پەرچاننەوه : نک . پەرچدانەوه.

پەرچدانەوه : پرچ کردن، بر گرداندن سر میخ.

پەرچدایوه : (ھ)، نک . پەرچدانەوه.

پەرچ کردن : نک . پەرچدانەوه.

پەرچەڤت : ا، (ز). آمـــــاس، ورم، تورم، باد، خامباد.

پەرچەڤتن : م، (ز). متورم شدن، باد کردن، آماس کردن، طبله کردن.

پەرچەڤتی : افا. متورم شدن، باد کردن، آماسیده.

پەرچین : ا. پرچین.

پەرخاندن : م. له کردن، مالیدن به زمین، سایيدن.

پەرخاندی : امف. له، لگدمال، سایيده.

پەرداخ : صیقل، جلا، پرداخت.

پەرداخت : نک . پەرداخ.

پەرداخت کردن : نک . پەرداخ کردن.

پەرداخت کردن : پرداخت کردن، تأدیه کردن، پس دادن، دادن.

پەرداخ کردن : م. صیقل کردن، جلا دادن، برق انداختن.

پەردك : نک . پردوو.

پەردوو : نک . پردوو.

پەرده : ا. پرده، حجاب، ورقه، پوشش، لایه، یك صحنه نمایش.

پەردەچیای : م، (ھ). فرصت داشتن، امکان داشتن، وقت پیدا کردن.

پەردەدڕان : م. پرده دریدن، کنایه از گفتن چیزی که نباید گفت، برداشتن بکارت دختر.

پەڕدەرهاوردن : پر در آوردن پرنده.

پەڕدەهاوردن : مشتاق بودن، بسیار علاقەمند بودن.

پەردەژ : ا. فرصت، فراغت، امکان، فاصله زمانی، دسترس.

پەردەژی : نک . پەردەژ.

پەردەژیان : م. فرصت داشتن، امکان داشتن، وقت پیدا کردن.

پەردەك : ا. معما، مَتَل.

پەردەوژ : نک . پەردەژ.

پەردێژ : نک . پەردەژ.

پەرسای : پرسش.

پەرستار : پرستار.

پەرستن : پرستیدن.

پەرسوو : ا، (ز). زکام.

پەرسی : نک . پەرسوو.

پەڕسیاوش : ا. پر سیاوش.

پەرسیلك : ا. پرستو.

پەڕش : امص. پرش، خیز، جست، جهش.



پەڕسیاوش

پەڕشت : ا. نوعی غله گندم مانند دانه ریز و قرمز رنگتر با دو سر باریکتر از گندم.
پەرڤەری : نک . پەروار.
پەرك : ا. ورق، برگ کاغذ.
پەرکال : ح مص. زیبایی.
پەرکولّۆڵ : ا. گوسفند صورت و گردن سیاه پوزه سفید.
پەرکەم : ا. بیماری صرع.
پەڕکەندن : م. پَر کندن.
پەڕکەنە : امف. پَرکَنده، آبروت، اوروت.
پەرگ : ا. نخ پرگ.
پەڕگار : ا. پرگار.
پەڕگین : ق. آخرین، آخرمین، واپسین، فرجامین.
پەرمیان : م. اطمینان کردن.
پەرمیان : فرصت کردن.
پەڕۆ : ا. پارچه کهنه، ژنده، کهنه پاره.
پەروا : ا. پروا، باك، بیم، هراس، ترس.
پەروار : پروار، چاق، فربه.
پەروار بەستن : م. پروار بستن.
پەرواری : ص نسب. پرواری، فربه.
پرواز : ا. پرواز، طَیَران.
پەروانە : ا. پروانه.
پەڕۆ بێ نوێژێ : ا. کهنه حیض، کنایه از کسی که برای انجام کار بهر کسی روی می آورد.
پەڕوپێ : نک . پل و پا.
پەروەردگار : ص فا. پروردگار، خداوند، رب.
پەروەردە کردن : م. پروردن، پروراندن، پرورش دادن، بار آوردن، تربیت کردن.
پەروەرش : امص. پرورش، تربیت.
پەڕە : ا. ورق، برگ، صفحه.
پەڕەپا : ا. پَرپا، کبوتر پَرپا.
پەرەسار : ص فا. پرستار.
پەرەستش : امص. پرستش، عبادت.
پەرەستن : م. پرستیدن، پرستش کردن، نیایش کردن.
پەرەسش : نک . پەرەستش.
پەرەسین : م. پرستیدن، نیایش کردن، عبادت کردن، پرستش کردن.
پەڕەکە : ا. دنده، قفسه سینه.
پەڕەکەر : ا. حلاج.
پەڕەنە : ا. پرنده، طیر، مرغ.
پەرەوەرێ : ق. سه روز قبل، پس پریروز.
پەرهێز : ا. پرهیز، دوری، اجتناب، احتراز.
پەرێ : ا. پری، از ما بهتران.
پەرێز : جار، جای درو شده گندم و جو.
پەرێز : محل اختفای شکارچی.
پەرێژ : نک . پەردەژ.
پەرێژیان : نک . پەردەژیان.
پەرێسای : نک . پەرەستن.
پەرێش : نک . پەرێشان.
پەرێشان : ص فا. پریشان، آشفته،

ناراحت، ژولیده، نامرتب.

پەرێشان بوون : م، پریشان شدن، آشفته شدن، نامرتب شدن.

پەڕین : م. پریدن، جستن، جهیدن، پرواز کردن، رنگ رفتن، زدن چشم در اثر ضعف یا شادی.

پەڕینە هەوا : م. جستن، جست زدن.

پەز : ا. گوسفند.

پەز : (با)، ا. گله گوسفند و بز.

پەزا : ص فا. پَزا.

پەزانن : م. پختن، آماده کردن.

پەزاو : ا. دومین آب کشت.

پەزەکیفی : ا. قوچ و میش کوهی.

پەزێرایی : ح مصـ. پذیرایی، مهمان نوازی، مهمانی.

پەزێرە : ص. نان بیات.

پەژارە : ا. غم، غصه، اندوه، آشفتگی، پریشانی، ملامت.

پەژك : ا، (ز). سرچوب و خاشاك که برای روشن کردن آتش بکار می رود.

پەژم : (ه)، ا. پشم.

پەژموردە : امفـ. پژمرده، پلاسیده، غمگین.

پەژمینە : (ه)، ص نسب. پشمینه، پشمین، ساخته از پشم، پشمی.

پەژیراندن : م. پذیرفتن، قبول کردن، شنیدن و قبول کردن.

پەژێو : ص فا. پریشان، مغموم، آشفته، غمگین.

پەژیوان : ص. نادم، پشیمان.

پەس : ق. پس، بنابراین، بعد، عقب.

پەس : ص. پست، دنی، لئیم.

پەسا : ا. مایە.

پەساخوڕ : نک . پاشاخور.

پەساکردن : م. مایه انداختن، مایه گرفتن.

پەساو : نک . پاشاو.

پەسپۆر : (ز)، ص. زن پر حرف.

پەسپەسەکۆڵە : ا. نوعی عنکبوت درشت جنگجو که فاقد زهر است.

پەسپەندە : (ز)، ص. گمنام، بی ارج و حرمت.

پەست : نک . پەس.

پەست : زمین پست، پایین.

پەسپێرارەکە : ق. سه سال پیش، پس پیرار.

پەسپێرەشەو : ق. سه شب قبل.

پەسپێرەکە : ق. پس پریروز، سه روز پیش.

پەستا پەستا : ق. آهسته آهسته، نرم نرم.

پەستاندن : م. فشردن، پرس کردن، درهم کوبیدن چیزهای پر حجم.

پەستوو : ا. پستو، صندوق خانه.

پەستی : ح مصـ، ا. پستی، دنائت، پایینی.

پەسدۆزی : ح مصـ. پس دوزی.

پەسمەنە ' ص مفـ. پس مانده، باقی مانده، بجا مانده، عقب مانده.

پەسن : امصـ، (ز). مدح، ستایش.

پەسندان : م، (ز). مدح کردن، ستایش

کردن
پەسوفت : امف. پس افت، ذخیره، پس انداز، اندوخته.
پەسەك : ا. پستەك، نیم تە نمدی.
پەسەن : ص مف. پسند، مورد پسند، مطلوب.
پەسەناز : نک . پەسوفت.
پەسەناز کردن : م. اندوختن، پس انداز کردن، ذخیره کردن، پس اوفت کردن.
پەسەن کردن : م. پسند کردن.
پەسیرە : ا. غوره، قوره.
پەسیڤ : (با)، ا. سرماخوردگی، زکام.
پەشتەماڵ : ا. لنگ.
پەشك : ا. قطره.
پەشم : ا. پشم.
پەشمالوو : ص مف. پشم آلو، پرپشم.
پەشمەك : ا. پشمك.
پەشمینە : نک . پەژمینە.
پەشۆکان : م. آشفتن، پریشان شدن، مضطرب شدن، هاج و واج شدن.
پەشۆکان : م. دستپاچە شدن، مشوش شدن.
پەشۆکاو : ص فا. آشفته، پریشان، نگران، مضطرب، هاج و واج.
پەشۆکە : آشفتگی، دستپاچگی، تشویش.
پەشۆکیان : نک . پەشۆکان.
پەشووش: ص، (ز). شُل، وارفته، نرم.
پەشە : ا. پشه.
پەشەبەن : امر. پشه بند.
پەشیل : ص. ویران، خراب.
پەشیلاندن : م، (ز). خراب کردن، دیوار و خانه و مانند آن، تخریب.
پەشیز : ا، ص. پشیز، غاز، سکه مسی.
پەشیمان : نك . پەژیوان.
پەشێو : ص. غمگین، اندوهگین، نگران، پریشان، آشفته.
پەشێوبوون : م. آشفتن، نگران شدن، هاج واج شدن.
پەشێوە : نک . پەشۆکە.
پەقاندن : م. لە کردن جاندار و میوه زیر وزنه سنگین.
پەقین : م. لەشدن جاندار و میوه زیر وزنهٔ سنگین.
پەك : ا. قید، ترس، درماندگی، توان.
پەكخستن : م. عقب انداختن، ممانعت کردن، جلو گرفتن.
پەككەفتگ : امف. مانده، بجای مانده، خسته، درمانده، ناتوان.
پەككەفتوو : نک . پەككەفتگ.
پەككەفتن : م. مقید بودن، وامانده، درمانده شدن، ترسیدن.
پەكوپۆز : امر. پك و پوز، وضع و قیافه، ظاهر.
پەکەر : ص. پکر، افسرده، ناراحت.
پەگڕ : ا. کود گوسفند که در طویله مانده و روی هم انباشته و خشك شده باشد.
پەل : ا. عضو، اندام.

پەل : ا. قطعه، تیکه.

پەل : ص. کسر، کم.

پەل : ا، (با). دانه آتش، آتش دانه.

پەل : ا، (با). پر.

پەڵ : ا. سنگ یا کلوخ به اندازه‌ای که بشود انداخت.

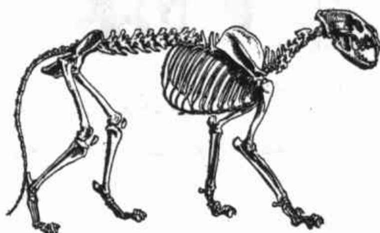
پەڵاس : ا. پلاس، گلیم پاره، جاجیم پاره.

پەلاڤ : نک . پلاو.

پەلامار : ا. تکان، حمله، جنبش.

پەلامار دان : حمله کردن، تکان خوردن برای انجام کار، جنبیدن.

پەڵان : ا. استخوان.



پەڵپ : ا. بهانه.

پەڵپ : ا. ریشه، مغز، هسته.

پەل‌پسیاگ : امف. آشفته، هاج واج.

پەڵپ گرتن : م. بهانه گرفتن.

پەڵپ گرتن : هسته کردن میوه‌هایی مانند بادام.

پەڵپەڵان : کلوخ اندازی، سنگ اندازی.

پەلچقاندن : م، (ز). آسیاب کردن، نرم کردن، مالیدن.

پەلچم : ا، (ز). برگ و علف خشک شده جهت خوراك حیوانات.

پەڵخ : ا. بچه خوك و گوساله گاومیش.

پەڵخورد : ص‌مر. نیم کوبیده.

پەڵخە : ا. کاس، خوك نر.

پەلك : ا. زلف دراز، موی سر دراز.

پەلك : ا، (ه). برگ.

پەڵك : پلك.

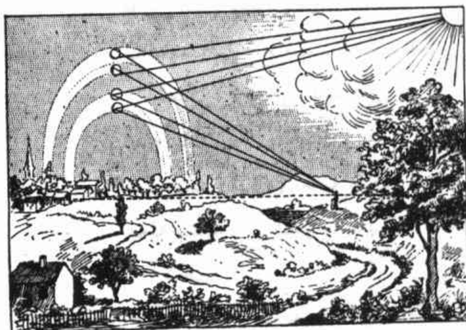
پەل‌کردن : م. تیکه کردن، قطعه کردن.

پەل‌کوتان : م. کورمال کردن.

پەلکە : ا، ص. زلف دراز بافته.

پەل‌کەردەی : م، (ه). پَـر در آوردن پرنده.

پەلکەڕەنگینە : امر. قوس قزح، رنگین کمان.



پەلکەزێرینە : نک . پەلکەڕەنگینە.

پە لگ : ا. پلك چشم.

پەلگر : ا. انبر.

پەڵگرك : ا، (ه). آتش گیر، مقاش، انبر.

پەلگ گوێچکە : امر. نرمه گوش.

پەڵم : ا. آماس.

پەلمان : م. آماسیدن.

پەڵۆخ : ص. کثیف، پلید، گند.

پەڵۆشە : ا. گوَن، بوتهٔ سوخت تنور.



پەل و پۆ : ا. شاخ و برگ، پر و بال، دست و پای آدمیزاد.

پەل و کوت : ح مص. دستمالی.

پەڵە : ا. اولین باران فصل.

پەڵە : قطعه‌ای از زمین زراعتی.

پەلە : امص. عجله، شتاب.

پەلەپسکێ : ح مص. دستپاچگی، آشفتگی، پریشانی، نابسامانی.

پەلەپیتك : نک . پەلەپیتکە.

پەلەپیتکە : ا، (ه). ماشه تفنگ.

پەلەپیتکە : ا. کلوخ، سنگ، آت و آشغال.

پەڵەدان : م. باریدن اولین باران مفید فصل پاییز و آخرین باران مفید و کافی فصل بهار.

پەلەفرتکێ : دست و پا زدن.

پەڵەفڕکێ : نک . پەڵپەڵان.

پەلەقاژێ : دست و پا زدن.

پەلە کردن : م. عجله کردن، شتاب کردن.

پەلەکوتێ : حرکت دست کورها برای یافتن اشیاء، دست مالیدن.

پەڵەنگ : ا. پلنگ.

پەلەوەر : ا. پرنده.

پەلیتە : ا. فتیله.

پەمبوو : ا. پنبه.

پەمبی : ا، (با). پنبه.

پەمگ : ا. پنبه.



پەمڵەپڕێ : تفنگ سر پر.

پەموانە : امر. پنبه دانه، بذر پنبه.

پەموو : پنبه.

پەمە : پنبه.

پەمەتۆمە : نک . پەموانە.

پەمەدانە : نک . پەموانە.

پەن : ا. موَعظه، پند، اندرز، نصیحت، آموزش.

پەن : ا. ننگ.

پەنا : ص، ا. پناه، پناهگاه، حامی، پشتیبان.

پەنابا : پناباد، سکه نقره‌ای معادل نیم ریال.

پەناباد : نک . پەنابا.

پەنابردن : م. پناه بردن، مُلتجی شدن،

پناهیدن.

پەنابەخوا : پناه بر خدا، معاذالله.

پەنابەر : افا. پناهنده.

پەناگا : امر. پناهگاه، مأمن.

پەنام : آماس، ورم، باد، تورم، نفخ.

پەنام : ص، ق. پنهان، مخفی، نهان، محرمانه، غایب.

پەنام‌ئاردەی : م، (ه). آماس کردن، ورم کردن، باد آوردن، متورم شدن، نفخ کردن.

پەنام کردن : پنهان کردن، قایم کردن، مستور داشتن، مخفی کردن، نهان ساختن.

پەنامگا : امر. پناهگاه، مأمن.

پەنام هاوردن : نک . پەنام‌ئاردەی.

پەنام‌هاوردن : پناه آوردن، مخفی شدن نزد کسی، مُلتجی شدن.

پەنامەکی : ص نسب. پنهانی، محرمانه، پوشیده، مستور، مخفی.

پەناوا : نک . پەنابا.

پەناهەنە : افا. پناهنده، ملتجی.

پەن‌بەسەرا هاوردن : م. دختری را ننگین کردن، به کسی بد گویی کردن، آبروی شخصی را بردن.

پەن‌پێ دریاگ : ص مف. دختر لو رفته، کسی که ننگی بر او رفته باشد.

پەنج : ص. کرخ.

پەنجدەری : ص نسب. پنجدری.

پەنج‌شەمە : ا. پنجشنبه.

پەنجۆڵە : ا. پنجول، پنجه، چنگال.

پەنجە : ا. پنجه، دست، چنگ، چنگال.

پەنجە : (ز). پاییزه.

پەنجە : ا. نیم تخت کفش.

پەنجەرە : ا. پنجره.

پەنجەشیر : ا. سرطان.

پەنجەمریەم : پەنجەمریم.

پەنج : ا، (با). چنگال، چنگ درندگان، پنجه.

پەند : ا. پند، نصیحت، اندرز، موعظه.

پەن‌دان : م. پند دادن، نصیحت کردن، اندرز دادن.

پەن‌دان : م. دختری را ننگین کردن، بکارت دختری را برداشتن.

پەندەمووس کردن : نک . پەنگەمووش کردن.

پەنگاو : ا. گرداب، آب جمع شده در یك جا.

پەنگ‌خواردن : م. ماندن آب پشت مانع، جمع شدن آب در یك جا.

پەنگر : ا. دانه آتش، آتش دانه.

پەنگر کێش : ا. انبر، مقاش، آتش گیر.

پەنگل : نک . پەنگر.

پەنگل کێش : نک . پەنگر کێش.

پەنگلەمووش کردن : نک . پەنگەمووش کردن.

پەنگەمووش کردن : سکوت کردن از غم و غصه، خوابیدن با غم و غصه.

پەنەمیاگ : افا. متورم، باد آورده، آماس کرده، ماسیده.

پەنەمیان : م. آماس کردن، باد آوردن،



پەنجە

متورم شدن.
پەنەمیان : خوابیدن.
پەنەمیگ : نک . پەنەمیاگ.
پەنەمین : نک . پەنامهاوردن.
پەنهان : ص، ق. پنهان، مخفی، نهان.
پەنێر : ا. پنیر.
پەنێرەك : ا. پنیرك.
پەهن : (ز)، نک . پان.
پەی : ا. پی، عصب.
پەی : ح اضـ، (ه). برای، محض.
پەی : ا. بنیاد. اساس.
پەی : ا. اثر، ردپا.
پەیا : ص، ق. پیدا، آشکار، هویدا، مرئی، واضح.
پەیابوون : م. پیدا بودن، پیدا شدن.
پەیاپەی : ق‌مر. پیاپی، پی در پی، متوالی.
پەیا کردن : م. پیدا کردن، یافتن، کسب کردن، بدست آوردن.
پەیام : ا. پیام، پیغام.
پەیامبەر : ا، ص فا. پیغامبر، پیامبر.
پەیبردن : م. پی بردن، دریافتن، متوجه شدن.
پەیتاپەیتا : پیاپی.
پەیجۆری : ح مصـ. پی جویی، جستجو، تَفَحص، کاوش، تعقیب.
پەیجۆری کردن : م. پی جویی کردن ، تعقیب کردن کاری.
پەی‌حەسیان : (ز)، نک. پەی بردن.
پەیخام : نک . پەیام.
پەیدا : نک . پەیا.
پەیدا کردن : یافتن، پیدا کردن.
پەی دان : م.ورم کردن پی دست چارپا در اثر فشار.
پەی‌دەرپەی : ق. پی در پی، پیاپی، مسلسل، «مداوماً».
پەیر : ا، (ز). خوشه پروین.
پەیرەو : ص‌فا، ا. پیرو، مرید.
پەیزەن : ص فا. اسبی که دستی را بدیگری می زند و زخم می کند.
پەیژە : ا. نردبان، نردبام.
پەیغام : ا. پەیغام، پیام.
پەیغام دان : م. پیغام دادن، پیام دادن.
پەیغامهاوەر : ا، ص‌فا. پیغام آور، آورنده پیغام.
پەیغەمەر : ا، ص فا. پیغمبر، پیغامبر، رسول.
پەیڤین : م، (ز). حرف زدن.
پەیکار : ا. پیکار، جنگ، ستیز.
پەیکان : ا. پیکان، تیر.
پەیکەر : ا. بدن، پیکر.
پەیمان : ا. پیمان، عهد، قرارداد، عهدنامه.
پەیمانبستن : م. پیمان بستن، عهد کردن.
پەیمانە : ا. پیمانه، کیل، مقیاس، اندازه.
پەینجە : ا. نردبان، نردبام.
پەینکە : ا. آردی که چانه خمیر روی

آن باز کنند.

پەیوەسە : امف. پیوسته، متصل، مداوم، همیشه، همیشگی.

پەیوەس کردن : م. پیوست کردن، چسباندن.

پەیوەن : ا. پیوند، اتصال، ارتباط، خویشی، ازدواج.

پەیوەنلێدان : م. پیوند زدن.

پەیین : ا. پهن.

پەیینجە : نک . پەینجە.

پەیینکە : نک . پەینکە.

پی : ا. پیه، چربی بدن جانوران.

پیّ : ا. پا.

پی : ١٤ر٣.

پیٚ : ا. پایه، پایه کوتاه، پایه میز.

پیا : ا. مرد.

پیا : ا. قاصد.

پیا : ا. نوکر، خدمتکار.

پیا بردن : م. فرو بردن.

پیا پەڕیگ : ص مف. ورپریده.

پیاپەڕین : م. ورپریدن، پریده بکسی، نزاع کردن با کسی.

پیا چوون : ا. فرو رفتن.

پیا چوون : پی گیری کردن، دنبال کردن، کاری را تعقیب کردن.

پیا چە قانن : م. فرو بردن، بزور و فشار فرو بردن.

پیاچەقین : م. فرو رفتن.

پیادان : م. آب در کاسه گرداندن.

پیادان : م. لگد زدن، اردنگ زدن.

پیادە : ص، ا. پیاده، پیاده نظام، یکی از مهره‌های شطرنج.

پیادەبوون : م. پیاده شدن، از مرکب به زیر آمدن.

پیادەڕەو : امر. پیادەرو.

پیادە کردن : م. از مرکب بزیر آوردن، طرحی را به مرحله عمل رساندن.

پیاز : ا. پیاز.

پیازاو : ا. اشکَنه.

پیازگ : ا. بسته، بقچه کوچك.

پیازە خوو گانە : امر. موسیر.

پیازی : ص نسب. رنگ پیازی.

پیاساوین : م. مالیدن چیزی به چیزی.

پیاسە : ا. یاد.

پیاکاڵیان : م. بچه را تشر زدن.

پیاکێشان : م. چیزی را به چیزی مالیدن.

پیاگ : ا. مرد.

پیاگ : ا، ص فا. پیغامبر، قاصد، امر بر، فرستاده، نوکر.

پیاگانە : ص‌نسب. مردانه، دلیرانه.

پیاگەتی : ح مص. مردانگی، جوانمردی، غیرت.

پیاگەییشتن : م. سر رسیدن بکاری، به فریاد کسی رسیدن، رسیدن به خوردن چیزی.

پیاگەیین : م. رسید گی کردن.

پیاڵە : ا. پیاله، جام، لیوان، استکان، فنجان.

پیامالّین : م. مالیدن چیزی به چیزی.


پەیوەن


پێچ

پیان : ا. جام مسین.
پیانووسان : چسباندن چیزی به چیزی.
پیاو : نک . پیاگ.
پیاوانه : نک . پیاگانه.
پیاوەتی : نک . پیاگەتی.
پیاهاتن : م. تکرار کردن، دوباره گویی کردن، دوباره خواندن.
پیاهاتنەوە : م. دوره کردن.
پیاهەڵچوون : م. از چیزی بالا رفتن.
پیاهەڵخوێندن : م. لغز گفتن به کسی.
پیاهەڵدان : م. اردنگی زدن.
پیاهە لسپاردن : م. چیزی را تکیه دادن.
پیاهەڵشاخان : م. حرفهای ناخوش و رکیك به کسی زدن.
پیایەتی : نک . پیاگەتی.
پیٚبڕان : رسیدن سهمی به کسی.
پیٚبژیو : ا. معاش، نفقه.
پیبگ : ا، (ز). مردمك چشم.
پیٚبوون : م. همراه داشتن.
پیٚپێلکه : نردبان، نردبام.
پیٚپێوەنان : م. در رفتن.
پیت : حرف الفباء.
پیت : ا. برکت.
پیت : ا، (ز). شعله آتش.
پیتاك : جمع آوری اعانه.
پێتاوە : ا. نوعی جوراب، پاتابه.
پیتدانەوە : م. برکت کردن.
پیتك : ا، ص. کلوخ، سنگ ریز و کوچك.
پیتکار : حروف چین.


پێچك

پیتن : م. پختن نان.
پیته : ا. شلتوك، پوسته برنج.
پیتەبڕ : افا، ص فا. کرم گندم، آفت گندم، چیزی که برکت از گندم ببرد.
پیتەپیته : قمر. کم‌کم، اندك اندك.
پیتەك : ق. کم.
پیتەك : ا. جهاز عروس.
پیجامه : امر. پیژامه، پیجامه.
پێچ : ا. پیچ مربوط به مهره.
پیچ : ا. پیچ، تاب، انحنا، شکن، پیچیدگی.
پێچ : ص. نادرست، ناراست.
پیچازی : ص نسب. پیچازی، چهارخانه، شطرنجی.
پیٚچاڵ : نک . پاچاڵ.
پێچانن : پیچیدن، پیچاندن، خم کردن، جمع کردن، لوله کردن.
پیچاننەوە : نک . پێچانن.
پێچاوپێچ : ص. پیچ، پُر پیچ، پیچ پیچ.
پێچ تیٚ کەفتن : نک . پێچ‌خواردن.
پێچ‌خارن : (ز)، نک . پێچ‌خواردن.
پێچ‌خواردن : م. پیچ خوردن، در هم
پێچ دان : م. پیچ دادن.
پێچراو : امف. پیچیده، خم گشته، ملفوف.
پێچك : موسیر.
پێچك : ا. گلوله نخ.
پێچ کردنەوە : م. فرار، فرار پنهانی، ازخجالت دورشدن، از ترس گریختن.
پێچوانه : ص‌مر. معکوس، برعکس.

پیچ و پەنا : راه کج و باریك.
پـێ‌چـوون : وارفـتـن، یـکـه خـوردن، اندوهگین شدن، ناتوان شدن.
پێ‌چوون : م. طول کشیدن، مدت زمانی که برای انجام کاری می گذرد.
پێچە : ا. پیچه، نقاب، روبنده.
پیچەك : ق، (ز). کم، اندك.
پێچەوانە : نک . پێچوانە.
پێچی : ناراستی، نادرستی.
پێچیاگ : نک . پێچراو.
پێ‌حەساندن : م. گـوشـەزدن، اشـاره کردن.
پێ‌خاس : نک . پاپەتی.
پێ‌خاوس : نک . پاپەتی.
پێخوست : ص‌مر. راه کوبیده، راهی که عبور از آن زیاد است.
پێ‌خوەر : امر. قاتق، نان خورشت.
پێ‌خوەش‌بوون : م. بچیزی دل خوش داشتن.
پێ‌خولە : امر. بچه‌ای که تازه راه افتاده باشد.
پێ‌خوێ : ا. توده‌ای از هر چیز، خرمنی که کوبیده ولی پاك نشده است.
پـێ‌خـەف : امـر. لـحـاف، آنـچـه روی می اندازند و می خوابند.
پێ‌خەنین : م. به کسی خندیدن.
پێ‌دان : م. دادن چیزی به کسی.
پێ‌داهاتن : م. عادت کردن به چیزی.
پێ‌دەشت : ا. تختی دامنه کوه.
پێر : ق، (ز). پریروز.

پیر : ص. پیر، کهنسال، فرتوت، مرشد، سالخورده، مسن.
پێرار : ق. پیرار سال.
پێرارەکە : نک . پێرار.
پێرای‌شەوێ : ق، (ه). پس فردا شب.
پیرایی : امر. پیشواز، استقبال، پیشباز.
پیر پنتك : ص. بچه بزرگ نما.
پێ‌رست : امر. فهرست.
پیرسووز : ا. پیه سوز.
پێروز : ص‌مر. مبارك، فرخنده.
پیرۆزە : ا. فیروزه.
پیرۆك : ص. چین و چروك پوست در اثر آب.
پێروو : نک . پەیر.
پیرەزا : ص‌مر. زاده از پیر، از پیر زاده شده.
پیرەژن : ص‌مر. امر. پیرزن.
پێرەشەو : ق‌مر. پریشب.
پێرەکە : ق‌مر. پریروز.
پیرەمەرد : امر. پیرمرد.
پیرەهەڤوك :ا، (ز). عنکبوت، رطیل.
پێ‌ڕەوکە : نک . پێ‌خولە.
پیری : ح‌مص. پیری، سالخوردگی، کهنسالی.
پێ‌ڕێ : امر. پیادەرو.
پێ‌زانین : م. فهمیدن چیزی را، دریافتن سر نهان.
پیزۆك : ا. جوش صورت و بدن.
پیزە : ق. اندکی از چیزی، کمی.
پیزی : ا. مقعد، ماتحت، کون.


پیرەهەڤوك

پێژان : م. خشت زدن.

پێژوێن : امر. کمربند، شال کمر.

پیس : ص. کثیف، آلوده، ناپاك، بد، گند، پلید.

پیس : ا. لك.

پیس: ص. جزامی.

پێس : ا. پوست، جلد.

پیساتی : امص. کثافت، آلودگی، پلیدی.

پیسار : ا. خون حیض.

پێ سپاردن : م. سفارش کردن.

پێ سپێری : امص. سفارش.

پێسترك : ا، (با). پنجره.

پێسته : ا. پوست حیوانات.

پێسته خۆش کردن : م. دباغی کردن.

پێسته خۆش کەر : ص فا. دباغ.

پیس کردن : م. کثیف کردن، آلودن.

پیسۆ : ا، (ز). بوی سوخته.

پی سۆز : نک. پیر سووز.

پێسه : ص، (ه). مانند، عین، مثل.

پیسی : نک. پیساتی.

پێسیر : ا، (ز). جیب بغل.

پێسیره : ا. غوره.

پیش : ا. غیظ، بغض.

پێش : ق. پیش، جلو، جلوتر، گذشته.

پێش ئاخوڕ : پیش آخور، آنچه از جلو حیوان می ماند.

پیشان : م. بغض کردن.

پیشان : م. پختن چیزی مانند سیب زمینی زیر خاکستر.

پیشاندن : م. تنوری پختن سیب زمینی.

پێشانگ : ص. پیشاهنگ.

پێشامەد : امص. حادثه، واقعه، پیش آمد، تصادف، سانحه.

پیشان دان : م. نشان دادن.

پیشانگا : امر. دید گاه.

پێشانی : ا. پیشانی، جبهه.

پێشاو : ا. پیشاب.

پیشاو : امف. چیزی که زیر خاکستر گرم پخته باشد.

پێش بەن : امر. پیش‌بند.

پێش بینی : ح مص. پیش بینی، عاقبت اندیشی.

پیش خرِ : امص، ص فا. پیش‌خر.

پێش خزمەت : ص مر. پیشخدمت، نوکر، پیشکار، خدمتکار.

پێش خستن : م. جلو انداختن، پیش انداختن.

پێش خوەر : امص. پیش خور.

پێشخوان : امر. پیشخوان.

پێش خەومەت : نک. پیش خزمەت.

پێشدا : نک. پێش.

پێشداتر : ق مر. پیشتر، جلوتر.

پێشدار : ص فا. پیشدار، جلودار.

پێشدەسی : ح مص. پیشدستی، سبقت، پیشی.

پێشدەسی : ا. پیشدستی، میز کوچك جلو دست.

پێشڕەفت : پیشرفت، پیشروی، بهبود، ترقی.

پێش‌ڕەو: ص فا. پیشرو، مقدم، مبتكر.

پێش فرۆش : امص. پیش فروش.

پیشڤه کرن : شناساندن، معرفی کردن.

پێش قلیانی : ا. صبحانه، پیش قلیانی.

پێش قەدەم : ص. پیش قدم، پیشرو، پیش آهنگ.

پێشکار : ص، ا. پیشکار، ناظر، سرپرست، نماینده.

پێش کڕ : نک . پیش خر.

پێش کراها : امر. پیش کرایه.

پیش کردن : م. غیض کردن، بغض کردن، قهر کردن، بق کردن.

پێشکۆ : ا. قاچ زین.

پێشکه : ا، (با). پشه.

پیش کەردەی : (ه)، نک . پیش کردن.

پێش کەش : امص. پیش کش، هدیه، تعارف.

پێش کەوتن : م. پیش افتادن، جلو افتادن، ترقی کردن.

پێشگا : ا. پیشگاه.

پێش گرتن : م. جلو گیری کردن.

پێشگوو : ص فا. پیشگو، غیب‌دان.

پێش مەرگە : ص مر. پیش مرگ، گشتی.

پیشن : ص نسب. اخمو، بداخم، غرغرو.

پیشنای : م، (ه). پخته شدن زیر خاکستر گرم.

پێش نوێژ : امر، ص مر. پیش نماز، امام.

پێش نویس : ص مف، امر. پیش نویس.

پێشنها : ص مف، امر. پیشنهاد، توصیه.

پێشوا : ص، ا. پیشوا، لیدر، رهبر، امام.

پیش واردەی : نک . پیش کردن.

پێشواز : نک . پیرایی.

پیٚ‌شۆر : امر. پاشوره حوض، سنگ پا.



پێشۆك : ا. صدف، گوش ماهی.

پێشوو : ا، (ز). پشه.

پێشوەسه: ا. سگ مگس.

پێشه : ا. پیشه، کار، حرفه، کسب، شغل.

پێشه : ا. استخوان.

پێشه : ا. هسته، مغز هسته.

پێش‌هات : نک . پێشامەد.

پێش‌هاتن : م. پیش‌آمد کردن، روی دادن، اتفاق افتادن.

پێشەکی : ق. پیشکی.

پێشەوەر: ص. پیشه‌ور، کاسب.

پیشیاگ : امف. چیزی که زیر خاکستر گرم پخته شده است.

پیشیان : م. زیر خاکستر گرم پخته شدن.

پیٚ‌شێل : ح مص. لگدمال، لگدکوب.

پێشی : ا، (با). پشه.

پێشین : ق. پیشین، قبلی.

پێشینیان : ص نسب. پیشینیان.



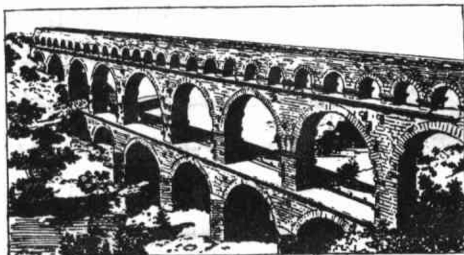
پیف : ص، ا. پوك، میان تهی.

پیڤاز : ا. پیاز.

پیفك : ا. پیفه، پد، پده.

پیڤه : امف. مبتلی، گرفتار.

پێڤەدان : م، (ز). بستن چیز گشوده مانند در.
پیڤی : نک . پیفك.
پیك : ح مص، ا. صلح، آشتی.
پێکان : م. اصابت کردن، به هدف رسیدن، به هدف زدن.
پێ کردن : م. نکوهش کردن، سرزنش کردن.
پێکڤە : افا. متحد، پیوسته.
پێکفە : ص، (ز). عمومی، همگانی.
پێ کوڕە : ا. لارو ملخ، نوزاد ملخ.
پێ کوڕە : افا. قاصد، پیغامبر، امربر.
پێك هاتن : م. جابجا شدن.
پێك هانین : م. جابجا کردن.
پێ کەفتن : م. مناسب بودن، شایسته بودن.
پێ کەنین : م. به کسی خندیدن.
پێ کەوتن : نک . پی کەفتن.
پێ گرتن : م. پا گرفتن بچه.
پێ گەیین : م. رسیدگی کردن.
پێ گەیین : بزرگ شدن، رسیدن.
پیل : ا، (ز). موج.
پێڵ : ا. پل.



پێڵ : ا. کوهان گاو.
پێلاڤ : ا، (با). پلو.
پێڵاو : ا. کفش، پای افزار.
پێلك : ا، ص، (ز). پستچی.
پێڵوو : ا. پلك.
پێڵوو : ا. دانه آتش، آتش دانه.
پیله : ا. پیله.
پیله : ص. گاوی که شاخهایش به طرف پایین گشته باشد.
پیله کردن : م. پیله کردن، کسی را به سماجت رنج دادن.
پیله گر : ص مر. بهانه گیر.
پیلەوەر : ص مر، امر. پیلەوەر، خرده فروش، دوره گرد.
پێ لێ بڕین : م. پای از جایی کشیدن.
پێ مەڕە : ا. بیل.
پێ مەله : ا. شنای با پا.
پین : ا، (ز). لگد.
پێ نازین : م. به چیزی نازیدن، بالیدن، فخر کردن.
پێناس : امر. شناسنامه.
پێناسە : شناسایی.
پێنجار : ا. گیاه، سبزی.
پینجار : ا. پواز.
پێنجه یتار : ق مر. پنج روز سال کسمه.
پینکی : ا. چُرت.
پینگاف : ا. گام، قدم.
پێ نوان : م. چیزی را به کسی نشان دادن، نشان دادن به تهدید.
پینۆك : نک . پینکی.

پینه : ا. پینه، وصله.

پینه‌چی : ص فا. پینه دوز.

پیٚ نه‌زان : ص مر. سفله، کسی که به کار نیك دیگران ارج نمی گذارد، ناسپاس.

پیٚ نه‌زانین : م. سفله بودن، ناشناسی کردن.

پینه و په‌ڕۆ : ص مر، امر. وصله پینه.

پیو : ا. لثه.

پیوار : ص. غایب، ناپیدا.

پیٚواز : ا، (ز). پیاز.

پیٚوان : م. پیمانه کردن، متر زدن، اندازه گرفتن.

پیٚوانه : امر، ق مر. پیمانه، اندازه، کیل.

پیٚوایوه : (ه)، نک. پیرایی.

پیٚور : نک. په‌یر.

پیٚ وشك : ص مر. بدقدم، قدم خشك.

پیٚه وهاتن : م. آمد کردن، شگون داشتن، خوش قدم بودن.

پیٚه‌و بوون : م. قوی بودن، سرحال بودن، خوش هیکل بودن.

پیٚه‌و بوون : م. مبتلا شدن، دچار شدن، درگیر شدن.

پیٚه‌و چوون : دنبال چیزی را گرفتن، تعقیب کردن، با چیزی رفتن.

پیٚه‌و دان : م. گزیدن، زدن.

پی‌ویس : ص مر. مایحتاج، لازم، واجب، آنچه که لازمست با آدم باشد.

پی‌ویست : نک. پی‌ویس.

پیٚ‌هاتن : م. اقرار کردن، اعتراف کردن، مُقِر آمدن.

ت

ت : ت، ط.

ت : ضمیر مفرد مخاطب.

تا : ح اضـ. به معنی نهایت و انتها، تا، تا آنجا، تا آن زمان.

تا : ا. تا، چین، قد.

تا : ص. مثل، مانند، عدیل.

تا : ا. یك لنگه بار.

تائیسه : تاکنون، تا حالا، هنوز.

تاب : ا. تاب، توان، قدرت، نیرو.

تابار : امر. یك لنگه از دو لنگه یك بار.

تابان : ص فا. روشن، درخشان، براق، تابان.

تابوون : م. تا شدن، دولا شدن، روی هم خوابیدن.

تابگه : امر. لنگرگاه.

تابه تا : ص. تابه‌تا، ناجور، لنگه به لنگه.

تابیر : ا. تعبیر.

تاپاز : ص. بزرگ چثه، بلند قد.

تاپرِ : ص مر. ته پُر، تفنگ ته پُر.

تاپوّ : ا. سیاهی، شبح، سایه چیز یا فردی از دور.

تات : ا. تاتار، نام قبیله تاتار.

تاتا : نک . تات.

تاتك : ا. خواهر، خواهر بزرگ، باجی.

تاتك : ا، (ز). نمد.

تاتکیّ : ا، (ز). فرجی، جبه‌ای که از نمد ساخته می شود.

تاتۆ : ا، (ه). پدر، بابا.

تاتووڵه : ا. تاتوره، داد توره.



تاتەشۆڕ : نک . تەتە شور.

تاتی : ا. اعراب، زیر و زبر و پیش.

تاج : ا. تاج، دیهیم.

تاجر : افا. تاجر، بازرگان، سوداگر.

تاجڕێزی : ا. تاجریزی.

تاجی : ا. تازی، سگ شکاری.

تاجیك : ا. تاجیك.

تاچه : امصغ. تاچه، تایچه.

تاچین : ا. تەچین.

تاخت : ا. تاخت.

تاخت کردن : م. تاخت کردن، تاختن.

تاختگا : امر. تاختگاه.

تاخت و تاز : تاخت و تاز.

تاخه : ا. بسته برگ توتون.

تاخیر : تأخیر، درنگ.

تادانه : ا. لك چشم.

تار : ا. تار، ساز.

تار : ص. تار، کدر، تیره.

تاراج : ا. تاراج، غارت، یغما.

تاراج کردن : م. تاراج کردن، به تاراج بردن.

تاراندن : نک . تارانن.

تارانن : تاراندن، فراری دادن، راندن، گریزاندن، دربدر کردن، متفرق ساختن.

تار بوون : م. تار شدن، تاریك شدن.

تارچی : ص فا. تار زن.

تارچی : افا. مقسم، موزع.

تار دان : نک . تارانن.

تارژەن : ص فا. تار زن.

تارسه : نک . تاسه.

تارسه کردن : نک . تاسه کردن.

تارف : امص. خوش آمد گویی، تعارف.

تارف : ا. تعارف، پیشکش، هدیه.

تار کردن : نک . تارانن.

تارکرن : م، (ز). تقسیم کردن، توزیع کردن، پخش کردن.

تارم : ا. تارم، تارمی.

تارمایی : نك . تاپۆ.

تار و مار : ا. تار و مار.

تارنیان : نک . تارانن.

تارەت : امص. پاکی، طهارت.

تارەت گرتن : م. طهارت گرفتن، پاك کردن.

تاری : نک . تاریکی.

تاریاگ : امف. رانده، تار و مار شده، در به در.

تارێخ : ا. تاریخ.

تاریف : امص. تعریف، توضیح،



تاجڕێزی



تار

توصیف، ستایش، وصف.

تاریف کردن : م. تعریف کردن، توضیح دادن، ستایش کردن.

تاریك : ص. تاریك، تیره، تار، سیاه.

تاریکایی : ح مصـ، ا. تاریکی، تیرگی، سیاهی، ظلمت.

تاریك بوون : م. تاریك شدن، تیره‌شدن.

تاریك کردن : م. تاریك کردن.

تاریك و ڕۆشن : ق مر. تاریك روشن.

تاریك و ڕۆن : نک . تاریك و رۆشن.

تاریك و لێڵه : نک . تاریك و رۆشن.

تاریك و نووتك : بسیار تاریك، تاریك و خلوت.

تاریکی : نک . تاریکایی.

تازه : ص. تازه، نو، جدید.

تازه باو : ص،نک . تازه داهاتگ.

تازه پیا که فتگ : ص مر. تازه به دوران رسیده. ندید بدید، نو کیسه.

تازه پیا که وتوو : نک . تازه پیا که‌فتگ.

تازه داهاتگ : ص مر. نو، نو ظهور، بدیع.

تازه داهاور یاگ : نک . تازه داهاتگ.

تازه قه‌ڵا : نک . تازه داهاتگ.

تازه‌کار : ص مر. تازه کار، ناشی، بی تجربه.

تازه‌گی : ح مصـ. تازگی، نوی، طراوت.

تازه نه‌فه‌س : ص مر. تازه نفس.

تازه وارد : ص مر. تازه وارد.

تازه وه‌وی : ص مر. تازه عروس، نو عروس.

تازه‌یی : نک . تازه‌گی.

تازێ : ص، (ز). لخت، برهنه، عور.

تازی : امصـ. تعزیه، عزا.

تازی‌دار : ص فا. عزادار، عزابار.

تازیله : ا. بلغور.

تازیه : امصـ. تعزیه، عزا.

تازیه‌دار : نک . تازی دار.

تاژی : ا. تازی، نوعی سگ.



تاس : طاس، طشت کلان.

تاس : تاس تخته نرد.

تاس : امصـ. بحران گریه، گریه شدید همراه با خفقان.

تاس : ص. تاس، طاس، سر بی مو.

تاسان : م. تاسانیدن، خفه کردن، نفس کسی را بریدن، مات کردن.

تاساندن : نک . تاسان.

تاسانن : نک . تاسان.

تاس بردنه‌وه : م. به‌حال خفگی افتادن،

مات شدن، محو تماشای چیزی شدن.

تاسکڵاو : ا. کاسك، کلاه جنگی، کلاه‌خود.

تاسف : ا. تأسف، دریغ، افسوس.

تاس که‌باب : ا، (ز). تاس کباب.

تاس که‌چه‌ڵه : امر. کرکس.

تاس که‌واو : ا. طاس کباب.

تاسنای : نک. تاسان.

تاسوخ : ص، ا. خوراکی نایاب.

تاسوق : نک. تاسوخ.

تاسووعا : ا. تاسوعا.

تاسه : ا. آرزوی دیدار، شوق دیدار، دلتنگی برای دیدار کسی.

تاسه کردن : م. دلتنگ شدن برای دیدار کسی، آرزوی دیدار کسی را داشتن.

تاسه‌مه‌ن : ص مر. آرزومند دیدار، مشتاق دیدار.

تاسیاگ : ص. خفه، نفس بریده، تاسیده، مات.

تاسیان : م. خفه شدن، نفس بریدن، مات شدن.

تاش : ا. قطعه سنگ بزرگ.

تاشتێ : ا، (ز). ناهار، غذای نیمروز.

تاشه : ا. تراشه، تریشه.

تاشه کوچك : ص مر، امر. تراشه سنگ، قطعه سنگ کوچك.

تاشه‌و : ص فا. تاشو.

تاشیاگ : امف. تراشیده.

تاشین : م. تراشیدن، اصلاح کردن صورت، تیز کردن.

تاف : ا، (ز). روشنایی ماه و خور.

تاف : ا. رگبار باران.

تاف : ا. آبی که به سرعت از بالا به پایین می ریزد.

تاف : امص. شدت، حدت، سختی، صلابت.

تافته : ا. تافته.

تاڤس : ا، (ز). طاووس.

تافه : اص. صدای گذر آب، صدای باد.

تاڤ هه‌یڤ : ا. مهتاب.



تاس‌کڵاو



تاڤس

تاق : ا. طاق.

تاق : ص. تنها، تك، تاك، منفرد، یکه، طاق.

تاقانه : ص، ق. یکی یکدانه.

تاق تاق که‌ره : امر. مرغ حق.

تاقچك : امصغ. طاقچه.

تاقچه : ا مصغ. طاقچه.

تاقم : ا. دسته.



تاق‌تاق که‌ره

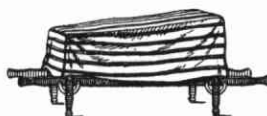
تاقمانه جفت : طاق یا جفت.
تاقمه : ا. نیم تنه.
تاق نما : ا. طاق نما.
تاقه : ا. طاقه.
تاقەت : ا. طاقت، قدرت، توانایی، تاب، تحمل، نیرو.
تاقەت چوون : م. حوصله رفتن.
تاقەت گرتن : م. طاقت گرفتن، آرام شدن، تحمل کردن.
تاقەت هاوردن : م. طاقت آوردن، تحمل کردن.
تاقی : امص. تلافی، انتقام، جبران.
تاقی : ا. آزمایش، امتحان، تجربه.
تاقیق : امص. تحقیق، پژوهش، بررسی.
تاقی کردن : تلافی کردن، جبران کردن. عوض دادن.
تاقی کردنەوە : نک. تاقی کردن.
تاقیله : ا. عرقچین، شب کلاه.
تاك : ص. تك، تنها، منفرد، یکه.
تاك : باز، گشاد، چیز بازی که بتوان دوباره آن را بست مانند در.
تاکانەوە : م. جدا کردن، بُر زدن، تك کردن.
تاکانه : ص. یگانه.
تا کردن : م. تا کردن، تا زدن، دولا کردن، روی هم خواباندن.
تا کردن : م. تا کردن با کسی، راه آمدن.
تاك و تووك : تك و توك، یکی یکی، گاهی یکی، یك یك، تك تك.

تاك و لۆ : ص مر. نامیزان، نامرتب، تابتا.
تاکه و بوون : م. تك شدن، جدا شدن، بریدن از جمع.
تاك هێشتن : م. باز گذاشتن چیزهایی مانند در.
تا گۆروا : ا. لنگه جوراب.
تاڵ : ص. تلخ.
تاڵ : ا. تار، رشته.
تاڵ : ا، (ه). طحال، سپرز.
تاڵان : ا. تالان، غارت، تاراج.
تاڵان و برۆ : بزن و برو، وردار و برو، بچاپ و برو.
تاڵانچی : افا. غارتگر، تالانچی.
تاڵان کردن : تالان کردن، تاراج کردن، غارت کردن.
تاڵانه : ا. کرت.
تاڵانی : ا. غنیمت، آنچه در تاراج بدست آید.
تاڵاو : ص مر، ا. تلخاب، ناگواری، محنت، مصیبت.
تالب : افا. طالب، خواهان، خواستگار.
تاڵ بوون : م. تلخ شدن، رو ترش کردن، اوقات تلخ شدن.
تالبی : ا. طالبی.
تاڵخ : ا. حدود، ثغور.
تاڵ داگریان : م. سرخ شدن در اثر عصبانیت.


تالبی

تاڵع : ا. طالع.
تاڵع دیدن : م. فال دیدن.
تاڵع بین : ص فا. طالع بین، فال بین، پیش گو.
تاڵك : ا. تلخك.
تاڵه : ا. تلخك.
تاڵه : ص، ا. بادام تلخ.
تاڵه : ا، (ه). طالع.
تاڵه : ا. مازو.
تاڵه : گوسفند سفید سر خاکستری.
تاڵی : ح مص. تلخی، ترشرویی، سختی.
تالیم : امص. تعلیم، آموزش.
تالیم دان : تعلیم دادن، آموزش دادن.
تام : ا. طعم، مزه.
تام : ا. طعام، خوراك .
تامازرۆ : (طعم آرزو) آرزوی خوراکی.
تام‌دان : م. چربی در آش ریختن.
تام دان : م، (ز). زردوزی کردن.
تامژاندن : م. آموزش دادن بچه شیری به خوردن غذا.
تامژین : م، (ز). آغاز کردن بچه شیری به خوردن غذا.
تامسار : ص، (ز). خوردنی بدطعم و بدمزه.
تامڵ : ا. تأمل، درنگ، صبر.
تامڵ کردن : م. تأمل کردن، درنگ کردن، صبر کردن.
تام و بۆ : ص مر. طعم و بو، مزه.
تامووسك : ا. موی دم اسب.
تامه‌تیتك : (ز). خوردنی خوش مزه.
تامیسك : ا. تب‌خال.
تان : امص. طعن، کنایه، زخم زبان، سرزنش.
تان : تار مانند، در تار و پود.
تان : ا. لك چشم، لك قرنیه.
تان : ق. وقت، زمان، گاه.
تانج : ا. تاج.
تانجی : ا. تازی، سگ شکاری.
تان دەر کەفتگ : ص مف. نخ نما.
تانشین :ص مر، امر. تەنشین، درد.
تان و پۆ : ا. تار و پود.
تانوت : ا. اندوه، غم، غصه.
تانوت : ا. سرزنش.
تانوت لێدان : م. سرزنش کردن.
تانه : طعن، کنایه.
تانه : ا. لك چشم.
تانین : م. توانستن، قادر بودن.
تاو : ا. توان، تاب، قدرت، نیرو.
تاو : ا. خم، جعد، پیچ، شکن.
تاو : ا. تابش، فروغ، گرما، حرارت.
تاو : ق. گاه، وقت، زمان، دم.
تاوان : ا. تاوان، غرامت، وجه خسارت، عوض و بدل.
تاوان : امص، ا. تقصیر، گناه، کوتاهی.
تاوانن : م. آب کردن، ذوب کردن.
تاواندن : نک . تاوانن.
تاوان سه‌تن : م. تاوان گرفتن، غرامت گرفتن، خسارت گرفتن.
تاوانه‌وه : م. آب کردن، ذوب کردن.

تاوت : ا. تابوت، مرده‌کش.



تاوتاو : ق مر. گه‌گاه، دمدم.

تاوتاوی : ص نسب. دمدمی.

تاودار : ص مر. تابیده، تابدار.

تاودان : م. تاب دادن.

تاودریاگ : ص مف. تابیده، تاب داده.

تاوس : ا. طاووس.

تاوسان : ا. تابستان.

تاوسانی : ص نسب. تابستان.

تاوسه‌ندن : سرعت پیدا کردن.

تاوش : امص. تابش.

تاوش : ا. توان، قدرت، نیرو، تحمل.

تاوشت : نک . تاوش.

تاوشت هاوردن : م. تاب آوردن، تحمل کردن، طاقت داشتن، طاقت آوردن.

تاوڵ : ا. سیاه چادر.

تاوڵه : ا. گشنیز.



تایه



تاوله‌مه : ا. آتش گردان.

تاونیان : م. راندن، پی کردن، دنبال کردن.

تاوه : ا. تابه، ماهی‌تابه.

تاو هاوردن : نک . تاوشت هاوردن.

تاوه‌تا : نک . تابه تا.

تا وه‌ختێ : مادام، تا زمانی، تا مدتی.

تاوێ : ق. زمانی، لحظه‌ای، قدری از زمان.

تاویاگ : ص مف. مذاب، گداخته شده، آب شده.

تاویانه‌وه : م. آب شدن، ذوب شدن، گداختن.

تاوێر : ص، ا. سنگ بزرگ.

تاویه‌ت : ص، ق. مخصوص، ویژه، اختصاصاً.

تاویه‌تی : ص نسب. اختصاصی، ویژه.

تاوێڵ : امص. تعبیر، توضیح، تفسیر، تاویل.

تایه‌تی : نک . تاویه‌تی.

تایچه : نک . تاچه.

تایفه : ا. طایفه، قوم، قبیله.

تایله : ا. تایله، داغدان، بنگلك.

تاینچه : نک . تاچه.

تایه : ا. دایه، تایه.

تایه : ا. خرمن علف خشك، علف خشك انباشته روی هم.

تبل : ا، (با). پنجه، انگشت.

تبلك : ا. انگشتانه.

تپل : نک . تبل.

تجارت : امص. تجارت، بازرگانی.
تخل : ص. بد اخم و تلخ و ترش رو.
ترِ : ا. گوز.
تر : ص، ق. دیگر، غیر، علاوه بر این.
ترات : ا. چهار نعل.
ترات رِوین : م. چهار نعل رفتن.
ترار : ا، (ز). آبگردان.
ترار : ا. آبخوری.
تراز : ا. تراز.
ترازوو : ا. ترازو، میزان.
ترازوودار: اخا. ترازودار.
ترازوو مسقالّ : ص مر، امر. ترازو مثقال.
ترازوو میزان : نک. ترازوو.
ترازیان : م. جابجا شدن.
ترازیاو : ص مف. جابجا شده، تغییر اخلاق داده.
تراش : امص. تراش.
تراشکار : ص شغل. تراشکار.
تراشه : ا. تراشه، تریشه.
تراشین : م. تراشیدن.
تراف : کپل، لمبر، نشیمنگاه.
ترافان : م. قاپیدن، قاپیدن و در رفتن، در بردن.
تراك : ا. بشقاب.
ترالّ : ص. تنبل، سست.
ترانه : ا، (ز). بازیچه، مسخره.
ترانه بازی : ح مص. مسخره بازی، مسخرگی.
تراو : ص. آبکی.

ترِای : م، (ه). گوزیدن.
ترب : ا، (ز). آرامگاه، قبر، گور.
تربیّ : ا، (ه). شبی که زمستان در آن شب دو نیم مساوی می شود.
ترپ : ا. ترب.
ترپچه : امصغ. تربچه.
ترپۆکه : ا. شلغم.
ترپه : اص. صدای پا، صدای افتادن چیز نرم سنگین، صدای افتادن چیز تو خالی.
ترت : ص. ترد، تر و تازه، لطیف.
ترِته‌پان : ص. آدم تنبل بیکاره.
ترِته‌مانی : ا، (ه). آبدان، شاشدان، مثانه.
ترخێنه : ا. غذایی که از غینه درست شود.
ترس : ا. ترس، بیم، هراس، اندیشه، وهم.
ترسانن : م. ترساندن، بیم دادن، هراساندن.
ترسناك : ص. ترسناك، هراسناك، مخوف، وحشتناك، مهیب، ترس‌آور.
ترسوو : نک. ترسه‌نۆك.
ترسه‌نۆك : ص. ترسو، جبون، خایف.
ترسیان : م. ترسیدن، بیم داشتن، هراسیدن.
ترش : ص، ا. ترش.
ترفالّ : ا. تفاله.
ترِکه‌ندن : م. باد در کردن، گوزیدن.
ترِلێدان : نک. ترِکه‌ندن.
تورمه : ا. ترمه.


ترپچه


ترپۆکه

ترِن : ص. گوزو.
ترنجانن : م. جا دادن با فشار، فرو کردن با فشار.
ترنجه : ا، (ز). نردبان، نردبام.
ترنجه‌بین : ا. ترنجبین، ترنگبین.
ترنجه‌مین : نک . ترنجه‌بین.
ترنجیان : م. گیر کردن، جای گرفتن با فشار.
ترنگ : ص. آبکی، تر.
ترنگ : ص، ا. مقام والا، پایه بلند.
ترنگ : ا. تلنگر.
ترِۆ : ص. رسوا، بی آبرو، دامن آلوده.
ترۆزی : ا. خیار چنبر.
ترۆقانن : م. کسی را وادار به تك و دو کردن، از کسی کار بی مزد کشیدن.
ترۆڵ : ص. گوزو، تنبل.
تروم : ا. اصل، نژاد.
ترومته : ا. ترمتا، قرقی.



تroوسکانن : م. چشم زدن، پلك زدن.
تroوسکنای : نک . تroوسکانن.
تroوکانن: م. چشم باز کردن نوزاد، ماشه تفنگ بدون فشنگ را کشیدن.
تroوکه : ا. چشمك، چشم بهم زنش، طرفه‌العین.
تroوکه تroوك : چشم بهم زدن پی در پی، کم کم، اندك اندك.

تره‌قیان : م. خندیدن بچه.
ترِه‌ك : نک . ترِۆ.
تره‌ك : ا. تَرَك، درز، شکاف.
تره‌کانن : م. ترکاندن، منفجر کردن.
تره‌ك بردن : م. تَرَك برداشتن، ترك پیدا کردن، ترك خوردن.
ترِه‌که‌ڵکێ : ص نسب. کار سرسری، بار بدون باربندی و بسته بندی.
تره‌ك هه‌ڵگرتن : نک . ترەك بردن.
تره‌کیان : م. ترکیدن.
ترِه‌مه‌ڕۆ : ص مر. اسلحه خراب بی اثر.
تره‌نجه‌مین : نک . ترنجه‌بین.
ترِه‌وڕاوێ : ص مر. وراج، پر حرف، پر چانه.
ترِهێو : ص. کسی که کار نابجا کند یا حرف نابجا زند.
ترێ : ا، (ه). انگور.



ترياك : ا. ترياك، افیون.
تریاکی : ص نسب. تریاکی، افیونی.
تریان : ا. سبد بزرگ گود دهان گشاد.
تریانه : ا. سبد.
تریت : ا. تریت، ترید.
ترِیزه : ا. کون، مقعد، ماتحت.


ترياك

تریسکه : ا. برق ساتع از شیشه و بلور هنگام تابیدن نور به آنها.

ترێشته : ا. تیشه.

ترێشقه : ا. آذرخش، صاعقه.

تریفه : ا. گوشت حیوان مریض.

ترێقه : ا. قهقهه.

تریك و هوّڕ: خنده و شادی.

ترِین : م. گوزیدن، باد در کردن.

تزبه : ا، (ز). تسبیح.

تژی : ا. زور، نیرو، قدرت.

تژی : ص. پر، مملو.

تژی : ا،(ز). پل.

تژی : ا. خارپشت.

تژی : ا، (با). جغد، بوم.

تس : ا. چُس.

تس‌دانه‌وه : م. چسیدن.

تسن : ص فا. چسو، کسی که زیاد می چسد.

تسه‌ك : ا. نوعی کفش.

تسی : ا، ص، (ز). نان خالی، نان بدون نان خورشت.

تش : ا، (ه). ترش.

تشت : ا، (ز). چیز، شیء.

تشرین ۱ : ماه دهم سال.

تشرین ۲ : ماه یازدهم سال.

تشکه ماسی : ا. نوزاد قورباغه.



تف : ا. تف، بزاق، آب دهان، خدو.

تفاق : ا. آذوقه، مصالح، اسباب کار.

تفاڵه : ا. تفاله.

تفت : ص، ا. مزهٔ تلخ و ترش توام.

تفك : ا، (ز). سه پایه.

تف کردن : م. تف کردن، خدوانداختن، آب دهان پرت کردن.

تفڵ : ا. طفل، بچه، کودك، نوزاد.

تفلیك : نک . تف.

تفه ڕه‌وه‌ن : ا، (ه). شاه توت، توت سرخ.

تفه نگ : ا. تفنگ.

تفه نگاوێژ : ق‌مر. تیررس، مدت زمانی که فشنگ در تفنگ گذاشته و آماده تیراندازی شود.

تفه نگچی : ص‌مر، امر. تفنگچی.

تفه نگساز : تفنگساز.

تفیّ : ا، (ه). توت.

تفینه‌وه : نک . تف کردن.

تقر : ا، (با). توت.

تقیلك : ا، (ز). دراج.

تك : ا. چك، چکه، قطره.

تکا : امص. التماس، شفاعت.

تکاکار : افا. التماس کننده، شفاعت کننده، خواهش کار.

تکاکردن : م. التماس کردن، شفاعت کردن، خواهش کردن.

تکاندن : م. چکاندن مایعات، مایعات را به قطره ریختن.

تکانن : نک . تکاندن.



تفیّ

تك‌تك : چك‌چك.

تکرار : امص. تکرار، دوبارگی، تجدید.

تکرار کردن : م. تکرار کردن، دوباره کردن.

تکه : ا. چکه، قطره.

تکه کردن : م. چکه کردن.

تکیان : م. چکه کردن، ترشح کردن.

تگر : ا. تگرگ.

تگه : ص، ا. بزنر، بز ماده فحل.

تگه گرتن : جفت گیری کردن بز.

تل : غل مانند در «غل خوردن».

تل : ا. قطعه سنگ.

تڵ : یك شاخه علف و گیاه.

تڵ : مدفوع شل و آبکی حیوانات.

تڵ : ا. سگ توله.

تلا : ا. طلا، زر.

تلار : ص، (ز). تنبل، کاهل، بیکاره.

تلان : ح مصـ. گردو بازی، تیله بازی، غلتیدن.

تلاندن : م. غلتاندن.

تلانه‌وه : نک . تلاندن.

تلاوتل : ص‌مر. کج و راست، خم و راست.

تل بوونه‌وه : م. غل خوردن چیزی از بالا به پایین.

تڵپ : ا. تفاله، باقیمانده، باقیمانده چیزی مانند میوه پس از آبگیری.

تلنای : (ه)، نک . تل بوونه‌وه.

تل دان : م. غلتاندن، غل دادن.

تلسم : ا. طلسم.

تڵف : نک . تڵپ.

تڵفار : نک . تڵف.

تلك : ا. قسمتی از یك خوشه انگور.

تل کردنه‌وه : م. غلتاندن. غل دادن.

تلو خوێ : ص. بسیار شور، شوری شدید.

تلۆع : طلوع، آشکاری، پیدایش.

تلوور : امف. خوابیده، افتاده، غل خورده، گرد شده.

تولوره و بوون : م. دراز کشیدن، غل خوردن، گرد شدن، جمع شدن موقع خواب.

تلووره‌و که‌فتن : م. دراز شـــدن، خوابیدن، یك وری افتادن.

تلۆل : ا، (ز). گل، شل و گل.

تلۆلۆك : ا. حلوای آرد برنج.

تڵووخ : ص، (ز). زن بـی حـیـا، زن بی شرم، پتیاره، سلیطه.

تله قیاگ : امف. له، لهیده.

تله قیان : م. له شده، لهیدن.

تله‌و بوون : نک . تل بوونه‌وه.

تله‌و کردن : نک . تل کردنه‌وه.

تلهی : ا. انگشت.

تلی : ا، (ز). دست، پنجه.

تلیان پێه‌و : م. آلوده شده به چیزی گرفتار شدن، دچار شدن.

تلیاگ : امف. آلوده، گرفتار، دچار، کثیف شده.

تلیت : نک . تریت.

تلێر : غل.

تلیّران : ح مص. تیله بازی.
تلیّره‌و بوون : نک . تل بوونه‌وه.
تلیّره‌و کردن : نک . تل کردنه‌وه.
تلّیز : ص. تر، آبکی، خیس خورده، آب بخود گرفته.
تلّیس : نک . تلیز.
تلّیساگ : امف. خیس خورده مانند نرم در آب مانده، سنگین از آب جذب کرده، وارفته از اثر جذب آب.
تلّیسیان : م. وارفتن در نتیجه جذب آب، خیس خوردن بیش از حد.
تلّیش : ا. قاچ، ترك.
تلّیشیان : م. قاچ خوردن، ترك برداشتن، پاره شده بر اثر فشار، ترکیدن.
تلّیش بردن : نک . تلّیشیان.
تلّیش تلّیش : امر. قاچ قاچ، ترك ترك.
تلّیشنای : م، (ه). پاره کردن، قاچ کردن، دریدن، ترکاندن.
تلّیشیاگ : امف. پاره، دریده، ترکیده، قاچ خورده، شکافته.
تلّین : م. گذاشتن، اجازه دادن، امکان دادن.
تلینگ : ا. نیفه، خشتك شلوار.
تما : ا، (ز). طمع، امید، انتظار.
تماشا : امص. تماشا، نظاره، نگاه، نظر.
تماشاچی : ص‌مر، امر. تماشاچی، نظاره‌گر، تماشاگر.
تماشاخانه : امر. تماشا خانه، تئاتر.
تماشا کردن : م. تماشا کردن، نظاره کردن،نگاه کردن، نظر انداختن.
تماق : ا، (ه). آبخوری، لیوان.
تمه‌ن : ا. تومان.
تن : ص. تند، محکم، گران.
تن : ا. مقعد، ماتحت، کون.
تناز : ص، (ز). طناز، لوند.
تناور : ص، (ز). تناور، نیرومند، تنومند، فربه.
تنراو : امف. بافته.
تنوك : ا. قطره.
توّ : تو، ضمیر دوم شخص مفرد مخاطب.
توّ : ا. ورق.
توّ : ا. سرشیر.
توّ : ا، (ز). کره.
تواشا : نک . تماشا.
تواشاچی : نک . تماشاچی.
تواشاخانه : نک . تماشاخانه.
تواشا کردن : نک . تماشا کردن.
تواشایی : ص. تماشایی، دیدنی.
توانا : ص فا. توانا، نیرومند، قادر.
توانایی : ح مص. توانایی، نیرومندی، اقتدار، قدرت.
توانج : امص. سرزنش، ملامت، طعنه، عتاب، تشر.
توانین : م. توانستن، قادر بودن.
تواو : ص، تمام، کامل، کلیه، همه، درست، صحیح.
تواو بوون : م. تمام شدن.
تواو کردن : تمام کردن
توّبه : امص. توبه، بازگشت.
توّبه دان : م. توبه دادن، متنبه کردن.

تۆبە دادان : نک . تۆبەدان.

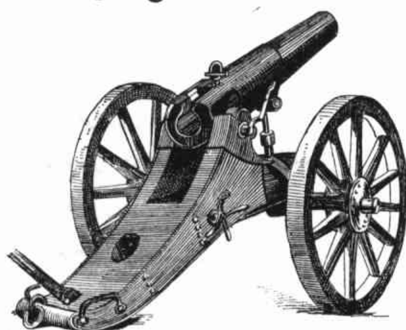
تۆبە شکانن : م. توبه شکستن.

تۆبە کار : افا. توبه کار، باز گشته.

تۆبە کردن : توبه کردن.

تۆپ : ا. توپ بازی.

تۆپ : ا. توپ سلاح جنگی.



تۆپ : ا. توپ پارچه.

تۆپان : ح مص. توپ بازی.

تۆپاندن : م. کشتن حیوانات حرام گوشت، حرام کردن حیوانات حلال گوشت، سقط کردن.

تۆپانن : نک . تۆپاندن.

تۆپای : نک . تۆپین.

تۆپ تۆپین : نک . تۆپان.

تۆپچی : ص‌مر، امر. توپچی.

تۆپز : ا. توپوز، توپز.

تۆپ قاڕ : نک . تۆپان.

تۆپ کەشی : م. توپی زدن راه آب را برای باز کردن آب.

تۆپلاخە : ا، ص. هر چیز گرد یا گلوله مانند، گلوله برف، چانه خمیر.

تۆپەڵە : ا. گلوله برف، گل و گچ که با دست گرد شده باشد.

تۆپەڵەشەڕێ : ح مص. گلوله برف بازی.

تۆپی : ا. توپی.

تۆپیاگ : امف. سقط شده، حیوان حلال نشده.

تۆپیگ : ا. مردار، سقط، حیوان مرده.

تۆپین : م. سقط شدن، مردار شدن، مردن حیوانات حرام گوشت.

تۆپیو : نک . تۆپیگ.

تۆت : ا، (ه). بوم، جغد.

تۆتکە : امص. آرامش، قرار، فراغت.

تۆتۆ : امر. ورق ورق.

تۆخ : ص. رنگ تند.

توخس : ص. تخس، شرور، چموش.

توخم : ا. بذر،تخم، نژاد،رسن.

توخماخ : ا. تخماق.

توخم سفێ : ا. اسپرس.



توخن : ا. پیرامون، محیط، اطراف، گرد، دور، «گرد کسی رفتن».

توخوب : ا، (با). حدود، ثغور،

حاشیه، اطراف.

توخمه : ا. تخمه، تخم، نژاد، نطفه.

توخمی : ص نسب. تخمی، سیلمی، بد و ناقص.

تۆڕ : ا.تور.

تۆر : ا. قهر.

تور : ص. کسی که تُك زبانی حرف می زند.

تۆراخ : ا. مشك سفید مخصوص ماست و دوغ.

تۆراغ : نک . تۆراخ.

تۆراغان : نک . تۆراغدان.

تۆراغدان : امر. خیك ماست، ظرفی که خیك ماست در آن قرار داده می شود.

تۆران : نک . تۆریان.

تۆراندن : م. به قهر کشیدن دیگری، کاری کردن که دیگری قهر کند.

تۆراو : کسی که قهر کرده، قهر کرده.

توربه : ا. توبره.

توربێن : ا. توبره.

تۆڕتۆڕه : ص، (ز). تنبل و بیکاره.

تورش : ص. ترش.

تورش بوون : م. ترش شدن، ترشیدن.

تورش و شیرین : ص‌مر. ترش و شیرین.

تورشی : ح مص، ا. تورشیان.

تورشیاگ : ترشیده.

تورشین : نک . تورشیان.

تورك : ا. ترك.

تورم : ا. تخم، تخمه، رسن، نژاد، جنس.

تورمته : نک . ترومته.

تورمه : ا. ترمه.

تورمه : ص. طلای ناب، طلای خالص.

توڕنا : ا. گرز پارچه‌ای.

تورنته : نک . ترومته.

توره‌نج : ا. ترنج.



تۆڕه‌وان : افا. توربان، صیاد، ماهی گیر.



توربێن

توری : ح مص. گرفتگی زبان، نیمه لالی.

تۆریان : م. قهر کردن.

تۆز : ا. گرد، غبار، خاك، غبار.

تۆزاڵ : ق. اندکی از چیزی، مقدار کم.

تۆز کردن : م. گرد و خاك کردن، فیس و افاده کردن، دروغ و چاخان گفتن.

توز و دووومان : ا. گرد و خاك، گرد و غبار.

تۆزڵانه : نک . تۆزاڵ.

تۆزه‌ڵانه : نک . تۆزاڵ.

تۆزێ : ق. کم، کمی، اندك، اندکی.

تۆژگ : ا. سرشیر.

تۆشه : ا. توشه.

توعمه : طعمه.

توغیان : طغیان.

توّف : امص. شدّت، حدّت، زور، سختی.

توّفالّ : ا. توفال.

توّفالّ : نک . ترفالّ.

توّفان : ا. طوفان، توفان.

توّفانه : ا. پشه.

توّفل : ا، (ز). پوست درخت.

توّفه : نک . توّف.

توّفیق : امص. توفیق، تأیید.

توّڤ : ا، (ز). بذر، تخم.

توّق : نک . توّف.

توّقانن : م. ترساندن، دل کسی را خالی کردن، پریدن به کسی، زهره کسی را آب کردن.

توّقه : نک . توّف.

توّقیان : م. ترسیدن، زهره ترك شدن.

توّقین : نک . توّقیان.

توّك : ا. پوست خیار و پرتقال و مانند آن.

توّکلّ : نک . توکولّ.

توکولّ : ا. پوست درخت و هندوانه و گردوی تازه و مانند آن.

توکلّەو گرتن : م. پوست کندن «پوست میوه‌ها و پیاز و مانند آن».

توکمه : ص. قرص، میان پُر، سنگین.

توّل : پسر جوان رعنا.

توّل : ا، ص، (ز). سگی که بدنش کم پشم و موست.

توّل : امص، (با). حَیف.

تولّ : ا. طوله سگ، سگ توله.

توّلاّشه : ا. تراشه، تریشه.

توّلومپا : ا. تلمبه.

توّلّه : امص. پاداش، سزا، کیفر، عوض.

توّلّەك : ص. تولك، پرریخته.

توّلّەکه : ا. پنیرك.

توّم : نک . توخم.

توّم : ا. مَنی.

توّم : ا. هسته، مرکز، ریشه، مایه.

توّمات : ا. گوجه فرنگی.

توّماتیّز : نک . توّمات.

توّمار : ا. طومار.

توّم کردن : م. تخم کردن، به تخم نشستن علوفه و سبزیجات.

توّم‌وەشاندن : م. بذر پاشیدن، تخم کاشتن، بذر کاری کردن.

توّمه دانه : ا. تخمدان، تخمدان گیاهان.

تومەز : توگو، گویی.

تون : ص. تند، سریع، سریع‌السیر، زننده، چابك، تیز، کج خلق، فرز، چالاك.

تون بوون : م. تند شدن، سریع شدن، عصبانی شدن.

تونچك : ا، (ز). پرچم، عَلَم، بیداخ.

توند : نک . تون.

تون رِوین : م. تندرو، بادپا، سریع‌السیر، افراطی.

تونك : ص. تُنك، پراکنده، متفرق.

تون رِەو : صفا. بادپا، تندرو، سریع‌السیر، افراطی.

تون و تیژ : ص‌مر. تند و تیز، فرز، چابك، چالاك.

تونی : ح مصـ. تندی، تیزی، سرعت، چابکی، چالاکی، فرزی، خشونت.

تونگ : ا. تُنگ، مشربه.

تونگ : نک . تون.

توو : ا. توت.

توو : نک . توخم.

تووا : ص. گوشت کارد زده شده، ورقه ورقه.

تووا تووا کردن : م. ورقه ورقه کردن، کارد زدن گوشت.

توانا : ا. قدرت، نیرو، توان، توانایی، طاقت.

تووتاك : ا. قُمری.



تووتان : م. چمباتمه نشستن.

تووتانن : م. با صحبت کردن کسی را به حرف آوردن.

تووتك : ا. توله سگ، سگ طوله.

تووتن : ا. توتون، تنباکو.

تووتنای : نک . تووتانن.

تووته : ا. انگشت کوچك دست.

تووته : نک . تووتك.

تووته کۆڵه : نک . تووتك.



تووتن

تووتی : ا. طوطی.

تووتیاکه‌وڵه : امر. کات کبود.

تووجی : پخش کردن، تقسیم کردن، توزیع کردن، شایع کردن.

تووچان : ا. پارچه‌ای که بذر جهت پاشیدن در زمین در آن ریخته می شود و به کمر کارگر بذر پاش بسته است.

تووچاتن : م، له کردن، پامال کردن، کوبیدن.

تووداخستن : م. تخم پاشیدن، بذر پاشیدن.

تووده : ا. توده، کودکرده، انباشته.

تووده‌ر توو : ص‌مر. تودر تو، توبر تو.

تووڕ : ص. شرور، عصبی.

تووڕاندن : نک . تووڕانن.

تووڕانن : م. ریدن، گه‌زدن، ریق زدن.

توور توور کاوه : ص. تر، آبکی.

تووڕدان : م. پرت کردن، دور انداختن، انداختن.

توورك : ا،(ز). شغال.
توورِگ : ا. تمشك.
توورِه : ص. عصبانی، خشمگین.
توورِه بوون : م. عصبانی شدن، خشمگین شدن.
تووره‌کانه : سهمی از خرمن که به مباشر داده میشود.
توورِه کردن : م. عصبانی کردن، خشمگین ساختن، از کوره بدر کردن.
تووره‌که : ا. توبره.
توورِه‌یی : عصبانیت، خشم.
توزان : م. لیز خوردن.
توزان : م. سوختن دماغ، سوختن بدن از اثر ضربه شلاق و مانند آن.
توزانن : م. سوختن دماغ، سوختن بدن از اثر ضربه شلاق و مانند آن.
توزاننه‌وه : نک . توزان.
توزیان : نک . توزان.
تووژ : ص، ا. سرشیرنازك.
تووژ : ص، (ز). تیز، برنده.
تووسان : امر. توتستان، باغ توت.
تووسه‌ری : توسری.
تووش : ص. عصبانی، جنگجو.
تووش : ملاقات ناگهانی.
تووش بوون : م. رو در رو شدن ناگهانی، گرفتار شدن، دچار شدن.
تووشماڵ : ص. بی حیا، بی شرم، سلیطه.
تووش‌هاتن : نک . تووشیار بوون.
تووشیار : ا. دچار، مبتلا، درگیر، گرفتار.
تووشیار بوون : م. دچار شدن، درگیر شدن، مبتلا شدن، ملاقات کردن ناگهانی.
تووك : ا. پشم، مو، پر، آنچه به بدن جانداران است.
تووكانن : م. تخمه شکستن.
تووك كردن : م. پر در آوردن پرندگان، مو در آوردن حیوانات.
تووكن : ص. پُرپشم، پرمو.
تووكنه : ص. پشم‌دار، پشمالو.
تووكه : ا، ص. باران یا برف نرم و کم.
تووكه تووك : ص‌مر. نم‌نم، نرم نرم.
توول : امص. طول، زیادت، افزونی.
تووڵ : ا. شاخهٔ باریك و نازك درخت که بریده و در دست باشد، تَرکه.
تولانی : ص نسب. طولانی.
توول کێشان : م. طول کشیدن، درازا کشیدن.
تووله : طوله سگ و بعضی حیوانات.
تووله مار : امر. بچه مار، نوزاد مار.
تووڵینه : ا. سبد بزرگ گود دهان گشاد.
توومار : نک . تۆمار.
توون : ا. تون، گُلخَن، آتشخان، آتشدان.
توونا : امف. متفرق، پاشیده، ویلان، پخش، پریشان.
توونا بوون : م. متفرق شدن، پخش و ویلان شدن، از هم پاشیدن.


تووڕگ

توونکه : تُنکه، شورت، شلوار کوتاه، زیر جامه زنان.

توونگ : ا. تُنگ.

توونه وان : افا. توون تاب.

تووه شانن : م. تخم افشاندن، بذر پاشیدن.

تووەڕەشە : ص، ا. توت سیاه، شاه توت.

تووه سووره : نک . تووەڕەشە.

تەوهین : امص. توهین، اهانت، خواری، خفت.

تۆیتکه خواردن : م. نشستن، آرام گرفتن، قرار گرفتن

تۆیتکه گرتن : نک . تۆیتکه خواردن.

تۆی تۆی : اص. صدایی جهت آرام کردن گوسفند و بز هنگام دوشیدن.

تۆیری : ا. شغال.

تۆیشوو : ا. توشه.

تۆیکڵ : نک . توکڵ.

تۆیڵ : ا. پیشانی.

تۆیڵاش : ا. تلاش، کوشش، سعی، جد و جهد، تقلا.

تۆیڵه : ا. طویله، اصطبل، اغل، آغل.

ته : ا. ته، بیخ، بن، ریشه، انتها، قعر.

ته : (ز). تو، ضمیر دوم شخص مفرد مخاطب.

تەبا : ص، ا. تباه، خراب، نابود، ضایع، فاسد، باطل.

تەبار : ا. تبار، نژاد، اصل، ریشه، فامیل.

تەباره : ا، (ز). نشانه جهت جدا کردن دو قطعه زمین از همدیگر.

تەبانه : ا. بام گردان، بام غلتان، سنگ‌بام.

تەبرەعه : امص. تبرئه.

تەبریك : امص.تبریك، درود، شادباش، تهنیت.

تەبۆ : ا. کنه.

تەبوور : ا، (ز). چهار شاخ.

تەبەتۆر : ا. تار عنکبوت.

تەبەڕوك : امص. تبرك، خجستگی، میمنت.

تەبەق : ا. بیماری طبقه گوسفندان.

تەبەق : ا. طبق.

تەبەقه : نک . تەبەق.

تەبەقه : ا. طبقه، درجه،مرتبه.

تەبەك : نک . تەبەق.

تەبەنه : ا. سوزن لحاف دوزی.

تەپ : اص. صدای افتادن چیز سنگین روی خاك نرم، تَپ.

تەپ : ا. مدفوع پهن و پخش شده حیوانات.

تەپ : ا. تپه.

تەپ : ح مص. حقەبازی، نیرنگ بازی.

تەپ : ا، (با). بیماری صرع.

تەپ : ا. توده، مجموعه، جمع شده هر چیزی بر روی هم.

تەپپاڵ : ص. طبال، طبل زن.

تەپالدان : امر. جای نگهداری تپاله.

تەپاڵه : ا. تپاله، خشك شده مدفوع



تەپپاڵ

حیوانات که برای سوختن بکار برده می شود.
تەپان : قطعه چوب یا آهنی که درب روی آن می چرخد، پاشنه در.
تەپاندن : م. تپاندن، طپاندن، چپانیدن، چپاندن، فرو کردن به زور.
تەپانن : نک . ته پاندن.
تەپخ : ا، ص. دیوار یا ساختمان خراب و صاف شده.
تەپخ کردن : م. خراب کردن ساختمان و صاف کردن آن.
تەپ دانەسەر : م. ریختن بر سر کسی، تسخیر کردن، سر رسیدن عمدی بر سر کار کسی.
تەپسی : ا. بشقاب سوپخوری.

تەپسی

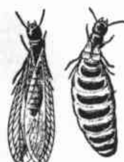
تەپرەش : ص، (ز). حقه باز، دغل، کلك، نیرنگ باز.
تەپش : امصـ. تپش، طپش، اضطراب، ضربان.
تەپشو : ا. تیشه.
تەپشوو : ا. توشه.
تەپڵ : ا. طبل، دنبك، دمبك.

تەپل

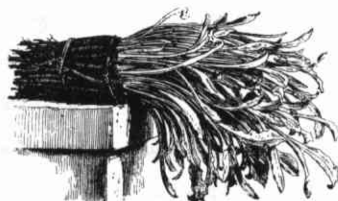
تەپل : ا. اثر انگشت روی کاغذ یا هر چیز دیگر.
تەپڵ‌زەن : نک . تەپیاڵ.
تەپڵ کوای : م، (ه). طبل کوبیدن، طبل زدن، دنبك زدن.
تەپڵ کوتان : نک . تەپڵ کوای.
تەپڵ لێدان : نک . تەپڵ کوای.
تەپڵۆس : ص. درشت اندام و بیکاره، یغرو بیکاره.
تەپڵە : کلاه تخت.
تەپڵە : ا. طبله، بر آمدگی گچ دیوار در نتیجه برداشتن رطوبت.
تەپڵە کردن : م. طبله کردن روکش دیوار.
تەپڵەك‌کەردەی : (ه)، نک . تەپڵە کردن.
تەپڵە کۆ : نک . تەپیاڵ.
تەپڵە کۆ : شادی و شادمانی همراه بازدن طبل.
تەپ و تل : صدا و حرکت بهم وابسته مانند صدای تفنگ و افتادن شکار.
تەپ و تۆز : امر. گرد و غبار، گرد و خاك.
تەپوخ : ا. سکندری.
تەپۆڵکە : امصغ. تپه کوچك.
تەپ و کۆ : صدا و حرکت بهم وابسته مانند زدن و رقصیدن.
تەپۆلکە : امصغ. تپه کوچك.
تەپ و نم : صدای و حرکت به هم وابسته مانند صدای باران و آمدن نرم نرم باران.
تەپە : ا. تپه.
تەپەتەپ : تپ تپ، تق تق.
تەپیان : م. تپیدن، طپیدن، فرو رفتن.
تەپین : نک . تەپیان.
تەتاقڵ : ا، (ز). نعنا.
تەتك : ا، (ز). دستکش.
تەتڵە میران : ا. تودهٔ نوزاد کرم.

تەتن : ا. گِل.
تەته : ا. مالهٔ چوبی کشاورزی.
تەته : لله، نوکر مخصوص.
تەته : ا. مجسمه خمیری یا گِلی.
تەتەر : ا. چاپار، نامه رسان.
تەتەشۆر : ا. تختی که مرده روی آن شویند.
تەتەڵە : ا. لوح.
تەتەڵە : ا. آن قسمت از گونه که زیر چشم قرار دارد و فاقد مو میباشد.
تەتەڵە کردن : م. بوجاری کردن غلات.
تەجرەبە : ا. تجربه، آزمایش، امتحان، آزمون.
تەجرەبە کردن : م. تجربه کردن، آزمایش کردن، امتحان کردن.
تەجە : ص، ا. بز نر، پیشرو گله.
تەجیر : ا. تجیر، پرچین.
تەحت : ا. کوه و کمر، سختان.
تەحتیڵ : ا، امصـ. تعطیل، بیکار، روز بیکاری، وقفه.
تەحر : ا. طرح، ترکیب، شیوه، صورت، ظاهر.
تەحرە :ا، (ز). صلوهٔ ظهر، گرمای نیمروز.
تەحسیڵ : امصـ. تحصیل، آموزش، اکتساب، بدست آوری.
تەحسین : م، (ز). لغزیدن، لغزیدن پا.
تەحفیل : ا، (ز). هفت آب، با آب و گل شستن و هفت آب روی شسته ریختن.

تەحل : ص، (با). تلخ.
تەحلك : ص، (ز). سیاه فام، سیاه چرده.
تەحلی : ح مصـ.تلخی.
تەحوێڵ : امصـ. تحویل، انتقال.
تەحەکوم : امصـ. تحکم، زورفرمایی.
تەحەموڵ : امصـ. تحمل، طاقت.
تەخار : ا. تغار، ظرفی که مایعات در آن ریزند.
تەخار : ق. وزنی معادل یکصد کیلوگرم.
تەخت : ص. تخت، صاف، هموار.
تەخت : ا. تختخواب.
تەخت : ا. صحن، کرسی، منبر کوتاه پایه.
تەختان : ص. تختان، تختی، مکان صاف و تخت.
تەختایی : نک . تەختی.
تەخت بوون : م. تخت شدن، پُر شدن، راست و ریس شدن، چاق شدن.
تەخت ڕەوان : ا. تخت روان.
تەختە : ا. تخته، قطعه چوب پهن و مسطح.
تەختە : ا. تخته نرد.
تەختە پۆت : ا. موریانه.
تەختە پۆس : ا. تخته پوست.
تەختە پۆش : ص. سنگفرش، چیزی که با تخته بر آن سقفی ساخته شده است.
تەختەدەرز : لوح، تخته سیاه.
تەختەڕەش : ا. تخته سیاه کلاس.
تەختەزەنگ : امر. زنگ مدرسه.

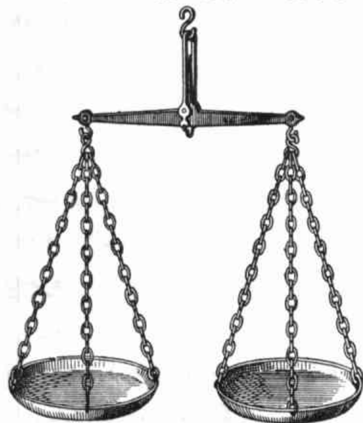

تەختەپۆت

تەختەسر : تخته پاك کن.
تەختەنەرد : امر. تخته نرد.
تەختەقاپوو : اسکان عشایر و ایلات.
تەخت و خاو : امر. تختخواب.
تەختی : ص نسب. تختی.
تەخدەمە : ا، (ز). مقداری از خرمن که قبلاً کوبیده و به مصرف می رسد.
تەخشان کردن : م. بخشیدن، دادن.
تەخشك : ا، (با). رف، بالا طاق.
تەخشەلاکوم : ا. تکان، حرکت، جنبش، تکان تکان.
تەخفیف : امص. تخفیف، کاهش، کاهش قیمت، آرامش، تسکین.
تەخم : مهمل اخم مانند در: ئەخم و تەخم.
تەخمین : امص.تخمین، برآورد.
تەخمین لێ دان : م. تخمین زدن، برآورد کردن.
تەخلیت : ا. نوع، گونه، جور.
تەخنك : ا، (ز). طبق.
تەخە : ا. دستهٔ علف، باقه، بافه.



تەڕ : ص. تر، مرطوب، آبکی.
تەرابوون : م، (ز). از بلندی افتادن، سقوط، مهجور ماندن.

تەرات : ا. چهار نعل.
تەرە خوم : از تراخم.
تەرار : ا، (با). آبخوری، لیوان، گیلاس.
تەرازوو : ا. ترازو، میزان.



تەراش : نک . تراش.
تەراشتن : م، (ز). تراشیدن.
تەراف : ا، (ز). شاخەهای اضافی درخت انگور که در فصل بهار چیده می شوند.
تەراف : ا. حجاب حاجز، گوشت داخل شکم.
تەراف کردن : م، (ز). هرس کردن درخت انگور.
تەڕاکرن : م، (ز). پرت کردن از بالا به پایین.
تەڕاڵ : ص. اسب تنبل، مرد تنبل.
تەڕایی : تری، جای تر.
تەڕبوون : م. تر شدن، خیس شدن، آبکی شدن.

تەربیەت : امص.تربیت، پرورش، تعلیم.
تەرپل : ا. سکندری.
تەرپلین : م، (ز). سرسُم دادن اسب و الاغ، ناخن بند کردن اسب و الاغ.
تەڕپۆش : ص مر. خوش لباس، خوش پوش.
تەرتوول : ا، (ز). کرم آفت غلات.
تەرت : ا. سرگین خشك شده.
تەرتیب : امص.ترتیب، نظم، انتظام.
تەرچك : ص. نازك، ظریف، جوان، شاخه تازه.
تەرح : ا. نوع، جور، گونه.
تەرح : ا. طرح، شکل، ترکیب.
تەرح : ص. ا. هندوانه نارس.
تەرحەك : ا. پشتهٔ خار، کوله خار.
تەرحی : ا، (ز). لچك، سرپوش بانوان، روسری زنان.
تەرخ : نك . تەرك.
تەرخان : ص نسب. اختصاصی، ویژه، ممنوع‌الاستفاده برای عموم.
تەرخون : ا. ترخون.
تەڕدەس : ص. تردست، چست، چالاك، ماهر، حاذق.
تەڕدەسی : ح مص. تردستی، جلدی، چالاکی، زرنگی.
تەڕدەم : ص. خوش سر و زبان، خوش صحبت، خوش زبان.
تەردید : امص. تردید، شك، دودلی.
تەرز : ا. طرز، طور، روش.
تەرزمان : نك . تەڕدەم.
تەڕرووان : نك . تەڕدەم.
تەرزە : ا. جوانه، شاخه نازك، تگرگ ریز.
تەرس : ا. پهن، مدفوع اسب.
تەرسەبەند : ص مف. دست بسته، کت بسته.
تەرسە قول : ا. پهن، مدفوع الاغ.
تەڕ فرۆش : ص فا. سبزی فروش.
تەرفك : ص، ا، (ز). طناب پاره، قطعه طناب.
تەرفین : م، (ز). درد گرفتن چشم به دلیل افتادن جسم خارجی در آن.
تەڕك : ص. تیرقطورتر، درخت کلفت‌تر و نازك.
تەرك : تَرك، رها (کردن).
تەرك : ا. تَرك، پشت.
تەرك بەن : امر. ترك بند.
تەڕ کردن : م. ترك کردن، خیساندن، آب زدن، آب پاشیدن.
تەرکە : ا. تَرکه.
تەرکیب : امص. آمیزش، اختلاط.
تەرکیب : ا. نهاد، اندام، قیافه، ریخت.
تەرگە : ا. شنل.
تەرلّان : ص. شوخ و شنگ.
تەرلّان : ا. نوعی باز شکاری با جثهٔ بزرگ.
تەرم : ا. لاشه، جسد، مرده.
تەڕن : ص. بیهوده، باطل.
تەرنە : انتظار.
تەڕوال : ا. کپر، اتاقکی که با چوب و


تەرخون


تەرلان

شاخ و برگ درست شود.
تەروەندە : ص. نایاب، نوبر، نورس.
تەڕو تازە : ص. تر و تازە.
تەڕو تووشی : ص. گل وُ شُل، هوای بارانی، زمستان.
تەڕە : ص. تر، آبکی.
تەڕە : ص. ویلان، دربدر، پراکندە.
تەڕە بار : ا. ترەبار، سبزیجات.
تەڕەبی : ا. بید، درخت بید.
تەڕە پیاز : ص. ا. پیاز تر، پیاز تازە.
تەڕە توو : ص، ا. توت تر.
تەڕە تووڵکاوە : ص. تر، آبکی.
تەڕە تووڵەکە : امر. ارزان، بدون بهاء، فراوان.
تەڕەتیزە : ا. ترتیزك.
تەڕە زووان : ص مر. تر زبان، چرب زبان، خشو صحبت.
تەڕە زووانی : امصـ. فصاحت، تیز زبانی، زبان شیرینی.
تەڕە زەن : ص مر. زن بسیارزا.
تەرەس : ا. کافر.
تەڕە ساڵ : ص مر. ترسال، سالی کە باران زیاد بارد.
تەرە شوح : امصـ. ترشح، تراوش، ریزش.
تەرە شوح کردن : م. ترشح کردن، تراوش کردن، ریزش کردن مایعات.
تەرەف : ا. طرف، جانب، سوی، جهت.
تەرەف : ا. طرف، مقابل، شخص مقابل، طرف تجاری.
تەرەف بوون : م. طرف شدن، مقابلە کردن.
تەرەفدار : ص فا. طرفدار، حامی.
تەرەقە : ا. ترقە.
تەرەقی : امصـ. ترقی، رشد، پیشرفت.
تەرەقی کردن : م. ترقی کردن، رشد کردن، پیشرفت کردن.
تەڕە کاڵ : ص. زراعت آبی، آبی.
تەرەکە : ا. ارث، ماترك، پس ماندە، مُردەریگ.
تەڕە ماست : ا. کرە، سرشیر.
تەڕە ماش : هیچ و پوچ، بیهودە، بی معنی.
تەرە و توونا : ص مر. متفرق، پراکندە، داغان، آشفتە، درهم ریختە.
تەڕە هات : ا. ترهات، مهملات، بیهودەها.
تەڕی : نک. تەرابی.
تەری : ا، (ز). دمچە، دم بز، دنبە گوسفند.
تەریان : سبد کوچك میوە.



تەریزە : ا. تهیگاە.
تەریف : ص. پلید، کثیف.
تەرێقین : م، (ز). عصبانی شدن.



تەڕەتیزە

تەرێق : ص. شرمنده، خجل، منفعل.

تەرێقەو بوون : م. شرمنده شدن، خجل شدن، منفعل شدن.

تەرێقە و کردن : م. شرمنده کردن، منفعل کردن، خجل کردن.

تەریك : ص. تنها، گوشه، خلوت، دنج.

تەریك : ص، افا. معتکف، تنهازی، گوشه نشین.

تەز : امصـ. چندش، خواب اعضاء بی حسی اعضاء.

تەزان : نک . تەزیان.

تەزاهور : امصـ. تظاهر، خودنمایی.

تەزبیح : ا. تسبیح.

تەزکەرە : ا. تذکره، پاسپورت، گذرنامه.

تەزویر : امصـ. تزویر، حیله، مکر، ریا، فریب، حقه، دسیسه، دروغ.

تەزی : ص تفض. جسم بسیار سرد.

تەزیان : م. خواب رفتن اعضاء، چندش آمدن.

تەزیگ : عضو خواب رفته، بی حس شده از سرما.

تەزین : م. بی حس شدن اعضاء در اَثر سرما.

تەزیو: نک . تەزیگ.

تەژاندن : م، (ز). چلاندن، فشردن.

تەژگ : ا، (ز). پارچه کتانی.

تەژنای : م، (ه). تشنه شدن.

تەژنە : ص، (ه). تشنه.

تەژە : ص. دراز، بلند، بالا بلند، طویل.

تەژی : ص، (با). پر، مملو، آکنده.

تەژی : ص. سیر، کسی که گرسنه نیست.

تەژی کرن : م. پر کردن، آکندن.

تەسك : ص. کم بر، کم عرض، باریك.

تەسلیم : امصـ. تسلیم، اطاعت، تقدیم.

تەسلیم بوون : م. تسلیم شدن، مردن، مسلمان شدن.

تەسلیەت : تسلیت.

تەسمیم : ا. تصمیم، قصد، آهنگ، اراده، عزم.

تەسە : ا، (ه). سبد بزرگ محل نگهداری نان.

تەسە : ا. لانجین، ظرف خمیر گیری.

تەسەل : ص. کامیاب، سیر، سیر و تیر.

تەسێق : امصـ. تصدیق، تأیید، گواهی، شهادت نامه، گواهی نامه.

تەسێق کردن : م. تصدیق کردن، گواهی دادن، شهادت دادن، تأیید کردن.

تەشاوی : ا. ایوان، روزن.

تەشت : ا. طشت.

تەشتیر : ا، (ز). بزغاله ماده.

تەشخەڵە : ا. جر، دبه.

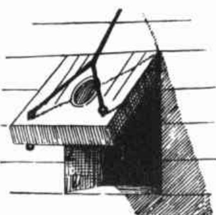
تەشخەڵە کردن : م. جر زدن، دبه درآوردن.

تەشق : حدت و شدت سرما.

تەشقەڵە : نک . تەشخەڵە.

تەشقەڵە : ا. نیرنگ، حقه، کلك.

تەشقەڵە باز : ص فا. کسی که جر



تەشاوی

می زند، کسی که دبه می کند.
تەشك : ا. نهاد، اندام، قیافه، ریخت.
تەشك : ا. عار، ننگ.
تەشك كەفتن : م. عار آمدن، از انجام کاری ننگ داشتن.
تەشنی : ا. گاو.
تەشوو : ا. تیشه.
تەشوێ : ا. تیشه.
تەشویش : امص. تشویش، نگرانی، اضطراب، پریشانی، آشفتگی.
تەشوێق : تشویق، ترغیب، تشجیع.
تەشە : نک . تەشاوی.
تەشەخوس : امص. تشخص.
تەشەر : ا. تشر، توپ و تشر، پرخاش، عتاب.
تەشەر لێدان : م. تشر زدن، پرخاش کردن، عتاب کردن.
تەشەكور : امص. تشکر، سپاس، امتنان.
تەشەكور كردن : م. تشکر کردن، سپاسگزاری کردن.
تەشی : دوك دستی.
تەشی : ا. تشی، خارپشت.
تەشی رستن : م. ریسیدن و تاب دادن نخ و پشم و پنبه به کمك دوك دستی.
تەشیلە : ا. نخ یا پشم ریسیده که آماده کلاف کردن باشد.
تەعارف : امص. تعارف، پیش‌کش، هدیه، خوش‌آمد.
تەعام : ا. نمك.
تەعام : ا. طعام، خوراك، غذا.


تەشوو

تەعبەت : امص. اختصاص، ویژه.
تەعزیم : امص. تعظیم، تکریم.
تەعمیر : امص. تعمیر، مرمت، اصلاح، وصله پینه.
تەعنە : امص. طعنه.
تەعەجوب : امص. شگفتی، حیرت، تعجب.
تەغار : تغار، لاوك.
تەغار : ق. وزنی برابر یك صد کیلو گرم.
تەغاراو : امر. ظرف آب پاره‌دوز و آهنگر.
تەغەیور : امص. تغیر، عصبانیت، خشم.
تەغییر : امص. تغییر، دگرگونی.
تەغییر كردن : امص. تغییر کردن، دگرگون شدن.
تەفاریك : ص فا، (ز). خوش نشین دهات.
تەفاوەت : امص. تفاوت، فرق، اختلاف.
تەفتیش : امص. تفتیش، بازرسی.
تەفتێك : ا، (ز). کُرك.
تەفرە ڕِوین : م. طفره رفتن، تعویق انداختن، تأخیر انداختن.
تەفرەقە: امص. تفرقه، اختلاف، نفاق، پراکندگی، جدایی.
تەفرەوتوونا : ص مر. متفرق، پراکنده، دربدر، پریشان.
تەفرە توونا بوون : م. متفرق شدن، پراکنده شدن، پرت و پلا شدن.
تەفرە توونا كردن : م. متفرق ساختن، پرت و پلا کردن، پراکندن.

تەفرێح : امص. تفریح، خوشی.
تەفشۆ : نک . تەشوێ.
تەڤ : ا، (با). جمع، گروه، جمعیت.
تەڤ : ح اضـ، (با). با.
تەڤتە ڤتیك : ا، (ز). کمانچه.
تەڤر : ا، (ز). تبر.
تەڤز : ح مصـ، (ز). شوخی، مسخره.
تەڤن : ا، (ز). قالی و فرش در حال بافته شدن، تار عنکبوت.
تەڤەر : ا، (ز). تبر زین.
تەق : اصـ. تق، تق.
تەقا : فرضاً.
تەقاس : امصـ. تقاص، انتقام، جزا.
تەقالا : امصـ. تقلا، کوشش، سعی، تلاش.
تەقالا کردن : امصـ. تقلا کردن، کوشش کردن، تلاش کردن.
تەقانن : م. الك کردن، جدا کردن دانه و سنگ از هم.
تەقانن : در کردن، تیر در کردن.
تەقتەقان : ا. کفش چوبی.
تەقسیر : امصـ. کوتاهی، تقصیر، خلاف، گناه عمدی.
تەقسیر کار : ص مر. تقصیر کار، مقصر.
تەقسیم : ا. تقسیم، بخش، بهره، پشك.
تەقسیم کردن : م. تقسیم کردن، بخش کردن، پخش کردن.
تەقلە : ا. عرقچین، شب کلاه.
تەقڵە : ا. معلق و وارو در شنا.
تەقلیت : امصـ. تقلید، پیروی، ادا.
تەقلیت دەر هاوردن : م. ادا در آوردن.
تەقنای: م،(ه). درکردن، تیر در کردن.
تەقویم : ا. تقویم، گاه‌شمار.
تەق و لەق : تق و لق، ناپایدار.
تەقە : ا. نر و ماده که مانند دکمه به لباس دوخته می شود.
تەقە : اصـ. تق، تق، صدای انفجار.
تەقەتێ کەفتن : م. متفرق شدن، پراکنده شدن.
تەقەدا کەفتن : م. شایع شدن.
تەقەفیره : ا. اسهال.
تەقەڵ : ا. کوك پارچه، بخیه.
تەقەڵ بەس : ا، ص. کوك شل.
تەقەڵ دان : م. کوك کردن، بخیه زدن.
تەقەلوب : امصـ. تقلب، فریب، نادرستی، خدعه، دغلی.
تەقەڵ لێدان : نک . تەقەڵ دان.
تەقیان : م. ترکیدن «مواد منفجره».
تەقیله : نک . تەقلە.
تەقیلین : م، (ز). لغزیدن، سُر خوردن.
تەقین : م. ترکیدن، منفجر شدن، در رفتن تیر.
تەك : ص. فرد، تك، تنها، یگانه.
تەك : ص. عمیق.
تەك : ا. پهلو، لا، طرف، جانب.
تەكان : ا. تکان، حرکت، جنبش.
تەكان خواردن : م. تکان خوردن، جنبیدن، حرکت کردن.
تەكان دان : م. تکان دادن، جنباندن، به حرکت درآوردن، گرد گیری کردن.


تەڤر

تەکاندن : نک . تەکان دان.
تەکانن : نک . تەکان دان.
تەکبیر : تکبیر.
تەك تەك : ق مر. تك تك، یك یك، تنها تنها.
تەك دان : م. تکیه دادن، پهلو زدن، از پهلو به کسی نزدیك شدن، تکیه کردن.
تەکلیف : ا. وظیفه، تکلیف، بلوغ.
تەکمە : ا. نیم تنه.
تەکمیڵ : امص. تکمیل، اتمام.
تەکنای : م، (ه). تکاندن.
تەك و تەنیا : تك و تنها.
تەك و تووك : تك و توك.
تەکووز : امف، (با). آماده، مهیّا.
تەکە : تکیه، فشار برای تکیه به چیزی.
تەکە : ص، ا. یکه، تنها، تك و یگانه.
تەکە : ا. بز نر، بز پیش‌رو.
تەکەبور : امص. تکبر، غرور، خودپسندی.
تەکەڵتوو : ا. نمد زین.
تەکیایره : م، (ه). تکیدن، لاغر شدن.
تەکیە : تکیه، اتکا، اعتماد.
تەکیە : تکیه، خانقاه.
تەکیە دان : نک . تمك دان.
تەکیەگا : امر. تکیه‌گاه، پشتی، پشت و پناه.
تەگبیر : نک . تەکبیر.
تەگە : بز نر پیشرو گله.
تەگەر : ا. محور سنگ آسیا.
تەگەر : عقب اندازی کار، تأخیر در انجام کار.
تەگەر کەوتن : م. تأخیر افتادن، عقب افتادن.
تەگەرە : ا. چرخ، لاستیك اتومبیل.
تەل : ا. مفتول، سیم تلفن.
تەڵ : یك شاخه گل، یك.
تەڵ : یك تار مو، یك.
تەڵ : امف. منتخب، برگزیده.
تەڵا : ا. طلا.
تەلار : ا. تالار، بالاخانه.
تەلاسا بوون : م. از خود در رفتن، خود را بزرگتر دیدن، بزرگی کردن.
تەڵاش : ا. تلاش، کوشش، سعی، تقلا، جد و جهد.
تەڵافی : امص. تلافی، انتقام، جبران، تقاص.
تەڵافی کردن : م. تلافی کردن، انتقام گرفتن، جبران کردن.
تەڵاق : امص. طلاق.
تەڵاق دان : م. طلاق دادن، جدا شدن مرد از زن.
تەڵاق سەنن : م. طلاق گرفتن، جدا شدن زن از مرد.
تەلا کاری : ح مص. طلا کاری.
تەڵان : ص، ا. سختان، کوه، ستیغ.
تەلبژێر : ص مر. برگزیده.
تەل بەند : ص مر. سیم پیچ، آك بند.
تەڵخ : ص. تلخ، تیره، رنگ تیره.
تەلسز : ا. بی‌سیم.
تەلفیز : ح مص. شوخی، مزاح.

تەلفیس : نک . تەلفیز.

تەلّق : طلق، نایلون.

تەلك : ا. دام، پا بدام.

تەلّ کردن : م. برگزیدن، انتخاب کردن، جدا کردن.

تەل لێدان : م. تلفن کردن، تلگراف زدن.

تەلوار : نک . تەرواڵ.

تەڵە : ا. تله، دام.

تەڵەب : ص. فحل، حالت فحلی، خواهان جنس مخالف.

تەڵەب : ا. طلب، وام.

تەڵەبکار : ص فا. طلبکار.

تەڵەبە : ا. طلبه.

تەلە بەرد : نک . تەلە سەنگ.

تەڵەب هەبین : م، (ز). خواستن، طلب کردن.

تەڵەتەقین : م. باز ماندن دهان از تعجب.

تەڵەتەقین : م. رسوا شدن، برملا شدن گناه کسی.

تەلە سەنگ : ص. سنگ بزرگ، قطعه سنگ بزرگ.

تەڵەف بوون : م. تلف شدن، نابود شدن، مردن.

تەلە کوچك : نک . تەلەسەنگ.

تەڵەکە : ا. تلکه، اخاذی.

تەڵەمشك : ا. تله موش.

تەڵانیان : روکش طلا.

تەلیت : ا. لباسی از مرده که برمی دارند و بر آن شیون و زاری می کنند.

تەلیسم : ا. طلسم.

تەلیسە : بار سبکی که بر الاغ گذاشته می شود و بر آن نیز سوار می شوند.

تەلیسە : ص، ا. جوال کوچك.

تەلیسە : ا. گاو جوان، ماده گاوی که اولین شکم خود را آبستن است.

تەم : ا. مه، ابری که به زمین نزدیك شود و به آن نرسد.

تەم : ا. غم، اندوه، غصه.

تەم : ا. تاری چشم.

تەما : طمع، امید، آرزو، چشمداشت.

تەماتە : ا. گوجه فرنگی.

تەمادار : ص مر. آرزومند، منتظر، چشم انتظار.

تەمار : ا، (ز). رگ و پی.

تەمارتن : م، (ز). چاه کردن، چال کردن، پنهان کردن چیزی در زیر زمین.

تەماشا : نک . تماشا.

تەماشاخانە : نک . تماشاخانه.

تەماشا کردن : نک . تماشا کردن.

تەماع : نک . تەما.

تەماعکار : ص فا. طمعکار، حریص.

تەماع کردن : م. طمع کردن.

تەماکار : نک . تەمادار.

تەما کردن : م. طمع کردن، آز ورزیدن.

تەماکۆ : ا. تنباکو، توتون.

تەماڵ : شکار نشان شده.

تەمبێ : امص. تنبیه، تأدیب، مجازات.

تەمتەراق : ا. طمطراق.

تەمتەم : ص. زمین سخت، سنگلاخ، پست و بلند.

تەمر : ا. تمبر.

تەمر هندی : تمبر هندی.

تەمرین : امص. تمرین، ورزش، تکرار، مشق.

تەمرین : م، (ز). سقط شدن، مردن حیوانات، توپیدن.

تەمشك : ا. تمشك.

تەمکین : امص. تمکین، اطاعت، فرمانبرداری.

تەم و دوو : دم و دود.

تەموو : ا. کنار، بغل، جانب.

تەمووره : ا. تنبور.

تەمووره ژەن : ص فا. تنبور نواز.

تەمووشە : ا. تنبوشه.

تەمەره : ا. بدشانسی، بدآوری، واقعه، محنت، مصیبت، بلا، سختی، گرفتاری.

تەمەزی : ص، ا. دستمال ابریشم.

تەمەع : نک . تەما.

تەمەڵ : ص. تنبل، کاهل، تن آسا.

تەمەلوق : امص. تملق، چاپلوسی، چرب زبانی.

تەمەڵە : ا. پی دیوار.

تەمەڵی : ح مص. تنبلی، کاهلی، تن آسایی.

تەمەن : امص. تمنی، خواسته.

تەمەن : ا. عمر، مدت زندگانی جاندار.

تەمێ : نک . تەمبێ.

تەمیان : م. غم و غصه آدم را گرفتن، اندوهگین شدن، غمین شدن.

تەمێ بوون : م. تنبیه شدن.

تەمیز : نک . تەمیس.

تەمیس : ص. تمیز، پاك، پاکیزه.

تەمیس کردن : م. تمیز کردن، پاك کردن، خالص کردن.

تەمیسی : تمیزی، پاکی، پاکیزگی.

تەمیشك : نک . تەمشك.

تەمین : ص. اندوهگین، غمگین، غصه‌دار.

تەن : ا. تن، بدن، نفر، شخص، فرد.

تهن : ص، (ز). تشنه.

تەناباز : ص فا. طناب باز، بازی باز.

تەنابازی : ح مص. طناب بازی.

تەناف : ا. طناب، ریسمان.

تەنافباز : نک . تەناباز.

تەناف دان : م. طناب زدن، دار زدن.

تەنانە : ح اض. حتّی، تا.

تەنانەت : نک . تەنانە.

تەنای : م، (ه). تنیدن، بافتن.

تەنبوو : ا، (ز). کَنّه.

تەنبوور : نک . تەمووره.

تەن بە تەن : تن به تن.

تەنبووری : ا. کاکُل، زلف روی پیشانی.

تەنبەکی : ا، (ز). توتون قلیان، تنباکو.


تەمرهندی


تەمووره


تەنبوو

تەن پۆش : ص فا، ا. تن پوش، جامه، لباس، پوشاك.

تەن پە روەر : نک . تەمەڵ.

تەنتەنە : طنطنه.

تەنخوا : ا. تنخواه، سرمایه، مال، ثروت.

تەن دان : م. تن دادن، تن در دادن.

تەن دوروس : ص. تندرست، سالم.

تەندوروسی : ح مصـ. تندرستی، صحت، سلامت.

تەندوور : ا. تنور.

تەنراو : امف. تنیده، بافته.

تەنریاگ : نک . تەنراو.

تەنزیل : ا. پارچه سفید نازك.

تەنشت : ا. کنار، طرف، پهلو، جانب.

تەنشت : ا. گوشه.

تەنشت چوون : م. کنار رفتن.

تەنشت ڕوونیشتن : م. معتکف شدن، گوشه نشین شدن.

تەنشدەر : دو طرف عمودی چهارچوبه در.

تەنك : ص. تُنُك، کم پشت.

تەنکار : ا، (ز). گدار، معبر کم عمق رودخانه.

تەنك کردن : م. تُنُك کردن.

تەنکە : ا. حلبی، پیت.

تەنگ : تنگ اسب.

تەنگ : ص. تنگ، باریك، کوچك.

تەنگانە : ا. تنگنا، سختی، عسرت، تنگی، فقر، فشار.

تەنگاو : ص مر. تنگ آب، آب کم، آب کم عمق.

تەنگ دەس : ص مر. تنگدست، فقیر، تهی دست، بی مال، ندار.

تەنكلێ هەڵچنین : م. به کسی سخت گرفتن، درها را به روی کسی بستن.

تەنگنا : نک . تەنگانە.

تەنگە : ا. تنگه، باریکه، بُغاز، باب، کنده.

تەنگهاتن : م. تنگ آمدن، به تنگ آمدن.

تەنگە بەر : ص، ا. راه باریك سخت.

تەنگەتاو : تنگ و تاب، التهاب، فشار عصبی، زمان سختی.

تەنگە تیکلە : ص‌مر. کم جنبه، آدم کم ظرفیت.

تەنگەڵان : ح مصـ، ا. تنگی، تنگه، باریکی.

تەنگە نەفەس : امر. تنگ نفس، نفس تنگی.

تەنگەوەری : نک . تەنگی.

تەنگ هەڵچنین : م. کسی را در تنگنا قرار دادن.

تەنگی : ح مصـ. تنگی، کم وسعتی، کمی، فقر، باریکی.

تەنوور : ا. تنور.

تەنوور داخستن : م. تنور گرم کردن، آتش در تنور کردن.

تەنوورە : تنوره.

تەنوورە کێشان : م. تنوره کشیدن.

تەنوورەی ئاسیاو : تورهٔ آسیاب.

تەنووری : ص نسب. توری.

تەنوومەن : ص. تنومند، درشت هیکل، تناور، فربه.

تهنوويى : ح مص، (ز). تشنگی، عطش.

تەنە : ا. تنه، بدن، تنه درخت، اندام.

تەنها : ص. تنها، مفرد، منزوی، مجرد، یکه، تَك.

تەنهایی : ح مص. تنهایی.

تەنەڕۆز : ا. چوب دستی، چوبی که با آن لباس شویند، چوبی که پهلوی بار گذارند تا جوال در اثر طناب پاره نشود.

تەنەزول : امص. تنزل، کاهش، نزول، کسر.

تەنەفوس : امص. تنفس. دم و بازدم.

تەنەکە : نک . تەنکە.

تەنی : ص نسب. تنی.

تەنێ : نک . تەنها.

تەنیا : نک . تەنها.

تەنیابالْ : کسی که به تنهای کاری را انجام می دهد.

تەنیاگ : نک . تەنراو.

تەنیایی : ح مص. تنهایی.

تەنین : ا. طنین، آواز.

تەنین : م. تنیدن، بافتن.

تەو : ا. گوسفند خاکستری رنگ.

تەوا : نک . تەبا.

تەوات : ص، (ز). آرام، سرخود، خون سرد، آزاد، بردبار.

تەوار : نک . تەبار.

تەوار : ص. شیر مست، حیوان سرمست از سیری.

تەوار : ا. باز ماده.

تەواش : ا، (ز). روغن، چربی، سرشیر.

تەواشا : نک . تماشا.

تەواشیر : ا. تباشیر.

تەواف : طواف.

تەوان : توان، قدرت، طاقت، نیرو، زور، تحمل.

تەوانا : ص فا. توانا، نیرومند، قادر، قوی.

تەوانایی : ح مص. توانایی، نیرومندی، اقتدار، قدرت.

تەواو : ص. تمام، کمال، درست، صحیح، بی عیب، رسا.

تەواو بوون : م. تمام شدن.

تەواوی : تمامی، به کمال، کامل.

تەوخ : ا، (ز). کندەای در زیر زمین برای جا دادن حشم در زمستان، کنده، مَردی «اصطلاحی برای گَنده در زیر زمین در اطراف کویر».

تەور : ا. طور، حالت، چگونگی، طرز، گونه.

تەور : ا. تبر.

تەورات : ا. تورات.

تەورداس : ا. تبر داس.

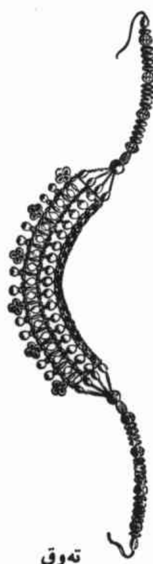
تەورزین : ا. تبرزین.

تەورێزی : ق. یك من برابر سه کیلو.


تەوەر

تەوزاندن : م. آراستن، زینت کردن.
تەوزە : ح مصـ. شوخی، مزاح، مسخره.
تەوزە کرن : م. مسخره کردن، سر به سر گذاشتن.
تەوزیم : ص. لازم، واجب، ضروری.
تەوژم : فشار حرکت، نیروی اولیه.
تەوشوو : نک . تەشوێ.
تەوفیر : ا. توفیر، فرق، تفاوت.
تەوفیر نیان : م. فرق گذاشتن، اختلاف نهادن، تفاوت قائل شدن.
تەوق : ا. طوق.
تەوق سەر : ا. فرق سر، آخرین نقطه سر.
تەوفێق : امصـ. توفیق.
تەوقە : ا. طوقه.
تەوقەتە : نک . تەوقسەر.
تەومان : ا، (ز). تنبان، شلوار کردی.
تەون : ا. فرش در حال بافته شدن.
تەونۆکە : امصغ. تار عنکبوت.
تەونەگەر : افا. قالی باف، بافنده، فرش باف.
تەوەر : ا. تبر.
تەوەر داس : امر. تبر داس.
تەوەرزین : ا. تبرزین.
تەوەرگ : ا. شبنم یخ زده، برف ریز صبحگاه سرد.
تەوەرە : نک . تەمەرە.
تەوەزەل : ص. بسیار تنبل، لش، بیکاره.
تەوەسانن : م. بیزار شدن، دوری جستن.

تەوەسیانەوە : نک . تەوەسیان.
تەوەش : ص. هیچ و پوچ، بی بهره.
تەوەق : ا. ورق، ورق کاغذ.
تەوەق : ا. طبق.
تەوەق لێدان : م. طبق زدن.
تەوەقوع : امصـ. توقع، چشم داشت، انتظار.
تەوەکول : امصـ. توکّل.
تەوەل : ص. سرسری، آدم سرسری و بدون عمق.
تەوەن : ا، (ه). سنگ.
تەوێڵ : ا. پیشانی.
تەوێڵە : ا. طویله، اصطبل.
تەهسن : ص، (با). لیز.
تەهسین : م، (با). لیز خوردن.
تەهییە : امصـ. تهیه، آمادگی.
تەهییە کردن : م. تهیه کردن، آماده کردن، فراهم آوردن.
تەی : ص. رام.
تەیاخ : ا. تیرچوبی، چماق.
تەیار : امف. آماده، حاضر، مهیّا.
تەیارە : ا. هواپیما، طیاره.
تەیارەك : امصـ. تدارك، تهیه، آمادگی.
تەیارەك دین : م. تدارك کردن، تهیه کردن، آماده ساختن.
تەیار کردن : نک . تەیارەك دین.
تەیان : ا. کُلفَت، خادمه.
تەیان : ا. تیان، دیگ بزرگ.
تەیچە : ا. آبکش.
تەیر : ا، افا. پرنده، بالدار.


تەوق

تەی کردن : م. طی کردن، پیمودن.
تەی کردن : م. طی کردن، موافقت کردن بر سر قیمت کالا و دستمزد و غیره.
تەیوانە : ا. غذایی که از خانه داماد به خانه عروس در روز عروسی فرستاده می شود.
تەیهوو : ا. طیهو، تیهو.



تی : ص. تشنه.
تیا بردن : م. از میان بردن.
تیا ترِۆ : ص. زن خواننده رقاص.
تیا چوون : م. از میان رفتن، از بین رفتن، هلاك شدن، مردن.
تیارامان : م. متحیر ماندن.
تیامان : م. درماندن در انجام کاری.
تیان : نک . تەیان.
تیانچە : امصغ. دیگچه، دیگ کوچك.
تیانە : نک . تەیان.
تیانە سەر : ص. دیگ به سر، شبحی که بچەها را از آن می ترسانند.
تێبرِین : م. تپاندن، فرو کردن با فشار.
تێ بەر دان : م. تحریك کردن سگ به درندگی، کسی را به جان کسی انداختن.
تێبین : ص. عاقبت اندیش.
تیپ : ا. دسته پرنده.
تێپەرِین : م. پریدن در کاری.
تێپەستان : م. پر کردن با فشار.
تیت : ا، (ه). موی سر.
تیتاڵ : ح مصـ. شوخی، مسخره، گستاخی.
تێترنجاندن : م. چیزی را در چیزی با فشار جا دادن.
تێتەقانن : م. در رفتن از ترس.
تێچە قاندن : م. خلانیدن.
تێخ : ا. تیغ.
تێخزان : م. با فشار در محلی جا گرفتن، با فشار در محلی جا دادن.
تێ خستن : انداختن چیزی در دیگری.
تێخورِین : م. فریاد زدن سر کسی، نهیب زدن، غریدن.
تیر : ا. تیر تفنگ.



تێر : ص. سیر، غیر گرسنه.
تیرِ : نگاه خشم آلود، نگاه خشمگین.
تێرِا کردن : م. فرو کردن.
تێراو : ص، ا. سیراب.
تێراوی : ص، ا. زخم ناسور، زخم آب کشیده.

تێر بوون : م. سیر شدن.
تیرجی : نک . تیرنج.
تیر ڕەس : تیررس.
تیر کێشان : م. تیر کشیدن، دردناك شدن زخم.
تیرنج : ا. نوار، حاشیه، دامن قبا.
تیرە : ص. تیره، تاریك، گل‌آلود، ناصاف، غم گرفته.
تیرە : ا. تیره، قبیله، فامیل، طایفه.
تیرەچا : امر. تیره چاه، چاه.
تیرەچا دەر هاوردن : م. چاه کندن.
تیرەك : امصغ. تیرك، دیرك.
تیرەك : ا. چوبی که با آن نان از تنور گیرند، وَردَنه.
تیرەناز : تیرانداز.
تیرەنان : ا. وردنه.
تێری : ح مص. سیری.
تیرەچا : تیره چاه، چاه.
تیز : نک . تیتال.
تیزاو : ا. تیزآب.
تیزانگ : ا. آبدان، شاشدان، مثانه.
تیز پێ کردن : م. مسخره کردن کسی.
تێز : ا. نوك چاقو و سوزن یا هر چیز تیز.
تیژ : ص. تیز.
تیژبین : ص فا. تیزبین.
تێژك : ا، (ز). آذرخش، صاعقه.
تێژك : ا. نوزاد درنده.
تیژ کردن : م. تیز کردن.
تیژ و تون : تیز و تند.
تیژ هۆش : ص. تیزهوش، هوشیار، هوشمند، باهوش.
تیژی : ح مص. تیزی، تندی.
تێ‌سره واندن : م. کوبیدن کشیده یا مشت بر کسی.
تیسك : ا. قسمتی از خوشه انگور.
تیسکن : ص. پشم‌آلود، پر پشم.
تێ‌سمێرِیاگ : ص مر. گردن کُلُفت، کت و کُلفت.
تێشت : ا، (ز). ناشتایی، صبحانه، زیر قلیانی، قلیانی.
تێشکه ماسی : ا. نوزاد قورباغه.
تێغ : ا. تیغ.
تێغه : ا. تیغه.
تێ‌فکریان : م. اندیشیدن درباره چیزی.
تیڤرك : ا. شانه به سر.
تیڤوك : ا. گنجشك.



تێك بردن : م. فرو بردن چیزی در دیگری.
تێك‌پەراندن : انداختن چیزی بوسط چیز دیگر.
تێك‌چوون : م. بهم خوردن، خجالت کشیدن.

تێك‌خراو : جور ،کرده، بهم افتاده، هم آهنگ شده.
تێكدان : م. در هم ریختن، بهم ریختن.
تێك‌دای : نک . تێكدان.
تێکرا : ا. همه، تمام، کل، مجموع.
تێ کردن : م. ریختن، مایعی در ظرف، ریختن چیزی در چیز دیگر.
تیکله : ا. ظرف سفالی شکم بزرگ، خمره کوچك.
تیکمه : ص. پُر، مالامال، مملو، لبریز.
تێ کوتیان : م. پریدن وسط حرف یا کار کسی.
تێ کۆشان : م. کوشیدن.
تێ کوشین : امص. کوشش.
تیکه : ا. تکه، تیکه، لقمه، قطعه.
تیکه پاره : ص مر. تکه پاره.
تێکەڵ : امف. آمیخته، مخلوط، قاطی.
تێکەڵاو : نک . تێکەڵ.
تێکەپێکەڵ : قروقاطی.
تێکەڵ کردن : م. آمیختن، مخلوط کردن، آمیزش داشتن.
تێکەلهەڤ : (ز)، نک . تێکەڵ.
تێکەڵ مێکەڵ : قاتی پاتی، قروقاطی.
تێکەڵی : امص. آمیختگی، اختلاط، معاشرت، درهمی، آمد و شد، آمد و رفت.
تێ گەهاندن : م. فهماندن، آشنا کردن، نشان دادن، تجویز کردن.
تێ گەهیشتن : م. فهمیدن، دانستن، آشنا شدن، به رازی پی بردن، دریافتن.
تێ گەیاندن : نک . تێ گەهاندن.
تێ گەییشیێن :نک . تێ گەهیشتن.
تێ گەییشتی : ص فا. دانا، فهمیده، آگاه.
تێ گەیین : نک . تێ گەیشتن.
تێ گیریان : م. گیر کردن، گیر کردن چیزی در چیز دیگر، دعوا کردن.
تیل : ص. چپ چشم، دوبین، احول.
تێلا : ا. تیر چوبی.
تیلمه : ا. پارچه باریك و نازك، نوار پارچه‌ای
تیلمه : ا. گره قالی.
تیله گه : ا، (ه). کوله پشتی.
تیما ج : ا. تیماج، چرمی از پوست بز.
تیمار : ا. تیمار، مداوا.
تیمار کردن : م. تیمار کردن، مداوا کردن، مواظبت کردن.
تیمچه : ا. تیمچه.
تین : ا. حرارت، گرما.
تین : ا. توان، نا، نیرو، قدرت.
تینگ : ص. تشنه.
تینگی : ح مص. تشنگی، عطش.
تینوو : ص. تشنه.
تیوڵدار : ص فا. تیول‌دار، متولی.
تێوەژاندن : م. دچار شدن کسی بکاری که دوست ندارد، مبتلا شدن، دچار شدن، در گیر شدن.
تێوەشان : م. ریختن سر اموال برای غارت و به باد دادن.
تێوەگلان : م. دچار شدن کسی به


تیله گه

کاری که دوست ندارد، مبتلا شدن، در گیر شدن.

تێهانین : م. پیشرفت کردن در کار، سرفراز شدن در انجام کار.

تێ‌هەڵدان : م. اردنگ زدن.



ج : ج

جـا : ا. جـا، جـای، مـکـان، محل.

جا : ق. دیگر.

جا : ق. وقت، زمان، گاه. «نەوجا».

جا : حرف ربط.

جائاستەی : م، (ه). جا گذاشتن.

جاتەڕە : ا. اسفناج، مرزه کوهی.

جاجك : ا. سقز، آدامس.

جاجکه : نک . جاجك.

جاچکەتاڵه : امر. سقز طبیعی که از درخت گرفته می شود و مزه تلخ دارد.

جاچکه خوشه : ص مر، امر. سقز شیرین شده آماده جویدن.

جاجم : ا. جاجیم، جاجم.

چاچکه : نک . جاجك.

جاخ : ا. کیسه توتون.

جاخ : ا، (ز). دیوار چوبی.

جاخ : ا. آسایشگاه، آرامشگاه.

جادار : ص فا. جادار.

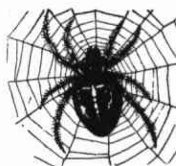
جـادوو : ا. جـادو، سـحـر، سـاحـری، افسونگری، جادوگری.

جادوگەر : ص فا. جادوگر، افسونگر، ساحر.

جاده : ا. جاده، راه، راه بزرگ.

جاڕ : زار مانند «برنج جار.»

جاڕ : ا. جار، ندا، بانگ، فریاد، اعلام.



جالجالۆکه

جار : ق. نوبه، دفعه، بار، کرت، فقره.
جاران : گذشته‌ها.
جاربه‌جارێ : ق. گاهی، گه‌گاه.
جارجاران : گذشته‌های دور، گذشته‌های گذشته.
جارجیم : (ز)، نک . جاجم.
جارچی : ص نسب، ا. جارچی، منادی.
جاردان : م. جار کشیدن، اعلام کردن با صدا، جار زدن.
جارز : ص. بیزار.
جارزبوون : م. بیزار شدن.
جارز کردن : م. بیزار کردن.
جارس : ص. پکر.
جارکێشان : نک . جاردان.
جارماز : ا. جانماز.
جاروبار : نک . جار به جاری.
جاروو : ا. جارو.
جاروه‌جارێ : نک . جار به جارێ.
جاره : قسمتی از هر چیز که در یك بار بکار برده شود مانند مقدار معینی گوشت که در یکبار سرخ می شود یا قندی که شکسته و کلوخ می شود.
جارێ : ق. گاهی.
جارێ : ق. هنوز.
جاری : ص. جاری، روان، گذران.
جاری جاران : نک . جارجاران.
جارێك : یك بار، یك مرتبه، یك دفعه.
جارێکان : ق. هنوز.
جاریه : ا. جاری.
جاسووس : افا. جاسوس.

جاش : ا. کره خر.
جاف : ا. قومی از کردان.
جافری : ا. جعفری.
جاڤی : ا. صمغ.
جاکه‌ش : ص فا. جاکش، قواد، پا انداز.
جاکه‌شی : ح مص. جاکشی، پا اندازی.
جاگه : ا، (ه). جا، مکان، محل.
جالجالۆکه : ا. عنکبوت.
جام : ا. جام، قدح، کاسه.
جام : ا. آئینه، آینه، شیشه بزرگ.
جامانه : ا. عمامه کردی.
جامباز : نک . جامقلی باز.
جامتا : نک . جانتا.
جامدانه : نک . جامانه.
جامقلی باز : ص فا. متقلب، دسیسه باز، حقه‌باز.
جامۆڵه : امصغ. کاسه کوچك، قدح کوچك.
جامه‌دار : ص فا. جامه‌دار، نگهبان حمام.
جامه‌دانه : نک . جامانه.
جامه‌لووس : ص. شیرین زبان، زبان آور، خوش صحبت، چاپلوس.
جامه‌مه‌رگ : ا. کفن.
جامێر : ص، (با). جوانمرد.
جان : ا. جان، روح، روان.
جانانه : ص، ا. کامل، تمام، حسابی، جانانه، معشوق، محبوبه.
جانباز : ص فا. جانباز.


جارچی

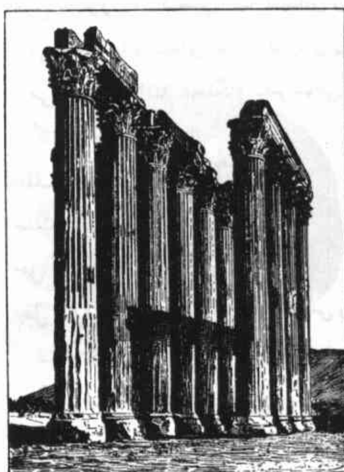

جاروو


جافری

جـانبـداری : ح مصـ. جـانبـداری، طرفداری.
جان په نا : ا. جان پناه، سنگر، پناهگاه.
جانتا : ا. کیف دستی، صندوق مانندی از چرم که بدست گیرند.
جانشین : ص فا. جانشین، قائم مقام، خلیفه، ولیعهد.
جانفاس : ا. پارچه‌ای درشت باف مانند گونی.
جانفاس : ا، (ز). پارچه‌ای از ابریشم ناب.
جانکوش : ا. شماس کلیسا.
جانگ : ا. کرباس.
جانگی : ا. شقیقه، میان چشم و گوش.
جانماز : امر. جانماز.
جانه‌ور : ا. جانور، حیوان.
جانی : کره اسب، اسب جوان.
جـانیخانی : ا. جـانی خـانی، جـوال بزرگ.
جاو : ا. کرباس.
جاوگ : ا. کرباس.
جاونانه‌وه : م. کرباس بافتن.
جـاویـد : ص، ق. جـاویـد، پـایـدار، جاودان، ابدی، پاینده، جاویدان.
جاویاگ : امف. جویده.
جاوین : م. جویدن.
جاهێل : افا. جاهل، نادان.
جاهێڵ : ص. جوان.
جایز : افا. جایز، روا، مجاز.
جبه : ا. جبه.
جبه خانه : امر. زراد خانه.
جه‌جاڵ : ده‌جال.
جده‌و : ا. بیماری جدوگاه اسب و الاغ و استر.
جڕ : ا. شیشکی.
جڕ : اصـ. جر، صدای پاره شدن پارچه.
جڕ : ا. دغل، دبه.
جر : ا، (ز). همدم، ندیم، هم‌نفس.
جڕاوجڕ : جرواجر، جرجر.
جرپن : ص. آدم عجول و کم ظرفیت، گوزو.
جرت : ص. هرزه، حرکت تند و تیز.
جرتاو : ص، ا. چرك آب، آب کثیف، پس آب.
جرت و فرت : آمد و رفت با عجله و هرزگی.
جرتیان : آمدن و رفتن تند و با عجله.
جرج : ا. نوعی موش بزرگتر از موش خانگی.
جڕجڕه : ا. جیرجیرك.
جڕجووکانێ : ص. آدم عصبی و کم ظرفیت.
جرجه‌کوێره : ا. موش کور.
جرد : نک : جرج.
جڕداهێشتن : م. شیشکی بستن.
جرز : ا. جرز، ستون، پایه.
جـرم : ا. جـرم، جـسـم، دُرد، زنـگ دندان، ته‌نشست.
جرنگه : اصـ. جرنگ، صدای زنگ و طاس و امثال آن.
جڕواجڕ : ص. پاره پاره.


جانی


جرج



جرز

جرِ و جانه‌وەر : حیوانات، وحوش، حشرات.

جرِ و جیاز : وسائل خانه، اثاث منزل.

جرووکه : اص. صدای جوجه.

جرِهاتن : م. جر آمدن، دغل کردن در بازی، از زیر بار تعهد بازی در رفتن.

جرتیان : م. آمد و رفت تند وبا عجله.

جریکه : نک . جرووکه.

جریکه جریك : جیك جیك.

جز : کلمه‌ای برای نهی بچه از انجام کار.

جز : اص. جز، صدای سوختن گوشت و جسم زنده.

جزدان : ا. کیف پول خرد.

جزم : ا. جزء، بخش، مختصر، پایین رتبه.

جزمه : ا. کفش زمستانی چکمه مانند.

جزوه : ا. جزء، بخش، پاره، قسمت، اندك.

جزوه‌دان : ا. جزوه‌دان.

جزه : کلمه‌ای برای نهی بچه از انجام کار.

جغاره : ا. سیگار، جیگاره.

جغر : ا. دایره، خط منحنی.

جغه‌ره : ا. سیگار.

جفت : جفت، نظیر، مانند، همطراز، برابر، معادل.

جفت : چفت، کیپ، خوب بسته شده.

جفت : زوج، عددی قابل بخش بر دو.

جفت : زوج، نر و ماده، زن و شوهر.

جفت : دو گاو شخم.

جفت کردن : م. یك چیز را دو تا کردن.

جفت کردن : م. جفت کردن حیوانات نر و ماده بهم، کشیدن حیوان نر بماده.

جفتگیری : جفتگیری.

جفته : ا. جفتك، لگد حیوانات.

جفته : ا. موچین، پنس، نك باریك.



جفته

جفته خستن : م. لگد انداختن، جفتك زدن.

جتفه وه‌شانن : نک . جفته خستن.

جفت یار : افا. کشاورز، زارع، کسی که با گاو زمین را شخم می زند.

جڤ : ا. حرکت.

جڤین : م. حرکت کردن.

جق : ص. مزه بد.

جقه : ا. جقه.
جگەر : ا. جگر سیاه، کبد، جگر سفید، شُش.



جگەرچی : ص نسب. جگرکی.
جگەرسووز : ص فا. جگر سوز، دردناك، جگر خراش.
جگەرسووتاو : ص مف. جگر سوخته، فرزند مرده.
جگەرسووتیاگ : نک . جگەرسووتاو.
جگەرگۆشە : امر. جگر گوشه، فرزند، پاره جگر.
جگەره : ا. سیگار، جیگاره.
جگەرەك : امصغ. جگربریان، جگر سرخ شده.
جگەرەکی : نک . جگەرچی.
جل : ا. جل، لباس، پوشاك.
جل : ا. جل اسب.
جلد : ا. جلد، پوست، پوشش، غلاف، مجلد.
جل‌دان : ا. بقچه، بخچه، چهارقدی که زنان روی سر اندازند.
جل دروو : ص شغل، ص فا. خیاط، درزی گر.
جل شتن : م. لباس شستن.
جل شۆر : ا. کسی که لباس را می شوید یا وسیله‌ای که با آن لباس را می شویند مانند دستگاه لباس‌شویی، گازر، کدین.
جلف : ص. جلف، سبك، خودنما.
جلك : ا. لباس، پوشاك.
جل کار : امر. لباس کار.
جل کوت : ا. چوبی که با آن لباس را هنگام شستن می کوبند، کدین.
جلگه : ا. جلگه، دشت، هموار.
جله‌نبور : ص. حقه‌باز، دغل، نابکار، دور، دو گو.
جڵەو : ق. جلو، پیش، قبل.
جڵەو : ا. دستجلو، لگام.
جڵەو : ا. توده، آشغال.
جله‌ودار : ص فا، ا. جلودار، پیشرو.
جڵەوشل کردن : م. جلو شل کردن، رها کردن زیر دستی به حال خود.
جڵە و کێش : نک . جله‌ودار.
جله و گرتن : م. جلو گرفتن، مانع شدن.
جلیتن : ا. چوگان، چوگان بازی.
جلیزقه : ا. جلیقه، جلتقه، جلزقه.
جلیز و لیز : اصد. جلیز و لیز، صدای سوختن جسم زنده، آه و ناله.
جم : ا. تکان، حرکت، لرز.
جماد : ا، (ز). قبرستان، گورستان.
جمان : م. تکان دادن، حرکت دادن، جابجا کردن، جنباندن.
جماندن : م. تکان دادن، حرکت دادن،

لرزاندن، جابجا کردن، جنباندن.

جمجمه : ا. جمجمه.



جمس : نک . جم.

جمس خواردن : م. حرکت کردن، جابجا شدن، تکان خوردن، جنبیدن.

جمشرگ : ا. مچ دست.

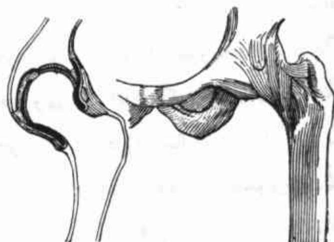
جمعه : ا. جمعه، آدینه.

جمك : ص. دوغلو، دو قلو.

جمکانه : نک . جمك.

جمکوت : امف. آکنده، انباشته، پر، مملو، پر بودن محلی از جمعیت.

جمگه : ا. مفصل، بند.



جم و جوولّ : نک . جم.

جمه : ص. آکنده از جمعیت، جایی که از حرکت آدم یا جانور وول می خورد.

جمیان : نک . جمس خواردن.

جمین : نک . جمس خواردن.

جن : ا. جن، پری.

جنازه : ا. جنازه، لاشه، نعش، تابوت حاوی نعش مرده.

جنجك : مقدار کمی از چیزی.

جنچك : ق. اندکی از چیزی، مقدار کمی از چیزی.

جنچك : ا. دانه مغز میوه.

جنچکان : ا. چهار زانو «نشستن».

جنراو : امف. ریز ریز، تیکه تیکه، قطعه قطعه.

جنس : ا. جنس، نوع، کالا، گونه.

جنکه : مقدار کمی از چیزی.

جنگز : ص. آدم عصبی، تند و تیز، عصبانی، ستیزه‌جوی.

جنۆکه : نک . جن.

جننه : ص. جنده، فاحشه.

جنیّ : ص، (ه). جنده، فاحشه.

جنیاگ : نک . جنراو.

جنیقینەڤه : م، (ز). پریدن از خواب.

جنیك : نک . جانگی.

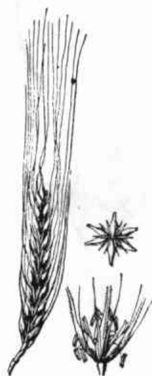
جنیّو : ا. دشنام، فحش، ناسزا، بد گویی.

جنیّو دان : ا. دشنام دادن، فحش دادن، ناسزا گفتن.

جنیّو فروش : ص. بد دهن، کسی که دشنام زیاد می دهد.

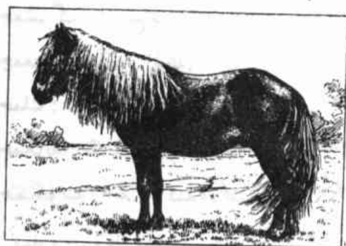
جنین : م. ریز ریز کردن، قطعه قطعه کردن، ریز کردن.

جوّ : ا. جَو.



جوّ

جۆ : ا. جو، جوی مجرای آب.
جوالْ : م. جوال.
جوال مووتایی : ا. جوالی که از موی بز درست شده است، جوال بزرگ.
جوامیر : ص.مر. جوانمرد، آزاده.
جوان : ص. زیبا، قشنگ، درست، صحیح، ظریف.
جوانن : نک . جماندن.
جۆبار : امر. جوی، جویبار.
جوبران : امصـ. جبران، تلافی، اجر، عوض.
جوتکه : ا. جفتك الاغ.
جوجمین : م، (ز). سقط شدن، مردن حیوانات.
جوجوو : ا. جوجو، نامی برای حشرات از زبان بچه، حشره گزنده.
جوخینکه : ا. خرمن.
جوخینکه : ا. حلقه دور ماه در شبهای نیمه ابری.
جودا : ص. جدا، منفرد، برتر.
جۆدان : امر. جودان دندان اسب و استر.
جۆدانه : نک . جودان.
جودایی : ح مصـ. جدایی، مفارقت، بیگانگی.
جۆ دره‌و : ق مر. زمانی درو جو.
جۆر : ا. جور، گونه، قسم، مانند.
جۆر : ص، ا. جور، موافق، شبیه.
جۆراو : ا. جوراب.
جوربزه : امصـ. جوربزه، قابلیت، شایستگی.
جۆر بوون : م. جور شدن، هم آهنگ شدن.
جور کردن : م. جور کردن، یك نواخت کردن، هم آهنگ کردن.
جورك : ا. توبره.
جورم : ا. جرم، جنایت، بزه، تقصیر.
جورِنه : ا. ظرف بلند مسی حمام.
جورِه : ا. جره.
جۆرهاتن : م. جور آمدن، جور شدن، هم آهنگ شدن.
جورِه‌ئه‌سپ : ص، ا. اسب کوچك.



جۆرِیان : م. اشتباه کردن لفظی، لغزیدن زبان، تپق زدن.
جۆرِیای : (هـ)، نک . جۆریان.
جوزوی : ق. اندك، کم، مقدار ناچیز.
جۆزه‌رد : ماهی از سال.
جوست و جۆ : امصـ. جستجو، طلب، کوشش برای یافتن.
جۆش : امصـ. جوش، غُل.
جۆش : ا. جوش، دانه ریز که بر پوست بدن ظاهر می شود.
جۆش : ا. جوش شیرین، بی کربنات دو سود.

جۆش : ص. آجر زیاد پخته که مانند سنگ شده است.

جۆش : جوش، لحیم، جوش الکتریکی.

جۆشان : ص فا. جوشنده، جوشان.

جۆشانن : م. جوشاندن.

جۆشانه : امف. جوشانده.

جۆش خواردن : پیوستن دو چیز بهم آنچنان که جدا کردن آنها مشکل باشد، لحیم شدن، جوش خوردن.

جۆش خواردن : م. عصبانی شدن، از کوره در رفتن، جوش خوردن.

جۆش دان : م. جوش زدن، غل زدن.

جۆشش : امص. جوشش، جنبش، فعالیت، جوش.

جۆشن : ص. جوشی، عصبی، عصبانی.

جۆش‌لێدان : نک. جۆش دان.

جۆشیان : م. جوشیدن، غل غل کردن.

جۆشیره : ا. جو سبز که تازه دانه کرده است.

جوڤان : (ز)، نک. جوان.

جۆگه : ا. جو، جوی.

جۆگەله : امصغ. جوی کوچك.

جۆل : ا. گله کوچك بز و گوسفند.

جۆڵا : ص، ا. جولا، بافنده، نساج.

جۆلاندك : ا، (ز). گهواره.

جۆڵایی کەر : ا. عنکبوت.

جۆم : ا. آبکند.

جۆماڵ کردن : م. پاك کردن جوی آب و قنات.

جومگه : ا. مفصل، بند.

جۆن : نک. جنێو.

جونه : ص. جنده، فاحشه.

جونه باز : ص فا. جنده باز.

جونووب : ق. جنوب.

جۆنی : ا. دنگ، هاون سنگی.

جوو : ا. یهودی، کلیمی.

جووان : ص. جوان، نورسیده، تازه، کم تجربه.

جووان : ص. زیبا، قشنگ، ظریف.

جووانـاو : ا. عرق سرد بیماری یا مرگ.

جووانکه : امصغ. جوان کم سن و سال.

جووانکەڵه : جووانکه.

جووانه گا : ص مر. گاو جوان.

جووانـمـەرد : ص مر. جوانمرد، رادمرد، دلیر، آزاده، کریم، سخی، بخشنده.

جووان‌مـەردی : ح مص. جوانمردی، مردانگی، رادمردی.

جووانۆ : ص، ا. مادیان جوان، کره اسب یکساله.

جووانه : ا. جوانه.

جووانه دان : م. جوانه زدن.

جووانەمه : . جوش صورت.

جـووانـه مـەرگ : ص. ناکام، جوانمرگ.

جووانی : ح مص. جوانی، شباب، بلوغ، کم تجربگی.

جووا و : ا. جواب، پاسخ، راه حل.

جووا و کردن : م. جواب کردن، ناامید



جۆلاندك



جۆڵایی کەر



جووانه

کـردن، جـواب کـردن، جـواب کـردن دکتر مریض را.

جووبڕك : ا، (ز). آبدزدك.

جووبرك : نک . جفت.

جووبرك : ا. موش.

جـووت بِوون : م. جفت شدن، از فرد در آمدن، جفتگیری کردن.

جووته : ا. جفتك، لگد.

جـووتەوەشانن : م. جفتك انداختن، جفتك پراندن، لگد انداختن حیوانات.

جووتیار : نک . جفتیار.

جـووجك : امصغ. پرنده کوچك مانند جوجه و گنجشك.

جووجوو : نک . جوجوو.

جـووجه قۆره : ا. خـورشی از مـرغ و آبغوره.

جووجەڵە : ا. جوجه.

جووچکه : ا. دم.

جـووچـکـەلـەقێ : ح مـصـ. تـمـلـق، چابلوسی.

جووچکه ناو گەڵ گرتن : دم میان پا گـرفـتـن و مـانـنـد سـگ فـرار کـردن، ترسیدن.

جووخین : ا. خرمن.

جـووڕ کـردن : م. گـرفـتـن چـیـزی از کسی به عنف یا در قمار.

جووز : ا. گوز.

جووزان : ح مص، (ز). گرد و بازی.

جووزه : اص. صدای نازك.

جووزەڵه : ا، (ه). نی لبك، نی.

جووق : ا. جوخه، دسته.

جووك : ا، (با). جو، جوی.

جووکن : ص نسب. غرغرو، جیغ جیغو.

جـووکـه : اصـ. جریك جریك، صدای جوجه، صدای نازك و مقطع.

جووکه بڕین : م. تکان دادن، جنباندن، جابجا کردن.

جووڵاندن : نک . جووڵانن.

جووڵانن : م. تکان دادن، جنباندن، جا به جا کردن.

جووڵانێ : ا. گهواره، تاب.

جوولك : ا. جوجه.

جوولگ : نک . جوڵا.

جووڵه : ا. تکان، حرکت، لرزه.

جووله‌که : نک . جوو.

جووڵەکەر : افا. جنبنده، متحرك.

جووڵیانەوه : م. تکان خوردن، حرکت کردن، جنبیدن.

جوون : م. جویدن.

جوون : ا. هاون سنگی، دنگ.

جوون : ا. دشنام، فحش، ناسزا.

جوون : جور، موافق، شبیه، هماهنگ.

جوونگ : امص. قهر.

جوونگ کردن : م. قهر کردن.

جوهاب : (ز)، نک . جوواو.

جۆیا : ص فا، جوینده، جویا، پرسنده.

جوێن : م. تکان خوردن، حرکت کردن، جنبیدن.

جوێن : ا. دشنام، ناسزا، بدگویی، فحش.

جـوێـن‌دان : م. دشـنـام دادن، فـحـش

دادن، ناسزا گفتن.

جوێن فرۆش : ص. بد دهن، کسی که دشنام زیاد می دهد.

جه : ا، (ز). جا، مکان.

جه : ح اضـ، (ز). از .

جەباری : ا. نوعی کتیرا.

جەبە : ص. یاغی، نافرمان، سرکش.

جەبە : ص. مستثنی.

جەبە : بارو.



جەبەرە : امصـ. شدت، حدت.

جەبەش : ا، (ز). خربزه.



جەترەقە : ا. گرده.

جەجاڵ : ا. دجال.

جەحر : ا. زهر.

جەحشك : ا، (ز). کره خر.

جەحەنم : ا. جهنم، دوزخ، سقر.

جەخار : ا. غم، غصه.

جەخت : ق. جخت، اکنون، تازه، الان.

جەدید : ص. جدید، تازه، نو، مدرن.

جەڕ : ا. میخ پیچ.

جەڕ : ا، (ه). آبخوری سفالی.

جەڕان : نک . جەڕانن.

جەڕاندن : نک . جەڕانن.

جەڕانن : فشردن، تنگ بستن، گرفتار کردن، چیزی را با فشار در چیز دیگر جا دادن، پیچ دادن چیزی در چیز دیگر.

جەڕارە : ص، ا. جرار، جراره.

جەڕبادەر : ا. پیچ گوشتی.

جەڕجەڕە : ا. چرخ، چرخ چاه.

جەرخەتوو : ا. آبگردان.

جەردا : ا. موش.



جەردا

جەڕدان : نک . جە ڕانن.

جەردە : ص. یاغی، نافرمان، سرکش، گردنه گیر.

جەرگ : ا. جگر، جگر سیاه، کبد.

جەرگسووتاو : ص مر. فرزند مرده.

جەرگ قایم : ص مر. نترس، شجاع.

جەرگە : ا. جرگه، گروه، حلقه، زمره.

جەڕیان : م. گیر کردن، در فشار قرار گرفتن.

جەریفك : ا، (با). جارو.

جەریمە : ا. جریمه، تاوان، مجازات نقدی.

جەریمەکردن : م. جریمە کردن، تاوان گرفتن.

جەزا : امصـ. جزاء، پاداش، سزا، جریمە، تنبیە.

جەزرەبە : نک. جەزرەوە.

جەزرەوە : ا. عذاب، شکنجە، رنج، آزار، عذاب.

جەزەوە : ا. قهوەجوش.

جەزیرە : ا. جزیرە.

جەژن : ا. جشن، عید.

جەژنانە : عیدی.

جەژنڕەمەزان : ا. عید رمضان، عید فطر .

جەژنقوروان : عید قربان.

جەژننەورۆز : عید نوروز.

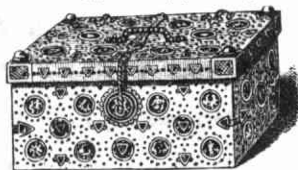
جەسارەت : امصـ. جسارت، دلیری، جرئت، بی ادبی، گستاخی.

جەسە : ا. جسد، لاشە، اندام، بدن، جسم، تن.

جەسەد : نک. جەسە.

جەسوور : ص. جسور، دلیر، بی باك، گستاخ.

جەعبە : ا. جعبە، صندوق.



جەفات : ا، (ز). محل اجتماع مردم.

جەفت : ا. کلاهك بلوط.

جەگەر : نک. جگەر.

جەفەنگ : ص. جفنگ، مهمل، مزخرف، حرف مفت.

جەڤێ : ا. نوعی کتیرا.

جەل : ا. جمع، دستە، گلە، جوخە.

جەلا : امصـ. جلاء، صیقل، درخشش، برق.

جەلاقی : ا، ص، (ز). شیرە غلیظ.

جەلال : امصـ. جلال، جبروت، شکوە، فر، بزرگی، عظمت.

جەلالی : تیرەای از کردان مقیم آذربایجان غربی.

جەلاو : ص. جلاد.

جەلب : جلب، احضار، توقیف.

جەڵد : ص. جلد، تند، تیز، سریع، چابك.

جەلغە : ص. کار نادرست ناتمام.

جەڵق : ا. جلق، استمناء بادست.

جەلە : ا. گردن بند صدف یا گوش ماهی.

جەلە : ا. گلە کوچك گاو، چند گاو کە بهم بستە شدە باشند.

جەڵە : گلە کوچك گاو.

جەڵەب : ص. جلب، ناکس، پست، دون، نابکار.

جەڵەب : گلە حیوانات فروشی.

جەڵە بچی : ص، ا. دلال حیوانات.

جەڵەو : جەلب، ناکس، پست.

جەم : ا. جمع.

جەم : ق. اما، لکن، ولی.

جەم : ا، (ز). لنگە بار، کولە بار.

جەماعەت : ا. جماعت، گروه.

جەماڵ : امص. جمال، زیبایی.

جەمام : کوبیدگی و خستگی عضلات و مفاصل، بدن خام.

جەماوەری: جمع آوری.

جەمبلەیی : ص، (ز). تنباکوی تند.

جەمجقاندن : م. زدن مایعاتی مانند دوغ.

جەمعیەت : امص. جمعیت، گروه، جماعت، اجتماع.

جەم کردن : م. جمع کردن، جمع بستن.

جەم و جور کردن : جمع و جور کردن.

جەمەد : ا، (ز). یخ.

جەمەدانی : امر. عمامه کردی.

جەمەدی : م. یخ بستن.

جەمەو بوون : م. جمع شدن.

جەمەو کردن : نک. جەم کردن.

جەمیداندن : م. سرد کردن، یخ زدن.

جەمین : ا. جبین، پیشانی.

جەنازە : جنازه، لاشه، نعش.

جەنایەت : ا. جنایت، گناه بزرگ.

جەنتك : ا، (ز). توبره، جوال کوچك.

جەنجاڵ : ا. جنجال، هیاهو، کشمکش.

جەنجەڕە : ا، (ز). چرخ چاه.

جەندەرە : ا، (ز). پارچه آهار زده.

جەندەك : ا، (ز). لاشه، جسد، بدن، تن.

جەنگ : ا. جنگ، ستیز، رزم، پیکار.

جەندەرە : ا، (ز). پارچه آهار زده.

جەندەك : ا، (ز). لاشه، جسد، بدن، تن.

جەنگ : ا. جنگ، ستیز، رزم، پیکار، مخاصمه، نزاع، کشمکش، نبرد.

جەنگ زەڕگەری : جنگ زرگری.

جەنگ کردن : م. جنگیدن، جنگ کردن.

جەنگە : ح مص. وفور، فراوانی، کثرت وقوع.

جەنگەڵ : ا. جنگل.

جەنگەڵبان : ص مر. جنگلبان.

جەنگەنە : افا، جنگنده.

جەنگی : ص نسب، ص فا. جنگی، ستیزگر.

جەنەب : ا. روی، صورت، چهره.

جەنیقاندن : م، (ز). تاراندن، تعقیب کردن و خسته کردن، دنبال کردن.

جەنین : ا. جنین، نطفه.

جەواز : ا. جواز، پروانه، اجازه نامه.

جەواڵ : ا. جوال.

جەواهر : ا. جواهر، گوهر.

جەواهرنیشان : جواهر نشان، گوهرنشان.

جەوبڕ : ص، ا. پشم چین، کسی که پشم گوسفندها را می چیند.

جەوت : نک. جەفت.

جەور : ا. جور، ستم، ظلم.

جەوز : ا. جوز.

جەوسەی : (ز). راه پر آمد و رفت.

جەو ڕك : ا، (با). توبره، جوال.

جەوەرە : ا، نک . جەبەرە.

جەوهەر : ا. عصاره.

جەوهەر : ا. جوهر، مرکب.

جەوهەر : ا. جوهر، لیاقت، استعداد ذاتی.

جەوەردار : جوهردار، با استعداد.

جەوهەر لیمۆ : امر. جوهر لیمو، اسید سیتریك.

جەوەن : ا. منظره.

جەهاز : جهاز، جهیزیه، ساز و برگ.

جەهان : ا. جهان، گیتی، دنیا، عالم.

جەهان گەرد : ص فا. جهانگرد، سیاح.

جەهخورك : ا، (ز). زالو.



جەهر : امص. قهر، لج، کین، غضب.

جەهراوی : ص نسب. کینه توز، عصبانی، لجوج.

جەهر کردن : م. لج کردن، غضب کردن، قهر کردن.

جەهزەرا : نک . جو زەرد.

جەهەت : ا. جهت، سبب، علت، طرف، سوی، خاطر.

جەهێڵ : ا، ص. جوان.

جەیران : ا. آهو.

جێ : ا. جا، مکان، مسکن، رختخواب.

جیا : ص. جدا، مُنفصل، مستثنی.

جیا بوونەوە : م. جدا شدن، دور شدن.

جیاتی : ح مص. جدایی، اختلاف.

جیاتی : به جای، به عوض.

جیاجیا : ق. جدا جدا، سوا سوا، یکی یکی، علیحده.

جیازی : نک . جەهاز.

جیاکار : ص مر. جداگانه، منفرد، علیحده.

جیا کردنەوە : م. جدا کردن، سوا کردن.

جیاگانە : نک . جیاکار.

جیا مان : م. جدا ماندن، تنها ماندن، عقب ماندن.

جیامەنەی :(ه)،نک . جیامان.

جیاواز : نک . جیاکار.

جیاوازی : نک . حیاتی.

جیاوە بوون : نک . جیا بوونەوە.

جیاوە کردن : نک . جیا کردنەوە

جیایی : نک . جیاتی.

جی برِك : ا. آبدزدك.

جێ بوونەوە : م. جا شدن، جا گرفتن.

جێ بە جێ : ق. جابجا، تعویض، به موقع، فوری، ناگهان.

جێ بە جێ کردن : م. جابجا کردن.

جێپا : ا. جای پا، رد، ردپا، اثر.

جیپرك : ا، (با). موش.

جیٚ‌پیٚ : نک . جیٚ‌پا.

جیت : ا. چلقوز، مدفوع پرندگان.

جیٚ خستن : م. جا انداختن.

جیٚ خوەش کردن : م. جا خوش کردن، متوقف شدن در جایی به مدت زیاد.

جیٚدا : ص، (ز). پا برجا، استوار، پایدار.

جیٚدار : ا. وکیل، نماینده.

جیٚداراوەستان : م. پافشاری کردن.

جیرِ : ا. شیشکی.

جیرِ : ا. جیر، لاستیك، جسم الاستیك.

جیره : ا. جیره، سهمیه.

جیرەخوەر : ص فا. جیره‌خوار، وظیفه‌خوار.

جیرِەجیرِ : اص. جیرجیر.

جیٚز : ص، ا. خرمن کوبیده باد داده آماده.

جیزه : اص. وز، صدای زنبور و مگس.

جیٚژن : نک . جەژن.

جیقانن : م. جیغ زدن، جیغ کشیدن.

جیقلّدان : امر. چینه‌دان.

جیقنه : ص. آدم جیغ جیغو.

جیقنه : نک . جیت.

جیقه : اص. جیغ، فریاد.

جیك : ا. پاشنه پا.

جیکن : ص نسب. کم ظرفیت، جیغ جیغو.

جیکه : نک . جرووکه.

جیکه برِین : م. صدای کسی را بریدن، خفه کردن.

جیٚ کەفتن : م. جا افتادن، پا به سن و سال گذاشتن، تجربه یافتن.

جیٚگا : نک . جیٚ.

جیٚ گرتن : م. جا گرفتن، اندازه بودن، مستقر شدن.

جیٚ گرتنەوه : م. جای کسی را گرفتن، به جای کسی نشستن.

جیٚگه : نک . جیٚ.

جیٚگه به جیٚگه : نک . جیٚ به جیٚ.

جیٚگەدار : ص فا. جادار، فراخ، وسیع.

جیٚگەدان : م. جا دادن، جا باز کردن برای چیزی یا کسی.

جیٚگەشەتلّ : امر. خزانه گل و گیاه.

جیٚگه کردنەوه : م. جادادن، جا باز کردن برای چیزی یا کسی.

جیٚگه گرتن : نک . جیٚ گرتن.

جیٚگه گەرم کردن : نک . جیٚ خوەش کردن.

جیٚگه گیر : ص. جاگیر، جایگیر، بزرگ.

جیٚگەمان : م. جا ماندن، باقی ماندن.

جیٚگه نشین : ص فا. جانشین.

جیٚلّ : ص. جوان، نورسیده، تازه، کم تجربه.

جیل : ص، ا، (ز). ماده گاو دوشا.



جیلەق : ا. نیم خیز.

جێماگ : ص مف. مانده، جا مانده، عقب مانده، ارث.

جێەمان : م. جاماندن، عقب ماندن، پا انداختن، از پا درآمدن، بریدن.

جیوە : ا. جیوه، زیبق.

جێە : نک . جێ.

جیهان : ا. جهان، دنیا.

جێ‌هێشتن : م. جا گذاشتن.

چ

چ : چ.

چ : ح ربط. چه.

چا : ا. چای.



چا : ق (ه). اشاره به دور، آنجا.

چا : مخفف چاك به معنی خوب.

چا : ا. چاه.

چابوك : ص. چابك، فرز، زرنگ، چابك دست، ماهر، چیره.

چابوك سووار : ص مر. چابك سوار.

چابوون : م. بهبود یافتن، خوب شدن، پیدا کردن صحت و سلامت.

چاپ : ا. چاپ، طبع، نشر.

چاپ : ا. دروغ و دغل، زبان بازی، حقه.

چاپ : ا. مُهر خرمن.

چاپالێو : ا. چای صاف کن.

چاپباز : ص فا. نیرنگباز، حقه‌باز،

دغلکار، دروغگو، پشت هم‌انداز.

چاپخانه : امر. چاپخانه.

چاپ کردن : م. چاپ کردن.

چاپ کردن : م. دروغ گفتن، حرف سرهم کردن.

چاپلووس : ص. چاپلوس، متملق، کاسه لیس.

چاپلووسی : ح مص. چاپلوسی، تملق، چرب زبانی.

چاپ لێدان : نک . چاپ کردن.

چاپ مەنی : امر. آنچه چاپ شود، مطبوعات.

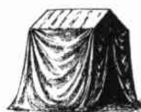
چاپە : ا، (ز). کتری.

چات : ا، ص، (ز). پارچه کهنه و ژنده، کهنه پاره.

چاتکێش : ا. سنبه نخی، میلهٔ تفنگ پاك‌کن.

چاتۆڵ : آدمك، لولو سرخرمن.

چاتۆلە : ا. چادر نازك و سبك که در بهار و پاییز زده می شود.


چاتۆلە

چاچك : ا. سقز، آدامس.

چاچۆڵە : ا. حقه، حیله، نیرنگ، کلك، مکر.

چاچۆڵەباز : ص فا. حقه‌باز، نیرنگ‌باز، کلك‌باز، دورو، دغل، مکار.

چاچی : ص، ا. قهوه‌چی، آبدار.

چاخ : ص. چاق، فربه، پرواری، گوشتالو.

چاخ : ق. وقت، زمان، گاه.

چاخ : ا. اسلحه.

چاخ : ا. قباله.

چاخان : ص. چاخان، حقه‌باز، شارلاتان، چاپلوس.

چاخ کردن : م. چاق کردن، آماده کردن.

چاخمە : ا. منگنه.

چاخە سێوەرێ : ص مر. تن‌آسا، تن‌پرور، سایه پرورده.

چاخەوبوون : م. چاق شدن، فربه شدن، بهبود یافتن.

چادان : ا. چایدان.

چادر : ا. چادر، خیمه.

چادرنشین : ص فا. چادرنشین.

چادر هەڵدان : م. چادر زدن، برپا کردن چادر.

چار : چاره، درمان، علاج، راه حل، مداوا.

چار : ا. گوسفند سیاه گوش سفید.

چار : چهار.

چارانچە قیلە : لاله.

چارپایە : امر. چهار پایه.

چارپێ : امر. چهار پا.

چارچاڤ : ص مر. بُراق، هشیار.

چارچەك : ص، (ز). مسلح، سلحشور.

چارچیق : ا، ص، (ز). زمین پُر گل و لای.

چاردار : ا، (ز). تابوت، میّت‌کش.

چارشێو : ا. چادر سر زنان.

چارك : ا. قیچی که با آن پشم گوسفندان چیده شود.


چارانچەقیلە

چـار کـردن : م. چـاره کـردن، عـلاج کـردن، درمـان کـردن، راه حـل پـیـدا کردن.

چاروا : امر. اسب، چهار پا.

چـــاروادار : ص فـــا. چـــاروادار، چارپادار، مکاری، خربنده.

چاروه : ا، (ز). چغانه.

چاره : حالت، رنگ و رخسار.

چاره : نک . چارا.

چـارەڕەش : ص. بدبخت، سیاه بخت، سیاه روز.

چارەسەر : راه نجات، راه حل.

چارەك : ا. چارك، چهار يك.

چاره کردن : نک . چار کردن.

چـارەکـه : ا. چـارقد، بقچه، پـارچه چهارگوشی که زنان بر دوش اندازند.

چاریچی : ا، (ز). چَرچی.

چاریك : (ز)، نک . چارەك.

چارین : ا. رباعی.

چازوو : (ز)، نک . چاچوٚلەباز.

چـــاش بـــوون : م. حـــیـــران مـــانـــدن، سرگردان ماندن، سرسوت زدن.

چاشت : ق. چاشتگاه، میان بامداد و نیمروز.

چاشت : ا. صبحانه، ناشتایی، زیرقلیانی.

چاشت : ا. آش.

چاشت کەر : افا. آشپز.

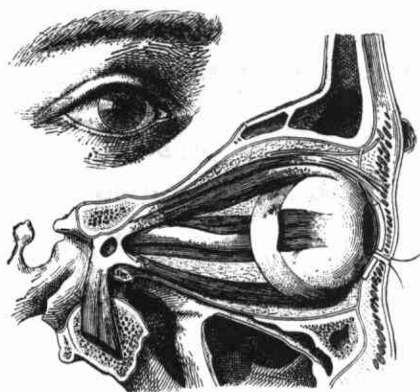
چاشتەی : م، (ه). چشیدن.

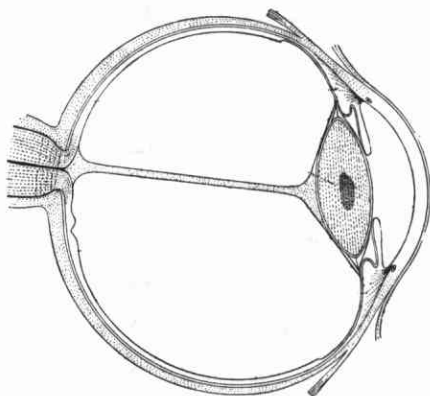
چاشتی : ا، (ه). آش.

چاشنی : ا. چاشنی.

چاشێو : نک . چارشۆ.

چاڤ : ا، (ز). چشم.





چاڤ : ا. کرباس.

چاڤبرچی : نک . چاوبرسی.

چاڤك : ا، (با). عینك.

چـــاڤ کـــردن : م. ادای کـــــســـــی را درآوردن.

چاڤۆك : ا، (ز). مگس پَران.

چاڤینووك : ز، ص. بدچشم.

چاق : ا، (ز). پا «ران و ساق».

چاقۆ : ا. چاقو.


چاقۆ

چاك : ص. خوب.

چاك : چاك، شكاف، درز.

چاك بوون : نک . چابوون.

چاك بوونه‌وه : م. بهبود یافتن، خوب شدن.

چاك چاك : امر. چاك چاك.

چاكدان : م. چاك زدن، چاك دادن، چاك كردن.

چاك كردن : م. خوب كردن، درست كردن.

چاك كردن : نک . چاكدان.

چاك كردن : كشيدن اسب به ماديان.

چاكر : ا. چاكر، بنده، مخلص، نوكر.

چاكڵ : ا. دوشاخه.

چاكڵه : ص، ا. چادر كوچك، خانه كوچك.

چاك و چۆنی : ح مص. احوال پرسی.

چاكووچ : ا. چكش.

چاكه : ح مص. خوبی، نیكویی، نیكوكاری، زیبایی.

چاكی : نک . چاكه.

چاكه‌ل : ا. چاك دامن.

چاگه : ق، (ه). اشاره به مكان دور، آنجا.

چال : ا. چال، چاله، گودال، حفره، سوراخ، گود، كنده.

چال : ا، (ز). جوال.

چالاو : امر. گودال، چاله آب.

چالاڤ : نک . چالاو.

چالاك : ص. چالاك، چست، چابك، جلد، زرنگ.

چاڵ ئه‌ره كه وته‌ی : م، (ه). چال افتادن، گود شدن.

چاڵ تینگی : ا. گودی زیر حنجره.

چاڵ داكه‌فتن : م. گود افتادن، چال افتادن.

چالك : نک . چالاك.

چاڵ كردن : م. چال كردن، نهفتن زیر زمین.

چاڵمه : ا. كيسه توتون قليان.

چاڵ و چۆڵ : چال و چوله، پست و بلند.

چاڵوێنگ : ظرف آب سگ.

چاڵه : نک . چاڵ.

چاڵه به‌فر : ا. يخچال طبيعی، دره‌ای كه زمستان برف در آن جمع كنند و در تابستان برف را مورد استفاده قرار دهند.

چاڵه قووت : ص، ا. حفره، سیاه‌چال، گودی بیش از حد عمیق.

چاڵه‌كه : ا. خارپشت.



چاڵی : ح مص. عمق، ژرفا، گودی، زمین پست، چاله.

چاڵی چاو : ا. حفرهٔ چشم، چشم خانه.

چان : ا. چرخ خرمن كوبی، كُلدَر.

چان : ا. زنگ.

چاندن : م. كشتن، كاشتن، تخم پاشیدن.

چاندی : ا، (ز). کشت و زرع.
چانکوچ : ا. زنگ کوچ، زنگ حرکت.
چانن : نک . چاندن.
چانه : نک . چاگه.
چاو : ا. چشم، دیده، نظر، چشم زخم، امید.
چاوان : ح ربط، (ز). چون، چونکه.
چاوانه : ا. چاه.
چاوئێشه : امر. چشم درد.
چاوباز : ص فا. چشم چران.
چاوبازی کردن : م. چشمك زدن، با چشم اشاره کردن، چشم چرانی کردن.
چاوباشقال : نک . چاوباز.
چاوبرسی : ص. چشم تنگ، چشم و دل گرسنه.
چاوبز : ص مر. چشم برجسته، چشم ورقلمبیده.
چاوبۆق : نک . چاوبز.
چاوبەسی : ح مص. چشم‌بندی، ساحری، شعبده‌بازی، افسونگری.
چاوبەنی : نک . چاوبەسی.
چاوبەیه کانیان : م. چشم بهم گذاشتن کنایه از خوابیدن یا مردن.
چاوپۆشان : م. چشم پوشیدن، اغماض کردن، گذشت کردن.
چاوپوش : ح مص. چشم‌پوشی، اغماض، کتمان.
چاوپیاخشاندن : م. چشم گرداندن روی کتاب یا کاغذ برای خواندن سرسری.
چاوپێ کەفتن : م. دیدن کسی یا چیزی را.
چاوپێ کەوتن : نک . چاوپێ کەفتن.
چاوپیس : ص مر. بدچشم، چشم دریده، هرزه چشم، هیز.
چاوترس : چشم ترس، ترسیده.
چاوترووکانن : م. بهم زدن پلك، باز کردن چشم جانداران برای اولین بار.
چاوتەنگ : ص مر. چشم تنگ، بخیل، حسود.
چاوتەنگی : ح مص. چشم تنگی، آزمندی، بخل.
چاوتێر : ص مر. غنی، بی نیاز روانی.
چاوتیژ : ص مر. تیزچشم.
چاوچنۆك : نک . چاوبرسی.
چاوچەپەڵ : نک . چاوپیس.
چاوچێڵ : ص مر. چپ چشم.
چاوحیز : ص. چشم چران، هیز.
چاوداخستن : م. چشم به زیرافکندن از شرم، چشم پوشیدن.
چاودار : ص مر. نگهبان، دیده‌بان، ناظر، مواظب.
چاوداشت : چشمداشت، توقع، امید.
چاوداگرتن : م. اشاره کردن به منع از انجام کاری با چشم.
چاو دەرپەڕیاگ : نک . چاوبز.
چاودێر : نک . چاودار.
چاودێری : ح مص. نگهبانی، دیدبانی.
چاورۆشنی : امر. چشم روشنی.
چاوروونی : نک . چاورۆشنی.
چاوزاق : نک . چاوبز.

چاوزیتەو کردن : م. چشم غُره رفتن.
چاوسووتك : نک . چاوپیس.
چاوسوور : ص مر. آدمی که همیشه عصبانی است، عصبی مزاج.
چاوسوور : پشتیبان.
چاوش : ا. چاوش، سردسته، نقیب.
چاوشارەکێ : ا. قایم موشك، قایم باشك.
چاوشۆر : ص مر. چشم شور.
چاوقرتانن : م. چشمك زدن.
چاوقرتکێ : اشاره با گوشه چشم، اشاره‌های عاشقانه.
چاوقووجانن : م. بستن چشم، چشم پوشی کردن.
چاوقووچانن : نک . چاوقووجانن.
چاو کردنەوە : م. چشم باز کردن، چشم باز کردن به کاری، مهارت یافتن، آشنا شدن.
چاوکە : ا. چشمه.
چاوگە : ا. سرچشمه.
چاوگە : کوره، محل آتش.
چاوگە داکەفتن : م. عمیق شدن زخم.
چاوگە رم کردن : م. چرت زدن، چشم گرم کردن، پینگی رفتن.
چاوگە ڕانن : م. چشم گرداندن.
چاوگێڕان : نک . چاوگە ڕانن.
چاولار : ص مر. چپ چشم، اَحْوَل، لوچ.
چاولە : ص، ا. نیم سوز.
چاولێبڕین : م. خیره به کسی یا چیزی نگریستن، یاد گرفتن از راه چشم، تقلید.
چاولێ‌دان : م. چشم زدن، چشم کردن، نظر کردن.
چاولێ کردن : م. تقلید کردن از کسی.
چاولێ گەری : چشم هم چشمی.
چاونە ترس : ص. نترس، آزاده.
چاونەزیر : ص. ممسك، چشم تنگ، بخیل، خسیس.
چاو نهیر : ص مر. چشم به راه.
چاو و چڵە : چشم زخم، نظر بد.
چاو و ڕاو : شیوع و پراکندگی حرف.
چاووگ : ا. سرچشمه.
چاووگ : مصدر.
چاوە : ا. سرچشمه.
چاوە چاو : نگاه کردن به اصرار، جستجو نظاره به انتظار.
چاوە دووا : ص فا. چشم به دنبال، نگران.
چاوەڕوان : ص فا. چشم براه، منتظر.
چاوەڕێ : نک . چاوە ڕوان.
چاوە ڕێگە : نک . چاە ڕوان.
چاوەش : نک . چاوش.
چاوە قووڵە : امر. وبا.
چاوە ناز : ص، ا. چشم‌انداز منظره.
چاوەنوار : نک . چاوە ڕوان
چاوە هەڵ تەکانن : نک . چاوداگرتن.
چاوهەڵ گرتن : م. چشم برداشتن، بی توجهی کردن، از چیزی بریدن.
چاویار : نک . چاودار.
چاوێشە : نک . چاوئیشە.

چاویلکە : ا. عینك.
چای : ا. چای.
چای پاڵوو : نک . چاپاڵیو.
چایچی: نک . چاچی.
چایخانە : امر. چایخانه، قهوه‌خانه.
چایدان : نک . چادان.
چای ساف‌کون : نک . چاپاڵیو.
چایگ : ص. سرد.
چایمان : امص. چایمان.
چایەر : ا. مرتع، علف.
چایین : م. چاییدن، مریض شدن در نتیجه سرماخوردگی.
چپاندن : م. نجوا کردن، در گوشی حرف زدن.
چپانن: نک . چپاندن.
چپە : ا. نجوا، حرف در گوشی.
چت : ا. چیز، شیئی، جنس.
چتۆڤ : (ز). چطور؟ چگونه؟ چه‌جور؟
چتوور : بز یك تا دو ساله.
چتیر : نک . چتوڤ.
چچك : با، ا. پستان.
چجۆر : نک . چتوڤ.
چخ : اص. صدای رد کردن سگ.
چخە : نک . چخ.
چڕ : صدا.
چڕ : گوینده و خواننده «پسوند».
چڕ : دار و درخت سر درهم برده، بیشه و جنگل پر و تاریك.
چڕ :ص، (ز). چیز لزج و چسبناك کشدار.
چرا : ا. چراغ، لامپا، فانوس، مشعل.
چراخ : ص. سرحال، آدم سرحال، کشت و زرع خوب رشد کرده.
چراخان : امر. چراغان، چراغانی.
چراداگرسانن : م. چراغ روشن کردن.
چرادەسی : امر. چراغ دستی.
چرا ڕۆشن کردن : نک . چرا داگرسانن.
چراغ : ا، (ز). نوچه، سوخته، شاگرد.
چراڤ : ا. باتلاق.
چراکەران : ق مر. هنگام غروب آفتاب، مغرب.
چرا مووشی : امر. چراغ موشی.
چڕاندن : نک . چڕین.
چراو : ا، (ه). چراغ.
چراووك : ا. چراغ مانند، چوب درازی که سر آن در تاریکی روشن کرده و مانند چراغ از آن استفاده می برند.
چرپانن : م. دزدیدن، دزدیده گفتن.
چرپ و چاپ : دزدی.
چرپە : اص. صدای ساعت یا شبیه آن، صدای آرام پا.
چرپی : ا. تیرکی که درخت مو روی آن انداخته می شود.
چرتین : م، (ز). بریدن و پاره کردن پارچه.
چرچ : ص. پلاسیده، کنف، کنفت.
چرچ هەڵهاتن : م. پلاسیدن، کنفت

شدن، پژمردن، جمع شدن.
چرچیان : نک . چرچ هەڵهاتن.
چرِك : ا. چرك، کثافت ماده جراحت، آلودگی.
چرك : ا. بوقلمون وحشی.
چرِك : ا. شیره دوباره پخته و غلیظ شده.
چرکاندن : نک . چرکانن.
چرکانن : م، (ز). کشیدن ماشه اسلحه، زدن پنبه.
چرکن : ص نسب. چرکین، کثیف.
چرکه : اصـ. صدای ساعت.
چرمسی : ص. پژمرده.
چرمسین : م. پژمردن.
چرنووك : اثر ناخن روی پوست بدن.
چرۆ : امصـ. چرا، تعلیف.
چرۆ : ا. جوانه، اولین نیش جوانه.
چرِ و چاو : ا. سر و صورت «کنایه».
چرووسان : م. لاغر و پیر شدن از کار زیاد و غم و غصه.
چرووك : ا. چروك، چین و شکن.
چروکیان : م. چروك شدن، کنفت شدن، چین و شکن برداشتن.
چروونەك : ا، (ز). ناودان.
چرِه : صدا.
چرِه : بهم رفتن مردم در نتیجه فشار جمعیت.
چرِه : بیشه، درختزار.
چریکه : اصـ. چهچهه.
چرِین : م. کسی را صدا کردن، بانگ زدن، خواندن، نامیدن.

چز : ا. نیش.
چزان : نک . چزانن.
چزانن : م. چزاندن : آزار دادن با گفتار، نیش زدن، گزیدن.
چزپیّدان : م. طول دادن کلام، حرف زدن زیادی.
چزڵیك : ا. جزغاله.
چزوو : نک . چز.
چزه : اصـ. صدای سرخ شدن گوشت.
چزه پیّڵه : ا. عقرب نه زیاد بزرگ و نه زیاد کوچك.
چزەڵی هەستان : نک . چزەڵیهەڵسان.
چزەڵیّ هەڵسان : فریاد ناگهانی کسی در آمدن.
چزیاگ : امف. گزیده.
چزیان : م. گزیده شدن.
چشت : نک . چت.
چشیت : ص، (ز). قرینه.
چفت : ص. تنگ و چسبان.
چفت : ا. قلاب در.
چفت : امف. جفت، بسته.
چفه : نک . چپه.
چڤات : ا، (ز). جمع، جمعیت، گروه، تودهای از هر چیز.
چڤیك : ا، (ز). گنجشك.
چق : ا. شاخهٔ جدا شدهٔ درخت.
چقاس : چند.
چقر : ص. لزج.
چقی : ا. گوژ، خمیده.
چقل : ا. خار.

چك : ا. چك، قطره.

چك : ق. اندکی از چیزی.

چکاندن : نک. چکانن.

چکانن : م. چکاندن، چکانیدن.

چکمه‌ساو : ص، ا. دسته بزرگ علف مرتع با علف بلند و پر.

چکود : ص. خسیس.

چکۆڵه : ص. کوچك.

چکه : نک. چك.

چکه‌ڵه : نک. چکۆڵه.

چکێ : ق. کم، اندکی.

چکیان : م. چکیدن، چکه کردن.

چڵ : ا. شاخه درخت.

چڵ : ا. ضربان و نبض درد، زنش درد زخم و غیره.

چل : چهل.

چڵاسك : ا. نیم‌سوز هیمه و چوب.

چڵاك : ا. نهال.

چلانن : م. فشردن، چلاندن، فشردن و آب گرفتن.

چلاو : ا. چلو، چلاو.

چلاووکه‌واو : امر. چلوکباب.

چڵپانن : م. مکیدن پستان وسیلهٔ بچه، مکیدن با صدا.

چڵپاو : ص، ا. لجن، منجلاب، پس‌آب، آب کثیف.

چڵپ و لێس : لفت و لیس.

چڵپه : اص. صدای ناشی از مك زدن.

چلچرا : ا. چلچراغ، چهلچراغ.

چل‌چنگ : امر. شانه.

چلفره : ص. گوشت سرخ شده.

چڵك : ا. چرك، کثافت، مادهٔ جراحت، آلودگی.

چڵکاو : ص مر. چرکاب، پس‌آب، آب کثیف.

چڵکاو خوەر : ص فا. گدا صفت.

چڵکتاو : ص مر. چرکتاب.

چڵك مه‌رده : ص. چرك مرده.

چڵکن : ص نسب. چرکن، چرکین، کثیف، آلوده.

چڵم : ا. مُف. آب بینی، چلم.

چلمسین : م، (ز). پژمردن گل و گیاه، پلاسیدن.

چڵمن : ص نسب. چلمن، بی اراده، زودباور، ساده.

چلمه‌رده : ا. اهرم، تیری که پشت در گذاشته می شود، ستون سقف.

چڵمه‌له‌ته : ص، ا. مغز هسته میوه نارس.

چلۆ : ا. برگ درخت بلوط که برای خوراك زمستان حشم جمع آوری می شود.

چلوسك : نک. چڵێسك.

چلۆن : چطور؟ چگونه؟

چلۆنها : گه گاه، گاه گاه، اتفاقی.

چڵ و چێو : چوب و چغل.

چلووره : ا. آویزه یخ.

چلووك : نک. چڵکن.

چله : ا. چله.

چله‌بڕ : زمانی از سال که لك لك به لانه‌اش باز می گردد.


چلچرا

چله بووچك : چهل روز دوم زمستان.

چله پایه : ا. تاب بازی.

چله پچووك : نک . چله بووچك.

چلّه پوّیه : ا. بلندترین نقطه درخت.

چله خانه : ا. چله خانه.

چله‌دار: بچه‌ای که سن آن از چهل روز کمتر است.

چلّه‌دان : ا. سنگدان پرندگان.

چلّه‌ك : ص. شکمو، شکم‌پرست.

چله گه وره : چهل روز اول زمستان.

چلّه کیان : م. پریدن از خواب، پریدن از ترس ناگهانی.

چلّه کیایره : (ه)، نک . چلّه کیان.

چله‌ورچ : از بیستم دیماه تا پنجم اسفند.

چلّه‌وه‌زێ : ا. جزغاله.

چلیان : م. درست درآمدن کار، توانا بودن به انجام کار.

چلّێس : نک . چلّه‌ك.

چلّێسك : ا. نیمسوز چوب.

چما : گویا، توگو، گویی.

چمائه‌یژی : نک . چما.

چمان : نک . چما.

چم چم : ا. گیوه تخت چرمی.

چم‌چم : ا. قاشق چوبی.

چمچمه : کفش چوبی.

چنار : ا. چنار.

چنارسان : امر. چنارستان.



چنار

چناکه : ا. چانه، زنخ.

چناکه‌دان : م. پر حرفی کردن.

چناکه شکیاگ : ص. وراج، پر حرف، پرچانه.

چناکه لیّ‌دان : نک . چناکه‌دان.

چنچك : ص، ا. دانه بوداده، دانه برشته.

چندراو : نک . چنراو.

چنراو : امف. بافته، تنیده، تابیده.

چنکی : زیرا.

چنگ : ا. چنگ، چنگال، پنجه.

چنگ : ق. مشت، ظرفیت یك مشت.

چنگالّ : نک . چنگ.

چنگالّ : ا. چنگال.

چنگانه : ا. نوعی چنگال که باآن عسل از کوه در آورند.

چنگ که‌فتن : م. به چنگ آوردن، به چنگ افتادن.

چنگ گرتن : م. چنگ گرفتن، چنگ‌زدن.

چنگ مریەم : امر. چنگ مریم.

چنگنه : ا. نوعی کنه.

چنگۆڵ : نک. چنگ.

چنگەپۆپێ : نزاع با چنگ و ناخن.

چنگەڕووکێ : امص. خساست، فرومایگی، پستی.

چنگنەسەرە : ص مر. سرژولیده «کنایه».

چنگەڕینێ : نک. چنگه ڕووکێ.

چنگه کرێ : امص. خساست، باچنگ و زحمت بسوی هدفی رفتن.

چنگه وشکێ : نک. چنگه رووکێ.

چنۆك : ص. شکمو، چشم گرسنه، شکموی چشم گرسنه.

چنەو : ق. چون، مثل، مانند.

چنەیی : ا، (ز). مهمل، بیهوده، بیمعنی.

چنیا : نک. چنیاگ.

چنیاگ : امف. بافته، چیده، چیده شده مانند میوه چیده شده از درخت.

چنیاگ : امف. بافته، تنیده، تابیده.

چنیك چنیك : ا، (با). الوان، رنگارنگ.

چنین : م. بافتن، تنیدن.

چنین : م. چیدن «میوه».

چنین : م. بریدن و زدن سرشاخه‌دار و درخت.

چنین : م. انتخاب کردن، گلچین کردن.

چنین : م. زدن، تراشیدن، چیدن «پشم».

چنینەوە : م. چیدن، ورچیدن، جمع کردن «میوه از زمین».

چۆ : ا. چوب، چوب دستی.

چۆ : (ه). اشاره بدور، آنجا.

چو الوو : نک. چاله‌که.

چواڵه : ا. چغاله، چقاله.

چواڵه بادام : امر. چغاله بادام.

چۆبەچۆ : ص. مطابق، طابق‌النعل بالنعل، برابر.

چۆپ : ا. دروغ.

چۆپ چۆپان : زمانی از بهار که رشد علف چنان باشد که شبانگاه چوبدستی در آن اندازند و بامداد نیابند.

چۆپڕ : ص، (ز). کور، نابینا.

چوپوق : ا. چپق، پیپ.

چۆپی : ا. رقص چوبی.

چۆپیك : ص، (ز). نادان، بی شعور، کم عقل، احمق.


چوپوق

چۆتاش : ص شغل. نجار.

چوتورمه : ا. آشوب، اغتشاش.

چوچڵه : ا. چوچوله، کلیتوریس.

چۆخ : نک. چۆخه.

چوختی : ص. آدم چغر و سخت جان.

چۆخك : نک. چۆخه.

چۆخه : ا. چوخه، چوخا، پارچه مخصوصی است که از پشم تابیده گوسفند بدست آمده و از آن چوخه ورانك لباس مخصوص کردی درست می شود.

چودەن : ا. چدن.

چۆڕ : ق، ا. قطره، اندکی از مایعات.

چوڕ : ا. پاسخ، جواب.

چوڕ : ح مص. سپیدی، سفیدی.

چۆڕ بر کردن : م. خشك کردن کامل، تمام کردن مایعات.

چورت : ا. چرت.

چورت : ا. چرتکه.

چورت : ا، (ه). کلون، تیر پشت در، کلن.

چۆرتان : ا، (ز). کشك.

چورتان : م. ماشه تفنگ را کشیدن، لو دادن، چیزی را ناخودآگاه بر زبان آوردن.

چورتاندن : نک . چورتان.

چورتانن : نک . چورتان.

چورت دان : چرت زدن.

چورتك : نک . چۆر.

چورتکه : ا. چرتکه.

چورتم : ا. چرت، خواب کوتاه، غفلت.

چورته : امص. حرکت، جنبش، تکان، لرزه.

چورخ : ا، (ز). چرخ چاقو تیز کنی.

چۆڕه : اص. صدای چك چك آب.

چۆڕه : تسلسل قطرات آب از یك منبع، قطره قطره.

چۆڕیان : م. چکه کردن، چکیدن آب از یك منبع.

چوڕیسك : ا، (با). جرقه.

چوست : ص. چست، چالاك، زرنگ، چابك، فرز.

چوشتیر : نک . چتوور.

چوغورد : دره با صفا، دره پر درخت.

چۆغه : نک . چۆخه.

چۆڤ : ا. چوب، چوبدستی.

چۆق : ا. لرز.

چۆقاندن : لرزاندن بیماری مالاریا یا ترس آدم را.

چۆقانن : نک . چوقاندن.

چۆقل : ا، (ز). پا.

چۆقه : نک . چۆق.

چۆقیان : م. لرزیدن از لرز و تب بیماری مالاریا یا ترس.

چۆقین : نک . چوقیان.

چۆك : ا. زانو.

چۆك دان : م. زانوزدن، سر زانو نشستن.

چوکڵه : ا. چوب، قطعه چوب، قطعه چوب کوچك.

چوکڵه شکانن : م. کارشکنی کردن.

چوکڵه شکێن : ص فا. آشوبگر، فتنه‌جو، دو بهم زن.

چوکڵه شکێنی : ح مص. دو بهم زنی، فتنه‌جویی، آشوبگری.

چوکڵه چزێ : ح مص. آتش افروزی



چورخ

بچە، برپایی آتش کوچك.

چۆکەلە : ص مصغ. کوچولو.

چۆگە : نک . چاگە.

چـۆڵ : ص. خـلـوت، کـویـر، صـحـرا، بیابان، خلوت صحرا.

چۆڵ بڕ: بیراهەروی،در خفاوخلوت‌رفتن.

چۆڵ بوون: م.خـلوت‌شدن، خـالـی شدن.

چۆڵ چڕ :ص، ا. آواز تنهایی و خلوت.

چۆڵگ : ا. خلوتگاه، آبدستخانە.

چـۆڵ کـردن : م. خلوت کـردن، خـالـی کردن، تهی ساختن.

چۆڵگە : ا. دشت، بیابان، صحرا، خلوت کویر، خلوتگاە.

چـۆڵ و هـۆڵ : ص مر. خلوت ، کاملاً خلوت.

چۆڵە چرا : نک . چراووك.

چولەکە : گنجشك.

چۆڵەمە : ا. جنـاغ، استـخـوان جنـاغ، گودی گلو که از وجود استخوان جناغ بوجود آمده است.

چۆڵی : امص. خلوت، تنهایی، انزوا.

چۆم : ا، (ه). جو، جوی، جوب.

چوماق : ا. چـماق، چوبدست، واحد یموت، چوبدست.

چوممە : ق، (ز). هیچ.

چۆن : نک . چلۆن.

چۆنکە : چونکە.

چۆنەر : چغندر.

چۆنەربریانی : ص، ا. لبو، چغندر پخته.

چۆنەیی : ص. پهلوان پنبە.

چۆنیاتی : ح مص. چگونگی، کیفیت، حال، وضع، چونی، ماهیت.

چوو : ا. مچ پا.

چووار : چهار.

چووار : ص فا. چوبدار.

چوواربەبن : ا. رباعی.

چووار ئاینە : پیراهن ضد گلولە.

چووار بەن : ا. چهار بند.

چووار پا : ا. چهارپا.

چووار پاچکە : نک . چووارپایە.

چووار پاڵوو : امر. مکعب، چهار پهلو.

چووار پایە : امر. چهار پایە.

چـووار پـەل : امر. چهار بند، چهار دست و پا.

چووارپەل قەوی : ص مر . چـهار بـنـد قرص، آدم قوی.

چووارپێ : نک . چووارپا.

چـووارچاو : ص مر. اصطلاحی برای مرد دوزنە.

چـوارچـاو : ص مر. کـسـی کـه بـسیـار دقیق نگاه می کند.

چـوارچـاو : امـر. سـگـی کـه بـالای چشمهایش لکهای چشم مانندی وجود دارد.

چووار چەرخە : امر. چهارچرخە.

چووار چەقەڵ : نک . چووار پەل.



چۆنەر



چووارپایە

چووارچە نگۆڵە : چهار چنگول.

چووار چێو : امر. چهار چوب.

چووار خرت : امر. بز و گوسفند چهار ساله.

چووار دانگ : ص مر. چهار دانگ، اسب متوسط الاندام.

چوواردە : چهارده.

چوواردیوار : ا. چهاردیوار.

چوار ڕێگان : نک . چواررا.

چووار ڕێان : نک . چووار را.

چووار سوو : ا. چهار سو، چهار سوق، چهار راه، چهار سوك.

چووار سووچ : ص، ا. چهار گوش، چهار گوشه مربع، آدم تنومند.

چووار شانە : ص مر. چهار شانه، تنومند.

چووار شەمە : ا. چهار شنبه.

چووار فەسل : چهار فصل.

چووارقەد : ا. چهار قد.

چووار گۆشە : نک . چووار سووچ.

چووارلا : ا. چهارلا.

چووارلۆ : نک . چووارلا.

چووار مشقی : امر. چهار زانو.

چووار مەشقی : نک . چووارمشقی.

چووار مێخە : امر. چهار میخ.

چووارناڵ : امر. چهار نعل، تاخت.

چووارناڵ کردن : م. چهار نعل کردن، چهار نعل رفتن.

چووارە : نک . چووارناڵ.

چووار هەنگڵ : هر چیز خیك مانند که چهار قسمت اضافی داشته باشد، آدمی که پرخورده باشد.

چوواریەك : چهار یك، یك چهارم.

چوواندن : م. قضا انداختن نماز.

چووپ : (ز). تسلط، غلبه، زوربگیری.

چووتن : م، (ز). جویدن.

چووچك ؛ا، (ز).قاشق چوبی.

چوور : ص. شل، لنگ.

چووز : نک . چووزە.

چووزانەوە : م. سوختن محل ضربهٔ شلاق، سوختن بینی در اثر تحریك.

چووزاننەوە : نک . چووزانەوە.

چووزە : ا. جوانه.

چووزەدان : م. جوانه زدن.

چووزەرە : ا. جوانه نازك گیاه.

چووزەڵە : نک . چووزەرە.

چووگان : ا، (ز). عصا، چوبدستی.

چوولەمە : نک . چوڵ.

چوون : ح ربط. چون، وقتی، هنگامی.

چوون: م. رفتن، طی کردن.

چوونەخەو : م. خواب رفتن، خوابیدن.

چوونەژێر : م. اقرار کردن، زیر بار رفتن.

چوونەسەر : م. سرآمدن، تمام شدن.

چوونە شوێنەو : م. دنبال کسی یاگاری رفتن.

چوونەقەرەوڵا : م. قراول رفتن، بزخوکردن، سنگر گرفتن.

چوونەوە : برگشتن، مراجعت.

چوونەیەك : م. هم رفتن، جمع شدن، تو هم رفتن.

چوویی : (ز). گذشته، سپری شده.

چوێ : ا، (ز). زخم.

چوێ شیەی : م، (ه). غش کردن، بیهوش شدن، ضعف کردن.

چوێدار : ص نسب، (ز). زخمی، زخمدار.

چوێشکە : گنجشك.

چویك : نک . چوێشکە.

چوێل : ص. اسب سگدست.

چە : از ادات استفهام، چه، چی؟

چە : یکی از علائم تصغیر مانند «بازارچە».

چە : ح ربط، چه.

چەبت : ا، (ز). کلاهك بلوط.

چەبوونی : نک . چۆنیاتی.

چەپ : ا. چپ، مقابل راست.

چەپ : ص. نادرست، ناراست، کج، معوج.

چەپ : ص. وارونه، واژگون.

چەپ : ص. چپ چشم، احول.

چەپ : ص. آنکه با دست چپ کار کند.

چەپ : طرفدار مارکسیسم.

چەپاڵە : ا. کف دست، اندازه کف دست از هر چیزی، سیلی.

چەپانن : م. چپاندن، تپاندن، انباشتن.

چەپاو : ا. چپاول، غارت، تاراج، یغما، چپو.

چەپاو کردن : م. چپاول کردن، غارت کردن.

چەپاو کەر : غارتگر.

چەپچەپ : ص. پیچ پیچ.

چەپخول : ص مر. چپ چشم، احول.

چەپك : ا. دسته، باقه، بافه.

چەپکوتان : م. کف زدن، دست زدن، تأیید، تصدیق.

چەپکوتانن : نک . چەپکوتان.

چەپکە : نک . چەپك.

چەپڵ : ا، (ز). بازو، دست.

چەپڵاو : نک . چەپاو.

چەپڵە : اص. صدای دست به هم زدن.

چەپڵەر : ص. چپ دست.

چەپڵە ڕێزان : شادمانی و پایکوبی، دست زنی، کف کوبی.

چەپڵە کوتان : نک . چەپکوتان.

چەپڵە لێ دان : نک . چەپکوتان.

چەپلێدان : نک . چەپکوتان.

چەپوانە : ق. برعکس، برخلاف، از سوی دیگر، معکوس، وارونه.

چەپ و چەوێڵ : کج و کوله.

چەپ و ڕاس : چپ و راست، از همه طرف.

چەپۆغان : م. کار کردن در نهان.

چەپۆك : ا. توسری.

چەپۆکان : نزاع بادست، جستجو بادست.

چەپۆڵە : ا. پنجه، دست، دست و پنجه کوچك بچه حیوانات گربه‌سان.

چەپە : نک . چەپلەر.

چەپە : نک . چەپك.

چەپە : ا. طناب یا وسیله‌ای که با آن دستهای اسب را بندند.

چەپە : پاروی قایق.

چەپەر : ا. چپر.

چەپەر : ا. چاپار، پُست.

چەپەربەن : ا. پارچه‌ای که برای گرم نگاهداشتن چپ و راست به سینه بسته می شود.

چەپەڵ : ص. کثیف، آلوده، ناپاك، نجس.

چەپەڵ : ص. تخم‌مرغ فاسد.

چەپەڵی : ص نسب. نجاست، کثافت، مدفوع، بدی.

چەپەوانە : نک . چەپوانە.

چەپی : نک . چۆپی.

چەت : ا، (ز). کوزل، باقیمانده خرمن، مانع.

چەتارە : ا، (ز). پارچه ابریشمین.

چەتاڵ : ا. تکیه‌گاه برای تیراندازی، سه پایه، دو شاخه.

چەتاوەڕوو : ص مر. بی شرم، بی حیا، پررو.

چەت‌تێ‌خستن : مانع به وجود آوردن.

چەت‌تێ‌کەوتن : مانع در انجام کاری به وجود آمدن.

چەتر : ا. چتر.

چەتر کردن : م. چتر زدن، چتر کردن، فیس و افاده کردن.

چەترەقە : ا. نوعی گرده.

چەتری : چتری.

چەتفە : ا. عمامه کردی، دستار عربی.

چەتڵەمەز : ص. حیله‌گر، زیرك.

چەتن : ص. دشوار، سخت.

چەتۆر : ص. کارد و چاقوی کند زنگ زده.

چەتوون : ص. فضول، پر گو، کسی که در هر کاری اظهار نظر می کند.

چەتە : ص، ا. یاغی، گردنه‌گیر.

چەتیو : ص، ا، (ز). دختر یتیم، یتیمه.

چەچ : مخفف چنگال، دست بزبان بچه.

چەخماخ : ا. چخماخ، چخماق، فندك.

چەخماخە : ا. سائقه، سایقه، آذرخش.

چەخماق : ا. فندك.

چەخەر : ا، (ز). نشان، نشانی، نشان از چیزی در راه مانند تابلو.

چەرا : امصـ. چرا، تعلیف.

چەراگا : ا. چراگاه، مرتع، علف‌زار.

چەراندن : نک . چەرانن.



چەتر



چەتری

چەرانن : چراندن، چرانیدن.

چەرچی : چرچی، عطار، دوره گرد.

چەرخ : ا. چرخ، دوچرخه، فلك، ارابه، روزگار، دَور.

چەرخان : نک . چەرخانن.

چەرخاندن : نک . چەرخانن.

چەرخانن : چرخاندن، چرخانیدن، چرخ دادن.

چەرخ خواردن : م. چرخ خوردن، به دور خود چرخیدن، گشتن.

چەرخدان : نک . چەرخانن.

چەرخلەچەمەردەراوردن : کنایه از آزاراندن.

چەرخی : ص نسب. چرخی، گرد، مدور، چرخ کرده.

چەرخیان : م، نک . چەرخخواردن.

چەرخین : نک . چەرخیان.

چەرداخ : ا. کپر.

چەردە : ا. چرده، بام، فام، رنگ صورت.

چەرس : ا. چرس.

چەرم : ا. چرم.

چەرمسی : ص. پژمرده.

چەرمسین : م. پژمردن.

چەرمقین : م. کنفت و چین و چروك‌دار شدن پارچه.

چەرمگ : ص، ا. سفید.

چەرمگی : ح مص. سفیدی، سپیدی.

چەرموو : نک . چەرمگ.

چەرمە : (ه)، نک . چەرمگ.

چەرمەچەقاڵتە : لاغر و پیر «کنایه».

چەرمەسەرێ : ح مص. کتك کاری.

چەرمەڵانە: ص. کوچك و سفید مانند بچه.

چەرمەکۆ : ا. مشته، چرم کوب.

چەرمێڵە : ص. سفید گونه.

چەرمێنە : ا. سفیده.

چەرمێنە: ص نسب. ساخته از چرم، چرمین.

چەرەز : ص، (ز). غذای لذیذ، طعام خوش مزه.

چەرەس : ا. خشکبار.

چەرەند : ص. چرند، بیهوده، یاوه، سخن بیمعنی، مهمل، مزخرف، چرت و پرت.

چەرەندە : چرنده.

چەرەن و پەرەن : چرند و پرند.

چەریان : م. چریدن.

چەرین : نک . چەریان.

چەسپ : ا. چسب، چسپ.

چەسپان : چسبان، تنگ.

چەسپان : ص. چسپاندن، چسپانیدن.

چەسپانن : نک . چسپان.

چەسپناك : چسپناك، چسبناك.

چەسپیاگ : افا. چسبیده، متصل.

چەسپیان : م. چسبیدن، چسپیدن.

چەسپین : م. نک . چەسپیان.

چەش : نک . چەشە.



چەرخ

چەشتن : م. چشیدن، متحمل شدن، مزه کردن، مزمزه کردن.

چەشتە : نک. چەشە.

چەشتەخوەر : ص فا. چشتە خوار، چشتە خور.

چەشکە : نک. چەشە.

چەشکە کردن : نک. چەشتن.

چەشمئەناز : ا. چشم انداز، منظره.

چەشم داشت : چشم داشت، امید، انتظار، امیدواری.

چەشمە : ا. چشمە.

چەشمەکی : ا.عینك.

چەشن : ص، افا. نقش، مانند، مثل.

چەشنی : ا. چاشنی.

چەشە : ص. مزه، طعم، لذت.

چەشە : ص، ا. حیوان شکاری «سگ یا باز» که شکار را خود می خورد.

چەشە : ا. طعمە، طعمە دام.

چەشە بوون : م. چشتە خور شدن، چشتە خوردن، ازچیزی لذت بردن و باز در پی آن آمدن.

چەشەخوەر : نک. چەشتەخور.

چەشە کردن : م، نک. چەشتن.

چەشین : م، نک. چەشتن.

چەعف : ا، (ز). چشم.

چەعقك : ا، (ز). عینك.

چەغر : ص. چغر، چغل.

چەفت : نک. چەپ.

چەفتوور : ص. اریب، قناس.

چەفتە : ا. چوب بست.

چەفتەڕێز : حلقە در، چفتە ریزه.

چەفتەکەڵ : گاو چهار سال.

چەفتەووڕاسە: چپ و راست آهنی یا چوبی.

چەفتی : ح مصـ. کجی، ناراستی، نادرستی، چپی.

چەفیە : ا. عمامە کردی ابریشمین.

چەق : ص، ا. قسمتی از گوشت که در اصطلاح رگ و پی گویند و ناپزاست.

چەق : ا. وسط، میان، «چەقڕێگە».

چەق : آدم مُصَر، چغر از رو نرو.

چەقالە : ا. چغالە، چقالە.

چەقاڵتە : ص. فرتوت، پیر و لاغر.

چەقانن : م. فرو کردن، فرو بردن.

چەقانە : ا. چغانە.

چەقاوەسوو : آدم مصر، چغر.

چەقچەقە : ا. قاشقك آسیا.

چەقنای : نک. چەقانن.

چەقۆ : ا. چاقو.

چەقوکێش : ص فا. چاقوکش.

چەقە : ص. حرف زور بی منطق.

چەقەبی : بید خودرو.

چەقەچەق کردن : چانە زدن.

چەقەخانە : ا. سالن سخنرانی، مجلس مشاوره.

چەقەسۆنێ : پُرحرفی، وراجی، چانە بازی.

چەقەسوو : ص. پرحرف، وراج، چانه باز.

چەقەڵ : ا. شغال.

چەقەڵ : ص. لاغر، ضعیف.

چەقەڵ : ا. پا، پایه.

چەقەن : ص، ا. زمین سخت و سنگلاخ.

چەقەنە : چغانه، بشکن.

چەقیان : م. فرو رفتن، تپیدن.

چەقین : نک . چەقیان.

چەك : ا. چك، سیلی، توگوشی، کشیده، تپانچه.

چەك : ا. چك بانکی.

چەك : ص. کفش پاره.

چەکاندن : نک . چەکانن.

چەکانن : م. مك زدن.

چەکانن : م. فشردن ماشه تفنگ.

چەکدار : ص فا. مسلح.

چەکمە : ا. چکمه.

چەکنای : نک . چەکانن.

چەکوچ : ا. چکش.

چەکوش : ا. چکش.

چەك و پووش : داروندار، اثاث البیت.

چەکەرە : ا. جوانه، دانه در حال سبز شدن.

چەکەرە دان : م. جوانه زدن.

چەکەرەشکێن : ق. هنگام شخم زمین.

چەکەرە کردن : م. جوانه زدن.

چەکەرە هێنان : نک . چەکەرە کردن.

چەکەنە : افا. مکنده.

چەکەور : ا. بوی سوختن چربی.

چەکیت : ا. کت.

چەل : ا. نوبت.

چەل : ا. توان، امکان.

چەلاخ : ص. اسب چابك و ناآرام.

چەلاو : ا. آبگوشت، کله پاچه.

چەلانن : م. چلاندن، چلانیدن، فشردن، فشار دادن.

چەڵتك : ا، (ز). جوال کوچك.

چەڵتووك : ا. شلتوك، چلتوك، پوستهٔ برنج.

چەلووز : ص. گدای درزن، گدای زبان دراز، گدایی که با صدای بلند گدایی میکند.

چەلەك : ص، (با). چهار پای رهوار.

چەڵەم : ا. جناغ، دوشاخه چوبی.

چەڵەمە : نک . چەڵەم.

چەڵەمەشکانێ : جناغ شکستن.

چەلەنگ : ادا و اطوار.

چەلەنگ : ص، (ز). زیبا و قشنگ.

چەلیان : م. توانستن، گنجیدن، جای گرفتن.

چەم : ا. لم، راه، روش، چم و خم.

چەم : ا. خم، پیچ و تاب.

چەم : ا، (ه). چشم.

چەم : ا. جو، جوی، جویبار.

چەماندن : نک . چەمانەوە.

چەمانەوە : خَم کردن، دوتا کردن.

چەماو : خیار چنبر نازك.

چەماوە : خم، خمیده.

چەمپا : ا. چمپا، چامپا، برنج چمپا.

چەمپال : ا، (ز). سربار، بار کوچکی که روی بار اصلی گذاشته می شود.

چەمپل : ا، (ز). دست از شانه تا انگشتان.



چەمچك

چەمچك : ا. قاشق.

چەمچە : نک . چەمچك.

چەمچیر : ا، (ز). انگور سیاه.

چەمك : ا. مفهوم، معنی، مدلول.



چەمچیر

چەمۆڵە : باز کردن انگشتها به علامت تنفر روبه دیگری.

چەم و خەم : چم و خم، راه و رسم.

چەموور : ص. حرف نشنو.

چەمووش : ص. چموش.

چەمە : کمان چوبی الك، قاب، الك، کمان و قاب دایره زنگی.

چەمە : ا، (ه). سرچشمه.

چەمەدان : امر. چمدان، جامەدان.



چەمەرە : ا. موسیقی عزا، شیون و گریه دستجمعی زنان در عزا.

چەرمەرە : ص، ا. چوب تری که دوسر آن بهم رسیده باشد.

چەرەمە خەیار : امر. خیار چنبر.

چەمەرە لێدان : م. طبل عزا زدن، موسیقی عزا زدن.

چەمەن : ا. چمن، سبزه.

چەمەنزار : امر. چمنزار، مرغزار، مرتع.

چەمەو دما : ح مصـ. نگران، ناراحت، مشوش.

چەمیاگەوە : امفـ. خم، خمیده، دوتاشده.

چەمیانەوە : م. خم شدن، دولا شدن، خمیدن، کج شدن.

چەمیلە : ا، (ز). خیار چنبر نازك.

چەمین : نک . چەمیانەوە.

چەن : ح اضـ، ق. چند؟ قدری، اندکی، اندی، چقدر؟

چەن : ا، (ه). سوزن.

چەن : ا، (ز). چانه، زنخ.

چەناکە : ا. چانه، زنخ.

چەناکەمڕیا : ص، (ه). وراج، پرحرف، روده دراز، پرچانه.

چەناگە : نک . چەناکە.

چەناگە دان : چانه زدن، پرحرفی کردن، روده درازی کردن.

چەناگە درێژ : نک . چەناکەمڕیا.

چەنتك : ا، (با). دستمال سفره، بقچەای که توشه در آن گذارند.

چەنتە : ا. چنته، کیسه.

چەنچووز : ص. خسیس، لئیم.

چەند : نک . چەن .

چەندان : ق. چندان.

چەند وچوون : چند و چون، کم و کیف.

چەنگ : ا، (ز). دست و پنجه آدمیزاد، بال و پرندگان.

چەنگاڵ : ا. چنگ، چنگول، چنگال.

چەنگەك : ا. چنگك، قناره، قلاب.

چەنە : نک . چەناکە.

چەنەباز : نک . چەناکەمڕیا.

چەنەوەر : نک . چەناکەمڕیا.

چەنێ : چقدر؟

چەنی : ا، (ھ). سوزن.

چەنی :(ھ)، (با). در معیت، همراه.

چەنی : (ھ). چطوری.

چەنی : (ھ). چرا؟

چەو : ا. شن، ماسه، ریگ.

چەوا : (با). چطور، چگونه، چرا؟

چەواشە : ص. سرگردان، گیج.

چەوت : نک . چەپ.

چەوتانەوە : نک . چەمانەوە.

چەوتە : راه کوهستانی.

چەوتەکەل : نک . چەفتەکەل.

چەوتی : نک . چەفتی.

چەودەر : ا. چاودار.

چەور : ص. چرب، روغنی، سنگین‌تر.

چەورە : ا. دستمال.



چەنگەك



چەودەر



چەنی

چەورە : ص. بی حیا، بی شرم، فضول.

چەورەسان : ا. چربی که روی سنگ چاقو تیز کنی مالیده می شود.

چەورەچلیك : چرب و کثیف، کثیف، چرب و چیلی.

چەوری : ا. چربی.

چەوسان : م. خسته کردن، دواندن و از پای در آوردن.

چەوگان : ا. چوگان.

چەولگ : ص. راه شن ریخته شده، ریگزار.

چەوەدنیا : ا. آخرت، آن دنیا، دنیای دیگر.

چەوەل : مانده از آخور.

چەوەنەر : ا. چغندر.

چەوێڵ : ص. کج، ناراست، خَم.

چەهچەهە : اصـ. چهچهه.

چەهرە : نک . چار.

چی : از ادات استفهام، چه.

چیّ : (ه). اینجا.

چیّ : ص، (با). خوب.

چیا : ا. کوه.

چیا : ص. سرد.

چیاگ : ص. سرد، هرچیز سرد.

چیامان : نک . چایمان.

چیامانی کردن : م. چایمان کردن، سرما خوردن.

چیایی : ا. کوهستان.

چیّ بوون : م. خوب شدن.

چیّ بوون : چشته خور شدن.

چیت : ا. چیت.

چیت‌په‌رده : نک . چیّخ.

چیت‌جا : ا. حجله.

چی جك : گنجشك، جوجه مرغ.

چی چك : نک . چی چك.

چیچکه : ا. نرمه گوش.

چیچه : (ه). پستان.

چی‌چی‌له : نک . چیچکه.

چیّخ : حصارنی.

چیرِ : نشان خشم، نشان دادن دندان به علامت غضب، تقلید.

چیّر : ص. چیره، مسلط، غالب.

چیّر : ق. زیر.

چیّر : ا. دوست و برادر.

چیرپیّ : ا. نی و سرشاخه که برای پوشاندن بام خانه قبل از اندود کردن بکار می برند.

چیّر پیاڵه : ا. نعلبکی.

چیّرت : ا، (ز). مدفوع پرندگان، چلغوز.

چیّر قلیانی : امر. ناشتایی، صبحانه، زیر قلیانی.

چیّر و به رێ : (ه). آستانه، آستان.

چیرۆك : ا. داستان، قصه، سرگذشت.

چیّر و میر : دوست و برادر.

چیّر و یّچن : ا، (ه). دغله، آنچه پس از بوجاری در طبق میماند، ته مانده خرمن، دانه و ریزه‌سنگ جهت خوراك پرندگان.

چیّره : ص. چیره، مسلط، غالب.

چیّره : ا. چهره، صورت.

چیّره : امص. چرا، تعلیف.

چیّره‌خه‌ر : ص مر، امر. زیرانداز، فرش.

چیّره‌یی : ا. صورتی.

چیّژیله : ا. گنجشك.

چیّشت: ا. آش، غذای مایع پخته.

چیّشتن : م. چشیدن، مزه کردن.

چیّشته : نک . چه‌شه .

چیّشته نگاو : ق. چاشتگاه، نزدیك ظهر.

چیّشکه کردن : چشیدن، مزه کردن.

چیك : ا، (ز). لك چشم.

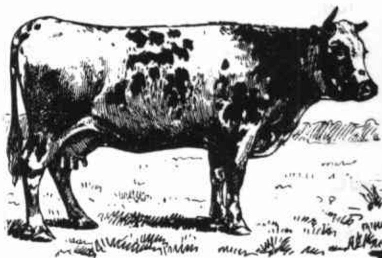
چیّ‌کردن : م، (با). خوب کردن، بهبود بخشیدن، درست کردن.

چێ کردن : م. چشته خور کردن، خوراندن.

چێلکه :نک. چوکڵه.

چێکه : (ه). اینجا، از اینجا.

چێڵ : ا. ماده گاو.



چێڵ : ا. ماده کبك.

چێل : ا، (ز). قطعه سنگ.

چیلان : قفل و کلید.

چیلانگەر : چیلنگر، چیلانگر.

چێڵك : ا. چوب نیم سوخته.

چێڵ کڕ : ص. کرچ.

چیلکه : ا. هیمه، هیزم.

چیلکه چنێ : جمع آوری پوش و پلاش، جمع آوری سرشاخه جهت آتش.

چیلەك : ا، (ز). ماده گاو.

چیلی : ا. کبك ماده.

چیم : ا. چمنزار، مرغزار، مرتع.

چیمەن : ا. چمن، مَرغ، علف جار.

چیمه نزار : امر. چمنزار، مرغزار، علفزار.

چین : ا. چین، آژنگ، تا.

چین : ا. چین، کشور چین.

چینچینك : ا، (ز). وشگون، نیشگون.

چینك : نک. چێروێچن.

چینکۆ : لعابی، ظرف لعابی.

چینه : ا. چینه، دیوار گلی.

چینه کردن : م. چینه کردن، برچیدن دانه وسیله پرندگان.

چینی : ص نسب. چینی.

چینی بەنزەن : چینی بند زن.

چێو : ا. چوب.

چێوار : ص فا. چوبدار.

چێوبەس : امر. چوب بست.

چێوپەمه : امر. چوب پنبه.

چێوتاش : نجار.

چێوجەڵه : امر. چوب شکنجه.

چێودەسی : امر. چوبدستی، عصا.

چێوشەقه : امر. چوب زیر بغل.

چێوکاری : ح مص. چوبکاری.

چێکڵه : ا. چوب. قطعه چوب، قطعه چوب کوچك.

چێوکوت : پر بودن محلی از جمعیت خارج از ظرفیت، کتابی، مملو، پُر.

چێوەتەقێ : امص. جستجو، ریشه‌یابی، پی‌جویی.

چێوەلێ : امص، (ه). گذشته، پیشتر.



چێڵ

ح

ح : ح

حاتۆر : ا، (ز). چوب گچ کوب.

حاته : احاطه.

حاجت : ا. حاجت، نیاز، احتیاج.

حـاجت : ا. وسیلـه، حـاجت، اسباب منزل.

حاجی : حاج، حاجی.

حاجی بایف : (با)، ا. چغاله، چقاله.

حاجی ڕەشك : امر. پرستو.

حاجی لەقلەق : ا. لك‌لك.



حاجی لەقلەق

حاچه : ص، ا. دوشاخه.

حادسه : افا. حادثه، اتفاق، واقعه، پیش آمد تازه.

حازر : افا، ص. حاضر، آماده، مستعد، موجود، مهیا.

حازر جوواو : ص مر. حاضر جواب.

حازری : ا. حاضری.

حاسڵ : ا. حاصل، نتیجه، خرمن، سود.

حاسڵ خێز : ص فا. حاصلخیز، بارور، برومند.
حاش : ص، (ز). بی‌فایده، بی ثمر، غیر لازم، غیر ضروری.
حاشا : ق، ا. حاشا، مبادا، هرگز، انکار.
حاشا کردن : م. انکار کردن، منکر شدن.
حاشیه : ا. حاشیه، کناره.
حافز : افا. حافظ نگهبان، حارس، از بَردارنده.
حافز : ص، ا. کور.
حاکم : افا، ص، ا. حاکم، فرماندار، والی، استاندار.
حاڵ : ا. وضع، کیفیت، سلامتی.
حاڵ : ص، ا. سرخوشی، مستی، خلسه.
حاڵەت : ا. وضع، کیفیت، سلامتی.
حالی بوون : م. حالی شدن، فهمیدن، دریافتن.
حامڵە : افا، ص، ا. حامله، آبستن.
حان : ص. دنیا دیده، باتجربه.
حجران : ا، (ز). بلاء، مصیبت، ناراحتی، محنت، درد و غم.
حجله : ا. حجله.
حرس : ا. حرص، آزمندی، غیظ.
حس : امصـ. حس، دریافت، درك، ادراك، احساس.
حسکه : ا. تفنگ دست ساز، تفنگ سرپُر.
حش : ا. خرس.

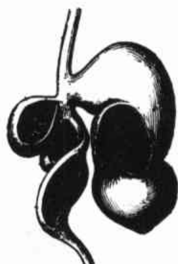


حشك : ص. خشك.
حشکەبەر : دیوار سنگی بدون ملات.
حفز کردن : م. حفظ کردن، نگهداشتن.
حکمەت : امصـ. حکمت، دانش، فلسفه، معرفت، پند، اندرز، طبابت.
حل : ا. هل.
حل و گوڵ : هدیه، هدیه عاشقانه.
حل حلی : ص. دمدمی، بی اراده.
حلیب : ص. مورد پسند، انتخاب شده، منتخب.
حمام : ا. حمام، گرمابه.
حمامچی : افا. حمامی، گرمابه‌دار.
حوب : ا. حَب، قرص، حَبه.
حورس : ا. غیظ، حرص.
حورمەت : ا. آبرو، عزت، احترام، حرمت.
حۆری : ا. حور، حوری، فرشته.
حوزوور : امصـ. حضور، پیشگاه، خدمت، نزد، درگاه، آستان.
حوزه یران : ماه ششم سال.
حوشتر : ا. شتر، اشتر.
حوشتر گەروو : ا. شتر گلو.



حوشتر گەروو


حوشتر


حولويسك

حوشتر مرغ : ا. شتر مرغ.



حوشتره‌وان : ص، ا. شتربان، ساربان.
حوقوّق : ا. حقوق، مواجب‌ها، شهريه‌ها، دعاوى، امتيازات، مزدها، مطالبات، عوارض.
حوّقه : ا. حُقه، فريب، شعبده، بامبول، مكر.
حوّقه : ا. وزنه.
حوّقه‌باز : ص فا. حقه‌باز، فريبكار، شعبده‌باز، نيرنگ باز.
حوكم : ا. حُكم، امر، دستور، فرمان.
حوكوومه‌ت : امص. حكومت، دولت، فرمانروايى.

حوّل : ا. غول.
حوّل بوون : م. هاج و واج شدن، گيج شدن.
حول حولى : نك . حل حلى.
حولووك : ا، (با). آلو، آلوچه، گوجه، گوجه بهاره.
حولويسك : ا، (با). شيردان.
حولووك : ص، (با). صاف، نازك.
حوله : ا. پشكل شتر.
حوليچه‌ك : آلو، آلوچه، گوجه بهارى.
حولى : ا، (ز). آلو، آلوچه، گوجه بهاره.
حولى : ص، (ز). صاف، نازك.
حونجى كردن : م. هجى كردن.
حونه‌ر : ا. هنر.
حوود : ا. كاسه سفالين لب پريده.
حه‌بس : امص. حبس، زندان، محبس، دستاق، سياه‌چال، ندامتگاه.
حه‌به : ا. حَبه، دانه، كلوخه.
حه‌بيشاندن : م، (ز). زياد خوردن با عجله، تپاندن.
حه‌بى : ا، (ز). پنبه، پنبه نزده.
حه‌پش : ص. كت و گنده، احمق، كودن و قوى بنيه، درشت اندام و بى شعور.
حه‌پلّوّس : نك . حه‌پش.
حه‌پوّل : نك . حه‌پش.
حه‌په : اص. صداى سگ، وق وق.
حه‌په‌حه‌پ : نك . حه‌په.
حه‌په‌سان : م. سرسام گرفتن، بهت

زدن.

حەپەساو : سرسام گرفته، بهت زده.

حەپەنگ : ص. نَدان، نفهم، احمق، بی شعور.

حەپی : غوزهٔ پنبه.

حەتا : ح اضـ. حتّی، تا.

حەتار : ا. گچ کوب «آدم».

حەتم : ص. حتم، واجب، لازم، اجباری، قاطع، حتمی.

حەتمی : ص نسب. حتمی.

حەج : امصـ. حج.

حەجامەت : حجامت، خونگیری.

حجم : ا. حجم، گنجایش، ظرفیت، اندازه.

حەچاندن : پارس کردن سگ، سلیطه گری کردن زنان.

حەچ و لوور : وق وق و زوزه سگ.

حەچە : ص، ا. بُز نَر، بز پیش آهنگ گله.

حەچەل : ا. گیر، گرفتاری، ورطه، مهلکه، معرکه.

حەد : ا. حد، اندازه، مرز، مجازات شرعی.

حەدئەقەل : حداقل، کمترین، مینیمم.

حەدس : امصـ. حدس، گمان، خیال، تخمین، برآورد، فرض.

حەراج : امصـ. حراج، مزایده.

حەرارەت : ا. حرارت، گرما، گرمی، تندی، تیزی.

حەرام : ا. حرام. ممنوع، غیر مجاز، ناروا، ناشایست.

حەرامزادە : ص مر. حرامزاده.

حەربلین : م، (ز). گره خوردن طناب.

حەرف : حرف، واژه، کلمه، سخن، گفتار، اختلاف، اعتراض.

حەرماندن : م، (ز). کثیف کردن، آلودن.

حەرەکەت : حرکت، جنبش، تکان، فعالیت.

حەرەکەتدان : م. حرکت دادن، به فعالیت واداشتن، به جنبش درآوردن.

حەرەم : ا. حرم، زیارتگاه، حرمسرا، اندرونی، بَست.

حەری : ا. گل.

حەریر : ا. حریر، ابریشمین، پرنیان.

حەریرە : ا. حریره.

حەریف : ص. حریف، رقیب همکار، هم زور، هماورد، یار، هم پیاله.

حەز : امصـ. حظ، لذّت، کیف، عیش، عشرت، خوشگذرانی، سعادت.

حەزکردن : م. حظ کردن، حظ بردن، لذت بردن، کیف کردن.

حەزلیّ کردن : م. دوست داشتن، خوش آمدن، عاشقانه.

حەژ : (با)، نک. حەز.

حەژمەت : ا. غم، غصه، اندوه.

حەسار : ا. حصار، دیوار، قلعه، درز، بارو، باره، نرده.

حەساندنەوە : م. خستگی از تن کسی بدر کردن، راضی شدن از گذران

کاری.

حەسانن : نک . حەساندنەوە.

حەسانەوە : م. کامیاب شدن، آسودن، خستگی از تن کسی در رفتن، راضی شدن از گذران کاری.

حەساو : ا. حساب، شماره، علم ریاضی، علم عدد.

حەسبە : ا. حصبه، تب روده.

حەسپن : ص. واله، شیدا، پاك باخته.

حەستەم : ص. دشوار، سخت.

حەسحەس : عسس، شبگرد.

حەسرەت : ا. حسرت، افسوس، دریغ.

حەسوو : ص. حسود.

حەسەد : ا. حسد، رَشك.

حەسیا : ص. کامیاب، راضی، خوشنود.

حەسیان : نک . حەسانەوە.

حەسیر :ا. حصیر، بوریا.

حەسیرباف : افا. حصیرباف.

حەش : خرس ماده.

حەشار : ا. پناهگاه شکارچی، کومه.


حەشار

حەشاردان : م. پنهان کردن، قایم کردن.

حەشت : (ز). هشت.

حەشتێ : (ز). هشتاد.

حەشر : امص. حشر آمیزش، روز جزا، رستاخیز، قیامت، نشست و برخاست، معاشرت.

حەشر و حەلەلا : داد و قال، فریاد و فغان، شلوغی، هیاهو، کولی بازی، هنگامه.

حەشرەلا : نک . حەشروحەلەلا.

حەشەری : ص نسب. حشری، شهوانی، شهوت پرست.

حەشەم : ا. حشم، دارایی، مال و منال، موکب.

حەشیش : ا. حشیش، بنگ، چرس.

حەشیفاندن : م، (ز). نوشتن.

حەشیمەت : توده مردم.

حەفبراران : هفت برادران.

حەفت : هفت.

حەفتا : هفتاد.

حەفتار : ا. کفتار.



حەفتاو : هفت آب.

حەفتسین : هفت سین.

حەفتە : هفته.

حەفتەبیجار : ترشی هفته بیجار.

حەفتی : (ز). هفتاد.

حەفتێ : (ز). هفته.

حەفجۆش : ص مر، امر. هفت جوش.

حدف خوان : ا. هفت خوان.

حەفخەت : ص مر. هفت خط، دورو، دغلکار.

حەفرەنگ :ص مر.هفت رنگ، چندرو.

حەفرەنگیلە : ا. سبز قبا.



حەفك : ا، (با). گرده، پشت بام.

حەفی : ا. افعی، اژدها.

حەفیان : ص. پرخور، شکم باره.

حەق : ص. راستی، درستی، حقیقت.

حەق : ا. عدل، داد، انصاف، خدا، پروردگار.

حەق : ا. حق، سزا، مزد، پاداش، سهم.

حەق : مالکیت، قانونی.

حەقحەقکەرە : امر. مرغ شب، مرغ حق، شباهنگ.

حەقگیر : ص مر. مزدبر، مزدور.

حەقەو سەنن : م. حق گرفتن، تلافی کردن، به پاداش رساندن.

حەقەوسێن : ص فا. انتقام گیرنده.

حەقێقەت : امص، ا. حقیقت، راستی، درستی، واقعیت، خدا.

حەکایەت : ا. حکایت، داستان، قصه، سرگذشت، افسانه.

حەکیم : ص. حکیم، دکتر، دانشمند، فیلسوف، طبیب.

حەگال : ا. عقال.

حەل : ا. وقت، زمان، گاه.

حەڵاڵ زادە : ص مر. حلالزاده.

حەلان : ا، ص، (با). قطعه سنگ بزرگ.

حەلاندن : م. ذوب کردن، آب کردن.

حەلاننەڤە : م. صاف کردن، پالودن.

حەڵقە : ا. حلقه، دایره، گروه، اجتماع، چَنبر، دَور.

حەڵقەبە گوێش : ص. حلقه بگوش، برده، بنده، غلام.

حەڵقەپێکان : م. حلقه زدن، حلقه بستن.

حەڵقەدان : نک . حەڵقەپێکان.

حەل کردن : م. حَل کردن، گشودن.

حەلو : ا. آلوچه.

حەڵووا : ا. حلوا.

حەلووکە : ا. آلوچه، گوجه.

حەڵەبی : حلب، حلبی.

حەلەزوون : ا. حلزون.



حەلەسە : معرکه، غوغا، هیاهو، هنگامه.

حەلەسی : نک . حەلەسە.

حەلەکس : اصـ. کیش، صدا برای تحریك سگ به حمله.

حەلەلا : نک . حەلەسی.

حەلەلا کردن : م. غوغا کردن، هنگامه بپا کردن، مرافعه راه انداختن.

حەلیم : ا. حلیم.

حەلیووچەك : (با)، نک . حەلووکە.

حەماڵ : ص. حمال، باربر.

حەمامْ : ا. حمام، گرمابه.

حەمامچی: افا. حمامی، گرمابەدار.

حەمایەڵ : ا. حمایل.

حەمتز: ا.ص،(ز). الاغ کوچك زرنگ.

حەمکە : ا. همه، تمام، کل مجموع، گشت.

حەملە : ا. حمله، یورش، هجوم، تك، شبیخون.

حەمڵە کردن : م. حمله کردن، هجوم بردن، یورش کردن.

حەموو : نک . حەمکە.

حەمەدەشین : امص. ترقی، پیشرفت، رشد نمو.

حەمەرەمزێ : توی هم رفتن، جنگ و جدال لفظی.

حەمێ : نک . حەمکە.

حەن : ا. جا، مکان، نقطه.

حەنا : درحق، در مقابل.

حەندەف : ا، (ز). تپه کوچك.

حەنەك : ا، (ز). گپ، گفتگو، شوخی، حرف.

حەوا : ا. هوا.

حەوادان : م. هوا کردن، پرت کردن، دور انداختن.

حەواق : ا. بلندی.

حەواڵ پرسی : ح مص. احوال پُرسی.

حەواڵە : ا. حواله.

حەواڵە دان : م. حواله کردن، حواله دادن.

حەواڵە کردن : نک . حەواله دادن.

حەوانچە بوون : م. پرت شدن، معلق شدن در هوا.

حەوایی : ص نسب. هوایی.

حەوت : هفت.

حەوتا : هفتاد.

حەوتە : هفته.

حەوتەوانە : نک . حەف براران.

حەوتی : ا، (ه). هفته.

حەوتیار : ا. گفتار.

حەوتیر : امر. هفت تیر، اسلحه کمری.

حەوحەو : اص. صدای سگ.

حەوز : ا. حوض، استخر، آبگیر، آب انبار.

حەوزخانە : امر. حوض خانه.

حەوزە : ا. حوزه، منطقه، قلمرو، مقر.

حەوسەڵە : ا. حوصله، بردباری، شکیبایی، صبر، تحمل.

حەوش : ا. حیاط، حصار.

حەوشێ : نک . حەوش.

حەوق : ا، (ز). پله، نردبان،گرفتاری.

حەوقبوون : م. گرفتار شدن.

حەول : کوشش.

حەولە : ا. حوله.

حەیا : حیاء، شرمساری، آزرم.

حەیا چوون : م. بی شرم شدن.

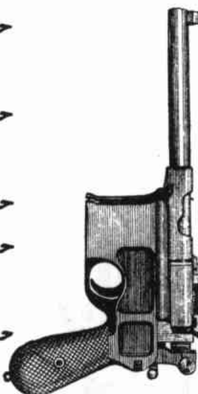
حەیتە : اص. جیغ، صدای نازك، فریاد زن عصبانی.

حەیتە : ص. آدم سرسری.

حەیچەنەك : اص. جیغ، صدای نازك.

حەیران : ص. حیران، سرگردان، سرگشته، خیره، متحیر.

حەیزە : امص. اسهال، شکم روش.


حەوتیر

حەیزەران : ا. خیرزان، نَی.

حەیشۆ : نک . حەیا.

حەیف : امص. حیف، افسوس، دریغ، ستم، جور، اتلاف.

حەیوان : ا. حیوان، جانور، جاندار.

حیجران : نک . حجران.

حێچ : ص. یاغی، نافرمان.

حیز : ص. بد چشم، هیز.

حیز : ص. مفعول، نامرد.

حێشتر : ا. شتر، اشتر.

حیشی : بافته طناب مانند پهن، نوار.

حیل : ا. هل.

حیله : ا. حیله، مکر، فریب، حقه، نیرنگ.

حیله باز : ص فا. حیله باز، حقەباز، فریبکار.

حین : ا. حین، گاه، وقت، زمان، لحظه، آن.

حیوەت : ا. ترس، بیم، هراس.



حیل



خ : خ

خا : خانم، خاتون، بانو، خاتو بانو.

خا : ص. پیروز، مظفر، منصور، عالی.

خا : ا. تخم مرغ، تخم پرنده.

خاپاندن : م. گول زدن، فریب دادن، مشغول کردن و کاری را انجام دادن، سر بچه را گرم کردن.

خاپۆره : ح مص. خاك بازی بچه‌ها.

خاپوور : ص. منهدم، نابود، خراب، ویران، پخش و پلا.

خاپەرۆك : ص مف. پس مانده، باقی مانده، مانده از هر چیز.

خات : خانم، خاتون، بانو.

خاتر : ا. خاطر.

خاتر جەم : ص. خاطر جمع، دل آسوده، بی تشویش، مطمئن، آسوده خاطر.

خاتر گرتن : به خاطر کسی کاری انجام دادن.

خاتوون : نک . خات.

خاته : نک . خات.

خاچ : ا. خاج، صلیب، چلیپا.



خاچ

خاچ : نک . خاچ.

خاچرگان : ا، (ز). سه پایه آهنی، سه پایه.

خاد : نک . خات.

خادم : ا. خادم، مستخدم، خدمتگزار،

نوکر.

خار : ا. خار، تیغ.

خـار : ص. خـوار، ذلـیـل، پـسـت، سرافکنده، تحقیرشده.

خار : ص. کج، نامیزان، اریب.

خار : ا. غار، کنده.

خار : ص. چپ چشم.

خـاران : م. پـخـتـن کـوزه و سـفـال در کوره، دباغی کردن چرم، آماده شدن برای انجام کار.

خاراندن : نک . خاران.

خـاراو : ص. پخـتـه، از کـار در آمـده، چرم دباغی شده، سفال پخته.

خاربین : م. کج شدن.

خارج : ا. خارج، بیرون، برون.

خـارجی : ص نسب. خـارجی، اجـنبی، بیگانه.

خارخار : ص. قطعه قطعه، پاره پاره.

خارسك : ا. زن گبر، زن مسیحی.

خارش : امصـ. خارش.

خارشت : نک . خارش.

خارکەن : ص فا. خارکن.

خـارووف : ا، ص، (ز). کـاسـه سـفـالـی لب پریده.

خـارووك : ا، (ز). کفش یا چارقی که از پوست گیاهان درست شود.

خارن : م. نوشیدن.

خارەت : ا. غارت.

خاری : ح مصـ. کجی، ناراستی.

خارین : نک . خاران.

خاریو : نک . خاراو.

خازبینی : نک . خازگینی.

خازگار : ص فا. خواستگار، طالب، خواهان ازدواج.

خازگینی : ح مصـ، (ز). خواستگاری.

خازما : مخصوصاً، به ویژه.

خازی : ا، (ز). آرزو.

خاس : ص. خوب، نیك، نیکو، درست، صحیح، سالم، مفید، معقول، زیبا، قشنگ، پسندیده، ممتاز، بهبود یافته.

خاسه : ح مصـ. نیکی، نیکویی، خوبی، نیکوکاری، احسان، مهربانی.

خاسه : ص. مخصوص، ویژه، خاص.

خاسەکی : ویژه، مخصوص.

خـاسەو بـوون : م. بهبود یافتن، خوب شدن.

خاسەیی : ویژه، مخصوص، خاص.

خاسی : نیکی، نیکویی، خوبی.

خـاسیەت : ا. خاصیت، اسم، طبیعت، خوی.

خـاش : ا، (ه). قـاچ، قـاش، پـارەای هندوانه یا خربزه.

خاشاڵ : ا. آشغال.

خاشخاش : ا. خشخاش.

خاشه : ا. گیاهی از دستهٔ اسپرسها تیره پروانەوارن، اسپرس.

خافڵ : ص. غافل، ناآگاه.

خافڵ بوون : م. غافل شدن.

خافڵگیر : ص فا، ص مف. غافلگیر.

خافوّ : ا. کنار، دور، اطراف.

خاڤ : ص، (ز). خام، نتابیده، مانند ابریشم خام و مانند چرم خام.

خاڤك : ص، (ز). پاره، پاره پاره، پاره پوره، ظرف لب پریده.

خاقلو : ا. هوله.

خاك : ا. خاك، زمین، گرد و خاك، سرزمین، ناحیه، منطقه، خشکی، قبر.

خاکبازی : ح مص، خاکبازی.

خاکرێز : ص مف. خاکریز.

خاکسار : ص مر. خاکسار، ذلیل، فروتن.

خاك نشین : ص. خاکسترنشین، بی مایه، فقیر، ندار.

خاکشیر : ا. خاکشیر.


خاکشیر

خاکوپا : ا. پناه.

خاك و خوّل : گرد و خاك، گرد و غبار.

خاکه : ا. خاکه، خرد شده هر چیزی.

خاکه : پشه خاکی.

خاکه وەرە : ا. کرم خاکی.



خاکەلێو : ا. ماهی از سال.

خاکەلێوه : زمانی پس از زمستان و آغاز بهار که علف تازه سر از خاك در می آورد.

خاکەمشار : امر. خاك اره.

خاکه ناز : امر. خاك انداز.

خاکی : ص نسب. خاکی، زمینی، ارضی.

خاکی : ص. فروتن، فانی.

خاگ : ص. خام.

خاڵ : ا. خال، لك، نقطه، تك خال، خال ورق.

خاڵبەڵەك : گاهی به اردیبهشت ماه گفته می شود.

خاڵدار : افا. خالدار.

خالس : ص. خاص، ناب، پاك، بی غم، بی غش.

خاڵ کوتان : م. خال کوبیدن.

خالوان : قوم و خویشان مادر.

خاڵۆ : ا. خال، خالو، دایی.

خاڵۆزاگ : امر. دایی زاده، پسر دایی.

خاڵۆژن : امر. زن دایی.

خاڵ و مێڵ : امر. نقش و نگار.

خاڵ و مێڵ رشتن : نقش و نگار زدن، صورت را آرایش کردن.

خاڵی : ص. خالی، تهی، عاری، بلا تصدی، اشغال نشده.

خاڵی کردن : م. خالی کردن، تهی کردن، دزدیدن.

خاڵیگا : امر. تهیگاه.

خام : ص. خام، نپخته، ناشی، بی تجربه، نرسیده، نارس.

خام : ا. پاجوش، شاخه جوان پای درخت.

خاما : دختر دم بخت.

خامبا : امر. خام باد، ورمی که در نتیجه کار نکردن در اعضاء پیدا

می شود، ورمی که در نتیجه کار پس از استراحت زیاد در اعضاء پدید می آید، تکبر، غرور بی‌جا.

خامۆش : ص. خاموش، ساکت، نابود، بی فروغ، فرو خفته.

خامۆش کردن : م. خاموش کردن، فرو کشتن.

خامۆشی : ح مصـ. خاموشی، سکوت، گنگی، بی‌زبانی.

خامه : ا. خامه، سرشیر.

خامه : ا. قلم.

خامینه : ا، (ه). چارق.

خان : ا. خان.

خان خانی : ح مصـ. خانخانی، ملوك الطوایفی، دەرەبیگی.

خاندان : ا. خاندان، خانواده، دودمان.

خاندانه : ا. محصل، شاگرد، مدرسه.

خانك : ا، (با). میز یا تخته‌ای که نان روی آن پهن می کنند.

خانگ : ا. خانه، منزل.

خانم : ا. خانم، زن، زوجه، خاتون، همسر، عیال، مادر، بانو، فاحشه.

خانم باز : ص فا. خانم باز، جنده باز.

خانۆچکه : امصغ. خانه کوچك.

خان و مان : ا. خانمان، طایفه، قبیله، دختر شوخ و شنگ.

خانوو : ا. خانه، منزل، محل سکونت، سرا، بیت، دار، مأوی، اتاق.

خانه : نک . خانوو.

خانه بگیر : گرفتن کسی را در خانه خود.

خانه خراب : ص مر. خانه خراب، دربدر، آواره.

خانه خراو : نک . خانه خراپ.

خانه خوّی : امر. خانه خدا، صاحب خانه.

خانه خوّیگ : نک . خانه خوّی.

خانه‌دار : ص فا، ص مر. خانه‌دار.

خانه‌دان : نک . خاندان.

خانه‌زا : ص مر. خانه‌زاد.

خانه‌شاری کردن : م. دست بسر کردن.

خانه‌قا : ا. خانقاه، خانگاه، دیر، صومعه.

خانه گا : نک . خانه‌قا.

خانه گومان : ص‌مر. بد گمان، مشکوك، مظنون.

خانه گی : ص نسب. خانگی.

خانه نشین : ص‌فا. خانه نشین، گوشه نشین، منزوی.

خانه‌واده : ا. خانوار، خانواده، خاندان، اهل بیت، فامیل.

خانوار : ا. خانوار.

خانی : ح مصـ. خانی، امیری.

خانی : ص نسب. خانی مانند زراعت خانی، یا منزل خانی.

خانی : ا. آشپزخانه.

خانی : ا، (با). خانه گلی.

خاو : ص. خام، نتابیده مانند خامه و ابریشم خام، شل.

خاوان : ا، م. گول زدن، خام کردن، فریب دادن.

خاوانن : نک . خاوان.

خاو بوونەوه : شل شدن، وارفتن.

خاو پەرِ : ص‌مر. نخی که زیاد تابیده نیست.

خاو کری : ص. پروار.

خاو خەیزان : زن و بچه، اهل و عیال.

خاوه : ا. مالیات و سرانه‌ای که به ناروا گرفته شود.

خاوه خاو : نرم نرم، آهسته آهسته، شل.

خاوەن : ص. صاحب، مالك، دارنده.

خاوەن مالّ : ص‌مر، امر. صاحبخانه، خانه خدا، مالدار، ثروتمند.

خاوێر : ص. خواب و بیدار.

خاوێن : ص. خالص، پاك، تاب، تمیز، بدون عیار.

خاوێنی : ح مصـ. پاکی، تمیزی، خلوص، طهارت.

خایانن : م. زمان طول کشیدن انجام کار.

خاین : ص. خائن.

خایه : ا. خایه، بیضه، تخم.

خایه و مایه : سر به سر، معامله بدون استفاده.

خبره : ص. خبره، آگاه، مطلع، بصیر، کارشناس، اهل فن.

خبرەیی : ح مصـ. خبرگی، مهارت، تخصص.

خپ : ص، ا. خپ، ساکت، بیصدا، بیهوش، بی حرکت.

خت : اصـ. پشت، صدا برای راندن گربه.

ختك : ا. گربه.

ختکێ : ا. غلغلك.

ختکێ دان : م. غلغلك دادن.

ختلێ : نک . ختکێ.

ختووکه : ا. خواب اعضاء.

خته : نک . خت.

ختێ : ا، گربه.

ختێ : ا. غلغلك.

ختیلکه : نک . ختکی.

خجڵ : ص. خجل، شرمسار.

خجڵ : ص. نیمه کاره، ناتمام.

خجڵ : ص. مشغول، سرگرم.

خدووك : نک . ختکێ.

خدێ : ا. عادت، انس.

خرِ : ص. گشاد، برای چیزهای گرد مانند کلاه گفته میشود.

خرِ : ا. گرد، مدور، کره‌ای.

خرِ : ا. قلوه سنگ.

خرِ : ا. بخته، گوسفندنر سه تا چهار ساله.

خرِ : ا. سراشیبی شنی.

خراب : ص، (ه). خراب، بد، ویران، فاسد، تباه، ضایع.

خرابی : ح مصـ. خرابی، فساد، تباهی، بدی، ویرانی.

خرابیای : م، (ه). خراب شدن، فاسد شدن، بد شدن، از کار افتادن، ویران شدن، تباه شدن.

خراپ : نک . خراب.

خراپه : نک . خرابی.

خراپی : نک . خرابی.

خراو : ص. خراب، ضایع، بد، ویران، تباه، مست، فاسد، لوس، شکسته، متروکه، اوراق، گند، ناسزا، ناشایست، دشنام.

خراو کردن : م. خراب کردن، ویران کردن، تباه کردن، ضایع کردن.

خراو وتن : م. بد گویی کردن، دشنام دادن، بد گفتن، فحش دادن.

خراوه : ص. خراب، خرابه.

خراوی : نک . خرابی.

خرپ : ا. ریگزار، زمین سخت.

خرپ : اص. صدای شکستن جسم سنگین مانند درخت.

خرپه : اص. صدای نفس شخص خوابیده.

خرت : ا. گرد، مدور، کره‌ای.

خرت : ا. بز نر دو ساله.

خرت : سال.

خرتك : ا، (ز). مچ، مفصل، مفصل مچ.

خرتکه : نک . خرتك.

خرتۆڵ: ص. گرد، اصطلاحی برای آدم بسیار چاق.

خرت و پرت : خرت و پرت، کاچار، کاچال، خرد ریز.

خرت و مرت : گرد و گوشت آلود.

خرتەڵ : نک . خرتۆڵ.

خرتەڵە : نک . خرتۆڵ.

خرچە : ا. خربزه نارس.

خرخاڵ : ا. خلخال، پای اورنجن.

خڕخڕ : اص. خرخر.

خڕخڕووك : ا. تیله.

خڕخڕە : ا. خرخره، قصبةالریه، نای، نای گلو.

خرس : ا. خرس.

خرسەك : ا. قالی خرسك.

خرش : ص. نازا.

خرشك : کرم موجود در خشکبار.

خرفت : ص. خرفت، خرف، کودن، کند ذهن، بیهوش، فساد عقل در نتیجه پیری.

خڕك : ا، (ز). پاره سنگ.

خڕ کردن : م، (ز). جمع کردن، سرهم کردن، فراهم آوردن.

خڕکەك : ا. پاره سنگ.

خرمانن : م. چیزی را با صدا خوردن.

خرموّته : ا. غضروف.

خرمه : اصـ. صدای دهان هنگام خوردن دانه یا سبزی یا قند.

خرندوول : ا، (ز). آغز، ماك.

خرنگ : اصـ. صدای بهم خوردن سکه.

خرنگ : ص. زن زیبا.

خرنگه : اصـ. صدای زینت آلات زن و اسب.

خرنووك : نوعی مازو.

خروێلکه : ا. آبله.

خورووسەك : ا. خروسك، مرضی که غالباً کودکان به آن مبتلا می شوند و سبب تورم گلو شود و صدای مبتلا تغییر می کند.

خڕه : اصـ. صدای کاغذ، یا پوست خشك شده.

خڕه بەر : امر. قلوه سنگ.

خڕه سەنگ : نک . خڕه بەر.

خرەفان : م. خرفت شدن بدلیل کبرسن.

خره فیاگ : ص. خرفت، گول، ابله، کودن.

خرەفیو : نک . خره فیاگ.

خڕه کوچك : نک . خڕه بەر.

خڕی : خرید.

خریکاندن : م، (ز). کشیدن چیزی بر روی زمین.

خریکین : م، (ز). لغزیدن، سرخوردن.

خرین : ا. بلغم، اخلاط.

خز : ص. لیز، سرازیری لغزان.

خزان : نک . خزانن.

خزاندن : نک . خزانن.

خزانن : م. لغزاندن، سردادن.

خزای : م، (ه). خزیدن، لغزیدن، سرخوردن.

خزگه : امر. لیزگاه، جایگاه لیز، سرسره.

خزم : ا. قوم، خویش، کس و کار، منسوب.

خزمایەتی : ح مصـ. قومی، خویشی، نسبت، نزدیکی.

خزمەت : ا. خدمت، کار، مأموریت.

خزمەتکار : ص شغل. خدمتکار، نوکر، کلفت.

خزن : ا. سنگچین.

خزنای : (ه)، نک . خزانن.

خزنه : افا. خزنده.

خزیان : م. خزیدن، سریدن، سرخوردن، لیز خوردن.

خستن : م. انداختن، پرت کردن، دور انداختن.

خستنەوه : م. پس انداختن، زاییدن حیوانات حرام گوشت.

خستنەیەك : م. جور کردن، بهم انداختن.

خشان : نک . خشاندن.

خشاندن : م. کشیدن آرام، لغزاندن، کشیدن روی زمین.

خشانن : نک . خشان.

خشت : ا. خشت.

خشت بڕین : م. خشت زدن، خشت


خفتان

مالیدن، خشت درست کردن.

خشت پێژ : ص فا. خشت زن، خشت مال.

خشت پێژان : نک. خشت برین.

خشت ماڵ : نک. خشت پێژ.

خشت ماڵین : نک. خشت برین.

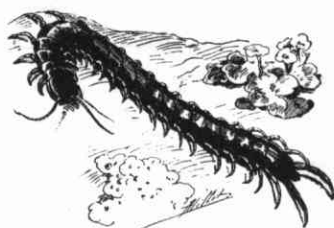
خشته‌ك : ا. خشتك.

خشتی : ص نسب. خشتی، چهار گوشه.

خشر : ا، (ز). زر و زیور زنان و اسبان.

خشرووك : امص، (ز). خارش، خارش اگزمایی بچه.

خشك : ا. هزار پا.



خشکه : نک. خشك.

خشکه : اص. صدای لغزیدن آرام چیزی یا حیوانی.

خشڵ : نک. خشر.

خشنه : نک. خزنه.

خشنای : (ه)، نک. خشاندن.

خشه : اص. صدای بسیار آرام پا، صدای لغزیدن آرام حیوان یاچیزی.

خشه‌خش : اص. خش خش.

خشیان : خزیدن، لغزیدن، سرخوردن، سریدن.

خشیای : (ه)، نک. خشیان.

خشینه‌ك : ا، (ز). اثر کشیده شده چیزی بر روی زمین.

خفتان : ا، (ز). قبا.

خڵاف : ا. غلاف، جلد خنجر و شمشیر و مانند آن.

خڵاف : امص. غفلت، فراموشی، نادانی.

خڵافاندن : م. غافل کردن، گول زدن، فریب دادن.

خڵافانن : نک. خڵافاندن.

خڵافنای : نک. خڵافاندن.

خڵافیان : م. غافل شدن، فراموش کردن، گول خوردن، فریب خوردن.

خلالووچك : ا. خرخره، قصبه‌الریه، نای، گلوگاه.

خلالووك : نک. خلالووچك.

خلانه : ا. جای گودی که میوه‌هایی مانند لیمو و پرتقال در آن نگاهداری می شود.

خل بوونه‌وه : م. گرد شدن، غل خوردن.

خڵت : ا. تفاله، بلغم، اخلاط.

خل کردنه‌وه : م. گرد کردن، مدور کردن.

خلنزه‌ر : ا، (ز). مارمولك.



خڵه تانن : گول زدن، فریب دادن.


خنجەر

خڵە تنای : (ھ)، نک . خله نانن.

خڵەتیا : امف. مغبون، فریب خورده.

خڵە تیان : م. گول خوردن، فریب خوردن، غافل ماندن.

خڵە تیای : (ھ)، نک . خلّه تیان.

خلەو بوون : گرد شدن، راه رفتن اشخاص فربه «کنایه»، گرد شدن در حرکت مانند گرد شدن گلوله برف در حرکت روی برف، غل خوردن.

خله و تله : کج و راست، رفتن مستانه.

خلەو کردن : چیز گردی را به حرکت در آوردن، غل دادن.

خلیّ : ا. قاقا، قاقالی‌لی.

خلیچك : ص، (ز). آدم وارفته، آدم شل و بیحال.

خلیّره : ص، ا. گرد، مدور.

خلیّرەو بوون : م. غل خوردن، گرد شدن، گلوله شدن در حرکت.

خلیّرەو کردن : م. غل دادن، گرد کردن، حرکت دادن.

خلیسکانن : لغزاندن، سراندن.

خلیسکه : ا. پیاز.

خلیسکیان : لغزیدن، سرخوردن، لیز خوردن.


خلیف

خلیف : ا، (ز). کندو.

خلیّف : ا. پوست، جلد، غلاف، پوست مانده پس از دگردیسی حشرات و خزندگان.

خلیّنکه : ا. سرگین غلطان.

خمخمك : ا، (با). منخره، سوراخ بینی.

خناف : ا، (با). شب‌نم.

خنانەوه : م. نرم خندیدن، خندیدن آهسته.

خنج و خوڵ : ص. جمع و جور، کوچك و زیبا.

خنج و منج : نک . خنج و وخوڵ.

خنجووك : نک . خنجەر.

خنجەر : ا. خنجر، دشنه.

خنجەره : ا. سنگی که در کنار قبر به علامت مرد بودن مرده قرار داده می شود.

خنچگان : ح مص.نشسته زانو به بغل.

خنچکه : رفتن با ناز، سر پنجه رفتن.

خنچه : نک . خنچکه.

خنکاندن : م. خفه کردن.

خنکانن : نک . خنکاندن.

خنکاو : ص‌مف، ا. خفه.

خنکیاگ نک . خنکاو.

خنگلین : م، (ز). شلیدن، لنگ زدن.

خنەخن : ص. آهسته، آرام، تمج مج.

خنینەوه : نک . خنانەوه.

خۆ : خود.

خۆ : ا. خو، خوی، خصلت، عادت، خلق، رفتار.

خوا : خدا، خدای، آفریدگار، پروردگار، کردگار، یزدان، ایزد.

خوا : ا. نمك.

خواپەرەس : ص فا. خداپرست، متقی، دیندار.

خواجه : ص. خواجه، خصی.

خواجه بەیار : امر. خواجه بیدار، کوبه، آهنی که جهت خبرکردن صاحب خانه به در کوبند.

خواجەنشین : دو سکوی دو طرف دروازه که در گذشته محل نشستن دربان بوده است.

خواحافزی : امر. خداحافظی.

خواداد : ص مف. خداداد.

خوا دان : ا. نمکدان.

خوار : ص. خوار، پست، ذلیل، حقیر، بی اعتبار، خفیف، تحقیرشده.

خوار : ص. کج.

خوار : پایین.

خواردن : م. خوردن، آشامیدن، ساییده شدن، فرسوده شدن، تلف کردن.

خواردنەوە : م. آشامیدن.

خواردەس : ص‌مر. پایین دست، مقام پایینتر.

خواردەمەنی : ص. خوردنی، خوراکی، قابل خوردن.

خوارزا : امر. خواهرزاده.

خوارگ : پایینتر.

خوارگین : پایین‌ترین.

خوارن : (ز)، نک . خواردن.

خواروو : پایین.

خوار و بار : ا. خواربار، ارزاق، خوراکی.

خوارەمرێ : آشوب، آشفتگی.

خواری : کجی.

خواز : ا. خوازه، خواسته، میل، آرزو، خواهش.

خواز بینی : ح مص. خواستگاری.

خوازتن : نک . خواستن.

خوازتەمەنی : ا. عاریه.

خوازگار : ص فا. خواستگار، طالب زناشویی.

خوازگاری : ح مص. خواستگاری، طلب زناشویی، طلب، خواست، خواهش.

خوازگە : امف، ا. خواسته، طلب شده، مال، ثروت، دارایی، آرزو، میل، مایملك.

خوازمەنی : نک . خوازگاری.

خوازە : امص. خواهش، خواست، میل، رغبت، آرزو.

خوازە لۆك : ص‌مر. کسی که از مردم زیاد چیز بخواهد، بسیار خواه.

خوازین : م. خواستن، طلب کردن، به زنی گرفتن.

خواس : نک . خواست.

خواست : ا. خواست، میل، اراده، مشیت، انتخاب، قصد، آرزو، اشتیاق، تقاضا، ادعا.

خواستن : م. خواستگاری کردن، به زنی گرفتن.

خواستەمەنی : نک . خوازتەمەنی.

خواشناس : ص فا. خداشناس.

خوا گرتوو : ص مف. گرفتار بلا شده، خدا غضب کرده.

خوان : ا. خوان، طبق چوبی بزرگ.
خواناس : نک . خواشناس.
خوانچه : ا. خوانچه، طبق، سفره کوچك.
خوا نووس : ا. سرنوشت، مقدر.
خوانه : ا. میز یا تختهای که نان روی آن پهن کنند.
خوانه خوازه : خدا نخواسته، خدای نخواسته.
خوانه‌کا : نعوذبالله، خدای نخواسته، خدانکند.
خواوەن : خداوند، خدا، پروردگار، صاحب، مالك.
خواوەند : نک . خواوەن.
خواهش : نک . خوایش.
خواهشت : نک . خوایش.
خوایش : امصـ. خواهش، خواست، درخواست، میل، رغبت، آرزو، تقاضا، انتظار، تمنی.
خوا هەوری : امر. نمك سنگ.
خوای : م، (ه). خندیدن.
خۆبان : ص. ناامید، مأیوس.
خوبزه : ا. نوکر.
خۆبین : ص فا. خودبین، مغرور، متکبر، خودپسند.
خۆبەردان : م. جلو خود را رها کردن، زیادەروی کردن.
خۆ پارێستن : م. دوری کردن، حذر کردن، پرهیز کردن.
خۆپان : ا، (ز). خرابه، ویرانه.
خۆپەرەس : ص فا. خودپرست، متکبر، خودخواه.
خۆپەسەن : ص فا. خودپسند، خودخواه، خودبین.
خوت : ص. خالی، تهی، آزاد، رها، عاری.
خوتا : خدا، خداوند، یزدان، پروردگار.
خۆتراش : ا. مداد تراش.
خوتن : ص فا . غرغرو، غرغری.
خوت و خاڵی : نک . خاڵی.
خوتووکه : ا. غلغلك.
خوته : ا. غر، غرغر.
خوته خوت : نک . خوته.
خوته خوت کەر : نک . خوتن.
خوته کردن : م. غر زدن.
خوته کردن : م. اظهار صمیمیت کردن، خود شیرینی کردن.
خوچۆك : ص، (ز). کوچك.
خۆخ : ا. هلو.



خۆخلافکێ : ح مصـ. خود مشغولی.
خۆخوەر : ص فا. خودخور، غصه خور.

خود : خود.

خودا : نک . خوتا.

خوّ دار : ص فا. خوددار، خویشتندار، بردبار، شکیبا، دارای کف نفس.

خوّ داری : ح مص. خودداری، بردباری، شکیبایی، خویشتن‌داری.

خوّ داکوتان : ماندن در جایی برخلاف میل صاحب آن.

خوّ داگرتن : م. قایم شدن، پنهان شدن.

خودان : (با)، نک . خاوهن.

خودان کرن : م، (ز). پروراندن.

خودان میڤان : ص فا، ا، (ز). مهماندار.

خودانی مالّیّ : صاحب خانه، خانه خدا.

خوداوهن : نک . خوتا.

خودخوا : ص فا. خودخواه، خودپسند، متکبر.

خوّ دزینەوه : م. از زیر کار در رفتن، فرار کردن از مدرسه.

خودیّ : (با)، نک . خوتا.

خودی : ص. خودی، آشنا، خودمانی.

خوّر : ا. خورشید.

خورِ : جاری، جریان تند آب.

خوّرِا : ص. خودرای، یك دنده، سرسخت، خودسر.

خوّراك : ا. خوراك، غذا، طعام.

خوّراکی : امر. خوراکی، خوردنی، قابل خوردن.

خوران : نک . خوراندن.

خوراندن : م. خاراندن، خارانیدن.

خورِاندن : م. غریدن.

خورانگاز: ص‌مر. آفتاب سوخته.

خورانن : نک . خوراندن.

خوارِو : آب جاری تند.

خوّراوا : ق، ا. مغرب، غروب، هنگام نشستن آفتاب، محل غروب آفتاب.

خورِایوه : م، (ه). هین کردن، راندن اسب و استر و الاغ.

خورِای : م،(ه). غریدن، تحکم با صدای بلند.

خوّرِایی : ص، ا. مفت، مجانی، بیهوده.

خورپه : ا. الهام، وحی.

خورتووم : ا. خرطوم.

خورج : ا. خرجین.

خورج ئاواری : امر. خرجینی که وسایل آبدارخانه در آن گذاشته می شود.

خورجین : ا. خرجین.

خورِخورِ : اصـ.خرخر، صدای نفس سنگین.

خورده گیر : ص فا. خورده گیر، ایرادگیر، نکته گیر.

خوّرِس : ا. طبیعت.

خوّرِست : خودرو.

خورسك : طبیعی.

خورِش : امص. غرش.

خورِش کردن : م. غرش کردن.

خورشید : ا. خورشید.

خۆر کەوتن : م. آفتاب زدن، طلوع کردن آفتاب، برآمدن خورشید.

خورما : ا. خرما، رطب.

خورمالوو : ا. خرمالو.



خۆرنشین : ا. مغرب، محل نشستن خورشید.

خورۆرە : ا. کرمهای سفیدی که در میان گوشت و مواد غذایی مانده پیدا می شوند.

خورۆش : ا. خروش، بانگ، فریاد، هیاهو، غرش.

خورۆشاندن : م. به هیجان آوردن، به خروش آوردن، تحریك کردن.

خورۆشیان : م. خروشیدن، فریاد زدن، غریو برآوردن، بانگ برآوردن.

خورروو : امص. خارش.

خۆڕوو : ص فا. خودرو، هرز، علف هرز.

خورووك : ا. غلغلك.

خۆرووەزان : ا. آفتابرو، آفتاب گیر، مشرق.

خوڕە : اص. صدای جریان آب.

خۆرە تاو : ا. آفتاب.

خورەم : ص. خرم، شاد، شادمان، خندان، سرسبز، باصفا.

خۆر هەڵات : ا. مشرق، لحظه طلوع خورشید، محل غروب آفتاب.

خوری : ا. پشم.

خوریکە : ا. آبله.

خوریان : م. خورده شدن.

خوریان : م. خاریدن.

خوڕین : م. نهیب زدن، غرش کردن، غریدن.

خورین : به خارش افتادن.

خورێن : ا. ناشتابی.

خوز : ا. جای ماهی، خوابگاه زمستانی ماهی.

خۆزگای : ق. کاش، کاشك، کاشکی.

خۆزگە : نک . خۆزگای.

خۆزە : نک . خۆرگای.

خوزەیران : ماه ششم سال.

خوزی : ا. تف، آب دهان.

خوسپ : ح مصـ. عیب جویی، هجو گویی، غیبت، پشت سر گویی.

خوسپ کردن : م. بد گویی کردن از کسی، عیب جویی کردن، غیبت کردن.

خوسپ وێژ : ص فا. عیب جو، غیبت کن.

خوس : ا. فیس، افاده.

خوس کرن : فیس کردن، افاده فروختن.

خوسن : ا. دشنام، فحش، کلام بد.

خوسووسەن : ق. خصوصاً، به ویژه، مخصوصاً.

خوسه : ا. غصه، غم، اندوه.

خوسه دار : ص فا. اندوهگین، غمگین، غصه دار.

خۆسەر : ص. خودسر، خودرای، گستاخ، کلەشەق.

خۆش : ص. خوش، گوارا، خوشمزه، شاد، شادمان، خرم.

خۆشا : خوشا.

خۆشاب : ا. نوعی کمپوت که با شکر و میوه‌های خشك درست می شود.

خۆشاردنەوە : پنهان شدن، قایم شدن.

خۆشاو : نک . خوشاب.

خۆش باوڕ : ص. خوش باور، ساده، ساده لوح.

خۆش بوون : م. خوش بودن، شاد بودن، شادمان بودن، خرم بودن.

خۆش بوون : م. بالا گرفتن شعله آتش.

خۆش بوونەوە : م. خوب شدن از بیماری، بهبود یافتن.

خۆش بەخت : ص. خوشبخت، نیکبخت، سعادتمند، سعید.

خۆش بەختی : ح مص. خوشبختی، نیك اقبالی، سعادتمندی.

خۆش بەز : ص. چهار پای خوش‌رو، بادپا.

خۆش بێژ : ص‌مر. خوش آواز.

خۆش بین : ص‌فا. خوش بین.

خۆشحاڵ : ص‌مر. خوشحال، شاد، شادمان، خرم، سعادتمند، دلشاد، سرحال.

خۆشحاڵی : ح مص. خوشحالی، شادمانی، بشاشت، نیك بختی، سعادت.

خۆش خۆر : ص‌فا. خوش خو، خوش اخلاق، خوش خلق.

خۆش دەماخ : ص‌مر. خوشحال، سرحال.

خۆش ڕوو : ص‌مر. خوشرو، خنده‌رو، مهربان، زیبا، خوشگل.

خۆش ڕەفتار : ص‌مر. خوشرفتار، نیکوکردار.

خۆش ڕەو : ص‌مر. خوشرو، اسب و استری که در رفتن چابك است.

خۆش زبان : ص‌مر. خوش زبان، شیرین زبان.

خۆش زووان : نک . خوش زبان.

خۆش عەزبان : خوش زبان.

خوشك : ا. خواهر، همشیره، آبجی.

خۆش کردن : م. افروختن آتش، شعله‌ور کردن آتش.

خۆش کۆك : ص، (ز). زیبا، خوشگل، قشنگ.

خوشکه زا : امر. خواهرزاده.

خوشکه زازا : امر. بچه خواهرزاده.

خۆش لێ هاتن : م. خوش آمدن از چیزی کسی را دوست داشتن.

خۆش ناو : ص‌مر. خوش نام.

خۆش مامەڵە : ص‌مر. خوش معامله.

خۆش مەزە : ص‌مر. خوشمزه.

خۆش و بێش : نک . خۆش و بش.

خوش و دشی : ح مص. احوال پرسی، چاق سلامتی، خوش و بش.

خۆش ویستن : م. دوست داشتن، عاشق بودن.


خۆشه

خۆشه : ص. چرم دباغی شده، بادام تلخ شیرین شده.

خۆشه : ا. خوشه.

خۆش هاتن : م. خوش آمدن، دوست داشتن.

خۆشه بوون : م. آماده شدن چرم و خیك و غیره.

خۆشه چین : ص فا. خوشه چین.

خۆشه خانه : ا. دباغ خانه.

خۆشه ڤیس : ص، (ز). عزیز، کسی که او را دوست دارند، محبوب.

خۆشه ویس : نک . خۆشه ڤیس.

خۆشه ویسی : ح مص. عزت.

خۆشی : ح مص. خوشی، شادی، شادمانی، بهبودی، عیش، عشرت.

خۆ شیرین کردن : م. خود را شیرین کردن، خود را عزیز نشان دادن، خود را لوس کردن.

خۆف : ا. خوف، ترس، هراس، بیم، وهم.

خۆ فرۆش : ص فا. خودفروش، خودنما، متکبر، خودپرست.

خۆکار : خودکار.

خۆکوشتن : م. انتحار کردن، خودکشی کردن.

خۆکوشی : ح مص. خودکشی، انتحار.

خۆکێشا نەوه : م. عضلات خود را کشیدن، خمیازه کشیدن.

خۆگر : خوگیر.

خۆ گرتن : م. خود را گرفتن، خود را اخمو نشان دادن.

خۆگرتن : خو گرفتن، انس گرفتن.

خۆ گورجەو کردن : م. خود را جمع و جور کردن، آماده شدن و لباس پوشیدن.

خۆگێل کردن : م. خود را به نفهمی زدن، خود را به ندیدن زدن، خود را به کوچه علی چپ زدن.

خول : ص. خُل، ابله، احمق، دیوانه، مجنون، گیج، پریشان حواس.

خول : امص. چرخ، چرخش.

خول : ص، (ز). آدمی که به هر علت نتواند سر خود را بلند کند.

خوڵ : ا. خاك، خاکستر، گرد و غبار، خل و خاك.

خولاسه : ق. خلاصه، مختصر، چکیده، منتخب، کوتاه شده، باری.

خولام : ا. غلام، برده، بنده.

خولامانه : ا. کاکل، زلفی که جلو سر باقی گذاشته می شد.

خولاندنەوه : م. چرخاندن، چرخانیدن، چرخ دادن.

خولانەوه : م، نک . خولاندنەوه.

خول خواردن : م. چرخ خوردن، گرد خود چرخیدن.

خول خوله : امر. فرفره، اسباب بازی که بچه‌ها آنرا با نخ بر زمین کوبند و بدور خود چرخند.
خول دان : نک. خولاندنه‌وه.
خولق : ا. خلق، خوی، عادت، اخلاق.
خولّك : امص. تعارف، دعوت.
خولّك كردن : م. دعوت کردن، تعارف کردن.
خولکه : ا. دقیقه.
خولّوو : ا. هنگامه، همهمه، هلهله، جمعیت انبوه، داد و فریاد.
خولّووپانن : م. بخاك كشیدن، در خاك كردن، غلطاندن در خاك.
خولّه پۆت : ا. گرد و خاك، گرد و غبار.
خولّه پۆتێ : ح مص. خاك بازی.
خوله‌که : نک. خولکه.
خولّه که‌وان : ا. تپه خاکی، محل جمع کردن زباله، توده کود و زباله و خاك.
خولّه مڕ : ص، ا. خاکستر گرم.
خولّه مێش : ا. خاکستر.
خولّی : ا، (ز). خاکستر.
خولیانه‌وه : نک. خول خواردن.
خوّلێ گێل کردن : نک. خوّگێل کردن.
خوم : ا. خم، خمره.
خوم : ا. جامعه.
خوماری : ح مص. خماری.
خوّماڵی : ص. خانگی، داخلی، خانه‌ساز.
خوّمانی : ص. خودمانی، خودی، آشنا.
خوم خانه : ا. خمخانه.
خومخورك : ا، ص، (ز). شكاف زمین، زمینی که در اثر بی آبی ترك ترك شده است.
خوم شێویان : م. شایعه نادرست منتشر شدن.
خومه ڕه‌ژه : ا. سبزقبا.
خومه شێوێنه : ص فا. فتنه‌گر، آشوب‌گر.
خومیزین : م، (ز). خاموش کردن آتش، کشتن آتش.
خوناڤ : ا، (با). شب‌نم.
خوناڤ : ا، ص، (ز). نم باران، باران ریز.
خوناق : ا. خناق.
خونجان : م. گنجاندن، جادادن، جابجا کردن و جا دادن.
خونجاندن : نک. خونجان.
خونجانن : نک. خونجان.
خونجیان : م. گنجیدن، جای گرفتن.
خونجیلانه : ص. کوچولو، جمع و جور.
خونچان : نک. خونجان.
خونچاندن : نک. خونجان.
خونچانن : نک. خونجان.
خونچه : ا. غنچه.
خونچه کردن : م. غنچه کردن گل.
خونچه کردن : استفراغ کردن، بالا آوردن.
خونچیان : نک. خونچیان.

خوێندن : م. خوانـدن، آواز خوانـدن، درس خواندن.
خوێندنەوە : م. دوباره خواندن، دوره کردن.
خوێنمایی : ح مصـ. خودنمـایـی، خودستایی.
خوێنوانن : م. خودنمایی کردن، خود را به رخ دیگران کشیدن، خود را نشان دادن.
خوێنووس : ا. خودنویس.
خوێنوێن : ص فا. خودنما.
خوێنەوار : باسواد، سواددار.
خوێنیشاندان : م. خود را نشان دادن.
خوو : ا. خوی، خلقت، رفتار، کردار، عادت.
خووراك : (ز)، نک. خوّراك.
خووز : ا. توان، قدرت، نیرو.
خووز : امر. شب‌نم.
خووژ : گوژپشت.
خووس : ص. خیس، مرطوب، تر، آب کشیده.
خووسان : نک. خووسانن.
خووساندن : نک. خووسانن.
خووسانن : م. خیساندن، خیسانیدن، مرطوب کردن.
خووساوە : ص مف. خیس خورده، تر.
خووسیاگ : نک. خووساوە.
خووسیان : م. خیس خوردن، مرطوب شدن.
خووگ : ا. خوك، گراز.
خوول : (با)، نک. خوڵ.
خوون : ا، (ز). خون.
خووهرا : ص، (ز). پرخور، شکم باره.
خووهری : نک. خوزگای.
خووهستن : (ز). نک. خواستن.
خووهستی : (ز)، نک. خوازگای.
خوّ وێژی : م. باخود گفتن، باخود حرف زدن.
خوە : ا، (با). عرق بدن، خوی.
خوّە : ا، (ز). خواهر.
خوهدان : م. عرق کردن.
خوّهر : ص، (ز). کج، معوج، ناراست.
خوەر : ا. خورشید.
خوەرئاوا : نک. خوّراوا.
خوەرئاڤا : (ز)، نک. خوّراوا.
خوەراوا : نک. خوّراوا.
خوەراوا بوون : غروب شدن، غروب کردن خورشید.
خوەرشت : ا. خورش، خورشت.
خوەرشی : نک. خوەر.
خوەر گرتن : گرفتن آفتاب، خور گرفت، کسوف.
خوەر گیر : ا. آفتاب گیر.
خوەر نشین : نک. خوّرنشین.
خوەرەتاو : ا. آفتاب.
خوەراك : نک. خوّراك.
خوەراك خواردن : خوراك خوردن، خوردن، غذا خوردن.
خوەراك دان : م. خوراك دادن.

خـوەرە زەرد : آفتـاب غـروب، غـروب گاه، آفتاب زرد.

خـوەرەن : ص، ا. خـورنـد، فـراخـور، مناسب، درخور، شایسته.

خوەر هەڵات : نک . خۆر هەڵات.

خوەرهەڵاتن : نک . خۆر کەوتن.

خـــوەش : ص. خـــوش، شـــادمـــان، خوشحال، تندرست، نیکو، خوب، خرم.

خوەشاو : نک . خوشاب.

خـوەش ئـاواز : ص. خـــوش آواز، خوش‌الحان.

خوەشایەن : ص فا. خوش آیند، مقبول، دلپذیر، پسندیده.

خوەش بەبخت : نک . خوش بەخت.

خوەش بۆ : ص مر. خوشبو، معطر.

خوەش بین : ص. خوش بین، امیدوار.

خوەش حاڵ : نک . خوشحال.

خوەش حەساو : ص مر. خوش حساب.

خـوەش خـۆ : ص مر، خوشخو، نیکو اخلاق، خوش خلق.

خـــوەش خـــوەراك : ص مـــر. خـــوش خوراك، پرخور، شکمباره.

خـوەش دەنـگ : ص مـر. خـوش صـدا، خوش آواز.

خـوەش نـگـین : ص مـر. خـوش اقـبـال، خوشبخت، نیك بخت.

خوەش روو : ص مر، نک . خۆش روو.

خوەش رەفتار : نک . خۆش رەفتار.

خوەش رەنگ : ص مر. خوش رنگ.

خـوەش سـوحـبـەت : ص مـر. خـوش صحبت، خوش زبان، خوش بیان.

خوەش قەلب : ص مر. خوش قلب.

خوەش قەوڵ : خوش قول.

خوەش کۆك : نک . خۆش کۆك.

خـوەش گـەرەك بـوون : م. دوســت داشتن، عاشق کسی بودن.

خوەشگڵ : ص مر. خوشگل، زیبا، قشنگ، جمیل، خوش صورت.

خـوەش گـوزەران : ص مـر. خـوش گذران، عیاش، تن پرور، بیعار.

خوەش لێ هاتن : نک . خوەش گەرەك بوون.

خوەشمەزە : ص مر. خوشمزه، گوارا، لذیذ، مطبوع.

خوەش ناو : نک . خوش ناو.

خوەش نشین : ص فا. خوش نشین.

خوەشنوو : ص. خوشنود، خوشحال، راضی، شاد، شادمان.

خوەش و بێش : نک . خۆشی و دشی.

خوەشە : چرم دباغی شده، بادام تلخ شیرین شده.

خوەشە کردن : شیرین کردن چیزی مانند بادام تلخ، دباغی کردن چرم.

خوەشە کردن : کسی را برای یك کار غیرمعمول آماده کردن مانند کسی که آمادگی شنیدن دشنام را پیدا کرده دم نزند.

خوەشە ویس : نک . خۆشە ڤیس.

خوەشە ویسی : نک . خۆشە ویسی.

خوەشی : نک . خۆشی.
خوەمانی : ص نسب. خودمانی، خصوصی، بی تعارف، آشنا، فامیلی.
خوەندن : م. خواندن، خواندن کتاب، خواندن آواز، قرائت کردن، مطالعه کردن، چهچهه زدن، زمزمه کردن.
خوەنەوار : باسواد.
خۆ هەڵ کردن : م. دامن بالا زدن، با تصمیم دست به کاری زدن.
خۆهەڵکێشان : م. فیس کردن، خود را بالا بردن، بخود بالیدن، بخود نازیدن.
خوە یشك : نک . خوشك.
خوەیشکەزا : نک . خوشکەزا.
خوێ : ا. نمك.
خۆی : ص. غایب، ناپیدا.
خویا : ص. آشکار، پیدا.
خۆیا بوون : م. پیدا شدن.
خۆیان : ض. آنان، آنها.
خۆیان : م، نک . خویا بوون.
خویدار : ص فا. صاحب دار، چیزی که صاحب و مالك دارد.
خوێدار : ص. نمکین، شور.
خوێ دان : امر. نمکدان.
خوێڕایی : ص، ا. مفت، مجانی، بیهوده.
خوێرك : ا، (با). موریانه.
خوێڕی : ص. لات، بیهوده، سرگشته، سرسری، لاابالی، به خود ریده.
خوێز : ا. شبنم یخ زده، پُژ.
خوێزا : نک . خوشگەزا.
خوێس : ا. یخ.
خوێسە : نک . خوێز.
خۆێش: ا. خویش، قوم، خویشاوند، منسوب.
خۆێشا یەتی : ح مص. خویشاوندی، قرابت، نسبت.
خۆێشك : نک . خوشك.
خۆێشی : نک . خوێشایەتی.
خۆێگ : ا. خداوند، صاحب، مالك.
خۆێل : ص. چپ چشم، کج چشم،لوچ.
خوێن : ا. خون.
خوێن : قتل.
خوێناو : امر. خوناب، خونابه.
خوێناوڵین: ص مر. خونین، خون آلود.
خوێناوی : نک . خوێناوڵین.
خوێن بایی : ا. خون بهاء.
خوێنبژاردن : م. خون بها پرداخت کردن.
خوێن جمان : بهار زمانیکه حیوانات فحل می شوند.
خوێن خوا: ص فا. خونخواه، منتقم.
خوێن خوار : ص فا. خونخوار، ظالم، ستمکار.
خوێن خوایی : ح مص. خون خواهی.
خوێندن : نک . خوەندن.
خوێندگا: ا. مدرسه، محل خواندن.
خوێندنەوە : م. دوباره خواندن، دوره کردن.
خوێن رژاندن : م. کشتن، قتل کردن، سربریدن.
خوێن رێژ : افا. قاتل.

خوێن سەرد : ص. خونسرد، آرام، بی رگ، بی حال، بلغمی مزاج.
خوێن شیرین : ص. خون گرم، کسی که به دل می نشیند.
خوێن کردن : م. قتل کردن، خون ریختن، کشتن، کسی را به قتل رساندن.
خوێن کوژاندنەوە : م. قتلی را پایمال کردن.
خوێن گرتن : م. خون گرفتن، حجامت.
خوێن گەرم : ص مر. خون گرم، مهربان، بااحساس.
خوێن مژ : ص فا. خون آشام، خونریز، بی رحم، سخت دل.
خوێنەخوێ : نک . خوێن خوا.
خوێنەو سەندن : م. قصاص گرفتن، تلافی خون را با خون کردن.
خوێنی : ص نسب. خونی، خونین.
خۆیەتی : ح مصـ. یگانگی، خودی گری، دوستی و رفاقت، آمیختگی.
خوێە دان : م. عرق کردن.
خەبات : ا، (با). تلاش، کوشش، سعی، جد و جهد.
خەبەر : ا، (با). دشنام، ناسزا، فحش.
خەبەر : خبر، اطلاع، اخطار، روایت.
خەبت : امصـ. خبط، خطا، اشتباه سهو، غفلت، کج روی.
خەبەر دەر : افا. کسی که خبر میدهد، جاسوس، خبرنگار.
خەپار :ا. وجین.
خەپراندن : م، (ز). آماده کردن زمین برای کاشتن.
خەپلە : ا. گردەای که از گندم ساخته نشده است، گرده نرم که درست پخته نشده است.
خەپووڵێ : ص مر. خسیس، لئیم، پول پرست.
خەت : ا. خط، سند، فرمان، حکم، نوشته.
خەت : ا. راه فکری، راه و رسم.
خەت : فاصله بین دو نقطه.
خەت : ا. مسیر، رشته، صف، ردیف.
خەت : درز، اثر چیز سخت بر روی چوب و مانند آن.
خەتا : ا. خطا، سهو، اشتباه، نادرست، گناه غیر عمد، غلط.
خەتات : ا. مداد ابرو، وسمه.
خەت دان : م. خط دادن، فرمان صادر کردن، رسید دادن.
خەت دان : م. خط در آوردن، خط دادن، در آمدن موی ریش و سبیل در آغاز جوانی.
خەت کێش : ا. خط کش.
خەت کێشان : م. خط کشیدن.
خەتم : ا. ختم، پایان، انجام.
خەتم : مجلس ترحیم.
خەتم : هر بار خواندن قرآن.
خەتمی : ا. خطمی، گل خطمی، گیاهی از تیره پنیرکیان.
خەتەر : ا. خطر، نزدیکی به هلاکت،


خەتمی

ریسك، دشواری، کار بزرگ، مخاطره.

خەتەنە : ختنه.

خەتەنە سووران : ا. ختنه سوران.

خەتەنە کردن : ختنه کردن.

خەجاڵەت : امص. خجالت، شرم، شرمساری، خجلت، آزرم، حجب، کم‌رویی.

خەجاڵەت دان : خجالت دادن، شرمسار کردن.

خەجاڵەت کردن : نک . خەجاڵەت دان.

خەڕا : ص. دلیر، توانا، قادر، مسلط.

خەڕات : ص. خراط.

خەراج : ا. خراج، باج، مالیات.

خەراش : ا. خراش، ریش، زخم، خراشید گی.

خەراشاندن : م. خراشیدن، خراش دادن.

خەراوە : ا. خرابه، ویرانه.

خەڕازی فروش : خرازی فروش، خەراز، خەرازی.

خەرامان : ص فا. خرامان، رونده با ناز و تکبر.

خەربەندە : ص، ا. قاطرچی.

خەرپا : ا. خرپا.

خەرپشت : ا. خرپشته.

خەرپوونگە : پونه درشت.

خەرت : ا. وسایل خراطی، مته و کمان و تیغه خراطی.

خەرتە : ا. زمینی که در سال دو بار کشت شده است.

خەرتەڵ : ا. کرکس، لاشخور.



خەرج : خرج، هزینه.

خەرج : ا. باروت فشنگ.

خەرج : حرف مؤثر واقع نشده.

خەرجی : ص نسب. خرجی، نفقه، معاش.

خەردەل : ا. خردل.



خەردەل

خەرز : ا، (با). نوزاد و تخم ملخ و حشرات، جفتگیری حیوانات.

خەر زر : ا. شلاق راندن الاغ.

خەرکان : ا. خارش، خارش سینه و پشت بچەها.

خەرکۆڵ : ا. کره خر.

خرگ : ا. گل.

خەرگۆلك : ا. گورخر.

خەرمان : ا. خرمن.

خەرمانان : ماهی از سال.

خەرمان سوور : ص مر. خرمن‌کوبیده آماده حمل.

خەرمانگا : ا. جای خرمن، خرمنگاه.


خەر گۆلك

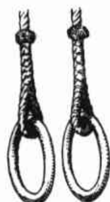
خەرمان لۆخە : ا. سهم فقیر از خرمن.
خەرمانە : ا. هاله ماه.
خەر موورگ : ا. خرمهره، مهرهٔ آبی.
خەر مەگەز : ا. خرمگس.
خەروار : ا. خروار، وزنی برابر ٣٠٠ کیلو گرم.
خەڕە : ص. غره، مغرور، خودسر.
خەرە : ا، (ز). خره، یك چین دیوار چینه‌ای.
خەرەفان : م. خرف «خرفت» شدن به علت پیری.
خەرەفاو : ص مف. خرفت، خرف.
خرە فیاگ : نک . خەرەفاو.
خەرەفیان : نک . خەرە فان.
خەرەك : ا. دوك.
خەرەکچی : افا. خرکچی، خربنده، خربند، خرکدار.
خەرەکدار : نک . خەرەکچی.
خەرەمە : ا. خر نر.
خەرە نگەز : نک . خەرمەگەز.
خەری : ا. گل.


خەرمەگەز

خەریتە : نقشه، نقشه جهان، اطلس.
خەریتە : ا. جای باروت که شکارچیان با خود به شکار گاه می بردند.
خەرید : خرید.
خەریدار : ص. خریدار، مشتری، خرید کننده.
خەریك : ص. مشغول، سر گرم کار.
خەزانە : ا. خزانه، گنجینه، مخزن جواهرات و پول، پرورشگاه گل و گیاه، صندوق، گنج.
خەزن : ا. خواهر زن.
خەزووران : ا. خانواده زن، طایفه زن.
خەزوورە : ا. پدر شوهر و پدر زن.
خەزە لوەر : ا. ماه هشتم سال.
خەزێم : ا. زینت طلایی بینی زنان.
خەزێنە : ا. خزانه آب.
خەس : ص. غلیظ، مایع غلیظ.
خەسارەت : ا. خسارت، ضرر، زیان، خسران.
خەسان : م. اخته کردن.
خەسانن : نک . خەسان.
خەساو : ص مف، ا. اخته.
خەست : نک . خەس.
خەستە : نک . خەسە.
خەستە خانە : ا. بیمارستان، آسایشگاه.
خەسڵەت : ا. خصلت، خوی، صفت، عادت.
خەسوو : ا. مادر زن، مادر شوهر.
خەسە : ص. خسته، مانده، از پا درآمده، بریده، مجروح، آزرده،

درمانده، فرسوده، بیمار، ناخوش.
خەسە خانە : ا. خسته خانه،مانده، آسایشگاه، بیمارستان.
خەسە کردن : م. خسته کردن.
خەسیاگ : نک . خەساو.
خەسیان: م. اخته شدن.
خەسیس : ص. خسیس، دون، فرومایه، لئیم، پست، حقیر، ممسك، بخیل، کنس.
خەسیسی : ح مصـ. خسیسی، دون همتی، پستی، فرومایگی، بخل، ممسکی.
خەسیل : ا. قصیل، جوسبز.
خەش : ا. خەش، عیب، نقص.
خەشخاش : نک . خاشخاش.
خەشکاندن: م. لیز دادن.
خەشکین : م. لیز خوردن.
خەشم : ا. خشم، قهر، غضب، غیظ.
خەشن : ص. خشن، تندخو، عصبانی.
خەشن : ص. درشت، زبر، زمخت، سخت.
خەشن : ص. بی ادب، ناهنجار.
خەشۆ : ص. ابله، احمق، منگ، بی شعور.
خەشە : ا. گاله، جوال، ماز، جوال بزرگ.
خەشیم : نک . خەشۆ.
خەفاندن : م. خواباندن، خوابانیدن، خواب کردن.
خەفانن : نک . خەفاندن.
خەفتان : ا. ناخدا.
خەفتگ : امف. خوابیده، خواب.
خەفتن : م. خفتن، خوابیدن، بخواب رفتن، غنودن، آرمیدن، مردن، خسپیدن، چرت زدن.
خەفتو : نک . خەفتگ.
خەف کردن : م. کمین کردن، خف کردن، قایم شدن.
خەفگە : ا. خوابگاه، پناهگاه.
خەفە : ص، ا. خفه.
خەفە بوون : م. خفه شدن.
خەفەت : ا. غم، غصه، اندوه.
خەفەتبار : ص. اندوهگین، غمگین، غصەدار، غمناك.
خەفەت خواردن : م. غم خوردن، غصه خوردن.
خەفەخان : امصـ. خفقان، خفگی، اضطراب، تپش دل، تنگ نفسی.
خەفە کردن : م. خفه کردن.
خەفە گی : ح مصـ. خفگی، خفقان، فشردگی گلو، تنگی نفس، حالت اختناق، گرفتگی، خاموشی.
خەڵات : ا. خلعت.
خەڵات : ا. کفن.
خەڵاتی : ا. خلعت.
خەلاس : امصـ. خلاص، رهایی، رستگاری، نجات، رها، آزاد، فارغ.
خە لاف : امصـ. خلاف، ناسازی، ناسازگاری، سرپیچی، ناهمتا، برعکس، ضد، ناحق، دروغ،

ناشایست، نادرست، مغایر.
خەلال دیان : امر. خلال دندان.
خەلالووچك : ا. گلو، گلوگاه، حلق و حنجره.
خەلان : م، (ز). شکستن دست و پا.
خەڵیان خوێن : ص. غرقه در خون.
خەڵپان خوێن : نک. خەڵپان بخوێن.
خەڵف : ا. شاخه یکساله درخت.
خەلق : امص. خلق، آفرینش.
خەلق کردن : م. خلق کردن، آفریدن، ساختن، درست کردن.
خەڵك : ا. آفریده، مردم، خلق، انسان.
خەڵووز : ا. زغال، ذغال.
خەڵووزان : ا، (ز). زغالدان.
خەڵوەت : ص. خلوت، انزوا، جای خالی از اغیار، خوابگاه تنهایی، گوشه نشینی.
خەڵوەت بوون : م. خلوت شدن، خالی شدن.
خەله : ا. غله.
خەڵەف : ا. پوست درخت، جلد، غلاف.
خەلەکە : ا، (ز). حلقه.
خەلە و دان : ا. غله، دانه، دخل، دخل و دان.
خەلیز : نک. خەس.
خەڵیف : نک. خەلەف.
خەڵیفە : ا. جانشین.
خەم : ا. غم، غصه، اندوه.
خەم : ا. خَم، چین، شکن.
خەم : ص. خم، کج، منحنی، پیچ، انحناء، خمیدگی.
خەمبار : نک. خەفەتبار.
خەمخوار : ص فا. غمخوار.
خەم خواردن : م. غم خوردن، غصه خوردن.
خەمخورك : نک. خومخورك.
خەم ڕەوێن : ص فا. غمزدا.
خەمزە: ا. غمزه، ناز کرشمه.
خەمشە سەرێ : ص. کار ناپخته، سرسری.
خەم کردن : م. خم کردن، کج کردن، خماندن، انحنا دادن.
خەمگین : ص. غمگین، اندوهگین، غمناك.
خەمل : ا. زیورآلات.
خەملان : نک. خەملاندن.
خەملاندن : م، (ز). پیراستن.
خەملانن : نک. خەمەلاندن.
خەمڵیو : ص فا. آراسته، پیراسته، رسیده، بالغ، بخودآمده.
خەمناك : نک. خەمگین.
خەموور : ا. گوسفندی که صورت خال‌خال دارد.
خەمەخوەرە : ا. بوتیمار.
خەمیلاندن : نک. خەملاندن.
خەمیرە : ا. خمیره، ذات، سرشت، طینت، روحیه.
خەمین : نک. خەمگین.
خەن : ا. گردن.


خەلەکە


خەمەخوەره


خەنە

خەنازیر : ا. خنازیر، سل غدد بنا گوشی.

خەنان : ص. خندان، شکفته.

خەناوکە : ا. گردن بند.



خەناووك : نک . خەناوکە.

خەنجەر : ا. خنجر.

خەندەق : ا. خندق، گنده.

خەنزراندن : م، (ز). کز دادن موی کله و پاچه برای پاك کردن.

خەنۆك : ص. تازی پیر و ناتوان، آدمی که به دلیل ناتوانی قادربه انجام کاری نباشد و در موقع انجام آن خود را به نادانی و نفهمید گی بزند.

خەنە : ا. حنا.

خەنە : ا. خنده.

خەنەبەنان : حنا بندان، روزی که بپا و دست عروس حنا می بندند.

خەنەران : ص فا. خندان، خندەرو، شادان، متبسم، شکوفا، خندان خندان.

خەنەق : نک . خەندەق.

خەنیم : ص. هم شأن، هم سنگ.

خەنیمەت : ا. غنیمت.

خەنین : م. خندیدن.

خەو : ا. خواب، غفلت، استراحت، چرت، قیلوله، تمدد اعصاب، اغماء، خواب مغناطیسی، بیهوشی، طرف صاف پرز جامه.

خەوار : ص. خواب آلود.

خەوالوو : نک . خەوار.

خەو بردنەوە : م. خواب دربردن، به خواب رفتن.

خەو بینین : م. خواب دیدن.

خەوپەڕین : خواب از سر پریدن.

خەو پیا کە فتن : م. بخواب رفتن، خوابیدن.

خەوتن : نک . خەفتن.

خەوتنان : ق. موقع خواب شبانه.

خەو توو : نک . خەو پەرین.

خەوتەقین : نک . خەوپەڕین.

خەو دین : نک . خەفنگ.

خەو دتین : نک . خەودین.

خەو ڕەوین : نک . خەوپەرین.

خەوزڕین : نک . خەوپەرین.

خەورگە : محل تجمع ماهی در زمستان.

خەوش : ا. دغله، آنچه اضافه بر اصل در میان غله و دانه یافت شود.

خەوش : ص. بیهوش.

خەوگا : ا. خوابگاه، محل خواب و استراحت.

خەو گران : ص. سنگین خواب، کسی که بزحمت از خواب بیدار می شود.

خەو گرتن : م. کسی راخواب گرفتن.

خەو گە راندنەوە : خواب باز گفتن، خواب دیده شده را بیان کردن.

خەومەت : ا. خدمت، سرویس، بندگی، چاکری.

خەومەتکار : ص. خدمتکار، نوکر، چاکر، مستخدم.

خەون : خواب.

خەون : نک . خەوار.

خەووك : نک . خەوار.

خەوون : م، (ز). خواب دیدن.

خەنووچکە : امصغ. چرت، خواب کوتاه.

خەوەر : ص، ا. بیدار، بیهوش، هوشیار.

خەوەر : ا. خبر، اطلاع، آگاهی.

خەوەرپرسی : خبر پرسی، احوال پرسی.

خەوەردان : م. خبردادن، اطلاع دادن، آگاهی دادن، خبر کردن.

خەوەر کردن : نک . خەوەر دان.

خەوەرەو بوون : بیدار شدن، بهوش آمدن.

خەیات : ص، ا. خیاط، دوزنده، درزی گر.

خەیاتە : ا. نخ قرقره.

خەیاتی : ح مص. خیاطی، دوزندگی.

خەیار : ا. خیار.

خەیار چەمەر : ا. خیار چنبر.

خەیارەك : خیارك، تورم غده لنفاوی بیخ ران.

خەیاڵ : ا. خیال، گمان، وهم، اندیشه، فکر، تصور، پندار، قصد.

خەیاڵاتی : خیالاتی.

خەیانەت : امص. خیانت، عذر، مکر، نقص عهد، بی وفایی، نمك بحرامی، نادرستی، بی دیانتی، دزدی، بی عصمتی، زناکاری، عهدشکنی.

خەید : ا. خشم.

خەیدین : م. خشمگین شدن.

خەیر : ص، ا. خیر، نیکویی، خوبی، مال، نعمت، فیض، برکت، صواب، سعادت، بهی، نیکی.

خەیر : خیر، نه، نخیر.

خەیرا : ص. خیّر، نیکوکار.

خەیرا : نک . خەرِا.

خەیرات : اجر. خیرات، مبرات،

صدقات، «جمع خیر».

خەیر کردن : م. خیرات کردن، حسنات کردن.

خەیر کردن : م. نفع بردن، سود کردن.

خەیرو مەن : ص. خیّر، نیکوکار.

خەیر و هەلیزیّ : آن مقدار کره که از یك مشك در یك نوبت گرفته می شود.

خەیزان :ا. عائله، کوچ و کلفت، خانواده، اهل و عیال.

خەیزان بار : ص. عیالوار، کلفت بار.

خەیزان دار : نک . خەیزان بار.

خەیزەران : ا. خیزران، نوعی نی.



خەیلیّ : ق. خیلی، بسیار، بسیاری، فراوان، جمعی.

خیّ : خ.

خیّ : ا. عادت، انس، الفت.

خیّ : ا. نمك طعام.

خیابان : ا. خیابان.

خیاوان : خیابان.

خی پشنه : ص. چاق، تنومند، پف آلود، فربه.

خیت : ا. خط، اثر جسم سنگین بر روی چوب و مانند آن.

خیّ دان : م. عادت کردن، انس گرفتن، الفت گرفتن.

خیّ داخستن : مأنوس شدن، انس گرفتن، عادت گرفتن.

خیّر : خەیر، نیکویی، فضیلت، نعمت.

خیّراو : ا. آبی که برای کسب ثواب در رهگذر گذاشته می شود که بیاشامند.

خیّرته : گوسفند نر دو ساله.



خیّر کردن : نک . خەیر کردن.

خیره : ص. خیره، سرگشته، حیران، متحیرو فرومانده، لجوج، سرکش، جسور، سرسخت.

خیره سەر : ص‌مر. خیرەسر،خودسر، بی باك، گستاخ، لجوج، بی پروا.

خیّروٚمەن : نک . خەیر و مەن.

خیّز : ا. خیز، جست، جهش، پرش.

خیّز : ا. ورم، برآمدگی.

خیّز : خط، اثر جسم سنگین بر روی چوب.

خیزار : ا، ص، (ز). اره بزرگ.

خیّ زار : ص. نمك زار.

خیزان : ص. فقیر، ندار، بی چیز، مظلوم.

خیّزان : نک . خەیزان.

خێزاو : ا. مد، مد دریا.

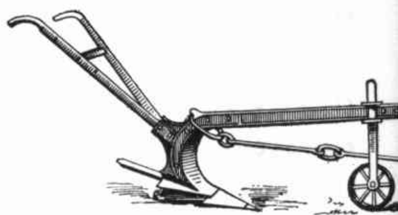
خیزە : اص. صدای تنفس هنگام بیماری.

خێزیان : م. جنبیدن، از جای کنده شدن، شوریدن، برخاستن، بلند شدن.

خیسار : ا، (با). شبنم یخ زده، پژ.

خێسە کردن : م. براق شدن، چشم غره رفتن.

خیش : ا. خیش.



خیڤە : ا. پیش برداشت خرمن.

خیڤەت : چادر.

خیکچە : اصغ. خیکچە، خیك کوچك.

خیگە : ا. خیك، مشك.

خیگۆڵکە : نک . خیکچە.

خێل : (ز)، نک . خوێل.

خێڵ : ا. خیل، قبیله، طایفه، لشگر، جمع مردم.

خێڵەو خوار : کوچ گرمسیر.

خێڵەو ژوور : کوچ سردسیر.

خیلی : ا، (ز). لچك، سرپوش زنان، روسری.



خیلی

خیم : ا، (ز). بن، بیخ، پی.

خین : ا. خون.

خێو : ص، ا. مالك، صاحب.

خێو : ا. جن، شیطان.

خیوڵکە : نک . خیکچە.

خێوەت : نک . خیڤەت.

خێوە تگا : ا. محل استقرار، محل برپا کردن چاد.

د

د : د

دا : ا، (ز). مادر.

دا : قید جهت بسوی پایین.

دائینان : نک . داهاوردن .

داب : ا، (ز). طنابی که از موی دم الاغ و اسب درست شده باشد.

دابارین :م. باریدن، ریختن زیاد چیز از بالا، ریختن مردم بر سرکاری .

داباش : ا، (ز). بحث، بحث و گفتگو.

دابڕ : امص. تسلط، تسخیر، گرفتن به عنف، جدایی، غصب.

دابڕ کردن : م. مسلط شدن، تسخیر کردن، گرفتن به عنف، جدا کردن، غصب کردن.

دابڕین : م. مسلط شدن، تسخیر کردن، گرفتن به عنف، بریدن در اثر کشیدگی طناب و غیره، غصب کردن.

دابگردن : م. گذشتن، عبور کردن، رد شدن.

دابگیر : نک . دابڕ.

دابــوون : م. پیدا شدن چاه بطور ناگهانی، فرو رفتن چاه یا زمین.

دابەزاندن : م. پایین کشیدن سواری از اسب، پایین کشیدن کسی از مقام، پایین آوردن.

دابەزین : م. پایین آمدن، پیاده شدن، از کاری کناره گرفتن.

دابەستن : م. پروار بستن، چاق کردن

حیوانات، فربه کردن.

دابه‌سته : ص. پروار، فربه، چاق.

دابه‌ش کردن : م. تقسیم کردن، سرشکن کردن، توزیع کردن، بخش بخش کردن.

دابه لاندن : م، (ز). بلع کردن، خوردن، فرو دادن.

دابژان : م. الك کردن.

دابزان : م. سوراخ سوراخ شدن در نتیجه اثر خارجی مانند موریانه و غیره.

دابیژان : م. بیختن، الك کردن.

دابین بوون : م. آرام گرفتن.

داپاچان : نک . داپاچین.

داپاچیاگ : امف. هرس شده، درخت شاخه بریده، سرتراشیده.

داپاچین : م. هرس کردن، شاخه‌های اضافی درخت را بریدن.

داپرووسقانن : م. میوه را با عجله از درخت کندن، شاخ و برگ درخت را به منظور تخریب ریختن.

داپژان : م. ریخت و پاش کردن، نامرتب گذاشتن اشیاء.

داپژیان : نک . داپژان.

داپسکیان : م. تمکین کردن مرغ به خروس، تسلیم شدن، اطاعت کردن، مطیع شدن.

داپلۆخان : م. کنده شدن پوست تاول.

داپۆشین : م. پوشاندن خوابیده، پوشاندن.

داپه‌رین : م. پایین پریدن.

داپه‌نه‌مین : م. خوابیدن از غم و غصه.

داپێچان : م. پیچیدن، بردن آب چیزی را.

داپیر : امر. مادربزرگ.

داپیرك : امر، (با). ماما.

داپیرۆشك : امر. عنکبوت.

داپیره : نک . داپیر.

داتاشه‌راو : نک . داتاشیاگ.

داتاشیاگ : ص‌مف. تراشیده، لاغرشده، درخت هرس شده، سر تراشیده.

داتاشین : م. تراشیدن چیزی مانند چوب رو به پایین، تراشیدن با تیشه.

داتروسکیان : م. هول شدن، ترسیدن، از جا پریدن، یکه خوردن.

داترووسکان : م. پراندن، از خواب پراندن، از جا پراندن، هول کردن، ترساندن.

داترووسکیان : نک . داترووسکان.

داتلیشانن : م. شکافتن از بالا به پایین، جر دادن از بالا به پایین.

داته‌پین : م. فرو رفتن چاه و زمین و مانند آن، نشستن با تنبلی و خستگی، نشستن به مدت زیاد به حرف زدن.

داته‌قاندن : م. ادای فریضه با عجله، گفتن حرف و پیغام با عجله.

داته‌کاندن : م. تکان دادن چیزی رو به پایین مانند خالی کردن باقیماندهٔ سفره جلو پرندگان.

داته‌کیان : م. لاغر شدن، از هستی ساقط شدن، بی چیز شدن.

داته‌کین : نک . داته‌کیان.
داته‌مه‌رکیان : نک . داته‌مه‌کین.
داته مه‌کین : م. تمرگیدن، نشستن با غم و غصه.
داته‌مین : نک . داته مه‌کین.
داج : ا، (ز). مهر خرمن.
داجوین : م. جنبیدن، رد شدن.
داچاندن : م. بذر پاشیدن، تخم پاشیدن، کشت کردن.
داچڵه‌کانن : داترووسکان.
داچڵه‌کیان : م. ترسیدن از جا پریدن، ناگهان از خواب پریدن، یکه خوردن.
داچنین : م. چیدن چیزها در کنار هم، چیدن اشیاء روی هم، چیدن به‌طورمنظم.
داچۆڕان : م. سرازیر کردن قطره‌های مایع از ظرف، ریختن آخرین قطره مایع از ظرفی به ظرف دیگر، آویزان کردن.
داچۆڕاندن : نک . داچۆڕان.
داچۆڕانن : نک . داچۆڕان.
داچۆڕیاگ : ص. آویزان، لب و لوچه آویزان.
داچۆڕیان : م. سرازیر شدن قطرات مایع از ظرف، آویزان شدن.
داچوون : نک . داته‌پین.
داچه‌قانن : م. باز کردن محل تنگ برای انجام عملی مانند باز کردن زخم برای تیمار و جراحی.
داچه‌قانن : م. فرو کردن چیز سخت مانند تیر چوبی و آهنی در زمین.
داچه‌قانن : م. کاشتن قلم درخت در زمین.
داچه‌قیاگ : ص. باز، باز شده.
داچه‌قیاگ : ص مف. فرو کرده، فرو رفته.
داخ : ا. داغ، علامت، نشانی، جای زخم.
داخ : ص. گرم، سوزان.
داخ : ا. غصه، اندوه، مصیبت.
داخ : ا. کوه.
داخ‌دار : نک . داخ دیده.
داخ دیده : ص مف. داغدیده.
داخراو : ص مف. گسترده، دور انداخته شده، گم شده، بجا مانده.
داخریاگ : نک . داخراو.
داخزان : م. لغزاندن رو به پایین، سر دادن.
داخزین : م. لغزیدن رو به پایین، سر خوردن، خزیدن رو به پایین.
داخستن : م. گستردن، انداختن.
داخستن : م. گرم کردن تنور یا حمام.
داخستن : م. بستن در.
داخ کردن : م. داغ کردن.
داخڵ : ا. داخل، درون، اندرون، تو، ورود، وارد.
داخڵ بوون : م. داخل شدن، وارد شدن.
داخ له‌دڵ : ص. داغ به دل، غصه‌مند، غم بدل، دل شکسته.
داخلیسکیان : نک . داخزین.

داخوّ : علامت سؤال. آیا شود؟ کی شود؟ می شود؟

داخواز : ص فا. خواستگار، خواهنده، خواستار.

داخـوران : م. خـراب کـردن دیـوار و مانند آن.

داخورپیان : م. ترسیدن، یکه خوردن، دل فرو ریختن.

داخـورِیـان : م. تـرسـانـدن، از جـا پراندن، دل خالی کردن، فریاد زدن ـ سر کسی.

داخورِین : م. غریدن بر سر کسی، فریاد زدن از سر خشم، نهیب زدن.

داخوّزانـن : م. پایین کشیدن، پایین آوردن.

داخوّزیان : م. پایین شدن از اسب، پایین آمدن از بلندی مانند منبر، پایین آمدن از مقام و موقعیت.

داخوّزین : نک . داخوّزیان.

داخ و دووخان : آه و افسوس.

داخه‌کەم : متأسفانه.

داخی داخانم : متأسفانه.

داخـی گـرانـم : متأسفانه، با کمال تأسف.

داخوم : نک . داخوّ.

داد : ا. داد، عدل، انصاف.

داد : ا. فریاد، فغان.

داد : م. تراشیدن مداد، تراشیدن قلم، تیز کردن با تراشیدن.

دادا : ا. مادربزرگ، تایه.

دادان : پایین کشیدن درهای کرکره‌ای و پرده.

دادخـواز : ص فـا. دادخـواه، مـدعـی، خواهان.

دادخوازی : ح مص. دادخواهی، تظلم.

دادخوایی : نک . دادخوازی.

دادِران : نک . دادرِین.

دادروون : م. دوختن دو چیز بر هم، دوختن دو لبه یك پارچه به همدیگر.

دادرِەس : ص فا. دادرس.

داد رِیاگ : امف. شکافته، پاره شده.

دادرِین : م. پاره کردن از بالا به پایین، بریدن پارچه از بالا به پایین، شکافتن از بالا به پایین.

دادکێشـان : داد کـشـیـدن، داد زدن، فریاد برآوردن، نعره کشیدن.

دادگه : امر. محکمه، دادگاه.

داد نـــووس : ص فـا، ا. خـداونـد، پروردگار، دادرس.

دادوّشین : م. دوشیدن.

دادوّشین : اجحاف کردن، سوء استفاده کردن.

دادوبسه : داد و ستد، معامله، تجارت.

دادوبسێن : نک . داد و بسه.

داد و بـێـداد : داد و بـیـداد، فـریـاد، غوغا، هیاهو، شلوغکاری.

دادووران : نک . دادروون.

داد و فریا : نک . داد و بێداد.

داده: ا. خواهر بزرگ، آبجی.

دادیی : ا. تایه.

دار : ا. دار، تیر، هیزم، چوبه‌دار.

دار : علامت فاعلی مانند «دار» در واژه‌های چوبدار.

دارا : ص فا. دارا، دولتمند، ثروتمند، دارنده، مالدار.

دارا بوون : م. دارا بودن، دارا شدن، داشتن.



داراش

داراش : ا. لاشخور.

دارانه‌وه : م. افتادن به بیحالی، دو تا شدن.

دارایی : ح مص، ص نسب. دارایی، ثروت، مکنت، خواسته، مال، مایملك.

دارباز : ص فا. طناب باز، آکروبات.

داربه‌س : امر. داربست.

دارپاچ : امر. تبر داس، وسیله‌ای که با آن ساقه‌های درخت با وارد آوردن ضربه ببرند، داسکاله.

دارتاش : ص شغل، ا. نجار.

دارتاشخانه : امر. کارگاه نجاری، نجاری.

دارتوّفانه : امر. نارون.

دارته‌ل : امر. تیر تلفن، تیر برق، تیر تلگراف.

دارچینی : امر. دارچین، دارچینی.

دارخورما : امر. نخل.

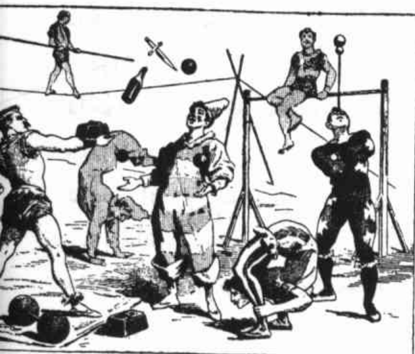


دارخورما

داردان : م. دار زدن، به دار آویختن، اعدام کردن با چوبه‌دار.

دارده‌س : ا. چوب دستی.

دار دێله‌کانێ : ا. تاب، تاب بازی بچه‌ها.



دارباز

دارِزان : م. گندیدن و فرو ریختن، پوسیدن و سوراخ سوراخ شدن، فرو افتادن از کهنگی و پوسید گی.

دارِزیان : نک . دارزان.

دارِزاو : امف. گندیده، فرو ریخته، پوسیده، فرو افتاده.

دارِزیاگ : نک . دارِزاو.

دارِزیا : نک . دارِزاو.

دارِژان : م. فرو ریختن، آمدن باران به شدت، ریختن هر چیزی به مقدار زیاد از بالا به پایین.

دارِژیان : نک . دارِژان.

دارسان : امر. درختستان، بیشه، جنگل.

دارِسان : حمله بردن، عجله برای انجام کار، یورش بردن برای پایان دادن به کاری.

دارسیواك : امر. چوب مسواك.

دارقان : افا، (با). هیزم شکن.

دارقه‌پان : ا. تیری که با آن دو نفر قپان از زمین بر گیرند.

دارقەواخ : امر. چوبه دار، دار.

دار کاری : ح مص. کتك کاری.

دار کردن : م. هیزم شکستن.

دارکونکەر : امر. دارکوب.

دارکەوه : امر، (ه). دارکوب.

دارِمیان : م. خراب شدن.

دارِمین : نک. دارِمیان.

دارنیان : م. درختکاری کردن، درخت نشاندن.

دارِنین : م. چیدن با عجله میوه از درخت، لخت کردن درخت از شاخ و برگ.

دارۆچکە : ص، ص مف. آویزان، آویخته.

دارِوخانن : م. خراب کردن دیوار و امثال آن، ویران کردن هر چیزی دیوار مانند.

دارو دارسان : امر. درختان بیشه، جنگل.

دار و درەخت : نک. دارودارسان.

دار و دەسه : امر. دار و دسته.

دارۆغە : ا. داروغه، کلانتر، مأمور حفاظت شهر.

دارۆو : ا. دارو، درمان، باروت، واجبی، نوره.

دارِووتان : نک. دارِووتانن.

دارِووتانن : چیدن با عجله میوه از درخت.

دارِووتیاگ : امف. چیده شده، درخت لخت شده از برگ و بار.

دارِووجان : ا. دانه ریز زرد رنگ متمایل به سبز که در برنج یافت می شود.

دارووخانه : ا. داروخانه، دواخانه، دباغخانه.

داروو گرتن : م. واجبی بستن. ازاله کردن مو با واجبی.

دارەتەرم : ا. تابوت، نعش کش، مرده کش.

داره تەقێنه : امر. دارکوب.

داره دار : ص مر. افتان و خیزان، ناتوان سر پا ایستادن، ناتوان رفتن، کج و راست رفتن.

دارەڕا : ص. تیر پوش، خانه‌ای که سقف آن ساخته شده است.

دارەسمه : امر. دارکوب.

داره وکەر : افا. هیزم شکن.

دارهه لووك : امر. چوب بلند بازی الك و دولك، الك.

داریانەوه : نک. دارانەوه.

دارێژگه : امر. قالب.

دارین : ص نسب. چوبین، ساخته شده از چوب.

دارینه : نک. دارین.

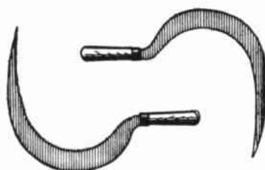
دارینه : ا. چلو صاف کن یا آبکش ساخته از نی.

داژەنن : م. آویزان کردن، اوقات تلخ بودن، آویزان شدن بینی از اوقات تلخی و ناتوانی.

داس : ا. داس.



دارەتەقێنه


داس

داسپاردن : م. سپردن برای یافتن چیزی یا کسی.

داستان : ا. داستان، حکایت، افسانه، قصه.

داسخاله : امر. داسغاله، داس خاله، داسکاله، تبرداس.

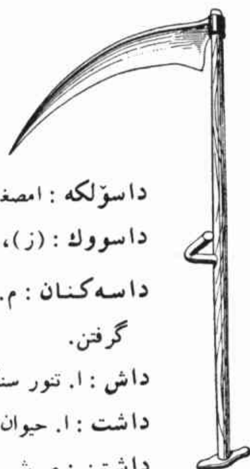
داسره فتن : م. آرام شدن، آرام شدن درد.

داسرەوین : نک . داسره فتن.

داسرِین : م. گرفتن بینی، فین کردن، پایین کشیدن محتویات بینی.

داسك : ص. لاغر مانند نخ.

داس کەرەنتوو : داس علف چینی.


داس کەرەنتوو

داسۆلکه : امصغ. داس کوچك.

داسووك : (ز)، نک . داسۆلکه.

داسەکنان : م. آرام گرفتن، قرار گرفتن.

داش : ا. تنور سنگك‌پزی.

داشت : ا. حیوان داشتی، ملك.

داشتن : م. شستن رو به پایین مانند آویزان کردن چیزی از بلندی، شستن سر.

داشدیار : ا. صاحب خرج، مسؤول بنه، مسؤول خرج خانه.

داشك : ا. کره خر.

داشکانن : م. اصطلاحی در خیاطی به معنای کور کردن.

داشکان : تسهیم، تقسیم کردن مالی بر چند نفر.

داش کەلەرم : ا. کلم قمری.



داشۆریاگ : ص مف. شسته از بالا به پایین.

داشۆڕیان : م. آویزان بودن.

داشۆریان : م. شسته شدن با جریان آب.

داشۆرین : م. شستن با جریان آب.

داشۆڕین : م. آویزان شدن.

داشێ : ا. برادر بزرگ، برادر.

داشێلان : م. گرفتن خمیر، درست کردن خمیر یا گل با دست یا با پا، خمیرگیری کردن.

داغان : ص. داغان، متفرق، پریشان، از هم پاشیده، پخش، پراکنده.

داغان کردن : م. داغان کردن، متفرق ساختن، از هم پاشیدن، پراکندن، خراب کردن.

داغدار : نک . داغدار.

دافرتانن : م. انداختن، حرفی را زودتر از موقع بر زبان آوردن، هدیه و پیشکشی را پیش از موقع لزوم دادن.

دافرتانن : سقط کردن.

دافلەقانن : م. لە کردن، لە کردن با دست.

داڤ : ا. دام.

داڤه : امف. پرداخته، ادا شده.

داقرچیان : م. خشك شدن و جمع شدن در مقابل گرما مانند پوست در کنار آتش، در این مورد بخصوص برای آدمهایی که در گرما کار می کنند گفته می شود.

داقڵیشاندن : م. پاره کردن پارچه یا مانند آن در جهت طول یا رو به پایین.

داك : ا. مادر.

داکاسیان : م. آرام گرفتن بعد از شیطنت و تلاش.

داکتن : م. آویزان کردن.

دا کردن : م. ریختن غذا از دیگ به بادیه و بشقاب.

دا کردن : آمدن باران شدید.

داکوتان : م. کوبیدن میخ بر زمین، فرو کردن با فشار.

داکوتانن : نک . داکوتان.

داکوتیاگ : ص. کوبیده مانند میخ کوبیده یا شبیه آن.

داکوتیاگ : ص مف. آدم کوتاه و قوی.

داکوژان : نک . داکوژانن.

داکوژانن : م. بستن و محو کردن و کور کردن به ویژه در خیاطی.

داکۆکی : امص. کوشش، جد، جهد.

داکۆکی : پشتیبانی، حمایت.

داکۆکین : م. کوشش کردن، تقلا کردن، سعی کردن.

داکوێرانن : م. اصطلاح خیاطی، کور کردن.

داکەفتگ : ا مف. افتاده.

داکە فتن : م. افتادن از بلندی، پرت شدن، گسترده شدن.

داکەنن : م. کندن رو به پایین.

داکەوتن : نک . داکەفتن.

داکەوتو : نک . داکەفتگ.

داکێشان : م. دراز کردن، انداختن فرش و مانند آن، گستردن.

داگا : ا. تنگ.

داگرتن : م. پر کردن جوال و گونی جهت بارگیری.

داگرتن : زدن، کتك زدن.

داگرتن : م. پایین آوردن چیزی از بلندی.

داگرتن : م. مشغول کردن به حرف.

داگرتن : م. قایم شدن.

داگرتنەوه : م. محکم کردن دوبارهٔ بار و مانند آن.

داگرتنەوه : م. دوختن سر دو قطعه بهم.

داگرتنەوه : م. پر کردن با فشار مانند پر کردن باروت.

داگرسان : م. روشن کردن، آتش کردن.

داگرسیان : م. روشن شدن، سرخ شدن انسان به علت خجالت یا خستگی.

داگرسیاگ : ص، امف. روشن، آتش گرفته و گر گرفته.

داگرِیاگ : سرخ شده از شرمندگی یا بیماری یا خستگی.

داگیران : م. سرخ شدن رو به دلیل عصبانیت یا بیماری، گرفتن صدا در نتیجه بیماری سرماخوردگی.

داگیر : نک . دابرِ.

داگیران : م. سنگین شدن در آغاز بیماری، کیپ شدن گوش و بینی به دلیل بیماری.

داگیران : م. تسخیر کردن، متصرف شدن، گرفتن به عنف.

داگیر کردن : نک . دابرِ کردن.

داگیریاگ : امف. پُر، مملو، انباشته.

داگیریاگ : سرخ از شرمندگی و بیماری.

دالْ : ص، ا. خوشه انگور کم دانه، گشاد، گشاد شده.

دالّ : ا. عقاب.

دالّ : ص. لاغر.

دالاش : ا. لاشخور.

دالاّن : ا. دهلیز، راهرو سرپوشیده.

دالاّندار : ص فا. دالاندار ، سرایدار ، کاروانسرادار.

دالّبرِ : ص مف. دالبر.

دالّ بوون : م. لاغر شدن، ضعیف و بیجان شدن.

دالّده : ص. پشتیبان، حامی.

دالّده‌دان : م. پناه دادن.

دالّده‌هێنان : م. پناه بردن، پناهنده شدن.

دالستن : م. لیسیدن.

دالّك : ا. مادر.

دالکان : م. چسباندن، وصل کردن.

دالکاندن : نک . دالکان.

دالّکه دزان : امر. مال خر، کسی که اموال دزدی را می خرد.

دالکیان : م. چسبیدن، وصل شدن.

دالّۆچکه کردن : نک . دارۆچکه.

دالّوچکه کردن : م. آویزان کردن، آویختن.

دالّۆزکه : نک . دارۆچکه.

دالّووت : نک . دار بەس.

داله قاندن : م، (ز).تکیه دادن چیزی‌به چیزی.

داله که‌رخۆر : ا. کرکس، لاشخور.

دالّهۆ : ا. مترسك، آدمك، لولو سرخرمن.

دالّیت : ا. چوب بست، داربست.

دام : ا. دام، تله.

داماگ : امف. وامانده، مانده، درمانده، عاجز، مضطر، فرومانده.

داماڵاّن : م. جدا کردن چیزی از چیزی مانند پوست درخت از درخت، جدا کردن پوست تاول.

داماڵیاگ : ص مف. پوست کنده.

داماڵیاگ : ص. بی آبرو، بی شرم،

بی حیا.
داماڵیان : م. کنده شدن پوست در نتیجهٔ سوختگی، کنده شدن پوست.
داماڵین : نک. داماڵان.
دامان : م. درماندن، واماندن، فرو ماندن، عاجز گشتن، مضطر شدن.
داماو : نک. داماگ.
دامردگ : امف. فرو مرده، فرو افتاده، وارفته، تمام شده از نظر توش و توان، آتش فرو مرده.
دامردن : م. آتش به خاکستر نشسته، فرو مردن، تمام شدن نیرو، خاموش شدن آتش.
دامرکانن : م. آرام کردن و از حرکت انداختن کسی.
دامرکیان : م. آرام شدن پس از درد و تلاش.
دامووچانن : م. خم کردن چیزی مانند شاخه درخت، کور کردن اصطلاحی در خیاطی، دولا کردن، خماندن، چماندن.
دامووچیاگ : ص مف. خم، دولا، خم شده، دوتا شده.
داموسك : ا. موی دم اسب.
دامەرزان : م، نک. دامەرزانن.
دامەرزانن : م. برپا کردن «چادر»، شروع کردن، آغاز نهادن.
دامەرزاو : ا، امف. مستقر، جاگیر، شروع شده، استخدام شده.
دامەرزیان : م. جایگیر شدن، استخدام شدن، شروع شدن.
دامەن : ا. دامن، داماں.
دامەنگیر : ص فا. دامنگیر، گرفتار، دچار.
دامەنە : ا. دامنه.
دامی : ا. پایدام، دام، تله.
دامێن : نک. دامەن.
دامێن گیر : ص فا. دامنگیر.
دان : ا. غله و بذر.
دان : ا. دندان.
دان : م. دادن، پرداختن.
دانا : ص فا. دانا، عاقل، دانشمند، فرزانه، عالم.
دانار : نک. دانه.
دانار دانار : نک. دانه دانه، دان دان.
دان ئاڵەو بوونەو : کُند شدن دندان در نتیجهٔ خوردن ترشی.
داناژن : امر. خلال دندان.
دانامە : ص، ا. فلفل نمکی، موی سیاه و سفید.
دانان : م. گذاشتن، نهادن، هشتن.
داناو : ا. آبیاری غلات هنگام دانه کردن.
دانایی : ح مص. دانایی، آگاهی، وقوف، علم، معرفت، دانش.
دان بە خۆدا گرتن : م. دندان روی جگر گذاشتن، آرامش خود را حفظ کردن، خودداری کردن.
دان پێ‌دانیان : دندان به چیزی گذاشتن، اعتراف کردن.
دان چیڕەو کردن : ادا در آوردن،

شکلك در آوردن.
دان دان: نک. دانار دانار.
داندۆك : ا. دوغینه، ترخینه.
دان ڕیچەو کردن : م. ادا درآوردن، نشان دادن دندان‌ها به علامت خشم.
دانساز : ص فا. دندانساز.
دان سپی‌بوونەوە : کنایه از شرم و حیا رفتن.
دانسقه : ص. نایاب، ممتاز، مخصوص، ویژه.
دانش : امص. دانش، علم، معرفت.
دانشتن : م. نشستن، قرار گرفتن، مستقر شدن.
دانشمەن : ص مر. دانشمند، عالم، فاضل، دانا، فقیه.
دان کردن : م. دانه کردن غلات دانه‌ای مانند گندم هنگام رسیدن، دانه دانه کردن.
دانگ : ا. دانگ.
دانگا : ق. مدت زمانی کوتاه، آنی.
دانگه : ق. پایین، پایین دست.
دانوو : ا، (ز). دانهٔ پختهٔ کوبیده، بلغور.
دانوو : ا. زلف تابیده.
دانو و شتاندن : م. دو تا کردن، قد کردن، خم کردن.
دانووشتان : م. دولا کردن، تازدن.
دانه : ا. دانه، تخم و هسته میوه، حَب، حَبه، یکعدد از هر چیزی مانند میوه، عدد، شماره.
دانەئه مانەت : م. امانت دادن.
دانەبا : م. باد دادن، باد دادن خرمن.
دانه با رشەق : م. اردنگی زدن، کسی را جلو اردنگی گرفتن.
دانه بریشکه : امر. گندم برشته و بو داده.
دانه بەرلەقه : نک. دانه بەرشەق.
دانه تراز : م. طراز کردن گوسفند و بز به این ترتیب که در مقابل نگهداری در یك فصل طراز گیرنده از شیر استفاده می کند.
دانه دارقەواخ : م. دار زدن، دار کشیدن.
دانه دانه : دانه دانه، دان دان، یك یك.
دانه دانه کردن : م. دانه دانه کردن.
دانه دوکاکه : ا. غلات، حبوبات، دانه‌ها.
دانه دوو : امر، (ه). دوغینه، ترخینه.
دانەدوواوە : م. پس دادن، عقب زدن، وا زدن، باز پس دادن.
دانه دووخه : نک. دانه تراز.
دانه دەم : م. چسباندن، دوختن، دو چیز را سر هم گره زدن مانند گره زدن دو سر طناب به همدیگر، تمدید کردن.
دانەر : بنیانگذار، مؤسس.
دانەڕۆکه : ا. آشی از گندم و نخود و پاره‌ای غلات و حبوبات دیگر که برای بچه هنگام درآوردن پخته می شود.
دانەڕۆکه : حالت خارش و التهابی که

نوزاد هنگام دندان درآوردن پیدا می کند.

دانه ژێریا : م. منکر شدن، انکار کردن.

دانه سێداره : نک . دانه دارقەواخ.

دانەڤە : نک . دانه دوواوه.

دانه کوڵانه : آشی از گندم و نخود و پاره‌ای غلات و حبوبات دیگر که برای بچه هنگام دندان در آوردن پخته می شود.

دانه نیشان : امف. مرصع دانه نشان.

دانه واندن : نک . دانه وانن.

دانه وانن : م. خم کردن، پایین آوردن چیزی مانند شاخهٔ درخت، پایین کشیدن.

دانەوه : م. نبش کردن.

دانەوه : پس دادن، برگشت دادن.

دانه وێڵه : ا. غلات، حبوبات، دانه‌ها.

دانەوین : م. خم شدن، دولا شدن.

دانەهێڕ : امف. دانه کوبیده.

دانه هێڕك : نک . دانه هێڕ.

دانه یەك : م. بستن، هم نهادن، بستن چیزهایی مانند کتاب.

دانه یەکا : م. برهم زدن، بهم ریختن، مغشوش کردن.

دانیان : م. نهادن، باختن، زمین گذاشتن، گذاشتن، به ارث گذاشتن، هشتن، جا گذاشتن.

دانیاگ : ص مف. نهاده، گذاشته، هشته، باخته.

دانیشتن : م. نشستن، ساکن شدن، قرار گرفتن، مستقر شدن.

دانیشتوو : امف. نشسته، مستقر شده، جا گرفته.

دانین : (ز). نک . دانان.

داو : ا. دام، تله، تور ماهیگیری.

داو : ا. حقه، کلك، نادرستی.

داو : ا، (ز). دامن.

داو : ا. شست، بند انگشت.

داوا : ا. دعوی، ادعا، نزاع، ستیز، پرخاش، تظلم، دادخواهی، خواست، طلبکاری، مرافعه.

داواخوار : ص فا. خواستگار، خواهنده.

داواکار : ص فا. خواستار، خواهنده، طلبکار.

داوا کردن : م. دعوی کردن، نزاع کردن، جنگیدن.

داواکەر : ص فا. خواستگار، خواهنده، خواهان.

داو باز : ص فا. حقه‌باز، کلك باز.

دا و بسەت : داد و ستد.

داو خواز : نک . داواخواز.

داوخوازی : خواستگاری.

داوتەڵەب : ص مر. داوطلب.

داودانیان : م. دام گذاشتن، تله نهادن.

داوکەفتن : م. به دام افتادن.

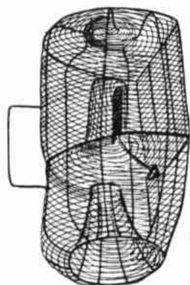
داودی : ا. گل داودی.

داوگه : ا. دامگاه، محل گذاشتن دام.

داول : ا. مترسك.

داونانەوه : نک . داودانیان.

داونیان : نک . داودانیان.



داو


داودی

داوودێرونکل : ا، (ز).شانەبەسر، هدهد.

داورین : نک . دابڕ کردن.

داوەت : امص. دعوت، تشویق، ترغیب.

داوەت‌سەنن : م. دعوت کردن، دعوت گرفتن.

داوەرانـدن : ا. ریختن دانه از بوته یا میوه از درخت،ریختن‌دانه‌به هر صورت به زمین، در زبان فارسی اگر دانه از بوته بریزد یا کسی باعث ریختن آن شود فقط واژه «ریختن» بکار برده می شود. در حالیکه در زبان کردی اگر دانه خود بخود بریزد «داوه ریان» و اگر کسی باعث ریختگی آن شود «داوه راندن» گویند.

داوەرانن : نک . داوه راندن.

داوه ڕێس : ا. کرباس.

داوەریان : نک . داوه راندن.

داوه زانـن : م. پایین کشیدن، پایین آوردن، پیاده کردن.

داوەزیـن : پایین آمدن، پیاده شدن، فرود آمدن.

داوەشان : نک . داوەشانن.

داوەشانن : م.پوساندن، پاره کردن، پاره پاره کردن، تیکه پاره کردن، فرسوده کردن.

داوەشـاو : ص، امف. پاره پوره، فرسوده، کهنه، تیکه پاره، پاره.

داوەشیاگ : نک . داوەشاو.

داوێن : ا. دامن.

داوێنه : ا. دامنه کوه.

داهاتگ : امف، ا. عادت شده، عادت کرده، ابداع، نو، مد شده.

داهاتن : م. عادت کردن.

داهاتن : تازه درآمدن، مد شدن.

داهاتوو : نک . داهاتگ.

داهاوردن : م. ابداع کردن، نو آوردن.

داهاوردن : تراشیدن، شانه کردن.

داهۆڕ : ص. گشاد و بلند.

داهۆڵ : ا. مترسك، لولو سرخرمن.

داهێزران : م. سنگین شدن بدن در آغاز بیماری.

داهێزران : وارفتن خمیر در نتیجه ماندن.

داهێزیان : نک. داهێزران.

داهێشتن : م. سر پا گرفتن بچه.

داهێشتن : آویزان کردن.

داهێلان : نک. داهێشتن.

داهێنان : م. اره کردن درخت از میان.

داهێنان : شانه کردن مو به منظور گرفتن شپش.

داهێنـان : بریـدن سـر شـاخه وبرگ درخت.

دایان : ا. دایه، تایه.

دایر : ص، افا. دایر، آباد، معمور، برپا، بکار.

دایره : ا. دایره، دائرَه، بخش، قسمت، حلقـه، حـدود، میـزان، دایـره رنگی.

دایره‌زن : ص‌فا. دایره‌زن، کسی‌که دایره می زند.

دایره‌لیّدان : م. دایره زدن.

داك : ا. مادر.

دایکه دزان : نک. دالّکه دزان.

دایکه مارانه : ا. نوعی مارمولك.

دایـك و بـاوك : والدیـن، پـدر و مادر.

دایمه : ص، افا، ق. دائم، دایم، مداوم، همیشه.

دایم : نک. دایمه.

داینه : نک. داییّن.

داییّن گیر : ص‌فا. دامن‌گیر، دچار، مبتلا، گرفتار.

دایونه : م، (ه). زدن، کوبیدن.

دایوه : امف، (ه). پرداخته، تادیه شده، ادا شده.

دایه : ا. مادر، دایه، تایه.

دایه‌وه : م. پرداخت کردن، ادا کردن، تأدیه کردن، پرداختن.

داییّن : ا. دامن، دامان.

داێین : ا. دامنه.

داێین : ا. دایه، تایه.

دبێت : (ز). باید، بایستی.

دپل : ا، (ز). انگشت.



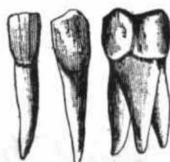
دپل

ددان : ا. دندان.

ددان ئاڵ بوونه‌وه : کند شدن دندان در اثر ترشی.

ددان تیژ کردنه‌وه : دندان تیز کردن.

ددانه : ا. دندانه، کنگره.



ددان

ددێ : ا، (ه). آبجی، همشیره، خواهر.

دڕ : ص، افا. درنده.

دڕ : ص، ا. زبر.

دراخـه : ا، (ز). خرمن علف، دسته بزرگ علف.

دراڤ : ا، (ز). شکاف دیوار.

دراڤ : ا، (ز). درهٔ پر آب و درخت، چشمه‌سار.

دراڤ : ا. درهم، پول.

دران : ا، (ز). دندان.

دڕان : نک . دڕانن.

دڕانن : م. دریدن، پاره کردن.

دراو : ا. چشمه سار، درهٔ پُر آب، دره.

دڕاو : امف. پاره، دریده.

دراوسێ : ا. همسایه.

دراوسـێ وه‌زن : ص‌مر. کسی که در و همسایه آزار باشد.

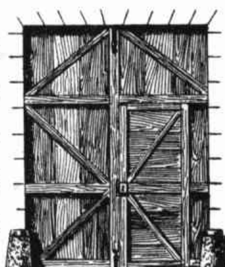
دڕدووك : ص. فضـول، زبـان بـاز، زرنگ.

درز : ا. درز، شکاف باریك، ترَك.

درز بـردن : م. تـرَك بـرداشتـن، درز بردن، شکاف برداشتن.

درز کردن : م. درز کردن، حرف از جایی به جایی رفتن.
درژ : ص. ترشرو، بد اخم.
درژ : ص. نتابیده، نخ و ابریشم نتابیده.
درشت : ص. درشت، زبر، خشن، ناهموار.
دڕك : ا. خار، تیغ.
درکاندن : م. بروز دادن، گفتن چیزی که نباید گفته می شد.
دڕکاوی : ص نسب. زمین پر از خار، بوته پُر از خار، هر چیز خاردار.
درکه : ا. اشاره.
دڕکه : ا. زُنا، بیماری که انتهای عصبی در سطح بدن جوش می زند.
دڕکەزە : امر. گل خار، بوته خار.
دڕکین : نک . درکاوی.
درگا : ا. در، باب، کلاهك، دروازه، دریچه.
درگاثاخن : ص مر. پُر، مملو، کاملاً پُر، پُر با تمام ظرفیت، پُر تادر.
درگابوون : م. باز شدن زخم و دمل.
درگا کردن : نک . درگابوون.
دڕگه : گنده، کانال، دره.
دڕگه : ا. جزیره.
درمه : ا، (ز). انگل «کرم» شکم گوسفند، استرنژیلوز گوسفند.
دڕن : ا. نا، بوی نا، بوی نم و رطوبت.
دڕناڵ : ا. آبرفت، ترعه، کانال، گنداب.
درنج : ا. دیو، شیطان، جن.
ـ دڕنده : افا. درنده، سبع.
درنگه : اصـ. صدای افتادن چیز تو خالی.
دڕنه : نک . درنده.
درۆ : ا. دروغ.
درۆزن : ص فا. دروغگو.
دروس : نک . دروست.
دروست : ص. درست، صحیح، سالم، بی عیب، کامل، امین، راستگو.
دروستی : ح مصـ. درستی، راستی، صحت.
دروس کردن : م. درست کردن.
درۆشم : ا. پرچم، نشانه کشور، آرم.
درۆشه : امصـ. درخشش، تابش، فروغ.
دروشیان : م. درخشیدن، تابیدن، نور افشاندن، پرتو افکندن.
درۆڤ : ا. رخسار، صورت، روی، چهره.
درۆ کردن : م. دورغ گفتن، خلاف گفتن.
دروو : نک . دڕك.
درۆوتن : م. دروغ گفتن، نادرست گفتن.
درووتن : م، (ز). دوختن.
درووشمك : ا. نیش.
درووشمك لێدان : م. زدن، چزاندن.
درووماں : دوخت.
دروونەوه : م. درویدن.
دروین : م. دوختن.
درەخت : ا. درخت.


دڕکەزە


درگا

درەخشان : ص فا. درخشان، تابان، تابنده، درخشنده.

درەنگ : ا. درنگ، دیر، تأخیر، تأمل، آهستگی.

درەنگ کردن : م. درنگ کردن، تأمل کردن، تأخیر کردن.

دڕەنە : نک . درنده.

درەو : امص. درو.

درەوان : ص شغل، ا. دروگر.

درەوش : ا. درفش.

درە و کردن : م. درو کردن.

درە و کەر : نک . درەوان.

درەوگەر : نک . دره وان.

درەوین : نک . دره و کردن.

دڕی : ا. خار، تیغ.

دڕیاگ : امف. پاره، دریده.

دریاگەوە : امف. بسته، دربسته.

دڕیان : م. پاره شدن، دریده شدن.

درێخ : امص. مضایقه، افسوس.

درێژ : ص. دراز، طویل، بلند، مفصل، طولانی.

درێژا : ا، ح مصـ. درازا، درازی، طول، کشیدگی.

درێژ کردن : م. دراز کردن، طول دادن، کشیدن.

درێژ کوڵە : ص، ق. درازا به نسبت کم.

درێژ کێشان : دراز کشیدن، خوابیدن.

درێژە : نک . درێژا.

درێژی : نک . درێژا.

دریسمە : ا. پاشنه بالایی در.

درێشك : ا، (ز). درفش کفاشی.

درێغ : نک . درێخ.

درێغ کردن : م. مضایقه کردن، دریغ کردن.

دڕێڵە : ا. آبله مرغان.

دڕین : م. دریدن، پاره کردن.

دڕیەی : (ھ)، نک . درین.

دز : ص، ا. دزد، سارق.

دز : ا. قلعه، حصار.

دزدەسەك : ص مر، امر. شریك دزد، کسی که محل دزدی را شناسایی می کند.

دزراو : امف. مال دزدی، دزدیده شده.

دزکە : نک . دزه.

دزکۆشکە : امر. دزدگاه، محل دزدها.

دزگا : نک . دزکۆشکە.

دزگین : ا، (ز). دستجلو.

دزنەبەر : ص مر. بی ارزش، بی قابل، نازیبا، بدرد نخور، چیزی که حتی به مفت نیارزد.

دزە : ا. نگاه دزدکی و اشاره، ایهام، دزدکی، دزدانه، آهسته.

دزی : حمصـ. دزدی، سرقت.

دزیاگ : نک . دزراو.

دزیقە : نک . دزه.

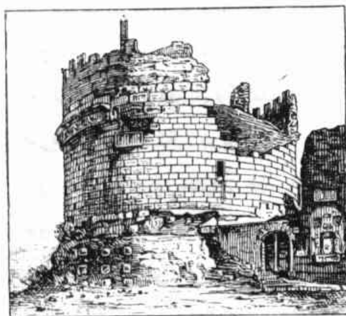
دزی کردن : م. دزدی کردن، دزدیدن، سرقت کردن.

دزین : دزدیدن، سرقت کردن، دزدی

کردن.

دزیەتەنی : مال دزدیده شده، مال قابل دزدیدن.

دژ : قلعه، حصار.





دفن

دژ : ص. دژم، روترش، غمگین، چین در پیشانی.

دژ : ا. چرك، کثافت.

دژایەتی : حمص. دشمنی، تضاد.

دژمانی: ا.دشنام، فحش، ناسزا، حرف بد.

دژمن : ا. دشمن، خصم، عدو.

دژمنایەتی : نک . دژمنی.

دژمنی : ح مص. دشمنی، عداوت، خصومت.

دژمێن : نك : دژوێن.

دژنان : ص مر. نان کور، خسیس، لئیم.

دژوار : ص. دشوار، سخت، مشکل، صعب.

دژوون : ص، (ز). کثیف، آلوده، چرکین.

دژوێن : ا. دشنام، ناسزا، فحش، حرف بد.

دژوێن دان : دشنام دادن، فحش دادن، ناسزا گفتن، حرف بد گفتن.

دش : ا. خواهر شوهر.

دش : ص. دژم، روترشی، غمگین، چین در پیشانی.

دشمن : نک . دژمن.

دشمنی : نک . دژمنی.

دشوار : نک . دژوار.

دشنه : ا. دشنه، کارد.

دفن : ا، (با). بینی، دماغ.

دقمری : ص، (ز). آدم بی سر و زبان.

دقن زوم : ص، (ز). خوش سر و زبان، سرو زبان دار، زبان شیرین.

دك : ا، (ز). سکو.

دکین : ص، (ز). چرك مرده.

دگان : ا. دندان.

دڵ : ا. دل، قلب، اندونه، شکم، جرأت.

دڵازار : صفا. دل آزار.

دڵاشۆ : ص فا. دل آشوب.

دڵاوەر : ص. دلاور، شجاع، دلدار، دلیر.

دڵباز : ص مر. دلباز، باصفا.

دلباش : ص مر، (ز). پر دل، پر دل و جرأت.

دڵ بردن : م. دل بردن.

دڵ بردن : م. سیر شدن.

دڵ بە جێ هێنان : م. دل بجا آوردن، استمالت کردن.

دڵ بە ستەگی : ح مص. دلبستگی، علاقه، محبت.

دڵ بڕووا دان : م. روا داشتن.

دڵبەر : دلبر، معشوقه.

دڵ بە یە کاهاتن : م. دل آشوب شدن، حال استفراغ پیدا کردن، دل به‌هم خوردن، دل به هم آمدن.

دڵپاکی : ح مص. پاك دلی، دل پاکی.

دڵ پڕ : ص. دل پُر، خشمگین، اندوهگین، غضبناك.

دڵ پێچە : امر. دل پیچه، دل درد، شکم درد.

دڵ پێە و بوون : م. چیزی را خواستن، عاشق چیزی بودن، دوست داشتن، عاشق کسی بودن.

دڵ پیس : ص مر. بد دل.

دڵ تەڕ : ص مر. خوش ذوق، اهل خنده و شوخی، شوخ، مرد زن پرست.

دڵ تەنگ : ص مر. دلتنگ، اندوهگین، غمناك، ملول، افسرده.

دڵ تێك‌هەڵاتن : نک . دڵ بە یە کاهاتن.

دڵ جوویی : ح مص. دلجویی، استمالت، نوازش، تسلی.

دڵ چوون : م. دل رفتن، از حال رفتن بدلیل گرسنگی، ضعف.

دڵچەپەڵ : ص‌مر. دل چرکین، رنجیده، بد گمان.

دڵ چەسپ : ص فا. دلچسب، مطلوب، شیرین، دل پسند، دل پذیر.

دڵ خاوە و بوون : م. سست شدن، ضعف کردن، دل رفتن.

دڵخوا : ص. دلخواه، مطلوب، دلپسند، دل پذیر.

دڵ خواز : ص مف. آنچه دل آرزو کند، دلخواه، مطلوب.

دڵخوەر : ص مر. دلخور، رنجیده، مغموم، رنجیده.

دڵ خوەری : ح مص. دلخوری، رنجیدگی، ملالت، غمگینی، آزردگی.

دڵ خوەش : ص. دلخوش، شاد، شادمان، مسرور، راضی.

دڵ خوەش بوون : م. دل خوش بودن، شاد شدن، شادمان شدن، مسرور بودن.

دڵ خوەشی : ح مص. دلخوشی، خوشحالی، رضایت.

دڵ خەراش : ص فا. دلخراش.

دڵ داخورپیان : م. دل ریختن، دل فرو ریختن، ترسیدن.

دڵدار : ص فا، امر. دلدار، معشوقه، شجاع، پُردل، دلیر، دلبر.

دڵداری : ح مص. دلداری، تسلیت.، دلبری.

دڵداکەفتن : نک . دڵ داخورپیان.

دڵڕفێن : ص فا. دلربا، معشوق، محبوب.

دڵ ڕوین : م. دل رفتن، ضعف.

دڵ ڕەش : ص مر. سیاه دل، بد دل.

دڵ ڕەق : ص مر. سخت دل، دل سخت، سَنگدل.

دڵ ڕەنج : ص مر. دل آزرده، آزرده خاطر، رنجیده، محزون، ملول.

دڵ زینه : ص مر. دل زنده، بانشاط، شادمان، هوشیار، دل آگاه.
دڵسار : نک . دل‌سەرد.
دڵ سەرد : ص مر. دل سرد، ناامید، بی‌رغبت، بی میل، افسرده، مأیوس.
دڵ سوز : ص فا. دلسوز، مشفق، مهربان ، غمخوار.
دل سۆزی : ح مص. دلسوزی، شفقت، مهربانی، غمخواری، تسلی.
دڵ سۆژ : نک . دل سوز.
دڵ سووتان : م. دل سوختن بر چیزی، اندوهناك شدن، مغموم شدن.
دڵ سووتاو : نک . دڵ سووتیاگ.
دڵ سووتیاگ : ص مف. دلسوخته، مغموم، اندوهناك.
دڵ سووتیان : نک . دل سووتان.
دڵ سەخت : نک . دڵ رەق.
دڵ شاد : ص مر. دلشاد، خوش حال، شادمان، مسرور، بانشاط، شاداب.
دڵ شکان : م. دل شکستن، ناامید کردن، رنجاندن، آزرده کردن مأیوس ساختن، ناامید کردن.
دڵ شکاندن : نک . دل شکان.
دڵ شکسه : ص مف. دل شکسته، رنجیده، آزرده، ناامید، مأیوس.
دڵ شکیاگ : ص‌مف. دلشکسته، رنجیده، آزرده، ناامید، مأیوس.
دل شکیان : دل شکسته شدن، آزرده خاطر شدن، دل شکستن، رنجیدن.
دڵ فراوان : ص‌مر. دل بزرگ، پردل.
دڵ فرێن : نک . دڵ رقێن.
دل کرمۆڵ : نک . دڵ چەپەڵ.
دڵ کریانەوە : م. دل باز شدن، از غم رستن.
دڵ کورکان : م. آرزو کردن، شدیداً آرزومند بودن.
دڵ کورکیان : نك : دڵ کورکان.
دڵ کەنن : م. دل کندن، دست برداشتن، صرفنظر کردن، ترك کردن.
دڵ گران : ص. دلگران، نگران، رنجیده، نومید.
دڵ گوشا : ص فا. دلگشای، مفرح، دلگشا.
دڵ گەرم : ص. دلگرم، امیدوار، متکی، مطمئن، آسوده.
دل‌گەرمی : دلگرمی.
دل‌گیر : ص فا. دلگیر، رنجیده، دلتنگ، غمگین، اندوهناك، آزرده خاطر.
دڵ گیران : م. دلتنگ شدن، ملول شدن، غمگین شدن، اندوهگین شدن.
دڵ گیری : ح مص. دل‌گیری، دلتنگی، غمگینی، رَنجید گی.
دڵ لێ چوون : م. عاشق کسی شدن، چیزی را دوست داشتن.
دڵ مایین : م، (ز). نك: دڵ شکان.
دڵ مردگ : نک . دڵ مەردە.
دڵ مردوو : نک . دڵ مەردە.
دڵ مەردە : ص مر. دل مرده، افسرده، پژمرده، مأیوس، دلخور.

دڵ مەن : نک . دڵگیر.

دڵ نشین : ص فا. دل نشین، دلپذیر، خوش آیند، مطلوب، مرغوب.

دڵ نگەران : ص مر. دل نگران، دل واپس، نگران.

دڵ نەوایی : ح مص. دل نوازی، مهربانی، تسلی.

دڵ نیا : ص مر. مطمئن، آسوده خاطر.

دڵ نیایی : ح مص. اطمینان، آسودگی خاطر.

دڵ نیابوون : م. مطمئن شدن، آسوده خاطر شدن.

دڵ واپەس : ص مر. دلواپس، نگران، ناراحت، آشفته، ملول، چشم براه، منتظر.

دڵ واز : ص مر. دلباز، باصفا.

دڵۆپ : ا. قطره.

دلۆپی : ا. چکه بام، بام چکه.

دلۆره : ا، (ﻫ). یک وری، یک وری افتادن.

دلووڤان : ص، ا. دوست، عزیز، مهربان.

دڵ هاتن : م. دل آمدن، دل آوردن، راضی شدن.

دل هاتنەیەکا : دل بهم خوردن، استفراغ کردن.

دڵ هاوردن : نک . دڵ هاتن.

دڵە تەپێ : ا. تپش دل، دل لرزه، لرزش دل.

دڵە خورپێ : ا. دل لرزه، نگرانی.

دڵ خورت : امر. قوت دل، توان دل، نیروی قلب.

دڵەدووا : ص مر. دلواپس، نگران، مضطرب.

دڵەڕاوکێ : امص. دلدل، تردید، دودل.

دڵە ڕواکێ کردن : م. دل دل کردن، تردید داشتن، دو دل بودن.

دڵە ڕەپێ : نک . دڵە خورپێ.

دڵە کزە : سوزش سرمعده.

دڵە گورپێ : نک . دڵە خورپێ.

دڵە لەرزێ : نک . دڵە خورپێ.

دڵە و دووا : ص مر. دلواپس، نگران، مضطرب.

دل هشتن : م، (ز). دل شکستن.

دڵ هوورە : امص. دلهره، اضطراب، تشویش، نگرانی، دلواپسی.

دل هەڵشیویان : م. دل بهم خوردن، حال استفراغ گرفتن، دل آشوب شدن، دل بهم آمدن.

دڵهەڵکەندن : م. دل کندن، دل بر کندن، گذشتن از چیزی، صرفنظر کردن.

دڵ هێنانەجێ : م. دل بجا آوردن، با کسی مهربانی کردن، تسلی دادن.

دلێ : ا، (ﻫ). اندرون، اندرونه، دل و روده.

دلێر : ص. دلیر. شجاع، بی باك، دلاور، گستاخ.

دلێ ڕاسە : ا، (ﻫ). میان، وسط، میانه.

دلێق : ا. گل خار.

دلێ لنگا : ا. میان پا، آنچه میان دو پا است.

دلێ هالی : ص، (ه). میان خالی، مجوف، تو خالی.

دم : ا، (ز). دَم، زمان، وقت، گاه، لحظه.

دما : ص، ا. آخر، پس، بعد، پایان، انجام.

دمائامای : م، (ه). آخر آمدن، پایان رسیدن، تمام شدن، بانجام رسیدن.

دماجار : آخر سر، در پایان، سرانجام، بعد از...


دماره‌کۆڵ

دماره‌کۆڵ : ا. عقرب، کژدم.

دمان کرن : م، (ز). اجاره کردن، اجاره گرفتن.

دمایی : ص، (ه). آخر، پسین، واپسین، پایان، انجام، فرجام.


دمك

دمایین : ص، (ه). آخرین، واپسین.

دمك : ا. منقار، نُك.

دمه : ا، (ه). دنبه.

دمه‌ك : ا. دنبك، تنبك، طبل، ضرب.

دمه‌كدایونه : م، (ه). دنبك زدن، تنبك نواختن.

دمه‌كدڕیاگ : ص مر. بی‌حیا، شکمو، شکم‌باره.

دمه‌ككوت : افا. کسی که دنبك می زند، طبال.


دوپه‌له

دمه‌كلێدان : م. دنبك زدن، طبل کوبیدن.

دمه‌ڵ : ا. دمل، آبسه.

دمه‌ڵان : ا. دنبلان.

دندان : ا، (ز). دندان.

دندك : ا، (ز). هستهٔ میوه‌جات، مغز هسته.

دندك : ا، (ز). دانه، آج، آژ.

دنگ : ا. دنگ، هاون دستی.

دنیا : ا. دنیا، جهان، عالم، بسیار زیاد، کیهان، گیتی، کره زمین.

دنیا دیده : ص مر. دنیا دیده، جهان دیده.

دنیا دیگ : نک. دنیا دیده.

دنیاری : دنیا داری.

دنیایی : بره و بزغاله.

دۆ : ا. دوغ.

دوان : م. سربسر گذاشتن، وادار کردن به حرف زدن.

دوانه : ا. کیسهٔ دوغ، مشك دوغ.

دوئاته‌شه : ص مر. دو آتشه.

دوباره : ق مر. دوباره، ایضاً، دیگر بار، مکرر.

دوباره کاری : دوباره کاری.

دوباره وێژی : دوباره گویی، تکرار کلام.

دوبر : ص، ا. مرمر خام.

دۆبڕ : ص فا. نان بر، لیثم، شوم.

دۆبه : ا، (ز). مواد زائد عسل.

دوبه ڵگه : ص مر. دوبرگه، دو برگ دانه‌ها هنگام آغاز رشد.

دوبه‌هه‌مدان : م. دو بهم زدن، میانهٔ دو

کس را شکر آب کردن.

دوپ : ص، ا. پست، پایین، زمین پست، دره.

دو پا : امر. دوپا.

دوپایله : امر. کانگورو.

دوپه‌له : نک . دوبه‌ڵگه.

دوپشته : دو پشته.

دوپێ : نک . دوپا.

دوت : ا، (ز). گردن بند.

دۆت : ا. دختر.

دۆتن : م، (ز). دوشیدن.

دوته‌رکه : دو پشته، دو ترکه.

دوجین : ق. دوجین.

دوچـار : ا. دچار، مبتلی، گرفتار، درگیر، مواجه.

دوچار بـوون : م. دچار شدن، مبتلی شدن، گرفتار آمدن، مواجه شدن.

دۆچن : ص. نوچ، چسبناك، لزج.

دوچه‌رخه : امر. دوچرخه.



دوحاچه : ا. دوشاخه.

دۆخ : ق. کیفیت و چگونگی.

دۆخ : ق. زمان، شدت، حدت.

دوخـاو : ا. دوغـاب، آب آهـك، شیـر آهك.

دوخشار : نک : دژوار.

دۆخوا : ا. آش دوغ.

دۆخه : ا. طراز، دادن بز و گوسفند به چوپان جهت استفاده از شیر در مقابل نگاهداری و مواظبت.

دۆخین : ا، (ز). بند شلوار، کش تنبان.

دۆدوانك : امصغ. مشك کوچك.

دو دانه : نک . دوانه.

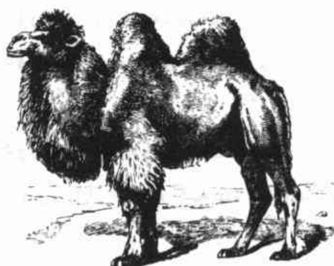
دو دڵ : ص. دو دل، متـردد، مـردد، بی تصمیم، بی‌ثبات.

دو دڵ بـوون : م. دو دل شـدن، تـردید داشتن، مردد بودن، تردید یافتن.

دو دڵی : ح مصـ. دودلی، تردید.

دودوك : ا، (ز). فلوت، نی، نی لبك.

دودووك : ا. دو کوهان.



دۆر : ا. دهل.

دوڕ : ا. در، مروارید، گوهر، منشور.

دۆراخ : ا. شبت، شبد.

دوڕاج : ا. دراج.

دوڕاجی : ا. قومی از اکراد.

دۆڕان : م، (ز). بـاخـتـن، از دست دادن.

دۆڕاندن : نک . دۆڕان.

دورد : ا. درد، رسوب، ته نشست.



دوپایله


دۆراخ

دوردی : ا. قیچی، مقراض.


دوردی

دۆرژنگ : ا. دوده، گرد و غباری که از تار عنکبوت سقف‌های دود زده آویزان می شود، کارتنك دود زده.

دورمه : ص. قلمبه، قلنبه.

دۆرنای : م، (ه). باختن، از دست دادن.

دورنج : نک. دۆرژنگ.

دورۆ : ا. دروغ، کذب، ناراست، حرف نادرست.

دوروس : ص. درست، صحیح، سالم، بی‌عیب، راست، کامل، درستکار، امین.

دوروست : نک. دوروس.

دوروست بوون : ص. درست بودن، درست شدن، صحیح از کاردرآمدن، تمام شدن، کامل بودن.

دوروسکار : ص فا. درستکار، امین، صحیح العمل.

دوروس کریاگ : ص مف. درست شده، دست ساخت، ساخته شده.

دوروسی : ح‌مص. درستی، راستی، کمال، صحت.

دورووشت : ص. درشت، بزرگ، زبر، زُمخت، خشن، ضخیم، حجیم.

دورووشکه : ا. درشکه.

دو ڕوو : ص. دورو، دغل، ریاکار، دوزبان.

دوروومان : دوخت، دوختن.

دوڕه‌گه : ص، ا. دورگ، دورگه، جانداری که از دو نژاد مختلف باشد.

دوڕه‌نگ : ص مر، امر. دورنگ، دورو.

دوریاڵ : دو ریال، دو قران و دهشاهی.

دوڕێ یان : دوراهی.

دوریش : ا، (با). ساق پا.

دۆز : ا. آماج، هدف، نشانه.

دۆز کردن : م، (با). دعوا کردن، ادعا کردن، خواستن.

دوزووان : ص مر. دو زبان، منافق، دورو.

دۆزه‌خ : ا. دوزخ، جهنم.

دۆزه‌ق : نک. دۆزه‌خ.

دوزه‌له : ا. نی لبك، نی، فلوت.

دۆزین : نک. دۆزینه‌وه.

دۆزینه‌وه : م. پیدا کردن، یافتن.

دۆزیاگ : ص مف. پیدا شده، یافته شده.

دوژ : ص. برعکس، ضد، علیه.

دۆژ : ح مص. دوری، مسافت، فاصله.

دوژمان : ا. دشنام.

دوژمن : نک . دوژمەن.

دوژمنایەتی : نك : دوژمەنی.

دوژمنی : نک . دوژمەنی.

دوژمەن : ص، ا. دشمن، عدو، خصم، مخالف.

دوژمەني : ح مصـ. دشمنی، عداوت، خُصومت، مخالف.

دوژنه : ص مر. مرد دوزنه.

دوژوار : ص. دشوار، سخت، گران.

دۆژه : ا، (ز). دوزخ، جهنم.

دۆژنگ : ا. چین پیشانی، اخم.

دوژێن : ا. دشنام، ناسزا، فحش، فوش.

دوژوێـن دان : م. دشنام دادن، فحش دادن، ناسزا گفتن.

دوژوێن فروش : ص فا. بد زبان، کسی که دشنام زیاد می دهد.

دۆس : ص. دوست، یار، رفیق، عاشق، معشوق، همدم، مصاحب.

دوساق : ا. زندان، بند، حبس.

دۆسایەتی : ح مصـ. دوستی، آشنایی، رفاقت، هم صحبتی.

دوسبەشەڤێ: قمر،(ز).پس‌فردا شب.

دۆست : نک . دۆس.

دوسم : ص، ا. دوسم.

دوسۆشەو : ق. پس فردا شب.

دۆسـی : ح مصـ. دوستی، رفاقت، صمیمیت، آشنایی، هم صحبتی.

دۆش : ا، (ه). گوشت ران و نزدیك دنبهٔ گوسفند.

دۆشا : ص. دوشا، شیرده.

دۆشاب : ا. شیره، دوشاب.

دوشاخه : نک . دوحاچه.

دۆشاڤ : نک . دوشاب.

دۆشانی : نک . دۆشا.

دۆشاو : ا. شیره، دوشاب.

دۆشاوەمژه : ا. انگشت اشاره.


دۆشاوەمژه

دوشت : نک . دوروشت.

دوشته : ص. درشته، زبره، قسمت درشت از هر چیز.

دوشك : ا، (با). سکو.

دوشك : نک . دو دڵ.

دوشمەن : نک . دوژمەن.

دوشمەنی : نک . دوژمەن.

دۆشەکه : ا. تشك، دشك.



دوشەمه : ق، ا. دوشنبه.

دۆشین : م. دوشیدن، سوء استفاده کردن.

دوعا : امصـ. دعا، نیایش، مدح، ثنا، تحیت، درود، نفرین.

دۆغاو : نک . دۆخاو.



دوغورمه : ا. غذایی از خیار و ماست و نان.

دوفلێقانه : نک : دوحاچه.

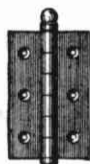
دوقلوو : ص، ا. دوغلو، دوقلو، توام، دوتایی، توامان.

دوقەد : ص. دولا، دوتا، دوقد.

دوکتور : ا. دکتر، حکیم، طبیب، پزشك.

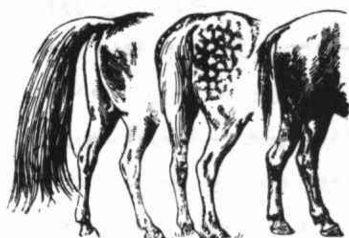
دۆکەشك : ا. دوغی که از سابیدن کشك در آب بدست می آید.

دوگمه : ا. دگمه، دکمه.
دۆڵ : ا. دره.
دولا : ص مر. دولا، دوتا، مضاعف، خمیده، منحنی، دو برابر.
دۆلاب : ا. دولاب، طاق عمیق، دولابه.
دولا بوون : م. دولا شدن، خم شدن، دوتا شدن.
دولایی : ا. لولا.
دۆلاچه : ا. دولابچه.
دۆلاخ : ا. چاقچور.
دولا کردن : م. دولا کردن، قد کردن، تا کردن.
دولانه : ص. دولا، دو قد، تا، دوتا.
دۆڵچه : ا. دَلو، دول، سطل.
دۆڵمه : ا. دلمه.
دولو : دولو.
دولۆره : نک . دولا.
دولونه : نک . دولا.
دۆڵه : ا. لانجبین، ظرف سفالی بزرگ.
دۆڵه درێژ : ا. بلندترین انگشت دست.
دۆڵه دۆڵ : لرزش جنسی مانند ژله، حرکت مایعی مانند خون یا چرک در زیر پوست.
دۆڵەمه : ص. نیم بند، حالت چیزی مانند ژله.
دولی : ا، (ه). دنگ، هاون سنگی.
دۆلیان : ا، (ه). آبشخور.
دۆلیان : نی آسیاب، چوب ناودان مانندی که آب آسیاب از آن می گذرد.
دۆڵیان : ا. کندو، سیلوی محل نگهداری دانه و غلات.
دوما : نک . دما.
دۆمان : ا. گرد، خاك، غبار.
دۆمانه : ا. لی لی، روی یك پا راه (رفتن).
دومبلك : ا، نک . دمەك.
دومبلك لێدان : نک . دمەكلێدان.
دومبلك لێدەر : نک . دمه ککوت.
دومدووك : ا. نُك، نوك، منقار.
دومڕەکی : ص. آماده، براق، آماده حمله.
دومەڵ : ا. دمل، آبسه.
دون :ا. پیه، چربی بدن حیوانات.
دون : ا. زانو، چهار زانو (نشستن).
دۆن : ا. پیەسوز، چراغ قدیمی پیه سوز.
دوندووك : نک . دومدووك.
دۆنسۆز : امر. پیه سوز، چراغ قدیمی پیه سوز.
دونگ : ا. دنبه.
دونگڵه فسه : ا. نوعی خروس که پر بلندی بر دُم دارد.
دونیا : ا. دنیا، جهان، عالم، فلك.
دوو : عدد، دو.
دوو : ا. دود.
دوو : ا. ردپا، پەی.
دوو : ا. دُم.
دووا : ق،ا.پس،بعد،پشت سر،عقب.
دووا بڕان : ا. ریشه کن کردن.


دولایی


دۆڵچه


دومدووك


دوو

دووابڕاو : ریشه کن شده.

دووا بڕیاگ : نک . دووا بڕاو.

دووابـه دووا : یکی پس از دیگری، متوالی، یکی یکی.

دوواجار : بعد از... دفعه دیگر...، پس از... پس از این...

دوواخستن : م. عقب انداختن، تأخیر انداختن، پشت سر انداختن.

دووا دووا چــوون : م. عقب عقب رفتن، پشت پشت رفتن.

دوواردگ : ا، (ه). قیچی، مقراض.

دوواردی : نک . دوواردگ.

دوواڕۆژ : ا. آینده، فردا.

دوواره : نک . دوباره.

دووازده : عدد. دوازده.

دوواکەوتن : م. عقب ماندن.

دوواکەوته : عقب افتاده.

دوواگین : ص. پسین، آخرین.

دووامان : م. عقب ماندن، پس ماندن.

دووان : نک . دوان.

دووان : عدد. دوتا، دوعدد.

دوواندن : نک . دوان.

دوواندەر : ص. خطیب، سخنران.

دووانگزه : عدد. دوازده.

دووانگـه : ا. محل سخنرانی، سالن سخنرانی.

دووانـه : ص مر. دو برگه، دوتایی، دوقلو.

دوواوه چـوون : م. عقب رفتن، پس رفتن، کم کردن، کم شدن، واپس رفتن.

دوواوه خستن : عقب انداختن، بتاخیر انداختن، پس انداختن.

دوواوه ڕوین : نک . دوواوه چوون.

دوواوه که فتن : م. عقب انداختن.

دووای : م، (ه). پُر گویی کردن، پُرچانگی کردن، زیاد حرف زدن.

دووایی : ص. آخر، تمام، انجام.

دووایـی هـاتـن : م. آخـر آمـدن، سر آمدن، بپایان رسیدن، به انجام رسیدن.

دووایی هاوردن : م. به آخر رساندن. تمام کردن، از ریشه درآوردن، پایان دادن، اتمام بخشیدن، به انجام رساندن.

دووایی هێنان : نک . دووایی هاوردن.

دووباره : نک . دوباره.

دووبڕیاگ : ص. دُم بریده، کنایه از شیطنت و زبر و زرنگ بودن کسی.

دووپاته : نک . دوباره.

دوپایلکه : ا. کانگورو.

دووپشت : ا. عقرب، کژدم.

دووپشك : نک . دووپشت.

دووپەلان : نک . دوحاچه.



دووپشك

دووپەلە بوون : م. دو بَرگه شدن گیاه هنگام سبز شدن.

دووتا : ص، (ز). جدی، ساعی، کوشا، توانا، قادر، نیرومند، کاردان.

دووچکە : ا. دُم، دنبالچه.

دووخ : ا. دوك.

دووخان : آخ، واخ، افسوس.

دووخت : دوخت.

دووخە : نک. دوخه.

دووخین : ا. بند شلوار، بند تنبان.

دوودك : ا. فلوت، نی، نی‌لبك.

دوودمان : ا. دودمان، طایفه، خاندان، سلسله، قبیله.

دوودە : ا. دوده.

دوودی : ص نسب. دودی.

دوور : ص. دور، بعید، پرت، غیرمحتمل.

دوورادوور : ا. دور، دورادور.

دووڕاند : امص. باخت.

دووڕاندن : م، (ز). باختن، از دست دادن.

دووڕاندن : م. باختن.

دووڕاندوو : ا. باخته.

دووراندوور : نک. دوورادوور.



دووربین

دوورانن : م. دوختن.

دوورانەوە : م. دوختن پارچه یا لباس شکافته.

دووربا : دورباد، مباد چنین شود، خدا نکند، نکند چنین شود.

دووربێ : نک. دووربا.

دووربین : امر. دوربین.

دوورچڕ : صدایی از دور، بانگی از دور، ناله‌ای از دور.

دوور خستەوە : م. کاری را به زمان دورتری گذاشتن، عقب انداختن.

دووردەس : ص‌مر. دوردست، دور، دورافتاده.

دوورك : ا. لواشه، وسیله‌ای برای رام کردن اسب و استر.



دوورکوژ و نزیك پووکاوڵ : گندم نمای جوفروش، زنی که از دور زیبا باشد و از نزدیك زشت.

دوور کە فتنەوە : م. دورافتادن. به‌دور ماندن، بی اطلاع و آگاهی شدن، محروم ماندن، اطلاعات خود را از دست دادن.

دوورکە وتنەوە : نک. دورکه فتنه‌وه.

دوورکێشان : م، (ز). طول کشیدن.

دوورنای : م، (ه). باختن، از دست


دووش

دادن.

دوورنما : ا. دورنما، منظره.

دوورنوارِ : نک . دوربین.

دوورنیازی : ا. کنایه، گوشه، اشاره.

دووروانه : نک . دووربا.

دووری : ح مصـ. دوری، جدایی، غیبت، مهجوری.

دووری کردن : م. دوری کردن.

دووریاگ : ص مف. دوخته.

دووریـن : م. وجین کردن، علف هرز زمین.

دووز : ا. پارچهٔ پشمی است که در محل به پهنای یك وجب بافته می شود و با آن لباس کردی «چوخه ورانك» درست کنند.

دووز : ا. دوز «بازی»

دووزەله : ا. نی، نی‌لبك، فلوت.

دووزی : م، (ز). قاش، قاچ، قسمتی از هندوانه یا خربزه.

دووژ : ا، (ز). دوزخ، جهنم.

دووژەنگ : نک . دوژەنگ.

دووسم : ص، ا. دو سم مانند گاو و گوسفند.

دووش : ا. دوش، شیرآب.

دووشاخه : نک . دوحاچه.

دووشك : نک . دو دل.

دووشەمه : نک . دوشەمه.

دووغه : نک . دۆخه.

دووفاق : نک . دوحاچه.

دووڤ : ا، (ز). دم، دنبالچه.

دووڤسنگ : ا، (ز). نوعی ملخ که دارای دم سخت می باشد.

دووك : ا، (ه). دوك نخ‌ریسی.

دووکان : ا. دکان، مغازه، محل کسب.

دووکـانـدار : ص فـا. دکـانـدار، مغازه‌دار.

دووکایچ : ا، (ه). دوك نخ‌ریسی.

دووکڵه : ا. کلاف ریسمان خام.

دووکوڵیه : ا، (ه). دووکڵه.

دووکەك : ا،(ه). دستگاه دست سازی که «چیکەنه» هم خوانده می شود و پنبه را از پنبه‌دانه جدا می کند.

دووکەڵ : ا. دود.

دووکەوتن : م. پی گیری کردن، تعقیب کردن، دنبال کار یا کسی رفتن.

دووگ : ا. دنبه.

دووگاسنه : ص‌مر. زمینی که دوباره شخم خورده باشد.

دووگرد : ا. جاجیم پنبه‌ای.

دووگمه : ا. دگمه، دکمه.

دووگوه : ا، (ز). چوب دوشاخه‌ای که با آن خار جمع می کنند.

دووگـەڕیـان : م. پـی‌جـویـی کـردن، تعقیب کردن، دنبال گشتن.

دوولا : نک . دولا.

دوولا زەن : نک . دوروو.

دوولانه : نک . دولانه.

دوولایی : ا. لولا.

دوولۆ : نک . دولۆره.

دوولۆره : نک . دولۆره.

دوولۆنە : نک . دو لۆنە.

دوولەپان : نک . دوحاچە.

دوولاق : امر. مچ‌پیچ، چیزی که به ساق و مچ پا بسته می شود، چاخچور.

دوومایی : ق، ا. آخر، عاقبت، سرانجام، پایان.

دوومایی‌ما : ص مف. پس مانده، آنچه از غذا مانده است، مانده، ارث، مردەریگ.

دوومایك : نک . دووا.

دوومایکا : امف، (ز). باقی، باقیمانده، مانده، بازمانده، بجا مانده.

دوومایك‌ما : نک . دوومایکا.

دوومایك‌ماند : نک . دوومایکا.

دوومایك‌هاتن : م، (ز). آخر آمدن، تمام شدن، بپایان رسیدن، بانجام رسیدن.

دوومایك‌هاڤەیتن : م ، (ز) . نک . دوواخستن.

دووهویی : ح مص. دورویی، دغلی، دوزبانی.

دووهێشە : ص‌مر. زمینی که دوبار شخم خورده است، زمینی که در یك سال دوبار کشت شده باشد.

دوویا : (ز). بایستی، می بایستی.

دوویك دوویك : پیاپی، متوالی، پشت سرهم، دنبال هم.

دوهەواسی : دو عباسی، چهار شاهی.

دوێ : عدد، (ه). دو.

دوێت : ا. دختر.



دوێر : ص، (با). دور، بعید، پرت، غیرمحتمل.

دوێرد : امر. قیچی، مقراض.

دوێردگ : نک . دوێرد

دوێردی : م. نشان کردن، علامت گذاشتن، دیاری کردن.

دویساندن : م، (ز). پر کردن با فشار، انباشتن، تپاندن.

دوێشەو : قمر. دیشب.

دوێکە . قمر. دیروز، دی.

دوین : گفتن، حرف زدن، اظهار کردن، زیاد حرف زدن.

دوێڵ : ا. قطعه سنگ.

دوێڵ بەن : ص. سنگ فرش.

دوینە : ا. دوغینه.

دوێنێ‌شەو : قمر. دیشب.

دە : عدد. ده.

دە : علامت تأکید مانند: «دەبڕۆ» یعنی دبرو.

دە : علامت ماضی استمراری مانند: «دەم خوێند» یعنی می خواندم.

دە : علامت مستقبل مانند «دە چم».

دەبا : علامت تأکید و تأیید، بایستی.

دەبابە : ا. تانك.

دەبابە : جانور، شبح.

دەباخ : نک . دەباخچی.

دەباخانە : امر. دواخانه، داروخانه.

دەباغخانە : محل دباغی پوست.

دەباخچی : ص شغل. دباغچی، کسی که پوست دباغی کند.

دەباخدان : م. دباغی کردن، خوش کردن پوست.

دەباخ کردن : . نک . دەباخ دان.

دەبان : ص. آبداده، آب دیده، پولاد آب داده.

دەبانچە : ا. طپانچە.

دەبدەبە : ص، ا. دبدبە، کبکبە، جلال، شکوە، آوا، آوازە.

دەبر : ا، (ز). زیست، گذران.

دەبلاّخ : ا. بچە شتر یکسالە.

دەبوور : ا. باد مغرب.

دەبووش : ص، (ز). نوچ، لیز، لزج.

دەبە : ا. دبە، جر، دغل در معاملە و بازی.

دەبە : ا. دبە، ظرف استوانەای پلاستیکی دستەدار، فلاسك.

دەبە کردن : م. جر زدن، دبە کردن، دغل کردن در معاملە و بازی.

دەبەنگ : ص.دبنگ، گیج و گنگ، احمق، خودخواە و فضول.

دەبیش : (با)، نک . دەبووش.

دەپ : ا، (ز). تختە، الوار.

دەتیر : ا. دە تیر، اسلحە کمری.

دەجاڵ : ا. دجال.

دەحبە : ا. جانور، درندە.

دەحشك : ا، (ز). اسب و الاغ یك سالە.

دەحل : ا، (ز). باغ، بوستان، درختستان، گلزار، بیشە.

دەخاڵەت : امصـ. دخالت، مداخلە، شرکت.

دەخس : ص، (ز). خسیس، لئیم.

دەخسین : ا، (ز). حسادت، کینە.

دەخڵ : ا. گندم، غلە.

دەخڵ : ا. دخل، درآمد، محل گذاشتن درآمد روزانە.

دەخڵ و دان : غلە، دانە، غلات، غلات و حبوباتی کە از خرمن بدست آید یا بعنوان ذخیرە جمع آوری گردد.

دەخمە : ا. دخمە، کندە، غار.

دەر : ا. بیرون، خارج.

دەر : ا. سگ مادە، دَل.

دەڕ : ص. درندە.

دەرئامەد : ا. درآمد، دخل، مداخل، عایدی، شروع، آغاز.

دەرئانین : م. در آوردن.

دەرابدان : م، (ز). کوتاە کردن لباس.

دەڕابە : ا. در پهن چوبی یا فلزی دکان یا مغازە، در کرکرەای.

دەرازینك : ا، (با). آستانە، درگاهی، ورودیە.

دەڕاشۆ : ص. زن بی حیا، لقب تحقیرآمیزی برای زنان.

دەرامەد : نک . دەرئامەد.

دەرانین : م. درآوردن، بیرون کشیدن، بیرون آوردن، خارج کردن.

دەراو : ا. درە، درۀ پرآب و چشمەسار.

دەراوسا : ا. همسایە، در و همسایە.

دەربات : ص، (ز). هم زور، هم وزن کشتی.



دەبانچە

دەربار : ا. دربار.

دەربارە : ح اضـ. دربـاره، دربـاب، در خصوص، راجع به ...

دەربان : ا. دربان، حاجب، قاپوچی، نگهبان.

دەربایس : امص. دربایست.

دەر بردن : م. دربـردن، فـرار دادن، قاپیدن.

دەربڕین : م. آشکار ساختن گفتهٔ نهان به ناآگاه، کشف موضوع، کشف نهان و سرّ به ناخودآگاه.

دەریك : ا، (ز). جـای بـاروت، چـوب میان خالی که در آن باروت ریزند.

دەر بـــوواردن : م. گـرفـتـن و دور انداختن، دور کردن، کنار گذاشتن.

دەربوونە : ص، ا. کوچهٔ بن بست تنگ.

دەربە دەر : ص‌مر. دربدر، سرگردان، آ بی خانمان، خانه بدوش.

دەربەس : نک . دەر بەست.

دەربەست : ص مف. دربست، تمام، کمال.

دەربەشە : امر. ماهی‌تابه.

دەربەن : ا. دربند، راه باریك، دره.

دەربیچە : ا. دریچه، دربیچه.

دەربین : ا. نخی که با آن در مشك را بندند.

دەرپاچە : امر. درپاچه شلوار.

دەر پۆقین : م. بیرون افتادن، بیرون زدن، از محل خود درآمدن مانند چشم که از کاسه درآید، بیرون جهیدن.

دەرپە ڕاندن : م. بیرون کردن، بیرون انداختن، چیزی را از محل تنگ خارج ساختن.

دەرپەڕانن : نک . دەرپە ڕاندن.

دەرپەڕین : م. بیرون افتادن، بیرون زدن، از محل خود درآمدن، مانند چشم که از کاسه درآید، بیرون جهیدن.

دەرپێ : ا. شلوار.

دەرتەقێن : ا. کوبه در، آهنی که به در است و آیندگان با کوبیدن آن به در ساکنین خانه را باخبر سازند، خواجه بیدار.

دەرچاو : ا، (ز). دستمال.

دەر چرانن : نک . دەر کردن.

دەرچك : ا، ق، (ز). زیـر در، زیـر درگاهی.

دەر چوون : م. در رفتن، فرار کردن، دویدن، گریختن، دررفتن و جابجا شدن استخوان، جابجا شدن.

دەرحەسین : م، (با). لیز خوردن، سُر خوردن، لیزیدن، سُریدن.

دەرخستن : م. بیرون انداختن، آشکار کردن، کشف کردن.

دەر خـواز : ا. درخواست، خواهش، تقاضا.

دەرخواز کردن : م. درخواست کردن، تقاضا کردن، خواستن.

دەر خـوەر : ص فا. در خور، مناسب، شایسته، سزاوار، موافق، لایق.

دەرخۆنه : ا. در دیزی سفالی.
دەرخوێنك : ا. در دیزی چوبی.
دەرد : ا. درد، رنج، آزار، زحمت.
دەردان : م. بیرون ریختن، خارج کردن، بیرون انداختن، از زیر به بالا بیرون ریختن مانند بیرون ریختن محتویات چاه از درون آن.
دەرداوی : ص. دردمند، بیمار، مریض، درددار، علیل، دردآلود.
دەرد مەردە : نک . دەرداوی.
دەردەمەن : ص‌مر. دردمند،درددار، دردناك، دردکش، دردآلود، بیمار، مریض، علیل.
دەردناك : ص. دردناك، دردآلود.
دەردوو : ا. دهان بند، قطعه طناب یا نخی که با آن در مشك و خیك یا جوال را بندند.
دەردە باریکه : امر. بیماری سل.
دەردە دار : ص.درددار،علیل، بیمار، مریض، ناخوش، دردمند.
دەردیسەر : امر. دردسر، ناملایم، اشکال، سردرد.
دەردی کاری : ص‌مر. درد بی درمان.
دەرز : ا، نک . دەرس.
دەرزه : ا. کوله‌بار، پشته.
دەرزەلۆ : ا، (ه). پشته علف، برآمدگی علف، خرمن علف.
دەرزەن : ق. دوجین.
دەرزی : ا. سوزن.
دەرزی ئاژن : ح مصـ. سوزن کاری، سوزن زیاد به چیزی فرو بردن.
دەرزیاپشت : ستون فقرات.
دەرس : ا. درس.
دەرس خوەندن : م. درس خواندن، درس آموختن.
دەرسۆك : ا، (با). دستمال.
دەرسەوەن : ص فا، ا. محصل، شاگرد مدرسه، کسی که درس می خواند.
دەرسوێژ : ص فا. استاد، معلم، دبیر، کسی که درس می دهد.
دەرشۆ : ا، (ز). قاب دستمال، دستمال ظرف شویی.
دەرفەت : ا. فرصت، امکان، زمان لازم.
دەرڤه : ا، (ز). بیرون، خارج.
دەرڤەدان : م. بیرون ریختن.
دەرڤیل : ا، (ز). دو شاخهٔ چوبی باربند اسب و استر.
دەرك : درك، ادراك، فهم، استنباط.
دەرك : ا. در، درگاه، درگاهی.
دەر کردن : م. بیرون کردن، خارج کردن، در بردن، بیرون انداختن.
دەرکریاگ : امف. رانده، بیرون شده.
دەرکریاو : نک . دەرکریاگ.
دەرکوانگ : امر. در گلی «سفالی» تنور و منقل.
دەرکوت : امر. کوبه در.
دەرکه : ا. در، درگاه، درگاهی.
دەرکەتن : م، (ز). آشکار شدن، برملا شدن، روشن شدن، پیدا گشتن، طلوع کردن، ظاهر شدن.

دەرکەفتن : نک . دەرکەتن.

دەرکەوان : ص‌شغل، ا. دربان.

دەرکەوتن : نک . دەرکەتن.

دەرکێشان : م. در کشیدن، بیرون آوردن، بیرون کشیدن.

دەرگا : امر. دریچه، در، دریچه‌ای از حیاط به بیرون.

دەرگابێن : نک . دەردوو.

دەرگاخن : ص‌مر. پُر، مملو، لبریز.

دەرزیاپشت : ستون فقرات.

دەرگا کردن : م. باز شدن دمل و آبسه.

دەرگڤانگ : نک . دەرکوانگ.

دەرگەوان : نک . دەرکەوان.

دەرگیر بوون : م. درگیر شدن، مبتلا شدن، دچار شدن، گرفتار بودن.

دەرگیل : ا، (ز). در حصار نی.

دەرماڵ : ا. جلو در، حکومتی، پاله.

دەرماڵە : ص، (ز). پرواز، بسته، جهت، چاق شدن، چاق، فربه.

دەرماڵە : ص. کسی که در خانه دیگری می نشیند اما اجاره نمی پردازد و بجای اجاره برای خانه خدا کار می کند.

دەرمان: ا. دارو، درمان، باروت.

دەرمان خوەر کردن : م. دواخور کردن، مسموم کردن، سم دادن.

دەرمانك : ا، (با). فلفل سیاه.

دەرمانکاری : ح مصـ. مداوا، معالجه، دوا دادن، بیمار.

دەرمان کردن : م. مداوا کردن، تیمار کردن، معالجه کردن، درمان کردن.


دەرمانك

دەرمەجێڵە : ا. در کوچکی که با ترکهٔ بید درست شود.

دەرمەنجێڵە : نک . دەرمە جێڵە.

دەرمەنە : امفـ. درمانده، عاجز، فرومانده، ناتوان.

دەرنخون : در سفالی دیگ.

دەروازە : ا. دروازه، در بزرگ.

دەروازەوان : ص شغلـ. دروازه‌بان، دروان، دربان، قاپچی.

دەروان : نک . دەروازەوان.

دەروزان : م. جمع کردن ته خرمن پس از برداشت.

دەروم : کلمه‌ای مانند زهرمار در زبان فارسی که در پاسخ حرفهای زشت و سؤالهای بی معنی گفته می شود.

دەروو : امصـ. وسعت، گشایش.

دەروو : نک . دەربەن.

دەر و بان : ا. در و دشت، خارج، بیرون، صحرا.

دەر و بان کردن : م. در و دشت کردن، بیا و برو کردن، خارج شدن

از چهار دیواری، آمد و رفت کردن، گردش کردن، گشت و گذار زدن.

دەر و دەشت کردن : م. در و دشت کردن، گشت و گذار زدن، بیا و برو کردن.

دەروون : ا. درون، داخل، میان، اندرون، تو.

دەروون‌دار : ص. آدم دارای ظرفیت، دروندار، آدم سرنگهدار.

دەروەن : نک . دەربەن.

دەرۆیش : ص، ا. درویش.

دەرە : نک . دەراو.

دەرهاتگ : افا. از کار درآمده، کارآمد.

دەرهاتن : م. بیرون آمدن، درآمدن، خارج شدن، طلوع کردن.

دەرهاتوو : نک . دەرهاتگ.

دەرهانین : دەرانین.

دەرهاوردن : م. بیرون آوردن، درآوردن، نشان دادن، کسب کردن، تولید کردن، نوشتن.

دەرهاوێژران : م. دور انداختن، پرت کردن.

دەرهاوێشتن : نک . دەرهاوێژران.

دەرەبەگی : ا. خانخانی، ملوك الطوایفی.

دەرەتان : امص. گشادی، گنجایش، گشایش، وسعت.

دەرەتان‌دار : ص. فراخ، گشاد، وسیع.

دەرەجە : ا. پله، پلکان، درجه.

دەرەرە : ص، ا، (ه). باغ آفتابرو در دره.

دەرەقەت : توان و نیروی انجام کار.

دەرقەت‌هاتن : م. توانستن، قادر بودن، نیرو داشتن.

دەرەك : ا. دوزخ، درك، جهنم.

دەرەلنگ : ا. پاچهٔ شلوار.

دەرەو : نک . دەراو.

دەرەو : ا، (ز). دروغ، کذب، سخن ناراست.

دە رهەم : ص. در هم، مشوش، قاطی، آمیخته، متفرق، پریشان.

دەرهێنان : م. درآوردن، بیرون آوردن، خارج کردن.

دەرێ : (ه)، نک . درگا.

دەرێ : ا. بیرون، خارج.

دەریا : ا. دریا، بحر.

دەریاچە : ا. دریاچه.

دەریایی : ص نسب. دریایی، بحری.

دەریچە : امصغ. دریچه، در کوچك، در بیچه.

دەرێخستن : (ز)، نک . دەرخستن.

دەڕیدە : ص‌مر. بی شرم، بی حیا، گستاخ.

دەڕیدە : دریده، پاره، گسیخته، شکافته، چاك.

دەریزان : ا، (ز). جلو در، مدخل، درگاهی.

دەز بینك : ا. خلخال، دستبند زینتی زنان.

دەزگ : ا. نخ پرگ.

دەزگا : ا. دستگاه، دست، مجموعه، کارخانه، جهاز، کارگاه.
دەزگیر : ص فا، ا. دستگیر، دستگیره.
دەزگیران : امر. نامزد.
دەزگیرانه : (ە)، نک . دەزگیران.
دەزگیره : امر. دستگیره.
دەزماڵ : امر. دستمال.
دەزمایه : امر. دستمایه، سرمایه.
دەزوو : نک . دەزگ.
دەزووران : نک . دەزگیران.
دەزێ : نک . دەزگ.
دەزیران : نک . دەزگیران.
دەژ : ص. دج، زمین دست نخورده.
دەس : ا. دست، بازو، ید.
دەس : ا. دست، نوبت، دفعه.
دەس : ا. توان، نیرو، امکان، فرصت، مهلت.
دەس : بازی.
دەس : گروه، دسته.
دەس : مثل، مانند، شبیه.
دەساژۆ : ح مص. دستمالی شده.
دەسئاگر : آتش کم، آتش کمی که برای افروختن آتش بزرگ به کار رود.
دەسئاوان : امر. دسته هاون.
دەسئاوێژ : امر. قدرت حمله، توان حرکت «معمولاً برای اسب گفته می شود».
دەسان : ا. داستان، حکایت، قصه، سرگذشت.
دەساندەس : ح‌مص. دست به دست.
دەساندەس : ص. برابر، مساوی.
دەسانقەس : ق. عمداً، قصدی، از قصد.
دەسانواچ : ص فا، (ە). قصه گو، داستان گو، گوینده.
دەسانوێژ : نک . دەسانواچ.
دەساو : امر. آبدست، دست آب، آب مانده از شستن.
دەساو دەس کردن : م. دست بدست کردن، دست بدست مالیدن، تأخیر انداختن، طفره رفتن.
دەساوێژ : نک . دەسئاوێژ.
دەساوێژ : امر. دستاویز، مستمسك، بهانه، وسیله، دستجلو.
دەسباد : ص‌مر. باد دست، ولخرج.
دەسباز : نک . دەسباد.
دەس بازی : ح مص. دست بازی، معاشقه با دست.
دەسباف : ص مف. دستباف.
دەسباو : نک . دەسباد.
دەسبڕ : افا. کلاه‌گذار، دست بر.
دەسبڕین : م. سر کسی کلاه گذاشتن، قال گذاشتن، وعده بدون وفا دادن، قرض کردن و پس ندادن.
دەس بە ئاو گەیاندن : م. قضای حاجت کردن، دست به آب رساندن.
دەس «دەست» بە تاڵ : ص‌مر. بیکار.
دەس بەجێ : فوراً.
دەس «دەست» بە دەسا «دەستا» دان : م، تغابن، پشیمانی، دست روی دست زدن.

دەس «دەست» بە دەس «دەست» کردن : نک . دەساو دەس کردن.

دەس بەرخستن : م. دست پیش انداختن.

دەس «دەست» بەردان : م. دست برداشتن، رها کردن، ول کردن، گذشتن.

دەس «دەست» بە زاخاوا کردن : م. فریب دادن، گول زدن، وعدهٔ بدون اجراء دادن.

دەس «دەست» بەستن : م. دست بستن، مقید کردن، مانع انجام کاری از طرف کسی شدن.

دەس «دەست» بەسّە : ص‌مف. دست بسته.

دەس «دەست» بەسەر کردن : م. دست بسر کردن، سر گرداندن.

دەس «دەست» بە سینە : ص مف. دست به سینه، برده، بنده.

دەس «دەست» بەن : ا. دستبند زینتی زنان، دست برنجن.

دەس «دەست» بەنەزەر : نک . دەس به سینه.

دەس «دەست» پاچە : ص‌مر. دستپاچه، عجول، شتابزده.

دەس «دەست» پەرژان : م. دسترس پیدا کردن، فرصت یافتن، امکان یافتن، دست یافتن.

دەس «دەست» پەروردە : ص مف. دست پرورده، دست پرور.

دەس «دەست» پەیا کردن : دست پیدا کردن، راه یافتن، دخالت کردن.

دەس «دەست» پیس : ص. دست کج، دزد، کج دست.

دەس «دەست» پێ کردن : م. شروع کردن، آغاز نهادن.

دەس پیەوگرتن : م. صرفه جویی کردن.

دەس «دەست» پیەونیان : م. رد کردن، از سر باز کردن، هول دادن.

دەست : نک . دەس.

دەستاڕ : ا. آسیاب دستی.

دەستان : نک . دەسان.

دەستە : ا. دسته، گروه، جماعت، حزب، قسمت، بخش، جوخه، تیپ.

دەستە : ا. دستگیره، میله، اهرم، کلاف.

دەستەر : ا. مهر خرمن.

دەس‌تەرێقانە : ا. سوغات، هدیه، رەآورد.

دەس‌تەنگ : ص‌مر. دست تنگ، تنگ دست، فقیر، بی چیز، تهیدست.

دەس «دەست» تەنگی : ح مص. تنگ دستی، دست تنگی، فقر، بی چیزی، تهیدستی.

دەستی : ق. عمدی، قصدی.

دەستی : ص نسب. دستی، دست ساخت.

دەس‌جەم : ا. دستجمعی، همگان.

دەس «دەست» چن : ص. دستباف، ساخت دست.

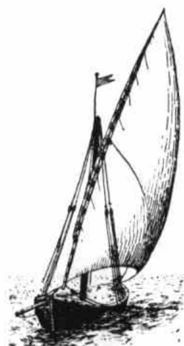
دەس «دەست» چەپەڵ : ص‌مر. دست کج، دزد، جیب‌بر.
دەس «دەست» چین : ص مر. دست چین، منتخب، بر گزیده.
دەس «دەست» خاڵی : نک . دەس تەنگ.
دەس «دەست» خوەش : صت. دستخوش، زهی، آفرین، بارك‌الله.
دەس «دەست» خوەشانه : امر. دست خوش، دست لاف.
دەس «دەست» خەت : امر. دست خط، نوشته، رسید، قبض.
دەس «دەست» دان : م. دست دادن، مصافحه کردن.
دەس«دەست»دان : م. فراهم بودن، آماده بودن، امکان داشتن.
دەس «دەست» دروو : ص مف. دست دوز، ساخت دست.
دەس «دەست» درێژ : ص مر. دِست دراز.
دەس «دەست» درێژی : ح مص. دست درازی، تجاوز، تطاول.
دەس «دەست» دۆز : ص مف. دست دوز.
دەس «دەست» ڕوین : م. توانستن، امکان داشتن، قادر بودن.
دەس «دەست» ڕەس : ص مف. دسترس، در دسترس، مقدور، ممکن.
دەس «دەست»ڕەسی : ح مص. دسترسی، قدرت، توانایی، امکان.

دەس «دەست» ڕەنج : امر. دسترنج، اجرت، پاداش، مزد.
دەس «دەست» ڕێژ : امر. رگبار تیر.
دەس «دەست» فرۆش : ص فا. دستفروش، پیله‌ور.
دەستقاله : (ز)، نک . دەس‌بەتاڵ.
دەس قووجیاگ : ص‌مر. خسیس، لئیم، کسی که چیزی از دست نمی گذارد.
دەس «دەست» قووجیاو : نک . دەس قووجیاگ.
دەس «دەست» قەرز : امر. قرض، دست قرض.
دەس «دەست» کاری : ح‌مص. دستکاری، مرمت، تعمیر، اصلاح.
دەس «دەست» کۆتا : ص‌مر. فقیر، تنگ دست، دست خالی.
دەس «دەست» کوتان : م. دست کوبیدن، با دست دنبال چیزی گشتن.
دەس «دەست» کورت : نک . دەس کۆتا.
دەس کەفتن : م. بدست آوردن، پیدا کردن، یافتن.
دەس «دەست» کەوت : ص. به دست آمده، حاصل شده.
دەس «دەست» کەم : م، ق‌مر. دست کم، حداقل.
دەس کێش : امر. دستکش.
دەس «دەست» کێشان : م. دست کشیدن، دست مالیدن، لمس کردن، دست درازی کردن به طمع، دست


دەس کێش

برداشتن، صرفنظر کردن.
دەسگا : نک . دەزگا.
دەس «دەست» گرتن : م. دست گرفتن، کمك کردن، نامزد کردن.
دەس گرۆیی : ح مصـ. دستگیری، مدد، اعانت، یاری.
دەس گورۆیی : نک . دەس گرویی.
دەس «دەست» گەیشتن : م. دسترس داشتن، توانستن، فرصت داشتن، وقت داشتن، امکان انجام کاری را داشتن.
دەس «دەست» گیر : نک . دەزگیر.
دەس «دەست» گیر بوون : م. دستگیر شدن، گرفتار شدن، توقیف شدن.
دەس «دەست» گیرە : نک . دەز گیره.
دەس «دەست» گیری : ح مصـ. دستگیری، مدد، اعانت، یاری، گرفتاری، اسارت.
دەس لاخستن : م. کم فروختن.
دەس «دەست» لیٚ کیٚشان : م. دست از چیزی کشیدن، از چیزی دست برداشتن، از چیزی گذشتن، از چیزی صرفنظر کردن.
دەس «دەست» لیٚوە شاندن : م. کسی را زدن، بروی کسی دست بلند کردن.
دەس «دەست» لیٚهەڵ گرتن : م. از چیزی دست برداشتن، از چیزی گذشتن، از چیزی صرفنظر کردن.
دەسماڵ : ا. دستمال.
دەسماڵسرکە : امر. کلاغی، دستمال مشکی که زنان به سر بندند.
دەسماڵ شەرمە : امر. دستمالی که زنان با آن دهان و چانه پوشیده دارند.
دەسماڵی کردن : م. دستمالی کردن، دستکاری کردن، دست زدن، دست مالیدن.
دەسمایە : امر. دستمایه، سرمایه، مایه.
دەسمز «دەست مز» : امر. دستمزد، مزد، اجرت، حق‌الزحمه.
دەس «دەست» نویٚژ : امر. وضو، دست نماز.
دەس «دەست» و پا کردن : دست و پا کردن، تقلا کردن، جنب و جوش کردن.
دەس «دەست» و پاگیر : ص مف. دست و پاگیر.
دەس «دەست» و پاوە شانن : م. دست و پا زدن، تقلا کردن، کوشیدن.
دەس «دەست» و پوخت : دست و پخت.
دەس «دەست» و پەیوەن : ا. پیمان، عهد، معاهده.
دەس و دیم : نک . دەس نویٚژ.
دەسوور : ا. دستور، امر، فرمان، رخصت، اجازه، آیین، روش، برنامه.
دەسوور «دەستور» دان : م. دستور دادن،فرمان دادن، امر صادر کردن.
دەس «دەست» و کرد : ساخت، کار دست، دستکار.

دەس و مشتاق کردن : م. مصافحه کردن، دست دادن.
دەسە : نک . دەستە.
دەسە «دەستە» برا : دوستی که حالت برادر دارد، برادر خوانده.
دەسە «دەستە» بوخچە : امر. بقچه کوچك.
دەسەبەرە : ا. ناوه، تاوه بنایی.
دەسە «دەستە» پاچە : نک . ده سپاچه.
دەسە «دەستە» جڵەو : امر. دستجلو، افسار.
دەسە «دەستە» جەمی : ا. دستجمعی، همگانی.
دەسە «دەستە» چرا : امر. چراغ موشی، چراغ دستی.
دەسەخوەیشك : خواهر خوانده.
دەسە «دەستە»دار : ص فا. دسته‌دار.
دەسەداس : امر. تبر داس، داس کوچك.
دەسەداو : امر. دام، دام اجتماعی.
دەسەداینە :دست به‌دامن، خواستن، به التماس خواستن.
دەسە «دەستە» دز : امر. کسی که محل را جهت دزدی شناسایی می کند.
دەسە «دەستە»سڕ : امر. دستمال.
دەسە «دەستە»قەرز : ا. قرض، دست قرض.
دەسەك «دەستەك» : امصغ. دستك، دفتر، دفتر روزانه.
دەسە «دەستە» کردن : م. دسته کردن، جمع کردن، فراهم کردن.
دەسەکەشتی : امر. کرجی، قایق، کشتی کوچك.
دەسەڵات : ا. فرصت، امکان، قدرت، توان.
دەسەموو : ا. دستنبو.
دەسەموو : ص. اهلی، دست آموز.
دەسەنازی : ح مص. دست اندازی، تعدی، تجاوز.
دەسەنە : نک . دەسەڵات.
دەسەنەدار : ص فا. توانا، قادر، کسی که می تواند کاری انجام دهد، کسی که امکان انجام کاری دارد.
دەسەوانە : امر. خلخال دست بچه.
دەسە «دەستە» و سار : افسار، دستجلو.
دەسە «دەستە» و ناو : ص مر، امر. راه سرازیری، سرازیری، شیب، سراشیب.
دەسەهەڕە : امر. ارهٔ دستی، ارهٔ کوچك.
دەس‌هەڵبەس : ا. شایعه، حرف نادرست.
دەس‌هەڵگرتن : م. دست کشیدن، دست برداشتن، گذشت کردن، ول کردن، صرفنظر کردن.
دەسەهەوسار : نک . دەسەوسار.
دەسەیاو : نک . دەسڕەس.
دەسی «دەستی» : ص. دستی، دست .


دەسەکەشتی

ساخت، عمداً، مصنوعی.

دەسیار «دەستیار» : امر. دستیار، کمك، معاون، شاگرد.

دەسیاری : ح مص. مددکاری، معاونت، شاگردی.

دەسیسە باز : ص فا. محیل، مکار، دسیسه باز.

دەس‌یەکێ : ح مص. همدستی، دست یکی.

دەس‌یەکێ کردن : م. دست یکی کردن، همدست شدن.

دەشت : ا. دشت، صحرا، بیابان، کویر، هامون، صافی.

دەشتانی : نک . دەشتایی.

دەشتایی : ح مص. صافی، همواری، دشت، جای صاف.

دەشتەوان : ص مر، امر. دشتبان، پالیزبان.

دەعبا : ا. جانور، شبح، جانداری که نام آن ناآشنا باشد.

دەعوەت : امص. دعوت، مهمانی، تشویق، ترغیب.

دەعوەت کردن : م. دعوت کردن، خواندن.

دەعە جانی : عە جاییات، کلمه‌ایست که برای آدم نازیبا و زشت یا دیوانه و چل به کار می رود.

دەغڵ : نک . دەخڵ.

دەغڵ و دان : نک . دەخڵ و دان.

دەغمە : نک . دەخمە.

دەغمەسە : ا. دخمسه، گرفتاری، فریب، دردسر، خدعه.

دەغەزار : ص. موجود «جاندار یا نبات» لاغر، مردنی، بی برگ و نوا، درخت بی شاخ و برگ.

دەغەڵ : ص. دغل، مکر، حیله، تباهی، نادرستی، تقلب، فریب، حقه، متقلب.

دەغەڵباز : ص فا. دَغلباز، فریبکار، محیل، نادرست، متقلب.

دەغەڵە : ا. مواد خارجی داخل جنس، غل و غش.

دەف : ا. دف.

دەفتەر : ا. دفتر، کتابچه، اتاق کار.

دەفتەرچە : دفترچه، دفتر، کتابچه.

دەفتەرخانە : امر. دفترخانه، دفتر، محل کار اداری.

دەفتەردار : ص فا. دفتر دار و محاسب، حسابدار.

دەفحە : ق. دفعه، مرتبه، کرت، بار، مرحله، گاه، هنگام.

دەفر : ا. ظرف.

دەفزك : ص مر. شکم گنده، پرخور.

دەفژەن : ص فا. دف زن، نوازندهٔ دف، قوال.

دەفعە : نک . دەفحە.

دەفك : ا، (با). بینی، دماغ.

دەفگەم : امر. قسمت آهنی دهنه و افسار، دهنه.

دەفە : ا. کمان، کمان الك، کمان دف و دایره.

دەڤ : ا، (با). دهن، دهان.
دەڤـات : ا، (ز). رقص، پـایـکـوبـی، عروسی.
دەڤ درێژ :افا. پر گو، زبان دراز.
دەڤشۆ : ص مف. پس آب، آب مانده بعد از ظرف‌شویی.
دەڤ کـەنـی : ا. پوزخند، زهرخند، لبخند.
دەڤ گه نی : ص مر. بد دهن.
دەڤل : ا. نسل.
دەڤ و دفن : لب و لوچه، پك و پوز.
دەڤە : ا، (ز). شتر نر.
دەڤەر : ا، (ز). برادهٔ آهن.
دەڤەهەرزە : ص مر. هرزه‌گو، پرت و پلا گو، کسی که زیاد شوخی می کند.
دەڤی : ا، (ز). درختهای کوتاه نزدیك بهم.
دەق : ا. قد، تا.
دەق : ص. صاف، شیك، زیبا.
دەق : ق. قد، اندازه، میزان.
دەقاق : ا. آهار.
دەقاق دان : م. آهار زدن.
دەقاقلی : ص مف. پارچهٔ آهار زده.
دەقـاو دەق : ص مر. برابر، معادل، مساوی، هم وزن، هم سنگ.
دەقبەستن : م. تا برداشتن، قد شدن، صاف شدن.
دەق دان : م. صاف کردن، منظم کردن، تا کردن.
دەق کـردن : م. قد کردن، چهارقد کردن، صاف کردن.
دەق گرتن : نک . دمق به ستن.
دەقل : ص، (ز). زمین سخت، غیر قابل کشت.
دەقـلـووس : ص، (ز). معلق، پشتك وارو.
دەقلووك : ا، (ز). مازو.
دەقنە : ا. آزوغهٔ زمستانی طلاب.
دەقۆر : ا، (ز). گوسفندی که پشم نرم کرك مانند دارد.
دەقیقە : ق، ا. دقیقه.
دەك و دیم : پك و پوز، سر و سیما.
دەکووش : ا، (ز). گهواره.
دەگا : ا. آبادی، ده، روستا.
دەگمە : گه گاه، اتفاقی، بندرت.
دەگمەن : نک . ده‌گمه.
دەگەدان : م. جفت دادن حیوانات.
دەگـەر : ص. کار آمد، آگاه، توانا به انجام کار.
دەگــەل : ا، (ز). شــوخــی، مــزاح، مسخرگی.
دەگەڵ : ح اضـ. با.
دەگەڵ : ا. ناخدا.
دەگەنەك : ا. کچك، چوب دستی.
دەڵ : ا. ماده سگ.
دەلاق : ا. دریچه، دربیچه، نور گیر.
دەلاك : ص. دلاك، سلمانی، آرایشگر.
دەلاك خانە : امر. سلمانی، دلاك خانه.
دەڵاڵ : ص، ا. دلال.
دەڵاڵـانـە : دلالانه، مبلغی که بابت مزد

دلال پرداخته می شود:
دەلاّلی : حمصـ. دلالی.
دەلاّلـەت : امصـ. دلالت، راهنمایی، دلداری، هدایت.
دەلاّندن : م. ترشح کردن، نشت کردن.
دەلاّنن : نک . دەلاّندن.
دەلّپ : ص. لباس گشاد یا گشاد شده، گشاد، لباس جا انداخته.
دەلّق : ا. طلق، نایلون، پلاستیك.
دەلّقەك : ا. دلقك.
دەلّقین : م، (ز). آبرو رفتن، بی آبرو شدن.
دەلنگ : ا، (با) . پاچه شلوار.
دەلنگ‌هەلّکراو : پاچه ورمالیده.
دەلۆش : ص. ناسپاس.
دەلوو : ص فا. پُرگو، پر چانه، وراج، زیادگو. خنیاگر.
دەل و قەل : ص مر. پُررو، دورو، زبان باز.
دەلّە : ص. دلـه، هـرزه، ولـگـرد، ول، رها.
دەلّە : ص. دزد، پرخور، شکمباره، چشم چران.
دەلّە : ا. حیوان ماده.
دەلّە بە با : ص مر. ماده سگ فحل.
دەلّـەدەلّ : حالت مایع یا مادهٔ نرم زیر پوسته سفت مانند آب در مشك یا دمل رسیده.
دەلّەدێو : امر. عفریته، دیو ماده.
دەلەسە : ا.تقلب، فریب، حقه، مکر، نیرنگ.
دەلّەشڕ : لقبی کنایه آمیز برای زنان.
دەلّەك : ا. قاقم.
دەلّەمە : ا. لخته، شیر لخته، پنیر تازه.
دەلیا : نک . دەریا.
دەلیالووش : ص فا. پرخور، شکمباره، شکم پرست. آزمند.
دەلّیان : نک . دەلاّندن.
دەلیقانی : ص. زن بی‌حیا، زن سلیطه.
دەلیدوومان : نک . دەلّقەك.
دەلیل : ا. دلیل، برهان، علت، مدرك، سبب.
دەلّین : م. تراوش کردن.
دەم : ا. دهن، دهانه، دهان، لبه.
دەم : ا. دم آهنگری.


دەلیدوومان



دەم : ق. لحظه، آن، دم.
دەم : ا. بخار.
دەمـــاخ : ا. خُـلق، عـادت، شـرایـط، حوصله، تمایل، ذوق.
دەماخە : ا. دماغه.
دەمادەم : دمادم، دمبدم، لحظه به لحظه.
دەمار : ا. رگ.
دەمار : ا. برگ توتون.
دەماردەرهـاوردن : آزار دادن، اذیـت

کردن.

دەماردەرهێنان : نک . دەماردەرهاوردن.

دەمانچە : ا، (ە). طپانچە، اسلحۂ کمری.



دەماندن : م. دمیدن، دمیدن کوره، پف کردن.

دەمانن : نک . دەماندن.

دەماودەم : ق مر. در حال، فی الفور، آنی، بلافاصله.

دەم بڕ : تمام کردن حرف بر سر موضوعی مانند قیمت کردن و چانه زدن و توافق بر سر معامله.

دەمبوونەتاقچرا : دهان از تعجب باز ماندن.

دەمبوونەتەڵەی تەقیاگ : دهان از تعجب باز ماندن.

دەمبەدەم : نک . دەمادەم

دەمبەس : امر. دهن بند، دهان بند.



دەم بەس

دەمبەن : نک . دەمبەس.

دەمبەیەکاهاتن : ناتوانی در حرف زدن و گفتگو.

دەم بێن : دهان بند، دهن بند، طنابی که با آن در جوال و کیسه را بندند.

دەمپووچەڵ : ص مر. آدم بی دندان.

دەمپوخت : امر. دم پختك، دم پخت.

دەمپیس : نک . دەمچەپەڵ.

دەم تاڵ : ص مر. بد دهن، بد زبان، ناسزاگو.

دەمتەڕ : ص مر. خوش صحبت، سر و زبان دار، پُرچانه.

دەم چەپەڵ : ص مر. دهان دریده بد دهن، دهان آلوده، بد زبان، ناسزاگو.

دەمچرۆ : امر. آجیل، چیزی که بعنوان تنقل خورده می شود.

دەمچەرخدان : م. زیاد گفتن، پرچانگی کردن، به حساب حرف زدن.

دەمچەفت : ص مر. کسی که می گوید اما نه به حرف خود اعتقاد دارد و نه به آن عمل می کند.

دەمخاو : ص مر. کسی که شُل حرف می زند.

دەمخۆشانە : امر. شتل، شتلی، مژدگانی.

دەمدار : ص فا. پُررو، پُرچانه، کسی که زیاد حرف می زند، خوش صحبت.

دەمداچەقاندن : دهان از تعجب باز ماندن.

دەمدان : م. چریدن، خوردن.

دەم دان : م. حرف زدن.

دەمدڕاو : ص مف، ص مر. دهن دریده، بدزبان، کسی که نتواند حرف را نگاهدارد، دهن لق.

دەمدەمی : ص نسب. دمدمی، هردنبیل، بی اراده، هَوسران.

دەمدڕیاگ : نک . دەمدڕاو.

دەمدەس : نک . دەم و دەس.

دەمڕەش : ص مر. سق سیاه.

دەمسوور : ص مر. گستاخ، پُررو، حاضر جواب.

دەمسووری : ح مص. گستاخی، پُررویی، حاضر جوابی.

دەمشڕ : نک . دەمچەپەڵ.

دەم قاڵ : امص. مشاجرهٔ لفظی، مکابره، مناقشه، گفتگوی تند.

دەمقاڵە : نک . دەمقاڵ.

دەمك : ا، (ز). نُك، نوك، منقار.

دەم کردن : م. دم کردن.

دەمکوڕ دان : م. سرزنش کردن، خجالت دادن، از صحبت باز داشتن کسی.

دەم کونی : امر. دم کنی، سبد مسطحی که در پارچه پیچیده است و روی دیگ برنج برای دم کردن گذارند.

دەمکێشان : م. دم کشیدن.

دەمگرتن : م. دم گرفتن، هم آواز شدن.

دەمگەرم : ص مر. خوش زبان، خوش صحبت، دم گرم.

دەملەق : ص مر. دهن لق، کسی که نمی تواند زبان خود را نگاهدارد.

دەمماقمان : دهان از تعجب باز ماندن.

دەمنە : امر. دهنه، دهن نه، جای دهان گذاشتن در قلیان.

دەم و پل : دك و دهن، پك و پوز، لب و لوچه.

دەم و چاو : سر و صورت، صورت.

دەم و دوو : دم و دود، دود و دم.

دەم و دەم : ق مر. فوری، آنی، ناگهان، بلافاصله.

دەم و دەس : نک . دەم و دەم.

دەم و فلّچ : دك و دهن، لب و لوچه، پك و پوز.

دەم و قەوچە : نک . دەم و فلّچ.

دەم و کاوێژ : نک . دەم و فلّچ.

دەمە : ا. لبه. لبهٔ تیغ.

دەمە : ا. مشتوك سیگار.

دەم هاتن بە یەکا : ناتوانی در حرف زدن، کلمات را جویدن.

دەم هار : ص مر. زبان دراز، حاضر جواب، گستاخ.

دەمەتەقێ : ح مص، (ه). گفتگو برای گذراندن زمان، گپ زدن.

دەمەترێشتە : قطعات کوچك چوب که از اثر تیشه بر چوب جدا می شود.

دەمەجاو : غذای جویده و بیرون داده شده.

دەمەڕ : ص. دمر، دمرو.

دەمەرقوڕپان : ا. شلوار کردی.

دەمەڕوو : نک . دەمەڕ.

دەمەڕێژ : ص مر. چاقو و کارد لب پریده.

دەمەسووان : امر. براده آهن.

دەمەزەرد کردنەوە : م. تیز کردن کارد و چاقو و گاو آهن همراه با

آبدادن مجدد.

دەمەق : ص. دمغ، سر خورده، بور.

دەمەقرە : نک. دەمقال.

دەمەقەیچی : تیکه پارچه، آنچه بعد از خیاطی از پارچه باقی مانده و دور انداخته می شود.

دەمەکوتی : ح مص. جستن خوراکی با دهان وسیلهٔ بچه.

دەمەلاسکێ : تقلید.

دەمەلاسکێ کردن : م. ادای کسی را در آوردن، تقلید در آوردن.

دەمەڵقوّپان : نک. دەمەرقوّپان.

دەمەنی : سرما خوردگی، زکام.

دەمەو خوار : امر. چیز سرازیر، رو به پایین، سر پایین پا بالا.

دەمەوڕوو : ص، ق. واژگون، دمرو.

دەمەو نوخون : ص، ق. واژگون بر گشته.

دەمە و نوخون کردن : م. واژگون کردن، بر گرداندن، دمرو کردن.

دەمەوەر : ص مر. گستاخ، پُر گو، اضافه گو، فضول، حاضر جواب، سخنور.

دەمەوەری : ح مص. گستاخی، اضافه گویی، حاضر جوابی، فضولی، سخنوری.

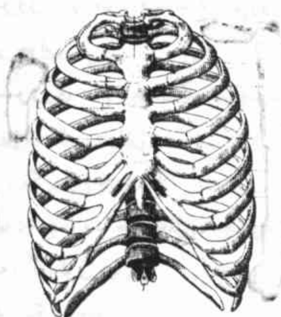
دەم هەراش : نک. دەم هار.

دەم هەڵبەس : ص مر. حرف از خود در آمده، از خود ساخته، کلام بدون ماخذ و مرجع.

دەم هەڵە : نک. دەم چەپەڵ.

دەمێ : ق. دمی، گاهی، زمانی، وقتی.

دەن : ا. دنده.



دەندووك : ا. نُك، نوك، منقار.



دەندكێ پەمبوو : امر. پنبه دانه.

دەنك : ا. دانه.

دەنك : ص. یگانه، یکتا.

دەنگ : ا. صدا، آواز، خبر، شایعه، چو.

دەنگبێژ : (ه)، افا. آواز خوان، خواننده، خنیاگر.

دەنگبڕ : ا. صدا خفه کن.

دەنگخوەش : ص مر. خوش آواز.

دەنگدابڕین : م. کوتاه کردن حرف، بریدن صحبت، تمام کردن کلام.

دەنگ دار : ص فا. خوش صدا، صدادار، پر سر و صدا، سر و صدا

کن.

دەنگ دان : م. صدا دادن، شایع شدن، شایع کردن، صدا کردن، بانگ برآوردن.

دەنگدانەوە : نک . دەنگدان.

دەنگدڕان : م. بلند کردن صدا، فریاد زدن، عربده کشیدن.

دەنگدەرچوون : م. مشهور شدن، نام آور شدن، بنام شدن.

دەنگدەرهاتن : م. حرف زدن در حال عصبانیت، فریاد زدن، بحرف آمدن.

دەنگ ژار : صدای ضعیف ناله مانند.

دەنگ کردن : م. دعوت کردن، صدا زدن، صدا کردن، کمك خواستن، فریاد برآوردن.

دەنگ گەڕیان : م. شایع شدن، چو افتادن، حرف به گوش همگان رسیدن.

دەنگ نووسان : م. درنیامدن صدا، صدا در گلو خفه شدن.

دەنگنێر : ص مر. کسی که صدای کلفت دارد، صدای کلفت.

دەنگ و باس : امر. شایعه، حرفی که بر سر زبان افتد.

دەنگو : ا. شایعه.

دەنگەشە : امص. مشاجره لفظی، نقار، میانه شکراب.

دەنووس : امر. مکتوب، دست نویس، دست نوشته.

دەنووك : ا. منقار، نُك، نوك.

دەنە : ا. دندە.

دەو : امص. دو «دویدن».

دهۆ : ص. زود رنج، عصبی، حساس.

دەوا : ا. دوا، درمان، دارو.

دەوات : ا. دوات.

دەواخ : ص. دباغ.

دەواخانە : امر. دواخانە، دباغخانە.

دەواخچی : ص شغل. دباغچی، کسی که پوست دباغی کند.

دەواخی : ح مص. دباغی.

دەوار : ا. چادر، چادر سیاه.

دەوا : ا. علاج، چاره.

دەوار : ا، (با). الاغ.

دەوارە : ا. چاره، علاج، تلافی.

دەوار بردن : م. علاج کردن، چاره کردن، تلافی کردن.

دەواساز : ص فا. داروساز، دواساز.

دەوافرۆش : ص فا. دارو فروش، دوا فروش، دواساز.

دەوال : دزد شبگیر.

دەوان : ص مف. آبداده، شمشیر یا خنجر آبداده.

دەوانچە : ا. طپانچە، اسلحە کمری.

دەور : ا. دور، پیرامون، محیط، اطراف.

دەور : ا. دور، پرامون، محیط، اطراف.

دەور : ا. عصر زمان، دوره، گردش، حرکت دورانی.

دەور : ق، دفعه، نوبت، مرتبه، وهله.

دەوران : امص. دوران، عهد، زمان، وقت، دوره.

دەوردان : م. دوره کردن، حلقه زدن



دەوات

بدور چیزی، گردیدن به دایره.

دەور و پشت : اطراف، جوانب، دورور.

دەور وەر : نک . دەور و پشت.

دەورە : امص. دوره، کناره، گردش.

دەورە کردن : م. دوره کردن، دوباره خواندن، دور کسی را گرفتن.

دەورەگرتن : م. دور چیزی را برای استحکام با چیز دیگر گرفتن مانند دور گیوه را با چرم دوختن.


دەوری

دەوری : ا. دوری، بشقاب، دیس، توگود، لب تخت.

دەوش : ا، (با). رد، اثر پا، پی.

دەوڵ : ا. دهل.

دهۆڵ : ا. دهل.

دەوڵ ژەن : ص فا. دهل زن، کسی که دهل می زند.

دەوڵ کوتان : م. دهل زدن.

دەوڵەت : امص، ا. دولت، حکومت، مال، مکنت، ثروت.

دەوڵە مەن : ص مر. دولتمند، ثروتمند، توانگر، دارا.

دەوڵەمەند : نک . دەوڵەمەن.

دەوە : ا. تپاله، مدفوع گاو.

دەوە : نک . دبە.

دەوەڵ : ح مص. سر گردانی.

دەوەن : ا. بوته جنگلی، چوب و چگل.

دەوەنبەئاش : حرف بیهوده، گفتگوی بیمورد، مناقشه بر سر ناچیز.

دە و یقاندن : م، (ز). آزمودن سختی ونرمی پوست تخم مرغ با زدن به دندان.

دەویت : ص فا. دیوث.

دەوین : ا، (با). دوغینه.

دەه : عدد. ده.

دەهشای : ده شاهی، یك پناباد.

دەهۆڵ : ا. دهل.

دەهۆڵ دران : رسوا شدن.

دەهیە : افا، (ز). درنده.

دەی : دیاالله، گفتهٔ تحریك و تشویق.

دەیر : ا. دیر.

دەیری : ص. دیوانه، سفیه، مجنون، احمق.

دەیز : ا، (ز). برگ و شاخه جهت خوراك حیوانات.

دەیسان : ق. باز هم، ایضاً، مجدداً.

دەیلاخ : ا. بچه شتر.

دەیلاق : ص. دیلاق، قد بلند.

دەیلەم : ا. دیلم.

دەیم : ص. دیم، پاریاب، فاریاب.

دەیمزار : امر. دیمزار.

دەیمەڕۆ : نک . دەیمزار.

دەیمی : ص نسب. دیمی.

دەیۆس : نک . دەویت.

دەیەك : ق. عشر، ده یك.

دەیار : ا. دیار، کس، کسی.

دێ : ا. ده، آبادی، روستا.

دیار : ص، ا. آشکار، روشن، معلوم، نمایان.

دیار بوون : م. معلوم شدن، پیدا شدن،

آشکار شدن، هویدا شدن.

دیارگه : امر. مظهر، جای آفتابی شدن قنات.

دیاری : ا. هدیه.

دیاری : ح مص. نشانه گذاری، علامت گذاری.

دیاری دان : م. پیدا شدن کسی از دور، هویدا شدن، آشکار شدن.

دیاری کردن : م. نشانه گذاشتن، تعیین کردن،نشان کردن.

دیاری کریاگ : ص مف. معین، تعیین شده، منتخب، علامت گذاشته شده، نشانه گذاری شده.

دیان : ا. دندان.

دیان شاش : ص مر. دندانهایی که از همدیگر فاصلهٔ زیادتر از حد معمول دارند.

دیان کلێل بوون : کلید شدن دندانها.

دیان کێشان : م. دندان کشیدن.

دیان لێ تیژ کردن : چشم طمع به چیزی دوختن.

دیانه : ا. دهانه، دهنه، لگام، لجام.

دیانه چیرێ : دندان قرچه.

دیانه ڕووکێ : نک . دیانه چیرێ.

دیای : م، (ه). دیدن، تماشا کردن، نظاره کردن.

دیباچه : ا. دیباچه، مقدمه.

دیه‌گ : ا. دنگ برنج کوبی.

دیتن : م. دیدن، نگاه کردن، نظاره کردن.

دیخوون : ا. بند تنبان، نخ شلوار، بند شلوار.

دید : ا. دید، بینائی، بصیرت، بینش، تخمین، برآورد.

دیدار : امص. دیدار، ملاقات.

دێدك : ا، (با). طحال، سپرز.

دید و بازدی : دید و بازدید.

دیده : ا. چشم، دیده.

دیده‌بان : ص. دیدبان.

دیده‌گا : امر. دیدگاه، نقطه نظر.

دیده‌وان : نک . دیده‌بان.

دیده‌نی : ص. دیدنی، قابل دیدن، زیبا، مرئی.

دێر : ق. دیر.

دێر : ا. سطر.

دێراخێز : ص مر. تنبل، تن پرور.

دێران : م. گنجایش داشتن، ظرفیت داشتن.

دێرڕه‌س : ص مر. دیررس.

دێر کردن : م. دیر کردن، طول دادن.

دێرگا : امر. دیرگاه، دیر وقت.

دێروه‌خت : نک . دێرگا.

دێری : ح مص. دیری، تأخیر.

دێریان : م. گنجیدن، جاگرفتن.

دێرینه : ص نسب. دیرینه، دیرین.

دێز : ص. دیزه، خردیزه، رنگی برای الاغ.

دێزپا : ا. سه پایهٔ دیزی.

دێز داشه : ا. دش داشه، پیراهن شب.

دێزگ : نک . دێز.


دێزه

دێزه : م. دیزه، ظرف سفالی شکمدار جای پختن آبگوشت، ظرف سفالی شکمدار جای ترشی و مربا و غیره.

دێزی : نک : دیزه.

دیژه : ا. مذهب.

دیسا : ق. دوباره، ایضاً، مجدداً.

دیسان : نک . دیسا.

دیسك : ا، (با). لانجین، طشت سفالی.

دیسه : ا، (ز). قوچ و میش کوهی.

دیش : ا. اسباب و اثاث خانه، خرده ریز.

دیشلەمە : ص، ا. چای بدون قند.

دیڤ : ا، (با). دم.

دێق : ا. دق.

دێقەت : امصـ. دقت، توجه، باریك بینی.

دێقەت کردن : م. دقت کردن، توجه داشتن.


دیکل

دیکل : ا. خروس.

دیگه : ا. عمه، خاله.

دیل : ص، ا. اسیر، زندانی.

دێڵ : ا. سگ ماده.

دێلانێ : ح مصـ. آواز بی خیالی.

دێلانێ : ح مصـ. تاب بازی.

دیلباز : ص فا. کار آمد، آگاه، آشنا.

دیلك : نک . دیل.

دیلماج : ص، ا. دیلماج، مترجم.

دیلەك : امصـ. شفاعت، از کسی چیزی بخاطر دیگر خواستن.

دیلەمار : ا، (ز). بزمجه.

دێم : نک . دەیم.

دیم : ا. طرف، رو، روی، وجه.

دیم : ا. صورت، رخسار، چهره.

دیم : ا. صفحه.

دیماتی : ا، (ز). دهاتی، روستایی، دەنشین.

دیمان : ا، (ه). رخسار، صورت، طرح، چهره.

دیماندیم : ق، (ه). پشت و رو، واژگون.

دێمەڕۆك : نک . دیمزار.

دیمه شۆره : امر. سفیداب.

دیمەن : نک . دیمان.

دیمەك : ا، (ه). مهار.

دین : ا. دین، آیین، کیش، مذهب.

دین دار : ص فا. دیندار.

دینار : ا. دینار.

دێو : ا. دیو.

دێو : ا. طرف، جهت، رو.

دێو : ا. صفحه.

دێواچه : ا. دیباچه، مقدمه، سرآغاز.

دیواخ : ا. چادر قرمزی که به سر عروس می کشند.

دیوار : ا. دیوار.

دیواره : ا. دیواره.

دێوان : ا. دیوان، محکمه، محل حکومتی.

دیواندڕ : ص مر. بی‌حیا، بی‌شرم، بی‌آبرو، زبان دراز، گستاخ.

دێواندێو : این رو آن رو، این طرف

آنطرف، واژگون.

دێواندێو کردن : م. پشت رو کردن، این طرف و آن طرف کردن، این رو و آن رو کردن.

دێوانە : ص. دیوانه، مجنون، شیدا.

دێوجامە : امر. جامهٔ شکار کبك.

دێو دڵ : ص‌مر. دیو دل، قوی دل.

دێوەدەر : ص مر. لباس کهنه سوراخ شده، سوراخ دیوار.

دێوەرژن : ا. دوده و گردی که از سقف آویزان می شود، کارتنك دوده گرفته.

دێوەڵوکە : ص مر. پهلوان پنبه.

دێهاتی : ص نسب. دهاتی، روستایی، دەنشین.

دیهار : نک . دیار.

دیهار بوون : نک . دیار بوون.

دیەنی : ص. دیدنی، قابل دیدن، مرئی، زیبا.

دیەنی : دید و بازدید، دیدنی، ملاقات.



ر : ر

را : ا. راه، رهگذر، معبر.

را : ا. رأی، انصاف، عقیده.

را : ا. نوبت، توبه، بار، کرت، راه.

رابردوو : امف. گذشته، سپری شده.

رابگار : ص فا. راهگذر، عابر، گذرنده، مسافر، سیاح.

رابگردن : م. گذراندن، سپری کردن، وقت گذراندن.

رابواردن : نک . رابگردن.

رابوردن : نک . رابگردن.

رابورده : نک . رابردوو.

رابوون : م، (ز). برخاستن، بلند شدن.

رابەر : ص فا. رهبر، پیشوا، هادی.

رابەر : ص شغل. پستچی، نامەرسان.

رابێژ : نک . راوێژ.

رابێژگا : نک . راوێژگا.

رابین : (با)، نک . رابوون.

رابینین : م، (با). امید داشتن به توانایی کسی، انتظار انجام کاری را از کسی داشتن.

راپسان : م. آماده حمله شدن، براق شدن.

راپسکان : م. قاپیدن، گرفتن چیزی از کسی به ناگهانی.

راپسکاندن : نک . راپسکان.

راپورت : ا. گزارش، راپورت.

راپەڕاندن : م. از جا پراندن، چیزی را

بەسرعت جابجا کردن، از خواب پراندن، ناگهان پراندن.

راپەرموون : م. نک. راپسکان.

راپەڕین : م. پریدن ناگهانی، پریدن از خواب، چیزی را ناگهان جابجا کردن.

راپێچان : م. لوله کردن و بردن چیزی وسیله آب یا باد، پیچیدن و لوله کردن و بردن چیزی وسیله کسی، قاپیدن و بردن.

راتلەقان : م. جنباندن و تکان دادن چیزی مانند گهواره.

راتلەقان : م. زدن مشك، تکان دادن مشك برای جدا کردن کره از دوغ.

راتلەقان : م. گرداندن آب در ظرف برای شستن و پاك کردن.

راتوو : ا. جیره، جیره طلاب علوم دینی، وظیفه، ماهیانه، جیره غذایی.

راتووخوەر : افا. جیره خوار، وظیفه خوار، حقوق بگیر.

راتەکاندن : م. تکان دادن ناگهانی، لرزاندن ناگهانی.

راجە : ا. تیر، تیر چوبی.

راچڵەکان : نک. راپەڕاندن.

راچەناندن : نک. راپەڕاندن.

راچەنین : نک. راپەڕین.

راخستن : م. پهن کردن، گستردن، انداختن چیزی مانند فرش بر روی زمین.

راخوڕین : م. غریدن، سر کسی نهیب زدن، سر کسی فریاد کشیدن.

راخوستین : م، (ز). پناه بردن، پناه گرفتن، پناهنده شدن.

راخەر : ا. چیزی مانند فرش که در زیر پا اندازند.

رادار : ص فا. راهدار، کسی که راه را نگهداری کند.

رادار : ص، ص فا. راه‌گیر، سرگردنه گیر، باج گیر.

رادارانە : امر. راه دارانه. پولی که بابت نگهداری راه از راه گذران گرفته می شود، باج.

راداشتن : م. سرپا گرفتن بچه.

رادان : م. دور انداختن، پرت کردن.

رادووکەوتن : م. رفتن زن بدنبال مرد.

رادوونان : م. تعقیب کردن، پی گرفتن، دنبال رفتن.

رادە : ق. اندازه، مقدار.

رادیۆ : ا. رادیو.

رار : سگ ولگرد.

رار : ص. چیز پخته، چیز بسیار پخته.

رارِا : ص. راه راه، خط خطی.

رارِا : ص. رای رای، کسی که هر دم بر رأی دیگریست.

رارِەڤ : نک. رارِەو.

رارِەو : ا. راهرو، گذرگاه، معبر، راه.

راز : ا. قصه، داستان، راز، قصه نهان، حرف پوشیدن، سِر.

رازان : م. آراستن، پیراستن، زینت کردن، آرایش کردن.

رازان : م. خوابیدن، دراز کشیدن.

رازاندن : نک . رازان.

رازاندنەوە : نک . رازان.

رازانن : نک . رازان.

رازاوە : امف. آراسته. پیراسته، آرایش شده.

راز کەر : ص فا. داستان گو، قصه گو، داستانسرا.

رازنای : (ھ)، نک . رازان.

رازوێژ : نک . راز کەر.

رازی : ص. خشنود، راضی.

رازیانە : ا. رازیانه.



رازیاگ : نک . رازاوە.

رازینەر : ص شغل. آرایشگر.

راژە : نک . راجه.

راژەندن : م. جنباندن گهواره، زدن مشك.

راژەنین : نک . راژەندن.

راس : ص. راست، درست، مستقیم، درستکار، امین، صحیح العمل، حقیقت، صریح، میزان.

راس : ص. راست، سیخ، سیخ شده.

راسا : ص، ا. راسا، صافی، هموار، تخت، راسته.

راسایی : ص نسب. صافی، تختی، همواری، راستی.

راس بوونەوە : م. بر پای خاستن، راست شدن.

راسپاردن : م. فرستادن پیغام وسیله کسی به دیگری، پیغام فرستادن.

راسپاردە : ص فا، امر. پیغامبر، پیامبر.

راسپێر : ص فا. راه سپر، ره سپر، راهگذر، رهگذر، عابر، راه‌پیما، کسی که راه می پیماید.

راسپێراو : نک . راسپاردە.

راست : نک . راس.

راستاڵ : ص مر. راست گو، راست کردار.

راستایی : نک . راسایی.

راستا بێژ : ص فا. راست گو، راست گوی.

راست کردن : نک . راست گوتن.

راست کردنەوە : م. راست کردن کجی.

راست کوتن : م. راست گفتن، درست گفتن.

راست گۆ : نک . راست بێژ.

راست گوتن : م. راست گفتن، درست گفتن.

راست وێژ : نک . راست گۆ.

راست وێژی : راست گویی.

راستە : نک . راسه.

راسته بازار : راسته بازار.
راسته ڕێ : ص مر، امر. راه راست، راه مستقیم، راه درست.
راسته‌قینه : راستی، راستی راستی، به درستی.
راسته‌ك : بالشتك چوبی که بر سر چوب بلندی است و با آن شنهای تنور سنگك پزی را صاف و یکنواخت کنند.
راسته‌کی : نک . راسته قینه.
راسته‌کینه : نک . راسته قینه.
راسته وانه : چیزی که از راست بچرخد یا از راست باز شود.
راسته وخوّ : ص. راست، راست و حسینی، حرف بدون خلاف، حرف بدون رو در بایستی.
راسته و بوون : نک . راسه و بوون.
راسته و کردن : راست کردن، شق کردن، سیخ کردن.
راس چوون : م. راست راه رفتن.
راس ڕوین : نک . راس چوون.
راس وێژ : نک . راست بێژ.
راسه : ا. قطار، صف، راسته، راسته بازار.
راسه و بوون : م. راست شدن، بر پای خاستن، بلند شدن، سیخ شدن.
راسه و کردن : نک . راسته و کردن.
راسی : ح مصـ. راستی، درستی، حقیقت، واقعیت.
راسی : ص. راسا، صافی، دشت، راستی.
راڤ : ا. شکار.
راڤ چی : ص شغل. صیاد، شکارچی.
راڤه : امصـ. شرح، بیان، توضیح.
راڤه کرن : م. شرح دادن.
راڤه کری : ص مف. مشروح.
راڤه‌که‌ر : ص فا. شارح.
را کردن : م. دویدن، فرار کردن، در رفتن.
راکرن : م، (ز). در جایی ماندن، متوقف شدن.
راکشان : م. دراز شدن، خوابیدن، یك وری خوابیدن.
راکشاندن : م. دراز کردن، خواباندن.
راکشاو : امفـ. خوابیده، دراز شده، آرام.
راکه‌تن : م، (ز). خوابیدن.
راکه‌وتن : م. راه افتادن، آماده شدن.
راکێشان : م. کشیدن، گرفتن و کشیدن.
راگر : ص فا. چیزی که راه را بند آورد، سد، راهزن.
راگر : ص. رئیس ایل و خانواده.
راگرتن : م. راه گرفتن، بند آوردن بهر دلیل و صورت مانند ساختن سد و گذاشتن سنگ تا گرفتن رَاه وسیله سر گردنه گیر.
راگوزه‌ر : امر. راهگذر، گذرگاه، راه، معبر.
راگوزه‌ر : ص‌فا. رهگذر، عابر، گذرنده.
راگه : (ه). راهگذر، گذرگاه، راه.

راگه‌یاندن : م. فهماندن، تفهیم کردن.
راگه‌یشتن : م. رسیدگی، رسیدن به چیزی، رسیدگی به کاری یا چیزی.
راگه‌یین : ص فا. پیغامبر، کسی که حرفی را از جایی به جایی می برد، مُبلغ، شایعه ساز.
راگیر بوون : م. ماندن، متوقف شدن.
راگیر کردن : نک. راگرتن.
رام : ص. رام، مطیع، فرمانبردار.
رامالّ نیان : م. تعقیب کردن، دنبال شکار دویدن، تاراندن، فرار دادن.
رامان : م، (ه). فکر کردن.
رامان : امص. اندیشه، تفکر.
رامان : امص. آرامش.
رامان : م. اندیشیدن در آرامش، تفکر در آرامش.
راماو : افا. متفکر، اندیشمند، کسی که در آرامش فکر می کند.
رام بوون : م. رام شدن، مطیع شدن، سر براه گشتن، اطاعت کردن، تربیت گرفتن، گردن نهادن.
رام کردن : م. رام کردن، مطیع کردن، تربیت کردن.
رامکه : نک. رامیّ.
راموز : ا، (با). ماچ، بوسه.
راموس : نک. راموز.
راموسان : م، (با). بوسیدن، ماچ کردن.
راموسین : نک. راموسان.
رامه : نک. رامیّ.
رامیّ : ا، (ه). تخم مرغ راهنما، تخم مرغی که برای هدایت مرغ در محل تخم گذاری قرار داده می شود.
رامیار : ص فا. سیاستمدار، سیّاس.
رامیاری : امص. سیاست، دیپلماسی.
ران : ا. ران.
ران : ا. گله حشم و چهارپا.
راناو : ضمیر.
راندن : م. راندن، هدایت کردن، راه بردن.
رانك : ا. شلوار پشمی کردی.
رانما : ص فا. راهنما، رهنما، راهبر، هادی، هدایت کننده.
رانموونی : ح مص. رهنمونی، هدایت، دلالت کردن، راه نشان دادن، رهنمونی کردن.
رانه‌کی : ا. رانکی، پاردم، تسمه‌ای از پالان که درکنار ران ستور قرارگیرد.
رانین : م. راندن.
راو : ا. شکار، نخجیر، صید.
راو : ا. مکر، حیله، تزویر، ریا.
راوار : ص مر. رهوار، راهوار، تندرو، مقاوم در راه رفتن.
راوان : باعجله، باشتاب.
راوچی : ص شغل. شکارچی، صیاد.
راو کردن : م. صید کردن، شکار کردن، نخجیر کردن.
راوکه : نک. رامیّ.
راوك : ا. کیسه‌ای که دانه انگور یا انار در آن ریخته و با فشردن عصاره میوه

از آن خارج سازند.

راوکەر : نک . راوچی.

راونان : نک . رامالّ‌بیان.

راونیان : نک . رامالّ نیان.

را و ڕوو کـــردن : م. دست به دست کردن، تأخیر انداختن.

را و ڕێـــس : تـار و پـود، سـاخـت، ساختمان.

را و ڕیو : کلك، حقه، تزویر، ریا.

راوەبیـەی : م، (ھ). گـنجیـدن، جـای گرفتن، جابجا شدن.

راوەستان : م. ایستادن، سر پا ایستادن، متوقف شدن، ماندن، خوابیدن ساعت.

راوەستاندن : م. سر پا نگاهداشتن، سرپا ایستاندن، متوقف کردن، جلو گرفتن، نگهداشتن.

راوەستاو : امف، ص. ایستاده، متوقف، پابرجا، مانده.

راوەشـان : م. تکان دادن، لرزاندن به تندی.

راوەشاندن : نک . راوەشان.

راوەك : ا. کیسه دوغ.

را وی : ص نـسـب. شـکـاری، حـیـوان شکاری، مانند تازی و باز.

راوی : ص فا. راوی، گوینده، روایت کننده.

راویار : رهگذر، عابر، گذرنده.

راویار : نک . راوچی.

راوێچکە : آمد و شد، آمد و رفت.

راوێچکە : تفکر، اندیشه.

راوێـژ : ا. مـشـورت، گـفـتـگـو، پـنـد، نصیحت، راهنمایی.

راوێـژ کـردن : م. مـشـورت کـردن، مصلحت اندیش کردن، راهنمایی کردن، پند دادن، نصیحت کردن.

راوێـژەر : افا. مشاور، راهنما، کسی که راهنمایی می کند، کسی که طرف مشورت قرار می گیرد.

راوێژگا : ا. مجلس شوری.

راوێژیار : نک . راوێژەر.

راوێستان : نک . راوەستان.

راوێشکە : نک . راوێچکە.

راھ : ا. راه، گذرگاه، رهگذر، معبر.

راھاتن : م. یاد گرفتن، آشنا شدن.

راھانین : نک . رام کردن.

راھبردن : م. راه بردن، گذراندن.

راھێژاندن : ناگهانی حمله کردن.

راھێشتن : م. سر پا گرفتن بچه.

راھێلّان : نک . راھێشتن.

راھێنان : نک . رام کردن.

راھـی بـوون : م. راهـی شـدن، راه افتادن، رفتن، عزیمت کردن.

رایـاخ : ا. فرش یا چیزیکه زیر پا انداخته شود.

رایـج : افـا. رایـج، جـاری، روان، متداول.

رایخ : نک . رایاخ.

رایە : ا. توان، نیرو، شایستگی «این واژه در حالت نفی به کار رود.»

رایەخ : نك . رایاخ.

رایه‌که‌وتن : م. توانستن، قادر بودن، شایسته بودن، توانایی داشتن.
رایه‌ڵ : ا. دستگاه یا چوب بست یا چهار چوب قالی بافی، تیرپوش خانه.
رایی : نک . راهی.
رایی ڕایی : نک . دو دل.
ربه : ا. قفیس، ظرف اندازه گیری غلات و حبوبات.
ربه‌نار : امر. رب انار.
ربیز : ا. ریواس.
رپان : م. روئیدن.
رپن : ا، (ز). دسته علف، دسته گیاه، دسته گل.
رپن دان : م، (ز). ریشه کردن نباتات.
رتل : ا، (با). ذَکَر، کیر.
رتووبه‌ت : ا. رطوبت، نا، نم.
رتووپی : ا. روباه.


رزق


ردین



رجرجین : م. تغییر رنگ دادن اندام در نتیجه ضربه.
رجوا : ص. شایسته، روا، مباح، حلال، سزاوار.
رجووا : نک . رجوا.
رجووادین : م. روا دیدن، شایسته دانستن، مباح دانستن.
رجه : ا. نخ شاغول بنایی.
رچ : ا. یخ، بسته از سرما، سرما.
رچان : م. یخ زدن ، یخ بستن ، منجمد شدن از سرما.
رچان : یخبندان.
رچاندن : م. یخ زدن، سرما زدن.
رچه‌شکاندن : م. راه رفتن در یخبندان.
رچه‌کوتان : نک . رچه‌شکاندن.
رچیان : نک . رچان.
رچین : نک . رچیان.
رچیو : ص مف. یخ بسته، منجمد شده، بسته، منجمد.
رح : ا. روح.
روال : ص. پیر هوسباز.
ردۆز : ا، (ز). دوخت پارچه بعد از بریدن.
ردین : ا. ریش.
رزان : م. ریختن برگ و میوه درخت.
رزاندن : م. ریزاندن، فرو ریختن، فرو ریختن چیز پوسیده، ریزاندن میوه از درخت.
رزانن : نک . رزاندن.
رزده : ا، (ز). حلقه در، زنجیر در، آنچه با آن در از بیرون بسته شود.
رزق : ا. آذوقه، خواروبار، غذا، خوراك، رزق.
رزق : ا. موش خرما.

رزگار : ص فا. رستگار، خلاصی یابنده، رها شونده، نجات یافته.

رزگاری : ح مص. رستگاری، نجات، فلاح، خلاصی، رهایی.

رزن : ا. راسته، صف، قطار.

رزن و یسان : م. صف بستن، قطار ایستادن، ریسه شدن.

رزەك : ص. میوه ریخته و فاسد.

رزەڵ : ص. رَذل، کنفت، پست، خوار، بی ارزش.

رزیاگ : امف، ا. میوه یا برگ از باد ریخته، فرو ریخته.

رزیان : نک. رزین.

رزیانك : ا. رازیانه.

رزین م. ریختن، فرو ریختن، فمرو ریختن‌چیز پوسیده، ریختن‌میوه‌ازدرخت.

رزیو : نک. رزیاگ.

رژان : م. ریختن، دور ریختن.

رژاندن : نک. رژان.

رژانن : نک. رژان.

رژانەیەك : م. در هم ریختن، قاتی کردن، آمیختن، رویهم ریختن، مغشوش کردن، بهم زدن.

رژاو : امف، ا. ریخته، در هم ریخته، آشفته، مخلوط، قاتی.

رژتن : م. رشتن، ریسیدن، بافتن.

رژد : ص. خسیس، لئیم.

رژدی : ح مص. خساست، تنگ چشمی، لئامت.

رژی : ا. زغال، ذغال.

رژی : ص، ا. آش و غذای بدون روغن.

رژیاگ : نک. رژاو.

رژیان : نک. رژان.

رژین : نک. رژان.

ر س : ص، ا. ریسه، دانه‌هایی از یك جنس که بهم بافته یا در کنار هم قرار داده شده باشد.

رس : ا. طناب، ریسمان گردن سگ.

رست : نک. رس.

رستك : نک. رس.

رست کردن : م. ریسه کردن، نخ کردن گردن بند و تسبیح.

رست کردن : م. انداختن طناب بگردن تازی برای بردن بشکار.

رستگ : ا، (با). طناب.

رستگار : نک. رزگار.

رستگاری : نک. رزگاری.

رستن : نک. رژتن.

رسته : ا. طناب.

رسته : ا. جمله.

رستی : ا. بنیاد، شالوده.

رسق : نک. رزق.

رسکان : م. بستن، انجماد، بستن در نطفه بستن و انجماد و یخ زدن گفته می شود.

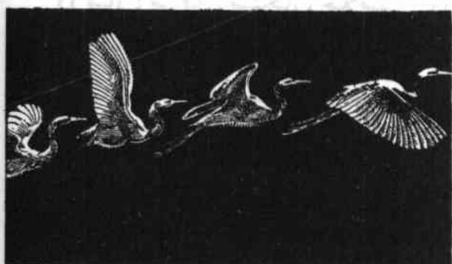
رسکاو : امف. بسته، منجمد، یخ زده.

رسکین : م. خون دماغ شدن.

رسگار : نک. رزگار.

رسگار کردن : م. نجات دادن، رها کردن، آزاد کردن، خلاص کردن.

رســووا:ص. رسوا، ننگین، بدنام، بی‌آبرو ، بی‌حرمت، مفتضح.
رشاندن : نک . رژان.
رشتن : م. ریسیدن، بافتن.
رشتن : م. سرمه بچشم کشیدن.
رشتن : م. ریختن.
رشته : ا. رشته.
رشته تورش :امر. آش رشته ترش.
رشته فه‌ره‌نگی : ا. رشته فرنگی، ماکارونی.
رشته‌ی : م، (ه). ریسیدن، بافتن، رشتن.
رشفه‌ت : ا. رشوه، کود، مواد غذایی که بطور مصنوعی به زمین داده می شود.
رشقه‌ن : امصـ. ریشخند، تمسخر، استهزاء.
رشقه‌ن کردن : م. مسخره کردن، ریشخند کردن.
رشك : ا. رشك، نوزاد و تخم شپش.
رشکن : ص نسب. رشکین، کسی که رشك در سر و بدن دارد.
رشێنه : ص، ا. باران نرم و مداوم.
رف : نک . رفه.
رفانن : م. قاب زدن، گرفتن و در رفتن، ربودن.
رفاندن : نک . رفانن.
رفۆك : ا. چنگ، پنجه.
رفه : ا. رف، طاقچه بالا.
رفێده : ا. رفیده، بالشتکی که با آن نان بر تنور زنند.



رفین

رفین : م. پَر گرفتن پرنده در آسمان، پرواز پرنده در آسمان.
رق : امصـ. لج، ستیزه، عصبانیت، کینه.
رقاوی : ص نسب. لجوج، عصبانی، کینه‌ای، مبرم، گهگیر.
رق جوین : م. عصبانی شدن، لج کردن، لجبازی کردن.
رق گرتن : م. لج کردن، عصبانی شدن، کینه بدل گرفتن.
رقله‌سك : ص مر. لجباز، عصبی، کینه‌ای کینه‌توز.
رقن : نک . رقاوی.
رقهه‌ستان : م. عصبانی شدن، تند شدن، کینه وزریدن، لج کردن، لجوج شدن.
رقهه‌ڵسان : نک . رقهه‌ستان.
رك : نک . رق.
رك : ا. طنابی که برای نگاهداری به گردن بره بسته شود.
رکاوی : نک . رقاوی.
رك دابردن : م. اصرار ورزیدن، لج

کردن.
رك گیر : نک . رقاوی.
ركن : نک . رقاوی.
ركه‌و : ا. قفس.
ركه‌ون : نک . رقاوی.
ركێف : ا. رکاب، مهمیز.

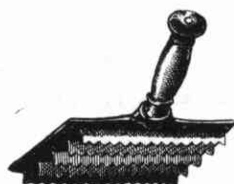


ركێف دواڵ : امر. بندر رکاب.
ركێو : نک . ركێف.
رم : ا. نیزه، زوبین.
رمان : م. خراب کردن، ویران کردن ساختمان، ضایع کردن.
رماندن : نک . رمان.
رمانن : نک . رمان.
رمباز : ص فا. نیزه باز، کسی که از نیزه و زوبین نیکو استفاده کند.
رمبازی : ح مصـ. نیزه بازی، اسب تازی.
رمبێز : ا. ریواس.
رمبێشك : ا. قابلمه.
رمڵ : تاری چشم، سرگیجه.
رمڵ : ا. شن، ماسه.
رمووده : ص. رام، خوگرفته، مطیع.
رمووزنات : افا، ا. معجزه.
رمه : اصـ. صدای افتادن چیز سنگین.

رمیاگ : ص. ویران، خراب.
رمیان : م. خراب شدن، ویران شدن.
رنك : ص، ا. کنگر جوان.



رنگاڵ : ص. عسل و شیره صاف شده.
رنگانه‌وه : م. حرفی را تکرار کردن، طول و تفصیل دادن به کلام.
رنگاو : ا. انگور که در سرکه انداخته شده و ترش شده باشد.
رنگه : ا. رنده.
رنوو : ا. قطعه بزرگ یخ یا برف.
رنه‌ك : ا. قشو.



رنیاگ : امف. چیده، چیده شده با عجله.
رنین : م. درو کردن غله کوتاه و کم پشت، درویدن علف، چیدن میوه از درخت.

رنینەوە : نک . رنین.

رۆ : ا، ق، (ه). روز.

رۆ : اصـ. کلمه‌ای برای بیان تأسف از مرگ عزیزی.

رواس : ا. روباه.

روانین : م. نگاه کردن، تماشا کردن، نظاره کردن، نگریستن.

روب : ا. رُب، عصاره پختن میوه‌ها.

روت : ص، ا. چوبدستی بلند، تیر، تیرك.

رۆجیار : ا. خورشید.

رۆچن : ص، (ه). روشن، تابناك، منور.

رۆچن : ا. پنجره کوچك رو به آفتاب، آفتاب گیر، روزن.

رۆچنایی : حـمصـ، (ه). روشنایی، پرتو، نور، درخشش.

رۆچنه : پنجره کوچك رو به آفتاب.

رۆچوون : م. فرو رفتن، فرو رفتن در آب یا زمین.

رۆچه : ا، (ه). روزه.

رۆچەوان : ص فا. روزه‌دار.

رۆچی : نک . رۆچه.

رۆچیار : ق، ا. روز، بـه طـول روز، آزگار.

روح : ا. روح، جان.

رۆح چوون : م. ترسیدن، ضعف کردن از ترس، رنگ پریدن از ترس، از حرکت افتادن از ترس.

روخ : ا. رخ، رو، روی، چـهـره، رخسار.

رۆخ : ا. ساحل، کناره، کرانه.

روخان : نک . روخانن.

روخانن : م. خـراب کـردن، ویـران کردن.

رۆخانە : ا. رودخانه، نهر، رود.

روخسار : نک . روخ.

روخسەت : ا. رخصت، اجازه، پروانه.

روخسەتدان : م. رخـصـت دادن، اجازه دادن.

روخه : نک . روخیاگ.

روخیاگ : ص. ویـران، خـراب، فـرو ریخته.

روخیان : م. خراب شدن، ویران شدن، فرو ریختن.

رۆدی : ا، (ز). روده.

رۆز : ا. کـوك، کـوك پـارچـه بـعـد از بریدن.

رۆزگار : ا. روزگار، مجموعه روزها، جهان، گیتی، مدت.

رۆزی : ص‌نسب، ا. روزی، رزق.

رۆژ : خورشید.

رۆژ : ق، ا. روز.

رۆژاڤا : نک . رۆژاوا.

رۆژانه : ا. روزانه.

رۆژاوا : ق. غروب، گاه غروب آفتاب، گاه فرو خفتن خورشید.

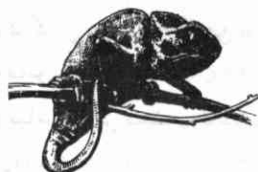
رۆژ بـوونـەوە : م. صـبـح شـدن، روز آمدن، رفتن شب، طلوع آفتاب.

رۆژ بە سەربردن : م. روز بسر بردن،

روز تمام کردن، روز بپایان رساندن.

رۆژ بین : (ز)، نک . رۆژ بوونەوە.

رۆژپەرست : امر. آفتاب پرست، جانوری از دسته مارمولکان رده خزندگان که زبان درازی دارد.



رۆژرِەش : ص‌مر. سیاه روز، سیاه طالع، بدبخت.

رۆژرِەشی : ح مص. سیاه روزی، سیاه بختی، بخت سیاهی.

رۆژ کردنەوە : م. نخوابیدن، شب نخوابی تا صبح، شب‌را به‌روز رساندن با خوابیدن یا بیخوابی.

رۆژگ : نک . رۆچە.

رۆژگار : نک . روزگار.

رۆژگار پەرەست : امر. گل آفتاب گردان.

رۆژگ شکانن : م. روزه شکستن، روزه گرفته را خوردن.

رۆژگ گرتن : روزه گرفتن.

رۆژ گەوان : نک . رۆچەوان.

رۆژگیران : م. آفتاب گرفتگی، کسوف.

رۆژمز : ص، ا. روز مزد.

رۆژن : (ز)، نک . رۆچن.

رۆژنامە : ا. روزنامه.

رۆژنامەچی : ص شغل. روزنامه‌چی، روزنامه نگار.

رۆژنامە نویس : ص فا. روزنامه نویس.

رۆژناهی : نک . رۆچنایی.

رۆژنشین : نک . رۆژاوا.

رۆژنەگر : ا، (ز). نسار، جایی که آفتاب نگیرد.

رۆژوو : نک . رۆچە.

رۆژوو گرتن : نک . رۆژگ گرتن.

رۆژوو وان : نک . رۆچەوان.

رۆژەجووت : اندازه‌ای از زمین که در یك روز با یك جفت گاو بتوان شخم زد.

رۆژرِی : مسافتی که در یك روز یك نفر پیاده می تواند بپیماید.

رۆژەن : پنجره کوچك روشنایی.

رۆژهەلاَت : ق، ا. مشرق، محل بر آمدن آفتاب.

رۆژهەلاَتی دوور : شرق دور، خاور دور.

رۆژ هەلاَتی نزیك : شرق نزدیك، خاور نزدیك.

رۆژی : نک . رۆزی.

رۆشن : ص. روشن، منور، نورانی، تابناك، درخشان، آشکار، ظاهر، مطلع، واضح.

رۆشنا : نک . رۆشنایی.

رۆشنا : ص. آشنا، دوست، یار.

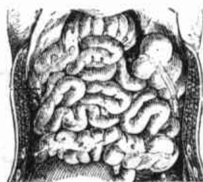
رۆشنایی : ح مص. روشنائی، نور، پرتو، درخشش.



رۆژگارپەرەست


رۆنیاس

رۆشـن بـوونـەوە : روز شـدن، طـلـوع کردن آفتاب، تمام شدن شب، روشن شدن.
رۆشــن کــردن : م. روشـــن کـــردن، بـرافـروخـتـن، افـروخـتـن، آتـش در انداختن، آتش در میانه روشن کردن.
رۆشنی : نک. روشنایی.
رۆڤك: ا، (ز). موی ناحیه زهار.
رۆڤی : ا، (ز). روباه.
روك : ص. رُك، صریح.
رۆ کـردن : م. ریختن مایعی از ظرفی به طرف دیگر.
رۆ کـردن : گریستن به صدای بلند از پس مرده.
رۆکەوتن : م. دراز کشیدن، خوابیدن.
رۆڵە : ا. فرزند، اولاد، طفل.
رۆڵە خوای : ا، (ه). روده.



رۆڵە زا : ا. نوه.
رۆمەڵخەزا : رستاخیز، هنگامه.
رۆن : ا. روغن، چربی.
رۆناك : ص. روشن، شفاف، درخشان، بَراق، منور، نورانی.
رۆنان : م. گذاشتن، هشتن، روی زمین قرار دادن.
رۆناهی : حمص. روشنایی، پرتو، نور، درخشش.
رۆنتك : ا. اشك.
رۆندان : ا. روغندان، جای روغن.
رۆندك : ا، (با). اشك.
رونك : ا. پشمی که دومین بار در یك فصل از گوسفند پرواری چیده شده.
رۆن گرتن : م. روغن گرفتن.
رۆنیاس : ا. روناس.
رۆنیاسی : ص نسب. روناسی، برنگ روناس.
رۆنیشتن : م. نشستن، قرار گرفتن.
رۆنی : (ز)، نک. روشنایی.
رۆنین : م، (با). نشستن.
رۆنین : م، (با). نگاه کردن، نگریستن، دیدن.
روو : ا. رو، بـالای، روی، چـهـره، صورت، رُخ، بیشرمی، طرف، وجه، پررویی، صفحه.
رووار : امر. رودبار، چشمەسار.
رِوواس : ا، (ه). روباه.
رووال : ص. هرزه.
رووالـەت : ا. ظاهر، صورت، صورت ظاهر.
رووالـەت بـاز : افا. متظاهر، مزور، دورو.
رووان : م. سبز شدن وریشه گرفتن نباتات، نشو و نمای گیاهان.
رووانـدن : م. رویـانـدن، سبـز کـردن، قلمه زدن.
رووانگە : ا. برج دیدبانی، نظارەگاه.
رووانە کردن : م. راهی کردن، روانه

کردن.

رووا‌و : افا. سبز شده، ریشه گرفته، جا گرفته،مستقر.

رووا‌وه : ص. غلیظ، مایع قوام آمده.

رووبار : ا. رودبار، جایی که رودخانه و نهر وجود دارد.

رووبه‌خوار : ا. سرازیر، روبه‌نشیب، رو به افول.

رووبه ڕوو : ح اضـ. روبرو، رودررو، مقابل، مقابله.

رووبه‌نه : امر. روبنده، نقاب.

رووپامایی : ح مصـ. دورویی، زبان بازی، حقه بازی.

رووپۆش : ا. روپوش.

رووپه‌ڕه : ا. صفحه، یك طرف ورق کاغذ.

روو پێ دان : م. رو به کسی دادن.

رووت : ص. لخت، پتی، مطلق، عور، صریح.

رووتاڵ : ص. ترشرو، بداخم.

رووتاندن : م. کندن، کندن برگ درخت، کندن مو با دست، کندن پر پرندگان، عاری کردن از مو یا برو برگ.

رووتانن : نک . رووتاندن.

رووتانه‌وه : نک . رووتاندن.

رووتاوه : ص. لخت، برهنه، عاری شده از برو برگ.

رووت بوون : م. لخت شدن، لخت شدن درخت از برگ و ثمر به هردلیل، کنده شدن پر پرنده.

رووت بوونه‌وه : م. لخت شدن، برهنه شدن، لباس را در آوردن، عاری از لباس شدن.

رووترش : نک . رووتاڵ.

رووت کردن : م. لخت کردن، برهنه ساختن، عاری از پوشش.

رووت کردنه‌وه : نک . رووت کردن.

رووت و پەتی : ص مر. لخت و پتی، لخت و برهنه، لُختِ لخت.

رووت و قووت : نک . رووت و پەتی.

رووته‌و بوون : نک . رووت بوونه‌وه.

رووته‌و کردن : نک . رووت کردن.

رووته : ص، ا. آدم لخت و بی نام و نشان.

رووته‌ختی : ا. روتختی، پارچه‌ای که روی رختخواب انداخته می شود.

رووته‌ڵ : ص. لخت، برهنه، عور.

رووته‌ڵی : ح مصـ. لختی، بی برگی، برهنگی.

رووته‌ن : ص. زمین لخت و خالی از درخت و بوته و گیاه.

رووتی : نک . رووته‌ڵی.

رووتیانه‌وه : م. لخت شدن، ریختن برگ درختان یا پَر پرندگان.

روو تێ کردن : م. روکردن به کسی، رو آوردن به کسی، برای رفع نیازی بسوی کسی دست دراز کردن.

رووچك : ا. سروصورت، صورت، روی.

رووخان : نک . روخانن.

رووخاندن : نک . روخانن.

رووخانه : نک . ڕۆخانه.

رووخـــوەش : ص مـر. خـوشـرو، زیاروی، خندان.

روودار : ص مر. روودار، پررو.

رووداماڵراو : ص مر. رودار، پررو، دریده، بی حیا، بی شرم.

روودامالیاگ : نک . رووداماڵراو.

روودان : م. رودادن، رودادن به کسی.

روودان : م. روی دادن، اتفاق افتادن.

رووداو : ص مف، ا. رویداد، رخداد، اتفاق، حادثه.

روودرژ : نک . رووتاڵ.

رووده روایسی : امص. رودربایستی، رودروایسی، ملاحظه، شرم حضور.

رووڕەش : ص. سیاه روی، بدکار، شرمنده، بدعمل.

رووزەرد : ص مر. شرمنده، شرمسار، زردرُوی.

رووسپی : ص مر، امر. روسپی، زن بدکاره، فاحشه، جنده.

رووســەری : امر. روسری، لچک، سرپوش.

رووش : ص. شرور، متهور، جنگی.

رووش : ص. بهم خورده، ریش ریش، پارچه یا بافته‌ای که تاروپود آن در حال جدا شدن است.

رووشاڵ : نک . رووش.

رووشـــان : م. خـراش بـرداشـتـن، خراشیده شدن.

رووشـانـدن : م. خـراشـانـدن، خراش دادن، زخم کردن، ریش کردن.

رووشانن : نک . رووشاندن.

رووشاو : امف. خراشیده، ریش، زخم.

رووشـکـان : م. خـجـالـت کـشـیـدن، روزمین افتادن.

رووشکاندن : م. خجالت کردن، روی کسی رازمین انداختن، شرمنده ساختن.

رووڤی : ا، (با). روباه.

رووڤی : ا، (ز). روده.

رووقایم کردن : م. رو گرفتن، پنهان شدن، روقایم کردن.

رووك : ا. خراش، زخم، ریش، اثر چیز نك تیز بر سطح صاف.

رووکار : امر. روکار، روبنا.

رووکان : نک . رووشاندن.

رووکـرانـەوە : م. روبـاز شـدن، پُرروشدن، زبان در آوردن.

رووکردن : م. روکردن، شرم کردن، حیا کردن.

رووکەش : ص فا. روکش.

رووکیان : نک . رووشان.

رووکێش : نک . روو کەش.

رووگرتن : نک . رووقایم کردن.

رووگە : قبله.

رووگەش : نک . رووخوەش.

روول : ا، (با). خرزهره.

روولك : نک . روول.


روول

روولکەن : (ز)، نک . رووخوەش.

رووله : نک . ڕۆڵە.

رووڵێ نان : م. رونهادن، چیزی را از کسی خواستن، کسی را شفاعت کردن.

رووڵێ وەرگێران : م. روی گرداندن، از کسی به قهر روی گرداندن، لطف خود را از کسی بریدن.

رووم : ا. موی زهار.

روومەت : ا. آن قسمت از صورت که فاقد مو می باشد، برجستگی استخوان گونه.

روومـەت : ا، (ز). شـرف، آبـرو، حیثیت.

روومەت گرتن : م. انداختن بند و نخ بصورت برای چیدن موهای اضافی.

روومەت گیر : افا. بندانداز، زنی که صورت زنان دیگر را بند می اندازد.

روون : ص. روشن، شفاف، درخشان.

روون : ا. روغن.

رووناك : نک . ڕۆناك.

رووناهی : نک . ڕۆناهی.

روون بوونەوە : م. روشن شدن، طلوع کردن آفتاب، پایان یافتن شب، رسیدن روشنایی روز.

روونووس : امر. رونویس.

رووونیشتن : م. نشستن، جلوس کردن.

رووە : ا. نما، مساحت، صورت ظاهر.

رووە : ا. طرف.

رووهاتن : م. روآمدن، ترقی کردن، ظاهر شدن، پدید آمدن.

رووهن : نک . ڕۆن.

رووهـەڵ چـەرخـانـدن : م. روی گرداندن، ابا کردن، نخواستن، قهر کردن.

رووهەڵ ماڵاو : نک . رووداماڵراو.

ڕۆهن : (ز)، نک . ڕۆن.

ڕۆهنی : (ز)، نک . روشنایی.

ڕەو بیەی : م، نک . ڕۆژ بوونەوە.

ڕۆیاڵ : ص، (با). زمین سخت، سختان، جای سخت.

ڕوێت : (با)، نک . رووت.

ڕوێز : ا. گمان، وهم، خیال.

ڕوێس : (با)، نک . رووت.

ڕوێقك : ا، (با). روده.

روین : م. رفتن.

رونیشتن : م.نشستن، جلوس کردن.

ڕە : ح اضـ. از.

ڕە : ا، (با). ریش.

ڕەبەت : ا. مخفی گاه شکار، کومه.

ڕەبەق : ص. کامل، تمام، آزگار.

ڕەبەن : ص. مجرد، مرد مجرد، تنها.

ڕەپ : ص. سخت، سفت، شق، سخت و خشك.

ڕەپاڵ : ص. کهنه، پاره، ژنده.

ڕەپ بـوون : م. سـفت شدن، سخت شدن، شق شدن، راست شدن، چوب شدن.

ڕەپ کـردن : م. راست کردن، سیخ کردن.

ڕەپە : اصـ. صدای پا، صدای افتادن چیز

سنگین.

رەپەڵ : ا. بازی، ورزش.

رەپەڵگا : امر. میدان بازی و ورزش، پارك، ورزشگاه.

رەپێڵگە : ص مر، امر. راه کوبیده، راهی که آمد و رفت در آن زیاد باشد، کوره راه.

رەت : امص. تعقیب.

رەت : ا. نوبت، دفعه، کرت.

رەت : ص مف. آنچه که در دسترس باشد، دسترس.


رەحەتی

رەتان : م. دواندن، خسته کردن، از پای در آوردن.

رەتاندن : نک . رەتان.

رەتانن : نک . رەتان.

رەتاو : امف. خسته، مانده، از جان افتاده، بریده.

رەت دان : نک . رەتان.

رەت کەفتن : م. بدام افتادن، در دسترس قرار گرفتن، قابل دستیابی شدن.

رهتن : نک . رژاندن.

رەتەوە : ا. ریشه، ریشه خانوادگی.

رەتەوێ : ا. بره ماده یکساله.

رەتیاگ : نک . رەتاو.

رەتیان : م.خسته شدن، از پای در آمدن، بریدن.

رەتیماندن : م. پُر کردن چاه.

رەتین : نک . رەتان.

رەجاڵ : ص. فقیر، بی چیز، ندار، گدا، بینوا.

رەجڵ : امف. شایسته، درخور، سزاوار، لایق.

رەجوان : ص، (ز). اسب و استر رهوار.

رەچەلەك : ا، (ز). ریشه، ریشه خانوادگی، تبار، نسل.

رەحەت : امص. راحت، آسان، آسودگی، آسایش، استراحت.

رەحەتی : ا. قیف.

رەحەتی : امص. فراغت، آسایش، استراحت.

رەخ : ا. دور، حاشیه، کنار.

رەخت : ا. رخت، لباس، پوشش روی زین.

رەختووخاو : امر. رختخواب، بستر.

رەختە : ص. آماده، درست، سالم.

رەخس : امص. رقص، پایکوبی.

رەخسان : م. رقصاندن.

رەخسان : م. رسیدن چیزی از جایی یا از کسی به طور غیرمنتظره.

رەخسین : م. رقصیدن.

رەخش : ا. رخش، اسب رستم.

رەخش : نک . رەخت.

رەخشان : ص فا. درخشان، تابان، تابنده.

رەخنە : ا. ننگ، ایراد.

رەخنە : ا. راه آب، سوراخ، راهی در دیوار.

رەخنە : ح مص، (ز). سستی،

نرمی، ملایمت.

ره‌د : امص. رد، مردود، باز گردانی.

ره‌د بوون : م. رد شدن، مردود شدن، برگشت داده شدن، عبور کردن، گذشتن.

ره‌د بیه‌ی : (ه)، نک. ره‌د بوون.

ره‌د کردن : م. رد کردن، پس دادن.

ره‌دووخستن : م. بلند کردن زن وسیله مرد.

ره‌دوو که‌وتن : نک. رادووکه‌وتن.

ره‌دیمان : م. پر کردن، مملو ساختن، لبریز کردن.

ره‌ز : ا، (ز). موستان، باغ مو.

ره‌زا : ا. طرح، طرح صورت، سیما، چهره، اثری که شخص در دیدار اول برطرف مقابل می گذارد، راضی.

ره‌زا تاڵ : ص مر. حالت و سیمای کسی که در اولین برخورد روی دیگران اثر نیکو نمی گذارد.

ره‌زا شیرین : ص مر. حالت و سیمای کسی که در اولین برخورد اثر نیکو برطرف مقابل می گذارد.

ره‌ز بڕین : م، (ز). پرخو کردن، بریدن شاخه‌های اضافی رز.

ره‌زبه‌ر : ماهی از سال، مهرماه.

ره‌زڤـان : ص شغل. رزبان، باغبان موستان، کسی که تاك پرورش می دهد.

ره‌زڵه : ا. نخاع شوکی.

ره‌زم : ا. رزم، ستیز، جنگ، جدال.

ره‌زه ڵخوا : محض رضای خدا.

ره‌زه وان : نک. ره‌زڤان.

ره‌زیـڵ : ص. رذل، پست، خوار، بی چیز.

ره‌ژتن : م. رشتن، سرمه بچشم کشیدن.

ره‌ژنه : ا. باران تند، رگبار.

ره‌ژوو : ا. زغال، ذغال.

ره‌ژی : نک. ره‌ژوو.

ره‌ژیاگ : ص فا. چشم سرمه کشیده.

ره‌سا : ص. گشاد، کامل، پهن، کافی، اندازه، متناسب.

ره سایی کردن : م. کافی بودن، اندازه بودن، متناسب بودن.

ره‌سم : ا. رسم، یاسا، سنت.

ره‌سـه‌ن : ا. ریشه، تبار، اصالت، خانواده .

ره‌سی : ا. رسید، قبض، دستخط .

ره‌سیده : ص. رسیده، میوه رسیده، پسر و دختر به سن ازدواج رسیده.

ره‌ش : ص. مشکی، سیاه.

ره‌شـاو : ص مر، امر. سیاه آب، آب سیاه.

ره‌شایی : امص. سیاهی، شبح مانند.

ره‌شایی داهاتن : م. آب سیاه آوردن چشم، تاریك شدن و کور شدن چشم.

ره‌شباز : ص. ابلق سیاه و سفید.

ره‌شبازگ : نک. ره‌شباز.

ره‌شبازوو : نک. ره‌شباز.

ره‌شبام : ص. سیاه بام، سیاه فام، سیاه گون.

رەشباو : نک . رەشبام.

رەش بگیر : انتخاب اتفاقی، نظری، انتخاب نظری.

رەشبۆرە : ص مر. رنگ قره نیله اسب و استر.

رەش بوون : م. سیاه شدن، از نظر افتادن.

رەش بوونەوە : م. اصطلاحی است که در موارد زیاد به کار برده می شود مانند زمینی که از زیر برف در آمده و رنگ اصلی خود را باز یافته است یا فرونشستن و سیاه شدن تاولهای آبله یا زغال شدن آتش، بطور کلی برای هر تغییر رنگ به سوی سیاهی به کاربرده می شود.

رەش بەڵەك : ص مر. ابلق سیاه و سفید.

رەش بەڵەك : صف رقص زن ومرد یك در میان.

رەش پۆش : ص مر. سیاه پوش، عزادار، عزا بار.

رەشتاڵ : ص مر. سیاه فام، آدم تیره رنگ.

رەشتن : نک . رشتن.

رەشتی : ا. دستمال سر، کلاغی.

رەش خوێن : افا. آنکه قرآن به نادرست خواند.

رەش داگرِیان : م. سیاه شدن از اثر آفتاب یا از غیظ و عصبانیت فرو خورده.

رەش داگرسیان : نک . رەش داگرِیان.

رەش ڕاهاتن : م. گم شدن ناگهانی اشیاء.

رەش کار : نک . رەشبام.

رەش کردن : م. کسی که از نظر دیگری انداختن.

رەشکە : ا. تور، تورکاه و علف.

رەشکەڵە : نک . رەشبام.

رەش کەووگ : ص مر. نیله سیر، رنگ اسب .

رەش کەوە : نک . کەووگ.

رەشماڵ : ص مر، امر. چادر سیاه افراشته.

رەشمە : ا. لجام ساخته شده از نخ، کلگی نخی.

رەش مێو : ا، ص، (با). یاقوتی، انگور زودرس.

رەشۆ بازگ : نک . رەشباز.

رەش و تاڵ : ص. اخمو، بدعنق، عصبانی.

رەش و ڕووت : ص. لخت و عور، لخت و پتی، برهنه.

رەشۆکی : ا. نوعی تفنگ.

رەشۆکی : ص نسب. عادی، عمومی، غیر اختصاصی.

رەشۆڵە : ا. سار.

رەشوە : نک . رەشمە.

رەشە : سیاه، قوی، زیاد.

رەشە ئوڵاخ : امر. حیوان و حشم پا بلند مانند اسب و استر.

رەشە با : باد تند شرق.

رەشە جوو : ص مر. کلیمی معتقد و مؤمن.
رەشە خەیزان : عائله زیاد.
رەشە داڵ : ص مر. عقاب سیاه.
رەشە ڕێحان : ص مر. سیاه ریحان.
رەشە ساڵ : ص مر. سال سیاه، سال خشك و پر بلا، سال گرم، سال سختی.
رەشە سێل : ص مر. سل پیش رفته.
رەشـەك : ص، ا. چرك نویس، پیش نویس، مسوده.
رەشە گاور : گبر مؤمن و معتقد.
رەشە گەور : نک . رەشە گاور.
رەشە گەون : ص، ا. گون سیاه، نوعی گون.
رەشە موسوڵمان : مسلمانی که بەآئین خود معتقد و مؤمن باشد.
رەشەمە : نک . رەشەمێ.
رەشەمێ : ماهی از سال، ماه اسفند.
رەشەو بوون : م.سیاه شدن، برگشتن رنگ و روی از خشم و غضب.
رەشە ولاّخ : نک . رەشەئولاّخ.
رەش هەڵگەڕان : نک . رەش داگریان.
رەشی : ص. رشید، دلاور، رستگار، دلیر، شجاع، خوش قدوقامت، هادی، راهنما، بالغ.
رەشی : ص نسب. سیاهی.
رەشیلە : نک . رەشۆلە.
رەشێنە : ا. سیاهی چشم، مردمك چشم.
رەغنە : نک . رەخنە.

رەف : دشنام به مقدسین اسلام.
رەفـت : روش حرکت، رفتار، گونه حرکت حیوانات.
رەفتـار : امصـ. رفتـار، روش، رویه، سیر، کردار.
رەفتەنی : رفتنی، گذشتنی، مردنی.
رەفك : ا. رف، طاقچه کوچك نزدیك سقف.
رەفکە : نک . رەفك.
رەفە : نک . رەفك.
رەفی : ا، (با). کنار، حاشیه، اطراف، دور.
رەفیسك : ا. گودی زیر زانو.
رەڤاندن : م، (ز). شکست دادن دشمن.
رەڤۆ : ا، (ز). رمه، گله.
ەڤەدە : ا، (ز). رمه اسب، گله سگ.
رەڤیاف : ص. غلیظ، قوام آمده.
رەڤین : م، (ز). تار و مار کردن لشکر دشمن، شکست دادن و تاراندن دشمن.
رەق : ص. سخت، سفت، راست، سیخ، شق.
رەقاڵە : ص. لاغر، مردنی.
رەقـان : ص. سختـان، محـل سفت و سخت، زمین سنگلاخ، کوه سنگی خشك.
رەقاندن : م. کوبیدن آهن سرد یا نیمه سرخ، کوبیدن در، ضربەهای کوچکی که جهت شکستن چیزی زده شود مانند ضربەهایی که بر شیشه پس از خط انداختن به شیشه می زنند تا بهتر


رەشە ڕێحان

جدا شود.

رەقانن : نک . رەقاندن.

رەقاننەوە : نک . رەقانن.

رەقانە : نک . رەقانی.

رەقانی : ص نسب. زمین سخت سنگلاخ.

رەقایی : ص نسب. سختی، سفتی.

رەق بردنەوە : م.یخ زدن، منجمد شدن جاندار از سرما.

رەق بوون : م. سفت شدن، سخت شدن، راست شدن، سیخ شدن، یخ زدن جاندار از سرما.

رەق بوونەوە : م. مردن از سرما، یخ زدن.

رەقشاندن : م، (ز). آب پاشیدن، آب پاشی کردن.

رەقفاندن : م. سنگ چین کردن.

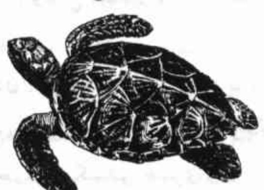
رەق و تەق : ص مر. خشك، سخت، لاغر، زمین بی حاصل، کوه بی دار و درخت.

رەق و رەواڵ : نک . رەق و تەق.

رەق و فیق : ص مر. لاغر مردنی، بی جان، ضعیف.

رەق و وشك : نک . رەق و تەق.

رەقە : ا. لاك پشت آبی.



رەقە : ص. آدم لاغر و باریك و بلند.

رەقەڵ : ص. لاغر، بی جان، باریك، استخوانی.

رەقەڵاتن : م. خشك شدن، سخت شدن، منجمد شدن جاندار از سرما، خشك شدن چرم در مجاورت آتش.

رەقەڵاتوو : ص مف. منجمد، خشك، یخ زده، مرده از سرما.

رەقەڵە : نک . رەقەڵ.

رەقەن : نک . رەقایی.

رەقەنی : نک . رەقانی.

رەقەو بووگ : ص مف. خشك شده، سفت شده، منجمد شده، یخ زده، مرده از سرما.

رەقەو بوون : م. رەقەڵاتن.

رەق هەڵهاتن : نک . رەقەڵاتن.

رەق هەڵاتوو : نک . رەقەڵاتوو.

رەقیاو : آدم لاغر و باریك و بلند.

رەقێڵە : ا. کبرە زخم، آب بینی خشك شده.

رەقێن : نک . رەقان.

رەقێنە : برجستگی استخوان مچ پا.

رەقێنە : ا. ترشح خشك شده بینی.

رقێنە : ا. غضروف.

رەگ : رگ.

رەگ : ا. ریشە، رگ و ریشە.

رەگ داکوتان : م. ریشە کردن، ریشە کوبیدن، بیخ گرفتن، ریشە گرفتن.

رەگەز : ا. رگ، ریشە، قبیلە، فامیل، تبار، ریشە خانوادگی.

رەم : امص. رم، گریز.

رەماو : امف. رمیدە، رم کردە، گریختە،

ترسیده.

رەمای : م، (ه). رم کردن.

رەم کردن : م. رم کردن.

رەمڵ : ا. شن، ماسه.

رەمڵ : امصـ. سرگیجه، ناتوانی در دیدن به علت اختلال دید.

رەمڵ‌کردن :م. سرگیجه‌واختلال در دید.

رەمڵ گرتنەوە : م. فال گرفتن، طالع دیدن، رمل انداختن.

رەمڵ گرتن : نک. رەمڵ گرتنەوە.

رەمنای : م، (ه). رم دادن، تارانـدن، ترساندن و فرار دادن.

رەمووك : ص فا. رمو، رموك، چموش.

رەمە : ا. گله‌اسب.

رەمەکی : نک. رەشۆکی.

رەمەن : نک. رەماو.

رەن : ق، ا. مقداری کلش و غله درو شده که جهت کوبیدن دور قسمت کوبیده خرمن گذاشته شود.

رەنج : ا. رنج، مشقت، آزار، اذیت.

رەنجان : م. رنجـانـدن، آزردن، اذیت کردن، آزار دادن.

رەنجاندن : نک. رەنجان.

رەنجانن : نک. رەنجان.

رەنجاو : امف. رنجیده، آزرده، دلخور، دلگیر.

رەنجبەر : افا. رنجبر، کارگر، فَعَله، زحمتکش، نوکر.

رەنـج دان : م. رنـج دادن، رنجـانـدن، آزردن، دلخور کردن، آزار دادن.

رەنجە ڕۆ : ص مر. کسی که زحمت بی نتیجه و به هدر رفته کشیده باشد.

رەنجیاگ : نک. رەنجاو.

رەنجیان : م. رنجیـدن، دلگیر شدن، آزرده شده، دلخور شدن.

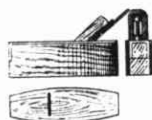
رەنجیده : نک. رەنجیاو.

رەنجین : نک. رەنجیان.

رەند : ا. زمیـنـی که در اثر سیـل در مسیل بوجود آمده باشد.

رەند : ص. رند.

رەندە : ا. رنده.



رەندە

رەنگ : ا. رنگ.

رەنگ : ا. حیله، نیرنگ، فریب.

رەنگ : ص. قرینه، مشابه، برابر.

رەنگ : ا. نقش، طرح.

رەنگدار : ص فا. رنگ دار، پُررنگ.

رەنگاڵ : نک. رنگاڵ.

رەنگاندن : م. رنگ کـردن، بـارنـگ کـردن زیبا ساختن.

رەنگاو : نک. رنگاو.

رەنـگـاو ڕەرنـگ : ص مـر. رنـگ بـه رنگ، رنگ رنگ.

رە نگ پە ڕیگ : ص مر. رنگ پریده، رنگ رفته، کم رنگ شده.

رەنگ پەڕین : م. رنگ پریدن، رنگ رفتن، کم رنگ شدن، تغییر رنگ دادن در نتیجه ترس و وحشت.

رەنگ پەڕیو : نک. رەنگ پەریگ.

رەنگ دانەوە : م. رنـگ دادن، رنـگ پس دادن.

رەنگ ڕژاندن : م. رنگ ریختن، طرح زدن.

رەنگ ڕژانن : نک . رەنگ ڕژاندن.

رەنگ ڕشتن : نک . رەنگ ڕژانن.

رەنگ ڕەز : ص فا. رنگرز، رنگریز، نقاش.

رەنگ ڕێژ : نک . رەنگ ڕێژ.

رەنگ کردن : م. رنگ کردن.

رەنگ گرتن : م. رنگ گرفتن، رنگ شدن.

رەنگ‌وا ڕەنگ : نک . رەنگاو رەنگ.

رەنگ و ڕێس : ساخت، ساخت و رنگ فرش.

رەنگ و ڕوو : رنگ و رو، رنگ و روی.

رەنگە : ا. رنده.

رەنگە : ق. شاید، احتمال دارد، ممکن است.

رەنگ هەڵ بزرگان : نک . رەنگ‌پەڕین.

رەنگین : ص. رنگین.

رەنە : ا. رنده.

رەوا : ص. روا، شایسته، مباح، جایز، حلال.

رەوا بینین : م. روادیدن، شایسته دیدن، لایق دیدن.

رەوا دین : نک . رەوا بینین.

رەوال : ص، (ز). نوخط، نوجوان، جوانی که تازه خط داده باشد.

رەواڵ : نک . رەجال.

رەوان : ص فا. روان، جاری، در حال رفتن.

رەوان بوون : م. روان بودن، جاری بودن، درس را از حفظ دانستن، دانستن، جاری شدن.

رەواندن : نک . رەواندنەوە.

رەواندنەوە : م. متفرق کردن، گشاد کردن، چیز تنگ، بیزار کردن.

رەوان کردن : م. روان کردن، جاری ساختن، یاد گرفتن، از حفظ کردن.

رەوانن : نک . رەواندنەوە.

رەواننەوە : نک . رەواندنەوە.

رەوانە کردن : م. روانە کردن، جاری ساختن، راهی کردن، مشایعت کردن.

رەوانەوە : م. باز شدن بند نیفە.

رەوانی : ح مص. روانی، جریان، سیلان، از حفظ دانستن، حاضر بودن.

رەوت : نک . رەفت.

رەوڕەوە : ا. بلبرینگ، روروە.

رەوز : ا. راە پلە، پلە، نردبان.



رەوز

رەوسە : ص. سرخ، قرمز، گلی.

رەوشت : امص. قاعدە، یاسا، نظم، روش.

رەوشەن : نک . روشن.

رەوق : ح مص. کلفتی، درشتی، ستبرا.

رەوگ : رمە، گلە.

رەوگە : ا. قرارگاە، قرارگاە دوم، محل استقرار.

رەگەوان : ص شغل. نگهبان رمە.

رەونج : ا. قلنج، سرماخوردگی

عضلات، خشك شدن اعضاء.

ڕەونـدە : افا. رونده، عابر، رهگذر، روان، جاری.

ڕەوە : نک. ڕەوگ.

ڕەوەق : نک. ڕەوق.

ڕەوەکی : ص نسب. رمەای، گلەای.

ڕەون : افا. رهگذر، عابر، مسافر.

ڕەوەوان : ص شغل. کسی که دانەهای گردو را از درخت می تکاند.

ڕەویـاگ : ص مف. گشاد، بازشده، چیزی که قبلاً تنگ بوده و اکنون گشاد است.

ڕەویانەوە : م. گشاد شدن، باز شدن، اتساع یافتن.

ڕەوێتن : م، (ز). تراشیدن.

ڕەویـژەك : ا، (ز). قاشقك، چاقوی کمانی که وسط قاشق با آن تراشیده می شود، اسپاتول.

ڕەوین : نک. ڕەویانەوە.

ڕەوینەوە : نک. ڕەویانەوە.

ڕەه : ا، (با). رگ.

ڕەه : ا، (ز). پی.

ڕەها : ص. رها، آزاد، خلاص.

ڕەها : ا. رگ.

ڕەها بوون : م. رهاشدن، آزاد شدن، خلاص شدن.

ڕەهـا کـردن : م. رهـا کـردن، آزاد کردن، خلاص کردن.

ڕەهبەر : ص فا. رهبر، پیشوا، قائد، پیش آهنگ.

ڕەهچك : ا. مویرگ.

ڕەهرەو : افا. عابر، مسافر، رهگذر.

ڕەهگرتن : م. ریشه دوانیدن.

ڕەهـنـدە : ص. دربدر، خانه بدوش، آواره.

ڕەهواڵ : ص مر. رهوار، اسب و استر خوش رفت.

ڕەهوان : نک. ڕەهواڵ.

ڕەهە : ا، (ز). ریشه، نسل، اصل، سو، ریشه فامیلی.

ڕەهەنە : افا. رهنده، رهایی بخش.

ڕەهێڵ : ص، ا. باران شدید و تند.

ڕەهێڵە : نک. ڕەهێڵ.

ڕەی : ق. میزان، اندازه.

ڕێ : ا. راه، معبر، رهگذر، محل عبور، راهگذر.

ریا : امص. ریا، دورویی، دو گویی.

ریاڵ : ا. یك قران و پنجشاهی، یکصد و بیست و پنج دینار، قرآن، ریال.

ریان : م. ریدن.

ڕێیار : ص. همراه.

ڕێیار : ا، (با). باغ.

ڕێیاز : نک. ری.

ڕێیازگە : امر. مذهب.

ڕێ بڕ : ص فا. راه زن، کسی که راه بر دیگران گیرد، سر گردنه گیر.

ڕێ بڕین : م. راه زدن، راه بریدن، سر گردنه گرفتن.

ڕێ بڕین : م. طی کردن راه، راه سپردن، راه بریدن.

ڕێبگار : افا. رهگذر، عابر، مسافر، گذرنده.

ڕێبوار : نک. ڕێبگار.

ڕێ بەزر : ص. راه گم کرده، گم، گمشده.

ڕێبەدیی کردن : راه بردن، آشنا بودن، راه.و رسم را دانستن.

ڕێبەر : نک. ڕەهبەر.

ڕێبەر : ا. باغچه، باغ کوچك.

ڕێبەر : نک. ڕێ بڕ.

ڕێ بەرخستن : م. کسی را به راه پیمودن طولانی وادار ساختن.

ڕێ بەرنان : م. راهنمایی کردن، راه نشان دادن، هدایت کردن.

ڕێبە ندان : حمص، ا. راه بندان، بهمن ماه.

ریپ : ا، (ز). حقه، دغل، ریا، کلك.

ریپ : امص. تکان، ریپ، لرزه.

ریپاڵ : ص. کهنه، ژنده، پاره، پاره پوش، ژنده پوش، لباس کهنه.

ریپۆ : ص فا. حقه باز، کلك باز، دورو، دغلکار.

ریپۆق : ا. قی چشم.

ریپۆڵ : ص. آدم بیکاره، وارفته، تنبل، سست.

ڕێپێ بردن : م. راه یافتن به چیزی، پیدا کردن چیز پنهان.

ڕێپێ گرتن : م. راه بر کسی گرفتن، سر راه کسی قرار گرفتن، جلو کسی را به نزاع گرفتن.

ڕێپێلگە : ا. راه پله، نردبان، پله.



ریت : امص. تکانها، ریپ، لرزه.

ریتاڵ : ص. سیاح.

ریتاڵ : ا. مدفوع گاو.

ریتك : نک. ریت.

ریتك وپیتك : خرده ریز، اثاث البیت.

ریتکە : ا. مایه پنیر.

ریتن : م. رشتن، ریسیدن.

ریتن : م. ریدن.

ڕێتێ چوون : م. جا گرفتن، گنجیدن، راه یافتن.

ڕێچ : ا، (ز). جای پا، اثر پا، گذر، عبور.

ریچال : ا. مربا.

ڕێچکە : ص، ا. راه باریك، باریکه راه.

ڕێچکە : ا. صف، رج، ریسه، قطار.

ڕێچکە بەستن : م. صف بستن، قطار بستن.

ریچەو کردن : م. ادا درآوردن، دندان نشان دادن، شکلك درآوردن.

ڕێحانە : ا. ریحان.

ڕێخ : ا. ریگ، شن، ماسه.

ریخ : ا. پهن، مدفوع گاو.

ریخت : ا. شکل، قیافه، ریخت، اندام.
ریخته : امف. ریخته، روان شده، قالب گیری شده.
ڕێ خستن : م. راه انداختن، فراهم کردن، فراهم آوردن، مهیا کردن.
ریخن : ص. ریقو، بی جان، لاغر، مردنی.
ریخنه : نک . ریخن.
ڕێخۆڵه : ا. دم قیچی، بریده باریك، پارچه.
ریخۆڵه : ا. روده.
ریخۆڵه ئەستووره : ا. روده باریك.
ریخۆڵه باریکه : ا. روده کوچك.
ریخۆڵه کوێره : ا. روده کور.
ڕێخەڵان : ا. ریگزار.
ڕێدا گرتن : م. گردن نهادن، طی کردن راه طولانی، راه درازی را به آرامی پشت سر گذاشتن.
ڕێدان : م. راه دادن، جا دادن، محل دادن.
ڕێدەر : مفتی.
ڕێڕەو : ا. راهرو، راهگذار، معبر، کوچه.
ڕێڕەو : افا. عابر، مسافر، راهگذر.
ڕێڕێ : راه راه.
ڕێز : ا، ص. ریز، کوچك، اندك، خرد.
ڕێز : ا. ریگ، شن، ماسه.
ڕێز : امص. حرمت، احترام، عزت.
ڕێز : ا. صف، قطار.
ڕێزاڵ : ص، ا. قطعه کوچك پارچه.
ڕێزاڵ ڕێزاڵ : تیکه تیکه، قطعه قطعه، اندك اندك.
ڕێزان : ص. آشنا، آگاه، وارد به محل.
ڕێزبوون : م،چند چیزرا مرتب کنار هم قرار دادن، ریسه کردن.
ڕێز ڕاوەستان : صف بستن، به صف ایستادن، ریسه شدن.
ڕێز کردن : ریز کردن، خرد کردن، تیکه تیکه کردن.
ڕێز کرده : کنار هم منظم قرار دادن.
ڕێزلانه : ق. اندك، کم، مقدار کمی از چیزی.
ڕێزۆڵه : نک . ڕێزلانه.
ڕێز لێ گرتن : م. کسی را حرمت کردن، حرمت گذاشتن، حرمت نهادن، احترام کردن، عزت گرفتن.
ڕێزل لێ نان : نک . ڕێز لێ گرتن.
ڕێزه : ق. اندك، کم، خُرد.
ڕێزه و پیزه : خُرده ریزه.
ڕێزه ڕێزه : اندك اندك، کم کم، یواش یواش.
ڕێزەلانه : نک . ڕێزلانه.
ڕێزه لۆك : ص، ا. سنگ نرمی که خود به خود خرد شود.
ڕێزەوڵ : ا. خرده نان.
ڕێزەی : ق. اندکی، مقدار کمی.
ڕێزەیك : نک . ڕێزەی.
ریژ : ا. بیماری جذام.
ڕێژاف : ا، (با). آبشار، محل ریزش آب تند.

ڕێژان : م. ریختن.

ڕێژاو : نک . ڕێژاڤ.

ڕێژگاو : ص‌مر. کسی که بیهوده بدنبال چیزی می رود.

ڕێژگه : ا. جای ریختن هر چیزی، مزبل.

ڕێژوو : ا. زغال، ذغال.

ڕێژه : ا. سنگی که شیشه از آن درست شود، سلیکات.

ڕێژەن : ص. مایه‌دار، پر برکت، دانه و غله مغزدار.

ڕێژەو : نک . ڕێژەن.

ریس : ص. پشمینه، پارچه پشمی.

ڕێس : نک . ڕەوق.

ری‌سپی : ص‌مر. ریش سفید، بزرگ آبادی.

ریستن : م. رشتن، بافتن، سرهم کردن.

ڕێسوا : نک . رسوا.

ڕێسك : ا. کلاف، کلاف نخ و طناب و غیره.

ڕێس‌مل : گرم کردن، ستبرای گردن، کلفتی گردن.

ڕێس و گورێس : آسمان و ریسمان.

ڕێسه : ا. ریسه، صف، قطار.

ڕێسه : اطناب، تطویل، دراز کردن حرف، طول دادن کلام.

ریسی : ا. گیاه و علف زمستانی احشام.

ڕێستن : م. رشتن، ریسیدن.

ریش : ا. ریش.

ریشاڵ : ا. ریشه قالی و بافتنی، آن مقدار از تارهای بافته که در نتیجه کهنگی یا عدم مواظبت بیرون افتاده است.

ریشاڵوك : ا. ترخون.

ریشاڵه : نک . ریشاڵ.

ریشاندن : م. ریختن، پراکندن.

ریش باوا : امر. انگور ریش‌بابا.

ڕێشخەن : امص. ریشخند، استهزاء.

ریش سپی : ص‌مر، امر. ریش سفید، بزرگ آبادی.

ڕێشگاو : نک . ڕێژگاو.

ریشه : ا. ریشه، بیخ، بن، ریشه خانوادگی، نهال.

ریشه بڕ بوون : م. تمام شدن، ریشه‌کن شدن، ریشه برشدن.

ریشه داکوتان : م. بن بستن، ریشه گرفتن، بیخ پیدا کردن، ریشه‌دار شدن.

ریشه‌ده رهاتن : م. از ریشه درآمدن، از خستگی از پا در آمدن.

ریشه‌کەن : امص. ریشه کن، از ریشه درآمده.

ریڤنگ : (با)، نک . ریگار.

ڕێڤیگ : ا. روده.

ریق : ص. چیز نرم لزج نامطبوع.

ڕێقنه : ا. چلغوز، مدفوع پرندگان، فضله.

ریق و فیق : ص. لاغر، مردنی، بی جان، ضعیف.

ریقووله : ص. لاغر، باریك، بی جان، ضعیف، مردنی.

رێك : ص. مهیا، آماده، راست و مستقیم، صاف.
رێك : ص. منظم، هموار، در یك خط، برابر، میزان از نظر قد و بالا.
رێكایی : امص. صافی، راستی، نظم.
رێك بوون : م. منظم شدن، راست و ریس شدن، همقد شدن.
رێك خستن : م. راه انداختن، راست و ریس کردن، منظم کردن، هم سطح کردن.
رێك کردن : نک. رێك خستن.
رێ‌کری : امف. فرستاده، پیغامبر، رسول.
رێك كه‌فتن : م. راه افتادن، فراهم آمدن، مهیا شدن.
رێك‌وسه‌ی : م، (ه). فراهم کردن، فراهم آوردن، روبراه کردن، راه انداختن.
ری‌کۆك : ص، ا. راه باریکه.
رێك و پێك : ص. منظم و مرتب، درست و حسابی، میزان، خوش لباس.
ریکه : اص. صدای کشیده شدن چیزی مانند قلم بر روی کاغذ و مانند آن.
رێك‌هاوردن : م. فراهم کردن، فراهم آوردن، مهیا ساختن، راه انداختن.
رێ كه‌فتن : م. راه افتادن، عزیمت کردن.
رێكه‌وت : اتفاق، بر سبیل اتفاق.
رێكه‌وتن : نک. رێ كه‌فتن.
رێكه‌وتوو : امف. آماده، حاضر، مهیا، راه افتاده، آماده بکار.
رێكی : ص. نظم، ترتیب، برابری، تساوی، مساوات.
رێگا : ا. راه، معبر، گذر، راهگذر، کوچه.
رێ‌گر : افا. راهزن، گردنه‌گیر، کسی که برای لخت کردن مردم راه بگیرد.
رێگه : ا. راه، راهرو، ممر، قلق، گدار، لم.
رێگه بردن : م. راه بردن، پیدا کردن، یافتن.
رێگه خستن : نک. رێ خستن.
رێگه‌کوێره : ص، ا. کوره راه، راه باریك، مالرو.
رێگه كه‌فتن : م. راه افتادن، عزیمت کردن، رفتن.
رێگه‌گیر : نک. رێ‌گر.
رێگه و بان : در و دشت.
رێل : ا، (با). بیشه، جنگل، درختستان.
ریل : ا. خرزهره.
رێ‌له‌ به‌ر چوون : م. راه پیمودن، راه طی کردن، راه بریدن.
رێله‌خۆ : ا. روده.
رێلی : ا. زالزالك.
رێن : ا. ریش.
رین : م. ریدن.
رین : م. عوعو کردن سگ.
رێنامه : برنامه.
ریناى : م، (ه). پاره کردن.
رێنج : ا. غده، تومور.
رینك : ص. لاغر، ناتوان، ضعیف،

بی جان.

رێنکه : ا. متینگ، تجمع مردم در یك جا.

رێنکەدان : م. تجمع، گرد آمدن مردم.

رینگ : ا. لعاب آش.

رینگاننەوە : م. غـر زدن، کـش دادن حرف، تطویل کلام.

رینگە رینگ کردن : نک . رینگاننەوە.

رینگە رینگ کەر : ص فا. کسی که حرف را زیاد کش می دهد، کسی که حرف بیهوده زیاد می زند.

رێنما : ص فا. راهنما،مراهبر، پیشوا.

رێنوێن : نک . رێنما.

رێ نیشان‌دان : م. راه نـشـان دادن، راهنمایی کردن.

ریو : ا. مکر، حقه، نیرنگ، ریا، فریب.

رێوار : نک . رێگار.

رێواز : نک . رێگا.

رێواس : ا. ریواس.

رێوان : ص فا ص. راه دار، راهبان.

ریواڵ : ا. دنبال، عقب، پس.

ریواڵنیان : م. تعقیب کردن، دنبال گذاشتن، پی رفتن، تاراندن.

ریواڵەو نیان : نک . ریوال نیان.

ریواو : ا، (ه). ریواس.

رێوشوێن : ا. نقشه، طرح، پلان.

رێوەنگی : (ز)، نک . رێگار.

ریوەڕیو کردن : نک . رینگە رینگ کردن.

ریوی : ا. روباه.

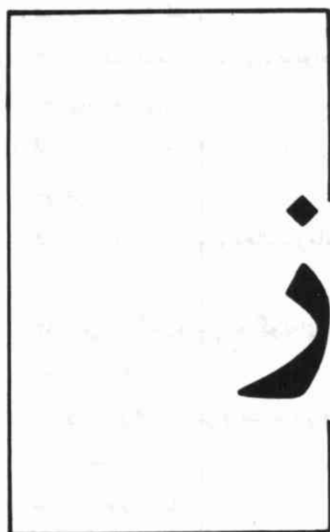
ریوی پێچ : حرکات چپ و راست به ترتیبی که تعقیب کننده راه گم کند.

رێوینگ : نک . رێگار.

ریە : ا، (با). ریش.

ریپەڤ : ص. همدم، همصحبت، همراه،

ری‌یۆن : ا، (ه). ریحان.



ز : ز

زا : ا. بچه، اولاد، فرزند.

زاب : ا. سکو

زات : ا. جرئت، زهره.

زات بردن : م. ترساندن، هراساندن.

زات چوون : م. ترسیدن، هراسیدن.

زات کردن : م. جرئت کردن.

زاخ : زاج.

زاخاو : امص. صیقل، جلا، پرداخت.

زاخاودان : م. آب دادن فلزات، روکش کردن، پرداخت کردن.

زاخدار : افا. آبداده، جوهردار.

زاخۆ : ا. یك نوع پالتو.

زاخۆران : امر. غارت و چپاول.

زاخۆن : ا. زاغه، کنده، محل زمستانی احشام.

زاخوور : ا. اشکفت، کنده، غار.

زاخه : ا. زاغه، کنده، محل زمستانی احشام.

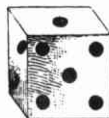
زاخی : ا. زاغی، زاغچه، کشکرك.



زاد : ا. زاد، روزی.

زاد و وەلەد : زاد و ولد.

زاده : نک. زا.


زار

زار : ا. دهان، دهن.
زار : ا. طاس تخته نرد.
زار : اصد. صدای گریه، زار.
زار : پسوندی برای تعیین مشخصات محل مانند «گولزار» به معنای گلزار.
زاراو : ا. زهر، زهرابه، زهراب، زرداب، صفرا.
زاراوه : امصد. اصطلاح.
زاربێن : ا. طناب یا نخی که با آن در مشك یا انبان بندند.
زارخەنه : ا. زهرخند، خنده دردآلود.
زار دڕاو : ص‌مر. دهن دریده، بی حیا، کسی که زیاد و بد حرف می زند.
زارگا : ا. شرمگاه، ناحیه زهار.
زارنەرم : ص. زبان نرم، خوش زبان، خوش سر و زبان.
زارِۆ : ا، (ه). بچه، اولاد، فرزند.
زارِۆك : نک. زارِۆ.
زارِۆله : نک. زارِۆ.
زارِوو : نک. زارِۆ.
زاره : ا. زرداب، صفرا، زهره.
زاره : جرئت، زهره.
زاره : ص، ا. گندم نیم کوبیده.
زاره ترەك : ص‌مر. زهره ترك، ترسیده.
زاری : امصد. زاری، شیون، فغان، گریه‌به فریاد.
زاریان : م. زار زدن، گریستن، گریه کردن، زاریدن، گریستن با صدای بلند.
زازا : نام تیره‌ای از قوم کرد.

زاغ : ا. خط، شیار، اثر حرکت جسم تیز بر چوب یا هر چیز سخت دیگر.
زاغوور : ا. خط کش.
زاف : امصد. ضعف، سستی، ناتوانی، بیحالی، بیهوشی.
زاڤا : ا. داماد، شوهر دختر، شوهر خواهر.
زاق : ص. مات، متحیر، دهان بازمانده از حیرت.
زاق : ص. رنگ روشن به گونه‌ای که چشم را بزند.
زاق و زووق : سر و صدا، زاق و زوق، صدای بچه.
زاك : ا. آغوز، ماك.
زاگ : نک. زا.
زاگور : ا. چماق، چوبدست.
زال : (ز). عدد، هزار.
زاڵ : ص. غالب، مسلط، برتر.
زاڵ بوون : م. غالب شدن، مسلط شدن، تسلط یافتن.
زاڵم : افا. ظالم، ستمکار، بیدادگر.
زاڵمانه : ق. ظالمانه، بیدادگرانه، ستمگرانه.
زالوو : ا. زالو.
زاڵه : ا. زهره، دلیری، جرئت، شجاعت.
زاڵی : ح‌مصد. چیرگی، ستم.
زام : ا. زخم، جراحت، محل درد.
زاما : نک. زاڤا.
زامدار : ص فا. زخمدار، مجروح،

زخمی، مضروب.

زامن : افا. ضامن، کفیل.

زامن بوون : م. ضامن شدن، ضامن بودن.

زانا : ص. دانشمند، دانا، عاقل، آگاه، متخصص، آشنا، فهمیده.

زانای : م، (ه). دانستن، فهمیدن، درك کردن، راه بردن، دریافتن. حالی شدن.

زانایی : ح مص. دانایی.

زانس : امص. دانش، علم، فهم، معرفت، آگاهی.

زانست : نک. زانس.

زانستگا : امر. دانشگاه.

زانستی : ص نسب. علمی.

زانکو : مجمع علمی، مجمع دانشمندان.

زانوو : ا. زانو.

زانەخرۆ : افا. زیان آور، مضر.

زانەر : نک. زانا.

زانیار : نک. زانا.

زانیاری : ص‌نسب، ا. فرهنگ، معارف.

زانین : م. دانستن، فهمیدن، درك کردن، راه بردن، دریافتن، حالی شدن.

زاو : ص فا. زائو.

زاوا : نک. زاڤا.

زاوزوو : زاد و ولد، تولید مثل.

زاوزێ : نک. زاوزوو.

زاوڵە : نک. زاده.

زاوڵی : ح مص، (ه). بچگی، کودکی، طفولیت، حرکات بچگانه.

زاوە : ا. ستاره تیر، عطارد.

زاوەر : نک. زات.

زاوەر چوون : م. ترسیدن، زهره ترك شدن، زهره ترکیدن.

زاوەر کردن : م. جرئت کردن، جرئت داشتن، شجاعت داشتن، دلیری کردن.

زاهر : افا، ص. ظاهر، آشکار، هویدا، روکار.

زاهرسازی : ح مص. ظاهرسازی.

زای : نک. زاخ.

زایڵە : نک. زاری.

زایە : افا، ص. ضایع، خراب، فاسد، گندیده، تباه، تلف، بی فایده، بیهوده، بی ثمر.

زایە : نک. زا.

زایە بوون : م. ضایع شدن، خراب شدن، فاسد شدن، تلف شدن، گندیدن، هدر رفتن، تباه شدن، نابود شدن.

زایە کردن : م. ضایع کردن، تباه کردن، نابود کردن، خراب کردن، فاسد کردن، به فساد کشاندن.

زایەڵە : نک. زاری.

زایین : م. زاییدن، تولید مثل کردن.

زبان : ا. زبان.

زبان پیس : ص مر. بددهن، بد زبان.

زبان تاڵ : ص مر. زبان تلخ، بدزبان.

زبان درێژ : ص مر. زبان دراز، فضول، حاضرجواب.

زبان گرتن : م. زبان باز کردن بچه.

زبان گەستن : م. زبان گزیدن، زبان

گاز گرفتن به علامت پشیمانی و تعجب.

زبر : ص. زبر، درشت.

زبران : ص. سنگلاخ.

زبره : ص، ا. زبره، درشت‌تر.

زبڵ : ا. زباله، آشغال، آت و آشغال.

زبڵچی : ص شغل، ا. سپور، رفتگر.

زبڵدان : امر. زباله‌دان.

زبڵگه : ا. محل ریختن زباله.

زبیل : نک . زبل.

زپرکه : ا. جوش صورت و بدن، کورك.

زپك : نک . زپرکه.

زت : ص، (ز). ضد، مخالف.

زچ : ا. کنه.

زخ : ا. شن و ماسه.

زخدان : امر. شنزار.

زد : نک . زت.

زڕ : ص، (ز). بزرگ، گنده، عظیم.

زڕ : ص. درخت بی بر و ثمر.

زڕ : ص. خرمن پاك شده، هر چیز پاك و خالص، ناب.

زڕ : ص. خشك.

زڕ : ا. طلا، زر.

زرار : ا. زیان.

زراڤ : ص، (ز). نازك، باریك، خرد، ریز، ظریف.

زڕان : م. شایع شدن، شایع کردن، نام در کردن، نام درآوردن به بدی.

زڕانـدن : م. شایـع کـردن، شایـعـه انداختن، بدنام کردن.

زڕاندنه‌وه : م. به صدا درآوردن زنگ یا سکه و امثال آن.

زرانی : ا. زانو.

زراو : زهراب، زردآب، صفرا، زهره.

زراو بـردن : م. ترساندن، زهره ترك کردن.

زراوتـۆقـین : م. زهـره تـرك شـدن، ترسیدن، زهره رفتن.

زراو چوون : م. زهره رفتن، ترسیدن.

زرب : ص. زبر، درشت.

زڕباب : ا. پدر اندر، ناپدری.

زربان : ص، ا. سنگلاخ، درشته، قسمت درشت‌تر هر چیز خرد.

زڕباوك : نک . زڕباب.

زڕبرا : ا. نابرادری.

زربه : ص، ا. درشته، قسمت درشت‌تر هر چیز کوبیده.

زربی : ص نسب. زبری، درشتی.

زرپك : نک . زپرکه.

زرتۆڵه : ح مصـ، ا. شوخی، گستاخی، سربسر گذاشتن.

زرته‌ی چاو : برق چشم در تاریکی.

زرتـه‌ك : ص، (ز). کـسـی کـه از خـود بسیار تعریف کند، کسی که خود را ازآنچه‌هست بیشترنمایاند، خالی‌بند.

زرتـی : ص. بیکاره، مهمل، ناتوان در انجام کار.

زڕخوشك : ا. خواهر مادری.

زڕخه‌سوو : ا. نامادری یا ناپدری عروس یا داماد.

زِرداك : ا. نامادری، زن بابا.
زِردایك : نک . زِرداك.
زِرزِر : اصـ. عرعر، صدای الاغ.
زِرزِر کردن : م. عرعر کردن.
زِرزِره : ا. جقجقه، بازیچه بچگانه.
زِرك : ص، ا. خربزه نارس.
زِرکچ : امر. نادختری.
زِرکورِ: امر. ناپسری.
زرك و زینگ : چست و چالاك.
زِرکه : نک . زرِك.
زِرمام : ا. برادر مادری پدر.
زرم و کـوت : اصـ. سروصدا، تلپ، تلپ، صدای آمد و رفت و کوبیدن پاها بر زمین.
زرمه : اصـ. صدای بهم خوردن دو چیز توپر، صدای محکم پا.
زِرنا : ا. سرنا.



زرنگ : ص. زرنگ، زیرك، باهوش، چالاك.
زرنگاننه‌وه : م. بصدا درآوردن زنگ و مانند آن.
زرنگه : اصـ. صدایی که از زنگ بر می خیزد، صدایی که از برخورد جسم سنگین بر مس تولید می شود.
زرِ و زوێڵ : امر. آشغال، آت و آشغال.

زرِنووقاو : ص مر، امر. آش آبکی بدون چربی.
زردو : ص. زبر.
زرووکه: اصـ. صدای جوجه پرندگان.
زرووکه زرووك : اصـ. جیك جیك.
زروه : نک . زربه.
زرویی : ا. اشنان، چوبك.
زِره : اصـ. صدای پول و سکه.
زِره : اصـ، (ز). عرعر.
زره : ا. زره.
زره‌قیان : م. خندیدن بچه.
زره‌ك : ص، ا. چشم چخمور.
زرێ : ا. زره.
زرێ : ا. دریا.
زریا : ا. دریا.
زِریان : م. جوانه زدن درخت.
زِریان : م. بدنام شدن، شهره شدن به بدی.
زِریان : ا. کولاك، طوفان، برف و باد.
زرێبـار : زهزاری که دریاچه شده است، قسمتی از دره که از آب چشمه‌سارها پر گشته است.
زرێپۆش : ص مر، امر. زره‌پوش.
زرێچه : امصغ. دریاچه.
زریشك : ا. زرشك.
زریکانن : م. جیغ کشیدن، فریاد زدن با صدای بچگانه، فریاد کشیدن با صدای زیر.
زریکه : اصـ. جیغ، فریادجیغ مانند، فریاد بچگانه.

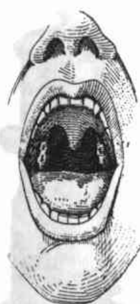


زریشك

زرینچکاو : امر. آب زخم، زردابه زخم و جراحت، چرکابه.
زرێوان : ص، ا. ناخدا.
زریوه : امص. برق، درخشش، تلوْتلوْ.
زریویان : م. درخشیدن، برق زدن، متلوْلوْ بودن، سوسو زدن.
زریه : ا. دریا.
زسان : ا. زمستان.
زستان : نک. زسان.
زستانه‌وار : امر. چادر زمستانی.
زستانی : ص نسب. زمستانی.
زغرك : ا، ص، (ز). سنگ ریزه، خرده سنگ.
زفت : ا. زفت، صمغ حاصل از گیاهان که بر روی پارچه مالند و جهت مداوا بکار برند.
زڤر : ص، (ز). زبر، درشت.
زڤڕان : م، (با). چرخ دادن، چرخاندن، گرداندن، بچرخ درآوردن.
زڤڕووك : ا، (ز). فرفره، بازیچه بچه‌ها که با نخ بر زمین کوبند و بگردانند.
زڤڕین : نک. زڤڕان.
زڤستان : ا. زمستان.
زڤنگ : ا، (با). پناهگاه طبیعی کوهستانی، اشکفت، پاکنده‌ای که بتوان به آن پناه برد.
زق : ا. پژ، سرماریزه.
زقاو : زه آب.
زقووم : ص، ا. تلخ، زهرمار.
زك : ا. شکم.
زكئیشه : شکم درد، دل درد.
زك بەردان : م. شکم چراندن، پر خوردن.
زكپڕ : ص مر. آبستن، حامله، باردار.
زكپڕی : ح مص. آبستنی، بارداری، حاملگی.
زك پێسووتان : دل به حال کسی سوختن.
زكتێر : ص مر. شکم سیر.
زك چوون : امص. اسهال، شکم روش.
زك دڕاو : نک. زك دڕیاگ.
زكدڕیاگ : ص مر. شکمباره، شکمو، پرخور، کسی که بسیار می خورد.
زكدڕیای : ص مر. گول، کسی که فتق دارد، شکم پاره.
زكر : ا. ذکر، ورد، دعا.
زكزل : شکم گنده، پرخور.
زك كردن : م. زاییدن، آبستن شدن، حامله شدن.
زك لەوە ڕاندن : م. شکم چراندن، پر خوردن.
زك لەوە ڕێن : نک. زك لەوە ڕاندن.
زكماك : ص، (ز). نقص مادرزادی.
زكن : ص نسب. شکمو، پرخور، شکمباره
زك وزا : نک. زاو زوو.
زكووونی : ح مص، (ز). شکم بارگی، شکمویی، پرخوری.
زكەڕۆ : ص مر. شکم باره، کسی که برای خوردن تلاش زیاد می کند.
زكەشۆره : اسهال، شکم روش.

زکەماسێ : ا. استسقاء، آب آوردن شکم.
زکێشە : ا. دل درد، شکم درد.
زگ : نک. زك.
زل : ص. بزرگ، گنده، چاق، کت و کلفت، فربه.
زل بوون : م. بزرگ شدن، قد کشیدن، بلند شدن، چاق شدن، فربه شدن، قوی شدن.
زڵچە : اصـ. صدای مایعی که جسم جامدی در آن افتاده باشد.
زلحۆرت : ص مر. تنومند، گنده، کت و گنده، چاق، فربه، گامبو.
زلحۆل : نک. زلحۆرت.
زڵزڵە : اصـ. غوغا، سروصدا، شلوغی.
زڵف : ا. زلف، گیس، موی سر.
زڵقاو : امر. گل، لجن، لای، گل و شل، باطلاق، باتلاق.
زڵقاوی : (ه)، نک. زڵقاو.
زڵقە : اصـ. صدای مایع در ظرف دربسته موقعی جسم شناوری در آن افتد.
زلکوێر : ص مر. چشم نم نمی.
زڵم : ا. ظلم، ستم، بیداد.
زڵم کردن : م. ظلم کردن، بیداد کردن، ستم کردن.
زلووبیا : ا. زلوبیا.
زلووکە : یکدانه چوب کبریت.
زڵە : اصـ. صدای درهم، جیغ، صدای زیر، غلغله، غوغا.

زلهۆرت : نک. زلحورت.
زماك : ا. قسمت سایه کوه، قسمت آفتاب نگیر کوه، نسار.
زمان : ا. زبان.
زماندار : ص فا. زبان دار، حاضر جواب.
زمانۆك : زبان کوچك.
زمانە : ا. زبانە.
زمڕق : ا، (ز). نیش، نیش حشرات.
زمڕووت : ا. زمرد.
زمسان : ا. زمستان.
زمنای : م، (ه). آزمودن.
زمە : ا. سنبه، وسیله‌ای برای پاك کردن لوله تفنگ.
زمهاڕ : ا. ذخیره زمستانی آرد.
زمەك : نک. زك‌ماك.
زمهەڕ : نک. زمهاڕ.
زن : ا، (ز). زن.
زنار : ا، ص، (ز). سنگ بزرگ.
زنج : ا. کلبه، کپر.
زنج : ا. چانە.
زنجیر : ا. زنجیر، زره.
زنجیرە بەستن : م. حلقه بستن، به دور هم ایستادن.
زنجیرەدان : نک. زنجیره بەستن.
زنچکاو : چرك و ترشح زخم.
زندوو : ص. زنده.
زنگرین : م. سقط شدن سگ.
زنگل : ا، (ز). زنگوله، زنگ کوچك.
زنگیانە : ا. منجوق.
زواڵە : ا. زباله.


زمانۆك


زۆپا

زوان : ا. زبان.

زوبەرجەد : ا. زبرجد.

زۆپا : ا. بخاری.

زۆپە : نک . زۆپا.

زۆتك : ا، (ز). ماهیچه مضیقه مخرج، اسفنکتر مقعد.

زۆخ : ا. توان، توش، نیرو، قدرت، نا.

زوخاڵ : ا. زغال، ذغال.

زوخاڵدان : امر. زغالدان، محل نگاهداری زغال.

زۆر : ا. زور، فشار، قدرت، اجبار، شدت، بسیار، زیاد.

زورِات : ا. ذرت.



زۆران : ح مصـ. کشتی، زورآزمایی.

زۆر انباز : ص فا. کشتی گیر.

زۆران گرتن : م. کشتی گرفتن، زور آزمایی کردن.

زۆر ئاردەی : م، (ه). فشار آوردن، زور آوردن، ظلم کردن، ستم کردن.

زۆر بگیر : ص مف. به زور گرفته، زور بگیر.

زۆر بڵێ : ص فا. زیاد گو، پرحرف، پرچانه.

زۆر بۆهاتن : م. زورآمدن به کسی، فشار آمدن به کسی.

زۆر بۆهێنان : م. زور آوردن بکاری یا به کسی، ظلم کردن.

زۆربە : ص تفضـ. بیش، بیشتر.

زۆر بێژ : نک . زور بلێ.

زۆرخانە : امر. زورخانه.

زۆرخـــوەر : ص مر. بسیار خور، شکمو، شکم پرست، شکمباره، پرخور.

زۆردار : ص فا. پرزور، قوی، ظالم و ستمکار.

زۆردە : ا. خوشه گندم سبز و نارس.

زۆرزان : ص مر. دانا، فرزانه، دانشمند، بسیار دان، عاقل.

زۆر گــووتــن : م. پر گویی کردن، پر گفتن، زیاد حرف زدن.

زۆرگیری : با زور گرفته شده، زور گیر.

زورِنا : ا. سرنا.

زورِناژەن : ص فا. سرنازن.

زۆرمە : نک . زۆربە.

زۆر هاوردن : نک . زۆرئاردەی.

زورِەت : ا. ذرت.

زۆرەهری : ص مر. پرپشم، پشمالو.

زۆرەزمێ : ح مصـ. زور آزمایی، کشتی.

زۆرەکی : ق. زورکی، بافشار، باجبر.

زۆری : ص نسب. زوری، وفور، فراوانی، زیادی.

زۆز : ص، (ز). پوك، مجوف، بدون محتوی، میان خالی.

زۆزان : ا، (ز، با). ییلاق، کوهستان.

زۆسان : ا. زمستان.

زۆڤ : ا. هزارپا.

زوقم : ا. شبنم یخ زده، هسر، پُژ.

زوکام : ا. زکام، سرماخوردگی.

زۆڵ : ص. حرامزاده، فرزند نامشروع.

زوڵف : ا. زلف، گیس، موی سر.

زوڵم : ا. ظلم، ستم، بیداد.

زۆڵەك : ا. مواد اضافی داخل غله، نخاله.

زۆڵەك : ص. ذرت بوداده‌ای که کف نکرده و سفید نشده است.

زونپ : ا، (ز). پتك سنگ شکنی.

زونکاو : نک. زڵقاو.

زونگ : زمین پست که آب در آن ایستاده باشد، زهزار، باتلاق، مرداب.

زونگاو : نک. زڵقاو.

زوو : ق. زود.

زوواڵە : ا. زباله، آت و آشغال.

زووان : ا. زبان.

زووان باز : ص فا. زبان باز، دروغگو، چاخان.

زووان بەسە : ص مف. زبان بسته، کم حرف، کم رو، بی سروزبان.

زووان پاك : ص مر. آدمی که جز حرف نیکو نزند و جز کلام شیرین و مفید بر زبان نیاورد.

زووان پیس : ص مر. بدزبان، کسی که بد می گوید و دشنام می دهد.

زووان تاڵ : ص مر. بدزبان، زبان تلخ.

زووان خوەش : ص. خوش زبان، شیرین زبان.

زووان‌دار : ص فا. زباندار، خوش سر و زبان، خوش صحبت، کسی که خوب و بجا حرف می زند، فصیح، بلیغ.

زووانداری : ح مص. فصاحت، بلاغت، زبانداری، خوش زبانی، خوش صحبتی.

زووان درێژ : نک. زبان درێژ.

زووان زان : ص فا. زبان دان، کسی که به زبان دیگری غیر از زبان مادری آشنا باشد، کسی که به زبان مادری خود آشنایی کامل دارد.

زووان شڕ : ص مر. بدزبان، کسی که زبان خود را نمی تواند نگاهدارد، کسی که نمی تواند محرم اسرار باشد.

زووان شیرین : ص مر. شیرین زبان، خوش صحبت، شیرین سخن.

زووان گرتن : م. سرزبانی حرف زدن، تك زبانی صحبت کردن.

زووان گەستن : م. زبان گزیدن از تعجب و ندامت.

زووانە : ا. زبانه، پواز، قطعه چوب یا فلزی که در شکاف چوب بزرگتر گذاشته می شود تا گشوده شده و برای شکستن و قطعه شدن آماده‌تر باشد، گوە.

زووانە بووچکەڵە : امر. زبان کوچك.


زۆڤ


زونپ

زوواو : ص، (با). خشك، چیز خشك.
زووخ : ا. چرکابه، چرك و آب زخم.
زووخال : ا. زغال، ذغال.
زووخالدان : امر. زغالدان.
زووخاو : امر. زهرابه، مصیبت، غم، محنت.
زوور : نک. زبر.
زووڕە : اص. صدای گریه و فریاد بچه.
زوو ڕەس : امر. انگور یاقوتی .
زوو ڕەس : امر، ص مر. زودرس، پیش رس.
زووسان : ا. زمستان.
زووشك : ا. عقرب، کژدم.
زووم : ا، (با). قرارگاه تابستانی، چادر تابستانی.
زۆرد : ص. نیم خشك، نیم رس.
زوهم : ا. چربی، روغن، دنبه، پیه.
زوهۆر : ص، ا. زمین آبزا، زهزار، مرداب.
زوێر : ص. دلگیر، دلخور.
زوێربوون : م. دلگیر شدن، دلخورشدن.
زەب : ص. خشك و سخت، چوب شدن، سفت و سخت از خشکی.
زەبره قوون : امر. تخم مرغ.
زەبلۆق : ص، (ز). صاف، نازك و ظریف.
زەبوون : ص. زبون، خوار، خفیف، سرافکنده، پست، ذلیل.
زەبەر : برتری، قدرت، توانایی، خبرگی، تخصص، زور.


زەحفەران

زەبەر : ق، (ز)، زیر، پایین.
زەبەرجەد : ا. زبرجد.
زەبەردەس : ص مر. زبردست، قادر، توانا، متخصص، خبره.
زەبەش : ا ،(ز). هندوانه.
زەبلاخ : ص. تنومند، قوی بنیه، گنده، آدم چاق.
زەحف : ح مص. ضعف، سستی، ناتوانی، بیهوشی.
زەحف کردن : م. ضعف کردن، بیهوش شدن، سستی یافتن، ناتوان شدن.
زەحفه ران : زعفران.
زەحمەت : ا. زحمت، مشقت، مرارت، سختی، دشواری، آزار، رنج.
زەخ : ا. ماسه.
زەخت : ا. سیخونك.
زەخم : ا. زخم، جراحت.
زەخم : ص. بزرگ، سترگ.
زەخماوی : ص نسب. زخمدار، زخمی، مجروح.
زەخمدار : زەخماوی.
زەخمەك : ا، (ز). بندرکاب، تسمه، رکاب.
زەخم کردن : م. زخم کردن، مجروح کردن.
زەخمی : نک. زەخماوی.

زەخمە : ا. نیم تنه، سوخمه.

زەخەڵ : ص فا. قمارباز، دغلکار.

زەخیرە : ا. ذخیره.

زەد و خورد : زد و خورد.

زەدە : امف. زده، فرسوده، کهنه، دلزده، بی رغبت، متنفر.

زەڕ : ا. زر، طلا.

زەڕ : ا، (ز). زرد.

زەڕا : ق. بسیار کم، قلیل.

زەڕات : ا. ذرت.

زەڕاقـە : ا، (ز). روزن، سوراخ کوچکی در دیوار جهت دیدبانی.

زەڕاندن : م. عرعر کردن.

زەرانی : ا. زانو.

زەراهی : ص. زردی، یرقان.

زەرب : ا. ضرب، طبل، تنبك، دنبك.

زەربەژ : نک . زەبەش.

زەرپچی : ص، (ز). لاغر، ضعیف، لاغر مردنی، زردانبو.

زەڕخـری : ص مفـ. زرخرید، غلام، برده، بنده.

زەڕخەسوو : نک . زڕخە سوو.

زەرد : ا. صخره، پرتگاه.

زەرد : ا. زرد.

زەرداب : ا. زرداب، صفرا.

زەردالوو : ا. زردالو.

زەرداو : نک . زەرداب.

زەردباو : ص. زردفام، زرد نزدیك به زرد رنگ.

زەرد بـوون : م. رسیدن جو و گندم، زرد شدن برگ درختان.

زەرد کـردن : م. نیم پز کردن غذای گوشتی، زرد کردن از ترس.

زەرد کریاگ : امف. نیم پخته، نیم پز.

زەرد و زواڵ : ص مر. زردانبو، رنگ زرد.

زەرد و سوور : ص مر. رنگ به رنگ، رنگ وارنگ، الوان، بچه پرخون و سالم.

زەردوی : ا. نام تیره‌ای از اکراد.

زەردوی : ا. کهربا.

زەردە : ا. لبخند، زهرخند، خنده ملایم.

زەردەبی : نوعی بید.

زەردە پەڕ : ا. غروب هنگام، زمان زرد شدن و کم شدن نور خورشید.

زەردەچۆ : امر. زرد چوبه.

زەردە خۆ : نک . زەردە.

زەردە خەنە : نک . زەردە.

زەردە دڕك : ا. خار، نوعی خار.

زەردە کەنی : نک . زەردە.

زەردە کەنە : نک . زەردە.

زەردە لوو : ا، (با). زردالو.

زەردەلە : ا. میوه خشك شده، خشکبار.

زەردەڵە : ص مر. رنگ زرد، زردانبو، لاغر و بیمار.

زەردەواڵە : ا. زنبور سرخ.

زەردەیی : ا. کهربا.

زەردی : زردی، یرقان.

زەردی : ا. کهربا.

زەردێنە : ا. زرده تخم‌مرغ.

زەرزانیق : ا. الله کلنگ.
زەرف : ا. ظرف.
زەرق : ا. رزق و برق، برق، درخشش، تلؤلؤ.
زەرِك : ا. پوست سبز گردو.
زەرِك : ا. زردە تخم‌مرغ.
زەرِکفت : ص مف. زرکوب.
زەرکەتاڤ : نک . زەردە پەڕ.
زەرکێ : (ز)، نک . زەردی.
زەرگ : ا. سیخ، میله نازك آهنی.
زەرگاڵ : ا، (با). چارق مویی، پاپوش مویی، زنگال مویی.
زەرِگەر : ص شغل. زرگر.
زەرِناس : ص فا. زرشناس.
زەرِناس : ا. سنگ محك.
زەرِنگەر : نک . زەرگەر.
زەرِنەقووتە : ا. انگشت میانین، بلندترین انگشت «دست».
زەرِنێخ : ا. زرنیخ، سولفورارسنیك.
زەرِنێق : نک . زەرنێخ.
زەروو : ا. زالو.
زەرِە : ا. ذرە.
زەرِهاتن : م. به معنی عرعر کردن است اما به کسی گفته می شود که در نتیجه دارا بودن و سیر بودن یاغی شده و اطاعت نکند.
زەرِە بین : امر. ذرەبین.
زەرِە تاڵ : ص مر. بد چهره، کسی که در دیدار اول اثر بد روی طرف مقابل می گذارد، غیر مقبول.

زەرەر : ا. ضرر، زیان، خسارت.
زەرەر دان : م. ضـرر دادن، ضـرر رساندن، خسارت زدن، ایجاد خسارت.
زەرەر کردن : م. ضرر کردن، خسارت دیدن، زیان دیدن.
زەرەر گەیاندن : م. ضرررساندن، زیان زدن، خسارت رساندن.
زەرەر یاونای : (ه)، نک . زەرەر گەیاندن.
زەرِە شیرین : ص مر. خوش گوشت، مقبول، کسی که در برخورد اثر نیکو روی آدم می گذارد.
زەرەك : نک . زەردی.
زەرِەکەو : ا. کبك زرین، زرین کبك، نوعی کبك.
زەرِهەسرەوە : امر. نامادری زن.
زەریا : ا. دریا.
زەریف : ص. زیبا، ظریف، قشنگ، مقبول، خوشگل، پسندیدە.
زەریفی : امص. ظرافت، زیبایی، قشنگی، جذابیت، دلفریبی، وجاهت.
زەریڤان : ا. ناوی، کشتیبان.
زەریقین : م. خندیدن بچگانه، خنده و شادمانی کودکانه.
زەرِین : م. عرعر کردن.
زەعف : نک . زەحف.
زەعف کردن : نک . زەحف کردن.
زەعفە ران : نک . زەحفە ران.
زەعفە رانی : ص نسب. زعفرانی، زرد.
زەعیف : ص. ضعیف، سست، ناخوش،

بیمار، لاغر، بی جان.

زەغـەرە : ا. آستر چرمی کلاه، فیلتر سیگار، مشتوك.

زەغـەڵ : ص، ا. آشـنـا، آگـاه، بیـدار، هوشیار، مترصد، بُراق.

زەفت : نک . زفت.

زەڤی : ا، (ز). زمین، مزرعه، خاك.

زەق : ص. چشم دریده، چشم‌ورقلمبیده، چشم بیرون.

زەق : ص. قناس.

زەقنە : ص. تلخ، ناگوار، زهرمار.

زەقنە بووت : نک . زەقنە.

زەقنە پووت : نک . زەقنە.

زەقە : اص. خنده، صدای خنده، صدای خنده بچگانه.

زەقەڵ : نک . زەغەل.

زەقین : م. خندیدن بچه.

زەك : ا. برجستگی، برآمدگی.

زەگـر : ا، (ز). خـرده سـنـگ، تـراشـه سنگ.

زەل : ا. نی، خیزران.

زەڵاڵ : ص. زلال، صاف، بی غش.

زەلام : ص. بالا بلند، قد بلند، رشد کرده، رشد یافته.

زەلام : ا. نفر، کس.

زەلامـەڕێ : ص مر، امر. بیراهه‌ای که اسب و استر از آن نتوانند گذشت و فقط پیاده از آن می گذرد.

زەلان : ص، ا. بادتند.

زەلاندن : م. تحمیل کردن، قبولاندن.



زەل

زەلکـاو : امر. نیزار، بـاطـلاق، مـرداب، زهزار.

زەل کۆ : امر. نیزار، مرداب.

زەلوو : ا. زالو .

زەلووك : ص. لیز، سُر، سرازیر.

زەلە : ص، (ز). تنومند، بزرگ، گنده.

زەلیقاندن : م، (ز). چسبـانـدن، وصـل کردن.

زەلیل : ص. ذلیل، خوار، پست.

زەلین : م. لغزیدن، سریدن، سر خوردن.

زەما : ا، (ه). داماد.

زەماخوا : امر. شیرینی دامادی.

زەماد : ا. ضماد، مرهم.

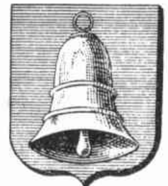
زەمـان : ا. زمـان، عـهـد، دوران، وقـت، فصل، موسم.

زەمانەت : ا. امص. ضمانت، کفالت.

زەماون : ا. عروسی، جشن ازدواج.


زەمەق


زەنجەفیڵ


زەنگ

زەمبیل : ا. زنبیل، سبد ساخته از نی.
زەموورەك : ا. تنورهٔ آسیاب.
زەمەر : ا. تنه، لاش، جسد، بدن.
زەمەز : ص. ویران، خراب.
زەمەق : ا. زنبق، گل زنبق.
زەمەن : ص، ا. باد سرد جنوب.
زەمیل : نک . زەمبیل.
زەمین : ا. زمین، خاك، مزرعه، کشتزار.
زەن : امصـ. ظن، گمان، وهم، خیال.
زەن بـردن : م. ظن بردن، گمان بردن، حدس زدن، خیال کردن.
زەنبەلەك : ا. فنر ساعت.
زەنبیل : نک . زەمبیل.
زەنج : ا. باتلاق.
زەنجەفیڵ : ا. زنجبیل.
زەنجیر : ا. زنجیر، زره.
زەندەق : ا. زهره.
زەنـدەق چـوون : م. تـرسیـدن، زهـره ترکاندن.
زەنـدەك : ا، (ز). چیزی که موقع کار بپا بندند، زنگال.
زەنگ : ا. زنگ، زنگوله.
زەنگ : ا. آبرو، حیثیت.
زەنگ : ص. خالص، ناب، پاك.
زەنگاڵ : نک . زەندەك.
زەنـگ زڕان : م. آبرو رفتن، بی آبرو شدن.
زەنگڵە : امصغ. زنگوله، زنگ.
زەنگن : ا. نوعی کلنگ.
زەنگۆ : ا، (ز). مهمیز.
زەنگۆڵ : ا. زانو.
زەنگوڵ : ا. قطره، قطره عرق و اشك.
زەنگۆڵە : امصغ. زنگوله.



زەنگەتە : ا. زنبور قرمز.
زەنگە سوورە : امر. زنبور زرد و قرمز.
زەنگەل : ا. کلنگ.
زەنگیانە : ا. منجوق، مهره ریز رنگی.
زەنەق : نک . زاڵە.
زەوت کـــــردن : م. ضـبـط کردن، نگهداشتن، نگاهداشتن، محفوظ نگاه داشتن، توقیف کردن.
زەوتی : ص نسب. ضبطی، گرفته، توقیف شده، ضبط شده، محفوظ، مصادره، مصادره شده.
زەود : ا. بیگار.
زەوزان : ا. چادر یا قرارگاه تابستانی.
زەووك : ص. بسیارزا، مادهای که بسیار می زاید.
زەوی : نک . زەمین.
زەوی و زار : کشتزار، زمین زراعتی، مزرعه، زمین.
زەوین گیر : ص فا. زمین گیر.
زەوینە : ا.متن، زمینه، سطح هر چیز.
زەهاو : ا. زهاب، آبی که از زه زمین جاری شود.
زەهر : ا. زهر، سم.
زەهراوی : ص نسب. سمی، زهردار.

زەهرخەنە : ا. زهر خنده، خنده از روی خشم.

زەهـرەتـرەك : ص مـر. زهـره تـرك، ترسیده.

زەیتوون : ا. زیتون.



زەیسان : ا. زیرزمین، سرداب.

زەیسان : آبستن، حامله، باردار.

زەیسانی : ح مص. آبستنی، حاملگی، بارداری.

زەین : ا. ذهن، یاد، هوش.

زەیـن روون : ص مر. باهوش، روشن ذهن.

زەین کوێر : ص مر. کودن، کُندذهن.

زێ : ا. زەکمان.

زێ : ا. نهر، آب جاری از زەزمین.

زێ : ا. راه، روش، اندازه.

زێ : ا. حس.

زێ : ا. زرشك.

زیا : ق. زیاد، بیشمار، فراوان، بسیار، افزون.

زیا بوون : م. زیاد شدن، زیاد بودن، بیشتر شدن، افزون شدن.

زیاتر : ص تفض. زیادتر، بیشتر، افزونتر.

زیاد : نک. زیا.

زیادی : ح مص. زیادی، اضافی.

زیارەت : ا. قبر، گور، مقبره، آرامگاه.

زیارەتان : امر. قبرستان، گورستان، مقبره.

زیارەتگا : امر. زیارتگاه.

زیارەتڵان : نک. زیارەتان.

زیان : ا. ضرر، زیان، خسارت.

زیان کردن : نک. زەرەر کردن.

زیانە خورڕ : افا. زیان آور، موذی، مضر، مفسد.

زیبا : ص. زیبا، قشنگ، خوشگل، ظریف، وجیه، جمیل.

زیپ : سرمای اسفند ماه.

زیپکە : ا. جوش صورت.

زیپە : نک. زیپ.

زیت : ص. هوشیار و آماده عمل، بُراق.

زیتك : ا، (ز). لگد اسب و الاغ.

زیتە و بوون : م. براق شدن، آماده حمله شدن.

زێچ : نک. زیت.

زێچ : ا.ماك.

زیخ : ص، (با). زرنگ، هشیار، چابك، چالاك.

زیخ : ا. شن، ماسه،سنگریزه.

زیخەڵان : ا. شنزار، سنگلاخ.

زێد : ا، (ز). مسکن، گور، استراحتگاه، آسایشگاه.

زێدەوان : ص مر. نگهبان قبرستان.

زێدیی : ح مص. زیادی، وفور.

زێڕ : ا. طلا، زر.

زێر : ص. زبر، خشن، درشت.

زیراڤ : ا. آرد.

زیراڤ : ص. دور، بعید.

زیران : جاسوس.

زیڕاندن : م.جیغ کشیدن، فریاد کشیدن.

زێراو : ا. زیرآب.

زێڕباف : ص مف. زرباف، زربفت.

زێڕکار : نکـ . زەڕگەر.

زیرگ : ا. چرك بدن، چربی روی بدن، چرك.

زێڕوەشان : زرافشان.

زیرە : ا. زیره.





زێلّ

زێڕە : اصـ. صدای گریه بچه، جیغ، فریاد بلند.

رێرە : نک . زیره.

زیرەڤان : ا، ص، (با). پاسبان، نگهبان.



زین

زیرەك : ص. زیرك، باهوش، زرنگ، ناقلا، چابك، چالاك.

زێڕەلێ هەڵسان : م. جیغ کشیدن، فریاد از کسی بلند شدن.

زیرەکی : ح مصـ. زیرکی، باهوشی، هوشیاری.

زیرەوان : افا. جاسوس.

زێڕین : ص‌نسبـ. زرین، طلایی.

زیڤ : ا. نقره، سیم.

زیڤار : ص، (ز). فقیر، ندار، گدا، بیچاره، مفلوك.

زیڤریڤ : ا. هزارپا.

زیقاندن : م. جیغ کشیدن، فریاد کشیدن.

زیقانن : نک . زیقاندن.

زیقاوڵە : ا. نوعی مرغ ماهیخوار.



زیقنە : ص. جیغ‌جیغو، کسی که با صدای نازك حرف می زند.

زیك : ا، (ز). موستان.

زێلّ : ا، (ه). دل، قلب.

زیلوو : ا. زیلو.

زیلە : ا. سیلی، کشیده.

زێڵێ : نک . زێلّ.

زین : ا. زین.

زینات : ا، (ز). ظلم، زور، ستم.

زیناتکار : ص فا. ستمکار، ظالم، زورگو.

زینان : ا. زندان، محبس، حبس.

زینانی : ص نسب. محبوس، زندانی.

زیندگ : ص. زنده.

زیندوو : نک . زینگ.

زیندوی : ح مصـ. زند گی.

زینده : نک . زیندگ.

زینده به گۆڕ : ص. زنده به گور.

زینده گانی : ح مصـ. زند گانی، حیات، عمر، معاش.

زینده گی : نک . زندوی.

زیندەماڵ : ص مر، امر. حشم، چهارپا، مال.

زیندەوان : ص مر. زندانبان.

زین کۆ : ا. قاچ زین.

زینگ : ص. زنده.

زینگان : ا. زندان، محبس.

زینگانی : نک . زینده گانی.

زینگوو : نک . زیند گ.

زینگی : ح مصـ. زند گی.

زینه : ص. زنده.

زینەچاڵ : زنده به گور.

زینه گی : ح مصـ. زند گی، حیات، هستی، عمر، زند گانی، زیست.

زینەماڵ : نک . زیندەماڵ.

زینی : ص، ا. تپه کوچك.

زینی : ص، ا. تیغ تیز.

زیو : ا. نقره، سیم.

زێوار : ا. زهوار، لبه، کناره، حاشیه.

زیوانن : م. جنباندن، تکان دادن، حرکت دادن.

زیوه : امصـ. جنبش، حرکت، لرزه.

زیوین : ص. ساخته از نقره.



ژ : ژ.

ژ : ح اضـ، (با). از.

ژار : ص. فقیر، مفلوك، محتاج، تنگ دست، لاغر، ناتوان.

ژار : ا. زهر.

ژار : ا. زنگ سیگار که در چوب سیگار جمع می شود.

ژاراو : ا. زهرابه، زهراب.

ژاربەر : پادزهر.

ژاردار : ص فا. زهردار، سمی.

ژارقەنگە : زنگ سیگار که در چوب سیگار می ماند.

ژاری : امصـ، (ز). فقر، بینوایی، لاغری، ناتوانی، نداری.

ژاژ : نی.

ژاژ روون : ا. آردوله، آرتوله.

ژاژك : ا. سقز، آدامس.

ژاژکە : نک. ژاژك.

ژاژەڵان : امر. نیزار.

ژاکان : م. مچاله کردن، پژمرده کردن، کنفت کردن، چین دار و کثیف کردن.

ژاکاندن : نک. ژاکان.

ژاکانن : نک. ژاکان.

ژاکاو : ص مف. مچاله، کنفت، پژمرده.

ژاکیاگ : نک. ژاکاو.

ژاڵ : نک. ژار.

ژاڵە : ا. خرزهره.

ژان : ا. دلدرد، شکم درد، درد.

ژان بژاژدنه‌وه : م. دردگاه گاه قبل از زایمان گرفتن.

ژاندار : ا. ژاندارم، امنیّه.

ژاندن : م. زدن مشك برای جدا کردن کره از دوغ، جنباندن گهواره.

ژان کـردن : م. دلدرد گرفتن، شکم درد گرفتن.

ژان گرتن : م. درد زایمان گرفتن.

ژانـو ژوور : درد گـاه گـاه پـیش از زایمان.

ژانه زراڤ : ا، (ز). بیماری سل.

ژاویا : ص مف. جویده.

ژاوین : م. جویدن.

ژای : یا.

ژبل : بجای.

ژبۆ : ح اضـ، (ز). برای، خاطر.

ژبـه‌ر : ح اضـ، (ز). بـرای، بـخـاطـر، بجای.

ژبه‌ر کردن : م.از حفظ کردن.

ژبه‌رهه‌ڤ : برابر هم، رودررو.

ژبه‌ش : ا، (ز). خربزه.

ژبیر کـردن : م، (ز). از یـاد رفـتـن، فراموش کردن.

ژبیر چوون : م. از یاد رفتن.

ژدێلا : پس فردا.

ژژوو : ا. خارپشت.

ژڤژی : ا. خارپشت.

ژلووق : ص، ا. شلوغ، شلوق، جنجالی، جنجال، پرسروصدا.

ژلووقاندن : م. شلوغ کردن،بهم زدن، درهم ریختن، سروصدا کردن.

ژلووقانن : نک . ژلووقاندن.

ژلووقاو : امف. آشفته، درهم ریخته.

ژلووقاو : امر. گل و شل.

ژڵیوان : م. بهم ریختن، آشفته کردن، بهم زدن.

ژڵیوانن : نک . ژڵیوان.

ژلیوه : ح مص. آشفتگی، درهم ریختن.

ژڵیویان : م. آشفتن، درهم ریختن، بهم خوردن، توی هم رفتن.

ژمارتن : م. شمردن.

ژماردن : نک . ژماردن.

ژماره : ا. شمار، شماره، عدد، نمره.

ژماریار : افا. محاسب، حساب کننده، حساب رس.

ژمێره : نک . ژماره.

ژن : ا. زن، عیال، زوجه، ذوجه.

ژنانه : ص نسب. زنانه.

ژناوژن : کسی که خواهر یا دختر خود را به زنی به کسی می دهد و خواهر یا دختر او را به زنی می گیرد.

ژنانین : م. زن گـرفـتـن، زن دادن و زن گرفتن دو خانواده.

ژن بـاز : ص فا. زن بـاز، مـردی کـه زن بسیار دوست دارد.

ژن باڤ : امر. نامادری، زن پدر.

ژن برا : امر. برادر زن.

ژن به ژن : نک . ژناوژن.

ژن خواستن : م. زن گرفتن.

ژن خوه‌یشك : امر. خواهر زن.

ژنك : نک . ژن.

ژن کانیّ : ص مر. خاله زنك، مردی که مانند زنان رفتار کند.

ژن واژن : نک . ژناوژن.

ژن و منالّدار : ص مر. زن و بچه‌دار، عیالوار، متأهل.

ژن و مێردایه‌تی : رابطه زناشویی.

ژن هانین : نک . ژن هاوردن.

ژن هـاوردن : م. زن گـرفـتـن، ازدواج کردن مرد.

ژنه‌یی : ص، ا. بیوه زن.

ژنه‌فتن : م.شنیدن، شنفتن، استماع کردن.

ژنـه‌وا : ص فـا. شـنـوا، حـرف شـنـو، شنونده، سمیع.

ژنه‌وایی : ح مص. شنوایی، سامعه.

ژنه‌وتن : نک . ژنه فتن.

ژنه‌وین : نک . ژنه‌فتن.

ژنه‌هێنان : نک . ژن هاوردن.

ژنیاگ : بسته.

ژنیتی : ح مص. زنانگی.

ژۆ : ح‌اض.(با). برای، به خاطر، از جلو.

ژۆر : ا، (بـا). بـالا، بـالادسـت، زبـر، فوق.

ژۆرداچوون : م. تپیدن، فرورفتن.

ژۆردا کردن : م. تپاندن، فرو کردن.

ژۆرداهاتن : م، (ز). ریختن، ریختن برگ درخت در پاییز، ریختن میوه و مانند آن.

ژۆربن : ص عالی. برترین، بالاترین.

ژۆماره : نک . ژماره.

ژووان : ا. پیمان، عهد، قرارداد.

ژوور : ا. بالا، زبر، فوق.

ژوور : ا. اطاق، خانه.

ژوور : ا، (ز). غوره، قوره.

ژوور دابردن : م، نک . ژووردا کردن.

ژوورگ : ص تفض. برتر، بالاتر.

ژوورگین : نک . ژۆربن.

ژووروو : نک . ژوورگ.

ژووری : نک . ژوور.

ژووژانـــــن : م. زنـــده کـــردن، از پژمردگی در آوردن، از سـسـتـی و سرمازدگی در آوردن.

ژووژك : ا. خارپشت.

ژووژوو : ا. خارپشت.

ژووژیان : م. زنده شدن، از پژمردگی در آمـدن، حـال آمـدن، از سـسـتـی و ضعف نجات یافتن.

ژووژی : نک . ژووژك.

ژووشك : نک . ژووژك.

ژووڤان : ص. پشیمان، نادم.

ژوولان : م. جنبـانـدن، حرکت دادن، لرزاندن، بحرکت در آوردن.

ژووله : امص. جنبش، حرکت، تکان.

ژوولیاگ : چروکیده، مچاله، درهم، پریشان، آشفته.

ژوولیان : م. آشفتن، چروکیدن، مچاله شدن، کنفت بودن.

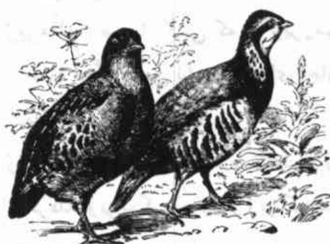
ژووم : ا. زمـان، وقـت، گـاه، دوره، فصل.

ژە : ا، (ز). زە، وتر.

ژەبژ : ا. هندوانە.

ژەحر : ا. زهر، سم.

ژەرەژ : ا. کبك.



ژەقنە : تلخ و تند و ناگوار، زهرمار، زهر، زهرمار، پاسخ بە سؤال بی ادبانە.

ژەقنەبووت : نک . ژەقنە.

ژژەقنەمووت : نک . ژەقنە.

ژەك : ا. ماك.

ژەم : ا. یك نوبت غذا، یك وعده غذا.

ژەم بـور دوو : حالت تمایل بخوردن زیاد در دوره نقاهت بیماری.

ژەمەن : نک . ژەم.

ژەمەن : ا. مقدار کرەای کە دریك نوبت از یك مشك گرفته شود.

ژەمەن بگردگ : نک . ژەمەن بوردوو.

ژەن : علامت فاعلی.

ژەنای : م، (ه). بستن، قفل کردن.

ژەنای : م، (ه). زدن مشك.

ژەندن : م. نواختن، زدن ساز.

ژەندن : م. بستن، قفل کردن.

ژەنـدن : م. زدن مَشك، جنباندن مَشك جهت گرفتن کره.

ژەنگ : ا. زنگ فلزات و سیگار.

ژەنگاوی : ص‌نسب. زنگ زده.

ژەنگ‌لێ دان : زنگ زدن فلزات.

ژەنگن : نک . ژەنگاوی.

ژەنگە سوورە : زنبور قرمز.

ژەنـگ هـاوردن : م. زنـگ آوردن، زنگ زدن، زنگار گرفتن، اکسیده شدن.

ژەنـگ‌هـەڵ هـاوردن : نـک . ژەنگ هاوردن.

ژەنگ هێنان : نک . ژەنگ هاوردن.

ژەنن : نک . ژەندن.

ژەنوو : ا. زانو.

ژەنی : ا، (ه). زن، عیال، زوجه.

ژەهر : ا. زهر، سم.

ژەهراوی : ص نسب. زهرآلود.

ژی : ح مص. زندگانی، معیشت، آنچه با آن بتوان زیست، گذران.

ژی : ص، (ز). دیگر، دیگری.

ژی : ا. زە، وتر.

ژیان : م. عمر کردن، زیستن، زندگانی کردن، گذراندن، قیمت داشتن، ارزیدن، ارزش داشتن، بدرد خوردن.

ژیاندار : ص فا. جاندار، زنده، جانور.

ژیانـدن : م. معاش بەکسی دادن، غذا بە کسی دادن، از کسی تیمار و پرستاری کردن.

ژیانن : نک . ژیاندن.

ژێ بوون : م. جدا شدن، دور شدن، مجزا شدن.

ژیر : ص. هوشیار، عاقل، دانا، کاردان.

ژێر : ا. زیر، تحت، پایین.

ژێرئاوی : ا. زیر آبی.

ژیر بوونەوە : م. عاقل شدن، آرام شدن بچه پس از گریه.

ژێرپیاڵە : ا. زیر استکان، نعلبکی.

ژێر جلەکی : ح مصـ. زیر جلکی، پنهانی، محرمانه، مستور، پوشیده.

ژێرخانە : امر. زیر زمین، زیرخانه.

ژێردەریایی : امر. زیردریایی.

ژێردەس : ص مر. زیر دست، پایین دست، فرو دست.

ژێر دەسی : امر. بشقاب، زیر دستی.

ژێرڕاخەر : امر. پارچه یا فرشی که گسترانند و بر آن نشینند یا خوابند.

ژێر زریە : نک . ژێردەریایی.

ژێر زووان کێشان : م. زیر زبان کسی را کشیدن، حرف از کسی که مایل به گفتن آن نیست در آوردن.

ژێر زەمین : زیرزمین، زیرخانه.

ژێر زەوی : نک . ژێرزەمین.

ژێرزەوین : نک . ژێرزەمین.

ژێرقلیانی : امر. زیر قلیانی، صبحانه، ناشتایی.

ژێرکراس : ا. زیر پیراهن، زیر پوش.

ژیر کردنەوە : م. آرام کردن بچهٔ گریان.

ژێر کۆڵ : ا. بچه شیر.

ژیرکە : ا. خارپشت.

ژیرکەڵە : ص، امصغ. جوان و عاقل.

ژێرگ : ص تفض. زیرتر، پایین‌تر.

ژێرگین : ص عالی، زیرترین، پایین‌ترین.

ژێرماڵە : ص، ا. کسی که در زیرزمین خانه دیگری می نشیند و بجای اجاره برای او کار می کند.

ژێر و ژوور کردن : م. زیرو رو کردن، ویران کردن، زیرو زبر کردن.

ژێرەخەر : نک . ژێرڕاخەر.

ژیرە و بوون : م. آرام شدن بچه پس از گریه.

ژیرە و کردن : م. آرام کردن بچه پس از گریه و ناآرامی.

ژیری : ح مصـ. عقل، دانایی، فهم، بیداری.

ژیژوو : ا. خارپشت.

ژی ژی : ا. خارپشت.

ژیشك : ا. خارپشت.

ژیڤان : ص، (با). نادم، پشیمان.

ژیڤانی : ح‌مص. پشیمانی، ندامت.

ژێڵ : ص، ا. آتش خاموش، دانه آتش، آتش زیر خاکستر.

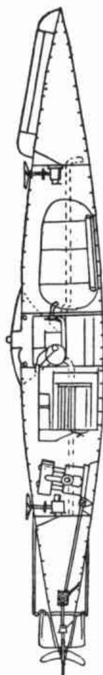
ژیلاوك : ا. شیردان، شکمبه.

ژیلك : ا. شیردان.

ژیلە : ا. غوره بسیار ریز که می ریزد.

ژیلی : ا. غوره، قوره.

ژین : م. زیستن، زندگانی کردن، عمر کردن، گذران کردن، گذراندن.



ژێردەریایی

ژیوان : نک . ژیڤان.

ژیوانی : نک . ژیڤانی.

ژی هاتن : م. باتجربه شدن، کامل شدن، متبحر شدن، با فهم شدن، عقل گرفتن.

ژی هاتی : ص. نابغه، شایسته.





س

س : س

سا : ا. وقت، زمان، موسم.

سا : ا. سایه، آسمان صاف، شب بدون ابر.

سا : ص. دیگر، پس.

سابات : ا. آفتاب گیر، کپری که از برگ و شاخه درخت درست شده باشد.

ساباق : ص، ا. منطقه وسیع و باز، جلو باز، منظره.

سابت : افا. پابرجا، برقرار، پایدار، ثابت، بادوام، مدلل.

سابرێن : ا. بز نر سه ساله که برای جفتگیری اختصاص داده شده باشد.



ساتان

سابق : افا. سابق، گذشته، سپری شده، پیشین، قبلی.

سابلاّخ : نام سابق شهر مهاباد.

سابوون : ا. صابون.

سابوونچی : ص شغل. صابون پز، کسی که صابون درست می کند.

سابون خانه : امر. صابون پز خانه، جای پختن صابون.

ساپ : ا، (ز). تودهٔ غلات.

ساپیتك : ا، (با). سقف.

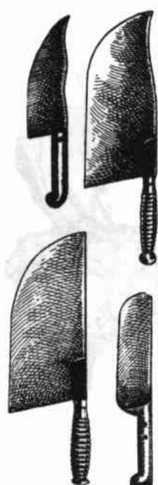
سات : ا. گاه، زمان، وقت، فصل، موسم.

ساتان : ا. شلوار، پاپوش.

ساتان : ا. ساتن، نوعی پارچه ابریشمی.

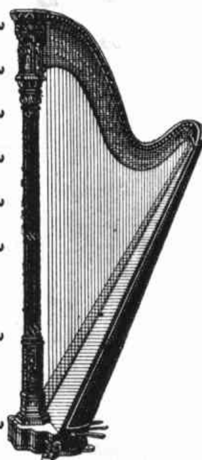
ساتاندن : م. کوبیدن برنج، جدا کردن پوسته از دانه برنج.
ساتوور : ا. ساطور.
ساج : ا. ساج.
ساجی : نانی که روی ساج پخته شده باشد.
ساچمه : ا. ساچمه.
ساحب : افا، ا. مالك، صاحب، دارنده، خداوند.
ساحبی : ا. انگور صاحبی.
ساحب یانه : امر، (ه). صاحب خانه، خانه خدا، میزبان.
ساحر : افا. ساحر، جادوگر.
ساحل : ا. ساحل، کناره، کرانه.
ساحێو : نک. ساحب.
ساحێوکار : ص مر. صاحب کار، کارفرما، مباشر.
ساحێومالّ : ص مر. صاحب خانه، خانه خدا، خداوند مال.
ساحێوی : نک. ساحبی.
ساحێوی غەریب : صاحبی غریب، نوعی انگور.
ساخ : ص. سالم، درست، صاغ، بی‌عیب.
ساخت : امف. ساخت، درست کرده، مصنوع، محصول.
ساختمان : ا. ساختمان، عمارت، بنا.
ساخت و پاخت : ساخت و پاخت، بندو بست، زد و بند.
ساخته : نک. ساخت.

ساخی : ح مص، (ز). سلامتی، درستی، صاغی، بی عیبی، تندرستی.
ساده : ص. ساده، بدون نقش، بی غل و غش.
سادەلەوح : ص. ساده لوح، ساده.
سادەیی : ح مص. سادگی.
سار : ص، (ز). سرد.
سار : بصورت پسوند در آخر کلمات به معنی منطقه و فراوانی و (ناك) می باشد. مانند «کوهسار» یعنی منطقه فراوانی کوه و کوهسار و مانند «بوسار» یعنی بوناك یا چیزی که بدبو می باشد.
سارا : ص، ا. کویر، دشت، صافی.
سارانشین : ص فا. صحرا نشین.
سارد : ص. سرد.
سارداو : امر. سرداب، زیرزمین.
ساردایی : ح مص. سردی، برودت.
سارد بوون : م. سرد شدن، پایین آمدن درجه حرارت.
سارد بوونەوە : م. دلسرد شدن از کاری، سرد شدن بدن بەعلامت مرگ، سرد شدن، پایین آمدن درجه حرارت.
سارد و سڕ : ص. سرد و بیحس، عمیقاً سرد، سرد.
سارد و سەرما : فصل سرما.
سارد و گەرم : سرد و گرم، سرما گرما.
ساردەسندان : کلمەای به جای زهرمار.


ساتوور


ساروّخ

ساردەسنگان : کلمه‌ای به جای زهرمار.
ساردەمەنی : چیزی که در عرف عوام سرد خوانده می شود.
ساردی : ح مص. سردی، برودت.
ساروّخ : ا. سرپوش، لچك، پارچه‌ای که زنان بسر بندند، روسری.
سارە : ق، ا. فردا.
سارەما : هنگام رها کردن بزغاله و بره نزد مادران در بامداد و شامگاه جهت خوردن شیر.
سارەوان : ص شغل. ساربان، شتربان.
ساری : ح مص، (با). سردی، برودت.
سارێژ : امص. التیام.
سارێژ بوون : م. التیام پیدا کردن.
ساز : ا. ساز، آلت موسیقی.


ساز

سازان : م. ساختن و همراه شدن و سازش با دیگری، هم آهنگ شدن.
سازاندن : م. راه انداختن، جور کردن، مهیا شدن.
سازبوون : ساز شدن، کوك شدن، آماده شدن، مهیا شدن، راه افتادن.
ساز بەند : ص فا. کسی که نیکو ساز می زند.
سازش : امص. صلح، سازش، اتفاق، آشتی، پیوستگی.
سازشت : نک . سازش.
ساز کردن : م. ساز کردن، آماده کردن ، مهیا ساختن، راه انداختن.
سازگار : ص فا. سازگار، سازشکار، کسی که مدارا کند، موافق، هم آهنگ، هم آواز.
سازگاری : ح مص. سازش، مؤالفت، هم آهنگی، هم آوازی، مدارا.
سازندە : افا. سازنده، تهیه کننده، بانی، مخترع.
سازندە : ص. مطرب، جنده، آواز خوان.
سازنە : ص. مطرب، آوازه خوان.
سازیان : نک . سازان.
سازین : نک . سازان.
ساغ : نک . ساخ.
ساغ بوونە وە : م. بهبود یافتن، خوب شدن، سلامت خود را باز یافتن.
ساغ کردنەوە : م. درست کردن، مرمت کردن، اصلاح کردن، بهبودی بخشیدن.
ساغلّەم : نک . ساخ.
ساغی : نک . ساخی.
ساف : صاف، مسطح.
ساف : ص، ا. صاف، آسمان صاف، آسمان بدون ابر.
ساف : ص. پاك، بدون غش، بی آلایش، زلال.
ساف بوون : م. صاف شدن، بی‌غش بودن، خالص شدن.
ساف بین : نک . ساف بوون.
ساف‌بیەی : (ه)، نک . ساف بوون.
ساف کردن : م. صاف کردن، پاك کردن، پالودن.

سافی : ا. صافی، ابزاری برای صاف کردن مایعات.
سافی : ح مصـ، ص. صافی، پاکیزه، زمین صاف بدون برجستگی، سطح صاف.
ساق : ا، (ز). وهم، هراس، باك، ترس، پروا، واهمه، وحشت.
ساق : ا. زکام، سرماخوردگی.
ساقا : ا، (با). نوزاد، بچه، علف تازه رسته.
ساقار : ا، (ز). بلغور گندم.
ساقار : نک . سابرِن.
ساقایی : نوزادی، کودکی.
ساقدار : ص فا، (ز). ترسناك، هولناك، سهمگین، وحشت انگیز، مخوف.
ساقی : نک . ساقدار.
ساق : ص. سالم، تندرست، صحیح، صاغ.
ساقّو : ا. پالتو.
ساقّوْل : ا. ساق پا.
ساقه‌ته : ا. ساقه.
ساقی : ح مصـ. سلامتی، تندرستی، بی‌عیبی.
ساقی باقی : تعویض و سردادن، تساوی و برابری اجناس در معامله.
ساقی و باقی : نک . ساقی باقی.
ساك : ا. گوساله گاومیش.
ساکار : ص. ساده، بدون نقش، ساده‌کار.
ساکّو : ا. سکو، کوه بی درخت.
ساکّو : ا. پالتو، عبا، روپوش.
ساکّول : ص. عمیق، گود.
سالْ : ا. سال.
سالار : ص. سالار، سرور، رئیس، فرمانده، شیخ، بزرگ قبیله.
سالان : سالیانه.
سالاورد : درآمد سال، بخت و اقبال.
سالْخوّر : ص مف. پیر، سالدار، کهن.
سالخوارده : نک . سالخوّر، سالخورده، مسن، کهنسال.
سالْ دار : ص فا. معمر، سالدار، سالدیده، پیر، مسن.
سالم : ص. سالم، درست، صحیح، تندرست، بی‌عیب.
سالْنما : ا. سالنامه، سالنما.
سالووس : ا. سالوس، چرب زبان، ریاکار، دورو، ریا، فریب، دغل، تملق، متملق.
سالوّغ گرتن : م. سراغ گرفتن، جویای کسی شدن، خبر گرفتن از کسی.
سالوور : ص. فهمیده، عاقل.
سالووق : ا. کرك، موی نرم بدن حیوانات.
سام : ا. واهمه، ترس، بیم، وحشت، پروا، باك، وهم.
سامالْ : ص، ا. آسمان صاف بدون ابر.
سامالْ کردن : م. صاف شدن آسمان، بدون ابر شدن.
سامان : ا. سامان، اسباب و وسایل،


ساقه‌ته


ساکّو

کالا، متاع، آراستگی، تهیه،تدارك، مکان، محل، آرام، قرار، صبر، دولت، ثروت.

سامان دار : ص فا. ثروتمند، سر و سامان دار، مالدار.

سامان دان : م. سامان دادن، راه انداختن، جور کردن، سر و سامان دادن، ترتیب دادن، آراستن.

سام ئاوەر : نک . ساقدار.

سامدار : نک . ساقدار.

سام کردن : م. ترسیدن، هراس کردن، بیم برداشتن، وحشت کردن، هول کردن.

سامۆتك : ا. سایه، شبح، چیزی که آدم را بترساند.

سامناك : نک . ساقدار.

سان : بصورت پسوند در آخر اسم به معنای محل برای چیز مخصوص و فراوانی آن چیز مانند «گوڵسان» یعنی گلستان و «کۆسان» یعنی کوهستان و کوهسار.

سان : ا، (ه). خان.

سان : ا. سان ورژه، تجمع.

سانا : ص. آسان، سهل، بدون اشکال.

ساناڵە : صاف شده، محل صاف شده جهت خشك کردن میوه.

ساناهی : (با)، نک . سانا.

سانایی : نک . ساناهی.

سان به ستن : م. جمع شدن مردم.

سانجۆر : ا، (ز). دلدرد، شکم درد.

سانجۆڵ : ا. قلاده.

سانیه : ص، ا. ثانیه.

ساو : ص، ا. تیزی تیغ.

ساوا : نک . ساقا.

ساواق : سرمای سخت.

ساوار : ا. بلغور گندم.

ساواڵە : ا. بزغاله.

ساوان : نک . ساوای.

ساوای : م، (ه). مالیدن، چیزی را به چیزی مالیدن، سابیدن.

ساوایی : ا. حس لامسه.

ساودان : م. صیقل دادن، تیز کردن.

ساور : ا.بلغور.

ساورێن : نک . سابرێن.

ساورین : آش بلغور.

ساوشك : میوهٔ خشك شده در سایه.

ساون : امر. صابون پزخانه.

ساون پەزخانە : ا. صابون پزخانه.

ساوەر : ا. بلغور گندم.

ساوه رین : نک . سابرێن.

ساویاگ : ص مف. ساییده، نرم شده.

ساویان : م. ساییده شده، ساییده شدن، نرم شدن.

ساویلکه : ص. ساده لوح، ساده.

ساوین : م. مالیدن، سابیدن.

ساوین : م. نرم کردن، سایدن.

ساهمەك : ا. هیبت.

ساهی : ا، ص، (ز). آسمان صاف بدون ابر.

سای : ص، ا. آسمان صاف، آسمان

بدون ابر، شب صاف، سایه.

سایلۆح : ص مر. ساده، ساده لوح، کودن، ابله.

سایله : خوراکی از آرد سرخ کرده و پخته.

سانِقەلا : شاهین دژ.

سایه : ا. سایه.

سایه : امص. تهجی.

سایەبان : امر. سایبان.

سایەچەور : ص مر. چشم و دل سیر، دست و دلباز، کسی که دیگری از وجود او برخوردار می شود.

سایەدار : ص فا. چیزی که سایه دارد مانند درخت و چتر و غیره، آدمی که دیگری از وجود او برخوردار می شود.

سایەقە : آسمان صاف بدون ابر، سائقه.

سایەوان : نک . سایبان.

سایه و شك : ص. خسیس، لئیم، چشم تنگ، چشم و دل گرسنه.

سایه و شك : ص. کشمش سایه خشك، کشمشی که در سایه خشك شده است.

سایین : نک . ساوین.

سبای شەوێ : ص، ق. فرداشب.

سبح : ا. صبح، بامداد، پگاه.

سبحانه : ا. صبحانه، ناشتایی، زیر قلیانی.

سبحانه خواردن : م. ناشتایی کردن، صبحانه خوردن، زیر قلیانی خوردن.

سبحەینێ : ص، ق. فردا.

سبه : ص، ق. فردا.

سبەی : نک . سبه.

سبەی‌شەڤێ : نک . سبای شەوێ.

سبەینان : ا. بامداد، صبحگاه، صبح، طلوع هنگام، صبح صادق.

سبەینه : نک . سبه.

سبەینێ : نک . سبه.

سپا : ا. سپا، لشکر، قشون.

سپات : ص. سپید گون، سپید فام، سفید فام.

سپارتن : م، (ز). سپردن، سفارش کردن.

سپاردن : نک . سپاردن.

سپارده : امف، ا. سپرده، تسلیم شده، امانت گذاشته شده، سفارش شده، سپرده بانکی.

سپاره : نک . سپارده.

سپاس : ا. سپاس، تشکر، قدردانی، امتنان، حمد، ستایش.

سپاسالار : ا. سپهسالار، فرمانده ارتش.

سپاس وتن : م. سپاس گفتن، تشکر کردن، شکر بجای آوردن.

سپایی : آهسته، یواش، نرم، بطئی، آرام، بی‌سر و صدا، باوقار.

سپر : ا. عقاب.

سپڵ : ا. طحال، سپرز.

سپڵۆت : ا. سگ.

سپڵۆت : ص. نجس، کثیف.

سپڵۆك : نک . سپلۆت.

سپڵه : ص. نمك بحرام، پست، فرومایه،


سپر

دون، ناکس، ناسپاس.

سپڵی لاورگ: معنی تحت الفظی «طحال شکم» است و معنای محاوره‌ای فارسی آن «میرزا عبدالاضافه» و «زینب زیادی» و «مزاحم حضور» می باشد و به کسی اطلاق می شود که بدون اینکه وجود او لازم باشد همیشه حاضر است و بدون اینکه او را بخواهند همیشه در کنار آدم.


سپیّ

سپۆن: ا. چوبك.

سپه: ا، (ز). شپش.

سپه: ا، (ز). سگ.

سپەر: ا. سپر.



سپەردە: نک. سپارده.

سپەناخ: نک. اسفناج.

سپەهی: ص، (با). خوب، بسیار خوب.

سپی: ص. سفید، سپید.

سپیّ: ا. شپش.

سپیاڤ: ا. پودر، گرد سفیدی که زنان بصورت مالند، سفیداب.

سپیان: ا. میش، گوشت گوسفند.

سپیاو: نک. سپیاڤ.

سپیاهی: ح مص. سفیدی، سپیدی.

سپیایی: نک. سپیاهی.

سپیدار: ا. سپیدار، درختی از تیره بیدها با تنه سفید.

سپێدە: ا، (ز). سفیده صبح، صبح صادق.

سپێراو: نک. سپارده.

سپیکاری: ح مص. سفید کاری، گچکاری.

سپیلك: ا. گل سفید، گل سر شور.

سپێناغ: ا. اسفناج.

سپیندار: نک. سپیدار.

سپێنە: ا. سفیده تخم مرغ، سفیدی چشم.

سپیواش: ص. متمایل‌به‌سفید، سفیدفام.

سپێون: ص نسب. شپشو، کسی که شپش زیاد دارد.

سپیەکوژە: امر. انگشت شست.

ستار: ا. آرام، قرار، توقف، سکون، ثبات، استراحت.

ستار کردن: نک. ستار گرتن.





سپیدار

ستارگا : امر. قرارگاه، آسایشگاه، استراحتگاه، محل استقرار.

ستارگرتن : م. آرام گرفتن، قرار گرفتن، نشستن بعد از تلاش و کوشش، در یك جا ساکن شدن، ثبات یافتن، استراحت کردن.

ستاره : ا. نردهٔ دور بام.

ستاره : ا. کومه و کپر.

ستاره : ا. ستاره.

ستاره : نک . ستار.

ستاڤ : ا. آفتاب.

ستان : علامت اسم مکان مانند «کوردستان» کردستان.

ستاندن : م. پس گرفتن، باز گرفتن، واستدن.

ستانه‌ڤه : نک . ستاندن.

ستانك : ا، (با). زنبور سرخ.

ستایش : امص. ستایش، مدح، آفرین گوئی.

ستر : ا، (با). نردبام، نردبان.

ستران : ا، (ز). آواز، ترانه، نغمه.

ستران بێژ : افا، (ز). آواز خوان، خواننده.

سترانڤا : نک . ستران بێژ.

سترد : نک . ستر.

سترۆ : ا. شاخ.

سترۆه : نک . سترۆ.

سترۆ

ستری : ا، (ز). بوته تمشك، خار.

ستری برك : ا، (ز). چوب دو شاخه‌ای که با آن خار و تیغ جمع کنند.

ستری شینك : امر، خارشتر.



ستو : گواه، شاهد، گردن.

ستودان : م. گواهی دادن.

ستوور : ص. کُلُفت، قطور، درشت، ناهموار، ضخیم، ستبر.

ستووڤ : ا. شهادت، گواهی.

ستووڤ دان : ا. شهادت دادن، گواهی دادن، تصدیق کردن.

ستوون : ا. ستون.

سته : ا، (با). آهن چخماق، آهنی که به سنگ چخماق زنند وآتش روشن‌کنند.

ستەك : میز کوچك، پیشدستی، میز تحریر.

ستەم : ا. ستم، ظلم، تعدی، جور، ایذاء.

ستەم دیده : ص مف. ستم دیده، ستم چشیده.

ستەمکار : ص فا. ستمکار، جبار، ظالم، متعدی، ستمگر.

ستـەم کـردن : م. ظـلـم کـردن، ستـم کردن، تعدی کردن، جفا کردن.

ستەمگەر : نک . ستەمکار.

ستەنگ : ا، (با). زنبور.

ستەو : (با)، نک . سته.

ستەور : ص. نازا، سترون.

ستەی ڤیر : نک . ستەور.

ستێر : ا، (ز). ستاره.

ستیروك : ا. کرم شب تاب.

ستێره : ا، (ز). ستاره.

ستینك : ا، (با). تیر، ستون، تیر چوبی که برای ستون بکار رود.

ستینگ : ا. زنبور سرخ.

سجاف : ا. سجاف.

سحر : ا. سحر، جادو، افسون.

سـحـەت : امـصـ. صـحـت، سـلامـت، تندرستی، بی عیبی.

ستوون

سخ : ص. سفت، سخت، محکم، استوار.

سخێف : ا. نام زشت، دشنام، ناسزا، فحش، حرف بد، فوش.

سر : ا، (ز). باد سرد.

سڕ : ا. سر، راز، کارپوشیده، مخفی.

سڕ : ص. سر، بی حس.

سڕبری : ص مف. سرمازده.

سڕ بوون : م.خوابیدن اعضاء، بی‌حس شدن، سرد شدن.

سرپ : ا. سرب.

سرپەسرپ : پچ پچ.

سرپه : صحبت زیر لبی، حرف آهسته، نجوی.

سرت : ا، (ه). خار، تیغ.

سرتق : ص. لجوج، حرف نشنو، سرتق.

سرته : نک . سرپه.

سرد : ص. سرك، زبر و زرنگ، زیرك چابك، چالاك.

سرده : ا. نردبان، نردبام، پله.

سردی : (ه)، نک . سرده.

سرشت : ا. فطرت، طینت، سرشت، نهاد، خوی،خلق، طبیعت.

سرشتی : طبیعی.

سـرك : ص. چـالاك، زبـر و زرنـگ، چست، فرز، رموك.

سرك : ابریشم، پارچه ابریشمی.

سرکاندن : م. نجوی کردن، در گوشی حرف زدن، پچ پچ کردن.

سرکانن : نک . سرکاندن.

سڕ کردن : م. سر کردن، از رو بردن،

بی‌حس کردن.

سرکه : ا. سرکه.

سرکه‌یی : ا. پارچه‌ایست ابریشمین به رنگهای مختلف.

سرگ : نک . سرك.

سرمیچ : ا. سقف، گوشه سقف.

سرنا : ا. سُرنا.

سرنگا : ا. مُتکا، بالش، نازبالش.

سروه : اصـ. صدای نسیم، صدای باد ملایم، صدای ملائك.

سروه‌ت : ا. ثروت، مال، مکنت، دارایی، مایملك، دولت، هستی.

سره‌فت : آرامش بعد از درد.

سره‌فتن : م. آرام شدن درد، تمام شدن درد، تسکین یافتن، آرام گرفتن.

سره‌وان : م. آرام کردن، تسکین دادن، آرامش بخشیدن.

سره‌وانن : نک . سره‌وان.

سره‌وت : نک . سره‌فت.

سره‌وت گرتن : نک . سره‌فتن.

سره‌وتن : نک. سره‌فتن.

سره‌وین : نک . سره‌فتن.

سرێش : سریش.

سڕین : م. پاك کردن بینی، فین کردن.

سرینچك : ا. سنجد.

سریوه : نک . سروه.

سڕیه‌ی : (ه)، نک . سڕین.

سزا : ا. کیفر، پاداش، اجر، مزد، جزا، جبران، انتقام، مجازات.

سزادان : م. کیفر دادن، پاداش دادن، مکافات کردن، جبران کردن، انتقام کشیدن، مجازات کردن.

سزاوار : ص. سزاوار، لایق، قابل، شایسته.

سزگ : ا. آب پنیر، آبی که بالای دوغ راکد می ماند، آبی که در کنار ماست می ماند.

سس : ص. سست، تنبل، کاهل، نرم، ملایم، ضعیف، کم زور، بی دوام.

سس بوون : م. سست شدن، لمس شدن، ضعف کردن، بی‌حس شدن.

سست : نک . سس.

سسته‌په‌له : ص مر. آدم سست و دیر جنب، بیحال، سست، تنبل، کاهل.

سسته‌ك : ص. زمین سست بدون سنگ و عارضه.

سستی : ح مصـ. ملایمت، نرمی، ناتوانی، سستی، تنبلی، کاهلی.

سسك : ا. سسك، سیره.

سسه : نک . سسته‌ك.

سسی : نک . سستی.

سغ : نک . سخ.

سفارش : امصـ. سفارش، سفارشت، توصیه.

سفارشت : نک . سفارش.

سفت : ص. سفت، سخت، محکم.

سفتاح : ا. دشت، اولین دریافت روزانه فروشنده.

سفت بوون : م. سفت شدن، سخت شدن، محکم شدن.


سرینچك


سسك

سفتۆ : ص، (ز). بو گندو، متعفن، چیزی که بوی گند دهد.

سفتو سۆ : ا. درد و تورم و ناراحتی زخم و جراحت.

سفتو سۆ : ص‌مر. پاك، پاکیزه، تمیز، نظیف.

سفتو سۆڵ : ص. سفت، خیلی سخت، محکم.

سفته : ا. سفته.

سفتی : سفتی.

سفر : ا. مس.

سفر : عدد. صفر.

سفره : ا. سفره.

سفره برِ : ا. سوسك.

سفره‌ی فه‌قیان : هشت ستاره‌ای که بین ستارگان عقرب و ترازو قرار دارند.

سفری : ص نسب. مسی، ساخته از مس.

سفك : ا، (با). صفه، ایوان، بالكن.

سفکی : ح مصـ. سبکی، کم وزنی، بی‌وقاری.

سفڵه : نک. سپڵه.

سفلیس : ا. سفلیس.

سفن : ا، (ز). ریشه، پایه، پی، بن، بیخ.

سفه‌ت : امصـ. صفت، کیفیت، چگونگی، چونی، عاطفه، خصلت، خوی.

سفی : ص. سفید، سپید.

سفیده : ا. سفیده، سپیده.

سڤ : ا. پاسخ.

سڤده‌ه : ا، (ز). سر در خشتی خانه.



سڤۆك

سڤك : ص، (با). کم وزن، سبك، کم مقدار، بی ارزش، بی وقار، چست، چالاك.

سڤنك : ا، (ز). قشو یا وسیله‌ای که پشت گاو با آن پاك کنند.

سڤۆك : ا. سماق.

سڤووره : ا. سمور.



سڤیك : ا. جارو.

سقان : ا. استخوان.

سك : ا. شکم.

سکاڵا کردن : م. درد دل کـــردن، از زندگانی گفتن.

سکانن : م. چسباندن، وصل کردن، اتصال دادن.

سکانن : م. دشنام دادن، ناسزا گفتن.

سك به ردان : م. شکم چرانی کردن، پر خوردن، سور چرانی کردن.

سکپ : ا. پاشنه در.

سك پرِ : ص مر. آبستن، شکم پر، حامله.

سك پرِ بوون : م. آبستن بودن، حامله بودن، شکم پر بودن.

سك چوون : م. اسهال داشتن. شکم رفتن.

سکتین : م. سقط شدن، مردن حیوانات.

سك دار : ص. آبستن، شکم پُر، حامله.
سـك دراو : ص مر. شکم پرست، شکمباره، پُر خور.
سك ڕوین : م. اسهال شدن، شکم رفتن.
سك زل : ص. شکم گنده، شکمباره، شکم پرست، پرخور.
سکف : نک . سکپ.
سك كردن : م. آبستن شدن، زاییدن، بچه آوردن.
سکڵ : ا. دانه آتش، آتش دانه.
سك ماك : ص مر. مادرزادی، نقص مادر زادی.
سکن : ص. شکمو، شکمباره، پُرخور، شکم پرست.
سك لەوەڕێن : ص فا. سورچران.
سکور : ا. گردن
سکورد : ا. گردن.
سك و زا : زایمان، زاییدن، آبستنی.
سـکـووم : ا. رو، روی، صــــورت، رخسار، رخ.
سکه : ا، (ز). گل میخ، میخ بزرگ.
سکه : ا. سکه.
سکه ڕۆ : ص. کسی که برای شکم تلاش بسیار کند، شکمو، شکمباره، پرخور، شکم پرست.
سکه شۆره : امص. اسهال، شکم روش، اسهالی.
سکەڵ : نک . سکڵ.
سکەلێدان : م. سکه زدن.
سکەنجەبین : ا. سکنجبین.
سکەنجەمین : نک . سکەنجەبین.
سکێشه : ا. شکم درد.
سگار : ا. سیگار، سیگارت.
سگین : م. جفت گیری سگ نر و ماده.
سڵ : ص، (ز). حساس، عصبی، عصبانی.
سڵ : امص. رَم، فرار، ترس و فرار.
سل : ا. مدفوع سگ و انسان و پاره‌ای حیوانات.
سل : ا. بیماری سل.
سلار : دراز کشیده روی زمین.
سلار بوون : م. دراز کشیدن.
سڵ کردن : م. رَم کردن، ترسیدن و فرار کردن، رم خوردن.
سڵاڤ : ا، (با). سلام، درود.
سڵام : نک . سلاڤ.
سڵامەتی : نک . ساخی.
سڵاو : نک . سلاڤ.
سڵ بوون : م. عصبی شدن، عصبانی شدن، قهر کردن.
سڵپ : ص. تنبل، کاهل، سست، بیکاره، دیر جنب، لش.
سل سه رد بوونەوه : م. مردن، سرد شدن.
سل سەردکردنەوه : م. کشتن، بقتل رساندن، سربریدن، خفه کردن.
سڵسڵه : ا. زر و زیوری که زنان به خود آویزان کنند.
سڵف : ا. تفاله، ته مانده، قسمت ته‌نشین شده هر چیز، درد.
سلك : ا. دانه پیاز و چغندر و هر چیز

مانند آن.

سلّ کردن : م. رمیدن، ترسیدن و رمیدن.

سل که باب : ا، (ز). طاس کباب.

سلۆرت : ص. بی‌غم، خونسرد.

سلّه‌مانه‌وه : م. رم دادن، واپس زدن، شوکه کردن.

سلّه میانه‌وه : م. رم کردن، واپس زدن، ترسیدن.

سلّه مینه‌وه : نک . سلّه میانه‌وه.

سلێمانی : ا. نام منطقه‌ای در کردستان عراق.

سم : ا. سم.



سماته : ا. سنباده.

سماق : ا. سماق.

سماق ده‌رهێنان : م. اگر به استری جو خورانده شود و به استر دیگر که در کنار آن بسته است جو داده نشود در دهان استر دوم بیماری پدید گردد که «سماقه» خوانده می شود که در فارسی (کام) یا (کوم) خوانده شود. کام کردن، کوم کردن.

سماقه : ا. کام، کوم.

سمان : م. سوراخ شدن.

سماو : ص مف. سوارخ شده.

سم برِ : ا. سمتراش، چاقوی مخصوص بریدن سم.







سمبیل

سمبۆره : ا. سمور.

سمبێل : ا. سبیل.

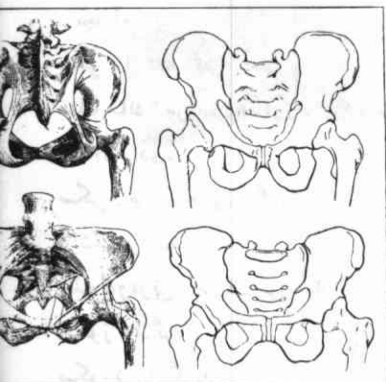
سمپاره : ا. کاغذ.

سمت : ا. گپل، کفل، لمبر، نرمی نشیمنگاه، سرین.

سم تاش : نک . سم برِ.

سمتۆڵ : نک . سمت.

سمته جۆڵه : ا. استخوان لگن.



سم ته‌راش : نک . سم برِ.

سمته کلّ : ا. کلوخ.

سم‌دار : ص فا. سمدار.

سمرِسمرِ : بکش بکش، داد و قال، بگیر بگیر، کشمکش.

سمسار : ا. سمسار.

سمقه : ا. مرز زمین زراعی، کیل، کوز، برجستگی اطراف زمین برای آبگیری.

سمکۆ : امص. سم بر زمین کوبیدن حیوانات کوچك، روی دست و پا خوابیدن حیوانات کوچك مانند بز و گوسفند.

سمکوّل : نک . سمکوّ.
سمنج : ص. سمج، مُصرّ، کسی که زیاد اصرار و پافشاری می کند.
سموّ : ص فا، ا. قلم فلزی جهت سوراخ کردن فلزات نازك، سوارخ کننده، سنبه.
سموّرچکه : امصغ. سم حیوانات کوچك.
سموّره : ا. سمور.
سمه : نک . سموّ.
سمه‌خرته : ص‌مر. صفتی برای خانمهای کوتاه و چاق، دختر کوچك و فربه.
سمه‌ر : ا، (ه). کاه.
سمه‌ری : ص، ا. کاه کهنه.
سمه‌سا : ا. شکاف، درز، جایی که باد بتواند از آن بگذرد.
سمه‌شه‌له : ا. بیماری طبقهٔ دو سمی‌ها.
سمیّل : ا. سبیل.
سمین : م. سوراخ کردن فلزات.
سن : ا. سن، حشره‌ای از راسته نیم بالان که آفت گندم است.
سن : ا. سن، عمر، سال.
سنان : درد کشنده‌ایست که حیوانات به آن مبتلا می شوند و کلمه‌ای که بجای زهرمار و کوفت بکار برده می شود.
سنتر : ص، (ز). بچه یتیم، بی کس، بچه محروم از پدر و مادر و کس و خویش.
سنجاخ : ا. سنجاق.
سنجاف : نک . سجاف.
سنجاق : نک . سنجاخ.
سنجراندن : م، (ز). تنور آتش کردن، روشن کردن تنور.
سنجك : ا، (ز). ظرف گلی کوزه مانند که در گهواره زیر بچه گذاشته می شود که ادرار در آن جمع گردد.
سنجوّق : ا، (ز). روده بزرگ.
سنجه‌ی : ا، (ه). عناب.
سندان : نک . سنان.
سندم : امص، ا. اتصال آهن، جوش.
سندم کردن : م. وصل کردن دو قطعه آهن به همدیگر، جوش دادن آهن.
سندوّل : ا. هاون سنگی.
سندووق : ا، (ز). صندوق، جعبه، یخدان، مجری.
سندووقچه : امصغ. صندوقچه، صندوق کوچك.
سندووقخانه : امر، (ز). صندوقخانه.
سندووقدار : ص فا، (ز). صندوقدار، محاسب.
سنده : ا. کلوخ، گلولهٔ گِل.
سنسل : ا. ستون فقرات.
سنعات : ا. صنعت.
سنعاتکار : صنعتکار.
سنك : ا. طناب و قلاده سگ، چیزی که سگ با آن بسته می شود.
سنك کردن : م. طناب کردن سگ، بستن سگ با طناب.
سنگ : ا. آخیه، اخیه، میخ آخر.
سنگ : ا. سینه.


سنجه‌ی

سنگ : ا. کرم انگل جهاز گوارش.

سنگ : ا. جوالدوز.

سنگان : نک . سنان.

سنگ دانه پیشه‌وه : م. سینه جلو دادن، داوطلب کاری شدن، پیشقدم شدن.

سنگك : ا، (ز). جوش بدن و صورت.

سنگ کوتان : م. سینه زدن، طرفداری کردن از کسی، تعریف کردن از کسی، پیرو کسی بودن و از او تمجید کردن.

سنگه سنگ : ص مر. آهسته کاری، یواش یواش، آرام آرام، حرکت و کار ملایم.

سننان : نک . سنان.

سنۆر : ا. حدود، مرز، حد، سرحد، ثغور، منطقه.

سنۆق : نک . سندووق.

سنۆقچه : نک . سندووقچه.

سنۆقخانه : نک . سندووق خانه.

سنۆقدار : نک . سندووقدار.

سنوور : نک . سنۆر.

سنوورچه : ا. برگ تازه رسته گل و گیاه، جوانه.

سنه‌وبه‌ر : ا. درخت صنوبر.



سنه‌یی : ص نسب. سنندجی.

سنه‌یی : ص نسب. یاقوتی، انگور زودرس.

سنیتر : ا، (ز). بر موم، چیزی موم مانند که زنبور عسل برای بستن منفذهای کندو بکار می برد.

سۆ : ا. سوراخ سوزن.

سۆ : ا. داغ و درد و غصه.

سۆ : سو، ریشه.

سۆ : صبح، بامداد.

سۆ : ا. سبوس.

سوا : ص. استاد، ماهر، آگاه، کار آمد.

سوا : ص، ق. فردا.

سواخ : نک . سواغ.

سوار : ص، ا. سوار، سواره، راکب.



سوار بوون : م. سوار شدن بر اسب و استر و وسیله نقلیه، نشستن بر سر کاری.

سوارچاك : ص. سوار خوب، چابك سوار.

سوارخه : ا. سرشاخه و چوب برای سوزاندن.

سوار کردن : م. سوار کردن، بر پا

کردن، راه انداختن، سر هم کردن.

سـواره : ص، ا. سـوار، سـواره، در حالت سواری.

سواری : ح مص. سواری.

سـواغ : ا. اندود، اندود گل بر کف اطاق یا سقف خانه یا هر جای دیگر، کاهگل، بام اندود.

سـواڤ : ا. آبشار، تافگه، محل گذر تند آب.

سوالْ : ح مص. گدایی.

سوالْك : ا. ظرف چوبینه آب سگ.

سوالْ کردن : م. گدایی کردن، دست پیش این و آن دراز کردن.

سـوالْ کەر : ص فا. گدا، فقیر، ندار، بی‌چیز، بی‌مال.

سوالْه : ا. دسته علف یا گندم یا جو درو شده.

سوالْەت : ص، ا. سفالین، سفال، ظرف سفالی.



سوان : ا. سوهان.

سواندۆکه : ا. بچه گنجشکی که پر در نیاورده است.

سوانده : ا. لبه بام.

سـواو : ص، ا. ثواب، صواب، راسـت، درست، حق، نیك، پاداش.

سۆبه : نک . سۆپا.

سوپا : ا. سپاه، لشکر، قشون.

سۆپا : ا. بخاری.

سـوپا سـالار : ص مر، امر. فرمانده ارتش، سپهسالار، فرمانده قشون.

سـوپـاس : ا. سـپـاس، تـشـکـر، حـمـد، ستایش، درود، شکر.

سوپاس کردن : م. سپاس کردن، تشکر کردن، سپاس گفتن، شکر گفتن.

سوپاگه : ا. قرارگاه سپاه.

سۆپه : نک . سۆپا.

سوپەر : ا. سپر.

سوپێر : ا. سپر.

سۆتك : نک . سووتك.

سۆتن : م. سوختن، آتش گرفتن، گُر گرفتن، آتش در افتادن، از میان رفتن.

سۆته: ص. بی دین، بی‌ایمان، لامذهب.

سۆته : ص. دامن آلوده، ننگین.

سۆتەك : نک . سووتك.

سۆتەی : (ه)، نک . سۆتن.

سۆچیای : (ه)، نک . سۆتن.

سـوحـبـەت : امصـ. صحبت، گفتگو، شوخی، مزاح، حرف.

سوحبەتچی : ص مر. خوش صحبت، شوخ، کسی که شوخی می کند.



سوان



سۆپا

سوخاڵ : ا. زغال، ذغال.

سوخاڵدان : امر. زغالدان، جای زغال، ذغالدان.

سوخت : ا. سوخت، ماده قابل احتراق.

سوخت : ص. آواره، بیجا و مکان، فقیر، درمانده.

سوخت بوون : م. فقیر شدن، لات شدن، بی‌چیز شدن.

سوخت کردن : م. غارت کردن، مال کسی را بردن، کسی را بی‌چیز کردن.

سوخته : ص. مبتدی، نوآموز، شاگرد.

سوخره گرتن : م. بیگار گرفتن، کار بدون مزد از مردم گرفتن.

سوخمه : ا. نیم تنه، لباس کوتاهی که روی پیراهن پوشیده شود.

سوخمه : ا. داربست مو.

سوڕ : ص. لیز، سر، سرازیری، شیب تند.

سۆر : ص. قرمز، سرخ.

سوراخ کردن : م. سراغ گرفتن، پی جویی کردن، دنبال گرفتن.

سوراغ گرتن : نک. سوراخ کردن.

سۆران : ا.تیره‌هایی از کردان.

سوڕانن : م. لغزاندن، سر دادن.

سۆرانی : م. آستین پیراهن جافی.

سوڕ خواردن : م. لغزیدن، سر خوردن.

سۆر سۆرك : ا. مری.

سۆرك : ا. سرخك.

سۆرك : ا. ارزن.

سۆرکه : ا. سرخك.

سورمه : ا. سرمه.

سورمه : ا. نخ زری یا نقره‌ای جهت دوخت لباسهای زینتی.

سورمه‌دان : امر. سرمه‌دان.

سورمه‌یی : ص نسب. سرمه‌ای.

سوڕنا : ا. سرنا.

سوڕنا ژەن : ص فا. سرناژن، سرناچی.

سورۆ : ا. کود، پهن، مدفوع حیوانات.

سوروشت : ا. فطرت، نهاد، خوی، خلق، سرشت، طبیعت، طینت.

سۆره : افا، ا. بهانه، عذر نابجا، دست آویز، بازخواست، ایراد، سبب، باعث.

سۆره : ص، ا. بیگانه، غریبه، ناشناس.

سۆره : ا. ناپسری.

سۆره و تۆره : اقوام و خویشاوندان ذوجین برای یکدیگر.

سوڕیان : م. لغزیدن، سریدن، سرخوردن، لیز خوردن.

سوریچك : ا. سرخك.

سورین : سرین، کپل، کفل، لمبر.

سۆز : سوز، شدت، حدت مانند در: «سۆز سەرما» یعنی سوز سرما.

سۆز : ا. سوز، گداز مانند در: «پی سۆز دل» سوز دل.

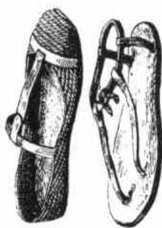
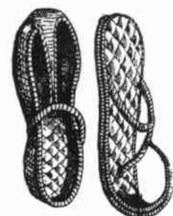
سۆز : علامت فاعلی، مانند «پی سۆز» یعنی پیه سوز.

سۆز : ا. کیف و شوق، حال درویشانه.

سۆزان : م. سوزاندن، آتش زدن.

سۆزش : امصـ. سوزش، سوز، گداز، التهاب.
سۆزمانی : ص. فاحشه، بی‌شرم، رقاصه، جنده، بی‌حیا.
سۆزە : نک . سوز.
سۆزە کردن : م. آواز خواندن از سر عشق، زمزمه عاشقانه سر دادن.
سۆزیان : م. سوختن، آتش گرفتن.
سۆزیاو : امف. سوخته، آتش گرفته.
سۆزی : ص، ق. فردا.
سۆزی‌شەو : ص، ق. فرداشب.
سۆژە : ا. کار بی‌مزد، شاکا، بیگار.
سوس : نک . سست.
سۆس : ا. سبوس.
سوست : ص. سست، نرم، ملایم، ناتوان، ضعیف، کم زور، تنبل، بی دوام، کاهل.
سۆسك : ا. سبوس.
سۆسەن : ا. سوسن.
سوغره کردن : م. بیگار گرفتن مردم، کار بی‌اجر و مزد از مردم گرفتن.
سۆغین : ا. انجام، پایان، انتهاء، عاقبت.
سۆفی : ص‌نسب، ا. صوفی.
سۆڤ : ا، (ز). سوز، حدت، شدت، گران.
سوقان : ا. استخوان.
سۆك : ص. سبك، بی‌مقدار، کم وزن، زود هضم، جلف.
سوك دان : م. خود را از سر شهوت به کسی مالیدن.

سوکور : ا. گردن.
سوکوم : ا، (ز). شکل صورت، صورت ظاهر، قیافه، طرح و ترکیب.
سۆکی : ح مصـ. سبکی، بی‌وقاری.
سۆل : ا. کفش، دم پایی، سرپایی.
سوڵ : نک . سل.
سۆڵ : ص. شور.
سۆلاڤ : نک . سواڤ.
سولان : ا. نژاد، ریشه، طایفه، سو، اصل خانوادگی.
سۆڵان : ا. گلپر.
سۆلاندنەوە : م. سوختن بینی، سوزش بینی.
سۆڵانەوە : نک . سولاندنەوە.
سۆڵانەوە : نک . سۆڵاندنەوە.
سۆڵاوکە : ا. ناودان، راه آب پشت بام.
سوڵح : امصـ. سازش، آشتی، صلح.
سوڵحانن : م. گنجاندن، جادادن، جابجا کردن و تکان دادن برای جا دادن، طراز کردن.
سۆل دروو : ص فا. کفشدوز، دم پایی دوز، کسی که کفشهای سرپایی می دوزد.
سۆلك : نک . سۆل.
سۆلكچیّ‌کەر : نک . سۆل دروو.
سۆلۆلە : ا. بچه عقرب.
سۆڵە : شعاع نور از دور، سوسوی ستاره‌ها، شدت سرما و گرما.
سۆڵە : سوزش بینی.
سۆڵە : شعله آتش.



سۆل


سۆڵان

سۆلکه : نک . سۆڵه‌که.

سۆڵه‌که : از جوشاندن دوغ با افزودن نمك ماده سفید رنگی که حاوی مقدار زیادی پروتئین است به دست می آید که خوراکی بسیار لذیذ و مقوی است.

سولیانه‌وه : م. سوختن بینی و دهان با مزه تند و بوی نامطبوع.

سۆلینه : ا، (با). تنبوشه، تمبوشه، مجرای سفالین آب.

سۆما : ح مص. بینائی، بینایی.

سۆما : ا. افق.

سۆما : ح مص. روشنایی.

سۆمای چاو : نور چشم.

سون : ا. سن، حشره‌ای از دسته نیم بالان که آفت گندم است.

سۆند : ا. قسم، سوگند.

سوندریك : ا. تابوت، میت کش.

سونکه : ا. ته مانده صابون پس از شستشو.

سۆنگه : امص. فراغت، آرامش، فرصت، استراحت، آسودگی.

سوننی : ص نسب. پیروان سنت و جماعت.

سوننی : ا. نیزه.

سۆنه : ا. مرغابی، اردك.



سوو : ا. سود، صرف، نفع، بهره، فایده، نزول، ربا، ربح، استفاده، دخل، منفعت.

سوواخ : نک . سوواغ.

سوواخ دان : م. کاهگل کردن، اندود کردن، اندودن، اندودن گل بر کف اطاق، پشت بام.

سوواخ دانه‌وه : نک . سوواخ دان.

سووار : نک . سوار.

سووار خاس : ص مر. چابك سوار، سوار خوب، کسی که خوب سواری می داند.

سووال : نک . سوال.

سووال کردن : نک . سوال کردن.

سووال که‌ر : نک . سوال که‌ر.

سووان : نک . سوان.

سووواندن : م. سوهان زدن، صاف کردن، سوهان کاری کردن.

سووانه‌وه : م. سابیدن کشك و مانند آن، سابیدن.

سووبا : ا، (ز). ملاح، ملوان، دریانورد.

سووباهی : ح مص، (ز). شناگری، ملوانی، دریانوردی.

سووپ : ا. دام ماهی، تور ماهیگیری.

سووتار : ص، (ز). آدم سرسری.

سووتار : ص، (ز). عمیق، گود.

سووتان : م. سوزاندن، آتش زدن، نابود کردن، برباد دادن.

سووتاندن : نک . سووتان.

سووتانن : نک . سووتان.

سووتانەوە : م. سوختن مانند سوختگی بدن در مقابل آفتاب.

سووتاو : امف. سوخته، خاکستر شده، از میان رفته.

سووتك : ا. خاکستر سیگار، خاکستر مانده از آتش کم مانند آتش سیگار.

سووتوو : خاکستر، خاکستر مانده از سوختن اشیاء سوخته.

سووتە : نک. سووتاو.

سووتەڵ : ص، ا. چیزی که یك طرف آن سوخته باشد.

سووتەمەنی : سوختنی، چیزی که می توان سوزاند و از آن گرما گرفت مانند هیمه.

سووتەنی : نک. سووتەمەنی.

سووتیاگ : نک. سووتاو.

سووتیان : م. سوختن، آتش گرفتن، نابودن شدن.

سووتیانەوە : م. سوختن بدن در اثر آفتاب یا مواد شیمیائی.

سووجگەر : ا. جگر، جگر سیاه و سفید توام.

سووچ : ا. گوشه، پناه، کنار.

سووچ : ا. گناه، خلاف.

سووچدار : ص فا. گوشەدار.

سووچدار : ص فا، ص. گناهبار، مجرم، گناهکار.

سووچنای : (ه)، نک. سووتیان.

سووچێو : امر. کرسی، چهار پایه.

سووخار : ا. شبنم یخ زده، پُژ.

سووخاڵ : ا. زغال، ذغال.

سووخۆر : ص فا. رباخوار، سودخور.

سووخوەر : نک. سووخۆر.

سوود : نک. سوو.

سوور : ص. پر، تمام، خالص، ناب.

سوور : ح مص. عروسی، مهمانی.

سوور : ص. عصبانی.

سوور : ص. گلی، سرخ، قرمز.

سووڕ : ا. چرخ، دور، دایره.

سووراڤك : ا، (ز). سرخاب.

سووران : بصورت‌پسوند به معنای‌شادی و برگزاری جشن بکار برده شود مانند «خەتەنەسووران» یعنی شادی و جشن روز ختنه کردن پسر بچه.

سووڕان : نک. سووڕانن.

سوورانچك : ا. مری.

سووڕاندن : نک. سووڕانن.

سووڕانن : م. چرخ دادن، گردانـدن، بگردش در آوردن.

سووراو : ا. سرخاب.

سوورباش : ص، ا. دشتبان، مباشر، نمایندهٔ ارباب در روستا، نماینده مباشر.

سوور باو : ص. سرخ بام، سرخ فام، سرخ گون.

سوور بلەتی : ا. زالزالك سرخ رنگ.

سوور بۆر : ص. ابرش، رنگی برای اسب.

سوور بوون : م. سرخ شدن، عصبانی شدن.

سوور بوون : م. غالب شدن، مسلط شدن.
سوور پیاز : ا، (ه). زنبور سرخ.
سوورچك : ا. مری.
سوورِ خواردن : م. چرخ خوردن، به دورخود گشتن، گشت زدن، دایره زدن، گردیدن، گردش کردن، چرخیدن.
سوور داگران : م. سرخ شدن از خستگی یا بیماری یا عصبانیت.
سوورِدان : نک . سوورِانن.
سوورسات : ا. سورسات، خواربار، غله، وسایل معیشت.
سوورِك : ا، (با). خزانه حمام.
سوورك : ا، (با). موریانه.
سوور کردن : م. سرخ کردن با رنگ.
سوور کردن : م. پاك کردن خرمن غله.
سوور کردنه وه : م. سرخ کردن گوشت بر آتش در میان روغن.
سوور کردنەوه : م. سرخ کردن انسان از خجالت و شرمساری.
سوور کەڵە : ص مر. سرخ فام، سرخ بام، سرخ گون.
سوور کەووگ : ص‌مر. ابرش، رنگی برای الاغ.
سوورکەوه : ص مر. ابرش، رنگی برای الاغ.
سوور گوم : ص. گم، ناپدید، ناپیدا، غایب، بی نشان، مفقود، از میان رفته.
سوور گوم کردن : م. گم کردن، نابود کردن، ناپدید کردن، مفقود کردن.
سوورگی : ا. دستگیره یا قفل پنجره از داخل.
سوورم : ص. زمین سرخ بدون علف.
سوورناتك : ا. مری.
سووره : نک . سوور.
سووره بی : ا. سرخ بید، یك نوع درخت بید.
سوورەت : ا. صورت، سیما، چهره.
سوورەتی : ص، ص نسب. صورتی، رنگ صورتی.
سووره مۆزه : ا. زنبور سرخ.
سووره وبووگ : ص مف. سرخ شده، سرخ شده از عصبانیت، سرخ شده گوشت.
سووره و بوون : م.سرخ شدن گوشت در ماهیتابه.
سووره و بوون : م. سرخ شدن از عصبانیت و خجالت.
سووره و کردن : م. سرخ کردن، شرمنده کردن.
سووره و کریاگ : نک . سووره و بووگ.
سوور هەڵگران : م. سرخ شدن از عصبانیت و خشم.
سووری : ح مص، ص نسب. سرخی، قرمزی.
سوورِیان : نک . سوورِ خواردن.
سووریتی : نک . سووری.

سووریجه : ا. سرخك.

سووریچکه : ا. گلو، حنجره، گلوگاه.

سووریژه : نک . سووریجه.

سووریکه : سووریجه.

سوورینجه : نک . سووریجه.

سوورینچك : ا. مری.

سوورینه : نک . سوورینچك.

سووزان : م. سوختن، سوزاندن، آتش زدن، آتش در انداختن.

سووزانن : نک . سووزان.

سووزمانی : ص. فاحشه، جنده، هرجایی.

سووزن : ا. جوالدوز.

سووزن ئاژن : ص. چیزی که زیاد سوزن خورده باشد، سوراخ سوراخ.

سووزەنك : ا. سوزاك.

سووزەنی : ص نسب، ا. پارچه ییکه با سوزن کاری زینت داده شده است، بقچه یا سجاده‌ای که در حمام مورد استفاده قرار می گیرد.

سووزیاگ : نک . سووتاو.

سووزیان : م. سوختن، آتش گرفتن.

سووزیاو : نک . سووتاو.

سووژن : نک . سووزن.

سووژیان : نک . سووتان.

سووژیاو : نک . سووتاو.

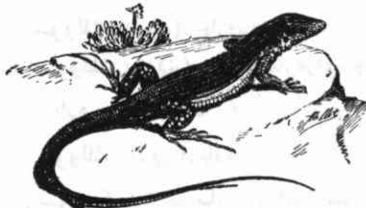
سووسه : ا. حرکت اندك باد از درز در و شکاف دیوار.

سووسه : ا. شایعه مختصر.

سووسه : ا. حقه، تزویر، اشکال اداری.

سووسەلیّ : ص، ا. بز سیاه صورت سرخ.

سووسەمار : امر. سوسمار.



سووسەن : ا. سوسن، گل سوسن.

سووك : ص. سبك، کم وزن بی مقدار، بی ارزش، کم ارج، آدم هرزه.

سووکبار : ص مر. سبکبار، فارغ‌البال، خوشحال.

سووکره : ا. دیزی.



سووکره

سووك کردن : م. سبك کردن، سبك بار کردن، کم وزن کردن، بی مقدار کردن.

سووکه : ص. چیزی که حجم زیاد دارد اما کم وزن است.

سووکه : ا. میله کوتاه آهنی که برای کوبیدن سجاده هنگام بافتن بکار می رود.

سووکەڵه : ص، امصغ. سبك وزن، حجیم و سبك وزن.

سووکی : ح مصـ. سبکی، کم وزنی، کم ارزشی، بی مقداری، بی حرمتی، هرزگی.

سوول : ا، (ز). کنده، راه آب، محل عبور آب تند، آبشار، ناوسمان، منطقه پر آب، چشمه‌سار.

سوولاڤ : ا. آبشار، محل آب تند.
سوولاوك : ا. ناودان.
سوولاوگه : نک . سوولاوك.
سوولك : ا، (ه). چارق.
سوولك : ا، (ز). نوزاد،تازەزا، بچه تازه به دنیا آمده.
سوولك : ا، (ز). ناودان.
سوولکه : ا. ته مانده صابون پس از مصرف.
سوولگه : ص. سرازیری، سراشیب.
سوولین : ا، (با). راه آب، زیر آب.
سوون : نک . سن.
سوون : م. سایدن، نرم کردن.
سووند : ا. قسم، سوگند.
سووند خارن : م. قسم خوردن، سوگند یاد کردن.
سوونکه : نک . سوولکه.
سووەیل : ا.ستاره سهیل.
سووهین : ا، (با). طبق.
سوویان : م. سابیده شدن، صاف شدن، کند شدن.
سوویه : ا. طحال، سپرز.
سووهتن : م، (ز). سوختن، آتش زدن، نابود کردن، برباد دادن.
سوهون : ا. ترس، باك، بیم، هراس، وحشت.
سوەی : ص، ق. فردا.
سوێتەلی : ص. آدم سرسری، آدم بیخودی و سطحی.
سوێر : ص. شور.

سوێرەکه : نک . سولەکه.
سوێره لووك : ص مر. شورمزه ناخوش آیند.
سوێس : ا. سیاهی، سایه، شبح از دور.
سوێگه : ا. افق.
سوێڵ : ا. سبیل.
سوین : م. سایدن، نرم کردن، تیز کردن تیغ.
سوێن : نک . سووند.
سوێند : نک . سووند.
سوێند خواردن : م. قسم خوردن، سوگند یاد کردن.
سوێند دان : م. قسم دادن، سوگند دادن.
سوێنکه : نک . سوولکه.
سوێنگ : نک . سووند.
سوێنه : طشت سفالی.
سوێه : ص، ق. فردا.
سویلاڤ : ا. آبشار، محل گذر آب تند.
سه : ا، (ز). سگ.
سه : عدد، سه، ٣.
سه : ا، (ز). سایه.
سها : ا. سایه.
سەبارەت : ا. دلیل، علت، باعث.
سەبان : ا، (ز). پشت بام.
سەبای : ص، ق. فردا.
سەبر : ا. صبر.
سەبرگه : ا. مدفوع گاو، تپاله.
سەبزه : ا. سبزه.
سەبوون : باد گرم.


سەبیل



سەبەتە : ا. سَبد.

سەبیل : ا. چپق.

سەبیل خوەر : کسی که چپق می کشد.

سەپان : ص، ا. دشتبان، زارع، پالیزبان، کسی که غلات را درو می کند و بابت آن یك یازدەهم از کل محصول برمی دارد.

سەپاندن : م. تپاندن، طپاندن، با زور فرو کردن.

سەپانی : ح مص. دشتبانی، پالیزبانی، بوستان بانی.

سەپت : ثبت.

سەپك : ا. تیر چوبی.

سەپك : ا. چنگ، چنگ فلزی یا چوبی که با آن قالی و بافتنی‌های دیگر کوبیده شود.

سەپەك : ا. گرده از سبوس برای خوراك سگ.

سەپلە : ا. گرده مخصوص سگ.

سەپۆل : ص. ساده، احمق، ابله.

سەپەل : نک. سەپۆل.

سەپەلیك : ا. سپرز، طحال.

سەترنج : ا. شطرنج.

سەتڵ : ا. سطل.

سەتماندن : م، (ز). پر کردن چاه، کور کردن چاه، ویران کردن.

سەجەرە : ا. شجره.

سەچیتین : امص، (ز). تفتیش، بازرسی.

سەحرا : ا. صحرا، دشت، سبزەزار.

سەح کرن : م، (ز). گوش دادن، گوش فرا دادن.

سەحن : ا. صحن، عرصه، فضا، ساحت.

سەحەن : ا. ظرف مسین شربت خوری مانند که در حمام برای ریختن آب بر بدن بکار رود.

سەحەنچە : امصغ. سەحەن کوچك.

سەحێح : ص. صحیح، درست، راست.

سەخت : ص. سخت، دشوار، خشن، شدید، ظالمانه، محکم.

سەخت گرتن : م. سخت گرفتن.

سەختەوبوون : م. سخت شدن، سفت شدن، آزموده شدن، تجربه یافتن.

سەختی : ح مص. سختی، دشواری، بدبختی، عذاب، ناگواری، مشقت، محکمی، تندی.

سەختیان : سختان، زمین سخت، قطعه چرم.

سەخڵەت : نک. سختی.

سەخناح : ا. محل و مسیر دشوار کوهستان.

سەخوِر : ا. محتویات شکم حیوانات.

سەخوِردان : ا. شکمبه.

سەد : عدد. صد، ۱۰۰.

سەدا : ا. صدا، صوت، آواز، بانگ.

سەدان : صدگان.

سەدری : ا. صدری، نوعی برنج.

سەدە : ا. صده، یك قرن.



سەتڵ

سەدەف : ا. صدف، دکمه‌های سفیدی که رنگ صدف دارند و در پیراهن از آنها استفاده می شود.

سەدەمە : ا. صدمه، آسیب، آزار، اذیت.

سەر : ا. سر، کلّه، بالا، قله، رأس، اول، نخست، تك، رئیس، رهبر، نفر، حیوان، نوبه، نوبت.

سهر : ص. بی ثمر.

سەرا : ا. سرا، خانه، منزل، محل استقرار.

سەراپا : سراپا، تمام، به کمال.

سەرازا : ص، ا. آزاد، آزاده.

سەراسوێ : سرکشیدن، سرك کشیدن.

سەراسەر : ق. سراسر، همه، تمام، کمال.

سەراسێ : ا.سردرد، سرسام.

سەراسیمە : ص. سراسیمه، آسیمه سر.

سەڕاف : ا. صراف.

سەراك : ص، (ز). رئیس، رهبر، پیشوا.

سەرامەد : ص مر. سرآمد.

سەرانسەر :نک . سەراسەر.

سەرانگوێلك : ا. محل ریختن زباله و پهن.

سەرانە : ق، ا. سرانه، فردفرد.

سەراو : ا. سراب.

سەراو : پیشاب، ادرار، مایع اطراف جنین.

سەراو تۆقین : م.پاره شدن پردهٔ جنین و خارج شدن مایعات درونی آن.

سەراوەرد : ا. منشاء، آغاز، اصل، ابتدا، شروع، بنیاد.

سەرایەدار : ص فا. سرایدار، دربان.

سەرئەژمێری : سرشماری.

سەرئەناز : امر. کناره، قالی باریکی که در اطراف اطاق انداخته می شود.

سەرئەنجام : ا. سرانجام، عاقبت، پایان، بالاخره.

سەرئێشە : ا. سردرد.

سەرئێوارە : ق. هنگام غروب.

سەربار : امر. سربار.

سەرباز : ا. سرباز.

سەرباز : ص مر. چیزی که سر آن باز است.

سەرباز خانە : امر. سربازخانه.

سەرباس :امف، ا.موضوع، مطلب، موضوع مورد بحث.

سەربان : امر. پشت بام.

سەربڕ : برش قسمت بالایی درخت یا تیر یا هر چیز دیگر.

سەربڕاو : ص مف. سربریده، درخت سر بریده.

سەربڕیاگ : نک . سەربڕاو.

سەربڕین : م. سر بریدن.

سەربزۆت : امر. نیمسوز.

سەربزۆك : ص‌مر. ناآرام.

سەربڵن : ص. سربلند، سرفراز، مفتخر.

سەربڵند کردنەوە : م. سربلند کردن، قیام کردن.

سەربڵندی : ح مص. سربلندی، افتخار،

سرفرازی.
سەربە : پیشوندی به معنی طرفدار و دوستدار.
سەربەتاك : ص مر. سربرهنه، سر بدون پوشش.
سەربەتاڵ : نک . سەربەتاك.
سەربەخۆ : ص‌مر. آزاد، آزاده.
سەربەخۆبوون : م. آزاد بودن، مستقل بودن.
سەربەخۆیی : ح مص. آزادی، آزادگی، استقلال.
سەربەرز : نک . سەربڵن.
سەربەرزەو کردن : نک . سەر بلند کردن.
سەربەرزی : نک . سەر بلندی.
سەربەرەو خوار : امر. سرازیری، چیزی که در سرازیری باشد، چیزی که سرش رو به پایین باشد.
سەربەرەو خوار کردن : م. سرازیر کردن، سرچیزی را رو به پایین نگاه داشتن.
سەربەرەو خوار بوون : سرازیر شدن، رو به پایین بودن.
سەربەرەوژوور : امر. سربالا، چیزی که سرش روبه‌بالاست، روبه بالا.
سەربەرەوژێر : نک . سەربەرەو خوار.
سەربەرەوژێرکە : امر. سرازیری.
سەربەس : ص مف، ا. سربست، سربسته.
سەربەست : نک . سەربەس.
سەربەسە : نک . سەربەس.
سەربەسەر : ق، ا، سر به سر، برابر، مساوی.
سەربەش : سهمی است که پیش از تقسیم به سهام کنار گذاشته می شود.
سەربەکڵاوە : ا. زمانی که برف یا باران بشدت می بارد.
سەربەگۆبەن : ص مر. ماجراجو، شرآشوب، آشوب طلب.
سەربەگۆبەنگ : نک . سەربەگۆبەن.
سەربەگێچەڵ : نک . سەربەگۆبەن.
سەربەمۆر : ص مر. سر به مهر، بسته، ممهور.
سەربەهەوە : امر. زنی که با وجود زن دیگر به عقد ازدواج مرد در می آید.
سەربێشکە : امر. پرده‌ای که روی گهواره انداخته می شود.
سەرپاڵە : امر. سرکارگر، سرعمله.
سەرپایی: ص‌نسب. سرپایی،مریض بدون خوابیدن در بستر.
سەرپڕ : ص مر. پُر، مملو، کاملاً پر.
سەرپزوو : امر. محل انداختن کش تنبان.
سەرسپی : امر. ینگه، زنی که شب عروسی به منزل داماد می رود.
سەرپشك : بهترین سهم از سهام.
سەرپۆت :ص‌مر، امر. سرسری، کار سرسری، ظاهرسازی.
سەرپۆرت : نک . سەرپۆت.
سەرپۆش : ا. سرپوش، لچك، چارقد.
سەرپەتی : ص مر. سر برهنه، برهنه سر.

سەرپەرەشت : ص مر. سرپرست، مسؤول، نگهبان، رئیس.

سەرپەرەشتی : ح مص. سرپرستی، نگهبانی، ریاست، سروری.

سەرپەل : ص، ا. انتها، انتهای شاخه، فرمانده واحد رزمی.

سەرپەلە : ا. ماهی از سال.

سەرپەنجە : امر. سر پنجه، پنجه پا، پنجه دست.


سرپیچ

سەرپێچ : ا. عمامه، دستار، چیزی که بسربسته شود، محل اتصال لامپ و سیم.

سەرپێچانەوە : م. سرپیچی کردن، عناد کردن، کاری را انجام ندادن، از اطاعت سر برتافتن.

سەرپێچی : ح مص. سرپیچی، عناد.

سەرپیل : امر. شانه، گرده، سرشانه، پشت.



سەرتلیك

سەرپیری : سر پیری.

سەر پیەونیان : م. سر گذاشتن و رفتن، سرنهادن، کاری را بدون طرح و تفکر شروع کردن.

سەرتا : ص، ا. میوه خوبی که سربار گذاشته می شود.

سەرتاپا : ق مر. سرتاپا، همگی، جملگی.

سەرتا سەر : ق. سرتاسر.

سەرتاش : ص فا. دلاك، آرایشگر، سرتراش.

سەرتاشین : م. تراشیدن سر، اصلاح کردن سر.

سەرتاق : ا. تیری که سرطاق در فاصله دو دیوار انداخته شود.

سەرتڵ : ص مر. منتخب، جالب، نادر، نایاب.

سەرتلیك : امر. قیف.

سەرتلیك : انگشتانه خیاطی.

سەرتۆ : امر. سرشیر، خامه، قسمت بالایی ظرف شیر و ماست.

سەرتۆپ : سرتوپ پارچه، چند متر از توپ پارچه که تمیزتر است.

سەرتوو : (با)، نک. سەرتۆ.

سەرتۆێ : امر. خامه و چربی روی ماست.

سەرتۆێژ : نک. سەرتوێ.

سەرتەرز : امر. انتهای شاخه نازك درخت و گیاه.

سەرتەریە : ص مر. رئیس دزدان، سر دسته دزدان.

سەرتەڵ : نک. سەرتڵ.

سەرتەنگ : ا. تنگ پشمین یا طنابی که بعد از بارکردن الاغ بسته می شود.

سەرتەندوور : امر. آشپزخانه، جایی که تنور در آن قرار داده شده است.

سەرتەنوور : نک. سەرتەندوور.

سەرتەنشتز ڤرین : م، (ز). این طرف و آن طرف کردن چیزی، این طرف و آن طرف کردن.

سەرتێشت : امر. صبحانه، پیش قلیانی، ناشتایی.

سەرتێ کردن : م. تلاش برای انجام کاری، برداشتن یا خوردن چیزی تا تمام شدن آن، تمام کردن مال و ثروت با عجله و بی حساب.

سەرتیپ : ص مر، امر. سرتیپ، رئیس ایل، رئیس طایفه.

سەرتیل : ا. طناب چادر.

سەرجل : ا. رومفرشی،پارچه یا بافته یا برزنتی که جهت حفاظت از باد و باران روی بار انداخته شود.

سەرجەم : سرجمع، درجمع، گل، همه،تمام، باهم.

سەرجەنجاڵی : ا. مشغله، کار، کاسبی، داد و فریاد، قیل و قال.

سەرچاوکە : امر. سرچشمه، منبع، منشاء.

سەرچاوگە : نک . سەرچاوکە.

سەر چاوە : نک . سەرچاوکە.

سەرچڵ : امر. سر شاخه.

سەرچڵ : ص مر. حرف نشنو، نشنوا، یاغی، متمرد،کسی که کار را به انجام نمی رساند.

سەرچڵی : ح مص. سرپیچی، تمرد.

سەرچۆپی : ا.چوبی، نوعی رقص.

سەرچۆپی کێش : افا. کسی که درصف رقص نفر اول است و به رقص آهنگ میدهد.

سەرچۆك : ا.کلاهك زانو، زانو.

سەرچەشمە : نک . سەرچاوکە.

سەرچەوت : ص مر. نادرست، ناراست، کسی، که بر سر عهد و پیمان نیست.

سەرحاملە : پابه ماه.

سەر حمام : امر. سرحمام، سربینه، وسایل حمام، بینه حمام.

سەرحەد : امر. سرحد، مرز.

سەرحەد دار : ص فا. سرحد دار، مرزبان، حاکم مرزی.

سەرخان : ا. بالاخانه، بالاترین طبقه خانه.

سەرخستن : م. بالا انداختن.

سەرخستن : م. جفتگیری دادن الاغ نر یا اسب به‌ماده آنها.

سەرخستن : شروع کردن به بافتن قالی و غیره.

سەرخۆ : ص مر. چاق، سرحال، فربه.

سەرخۆ : ص مر. خود سر، کسی که سرزده بخانه مردم وارد شود، آزاد.

سەرخواردن : سرخوردن، ناامید شدن.

سەرخواردن : نام یا عنوانی توهین آمیز است برای بچه‌هایی که قبل یا به فاصله مدت کوتاهی بعد از تولد پدر و مادرشان فوت کرده باشد.

سەرخوریان : م. آرزو کردن، تمایل داشتن، در فارسی اصطلاحاً گفته می شود: «تنت می خاره؟»، خاریدن سر.

سەرخۆش : ص. سرخوش، سرحال، مست.

سەرخۆشی : ح مص. سرخوشی، مستی.

سەرخۆشی : امص. تسلیت.

سەر خوشیوتن : م. تسلیت گفتن.

سەرخەو شکانن : م.چرتیزدن، اندکی خوابیدن، پینکی رفتن.

سەرخێل : ص مر، امر. رئیس ایل، رئیس طایفه.

سەرد : ا، ص. سرد.

سەرداب : امر. سرداب.

سەردار : ص. سردار، بزرگ، رئیس، سرور.

سەردان : م. سرزدن، دیدنی کردن، از کسی عیادت کردن.

سەردانەوانـدن : م. سرخم کـردن، اطاعت کردن، شرمنده شدن.

سەرداو : نک . سەرداب.

سـەرداهـاوردن : م. شـروع کـردن، آغاز نهادن، پی ریزی کردن.

سەرداهاوردن : م. سر را برای جستن شپش شانه کردن.

سەرداهێنان : نک . سەرداهاوردن.

سـەردر : چیزی که شخصی با دست خود برای خود درست می کند.

سەردروو : ا. کوك خیاطی.

سەردولکه : ا. نوحه، آواز و آهنگ شعر عزا.

سـەر دۆڵك : کسی که بازی را شروع می کند.

سەردولکه بێژ : ص، افا. نوحه خوان.

سـەردەر چـوون : م. آگاهی داشتن، اطلاع داشتن، آشنا بودن، بلد بودن.


سەردەری

سـەردەر کـردن : م. ســردر آوردن از کاری، آگاهی پیدا کردن بەکاری یا چـیـزی، اطـلاع حـاصـل کـردن از موضوعی، فهمیدن.

سەردەر هاوردن : نک. سەردەر کردن.

سەردەرهێنان : نک . سەردەر کردن.

ســەردەری : ا. سرداری، لباس پالتو مانند قدیمی ایران.

سـەردەسـە : ص مر، امر. سـردسـتـه، رئیس، رهبر.

سەردە سێر : ا. سردسیر.

سەردەق : ص. آك بند، دست نخورده، سالم.

سـەردەم : لحظهٔ گذشتەای که راجع به آن هم اکنون صحبت می شود.

سەردەمی : امف. موقت.

سەردەو بوون : م. سردشدن، کنایه از مردن، سرد شدن، بدن، پایین آمدن درجه حرارت چیزی.

سەردی : ح مص. سردی، برودت.

سەڕانن : عرعر کردن.

سەرڕوشته : ا. برگه، دلیل.

سەرڕوشته : ا. سررشته، راه.

ســەرڕەق : ص. آدم خـشـك سـر، سرخشك، یك دنده، غیر منطقی.

سـەر ڕێژ : ا. سرریز، آن چنان پر که بریزد.

سەرزارەکی : ص مر. حرف سرسری، حرفی که از قلب نیست.

سەرزاری : نک . سەرزارەکی.

سەرزەدە : ق. سرزده، ناگهانی، بی خبر.

سەرزەدە : امر. خشت نیمه، خشتی که نیمی از آن شکسته باشد.

سەرزنش : امص. سرزنش، ملامت، نکوهش.

سەرزنشت : نک. سەرزنش.

سەرزەوی : ا. سرزمین، مرزوبوم، ناحیه، منطقه، کشور، مملکت.

سەرزین : ا. پارچه الوانی که روی زین کشیده می شود.

سەرژماردن : م. سرشماری کردن، آمار گرفتن.

سەرژماری : ح مص. سرشماری.

سەرژمێر : ص فا. آمارگر، کسی که سرشماری می کند.

سەرژمێری : نک. سەرژماری.

سەر ژنانی : ص مر. مرد زن نما، مرد با رفتار زنانه.

سەرسام : امر. سرسام، بیماری صرع.

سەرسامە : علامت تعجب، !.

سەرسپاردن : م. سرسپردن، فرمان بردن، اطاعت کردن، مطیع گشتن، تسلیم شدن.

سەرسکڵێ : ا. گرده‌ای که مستقیماً روی دانه آتش پخته باشد.

سەرسڵامەتی : امص. سرسلامتی، تسلیت، همدردی.

سەرسم دان : م. سرسم زدن اسب و استر، سم بند کردن ستوران.

سەرسوکور : امر. سرشانه، گرده، کول، پشت گردن.

سەر سووڕمان : م. متعجب شدن، گیج ماندن، گیج شدن، از تعجب سر به دوار افتادن، سرگیجه گرفتن.

سەر سووك بوون : م. سرسبك شدن، برطرف شدن سردرد، بهبود یافتن از تب و سردرد.

سەرسەختی : ح مص. سرسختی، لجاجت، پرطاقتی.

سەرسەری : ص نسب. سرسری، نسنجیده، بی تأمل، سطحی، بیهوده.

سەرشابەنەر : امر. سفیر، رسول.

سەرشان : نک. سەرسوکور.

سەرشان : امر. خطالرأس بلندترین نقطه کوه.

سەرشان : امر. آن مقدار از زاد و توشه یا جنس که میتوان برسرشانه حمل کرد.

سەرشکێن کردن : م. سرشکن کردن.

سەرشۆڕ : ص مر. سرافکنده، خجل، شرمنده، منفعل.

سەرشێت : ص مر. مضطرب، هاج و واج، سرگشته.

سەرشیر : ا. سرشیر.

سەرشێو : ص نسب، ا. افطاری

سەرشێوان : م. سرگشته شدن، هاج و واج شدن، سرگردان شدن، حیران شدن.

سەرف : ا. صرف، سود، منفعت، ربا،

فایده.

سەرفراز : ص مر. سرفراز، سربلند.

سەرفەراز بوون : م. سرفراز شدن، سربلند شدن.

سەرفرازی : ح مصـ. سرفرازی، سربلندی.

سەرفە : ا. صرفه، سود، فایده، نفع.

سەرفەجوویی : ح مصـ. اندازه نگهداشتن، صرفه‌جویی، پس انداز «کردن».

سەر قاپ : امر. سرپوش قاب غذا.

سەر قاڵ کردن : سرخود را شلوغ کردن، خود را سرگرم کاری کردن و از انجام کار دیگر خودداری کردن، حرفی را زدن که حرف دیگر زده نشود.

سەرقەپاغ : نک . سەر قاپ.

سەر قەل : امر. بلندترین نقطه درخت.

سەرك : ا، (ز). سیبل، نشانه، هدف.

سەرکاوان : امر. کوهساران.

سەر کردن : م. شمردن، رسیدگی کردن، بازرسی کردن، سرکردن.

سەر کردن : م. با کسی به سر بردن، سرکردن.

سەر کردن : م. اضافه بودن وزن چیزی بر دیگری.

سەر کردن : م. سرکردن تیر، اصابت نکردن تیر به هدف به دلیل بالا زدن.

سەر کردن بە گۆما : م. نابود کردن، سرزیر آب کردن، گم کردن، تظاهر به گم کردن.

سەرگز : امف. افسرده، مغموم، بی سروصدا، غمگین.

سەرکڵۆم : ص مر، امر. دری که کلون آن انداخته شده باشد، دری که پشت آن انداخته شده و بسته باشد.

سەر کۆ : امصـ. ملامت، سرزنش.

سەر کۆمار : ص مر. رئیس جمهور، پیشوا،بزرگ قوم، رهبر.

سەرکۆنە : نک . سەرکۆ.

سەرکەتن : م، (با). پیش افتادن، برتری یافتن، از مرتبه پایین به بالا رسیدن، جلو افتادن.

سەر کەچ : ص مر. سرکج، کج.

سەر کەردە : ص مر. سرکرده، فرمانده، رهبر، رئیس.

سەرکەشی : ح مصـ. سرکشی، نافرمانی، عصیان، طغیان، شورش.

سەرکەشی : سرکشی، بازرسی، رسیدی.

سەرکەفتن : نک . سەرکەتن.

سەرکەل : امر. گردنه، بالای گردنه، کله کوه.

سەرکەللە : امر. کلگی.


سەرکەللە

سەر کەوتن : نک . سەرکەتن.

سەر کەوتوو : ص مف. پیشرفته، مقام بلند یافته، ترقی کرده، از حد طبیعی گذشته.

سەرکێش : ص فا. سرکش، یاغی، نافرمان، عاصی.

سەرکێشان : م. سرکشیدن، سرك کشیدن.
سەرکێشی : ح مص. سرکشی، طغیان، نافرمانی.
سەرگ : ص تفض. بالاتر، والاتر، برتر.
سەرگران : ص مر. سرگران، مغرور، ناراضی، ناخوشنود، خشمگین.
سەرگرتن : م. سرگرفتن، انجام گرفتن کاری، امکان شروع کاری پیدا شدن.
سەرگوزەشت : سرگذشت، داستان، قصه.
سەرگوزەشتە : نک . سەرگوزەشت.
سەرگوڵ : ص مر. سرگل، اولین و بهترین قسمت هر چیز.
سەرگوم : نک . سوورگوم.
سەرگون : ص مر، امر. کدخدا.
سەرگەرد : فدا، قربان.
سەرگەردان : ص مر. سرگردان، سرگشته، متحیر، آواره، دربدر، ویلان.
سەرگەرد بوون : م. فدای کسی شدن، قربان کسی شدن.
سەرگەرم : ص مر. سرگرم، مشغول.
سەرگەرمی : ح مص. سرگرمی، سرمشغولی.
سەرگەڤار : ص مر، امر. رهبر، پیشوا، بزرگ قوم، سرگروه، سردسته.
سەرگەورە : نک . سەرگەڤار.
سەرگێجە : امص. سرگیجه، سرگردانی، حیرانی، دوارسر.
سەرگین : ص عالی، بالاترین، برترین، نخستین، اولین.
سەرلەق : امر. سرشاخ، سرشاخه، شاخه‌های نازك درخت، بالاترین نقطه درخت.
سەرلەشکەر : امر. فرمانده لشگر، سرلشگر.
سەرلەنوێ : ق، ص. از آغاز، از اول، دوباره، مکرر.
سەرلێ بادان : م. سر تکان دادن از تعجب، سرجنباندن از تعجب.
سەرلێ تێك چوون : م. پریشان شدن، سرگشته شدن، سرگردان شدن، مات شدن، متحیر شدن.
سەرلێ شێوان : نک . سەرلێ تێك چوون.
سەرلێ شێواندن : م. افکار کسی را پریشان کردن، سرگشته ساختن، فکر کسی را منحرف کردن، سرگردان کردن.
سەرلێ شێواو : ص. سرگردان، حیران، سرگشته، گم و گیج، گیج.
سەرلێ شیویاگ : نک . سەرلێ شێواو.
سەرلێ شیویان : نک . سەرلێ تێك چوون.
سەرما : ا. سرما، سردی، برودت.
سەرما بردگ : ص مف. سرمازده، سرمابرده.
سەرما بردن : م. سرمازدن، سرمابردن.
سەرمابردوو : نک . سەرمابردگ.

سەرما زەڵە : امر. نوعی مارمولك.
سەرما و سۆڵە : زمان سرما و سردی و یخبندان سخت در زمستان.
سەرماوەزە : ماهی از سال.
سەر مایە : امر. سرمایە، دستمایە.
سەرمایەدار : ص فا. سرمایەدار.
سەرمك : ق. سرمجموع، همە، سرجمع، مجموع.
سەرمل : (ز)، نک . سەرسوکور.
سەرملە : امر. سرگردنە، گردنەگیر، دزد، غارتگر.
سەرمەس : ص مر. سرمست، مست، سرخوش، خوشحال، مغرور، متکبر.
سەرمەست : نک . سەرمەس.
سەرمەستی : ح مص. سرمستی، سرخوشی، غرور، تکبر.
سەرمەسی : نک . سەرمەستی.
سەرمەشق : امر. سرمشق، الگو، نمونە.
سەرمەشقانە : امر. هدیە شب عروسی از داماد بە عروس.
سەرمەفرەشی : امر. کُلفَت، خادمە.
سەرمەقولات : ا. معلق، جستن بە هوا و دور زدن بە طوری کە با پا برزمین آیند یا سر بر زمین گذارند و با پا نیمدایرە زنند بەگونەای کە از طرف دیگر بر زمین خوابند.
سەرمەڵا : ص مر. ارشد، مبصر، بزرگ کلاس.
سەرمیان : نک . سەرمایە.
سەرناز : ا. سرانداز، قالی باریکی کە در اطراف قالیهای بزرگ اتاق را پر می کند.
سەرنانەسەر : م. سربە سرگذاشتن، کسی را دست انداختن.
سەرنانەوە : م. کاری یا حرفی را آغاز کردن.
سەرنانەوە : در ظرفی را گذاشتن.
سەرنانەوە : سرنهادن از غم یا تنگ دستی.
سەرناو : لقب، کنیە.
سەرناوکانە : ا. هدیە برای تولد فرزند.
سەرنج : ا. نظر، دید، توجە، عنایت، تماشا، نگاە، بازرسی، دقت، ملاحظە.
سەرنج دان : م. نگاە کردن، توجە کردن، دقت کردن، ملاحظە کردن.
سەرنجە : نک . سەرنج.
سەرنجەدان : نک . سرنج دان.
سەرنوخون : ص مر. واژگون، سرنگون، نگونساز.
سەرنگۆم : ص مر. گم، ناپدید.
سەرنۆگە : ص مر، امر. سرپاسدار، رئیس، عسس‌ها، رئیس نگهبانان.
سەرنیان : نک . سەرنانەوە.
سەرو : ا. سرو.
سەروا : قافیە.
سەرواز: ص فا، ا. سرباز، سپاهی، نظامی.
سەرواز : ص مر. سرباز، گشادە، نپوشیدە.
سەروازخانە : امر. سرباز خانە،


سەرو

پادگان.

سەرۆك : ص، ا. نخست، سر، لیدر، پیشوا، رهبر.

سەرۆك وەزیر : ا. نخست وزیر، رئیس الوزراء.

سەروو : نک . سەرگ.

سەر و بەر : ص‌مر. برابر، مساوی، اندازه.

سەر و بەندبەستن : م. آماده کردن، مهیا کردن، راه انداختن.

سەر و بەچك : امر. سر و صورت، رخسار، سر و سیما، سیما، قیافه.

سەر و پاچك : امر. کله‌پاچه.

سەر و پۆرت : ص نسب، ق، ص. سرسری، سطحی، کار بدون دقت، مختصر.

سەر و پۆرتك : نک . سەر و پورت.

سەر و پێ : نک . سە رو پاچك.

سەر و تر : عر و تیز.

سەر و چاڤ : این واژه با «سە رو بەچك» هم معنی می باشد و در موارد مختلف بکار می رود مانند «سەروچاوی ماسی‌هاوردوو» یعنی سر و صورتش باد کرده بود و «سەرو بەچکی کوتا» یعنی سر و صورتش را زد.

سەرو چاو : نک . سەروچاڤ.

سەرو ژێر : زیرورو، زیروزبر.

سەرو ژێر بوون : م. زیر و رو کردن، واژگون شدن، زیر و زبر شدن.

سەر وژێژ کردن : م. زیر و زبر کردن، واژگون کردن، زیر و رو کردن.

سەرو ساخت : ح مصـ. سر و ساخت، آشنایی.

سەرو سەکوت : نک . سەرو بەچك.

سەرو سەمەنە : امر. پی، قدم، اثر.

سەرو سیما : نک . سەرو بەچك.

سەرو گوێلاك : نک . سەرو بە چك.

سەرو مر : ص مر، امر. دمرو، برو در افتاده.

سەورمێقن : نک . سە رو بە چك «کنایه».

سەرو ناو کردن : م. از آن رو کردن چیزی مانند کیسه، در آوردن چیزی مانند جیب لباس از محل طبیعی خود.

سەروەر : ص، سرور، بزرگ، پیشوا، رئیس.

سەروەری : ح‌مصـ. سروری، بزرگی، ریاست، پیشوایی.

سەروەستا : ص مر. سراستاد، استاد بزرگ.

سەرویترە : امر. فطریه.

سەرویترەقەولانن : م. فطریه دادن.

سەرە : ق. دفعه، نوبه، کرت، نوبت، وهله.

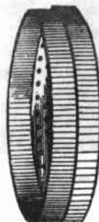
سەرە : ص. نه زیاد پیر نه زیاد جوان، میانسال، آدم باتجربه، زبده.

سەرە : قله خط الرأس، بلندترین نقطه‌های کوهستان، اوج.

سەرە : ا. پیشرو گله.
سەرە : ا. گردویی که در بازی گردو بازی از آن به جای تیله استفاده می شود.
سەرە : مَد.
سەرە : ا. اول، نخست.
سەڕە : اص. عرعر، صدای خر.
سەرهات : ا. سرگذشت، واقعه، حادثه‌ای که برآدم می گذرد.


سەرەمر

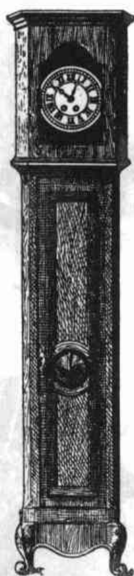
سەرهاتن : م. اتفاق افتادن، روی دادن، اتفاقی بر کسی رخ دادن، از سر کسی اتفاقی گذشتن.
سەرەتا : ا. آغاز، مقدمه، دیباچه.
سەرەتاتکێ : ح مص. سرکشی «از مصدر (سە رەتاتکێ کردن) یعنی سرك کشیدن.
سەرەتایی : ص نسب. ابتدایی، اولیه.
سەرەتیر : ا. پیکان.
سەرەخوەر : ص مر. بچه‌ای که قبل یا بلافاصله بعد از تولد یکی از والدینش وفات کرده باشند.
سەرخولێ : امص. سرگیجه.
سەرەخەر : ص مر، امر. لحاف، آنچه موقع خواب آدم را برای محافظت از سرما بپوشاند.
سەرەخەر : امر. لولو سرخرمن، آدمك.
سەرەخەر : ص مر. سرخر، مزاحم.
سەرەد : ا. سرند، غربال سوراخ درشت.


سەرەد

سەرەڕۆ : کسی که پرسان پرسان به مقصدی می رود.
سەرەڕێ : ا. سر راه، وسط راه.
سەرە سووڕێ : نک . سەرەخولێ.
سەڕەسەڕ : اص. عرعر، صدای الاغ.
سەرەسەرنیان : م. سربه سرگذاشتن، اذیت کردن، کسی را دست انداختن.
سەرهشك : ص، (ز). اسب یا الاغ یا استر سرکش.
سەرەك : امصغ. اضافه وزن کمی که چیزی بر دیگری دارد، سرك.
سەرەك : نک . سە رۆك.
سەرەگێجێ : امص. سرگیجه، دوار سر، سرگردانی، تحیر.
سەرەمر : ا. ماکیانی که دو سال دارد، مرغ کامل، ماکیانی که جوجه و جوان نیست.
سەرەومڕ : نک . سەرومڕ.
سەرمەقەست : ا. سرپارچه، تیکه پارچه، دم قیچی.
سەرەن : ا. سرند.
سەرەناد : نک . سەرئەناز.
سەرەند : نک . سەرەن.
سەرەنگا : ا. بالش، متکا، زیرسری.
سەرەنگرێ بوون : م. دمر افتادن از درد و غم، دچار درد و الم شدن، از رنج و تعب از پای در آمدن.
سەڕنوێلك : ا. محل ریختن مدفوع حیوانات.
سەرەوخوار : نک . سەربەرەو خوار.
سەرەو خوار کردن : نک .سەربەرەو

خوار کردن.
سەرە و خوارە : نک . سەربەرەو خوار.
سەرەو ژوور : نک . سەربەرەو ژوور.
سەرو ژوور بوونەوە : م. سر بالا رفتن، سر بالا راه افتادن.
سەرەژوور کردنەوە : سر بالا کردن، سر بالا راه افتادن.
سەرەوژوور کردنەوە : سر بالا کردن، سر بالا انداختن.
سەرەژوورە : نک . سەربەرەو ژوور.
سەرە و ژێرە: نک . سەربەرەو خوار.
سەرهوستا : نک . سەروەستا.
سەرەو لێژ : نک . سەربەرەو خوار.
سەرەو لێژی : نک . سەربەرەو خوار.
سەرەو ناو : رو بداخل، سر به تو.
سەرە و نوخون : نک . سەرنو خون.
سەرەو نوخون کردن : م. واژگون کردن، سرنگون کردن، نگونسار کردن.
سەرە و نگوون : نک . سەرنو خون.
سەرە و گرد : ص، ا. قیم، وصی.
سەرهەڵگرتن : م. فرار کردن، رفتن بدون نشان، از بین مردم رفتن شخص به اختیار یا از ترس بدنامی.
سەرهەناردن : م. توصیه کردن، تهدید کردن، پیغام فرستادن، مطالبه کردن چیزی از کسی.
سەرێ : (ز). قله، خط الرأس.
سەرێح : ق. بی پرده، صریح، پوست کنده، رك.

سەڕین : م. عرعر کردن.
سەرین : (ه). سەرگین.
سەرین : نک . سرنگا.
سەرینجە : نک . سەرنج.
سەرینجەدان : م، نک . سەرنج دان.
سەریوان : ا. تودەای از خاك و آشغال، تپەای از کود، محل ریختن زباله.
سەعات : ا. ساعت.
سەعب : ا. صبح، بامداد.
سەعبانە : ا، (ه). صبحانە، ناشتایی، زیر قلیانی.
سەعلەب : ا. ثعلب گیاهی از تیره تك لپەایها.
سەغڵەت : ح مصـ. سختی، مشقت، دشواری، رنج، محنت.
سەف : ا. صف، رج، ریسە.
سەفار : ص شغل. مسگر، رویگر، صفار.
سەفاری : ح مصـ. صفاری، مسگری، رویگری.
سەفان : ا. سلسلە جبال.
سەف بەسەی : م، (ه). صف بستن، ریسە شدن.
سەف پێکان : نک . سەفبەسەی.
سەفتە : امفـ. روی هم ریختە شدە، انباشتە.
سەفتە کردن : م. روی هم ریختن، روی هم قرار دادن چیزها.
سەفحە : ا. صفحە، رو.
سەفرا : ا. صفرا، زرداب.
سەفرابڕ : ص فا. صفرابُر.


سەعات


سەعلەب

سەف گرتن : (ز). سەفبەستن.
سەفین : نک . سەفان.
سەفۆری : ا، (با). سمور.
سەقام : امصـ. سکون، آرامش، نظم.
سەقام دان : م. برقرار کردن نظم، آرامش دادن، مرتب کردن.
سەقام گرتن : م. آرام گرفتن، سر و سامان یافتن، ساکن شدن.
سەقەت: ص، (ز). افلیج.
سەقەتبوون : م. تلف شدن و مردن حیوانات حلال گوشت، سقط شدن.
سەقاهە لّگرتن : م. خیس شدن زمین بدلیل باران زیاد.
سهك : ا، (با). سرکه.
سەکار : ا، (ز). سبد بزرگ مخصوص حمل انجیر.
سەکار : ا. پالان.
سەکاڤ : ا، (ز). سگ آبی.



سەکالا کردن : نک . سکالا کردن.
سەکتین : م. سقط شدن.
سەکرە : ا، (ز). ظرف دوغ، کاسە دوغ خوری.



سەکسار



سەگ پسێنکە

سەکسار : ا. میمون نر.
سەکسار : سگ مانند.
سەکۆ : ا. سکو، سکوی.
سەکوت : ا. شکل، قیافە، سیما، صورت.
سەکوم : نک . سەر و بەچك.
سەکەتبوون : م. سقط شدن.
سەکەماتێ : ص مر. آدم سرسری، آدم سطحی.
سەگ : ا. سگ.
سەگاو : نک . سەکاڤ.
سەگ پسێنکە: امر. خرگوش یکسالە.
سەگسار : نک . سە کسار.
سەگلاو : نک . سە کاڤ.
سەگلاوی : سگلاوی، خطی از نژاد اسب عرب.
سەگ لوور : زوزە مداوم سگ.
سەگ ماسی : ا. سگ ماهی.
سەگمەرگ : ص. جان سخت، زندگانی سخت.
سەگمەرگی : ح مصـ. جان سختی، دشواری در معیشت، اشکال زندگانی، گذران سخت.
سەگمەگەز : امر. مگس سگ.
سەگوەڕ : نک . سەگلوور.
سەگەناز : امر . طاعون سگ، بیماری خطرناکی کە باعث سقط شدن سگها می شود.
سەگەناس : نک . سەگەناز.
سەگیتی : سگی، مانند سگ زیستن،

کنایه از گذران بد.
سەل : ا، (ز). قطعه سنگ.
سەلارە : ص. سالار زن، زن زیبای خوش بنیه، زن شوخ و شنگ.
سەلا قوچکان : نک. سەرمەقولات.
سەلان : ا. بالا، فوق، زبر.
سەلبەند : راه سنگ چین شده.
سەلپاندن : م. بردن قایق با پارو، راندن قایق با پارو.
سەلپی : ا. پاروی قایق رانی.
سەڵت : ص. تنها، مجرد.
سەڵتە : ا. نیم تنه.
سەڵتەزەلام : افا، ص. عابر، رهگذر تنها، رهگذر غیر مسلح.
سەلك : ا. سر.
سەلك : ا. پیاز، پیاز گل.
سەلك : ا، (ز). سبد.
سەلك کردن : م. ریشه کردن نباتاتی ریزتر که ریشه پیازی دارند.
سەلکە : نک. سەلك.
سەلکەمەویژە : ا. نوزاد قورباغه، کفچلیزك.
سەلمانی : ص شغل. سلمانی، آرایشگر، دلاك.
سەلە : ا. سبد، سبد گونه، سبدی از ترکه‌های نازك، برگ.
سەلەشیرك : ا، (با). سبد بزرگ برای جا دادن ظروف.
سەڵە ف : ا. لگام.
سەڵە ف : ا. سود، ربا، ربح.

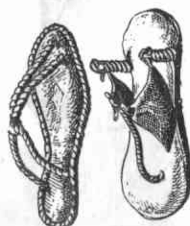
سەڵە ف : امصـ. پیش فروش، سبز فروش، سبز خرید، سلف.
سەڵە ف : ا. چهار نعل.
سەڵە ف کردن : م. چهار نعل تاختن.
سەلەم : پیش فروش.
سەلەمکار : ص شغل. پیش خر، سلفکار، سبز خر.
سەڵیتە : ص. سلیطه، زن بدزبان، زن زبان دراز، زن بی‌حیا.
سەلیلانك : ا، (ز). رورو‌ك، رورو‌ه.
سەلین : ا، (ز). لحد، سنگ لحد.
سەما : امصـ. رقص، شادی، شادمانی، پایکوبی.
سەمار : ا. بزمجه.
سەماکار : ص شغل. کسی که به شادی و رقص مشغول است.
سەماگە : ا. محل رقص و شادمانی.
سەماوەر : ا. سماور.
سەمتوور : ا. سنتور.
سەمسیر : ا، (ز). تفاله انگور آب گرفته.
سەموور : ا. سمور.
سەمەت : ح مصـ، (ز). ایمنی، آزادی، رهایی.
سەمەر : ا. ثمر، بر، میوه، نتیجه.
سەمەرە : ا. آزار، علت، ناراحتی، درد، آفت.
سەمەندۆك : ا. طناب یا زنجیر گردن سگ.
سەمەنگوڵ : ص، ا. گوه شکسته، کسی

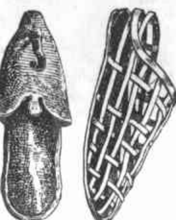

سەلك

که برجستگی استخوان لگن شکسته دارد.


سەندەڵی

سەمەنی : ا. سمنی، سمنو.
سەناهی : ق، ص، (با). آسان، سهل.
سەندن : م. گرفتن، خریدن، پس گرفتن.
سەندەڵ : ا. صندل، دم پایی، سرپایی.
سەندەڵی : ا، (ز). صندلی.
سەندیلکە : ا، (ز). گنجشك.
سەنگ : ا. سنگ، صخره، وزنه.
سەنگ : ق، ا. مقدار معینی از آب، سنگ.
سەنگ : ا. اعتبار، آبرو، احترام.
سەنگ : ا. مانع.
سەنگا : (ه)، نک. سەرنگا.
سەنگاتی : ص، ا. مقدار، اندازه، معادل، میزان، وزن، هم سنگ، هم اندازه.



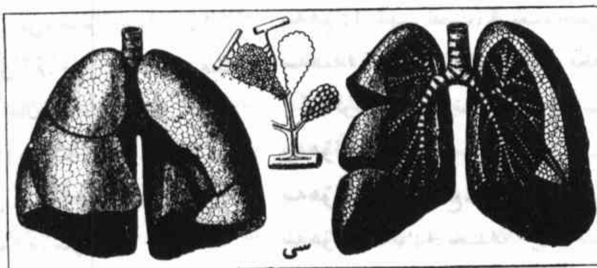

سەندەل

سەنگانن : م. وزن کردن سبکی و سنگینی چیزی با بلند کردن.
سەنگباران : ح مص. سنگباران.
سەنگ تراش : ص فا. سنگتراش، حجار.
سەنگ دادان : م. زیادی وزن چیزی روی یك طرف یا چیز دیگری افتادن مانند سنگ مکعبی که وزن آن روی یك گوشه افتاده باشد یا دیواری که بدلیل صاف و مستقم نبودن به یك طرف متمایل شده باشد.
سەنگ‌لێ نان : م. حرمت کسی را گرفتن، عزت و احترام برای کسی قائل شدن.
سەنگ‌لێ نیان : نک. سەنگ‌لێ نان.
سنگ و بە رد نیان : م. گذاشتن سنگ روی چیزی مانند پنیر برای گرفتن آب، پرس کردن.
سەنگەر : ا. سنگر، جان پناه.
سەنگەربەندی : ح مص. سنگر بندی.
سەنگەسار : ا. سنگسار.
سەنگەکی : ا. سنگکی.
سەنگەلا : اضافه وزن چیزی بر دیگری.
سەنگەڵی : نک. سەندەڵی.
سەنگ‌مەحەك : ا. سنگ محك.
سەنگین : ص نسب. سنگین، وزین، ثقیل.
سەنگین : ص نسب. باوقار، با شخصیت.
سەنگین : دشوار، مشکل، فوق طاقت.
سەنگین : ص. گران، محترم، معزز، باوقار.
سەنگینی : ح‌مص. سنگینی، گرانی.
سەنن : م. خریدن، گرفتن، به زور گرفتن، باز پس گرفتن.
سەننەوە : م. باز پس گرفتن.
سەنەڵ : نک. سەندەل.
سەنەڵی : نک. سەندەڵی.
سەنەیوە : نک. سەننەوە.
سەنیار : ص فا. خریدار، مشتری.
سەنێر : ا. مدفوع حیوانات، پهن.
سەنێرگا : نک. سە ریوان.
سەنێروانك : نک. سەریوان.
سەوا : ق، ا. فردا، بامداد فردا، صبح.

سەوا : ا. سواد، توانائی به خواندن و نوشتن.
سەوا : ا. سودا، گاز کربنیك در آب.
سەواد : ا. سواد.
سەوادار : ص فا. باسواد، سواد دار.
سەوادە : ص. رهگذر تنها، مسافر تنها و بی آذوقه.
سەواکەر : ص شغل. سوداگر، تاجر، بازرگان.
سەوداگر : نک . سەواکەر.
سەوداگەر : نک . سەواکەر.
سەواڵە : ا. دسته گندم درو شده.
سەوچیان : م. گنجیدن، جاگرفتن، جا فتادن یا جابجا کردن.
سەودا : ا. سوداء.
سەوداگەری : ح مص. سوداگری، تجارت، بازرگانی، خرید و فروش.
سەودایی : ص نسب. سودایی.
سەور : ا. صبر، بردباری، تحمل، مقابل جخت.
سەور : ا. پهن، مدفوع حیوانات.
سەرو کردن : م. صبر کردن، بردباری ورزیدن.
سەورگا : ا، نک . سەریوان.
سەورۆ : ا. پهن، مدفوع حیوانات.
سەور هاتن : م. صبر آمدن، یك عطسه کردن در حال اخذ یك تصمیم.
سەورقل : (ه)، نک . سەورۆ.
سەوز : ص. سبز.
سەوزبوون : م. سبز شدن.
سەوز خڕ : م. خریدن غله و دانه و هر چیز سبز شدنی قبل از موعد، سلف.
سەوز فروش : فروش محصول قبل از رسیدن، سلف.
سەوزە : ا. سبزه، چمن، گندم گون.
سەوزەکۆ : ا. سبز قبا.
سەوزەڵان : ا. سبزەزار، چمن‌زار، مرغزار.
سەوزەڵانی : ح مص. سبزی و سبزەزار.
سەوزی : ا. سبزی خوردن و آش و غیره.
سەوزی قاورمە : ا. خورش قورمه سبزی.
سەوقات : ا. سوغات، رەآورد.
سەوك : ا، (با). گرده نان.
سەوڵان : ا. گلپر.
سەوڵ : نک . سەوڵان.
سەوە : ا. کوزه، سبو.
سەوەتە : ا. سبد.
سەوێك : ا، (ز). گرده نان.
سەویل : ا. پیپ، چپق.
سەویل : ا، (ز). کوزه.
سەوین : ا. ظرف «کاسه، بشقاب، سبد، بقچه».
سەهم : ا. سهم، نصیب، قسمت، بخش.
سەهندە : افا. ناشنوای عمدی، بچه‌ای که گوش به حرف نمی دهد، خودسر.
سەهۆڵ : ا. یخ.
سەهۆڵاو : ا. آب یخ.
سەهۆڵ بە نان : ا. یخبندان.

سەهوڵخانە : امر. یخچال طبیعی.
سەهەن : نک . سەهندە.
سەهەند : ا. سبزە، سبزەزار، ساحل پُردرخت، سایە جنگل و بیشە.
سەهەندە : نک . سەهندە.
سەهەنە : نک . سەهندە.
سەی : ا. صید، شکار، نخجیر.
سەی : ا. سگ.
سەیا : صیاد، شکارچی.
سەیاڤ : با، نک . سەکاڤ.
سەیدا : ص، ا. استاد.
سەیدك : ا. چله زمستان.
سەیر : امص. سیر، تماشا، سیاحت، گشت، گردش، مسافرت.
سەیران : نک . سەیر.
سەیران کردن : م. تماشا کردن، تفرج کردن، گردش کردن، مسافرت کردن.
سەیرانگا : امر. تماشاگاه، تفرجگاه، گردشگاه.
سەیر کردن : نک . سەیران کردن.
سەیر کەر : ص، ا. تماشاچی، تماشاگر.
سەیزان : ا. زیرزمین.
سەیڤان : (ز)، نک . سەیا.

سەیڤان : ا. چتر، سایبان، چادر.
سەیوان : سایبان، چتر.
سەیلان : ص. ویلان، آوارە، دربدر.
سی : ا. ریە، شُش، جگر سفید.
سیا : ص. سیاه.
سیاتاڵە : ص. سیه چردە، سیه فام، سیه بام.
سیا تاڵە : ص. سیاه طالع، بدبخت، سیاه روز.
سیا چارە : بدبخت.
سیار : ص. یار، مددکار، کمك، یار، یاری دهندە.
سیار : ا. شاگرد.
سیار : ا. برجستگی در زمین صاف.
سیار بوون : م. عاصی شدن، بیزارشدن، از کسی یا کاری بریدن، عاجز شدن.
سیار کردن : م. عاجز کردن، سیار کردن.
سیازە ندووق : ص. آدم سیاه چردە لاغر اندام.
سیا ساڵ : ص مر. سیاه سال، خشکسال.
سیالێ : ا، (ه). خوراکی از آرد و روغن و اندکی شکر.


سی

سیامالّ : ا. سیاه چادر از موی بز.
سیّان : عدد. سه، ٣.
سیانکه : ا. گل و شل، گِل.
سیاو : ص، (ه). سیاه.
سیاوڵه : ا. سیاه دانه.
سیاون : ا. بز.
سیاها : ا. سیاهه.
سیایوه : امص، (ه). استراحت، آسایش.
سیایی : ح مص. سیاهی، تیر گی، شبح مانند.
سیّنه رد : امر. سیب زمینی خاکی.
سیّنهەرد : نک. سینه رد.
سیّبەر : ا. سایه.
سیّ به ڕۆ : ا. تب و نوبه سه یك.
سیّبەندە : ا. ناحیه بین دو کپل که در انتهای ستون فقرات قرار دارد.
سیپ : ا. مخفیگاه شکارچی، کومه.
سیّپاره : امر. سی پارهٔ قرآن، سی جزء قرآن.
سیپاڵ : ص، ا. پارچه پاره، لباس ژنده، ژنده.
سیّ پاڵوو : امر. سه گوشه، بلور.
سیّ پایه : ا. سه پایه.
سیّپك : ا، (ز). سه پایه‌ای که مشك بر روی آن گذاشته و زده می شود.
سیپه : نک. سیپ.
سیپه : ا. درجه تفنگ که برای دقت مسافت تنظیم می شود، سه پایه تفنگ.
سیّ پەڕه : ا. شبدر.



سیپەل : ا. موج.
سیّ پیّ : نک. سی پایه.
سیّتاڤ : ا، (با). آفتاب.
سیّتاڤك : ا، (با). سایه آدم.
سیتکه سلاّو : امر. گل مژه.
سیتل : ا، (ز). دیگ مسی.
سیته : ص، ا. طناب پاره.
سیچکه سلاّم : نک. سیتکه سلاو.
سیّخ : ا. سیخ.
سیّخ : ا. شبنم یخ زده، پُژ.
سیخ : ا. سیخ.
سیّخاخن : م، پُر کردن با فشار، انباشتن، مملو کردن، تپاندن.
سیخن : ص. لجوج، گهگیر.
سیخناخ : ص. پُر، مملو، انباشته، زیاد پر.
سیخناخ کردن : نک. سیخناخن.
سیخوار : پژ، شبنم یخ زده.
سیخوورِ : ا. محتویات شکم حیوانات.
سیّ داره : ا. دار، چوبه‌دار.
سیّ دەری : ا. سه دری، پنجره سه پارچه.


سیاوڵه


سیّنەرد


سیر

سێر : ص، (ه). سیر، جاندار غیر گرسنه.

سیر : ا. سیر.

سیراج : ا. دوغ را در خمره‌های بزرگ ریخته و بتدریج آب آن را گرفته و بمدت زمان کوتاهی می جوشانند حاصل غذائیست مقوی و از پروتئین غنی می باشد.

سیرکۆ : ا. دنگ سنگی برنج کوبی.

سیرمه : ا. چرم خام، چرم خام قطعه قطعه، پاره چرم.

سێرۆچکه : ا. حنجره، حلق گاه.

سێره : ا. سن، عمر، زمان معینی از عمر.


سیس عه‌مه‌ر

سیره‌کۆ : ا. سنگ صاف گردی که به دست گیرند و سطح زمین و اتاق را با آن اندوده صاف کنند.

سیره مۆزه : ا. زنبور سرخ.

سێ ڕِیان : ا. سه راهی.

سێزۆ : ق، ا. فردا.

سیس : ص. پژمرده.

سیسرك : ا. سوسك.

سیس عه‌مه‌ر : ا. سوسنبر.

سیسۆڵه : ص. پژمرده، زردانبو، لاغر.



سێڤ

سیسه‌ڵه : نك . سیسۆڵه.

سیسه‌ماز : نك . سیسۆڵه.

سێ سووچ : ا. سه گوشه، سه پهلو.

سیسیاگ : نك . سیس.

سیسیان : م. پژمردن، پژمرده شدن.

سێ سێخه : نك . سێ پالوو.

سێ شه‌ش : ا. هیجده روز اول بهار.

سێ شه‌مه : ا. سه‌شنبه.

سێ شه‌موو : ا. سه‌شنبه.

سێغه : ا. صیغه.

سێڤ : ا، (ز). سیب.

سێف : ا. سیب.

سیفتۆ : ص، (ز). متعفن، گندیده، بدبو.

سێڤزه‌مینی : ا. سیب‌زمینی.

سێڤه‌زه‌مینی : ا. سێڤ‌زه‌مینی.

سیق : ا. معده.

سێك : ا، (ز). سرکه.

سیك : ا، (ز). گوز، مقعد.

سێکارد : ا. کارد، گزلیك.

سێ کوچکه : ا. سه سنگ که دور هم می گذارند و در میان آنها آتش می افروزند.

سیکه تۆره : ا. چینه‌دان، سنگدان.

سێ گۆشه : ا. سه گوشه، مثلث.

سێ گوه : ا، (ز). چهار شاخ، پنجه آهنی.

سیل : ا. بیماری سل.

سێل : ا، (با). ساج.

سێڵ : نك . سێل.

سێلاخ : ا، (ز). ماسه، شن.

سێڵاو : ا. سیلاب.

سیلاوی : ص نسب. مسلول.

سێلك : ا. نوعی چهار شاخ چوبی.

سیل کردن : م. دق کردن.

سیـل کـردن : م. پـاك کـردن زنـگ از

اشیاء فلزی خانه.

سیلکه : ا.خر نر.

سیلگا : ا. سیلگا، سیل.

سیله : ا. ورودی محله، ابتدای برزن.

سیله : ا. لاك پشت.

سیّله : ا. سنگ پهنی که به جای ساج از آن استفاده شده و بر آن گرده پخته می شود.

سیمورغ : ا. سیمرغ.

سیمگلّ : گل سفیدی که بجای گچ از آن استفاده شود.

سیّنج : ا، (ز). پرچین خار باغ.

سینچکه : ا. جوش، جوش صورت، جوش بدن.

سینچکه سلاّو : ا. گل مژه.

سینگ : ا. سینه، آغوش، بغل.

سینگ : امص. لج، ستیزه.

سینه : ا. سینه.

سینه بەره : امر. سینه بند.

سینەبەن : امر. سینه بند.

سینه پالّوو : امر. سینه پهلو، ذات الجنب.

سینەپۆش : امر. سینه پوش.

سینەما : ا. سینما.

سینی : ا. سینی، مجمعه.

سینیك : (با). دوری، بشقاب گود.

سیۆ : ا. سیب.

سیواخ : ا. اندود.

سیواك : ا. مسواك.

سیّوان : ا، (ز). چتر، سایبان، چادر.

سیورسات : ا. سورسات.

سیّ و دوو کردن : م. دو دلی کردن، مشکوك کردن.

سیّوەر : ا. سایه، جایی که آفتاب نمی گیرد، نسار.

سیّ وەڕۆ : ا. تب و نوبه سه روز در میان.

سیۆ زەمینی : ا. سیب زمینی.

سیّوەنگ : نک . سی بەندە.

سیّوی : ص، (ز). یتیم، بی پدر.

سیّوی : ا، (با). یتیم، یسیر، بی مادر.

سیّوّی : نک . سیّوی.

سیویاگ : امف. سابیده، صاف شده، صاف.

سیویان : م. سابیده شدن، صاف شدن.

سیّ یەك : سه یك.

ش

ش : ش
شا : ا. شاه، پادشاه، سلطان، مَلِك.
شا : تماشاکن.
شا : خوشا، نیکا، طوبی، زه.
شاباز : شاهباز، نوعی باز سفید، پرنده‌ای از دسته شکارچیان.
شابازی : ح مص. شاهبازی، تردستی، چیره دستی.
شاباش : ا. شاباش، تبریك، تهنیت، پول و نُقل و گُل و غیره که در جشن عروسی بر سر عروس و داماد نثار می کنند.
شاباش کردن : م. ریختن پول و نُقل و گُل و غیره بر سر عروس و داماد یا عزیز و آشنایی که در صف رقصندگان نفر اول است.
شابالّ : ا. بزرگترین پر هر پرنده، شاه پر.
شابست : ا. میله آهنی که با آن نان از تنور گیرند.
شابوو : ا. جغد، بوم.
شابك : ا، (ز). چوغا، قسمت بالاتنه چو خاورانك «لباس کردی».
شابەندەر : ا. سفیر، کنسول.
شابەندەرخانە : امر. سفارت، کنسولگری.
شابەنەر : نک . شابەندەر.
شاپلّیته : ا. چوبی که سر آن را پارچه

بسته و نفت ریخته آتش زنند و جهت روشنایی به کار گیرند.

شاپه : (ز). آن مقدار برف که به نام بهمن از کوه سرازیر می شود.

شاپه : ا. سنگی که از فراز کوه به دره غلتد.

شاپەڕ : نک. شابال.

شاپه سەن : ا. گل شاه پسند.

شاپینۆز : ا. پینه، وصله.

شات : ا، (ه). پاجوش، شاخه یکسالهٔ درخت.

شاتاڵ : ا. حمله،هجوم، به‌تندی به کاری پرداختن، بر گشتن به روی کسی.

شاتاڵ دان : حمله بردن به کاری، نهیب زدن به کسی، کاری را از دست کسی قاپیدن و خود به تندی انجام دادن.

شاتاندن : م. جیغ زدن، فریاد کشیدن، زنانه بانگ زدن.

شاتر : ص، ا. شاطر.

شات و شووت : شارت و شورت، سر و صدای بی‌جهت، عصبانیت بی مورد.

شاتوو : امر. شاه توت.

شاته : ا. نان مخصوص منطقه اورامان که نازك بوده و بر ساج پخته گردد.

شاته :۲. شاخ.

شاخ : ا. کوه.

شاخ : ا. شاخ.

شاخ : ظرف چوبی جای باروت که به گردن آویخته شود.

شاخ : ا. نام حرکت سردست بلند شدن اسب است، گە.

شاخاندن : م. فریاد زدن، هوار کشیدن، جیغ زدن، نعره کشیدن، داد زدن ناگهانی.

شاخاو : ا. اثر چنگ و ناخن بر روی پوست بدن.

شاخدار : ص فا. شاخدار.

شاخستان : امر. کوهستان.

شاخ کردن : م. سرپا بلند شدن اسب و مادیان، گهگیری کردن.

شاخ و ڤەرگ : امر. شاخ و برگ، زواید، حواشی.

شاخ و داخ : امر. کوهستان.

شاخه : ا. شاخه درخت و گل.

شاخه : ا. فریاد، جیغ، صدای بلندی که ازچیزی مانند شکستن چوب بلند می شود.

شاخه : ا. فرع.

شاخی : ص نسب. کوهی.

شاخی : ص نسب. شاخی، ساخته شده از شاخ.

شاد : ص. شاد، شادمان، خوش، خوشنود، مسرور، خرم، خوشحال.

شاد بوون : م. شاد شدن، خرسند شدن، خرسند بودن، خوشحال شدن، شادمان بودن.

شادمان : نک. شاد.

شادمانی : ح مصـ. شادمانی، شادی، خوشی، خوشحالی.

شاده نوێژ : امر. انگشت شهادت.



شاپه‌سەن

شادی : نک . شادمانی.

شار : ا. شهر.

شارا : ا. آن مقدار از غله درو شده و جمع آوری شده که هنوز به مقدار یك خرمن نرسیده است.

شاران : گردو و بادام ریسه شده که نخ از آن گذرانند و برای زمستان نگاه دارند.

شاران گه‌ڕ : ص فا. جهاندیده، سیاح، جهانگرد.

شاران گه‌شت : نک . شاران گه‌ر.

شاراوه : ص، ق. پنهان، نهان، قایم.

شار به‌ده‌ر : امص. تبعید، نفی بلد.

شاردار : ص فا، امر. شهردار.

شاردن : پنهان کردن، قایم کردن.

شاردنه‌ڤه : (ز)، نک . شاردن.

شاردنه‌وه : شاردن.

شارده‌یڤه : (ز)، نک . شاراوه.

شارسان : ا. شهر، شهرستان.

شارسانی : ص نسب. شهری، شهرستانی، آشنا، آگاه.

شارستان : نک . شارسان.

شارستانی : نک . شارسانی.

شاڕوخ : ا. خیارچنبر بسیار نازك جوان.

شاره‌دێ : ا. شهرك، قصبه.

شاره‌زا : ص مر. آگاه، آشنا، مطلع، بصیر، مستحضر.

شاره‌زایی : ح مصـ. آشنایی، اطلاع، آگاهی.

شارزه‌رده واڵه : امر. سوراخ زنبورها.



شاڕه‌گ : ا. شاهرگ.

شاره مرۆچه : امر. لانه مورچه‌ها.

شاره مێروو : شهر موریانه.

شاره‌وان : نک . شاره‌دار.

شاره وانی : امر. شهرداری، بلدیه.

شاره و به‌ره : امصـ. تجارت، بازرگانی، سوداگری.

شاری : ص نسب. شهری.

شاڕێ : امر. شاهراه.

شاریاگ : نک . شاراوه.

شاریاگه‌وه : نک . شاراوه.

شاڕێگه : نک . شاڕێ.

شارینه‌وه : نک . شاردن.

شازاده : امر. شهزاده، شاهزاده.

شازده : نک . شازاده.

شاژن : ص. زن زیبای کارآمد، خانه‌دار، زن شاه، ملکه، شهبانو.

شاسووار : شهسوار.

شاسه : ا. ماهی از سال.

شاسه لیم‌بازی : امر. طناب بازی، خیمه شب بازی، آکروبات.

شاسه‌یوان : امر. خیمه شاهی، چادر شاهی.


شاسەلیم‌بازی

شاش : ص. غیر سفت، شل، پوك.

شاش : ص. با فاصله، فاصله‌دار مانند دندانهایی که از هم فاصله دارند.

شاش : ا. ادرار، پیشاب.

شاش خاپین : کسی که از راه دین و دیانت مردم را می چاپد.

شاشك : ا، (با).چیزی که مردها به سر بندند، عمامه.

شاش کردن : م. شاشیدن، ادرار کردن.

شاشیك : نک . شاشك.

شاف : ا. شیاف.

شاف هەڵگردن : م. شیاف گذاشتن، شیاف برداشتن.

شاڤا : ا، (با، ز). گام، قدم، پا.

شاڤاو : نک . شاڤا.

شاڤۆڵ : ا. شاغول.

شاقووت : ا، (ز). شاخه بریده یا افتاده درخت گردو.

شاقەڵ : ا. قواره، اندام، هیکل.

شاقەڵدار : ص مر. تنومند، قوی.

شاکار : امر. شاهکار، کار بزرگ، کار فوق‌العاده، کار نیکو.

شاکوڵ : ا، (ز). کفش، پاپوش، پای افزار.

شاکۆڵ : ا. چوبدستی.

شاگرد : ا. شاگرد، محصل، طلبه.

شاگردانه : امر. شاگردانه، شاگردانگی.

شاگونج : امر. شاه لوله، کَوَل، تنبوشه بزرگ.

شاگەردانی : شاه‌گردانی، موقعی که کشوری به هر دلیل بدون شاه می شد و کسی مدعی تاج و تخت نبود در روز معینی که همه مردم شهر در میدانی جمع می شدند شاه را با به پرواز درآوردن باز «پرنده شکاری» انتخاب می کردند، بدینگونه که بر سر هر کس که می نشست او را شاه می کردند.

شاگەشکه : ا. پنجه، پنجه باز به علامت نفرت به روی کسی گذاشتن، پوك.

شاڵ : ا. شال.

شالاّور : نک . شاتاڵ.

شالوور : ا. بلبل.


شالوور

شالیار : ص مر. پیر، مراَد، مرشد، بزرگ.

شالیگا : امر. شالیزار.

شاڵینه : ا. گلیم، پشمبافت.

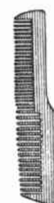
شام : ا. شام.

شامار : ا. اژدها.

شامبۆز : ص. دانا، عاقل، آزاده.

شام خواردن : م. شام خوردن، غذای شب را خوردن.
شام کردن : نک . شام خواردن.
شامی : ا. شامی.
شامی : ا. هندوانه.
شامێروو : ا. ملکه موریانه.
شان : کتف، استخوان کتف، شانه.
شان : ا. شان زنبور عسل.
شان : ا. شأن.
شانازی : فخرفروشی، بالیدن به چیزی یا به کسی، نازیدن، خود بر کشیدن.
شانای : م، (ه). کاشتن.
شان دادان : م. خوابیدن اندك، دراز کشیدن، اندك زمانی دراز کشیدن و خوابیدن.
شانس : ا. شانس، اقبال، آمد، بخت.
شانشین : امر. شاه نشین.
شانۆ : ا. سن، تخته حوض، کرسی که بر آن رقاصه‌ها می رقصند.
شان و باهۆ : امر. یال و کوپال، قد و قواره.
شانه : ا. شانه.
شانه کردن : م. شانه کردن.
شانه وه‌شان کردن : م. از این شانه به آن شانه افتادن، چیزی را از یك شانه به شانهٔ دیگر انداختن، شانه تکان دادن، هنگام رفتن شانه به شانه کردن.
شانین : م. پرت کردن، دورر انداختن.
شاواز : نک . شاباز.
شاواش : نک . شاباش.
شاوڵ : نک . شاقول.
شاه : ا. شاه، مَلِك، سلطان.
شاهانه : ق، ص. شاهانه.
شاهۆ : ا. شاه کوه، کوه بلند.
شاهه نشاه : ص مر، امر. شاهنشاه.
شاهەنگ : امر. ملکه زنبورعسل.
شاهی : ص، نسب. شاهی، پادشاهی.
شاهین : ا. شاهین.
شاهینەت : ص، (ز). خوشحال، شادمان، سرحال، خوش کیف.
شایا : شاید، ممکن است.
شایان : ص فا. شایان، شایسته، سزاوار، مُحِق، قابل.
شایانی : نک . شادمانی.
شایسته : نک . شایان.
شایسته‌یی : ح مص. شایستگی، لیاقت، استحقاق.
شایسه : نک . شایان.
شایەت : شاهد، گواه.
شایەتی : شهادت، گواهی.
شایەتی‌دان : م. شهادت دادن، گواهی کردن، تصدیق کردن.
شایەد : نک . شایا.
شایەر : افا، ص. آوازخوان شادی، آوازخوان عروسی.
شایەسه : نک . شایان.
شایەسەگی : نک . شایەستەیی.
شایەن : ا. ترازو.
شایی : نک . شادمانی.
شایی لۆغان : دهل، سرنا، رقص و





شانه

شادمانی روز شادی.
شایین : ا. شاهین، ترازو.
شپرز : ص. شلخته، وارفته، نامنظم.
شپرزلوَ : نک . شپرز.
شپرزه : نک . شپرز.
شپرزه کردن : م. درهم ریختن، از نظم درآوردن، متفرق ساختن.
شپرزیاگ : ص مر. درهم ریخته، از نظم درآمده، متفرق، مشوّب.
شپك : ا، (ز). ماله چوبی زراعتی.
شت : ا. چیز، شئی.
شتن : م. شستن، پاك کردن، غسل دادن، شست و شو دادن.
شتنه‌وه : م. آبشور کردن، ریگشور کردن، دانه‌هارا برای ناب شدن با آب شستن، شستن، از گناه پاك کردن.
شتومه‌ك : چیز و میز، اثاث و اسباب، وسایل.
شتووك : ا. آبی که روی دوغ می ایستد و آنرا گرفته برای معالجه آفتاب سوختگی به پوست می مالند.
شتین : ص. کسی که چشم به دست دیگران دارد.
شخارته : ا. قوطی کبریت.
شخوو : ا، (با). ص، مفت، مجانی، رایگان.
شڕ : ص. پاره، ژنده، پاره پوره، تیکه پاره.
شڕپۆش : ص فا. ژنده پوش، پاره پوش.
شرتك : ا، (ز). شاخه نازك مو.
شڕشڕ : اص. صدای ریزش آب.
شرڤانی : ا. گیوه.
شرقه : اص. شرقه، تراق، صدایی که در نتیجه برخورد دست با گونه به گوش می رسد.
شرك : ا. ناوسمان، ناو، ناودانی که آب را از طرفی به طرف دیگر برد.
شڕ کردن : م. شستن و کنار گذاشتن به معنای دشنام دادن و بد گفتن به کسی.
شڕ کردن : م. پاره کردن، پاره پوره کردن، دریدن.
شرن : ا. دندان انیاب خوك.



شرنگه : اص. جرنگ، جرنگه.
شر و شیتاڵ : ص مر. پاره پوره، درب و داغان، تیکه پاره.
شڕۆڵ : نک . شڕپۆش.
شڕ و وڕ : ا. شرو ور، سخنان بیهوده.
شڕه : نک . شڕ.
شره‌ق : ا. درز، شکاف کوچك، ترك .
شره‌قان : م. درز بردن، درز پیدا کردن، ترك برداشتن.
شڕه‌گر : ص فا. میراث خوار، میراث بر.
شڕه‌و پڕه : کهنه پاره، پارچه پاره و پوره، ژنده.
شریت : ا. طناب، طناب باریك.

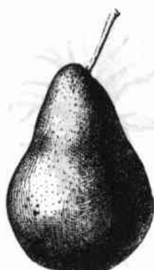

شغاب

شریخاندن : م. صدا کردن رعد، رعد.
شریخاندن : م. شیهه کشیدن اسب.
شریخاندن : م. بلند فریاد کشیدن، داد زدن.
شریخانن : نک . شریخاندن.
شریخه : اص. شیهه، صدای رعد.
شژ : ا. چرك زخم، زخمابه.
شست : ص، (ز). سست، شل، وارفته.
شست و شوّ : ا. شستن چیزی، غسل، شست و شو.
شست و شوّدان : شست و شو دادن، شستن.
ششت : نک . شت.
ششتن : نک . شتن.
شغاب : ا، (ز). مته.
شغارته : نک . شخارته.
شفته : ا. شفته، گل آهك.
شفته ژنّ : آبستنی زنی که هنوز بچه شیر می دهد.
شفتی : ا، (با). هندوانه.
شفره : ا. دندان انیاب خوك.
شڤ : ا، ص، (با). محل پست و پایین، زمین چال.
شڤارێ : ا، (ز). کوره راه، راه باریکه.
شڤان : ا، (ز). شبان، چوپان.
شڤر : ا، (با). گوزن.
شڤك : ا، (ز). کار، عمل، شغل.
شڤن : (با). بزکوهی.
شق : (با)، امف. خسته، مانده، بریده، وامانده.


شڤن

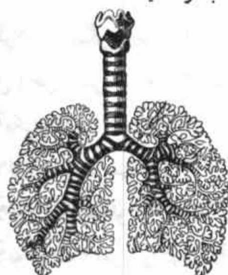
شقارته : نک . شخارته.
شقام : ا، (ز). سیلی، تپانچه، کشیده.
شك : ا. شك، گمان، ظن.
شکار : ا. شکار، نخجیر، صید.
شکار : ا. توده سنگ، زمین سنگلاخ.
شکارته : ا. مزرعه بسیار کوچك غله.
شکارگا : امر. شکارگاه.
شکاف : ا. شکاف، چاك، درز.
شکان : م. شکستن، کم و کسر شدن، پایین آمدن نرخ، شکستن حرمت دیگران، نقض کردن، خرد کردن.
شکاندن : نک . شکان.
کشاندنەوه : م. شکستن شاخه درخت و مانند آن.
شکاندنەوه : م. شکستن چای، ریختن چای از قوری میان استکان و دوباره بر گرداندن آن برای رنگ گرفتن کامل چای.
شکانن : نک . شکان.
شکانەوه : م. شکستن شاخه، پژمردن، پیر شدن.
شکاو : امف. شکسته، پیر شده، مغلوب، ناتوان.
شکس : امص. شکست.
شکست : نک . شکس.
شکسه : نک . شکاو.
شکلّ : ا. شکل، چهره، صورت، سیما، روی، ترکیب.
شکوّ : ا. شکوه، شأن، شوکت، جلال.
شکوّفه : ا. شکوفه.

شکۆفیانەوە : م. شکفته شدن، شکفتن، باز شدن شکوفه، لب به خنده گشودن.
شکووك : ا، (ز). گلابی، امرود.
شکوولك : ا. پوست چیزهایی مانند میوه و گردوی تازه.
شکە : (ه)، نک . شك.
شکەبەر : ا، (ز).دیوار سنگی.
شکەس : نک . شکس.
شکەست : نک . شکس.
شکەستن : (ز)، نک . شکان.
شکەفت : ا. شکفت، غار، پناهگاه کوهستانی.
شکەف : ا. بادیه، کاسه، ظرف تو گود.
شکەڤك : ا. طبق.
شکەلك : ا، (با). شکسته ظرفهای سفالین.
شکەلووك : نک . شکوولك.
شکەنجە : ا. شکنجه،آزار،اذیت،عذاب.
شکەو : ا. کاسه، بادیه.
شکەوت : نک . شکەفت.
شکیاگ : نک . شکاو.
شکیان : نک . شکان.
شکیانەوە : م. شکستن چیزی مانند شاخه درخت.
شگرد : ا. شگرد، فن، راه کار، روش.
شل : ص. شل، نرم، وارفته، سست، آبکی.
شلال : ا. کوك خیاطی.
شلاّنە : ا. زردآلو.
شلاّنەکوت : امر. برگه زردآلو.
شل بوون : م. شل شدن، سست شدن، نرم بودن.
شل بوونەوە : نک . شل بوون.
شلّپ : ق. ظرفیت یك کف دست آب.
شلّپ : اصـ. صدای افتادن چیزی در آب.
شلّپاو : ا. گل و شُل.
شلّپ و کوت : تلپ و تلوپ، با سروصدا در گل راه رفتن.
شلّپە : صدای افتادن چیزی در آب.
شلّخە : ا. نوزاد زنبور عسل.
شلف : ا، (ز). سر خنجر، نوك کارد.
شلفە : ا. دندان انیاب خوك.
شلّقە : اصـ. صدای حرکت مایع در ظرف نیم پر.
شل کردن : م. شل کردن، نرم کردن، آبکی ساختن.
شلکە : قطعه گوشت لخم، نرمه ران انسان و حیوان.
شلکێنە : ا. غذایی که با تخم مرغ و آرد بر سر ساج پخته شده و با کره و شکر به عنوان دسر صرف می شود.
شلّنگ : ا. تکان، حرکت، جنبش.
شل و شێواو : ص مر. شل و ول، شل و بهم ریخته، سست و وارفته، پریشان، آشفته.
شلۆڤە : ا، (با). بارش باران و برف توام.
شلۆق : ا. شلوغ، ازدحام، انبوه.
شل و فل : ص مر. لخت، رخو، بی حال، سست.


شکووك


شلێر

شلووق : نک . شلۆق.
شلووق بوون : م. شلوغ شدن، درهم ریختن، آشفتن، انبوه جمعیت، فراهم آمدن.
شلووق کردن : م. ازدحام کردن، شلوغ کردن، درهم ریختن.
شلووقیان : نک . شلووق کردن.
شل و مل : ص. شل و نرم، شل و سست، وارفته.
شلوێ : ص، ا. آب گل‌آلود.
شله : ا. شله، آش شله.
شله‌په‌ته : ص مر. شلخته، سست، وارفته.
شله‌پین : م، (ز). لغزیدن، لیز خوردن.
شله‌تێن : ص، ا. شل و نیم گرم.
شله‌خته : ص.شلخته، زنی که در کارهایش بی نظم باشد.
شڵه‌ژان : م. آشفتن، آشفته شدن، بهم خوردن حال طبیعی.
شڵه‌ژاندن : م. آشفته کردن، بهم زدن، درهم ریختن.
شڵه‌ژه : ص. شل، وارفته، سست، ناتوان، نامرد، بی اراده.
شڵه‌ژین : نک . شله‌ژان.
شڵه‌ژیو : امف. آشفته، مضطرب، پریشان، درهم ریخته.
شڵه‌قان : م. هم زدن، بهم زدن، زدن چیزی مانند مشك، تکان دادن مداوم.
شڵه‌قاندن : نک . شڵه‌قان.
شڵه‌قانن : نک . شڵه‌قان.
شڵه‌قاو : امف، ا. شلوغ، پریشان، آشفته، مشك زده شده.
شڵه‌قیاگ : نک . شڵه‌قاو.
شڵه‌قیان : م. بهم ریختن، زده شدن چیزی مانند مشك.
شڵه‌قین : نک . شڵه‌قان.
شلیتك : ا، (با).طناب.
شلێر : امر. لاله واژ گون.
شلێقانن : م. له کردن، له کردن با دست، له کردن و صاف کردن.
شلێقیاگ : ص. له، له شده، از هم پاشیده.
شلێل : ا، (ز). نوعی جو.
شڵیوه : ا. باد و باران، طوفان.
شڵیویان : م. درهم ریخته شدن،بهم شدن، بهم آمدن، مغشوش شدن، توی هم رفتن، درهم رفتن.
شماردن : م. شمردن، شماره کردن، عدد کردن.
شماره : ا. شماره، عدد، نمره.
شماۆك : (ز). دستنبو.
شمتن : ا. هنداونه.
شمتوو : نک . شمتن.
شمش : طحال.
شمش : جگر سفید.



شمشاد : ا. شمشاد.
شمشاڵ : ا. شمشاد.
شمشاڵ : ا. فلوت، نی، نی‌لبك.
شمشه : ا. شمشه.
شمشه‌کاری : ح مص. شمشه‌کاری.
شمشێر : ا. شمشیر.
شمشێره : ا. قفل چوبی کلون در.
شمشێره : ا. سنگی که بعلامت مرد بودن مرده کنار قبر گذاشته می شود.
شمك : ا، (ز). کفش، پاپوش، دم پایی.
شمڵی : ا. دو گردوی بهم چسبیده.
شمڵی براکه : نک . شمڵی.
شمڵی به‌ره‌که‌ت : نک . شمڵی.
شمۆرتك : ا. جزنی.
شمووز : ص. چموش.
شمه : (ه). ضمیر منفصل دوم شخص جمع، شما.
شناس : افا، ص. شناس، آشنا.
شناسانن : م. شناساندن، آشنا کردن، معرفی کردن.
شناسایی : ح مص. شناسایی، آگاهی، آشنایی، معرفت.
شناسنامه : امر. شناسنامه، سجل.
شناسیار : امف. شناخته، شناخته شده، معروف، مشهور، بنام.
شناسیاگ : نک . شناسیار.
شناسین : م. شناختن، بجا آوردن.
شناو : ا. شنا، شنو.
شناوه : مزرعه کوچك غله.
شنکی : ا. چهار شاخ.

شنگ : ا. شنگ، گیاهی از تیره مرکبان با برگهای متناوب.
شنگه بهی : ا، (ز). بید مشك.
شنۆ : نک . شناو.
شنه : اص، ا. صدای آرام باد، باد ملایم، نسیم، وزش نسیم.
شنه‌فتن : م. شنیدن، استماع کردن.
شنه‌مار : ص مف. نیم کوب.
شنه‌وا : ص فا. شنوا، سمیع.
شنه‌وتن : نک . شنه‌فتن.
شنیان : م. وزیدن باد ملایم.
شنیان : م. خندیدن و حرکات نوزاد.
شنین : نک . شنیان.
شنینه‌وه : خندیدن و حرکات نوزاد.
شۆ : ا. نم، نا، رطوبت، آهار.
شواڵ : ا. شلوار.
شوان : ا. شبان، چوپان.
شوانانه : امر. مزد شبان، چوپان مزد.
شوانکاره : امر. شبانکاره، تیره‌ای از کردان جاف، دسته یا خانواده یا فردی که همیشه به شبانی مشغول باشند.
شۆب : ا. برگه، اثر.
شوبات : ا. ماه دوم سال کردی.
شوباو : ا. شوربا، آش.
شۆبه : ا، (ز). ضعف و ناتوانی، بیهوشی از بیماری.
شۆبه‌ربه‌ر : ا، افا، (ز). شناگر، غواص، آب باز.
شۆپاژۆ : ص فا. پی گیر، رد زدن، ردیاب.


شمشێر


شنگه‌بهی

شۆت : ا، (ه). شیر.
شۆتك : ا. کمربند.
شۆتین : ا. شیربرنج.
شۆتینه : ا. فرنی.
شۆخ : ص. شوخ، خوش صحبت، گستاخ، شاد، خوشحال، خوشگل.
شۆخی : ح مصـ. شوخی، گستاخی، بی حیایی، مزاح.
شوخی‌باز : ص فا. کسی که شوخی زیاد کند.
شۆدار : ص فا. نمدار، آهاردار.
شودان : م. نم زدن، آهار زدن، آهار دادن.
شۆڕ : ص. دراز، آویزان.
شۆر : ص. شور.
شۆران : نک . شتن.
شۆراو : امف. شسته، آب کشیده.
شۆراوگه : امر. جایی که از آن آب می ریزد.
شۆڕاوه کردن : م. جاری شدن آب یا مایعات از سوراخ چیزی مانند مشك، ترشح و تراوش به مقدار زیاد.
شۆربا : ا. شوربا، آش ساده.
شۆربه : ا، (ز). شوربا، آبگوشت.
شۆرتك : نک . شۆتك.
شۆردن : نک . شستن.
شۆردنه‌وه : م. شستن دانه غلات برای جدا کردن سنگ و گرد و خاك.
شۆڕش : امصـ. شورش، طغیان.
شۆرگه : ا، (ز). جای شستن در منزل.
شۆڕگه : ا، (ز). ناودان.
شۆڕش گر : ص. شورشگر، شورشی، انقلابی.
شۆروا : ا. شوربا، آش ساده.
شۆرمه‌زه : ص مر. شور مزه.
شۆڕه : چکه مداوم آب، ریزش مایعات از ظرف بصورت قطره دایمی.
شۆره : ا. شوره، شوره سر، شوره نمك صحرا.
شۆڕه‌بی : ا. درخت بید مجنون.
شۆره‌زار : ا. شوره‌زار، نمکزار.
شۆڕه‌ژن : ص مر. زن بالا بلند زیبا.
شۆره‌کات : نک . شوره‌زار.
شۆڕه و بووگ : ص مر. آویزان، معلق.
شۆره و بوون : م. آویزان شدن.
شۆریاگ : نک . شۆراو.
شۆریان : نک . شتن.
شۆرین : نک . شتن.
شۆرینه‌وه : نک . شۆردنه‌وه.
شوشت و شۆ : نک . شست و شو.
شوشت و شۆدان : شستن، شستشو دادن.
شوسته : ا. جاده ساخته، شوسه.
شۆسه : نک . شوسته.
شوش : ا. ریه، جگرسفید.
شۆش : ا، (ز). هوش، ذکاوت.
شۆش : ا، (ز). آبشار، جای ریزش آب.
شوشتن : نک . شتن.
شۆشی‌یه‌هه‌ر : جگر سفید و سیاه.

شۆفار : افا. جاسوس، فتنه، آشوبگر، آب زیر کاه.

شۆڤ : ا، (ز). شخم.

شۆق : شاخ به شاخ شدن بز و گوسفند، جدال بز و گوسفند با سر.



شوقاق : ا. شقاق، بیماری بخلق اسب.

شۆق دان : م. شاخ به شاخ و سر به سر زدن حشم به منظور جدال.

شۆقل : ا، (ز). لوبیا.



شۆق وەشاندن : م. شاخ زدن، سر زدن.

شۆق هاوێشتن : نک . شۆق وەشاندن.

شوقەللەت : ا. کمد، سکویی در اتاق برای قرار دادن اشیاء.

شۆك : ا. گزانگبین.

شۆکە : ا. گزانگبین.

شۆکە : ا. بیماری برگ توتون که باعث ضعیف شدن آن می شود.

شۆڵ : ص. شور.

شۆڵە : ا. شعله، زبانه، فروغ، تابش، روشنی، افروزش.

شۆڵاو : ا. مایع شور، آب شور، آب نمك.

شۆلەکە : جوال بزرگ.

شۆم : ا. شوهر.

شۆن : ا. رد، نشان، اثر.

شۆن : ا. جا، محل.

شۆن : ص. هم پشت، دو برادر یا خواهر که دنبال همدیگر به دنیا آمده باشند.

شوناس : نک . شناس.

شۆنڕوین : م. دنبال رفتن، تعقیب کردن، پی گیری کردن.

شۆن‌گوم کردن : م. رد گم کردن.

شۆن کەفتن : م. دنبال کسی راه افتادن، کسی را تعقیب کردن، از رد و اثر کسی رفتن.

شۆن گەریان : م. تعقیب کردن، دنبال کسی گشتن، رد گرفتن.

شۆن‌نیان : نک . شۆنەونیان.

شۆنەونیان : م. تعقیب کردن، دنبال کسی گشتن، رد گرفتن.

شۆن هەڵکردن : م. رد کسی را پیدا کردن، اثر پای کسی را یافتن.

شوو : ا. شوهر.

شوو : ا. شخم.

شووار : ح مصـ. پاکی، پاکیزگی، شستگی، بیگناهی.

شووارای : م. فشردن، چلاندن.

شووالّ : نک . شوالّ.

شووالّ پیس : ص مر. شلوار کثیف، زناکار، دامن آلوده.

شووان : ا. شبان. چوپان.

شووبرا : ا. برادر شوهر.

شووت : ص. صاف، نازك، زیبا.

شووتك : نک . شوتك.

شووتی : ا. هندوانه.

شووتی کەوڵە : ا. هندوانه نارس.

شوور : ا. گوزن.

شوورا : ا. قلعه، حصار، دیواری به دور آبادی.



شووراك : ا. پاشویه حوض.

شوورتان : ا. خیك.

شوورك : ا، ص. کج.

شووره : نک . شوورا.

شوورەیی : ا. عیب، شرمساری، بدی، نقصان.

شووژن : ا. جوالدوز.

شووش : ا. شمش.

شووش : ص. رعنا، صفتی برای آدمهای زیبا، صاف، باریك.

شووش : ا، (ه). جگر سفید، ریه.

شووشوو : ا، (ه). ریه، جگر سفید.

شوشوو یەهەر : جگر سفید و سیاه.

شووشه : ا. شیشه، لیوان.

شووشەبەن : ا. آیینه‌بند.

شووشەگەر : ص شغل. شیشه گر.

شوو کردن : م. شوهر کردن، ازدواج کردن، ازدواج کردن زن.

شووڵ : ا. کار، کسب، شغل.

شووڵ : ا. ترکه، چوب باریك و نازك.

شوولاق : ا. شلاق.

شوولاندن : م. تر زدن، ریدن، به کثافت کشیدن.

شوولك : امصغ. ترکه کوچك.

شووڵ کرن : م. کار کردن، عمل کردن.

شووڵکەر : امر، ص شغل. عمله، کارگر.

شووله : ق. ظرفیت یك بیل گل.

شووم : ص. نحس، شوم، بدقدم.

شوون : (ز)، نک . شۆن.

شوونەوار : ا. اثر، ردپا، باقیمانده.

شوهۆر : ا. ترکه نازك.

شوێڵ : ص، ا. زمین قناس، باریکه

زمین.

شوێن : نک . شوٚن.

شوێن به شوێن : بدنبال هم، پشت سر هم.

شوێن خستن : م. به دنبال هم روانه کردن، بدنبال هم فرستادن، ریسه کردن.

شوێن کردن : م. جا کردن، جا دادن.

شوێن که‌فتن : م. بدنبال کسی افتادن، به دنبال کسی رفتن.

شوێن که‌وتن : نک . شوێن که‌فتن.

شوێنه‌زا : ا. محل تولد، مسقط‌الرأس.

شویت : ا. شبت، شوید.

شه : ا. کرنگ، رنگی برای اسب.

شه : ا. شانه.

شه : ا. نم.

شه‌باقه : ا. دریچه، دربیچه، آفتاب گیر، روزن.

شه‌به‌ق : ا. شفق، روشنایی بامدادی.

شه‌به‌ق : ا. سوراخ بزرگ.

شه‌به‌ق تێبوون : م. سوراخ شدن، سوراخ شدن دیوار یا پارچه و لباس.

شه‌به‌ق دان : م. شفق زدن، رسیدن روز.

شه‌به‌یخوون : ا. شبیخون.

شه‌بیك : ا. سیخونك.

شه‌بال : ا، ص، (ز). خوب و قشنگ، زیبا.

شه‌پ : ق. به ظرفیت یك مشت آب.

شه‌پاڵه : ا. کشیده، سیلی، کف دست.

شه‌پڕێو : ص. شلخته، وارفته، سست، نامنظم.

شه‌پك : ا. چوخا، قسمت بالاتنه لباس کردی.

شه‌پکه : ا. کلاه ترکی.

شه‌پلاخه : ا. سیلی، کشیده، تپانچه.

شه‌پۆکان : م. مشوش شدن، دستپاچه شدن.

شه‌پۆکیاگ : افا. مشوش، مضطرب، دستپاچه.

شه‌پۆکیان : م. مضطرب شدن، مشوش شدن، دستپاچه شدن.

شه‌پۆڵ : ا. موج.

شه‌ت : ص، (ز). جا انداخته، گشاد شده.

شه‌ت : ا. شط، رودخانه، رودخانه پر آب.

شه‌تاو : شط، رودخانه.

شه‌تاو : آب زدن به زیر شکم اسب.

شه‌ترنج : ا. شطرنج.

شه‌تڵ : ا. نشا.

شه‌تڵ جاڕ : ا. خزانه گل و گیاه، خزانه.

شه‌تڵگا : نک . شه‌تڵ جار.

شه‌توور : نک . شه‌فتوور.

شه‌ته‌ك‌دان : بستن بار یا هر چیز دیگر به سفتی و تندی.

شه‌خت : ص. فلج از دست.

شه‌ختۆ : ص. تنبل، کاهل، تن‌پرور.

شه‌ختۆ : ص. قاطی، درهم، مخلوط.

شه‌خته : ا. یخ.



شه‌پکه

شەخرە : ا. نردبان دوطرفه مانندی که بر الاغ گذاشته شده و با آن دسته‌های غلات درو شده را به خرمن جا حمل می کنند، پشته علف.

شەخس : شخص، کس، آدمی، انسان.

شەخس : ا. مزار آدم بزرگ.

شەخسان : م. بهم خوردن سلامتی افراد، تغییر شکل اندام به دلیل بیماری.

شەخساو : بیمار، مریض، کسی که یکی از اندامهایش به دلیل بیماری گران تغییر شکل داده است.

شەخسین : نک . شەخسان.

شەخسیو : نک . شەخساو.

شەخف : ا، امف، (ز). اندود، اندود بام با گچ و گل.

شەخەڵ : ا. سنگلاخ.

شەدار : ص فا. نمدار.

شەڕ : ا. شر، بدی، فساد، تباهی، فتنه، نزاع.

شەرا : ا. باد گرم، شدت گرما.

شەراب : ا. شراب.

شەرابخانە : امر. شرابخانه، میخانه.

شەرابردگ : ص مف. گرمازده، گرما برده، گرما خورده.

شەرابردوو : نک . شەرابردگ.

شەرابی : ص نسب. شرابی.

شەڕانی : ص نسب، افا. شر فروش، مرافعه چاق کن، کسی که زیاد نزاع می کند.

شەراو : نک . شەراب.

شەراوخانە : نک . شرابخانه.

شەربە : ا. مشربه.

شەربەت : ا. شربت.

شەڕفرۆتن : م. بهانه گرفتن، سبب جنگ و نزاع فراهم آوردن، دنبال شر و شور گشتن.

شەڕ فرۆش : افا. بهانه گیر، شر فروش، کسی که بدنبال شر و شور می گردد.

شەرم : ا. شرم، حیا، آزرم، انفعال، خجلت، حجب، رودربایستی.

شەرمسار : ص مر. شرمسار، خجل، سرافکنده.

شەرمگا : امر. شرمگاه، زهار.

شەرمن : ص نسب. باحیا، حیادار، خجالتی.

شەرمۆك : نک . شەرمن.

شەرمە : نک . شەرم.

شەرمەزار : ص مر. شرمسار، خجل، منفعل، سرافکنده، شرمنده.

شەرمەشکانێ : ا. اولین هدیه‌ای که داماد یا خانواده داماد مستقیماً بدست عروس می دهند.

شەرمەندە : نک . شەرمەزار.

شەرمێون : نک . شەرمن.

شەرواڵ : ا. شلوار.

شەرواڵ پیس : نک . شوواڵ پیس.

شەڕو شۆڕ : نک . شڕ و شۆر.

شەڕەپۆپان : ا. نزاع، مرافعه، ستیز،

جدال، بر سر همدیگر کوبیدن.

شەڕەتۆپەڵ : ا. گلوله برف بازی.

شەڕەجنێو : ا. جدال لفظی، دشنام دادن دو طرفه.

شەڕەدەنووك : ا. جنگ ماکیان.

شەرەزا : نک . شارەزا.

شەڕەشۆق : ا. شاخ زدن حیوانات بهمدیگر، جنگ حیوانات با سر.

شەڕەقۆچ : نک . شەرەشۆق.

شەڕەگەڕەك : ا. نزاع بچه‌های دو محل.

شەڕەنگیز : ص فا. شرانگیز، مفسد.

شەس : عدد. شصت، ٦٠.

شەس : امر. باران شدید، شدت باران، باران تند.

شەست : نک . شەس.

شەس‌تیر : ا. باران، شصت تیر، مسلسل.

شەست کردن : م. باران بشدت باریدن.

شەستە : ا. ماهی از سال.

شەستە باران : باران شدید.

شەش : عدد. شش، ٦.

شەش ئاگر : امر. شش تیر، اسلحه کمری شش تیر.

شەش پاڵوو : ا. شش گوشه، مسدس.

شەش‌پەڕ : شش پر.

شەش‌تیر : نک . شەش ئاگر.

شەش دانگ : ا. شش دانگ، تمام، کامل.

شەشدەر : ا. ششدر، اصطلاحی در بازی نرد، ناامید، بیچاره.

شەشك : شش روز بعد از عید فطر که روزه گیرند.

شەش کلك : ص، ا. شش انگشتی.

شەش گۆشە : ا. شش گوشه، مسدس.

شەشۆ : نک . شەش کلك.

شەشە : نک . شەش کلك.

شەشەڵان : نک . شەشك.

شەش‌یەك : شش یك، یك ششم.

شەعمووز : ا، ص، (ز). اسب سرکش.

شەعن : ا، (ز). بز ابلق.

شەغرە : نک . شه خره.

شەفت : ص. چپ، کج.

شەفتوور : ص. کج، قناس، اریب.

شەفتی : ح مص. چپی، کجی.

شەڤ : ق، ا. شب.

شەڤادی : ق، ا. پریشب.

شەڤ‌ترادی : ا، ق، (ز). پس پریشب، سه شب پیش.

شەڤخشكا، (با). خیار چنبر تخم.

شەڤدەر : ا، ص، (ز). شبگرد.

شەڤرەڤۆك : نک . شەڤرەڤیك.

شەڤرە ڤیك : ا، (ز). شب پره، خفاش.



شەڤ‌کوێر : ا، (ز). شب کور، کسی که به شب جایی را نبیند.

شەڤگیر : ص فا، (ز). شبگیر، شبگرد.

شەڤنەم : ا. شبنم.

شەڤە : ا. آل، شبح مانندی که گویند به سر وقت زائو می رود.
شەڤەکەدی : ق، ا. فردا شب.
شەڤیلکە : ا. آواره.
شەق : ا. لگد، اردنگی.
شەق : ص. راست، سیخ.
شەقار : اشکاف، ترك، درز.
شەقاقلووس : ا. خوره، جذام.
شەقال : ا. کفش کهنه، کفش پاره.
شەقام : ا. شاهراه، بزرگ راه.
شەقاو : ا. گام، قدم.
شەقاو : نک . شەقام.
شەق بردن : م. ترك برداشتن، درز برداشتن، شکاف برداشتن.
شەقتێهەڵدان : م. اردنگی به کسی زدن، لگد به چیزی زدن.
شەقە : اصـ. صدای خوردن دو چیز سخت مانند دو قطعه آهن به همدیگر.
شەقە : اره بزرگ.
شەق کردن : م. شق کردن، سیخ کردن، راست کردن.
شەق‌کردن : م. شقه کردن، دو قطعه کردن.
شەقڵ : ا. مهر خرمن.
شەقڵ : ا. چاپ.
شەقلێ دان : نک . شەقتێهەڵدان.
شەقۆق : ص. پنهان، در پنهان، محرمانه.
شەقۆق : ا. گلابی کوهی.
شەق و پۆق : اصـ. جرنگیدن، صدای برخوردهای متعدد.
شەق و شڕ : ص مر. شکسته، درب و داغان، خُرد و خمیر.
شەق و شۆق : نک . شق و شر، دو چیز سخت مانند آهن به همدیگر.
شەقەزیلە : ا. سیلی، تپانجه، چك.
شەق کردن : م. شقه کردن، دو قطعه کردن.
شەقەکێش : افا. کسی که اره بزرگ برای بریدن درخت بکار برد.
شەقەمشار : ا. اره دو سر که دو نفر آن را می کشند.
شەقیلە : ا. قطعه چرمی‌کەزنان به ران راست می بستند و دوك دستی را روی آن به چرخش در می آوردند تا چرم از پاره شدن لباس جلوگیری کند.
شەك : ا. گوسفند یکساله.
شەکار : ا. مرغ، مرغزار، چمنزار.
شەکاڵ : نک . شەقاڵ.
شەکان : امصـ. حرکت، جنبش، لرزش، تکان.
شەکان خواردن : م. تکان خوردن، بخود لرزیدن، حرکت کردن.
شەکاندن : م. تکان دادن، لرزاندن، تکاندن درخت برای ریختن میوه.
شەکانن : نک . شەکاندن.
شەکاندنەوە : م. تکان دادن، جنباندن، تکاندن.
شەکانەوە : م. تکان دادن، لرزاندن، تکاندن.

شەکر : ا. شکر.
شەکرۆك : شکر مانند، شیرین.
شەکشەکان : لرزش و تکان شدید.
شەكمەڕ : ا. گوسفند ماده یکساله.
شەکە : ا. نوعی کلاه، کلاه تُرکی.
شەکەت : امف. خسته، وامانده، آزرده.
شەکەتی : ح مص. خستگی، واماندگی، آزردگی.
شەکەراو : شکرآب، محلول آب و شکر.
شەکەراو : امص. کدورت، ملال، ملالت، شکر آب.
شەکەرپەنێر : امر. شکر پنیر.
شەکەرخەن : ا. شکرخند، خنده شیرین.
شەکەردان : امر. شکردان، جای شکر.
شەکەرشکاندن : م. شکر شکستن کنایه از حرف شیرین زدن.
شەکەرگری : گریه از سر شوق.
شەکەری : ص نسب. شکری‌رنگ، شکر مانند.
شەکەشەك : ا. تکان، تکان.
شەکەمەڕ : نک . شەكمەڕ.
شەکەمێ : نک . شەکەمەڕ.
شەکەنێر : امر. گوسفند نر یکساله.
شەکەکاڵ : امر. گوسفند ماده زیر دو سال که هنوز نزاییده است.
شەکین : ح مص. قاب بازی.
شەگەل : امر. گله گوسفندان زیر دو سال.
شەگین : نک . شەکین.
شەل : ص. شَل، لنگ، چُلاغ.
شەلاخ : ا. تازیانه.
شەلاخ کاری : ح مص. شلاقکاری، کتك کاری با شلاق.
شەلاق : نک . شەلاخ.
شەلالە : ا. کوك خیاطی، بخیه.
شەلاندن : م. غارت کردن، لخت کردن.
شەڵتاخ : ا. نزاع، مرافعه، همهمه، غوغا، تعدی، تجاوز.
شەڵتان : ا. شلیته.
شەڵتە : ا. سرمای پاییزی که میوه‌ها را سرمازده می کند.
شەڵتە : ا. شلیته.
شەڵتە : ا. سبد بزرگ دهان گشاد که دو عدد آن بر الاغ گذاشته شده در آنها میوه می ریزند.
شەڵتە : ا. خمیزی که برای مداوا و رساندن بر دمل انداخته شود.
شەڵخە : ا. نوزاد زنبور عسل.
شەڵغە : نک . شەڵخە.
شەلغەم : ا. شلغم گیاهی از تیره صلیبیان با ریشه غده‌ای.
شەلکە: ا. بیماری شلی بز و گوسفند و گاو که عامل آن ویروس می باشد «پیتن».
شەلم : نک . شەلەم.
شەل و پەت : نک . شەق و شڕ.
شەل و شێت : ص مر. دیوانه، ابله، سفیه.

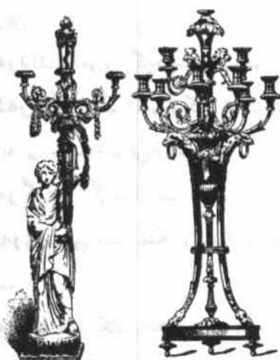
شەلووف : ا، (ز). خروس کوچك.
شەلووف : ص، (ز). حرامزاده.
شەلەم : نک . شەلغەم.
شەلەمین : ص نسب، ا. آشی که با شلغم پخته شود.
شەلی : ح مص. شلی، لنگی، چلفتی.
شەلیان : م. شلیدن، لنگیدن.
شەلیك : ا. صافی شیر، شیر پالا، پارچەای که هنگام دوشیدن حیوان روی ظرف شیر انداخته می شود تا از افتادن کثافت در آن جلوگیری به عمل آید.


شەم

شەلین : نک . شەلیان.
شەم : ا. شمع.
شەم : ا. موم، بر موم.
شەم : ا. سایه، جایی که سایه است.
شەمار : ا. هزار پا.
شەماڵ : ا. باد شمال.
شەماڵپا : ص مر. اسب تندرو.
شەماڵە : فال زدن دختران از پشت در با گوش دادن به حرف رهگذران در شب شنبه که اگر کلام نیکو بر زبان جاری کنند فال نیکو و گرنه بد خواهد بود.
شەماڵێ : نک . شەماڵە.
شەمامە : ا. دستنبو.
شەمانی : ا. شمعدانی.
شەمبووز : ص، (با). الاغ یا اسب یا استر چموش.
شەمبە : ا. شنبه.
شەمبێ : ا. شنبه.


شەمانی

شەمتین : م. لغزیدن، سریدن.
شەمچك : ص فا. حقەباز، فریبکار، دغلکار.
شەمچە : ا. کبریت.
شەمدان : امر. شمعدان.



شەمزان : م. در هم رفتن و جمع شدن چرم و مانند آن به علت گرما.
شەمزاو : ص مر. جمع شده، کنفت شده، چروك شده.
شەمزین : نک . شەمزان.
شەمسان : نک . شەمزان.
شەمشەلە : ا. شب پره، شب کور،

خفاش.

شەمشەمەکوێرە : نک . شەمشەلە.

شەمع : نک . شەم.

شەمعدان : نک . شەمدان.

شەملە : ا. جامدانه، پارچه‌ای که مردان کُرد بر سر بندند.

شەمۆ : ا. شنبه.

شەمۆز : ص. چموش.

شەموو : ا. شنبه.

شەموولە : ا. چراغ فتیله، چراغ موشی.

شەمە : ا. شنبه.

شەمەبازار : امر. شنبه بازار.

شەمەتلینکە : ا. نوعی عسل وحشی که به ندرت یافته شود.

شەمەد : ا. شمد.

شەمەك : امصغ. شمعك.

شەمەلەکۆرە : نک . شەمشەلە.

شەن : ا. چهار شاخ، وسیله پنجه مانندی که با آن خرمن کوبیده را باد دهند.

شەن کردن : م. خرمن کوبیده را برای جدا کردن گندم از کاه به باد دادن.

شەنگڵە : ا. دو گردوی بهم چسبیده.

شەنگڵە بەرەکەت : نک . شەنگلە.

شەنگوول : ص. شنگول، شاد، سرحال، سرخوش، مست.

شەنگەبی : امر. بید مجنون.

شەنگە سوورە : ا. زنبور عسل.

شەنە : نک . شەن.

شەو : ق، ا. شب.

شەوار : ق، ا. شبانگاه، شب هنگام.

شەوارە : گرفتن پرنده در تاریکی با نور چراغ، وقتی کسی در تاریکی پایش به چیزی گیر کند گویند: «شەوارمت‌بێ».

شەوارەبوون : م. ندیدن چشم و سر در گمی در تاریکی شب.

شەواژۆ : چرای شبانه، تعلیف شبانه.

شەواشینگ : ا. درخت بادام تلخ.

شەواندەر : ا. چغندر.

شەو بۆ : ا. شب بو، گیاهی از تیرهٔ صلیبیان.



شەوبۆ

شەوبەند : امر. کلون، پشت انداز در.

شەوتوور : نک . شەفتوور.

شەوجومعانە : ص نسب، ا. حسنات شب جمعه، غذایی که شب جمعه بمنظور خیرات اموات به مردم دهند.

شەو چرا : امر. کرم شب تاب.

شەوچەرە : امر. شب چره، آجیل، چیزی که شبها بعنوان تنقل خورند.

شەوچەرەز : نک . شەوچەرە.

شەو خونی : ا. شبیخون.

شەوخەف : ا. لباسی که با آن می خوابند، کسی که با او می خوابند، لحاف.

شەودێر : ص مر. آبیار شبانه.

شەودێز : ص، ا. شبدیز، نامی برای اسب.

شەوڕەو : ص مر، امر. شبرو، داروغه، دزد، راهزن.

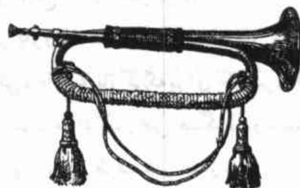
شەوزمسان : امر. شب اول زمستان،

شب چله.
شەوژەن : امر. کلون.
شەوسکڵ : امر. قسمت نکوبیده خرمن.
شەو سۆ : ق، ا. فردا.
شە و سوو : ا. بامداد، پگاه، صبحگاه، شفق، صبح زود.
شەوشین : ا، (ز). ترنج.
شەوق : امصـ. شوق، ذوق، علاقه، رغبت، اشتیاق، میل.
شەوق : ا. برق، نور، فروغ.
شەوقدار : ص. براق، پرفروغ، نورانی.
شەو کار : ص فا. شبکار، کسی که شب کار کند.
شەو کراس : امر. پیراهن شب.
شەو کڵاو : امر. شب کلاه.
شەو کۆر : ص مر. شب کور، کسی که شب نمی بیند.
شەوکوێر : نک . شه و کۆر.
شەوگا : نک . شەوار.
شەو گا : محل استراحت شبانه حشم.
شەوگار : ق، ا. شبانگاه، شب هنگام، آزگار، طول مدت شب.
شەوگڕ : ا. چراغان.
شەوگەرد : ص فا. شبگرد، دزد، عسس، راهزن، داروغه.
شەولەوەڕ : ا. چرای شبانه، تعلیف شبانه.
شەومەنە : ص مر. شب مانده، بیات.
شەونشینی : ح مص. شب‌نشینی.
شه و نم : امر. شب نم.
شه و نوێژ : امر. نماز شب.
شەونەخوس : ص فا. شب بیدار، شب نخواب، کسی که شب کار کند و نخوابد.
شەوگ : ا. شبق، سنگ شبق.
شەوە : ا. آل، بختك.
شەوەر : ا. شبدر، گیاهی از تیره پروانه واران.
شەوەرگ : نک . شەوەر.
شەوەزەنگ : ص مر، امر. شب تاریك، شب تاریك که گویند از تاریکی دست راه دهان را گم می کند.
شەوەسار : شەومەنە.
شەوەکی : ص نسب، ق. شبانه.
شەوەکی : ا. بامداد، صبحگاه، صبح زود.
شەوێ : (ﻫ)، نک . شەوە.
شەوێبین : م. خشك شدن غلات و دانه کردن بی‌موقع بعلت کم آبی.
شەویتاندن : م، (ز). سوزاندن، داغ کردن.
شەویلاك : ا. لثه.
شەویلکە : ا. لثه.
شەویلگە : ا. لثه.
شەویلە : ا. لثه.
شەھ : ا، (ﻫ). شانه.
شەھك : امصغ، (ز). شانه کوچك.
شەھکرن : م، (ز). شانه کردن، شانه زدن.

شه‌هله‌وه‌ند : ص. لوند، هرزه‌کار.
شه‌همار : امر. هزارپا.
شه‌همێر : ص مر. شاه مرد، مرد آزاده، کارآمد.
شه‌هن : ا. شانه.
شه‌هین : ا، (ز). ترازو، میزان.



شه‌یپور : ا. شیپور.



شه‌یتان : ا. شیطان، دیو، اهریمن، ابلیس.
شه‌یتانپه‌ره‌س : افا. شیطان پرست.
شه‌یتانپێ‌که‌نین : اولین جنابت نوجوان.
شه‌یتانۆکه : ا. ناخن شیطان، قالب آهکی حلزون.
شه‌یتانله‌غاو : ا. مهار، مهاری، مهاری که به بینی خرس و میمون می انداختند و با آن آنها را به اطاعت وامی داشتند.
شه‌یتانی : امص. شیطانی، جنایت.
شه‌یتانی : ح مص. شیطانی، نافرمانی، شیطنت.
شه‌یدا : ص. شیدا.
شهین : م. شیهه کشیدن اسب.
شێ : ا. کرنگ، رنگی برای اسب.
شێ : ا. توان، توانایی، امکان.
شێ : ا. نم.
شیارۆك : ا. خیك، مشك.
شیاکه : ا. مدفوع گاو وحشم.
شیان : م. گنجیدن، جاشدن، ممکن شدن.
شیاندن : م، (ز). روانه کردن، راهی کردن.
شیاین : م، (ز). سقط شدن، تلف شدن حیوانات.
شیپان : ا. چهار چوب در و پنجره، قالب.
شیپك : ا. آستانه، زیر در.
شیپۆران : امص. دشمنی، خصومت، ستیزه، نزاع.
شێ پێو : امر. نم‌سنج.
شێت : ص. دیوانه، مجنون، سفیه.
شیتال : ص. ژنده، پاره، پاره پاره.
شیتان : ا، ص. زمین نرم، نه‌رمه‌زمین.
شیتانن : م. جیغ کشیدن، فریاد زدن با صدای زنانه.
شێت بوون : م. دیوانه شدن، مجنون بودن.
شێت خانه : امر. دارالمجانین.

شیتك : ا، (با). شال، چیزی که به پشت بسته می شود.

شێت گیر : ص مف. تحریك شده برای انجام کاری، شیر گیر.

شێتۆکه : ص. خل، نیم دیوانه، ابله، احمق، سفیه.

شێت و وێت : نک . شێت.

شیته : ا. جیغ، فریاد زنانه.

شێتی : ح مص. جنون، دیوانگی.

شیٚ تین : ص مر. ولرم، نیم گرم.

شێخ : ص، ا. مردپیر، بزرگ خانواده، مرد بزرگ، خواجه، عالم.

شێخانه : ا. نوعی رقص.

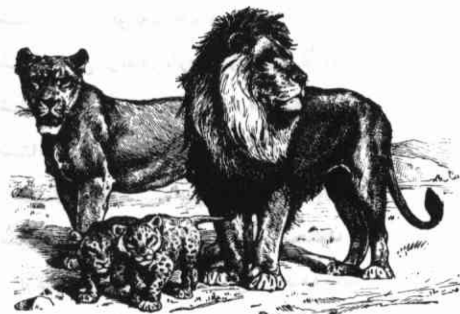
شیخر : ص، ا. کارد تیز، چاقوی تیز.

شێخەڵ :ا. دار و درختی‌که هرس شده و برای بلند شدن شاخه‌های آنرا بریده باشند.

شێخەڵ کردن : م. هرس کردن، شاخه‌های درخت را زدن.

شیٚ دار : ص فا. نمدار، مرطوب.

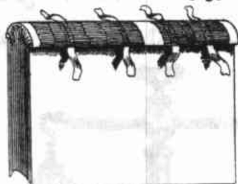
شێر : ا. شیر، حیوانی از راسته گوشتخواران تیره گربه سانان.



شیر : ا. شیر، مایع سفید رنگ که برای پرورش بچه در پستان حیوانات پستاندار تولید شود.

شیرا : ص فا. شیرا، شیرده.

شیرازه : ا. شیرازه.



شیراژ : ا. ماده پروتئین داری که از تەنشین شدن دوغ به دست می آورند.

شێرانه : ق، ص. شیرانه، مانند شیر، به کردار شیر.

شیربایی : ا. شیربها.

شیر برا : ص مر. برادر رضاعی.

شیر برنج : امر. شیر برنج.

شیر پازۆنك : امر. شیر پالا، شیر صاف کن، پارچه نازکی‌که‌برای جلو گیری از دخول مواد خارجی هنگام دوشیدن حیوان روی ظرف شیر اندازند.

شیر پاك : ص مر. آدم دست و دامن پاك.

شیر پاڵوو : نک . شیر پارزۆنك.

شیر پاڵێو : نک . شیر پارزۆنك.

شیرتین : ص مر. ولرم، نیم گرم، حرارتی برابر حرارت شیر تازه دوشیده.

شێر پەنجه : امر. سرطان.

شیرخشت : امر. شیرخشت.

شیرخواردن : م. شیر خوردن نوزاد.

شیرخوشك : ص مر. خواهر رضاعی.
شیرخەس : ص مر. حیوانی که در زمان شیرخوارگی اخته شده باشد.
شیردار : نک. شیرا.
شیردان : م. شیر دادن به بچه هنگام شیرخوارگی.
شێردڵ : ص مر. شیر دل، شجاع، نترس.
شێرکوڵ : امر. چهار پهلو یا مکعب چوبی که زیر تیر ستون گذاشته می شود.
شێرکوڵە : امر. بچه شیر.
شیر مایی : ا. کائوچو یا پلاستیك سفید یا عاج.
شیروا : نک. شیربایی.
شیروانی : ا. شیروانی.
شیره : ا. شیره، دوشاب.
شیره : ا. نهیب، نعره، فریاد، غرش.
شیرەت : ص. جنگی، شرآشوب، عصبانی.
شیرەت : ا، (ز). آموزگار، معلم، مربی، راهنما.
شیرەجۆ : ص مر، امر. جوشیر، دانه جو، که هنوز خشك نشده است.
شیرەخۆر : ص فا. شیرخوار، بچه شیر خور.
شێرەکی : ا. جل اسب.
شێرەماڵ : امر. ته مانده خرمن که پس از برداشت از جای آن با دست جمع می شود.
شیرەوا : نک. شیر برنج.
شێرەوان : ص مر. شیربان.
شیری : ص نسب. آنچه به شیر مانند است، رنگ شیری، بچه شیری.
شیرین : ص. شیرین، قشنگ، زیبا، ملیح، دوست داشتنی، خوب، مطبوع، دلپذیر.
شیرین جق : ص مر. مزه شیرین نامطلوب.
شیرین زبان : ص مر. شیرین زبان، خوش صحبت، خوش بیان.
شیرینی : ص نسب، ا. شیرینی.
شیرینیپەز : ص فا. شیرینی پز، قناد.
شیرینی خواردن : م. شیرینی خوردن، مراسمی پیش از عقد.
شیس : عدد. شصت، ٦٠.
شیش : ا. سیخ.
شیشه : ا. شیشه، آبگینه.
شیشه و دەسوور : وسیله اماله کردن، شیشه مخصوص تنقیه.
شیعه : ا. شیعه، شیعی.
شێف : ا. شخم.
شێف بڕین : م. شخم زدن.
شێفیار :افا. زارع، کسی که شخم میزند.
شێڤ : ا، (ز). شب، شام.
شیف دەست : امر. نوعی تله برای گرفتن کبك.
شێکر : ا. شکر.
شی کراوه : امف. پنبه یا پشم حلاجی شده، پنبه یا پشم زده.

شی کردنەوه : م. حلاجی کردن، زدن پشم و پنبه.

شیکه : ا، (ز). خوك یکساله.

شێل : پسوندی که به آخر اسم آید و آنرا فاعل سازد مانند: «لەقەشێل» لگدمال.

شیلافه : ا. شیردان.

شیلاڤ : ا. پس آب.

شیلان : ا. عناب.

شێلان : م. مالیدن، لگدمال کردن، با پا و به آرامی مالش دادن.

شێلاندن : نک . شێلان.

شێلانن : نک . شێلان.

شێلانه : ا. زردآلو.

شێلاوگه : نک . شۆراوگه.

شیلاوگ : نک . شیلافه.

شێلای : (ه). شێلان.

شێلك : ا. شلیك، صدای تیر، صدای خنده.

شێلم : نک . شلغم.

شیلۆ : ص. آب گل آلود.

شیلوو : نک . شیلۆ.

شێمی : ا، (ز). توت سرخ، شاەتوت.

شین : ا. رنگ آبی، سبز.

شین : ا. شیون، گریه.

شین : ص. نازیبا، زشت، اکبیری.

شین : م. رفتن، گذشتن، عبور کردن.

شین : ا. رد، اثر.

شێن : ص، (ز). زن زیبا، زیبا، قشنگ.

شیناهی : ا. سبزه، سبزی.

شینایی : نک . شیناهی.

شین بوون : م. سبز شدن، رشد کردن، بزرگ شدن نباتات.

شیندەبی : ا. بید مجنون.

شین کردن : م. شیون کردن، زاری کردن، گریستن.

شین کردن : م. رنگ کردن برنگ سبز یا آبی.

شینکه : ا. تفنگ سر پر.

شینکه : ص، ا. زمین ماسەای سنگلاخ.

شینه : ا. نهال، پاجوش، قلمه.

شینەلێدان : م.قلمه زدن، نهال کاشتن.

شینەیی : ح مص. آهستگی، آرامی.

شینی : ح مص. عزاداری، پرسه، ماتم، سوگواری.

شینیل دار : ص فا. عزادار، ماتم زده، سوگوار.

شیو : دره، جوی، آب باره، چشمه سار.

شیو : ا. آش.

شێو : ا. شام، غذای شبانگاه.

شێواز : ا. شیوه، روش نوشتن.

شێوان : م. بهم زدن، در هم ریختن، قاطی کردن، آمیختن.

شێواندن : م،نک . شێوان.

شێوانن : م، نک . شێوان.

شێواو : امف. مغشوش، آشفته، بهم خورده، در هم ریخته.

شێو کردن : م. شام خوردن.

شێوه : ا. شیوه، راه، روش، قاعده،

قانون، طریقه، خوی، عادت، سبك.

شیّوه‌رد : ا. زمین شخم خورده.

شیّوه‌ساز : افا. نقاش، تصویرگر، صورتگر.

شیّوه کردن : م. کسی را دوباره شناختن، کسی را بیاد آوردن.

شیوه‌ن : ا. شیون، زاری، گریه، ناله، جیغ، ندبه.

شیویاگ : نک. شیّواو.

شیویان : م. منقلب شدن، بهم خوردن، آشفتن، در هم ریختن.

شیه و کردن : م. حلاجی کردن، زدن پنبه و پشم.

شیّهه : اص. شیهه.

ع

ع : ع .
عابا : ا. عبا.
عاج : ا. عاج.
عارنان : م. از هر چیزی بهر دلیل دست برداشتن، از چیزی بد آمدن و از آن دست کشیدن.
عاجز : افا. عاجز، ناتوان، کم زور و توان.
عاجز : ص نسب. عصبانی، عصبی.
عاجز بوون : م. عاجز شدن، ناتوان شدن، درماندن، به ستوه آمدن.
عاجز بوون : م. عصبانی شدن، عصبی بودن.
عاجز کردن : م. عاجز کردن، به ستوه آوردن، درمانده کردن.
عاجز کردن : م. عصبانی کردن، خشمگین ساختن.
عادەت : ا. عادت، قاعده، رسم، یاسا، سنت.
عادەت دان : م. عادت دادن.
عادەت کردن : عادت کردن، معتاد شدن، خو گرفتن، آموخته شدن.
عار : ا. عار، عیب، ننگ، رسوایی.
عارەق : ا. عرق بدن.
عارەق : ا. عرق، الکل.
عارەق چن : ص فا. عرق چین، نوعی کلاه.
عارەق دەردان : م. عرق ریختن، غرق

عرق شدن از گرما یا شرمندگی.

عارق‌سووز : ص مف. عرق سوز، اندامی که در اثر عرق بدن سرخی و حمرت یافته است.

عاره‌ق کردن : م. بیرون آمدن عرق از بدن، خوی کردن.

عاره‌ق کردن : م. پرداختن پول و مال بدون رغبت.

عاره‌ق کردِن : م. بیرون آمدن عرق از بدن در اثر شرمساری.

عاره‌ق کێشان : م. عرق کشیدن، درست کردن عرق از کشمش و مواد دیگر.

عاره‌ق گرتن : نک. عارەق کێشان.

عاره‌ق گیر : ص فا. کسی که عرق می کشد، پارچه یا زیرپیراهنی که عرق را می گیرد.

عاریه‌تی : ص نسب. عاریتی، موقتی، آنچه به عاریت ستانند.

عازه‌ب : ص. عزب، مرد یا زن مجرد.

عازه‌به : ا. جوش جوانی، جوشهای صورت.

عازه‌و : نک. عازەب.

عاسا : ا. عصا، چوبدستی، چوبدست.

عاست : ا. جا، مکان، محل.

عاسته‌م : ص. آهسته، آرام، کند، بی صدا، بطئی، ساکت.

عاسمان : ا. آسمان.

عاشق : افا. عاشق.

عاشوورا : روز دهم ماه محرم.

عاقبه‌ت : ا. عاقبت، پایان هر چیز، انجام، نتیجه.

عاقڵ : ص، افا. عاقل، خردمند، هشیار، زیرك.

عاقیبه‌ت : نک. عاقبت.

عاقیبه‌ت به خه‌یر : ص فا. عاقبت بخیر.

عاقیبه‌ت ئه‌نیش : ص فا. عاقبت اندیش.

عال : ص. عال، عالی، خوب، نیکو، مناسب.

عالوسال : ص. آهسته کار، کسی که به کندی کار می کند.

عاڵف : ا. علف، خوراك دام.

عاڵف جارِ : ا. علف جار.

عالم : افا. عالم، دانشمند، دانا.

عاڵه‌م : ا. عالم، جهان، کیهان، دنیا.

عام : افا. عام، تمام، همگان، همه را در برگیرنده.

عامباز بوون : م. دچار شدن، مبتلا شدن، درگیر شدن، یخه به یخه شدن.

عان : ا. موقع، زمان، آن وقت، هنگام.

عایدی : ص نسب. عایدی، درآمد روزانه.

عایله : ا. عایله، زن و فرزند مرد.

عایله‌مه‌ن : ص. عایله‌مند، کسی که فرزندان زیاد دارد.

عاینه‌ك : امصغ. عینك.

عبادت : امص. پرستش، عبادت.

عدد : شماره، عدد، شمار.

عزرائیل : عزرائیل.

عشق : امص. عشق، دوستی مفرط، محبت.

عشقبازی : ح مصـ. عشقبازی.
عشوه : ا. کرشمه، ناز، غمزه.
عفریت : عفریت، دیو، اهریمن، غول.
علم : امصـ. علم، معرفت، دانش.
علەت : ا. علت، دلیل، بهانه، ناخوشی، سستی، آفت، آسیب، قاعدگی زنان.
عوبوور کردن : م. عبور کردن، گذشتن، گذر کردن، رفتن، آمدن.
عورزه : ا. عرضه، قابلیت، لیاقت، توانایی، نیرو.
عوزر : امصـ. عذر، معذرت، پوزش، بهانه، دلیل.
عوزر خواستن : م. عذر خواستن، پوزش خواستن، معذرت خواستن.
عوزر هاوردن : م. عذر آوردن، بهانه برای معذرت خواستن.
عوزور : نک . عوزر.
عولق : حال بهم خوردگی، حالت بالا آوردن، شروع استفراغ.
عومارەت : ا. عمارت، بنای مجلل، ساختمان.
عومده : عمده، مهم، برجسته.
عومر : ا. عمر، سن، سال، طول زندگانی جاندار.
عومر کردن : م. عمر کردن، سال گذراندن.
عومق : امصـ. عمق، ژرفا، گودی.
عوموم : عموم، جمهور، همگی.
عوموومی : ص نسبـ. عمومی، همگانی.
عوهده : ا. عهده، کفالت، ذمه، پیمان.
عوهدەدار : ص فا. عهده‌دار، مسئول، مدیر.
عەبا : ا. عبا.
عەبری : ا، (ز). لچك، روسری زنان.
عەبەس : ص. عبث، کار بیهوده.
عەبەنووس : ا. آبنوس.
عەتار : ص. عطار.
عەتاری : ص نسبـ، ا. عطاری، عطارخانه.
عەتر : ا. عطر.
عەجەب : امصـ. عجب، تعجب، شگفتی.
عەتفك : ا، (ز). قسمتی از یك خوشه انگور.
عەجەم : ا. عجم، فارس.
عەجەله : امصـ. عجله، تعجیل، تندی.
عەجەله کردن : م. عجله کردن، شتاب کردن، تعجیل کردن.
عەجەنه : ا. اجنه، شیاطین.
عەجیب : ص. عجیب، شگفت‌آور، غریب.
عەجیب و غەریب : عجیب و غریب، شگفت‌آور.
عەداب : ا. ترشحات زخم، چرك و خون جراحت.
عەداڵەت : امصـ. عدالت، دادگری.
عەدەب : ا. ادب، تربیت.
عەدەبخانه : ا. ادبخانه، مستراح، کنار آب.
عەڕابه : ا. عرابه، ارابه، گاری.
عەربەده : امصـ. عربده، فریاد.

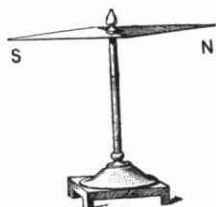

عەڕابە

عەربەدە کێشان : م. عربده کشیدن، فریاد زدن.
عەرز : امصـ. عرض، اظهار، بیان کوچکتر نسبت به بزرگتر.
عەرز : عرض، پهنا، پهنی.
عەرزێل : ا. کپر کوچك.
عەڕعەڕ : ا. درخت عرعر.



عەڕعەڕ : اصـ. صدای الاغ، عرعر.
عەرن : م، (ز). عصبانی شدن، تند شدن، از کوره در رفتن.
عەرەب : عرب.
عەرەبی : ص نسب. عربی.
عەرووسەك : امصغ. عروسك.
عەرەق : نک . عرمق.
عەرەقچن : نک . عارمق چن.
عەرەق دەردان : م. عارەق دەردان.
عەرەق ڕژاندن : نک . عارمق دەردان.
عەرەق کردن : نک . عارمق کردن.
عەرەق گرتن : نک . عرمق کێشان.
عەزا : ا. عزا، سوگ، ماتم.
عەزابار : ص فا. عزابار، عزادار، سوگوار.
عەزادار : نک . عەزابار.
عەزا گرتن : م. عزا گرفتن، ماتم گرفتن، سوگوار شدن.
عەزاو : امصـ، ا. عذاب، شکنجه، عقوبت، صدمه، رنج، الم.
عەرزەت : ا. ترس، بیم، خوف، هراس.
عەزرەت : ا. آرزو، امید.
عەزرەتی : ق. آرزومندانه، مشتاقانه، خواهان.
عەزم : امصـ. عزم، قصد، تصمیم.
عەزیز : ص. عزیز، گرامی، محبوب، ارجمند.
عەزیزی : ا. پیراهن شب، پیراهن خواب.
عەسر : ا. زمان، روزگار، دوره، عصر، بعداز ظهر.
عەسرانە : ا. عصرانە.
عەسرین : م، (ز). لج کردن بچە، گریە خفگی مانند بچە.
عەسکەری : ا. نوعی انگور، عسگری.
عەسەبانی : ص نسب. عصبانی، خشمگین.
عەسەبانی بوون : م عصبانی شدن، خشمگین شدن، از کوره به در رفتن.
عەسەبانی کردن : م. عصبانی کردن، خشمگین کردن، از کوره بدر بردن.

عەسەلا : چادر و همه منضمات آن.
عەشامات : انبوه جمعیت، جمعیت زیاد.
عەشرەفی : ا. اشرفی، سکه طلایی که سابق در ایران رواج داشت.
عەفارە : ا، (ز). ته خرمن، آنچه پس از برداشت خرمن در زمین می ماند. میوهٔ ماندهٔ بر درخت به دلیل خرابی.
عەفووبووگ : امف. عفو شده، معفو، مرحوم، آمرزیده.
عەفوو کردن : م. عفو کردن، بخشیدن، بخشودن، آمرزیدن.
عەڤارە : ص، (ز). آواره، دربدر، خانه بدوش، خانه خراب.
عەڤدال : ص. سرگردان، آواره، درویش، بی خان و مان.
عەقرەبە : ا. عقربه.



عەقڵ : عقل، هوش، ذکاوت.
عەقیدە : ا. عقیده، ایمان.
عەکاس : ص، ا. عکاس.
عەکاسی : ح مص. عکاسی.
عەکس : ا. عکس، تصویر.
عەکس خستن : م. عکس انداختن، عکس گرفتن.
عەکس گرتن : نک . عەکس خستن.
عەکس هەڵگرتن : نک . عەکس خستن.

عەلاج : امص. علاج، مداوای بیمار.
عەلاج کردن : م. معالجه کردن، مداوا کردن.
عەلاحەدە : علیحده، جداگانه، قطعه قطعه.
عەلاف : ص. علاف.
عەلاقە : امص. دوستی، علاقه، بستگی، ارتباط.
عەلاقەبەند : ص فا. علاقبند،علاقه‌بند.
عەڵامەت : ا. علامت، نشان، نشانی، داغ.
عەلاوە : امص. علاوه، اضافی، افزونی.
عەلبەکی : ا، (ز). ظرف مسین تەدار.
عەلتۆش : ا، ص، (ز). کار بی ثمر، کار بی اثر.
عەلووجەلوو : الواط، هرزەها.
عەڵەم : ا. عَلَم، پرچم، بیرق، بیدق.
عەڵەم : ا. نشانی، نشان، محل تقسیم آب.
عەڵەمدار : ص فا. علمدار، پرچمدار، بیدقدار.
عەڵەم کردن : علم کردن، برپا داشتن، برپا کردن، درست کردن.
عەلەنی : ص نسب. علنی، آشکار، هویدا.
عەلیشیش : ا. بوقلمون.
عەلیق : ا. علیق، خوراك دام.
عەلیل : ص. علیل، بیمار، مفلوج.
عەمار : ا. انبار.
عەماراو : آب انبار، مخزن آب.
عەمارەت : عمارت، ساختمان، بنا.
عەمار کردن : م. انبار کردن، انباشتن،

جمع کردن.

عەمارەپۆ : ص. پوسیده در انبار، غلاتی که به دلیل ماندن در انبار پوسیده‌اند.

عەمبار : نک . عەمار.

عەمامە : عمامه، دستار.

عەمدەن : ق. عمداً، از قصد، به اختیار.

عەمر : ا. امر، فرمان، دستور.

عەمر کردن : م. امر کردن، فرمان دادن، دستور دادن.

عەمە : ا. انبه.



عەمەڵ : ا. عمل، فعل، کار.

عەمەڵ کردن : م. عمل کردن، انجام دادن، دفع کردن، رفتار کردن.

عەمەڵە : ص، ا. عمله، کارگر، فعله.

عەمەڵ هاتن : م. عمل آمدن، آماده شدن، قوام آمدن، ورآمدن خمیر.

عەمەڵ هاوردن : م. عمل آوردن، بزرگ کردن، مواظبت کردن.

عەناب : ا. عناب.

عەنان : ا. عنان، لگام، افسار، دهانه، زمام، لجام.

عەنتەر : ا. عنتر.



عەنتیکە : ص. آنتیك.

عەننە : ا، (ه). کون، مقعد.

عەوام : ا. عوام.

عەوداڵ : نک . عەڤدال.

عەوە : ا. عهده، ذمه، کفالت.

عەوە : اص. عوعو، صدای سگ.

عەوەز : ا. عوض.

عەوەز بوون : م. عوض شدن، عوض بودن.

عەوەدار : ص فا. عهده‌دار، مسؤول.

عەوەز دان : م. عوض دادن، پاداش دادن، اجرت دادن، مزد دادن.

عەوەز سەنن : م. عوض گرفتن.

عەهد : ا. عهد، پیمان، شرط.

عەهد : ا. ایام، زمان، عهد، دوران، دوره.

عەهد کردن : م. عهد کردن، شرط بستن، پیمان بستن، عهد بستن.

عەهد و زەمان : عهد و زمان، زمان، زمانه، دوران.

عەیار : عیار، کیل، پیمانه، اندازه.

عەیار : ص. عیّار، محیل، تردست.

عه‌یار : ا، (ز). پوست بز و گوسفند.
عه‌یار شیرك : (ز). مشك.
عه‌یاره : نک . عیار، کیل، پیمانه.
عه‌یاڵ : زن و فرزندان، عیال.
عه‌یاڵوار : ص. عیالوار.
عه‌یب : ا. عیب، نقص، نقصان.
عه‌یبدار : ص مف. معیوب،عیبدار، ناقص.
عه‌ید : ا، (ز). جشن، عید.
عه‌یدی : ص نسب، (ز). عیدی.
عه‌یره‌تی : نک . عاریه‌تی.
عه‌یش : ا. عیش، خوشی، خرمی، شادکامی، خوشگذرانی.

عه‌ین : ص. مانند، مثل.
عه‌ینه‌ك : ص نسب. عینك.
عه‌ینه‌کی : ص نسب. عینکی.
عیزا : نک . عه‌وز.
عیسك : ا، (با). سکسکه.
عێل : ا. ایل، طایفه، قبیله.
عیلاله‌ت : جمع، گروه زیادی از مردم که یك جا جمع شده‌اند برای انجام کاری.
عیلجاری : نک . عیلاله‌ت.
عیسان : ا. انسان، آدم، بشر.
عیوارش : ا، (ز). گردباد.

غ

غ : غ.

غائین : م. سست شدن و بیحال شدن از گرما و سرما.

غار : ا. چهار نعل.

غار : ا. غار، کنده در کوه یا زیرزمین، مغازه، مغار.

غار کردن : م. چهار نعل کردن، اسب را به چهار نعل بردن، تاخت کردن.

غارەت : ا. غارت، چپاول، تاراج.

غارت کردن : م. غارت کردن، چپاول کردن، تاراج کردن.

غارەتگەر : ص فا. غارتگر، چپاول گر.

غالب : افا. غالب، چیره، قاهر، پیروز.

غالیگا : ا. تهیگاه، پهلو.

غایب : افا. غایب، پنهان، مخفی، ناپدید، پوشیده.

غاییانه : ق. غاییانه، پشت سر.

غەفڵەت : امصـ. غفلت، فراموشی، نادانی، نسیان.

غەفڵەت کردن : م. غفلت کردن، فراموش کردن.

غوباب: ص. سرحال، چاق، سر کیف، به دماغ.

غوبار : ا. غبار، گرد، خاك نرم.

غوده : ا. غده، تومور.

غور بەت : امصـ. غربت، غریبی، دوری از موطن.

غورووب : ا. غروب، مغرب.

غورووب کردن : م. غروب کردن، نشستن آفتاب.
غوسڵ : امص. غسل.
غوڵوو : امص. غلغله، هیاهو، هنگامه، آشوب.
غولغوله : نک . غوڵوو
غونچه : ا. غنچه.
غەب غەب : ا. غبغب.
غەرامەت : ا. غرامت.
غەرامەفون : ا. گرامافون.
غەرق : ص. غرق، غرق شونده، مغروق، غرقه.
غەرق بوون : م. غرق شدن، غرقه شدن.
غەرەز : ا. نظر، غرض، کینه.
غەریب : ص. غریب، دور از وطن، عجیب، نادر.
غەریب گەز : ص فا، ا. غریب گز، نوعی کنه که عامل تب راجعه می باشد.
غەزا : ا. غذا، خوراك، خوردنی.
غەزا خواردن : م. غذا خوردن، خوردن، طعام خوردن، طعام.
غەزا دان : م. غذا دادن، خوراك دادن.
غەزرین : م. قهر کردن و حرف نزدن کسی با کسی.
غەز و بەز : ا. چربی ، گوشت بسیار چرب.
غەزەب : ا. غضب، خشم، قهر.
غەزەبناك : ص. خشمگین، غضبناك، خشمناك.
غەزەته : ا. روزنامه.
غەزەڵ : ا. غزل.
غەزنه : ا. خزانه، گنجینه.
غەزنه کردن : م. خزانه کردن، جمع آوردن و در یك جا ریختن.
غەزەو : نک . غەزەب.
غەزەو کردن : م. غضب کردن، خشم گرفتن، خشمگین شدن.
غەزێنه : ا. خزانه حمام.
غەزێنه کردن : م. خزانه کردن، چرك کردن زخم از زیر.
غەش کردن : م. غش کردن، بیهوش شدن، از حال رفتن، بیحال شدن.
غەشی : امص، ص نسب. بیهوشی، بیخودی، کسی که غش کند.
غەڵدبی : ا. توله شکاری، توله سگ.
غەڵەت : ص، ا. غلط،نادرست، اشتباه.
غەلیز : ص. غلیظ، پرمایه.
غەمزه : ا. غمزه، ناز، عشوه.
غەنیمەت : ا. غنیمت.
غەواره : ص. غریب، بیگانه، خارجی، اجنبی، ناآشنا، ناشناس.
غەور : ا. چرك و خون جراحت.
غەور بوون : م. غلتیدن، برو در افتادن، غرقه شدن.
غەوغا : نک . غوڵوو.
غەوغەو : ا، (ز). میانه خواب و بیداری.
غەیب : ص. غیب، ناپیدا، غایب، مخفی.
غەیب بوون : م. غیب شدن، غایب

شدن، ناپدید شدن، مخفی شدن.

غەیبەت : امص. غیبت، پشت سر گویی.

غەیبەت کردن : م. غیبت کردن، حاضر نشدن، مخفی شدن، پشت سر کسی بد گویی کردن.

غەیر : نک. غەوارە.

غەیر : بغیر از، بجز، باستثنای.

غەیرەت : امص. غیرت، حمیت.

غەیز : ا. غیظ، خشم، غضب.

غەیز کردن : غیظ کردن، خشم گرفتن، غضب کردن، قهر کردن.

ف

ف : ف.

فابریق : ا. کارخانه، فابریك.

فاتنك : ا. قمری، پرنده‌ای از راسته کبوتران.



فاته‌بۆره : ا. نوعی خربزه.

فاحشه : ص. فاحشه، زن زناکار، روسپی، جنده.

فارزك : ص. آدم بخور بخواب، آدم خوشگذران، سورچران.

فارس : ا. فارسی زبان، فارس.

فارسۆنی : ا. فاستونی.

فارغ : افا، ص. فارغ، خلاص شده، نجات یافته، دست از کار کشیده، بی خبر، مستغنی، بی نیاز، زاییده، بیکار.

فارن : م، (با). خوردن.

فازلاو : ا. فاضل آب.

فاسد : ص. فاسد، تباه، خراب، گندیده، گمراه.

فاسده و بوون : م. فاسد شدن،

گندیدن، خراب شدن.
فاسق : افا. فاسق.
فاسڵە : ا. فاصله، مسافت.
فاسۆنی : ا. فاستونی.
فاش : افا، ق. فاش، آشکار.
فافۆن : ا. روی، فلز روی.
فاق : ا. چاك، فاق.
فاق : ص. گشاد، باز.
فاق دان : م. شکاف دادن، چاك زدن.
فاك، با «فیك» به معنای حیله و تزویر و راه‌یابی و غیره می باشد.
فاڵ : ص. فحل، ماده طالب جفتگیری.
فاڵ : ا، فال، شگون، پیش گویی.
فالا : ص، (ز). خالی، تهی.
فاڵچی : ص فا. فالگیر ، طالع بین، فالگو.
فاڵ گرتن : م. جفت گیری کردن حیوانات، تمایل پیدا کردن حیوانات به جفتگیری.
فاڵ گرتنەوه : م. فال گرفتن، طالع دیدن.
فاڵ‌گیر : نک . فالچی.
فاڵۆزه : ا. پالوده، فالوده.
فاڵه : ا، افا. کارگر، عمله، فعله.
فاڵ هاتن : م. فحل شدن حیوانات.
فام : امص. فهم، دریافت، درك.
فام : فام، گون، بام.
فامای : م، (ه). فهمیدن، درك کردن، دریافتن، دانستن.
فامیده : افا. فهمیده، با اطلاع، عالم، دانا، باخبر، مطلع، آگاه.
فامین : نک . فامای.
فانۆس : ا. فانوس، چراغ.
فانۆسقه : ا. فانسقه.
فایه : ا. فایده، منفعت، سود، بهره، نفع.
فایه بردن : م. فایده بردن، نفع بردن، سود بردن، فایده کردن.
فایەدان : م. فایده دادن، سود دادن، نفع رساندن، منفعت رساندن.
فت بوون : م. خارج شدن از بازی، بیرون شدن از بازی.
فتراق : م، (ز). دیدن، رؤیت کردن، مشاهده کردن.
فترك : ا، (ز). قارچ.



فتروونه : ا. عامل لقاح و گشنیدن.
فتره : ا. فطریه.
فت کردن : م. خارج کردن یکی از بازیکنان، محروم ساختن از بازی.
فتنه : ص، افا. فتنه، آشوب، فتنه گر.
فت و فراوان : ص. فتح و فراوان، زیاد و فراوان.
فتیڵه : ا. فتیله.
فجووز کردن : م. رفتن بدون برگشت.
فجووق کردن : م. پریدن کبك به طور ناگهانی.



فانۆس

فرِ : ا. فر، نوعی اجاق.
فرِ : ا. فر، تاب و شکن مو.
فرِ : ا. جرعه.
فرِ : صدای گرفتن بینی.
فراژی : امص. رشد، نمو، بالش.
فراڤین : ا، (ز). ناهار، غذای نیمروز.
فرِان : امص. بسرعت گذشتن، به تندی کاری را انجام «دادن»، با عجله رفت و آمد «کردن».
فرِاندن : م. قاپیدن و بدر بردن، در بردن، به سرعت از میانه میدان در کردن.


فرچه

فرِانن : نک . فرِاندن.
فراوان : ص، ق. فراوان، بسیار، کثیر، به حد وفور.
فراوانی : ح مصـ. بسیاری، کثرت، وفور، فراوانی.
فراوین : (با)، نک . فراڤین.
فرِای : م، (ه). پرواز کردن، پریدن، به سرعت گذشتن.
فرتاندن : م. بیرون انداختن. سرّی را به زبان آوردن، بند را به آب دادن.
فرتانن : نک . فرتاندن.
فرتك : ا، (ز). منخره، سوراخ بینی.
فرتك : ا. عُق، حالت استفراغ، قی.
فرتوونەك : ا. انقلاب دریا، طوفان، طوفان دریایی.
فرته : ا. حرکت تند.
فرته : صدای چراغ فتیله در باد.
فرته کردن : م. به سرعت گذشتن، به تندی گذشتن، دویدن.
فرچك : ا. مایه، مایه پنیر، مایه پنیری که از شکم نشخوارکنندگان گرفته می شود.
فرچه : ا، (ز). فرچه، قلم مو.
فرچیل : ص. نیم پز، نیم پخته، نپخته.
فرِدای : م، (ه). پراندن، پرت کردن، دور انداختن.
فرز : ص. فرز، چابك، چالاك، تند.
فرژین : ا، (ز). عطسه و فر اسب و الاغ و استر.
فرس : ا. وجین، علف هرز.
فرساده : امف. فرستاده، سفیر، ایلچی، رسول، پیامبر، قاصد.
فرستاده : نک . فرساده.
فرسك : نک . فرچك.
فرسەت : ا. فرصت، پیا، امکان، وقت مناسب.
فرسەت پەیا کردن : م. فرصت یافتن، امکان پیدا کردن.
فرسەت هاوردن : م. فرصت پیدا کردن، فرصت یافتن، امکان پیدا کردن.
فرسەق : ا. فرسخ، فرسنگ.
فرسەنگ : نک . فرسەق.
فرشته : ا. فرشته، ملایکه، ملك.
فرشك : ا. مایه، پنیر مایه.
فرشه : نک . فرچه.
فرِفات : ص، (ز). ژنده، پاره، پارچه و لباس کهنه پاره.
فرِفرِووك : ا. فرفره.

فرفرە : ا. فرفره.
فرفینگ : ا. سرماخوردگی، زکام.
فڕکان : امص، ا. سرعت، تندی، عجله، شتاب، باعجله.
فرك بوون : م، (ز). زاییدن مادیان.
فڕکرن : م، (ز). مك زدن، جرعه جرعه نوشیدن.
فڕکە : نک . فڕکان.
فڕگە : ا. فرودگاه.
فرمان : ا. فرمان، امر، دستور، کار.
فرمان دان : م. فرمان دادن، امر کردن، دستور دادن، کاری به کسی واگذاشتن.
فرمان کردن : م. کار کردن.
فرماوای : م، (ز). فرمودن، گفتن.
فرن : ا. فر، کوره نانوایی.
فرنجی : ا. فرجی، لباس نمدی، نمد دوش.
فڕندە : افا. بالدار، پرنده، طایر.
فڕنی : ا. فرنی، غذایی از شیر و نشاسته و شکر.
فرۆتن : م. فروختن.
فرۆش : ا. فروش.
فرۆش : افا. پسوندی برای ساختن فاعل به معنای فروشنده مانند: «گۆروا فرۆش» یعنی جوراب فروش.
فرۆشتن : نک . فرۆتن.
فڕۆکە : ا. طیاره، بالدار، هواپیما.
فڕۆکە خانە : ا. فرودگاه.
فڕووج : ا. مرغ جوان، جوجه یکساله.
فڕووجاو : ا. آب جوجه.
فرووزوو : ا. وجین، علف هرز.
فڕ و فێڵ : ا. حیله، تزویر، ریا، حقه، دغل.
فڕە : صدای بال پرنده.
فرە : ص. زیاد، بسیار، فراوان.
فرەخوەر : ص. بسیار خور، شکمو، پرخور، شکمباره.
فڕەدان : م. پرت کردن، دورانداختن.
فرەدان : نک . فرەزان.
فرە ڕێس : ص. پرگو، پرچانه، پرحرف.
فرەز : ا. قدیفه.
فرەزان : ص. بسیاردان، فرزانه، عاقل، فضول، دانشمند.
فرەگەڕ : ص فا. هرزه گرد.
فرەوەر : (هـ)، نک . فرەخوەر.
فرەیی : نک . فراوانی.
فریا : ا. فریاد، فغان، بانگ.
فریاڕەس : ص فا. فریادرس، مددکار، دستگیر، دادگر، دادرس.
فریاکەفتن : م. به فریاد کسی رسیدن.
فریاکەوتن : نک . فریاکەفتن.
فریاکێشان : م. فریاد کشیدن، فِریاد کردن، بانگ زدن، فریاد برآوردن.
فریاگەیشتن : نک . فریاکەفتن.
فریب : ا. فریب، مکر، حیله، خدعه.
فڕێزە : ا. زراعتی که درو شده باشد.
فریشتە : ا. فرشته، ملك، پری.
فریشك : ا، (ز). مایه، مایه پنیر.
فریب دان : م. فریب دادن، گول زدن.

فریو : نک . فریب.
فریو باز : ص فا. فریب باز، کسی که مردم را فریب می دهد، فریب ساز، حیله گر، مکار.
فریو خواردن : م. فریب خوردن، گول خوردن.
فریو دان : م. فریب دادن، گول زدن، فریفتن.
فریویاگ : امف. فریب خورده، فریفته، گول خورده، مغبون.
فز : ا. حرکت کوچك، صدای کوچك، اظهارنظر مختصر.
فزدووك : ا. جوش جوانی، جوش صورت.
فزوول : ص. فضول.
فزوولی : ح مص، ص نسب. فضولی.
فزه : نک . فز.
فس : ا. چس.
فس فس کردن : م. فس فس کردن.
فستۆق : ص، (ز). کسی که زیاد این طرف و آن طرف می رود و در خانه نمی ماند، ولگرد، هرزه گرد.
فس دان : م. تمکین مرغ به خروس، تمکین کردن، تسلیم شدن.
فس فس پاڵه وان : ص. پهلوان پنبه.
فسقل : فسقلی، کوچك و ناچیز، ریز و خرد.
فسکین : م، (ز). پالغزیدن، سرخوردن.
فسن : ص. چسو، بوگندو، کم کار.
فسنجان : ا. فسنجان.


فشه‌نگ

فسین : م. چسیدن، بوی بد کردن.
فش : نک . فس.
فش : ص. سست، پرحجم، سست.
فشار : ا. فشار.
فشارئینان : م. فشار آوردن، فشردن.
فشار دان : م. فشار دادن، فشردن.
فشار هاوردن : م. فشار آوردن، فشردن، تنگ گرفتن.
فش بوون : م. بدون تغییر وزن تغییر حجم یافتن مانند پنبه که زده شود، سست بودن، پرحجم بودن.
فش فش : اص. فشفش، صدای مار.
فشفشه : ا. فشفشه.
فش کردن : م. حجم دادن به چیزی مانند زدن پنبه، چتر کردن پرندگان چتری.
فشه : اص. صدای زبان مار.
فشه کردن : م. حرکت کردن به تندی همراه با صدا مانند حرکت مار.
فشه‌ڵ : ص. سست، پرحجم و کم وزن.
فشه‌نگ : ا. فشنگ.
فکر : ا. فکر، اندیشه.
فکره‌و کردن : م. فکر کردن، اندیشیدن.
فکری : ص نسب. فکری.
فکله : ا. گودی پشت گردن، پیشانی.
فل : ص. شل، سست، تنبل.
فلّان : فلان، بهمان.
فلّان و بێڤان : (ز). فلان و بهمان، فلان و بیسار.

فلان و فیسار : نک . فلان و بهمان.

فلّته : اصـ. صدای دهان هنگام خوردن و گفتگو.

فلّچه : ا. فرچه.

فلّچه : نک . فلّته.

فلز : ا. فلز.

فلس : ا. فلس.

فلفل : ا، (ز). فلفل، گیاهی از تیره کبابه‌ها.

فلّقه : اصـ. چلپ، صدای چلپ.

فلّوفا : ا. آرزو، خواسته، یاد، خواهش.

فلووت : ا. فلوت.

فلووس : ا. فلوس، درختی از تیره سبزی آساها به ارتفاع ۱۰ـ ۱۵ متر.



فله‌قانن : م. له کردن، له کردن با دست.

فله‌قیاگ : ص مف. له شده، لهیده.

فله‌قیان : م. له شدن.

فلیته : ص. آدم سرسری.

فلیّقاندنه‌وه : م. له کردن، پهن کردن، با دست مالیدن.

فلیّقانن : نک . فلیّقاندنه‌وه.

فلیّقیانه‌وه : له شدن، پامال شدن.

فلیّقاو : نک . فله‌قیاگ.

فلیّقیاگ : نک . فله‌قیاگ.

فلیّقیان : نک . فلیّقیانه‌وه.

فلین : م. جمع شدن، خشك شدن و جمع شدن، جمع و جور شدن.

فم کردن : م. فین کردن.

فن : ا، (ز). فین.

فنجان : ا. فنجان.



فنجان

فند : ا. موم، کبریت، شمع.

فندانك : ا. شمعدان.

فندق : ا. فندق، درختی از تیره پیاله داران و از دسته فندقها.



فندك : نک . فند.

فنده‌ق : ا، (ز). فتق.

فنق : نک . فندق.

فنقچه : ا. جوانه تازه بیرون زده درخت.

فۆتك : ا. سرپوش، لچك، پارچه‌ای که زنان به سر بندند، روسری.

فۆته : ا. لُنگ، فوته.

فۆدڵ : ص. زیبا، قشنگ، دلپسند.

فورتان : م، (ز). گزافه گفتن، خود را بالا گفتن، بخود نازیدن.

فورت : امصـ. نازش، تفاخر.

فورته‌ك : ص. آدمی که بخود نازد،

متفاخر.

فۆقل : ص. آدم منظم و مرتب.

فۆلا : ا. فولاد، پولاد.

فوو : اصـ. فوت، دم، صدای بیرون آمدن نفس از میان لبان جمع شده.

فوواره : ا. فواره.

فووتوو : ا. پیمان، عهد، نذر.

فوودان : م. فوت کردن به چیزی، باد کردن چیزی با دهان.

فوورهه : ا. آبشار کوچك، آبریز کوچك، آبریز.

فوو کردن : م. فوت کردن، باد کردن، هو کردن، دمیدن.

فووگره : ا. آتش را برای افروختن و گرفتن «دمیدن»، فوت.

فوولەدۆنە کردن : م. نهراسیدن از گناه، نترسیدن از خطا و خطا کاری.

فو و نکاهی : ح مصـ. خنکی، سردی مطبوع.

فەتارەت : ح مصـ. نابودی، از میان «رفتن»، فنا، نیستی.

فەتیر : ص، ا. خمیر فطیر.

فەتیره : ا. نان فطیر.

فەحش : ا. فحش، دشنام، ناسزا.

فەخفوری : ا. ظرف چینی.

فەدا : ص، ح مصـ. فدا، قربانی.

فەدابوون : م. فدا شدن، قربانی شدن.

فەدایی : ص نسب. فدایی.

فەدی : ا. شرم، حیا.

فەڕ : ا. فر، شکوه، جلال.

فەڕ : ا. نفع، سود، فایده.

فەڕ : ا. برکت.

فەراخ : ص. فراخ، گشاد، وسیع، باز، پهناور، گسترده.

فەرا خوەر : ص. فراخور، مناسب، شایسته، لایق، سزاوار، متناسب.

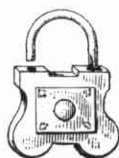
فەرار : امصـ. فرار، گریز.

فەرار کردن : م. فرار کردن، گریختن، دررفتن.

فەراری : ص نسب. فراری، گریزان.

فەڕاش : ص. فراش.

فەڕاشە : ا. قفل.


فەڕاشە

فەڕاشین : ا، (با). قرارگاه تابستانی، چادر تابستانی.

فەراغەت : امصـ. فراغت، آسایش، استراحت، آسودگی، آرامش، فراغ.

فەرامۆش : ص، ا. فراموش، از یاد «رفتن»، از خاطر محو «شدن»، از یاد رفته، فراموش شده.

فەرامۆش بوون : م. فراموش شدن، از خاطر رفتن، از یاد رفتن.

فەرامۆش کار : ص فا. فراموشکار، کم حافظه.

فەرامۆش کردن : م. فراموش کردن، از یاد بردن، از خاطره محو کردن.

فەراموشی : ح مصـ. فراموشی، نسیان، از یاد رفتگی.

فەراهەم : ص. فراهم، آماده، مهیا، حاضر.

فەراهەم کردن : م. فراهم کردن،

جمع کردن، سرهم کردن.

فەراهەم هاتن : م. فراهم آمدن، آماده شدن، حاضر شدن.

فەراهەم هاوردن : م. راه انداختن، فراهم آوردن، جمع آوردن.

فەراەەم هێنان : نک . فەراهەم هاوردن.

فەرتووت : ص. فرتوت، پوسیده، فرسوده، پیر و ناتوان.

فەرتەنە : ا. آشوب، غوغا، ناامنی.

فەرخی : ا. انگور فرخی (فخری)، نوعی انگور.

فەرد : ص، ق. فرد، تنها، یك، واحد، یگانه، بی همتا، بی نظیر، نفر.

فەرد : عدل، ورق.

فەرد : ورق کاغذ.

فەردار : ص فا. مفید، باشکوه.

فەردە : ا. یك لنگه بار.

فەردەش : پیمانه «کردن» غلات با سرند یا هر چیز دیگر .

فەرز : ا. فرض، واجب.

فەرزانە : ص. فرزانه، دانشمند، حکیم.

فەرز کردن : م. فرض کردن، واجب کردن.

فەرزەن : ا. فرزند، اولاد، زاده، ولد.

فەرژاندن : م. دریدن، پاره کردن، قطع کردن.

فەرژین : نک . فەرژاندن.

فەرسوودە : امف. فرسوده، ساییده، کهنه، پوسیده، کاسته، کم کرده.

فەرش : ا. فرش.

فەرشە : ا. میز پهن کردن نان.

فەرع : ا. فرع، شاخه، سود پول، ربح.

فەرفووت : نک . فەرتووت.

فەرق : امص. جدایی، فرق، تفاوت، امتیاز، تمیز.

فەرقان : ا. گریه شدید، حالت خفقان پس از گریه، خفقان.

فەرکاندن : م. رونویس کردن، کپیه کردن.

فەرکەم : ا. صرع.

فەرگێران : م. برگرداندن، پشت و روکردن لباس.

فەرمان : نک . فرمان، امر، دستور.

فەرمان بردن : م. فرمان بردن، اجرای امر کردن، اطاعت کردن، گردن نهادن.

فەرمان بەردار : ص فا. فرمانبردار، مطیع، تابع، منقاد.

فەرماندار : ص فا، ا. فرماندار، حاکم.

فەرمانڕەوا : ص. فرمانروا، نافذالامر.

فەرمایش : امص. فرمایش، امر، دستور، حکم.

فەرمایشت : نک . فەرمایش.

فەرموودە : امف. فرموده، امر شده، حکم شده، دستور داده شده.

فەرموون : م. فرمودن، فرمایش کردن، امر دادن، گفتن، دستوردادن.

فەڕ و فیت : ا. جلال و شکوه، حشمت و جلال.

فەڕ وفیت : ا. برکت.

فەرهاندن : م. ترساندن.

فەرەجی : ا. فرجی، بالا پوش نمدی، کت نمدی، نمد دوش.

فەرەنجی : نک . فەرەجی.

فەرهەم : نک . فەراهەم.

فەرهەنگ : ا. فرهنگ.

فەرهەنگ : ا. فرهنگ، واژەنامه، لغت نامه.



فەك

فەریاد : ا. فریاد، هوار، بانگ.

فەریك : ا.میوەودانەنرسیده،میوەکال.

فەریك بوون : م. خشك شدن چیز تر.

فەساحەت : امصـ. فصاحت، روانی کلام، تیرزبانی، زبان آوری.

فەساڵ : ص. شبیه، مانند، مثل، هم شکل.

فەساڵ دان : م. راه انداختن کار، جابجا کردن و درست کردن.

فەسق‌کرن : م، (ز). در هم ریختن، بهم ریختن، فسخ کردن، بهم زدن.

فەسڵ : ا. فصل، موسم.

فەعال : ص. فعال، کاری، پرکار.

فەعەلە : افا، ا. فعله، عمله، کارگر.

فەقر : امصـ. فقر، تنگدستی، تهیدستی، درویشی.

فەقفەقە : ا. بیماری مهلك، مرض کشنده.

فەقەت : ق. فقط، تنها، منحصراً.

فەقەرە : ا. فقره، هر یك از بندهای ستونهای فقرات.

فەقەرە : ا. دفعه، مرتبه، بار.

فەقێ : ا. طلبه، دانشجوی علوم دینی، دانش پژوه.

فەقیافە : ا. عَمامه سبك ویژه طلبه‌های علوم دینی، آستین بلند پیراهن کردی.

فەقیر : ص. فقیر، درویش، تنگدست، تهیدست، محتاج.

فەقیری : ح مصـ. فقر، تنگدستی، تهیدستی.

فەك : ا. فك.

فەکلە : ا. گیجگاه.

فەگڵ : ا. گردن پیچ، فُکُل، شال گردن.

فەلا : ا. مسیحی، آسوری.

فەلا : ص فا. کشاورز، زارع، برزگر.

فەلاقە : ا. فلك، آلت تنبیه.

فەلاقە کردن : م. فلك کردن، چوب به کف پا زدن.

فەلە : ا، (ز). دسته‌ای از آسوریان مقیم ایران.

فەلەڕەش : نک . فەلە.

فەلەڕەشکە : نک . فەلە.

فەلەج : ص. فلج، فالج.

فەلەك : ا. فلك، سپهر.

فەڵەك : نک . فەلاقە.

فەلەکە : ا. فلکه، میدان، میدانگاهی.

فەلیت : ص. هرزه، زن بسیار گرد.

فەلیتە : ص. سلیطه، هرزه.

فەن : ا. فن، راه، لم، راه، روش.

فەن : ا. حیله، تزویر، مکر، دغل.

فەنا : امصـ. فنا، نیستی، نابودی، زوال.

فەنا : ا. پناه.

فەنباز : ص. حقه باز، کلك باز، نیرنگ باز.

فەنتازی : ح مص. هنرنمایی در سواری، سوار خوبی.
فەند : نک . فەن.
فەند : ا، (با). فانوس.
فەنەر : ا. فنر.
فەنەر : ا. فانوس.
فەنەك : فندك.
فەوری : ق. فوری، به سرعت، سریعاً.
فەوقانی : ص نسب. فوقانی، بالایی، زبرین.
فەهرست : ا. فهرست، لیست.
فەهۆ : ا. پاکدامنی، شرم و حیا.
فەهێتکرن : م، (ز). شرم کردن، حیا کردن.
فەهێتۆ : ص. شرمگین، باحیا.
فهێت : ا، (ز). شرم، حیا، آزرم.
فهێت بوون : (ز)، نک . فەهێت کرن.
فهیتوو : نک . فەهێتۆ.
فێ : ا. صرع.
فیت : ا. تقصیر، گناه، خطا، قصور.
فیتۆ : ا. عرابه، ارابه.
فیته : اص. صدایی که از سوراخ باریکی در نتیجه حرکت هوا تولید می شود.
فیج : ص، (ه). کج.
فیچان : م. عقب گرد کردن، پا به فرار گذاشتن، در رفتن.
فیچقه : اص. صدای جستن ناگهانی آب از یك مجرای تنگ.
فیچقه بەستن : م. جهیدن مایعاتی مانند خون از رگ .
فێ خستن : م. روشن کردن آتش و چراغ.
فێ دار : ص. مصروع، کسی که به بیماری صرع مبتلاست .
فێر : ص. آشنا، آگاه، یادگرفته.
فێرا : (ز، با). همراه.
فیرار : نک . فەرار.
فیرار کردن : نک . فەرار کردن.
فیراری : نک . فەراری.
فیڕاندن : م. ریق زدن، تر زدن.
فێر بوون : م. یاد گرفتن، آشنا شدن، فهمیدن، اهلی شدن، رام شدن.
فێرس : (ز)، افا. توانا، قادر، نیرومند، زورمند، مقتدر.
فێر کردن : م. یاد دادن، آشنا کردن، حالی کردن، آموزش دادن.
فیڕکه : اسهال، اسهال گاو، ریق.
فیڕن : ص نسب. اسهالی، کسی که مبتلا به اسهال است، ریقو.
فێڕۆ : ص. هدر، عبث، مفت، بیهوده.
فیرۆزه : ا، (ز). فیروزه.
فیروو : نک . فێڕۆ.
فیڕه : نک . فیرکه.
فیز : ا. فیس، افاده، تکبر، غرور.
فیزن : ص نسب. متکبر، پرافاده، مغرور.
فیس : نک . فیز.
فیسار : نک . فلان.
فیساندن : م. خیس کردن، نم زدن، خیساندن.
فیسانن : نک . فیساندن.

فیساو : امف. خیس خورده، خیسانده، خیسانیده.

فیسقه : سسك، زیگ، پرنده‌ای از رده سبکبالان، در محاوره به هر آدم کوچك اندام و لاغر نیز گفته می شود.

فیس کَردن : م. فیس کردن، افاده کردن.

فیسیان : م. خیس خوردن، نم برداشتن.

فێش : ص، (ه). زیاد، بسیار، فراوان.

فیشاڵ : ص، ا. دروغ بزرگ.

فیشاڵباز : ص. دروغگو، لاف زن.

فیشاڵ کردن : م. دروغ بزرگ گفتن، دروغ گفتن، لاف زدن.

فیشانن : م. پراکندن، متفرق کردن، پراکنده کردن.

فیشانن : م. حرکت کردن سریع توام با صدا مانند حرکت تند مار.

فێش تەر : ص تفض. بیشتر، زیادتر، افزونتر.

فیشقه : اصـ. صدای جستن آب به طور ناگهانی از یك مجرای.

فیشکه : نک . فیشقه.

فیشه : اصـ. صدای توام با حرکت.

فیشەك : ا. فشنگ.


فیشەك

فیشەك لۆخ : ا. فانسقه.

فیشەك گیر : ا. شانه فشنگ.

فیشه که شێته : ا. فشفه اسباب بازی.

فیش کێشان : م. فرزدن اسب و استر.

فیق : ص. لاغر و باریك، بی جان.

فیقاندن : م. سوت زدن، سوت کشیدن.

فیقانن : نک . فیقاندن.

فیقفیقه : ا. سوت سوتك.

فیقن : ص نسبـ. لاغر، باریك، لاغر مردنی، آدم بی جان، کسی که با صدای سوت مانند حرف می زند.

فیقه : اصـ. صدای سوت.

فیقی : ا، (با). میوه، ثمر، بر.

فیکاڤووی : ا، (ز). عسل.

فیکاندن : م. سوت زدن، سوت کشیدن.

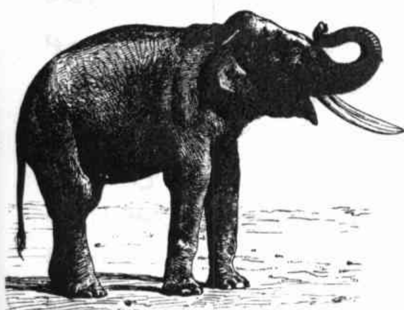
فیکانن : نک . فیکاندن.

فیکه : نک . فیقه.

فێل : ا، (ز). ظرف دهان گشاد.

فێڵ : فن، مکر، کلك، لِم.

فیڵ : ا. فیل.



فێڵباز : ص فا. کلك باز، حقه باز، نیرنگ باز.

فیڵەتەن : ص مر. تنومند، پیلتن، قوی.

فێڵه زان : حقه باز، کلك باز، نیرنگ باز.

فیڵه گێجه : ا. گوزن.

فیڵه گێژه : ا. گوزن.

فیل پا : پیل پایه، ستونی که برای


فیّله گیّژه

جلوگیری از ریختن دیوار شکسته جلو آن بر پای دارند.

فیّل پا : پیل پایه.

فیّلەمه : ص. ویلان، سرگردان، رها، هرزگرد.

فین : اصـ. فیـن، صدای خارج کردن محتویات بینی.

فینجه : بعد از «نینجه» به معنای ناز و ادا و وسایل آرایش زنان به شمار می رود.

فیّنك : خنك، نه سرد و نه گرم، سرمای مطبوع.

فیّنکایی : ق، ا. محل خنك، زمان خنك.

فین کردن : م. فین کردن.

فیّنکی : ح مصـ. خنکی، هوای خنك، سرمای مطبوع.

فینگه : اصـ. صدای گریه.

فیهرست: ا.فهرست،لیست،صورت،ریز.

ڤ

ڤ : و، V.

ڤا : (ز). اشاره به نزدیك، این.

ڤا : ا. باد.

ڤاچ : ا، (ز). منطقه، حوزه.

ڤاچ : ا. کنار، لبه.

ڤاچ : منطق.

ڤادار : ص. باددار، منفخ، پرباد.

ڤاران : ا. باران.

ڤارك : ا، (ز). مرغ جوان، مرغ یکساله.

ڤاری : ص. تنها، تك، واحد.

ڤارین : م. باریدن، باران آمدن.

ڤاژین : (با). این رو آن روشده، برگشته.

ڤالاد : ص. خالی، تهی، بدون محتوی.

ڤالاد کردن : م. خالی کردن، تهی کردن.

ڤاله : امر، (با). محل خالی، خلوت، خلوتگاه.

ڤتن : م، (با). گفتن.

ڤر : ا، (ز).دروغ، تهمت، افترا.

ڤرا : (ز). اینجا.

ڤراسەی : م، (ز). دوختن.

ڤراڤه کرن : م، (ز). حرف زدن در خواب.

ڤرتۆڤین : ص، (ز). آدم بی ارزش، آدم بی مایه.

ڤرچاله : ص، (ز). ترسو، بیمناك، هراسناك.

ڤرچقین : ا، (ز). لاغری، ضعف، کم جانی.

ڤرڤرە : ص. آدم سرسری، آدم بی مایه.

ڤرکا : ا، (ز). دروغ، نادرست، تهمت.

ڤرکرن : م، (ز). دروغ گفتن، خلاف گفتن.

ڤر کەر : ص فا. دروغگو، کاذب.

ڤرە : (ز). اینجا.

ڤز بوون : م، (ز). سست بودن در کار، اهمال کردن در انجام کار.

ڤزك : ا، (ز). کارد بزرگ، گزلیك.

ڤزەك : ص. سست در کار، کسی که دل به کار نمی دهد.

ڤژاب : ا، (ز). اژدها.

ڤژاندن : م، (ز). زنده کردن، شاداب کردن ، جان بخشیدن.

ڤلۆشە : ا، (با). بلغور.

ڤۆك : ا، (با). ادرار، پیشاب، شاش.

ڤە : (با). شما.

ڤەبڕ : ا، (ز). میان بر.

ڤەبورو : ا، (با). پس‌انداز، باقیمانده، پس‌افت.

ڤەبوون : م، (ز). باز کردن، گشودن چیزی مانند در.

ڤەپچراندن : م. تبیین، روشن کردن. روشن کردن موضوع.

ڤە پژلاندن : م، (با).جدال لفظی کردن، دنبال حرفی را گرفتن.

ڤە پیرین : م، (ز). تمام کردن معامله، بریدن قیمت جنس و اتمام معامله.

ڤە ترسین : م، (ز). بهبود یافتن، شفا یافتن، خوب شدن از بیماری.

ڤە جقین : م، (ز). پریدن از ترس.

ڤە چنین : م، (ز). اجتناب کردن، دوری جستن، پرهیز کردن.

ڤەخارن : م. نوشیدن، سر کشیدن.

ڤە خواندن : م، (ز). خواندن، دعوت کردن، بانگ کردن.

ڤە خوماندن : م، (ز). درهم ریختن، جابجا کردن، نامنظم کردن، بهم آمیختن.

ڤە خومین : م، (ز). بهم خوردن، درهم ریخته شدن، قاطی شدن، از میزان خارج شدن.

ڤەدان : م، (ز). کندن پی ساختمان، در آوردن پی ساختمان.

ڤەراڤەر : ص. برابر، مساوی.

ڤە ڕووتاندن : م. پر کندن، آبروت کردن.

ڤە رساندن : م، (ز). آزاد کردن، باز کردن قلاده و گردن بند و دستبند حیوانات، رها ساختن، ول کردن.

ڤەرسین : م. رها شدن، باز شدن قیدها، خلاص شدن، آزاد شدن.

ڤەرڤە : ا. برف.

ڤەرقلین : م. عقب ماندن، پس ماندن، عقب افتادن.

ڤەرك : ا. گرگ.

ڤەر کرن : م. جدا شدن.

ڤەرملین : م، (ز). خسته شدن،

درماندن، بریدن، از پا درافتادن.

ڤە ڕووچکاندن : نک . وەڕووتاندن.

ڤەره شاندن : م. بالا آوردن غذا از معده.

ڤەرێس : ا، (با). طناب، ریسمان.

ڤەزڤڕاندن : م، (ز). پس فرستادن، مراجعت دادن، مسترد کردن، عودت دادن، بر گرداندن.

ڤەزڤڕین : م، (ز). بر گشتن، مراجعت کردن، باز پس رفتن.

ڤەزە لاندن : م، (ز). دور انداختن، پرت کردن، دور کردن.

ڤەژاندن : م، (ز). زنده کردن گیاه، حال آوردن، تازگی بخشیدن به گیاهان.

ڤەژین : م. زنده شدن، حال آمدن، جان گرفتن.

ڤەسهاندن : م، (ز). نفس به راحتی کشیدن، نفس به عنوان استراحت برآوردن.

ڤەشارتن : م، (ز). پنهان کردن، قایم کردن.

ڤەفر : ح مص. پیمان شکنی، عهد شکنی.

ڤەك : ص، (ز).عین، مانند، شبیه، مثل.

ڤەکرن : باز کردن، گشودن.

ڤەکوشتن : م. خاموش کردن آتش و چراغ، کشتن چراغ.

ڤەکوو : ص. مانند، شبیه، مثل.

ڤەکێش : م، (با). کشیدن.

ڤەکێشانەڤە : م. ورز دادن، مالیدن و عمل آوردن.

ڤەگرتن : م. تسخیر کردن، تسلط یافتن بر چیزی، گرفتن به جبر و عنف.

ڤەگەڕاندن : م، (با). برگرداندن، مراجعت دادن، مسترد کردن، عودت دادن.

ڤەگەڕین : م، (ز). بر گشتن، مراجعت کردن.

ڤەگەشبوون : م، (با). رشد کردن، نمو کردن، شکفتن، بزرگ شدن.

ڤەلا : ا، (با). شلاق، شلاغ.

ڤەمراندن : م. خاموش کردن آتش و شعله و شمع.

ڤەمرتی : ص مر، (ز). رنگ پریده، کم خون.

ڤەمرین : م. خاموش شدن آتش و شعله و شمع.

ڤەمستن : م، (ز). جوشیدن و بالا آمدن.

ڤەنشتن : م. فرو نشستن، فرو خفتن، غروب کردن، فرو مردن.

ڤە نهراندن : م. بلند کردن.

ڤەنهرین : م. برخاستن، بلند شدن.

ڤەور : ا، (با). برف.

ڤەوە ژارتن : م، (ز). پاك کردن غله و حبوبات، بوجاری، سرند کردن، الك کردن.

ڤەهاتن : م. نم کشیدن، رطوبت برداشتن.

ڤی : (ز). اشاره به دور، آنجا.



ڤەلا

ڤیّ : ضمیر سوم شخص، آن، او.

ڤیاد : ص، ا. خاك پوك از اثر سرما.

ڤیان : ا، (با). دوست «داشتن»، عزت، محبت.

ڤیّ خستن : م. روشن کردن، افروختن، برپا داشتن روشنی و آتش.

ڤێرێ : (ز). اشاره به نزدیك، اینجا.

ڤێسین : ا. دشنام، فحش، ناسزا.

ڤیشه : (ز)، نک . فیشه.

ڤێڤراندن : م. دراز کشیدن، خوابیدن.

ڤێڤراندن : م. بیرون انداختن.

ڤێك : به هم، باهم، درهم.

ڤێك ئیّ خستن : م. بهم انداختن، جمع کردن، منظم کردن، جور کردن.

ڤێكدان : م. جمع کردن.

ڤێك هاتن : م. بهم آمدن، جمع شدن.

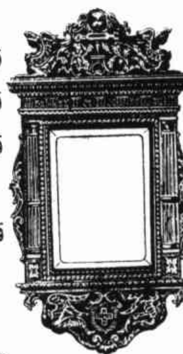
ڤێكەتن : م. راه افتادن.

ڤێل : ص. پست، پایین.

ڤێن : ا. آرزو، خواست، میل.

ڤێنی : آن.

ق


قاپ


قابله‌مه

ق : ق.

قاب : ا. قاب.

قابل : افا. قابل، سزاوار، شایسته، درخور، بدردخور.

قابلّوّخ : ا. جِلد، غلاف، چیز میان خالی مانند پوکهٔ فشنگ که قبلاً از موادی پُر بوده است.

قابله‌مه : ا. قابلمه.

قابورو : ص، ا. کاسه و کوزه شکسته.

قاپ : نک. قاب.

قاپ : ا. چهار چوبه، قاب عکس.

قاپ : ا. استخوان قاب.

قاپ : ا. جلد و غلاف.

قاپارگه : ا. مچ پا.

قاپان : ح مص. قاب بازی.

قاپاویّژ : زدن پاشنهٔ یك پا به پای دیگر هنگام راه رفتن به گونه‌ای که آن را بیازارد.

قاپچی : ص مر، امر. دربان، حاجب، بواب.

قاپ قاپ : امر. کفش چوبی.

قاپك : ا. بیماری و تورم مچ پا.

قاپلّوّخ : نک. قابلّوخ.

قاپ گرتن : م. قاب گرفتن، عزیز داشتن «کنایه».

قاپوّرِ : ا. پوسته، پووکه، چیزی که میان آن خالی شده باشد.

قاپووت : ا. فرجی، لباس نمدی.

قاپوور : نک . قاپۆڕ.

قاپ و قاچاخ : ا. اسباب آشپزخانه، کاسه، بشقاب.

قاپووله : نک . قاپارگه.

قاپ هاوێژ : نک . قاپاوێژ.

قاپ ڕەقه : ا. قوزك پا.

قاپی : ا. در، درگاه.

قاپێن : نک . قاپان.

قاپیوان : نک . قاپچی.

قاپیەوان : نک . قاپچی.

قات : ص. نایاب، قحط.

قات : ا. طبقه خانه.

قات : ا. دست «لباس».

قاتر : ا. قاطر، استر.

قاترچی : ص مر. قاطرچی.

قاتغ : ا. قاتق، نان خورش، آنچه با نان خورده شود.

قاتڵ : افا. قاتل.

قاتمه : ا. کلاف نخ به طول یك وجب.

قاتۆڵی : ا. شیرهٔ انار، رب انار، عصارهٔ انار.

قات و قڕ : ح مصـ. نایابی، قحطی، مرگ و میر.

قاتەلێوه : ابتدای بهار که علف تازه سر می زند.

قاتی : ح مصـ. قحطی، نایابی.

قاتی : ص. قاتی، مخلوط، درهم، ممزوج.

قاچ : ا. پا، ساق پا.

قاچاخ : ا. قاچاق.

قاچاخچی : ص مر. قاچاقچی.

قاچان : م. در بردن، قاپیدن، قاب زدن.

قاچان : م. بریدن نامنظم و ناقص و ناتمام، مانند قیچی کردن موی سر.

قاچان : ص. هشیار، زیرك، چاخان.

قاچاندن : نک . قاچان.

قاچاو : ص، ا. زمین بلند که آب نمی گیرد.

قاچك : قارچ.

قاچ و قول : امر. پا، پرو پا.

قاچی : ا. قیچی، مقراض.

قاچین : قیچی کردن موی سر به طور نامنظم.

قاخ : ص. کج، کج شده.

قاخڵی : ا. گل رنگ.

قاخه : امف، ص. قدغن، ممنوع، قدقن، غدغن.

قادی : ا، (ز). میدان.

قار : ا. قهر.

قار : ا. غذایی که روزانه به فقیر داده می شود.

قاڕاندن : م. قار قار کردن، غار غار کردن کلاغ.

قاڕانن : نک . قاڕاندن.

قارپچۆك : ص، (ز). لاغر، ضعیف، کم جان، لاغر مردنی، یك لایی.

قارپۆز : امر. قاچ زین.

قارچ : ا. قارچ.

قارچك : ا. قارچ.

قارچکه گولانه : امر. قارچ سمی،


قاخڵی


قارپۆز

قارچ غیر خوراکی.

قارچکه مارانه : نک. قارچکه گولانه.

قارژنگ : ا. خرچنگ.



قارس : ص. دلتنگ، دلگیر، عصبانی، دلخور.

قارس بوون : م. دلتنگ شدن، دلگیر شدن، عصبی شدن.

قارس کردن : م. دلخور کردن، دلگیر کردن، عصبانی کردن.

قارِ قارِ : امر، ص مر. صدای کلاغ.

قار قارۆك : نک. قارپچۆك.

قارنج : ص. پیچیده، بچه پیچیده در قنداق، قنداقی.

قارووره : ا. کرم، نوزاد کرم.

قارووشه : ا. جارو، جاروب.

قارِ و قوورِ : اصـ. قارقور، صدای شکم.

قاروونه : نک. قارووره.

قارِه : نک. قار قار.

قارِهقارِ : نک. قار قار.

قارهمان : ص. قهرمان

قاز : ا. غاز.

قازاخ : ص. مرد بی زن، مجرد، مرد جوان.

قازاخ : ص. پاك.



قازی قوڵەنگ



قازان : ا. دیگ، دیگ بزرگ.

قازانج : ا. نفع، سود، منفعت، بهره.

قازانج کردن : م. فایده بردن، سود بردن، استفاده کردن، نفع بردن.

قازانچه : امصغ. دیگچه.

قازان قوڵفی : امر. قزن، قزن قفلی.

قازانگ : نک. قازان.

قازانه سەر : کسی که برای ترساندن بچه‌ها دیگی بر سر می‌کند و از میان آن صدا درمی آورد.

قازم : ا، (ز). نخ پشم، نخ کرك.

قازمانه : ا. آلوچه، گوجه.

قازی : افا. قاضی.

قازی قوڵەنگ : امر. کلنگ، پرنده‌ای از راسته درازپایان.

قاژ : ا. کلاغ.

قاژر : ص. کسی که زیاد گریه می کند، کسی که حساس و عصبی است و زود سر و صدا راه می اندازد.

قاژوو : نک. قاژ.

قاژه : اصـ. صدای کلاغ.

قاژه قاژ : نک. قاژه.

قاژی : نک. قاژ.

قاسپه : اصـ. صدای کبك.


قاژ

قاسپه قاسپ : صدای مداوم کبك.

قاسد : افا. قاصد، پیغامبر.

قاسك : ا. تنهٔ درخت.

قاسناخ : ا. قفیس، طبق چوبی، ظرف چوبی برای پیمانه کردن غلات.

قاش : ا. قاچ، پاره‌ای از هندوانه یا خربزه.

قاش : قاچ، ترك، درز، شکاف.

قاشاو : ا. قشو.

قاش قاش : قاچ قاچ، ترك ترك.

قاشقونجی : ص مر. سلیطه، زن بی شرم و حیا.

قاش کردن : م. قاچ کردن.

قاعده : ا. قاعده، قانون، رسم.

قاغەز : ا. کاغذ.

قافقلۆز : ظرف و ظروف سفالی، وسایل آشپزخانه سفالی.

قافك : ا، (ز). سفال.

قافلّه : ا. قافله، کاروان.

قافوو : ا. تنهٔ درختی که سیل آنرا کنده است.

قاق : ص. خشك، گوشت خشك.

قاقا : ا. قهقهه، خنده با صدای بلند.

قاقا : ا. خوردنی به زبان بچه.

قاقله جنۆکه : امر. ناخن شیطان، جدار آهکی خارجی حلزون.

قاقله سۆنه : امر. حلقه پارچه‌ای که زیر طبق روی سر می نهند.

قاقله سوێنه : نک. قاقله سۆنه.

قاقوم : ا. قاقم.

قاقه : نک. قاقا.

قاقەز : ا. کاغذ.

قاقیژك : ا. کلاغ.

قاقیشك : ا، (ز). کلاغ.

قاگەز : ا. کاغذ.

قالّ : اصـ، ص. آدم شلوغ و پر سروصدا، سروصدا، غوغا.

قالّ : ص. پخته، کارآمد، از کار درآمده.

قالّاخ : ا، (ز). تپاله.

قالّاخی : ا. کلاغی، روسری سیاه بانوان.

قالّاخیپۆش : ص فا. سیاه پوش.

قالان : ا، (ز). شیر بهاء.

قالّاو : نک. قاژ.

قالّاوه بوولّینه : امر. کلاغ سیاه و سفید.

قالّاوه ڕەشه : نک. قاژ.

قالّایی : ا. قلع.

قالّب : ا. قالب، بدن، اندام، اسکلت.

قالّ بوون : م. از کار درآمدن، کارآمد شدن.

قاڵتاخ : ص. قالتاق، زبان باز، رند.
قاڵتاخ : ا. تنه زین، قسمت چوبی یا فلزی زین.
قاڵدرمه : ا. پله، پلکان، نردبان.
قاڵس : ص. دلتنگ، دلخور، عصبانی، دلگیر.
قاڵس بوون : م. دلگیر شدن، عصبانی شدن، دلخور شدن، دلتنگ شدن.
قاڵس کردن : م. دلگیرکردن، عصبانی کردن، دلتنگ کردن.
قاڵسی : ح مصـ. دلتنگی، عصبانیت، دلگیری، دلخوری.
قالك : ا، (ز). پوست گردو و بادام و امثال آن، پوسته، پوکه.
قاڵ کردن : م. سروصدا کردن، شلوغ کردن.
قاڵ کردن : م. از کار درآوردن، تمیز و پاك کردن، آب کردن روغن.
قاڵماسك : ا. فلاخن، قلابسنگ.
قالۆ : ا، (ز). سنگی که بر سر آتش گذاشته شده و بجای ساج از آن استفاده می شود.



قالۆچه

قالۆچه : ا. خرچسونه، نوعی سوسك.
قاله : اصـ. بع بع، صدای بز و گوسفند.
قاڵه : سروصدا.
قاڵه قاڵ : امر. سروصدا، قیل و قال.
قاڵه‌قنگ : امر. ریواس، گیاهی از تیره ترشکها.
قاڵی : ا. قالی.
قاڵیچه : امصغ. قالیچه.
قامچی : ا. شلاق، تازیانه، شلاغ.
قامك : ا. انگشت.
قامیش : ا. نی.
قامیشه‌ڵان : امر. نیزار.
قامیشی شه‌که‌ر : ا. نیشکر.
قان : ا. خون بهاء.
قانتر : ا، (ز). قاطر، استر.
قانزانج : نک. قازانج.
قانگ : ا. اسپند، اسفند.
قانگڵه : ا. کلافه نخ یا ابریشم به درازی یك طول دست.
قانگه : ا. پی، پی دیوار.
قانگه‌ڵه : نک. قانگڵه.
قانه : ا. قواره پارچه، پارچه با آن طول که از کارخانه بیرون آید.
قاو :ا. پارچه یا پنبهٔ خشکی که در فاصله سنگ و آهن چخماق جهت آتش گرفتن گذاشته شود، پیفه، پد، پود.
قاو : ا. ظرف، ظروف آشپزخانه.
قاو : ا. شایعه، حرفی راست یا دروغ که بر سر زبانهاست.
قاوتاندن : م، (ز). گریزاندن، سروصدا کردن بخاطر دیدن دزد و خطاکار.
قاو داخستن : م. شایع کردن، حرفی را بر سر زبانها انداختن.
قاودان : نک. قاوتاندن.
قاوت : ا. قاووت.
قاورمه : ا. قاورمه، پخته گوشت که

نمك سود شده و جهت نگاهداری در ظرفهای دربسته و محفوظ ریخته شود.

قاوغ : نک . قاپۆر.

قاو کردن : م. بانگ زدن کسی را بنام و با صدای بلند، خواندن، سروصدا کردن، بانگ برآوردن.

قاولەمە : ا. قابلمه.

قاوو قوو : نک . قاڵە قاڵ.

قاوە : ا. قهوه.



قاوە بڕێژ : ا. ظرفی که در آن قهوه بوداده می شود.

قـاوە تـوون : ا. صبحانه، ناشتایی، غذایی که قبل از ظهر خورده می شود.

قاوەجاخ : امر. قهوه جوش.

قاوەجۆش : امر. قهوه جوش.

قاوەچی : ص مر، امر. قهوه‌چی، آبدار.

قاوەخانە : امر. قهوه‌خانه.

قاوەسینی : امر. قهوه سینی، سینی.

قاوە قاو : نک . قاڵە قاڵ.

قاوەڵتوون : نک . قاوەتوون.

قاوەڵتی : نک . قاوەتوون.

قاوەیی : ص نسب، ا. قهوه‌یی.

قای : (ز)، علامت سؤال. آیا.

قایخ : ا. قایق، کرجی، دسته کشتی.

قایخەوان : ص فا. قایق بان، کسی که قایق را هدایت کند، قایقچی.

قایش : ا. کمربند چرمی.

قایغ : نک . قایق.

قایق : نک . قایخ.

قایم : ص. قایم، محکم، استوار، پای برجا.

قایم بوون : م. قایم شدن، پنهان شدن.

قایم کاری : ح مصـ. قایمکاری، محکم کاری.

قایم کردن : م. قایم کردن، پنهان کردن.

قایمە قووڵە : ص مر. تنومند، کت و کلفت، مستقر، چهاربند قوی.

قبراخ : ص. قبراق، چابك، چست، چالاك.

قت : ص، امفـ. خارج از دور، خارج شده از بازی، طرد شده.

قتاو : ا. کتاب.

قتاوخان : ا. مکتب، مکتبخانه.

قتاوی : ص نسـ. مکتبی، محَصل، شاگرد مدرسه، دانش‌آموز.

قت وفت : امصـ. ارجه ورجه، حرکت، تکان، جنبش.

قجیلك : ا. انگشت کوچك.

قخ : کلمه نهی از انجام کار برای بچه‌ها.

قدقدانك : ا، (ز) . غلغلك.



قاوە جۆش

قدیلکانیّ : نک . قدقدانك.
قدیلکه : نک . قدقدانك.
قر : ا. شبنم یخ زده، پژ.
قرِ : ا. ادا و اطواری که مخصوصاً به کمر دهند.
قرِ : امص. قحط، خشکسالی، بی حاصلی، مرگ و میر.
قراج : ص، (ز). زمین بی حاصل، زمین که چریده شده و بدون گیاه و علف باشد.
قراش : قاچ، پاره‌ای از هندوانه یا خربزه.
قراش قراش : ص، ا. قاچ قاچ.
قراك : ا. کلاغ.
قرالّیّ : ا. گردوی میان خالی که بدرخت مانده باشد.
قرِان : م. تفأل بد زدن، پیشگویی بدی کردن، قار قار کردن «کنایه» نفوس بد زدن.
قرِاندن : نک . قران.
قرِانن : نک . قران.
قرباق : ا. قورباغه، غورباغه.
قربۆق : نک . قرباق.
قربووز : ص، ا. کسی که دارای ریش و سبیل سیاه و سفید است.
قرِ بوون : م. تمام شدن، مردن، نابودی دستجمعی زندگان، تلف شدن از گاز.
قرپ : ا. گردشکن.
قرپاندن : م. لخت کردن درخت از شاخه و برگ، گردشکن کردن.
قرپۆك : ا. مویز و کشمش خشك.
قرپۆل : نک . قرپۆك.
قرپه : امص. صدای شکستن درخت و چوب.
قرپێنه : ا. آرغ، آروغ.
قرت : ص. قرتی، جلف، هرزه.
قرتاڵه : ا. سبد.
قرتان : م. بریدن، قطع شدن، قطع شدن طناب، بریدن طناب یا نخ در نتیجه ضربه، بریدن با قیچی.
قرتاندن : م. بریدن، قطع کردن، بریدن با ضربه.
قرتانن : نک . قرتاندن.
قرت کردن : نک . قرتان.
قرتکه : ا. قطعه، بریده، تکه، تیکه، بخش کوچك.
قرتماخه : ا. کبره، ترشح خشك شده دماغ.
قرته : امص. صدایی مانند صدای مرغ کُرچ.
قرتیان : م. بریده شدن، قطع شدن، بریده شدن با ضربه.
قرِتیّ خستن : م. تمام کردن، نابود کردن، کشتار دستجمعی.
قرِتیّ که‌فتن : م. تمام شدن، نابود شدن، مردن و نابود شدن دستجمعی زندگان.
قرِتیّ که‌وتن : نک . قرِتیّ که‌فتن.
قرتێنه : ا. نر و ماده فلزی که به جای دکمه بکار می رود.

قرتیل : ا. پس مانده آخر، پس مانده جلو حیوانات.

قرچ : اصـ. قرچ، صدایی مانند افتادن آب در روغن مذاب، صدای شکستن شاخهٔ درخت.

قرچ : تغییر شکل و حالت جرم و مانند آن در برابر آتش.

قرچاندن : م. آب کردن روغن بر سر آتش.

قرچانن : نک . قرچاندن.

قرچاننەوه : م. درد سوختن پوست در اثر داروهای سوزاننده یا روغن داغ.

قرچاو : امف. مذاب، ماده مذاب، چرم جمع شده بر اثر گرما.

قرچ و برێژ : اصـ. صدای سوختن و کباب شدن گوشت.

قرچۆڵ : ص. لاغر، بیجان، مردنی، ضعیف.

قرچه : صدایی مانند افتادن قطره آب در روغن مذاب، صدای شکستن شاخه درخت.

قرچ هەڵهاتن : م. لاغر شدن، ضعیف شدن.

قرچ هەڵهاتن : م. جمع شدن چرم و مانند آن در اثر گرما.

قرچیاگ : نک . قرچاو.

قرچیان : م. آب شدن روغن بر آتش، مذاب شدن.

قرچیان : م. جمع شدن چرم و مانند آن در مقابل گرما.

قرخ : نک . قرچۆڵ.

قرخاندن : م. صدای نامنظم از گلو درآوردن مانند صدای هنگام خفگی یا سرفه‌های دایمی مرطوب.

قرخن : ص نسب. کسی که از گلو صدای خفه درمی آورد، کسی که بدلیل داشتن نابسامانی در ناحیه گلو کلماتش نامفهوم است.

قرخنه : نک . قرخن.

قرخۆڵ : نک . قرچۆڵ.

قرخه : اصـ. صدایی که از گلوی گرفته خارج می شود.

قردێله : ا. نوار پارچه‌ای، باند نازك پارچه‌ای که موها را با آن بندند.

قرژاڵ : ا. خرچنگ.

قرژانگ : نک . قرژاڵ.

قرژه : اصـ. صدای آب در روغن داغ.

قرساندن : م. فرو کردن چیزی در چیز دیگر با فشار.

قرش : ا، (ز). خس و خاشاکی که با باد به حرکت درآید.

قرِقرِۆك : ا. نای، حنجره، گلوگاه.

قرِقرِه کردن : م. غرغر کردن.

قرقەمێ : (ه)، نک . قرِقرِۆك.

قرم : امصـ. عزم، تصمیم، اراده، میل، قصد.

قرماندن : م. غریدن، با صدای بم و مقطع بر سر مردم، صدا کردن خوك یا قوچ در حال جفتگیری.

قرمانن : نک . قرماندن.

قرمچ : امف. پلاسیده، پژمرده، کنفت، چین برداشته.

قرمچان : م. پلاسیدن، کنفت شدن، چین برداشتن.

قرمز : ا. قرمز، سرخ.

قرمژن : اصـ. صدای بهم خوردن خشك فلزات مانند آهن و سلاح.

قرمه : اصـ. گرمب، گرنب، صدای شکستن درخت، صدایی مانند صدای خوك یا قوچ در حال جفتگیری.

قره‌چی : (با)، نک. قرمچ.

قرنای : نک. قران.


قژ

قرنجان : م. ماندن پوست بدن لای گیره یا دو لنگه در و امثال آن، زخمی شدن پوست بدن در نتیجه فشار دو جسم سخت.

قرنجاندن : م. زخمی کردن پوست بدن در نتیجه فشار دو جسم سنگین.

قرنجانن : نک. قرنجاندن.

قرنگه : اصـ. صدای بهم خوردن زیورآلات زن و اسب.

قرپیك : ا، (با). سه شش روز، هیجده روز از بهار که فصل باران است.

قرێژ : ا. چرك، کثافت، چربی بدرنگ بدن.

قرێژ : ص. چرکین، کثیف.

قرێن : امص، (ز). جدال لفظی.

قرێوه : اصـ. صدای بزم و شادی و خوشی.

قزه : ص. ترسو.

قزه : ص. مرد زن نما.

قژ : ا. مو، گیس.

قژ : ا. کف سرکه و چیزهای تخمیر شده.

قژ به‌سەر : لقبی برای زنان.

قژ کردن : م. کف کردن سرکه، تخمیر.

قژن : ا. لقبی برای زنان.

قژن : ص نسب. کسی که موی زیاد به سر دارد.

قژنه سەر : نک. قژ به‌سەر.

قژه : ا. کف سرکه، کف تخمیر.

قژه کردن : م. کف کردن در نتیجه تخمیر.

قژیاك : ا، (ز). کلاغ.

قست : ا. قسط، قسمتی از بدهی.

قسر : ص. حیوان نازا، نازایی حیوانات.

قسمەت : ا. قسمت، نصیب، بخش، سهم.

قسن : سنگهایی که به دور قبر گذاشته می شود.

قسه : ا. قصه، راز، داستان.

قسه : امف، ا. گفته، صحبت، گفتگو، مکالمه.

قسه‌بڕین : م. حرف کسی را قطع کردن چه در زمان صحبت داشتن و چه در مورد ادعایی.

قسه به‌سەر قسه داهاوردن : م. حرف توی حرف آوردن.

قسه‌تاڵ : ص مر. بدزبان، کسی که حرفهای درشت و ناشایست زند.

قسه خواردنه‌وه : م. حرف خود را

خوردن، حرفی را که بر زبان آمده است بیان نکردن.

قسه خۆش : ص مر. خوش سر و زبان، خوش زبان، شیرین سخن.

قسه دەرهاوردن : م. حرف نادرستی دربارهٔ کسی زدن، شایعه نادرستی درباره کسی رواج دادن، حرف درست کردن.

قسەدەرهێنان : نک . قسەدەرهاوردن.

قسه دەرهێنان : م. حرف از کسی کشیدن.

قسه رەق : نک . قسه تاڵ.

قسه ڕەوا : ص مر. کسی که حرفش دررو دارد، کسی که حرفش را دیگران قبول دارند.

قسەزان : ص فا. کسی که می داند چگونه حرف می زند، کسی که خوب حرف می زند.

قسەزل : ص. کسی که حرفهای بزرگتر از میزان و شرایط خود می زند.

قسەسارد : نک . قسەتاڵ.

قسەشکاندن : م. حرف یکی را زمین زدن، از کسی اطاعت نکردن.

قسه قوت : ص مر، امر. حرف گنده، کسی‌که حرفهای‌گنده و بزرگتر از سن و سال و میزان معلومات خود می زند.

قسه قووت دان : نک : قسه خواردنەوە.

قسه کردن : م. گفتن، حرف زدن، گفتگو کردن، مکالمه کردن، بیان داشتن، تشریح کردن، شرح دادن.

قسه کەر : افا. متکلم، گوینده، کسی که حرف می زند.

قسه گێڕانەوە : م. بازگو کردن حرف، تعریف کردن، تکرار کردن حرف.

قسه لەڕوو : ص. کسی که حرفهایش را رو راست می زند، بی‌رو در وایسی.

قسەنەستەق : ص‌مر، امر. حرف خوش، کلام برجسته، گفته شیرین.

قسەوباس : افا، ا. بحث، شایعه، خبر.

قسەوەر گرتن : م. حرف یاد گرفتن، موضوع یا راه حرف زدن را از کسی آموختن.

قسەهەڵبەست : ص فا. شایعه‌ساز، کسی که حرف ناراست درست کند و بگوید، کسی که به دیگران حرف می بندد.

قسەهێنان : م. تفتین کردن، حرف آوردن و بردن.

قشپل : ا. پشکل.

قشتیلانه : ص، امصغ. کوچك و ظریف، ریزه و خوشگل، اندك و زیبا.

قشقەڕە : ا. کلاغ زاغی، زاغی، زاغ، زغن.

قشلاخ : ا. قشلاق، سردسیر، کوهستان.

قفڵ : ا. قفل.

قفڵ دان : م. قفل زدن، قفل کردن.

قفه : ا. سرفه.

قفین : م. سرفه کردن.

قڵ : ا. جوش، غل، غلیان.

قل : ا. دانه.

قڵاخ : ا. تپهٔ کود حیوانات.

قڵاشتن : م. شکافتن، چاك خوردن.

قڵپاندنەوه : م. ریختن مایعات، بر گرداندن ظرف محتوی مایعات.

قڵپه : اصـ. صدای ریزش مایعات از ظرف دهان تنگ.

قڵت : نک . قڵ.

قڵته : نک . قڵ.

قڵته دان : م. غُل زدن، جوشیدن، در حال غلیان بودن.

قڵته قڵت : غُل غُل ، خندەهای تك تك.

قڵته قلت کردن : م. غُل غُل کردن مایعات در حال جوشیدن.

قڵخ : ا. قیچی پشم چینی.

قڵخ : ا. قلع.

قلغ : ا. قلق، لم، راه، روش، عادت.

قلق : نک . قلغ.

قڵم بوونەوه : م. ریختن مایعات.

قڵمه : اصـ. صدای ریختن آب در کوزه.

قڵه : ص، ا. آتش روشن، آتش شکفته.

قلەت : کلفتی، ضخامت، قطر.

قلیان : ا. قلیان، چپق.

قلیان ئاوی : ا. قلیان.

قلیاندار : افا. آبدار، قلیاندار.

قلیان دەیمی : امر. چپق.

قڵیاو : ا. قلیه.

قلیچکه : امصغ. دنبالچه، دمی به اندازه دم بز.

قلینجك : نک . قلیچکه.

قلینج : ا. انگشت کوچك دست.

قلینچکه : نک . قلیچکه.

قڵیش : ا. ترك، درز، شکاف.

قڵیشان : م. درز بـردن، شکـاف برداشتن، ترك برداشتن.

قڵیشاندن : م.شکاف دادن، ترك دادن، درز دادن، ترکاندن، شکافتن.

قڵیشاو : امف. شکافته، چاك خورده، ترك پیدا کرده، درز برده.

قڵیش بردن : م. شکـاف بـردن، درز بردن، ترك برداشتن، چاك خوردن.

قڵیف : ا. جلد، غلاف، برگ.

قڵیه : نک . قڵیاو.

قڵیه : ا. قلیا، شور، گیاه شور، گیاهی که در صابون سازی از آن استفاده می شود.

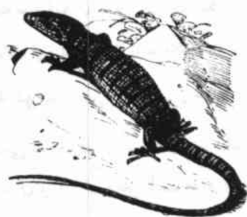
قم : ا. جرعه.

قمار : ا. قمار.

قمار باز : ص فا. قمار باز.

قمباو : آبیاری اضافی کشت.

قمقمۆك : ا. سوسمار، نوعی مارمولك بزرگ.



قمڵاخ : ا. زمین ترك برداشته از بی آبی.

قمیش : ا. قمش، رهن، کندەای مانند قنات، تیره چاه.

قنج : ص. برجسته، زمین بلندتر از اطراف.
قنج بوونەوە : م. برجستن، برخاستن، راست شدن.
قنج کردنەوە : م. بلند کردن، برخیزاندن، ورجه کردن.
قنجه قنج : ارجه ورجه.
قنچك : نک . قلیچکه.
قنچك : ا. قطعه، تیکه،پاره‌ای از هر چیز.
قنچك : ا. سبزی و گیاه جوان نازك.
قنچکان : ا. سرزانو نشستن.
قنچکه : ا. جوش، جوش صورت.
قنچکه : سرپنجه راه رفتن، خرامیدن، باناز رفتن.
قنچکه سڵام : ا. گل مژه.
قنچکه سڵاو : نک . قنچکه سلام.
قنچکه کردن : م. نشستن، سرزانو نشستن، چهار زانو نشستن، مانند بز نشستن.
قنك : ا. آشیانه، لانهٔ مرغ.
قنگ : ا. مقعد، پیزی، کون.
قنگانیسك : ا. آرنج.
قنگاو : ا. کون آب، انتهای آب زراعی.
قنگ دانەوە : م. نشستن برای اندك زمانی.
قنگدەر : ص فا. مفعول، کونی، ابنه‌یی، امرد.
قنگر : ا. کنگر، گیاهی از تیره مرکبان و از دسته لوله گلی‌ها.
قنگر پاچ : امر. ریشه کنگر، آن قسمت از کنگر که زیر خاك است.
قنگ گرتن : م. توانایی بچه به نشستن.
قنگڵاشك : امر. کنگر خشك شده.
قنگه بان : ص مر، امر. پست بام، بام کوتاه.
قنگه خشکێ : امص. نشسته راه رفتن، خود را روی زمین کشیدن.
قنگه خلیسکێ : امص. با کون رفتن، نشسته رفتن، نشسته لیز خوردن، کون خیزه.
قنگه‌خورۆکه: امص، ا. خارش مقعد در نتیجه کرمك «اکسیور» یا اکزما و غیره، کرمك ⁶ اکسیور.
قنگه‌خەو : ا. خواب کوتاه، چرت.
قنگەر : ا، نک . قنگر.
قنگەزە : ا. خاندان، ریشهٔ خانوادگی، فامیل.
قنگه‌سووتکه : امص. سوختگی مقعد بچه.
قنگه قنگ کردن : م. کار را عقب انداختن، درکار اهمال کردن، دست دست کردن.
قنگه‌گاز : ا. زخم جلوگاه اسب و الاغ.
قنگه‌نشینکه : ا. بچه‌ای که توانسته است برای اولین بار بنشیند.
قنگه نشینه : نک . قنگه‌نشینکه.
قنگه و تلوور : ا. کسی که یك وری خوابیده، کسی که به پهلو دراز کشیده است.


قنك


قنگه خورۆکه

قنگ‌هه‌ڵته‌کێنه : امر. دم جنبانك.
قنیات : امصد. قناعت.
قنیات کردن : م. قناعت کردن.
قوبا : ا، ص، (ز). ماست بریده، ماست نگرفته.
قوبکه : ا. برجستگی، گنبد، گنبدی، قبه.
قوبوول کردن : م. قبول کردن، پسند کردن.
قۆبی : ا، (ز). باتلاق، چاله آب.
قوپ : ا. جرعه آب.
قۆپ : ا، (ز). قوز.
قوپان : م. غرشدن، فرورفتن فلزات در نتیجه فشار.
قوپاندن : م. غرکردن، فروبردن فلزات در نتیجهٔ فشار.
قوپاو : ص. غر، ترکیده، فرورفته، غر شده در نتیجه فشار.
قۆپچه : ا. دکمه.
قۆپز : ا. قمپز، چاخان، گزافه، دروغ.
قوپکه : نک. قوبکه.
قوپۆز : ا. پوزه.
قوپه‌ن : چند بوته سبزی که در میان کرت یا مزرعه سبزی از سایر بوته‌ها بلندتر است.
قۆپی : ص، (ز). خمیده قوزدار.
قۆپی : ص. فرورفته، زمین پست آب گرفته.
قوپیان : م،نک. قوپان.
قوپیای : نک. قوپان.
قوت : ص. برجسته.
قوت : ص. قُد، یکدنده، خودسر.
قوت : ص. کوتاه.
قوت : ص. مترصد، آماده، گوش به زنگ، براق.
قوتابخانه: امر. مکتب، مکتبخانه، مدرسه.
قوتابی : نک. قتاوی.
قوتار : نک. قوت.
قوتاسه : ا. زیور نقره‌ای زنان.
قوتان : م. کوبیدن، زدن.
قوتان : ا. کپر، خانه باغی.
قوتاوخان : نک. قتاوخان.
قوتاوی : ح مصد. برجستگی.
قوت بوونه‌وه : م. برخاستن، برجستن، راست ایستادن، خیزبرداشتن.
قۆتر : ص، ا. اسب و الاغ و استر پیر و از کار افتاده.
قوترمه‌پا : ا، (ه). مچ پا.
قوتحه : ص. بسیار زیبا، بسیار قشنگ، دلنشین، نایاب از خوبی.
قوتفین : م، (ز). یخ زدن بدن از سرما، بی حس شدن از سرما.
قوتك : ا. نیم تنه.
قوت کردنه‌وه : م. تحریك کردن کسی به مقابله با دیگری، علم کردن کسی در مقابل دیگری.
قوتکه : ا. قسمت برجستگی کوه، قله کوه، دماغه کوه.
قوتم : ا، (ز). ریشه مانده درخت

بریده در زمین.
قوتوو : ا. قوطی.
قوت و قوّل : ص مر. قوی، تنومند، پهلوان، بزرگ جثه.
قوتوو گوگرد : امر. قوطی کبریت.
قوتووله : ا. چراغ موشی، قوطی حلبی پر نفت که فتیله بر آن گذارند و مانند چراغ موشی استفاده کنند.
قوته : ص. قُد، یکدنده، خودسر.
قوته‌ره : ا. ریشه درخت نیم سوخته، چوب نیم سوخته.
قوته قوت : ارجه ورجه، بالا و پایین پریدن به منظور اظهار وجود.
قوته‌ك : ا، (ز). نیم تنه کوتاه که بر روی پیراهن پوشیده می شود.
قوتی : نک. قوتوو.
قوّتین : سربرهنه، سرلخت.
قوّجه : حرکت دهان برای جویدن.
قوچ : ح مص. قربانی.
قوّچ : ا. مسابقه اسبدوانی، اسبدوانی.
قوّچ : ا، (ز). تله برای حیوانات درنده.
قوّچ : ا. شاخ، جنگ شاخ.
قوّچاخ : ص. چالاك، چابك، فرز، جمع و جور.
قوّچدار : ص فا. شاخدار.
قوّچ دان : م. شاخ زدن، شاخ به شاخ شدن.
قوّچ قوّچانیّ : جدال با شاخ، شاخ به شاخ شدن.
قوّچکه : ا. کلاه گوشه‌دار بچه.
قوّچکه سوّرانی : ا. آستین بلند پیراهن کردی.
قوّچ لیّدان : م. شاخ زدن، شاخ به شاخ شدن.
قوّچ‌وه‌شیّن : ص. گوسفند شاخ زن.
قوّچه قانی : ا. قلاب سنگ، فلاخن.
قوّخ : ا. درخت شفتالو، هلو.
قوّخ : ص. خمیده، قد خمیده.
قوّخته : ا. خانه باغی، خانه کوچکی در باغ برای باغبان.
قوّخ دان : م. خمیدن پشت انسان، لاغر شدن، تکیده شدن.
قوّخلّ : ا. خانه کوچك.
قوّخه : ا. سرفه.
قوّدك : ا، (با). آینه.
قوّدی : ا، (ز). آینه.
قوّدی : ا. قوطی.
قود قود : اصـ، (ز). قدقد، صدای مرغ.
قوّر : ص. لاغر، ضعیف، کم جان.
قوّر : ص. بد، زشت، بدکار، مزخرف، پوچ، آدم تو خالی.
قوّر: ص. کسی که به بیماری فتق مبتلاست.
قوّر : ا. زنگ بزرگ گردن حیوان پیشاهنگ.
قور : ا. گِل، گِل شل.
قورئان : ا. قرآن.
قورئان دان : م. قسم به قرآن دادن.
قوراچکه : ا. نای، حنجره، گلوگاه، خرخره.


قورباق

قوڕا دەرێ : ا، (ه). پاشنه در.
قورازه : ص. قراضه، شکسته و غیرقابل استفاده.
قوراقی : (ز)، نک . قورازه.
قورانچك : نک . قوراچکه.
قۆڕاندن : م. صدا در آوردن گاو.
قوڕاو : ا. لجن، گل، گل وشل، گل شل.
قوڕاوی : ص نسب. گل آلود.
قورباق : ا. قورباغه، غورباقه.
قوربان : ح مص. قربان، قربانی.
قوربانی : ا. حیوانی که قربانی می شود.
قربانی کردن : م. قربانی کردن، فدا کردن.
قوڕ بەسەر : ص مر. بدبخت، بیچاره، گل‌به‌سر، شخصی که یکی از افراد نزدیك خانواده‌اش فوت شده است.
قوڕبەست : چیزهایی را با گل روی هم گذاشتن مانند سنگهای یك دیوار که فاصله آنها را با گل پر کنند.
قورپ : نک . قرپینه.
قورپ : اص. عق، حالت قی، غثیان.
قوڕپێوان : م. گِل به سر گرفتن از غم و غصه.
قوڕ پێەو دان : م. به گل گرفتن« کنایه از خراب شدن و خراب کردن.
قۆرت : ا. ناملایمت، ناهنجاری، نکبت، بدبیاری.
قورت : اص. صدایی که موقع آشامیدن مایعات از گلو در می آید.
قورتاندن : م. جمع کردن لب به علامت اعتراض یا ادا در آوردن.
قورتانن : م، نک . قورتاندن.
قورتم : نک . قوراچکه.
قۆرتی : ق، (با). چکی، بدون وزن، خرید و فروش بدون توزین.
قۆرچ : ا، (ز). پوست سبز گردو.
قورچمین : م. کندن گیاه با دست.
قورخ : ا، (ز). ستاره سهیل.
قۆرخ : ا.قرق، ممنوع، قدغن.
قورس : ص. سنگین، وزین.
قورس : ا. قرص، حب.
قورسایی : ح مص. سنگینی، قرصی، گرانی، ثقل.
قورس کەمەر : امر. تاتوره، قرص کمر.
قورس نەعنا : امر. قرص نعناع، تافی با عطر نعنا.
قورس و قۆڵ : ص مر. سنگین، محکم، بسیار سنگین، قرص.
قورسي : نک . قورسايي.
قورسی : ا. کرسی، چهار پایه.
قورسی نیان : م. کرسی گذاشتن.
قورعه : ا. قرعه، پشك، نصیب، سهم.
قۆرغ : نک . قۆرخ.
قۆڕ قوڕاچکه : نک . قوڕاچکه.
قۆڕ قۆڕە : ا. نوعی فرفره چوبی که میان خالیست و سوراخی در بغل دارد وقتی با نخ به زمین کوبیده می شود از آن صدای سوت مانندی در می آید.

قورِ قوراِکه : نک . قوراِچکه.
قورِ قوشم : ا. سرب.
قورِقِینه : نک . قرپینه.
قۆرِك : ا، (ز). پس گردن.
قورِگ : نک . قوراِچکه.
قۆرگ : ا، (ز). آخرین مهره‌های بدن آدم.
قورِگ دراو : ص. پُرچانه، وراج، هرزه‌گو، کسی که حرف زیاد و بی معنی با صدای بلند می زند.
قورِگ درِیاگ : نک . قورِگ دراِو.
قورِ گرتنه‌وه : م. گِل درست کردن، گِل گرفتن.
قورم : ا، (با). ریشه درخت بریده.
قورِمساخ : ص. قرمساق، جاکش، دیوث.
قورمه دار : ا. تنه یا ریشه از خاك بیرون افتاده درخت.
قورمیش : ا. کوك ساعت.
قۆرن : ا. گناه، تقصیر، کوتاهی.
قورِنازك : ا. آرنج.
قورنجین : ا، (ز). وشگون، نشگون، نیشگون.
قورنچك : نک . قورنجین.
قورِنه : ا. گوشه، کنج.
قورنه‌ت : (با)، نک . قورنه.
قوروۆ : ا. شبنم یخ زده، پُژ.
قورواق : ا. وزغ، قورباغه.
قوروان : نک . قوربان.
قوروان چوون : م. قربان رفتن.
قوروانی : نک . قوربانی.
قوروانی کردن : قربانی کردن، فدا کردن.
قورروسکان : م. ناله کردن و زوزه کشیدن سگ هنگام زخمی شدن.
قورروسکه : اص. زوزه سگ.
قورروۆقه : تفرق و آرایش و شکل بندی سواران هنگام حمله.
قورروۆك : ص. میان خالی، نجوف.
قورروۆڵ : نک . قورروۆك.
قورنچك : نک . قورنجین.
قورروو : نک . قوراچکه.
قوررووقه : ح مص. تفرق، پراکند گی، تفرق جمع، پراکند گی مردم.
قۆرِه : اص. غر،صدای شکم، صدای گاو.
قۆره : ا. غوره، انگور نرسیده، قوره.
قۆره :ا. آبغوره، شیرهٔ غوره.
قۆره‌ت : ا. قدرت، توان، نیرو، انرژی.
قۆره‌خانه : ا. قورخانه، کارخانه اسلحه سازی، محل انبار کردن سلاح، جبه خانه.
قۆرِه قۆرِ : ا. غرغر.
قۆرِی : ا. قوری.
قۆرِی : ا. نوعی مارمولك.
قۆرِیات : اج. اراجیف، مزخرفات.
قۆرِیانه زه‌رده : امر. بزمجه.
قورِین : ص نسب. گِلی، ساخته شده از گِل،سفالین.
قورینگ : ا. کلنگ، پرنده‌ای از راسته



قۆرِی

دراز پایان.

قوڕیه : نک . قوری.

قوز : ا. کُس، فرج، آلت مادگی.

قوّز : ص. زیبا، قشنگ، شوخ و شنگ.

قوّزاخه : ا.غوزه، قوزه، غلاف پنبه که پنبه از آن برنیاورده باشند.

قوّزتنه‌وه : م.چیزی راگرفتن، چیزی را قاپیدن.

قوّزراوه : امف، ا. باد آورده، پیدا شده.

قوزلّقورت : امر. قزلقورت، بیماری انگلی گوسفند.

قوّزلاّخ : نک . قوّزاخه.

قوّزلاّخه : نک . قوّزاخه.

قوزولّقورت : نک . قوزلّقورت.

قوّزه : ا. سرفه.

قوّزه ڕه‌شه : ا. بیماری سیاه سرفه.

قوّزین : م. سرفه کردن.

قوژبن : نک . **قوڕنه**.

قوّژیانه : ا.سوسمار.

قوس : نک . قوز.

قوسان : م. آماسیدن پادر نتیجه کوبیدگی و خستگی.

قوّستنه‌وه : نک . قوزتنه‌وه.

قوش : ا، (ز). خرمن آماده کوبیدن.

قوش : ا. قوش، پرنده شکاری.

قوشقن : ا، (ز). قشقن، زیردمی، تسمه‌ای که زین یا پالان را از جلو رفتن نگاهمیدارد.

قوشقن : ص. مرغ پرکنده بدون قرار دادن در آب گرم.

قوشقن : ص. عصبانی.

قوشقن کردن : م. پَرکندن مرغ بدون قرار دادن در آب گرم.

قوشقن کردن : م. عصبانی کردن.

قوشقی : ص. عصبانی، خشمگین.

قوّشمه : ص. شوخی باز، کسی که مسخره بازی می کند.

قوّشه : ص. نحس، شوم، نامبارك، بد اختر، بدیمن، بدنگین.

قوّشه‌ن : ا. قشون، لشکر، ارتش.

قوّشه نیان : م. میدان گرفتن، اسب دواندن، چهار نعل رفتن، میدانداری کردن در حال سواری.

قوفلّ : ا. قفل.

قوفلین : م. یخ زدن از سرما، خشك شدن از سرما.

قوفه : ا. قایق.



قوفه‌وان : نک . قایخه‌وان.

قوّق : ا، (ز). یك رأس حیوان.

قوّقز : ص. برجسته، محدب، بر آمده، ورقلمبیده.

قوّقزایی : امص. تحدب، برجستگی، برآمدگی.

قولّ : ا. غُل، جوش، آب در حال

جوشیدن.

قوڵ : سر پهن‌تر تخم‌مرغ.

قول : ا. پا از زانو به پایین.

قول : ص، ا. آدم سیه چرده، سیاه فام، سیاه بام.

قول : ا. یکدسته علف چیده شده.

قول : ا، (ز). سوراخ، آبرَو.

قوّڵ : ص. قوی،عظیم، درشت اندام، قوی‌البنیه.

قوّڵ : نک . قول.

قوّڵ : ا. بازو، آستین.

قوّڵ : ص، ا. کشیك، کشیکچی.

قوّڵ : ا. دسته‌ای از مردم.

قوّڵ : ا.ناحیه، منطقه، حوزه.

قولاپ : قلاب، قلاب ماهیگیری.



قولاپ : ا. سیخونك پای خروس.

قولاپ : ا. قلاب کاموا بافی.

قولاپ دۆزی : ح مص. قلابدوزی.

قوّلاچه : ا. جعل، خرچسونه، سوسك.

قوڵاخ : ا. محل تجمع ماهی در زمستان.

قوڵاخ : ا. کمینگاه شکارچی.

قوڵاخ : ا. محل تقسیم آب زمینهای زراعتی.

قوڵاخ : ا. قسمتی از بدن حشم که به وسیله حیوان درنده خورده شده و چوپان آنرا به عنوان برگه به صاحب مال نشان می دهد.

قوڵاخ چوون : م. کمین کردن شکارچی، خف کردن، رفتن ماهی به نقطه‌ای برای گذراندن زمستان.

قوڵاخه : محل تجمع ماهی در زمستان.

قوڵاخه دان : م. جمع شده ماهی در گوشه‌ای از آبگیر و زیر یخ و زمستان.

قولانج : ا. وجب.

قوّلانچه : ا. جعل، خرچسونه.

قولب : ا.قفل.

قول بوون : م.سوراخ شدن.

قول بەن : امر. بازوبند.



قوّڵ بەند : نک . قوّڵبەن.

قولپ ۰ ا. قفل.

قولپ : ا. غـل، جـوش، آب در حـال جوشیدن.

قولپدان : م. غل زدن، جوشیدن.

قوڵپه : اص. صدای غل زدن.

قول پێچ : ا. مچ‌پیچ، پاپیچ.

قوڵت : ا. غُـل، جـوش، آب در حـال جوشیدن.

قوڵت : ا. غوطه، فرورفتن در آب.

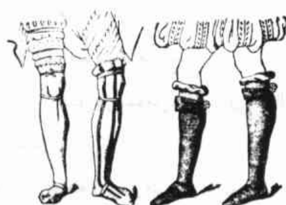
قوڵتەش : ص، ا. قلتش، قلتشن، قلتبان.

قوڵتیان : م. غوطه خوردن، فرورفتن در آب.

قوڵتیای : (ھ)، نک . قوڵتیان.
قولچماخ : ص. قولچماق، زبر و زرنگ، مکار، تیز و تند، زورگو.
قۆڵچی : ا. مأمور مالیات.
قۆڵداخ : امر. خلخال، دستبند زیور زنانه.
قوڵدان : م. غل زدن، جوشیدن.
قولدر : ص. قلدر، قوی، زورگو.
قولدور : نک . قولدر.
قولغ : ص. زیبا، قشنگ.
قوڵف : ا. قفل.
قوڵف کردن : م. قفل کردن، بستن.
قوڵف لێ نان : م. قفل کردن، بستن.
قوڵف لێ نان : م. حرمت گذاشتن، احترام کردن.
قولقولانچکه : امر. بالشتك گردی که زیر طبق روی سر قرار داده می شود.
قول کرن : م، (ز). سوراخ کردن.
قولله : ا. قله.


قول‌مشت

قول مشت : امر. کف دست.
قولمه : ا. نوعی ملخ.
قۆڵمه : ا. ساق پا.



قۆڵنج : ا. بیماری قلنج.
قوڵنگ : نک . قورینگ.
قوڵنگ : ا. کلنگ.
قوڵنگه : ا. کلنگ.
قولوپ : ا، (ز). جرعه.
قولۆر : ا، ص. میان خالی، مجوف.
قولۆر : ص. نامیزان، نابار، نامنظم.
قولووج : ا. چاه عمیق.
قولووچ قولووچ : اصـ. زوزه و نالهٔ سگ.
قولووچ قولووچ : امر. زمین پست و بلند.
قولوور : ص. گود، ناهموار، ناصاف.
قولوولوو : ا. بازی قایم باشك، قایم موشك.
قولوه‌که‌ن بوون : م. غلبه کن شدن.
قوله : ا. قله.
قوڵه : ا. سر پهن تخم‌مرغ.
قۆڵه : نک . قۆلانچه.
قوله بانك : امر. ایوانی که در آن می خوابند.
قوڵه بنه : افا. مفتن، دوبهم زن، فتنه گر.
قوله پسکێ : امصـ، ق. پاورچین، بی صدا راه رفتن.
قوله‌په : ا. مچ پا، قوزك پا.
قوله‌پێ : نک . قوله‌په.
قوله‌ڕه‌ش : ا. کاکاسیاه.
قوڵه شین : ا. خرگوش.
قوله فیسقه : نک . قوله‌په.
قوله فیسکه : نک . قوله‌په.
قوڵه قوڵ : ا. غل‌غل، جوش، آب در حال جوشیدن.
قوله مشتێ : چیزی را پنهان در دست

کسی گذاشتن.

قوڵه نگ : ا. کلنگ.

قۆڵه وانه: ا. پوششی که کارگران روی آستین لباس خود می کشند تا از کثیف شدن و فرسوده شدن آن جلوگیری نمایند.

قۆڵ هه ڵکردن : م. آستین بالا زدن، تصمیم گرفتن به انجام دادن کاری.

قوڵیان : م. غل زدن، جوشیدن، پختن.

قولیك : ا. زندان.

قولینجی : ا. نیشگون، وشگون.

قوم : ا. جرعه، قلپ.

قوم : ا. آبشخوار، ظرف آب حیوانات.

قوماته : ا. قنداق بچه.

قوماته کردن : م. قنداق کردن بچه.

قومار : ا. قمار.

قومار باز : ص فا. قمارباز.

قومار بازی : ح مص. قمار بازی.

قومارخانه : امر. قمارخانه.

قوماش : ا. قماش، اسباب، امتعه، اثاثه، جنس.

قومامه : ا. کوك لحاف و تشك.

قۆمان : م. اتفاق افتادن، رخ دادن، روی دادن، پیش آمد بد کردن.

قومبەر : قمپز، فیس، افاده، تکبر.

قومپاره : ا. خمپاره.

قومپازنه : ا. پاشنه پا.

قومپانی : نک . قومپاژنه.

قومپز : نک . قومبەر.

قومپوز : نک . قومبەر.

قومپوز دەرکردن : قمپز در کردن، فیس و افاده فروختن، گزافه گفتن.

قومراخ : ص. آماده، گوش به زنگ.

قومری : ا. قمری.

قومقمۆك : ا. نوعی سوسمار.

قومقومه : ا. قمقمه.

قومڵاخ : نک . قومراخ.

قومڵاخ : گِل سفت.

قوم لێدان : م. مکیدن، مك زدن.

قوموش : ا. قمش، کانال، راه آب، رهن، نقب.

قوموش لێدان : م. قمش زدن، رهن کندن، کانال زدن، نقب زدن.

قومووش : نک . قوموش.

قۆمه : افا. حادثه، واقعه، رویداد، اتفاق.

قومەش : نک . قوموش.

قومەش کەن : افا. مقنی، قمش کن.

قۆمیان : م. رخ دادن، اتفاق افتادن، پیش آمد کردن.

قۆمین : نک . قۆمیان.

قۆناخ : ا. قنداق تفنگ، قنداق بچه.

قۆناخه : نک . قوماته.

قۆناخه پێچ : ص مر. بچه‌ای که در قنداق پیچیده شده است.

قونار : ا. شاخه اضافی مو که هرس می شود.

قونار کردن : م. هرس کردن، شاخه‌های اضافی درخت را زدن.

قۆناغ : امر. حوضخانه، سالن، مهمانخانهٔ منزل، مضیف.

قۆناغ : ا، نک . قۆناخ.

قوناغ : مسافتی که در یکروز پیموده شود.

قۆناغه : نک . قوماته.

قۆناغه کردن : م، نک . قوماته کردن.

قونتاخ : ا. قنداق تفنگ.

قونتك : ا. دلمه.

قونچك : (ز)، نک . قورنه.

قونچرك : ا. وشگون، نیشگون، چنگ، اثر ناخن بر پوست.

قونچکه : نک . قنچکه.

قوندا : نک . قنگ‌ده‌ر.

قونداخ : نک . قونتاخ.

قوندك : ا. کدو تنبل.



قونده‌ره : ا. کفش پاشنه بلند.

قونده‌ره کردن : م. موج آب در جویبار براثر وجود سنگ و مانع.

قونری : ا. پوتین.

قونسوول : ا.کنسول.

قونگره : ا. کنگره، برج دیدبانی.

قونه : ا. ورجه، لی‌لی، حرکتی مانند روش کبك، جهیدن و رفتن.

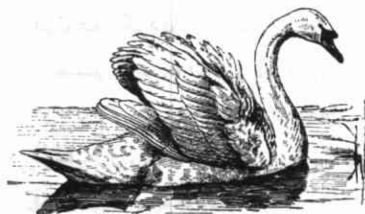
قونه قونه : نک . قونه.

قونه کردن : م. ورجه کردن، لی‌لی کردن، جهیدن هنگام راه رفتن، مانند کبك راه رفتن.

قونێر : ا. دمل.

قونیك : نک . قوله‌په.

قوو : ا. قو، پرنده‌ای از راسته پا پرده‌داران.



قوو : اصـ. غلغله، هیاهو، سروصدا.

قوواش : نک . قوشقون.

قووپك : ا. برجستگی، قوز، بلندی.

قووت : با «رووت» معنای لخت و برهنه میدهد.

قووت دان : م. قورت دادن، فرو دادن، بلعیدن، بلع کردن.

قووت کردن : م، نک . قووت دان.

قووته : ص. لخت و پتی، برهنه، لختی، فقیر، بی چیز، ندار.

قووته‌ڵ : نک . قووته.

قووتی : ح مصـ. لختی، برهنگی، عریانی.

قووجانن : م. بستن، بستن اعضائی مانند چشم یا دهان و غیره.

قووچ : ص. بلند، برجسته.

قووچان : نک . قووجانن.

قووچاندن : نک . قووجانن.

قووچاو : چشم یا دهان یا دست بسته.

قووچەکە : ا. انگشتانه خیاطی.
قووداکەفتن : م.شایع شدن، هوپیچیدن.
قووڕاندن : م. گریستن با صدای بلند، زوزه کشیدن سگ.
قووڕانن : نک. قووڕاندن.
قوورت دان : نک. قووت دان.
قووڕە : اص. صدای گریه، ناله،زوزه.
قووڕە کردن : م. گریستن با صدای بلند، گریه کردن همراه با ناله، زوزه کشیدن.
قووز : ا. قوز، برجستگی، بلندی.
قووس : ا. گردهٔ بدون روغن.
قووش : ا، (ز). قوش، باشه، سنقر.
قووقاندن : م. خواندن خروس.
قووقانن : نک. قووقاندن.
قووقە : اص. صدای خروس.
قووڵ : ص. گود، فرورفته، مقعر.
قوولاندن : م. بانگ دادن، خواندن خروس، صدا بلند کردن.
قوولانن : نک. قوولاندن.
قووڵایی : ح مص. گودی، ژرفا، عمق.
قووڵك : گودی کوچك، تقعر.
قووڵ کردنەوە : م. عمیق کردن یك جای عمیق، عمق دادن به یك موضوع.
قووڵکە : ا. آتشدان، کوره.
قووڵکە : نک. قووڵك.
قووڵکە : ا. گودی یا کندەای کنار سنگ آسیا که آرد حاصل در آن ریخته می شود.
قوولە : اص. صدای بلند، گریه همراه صدای بلند.
قوولە کردن : م. قوولاندن.
قووڵی : نک. قووڵایی.
قووڵینە : سبد بزرگ و پهن ساخته شده از ترکهٔ بید که در آن نان نگهداری می شود.
قوون : ا. کون، مقعد، ماتحت.
قوونار : نک. قونار.
قوون دەر : نک. قنگ دەر.
قوونەبان : نک. قنگەبان.
قوونە و تلوور : نک. قنگە و تلوور.
قوونێر : ا. دمل محل نشیمن.
قووەت : ا. قوت، زور، توان، نیرو، طاقت.
قووەت دار بوون : م. قوت داشتن، زور داشتن، توان داشتن، نیرو داشتن.
قوێخا : ص، ا. کدخدا.
قوێشە : ا، (ز). پاردم، رانکی، قشقون.
قویل : نک. قووڵ.
قویلە : نک. قوولە.
قوین : نک. قوون.
قەب : ا، (ز). کشتی، زورآزمایی.
قەبا : ص، (ز). کت و گندە، درشت، نازیبا، زشت، تنومند.
قەبارە : ا. قوارە.
قەباڵە : ا. قبالە.
قەبر : ا. قبر، گور، مزار.
قەبرسان : ا. قبرستان، گورستان.
قەبرستان : نک. قەبرسان.
قەبرخە : ا. پهلو، کنار، نزدیك.

قەبرغە : نک . قەبرخە.

قەبز : ا. قبض، رسید.

قەبز : ص. بیس، خشك.

قەبزە : ا. خزە.

قەبزی : ح مصـ. دلتنگی، ملالت، تنگ‌دلی، غمناکی، اندوهگینی.

قەبزی : یبوست، خشکی مزاج.

قەبقاب : نک . قاپ قاپ.

قەبلاندن : م. تقویم کردن، بها کردن، نرخ کردن، ارز بستن.

قەبلین : م، (ز). رسیدن زراعت.

قەبووڵ : امصـ. قبول، پذیرش.

قەبووڵبوون : م. قبول شدن.

قەبووڵکردن : م. قبول کردن، پذیرفتن.

قەبە : نک . قەبا.

قەبەڵنای : م، (ز). پرداختن زکوة و فطریه.

قەبیلە : ا. قبیله، طایفه، ایل، فامیل.

قەپ : ا. گاز، ظرفیت دهان که با دندان از چیزی بریده شود.

قەپات کردن : م. انداختن، بدور انداختن، دور ریختن.

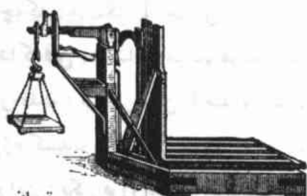
قەپاخ : نک . قاپۆر.

قەپاڵ : ا. گاز پر دهان، پر دهان از چیزی گاز زدن.

قەپاڵگرتن : م. گاز گرفتن پُر دهان، پر دهان از چیزی گاز زدن.

قەپان : ا. قپان.

قەپانجە : بالشتك گرد روی سر زیر



قەپان

طبق.

قەپانچی : ص، ا. قپاندار.

قەپاندنەوە : م. چیزی را «مانند قاووت» با لب خوردن.

قەپان کردن : م. قپان زدن، قپان کردن.

قەپانن : م. قاپیدن، در بردن.

قەپ داگرتن : م. دهن انداختن برای گاز زدن‌بەچیزی،نرخ چیزی‌را بالاتر از حد معمول خواستن.

قەپ گرتن : م. گاز گرفتن.

قەپڵاخ : ا. کلاه پوستی.

قەپوبڕ : نک . قات و قڕ.

قەپوچك : ا. قاشق چوبی پهن.

قەپۆز : ا. پوزه.

قەپ و قڕ : ص فا. ساکت، صامت، بی‌حرکت.

قەپۆل : ص، ا. آدم زشت، آدم نازیبا، بدترکیب.

قەپولکە : ا. خیار و خیار چنبر و بادنجان خشك که در زمستان از آنها استفاده می شود.

قەپۆلە : نک . قەپۆل.

قەپوو : پنج انگشت باز رو بطرف و صورت دیگری به علامت تنفر.

قەپووك : ا. کشمش و مویز خشك و

غیر قابل مصرف.

قەپوولك : ا. پشت پا، فنی در کشتی که پا جلو پا گیرند.

قەت : ق. هرگز، هیچگاه.

قەتار : ا. قطار، صف، رج، ریسه.

قەتاربەستن : م. صف بستن، قطار بستن، به صف ایستادن، ریسه شدن.

قەتارچی : ص مر، امر. قطارچی، قاطرچی.

قەتار کردن : م. قطار کردن، به صف کردن، ریسه کردن.

قەتارە : ا. قطاره.

قەتاندن : م، (ز). گذراندن، سپری کردن، پشت سر گذاشتن.

قەتاندن : م، (ز). بریدن، قطع کردن.

قەتحە : نک. قوتحە.

قەتران : ا. قطران.

قەترە : ا، (ز). وسمه.

قەترە : ا. قطره، چك.

قەترەچەکان : ا. آبدزدك، قطرەچکان.

قەتعە : ا. قطعه، بخش، پارەای از چیزی، تکه.

قەتك : ا، (ز). خیار دیم.

قەتك : (با)، نک. قطعه.

قەتڵ : امص. قتل، کشتار.

قەتماغە : امر. کبره، خشکهٔ روی زخم.

قەتی : ا. بدبده، کرك.

قەتیز : ص. منتظر، مترصد، آماده، بر سر کاری بدون اقدام مانده.

قەتیس : نک. قەتیز.

قەجەری : ا. نوعی پالان.

قەچاغ : ا، (با). قاچاق.

قەحبە : ص. قحبه، فاحشه، روسپی.

قەحبەخانە : امر. فاحشه خانه، جنده خانه، روسپی خانه، قحبه خانه.

قەحت : امص. قحط، خشکسالی، نبود، فقدان.

قەحتی : ح مص. قحطی، خشکسالی، نایابی، کم یابی.

قەحفك: ا، (ز). ظرف سفالی، ظرف گلین.

قەد : قد، اندازه.

قەد : ا. تا ، لا.

قەد : قد، قامت، بالا.

قەدارە : ا. قداره.

قەدبڕ : ا. میان بُر، نزدیکترین راه.

قەدبەن : ا. شال، چیزی که به پشت بسته می شود.

قەدپاڵ : ا. دامنه، سرازیری کوه، کناره کوه.

قەدر زانین : م. قدر دانستن، سپاسگزار بودن.

قەدرە : ص. جوانی که تجربه یافته است، جوانی که دارد از سن جوانی می گذرد، پیرو کهنسال.

قەدریٚ : ص نسب. قدری.

قەد کردن : م. قد کردن، تا کردن، دولا کردن.

قەد کردن : م. پایین کشیدن شاخه درخت، بریدن شاخه درخت، بریدن

درخت.

قەد کێشان : م. قد کشیدن، بالا کردن، رشد کردن.

قەدەخە : امف. ممنوع، نهی شده، منع شده.

قەدەغەن : نک . قەدەخە.

قەدەك: ا. پارچهٔ کرباس رنگین.

قەدەم : ا. قدم، گام، پا.

قەدەمخەیر: ص. کسی که به هر جا رود خیر و خوشی با خود بدانجا برد.

قەدەم ڕاکرن : م. گام برداشتن، قدم برای انجام مقصودی برداشتن، گام نهادن.

قەدەم شەڕ : ص. کسی که به هر جا رود شر و بدی و دردسر برد.

قەدەم لێدان : م. قدم زدن، راه رفتن با تأنی.

قەدەمنیان : م. قدم نهادن، گام برداشتن، به راهی افتادن، به راهی رفتن، به کاری دست یازیدن.

قەدید : ا. گوشت خشك.

قەدیفك : ا، (با). قدیفه، قطیفه.

قەدیفە : نک . قەدیفك.

قەدیم : ص. قدیم، سابق، پیشین.

قەدیمی : ص نسب. قدیمی، پیشین، دیرینه، کهن.

قەر : ا، (ز). قرض، وام، بدهی، نسیه.

قەڕابە : ا. قرابه، صراحی.

قەراج : ا. میش سفید چشم سیاه.

قەراخ : ا. کناره، دیواره، هزاره، دور، محیط، کنار.

قەرارداد : ا. قرارداد، پیمان، عهد نامه.

قەراردان : م. قرار دادن، چیزی را در جایی گذاشتن، هشتن، عهد کردن، پیمان بستن، قرار گذاشتن، قرارداد کردن، تعیین جیره و حقوق کردن.

قەرارگا : امر. قرارگاه، محل استقرار.

قەرازە : ا. کمند، زنجیر بستن اسب و استر.

قەراغ : نک . قەراخ.

قەراغ گرتن : گوشه گیر شدن، از کاری یا از جامعه دوری گزیدن، معتکف شدن.

قەراغە و گرتن : کناره چیزی مانند نان را گرفتن.

قەراڵ : ا. کشیش.

قەرام : ا. در پوش چرمی ظرف آب.

قەران : ا. قران، سکەای برابر یکصد دینار.

قەڕان : ا. میدان تاخت و تاز اسب، میدان اسبدوانی.

قەراو : ا. شبنم.

قەرپاڵ : ا، (ز). لباس وصلەدار.

قەرپۆز : ا. قاچ زین.

قەرپۆس : نک . قەرپۆز.

قەرپووز : نک . قەرپۆس.

قەرتاڵە : ا. سبد، سبد میوه.

قەرتماخە : نک . قرتماخه.

قەرخاز : ص فا. طلبکار.

قەرد : ا. قرض، بدهی.
قەردار : ص فا. بدهکار، قرض دار.
قەرز : نک . قەر.
قەرزار : نک . قەردار.
قەرزدار : نک . قەردار.
قەرزدان : م. قرض دادن، نسیه دادن، عاریه دادن.
قەرز دانەوە : م. قرض پس دادن، تأدیه کردن، از زیر دین کسی در آمدن.
قەرزسەنن : م. قرض گرفتن، وام ستاندن، قرض کردن، نسیه گرفتن.
قەرز کردن : نک . قەرزسەنن.
قەرزکوێر : ص مر. کسی که قرض را پس نمی دهد یا به سختی پس می دهد.
قەرزو قۆڵە : ا. قرض، قرض و قوله.
قەرساندن : م، (با). بستن مایعات با قوام آوردن یا سرد کردن یا تخمیر، تغلیظ، سفت کردن مایعات.
قەرسەقول : ا. مدفوع اسب، پهن، مدفوع اسب که بهمان صورت و شکل دفع شده باشد.
قەرسەقول تلەوکەر : ا. سرگین غلتان، نوعی جعل.



قەرسیل : ا. قصیل.
قەرسین : م، (ز). منعقد شدن در سرما، یخ بستن، خشك شدن از سرما.
قەرفین : م، (ز). شکستن درخت از سرما یا خودبخود.
قەرقاش : ا. گوسفند سفید چشم سیاه.
قەرقاوڵ : ا. قرقاول، پرنده‌ای از راسته ماکیان.
قەڕقەشە : ا. قرقشه، نزاع، جدال، دعوا، قیل و قال، دردسر.
قەرقەمێ : ا، (ه). مشك و خیك کهنه‌ای که میوه یا آلو در آن نگاهداری می شود.
قەرمیچین : م. جمع شدن، چروك شدن، کنفت شدن، مچاله شدن.
قەرمین : نک . قەرسین.
قەڕن : ا. قرن، زمانی برابر یکصد سال.
قەرواش : ا، (ز). کُلفت، خادمه.
قەرە : ق، ا. نزدیك، اطراف، محیط، دور، پهلو، کنار.
قەرەباڵغ : ص مر. شلوغ، شلوغی، ازدحام، هیاهو، غلغله.
قەرەبرووت : ص مر. هر چیز نیم سوخته، نیمسوز، سیاه شده در اثر سوختگی.
قەرەبۆ : ا. عوض، بجای، بدل، تلافی.
قەرەبۆ کردنەوە : م. تلافی کردن، عوض دادن.
قەرەبوون : م. غالب شدن، مسلط شدن، چشت شدن، چشته خور شدن.
قەرەبەشە : ا. نوعی مرغابی.
قەرەبینا : ا. کارابین، قارابین، نوعی تفنگ.

قەرەج : ا. کولی.
قەرەچناخ : ص. پُرچانه، وراج، هرزه‌گو، کسی که زیاد حرف می زند.
قەرەچۆڵ : ا. ریشه خانوادگی، ریشه فامیلی.
قەرەچی : ص نسب. کولی، غربتی.
قەرەزاخ : ص. هرزه‌گو، پُرچانه.
قەرەزاخ : ص. کسی که زیاد گریه می کند.
قەرەسەوە : امر. ابریق، ظرف مسین دهان باریك.
قەرەقاچ : امر. نوعی درخت بوته مانند که با شاخه‌های آن سبد بافته می شود.
قەرەقاز : ص مر. عصبی، حساس، زیاد گریه کن، سر و صدا کن.
قەرەقوورت : ا. قره‌قروت.
قەرەقووش : قرقوش، بیماری استخوان قلم دست اسب.
قەرەکەوتن : م. نزدیك شدن به چیزی یا کسی، دور چیزی رفتن، پهلو به پهلو با کسی شدن.
قەرەم : ا. نوعی نی، نوعی نی میان خالی، نی.
قەرەمینا : نک . قەرەبین.
قەرەنتوو: ا. سیاهی، شبح، سایه‌ای از دور.
قەرەنفول : ا. قرنفل، گیاهی از دسته دو لپه‌ایها و جدا گلبرگیان.



قەرەواش : نک . قەرواش.
قەرەوڵ : ص، ا. قراول، نگهبان، پاسدار.
قەرەوڵڕوین : م. نشانه رفتن، هدف گیری کردن.
قەرەونە : ا. کرم سیاه رنگی که در کشك پدید می آید.
قەرەوی : نک . قەرەبۆ.
قەرەوێڵە : ا. چهار پایه.
قەرینە : ص. قرینه، مشابه، برابر، مساوی، متساوی.
قەزا : قضاء، اتفاق، حادثه.
قەزا بوون : م. گذشتن، سپری شدن.
قەزاتە : ا. روزنامه.
قەزاوگێڕ : افا. قضاگردان، بلاگردان.
قەزخوان : امر. ثمر درخت ون.
قەزك : (با)، نک . قەرەقاچ.
قەزوانسم : ا. درفش مانندی که با آن دانه‌های ثمر درخت ون را سوراخ کرده از آن تسبیح سازند.
قەزەب : ا، (ز). جگرسیاه.
قەژە : نک . قژە.

قەژەکردگ : ترشیده، تخمیر شده.
قەساب : ص، ا. قصاب، سلاخ.
قەسابخانە : امر. قصابخانه، سلاخ‌خانه.
قەسابی : ص نسب، ا. قصابی.
قەساو : نک . قەساب.
قەساوخانە : نک . قەسابخانە.
قەساوی : نک . قەسابی.
قەسپ : ا. نوعی خرما.
قەسپەتوو : ا. نوعی توت درشت شیرین.
قەستەقول : نک . قەرسەقول.
قەستی : ق. عمداً، عمدی، دستی، قصدی.
قەسخوان : ا. درخت ون.
قەسد : ا. قصد، آهنگ، نیت.
قەسران : م. جمع شدن بدن یا هر چیزی در اثر سرما.
قەسریك : ا، (با). لگن بچه که در زیر گهواره قرار داده می شود.
قەسرین : نک . قەسران.
قەسفاندن : م. قطعه قطعه کردن گوشت برای فروش.
قەسفین : نک . قەسران.
قەسقان : نک . قەسخوان.
قەسناخ : نک . قاسناخ.
قەسوان : نک . قەسخوان.
قەسەبە : ا. قصبه، شهرك.
قەسوتۆرە : ا. قمه.
قەسەم : ا. قسم، سوگند.
قەسەم خواردن : م. قسم خوردن، سوگند یاد کردن.
قەسیان : ص. فقیر، ندار، بیچاره، مفلوك.
قەسیل : ا. قصیل.
قەش : ص، ا. حیوانی که پیشانی یا صورت سفید دارد.
قەش : ا. نکبت، مصیبت، رنج، خواری، ذلت.
قەشا : ا، (ز). یخ.
قەشان : ا. بز صورت سفید.
قەشان : ص. بدبخت، سیەروز، نکبت‌بار، بد قدم، بد شگون.
قەشاوش : نک . قاشاو.
قەشقە : ا. ابلق، رنگی برای حیوانات.
قەشقە : بدبخت، سیەروز.
قەشمە : ا. بچه میمون، کسی که مانند میمون ادای دیگران را در می آورد.
قەشە : ا. کشیش.
قەشەنگ : ص. قشنگ، زیبا، دل پسند، فرح انگیز.
قەشەنگی : ح مص. قشنگی، زیبایی، نیکویی.
قەشم : نک . قەشا.
قەشتین : م. رفع زحمت کردن، رفتن کسی که به ماندنش دیگران علاقه‌مند نباشند.
قەف : ا. قسمت خمیدهٔ عصا.
قەفانجەرە : ا. تور ماهیگیری که از ترکه‌های بید مخصوصی به شکل سبد ساخته شده و در گدار قرار داده

می شود.

قەفت : ا، (با). دسته گل یا گیاه.

قەفش : ا، (ز). مرتع ضعیف، چرای کم.

قەفلك : ا، (ز). گردن بند کهربا.

قەف و گوڵ : ق. زمانی که کشت گندم کامل و به دانه می نشیند.

قەفەز : ا. قفس.

قەفەزە : ا. قفسه، گنجه.

قەفەزەی‌سنگ : امر. قفسه سینه.

قەفەس : ا. قفس.

قەفیز : ا. قفیس، پیمانه.

قەڤد : ا، (ز). دسته خنجر.

قەڤەت : ا. کود.

قەڤەت : ا، (ز). نیرو، توان، قدرت.

قەڤەت‌دار : ص. قوت‌دار، نیرومند، پُر زور، توانا.

قەقنەس : ا. ققنس.

قەل : ا. کلاغ.

قەل : ا. پرنده، طیر.

قەل : ا. بوقلمون.

قەل : ا. بز و گوسفندی که یك گوش آن را بریده باشند.

قەل : ص، ا. آدم یك چشم، یك چشم.

قەل : یك دسته نی.

قەل : ص. پُر گو، بگو بخند، خوش صحبت، قل و دل.

قەڵا : ا. قلع.

قەڵا : ا. قلعه، حصار، بارو، برج.

قەڵائیکچی : ص شغل. مسگر، درودگر، کسی که ظرف مسی را با قلع سفید می کند.

قەڵاپووت : ص مر، امر. کاسهٔ چشم خالی.

قەڵاپەچن : ص مر. پُر، مملو، لبریز، ظرف لب تختی که از چیزی مانند برنج پخته پُر باشد.

قەڵاپەرچن : نک . قەڵاپەچن.

قەڵاپێو : نک . قەڵاپەچن.

قەڵات : ا. کلات، قلعه بلند بر فراز کوه.

قەڵاتە : ا. قلاده.

قەڵاتە : نک . قەڵات.

قەڵاچن : نک . قەڵاپەچن.

قەڵاچۆ : ح مصـ. نابودی، فنا، عدم، قحطی، مرگ و میر.

قەڵاخی : ا. لباس سیاه، کلاغی، هر چیز سیاه.

قەڵادۆشان : امر. قلمدوش.

قەڵاش : نک . قلیش.

قەڵاش بوون : م. نابود شدن، از میان رفتن، تباه شدن.

قەڵاشتن : م. درز برداشتن، شکاف برداشتن، ترك برداشتن.

قەڵاشدن : نک . قەڵاشتن.

قەڵاشکێن : ا. قلعه شکن، توپ دور زن.

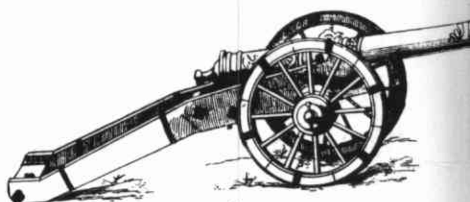
قەڵافەت : ا. اندام، قد و بالا، ترکیب بدن.

قەڵاقەڵا : نک . قەڵاپەچن.

قەڵاکردن : م. پُر کردن، ظرفی را از


قەفەز


قەل



قەڵاشکێن

چیزی لبریز کردن.

قەڵاگە : ا. چوب عصا مانندیست که با آن اثمار درخت مازو از درخت گیرند.

قەلان : م، (ز). گیاه را از ریشه کندن.

قەلانچەبیەی : م، (ه). پرت شدن، از بلندی افتادن.

قەلاندن : م، (ز). پختن، جوشان.

قەلاندن : نک. قەلان.

قەلاندۆش : نک. قەلادۆشان.

قەڵاندۆشکان : نک. قەلادۆشان.

قەڵانقۆچ : نک. قەلادۆشان.

قەڵانگ : نک. قەڵاگە.

قەڵایی : ا. قلع.

قەلب : ا. قلب، دِل.

قەڵب : ص. قلب، بدلی، غیر اصل.

قەڵباز : ا. جست، باز.

قەڵبە : ح مصـ. تیزی، تیزی در هر چیزی.

قەڵبەزە : ا. جست، جست آب از روی سنگ در کف رودخانه.

قەڵبەزەن : افا. متقلب، دغلکار، کسی که سکه قلب می سازد.

قەلبەن : ا. کمربند.

قەلبیر : ا. غربال، غربیل.

قەڵپ : ا. قلب.

قەڵپاخ : ا. قلتاق زین.

قەڵپۆز : ا. قاچ زین.

قەڵپووت : نک. قەڵاپووت.

قەڵتاخ : نک. قەڵپاخ.

قەڵتاخە کۆنە : ص مر. قالتاق کهنه کنایه از آدم پیر و مفلوك.

قەڵتاخ لێدان : م. زین گذاری روی اسب برای اولین بار.

قەڵتاندن : م. قاپیدن، گرفتن و در بردن.

قەڵتە : ص، نک. قورمساخ.

قەڵتەبان : ص. نفهم، رسوا، قلتشن.

قەڵخ : ا. پوست، پوست تازه کنده شده و نرم.

قەڵخان : ا. سپر.

قەڵس : ص، (ز). لاغر، بیجان، ضعیف.

قەڵس : ص. خسیس.

قەڵسۆك : ح مصـ، (ز). لاغری، نحیفی، ضعف.

قەڵسی : امصـ. خساست، لئامت، فرومایگی، پستی.

قەڵسی : امصـ. لاغری، ناتوانی، ضعف.

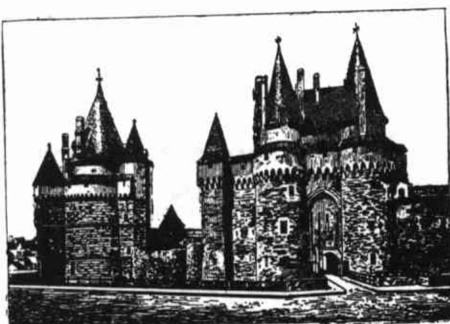
قەڵش : نک. قلیش.

قەڵشان : م. ترك برداشتن تیر از درازا، درز برداشتن درخت در طول ساقه.

قەڵشاندن : م. ترکاندن، درز دادن، ترك دادن، شکاف دادن.

قەڵشین : نک. قەڵشان.

قەلعە : قلعه، برج، بارو.



قەڵغان : نک . قەڵخان.

قەلغەز : ا، (ز). جایی که آب با فشار و سرعت می گذرد، تابگاه، تافگاه.

قەل کردن : م. کوتاه کردن مو، زدن موی سر، کوتاه کردن، ناقص کردن.

قەلاش : ص. قلاش، قلتشَن، بی‌نام و ننگ، بی آبرو، رسوا.

قەڵماسك : ا. فلاخن، قلابسنگ.

قەڵماسە : نک . قەڵماسك.

قەڵماسەنگ : نک . قەڵماسك.

قەلنە : ا. چپق چوبی، قلیان.

قەلۆکە : ا. لوبیا.

قەل و بەرد : ص. دست تنگ، کسی که برای خرج دستش می لرزد.

قـــەل و دەل : ص مـــر. قـــل و دل، بسیار گو، خوش زبان.

قەڵوەز : نک . قەلبەزە.

قەڵوەزە : نک . قەڵبەزە.

قەلەپۆپە : ا. آخرین نقطه درخت، بلندترین نقطه درخت.

قەڵەخ : ا. قیچی، پشم چینی.

قەلەسابوونی : ا. کلاغ خاکستری.

قەڵەش : نک . قلیش.

قەڵەشان : م. ترك بردن، درز برداشتن، شکافتن.

قەڵەشاندن : نک . قەڵشاندن.

قەڵەش بردن : نک . قەڵە شان.

قەڵەشت : نک . قلیش.

قەڵە شتن : نک . قەڵەشان.

قـەلـەقـووچ : امر. معلق «در معلق زدن».

قـەلـەڤ : ص. چـاق، گـنـده، بـزرگ، تنومند.

قەڵەم : ا. قلم.

قەڵەمان : ا. قلمدان.

قەڵەمبڕ : ص فا، ا. قلمبر، قلمتراش، چاقو.

قەڵەمتاش : نک . قەڵەمبڕ.

قەڵەمتراش : امر. قلمتراش.

قەڵەمدان : نک . قەڵەمان.

قەڵەمدادان : م. قلم تراشیدن.

قەڵەمڕەو : ا. قلمرو، منطقه تحت نفوذ.

قەڵەم کردن : قلم کردن پاجوش برای نهال.

قەڵەم موو : ا. قلم‌مو.

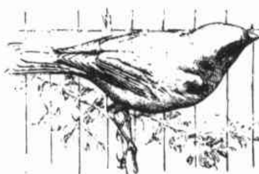
قەلەموون : ا. بوقلمون.

قەڵەمە : ا. قلمه.

قەڵەمەلێدان : م. قلمه زدن.

قەڵەمی : ص نسب. قلمی، باریك، نازك، لاغر.

قەلەندەر : ص، ا. قلندر.
قەڵو : نک . قەلەڤ.
قەڵوەزە : نک . قەڵیەزە.
قەڵێتە : نک . قەڵاتە.
قەلینجەك : ا. انگشت کوچك.
قەم : ا. ناوسمان، ناودانی که آبرا از یك طرف به طرف دیگر می برد.
قەمار : ا. قمار.
قەماندن : م، (با). خشك کردن هیزم تر برای سوزاندن.
قەمت : ا. دو گردوی بهم چسبیده.
قەمتار : ا. کفتار.
قەمتەر : ا. پوزەبند، مهار، مهاری.
قەمتەربوون : م. داشتن و نخوردن، خسیس و لئیم بودن.
قەمتەر کردن : م. مهار زدن، مهار کردن.
قەمتەرە : مانع حرکت آب، سد، هر چیزی که جلو رفتن آب را بگیرد.
قەمتەری : ص نسب. نخور، خسیس، دهن بسته، کسی که دارد و نمی خورد.
قەمچ : ق، (ز). ظرفیت یك کف دست، ظرفیت یك مشت.
قەمچاندن : م. پیچ دادن، کار کسی را گره افکندن.
قەمچك : ا، (ز). دنباله، دم بز.
قەمچ کردن : م. چیدن موی سر با قیچی.
قەمچین : ا. شلاق چرمی، شلاق.
قەمك : ص، ا. دزد، زبردست، دزد چابك.
قەمکە : نک . قەمك.
قەموور : ص. کوژ، کوژ پشت.
قەمە : ا. قمه.
قەمەزەن : ص فا. تیغ زن، کسی که از اموال دیگران سوء استفاده کند.
قەمە زەن : ص فا. قمەزن.
قەمەست : ا. قیچی.
قەمەڵبەن : ا. کمربند.
قەن : ا. قند.
قەنات : ا. قنات، کاریز.
قەنادی : ح مص، ا. قنادی.
قەنارە : ا. قناره، قلاب آویزان کردن گوشت و غیره.
قەناری : ا. قناری، پرندەای از راسته سبکبالان.



قەناس : ص. قناس، کج و معوج، بی‌قواره.
قەناعەت : امص. قناعت، صرفه‌جویی.
قەنج : ص، (ز). خوب، قشنگ، زیبا.
قەند : نک . قەن.
قەنداخ : ا. قنداغ، آب قند داغ.
قەنداڤ : نک . قەنداخ.
قەندان : امر. قندان.
قەنداو : امر. قنداب، شربت قند.
قەندشكێن : ص فا، ا. قندشکن.



قەندان

قەندە : نک . قەلنە.
قەندی ئاوی : ا. قلیان.
قەندیلە : ا. نخود پخته.
قەندیلە : امصغ. قوطی حلبی که در آن نفت ریخته و فتیله گذاشته شده و به جای چراغ مورد استفاده قرار گیرد.
قەنگاس : نک . قەناس.
قەنگە : نک . قەنیلە.
قەنگلیە : نک . قەنیلە.
قەنناد : ص، ا. قناد.
قەنەفلّێ : ا، (ه). تنگ پالان، قطعه طنابی که به جای تنگ به پالان بسته می شود.
قەنەفە : ا. نیمکت.
قەنەواچە : ا. لایی، پارچه آهارداری که برای صاف ایستادن لباس بین آستر و پارچه قرار می دهند.
قەینی : ص، ا. بزغاله شیر سوز، بزغاله زائیده در پاییز، بزغاله لاغر.
قەیارە : ا. قداره.
قەنیلە : قوطی حلبی که در آن نفت ریخته و فتیله گذاره شده و به جای چراغ مورد استفاده قرار گیرد.
قەواخ : ا. پوست چیزهایی مانند گردو و بادام و غیره.
قەوارۆك : ا، (ز). مغز گردو.
قەوارە : ا. قواره، شکل، ترکیب، ثوب.
قەواش : ا، (ز). کفگیر.
قەواق : ص شغل، (ز). کوزه گر.
قەواڵە : ا. قباله.
قەوان : ا. شایعه.
قەوانچە : امف، ص. معلق، پرتاب شده، رها شده در هوا، آویزان.
قەوانچە دان : م. به هوا انداختن، پرتاب کردن، آویزان کردن، معلق کردن.
قەوتی : ح مصـ، (ز). سرپرستی، اداره، مسؤولیت، نگهبانی، مواظبت، توصیه، وصیت.
قەوتی کردن : م، (ز). سرپرستی کردن، اداره کردن، وصیت کردن، توصیه کردن.
قەوچە کردن : م. دهن چرخ دادن، حرکتی که ماده الاغ هنگام جفتگیری به دهان خود می دهد.
قەور : ا. قبر، گور، مزار، آرامگاه، تربت، خاك.
قەوران : ا. قبرستان، گورستان.
قەورخە : ق، ا. نزدیك، کنار، پهلو، اطراف.
قەورسان : نک . قەوران.
قەورکەن : ص فا. قبر کن، گورکن، حفار.
قەورکەنە : ا. گور کن، حیوانی از دسته گوشتخواران و تیره سموریان.
قەوز : ا. قبض، رسید، دستخط.
قەوزە : ا. جل وزغ، آلگ.
قەوزە : امر. قبضه، آنچه با مشت گیرند.
قەوزەبەرد : ا. گل سنگ.

قەوزەقورواق : امر. جل وزغ، آلگ.
قەوڵ : ا. قول، کلام، گفتار، عقیده.
قەوڵانن : م. پرداختن فطریه.
قەوڵ و برِ : عهد و پیمان، بیع و شری، اتمام معامله.
قەولەق : ا. سرمه‌دان، کیسه سرمه.
قەوم : ا. قوم، خویش، خویشاوند.
قەوم : ا. قبیله، طایفه، دسته‌ای از مردم.
قەومان : م. اتفاق افتادن، حادثه‌ای رخ دادن، پیش آمد کردن.
قەوماندن : حادثه‌ای بوجود آوردن، کار ناروا و ناشایستی که عاقبت بد دارد انجام دادن.
قەماو : ص مف، ا. رویداد، اتفاق افتاده، حادثه روی داده.
قەومو خزم : امر. قوم و خویش، خویشاوند، منسوب.
قەومو خوێش : نک . قەوم و خزم.
قەومە : ا. حادثه، اتفاق، رویداد.
قەومیان : نک . قەومان.
قەومین : نک . قەومان.
قەوی : ص. قوی، نیرومند، توانا، قادر، سالم، تنومند.
قەوین : ا. پیزی، مقعد، کون، ماتحت.
قەهبك : ص، (با). قحبه، سلیطه، زن بد کاره، فاحشه.
قەی : ا. قی، استفراغ.
قەی : ا. قید، ایراد، مشکل، مانع.
قەیار کردن : م. قیار کردن، ترمیم نعلبندی.
قەیارە : ا. قداره.
قەیاسە : ا. تنگ پهنی که روی بار بر الاغ و استر بسته شود.
قەیتان : ا. قیطان، نخ.
قەیچی : ا. قیچی، مقراض.
قەید : ا، (ز). قید، پابند.
قەیدك : ا، (ز). بخلق اسب و استر.
قەیران : قران، مدتی که علاج یا مرگ بیمار پیش‌بینی می شود.
قەیرە : ص، ا. جوانی که تجربه یافته، جوانی که دارد از سن جوانی می گذرد، پیر، کهن، کهنسال، خبره.
قەیسەر قوو کردن : م. قرق کردن، خلوت کردن، مرافبت کردن و ممنوع الورود ساختن.
قەیسی : ا. قیسی.
قەیسی و ڕۆن : امر. خوراکی از رخ کردن زردآلو در روغن.
قەیفە : ا. قدیفه.
قەیلۆك : ا. آدمك، لولو سرخرمن، مترسك.
قەی کردن : م. قی کردن، استفراغ کردن، بالا آوردن.
قەیماخ : ا. قیماق، سرشیر.
قەیناغ : ا. دستکش برزگر و دروگر.
قیافە : ا. قیافه، شکل، ریخت، صورت، شمایل.
قیامەت : ا. قیامت، روز رستاخیز.
قیبلە : ا. قبله.
قیبلەنما : امر. قبله نما.



قیله‌نما

قیت : نک . قەوین.

قیت : ص. برجسته، برآمده.

قیتك : ا، (ز). مچ پا، قوزك پا.

قیتکه : ا. چوچوله.

قیته قیت کردن : م. خودنمایی کردن، خود نشانَ دادن.

قیتەڵ : امصغ. کوچك و خودنما.

قیچ : ص، ا. برجستگی در زمینه صافی.

قیچ : ص. کج و معوج، قناس، نامیزان.

قیچك : نک . قیتك.

قیچەو کردن : م. ادای کسی را درآوردن، به کسی دهان کجی کردن.

قێخا : ص، ا. کدخدا، ریش سفید، شیخ بزرگ.

قێخوا : نک . قێخا.

قیر : ا. قیر.

قیراخ کردن : م. قبراق کردن، آماده شدن، خود را برای انجام کاری آماده کردن، دامن به کمر زدن.

قیڕاندن : م. فریاد زدن، نعره کشیدن، داد زدن، فریاد برآوردن.

قیڕانن : نک . قیڕاندن.

قیرتاو : ص. جایی که با قیر پر شده یا با قیر آب‌بندی شده است.

قیرتاو کردن : م. جایی را با قیر اندودن، چیزی را با قیر داغ پر کردن، قیر داغ کردن.

قیرسیچم : ص مر. خسیس، لئیم.

قیرقاج : ا. قیقاج، کج و راست رفتن در سواری، سوار خوبی.



قیقی

قیرقاچ : نک . قیرقاج.

قیڕه : اصـ. فریاد، داد و بیداد، نعره.

قیڕه : ص. فتق‌دار، کسی که فتق دارد، مفتوق.

قیڕه بوون : م. فتق گرفتن.

قیڕه‌گون : کسی که فتق مغابنی دارد.

قیری : ص نسب، ا. قیری، سیاه مانند قیر.

قیز شێوانه‌وه : م. دل به هم خوردن، حال به هم خوردن، حالت استفراغ گرفتن.

قیز شێوڕیانه‌وه : نک . قیز شێوانه‌وه.

قیز کردنه‌وه : نک . قیز شێوانه‌وه.

قیزه‌ون : ص نسب. چیزی که از شدت زشتی یا بدمنظری یا بدمزگی حال آدم را بهم می زند.

قیژانن : م. فریاد کشیدن، جیغ زدن.

قیژه : اصـ. جیغ، فریاد، فحاشی با صدای بلند.

قیسب : ا. تیر بزرگ سقف.

قیسب : ح مص. بدنامی، رسوایی.

قیسکه ته‌نگ : ص. کم ظرفیت، آدم کم جنبه، عصبی.

قیق بوون : م، (ز). لاغر شدن، ضعیف شدن.

قیقی : ا، (ز). دارکوب.

قیژه کردن : نک . قیژانن.

قیژ و واژ : اصـ. داد و فریاد، فریاد و فغان، قیل و قال.

قێلیچ : ا، (با). پوست گردو و بادام و مانند آنها.

قیلکه : امصغ. قطعه چوب، خورده چوب.

قیّماخ : ا. کاچی، آرتوله.

قیمه : ا. قیمه، گوشت چرخ کرده.

قیمەت : ا. قیمت، ارزش، نرخ، مظنه.

قیمەت کردن : قیمت کردن، ارزیدن، ارزش داشتن.

قیمه کردن : م. قیمه کردن، چرخ کردن گوشت.

قین : امص. کین، قهر، غضب.

قیناوی : ص نسب. کینه‌توز، قهرو، غضب‌آلود.

قین جواندن : م. کسی را عصبانی کردن، کسی را به خشم آوردن، کسی را خشمگین کردن.

قین جوین : م. عصبانی شدن، خشمگین شدن، غضبناك شدن.

قین لەدڵ : نک . قیناوی.

قین‌لیّ‌هاتن : م. متنفر بودن از کسی، بد آمدن از کسی.

قین کردن : م. غضب کردن، عصبانی شدن، قهر کردن.

قینه تینه دان : م. چیزی را به چشم کسی کشیدن.

قینه ون : نک . قیناوی.

قین هەستان : نک . قین جوین.

قین هەستاندن : م. کسی را خشمگین کردن، کسی را عصبانی کردن.

قین هەڵسان : نک . قین جوین.

قین هەڵساندن : نک . قین هەستاندن.

قین هەڵگرتن : م. از کسی کینه به دل گرفتن، از کسی رنجیدن، از کسی نفرت پیدا کردن.

ک

ك : ك.

كا : ا. كاه.

كا : برادر، کوتاه شدهٔ واژه «کاکه» یعنی برادر.

کایین : ا، (ز). نشخوار.

کاب : ا، (با). استخوان قاب.

کابان : ص، ا. کدبانو.

کابانیّ : ح مص، (با). قاب بازی.

کابرا : ا. یارو، فلانی.

کابه : ا. کعبه، خانه کعبه.

کاپان : ا، ص، (ز). راه باریك و تنگ، راه مالرو، کوره راهی در کوهستان.

کاپك : ا، (ز). طناب.

کاپۆخ : ا، ص، (ز). کسی که برای جمع آوری علف یا غله درو شده به صورت روزمزد استخدام می شود.

کاپۆڵ : (ز). کاه خرد با خاك قاطی شده.

کاپۆل : نک . کاپۆڵ.

کاپۆڵ : ا. پشت گردن، پشت، سرشانه، گرده.

کاپۆڵك : نک . کاپۆڵ.

کاپیّچ : امر. دل درد حیوانات از خوردن زیاد کاه، تُخَمَه.

کات : ا. وقت، زمان، دم، هنگام، گاه، عصر، دوران.

کاتار : ا، (ز). تاج خروس.

کات ژمیّر : امر. ساعت.



کاتار

کـاج : ا. کـاج، گـیـاهـی از تـیـره مخروطیان راسته بازدانگان.



کاخلّی : ا. گل رنگ، کاجیره.

کادان : امر. کاه دان، انبار کاه.

کادز : ا، (ز). کهکشان.

کادوو : امر. دود کاه، کاه دود.

کاده : ا، (با). کلوچه، نان شیرینی، نان روغنی.

کادی : (با)، نک . کادوو.

کادین : (با)، نک . کادان.

کادین مێشێ : ا، (ز). محل نگاهداری نوزاد زنبور عسل.

کار : ا. کار و کسب، مشغولیت.

کار : ا. کشت و کار.

کار : علامت فاعلی مانند «کرێکار» یعنـی کـارگـر و «گـەچـکـار» یعنـی گچکار و «بەدکار» یعنی بدکار.

کار : ا. امر، دستور، فرمان.

کار ئامەد : ص مر. کارآمد، توانا.

کاراك : ا، (ز). معدن آهن.

کارامە : نک . کارئامەد.

کاربڕ : ص فا. کاربُر.

کاربڕین : م. کار پیش بردن، کار را متوقف نکردن.

کار بەدەس : ص مر، امر. کاربدست، مباشر، مسؤول.

کار بەدەست : نک . کار به دەس.

کارپێچ : ا، (ز). چهار شاخ.

کـار پـێ سپـاردن : م. کـار بـه کـسـی سپـردن، کـاری را بـه کـسـی ارجـاع کردن.

کار پێش بردن : م. کار از پیش بردن، کار را متوقف نکردن، کار را ادامه دادن.

کارت : ا. کارت.

کارتێ : ا. سنگ چاقو تیزکنی.

کـارتـێ کـەوتـن : م. احتیـاج به کسی داشتن، به کسی رو کردن برای رفع نیاز، احتیاج داشتن به کسی.

کارتێنك : ا. کارتنگ، تارعنکبوت.

کار تیخ : امر. سوهان.

کارتیك : نک . کارتیخ.

کارخانە : امر. کارخانه.

کـار خـراو کـردن : م. کـار را خـراب

کردن.

کار خستن : م. کار انداختن، تعمیر کردن، راه انداختن.

کارد : ا. کارد، گزلیك.

کاردان : ص فا. کاردان، مطلع، بصیر، خبره.

کاردۆژه : امر. مغز گردوی سبز.

کارد و پەنێر : کارد و پنیر، دو نفر که با هم کشمکش و ضدیت دارند.

کارده پەله : امر. ابابیل.

کارده وەژه : امر. پوست گردوی سبز.

کارده وەژه کردن : م. درآوردن مغز گردو با چیز نوك تیز.

کارك : ص، ا. میوه کال و نرسیده.

کار ڕێگه خستن : م. کار راه انداختن، شرایط شروع یا پیشرفت کار را فراهم آوردن.

کارزان : ص فا. کاردان، کارآمد، خبره، بصیر، مطلع.

کارژۆله : امر. بزغاله.

کارژێله : نک . کارژۆله.

کارس : ا، (ز). ارزن.

کارك : ا. قارچ.



کارك

کارکرد : ح مص. کارکرد، عمل.

کار کردن : م. کار کردن، عمل کردن، به کاربستن، به جا آوردن.

کارکرده : ص مف. کارکرده، کهنه، نیمدار، متخصص.

کارکوشته : ص مف. کارکشته، مجرب، ورزیده، آزموده.

کارکون : ص فا. کارکن، عامل، مؤثر، مسهل.

کارگ : نک . کارك.

کارگا : امر. کارگاه، محل انجام کار.

کارگوزار : ص فا. کارگذار، مباشر.

کارگەر : ص شغل. کارگر، فعله، عمله.

کارگەر : کاری، مؤثر، فعال.

کارماخ : امر. سرند، الك بزرگ.

کارمەن : ص مر، امر. کارمند.

کارناس : ص فا. کارشناس، خبره، متخصص.

کارنامه : امر. کارنامه، نامه اعمال.

کاروا : ا. کهربا.

کاروان : ا. کاروان، قافله.

کاروان ئاشی : امر. آشی سردستی با تخم مرغ.

کاروانچی : ص. کاروانچی، کاروانسالار.

کاروانسەرا : امر. کاروانسرا.

کاروان قران : امر. کاروان کش، ستاره‌ای که گاهی بسیار روشن است و قبل از پگاه طلوع می کند و کاروان را به اشتباه می اندازد.

کاروان کوژه : نک . کاروان قران.

کار و سەوەرای : (ه)، نک . کار ڕێگه خستن.

کار و بار : امر. کار و بار، مشغولیات.

کارەبا : ا. کهربا.

کاره ڕەهات : در فارسی مکالمه معنی «بساط» را می دهد در جمله «بساطی

سرم آورد»، افتضاح، بی آبرویی.
کارەسات : نک . کارە ڕەهات.
کارەکەر : امر. کنیز، کلفت.
کارە کەو : ا. شکار دستجمعی کبك.
کارەگا : نک . کارگا.
کاری : ص‌نسب. کاری، کارگر، مؤثر.
کاری : ا، (با). دود.
کارێز : ا. قنات، کاریز.
کارێز ماڵین : م. قنات پاك کردن.
کارێز لێدان : م. کندن قنات، قنات درآوردن.
کارێزەبازار : امر. بازار هفتگی که بر سر قنات تشکیل می شود.
کاریگەر : نک . کارگەر.
کاریلە : نک . کار ژۆڵە.
کارین : م، (ز). توانستن، قادر بودن.
کازێوە : ا. بامداد، پگاه، صبحگاه، صبح.
کاژ : ا. پوست انداخته شده حشرات، پوست انداخته شده مار، دگردیسی.
کاژ : نک . کاج.
کاژەرە : امر. کاسه سر.
کاژێر : ا. روزن، دریچه، دربیچه، سوراخی در دیوار.
کاژێلە : ا. کاجیره، گل رنگ.
کاس : ص. کرخت، مات، گیج، بی حس، گود، مقعر.
کاسب : افا. کاسب.
کاس بوون : م. مات شدن، گیج شدن.
کاسبی : ح مص. کاسبی، داد و ستد، تجارت.
کاسك : ا. کاسه سفالین.
کاسك : ص، ا. سبز متمایل به زرد.
کاسمە : ا. نان ساجی که در خمیر آن روغن ریخته شده است.
کاسنی : ا. کاسنی، علفی از تیره مرکبان.



کاسۆ : ا. قشو.
کاسە : ا. کاسه، ظرف، پیاله.
کاسە پشت : امر. لاك پشت.



کاسە سفرە : امر. غذایی که برای همسایەی تازه برای اولین بار فرستاده می شود.
کاسە سم : امر. قسمت شاخی سم.
کاسە شەن : امر. بیل چوبی کاسه مانندی که با آن غله جابجا می شود.
کاسەلێس : ص فا. کاسه لیس، متملق،

طفیلی، ریزه‌خوار.

کاسەمەن : امر. ظرف چوبی کاسه مانندی که جهت پیمانه کردن غلات بکار رود.

کاسەی ئەژنو : ا. کاسه زانو.

کاسەیَ زرانی : ا. کاسه زانو.

کاسەی سمت : ا. فرو رفتگی محل اتصال استخوان ران و لگن.

کاسی : ح مصـ. گیجی، سستی، بیحالی، بی حسی.

کاش : ق. کاش، کاشك، کاشکی.

کاش : ا. سیخ کباب.

کاش : امف. کاشت، کشت، کشته.

کاش : ا، (ز). تپه، تپه کوچك.

کاش : ا. علف هرز، وجین، هرچیز بیهوده، علف بو زده.

کاشکای : نک . کاش.

کاشکایه : نک . کاش.

کاشکایه کوو : نک . کاش.

کاش کایه‌کی : نک . کاش.

کاشکرن : م، (ز). کشیدن چیز روی زمین از بالا به پایین.

کاشکێ : نک . کاش.

کاشمه : ا. کاشم،کاشن.

کاشی : ا. کاشی.

کاغەز : ا. نامه، کاغذ.

کافر : افا. کافر، ناسپاس.

کافرمان : امر. کارد آشپزخانه، کارد.

کافوور : ا. کافور.

کافی : افا. کافی، بسنده.

کاڤ : ا. کاه.

کاڤر : ا، (ز). بره.

کاڤل : ص، (ز). خراب، ویران.

کاك : نک . کاکه.

کاکائوو : امر. کاکائو.

کاکڵ : ا. مغز گردوی تازه.

کاکڵە : نک . کاکڵ.

کاکڵە شێران : امر. قایم باشك، قایم موشك.

کاکڵە مووشان : ا. عنکبوت، تار عنکبوت.

کاکوچ : ا، (ز). چکش.

کاکوچیل : (ز). آش ترخینه.

کاکۆڵ : ا. کاکل، موی جلو سر.

کاکووتی : ا. کاکوتی، گیاهی از تیره نعناعیان.

کاکه : ا. کاکا، کاکو، برادر بزرگ، برادر.

کاکه سیا : امر. کاکا سیاه، غلام سیاه.

کاکی به کاکی : دشت و صحرای خلوت و خالی، کجا به کجا، خالی و خلوت، دشت.

کاکێشان : امر. کهکشان، کاه‌کشان.

کاکیله : ا. دندان آسیا.

کاگڵ : ا. کاه‌گل، کاگل.

کاگڵ کردن : م. کاه‌گل مالی کردن، کاه‌گل کردن.

کال : ص، (با). پیر، پدربزرگ، قوم و خویش.

کاڵ : ص. نارس، نرسیده، کال، نپخته،

خام، رنگ روشن.

کالّ : ا. کشت و کار.

کالّ : ا. رنگ روشن.

کالا : ا. پارچه، متاع، کالا.

کالات : ا. تاراج، تالان، غارت، چپاول.

کالاّن : م. کاشتن، کشتن.

کالان : ا. غلاف.

کالاّنه : ا. گودی چشم.

کال بوون : م، (ز). پیر شدن، سالدار شدن.

کالّ بوونه‌وه : م. رنگ و رو رفتن، بیرنگ شدن، کم رنگ شدن.

کالسکه : ا. کالسکه.



کالّك : ا، (ز). چارق، پاپوش.

کالّوش : ا. گالش.

کالّومه : ا. شمشیر رنگ زده بدون غلاف.

کال و باق : امر. آباء، اجداد.

کالویّش : ا. کالجوش.

کالّ و کرچ : ص مر. کمرنگ، بیرنگ، آدم با موی بور، آدم سفیدروی.

کالّه : ا. چارق، چرم خامی که در برف و باران بجای کفش به پا کنند.

کالّه برِویّش : ا. بلغور.

کالّه‌پیّ : امر. برف به ارتفاع چارق.

کالّه پیّچ : امر. پارچه جوراب مانندی که بپا بسته شده و چارق روی آن پوشیده می شود.

کالّه شیّف : ص مر، امر. شخم زمینی که قبلاً آب نخورده است.

کالّه‌ك : ا، (ز). قوم و خویش، منسوب.

کالّه‌ك : ا. خربزه.

کالّه‌ك : ا، (با). چارق.

کالّه‌ك : ا، (با). گیوه‌ای که در کردستان ساخته می شود.

کالّه‌کال : اص، (ز). بع بع.

کالّه‌کوت : امر. مویز و کشمشی که با هاون و دسته هاون شیره آن گرفته شود.

کالّه مشتیّ : امر. یك نوع بازی که کسی چیزی در یکی از مشتهایش پنهان کرده و از دیگری سؤال می کند که پیدا کند.

کالّه و بوون : نک . کالّ بوونه‌وه.

کالّه هیّش : کاشت زمینی که شخم نخورده است، کال کار.

کالّیّ : ص، ا. بچه بور و سفید، بیرنگ، کمرنگ.

کالّی : ح مص. کالی، خامی و ناپختگی.

کالیار : ا. خیار چنبر تخم.

کالیت : ا. کلبه، کومه، کپر.

کالیماست : امر. سهمی از خرمن که به فقیر داده شود اما نه بحساب زکوه.

کالّیان : م. عصبانی شدن بر کسی، نزاع کردن با کسی، دعوا کردن.
کالیسکه : نک . کالسکه.
کالیۆش : ا. کالجوش.
کالّین : م. کاشتن، کشتن.
کالّین : نک . کالیان.
کام ؟ : کدام؟
کاماخ : ا، (ز). کپل، کفل.
کامار : ا، (ز). کمان غربال و دایره و دف و غیره.
کاماش : ا، (با). برگ توتونی که هنگام سبزی خشك شده‌اند.
کاماق : ا، (ز). کون آب، آب مانده در جوی پس از قطع آب از منبع، بن آب.
کامباخ کردن : م، (ز). ویران کردن، خراب کردن.
کامجا ئانیشا ؟ : کدام یك از ایشان.
کامران : ص فا. کامران، کامروا، موفق، کامیاب.
کامره‌وا : ص مر. کامروا، کامیاب.
کامکار : ص فا. کامکار، کامران، کامروا، سعادتمند، خوشبخت.
کام کردن : م. بیمار شدن حیوان در نتیجه خوراك خوردن حیوانات مجاور و گرسنه ماندن.
کامچو کرن : نک . کام کردن .
کاملّ : ص، افا. کامل، تمام، بدون نقص، ملك.
کامۆخ : افا، (ز). کسی که شیره انگور را با فشردن می گیرد.
کامه : کدام؟ کدام یك؟
کامه‌تا : نک . کامه.
کامه‌تانیّ : نک . کامه.
کامه‌ته : نک . کامه.
کامیان ؟ : کدامین آنها؟
کام یوو ؟ : کدام یك؟
کام یه‌ك ؟ : کدام یك؟
کان : ا. معدن، کان.
کان : ا. خزانه گل.
کانگا : ا. محلی که در آن یك یا چند محصول فراوان یافت می شود مانند ایران که دارای نفت فراوان است.
کانوون : ماه دهم سال.
کانه زبانه : امر. کام و زبانه.
کانه زووانه : امر. کام و زبانه.
کانه‌نیا : م. کاشتن، درختکاری، درست کردن خزانه درخت.
کانیّ : (با). کجا، کجاست؟
کانی : ا. کانی، چشمه، قنات.
کانیاو : امر. آب چشمه، آب قنات، قنات، کاریز.
کانیله : امصغ. چشمه کوچك.
کاواتر : ا، (ه). کبوتر، کفتر.



کاوان : ا، (ه). گردنه.

کاوانەوە : م. سوزش زخم، زق زق کردن جراحت، شدت گرفتن درد.

کاوچۆ : امر. کائوچو.

کاودان : امر. قورمه، کنسرو گوشت.

کاوڕ : ا. بره.

کاول : ص. ویران، خراب.

کاولاش : ص، ا. آسیاب خرابه.

کاول بوون : م. خراب شدن، ویرانه شدن.

کاول کردن : م. خراب کردن، ویران کردن.

کاوڵی : ص. بی حیا، بی آبرو، بی شرم، سلیطه.

کاوجۆ : کاه و جو، علیق.

کاوەتری : ا، (ه). کبوتر، کفتر.

کاوەخۆ : ص مر. آرام، خونسرد.

کاویان : نک . کاوانەوە.

کاوێژ : امر. نشخوار.

کاوێژ کەر : ص فا. نشخوار کننده.

کاوین : ا. کابین، مهر زنان.

کاهن : ا. کاهن.

کاهوو : ا. کاهو، گیاهی از تیره مرکبان.

کاهەرزانی : ا، ص، (ه). انجیر سیاه درشت.

کاهێڵ : ص. کاهل، تنبل، سست، بیکاره.

کاهێڵی : ح مص. کاهلی، سستی، تنبلی.

کایانەوە : م. کاوێژ کردن.

کایلۆش : ا. کالجوش.

کایلێ : ا، (ه). بازیچه، اسباب بازی.

کایە : ا. بازی، سرگرمی.

کایەکلێ : ا. بازیچه، ملعبه.

کایەڵ : نک . کاهێڵ.

کایەن : ا. کاهدان، انبار کاه.

کبریت : ا. کبریت.

کبریتی : ص نسب. کبریتی، پارچه کبریتی.

کبریتی : ا، (ه). کبریت.

کپ : ص. کپ، گرفته «لوله مانند»، بیصدا، کیپ، چفت، به هم پیوسته.

کپ بوون : م. کیپ شدن، کر شدن، بسته شدن، بهم چسبیدن.

کپە و بوون : نک . کپ بوون.

کپی : ح مص. کیپی، چفتی، بیصدایی.

کت : ا، (با). یکی از جفت، تك.

کتاب : ا. کتاب.

کتان : م، (ز). کوبیدن، زدن.

کتاو : نک . کتاب.

کت بەچە: ا. بچه گربه.

کتری : ا. کتری.

کتك : ا. گربه.

کتك کیفیلە : ا. گربه وحشی.



کتکە نەفتینە : ص مر. آدم کثیف و لاغر و بد لباس، آدم دو رو و دغل.

کتو : چون؟ چطور؟ چگونه؟



کاهوو



کتری

کتووپڕ : ق‌مر. ناگهان، ناگاه.

کت و کوێر : ص مر. کتمه کوری، آدمی که حس بینایی ضعیف دارد.

کت و مت : ص. شبیه، مانند، مثل، کاملاً، شبیه و مانند و برابر.

کتووت : ا، ص، (ز). نان خشك کهنه، نان بیات.

کتۆیی : چونی، چگونگی، کیفی.

کته : ا، (ه). گربه.

کتێب : نک . کتاب.

کتێبچه : امصغ. کتابچه، دفتر.

کتێبخانه : امر. کتابخانه.

کتێب فروش : ص فا. کتاب فروش.

کتێو : نک . کتاب.

کتێوخانه : ا. کتابخانه.

کچ : ا. دختر، دوشیزه، باکره.

کچانه : ص نسب. دخترانه.

کچانێ : ص. زن مانند، مردی که حرکات و رفتار زنانه دارد.

کچکه : ص. کوچك، خرد.

کچۆڵه : ا. دختر کوچولو، دختر کوچك.

کچه‌زا : ا. دخترزا.

کچه‌زازا : امر. نوه دختری.

کچینه : ا. سیاهی چشم.

کچینی : ص نسب، ا. پرده، بکارت، دخترگی.

کدارك : ا، (ز). قارچ.

کدوو : ا. کدو.

کڕ : ص. کرچ.

کڕ : ص. مات، مبهوت.

کڕ : ا. پارچه پشمی لباس کردی.

کڕاژ : ا. موم، تفاله عسل.

کراس : ا. پیراهن.

کراسه کردن : م. صابونی‌که به‌خوبی در حال پختن و آماده شدن است.

کڕاش : نک . کراژ.

کڕاکه : ا. گیجگاه، دو طرف پیشانی.

کراڵ : ص، ا. زمین سخت ناهموار.

کڕان : نک . کڕاندن.

کڕاندن : م. تراشیدن، تراشیدن چیزی از روی چیز دیگر مانند کشیدن لبه چاقو روی پوسته هویج یا دندان زدن استخوان برای جدا کردن گوشت.

کڕاندنه‌وه : م. دندان زدن استخوان برای خوردن گوشت از روی آن.

کڕانن : نک . کڕاندن.

کڕاننه‌وه : نک . کڕاندن.

کرانه : ا. کران، کرانه، ساحل.

کراو : امف. انجام شده، شده، انجام گرفته.

کراوات : ا. کراوات.

کراوه : امف. حلاجی شده، پنبه یا پشم زده شده.

کراها : ا. اجاره، کرایه.

کراهانشین : ص فا. مستأجر، کرایه نشین.

کراهه : نک . کراها.

کراهه‌پا : امر. پایمزد.

کڕ بوون : م. کرچ شدن مرغ.

کڕبوون : م. خفه، بیصدا شدن، مات

شدن، مبهوت شدن.

کڕبین : م، (ز). مات شدن، مات بودن، مبهوت شدن.

کڕپیت : (با). کبریت.

کرتان : ا، ص، (ز). گاومیش نر اخته شده.

کرتاندن : م. قطع کردن نخ و طناب با دندان.

کرتان کرن : م. اخته کردن گاو.

کرت کرن : م، (ز). نشانه گذاشتن روی چوب به منظور نگهداشتن حساب و شماره.

کرتمرت : ا، (ز). اسباب، اثاثیه، اثاث‌البیت،اسباب خانه.

کرتناك : ا، (ز). چوب نازك صافی که با آن نان از تنور بر گیرند.

کرتۆپان : ا، ص، (ز). پارچه‌ای که نیکو بافته نشده است.

کرته : اص. صدای جویدن جوندگان.

کرته‌ك : ص، (ز). برفی که با باران بعدی از آن جویهای آب براه افتاده است.

کرته‌ك : (با). زیاد، بسیار.

کرچ : ص. خام، نپخته، سفت.

کرچه : اص. صدای شکستن یا برخورد دو قطعه آهن بر روی هم.

کرخ : ص. کرخت، مات، گیج.

کرخت : نک . کرخ.

کڕخه‌و : ص، ا. خواب خوش، خواب کامل، کسی که در خواب عمیق است.

کردار : امصـ. کردار، عمل، فعل، رفتار.

کردگار : ص. خداوند بزرگ، سازنده، آفریننده، خالق.

کردم : گیرم.

کردن : م. کردن.

کردن پیا : م. فرو بردن، فرو کردن، چیزی را درون چیزی کردن.

کردنه‌وه : م. باز کردن، جدا کردن، وا کردن، هیزم شکستن، گشودن.

کردوکۆشی : امصـ. کوشش و تلاش، تقلا، تنازع، کندوکاو.

کرد و کێش : نک . کرد و کۆشی.

کرده : امفـ. کرده، انجام داده، بجاآورده.

کرده‌وه : نک . کردار.

کرژ : ص مف. باد داده، تابیده.

کرژ : ص. تند، سریع، فرز، چابك.

کرژ : ص. مجعد، پیچ‌دار.

کرژ : ص. جمع شدهٔ چیزهایی مانند چرم در مجاورت گرما.

کرژ و کوڵ : ص مر. چابك، فرز، سریع، تند، چالاك.

کرژ هه‌ڵاتن : م. خشك و جمع شدن چیزهایی مانند چرم در مجاورت آتش.

کرژی : ح مصـ. سرعت، تندی، تیزی، چالاکی، چابکی.

کرس : ا. غاله، آشغال، زباله.

کرشه : ا. نخاله غلات.

کرك : ص، ا. زمین صاف عاری از

سبزی و درخت.

کرکای کرك : نک . کاکی به کاکی.

کڕ کردن : م. خفه کردن، از زبان انداختن، کشتن کسی در نهان.

کڕکڕاگه : امر. گیجگاه.

کڕکڕووك : امر. غضروف.

کڕکڕه : امر. نای، حنجره، گلو.

کڕ که‌فتن : م. کوچ شدن، توقف بیش از حد کسی در جایی.

کڕکه وتن : نک . کڕکه‌فتن.

کرم : ا. کرم.



کرماج : ا. کرمانج، طوایفی از قوم کرد.

کرماجی : ص نسب. کرمانجی.

کرمانج : نک . کرماج.

کرمانجی : نک . کرماجی.

کرماندن : م. جویدن چیزهای نسبتاً سخت مانند غلات خام یا هویج خام و مانند آن.

کرمانن : نک . کرماندن.

کرماوی : ص نسب. کرمو، کرم زده.

کرم ژنه : ص مر. کرم خورده، چیزی که کرم زده باشد.

کرمشین : ا. چروك و کنفت شدن پارچه.

کرمکار : ص فا. آشنا بکار، خبره، آگاه، متبحر، کارآزموده، کاردان.

کرمکه : ا. نوعی زیور زنان که کلاه را با آن از زیر چادر نگاه می دارد.

کرمکیز : ا، (ز). بیماری و حالت بیمار گونه‌ای که در نتیجه وجود انگل و کرم زیاد بوجود می آید.

کرمن : ص. کرمو، کرم زده.

کرمن : ص. حشری، زنی که تمایل زیادی به جماع دارد.

کرمۆژێن : کرمو، کرم زده.

کرمۆڵ : نک . کرمۆژین.

کرمه : اص. صدای خورد کردن دانه با دندان حیوانات.

کرمه چۆڵین : ا. غضروف.

کرمه سوور : ا. کرم خاك، کرم خاکی.

کرمه‌ك : ا. زیوری که زنان زیر چانه بندند.

کرمه‌ك : امصغ. زبانه فلزی.

کرمه‌ك : امصغ. کرمك. اکسیور.

کرم هه‌ورێشم : امر. کرم ابریشم.

کرمی : (ز)، نک . کرموژێن.

کرن : م، (ز). کردن، درست کردن، بافتن، ساختن.

کرنده : ص فا. خریدار، مشتری.

کرنگ : ا. کرچك، گیاهی از تیره فرفیون‌ها.

کرنوو : نک . کرنگ.

کرنووش : امصـ. تعظیم، تکریم، بزرگداشت.

کرنووش بردن : م. تعظیم کردن، تکریم کردن، کرنش کردن.

کرنه : نک . کرنگ.

کرنی : نک . کرنگ.

کرواس : نک . کراس.

کرۆتن : م. جویدن اجسامی بسختی دانه.

کرۆچ : ص. لت و پار، تیکه تیکه، قطعه قطعه.

کرۆژتن : نک . کرۆتن.

کرۆسك : ص، ا. خنجر کهنه زنگ زده.

کرۆسك : ا. گلابی وحشی.

کرۆشتن : نک . کرۆتن.

کرۆك : ا. ریشه، ریشه خانوادگی، هسته.

کرووز : ص. آدم پژمرده و ناشاد، افسرده.

کرووس : ص. گَر، ناشنوا.

کرووکاش : امصـ. جستجو، تجسس، کنکاش.

کرویت : ا. کبریت.

کره : اصـ. صدای کشیده شدن چیزی بر چوب یا چیز سخت.

کره کردن : م. پاك کردن شلتوك، جدا کردن برنج از پوسته.

کره کر کردن : م. کروکر کردن، گذراندن، کاسبی کردن.

کرێ : (ز)، نک . کراها.

کریانه‌وه : م. باز شدن، جدا شدن.

کرێبار : امر. کرایه بار.

کرێت : ص، (ز). بدترکیب، زشت، نازیبا.

کرێچ : ا، (ز). سفال، سفالین، ظرف گلی سرخ شده.

کرێداسی : ح مصـ. مباشرت، نگهبانی، نگهبانی مزرعه، دشتبانی.

کرێژ : ا. پوسته، شوره، کرێش.

کرێژاوی : ص نسبـ. پوسته‌ای، شوره‌ای، سری که شوره دارد.

کریسك : ا، (با). جرقه آتش.

کرێش : نک . کرێژ.

کرێشه : نک . کرێژ.

کرێڤ : ا، ص، (ز). کسی که بچه را برای ختنه کردن نگاه می دارد.

کریڤ : ص، (با). همگام، همراه.

کریڤه : ا، (با). طوفان.

کرێکار : ص شغل. کارگر، فعله، عمله.

کرێکاری : ح مصـ. کارگری، روزمزدی، فعلگی.

کرێل : ص. حرف نشنو، نشنوا، کسی که به حرف دیگران گوشش بدهکار نیست.

کرێل : ا. محل خرید، بازار.

کرێن : ص. زمین سخت.

کڕین : م. خریدن.

کرینچك : ا. پرچم، بیرق، عَلَم، بیداخ.

کرینەوە : م. رها شدن از یك عذاب، خلاص شدن از یك گناه یا رویداد بد.

کرێو : ص. دوستی که نسبت قوم و خویشی هم داشته باشد.

کڕیوە : ا. طوفان، کولاك.

کرێوە : ص. باز شده، فراخ.

کز : ص. کز، پژمرده، زرد و ضعیف، ضعیف.

کزاندنەوە : سوختن و دردناك بودن زخم و جراحت.

کزانن : نک . کزاندنەوە.

کزاننەوە : نک . کزاندنەوە.

کز بوون : م. کز شدن، کز بودن، نحیف و ضعیف بودن، بی‌حرارت بودن کم نور شدن.

کز خاندن : م، (ز). زدن شاخ و برگ درخت برای تزیین، هرس کردن.

کز دان : م.کز دادن، سوزاندن با آتش مستقیم، سوزاندن پشم و پوست.

کزر : ص. نیم خشك، تری که اندکی خشك شده است، جاندار یا گیاه از غم رسته.

کزران : ا. راه یا محل خشك، جایی که به هرعلت در زمان‌آمدن باران خشك و قابل عبور باشد.

کزراندن : نک . کزدان.

کزر بوون : م. بخود آمدن، شکفتن، عقل رس شدن.

کزربوونەوە : م. نیم خشك شدن، خشك شدن جسم تر.

کزك : ا، (ز). جزغاله.

کز کردن : م. زبون ایستادن، کز کردن، گردن کج کردن، به‌گوشه‌ای نشستن، سر به زیر ایستادن، سرافکنده شدن.

کزکۆڵە : نک . کز.

کز کۆڵە کردن : نک . کز کردن.

کزکە : نک . کز.

کزکە کردن : نک . کز کردن.

کزمك : ا. تاژ گهای خوشه گندم.

کزۆڵە : نک . کز.

کزك : ا، (با). جزغاله.

کزووری : ا، ص، (ز). پشم و پارچه پشمی کز خورده.

کزە : امصـ. سوزش جراحت و زخم، التهاب درد.

کزە : اصـ. صدای سرخ شدن و سوختن گوشت در آتش.

کزەبا : ص مر، امر. باد سبك سرد.

کزیان : م. سوزش داشتن زخم و جراحت، سوختن بینی و مخاطات، سوختن ملایم پوست دست، سوختن موی بدن انسان.

کزیانەوە : م. سوزش و سوختن پوست و مخاطات.

کزێنکە : ا. گِردە‌ای که از خمیر شل بر ساج درست شود.



کزمك

کزیر : افا، (ز). پیشکار، مباشر، نماینده، دشتبان، مأمور مالك، کارپرداز.

کژ : ا. فصل، موسم، زمان، دوران.

کژگ : ا. طنابی که برای تنگ الاغ بکار می رود.

کژه : (ه)، نک. کژگ.

کژه بارانه : امر. باران به‌موقع، باران فصلی، باران موسمی.

کژی : ا. هزارپا.

کس : اصـ. صدا برای تحریك سگ، کیش.

کسبه کسپ : اصـ. صدای آتش شعله‌ور، گرپ گرپ، صدای قلب هنگام ترس و کار شدید.

کس دان : م. کیش کردن، تحریك کردن سگ به حمله.

کسك : ا، (با). جزغاله.

کسکۆڵه : نک. کز.

کسکۆڵه کردن : نک. کز کردن.

کسکیانه‌وه : م. اظهار ضعف کردن، زبونی کردن، تفاقر کردن.

کسم : ا. کسب، کار، شغل، پیشه، عمل.

کش : اصـ. کیش، صدای راندن مرغ.

کشاندن : م. لغزاندن بر روی زمین، کشیدن.

کشانه‌وه : م. برگشتن، مراجعت، عقب گرد کردن.

کشپل : ا. پشکل.

کشت : امفـ. کشت، زراعت، کشته، مزرعه.

کشتکار : ص فا. زارع، کشتکار، کشت یار، کشت گر.

کشتگه : امر. مزرعه، کشتگه.

کشت و کاڵ : امر. کشت وکار، کشت و برداشت، زراعت.

کشته‌ك : ص، ا. نخ تابیده، نخ پرك.

کشتیار : نک. کشت کار.

کشتێل : ا. قاشق بزرگ چوبی.

کشتێله‌سه‌ره : امر. نوزاد قورباغه.

کش کش : ا. رقص، رقص کودکانه.

کشکه : ا. علف هرزه، علفی که باید وجین شود.

کشکه که رده‌ی : م. وجین کردن.

کشمیش : ا. کشمش.

کش و مات : اصطلاحی در بازی شطرنج.

کش و مات : ص مر. مات، مبهوت، گیج.

کشه : نک. کش.

کفت : ا. کوفت، سیفلیس.

کفت : امفـ. کوفته، خسته، درمانده، کوفتگی عضلات.

کفتك : ا، (ز). کبریت.

کفته : ا. کوفته، خوراکی است.

کفته شۆربا : امر. کوفته برنجی، کوفته تبریزی.

کفته شۆروا : نک. کفته شۆربا.

کفتی : ح مصـ. کوبیدگی، خستگی،

کڵاو بۆرکه

ماند گی.

کفر : امصـ. کفر، ناسپاسی.

کفری : ص نسبـ. کفری.

کفه : اصـ. صدای مار، صدایی که از حرکت تند حاصل شود.

کڤارك : اَ، (با). قارچ.

کل : ا. سرمه.

کل : ا. کنار، پهلو.

کل : ا، (ز). گنبد.

کل : فرستادن، رد کردن.

کڵ : ا. سفال پزی.

کڵ : ا. قوس پل، طاق پل.

کڵ : ا. شعله آتش.

کڵ : ا. سرمه.

کلا : ا. کنار، دور.

کلاچ : ا. کلاچ.

کلاس : ا. کلاس، رده، درجه.

کڵاش : ا. گیوه کردی.

کڵاش چن : کسی که گیوه (کلاش) درست می کند.

کڵاشدم : ا. عقرب، کژدم.

کڵاشه کردن : م. گل و شل پا زدن، در میان گل و شل راه رفتن، در زمین پر گل راه رفتن.

کڵاشین : م. خاراندن شدید.

کڵاف : ا. کلاف، کلافه، نخ بهم پیچیده.

کڵاف : ا. کلگی.

کڵافه : ا. کلاف، کلافه.

کڵافه : ص. کلافه، عصبانی.

کڵافه : فرا، کلگی.

کڵافه کردن : م. کلگی زدن اسب و مادیان.

کڵافه کردن : م. کلافه کردن و عصبانی کردن.

کڵافه کردن : م. کلافه کردن نخ.

کلا کردن : م. کنار گذاشتن، جدا کردن، برکنار کردن کسی از کاری.

کلاگیر : ص فا. گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، معتکف، کناره‌گیر.

کڵانه : ا. مهره درشت آبی رنگ.

کڵاو : ا. کلاه.

کڵاوبۆرکه : امر. کلاه بارانی نمدی.

کڵاوبه‌رداری : ح مصـ. کلاه برداری، حقه بازی.

کڵاو دۆز : ص فا. کلاه دوز.

کڵاورۆژنه : م. روزن، دودکش، نورگیر، دریچه، دربیچه.

کڵاو فه‌ره‌نگی : ا. کلاه فرنگی.

کڵاوقژ : ا. کلاه گیس، موی مصنوعی.

کڵاونه : ص، ا. مرغ کلاهك دار.



کلّاوه : ا. کلاهك، کاکل.
کلّاوه : ا. قله.
کلّاوه : ا. کنده زانو، کاسه زانو.
کلّاوه : ا. یوغ.
کلّاوه‌ی زرانی : امر. کنده زانو، کاسه زانو.
کلاوه کردن : م. باریدن برف و باران دانه درشت.
کلّاوه‌ی بـه‌یـاخ : م. آهـن بـالای تـیـر پرچم.
کلب : ا، (ز). دندان نیش حیوانات گوشت خوار.
کل بوون : م. کنار بودن، کنار گرفتن، جا عوض کردن، جابجا شدن.
کلّپه : ا. الو، شعله و حرارت، حرارت.
کلّتوور : امر. سرمه‌دان.
کلچان : ا. فانوس دستی، چراغ دستی، چراغ بادی.
کلّچێوك : امر. میله داخل سرمه‌دان که با آن سرمه به چشم کشیده می شود.
کلّحیف : (با)، نک . کلچێوك.
کلّدان : نک . کلّتوور.
کلّفت : ص. کلفت، ضخیم، قطور، ستبر.
کلّوفتی : ا،امص. کلفتی، ضخامت، ستبری، سبترا.
کلّفه‌ت : ا. کلفت، زن و بچه، اهل بیت، خادمه، خدمتکار.
کلّفه‌تبار : ص مر. کلفت بار، اهل و عیالدار، زن و بچه‌دار.
کلك : ا. دم.
کلك : ا. انگشت.
کلك : ا. قلم.
کلّکاف : ا. مازو.
کلکانیّ : کنایه از دیوانه و بیشعور بودن کسی.
کلك پیه و کردن : م. دست زدن به چیزی و دستکاری کردن چیزی، انگشت به کسی رساندن، کسی را تحریك کردن.
کل کردن : م. کنار کردن، کنار زدن، فرستادن کسی به کاری، کنارگذاشتن، کنار کردن، از کار بر کنار کردن.
کلك گرتن : م. دم گرفتن، چتر کردن، تفرعن فروختن.
کلك گیر : ص مر. قشقون، پارچه چرمی که از زیر دم اسب به دو طرف زین بسته می شود.
کلك نما : ص مر. انگشت نما، انگشت نمای معروف، مشهور.
کلکوانه : ا. انگشتی، انگشتری خیاطی.
کلکه‌توونه : ا. انگشت کوچك دست.
کلکه سووته‌که : م. دم جنباندن، تملق گفتن.
کلله قنگیّ : ح مص. دستکاری، دست اندازی، تحریض، تحریك.
کلکه که‌لله : امر. انگشت بزرگ دست، انگشت شست.
کلکه گه‌وره : نک . کلکه‌سووته‌که.
کلکه لقیّ : رفتار متملقانه و ریاکارانه کسی نسبت به دیگری، کنایه از دم

جنباندن.

کلکه مار : کنایه از زیاد تلخ بودن چیزی آن چنان که در فارسی گفته می شود از تلخی به زهر مار ماند.

کلکه نما : نک . کلك‌نما.

کلکه‌وانه : نک . کلکوانه.

کلگه : امر. پل.

کلم : ا. آب بینی خشك شده، آب بینی غلیظ شده، چلم.

کلمن : ص نسب. چلمن، ساده، زود باور.

کلمیچ : نک . کلم.

کلمیشنک . کلم.

کلّناشك : ا. خس، خاشاك.

کلوّ : ا. ملخ.





کلّیّل

کلّوّ : ا. کلوخ.

کلّوّت : ا. استخوان لگن، برجستگیهای دو طرف استخوان لگن.

کلوّچ : ا، (ز). نوعی کلوچه دراز.

کلوّخ : (ز). رأس، سر، یك سر حیوان.

کلّوّخ : ا، (با). کاسه سر، استخوان کاسه سر.

کلوّر : (ز)، نک . کلوّچ.

کلّوژ : ا. چوب درازی که با آن از تنور نان گیرند.

کلوسك : ا، (با). فنجان.

کلوّش : نک . کولوّش.

کلّوفت : نک . کلّفت.

کلّوّك : نک . کلّوّت.

کلوّلّ : ص. ناامید، بیچاره، دربدر، فقیر، آواره.

کلّوّم : ا. کولون در.

کلوو : ص، ا. پنبه زده آماده.

کلووچه : ا. کلوچه.

کلووك : ا. شکوفه.

کلّه : نک . کلّ.

کله پیّچ : امر. خشت خام.

کلّه دان : امر. سرمه‌دان.

کلیجه : امصغ. دنبالچه، دم بز.

کلّیّس : ص مف. ریشه کن شده، تمام شده، فنا شده، از بین رفته، از میان رفته.

کلیسا : ا. کلیسا، معبد مسیحیان.

کلّیّس بوون : م. ریشه کن شدن، تمام شدن، از بنیان در آمدن.

کلیسه : نک . کلیسا.

کلیش : ا. توده نکوبیده غلات که به اندازه یك خرمن نیست.

کلّیشه : ا. زیر بغل، بغل.

کلّیشه : ا. کلیشه.

کلّیّلّ : ا. آچار، کلید.

کلّیّلّدار : ص فا. کلیدار.

کلّیّلّ دان : م. قفل کردن با کلید.

کلّیّلّ و کوّم : ا. قفل و کلید، کولون و کلید.

کلّیّله : قفل شدن دهان.
کلّیّله : ا. برفی که باد آنرا در یک قسمت کوه جمع کرده باشد.
کلّیّله بوون : م. کلید شدن دندان، قفل شدن دهان.
کلیم : ا، (ز). گلیم.
کلیّن : ا. طبق.
کلینچکه : امصغ. دم، دنبالچه، دم مانند، دم بز.
کماخ : نک. کاماخ.
کمکمه : ا، (با). قمقمه، قوری، کتری.
کمیّت : ا. کهر، رنگی برای اسب.
کن : ق، ا. نزد، لا، جانب، طرف.
کن : ص، (ز). کوتاه.
کنا : صدا کردن دختران بدون ذکر نام.
کناچلّه رِەنگ: ص مر. مرد زن نما، مردی که حرکات و رفتار زنانه دارد.
کناچلّه وچەمیّ : ا، (ه). مردمک، مردمك چشم.
کناچه : ص، ا. دختر.
کناچه : نک. کنا.
کناچەزا : امر، (ه). دخترزاده.
کناچەیی : ا، (ه). پرده، بکارت، دخترکی.
کناچی : نک. کناچه.
کنج : با «کالّ» به معنای نو رسیده و دختر جوان و میوه نارس و آدم بور گفته می شود.
کنج : ا، (با). لباس، پوشاك.
کنجرِ : ص، ا. ژنده، پارچه پاره و کهنه.
کنجك : نک. کنجر.
کندر : ا. کنگر.
کندر : ا. نخ قرقره.
کندره : ا. قرقره.
کنر : نک. کندر.
کنس : ص. خسیس، لئیم.
کنشت : ا. کُنشت.
کنفت : ص. کنفت، پارچه چروك و دستمالی شده، صفت کسی که نتوانسته ادعای خود را به کرسی بنشاند.
کنگ : مقعد، ماتحت، کون.
کنگر : ا. گیاهی از تیره مرکبان دسته لوله گلی‌ها، کنگر.
کن و کوّ : امص. کندوکاو، سعی و کوشش، تلاش، تقلا.
کوّ : ا. مجموعهٔ ستارهٔ پروین.
کوّ : ا. جمع.
کوّ : کجا.
کوّ : ا. کوه.
کوّ : وهم، هراس، ترس، بیم.
کوا : کجا؟ کجاست؟ چه کسی است؟
کوا : قبا.
کوارك : ا. قارچ، دنبلان کوهی.
کوان : ا. دمل، زخم چرکی.
کوانگ : ا. کوره، آتشدان، منقل.
کوانوو : نک. کوانگ.
کوانیّ : نک. کوا.
کوای : م، (و). کوبیدن.


کوانگ

کۆبڕین : ق. هنگام بریدن علف، هنگام چیدن علف.

کۆبوون : م. جمع شدن، جمع بودن.

کۆبوونەوە : نک . کۆبوون.

کۆبە : ا. حاشیه، قبا.

کۆپار : ا. کوهان.

کۆپار : ا. برجستگی زمین در صافی.

کۆپان : ا. پالان.

کۆپان : ا، کوهان.

کۆپان ئاخن : امر. دو شاخه فلزی که با آن کلش بداخل پالان انداخته شود.

کۆپان دروو : افا، ص مر. پالاندوز.

کۆپانە : ا. مقدار کمی پشم که بعد از چیدن بر پشت گوسفند بعلامت نشانه باقی گذارند.

کۆپك : ا. قله.

کۆپەڕ : ق. موسم خشکیدن علف در کوه.

کۆت : ا. کت.

کوت : ص. سبك، کم وزن.

کوت : ا. قطعه، بخش، تیکه.

کۆتا : ص. کوتاه، نارسا.

کۆتاسی : ح مصـ، (با). کوتاهی، قصور، تقصیر.

کۆتاڵ : ا. متاع، جنس، اثاث البیت.

کۆتاڵە : ص مصغ. قد کوتاه، پست بالا.

کوتان : کوبیدن، زدن، کوبیدن، (آبله و خال).

کۆتان : ا. محل خواب و نگهداری شبانه حشم.

کوتاندن : نک . کوتان.

کوتاندنەچاو : م. کوبیدن به چشم، بەرخ‌کشیدن،موضوعی را به تکرار یادآوری کردن.

کوتاندنەوە : م. کوبیدن بمنظور سفت و محکم کردن مانند کوبیدن بام گلی با پارو یا قالی با پنجه آهنی.

کوتانك : ا، (با). محل استراحت حشم.

کوتانن : نک . کوتان.

کوتاننەوە : نک . کوتاندنەوە.

کوتانەچاو : نک . کوتاندنەچاو.

کوتانەوە : نک . کوتاندنەوە.

کۆتاوە بوون : م. فرو رفتن، آب رفتن، کوتاه شدن.

کۆتاهاتن : م.کوتاه آمدن، پس‌نشستن، حرف خود را پس گرفتن.

کۆتاهاتن : م. تمام شدن، تمام شدن چیزی بدون اینکه حال انتفاع از آن تمام شده باشد.

کۆتایی : ح مصـ. کوتاهی، قصور، تقصیر.

کوتر : نک . کوتا.

کۆتر : ا. کفتر، کبوتر.

کۆتر باز : ص فا. کبوتر باز، کفتر باز.

کۆترە : ا. تیرك چادر، تیری که چادر بر آن استوار می شود.

کوترهاتن : م. پا کردن، کم کردن، کوتاه آمدن، تمام شدن.

کۆترە باریکە : امر. قمری.

کۆترە بە رجیلە : نک . کۆترە باریکە.

کوتك : ا. توله سگ.

کوتك : ا، (با). بچه خرس و گرگ.

کوتك : ا. چوب گوشت کوب مانند که حلاجان با آن بر کمان زنند و پنبه را باز کنند.

کۆتك : ا. کاسه چوبی بزرگ.

کـوت کـردن : م. قطعه کردن، پاره کردن، تیکه کردن.

کـوت کـوت : قطعه قطعه، تیکه تیکه، پاره پاره.

کۆتکه : ا. ظرف چوبی دهان گشاد.

کوتلك : (ز). کوفته، کتلت.

کۆتن : م. افتادن.

کۆتن : م. پاك کردن گوشت پخته از استخوان با دندان، دندان کشیدن، دندان زدن.

کوتن : م. گفتن.

کـوت و پـِر : ق. مفاجات، ناگهانی، یکهو، ناگاه، مرتجل.

کوت و کولّکه : ا. پشم در هم نشسته سخت از جهت ریسیدن.

کوت ومت : ص مر. مانند، مثل، شبیه، عیناً، شبیه و مانند.

کوت و مزرەقی : نک . کوت و پر.

کوته : اصـ. صدای کوبیدن چیزی.

کۆته : ا. نواله.

کۆته : ا. کنده درخت.

کۆتەره : ا. ریشه از زمین کنده شدهٔ درخت، ریشه نیم سوخته.

کۆتەره : ص. پرنده بی‌بال و پر.

کۆته شکێن : امر. قلم آهنی که در شکاف هیمه جهت کمك به زود شکستن قرار داده شده با پتك بر روی آن کوبیده می شود.

کوتەك : ا. کتك.

کوتەك : ا. توپوز، منتشاء، چوبی دراز با سر گرد.

کوتەك کاری : ح مصـ. کتك کاری.

کۆتەڵ : ا. ته مانده خرمن، کوزل.

کۆتەڵ : ا. پرچم و کتل عزاداری.

کۆتەڵ : ا. درخت و دارسان پُر.

کۆتەڵ : ا. نای آسیاب.

کۆتەڵ : ا. اندام، جثه، تن.

کۆتەڵ بوون : م. رشد کردن، بزرگ شدن اطفال.

کوتی : ص. جذامی.

کوتیاك : امف. کوبیده، زده شده.

کوتیان : م. کوبیده شدن.

کوتیلك : ا. کوفته، کتلت.

کۆتیله : ا، (هـ). درختی که بعلت خشکی و عدم مواظبت رشد نکرده است.

کوجەڵه : امصغ. جامك کوچك گلی یا فلزی.

کوجیله : ا. کوچوله، کچوڵه.

کۆچ : ا. کوچ.

کۆچ : ص. گوسفند و بز بی‌شاخ.

کوچ : ص. شل، چلاق، انگشت بریده.

کوچ : ص، (ز). کوچك.

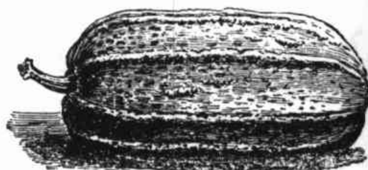
کوچ : ا، (با). سنگ نسبتاً بزرگ.

کوچك : ا. سنگ.
کۆچك : ا، (ز). توله سگ.
کۆچك : ا. نوعی روسری بافته ویژه بانوان، کلاه بافته.
کۆچك : ا، (با). تنهٔ خشك شده درخت.
کوچك تاش : ص فا. سنگتراش.
کوچك چن : ص مف، ا. سنگ چین.
کۆچ کردن : م. کوچ کردن، مهاجرت کردن، جابه جا شدن.
کوچك ریژه : امر. سنگی که از آن شیشه ساخته می شود.
کوچك و کوانگ : کوره و چاله و وسایل آتش روشن کردن در خارج از خانه.
کوچك و کەلەك : امر، ص مر. سنگلاخ، راه و محل سخت و سنگلاخ.
کوچکه : ا. سه پایه سنگی، سه سنگ که به جای سه پایه از آنها استفاده کوره و منقل می شود.
کۆچکه : ا. کلاه بافته، نوعی روسری بانوان.
کوچکەهەسان : امر. سنگ چاقو تیز کنی.
کۆچ و بار : وسایلی که جهت کوچ بر استران گذاشته شود.
کۆچ و ماڵ : نک. کۆچ و بار.
کوچووڵە : ا. کوچوله، کچوله، مرگ ماهی.
کۆچ و کوڵفەت : امر. کوچ و کلفت، اهل بیت، اهل و عیال، خانواده.


کوچووڵە

کۆچەر : ص فا. کوچی، شخص یا خانواده یا ایلی که کوچ کننده بوده و مستقر نیستند.
کۆچار : ا. پسر جوان زیبارویی که لباس زنانه پوشد و در مجلس مردانه برقصد.
کۆچەری : نک. کۆچەر.
کوچەڵە : ا. چاله آب.
کوچەڵە : ا. کاسه چوبین.
کوچەڵە : ا. مشتی گل که کاسه مانند به درخت چسبانیده می شود تا شیرهٔ درخت در آن ریزد.
کۆچی دووایی : امر. کوچ آخرت، مرگ.
کوچێو : کمی.
کۆخ : ا. خانه باغ، کپر، خانه گلی.
کۆخا : ص، ا. کدخدا، رئیس ده.
کوخت : ا. پستو.
کوخته : نک. کۆخ.
کوخك : ا، (ز). سرفه.

کوخکی : ص نسب، (ز). سرفه‌ای، کسی که به بیماری سرفه‌آوری مبتلا شده است.
کۆخن : ص نسب. کسی که سرفه زیادی می کند.
کۆخواردنەوه : م. ترسیدن، از کسی فرار کردن، از کسی پرهیز کردن، رم کردن.
کۆخه : ا. سرفه.
کۆخەڕەشه : ا. سیاه سرفه.
کوخکه شین : ا، (با). سیاه سرفه.
کۆخین : سرفه کردن.
کۆد : ا. کاسه کوچك شیر دوشی شبان.
کود : ا، (ز). قفل.
کوداندن : (ز). کم، راست و ریس کردن، راه انداختن کار، جا به جا کردن.
کۆدك : امصغ، (ز). قفل کوچك.
کودوو : ا. کدو.
کودوورەت : امص. کدورت، تیرگی، تاریکی.
کۆده : (ز). باجی که مالکین بابت چرای حیوانات از رعایا می گیرند.
کۆدەری : ا. کدری، پارچه کدری.
کۆدی : ا. کدو.



کۆر : ص، (ه). کور، نابینا.
کوڕ : ا. پسر، فرزند، ابن.
کوڕ : ا، (ز). گِل.
کۆر : جمع، گشت، همه.
کوڕ : ا، (ز). پسر.
کۆر : (با). گودی زمین، زمین گود.
کوراڤك : ا، (ز). باطلاق، باتلاق.
کوڕاده : ص. قراضه، ماشین از کار افتاده.
کوراندن : م. شیهه کشیدن اسب.
کۆراندنەوه : م. تکرار غیر ضروری مطلب، ادامه بدون لزوم کلام.
کۆرانەوه : نک . کۆراندنەوه.
کۆرانەوه : نک . کۆراندنەوه.
کوڕانه : ص نسب. پسرانه.
کوڕانی : ص نسب. دختری که مانند پسرها رفتار کند.
کۆراو : ص. چشمهٔ کم آب، تنگ آب، آب کم.
کۆرایی : ح مص. کوری، نابینایی.
کۆرپه : ص. تازه تولد یافته، تازه‌سبز شده، درخت جوان.
کۆرپەڵه : ص مصغ. جنین.
کورپێ گرتن : م. دست گرفتن برای کسی، وسط گذاشتن کسی برای سر به سر گذاشتن و مسخره کردن.
کورت : ص. کوتاه، ناقص، ناتمام.
کورت : ا. چاله، گودی، گود، چاه.
کورتان : نک . کوپان.
کورت بوونەوه : م. کوتاه شدن، آب



کۆدك

رفتن، کوتاه آمدن، کم آمدن.

کورت خەس : م. بریدن گُلِ پارەای از نباتات مانند توتون و تنباکو برای جلوگیری از رشد بوته.

کورت کردنەوە : م. کوتاه کردن، ناقص کردن، کم کردن.

کورتکه : ص مصغ. کوتوله، آدم کوتاه قد.

کورتم : ص، ا. کوتاه و کلفت، آدم کوتاه و قوی.

کورتمه : نک . کورتم.

کورته : ا. نیم تنه، قبا.

کورته : ا. یابو، اسب بی نژاد.

کورتەباڵا : ص مر. قد کوتاه، پست بالا.

کورتەبنه : نک . کورتەباڵا.

کورتەك : ا. نیم تنه، قبا.

کورتەکەلەکه : ا. گودی تهیگاه، تهیگاه.

کورتەڵە : نک . کورتەباڵا.

کورتە و کردن : م. کوتاه کردن، ناقص.

کورتی : ح مصـ. کوتاهی، قصور، کمی، نقصان.

کورتیله : نک . کورتەڵە.

کورچك : ا. قلوه، کلیه.

کورد : ا. کُرد.

کوردانه : ص نسب. کردانه، مردانه، آزادانه.

کوردستان : ا. کردستان.

کۆڕ دەڕە : ص مر، امر. درّه کوره، دره تنگ بدون مخرج.

کورد دەواری : ص نسب به صورتی که کردها می زیند، محل نشیمن کردها، کرد مانند، زیست مانند کردها.

کوردی : ص نسب، ا. کردی.

کۆڕس : (ز). جولا، بافنده، نساج.

کۆڕسکەر : افا، (ز)، نک . کۆڕس.

کورسی : ا. کرسی، چهار پایه.

کوڕش : ا. کرەخر.

کورشك : ا. خرگوش.

کورش هەڵاتن : م. زانوی غم به بغل گرفتن.

کورك : ا. کرك.

کورك : ص. کرچ، مرغ کرچ.

کۆڕك : ا. مرکز دایره، وسط، میان، هسته.

کورکاندن : م. نرم و پربدل گریستن، پر بدل آرزو کردن، غنج زدن.

کورکانن : نک . کورکاندن.

کوڕکوڕ : ا. بدبده، بلدرچین.

کورکوروۆچکه : امر. غضروف.

کورکوروۆژه : نک . کورکوروۆچکه.

کوڕ کوڕە : امر. بدبده، بلدرچین.

کورکه : دل تنگی، آرزوی دیدارکسی، پربدل.

کورکه : ا. کرکه قالی.

کوڕکه : ا. چوچوله، کلیتوریس.

کورکەنیسان : ا. شقایق.

کورکی : ص نسب. کرکی، پارچەای که

از کرك ساخته شده باشد.

کورکیان : م. غنج زدن، آرزو کردن، خواستن، پربدل خواستن.

کوڕگ : ا. کره.

کۆرگ : ص. سخت، گردویی که مغز آن به سختی خارج شود.

کۆرگه : امر. محل تجمع.

کوڕمام : امر. پسرعمو.

کوڕمتێ : امر. پسرعمو یا خاله.

کورن : ا، (ز). لانجین سنگی آب، ظرف سنگی آب.

کوڕنوو : امر. کرچك، گیاهی از تیره فرفیون‌ها.

کوڕنووش : نک . کوڕنوو.

کوروٚتن : م. چیزی رامانند هویج یا دانه با صداخوردن، خرد کردن و جویدن چیزهایی مانند دانه جو وسیله حیوانات.

کوروٚچانن : نک . کوروٚتن.

کوروٚچکروٚچ : اصـ. خرم خرم، صدای دندان هنگام جویدن چیزهای سخت مانند دانه و هویج.

کوروٚر : ا. نان جو.

کوروزمان: ا، (با). محل نگهداری حیوانات،آغل، اغل.

کوروٚژتن : نک . کوروٚتن.

کوروٚژین : نک . کوروٚتن.

کوروسك : ا، (با). گلابی وحشی، گلابی کوهی.

کوروٚش : ا. کلش.

کوروٚك : ا. هسته، مغز دانه، مغز گردو.

کوروٚڵ : ص. فقیر، بیچاره، نا امید، ضعیف.

کوروٚڵ : ص. مجوف، میان خالی، میان تهی.

کوڕوو : ا.کره خر، کره اسب.

کوروور : ا.کرور، نیم میلیون.

کورووز : ص. سست، شل، ضعیف، بیجان، نیم جان، لاغر.

کوروزانەوە : م. تظاهر به فقر، از نداری و بی چیزی خود صحبت کردن، تفاقر، اظهار نداری کردن.

کوروولە : امصغ. کره اسب و الاغ.

کورە : ا. کُره.


کوره

کۆرە : نک . کوره.

کوڕە : ا. کره، کره اسب و الاغ.

کوڕە پا : ا. نوزاد ملخ.

کۆرە ڕا : ص مر، امر. کوره راه، راه باریك کوهستانی، مالرو.

کوڕەزا : امر. نوه پسری.

کوڕە زازا : امر. نبیره.

کوڕە زاگ : نک . کوڕە زا.

کۆرە ك : کورك، دمل.

کۆرە ك : نک . کۆروك.

کوڕە کەڵ : امر. کل دو تا سه ساله، بزکوهی دو تا سه ساله.

کوڕگه : امر. ناودان آسیاب، محل ریزش آب به آسیاب.

کۆرە مشك : امر. موش کور.

کۆرە وەری : ح مصـ. مشقت، سختی،

ناراحتی، دشواری زندگی، فقر، تنگدستی.

کۆری : ح مصـ. (ز). عمق، گودی، ژرفا.

کوڕی : ص نسب. پیری، پسرانه.

کۆری : ح مصـ. کوری، نابینایی.

کۆریت : ا. لانه مرغ خانگی، کومه، آلونك.

کوڕی خال : امر. پسر دایی.

کوریژگه : پسر کوچولو، پسربچه، پسر کوچك.

کوریس : ا. برەای با گوش کوچك و صورت خاکستری.

کوریشك : ا. چین، چین و شکن لباس.

کوریله : امصغ. کره کوچك.

کوڕینی : ص نسب. پسرانه، پسری.

کوز : ا. کُس، فرج.

کۆز : ا. محل نگهداری حیوانات که با نی درست شده باشد.

کۆز : ا. قرارگاه، محل استقرار ایل.

کۆز : ا. مرتع، چراگاه.

کۆڕ زانیاری : امر. مجمع علمی.

کوزکەش : ص فا. کس کش، جاکش، گواد.

کوزلاخ : ا، ص، (ز). خانه کوچك کم ارتفاع.

کۆزه : ا. جای نگهداری بره و بزغاله.

کوزەڵ : ا. کوزر، خوشه گندم و جوی که در خرمن خرد نشده و دانه از آن بیرون نیامده است. ته مانده خرمن.

کۆزەره : ا. کوزر، قصاله.

کوژاندن : خاموش کردن، کشتن آتش.

کوژاندنەوه : نک . کوژاندن.

کوژاننەوه : نک . کوژاندن.

کوژاو : امف. کشته، خاموش، مقتول.

کوژاوه : ص مف. نوشته مخدوش، خط خورده، پاك شده.

کوژتن : م. کشتن، به قتل رساندن، خاموش کردن.

کوژران : م. کشته شدن.

کوژراو : امف. کشته، مقتول، خاموش، خاموش شده.

کوژنه : افا. کشنده، مهلك، قاتل.

کوژه : ا. نایچه آسیا.

کوژی : (با)، نک . کوژیرك.

کوژیاگ : نک . کوژراو.

کوژیان : م.کشتەشدن، بەقتل رسیدن، خاموش شدن.

کوژیانەوه : نک . کوژیان.

کوژیرك : ا، (با). گوشەی حیاط یاخانه یا اطاق، گوشه، کنج.

کوژین : م. کشتن، بقتل رساندن، مقتول کردن.

کوس : ا. کس، فرج.

کۆس : ا. بلای بزرگ، بلای ناگهانی.

کۆس : ا. برجستگی، بلندی.

کۆسار : ا. کوهسار، کوهستان.

کوسپ : ا. برجستگی، برجستگی کم ارتفاع در زمین.

کۆسپایی : نک . کوسپ.

کۆست : ا. بلای بزرگ، بلای ناگهانی.

کۆست کەوتن : م. عزیزی از کسی مردن، بلایی به کسی رسیدن.

کۆسته : ا. کوسه.

کۆستەك : ا. غلاف چرمی خنجر.

کۆستەوەوی : ا. درسال بی بارانی دو جوان یکی از آنان روی خود را سیاه می کند و دیگری لباس زنانه می پوشد به هر خانه‌ای سرمی‌کشند و اهالی خانه به نیت آمدن باران بر سر آنان آب ریزند.

کوسك : ا، ص، (ز). مردم چشم آبی، زاغ چشم.

کوس کەش : نک . کوز کەش.

کوس کەشی : ح مصـ. کس کشی، جاکشی.

کۆس کەفتن : نک . کۆست کەوتن.

کوسکی : دیلم.

کوسۆك : ا. سگ، سگ توله، توله سگ.

کوسووف : امصـ. کسوف.

کۆسه : ا. کوسه، نوعی ماهی.

کۆسەك : نک . کوستەك.

کوش : ح مصـ، (ز). اجتناب، بیداری، احتراز، پرهیز، دوری از چیزی.

کۆش : ا، (با). دروغ بزرگ، یاوه.

کۆش : ق. جلو، روبرو، قسمت جلو آدم هنگام نشستن.

کۆشا : ص فا. کوشا، کاری، کوشنده.

کۆش بوون : م. جلو آمدن، پیش آمدن، برآمدن شکم.

کوشتار : امف، امصـ. کشتار، جانور سربریده، قتل.

کوشتارگا : امر. کشتارگاه، مسلخ.

کوشتکار : ص فا. سلاخ، قصاب.

کۆشش : م.کشتن، زدن، به قتل رساندن، سربریدن.

کوشته : امف. کشته، به قتل رسیده، گچ کشته.

کوشتوو : نک . کوشته.

کوشتەرا : ا. رنده.

کوشتەره : نک . کوشتەرا.

کوشتەی : (ه)، نک . کوشتن.

کوشتی : ا. کشتی، زورآزمایی.

کۆشش : امصـ. تلاش، تقلا، کوشش، جهد، سعی.

کۆشش کردن : م. کوشیدن، کوشش کردن، تلاش کردن، تقلا کردن.

کۆشك : ا. کوشك، قصر.

کۆشك : ا، (ز). کاسه سفالی آبخوری.

کۆشکار : افا، (ز). پاره دوز، پینه دوز.

کوشکه کردن : نک . کورش هەڵاتن.

کۆشەڵان : امر. توده پهن و مدفوع چهارپایان که به صورت تپه‌ای درست شده و از آن به تدریج برای سوخت استفاده می شود.

کوشنده : افا. کشنده، مهلك، قاتل.

کۆشه : امصـ. عجله، کوشش، تقلا.

کۆشەڵان : نک . کۆشکەڵان.

کۆشەن : منضمات یك دهکده مانند آسیاب و قنات و غیره.

کۆشەن : اسباب زند گی، اثاثالبیت.

کوشەنە : نک . کوشندە.

کوشەنەر : ا. کشندر، نام علفی است، تیغ دوغ، تیغ ماست.



کۆشەوە : نک . کۆشش.

کۆشین : م. کوشیدن، تقلا کردن، تلاش کردن، سعی کردن.

کوفت : نک . کفت.

کوفتن : م. کوبیدن.

کوڤار : ا، (ز). کندو.

کوڤار : ا، (با). مجله، نشریه.

کوڤارك : (ز). قارچ.

کۆڤك : ا. کوك، قیف.

کـۆك : ا. کـوك، کـوك سـاعـت، کـوك پارچه.

کـۆك : ا، (با). بُنه، بوته، ته مانده درخت، ریشه.

کۆ کردن : م. ترسیدن، رمیدن، حساب بردن از کسی، گرد آوردن، جمع کردن، جمع آوری کردن.

کۆکردنەوە : نک . کۆکردن.

کـۆك کـردن : م. کـوك کـردن، راه انداختن، ساز کردن.

کۆك گرتن : م. کوك زدن، بخیه زدن، بخیه کردن.

کـۆك لـێ دان : کوك زدن، بخیه زدن، بخیه کردن.

کوکوو : ا. کوکو، غذایی از تخم‌مرغ و سبزی.

کۆکە : ا. سرفه.

کۆکەردەی : نک . کۆکردن.

کۆکەڕەشە : ا. سیاه سرفه.

کۆکەن : ص فا. کسی که علف از کوه به روستا می برد، کوه کن.

کۆکەنار : امر. کوکنار، میوه مخروطی شکل درختان خانواده کاج.

کـۆکـی : ص نسب. کـوکـی، سـازی، آمادگی.

کۆکین : م. سرفه کردن، سرفیدن.

کۆگا : ا. توده‌ای از هر چیز، مخزن، خزانه.

کۆگا کردن : م. چیزی را روی هم ریختن و توده کردن، انباشتن، کوت کردن.

کـۆگـا کـۆگـا کـەردەی : م. تقسیم کردن، بخش بخش کردن، توده توده کردن.

کۆگە : کجا؟

کول : ص. شُل، کند، خسته.

کول : امص. خسته، کوبیده، درمانده.

کول : ص. کهن، پیر، قدیمی.

کۆل : ا. ناودان، ناوسمان، چوب میان خالی که آب از آن عبور دهند.

کۆل : پیمانه، قیف.

کۆل : ا، (ز). غار، مغاره، کنده.

کۆڵ : ص. کوتاه، ناتمام.

کوڵ : امصـ. غل، جوشش، جوش، غلیان.

کـۆڵ : ص، ا. دم کل، گوسفند و بز بی شاخ.

کۆڵ : ا. پشت، گرده.

کۆڵ : زاده، کره «کەر کۆڵ».

کوڵ : شانه و پشت، کول.

کولاب : (ز). چنگ، پنجه.

کـولات : ا، (ز). گلوله برف، قطعه کلوخ.

کولاّتگ : ص. مایع جوش آمده، مایع جوشان، مایع داغ.

کولاّجه: ا. نیم تنه، لباس کوتاه، جلیقه مانندی که روی پیراهن پوشند.

کۆلاره : ص. چاق، تُپل، مرغ چاق.

کۆلاره : کرکس، لاشخور.



کۆلاره : ا. بادبادك.

کولافك : ا، (با). قارچ.

کولاف : (با). کلاه.

کولان : نک . کولانه.

کـۆلاّن : ا. کوچه، محل، کو، کوی، برزن.

کولانچه : ا. روزن، دریچه، آفتابگیر.

کولاندن : نک . کولاّنن.

کـولانـدنـەوه : م. نـاسـور کـردن زخـم، درد انداختن جراحت.

کولانکه : نک . کولانچه.

کولاّنن : جوشاندن، پختن.

کولانن : نک . کولاندنەوه.

کولاننەوه : نک . کولاندنەوه.

کولاّنه : ا. آشیانه، لانه مرغ خانگی.

کولانەوه : نک . کولاننەوه.

کـولاّو : امفـ. پخته، جوش آمده، رسیده، سنجیده.

کـوڵ بـوون : م. خـرد رفتـن، کـوتـاه شدن، کوتاه آمدن.

کوڵ بوون : م. کُل شدن، کند شدن.

کـوڵ بـوون : م. دردنـاك شـدن انـدام، متورم شدن عضو.

کۆڵ بەند : امر. پارچه چهار گوشی که زنان بدوش اندازند.

کولپ : ح مصـ، (با). گرانی، قحطی، خلاء.

کولپیچ : امر، (با). خشت خام، آجر.

کوڵ پێدان : م. شکست دادن، ترساندن.

کـوڵجه : ا. نـیم تـنـه کـه روی لـبـاس پوشیده شود.

کولخان : امر. گلخن، تون حمام.

کـوڵ خـواردن : م. جـوش خـوردن،

جوشیدن، جوش زدن، عصبی شدن، غل زدن.

کولّ دان : م. غل زدن، جوش خوردن، جوشیدن، غل‌غل کردن.

کوّلّ دان : م. عاصی شدن، پا از کاری کشیدن، دست از کاری برداشتن.

کولغا : ص، (با). گرسنه، بسیار گرسنه.

کولّفت : ص. کلفت، قطور، قطردار.

کولّفه‌ت : ا. کلفت، زن خدمتکار.

کوّلك : ا. دچار، مبتلا، درگیر، گرفتار.

کولّك : ا. کُرك.

کولك : ص. چشم بسیار گریان، دل بسیار غصه‌دار، تن بسیار خسته.

کوّلك : ا. تنه درخت پوشیده.

کوّلك : ا. کپر، چوب بست.

کول کردن : م. کل کردن، کند کردن تیغ و چاقو.

کول کردن : م، (ز). پهلو زدن، پهلو نهادن، تکیه زدن.

کوّلّ کردن : م. به دوش گرفتن، کول کردن.

کولّ کردن : م. کوتاه کردن.

کولّکن : ص نسب. کرك دار، کرکی، پرپشم، پشمی، پشم آلود.

کولّکوّ دامردن : کنایه از مردن، سرد شدن، دلسرد شدن، از حرارت افتادن.

کولّکنه : نک . کولّکن.

کولّکه : ا. کپر، چوب بست.

کولّکه : ا. آنچه با قیچی از روی گل قالی هنگام ساختن و بافتن برای صاف شدن و نمایان شدن گرفته شده به زمین افتد.

کولّکه دار : نک . کولّکن.

کولّکه‌ر : ا. لباس شوی.

کولّکه‌ڕن : ح مصـ. کندن پشم و موی حیوانات بادست.

کولّکه زێرِینه : امر. رنگین کمان، قوس و قزح.

کولّکی : ص نسب. کرکی، ساخته از کرك.

کوّلّ کێش : افا. کول کش، کسی که بار بدوش برد.

کولّگه : امر. شکارگاه، دام گاه.

کوّلّ گیر : افا. کسی که جنس برای فروش بدوش کشد و بگرداند.

کولله : ا. ملخ.



کولله‌ك : ا، (ز). دریچه، دربیچه، آفتابگیر، کلاهك.

کولم : ا، ق، (ز). مشت بسته، ظرفیت یك مشت بسته.

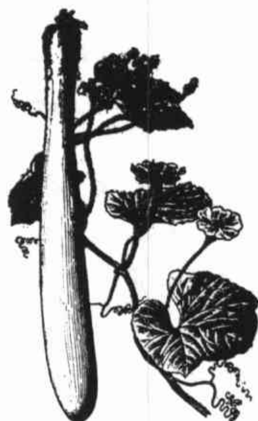
کولّم : ا. قسمت صاف و بیموی صورت.

کوّلّنج : توت نارس.

کوّلّنج : ا. قلنج.

کوّلّنجه : توت نارس.

کولنده‌ر : ا، (ز). کدو.



کولنگ : ا. کلنگ.

کولۆ : ا. لگن، استخوان لگن.

کولۆ : ا. کلوخ.

کولۆ : ا، (با). ملخ.

کۆلوانه : ا. پارچه چهار گوشه‌ای که زنان برپشت اندازند.

کولۆچ : نک . کولووچ.

کولۆجه : ا. نیم تنه سنگینی که روی لباس پوشیده می شود.

کولۆخ : ا، (با). استخوان کاسه سر.



کولۆر : ا. کندر.

کولۆر : ص. مجوف، میان خالی، میان تهی.

کولۆز : ا، ص، (ز). کلاه پشمی.

کولۆز : امر. کوزه در گشاد.

کولۆزرك : امر. سنگدان مرغ.

کولۆژ : ا. چوب باریکی که با آن سوخت به تنور ریخته یا آنرا بهم زنند.

کولۆش : ا. کلش.

کولۆفت : ص. کلفت، ضخیم، ستبر.

کولۆفتی : کلفتی.

کولۆك : ص. پزا.

کولۆك : ا. لگن خاصره.

کولۆکار : ص مر. دیواری که با کلوخ ساخته شده است.

کولۆکار : ص مر. ظریف، قشنگ، میزان.

کولۆکۆ : امر. الو، گرمای آتش، دم و دود آتش.

کولۆکۆ دامرون : م. آتش گرفتن و نابود شدن چیزی، از حرارت افتادن، خاموش شدن، مردن.

کولۆڵ : ا. گوسفند پیشانی سفید.

کولۆڵ : ص. عاجز، بدبخت.

کولۆم : ا. کلن.

کولۆنجه : نک . کولۆجه.

کولۆنده : نک . کولۆجه.

کولۆو : ص. پنبه پاك و تمیز شده.

کۆلۆو : ص، ا. نانی که در تنور افتاده و نیم سوز شده است.

کولووچ : گونه، نحو «با هیچ گفته شود».

کولووچه : ا. کلوچه، نان شیرینی.

کولووچە مەژگە : امر. کلوچه گردویی.
کولوور : ا. کرور.
کولووره : ا. نوزاد زنبور عسل.
کولووڕ : ا. کندو.
کولووریات : ا. کلرات دو پتاس.
کوڵووز : ص. آدم رنجور، وارفته، سست.
کوڵووزیانەوە : م. تظاهر به فقر و رنجوری کردن.
کوله : ا. ملخ.
کوڵە : ا. کومه، محل اختفای شکارچی.
کوڵە : ا. نیم تنه.
کوڵە : ص. کوتاه.
کوڵە : ا. خارپشت.
کۆڵە : گردهٔ سوخته در تنور.
کۆڵە : ا. بچه شیر.
کۆڵە : ص، ا. زمین لخت و بی درخت.
کۆڵە : ا. هندوانه نارس.
کۆڵە بار : امر. کوله بار، آنچه به پشت حمل شود.
کوڵە باڵ : امر. فرجی، نمدوش.
کوڵە برك : امر. چوب کوتاهی که برای انداختن میوه از درخت بکار رود.
کوله بڕێژ : نک . کولۆژ.
کوڵە بنە : افا. مفتن، آبزیرکاه، سخن چین، دو بهم زن.
کۆڵە بەس : امر. ناپسری.
کۆڵە پشتی : امر. کوله پشتی.
کوڵە پڕە : ص‌مر، امر. آدم‌کوتاه و قوی.
کۆڵە تراش : امر. فرفره.
کوڵە جه : نک . کۆڵوجه.
کوڵە چوارشەموو : امر. چهارشنبه سوری.
کوڵە خرته : نک . کوڵە پڕە.
کوڵە زرك : امر. سنگدان.
کوڵە سووچ : ا. گوشه، کنج.
کۆڵە سی : امر. درختی که وسط آن خالی و محل جا گرفتن زنبور عسل است.
کۆڵەسی : امر. رزی که از نهالی در آمده است.
کۆڵەش : ص. قلتشن، بیعار، بی آبرو.
کوڵەش : ا. کلش گندم.
کولەك : ا، (با). پنجره کوچك بیخ طاق، روزنه.
کۆڵە کەجەڕە : امر. چوبی که چرخها را با آن از چرخیدن باز می دارند.
کوڵە کردن : م. گوش ایستادن، استراق سمع کردن.
کوڵە گرتن : نک . کوڵە کردن.
کوڵە ماڵە : امر. قطعه چوبی که زمین زراعی با آن ماله زده شود، ماله کشاورزی.
کوڵە مانگ : امر. ماه شعبان.
کوڵە مەرگێ : ح مص. زیستن با کم و کسر معاش در مشقت.
کوڵە نجه : نک . کولۆنجه.
کوله نجی : ا. عقرب، کژدم.
کۆڵە وار : امف. مجروح، زخمی.

کۆڵەواری : ح مصـ. بندگی، بردگی، فقر، نداری.
کۆڵە وانە : نک . کۆڵوانە.
کۆڵە وەژ : نک . کوڵوژ.
کۆڵەوەس : امر. مزرعه گندمی که تازه سبز شده.
کۆڵەوەس : امر. ناپسری.
کوڵەوەبیاب : نک . کوڵەوەیوا.
کوڵە وەیوا : امف. مفتن، آشوبگر، دو بهم زن، آب زیرکاه.
کوڵەوەیواو : نک . کوڵەوەیوا.
کۆڵەوێژ : ص مر. شعر نامیزان.
کولی : ا، (با). ملخ.
کۆڵی : ا. کولی، قرەچی.
کۆڵی : سواری بر دوش کسی.
کولیاگ : امف. پخته، رسیده.
کوڵیان : م. پختن، جوش آمدن، رسیدن.
کولیانەوە : م. ناسور شدن جراحت، دردناك شدن زخم.
کۆڵیت : ا. کومه، کپر، مخفیگاه شکارچی.
کۆڵیتە : (ه)، نک . کۆڵانی.
کولیچە : ا. کلوچه، نان شیرینی.
کولیچەمەژگە : نک . کولووچە مەژگە.
کوڵی دڵ : سوز دل، آتش درون.
کولیرە : ا. گرده.
کولێرە مەژگە : امر. گردەای که با مغز گردو درست می شود.
کۆڵی سەنن : م. کولی رفتن، سواری گرفتن از کسی، بر دوش کسی سوار شدن.
کولیمك : ا. لمبر، کپل.
کولێن : ا. لانه مرغ خانگی، آشیانهٔ ماکیان.
کولێن : ا. جایی در خانه یا چادر برای نهادن چیزهای قیمتی و مفیدتر خانه.
کولین : (با). بخاری دیواری.
کۆڵێن : ا. ظرف سفالی گلی سبو مانند که در آن شیره ریزند.
کۆڵین : م. کندن، کندن درخت و امثال آن، کندن چیزی از زمین به سوی بالا مانند یك بوته گل.
کۆلین : م. کندن، از بیخ کندن، از ریشه در آوردن، تعمق و تفکر.
کولینگ : ا. توده، مجموعه، محل جمع آوری چیزی، خرمن.
کولێنگ : ا. کلنگ.
کولێنە : نک . کولێن.
کولینەوە : نک . کۆلین.
کۆم : ا، (ه). کلن، کلون.
کۆم : ا. مقعد، کون، ماتحت.
کۆم : ص، ا. کوژ، قوز.
کوم : ا، (با). کلاه.
کۆماج : ا. سرپناه کوچکی بر راه پله بام.
کۆماج : ا. تیر اصلی چادر.
کۆماج : ا. نوعی گرده.
کۆماج : ا. کوره.
کۆماجدان : امر. کماجدان.
کۆماجە : ا. کلاهك یا سر ستون.

کۆمار : ح اضـ، ا. جمع، گشت، عموم، ملت، جمهور.
کومارێتی : ص نسب. جمهوری.
کۆمانج : تیر اصلی چادر.
کۆماو : ص. کوژ، کوژپشت، خمیده پشت.
کـۆم بـوونـەوە : م. خـم شـدن، دولا شـدن، دوتـا شـدن، کـمـانـی شـدن در زمان پیری.
کومڕ : نک . کۆم.
کۆمڕە : ا. پشت ماهی، گرده ماهی، پخ.
کومسا : ق، (ه). زمانی که معمولاً بارانهای سالیانه تمام شد.
کـۆم کـرن : م. جـمـع کـردن، تـوده کـردن، سـرهـم کـردن، روی هـم انداختن.
کومونیست : کمونیست.
کومونیسم : کمونیسم.
کۆمە : ا. توده، انبوه، جمع.
کۆمەك : ا. معین، یار، یاور، مددکار، یاری، کمك، مدد.
کۆمەك کردن : م. کمك کردن، یاری کردن، مدد کاری کردن.
کۆمەڵ : ا. جمع، جمعیت، انبوه مردم، گروه، اجتماع، جامعه.
کۆمە لآیەتی : ملیت، ملی، اجتماعی.
کـۆمەڵ بوون : م. جـمـع شدن، گرد آمدن، گرد هم آمدن.
کۆمەڵتە : نک . کۆمەڵ.
کۆمەڵ کردن : م. جمع کردن، انبوه کـردن، گـردآوردن، گـرد آوری کردن، مجموع ساختن.
کۆمەڵە : نک . کۆمەڵ.
کۆمە ڵەبەستن : نک . کۆمەڵ بوون.
کومەیسەری : ا. کلانتری.
کۆمی : ا. قوز، برآمد گی، برجستگی.
کۆمی : کون، مقعد، ماتحت.
کون : ا. سوراخ، روزن.
کون : ص. کند، آهسته، چاقوی کند، کل.
کۆن : ص. کهن، کهنه، سالار، پیر.
کونا : نک . کون.
کونار : ا. کنار، درخت سدر.



کونارۆچن : امر. دربیچه، دریچه، آفتابگیر.
کونارشك : امر. آرنج.
کونا کونا : ص مر، امر. متخلخل، سوراخ سوراخ.
کونا گورگ : امر. کنام، لانه گرگ.

کوناڕۆچه : نک . کوناڕۆچن.

کوناوەدەر : امر. سوراخی که از یك طرف جانب دیگر را بتوان دید.

کوناوەجگه : نک . کوناڕۆچن.

کوناوەجه : نک . کوناڕۆچن.

کون بوون : م. سوراخ شدن، سوراخ بودن.

کون بوون : م. کُل شدن، از تیزی افتادن، سوراخ شدن، سوراخ بودن، کند شدن.

کون بڕ کردن : م. مسدود کردن، حتی راه باد و هوا را از چیزی بستن.

کونج : ا. گوشه، پناه.

کونج : ص، ا. پرنده و مرغ خالدار، مرغ چیل.

کونجر : ص، خال‌خال، گل گل،چیل.

کونجڕ : ص، ا. گوشه تنگ و تاریك.

کونجرك : ا، (ز). وشگون، نیشگون.

کونجکاو : ص فا. کنجکاو، پی جور.

کونجکاوی : ح مصـ. کنجکاوی، تفحص.

کونجۆڵ : امصـ. گوشه، زاویه، کنج.

کونجوور : ص، ا. کنج، گوشه تنگ و تاریك.

کونجوول : نک . کونجوور.

کونجی : ا. کنجد، گیاهی از ردهٔ دولپه‌ایها.

کونجیێ : نک . کونجکاو.

کوند : ا، (ز). جغد، بوم.

کوندر : ا، (ز). کدو.



کونجی

کوندك : ا، (با). مشك، خیك.

کوندك : ا. کدو.

کونده : ا. مشك، خیك.

کونده بوو : امر. جغد، بوم.

کونده بەبوو : امر. جغد، بوم.

کوندەڵان : امر. محل گذاشتن مشك آب در تابستان برای خنك ماندن آب.

کون زەین : ص مر. کند ذهن، کم حافظه، بی هوش.

کۆنسال : ص مر. کهنسال، سالخورده، پیر، سالدار.

کون کردن : سوراخ کردن.

کونگەره : کنگره.

کونۆش : ص. خسیس، لئیم.

کونۆشه : ا، (ز). جارو.

کونوڵه : ا، (ه). کندو.

کونووچکه : امصغ. سوراخ ریز.

کۆنووس : ا. صورتجلسه، استشهاد.

کۆنه : ص. کهنه، فرسوده، پیر.

کونه : ا. مشك، خیك.

کۆنه پۆش : ص مر. کهنه پوش، ژنده



کونوشه

پوش، پاره پوش.

کۆنەپەرەس : ص فا. کهنه پرست، مرتجع.

کۆنە سووار : ص مر. کهنه سوار، سوار با تجربه، سوار خوب.

کۆنە فرۆش : ص فا، ا. کهنه فروش، پاره فروش.

کۆنە کار : ص فا. کهنه کار، قدیمی، مجرب، ماهر.

کونە لاّن : نک . کوندەلاّن.

کۆنی : ح مصـ. کهنگی، فرسودگی، سال داری، پیری، پارگی.

کونیاك : ا. کنیاك.

کۆنینە : ص، ا. لباس پاره، پاره پارچه، ژنده پاره، لباس کهنه، پارچه پوسیده.

کوو : ا. کو، کوی، محله، برزن.

کوو : از ادات استفهام،چطور؟ چگونه؟

کۆوار : ا. روزنامه، جریده، مجله.

کووارك : ا. قارچ.

کووپ : ا. فنجان.

کووپە : ا. کوزه بزرگ دسته‌دار، خمره کوچك.

کووپەلۆکە: امر. خمره کوچك.

کووت : ا. کود.

کووتاڵ : ا، (ه). قماش، پارچه.

کووتاڵ فرۆش : پارچه فروش، تاجر قماش، کووتال فروش.

کووتە : ا. توله سگ، توله.

کووتە : ا،(با). گرده خمیری که به تنور افتد و نیمسوز گردد. گرده خوراك سگ.

کووتەل : ا، (با). آسیاب، نای آسیاب.

کووجی : ا. کوچه، بیرون از خانه، برزن.

کووچاك : ا. آت و آشغال، اثاث البیت، خرده ریزه.

کووچك : ا، (با). سگ.



کووچە : نک . کووجی.

کووخك : ا. سرفه.

کوود : ا. کود.

کوودك : ا، (ز). زانو.

کوودەڵە : امصغ. بچه خوك.

کوور : ا. بز دو ساله نر.

کوور : ص، (ز). عمیق، گود.

کووڕ : ص. کوژپشت، منقبض، جمع شده، کوژ.

کووڕ : ا. محل و راه کم رفت و آمد.

کووڕ : ا. محل یا راه بسیار سرازیر.

کووڕە : اصـ. صدای باد تند، زوزه باد.

کوورە :ا. کوره.

کوورە : ا. کوره، قمش، کاریز.

کوورەپەز خانە : امر. کوره پزخانه.

کوورە خانە : امر. کوره خانه، کوره پزخانه.

کوورەدان : امر. بچه دادن کندوی زنبور عسل.

کووڕی : ح مص. خمیدگی، کوژپشتی، انقباض.
کووریت : اص، (ز). بع‌بع، صدای بز و گوسفند.
کووز : ا، (ه). جوی کوچك.
کووز : ا. کوز، کرت.
کووز : ا. قارچ، قاش، یك قطعه از هندوانه یا خربزه.
کووزاندنه‌وه : م. سوختن بینی، احساس درد در اثر ضربه ترکه یا شلاق روی پوست.
کووزانه‌وه : نک. کووزاندنه‌وه.
کووز کردن : م. قاچ کردن، قاش کردن.
کووز کووز : امر. قاچ قاچ، ترك ترك.
کووزلیّدان : کوز بستن در زمین، کرت بستن در زمین زراعتی.
کووزه : (ه). کوز، کرت.
کووزه‌ڵه : ا. بلاغ اوتی.
کووزی : ا. کوزه، سبو.
کووژه : ا. سوراخ انتهایی ناودانکی که دانه به وسط سنگ آسیا هدایت می کند.
کووژه‌که : امر. گوش ماهی، جلد آهکی حلزون.
کووش : کجا؟
کووشك : ا. کوشك، قصر، عمارت.
کووفت : ا. بیماری کوفت، سیفیلیس.
کووفك : ا، (ز). قیف.
کووفی : ا. پارچه‌ای که زنها به سر بندند، روسری.
کووفی : (ز)، نک. کووپه.
کووڤان : ا، (ز). غم و غصه، درد و ناراحتی.
کووڤه : کجا؟ چه زمانی؟
کوو کوو : ا. کوکو، غذایی از سبزی و تخم مرغ و آرد.
کوو کوو : اص. صدای فاخته.
کوو کوو که‌ره : امر. کوکو، فاخته.
کووکه : ا. آوازهٔ زشت، شایعهٔ زشت در مورد کسی یا چیزی.
کوول : ا. تغار خمیر گیری، تغار.
کوول : ا. زاغه، گنده.
کوول : ا، (با). طویله، اصطبل.
کوولك : ا، نک. کولانه.
کووله که : ا. کدو.
کووله که‌سه‌راوی : امر. کدو حلوایی.
کووله که شامیی : نک. کووله که‌سه‌راوی.
کووله‌کین : امر. آش کدو.
کوون : ا. کون، مقعد.
کوونی : ص نسب. کونی، مفعول، امرد.
کووه : ا. مجموعهٔ پروین.
کوه : ا. کندی دندان.
کۆهان : ا. کوهان.
کوهه‌ن : نک. کون.
کوهه‌نساڵ : ص مر. کهنسال، پیر، سالخورده، فرتوت.
کۆهێز : ا. ترس، هراس، بیم.
کوی : ا. کوی، برزن، محله.

کوێ : از ادات استفهام، کجا؟
کۆیا : امف، (ه). کوبیده، کوفته، زده، مضروب.
کوێت : ا. کهر، رنگی برای اسب.
کوێخا : ص، ا. کدخدا.
کوێخایی : ح‌مص. کدخدایی.
کوێر : ص، ا. کور.
کوێرانه : ق. کورانه، کورکورانه.
کوێر او : ص، ا. چشمهٔ کم آب، تنگ آب، آب کم.
کوێرایی داهاتن : م. کور شدن، حالت کوری پیدا کردن.
کوێر بوون : م. کور شدن، کور بودن، نابینا بودن.
کوێر بوونه‌وه : م. از میان رفتن اثر چیزی، از بین رفتن نشانه راه، تنگ شدن و بسته شدن سوراخ، از میان رفتن خانواده، اجاق کور شدن.
کوێر دڵ : ص مر. کوردل.
کوێرك : دانه‌ای که وسطش سیاه شده باشد، دانه‌هایی مانند گردو که مغز آن به زحمت خارج شود، محو، بسته شده، ناپیدا، سخت.
کوێر کردن : م. کور کردن (اصطلاحی در خیاطی).
کوێر کوێرانه : نک . کوێرانه.
کوێرگ : نک . کوێرك.
نان کوێر : ص مر. نان کور، خسیس، لئیم.
کوێروو : نک . کوێرك.
کوێرە دێ : امر. کوره ده، روستای کوچك.
کوێره ڕێ : ص مر، امر. کوره راه، راه تنگ، مالرو.
کوێره‌ك : نک . کوێرك.
کوێره کانی : ص مر، امر. تنگ آب، چشمه کوچك.
کوێره مووشه : ص مر، امر. کسی که بینایی کم دارد، چشم نم نمی.
کوێره و بوون : م. کور شدن، اجاق کور شدن، اجاق خانواده کور شدن، قنات و چشمه و غیره.
کوێر هۆش : ص مر. کودن، کند ذهن، کم هوش.
کوێره کوێر کردن :م. کورمال کردن، دست مالی کردن.
کوێری : ح مص. کوری، نابینایی.
کوێریتی : نک . کوێری.
کوێریشك : امر. خرگوش.
کوێژرك : ا، (با). گوشه، زاویه، کنج.
کوێسان : امر. کوهستان، کوهسار.
کوێستان : نک . کوێسان.
کوێشتیر : امر. بز یك تا دو ساله.



کوێشکه : ا. بچه گنجشك پر درنیاورده.

کوێله : ص، ا. بنده، برده، زرخرید.
کوێندەری : کجایی؟
کوێنه : کجا؟
کویۆ : ا. قطعه سنگ.
کۆیوسان : امر. کوهستان، کوهسار.
کۆیی : ص نسب. کوهی، وحشی.
کوییر : ص، (با). گود، عمیق.
کەباب : امر. کباب.
کەباب پرتك : ا. جنجه کباب.
کەبابچی : ص شغل. کبابی، کبابچی.
کەبابخانه : امر. کبابخانه، کبابی.
کەبابه بوون : م. کبابی شدن جوجه.
کەبابی : نک . کەبابچی.
کەبات : ا. نوعی از مرکبات.
کەباده : ا. کباده.
کەبانوو : ص مر، امر. کدبانو، خانم خانه، خانەدار.
کەبانی : (ز)، نک . کەبانوو.
کەبلەمه : نک . کەفلەمه.
کەبیر : ص. کبیر، عظیم، بزرگ.
کەبیسه : ا. کبیسه.
کەبك : ا، (ز). کبك.
کەپ : ا. پنجه، پنجوله.
کەپر : ا. کپر، آلونك، سایبان.
کەپرۆکه : امصغ. کپر کوچك.
کەپرۆکه بەستن : م. کفك روی پارەای از مایعات بستن، کبره بستن.
کەپرەشینه : ا. جشن شکرگزاری کلیمیان در پاییز که با بستن داربست و کپر شروع می شود.

کەپن : ص نسب. کسی که هنگام صحبت کردن سوت می زند، حرف زدن کسی که دندان ندارد.
کەپك : ا. قله، خطالرأس.
کەپلەمه : نک . کەفلەمه.
کەپ لێ گرتن : م. پنجه روی کسی گذاشتن.
کەپۆ : ا. بینی، دماغ.
کەپۆڵ : نک . کاپۆڵ.
کەپۆڵك : نک . کاپۆڵ.
کەپوو : نک . ا. بینی، دماغ.
کەپوو : ا. دندان.
کەپوو : ا. پنجه، پنجوله.
کەپوو : ا. پیر، بی دندان.
کەپووره : اصـ. سروصدا، قیل و قال، داد و فریاد، شلوغی.
کەپوو کەره : امر. مرغ حق.
کەپووله : ا. ظرف چوبین پیمانه مانند که باری که به آسیاب برده می شود با آن پیمانه می شود.
کەپه : اصـ. صدای صحبت کردن کسی که دندان ندارد.
کەپەك : ا. سبوس.
کەپەڵ : ا. کپل، سرین، نشیمن.
کەپەڵەك : ا، (ز). کپلك، کرم جگر گوسفند.
کەپەن : ا. فرجی، نمد دوش.
کەپەنك : (با)، نک . کەپەن.
کەپەنه داڵ : امر. کرکس، لاشخور.
کەپەنەك : امر. نمد دوش شبانان.


کەپۆ


کەپەڵەك

کەپەنەك : کپك، کفك.
کەپیلە : نک . کەپوولە.
کەت : ا. محل آرد در نانواخانه.
کەت : ا. کت، شانه، کتف، سر شانه.
کەت : ا، (ز). یونجه.
کەت : (با). یك.
کەت : ا. تخت، نیمکت، کت، تختخواب.
کەتان : ا. کتان.
کەت بەس : ص مف. کت بسته.
کەتانی : ا. بادام پوست کاغذی.
کەترە : ص. چکی، بدون توزین، نسنجیده، بدی، بدنامی، ننگ، بی معنی، بی تربیت.
کەترەیی : ص‌نسب، ق. کتره‌یی.
کەتك : ا. انجیر خشك میان مَشك.
کەتن : م. افتادن، زمین خوردن.
کەتن : ا. زیان و ضرر غیرارادی.
کەتن پێ کردن : م. زیان رساندن غیرارادی.
کەتمان : کتمان، اغماض.
کەتوو : وسیله‌ای چهار گوش بیل مانند که با آن جوی پاك کنند.
کەت و کوڵ : امر. کت و کول، شانه و بازو و گردن.
کەت و کوڵفت : ص مر. کت و کلفت، گنده، فربه، قوی، چاق، پرزور.
کەتوون : ا. کمند.
کەتە : ص. گنده، بزرگ، کت و کلفت، چاق، تنومند.
کەتە : ا. محل آرد خبازی، پستوی نانواخانه.
کەتە : نک . کەتە پڵاو.
کەتە پڵاو : امر. کَتَه.
کەتەن : نک . کەت بەس.
کەتەو : ا. مشمشه،، بیماری دستگاه تنفسی اسب.
کەتیبە : ا. کتیبه.
کەتیر : ا. دو نردبان مانند که در دو طرف الاغ گذاشته شده و بر آن علف یا درو شدهٔ غلات بندند و به خرمنگاه برند.
کەتیرە : ا. کتیره، صمغ بوتهٔ گون.
کەج : ص. کج، ناراحت، منحرف، غیرمستقیم.
کەجان : واژه‌ای برای نامیدن اناث مانند «دخترك» «زن» و غیره.
کەجی : ا. نخ تابیده آماده نساجی.
کەچ : نک . کەج.
کەچ : نک . کچ.
کەچایی : ح مص. کجی، ناراستی، انحراف، نادرستی.
کەچك : ا، (با). قاشق.
کەچۆ : نک . کەجان.
کەچە : ا. نمددوش، فرجی.
کەچە : ص، ا. حیوانی که شاخ رو به پایین دارد.
کەچە شاخ : ص مر، امر. بز یك شاخ.
کەچەڵ : ص، ا. کچل، گَل.
کەچەڵە : ا. پرندهٔ جوانی که زمان پرواز آن رسیده و باید از والدین جدا


کەتان


کەچك

شود.
کەچەڵە بوون : م. جدا شدن پرنده جوان از لانه پدری و مادری، جدا شدن پرنده خانگی از مرغ مادر.
کەچی : کەچە، کە.
کەچیچ : ا. محل چینه کردن مرغ.
کەد : ا. شاخه، ساقه درخت.
کەد : (با). دسترنج، حاصل زحمت.
کەد بانوو : نک . کەبانوو.
کەدوو : ا. کدو.
کەدوون : ا. میخ پیچ کوچك.
کەدە : ا، (ز). پسربچه.
کەدی : ص، (ز). اهلی، جاندار وحشی که اهلی شده باشد.
کەدینك : ا، (ز). پیچ، میخ پیچ.
کەدینك : ا. خمره کوچك.
کەدێنە : ا. کاسه گلی، گلینه.
کەڕ : ص. کر، ناشنوا.
کەر : ا، (با). گله، رمه، گله بره.
کەر : ا. خر، الاغ.
کەر : گر، مانند در «مەلەکەر» یعنی شناگر.
کەر : ص، (ز). پاره، پاره پوره.
کەر : ا. قرض، نسیه، وام.
کەر : ا. قاچ، قاش، قطعه‌ای از هندوانه یا خربزه.
کەڕان : ا، (ز). چکش بزرگ.
کەرا نباو گاو : دشنامی است.
کەڕانە : ص فا، (ز). ثروتمند، پولدار، مالدار.
کەرانە : ص نسب. خرکی، خرانه.
کەڕ بووُن : م. کر شدن.
کەڕ بوون : م. فرفره‌های میان خالی که با نخ وسیله بچه‌ها بر زمین کوبیده شده که می چرخد و در نتیجه حرکت هوا در میان خالی آنها صدا می کند در صورتی که بچه ماهر و نیرومند باشد شدت چرخش به اندازه‌ای خواهد بود که فرفره خفه شده و به تندی و بدون صدا می چرخد، اینحال را «کەڕ بوون» گویند.
کەربی : ص، (ز). عصبانی، آدم عصبانی و حساس.
کەرپەسە : امر. آفتاب پرست.
کەرپیچ : ا، (ز). کلوخ، آجر، خشت.
کەرت : ا. کرت.
کەرت : ا. قطعه، تکه، تیکه، بخش، قسمت.
کەرتڕ : ص‌مر. گزافه گو، کسی که حرف بیجا می زند، کسی بی موقع حرف نامتناسب می زند.
کەرتك : نک . کەرت.
کەرتۆپە : ا. سیب زمینی.
کەرتوو : نک . کەتوو.
کەرتەر : نک . کەکرە.
کەرتەك : ق، ص، (ز). چیز زیاد، بسیار.
کەرتەلە : ا، (هـ). سبد سیمی.
کەرتەلەڕ : ص مر، امر. چهارپای بلند، دیلاق و لاغر.


کەدوون

کەرتێنە : ا. کارتونك، کارتنك، تار عنکبوت.

کەرچلاندن : م، (ز). قاطی کردن، آمیختن، درهم کردن.

کەرخ : ا. کنار، اطراف، مرز، حد، حدود.

کەرخ : ص، ا. ظرف گلینی که از زیادتی مصرف و کهنگی صاف شده.

کەرخ بوون : م. گرفته شدن صدا، خفه شدن صدا.

کەرخنگێنە : امر. محصولی از لبنیات که از ته نشین شدن دوغ و گرفتن آب آن بدست می آید.

کەرخول : ا. فرفره، بازیچه چوبی مخروطی شکلی که بچه‌ها آنرا با پارچه یا نخی که بر چوب بسته‌اند و قمچی خوانند در روی زمین به‌حرکت و چرخش درمی آورند.



کەرخول

کەرخین : م، (ز). از نظر افتادن غذا در نتیجه زیاد خوردن آن، خسته و کوفته شدن بدن.

کەر دار : ص مر. خرکدار، خرکچی، قطارچی.

کەر دووکێش : امر. کُلدَرکش.

کەر دوو : ا. کلدر.

کەردەی : م، (ﻫ). کردن، انجام دادن، گاییدن، به انجام رساندن.

کەرسمە : ا. رگی در بینی اسب و استر که عوام خیال کنند مانع تنفس است و با زدن آن حیوان را از خفگی نجات بخشند.

کەرسۆتە : امر. تپاله، مدفوع گاو که بصورت قابل سوختن در آورند.

کەرسەڕ : امر. فرفره، فرفره‌ای که با نخ بر زمین کوبند صدای سوت مانند کند.

کەرسەڕ : اصـ. صدای الاغ، عرعر.

کەرسەك : ا. قطعه کلوخ بزرگ.

کەرسەگ : ص مر. آدمی که در پاره‌ای از موارد بسیار دانا و در بعضی موارد بسیار نادان باشد.

کەرشین : ص. کسی که بنادرست خود را سید خطاب کند.

کەڕك : ا، (با). عبای بدون آستین.

کەڕ کردن : م، (ز). قرض کردن، وام گرفتن.

کەر کوژ : امر. خر زهره.

کەرکۆڵ : ص، ا. کره خر.

کەرکۆڵ : نوعی گیاه مرتعی.

کەرکەس : امر. کرکس.

کەرگ : ا، (ﻫ). ماکیان، مرغ خانگی.

کەر گاویە : امر. مرغابی، اردك.

کەر گراڤ : امر. شبه جزیره.

کەرگە : نک . کەرگ.

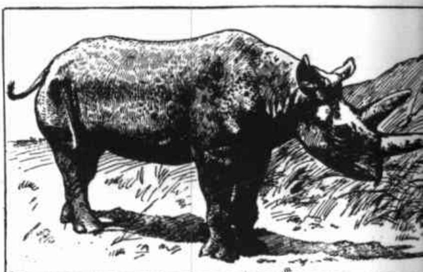
کەرگە داس : امر. دستهٔ چوبی داس.

کەرگە دەن : ا. کرگدن.

کەرگە دەنگ : امر. کرگدن.

کەرگەس : نک . کەرکەس.

کەرمە : ا، (ز). تپاله خشك شده آمادهٔ سوزاندن.


کەرگەدەن

کەرمۆز : (با)، نک . کەرمێش.
کەرمێش : ا، (ز). خرمگس.
کەڕواوی : ص. کپك زده.
کەڕوو : ا. کپك، کفك.
کەڕوو : ا. کارتنك.
کەڕوو هەڵهێنان : م. کپك زدن، کفك زدن.
کەروێشك : امر. خر گوش.
کەرو ێشکە خەو : خواب و بیدار، خوابیدن با چشم باز.
کەروێشکە کردن : م. موج زدن سبزی و علفزار سبز.
کەڕە : ا. از ماك دو نوع غذا تهیه می شود یکی «فرۆ» که همان آغز است و دیگری «کەڕە».
کەرە : ا. کره.
کەڕە پوو : ا. لو، لویی.
کەڕە پوول : امصـ. مصادره، گرفتن ملك و اموال غیرقابل استفاده دیگران.
کەڕە پووسەر : ص مر. پیر، مخبط، پیرو سفیه، سادەلوح، تهی مغز.
کەڕەت : ا. نوبه، کرت، دفعه، راه.
کەڕەتوو : نک . کردوو.
کەرەجی : ا. کرجی، قایق، کشتی کوچك، دسته کشتی.
کەرەس : ا. کرفس.
کەرەسپ : ا. کرفس.
کەرەسە : ا. اجزاء قطعاتی که دستگاهی را می سازند.
کەرەسیسە : م. باریدن برف ریز و مداوم در روز سرد یخبندان.
کەرە شێڵ : امر. خروس.
کەرەفس : نک . کەرەسپ.
کەرەك : ا، (ه). فرجی، نمددوش.
کەڕە کونتێ : ص مر. شدیداً کر، بکلی ناشنوا.
کەڕەکیفە : امر. کفك، کپك.
کەرەکێوی : امر. گورخر.
کەرەلیاس : ص شغل. جارچی.
کەرەم : ا. کرم، احسان، فایده، نیکی.
کەڕەنا : ا. کرنا.
کەرەنتوو : ا. داس بزرگی که برای علف‌بری بکار می رود.
کەرەنگ : ا. زنبوری که مانند زنبورعسل است اما عسل ندارد.
کەڕەواڵە : امر. بدبده.
کەڕەوان : نک . کەڕەواڵە.
کەرەوز : ا. کرفس.
کەرەوس : ا. کرفس.
کەڕەوڵ : ا. کپك، کفك.
کەرەوەس : نک . کەرەکونتێ.
کەڕەهەنجیر : ا. انجیری که پیش از


کەڕە پوو

رسیدن خشك و افتاده باشد.

کەرهەنگ : نک . کەرەنگ.

کەرهوو : امر، (ز). باد تند تابستانی.

کەڕی : ح مص. کری.

کەرێ : ا. کره.

کەرێتی : خریت، کار نامتناسب، احمقی، ابلهی.

کەڕیلە : ص، ا. بز و گوسفند بدون گوش.

کەڕیل : نک . کەریلە.

کەز : ا، (ز). خزه.

کەزاختن : م، (ز). زدن شاخەهای اضافی درخت برای زینت.

کەزاخە : امص، (با). هرس، بریدن مو در بهار، عمل پیراستن درخت.

کەزەب : ا، (ز). جگر.

کەزی : ا. زلف، موی بلند مرد.

کەژ : ا. کوه.

کەژ : ص، (با). قشنگ، زیبا، دلپسند، سفید، خوش برخورد.

کەژاڵ : نک . کەژەڵ.

کەژاوە : ا. کجاوه.

کەژك : ا. تنگی که بر روی بار بر الاغ بسته شود.

کەژگ : نک . کەژك.

کەژماڵ کردن : م. جستجو کردن دستجمعی بدنبال گمشده در کوه و دشت.

کەژۆك : ا. طناب یا بافتهٔ ابریشمین.

کەژوو : نک . کەژك.

کەژە : ا. کچك، چوبدستی فیلبان.

کەژەڵ : ص. زیبا، قشنگ، جوان.

کەژەڵ : ص، ا. ابلق، سیاه و سفید.

کەژەوان : امر. کوه پیما، راهنمای کوه، کسی که نیکو کوه را می پیماید، کوهنورد.

کەژی : نک . کەژك.

کەژی : ا. کوه، کوهسار، کوهستان.

کەژیی : ص نسب. کوهی، وحشی.

کەس : ا. کس، نفر، قوم، خویش، منسوب، فرد.

کەساد : امص. کساد، بی رونقی.

کەساس : ص، ا. آدم بینوا، زبون.

کەساس : نک . کەساد.

کەسال : ح مص. کسادی، زبونی، بی رونقی.

کەسافەت : امص. کثافت، پلیدی.

کەسالەت : امص. کسالت، رنجوری، بیماری.

کەساندن : م. آسوده خاطر ساختن از چیزی، خاطرجمع کردن.

کەساندن : م. قاورمه کردن، نگهداری گوشت جهت زمستان.

کەسایەتی : ح مص. قوم و خویشی، خویشی، نزدیکی، قرابت، خویشاوندی.

کەسب : امص. کسب، تحصیل.

کەسپ : نک . کەسب.

کەسپك : ا، (ز). حلزون، قسمت آهکی محافظ حلزون.



کەستك : نک . کەرسەك.

کەستەك : نک . کەرسەك.

کەسخاندن : نک . کەزاختن.

کەسر : ا. کسر، کم، ناقص.

کەسر کردن : م. کم کردن، کسر کردن، شکستن.

کەسر هێنان : م. کم آوردن.

کەسری : ص نسب. کسری، ناتوانی، کمی.

کەسك : ص. سبز.

کەسگ و سوور : امر. قوس و قزح، رنگین کمان، سبز و سرخ، رنگین.

کەسکون : ص مر. کاری، تند، تیز.

کەسکین : نک . کەسکون.

کەسل : ص. کسل، سست، ناتوان، کاهل.

کەسمە : ا. نان روغنی.

کەس ناو : امر. کنیه، لقب.

کەس نەدار : ص مر. نایاب، نادر، عزیز، منحصر، ویژه.

کەس نەناس : ص مر. غریب، نشناخته، ناشناس.

کەس و کار : کس و کار، قوم و خویش.

کەسەر : ا. غم، غصه، اندوه، پریشانی.

کەسێ : کسی، شخصی، نفری.

کەسیرە : ص، ا. جانداری که در اثر سرما جمع شده باشد.

کەسیف : ص. کثیف، آلوده، پلید، ناپاك.

کەسێو : نک . کەسی.

کەش : ا. کوه، کوهستان.

کەش : ا. ستاره زحل.

کەش : زمین آبدیده یا باران خوردهٔ خشك شده.

کەش : ا. زیر بغل و کشالهٔ ران.

کەش : ق. زمان بعد از باران.

کەشاکەش : کشاکش.

کەشاڵە : ا. کشاله.

کەشاو : آبیاری زمین برای شخم.

کەشاو : کشو.

کەشاوەرز : ص فا. کشاورز، زارع، کشتکار.

کەشتی : ا. کشتی، ناو.

کەشتێڵە سەرە : امر. نوزاد مارمولك و قورباغه.

کەشتیوان : ص مر، امر. ناخدا.

کەشش : امص. کشش، جذب، جلب.

کەششە : ا. روحانی مسیحی.

کەشف : امص. کشف.

کەشف کردن : م. کشف کردن، آشکار ساختن.

کەشك : ا. کشك.

کەشکۆزە نگوڵی : امر. کاسه زانو.

کەشك‌و سوور : ص. سرخ و سفید.

کەشکۆڵ : ا. کشکول.

کەشکە : پنجه باز بر روی کسی گذاشتن.

کەشکە ئەژنوو : کاسه زانو.

کەشکەبشێڤ : امر. چوب یا سنگی که با آن کشك سایند، کشك سای.

کەشکە زرانی : امر. کاسه زانو.

کەشکەزە نگوڵ : امر. کاسه زانو.

کەشکە ساو : امر. کشك سای، سنگ یا چوبی که با آن کشك سایند.

کەشکە سەرە : امر. نوزاد قورباغه.

کەشکەشان : امر. کهکشان، کاهکشان، راه شیری.

کەشکەك : ا. آش کشك.

کەشکەڵان : امر. محل مرتفع غیرقابل دسترس.

کەشکین : ا. آش کشك.

کەشماکەش : نک. کەشمەکەش.

کەشمەکەش : ا. کشمکش، کشاکش، جدال.

کەشمان : کشش از دو سر و دو جهت مخالف.

کەشمان هاتن : م. کش آمدن، دراز شدن، خسته شدن از کار، از پا درآمدن.

کەشم و نەشم : ا. ناز و کرشمه، عشوه و ناز، ادا و اطوار.

کەشۆل : ا، (ز). باقلای کوهی، باقلای وحشی.

کەش و تووش : ص مر. کج، کج و کوله، اریب، برش از گوشه‌ای به گوشهٔ مقابل.

کەش و فش : فیس و افاده، تفرعن، خش و خش.

کەش و قنك چوون : م. زیاد بطرف کسی رفتن، دور و ور کسی رفتن.

کەش و کۆ : امر. کوه، کوهستان، کوهسار، کوه پایه.

کەشە : ا. نوبت، دفعه، کرت، راه.

کەش هاتن : نک. کەشمان هاتن.

کەشەنگ : امف. مانده، خسته، از پا درآمده، بریده، آزرده.

کەشە هەور : ا. قطعه ابری در آسمان صاف.

کەشیدە : پارچه زردرنگی که حاجیان بسر بندند.

کەشیدە : ا. کشیده، سیلی، تپانچه.

کەشیش : ا. کشیش.

کەعبە : ا. کعبه، قبله مسلمانان.

کەف : ا. کف.

کەفارەت : کفارت، نکبت.

کەفانك : ا. قله، بالاترین نقطه هر چیز.

کەفاندن : م، (ز). چهار طرف پارچه را دوختن.

کەفتار : ا. کفتار.

کەفتن : م. افتادن.

کەفتنە خلافا : م. غافل ماندن، غافل شدن.

کەفتوو : امف. افتاده، از حال رفته،

زمین خورده، از پای درآمده.

کەفتە : نک . کەفتوو.

کەفتە کار : امف. آدم شکست خورده زبون و فقیر، افتاده، از پای درآمده، ورشکست.

کەفتەیی : ا. بیماری حصبه.

کەف چاندن : م. کف کردن دهان از شدت عصبانیت یا بیماری.

کەفچك : ا، (ز). قاشق.

کەفچەمار : امر. کفچه مار.

کەفچی : ا، (ز). قاشق.

کەف دەریا : ا. ابر، اسفنج، کف دریا.

کەفر : ا، (با). سنگی بزرگ بر دامنهٔ کوه.

کەفر ئاش : ا. سنگ آسیا.

کەفرێژ کردن : م. سرریز کردن، زیاد پر بودن ظرفی از مایعی، سرریز کردن به دلیل کف کردن.

کەفز : ا، (ز). جل و زغ، خزه.

کەفش : ا. کفش، پای افزار، پای پوش.

کەفش : ا. زیر بغل.

کەفشێف : ا، (ز). ظرف سفالی که در آن کشك سایند.

کەفشێل : ا، (ز). آب دهان بچه که سرازیر شود.

کەفکانی : (ز). قلاب سنگ، قلماسنگ، فلاخن.

کەف کردن : م. کف کردن.

کەفکە نۆك : ا، (ز). چوبك، اشنان.

کەفگیر : امر. کفگیر.

کەفلەمە : ق. ظرفیت یك کف دست.

کەفلەمە : چیز خشکی را در کف دست نرم کردن.

کەف لێدان : م. کف رفتن، ناخنك زدن، دزدیدن.

کەفماڵ : ص مف. چیزی که با کف دست به جایی مالیده شده یا نرم شده باشد.

کەڤن : ص. کهنه، پیر، فرسوده، پوسیده.

کەڤنەنوو : ص مر. نیمدار، نیمداشت، کهنه نو.

کەف و کوڵ : ا. کف گوشت هنگام پختن.

کەفە : امر. کف، کفه، پهنه.

کەفە : ا. آهنی که پالاندوز به هنگام کار بدست کند.

کەفەرێژ : ص مر. پر، لبریز، طغیان کرده.

کەفەژیاکە : ا. ماهیچەها و پوست شل و آویزان شده بدن حیوانات پیر و لاغر و مفلوك.

کەفەڵ : ا. کفل، کپل

کەفەڵ پۆش : امر. قطعه پارچەای که در پشت زین روی کپل اسب را بپوشاند.

کەفەلۆکە : امر. اندکی کف مرطوب و شل.

کەفەن : ا. کفن.

کەفی : ا، (ز). دستمال.



کەفچەمار



کەفیل : ص. پابند، ضامن.
کەڤارك : ا، (با). قارچ.
کەڤان : ا، (با). کمان.
کەڤان ژەن : حلاج، پنبه زن.
کەڤتك : ا. دستمال.
کەڤتك : ا. سرپوش بانوان.
کەڤر : ا. سنگ، سنگ بزرگی بر دامنهٔ کوه.
کەڤرکانی : ا، (ز). قلابسنگ، فلاخن، قلماسنگ.
کەڤشك : ا، (ز). شوره سر، پوسته‌های سفیدی که از سرِ نشسته جدا شود.
کەڤك : ا. قاشق.
کەڤل : ا. پوست.
کەڤل : ا، (ز). جلد، برگ، پوسته، پوست.
کەڤن : ا، (با). سوراخ، روزن، بادگیر.
کەڤنار : ص. سوراخ سوراخ، مشبك.
کەڤۆك : ا، (با). کفتر، کبوتر.
کەڤەر : ا، (ز). بز ابلق، بز سفید.
کەڤەر : ا. کوه.
کەڤەڵ: ا. پوست حیوان.
کەڤی : ا، ص، (با). برفی که بر رویهم انباشته شده باشد.
کەڤینك : ا، (با). عمامه کردی.
کەکرە : تلخی شدید.
کەکڵی : ا، (ه). کبك.
کەکی : ا، (ه). کك.
کەڵ : ص. فحل، حیوان مایل به جفت گیری.
کەڵ : ا. نر حیوانات کوهی مانند بز.
کەل : ا. گردنه، قله.
کەل : کمر، کم، نقص، کسر، ناقص.
کەل : ا. نیاز، احتیاج.
کەل : (ز). چیز زیاد گرم.
کەل : محل استراحت و نگهداری گله.
کەلا : ا. کنار، دور از مرکز کار.
کەلا : ا. قلعه، دژ.
کەلائه نکوچك : امر. عمامه بزرگ.
کەڵاتێ : ا. قلعه، چند آبادی بر بلندی.
کەلاج : ص، (ز). لاغر، بیجان، مردنی.
کەلار : ا. خرمن گونه تنباکو.
کەلاخ : ص، (ز). لاغر، بی جان، مردنی.
کەلارە : ا. ظرف کاسه مانندی که از تپاله درست کرده زغال با آن به کرسی ریزند.
کەلاس : ا، ص، (ز). مردار، سقط، سقط شده.
کەڵاش : نک. کلاش.
کەڵاشتن : م، (ز). ترکاندن، منفجر کردن، در کردن، آتش کردن.
کەڵافه کردن : م. کلافه کردن، نخ را به صورت کلاف درآوردن.
کەڵافەت: ا. قد و بالای آدم، قد و بالا، قامت.
کەلاك : ا. لاش، جسد، مردار، لاشه مردار.
کەلام : ا. کلام، گفته، بیان.

کەلام : ا. خرمن نکوبیده غلات یا علف.
کـەلان : ص، (ه). خـوشـگـل، زیـبـا، وجیه، قشنگ.
کەلان : ص. کلان، بزرگ.
کەنەڵان : امر. کنده به منظور استفاده آغل.
کەڵانتەر : ص، ا. کلانتر، بزرگ محل، بزرگ قبیله.
کەڵانتەری : ا. کلانتری، کمیسری.
کەلاندن : م، (با). پختن، جوشاندن.
کەلانە : ا. نانی که با پیاز سبز پخته شود و با کره آنرا مصرف نمایند.
کەلانی : ص، (ز). پختنی.
کەلاوە : ص. خرابه، ویرانه.
کەلایانێ : ا. تیله بازی.
کەلایی : ص نسب. کربلایی.
کەلایی : امص. کمی، کاستی، نقص، بریدگی، شکستگی.
کەڵب : ا. شکر بهم چسبیده، کلوخ شکر.
کەلب : ا، (با). دندان نیش حیوانات گوشت خوار.
کەڵبە : ا. دندان نیش.
کەڵبەتەین : امر. گازانبر.
کەڵبەزین : امر. قاچ زین.
کەڵپ : نک. کەڵبە.
کەڵپك : ا، (ز). سبوس.
کەڵپۆس : ا. پوستین.
کەڵپە : نک. کەڵبە.
کەلپیچ : امر. آجر، خشت پخته.
کـەڵ دان : م. جـفـت دادن نـر و مـاده حیوانات.
کەلفیچ : ص. کسی که دندانهای جلو افتاده دارد و نیکو سخن نمی گوید و کلمات را به درستی ادا نمی کند.
کەڵك : ا. سود، نفع، فایده، صرف.
کەڵك : ا. بام، لەبام.
کـەل کـردن : م. کـسـر کـردن، کـم گذاشـتـن، ناقص کردن، کوتاه کردن.
کەڵکەپاسار : امر. لەبام.
کەل‌کەفتگ : امف. محتاج، نیازمند، خواهان کمك کسی.
کەڵکەڵە : ا. آرزو، امـیـد، خواسـت، دلتنگی برای کسی.
کەڵکیت : ا. شانه آهنی قالی بافی.
کـەل گـرتـن : م. کـنـار گـرفـتـن، دوری کردن، پرهیز کردن.
کەل گرتن : م. کمك کردن، کسی را به کاری یاری دادن.
کەللە : ا. کله، قله.
کەللەبا : ص‌مـر. خـودسـر، مـتـکـبـر، مغرور.
کەللەبۆش : ص‌مر. بی‌مغز، احمق، نادان، بیشعور.
کەللەپاچە : امر. کله پاچه.
کەللەپەز : ص فا. کله پز.
کەللەتەزێن :ص‌مر. خیلی سرد، بسیار سرد، متعجب.
کـەلـلـەچـاخ : ص‌مـر. آدمـی بـا سـر بزرگ.



کەلب

کەللەخەر : ص‌مر. کله خر، خودسر، مغرور، یکدنده.

کەللەڕەق : ص‌مر. خشك سر، خودسر، مغرور.

کەللەزاوەر : ص‌مر. ترسو، هراسان.

کەللەشەق : ص‌مر. کله شق، خودسر، مغرور.

کەللەقەن : امر. کله قند.

کەللەکۆن : ص‌مر. کهنه پرست، مرتجع.

کەللەیی : ص‌مر. دیوانه، مجنون.

کەللەیی : ا. گلگی سر اسب.

کەلواز : ص، ا. سرمای شدید.

کەلوان : ا. نوعی مازو.

کەلو پا : امر. کله پاچه.

کەڵۆس : ص. کسی که دندانهای پیش او افتاده باشد.

کەل و کۆم : ص‌مر. کهنه، ژنده، پاره، پاره و پوره.

کەلوو : ا. غلاف سبز دانه‌های باقلا و لوبیا.

کەلوپوور : خرده وسایل، وسایل منزل، خرده ریز.

کەلو پەل : خرده ریز،لباس وپارچه، اثاث البیت، مایحتاج.

کەلووچێکەر : امر. پخت و پز، طبخ، طباخی.

کەلووز : ا. فندق.

کەلووز : ا. سیب کاج، میوه کاج.

کەلووك : ص قا. پزا، زودپز.

کەڵوە : ا. قاچ زین.

کەڵۆەتان : نک . کەڵبەتەین.

کەلە : ا. آغز.

کەلە : ا. کمان غربال و دف و غیره.

کەڵە : ا. برنج صدری، برنج مخصوص پلو.

کەڵە : ص. کلان، بزرگ.

کەڵەئەنگوست : امر. انگشت شست، انگشت بزرگ دست و پا.

کەڵەئەموست : نک . کەڵەئەنگوست.

کەڵهاتن : م. فحل شدن حیوانات، طلب جنس دیگر کردن، حیوان ماده.

کەلهاتن : م. به درد خوردن، مفید بودن.

کەڵەباب : امر. خروس.

کەڵەبچە : امر. دست بند زندانیان.

کەلەبەر : امر. راه آب، راه دزد رو از خرابی دیوار، دیوار نیمه خراب.

کەلەبێژنگ : امر. کمان الك.

کەلەپاچە : امر. کله پاچه.

کەلەپاچە کردن : م. قتل و عام کردن، دست و پا از کسی شکستن.

کەڵەپچە : نک . کەڵەبچە.

کەڵەپشکۆ : امر. دانه آتش بزرگ، آتشدانه بزرگ.

کەلەپوور : امر. باز مانده از مرده، میراث.

کەڵەپیاو : ص‌مر. مرد آزاده، مرد بزرگ، رادمرد.

کەلەخ : ا، ص، (با). مردار، سقط

شده.

کەڵەدار : ص‌مر. درخت بزرگ تنومند سالدار.

کەلەرم : ا. کلم.

کەلەرمی : مخروطی، کلمی.

کەڵەز : ق. زمان جفتگیری قوچ ومیش کوهی.

کەلەزەڕێ : ا. شاخ بشاخ، کشتی، زور آزمایی.

کەڵەژ : ا. تیرك دو شاخه‌ای که در تابستان تنه تاك بر آن انداخته شود.

کەڵەس : ا. کلك، دسته کشتی، وسیله حمل از رودخانه، طنابی که در دو طرف رودخانه محکم شده و عابر آن دست گیرد و از آب بگذرد.

کەڵەسوو : امر. ماده گاو، ماده گاو میشی که از جفتگیری بستوه آمده باشد.

کەلەش : ص، (ز). کچل.

کەلەش : ص، (با). زیبا، قشنگ.

کەلەش : ص، (ز). کلاش، دغل، مکار، حیله گر.

کەلەش : ا، (با). مردار، لاشه، جسد، اندام، بدن.

کەڵۆش : ا. کلش.

کەڵۆش : ص‌مر. آدم بی آبرو، بی‌عار، همه فن حریف.

کەڵەشاخ : امر. شاخ حجامت.

کەڵەشێر : امر. خروس.

کەڵەشێرباز : ص فا. خروس باز.

کەڵەشێرە : ا. منگوله خروس مانندی که بجلو پالان الاغ پیش آهنگ برای زیبایی و نشان قرار داده شود.

کەلەف : (ز)، نک. کەلافە.

کەلەقەن : امر. کله قند.

کەڵەك : ا. کلك، حیله، نیرنگ.

کەڵەك : ا. قایق، کرجی، کلك.



کەڵەك : ا. دیوار سنگی که بدون کار بردن گل ساخته شده.

کەڵەکباز : ص فا. کلك باز، حقه باز، نیرنگ باز.

کەڵەكبوون : م. جمع و توده شدن اشیاء.

کەڵەکچی : ص‌مر، امر. کلك بان، کرجی‌بان، ناخدا.

کەڵەکچی : ص‌مر. دورو، دغل، کلك باز، نیرنگ باز

کەلەکە : ا. سفال شکسته.

کەلەکە : ا. کمر انسان، برجستگی استخوان تهیگاه.

کەڵەکەبەستن : م. جمع شدن مردم در یك نقطه.

کەڵەکەترێ : بی نظم و ترتیب و حساب چیزی را روی هم ریختن.

کەڵەکەکردن : م. جمع آوردن، فراهم آوردن، جمع کردن، انباشتن، روی



کەلەرم

هم ریختن.

کەڵە کەوان : کرجی بان، ناخدا، کلك‌چی.

کەڵەکێوی : امر. کل، بز نر کوهی.



کەڵەگا : ص‌مر، امر. گاو نر تخمی.

کەڵەگایی : ح مص. استبداد، خودسری.

کەڵەگەت : ص‌مر. دراز، بلند، طویل.

کەلەگی : قسمت بالای اتاق نزدیك ایوان.

کەلەگی : ا. گلگی سر اسب.

کەلەلا : ص. مجروح، معیوب.

کەلەلا کردن : م. زخمی کردن کسی، مجروح کردن جاندار.

کەڵەڵان : امر. آغل، کنده جهت نگهداری حیوانات، محل نگهداری حیوانات.

کەلەم : ا، (ز). کلم.

کەڵەم : ا. یوغ.

کەلەم‌قومری : ا، (ز). کلم قمری.

کەڵەموست : نک . کەڵەنەموست.

کەڵەمە : نک . کەڵەم.

کەڵەمەکردن : م. یوغ بگردن گاو جفت بستن، یوغ بستن، رام کردن.

کەڵەمێرد : نک . کەڵەپیاو.

کەڵەمێروو : امر. مورچه سواری.

کەڵەمێش : ا، (ز). پشه.

کەلەیی : ا، (با). کلم.

کەلەیی : ص. دیوانه.

کەلەیی : نک . کەلەگی.

کەڵەن : ا. یوغ، گردن بند سگ، طوق.

کەلەندین : امر. برف انبوهی که از پارو کردن برف بامها در کوچه و حیاط جمع شده باشد.

کەڵەوانە : امر. خرمهره.

کەلەوەر : نک . کەلەبەر.

کەلەوەرِەش کردن : م. دزدی کردن از خانه، زدن خانه، نشان کردن و شناسایی کردن خانه برای دزدی شبانه.

کەلهە : ا، (با). قلعه.

کەڵەهەرز : نک . کەلەز.

کەڵەهێڕ : م. جمع شدن و جدال چند گاو نر بر سر یك گاو ماده فحل.

کەڵەهێر کردن : م. ریختن عده‌ای بر سر یکی.

کەلی : امف. پخته.

کەلی : ص. نرسیده، نارس.

کەلی : ص. کم نمك، غذای کم نمك.

کەلی : ص، ا. جانداری با انگشتان یا گوش کوتاه.

کەلیژ : (ز). دم گوسفند، دنبالچه، دنبه.

کەلیلان : امص، (ز). گرمی، شدت، حدت، فراوانی.

کەلیمە : ا. کلمه.

کەلین : م، (با). پختن.

کەڵێن : ا. طوق، گردن بند سگ.
کەڵین : ص. بزرگ، عمده، عظیم، نامدار.
کەڵێن : ا. نک. کەلەبەر.
کەڵێن : ص. پناه، طرفدار، پشتیبان.
کەڵین : ا. کمین گاه، فرصت، مجال.
کەم : ص، ق. کم، کسر، اندك.
کەما : نوعی علف کوهی جهت خوراك دام، کُما.
کەماجاڕ : امر. محل رویش علف کما.
کەماچە : (ز). کمانچه.
کەماخ : ا، (با). کپل.
کەماخ : (ز)، نک. کامۆخ.
کەمان : ا. کمان.
کەمانچە : امصغ. کمانچه.
کمانچەژەن : ص فا. کسی که کمانچه می زند.
کەمانە : ا. کمانه.
کەمایەتی : ح مصـ. کمی، کسری، نقصان.
کەمایەسی : نک. کەمایەتی.
کەمباخ : ص، (ز). ظالم، ستمگر.
کەمباخ : ص، (با). خرابه، خراب، ویران، ویرانه.
کەمبارە : ص. کم بهره، بی‌سواد، بی‌حاصل و بی‌چیز.
کەمبوو : کمبود.
کەمبوون : م. کم شدن، کم بودن، نقصان گرفتن، کسر شدن.
کەمبوونی : نک. کەمایەتی.
کەمبەت : ا، (ز). گنبد.
کەمپشت : ص‌مر. کم پشت، تنك.
کەم تابێژ : کم و بیش، زیاد و کم.
کەمتار: ا. کفتار.
کەمتەرخەم : ص‌مر. بی غم، خونسرد، لاقید.
کەمتیار : ا. کفتار.
کەمتین : ص‌مر. جاندار بی‌زور و کم نیرو.
کەمجیقڵدان : ص. ناشکیبا، کم صبر، کم حوصله.
کەمچە : ا. چوبی که‌قطعه‌آهنی به‌سر دارد و برای هم زدن آتش بکار رود، کمچه.
کەمچیکڵدانە : نک. کەمجیقڵدان.
کەمخۆر : ص‌مر. کم خور.
کەمخە : ا. پارچه ابریشمی سرخ تند.
کەمدو : ص‌مر. کم حرف، ساکت.
کەمر : ا. سنگ.
کەمڕوو : ص‌مر. کمرو، محجوب.
کەمڕە : ا. کود و پهن روی هم انباشته و خشك شده.
کەمڕەنگ : ص‌مر. کمرنگ.
کەمسەور : ص‌مر. ناشکیبا، کم صبر، کم ظرفیت.
کەمفرۆتن : م. کم فروشی کردن.
کەمقنیات : ص‌مر. قانع، کم خور.
کەم کردن : م. کم کردن، کوتاه کرده، ناتوان شدن، کسر گذاشتن.
کەمکۆڵ : ا. پوست گردوی تازه سبز


کەما

شده.

کەمکۆڵی : ص نسب، ا. قهوه‌یی.

کەم‌کەم : ق. کم‌کم، اندك اندك.

کەمۆ : ا. دستنبو.

کەمۆت : ص، (ز). کسی که بحرف بزرگتر گوش نمی دهد.

کەموسکە : ق. مقدار اندك از چیزی، کمی از چیزی.

کەمۆڵە : ا. کاسه بزرگ چوبین.

کەمو کۆتا : ص‌مر. کم و کوتاه، مختصر، کوتاه.

کەمە : ا. کمانه، لبه، دوره، غربال.

کەمهاوردن : م. کم آوردن، کسر آوردن، ناتوان شدن.

کەمەچکرن : م، (ز). چیدن مقداری از پشم گوسفند برای نشانه.

کەمەر : ا. کمر.

کەمەربەسە : ص‌مر. کمر بسته، خادم، مخلص، برده، آماده.

کەمەربەستن : م. خود را به بندگی آماده کردن.

کەمەربەن : امر. کمربند.

کەمەرچین : ص‌مر. کمرچین.

کەمەرکەش : امر. زیر شلواری.

کەمەرکیس : امر. انبان، مشك.

کەمەرکێش : امر. کمرکش، سربالای، کوه، دامنه.

کەمەرە : ا. میانه، میان، کمرکش، وسط.

کەمەری : ا. نیم تنه.

کەمەك : ق. کمی، اندکی، کمکی.

کەمەن : ا. کمند.



کەمەند : ا. کمند.

کەمەندکێش : ص مف. گرفتار، عاشق، درگیر، به کسی بیعت کردن.

کەمەندهاوێشتن : م. کمند انداختن.

کەمەو بوون : م. کم شدن، وزن از چیزی افتادن، کسر آمدن، کوتاه شدن.

کەمێ : ق. اندکی، کمی، مقداری.

کەمی : ح مصـ. نقصان، کسری، کمی، قلت، نقص.

کەمیاب : ص. کمیاب، نادر، نایاب.

کەمیڵ : ا. پشمهای آویزان زیر دنبه گوسفند که آلوده به مدفوع باشد.

کەمیڵە : ا. ترشح خشك شده بینی، عن دماغ.

کەمین : امصـ. کمین.

کەمین کردن : م. کمین کردن، قایم شدن، خف کردن.

کەمین گا : امر. گمینگاه.
کەمێو : نک . کەمێ.
کەن : ا. کنده آب، ترعه، راه آب.
کەنار : ا. کنار، جانب، پهلو، طرف ، بغل، آغوش.
کەناراو : امر. مستراح، مبال، خلا.
کەنار چوون : م. کنار رفتن، کنار کشیدن بر کنار شدن، از کار افتادن.
کەنار گرتن : م. کنار گرفتن، کنار رفتن.
کەنارە : ا. کناره، فرش باریکی که در گوشه‌های اطاق کنار فرشهای بزرگ گسترده می شود.
کەنارەگیر : ص فا. کناره‌گیر، کناره‌جو.
کەناڵ : ا. کانال، گنده، ترعه.
کەناو : کال، کانال، راه آبی که بطور طبیعی کنده شده و به وجود آمده است.
کەنایە : ا. اشاره، ایما، کنایه.
کەند : نک . کەن.
کەنداڵ : (با)، نک . کەناو.
کەندر : ا. آبرفت، زمین کنده شده در نتیجه سیل و آب، کنده، کانال، ترعه، راه آب.
کەندن : م. کندن، حفر کردن.
کەندۆ : ا. ماده گاو غیر آبستنی که هنوز شیر می دهد.
کەندوو : ا. کندو.
کەندە کاری : ح مصـ. کنده‌کاری، حکاکی.
کەندەڵان : امر. کنده، آبرفت.
کەنس : ص. کنس، لئیم، خسیس.
کەنشت : ا. کنشت، معبد کلیمی‌ها.
کەن کەن : ص شغل. حفار، چاه کن.
کەنك : نک . کەندەڵان.
کەنك : (با). شوره سر
کەنگر : امر. کنگر، گیاهی از دسته مرکبان و تیره لوله گلی‌ها.
کەنگەڵان : نک . کەندەڵان.
کەنگێ : کی؟ چه زمانی؟ چه وقت؟
کەنگێن : نک . کەنگێ.
کەنگێێ : نک . کەنگێ.
کەنن : م. کندن.
کەنن : م. چیدن میوه.
کەناس : نک . کەن‌کەن.
کەنۆ : ا. کندو.
کەنۆ : ا. گوساله یکساله.
کەنوو : ا. کندو.
کەنە : ا. کنه، جانوری از شاخه بندپایان.
کەنەف : ا. کنف، گیاهی از تیره پنیر کیان.
کەنەفت : نک . کە نفت.
کەنەك : نک . کەندەڵان.
کەنەك : ا. سنگ بزرگ.
کەنەڵان : امر. کنده برای استفاده آغل، پناهگاه، کنده، آبرفت.
کەنەنە : ا. تیشه کوچکی که برای درست کردن قاشق بکار رود.

کەنیز : ا. کنیز.

کەنیشك : ا. ص. دختر، دوشیزه، باکره.



کەوچە

کەنیشکەزا : امر. نوه دختری.

کەنیشکەزازا : نبیره.

کەنیشکێ : امص. دختری، بکارت، دوشیزگی.

کەنیشکی چاو : امر. مردمك چشم.

کەنی : ندا برای دخترها و زنها.

کەنیله : نک . کەنی.

کەنین : م. خندیدن.

کەو : ا. کبك.

کەوا : ا. قبا.

کەوان : ا. کمان.

کەوانە کردن : م. کمانه کردن، اصابت تیر و برگشتن.

کەواو : ا. کباب.

کەواوپل : امر. کباب چنجه، کباب برگ.

کەواوخانە : امر. کبابخانه، کبابی.

کەواوچی : ص شغل. کبابی، کبابچی.

کەواوی : نک . کبابی.

کەو بارِ : امر. جوجه کبك.

کە و بووار : ق، ا. گدار گذر کبك، زمان گذر کبك.

کەوتن : م. افتادن.

کەوتوو : امف. افتاده، ناتوان، زبون.

کەوجێز : ا. ملاقه، آبگردان، قاشق بزرگ.

کەوچ : ا، (ه). قیف، ظرف پیمانه، پیمانه.

کەوچك : ا. قاشق.

کەوچکە : ا. قاشقك آسیا.

کەوچە : نک . کەوچك.

کەوچە : ا. قیف، پیمانه.

کەوڕاو : امر. دام کبك، شکار کبك.

کەودەری : ا. کدری، پارچه.

کەودەن : ص. کودن، احمق، ابله، ساده.

کەورێشك : امر. خرگوش.

کەورێشکە : امر. موج.

کەوس : ا. کفش.

کەوسەر : ا. کوثر.

کەوسەل : (ز). لاك پشت، کاسه پشت.



کەوش : ا. کفش، پای افزار.

کەوش : ا. سرازیری.

کەوش : ا. پهلو، دو طرف جاندار.

کەوشدروو : نک . کەوشدۆز.

کەوشدۆز : ص فا. کفشدوز، کفشگر.

کەوشکەن : امر. کفش کن.

کەوشەك : ا. مسابقه پرش طول، بازی پرش.

کەوشەن : ا. محدودهٔ یك آبادی، محل زراعت و مرتع و آبادی.

کەوشێن : نک . کەوشەك.

کەوك : ا. کبك.

کەوکەوە : ا. کب کبه، جلال، شکوه.

کەوگ : ص، ا. میوه نارس سبز، آبی، کبود.

کەوگیر : امر. کفگیر.

کەوگیرە : امصغ. کفگیرك.

کەوڵ : ا. پوست، جلد، پوستین.

کەوڵ پۆست : امر. پوستین.

کەوڵ کردن : م. پوست کندن حیوانات.

کەوڵۆس : ا. کنده، کند، آبرفت.

کەوڵە : ص، (ه). کبود، آبی، آبی گون.

کەوڵەکۆن : ص‌مر. کنایه از پیر و فرتوت و سرفه‌ای.

کەو مار : امر. نوعی مار که مانند کبك می خواند.

کەون : ص. کهن، پیر، سالخورده، سالدار.

کەونە : ص. کهنه، ژنده، پاره، فرسوده.

کەونەفرۆش : ص فا. کهنه فروش.

کەونینە : چیزهای کهنه را باین نام خوانند.

کەوور : ا. بز سفید.

کەوورگ : ا. اشکفت، آبرفت، کنده.

کەووگ : ص. کبود، آبی، آبی گون.

کەووگی : ا. کنه.

کەوە : نک . کەووگ.

کەوەڕۆژ : امر. روز ابری و سرد بدون برف و باران.

کەوەڕە : ا. کبره، پوسته روی زخم.

کەوەڕی : بیزاری.

کەوسێر : ا. گوسفندی که صورت خاکستری دارد.

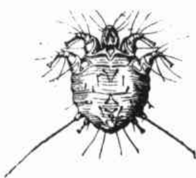
کەوەشەن : امر. حد، حدود، مرز، سرحد.

کەوەگی : ا. کنه بز و گوسفند.

کەوەڵ : ا. کول، تنبوشه بزرگ.

کەوەڵە : ص. آبی گون، سبز گون.

کەوەڵە : ا. شپشك حیوانات.


کەوڵە

کەوی : ص. اهلی، دست آموز، حیوان رام.

کەوێ : ا، (ه). قبا.

کەوی بوون : م. اهلی بودن، دست آموز شدن، رام شدن.

کەویچە : نک . کەویژە.

کەویر : ا. کویر، صحرا، بیابان.

کەویژ : نک . کەیل.

کەوێژە : ا. قاشقك آسیاب.

کەوی کردن : م. اهلی کردن، دست آموز کردن، رام کردن.

کەوێڵ : ا. خانه باغی، کپر.

کەویە : ص. پست، پایین، فرو رفته.

کەهاڵ : ص. کاهل، تنبل، تن‌آسای.

کەهرێز : ا. کاریز، قنات.

کەهنی : ا، (ز). چشمه، کانی.

کەهیا : ص. بزرگ، رئیس، پیشوا، مقدم.

کەهێڵ : نک . کەهاڵ.

کەهی : ص. رام، دست آموز، اهلی.
کەی : کجا؟ چه زمانی؟
کەیارك : ا، (ز). قارچ.
کەیاندن : م، (ز). زدن مشك، مشك جنباندن.
کەیبانوو : امر. کدبانو، خانم خانه.
کەیبەکەی : زمان تا زمان.
کەیس : ا، (با). حالت، نوبه، زمان، موقع، تمسخر، نیشخند.
کەیف : ا. کیف، خوش، حظ، لذت، نشئه.
کەیفوور : ص. کیفور، سرخوش، مست.
کەیك : ا. کیك.
کەیکوا : ص. کدخدا، عاقل، دانا، مطمئن.
کەیل : ا، ص. پر، لبریز، پرو پیمان، تمام.
کەیل : کیل، کیله، پیمانه، قفیس.
کەیلان : ص. دختر و زن زیبا و قشنگ.
کەینوبەین : میانه، دوستی، رفاقت.
کەینێ : کجا؟ تا چه زمانی؟
کەیوان : ا. کیوان، ستاره زحل.
کەیوانوو : نک . کەوبانوو.
کەیەل : نک . کەوێڵ.
کەیی : نک . کەوێ.
کەێیر : ا. مورد، درخت مورد.
کێ : کی؟ چه کسی؟
کیار : ا، (ه). مزرعه خربزه و هندوانه و خیار چنبر و بادنجان و گوجەفرنگی، مزرعۀ صیفی‌جات.
کیاستن : م. کسی را به کاری فرستادن، فرستادن، اعزام، گماردن.
کیاسەی : نک . کیاستن.
کیپ : ص. کیپ، چفت، بدون روزن و هواکش.
کێتك : ا. گربه.
کیتەلە : امصغ. کوزه کوچك گرد.
کێچ : ا. کَك.
کێچ کەوتنەکەوڵ : م. «کك در پوست کسی افتادن» کنایه از عجله کردن و سریع و تند آمد و رفت کردن.
کێچە ڕەشکە : امر. شته، آفت صیفی.
کێخا : ص، ا. کدخدا، رئیس ده.
کێخوا : نک . کێخا.
کیڕ : ا. خط، خش، خراش، اثر چیز تیز بر صفحه چوبی یا دست.
کێر : ا. کیر، آلت رجلیت، قضیب.
کێر : ا. کارد.
کێر : کار، شغل، مشغله.
کێر : (با). لایق، شایسته، مناسب، مفید.
کێرد : ص، (ز). کال، نارس.
کێران : ا، (ز). تیر بلند قطور.
کێرد : ا. کارد.
کێرك : ا، امصغ، (با). کارد کوچك، چاقو.
کێرکە : امر. کلفت، خادمه.
کێرکەڵەگا : ا. از قضیب گاو شلاغی درست می کنند باین نام.
کێرگ : گزلیك.

کیرنج : ص، (ز). حلاج، نداف.
کیڕه : اص. صدای قلم بر روی کاغذ.
کێرهاتن : م. به کار آمدن، به درد خوردن، مفید بودن.
کێریشك : (با). خرگوش.
کێز : ا، (با). سرگین غلطان.
کێزان : م، (با). زدن مشك.
کێزر : ا. دسته پاجوشی که از بیخ درخت به زیادی و با هم رُسته باشد.
کێزر : ص. خودسر، خودرای.
کێزم : ا، (با). درختی که یك درخت مو هم روی آن انداخته شده باشد.
کێزه : ا،(با). خرچسونك.
کێزەر : نک. کێزر.
کێزی : ا. جارو.
کێزێن : ا، (ز). لوله‌ای که از زیرزمین برای عبور آب کشیده شده باشد.
کیژ : ص. کج، ناراست، نادرست.
کیژۆڵه : امصغ. دختر کوچولو.
کێژووله : ا. گنجشك.
کیس : ا. کس، شخص، نفر.
کیس : ا. کیست، آبسه.
کیسك : ا، (با). کیسه.
کیس کردن: م. کیست کردن، ورم کردن، آبسه کردن.
کیسۆ : ا، (ز). لاك پشت آبی.
کیسه : ا. کیسه.
کیسه بڕ : ص فا. جیب بر، کیسه بر.
کیسه کێش : ص فا. کیسه کش.
کیسەڵ : ا. لاك پشت.



کیسۆ

کیسەڵه : ا. قسمت برجسته و ثابت کلون پشت در.
کیسه و کەمەر : امر. کمربندی که یك یا چند کیسه به آن بسته است و برای ریختن جنس و پول بکار می رود.
کیسه هەڵدروون : کیسه دوختن برای مال دیگری.
کیش : ا. کیش، آیین، مذهب.
کێش : ا. کش لاستیك.
کێش : ا. کشباف.
کێش : ح مص. توانایی.
کێش : ا. یك نوبت کشیدن چیزی با ترازو.
کێشاکێش : کشاکش، کشمکش.
کێشان : م. کشیدن، لغزاندن.
کێشان : م. کشیدن حیوان نر به ماده.
کێشانن : نک. کێشان.
کێشاندن : نک. کێشان.
کێشاندن : نک. کێشان.
کێشانه : ص. وزنی، به وزن فروختن، کشیدنی.
کێشانه کردن : م. وزن کردن، کشیدن، توزین کردن.

کێشانەوە : م. عقب کشیدن، برگرداندن، برگشت دادن.
کێش بافت : ص‌مر، امر. کش باف.
کێش دان : م. کش دادن، طول دادن، دراز کردن.


کیف

کێشك : ا. کشیك، نگهبان، قراول.
کیشك : (ز). کدام؟ هر کدام؟
کێشك چی : ص شغل. کشکچی، نگهبان.
کێش کردن : م. کشیدن.
کێشکە : ا، (با). گنجشك.
کیشکین : کدام یك از آنها؟
کیشك یەك : کدام یك؟
کێشماکێش : کشمکش.
کێشمە کێش : کشمکش.
کێشران : م. کشیدن.
کێشندە : افا. جاذبە.
کێشواکێش : م. کشمکش.
کێشولە : ا. گنجشك.
کیشوەر : ا. کشور، مملکت، موطن.
کێشە : ا. مد.
کێشە : کشیدن غلات و علوفە بە خرمن‌گاه.
کێشە : امص. دعوی، نزاع، مرافعە.
کێش هاتن : م. کش آمدن، بەزحمت افتادن، دراز شدن، طول یافتن.
کێشەکێش : بکش بکش.
کێشەوە : م. جا بە جا کردن، جای چیزی را عوض‌کردن، چیز را از جایی بە جایی بردن.
کێشە وێ: نک . کێشەوە.

کێشیان : م. کشیدن.
کێف : ا. کوه.
کیف : ا. کیف.
کیفاندن : م. صدا کردن مار.
کیفانن : نک . کیفاندن.
کیفە : اص. صدای مار.
کێفرۆشك : ا، (ز). خرگوش.
کیفزال : ا. خرچنگ.



کێفژالە : نک . کیفزال.
کێفسار : امر. کوهسار، کوهستان.
کێفسان : نک . کێفسار.
کیفش : ص، (ز). آشکار، نمایان، ظاهر.
کێفکی : ص، (با). بوگندو، متعفن، بدبو.
کیفە : اص. صدای تند و تیز مانند صدای ناشی از حرکت باد.
کێفی : ص نسب. کوهی، وحشی.
کێفیلە : نک . کێفی.
کیڤار : ا، (با). پوستە وشورە سر کچل.
کیڤار : ا، (با). نوعی خار.
کێڤریشك : ا، (با). خرگوش.
کیڤە؟ : کجا؟
کێڤی : ا، (ز). خمرە کوچك.

کێل : ا. سنگ قبر.

کێل : ص. بلند، برجسته.

کێڵ : (ﻫ)، نک . کەوێڵ.

کێڵ : نک . کێل.

کێڵان : ا. نیام، غلاف شمشیر و خنجر.

کێڵان : م. کاشتن، شخم زدن.

کێڵانه : ا. کرت.

کێڵاوه : ص، ا. کاسه برگ.

کێڵانگه : ا. کشتزار، مزرعه، کشت‌گاه.

کێلدان : م، (ز). دوختن.

کێلران : م. کاشتن.

کێلراو : امف. کشته، زراعت شده، کاشته.

کێلك : ص، (ز). سفال شکسته.

کێڵ کار : ص فا. برزگر، زارع.

کێڵ گه : نک . کێڵانگه.

کیلۆ : کیلو، واحد وزن.

کێلووك : ا، ص، (با). زن غیر مسلمان.

کێلوون : ا. نوعی قفل، کلون.

کێله : ا. پیمانه، قیف، کیل، کیله.

کیله‌رك : ا، (با). قفسه.

کێله ندی : امر. داس بزرگی که با دو دست بکار برده می شود.

کێڵیاگ : امف. کشته، کاشته.

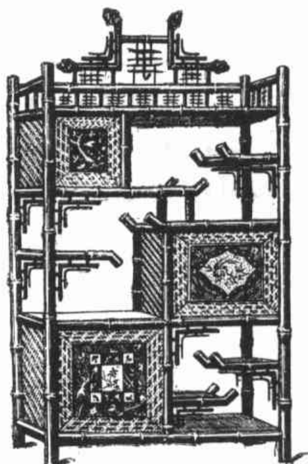
کێم : (ز)، نک . کەم.

کێم : ا. چرك، چرکابه زخم.

کێماسی : نک . کەمایەسی.

کێماو : ا. چرکابه.

کێماهی : (ز)، نک . کەمی.



کیله‌رك

کێمایی : نک . کێماهی.

کێم پەڕ : زیاد شدن زخم بوسیله چرك.

کێم کردن : م. چرك کردن زخم، جراحت کردن.

کێمەك : ا. مختصر، کم‌کم.

کێمی : نک . کەمی.

کیمیا : ا. کیمیا.

کیمیاگەر : ص فا. کیمیاگر.

کین : نک . کینه.

کینده‌رێ : کجایی؟

کینه : کینه، عداوت، دشمنی، نفرت، قهر.

کێو : ا. کوه.

کێوسار : نک . کێفسار.

کێوسان : نک . کێفسار.

کێوڵکانێ : امص. مسابقه.

کێومالْ : گشتن بدنبال گمشده در کوه و دشت.

کێوژ : ا. پیمانه، قیف، کیل، کیله.

کێوسان : نک . کێفسان.

کێوه؟ : به کجا؟ کجا؟

کێوی : ص نسب. کوهی، وحشی.

کێوی ئاگرپژێن : ا. کوه آتشفشان.

کێویله : ا. سبزی و درختزار و دشت و دره، طبیعت.

کیه : ا، (ه). مستراح، مبرز، گودالی برای جمع شدن آبهای آلوده.

کێهانه : کدام؟ کدام یك؟

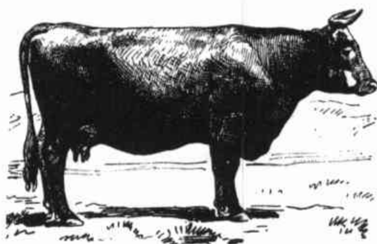
گ

گ : گ.

گ : همه، هر.

گ : علامت مفعولی.

گا : ا. گاو.



گا : ا. اسب یا استر سه ساله.

گا : به صورت پسوند جا و مکان معنی می دهد مانند: «مەنزلگا» منزلگاه.

گا : فصل.

گا : دم، لحظه، گاه، یك زمان.

گائەنگێو : ا. نوعی مار غیر سمی.

گابۆڕ : اص. صدای گله گاو، هر صدای نکره.

گابەرد : ص مر، امر. سنگ بسیار بزرگ.

گاپێ : آدم تنبل کندرو.

گاپێل : ا. گاوی که‌شاخهایش به دور گوش پیچیده یا احتمال فرو رفتن در چشم حیوان را دارد و باید آنرا برید.

گاتوو : امر. شاه‌توت، توت سرخ.

گاجفت : امر. گاو شخم.

گاجووت : نک. گاجفت.

گاچاڵ : امر. چاله بزرگ.



گاچوان : امر. عصای کلفت و سنگین.
گاچیّرین : ا، (ز). دم جنبانك.
گادار : امر. مرتع و محل چرای گله گاو.
گاودانه : امر. گاودانه.
گادۆش : ا، (ز). ظرفی که شیر گاو در آن دوشیده می شود.
گادۆشکه : امر. کاسه شیردوشی.
گادێری : ص مر، (ز). گاوبان، چوپان، گله گاو.
گار : صیغه مبالغه، صیغه شغل، علامت فاعلی، صفت لیاقت. مانند: در «کردگار، پاریزگار، روزگار».
گاراج : ا. گاراژ.
گارام : امر. گاوران، چوب راندن گاو، گوار.
گاراندن : م. قُدقُد کردن ماکیان.
گاران : امر. گله گاو.
گاران : نک . گارام.
گارس : ا، (با). ارزن.
گارنگ : ا. پارو مانند سبك که موقع کوبیدن خرمن زیر دم گاو گرفته می شود تا مدفوع روی خرمن نیفتد.
گاره : نک . گاره‌گار.
گاره‌گار : اصـ. قدقد، صدای ماکیان، غدغد ماکیان.
گاری : ا. گاری، گاریه.
گاریته : ا. تیر اصلی سقف خانه که تیرهای فرعی بر آن استوار می شوند.
گاریه : نک . گاری.



گازولك

گاریه‌چی : ص مر. گاری چی.
گاز :ا. گاز، دماگونه.
گاز : ا. ابزاری که با آن میخ را از چیزی که در آن کوبیده شده بیرون کشند.
گاز : ا. دندان به چیزی «فرو بردن»، آن اندازه از چیزی که با یك دندان فرو بردن به آن کنده شود، گاز.
گازانده : ح مصـ. گِلگی، شکایت، گِله.
گازر کردن : م. شستن پارچهٔ ندوخته برای سفید شدن، گازری.
گازك : ا، (با). انبر، مقاش، آتشگیر.
گاز کردن : م. صدا زدن با بانگ بلند.
گاز گاز : اصـ، (ز). بانگ و صدا بصدای بلند، فریاد، جیغ.
گاز گرتن : م. گاز گرفتن، گاز زدن.
گازن : ا. گه‌زه‌ن.
گازن : ا، (با). گلایه، شکایت.
گازندۆك : ص فا. ملامت گر، کسی که دیگران را زیاد سرکوفت می دهد.
گازنده : نک . گازانده.
گازۆز : ا، (ز). موریانه.
گاز و لك : ا. جُعَل، سرگین غلطان.
گازووك : ا. نی درازی که سر آن دو

فاق شده و برای مارگیری بکار می رود.

گازەرا : ا. وسط، میان.

گازەندە : نک . گاز ندۆك.

گازی : اصـ، (ز). هوار، جیغ.

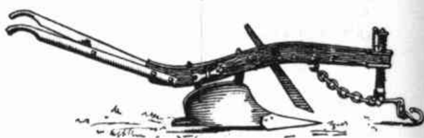
گازیز : نک . گازۆز.

گـازی کـرن : م، (ز). فریاد و فغان کردن، جیغ کشیدن.

گازی کرن : ا، (با). صدا زدن، دعوت کردن.

گاسك : (با)، نک . گازك.

گاسن : ا. گاو آهن.



گاسنۆق : ا. گاو صندوق.

گاشە : ا. قلوه سنگ.

گاشە : ا. گرفتاری و دردسر.

گاف : گ.

گاف : ا. گام، قدم.

گاف : ا. گاه، زمان، وقت.

گاف : ا. گاو.

گاڤان : (ز)، نک . گاوان.

گاڤانی : ا، (ز). سار.

گـاڤـدان : م، (ز). قـدم زدن، گـام برداشتن.

گاف گاف : گاه گداری، گاهی، یك وقتی، زمانی.

گـاڤـەك : ا، (ز). گـاه، زمـان، وقـت، وهله.

گاڤی : گاهی، زمانی.

گاقڕ : ح مصـ. گاو میری.

گاقڕان : گاقۆر.

گاقۆڕ : نک . گابۆر.

گاقۆڕ : نک . گاقڕ.

گاقۆڕ : ق. زمان کم شدن آب در پاییز.

گاقۆز : ص مر. گدای دارانما.

گاکۆتر : امر. فاخته.

گاکوچك : نک . گابەرد.

گاکێفی : امر. گوزن.

گاکێوی : گاکێفی.

گاگا : ق. گاه گاه، دم بدم.

گاگا : ا. قاقا، قاقالی لی.

گـاگـودارێ : ق. گاه گداری، بعضی اوقات، گاهی، گاهگاهی.

گاگۆز : ا. نوعی لوبیا.

گاگوڵکێ : چهار دست و پا راه رفتن بچهٔ پا نگرفته.

گاگەل : امر. گله گاو، رمه گاو.

گاگەلە : نک . گاگەل.

گاگێرە : امر. گاو مخصوص کوبیدن خرمن.

گاڵ : ا. ارزن.

گاڵتە : ا. شوخی، مسخره.

گاڵتەچی : ص مر. شوخی باز، لوده.

گالتێن : ا. عملی از روی شوخی و مزاح، به شوخی از سر گذراندن.

گـاڵوان : م. تحریك کردن کسی علیه دیگری، تحریض کسی به اقدام علیه

دیگری.

گاڵگاڵی : ا. نوعی گرده که روی آن زرده تخم مرغ مالیده شود.

گاڵۆش : ا. گالش، کفش لاستیکی.

گاڵۆك : ا. عصا، چوبدستی.

گاڵه : اصـ. سر وصدا، قیل و قال، حرف.

گاڵه : ا. جوال بزرگ.

گاڵه پێ کردن : م. مسخره کردن کسی.

گاڵه‌دان : م. بستن در.

گاڵه کردن : م. کاری به سرعت و چابکی انجام دادن.

گاڵه گاڵ : اصـ. قیل و قال، سر و صدا.

گاڵه و گیڤه : اصـ. داد و فریاد و تهدید.

گاله‌وه‌ڕێن : نک . گاوان.

گالیسکه : ا. کالسکه.

گاڵینه : ا. نان ارزن.

گاماسی : امر. گاوماهی، نهنگ.

گامل : ص مر. گردن کلفت، تنومند، زورمند.

گامه‌ڵاس : ح مصـ. حالتی که گاو خود را بزمین می زند و تکان می خورد.

گامێش : ا. گاومیش.



گان : جماع، نزدیکی، مقاربت.

گان : نک . گیان.

گانده‌ره : ص فا. فاحشه، جنده، بدکاره.

گانه‌گۆڵ : اصـ. قیل و قال، داد و فریاد، جیغ و ویغ.

گاو : ا. گاو.

گاواره : ا. گهواره.

گاواسن : امر. گاو آهن.

گاوان : ص مر. گاوبان.

گاوانه : امر. گاودانه، گیاهی از تیرهٔ پروانه‌واران.

گاوانه : ا. کاسه سفالی آبخوری.

گاوانی : ا. سار، سار سیاه، پرنده‌ای از تیره سبکبالان.

گاوانی : ا. مزد گاوبان.

گاوخان : کرت، مقدار زمینی که برای کشت روزانه نشانه گذاری می شود.

گاوخان : امر. اصطبل گاو.

گاودانه : نک . گاوانه.

گاوشه : امر. کوزه بزرگ.

گاور : ا. گبر، مسیحی.

گاور : ص، (ز). آدم بی‌باور، آدم بدبین.

گاوگه‌ل : امر. گله گاو.

گاوڵکێ : نک . گاگوڵکێ.

گاووگه ردون : قربان، فدا.

گاوه : ا، (هـ). ماده گاو.

گاوه بۆرگێ : ا. فرفره، اسباب بازی که بچه‌ها با نخ بر زمین کوبند و به دور خود بچرخد و صدا کند.

گاوەخان : نک . گاوخان.

گاوەختێ : ق. گاه، گاهی، گاه وقتی، زمانی.

گاو زبان : امر. گاو زبان، گیاهی از رده دو لپه‌ایهای پیوسته گلبرگ.

گاوەزووان : نک . گاو زبان.

گاوەس : امر. مشك یا خیکی که از پوست گاو سازند.

گاوەسن : امر. گاو آهن، قسمت آهنی که نوك تیز است و هنگام شخم بر زمین فرو می رود.

گاوەسەر : ا. کتك کاری، کتك.

گاوەسەر : امر. توپُز، منتشا، مطرق.

گاوەکی : امر. قاطر پوزکی، حاصل جفت گیری اسب و الاغ ماده.

گاوەناز : امر. طاعون گاوی، بیماری که گاو را از پای در می آورد.

گاه : ق. گاه، وقت، زمان.

گاهەس : ق. ادات شك و احتمال، شاید.

گاهێ : ق. گاهی، زمانی، وقتی.

گایبنه : امر. گاوی که در خرمن کوبیدن بطرف خرمن بسته شده و گاو اصلی است.

گایلکه : امر. قاطر پوزکی.

گایەل : نک . گاگەل.

گایین : م. گاییدن، سپوزیدن.

گپ : ا. گونه.

گت : ص. برجسته، قلمبه.

گت : ا. توقف، درنگ، ایست.

گتایی : ح مصـ. برجستگی، قُدی، بلندی.

گته : ص. برجستگی از دور.

گجارێ : ق. همیشه، همواره، دایماً.

گجك : ص. کوچك، خُرد، ریزه.

گجێ : ا، (ه). پیراهن.

گجك : نک . گجك.

گچکۆڵه : ص. کوچولو.

گچکه : ص. کوچولو.

گچکەڵه : کوچولو.

گچکەیی : ح مصـ. کوچکی، خُردی، صغیری.

گدووك : ص نسبـ، (ز). گردی، چیزی گرد، گرد کوچك.

گده : ا. بز.

گدێ : ا. بز.

گدێ گدێ : اصـ. صدایی برای خواندن بز.

گدێ گدێ : ا. غلغلك.

گدێ گدێ دان : م. غلغلك دادن.

گڕ : ا، ص. گیر، سد، مانع.

گڕ : ا. توان، نیرو.

گڕ : ا. گر، الو، آتش.

گڕ : ا. تپه کوچك.

گڕ : ص. چیزی بزرگ و بلند، زبر.

گر : اصـ. صدای سوخته، صدای گرفته و خسته.

گر : (با). درشت.

گرارا : ا، (ز). غذا، غذای تند.

گرارادان : م، (ز). خوراك دادن.



گدێ

گرار : ا، (ز). آش برنج، انواع آشها.
گراگر : ص، (ز). بزرگ، رئیس، پیشوا.
گرِالك : ا. خار خشك، خس.
گرِالك : ا. آتش روشن و کم شعله.
گرامافون : ا. گرامافون، صندوق آواز.
گرامی : ص. گرامی، عزیز.
گران : ص. گران، پرقیمت، باارزش.
گران : ص. سنگین.
گرِان : هر چیز در حال سوختن، در حال سوختن.
گرانبار : ص مر. گران بار، سنگین.
گرانبەها : ص مر. گرانبها، باارزش، گرانقیمت.
گرانجان : ص مر. گران فروش.
گرانمایه : ص مر. پرقیمت، باارزش.
گران فرۆش : ص مر. گران فروش.
گرانه : (با). برداشتن موهای میان ابرو و وسط پیشانی.
گرانەتا : ص مر، امر. تب تند.
گرانەتێ : ص، ا. تب تند.
گرِانەوه : م. برگرداندن، مراجعت دادن، پس دادن، مسترد داشتن.
گرانی : ح مصـ. گرانی، وقار.
گرانی : ح مصـ. گرانی.
گراوه : ا. جزیره.
گراوی : ص. گرامی، دوستی.
گراوی : ص، ا. نامزد، دلدار.
گرپەگرپ : اصـ. صدای آتش.
گرتك : امصغ. بسته کوچك پارچه‌ای، بقچه‌ك.
گرتکه : ا. محل زمستانی بز و گوسفند کوهی که علف در آن نمی روید.
گرتکه : ا. چانه خمیر.
گرتم : گیرم، فرض کنیم.
گرتمان : گیرم.
گرتن : م. گرفتن.
گرتناهەویی : م. ماه گرفتن، خسوف.
گرتنەدڵ : م. بدل گرفتن.
گرتنەناو : م. در میان گرفتن.
گرتنەوه : م. چیزی را از هوا گرفتن.
گرتنەوه : م. جا انداختن مفصل از جای در رفته یا استخوان شکسته.
گرتنەوه : م. برداشتن زین از اسب یا کندن پوست خیار و سیب و غیره.
گرتنەوه : م. درست کردن مخلوط و معجون و مایه مانند درست کردن خمیر یا بهم انداختن ترکیب یك غذا مانند دُلمه و غیره.
گرتەیره : م، (ه). تقسیم کردن، بریدن و جدا کردن.
گرتەیره : م، (و). پر کردن جوال و گونی و کیسه.
گرِ خواردن : م. گردیدن، گردش کردن، دور گشتن، قدم زدن.
گردِ : ا، (ه). جمع، کل، همه.
گرد : ص. گرد، مدور.
گردِ : ا، (ه). اجتماع، همه، مجموع.
گرد : ا. اطراف، دور.

گرد : ا، (با). تپه.

گرادڤ : ا. گرداب.

گرِدان : م. آتش زدن، در چیزی آتش تند افکندن، مالی را بر باد دادن، عصبانی کردن کسی.

گرداو : ا. گرداب.

گردبوونه‌وه : م. جمع شدن، فراهم آمدن، اجتماع کردن.

گردکردنه‌وه : م. جمع کردن، فراهم آمدن.

گرد جارێو : نک . گجارێ.

گردم : نک . گرتم.

گردنه‌کۆڵه‌و : م. کول کردن، به پشت گرفتن.

گردۆڵك : ص، ا. هر چیز گرد یا گرد آورده شده.

گردۆڵك : ص، ا. خرمن کوبیده جمع شده و آماده برای باد دادن.

گردۆڵکه : ص مصغ. برجستگی گرد زمین.

گردۆڵه : ص مصغ. گرد، مدور، گرد کوچك.

گرد و کۆ : جمع و جور.

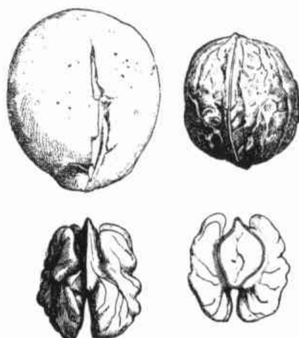
گرده : ا، (ز). گرده.

گرده : ا. برنج گرده، نوعی برنج.

گرده‌با : امر. گردباد.

گرده‌بڕ : ص فا، ص، ا. گردبر، چیزی که گرد بریده شده است، وسیله‌ای که گرد می برد.

گرده‌کان : امر. گردکان، گردو، درختی از رده دو لپه‌ییهای گلبرگ از تیره گردو.



گرده‌کان

گرده‌ڵ: ا. بام غلطان، سنگ بام، بام گردان.



گرده‌ڵ

گرده‌ڵانه : ص مصغ. گرد کوچك، کوچولو.

گرده‌ڵه : نک . گرده‌ڵانه.

گرده‌نشین : ص مر. زمین گیر، خانه‌نشین، معتکف.

گرده‌و بوون : نک . گرد بوونه‌وه.

گرده و کردن : م. گرد کردن، جمع کردن، فراهم کردن.

گردێ : (ه)، نک . گرد.

گردی : ح مص. گردی.

گردیله : ص مصغ. گرد کوچك.

گرزه : ص. بچه چست و چالاك، بچه تپل و جست و خیز کن.

گرژ : ص. تند، چست، چالاك، زرنگ.

گرژ : ص. ترش‌رو، اخمو.

گرژ بوون : م. دلخور شدن و چین به ابرو آوردن.

گرژ بوون : م. تند و چالاك بودن.
گرژ هەڵهاتن : م. جمع شدن مانند جمع شدن چرم در نتیجه گرما یا علف تر در حال سوختن.
گرژی : ح مص. ترش‌رویی، تند خویی.
گرژینەوە : ا. زهرخند، زردخند.
گرس : ص، (با). بزرگ، عظیم.
گرس : ص. سفت و قرص.
گرسان : م. منعقد شدن، بستن.
گرسك : ا. گلابی وحشی کوهی.
گڕسەندن : م. آتش گرفتن، از میان رفتن، شعله‌ور شدن، افروخته شدن، عصبانی شدن.
گرسیاگ : امف. منعقد، بسته، دلمه، منجمد.
گرسیان : نک. گرسان.
گرشه : ا. قسمت نکوبیده از خرمنی که قسمت دیگر آن کوبیده شده است.
گرشه : اص. شعله و صدای آتش هنگام شعله‌ور بودن.
گرفت : گرفت، گیر.
گرفتار : ص‌مف. گرفتار، دچار، مبتلا.
گرفتار : ص مف. گرفتاری، ابتلا، دربندی، اسارت.
گرفنچك : ا. گره کور نخ.
گرفه : نک. گرپه.
گرفه‌گرف : نک. گرپه‌گرپ.
گرك : ا. توان، نیرو، قدرت.
گرك : ا، (ز). چونه خمیر مانند، چانه خمیر.

گرك : ا. آسیاب کوچك خانه، آسیاب دستی.



گڕکه : ا. خربزه کوچك سبز، نارس.
گڕکه : ا. گری، کچلی و مو ریختگی حشم.
گڕکەزەوی : ص. زمین بی‌حاصل، زمین سوخته.
گڕگرتن : م. گُر گرفتن، آتش گرفتن، آتش در افتادن در چیزی، عصبانی شدن، سرخ شدن از عصبانیت.
گڕگڕان : ح مص. آتشبازی.
گرگن : ص. شکم گنده.
گڕگه : گری، کچلی، مو ریختگی حشم.
گرماندن : م. غریدن، غرش کردن، غریدن.
گرمانن : نک. گرماندن.
گرمژنه : ا. جوشهایی که در نتیجه سوختگی در نواحی عرق خیز بدن پیدا شود.
گرمژه : نک. گرمژنه.
گرمۆته : نک. گرموٚڵه.
گرموٚڵه : ا. لقمه بزرگ، هر چیز مانند لقمه پیچیده شده، ساندویچ.
گرمووله : ا. مهر سنگ، سنگ گرد

با اندازه کوچك.
گرمه : اصـ. گرمپ، گرمب، صدای افتادن چیزی.
گرناڵ : ص. زبر، آژدار، ناصاف.
گرنای : م، (ه). سوختن، آتش گرفتن.
گرنج گرنج : ص مر. آجدار، زبر، آژدار،ناصاف مانند سوهان.
گرنگ : ا. آرزو، خواسته، میل.
گرنگ : ا. مهَم.
گرنۆر : ص، (ز). زبر، ناصاف.
گرِنی : نک . گرنۆر.
گرِۆ : ص، (ز). گر، آدم یا حیوان گر.
گرواندن : م. کندن پوست جانداران.
گرووپف : ص. زودگذر، آتش تندی که زود خاموش شود، دولتی که مدت کوتاهی در دست کسی باشد، دولت مستعجل.
گرِۆز : (ز)، نک . گرِنۆر.
گرۆز : ص. بچهٔ گریه کن لجباز.
گرِۆسك : گلابی کوهی وحشی.
گرِۆك : نک . گرۆز.
گرِۆڵ : ا. پارچه سه گوشی که زیر بغل پیراهن زده می شود.
گرۆڵیه : ا. گلوله.
گرۆلیێ : ا. پیچك نخ.
گرووڤ : ا، (ز). پیچك و کلافه نخ یا ابریشم.
گرِووفرِ : نک . گرِووپف.
گرِوڤر : ص، (با). گرد، مدور.
گرِووگاڵ : اصـ. صداهایی که نوزاد انسان تا زمان باز کردن زبان از دهان خارج می کند.
گروون : م. کندن پوست حیوانات.
گرۆیس : ا. طناب.
گرِوی : ص. گر، موریخته، گَل، کچل.
گرِوی بوون : م. گر شدن، کچل شدن.
گرِوی یی : ح مص. گَری.
گرِه : ا. گرما و شعله آتش.
گرِه : اصـ. صدای گرفته و خسته.
گره : ا. گره.
گره : ا. گره برابر پهنای چهار انگشت کنار هم.
گرهان : م، (ز). گرفتن سوراخ، مسدود.
گرەو : ا. گرو، رهن.
گرەوای : م. گریستن، گریه کردن، اشك ریختن.
گرەو بردنەوە : م. برنده شدن در گرو و شرط بندی.
گرەو کردن : م. شرط بستن، گرو کردن.
گرەوگان : نک . گرەو.
گرەونیان : م. گرو گذاشتن، رهن قرار دادن.
گرەوەچووچ : ص مر. آدم حساسی که زود اشکش سرازیر می شود، بچهٔ لجباز بسیار گریه کن.

گرەوی : نک . گرەو.

گرێ : ا. گره، عقده.

گڕی : ح مصـ. خفگی و گرفتگی صدا.

گری : ا. گریه، زاری.

گڕیان : م. سوختن با شعله، شعلەور شدن.

گریان : م. گریستن، گریه کردن، اشك ریختن.

گرێ چن : ص مر. درست شده چیزی مانند شلاق نخی وغیره با گره زدن.

گرێ خواردن : م. گره خوردن.

گریدار : ص مر. گرەدار.

گرێ دان : م. گره زدن، بستن، بهم بستن.

گرێ دران : م. گره زدن، بستن.

گرێژەنه : ا. پاشنه در.

گریشمه : ا. کرشمه، ناز ، ادا.

گرێ فیسك : (با)، نک . گرێ کوێر.

گری کرن : گریستن، گریه کردن، اشك ریختن.

گرێ کوێر : ص. گره کور.

گرێ کوێره : نک . کری کویر.

گرێ گرێ : ص. گره گره.

گرێ لێدان : م. گره زدن، بستن.

گرین : نک . گرێ کرن.

گرینای : م. پختن.

گرینۆك : نک . گرەوەچووچ.

گرێو : نک . گرەو.

گریه ڤه : امصـ. گشاد، وسیع، باز شده، توسعه یافته.

گرین : نک . گری کرن.

گریه و زاری : گریه و زاری.

گرێ یاویی : ص مر. گره گره.

گریك : ا. توان، قدرت، نا، نیرو.

گریمانه : نک . گرێ.

گرینۆك : نک . گرەوەچووچ.

گز : ا. جارو.

گز : ا. اشتهای انجام کار، خورهٔ قمار.

گزره : ا. گیاه خشك، علف.

گزك چار : ا. گز، درختچەای از تیره گزها جزو رده دو لپەنیهای پیوسته گلبرگ.

گزگ : ا. جارو.

گزگچه : ا. وسیلهٔ چوبی که با آن جولا بافته را می کوبد.

گزگل : ص مر. بچه کوتاه و کپل و شیطان.

گزمووله : ا. تیله گلی.

گزنگ : ا. اولین اشعه خورشید در روز.

گزنگدان : امر. جایی که اولین بار در روز آفتاب بر آن می نشیند.

گزنی : ا. جر، دغل در بازی، دبه.

گزوفت : ا. آرزوی تند برای چیزی.

گزه : ا. جارو.

گزەر : ا. هویج، گزر، گیاهی از تیره چتریان.

گزەرکی : (ه)، نک . گزەر.

گزیر : ص، ا. پادو، پاکار، مباشر، دشتبان.


گزەر

گزنیك : نک . گزنك.
گزیی : ا. دغل، حیله، نارو.
گزیی : ا. جارو.
گژ : ص. وز، موی وز، چتر پرندگان.
گژ : ا. گیاه، گیاههایی که زراعتی نبوده و وجین می شوند.
گژ : ص. وز، موی وز، موی ژولیده، چتر پرندگان.
گژ : اصـ. کلمه‌ای بر تحریك بوقلمون و طاووس به چتر کردن.
گژ : ا. قد، بالا.
گـژا چـوون : م. سر کسی عصبانی شدن، سر کسی فریاد زدن.
گژاچوون : م. از درخت بالا رفتن.
گـژانـدن : م. آشفته کردن، عصبی کردن، تحریك و تحریض کردن.
گژڤامۆك : ا، ص، (ز). موی بافته.
گـژك : ا، (با). تگرگ ریز، نم باران یخ زده صبحگاه اول زمستان.
گـژ کـردن : م. چتر کردن طاووس و بوقلمون.
گژکه : پنجه گذاشتن، باز کردن پنجه به علامت تنفر رو به کسی.
گژلوك : (با)، نک . گژك.
گـژن : ص. وزوزو، زلفهای وز، بوقلمون چترکرده، طاووس چتر کرده، کبوتر چتری.
گژنه : ص. مو وز وزو.
گژنه‌سه‌ره : نک . گژنه.
گژنیژ : ا. دانه گشنیز، گشنیز، گیاهی از تیره چتریان با برگ شبیه جعفری.
گژنیژه : ا. مهره‌های بسیار ریز که زنان برای زیور کلاه استفاده می کنند.
گژۆژ : ص. ژولیده، کثیف.
گژگیا : علفهای وجین شده.
گژه : اصـ. صدای باد.
گژیان : م. وز کردن، چتر کردن.
گژیان : م. کالبد، تن، همهٔ بدن.
گسك : ا. جارو.
گسك دان : م. جارو کردن، روفتن.
گشت : ا. گشت، همه، عموم، عام، کُل، کُلی، همگانی.
گشت : (با). تقریباً، قریب به کُل.
گشتك : ا، (ز). نواله، چانه خمیر.
گشتي : همه‌اش، تماماً، عموم.
گشك : (با)، نک . گژك.
گشك : نک . گژکه.
گشك : نک . گشت.
گغنی : ا. دغل، حیله، دبه، جر.
گغه : کلمه نهی بچه از انجام کار ممنوع.
گفت : امصـ. گفتار، گفته، کلام، قول.
گفتار : امصـ. گفتار، کلام، بیان.
گفت و گۆ : امصـ. گفتگو، مکالمه.
گفته : امف، ا. گفته، بیان شده، قول، سخن.
گڤ : نک . گژا.
گڤاشتن : ا، (با). کوشیدن، تلاش کردن.
گڤانده : ا، (با). کنارهٔ زمین، حاشیه

زمین.

گفر : ا، (ز). گربه نر، گُنده.

گفه : اص. صدای مار، صدایی تند و تیز.

گفگفه : ا. فرفره چوبی که بچه‌ها با نخ بر زمین کوبند و از آن صدا در آورند.

گڵ : ا. گل، خاك.

گڵ : گل سرشور.

گل : ا. درد، درد چشم.

گل : ا. دفعه، نوبت، کرت.

گل : ا. حرکت، غل.

گل : ا. کلاف، پیچك.

گڵئاهەك : ا. شفته، گل آهك.

گلار : ا. دانه انگور ریخته از خوشه.

گلار : ص. بُراق، آماده، برجسته، حاضر.

گلاراو : ا. تیك، ناراحتی عصبی انسان، بیماری که باعث حرکت غیرارادی اعضاء می شود.

گلارکۆ : ا. چوبی که با آن گازران لباس شویند.

گلاره : ا، (ز). الوار، تنه بریده درخت تنومند.



گلاڤێژ : (با). سهیل، ستاره سهیل.

گڵاڵه : نک. گەڵاڵه.

گلان : م. برو در افتادن، رو رفتن، سم بند کردن حیوان، به رو درانداختن، از پای درآمدن.

گلاندن : انداختن، به رو درانداختن، زمین زدن اسب کسی را، افتادن اسب و سوار.

گلاو : ص. چهار پای از پا افتاده، آدم از چهار پا زمین خورده.

گڵاو : ا. گل آب، آب گلی که با آن نجسی دهان سگ و سایر نجسها را شویند.

گلاو کردن : م. هفت آب کردن، شستن ناپاکی و نجاست دهان نجس با مخلوط آب و گل.

گلاوگل : افتان و خیزان، پا به پا، کج و راست.

گڵاوی : ص مف. گل آب شده، شسته به گل آب.

گڵاوی دەر کردن : نک. گڵاو کردن.

گڵاوێز : ص. گلاویز، دست و گریبان، دست به یخه.

گڵاوێز بوون : م. گلاویز شدن، دست به یخه شدن.

گل ئەرمەنی : گل ارمنی، گلی سرخ رنگ با ترکیبات آهن.

گڵ بوونەوه : م. غلت خوردن، غل خوردن.

گڵپه : اص. الو و شعله آتش.

گڵ خواردن : م. گِل خوردن.
گـڵ خـواردن : م. غلت خوردن، غل خوردن.
گل خواردن : م. ماندن، متوقف شدن.
گڵ خوەرکه : ا. کرم خاك.
گـل دانـەوه : م. نگاهداشتن، متوقف کردن، نگهداشتن.
گـل فـەرِك : ا. قطعه چهار گوشه‌ای از پارچه که زیربغل پیراهن زده‌می‌شود.
گلك : ا. خوشه خالی گندم.
گڵکار : ص شغل. گلکار.
گڵکاری : ح مص. گل‌کاری.
گل کردن : م. به درد آمدن چشم.
گل کەند : جایی که گل آن کنده شده است.
گڵکۆ : ا. گور، مزار، قبر.
گڵگیر : ا. گلگیر.
گڵگیر : ا. غربیل دانه درشت.
گڵمت : ا. کلوخ گل یا شکر یا هر چیز شبیه آنها.
گڵمتك : نک . گڵمت.
گڵنجان : نک . گڵ کەند.
گلۆ : (ز). از ادات استفهام، چرا؟ برای چی؟ از چه؟
گلوان : ا. چوبك، اشنان.
گڵۆت : ا. کلوخ.
گلۆر بوونەوه : م. غل خوردن رو به سرازیری، غلت خوردن.
گلۆك : ا، (ز). گلوله نخ.
گـلـۆك : ص. هر چیزی که غل می خورد، هر چیزی که بتوان آن را غل داد.
گڵۆله : ا. کلاف نخ، پیچك نخ، گلوله نخ.
گلۆڵی : ص. هر چیز گرد، مدور مانند گلوله نخ.
گلوول : ا. دوغی که از کشك درست کنند.
گڵوه زێ : ا، (ه). گلو، حلق.
گل وخول : تب و تاب، تك و تاب.
گلوومچکا به فرێ : امر. گلوله برفی.
گلوی : ا. گلو، حلق.
گلوێز : ا، (ه). تف، آب دهان، خدو.
گله : ا. گله، شکایت، اظهار دلتنگی.
گڵه ئەرمەنی : نک . گڵ ئەرمەنی.
گڵەبان : امر. اندود پشت بام، گل اندود بام.
گڵه بەرانه : ا. خاك سرخی است که گل کنند و با آن سفال را رنگ زنند.
گڵەجانێ : نک . گڵ کەنه.
گڵه خوەرکه : امر. کرم خاکی.
گـڵـه دۆشـاو : امر. نوعی خاك زرد رنگ است که با شیره انگور مخلوط کننند تا از ترشید گی آن جلو گیرد.
گڵه سپی : امر. نوعی خاك سفید که مانند پودرهای بی اثر (تالك) برای چینهای‌بدن نوزاد به‌جهت جلو گیری از سوختگی پاشیده شود.
گله کردن : م. گله کردن، شکایت کردن.

گڵەسەر : امر. گل سرشور.

گڵە کوێر بێت : کلمەایست معادل «دورباد» و «مباد» که هنگام نام بردن از عزیزی که مرده است روبه زندگان گفته می شود.

گلە کردن : م. گله کردن، شکایت کردن.

گلە گوزاری : ح صـ. گله گزاری، شکایت، گله.

گلە مەن : ص مر. گله مند، شاکی، دلگیر.

گلەمەند : نک . گلەمەن.

گڵەنجان : نک . گڵ کەند.

گلەودان : م. نگاهداشتن، قبول کردن، متوقف کردن.

گلەووارده‌ی : م. ماندن، متوقف شدن.

گلەیی : ح مصـ. گلگی.

گلی : (ز)،نک . گلەیی.

گلی : ا، (با). حبهٔ انگور.

گلیانْ : م، نک . گلان.

گلێر : ا. جمع، جمع و جور.

گلێر : ص. گرد، مدور.

گلێران : ح مصـ. تیله بازی.

گلێره و بوون : م. گرد شدن، مدور شدن، جمع شدن.

گلیرە و بوون : م. غل خوردن.

گلێر بوونەوە : م. جمع شدن، جمع بودن، گرد و مدور شدن.

گلێر کردنەوە : م. جمع کردن، گرد کردن، سرهم کردن.

گلێره وکەردەی : (ه)، نک . گلێر کردنەوە.

گلیز : ا، (با). آب دهن.

گلیزە : ا، (با). آویز نخی، قطراتی که در پی هم یخ می بندند.

گلیزە : ا. بستنی مانند یخی.

گلیش : ص، ا. خرمن نکوبیده.

گلێلك : ا. مردمك دیده.

گلیم : ا. گلیم.

گڵێن : ص نسبـ. گلی، سفالی، گلین.

گلینجان : نک . گڵ کەند.

گڵینە : نک . گلین.

گڵێنە : ا. کاسه سفالین.

گلێنەی چاو : امر. نی نی، مردمك چشم.

گم : ص. گم، غایب، ناپدید، مفقود.

گمانن : م. بغ بغو کردن کبوتر.

گمە : اصـ. بغ بغو.

گمێز : ا. ادرار، زهراب، شاش، پیشاب.

گمێزدان : ا. آبدان، مثانه، شاشدان.

گمێزن : ص نسبـ. شاشو.

گمێزە چۆڕکێ : سلسلةالبول.

گن : ص، (ز). آدم کوتوله.

گن : ص. کسی که از بینی حرف می زند.

گنجی : ا، (با). پشم زیر دنبه گوسفند که آلوده باشد.

گندۆر : ا. خربزه.

گندۆره : ا. خربزه کوچك.

گندۆش : ا. جوالدوز.


گواره

گندوور : نک . گندۆر.
گنگنۆك : نک . کسی که از بینی حرف می زند.
گنۆیی : ا، (ز). فرو رفتگی، گودی، زمین پست، مغاك، گودال.
گنه گن : نک . گڕو گاڵ.
گنیخه : ص. خر گردن، گردن کلفت، تنومند.
گۆ : ا. گو، گوی، کره.
گۆ : ا. توان، توش، نیرو، نا.
گۆ : ا. جوانه تازه بیرون زده.
گۆ : ا. گردی نوك پستان.
گواره : ا. گوشواره.
گواستن : م. بالا کشیدن چیزی مانند آب از چاه.
گواستنەوە : م. جابجا کردن، چیزی را از جایی بجای دیگر گذاشتن، خانه عوض کردن.
گواسن : امر. براده آهن.
گواسن : امر. آهن سوخته در کوره و بهم جمع شده.
گوان : ا. نك پستان.
گواندێن : ا. اطراف پستان حیوانات.
گوایا : گویا.
گۆبازی : ح مص. گوی بازی، چوگان.
گۆ بردنەوە : م. شرمنده کردن کسی.
گۆ بردنەوە : م. پیش افتادن یکی از دیگری.
گۆبەن : ا. هنگامه، حادثه، اتفاق، ماجرا.
گۆبەند : نک . گۆبەن.
گۆبەنگ: نک . گۆبەن.
گوپ : ا. گونه.
گۆپار : ا. گوپال، یال و کوپال، پشت گردن.
گۆپاڵ : نک . گۆپار.
گوپاڵ : ا، (با). عصا.
گویچڕ گویچڕ : بگیر بگیر، بگیر و ببند.
گوپکه : ا. جوانه تازه سر درآورده درخت.
گوپن : ص نسب. کسی که گونه پهن و جسیم دارد.
گوپنه : نک . گوپن.
گۆپیته : نک . گوپکه.
گۆت : ص. خسته، اندام خوابیده، اعضاء کوبیده.
گۆتال : ص. بی فایده، کثیف، پیسی.
گوتاوەرۆ : نک . گۆبەن.
گۆت بوون : م. خوابیدن اعضا در نتیجه عدم حرکت و سکون.
گوت بێژ : امص. گفت و گو، مکالمه، صحبت.
گۆت دان : م. تکان دادن، جنبیدن، جنباندن.
گۆتره : ص. سرسری، بی شماره، خرید و فروش بدون توزین.
گوتل : ا، (ز). انبوه هر چیز، روی هم ریخته.
گوتن : م. گفت و گو کردن، آواز

خواندن، حرف زدن.

گۆتن : نک . گوتن.

گوت و گوو : نک . گوت بێژ.

گۆت وەشاندن : م. تکان دادن چیزی، جنباندن.

گوته : امف، ا. حرف، گفتار، کلام، سخن.

گـۆج : ص. آدم دست و پـا کـج، پاجنبری، آدم راشیتیك.

گوجووله : ا. توله سگ.

گوجیله : نک . گوجووله.

گۆچان : ا. عصا، چوبدستی.

گوچك : ص. کوچك، صغیر، خرد، ریز.

گوچك : ا، (با). گوی.

گۆچ کردن : م. چشاندن شیرینی برای اولین بار به نوزاد برای عادت کردن بخوردن.

گۆچەوەن : امر. جوالدوز.

گوچی چی : امر. نوك پستان.

گوچیلك : ا. قلوه، غلوه.

گۆخڵ : ص، ا. کسی که برای مالك زراعت برنج کند.

گۆدال : ا. گودال، چاله.

گۆدك : امصغ. کاسه گلین کوچك.

گودله : ا. موی دراز جلوی سر.

گۆده : ا. گلوله پنبه.

گور : ا، (ز). گرگ.

گۆڕ : ا. گور، قبر، مزار.

گۆر : ا. گوساله.

گۆڕ : ا. گورخر.

گوڕ : توان، نیرو، قوت، قدرت.

گوراز : ا. گراز، خوك نر.

گـۆڕان : م. معاوضه کردن، عوض کردن، رد و بدل کردن، بهم خوردن، درهم ریختن، شرمسار بودن، شرمسار شدن.

گۆران : ا. نام طایفه‌ای از کردان.

گوراندن : م، (ز). پوست از جاندار ذبح شده کندن.

گۆڕانن : نک . گۆڕان.

گۆڕاننەوه : نک . گۆڕان.

گـۆرانـی : ا. آواز، ترانه، تصنیف، آهنگ.

گـۆرانی بێژ : ص فا. آوازه‌خوان، خنیاگر، خواننده.

گۆرانی چڕ : نک . گۆرانی بێژ.

گۆرانی‌واچ : (ه)، نک . گۆرانی‌بێژ.

گۆرانی‌وتن : م. آواز خواندن، ترانه خواندن، خنیاگری کردن.

گوربز : ص. چست، چالاك، زرنگ، باهوش و زرنگ، رند.

گوربه : ا. گربه نر، گربه.

گوڕ بەستنەوه : م. آماده حمله شدن، عقب رفتن برای به سرعت جلو آمدن.

گۆڕ بەگۆڕ بوون : م. گور به گور شدن، دشنامی به آدم مرده.

گورپ : ص. کز، جمع شده، آماده و بُراق.

گـورپ کـردن : م. کز کردن، آماده

حمله شدن.
گورپە گورپ : اصـ. گرپ گرپ.
گورج : ص. فرز، چابك، چالاك، تند.
گورج : ص. کوتاه، جمع شده.
گورج و گۆڵ : نک . گورج.
گورجە و بوون : م. لباس پوشیدن و آماده شدن برای رفتن به جایی.
گورجی : ح مصـ. چالاکی، زرنگی، فرزی، چابکی.
گورچك : ا. قلوه، گرده، کلیه.
گورچوو : نک . گورچك.
گورچە وێلە : نک . گورچك.
گورچیلك : نک . گورچك.
گورچیلە : نک . گورچك.
گۆڕخانە : امر. قبرستان، گورستان.
گورد : ص. گُرد، پهلوان.
گورد : ا. تیری در کارگاه قالی بافی که وسط کار و تنظیم‌کننده کارگاه است.
گۆرد : ا. گوگرد، کبریت.
گوردگرتن : م. سهم گرفتن، باج گرفتن.
گوردە : امر. ناپسری، پسر زن.
گورز : ا. گرز، گرزی که از طناب و پارچه ساخته شود.
گورزان : ح مصـ. بازی با گرز، گرز بازی.
گورزە : ا. بسته، دسته، دسته نی.
گورزە هۆن : بافته از تسمه‌های پارچه‌ای یا چرمی که به گرز شبیه شود.
گۆڕسان : امر. گورستان، قبرستان.
گۆڕستان : نک . گۆڕسان.
گۆرك : ا. گوساله.
گۆركە : نک . گۆرك.
گۆڕكەن : ا. جانوری از دستهٔ گوشتخواران تیره سموریان، گورکن.
گۆڕكەنە : نک . گۆڕکەن.
گۆڕكەنە : ص فا. قبرکن، گورکن.
گورگ : ا. گرگ، پستانداری از راسته گوشتخواران و تیره سگان.
گورگان خواردوو : ص مف. کسی که دیگری با مکر و نیرنگ او را فریب داده باشد.
گوڕگرتن : م. گُر گرفتن، آتش گرفتن، الو گرفتن.
گۆڕ گوم‌بوون : م. گور و گم شدن، گم شدن، مفقود شدن.
گورگ نەخوەر : امر. طحال، سپرز.
گورگ نەخوەر : ص. دزد نبر، بی فایده، بی ارزش.
گورگوتاو : بگیر بگیر، ببر و درو، بگیر و فرار کن.
گورگە : ص. گرگ مانند، حیله گر، چالاك.
گورگە : ا. بزرگترین تیر سقف که تیرهای فرعی بر آن تکیه کنند.
گورگە بوون : م. عصبانی شدن، خشمگین شدن.
گورگەپشت : امر. پشت ماهی.
گورگەخەو : امر. خوابی سبك در حال

آمادگی.

گورگەزێ : ق. زمانی که آفتاب است و باران هم می آید.

گورگەشەوێ : شب تیره.

گورگەلۆقە : امر. دویدن مانند گرگ.

گورگەلوَور : امر. صدا و زوزه مداوم گرگ.

گورگەمێش : ق. گرگ و میش صبحگاه.

گورگەمێش : ص مر. سگ دورگ از گرگ و سگ.

گورگەمێش : ص مر. دورو، آدم دغل.

گورگی باران دیده : ص مر. گرگ باران دیده، آدم باتجربه، آدم جهاندیده.

گورگی داودیده : ص. گرگ دام دیده، گرگ باران دیده، گرگ پالان دیده.

گورگیله : ص. کندوی کوچك.

گورمزین : ا، (با). زهرخند، لبخند.

گور نەتەڵە : ص مر. بسیار زیرك، بسیار باهوش، چالاك، کسی که گرگ هم بپایش نمی رسد، گرگی که به دام نمی افتد.

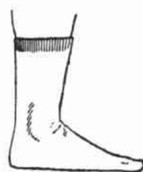
گورۆ : ص. اهلی، رام.

گورۆ : ا. گروه، دسته، قبیله.

گۆروا : ا. جوراب.

گۆروا بازی : ح مص. نوعی بازی که با جوراب انجام گیرد.

گورۆز : نک . گرۆز.



گۆروا

گورۆزی : نک . گرۆزی.

گوڕۆڵە : ا. پارچه سه گوشی که زیر بغل پیراهن دوخته شود.

گورروون : م. کندن پوست حیوان حلال گوشت.

گوڕوێس : ا. ریسمان، طناب.

گوڕە : اص. صدای باد تند.

گورە : ا، (با). جوراب.

گۆرە : (ز)، نک . گورە.

گۆرە : ص. بزرگ، رئیس.

گوڕە شە : تهدید، با «هەرەشە» گفته می شود.

گۆرە کلە : ا. گوساله.

گۆرەکە : نک . گۆرەکلە.

گۆڕەکەنە : نک . گۆڕکەن.

گوڕە گوڕ : عجله، تند تند.

گوڕە گوڕ : اص. گُر گُر، آوای سوختن آتش.

گورەوا : ا. جوراب.

گۆڕەوان : ص، ا. نگهبان گورستان.

گۆڕەوشار : ا. فشار قبر.

گۆرەوێ : ا. جوراب.

گۆڕهەڵکەنە : نک . گۆڕکەن.

گوری : ص. گر، کسی که به بیماری گری مبتلاست.

گوڕی : ا. گری.

گۆڕیاگ : ص مف. عوض شده، جابجا شده.

گۆڕیان : نک . گۆڕان.

گۆڕیچە : ا. گوریچه، جوی سنگ چین

شده.
گورێخته : ا. چربی امعاء و احشاء، چربی اندرون.
گورێز : ا. گریز، فرار.
گورێزپا : ص. گریزپا، فراری.
گورێس : ا. طناب، ریسمان.
گوریس : نک . گورێس.
گورێس کێشەکێ : مسابقه طناب کشی.
گورێل : ا. غل، غَلت.
گورێل بین : م. غِل خوردن، غَلت خوردن.
گۆڕین : نک . گۆڕان.
گۆڕینەوە : نک . گۆڕان.
گوڕیه : ا. جوراب.
گۆز : ا. گردو، گردکان.
گوزارشت : امص. گزارش.
گوزاره : ا. معنی، معنا، مدلول.
گۆزان : م. پر کردن ظرفی از مایع.
گۆزان : م. جابجا شدن، تعویض مسکن.
گۆزانن : نک . گۆزان.
گۆزاننەوە : م.جا به جا شدن،تعویض مسکن.
گۆزانەوە : نک . گۆزاننەوە.
گۆزاوڵە : ا. تاول.
گۆزتن : نک . گۆزاننەوە.
گۆزتنەوە : نک . گۆزاننەوە.
گۆزك : ا، (ز). غوزه پنبه.
گوزك : ا، (با). مشربه، کوزه آبخوری.
گۆزە : ا. کوزه، سبو.

گۆزەبانە : ا. آجیل تولد پسر.
گوزەر : ا. گذر، معبر، راه عبور، راهرو، گذرگاه، گذار.
گوزەران : ا. گذران، زندگی و خوراك روزانه، امرار معاش.
گوزەران : ص فا. گذران، گذرنده، ناپایدار.
گوزەران دان : م. معیشت کسی را تأمین کردن، کسی را نان دادن.
گوزەراندن : م. گذراندن، سپری کردن، پشت سر گذاشتن، از سر گذراندن، زیستن، معیشت کردن.
گوزان کردن : نک . گوزه راندن.
گوزەرانن : نک . گوزه راندن.
گوزەر کردن : م. گذر کردن، گذشتن، عبور کردن.
گوزەرگا : نک . گوزەر.
گوزەریان : م. گذشتن، سپری شدن، گذر کردن، تمام شدن، از سر گذراندن.
گوزەشت : امص. گذشت، عبور، بخشایش، عفو، بلندهمتی.
گوزەشتن : م. گذشتن، عفو کردن، بخشیدن، بخشودن، از سر گناه کسی گذشتن، سپری شدن، تمام شدن.
گوزەشته : امف. گذشته، ماضی، سپری شده، رفته.
گۆزەك : ا، (ز). قوزك پا.
گۆزەڵە : ا. مشربه، آبخوری سفالین، کوزه کوچکی که بجای آبخوری از

آن استفاده می شود.
گۆزیانەوە : م. جابجا شدن، دست به دست شدن.
گوزیر : ا. گزیر، چاره، علاج.
گوزیلکه : ا. انار نارس، اناری که تازه شکل گرفته است.
گۆزین : م. جابجا شدن، جابجا کردن، خانه عوض کردن، دست بدست کردن چیزی.
گۆزینگ : نک. گۆزەك.
گۆزینەوە : نک. گۆزین.
گۆژگیره : ا. بالش، نازبالش، متکای کوچك.
گوژم : ا، (ه). عقب رفتن برای گرفتن سرعت، هجوم، دَور.
گوژمه : نک. گوژم.
گوژمه : کوبیدهٔ خرما و مویز و گردو که یك تنقل است.
گۆژنەو : ا. در دیگ سفالی.
گۆژنەوە : ا. کاسه آبخوری سفالی.
گوساخ : ص. گستاخ، جسور، بی پروا.
گوساخی : ح مصـ. گستاخی، جسارت، بی پروایی.
گۆساره : ا. گل ستاره‌ای.
گۆساڵە : ا. گوساله.
گۆسان : (ز). جرجره.
گوست : ا. انگشت.
گوستاخ : نک. گوساخ.
گۆستنەوە : نک. گۆزین.
گوستێر : ا. گل ستاره‌ای.


گوستێر

گوستیل : ا، (ز). انگشتری، حلقه.
گوستیله : نک. گوستیل.
گۆسك : (با)، نک. گۆزەڵە.
گۆسوانه : نک. گویسوانه.
گۆش : ا، (ه). گوش، آلت شنوایی.
گوشا : ص. گشاد، وسیع، فراخ.
گوشادی : ح مصـ. وسعت، گشادگی، فراخی، گشادی.
گوشارن : م. چلاندن، فشردن، فشار دادن.
گۆشا گۆش : گوش تا گوش.
گوشایش : امصـ. گشایش، افتتاح، بازگشایی.
گۆشپاق : ا. بشقاب، دوری لب تخت.
گۆشت : ا. گوشت.
گۆشتاو : ا. آبگوشت.
گۆشت پاره : ص مر. پاره گوشت، کنایه‌ای برای نوزاد.
گۆشت پڕە : امر. یك مرحله قبل از شکل گرفتن جنین.
گۆشت پیس : ص مر. بکار برده


گۆش ماساو

می شود برای آدمی که جراحت او دیر التیام پذیرد.

گۆشت تاڵ : ص مر. گوشت تلخ، صفتی برای آدم بداخم و ناسازگار.

گۆشت قوت : امر. گوشت کوب، آلتی که با آن گوشت کوبند.

گۆشت کوت : نک . گۆشت قوت.

گۆشت گرتن : م. چاق شدن، گوشت گرفتن، فربه شدن.

گۆشتن : ص. چاق، پروار، گوشتی، فربه.

گۆشتەو زوون : امر. گوشت تازه زخم، گوشت زیادی زخم پس از بهبودی.

گۆشتی : ا، (ز). گوشت نمك سود نگهداری شده جهت زمستان.

گۆشتی : ص‌نسب. گوشتی، چاق، فربه.

گۆشتی سەرچە پەر : ص مر، امر. کنایه از کم ارزشی و بیمقداری چیز یا کسی.

گوشران : م. فشردن، چلاندن، فشار دادن، پرس کردن.

گوشراو : ص مف. فشرده، چلانده شده، پرس شده.

گۆش کردن : نک . گۆچ کردن.

گۆشگە لوو : ا. آلو.

گۆش گیره : ا. بالش، نازبالش، متکا، متکای کوچك.

گۆش ماساو : ا، (ه). گوش ماهی.

گۆشماڵی : ح مصد. گوشمالی، تنبیه، سیاست، مجازات، مسابقه.

گۆشواره : امر. گوشواره.

گۆشه : ا. گوشه، ایماء، اشاره.

گوشه : ا. گوشه، کنج.

گوشەدار : ص‌فا. گوشه‌دار.

گۆشەك : ا. آلو.

گۆشه‌گیر : ص فا. گوشه گیر، معتکف.

گۆشەلێدان : م. گوشه زدن، طعنه زدن، کنایه زدن.

گۆشەنشین : ص فا. گوشه‌نشین، معتکف.

گۆشەواره : امر. گوشواره.

گوشی : ا، (ه). کوزه کوچك گرد.

گۆشی : ا. گوشی.

گوفت : امص. گفت، کلام، گفته، سخن.

گوفتار : اص. گفتار، کلام، بیان، سخن.

گوفتدان : م. فرمان دادن، فرمودن، امر کردن، دستور دادن، گفتن.

گوفت و گۆ : امص. گفتگو، مکالمه.

گوفك : مزبل، محل ریختن پهن و زباله.

گۆفك : نک . گوفك.

گۆفەك : (با)، نک . گۆفك.

گۆف : ا، (ز). محل نگهداری و استراحت حشم.

گۆڤار : ا. مجله.

گوڤاشتن : م. فشردن، چلاندن، پرس کردن.

گۆڤان : او (ز). میدان.

گوڤەند : (با)، نک . گوبەن.

گۆك : ا. جوانه نازك درخت.

گۆگجه : ا. گوجه.

گۆگرد : ا. گوگرد، کبریت.

گول : ص. کسی که به بیماری جذام مبتلا می باشد، کنایه از کوچکی و نازیبایی.

گوڵ : ا. فریب، گول.

گوڵ : ا. گُل.

گۆل : ا. چاله آب، گرداب.

گۆل : ا. قفیس و پیمانه و عیار، ظرفیت دو مشت.

گۆڵ : ا. سگ گله.

گۆڵ : همراه «گورج» می آید به معنای زبر و زرنگ.

گولاڤ : ا. گلاب.

گولاڵه : ا. لاله.

گولاڵه سووره : ا. لاله.

گولان : ماهی از سال (٣١ روز)، اردیبهشت.

گولانه : ص. چیز کوچك و نازیبا.

گولاو : ا. گلاب.

گۆلاو : ا. گرداب و چاله آب.

گولاوپاش : ا. گلاب پاش.

گولاو پرژێن : ا. گلاب پاش.

گولاودان : امر. گلابدان، گلاب پاش.

گولاو گرتن : م. گلاب گرفتن، عرق گرفتن از گل سرخ.

گولاوەتوون : امر. گلابتون.

گولاوی : ا. گلابی، امرود.

گوڵباران : گلباران.

گوڵبانوو : امر. زنبور زرد رنگی است که در گوشه‌های دیوار لانه می کند و نیش دارد.

گۆڵ برِین : م. کرت زدن، پشته درست کردن برای زمین به منظور نگهداری آب در داخل زمین.

گوڵ بەندووشکی : امر. گل دکمه‌یی، گیاهی از دسته گل تاج خروس و از تیره اسفناجیان.

گوڵ بینه : امر. هواکش تنور.

گوڵپەڕ : امر. گلپر، گیاهی از تیره چتریان.

گوڵ چاندی : ح مص. گل کاری.

گوڵچن : ص فا. گلچین.

گوڵچن : ص مف. گلچین، منتخب، انتخاب شده.

گول چیسك : (با)، نک. گورچك.

گوڵ چین : نک. گولچن.

گوڵخار : ص، ا. قرمز تند، ارغوانی.

گوڵ خواردن : م. فریب خوردن و گول خوردن.

گوڵ خونچه : ص مر. گلی که اندکی دهن باز کرده باشد.

گوڵ خەنه : امر. گل حنا.

گوڵدار : ص فا. گلدار.

گوڵ دان : م. گول زدن، فریب دادن.

گوڵ دان : م. گل کردن، گل دادن.

گوڵدان : امر. گلدان.

گوڵ دوگمەیی : نک. گوڵ بەندووشکی.

گوڵدەسه : امر. گلدسته، مناره.


گوڵ بەندووشکی

گوڵ گوڵاو : امر. گل گلاب، گل سرخ، رز.




گوڵخەنە

گوڵدەسە : امر. دسته گل، گلدسته.
گوڵ ڕێزان : گل ریزان، ریختن گل بر سر کسی.
گوڵزار : امر. گلزار، گلستان.
گوڵسان : گلستان، گلزار، گلشن.
گوڵستان : نک. گوڵسان.
گوڵشەن : امر. گلشن، گلزار، گلستان.
گۆلك : ا. گوساله.
گوڵکاری : ح مص. گلکاری.
گوڵ کردن : م. گل کردن، شکفتن.
گولکڤان : امر. شبان گله گوساله.
گۆلکەوان : نک. گولکڤان.
گوڵ گاوەزووان : امر. گل گاو زبان.




گوڵ گەنم

گوڵ گوڵی : ق، ص. گلی گلی، گلدار، چیزی که نقش گلهای مختلف دارد.
گوڵگوون : ص مر. گلگون، سرخرنگ.
گوڵگەزی : ص مر، امر. سرخ تند.
گوڵ گەنم : امر. گل گندم.
گوللە : ا. گلوله، تیر.
گوللە بەند : ص مر، امر. پیراهن ضد گلوله.
گۆڵم : ق. ظرفیت یك کف دست به انگشتان بسته.
گوڵمە : ص، ا. گوشت لخم، گوشت بدون استخوان، قسمت گوشتی و نرم بدن.
گۆڵمە : ا. دسته بزرگ علف.
گوڵمەز : نک. گۆبەن.
گوڵ مێخ : امر. میخ طویله، گل میخ.
گوڵ مێخەك : امر. میخك، گل میخك.
گوڵنگ : ا. منگوله.

گوڵنگ بڕین : م. بریدن منگوله،کنایه از فریب دادن کسی.
گوڵنگه : نک . گوڵنك.
گوڵنم : ق. گُلنَم، نم اندك.
گوڵۆپه : ا. لهیب، گرمی آتش.
گوڵۆفتن : م. مالیدن چشم با دست.
گولۆلك : امصغ. پیچك نخ.
گوڵۆڵه : گلوله نخ.
گوڵۆڵه بوون : م. گلوله شدن، از درد به‌خودپیچیدن، گرد شدن، مدور شدن.
گوڵۆڵه که‌وتنه‌لێژی : م. به سرازیری افتادن، بد آوردن، افول کردن، نکبت گرفتن.
گوڵۆنه : نک . گوڵوو.
گوڵوو : ا. هواکش تنور، لوله تنور.
گوڵووئاخن : امر. گلوله پارچه‌ای یا گلی که برای بستن لوله تنور به کار رود.
گولوور : ص. گود، مقعر، چال.
گوڵووك : ا. شکوفه.
گوڵووڵ : ا. آش کشك.
گولوولك : امصغ. پیچك نخ، کلاف نخ، گلوله نخ.
گوڵوێنك : امر. گردن بند گوساله و بره و بزغاله.
گوڵوێنه : نک . گوڵوو.
گولله : ا. گلوله، تیر، فشنگ.
گوڵه به‌ڕۆژ : گل آفتاب پرست، گل آفتاب گردان.
گوڵه پرووزه : ص‌مر. گندمی که از بی آبی سوخته باشد.
گوڵه تاجی : امر. تازی نر.
گوڵه چاوێشه : امر. بابونه، گل بابونه.
گوڵه داس : امر. آفت، تاول دهان گاو.
گۆڵه ڕووته : ص‌مر، امر. خوشهٔ گندمی که تازك نداشته باشد.
گوڵه‌زه‌رد : امر. گل زرد.
گوڵه‌ژه‌ن : امر. چوبی است که نخ را روی آن به گلوله نخی تبدیل سازند.
گوڵه‌سه‌گانه : امر. گل خار، تیغ، گل تیغ.
گوله‌ش : ا، (ز). کُشتی، زورآزمایی.
گوله‌فه‌قی : امر. بابونه، گل بابونه.
گوڵه کابه : امر. ذرت.
گۆڵه‌که : ا. گوساله.
گوڵه‌گرێ : ا، (ه). توت آرد شده و کوبیده.
گۆڵه‌گۆڵ : آهسته رفتن، یواشکاری، سستی، ناامید راه رفتن.
گوڵه گه‌نم : امر. گل گندم.
گۆڵه مشت : ص‌مر. رام، آرام، مطیع، فرمانبردار.
گوڵه نگ : ا. منگوله.
گوڵه نگه : نک . گوڵنگ.
گوله نیسان : امر. لاله.
گوڵه‌وه‌چینی : ح مص. خوشه چینی.
گوڵه‌وه‌ر : امر. گل سنگ.
گوڵي : ص نسب. گلی، سرخ.
گولێن : م، (ز). زاییدن، زاد و ولد کردن، بچه آوردن.

گوڵێنه : نک . گوڵوو.
گۆم : ا. گرداب، چرخاب.
گوم : ص. گم، ناپیدا، نادیار.
گومان : ا. گمان، شك، ظن، اندیشه.
گومانبار : امف. متهم، مظنون.
گومانباری : اتهام.
گومان بردن : م. گمان بردن، شك کردن، ظن بردن.
گومانن : م. بغ‌بغو کردن.
گومانه : ا. گمانه، چاه آزمایشی.
گۆماو : امر. گرداب، چرخاب.
گوم بوون : م. گم شدن، مفقود شدن، از میان رفتن.
گومبەز : ا. گنبد.
گومپ : ا،(ز). گونه.
گومڕا : ص‌مر. گمراه، راه گم کرده.
گومرك : ا. گمرك.
گومرکچی : ص‌مر، امر. گمرکچی.
گومرکخانه : امر. گمرکخانه.
گومره : ص، (ز). آدم ثروتمند توانا.
گومریك : ا. گمرك.
گوم کردن : م. گم کردن، از بین بردن.
گومگمۆکه : امر. نوعی سوسمار.
گومگومه : امر. قمقمه.
گوملەته : نک . گۆتره.
گوم ناو : ص‌مر. گمنام.
گۆمۆڵه : ا. ظرف سفالی بسیار کوچك.
گومه : اص. صدای کبوتر.
گومەت : ا. گنبد.
گومەته : امص. جهش، پرتاب، جهشی که حیوان شکاری در زمان فرار انجام میدهد.
گومەته دان : م. جهیدن حیوانات وحشی حین فرار.
گومەد : ا. گنبد.
گومەز : ا. گنبد.
گومەزی : ص‌نسب، ا. گنبدی.
گۆمەسار : ص‌مر. گم، مفقود، مفقودالاثر.
گۆمەڵ : نک . گوبەن.
گومەڵته : ص مف. جمع شده، فراهم آمده، خزانه شده، رویهم ریخته شده.
گون : ا. خایه، گُند، تخم، دنبلان، بیضه.
گونا : ا. گناه، جرم، خطا، سهو.
گۆنا : گونه.
گونابار : ص مف. گناهبار، گناه آلود.
گوناح : نک . گونا.
گوناع : نک . گونا.
گوناعکار : ص‌مر. گناهکار، مقصر.
گوناه : نک . گونا.
گونتك : ا. چانه خمیر.
گونج : ا. تنبوشه، گنگ.
گونجان : م. گنجاندن، جادادن، گنجانیدن.
گونجانن : م. گنجاندن، جادادن، گنجاندن..
گونجایش : امص. گنجایش، قابلیت، شایستگی.
گونجایشت : نک . گونجایش.

گونجه : ا. تنوره آسیاب.
گونجه‌نه : ا، (ه). بند تنبان.
گونجیان : م. گنجیدن، جای گرفتن.
گونجین : م. گنجیدن، جای گرفتن.
گونچڕ : ا. قطعه کوچکی از هر چیز.
گوند : اَ. آبادی، ده، روستا.
گوندك : ا. چانه خمیر.
گوندۆر : ا. خربزه کوچك.
گوندۆره : نک . گوندۆر.
گونددووش : ا. جوالدوز.
گونده لبه‌ست : م. راست و ریس کردن و تعمیر دیوار با گچ و گل.
گونده‌ڵه : ص، ا. خمیر گونه، به آدمهایی گفته می شود که شل و وارفته هستند، گلوله نخ نامرتب، آدمهای نرم و بی حس، وارفته.
گوندی : ص نسب، (با). دهاتی، روستایی.
گوندێنه : ا. آش ترخیه، تریدی که بسیار خمیر شده باشد.
گون‌شه‌یتان : امر. قرص کمر، نواومیك.
گونك : ا. چانه خمیر.
گونك : ا، (با). بیضه.
گونك ژمێژ : ص‌مر. آدم خسیس در خانه، نخور.
گون کۆ : ص. آدم فتق دار، کسی که فتق مغابنی دارد.
گونگه : کَوَل، تنبوشه بزرگ.
گونگه‌ر : نک . گۆبه‌ن.
گونۆش : ا. جوالدوز.
گۆنه : ا. گونه.
گۆنه : ا. گونه، نوع، جور.
گونه‌ح : نک . گونا.
گونه سووره : امر. گوجه‌فرنگی.
گونه‌ڵ : نک . گونه‌ڵه.
گونه‌ڵان : امر. دنبلان.
گونۆڵه : ا. گلوله خمیر.
گونه‌ڵه : نک . گونده‌ڵه.
گونه‌ڵه بازی : ح مصـ. گلوله برف بازی.
گۆنی : گونی.
گونێ : نک . گونیا.
گۆنیا : ا. گونیا.
گونێنه : ا. آش ترخینه.
گوو : ا. گُه، مدفوع.
گووار : ا. مجله.
گووار : ا. جوجه کبك.
گوواڵه : ا. جوال، گونی، گواله.
گووان : ا. پستان.
گوواندین : پستانداران.
گوواو : ص‌مر، امر. آب آلوده به مدفوع، آب کثیف.
گوواوی : ص نسب. بچه عنعنو، چیز کثیف و آلوده، بچه ریقو و اسهالی.
گوو بۆق : ا. جل وزغ، خزه.
گووپ : ا. گونه.
گووپن : ص نسب. کسی که گونه جسیم دارد.
گووپنه : نک . گووپن.
گووتاڵ : ص. گند، کثیف،

بی مصرف، نجس.

گووت بێژ : نک . گوفت و گو.

گووتێ کردن : م. ریدن به کاری، کاری را خراب کردن، گندزدن به کار.

گوو خلێنکه : ا. سرگین گردان، جُعل.

گوودەڵەکه : امر. زر و زیوری که زنان به نیم تنه خود دوخته که موقع راه رفتن صدا کند.

گووران : م. بستن مانند در: «نطفه بستن».

گووران : م. گرفتن مانند در: «ریشه گرفتن».

گووراسن : نک . گوواسن.

گوورستان : امر. گورستان، قبرستان.

گووره : ا، (با). جوراب.

گووز : ا. گردو، گردکان.

گووزان : ح مص. گردو بازی.

گووزان : ا. نوع تیغی که دلاکها برای ریش تراشیدن بکار می برند.

گووزەك : ا، (با). قوزك پا.

گووستێرك : ا. کرم شب تاب، شب چراغ، شب چراغك، حشره‌ای از راسته قاب بالان که ماده آن بال ندارد.

گووسك : ا، (با). مشربه، آبخوری، سبو.

گووشان : نک . گووشانن.

گووشانن : م. فشردن، چلاندن، پرس کردن.

گوووشکەوکەره : ص فا. خسیس، لئیم، نخور.

گووشیاگ : نک . گوشراو.

گووشیان : نک . گوشران.

گووشین : نک . گوشران.

گووفك : ا، (با). محل ریختن زباله و محل ریختن مدفوع حیوانات برای خشك کردن جهت استفاده سوخت.

گووکردن : م. ریدن، دفع فضولات.

گوو گره : امر. چوبی‌است‌درانتهای آن بافته‌ای از ترکه وجود دارد و موقع کوبیدن خرمن زیر دم گاو گیرند تا مدفوع روی خرمن نریزد.

گوولك : ا. گوساله.

گوومرك : ا. گمرك.

گوومەت : ا. گنبد.

گوومەته : ا. گنبد.

گوومەز : ا. گنبد.

گوونی : ا. گون، گیاهی از تیره سبزی آساها و از دسته اسپرسها.

گوونی : نک . گوینه.

گووەند : نک . گۆبەن.

گووینه : ص. بچه عنعنو، بچه لاغر که مدفوع خود را نمی تواند نگاهدارد و خود را کثیف می کند.

گوه : ا، (با). گوش.

گوهار : امر، (با). گوشواره.

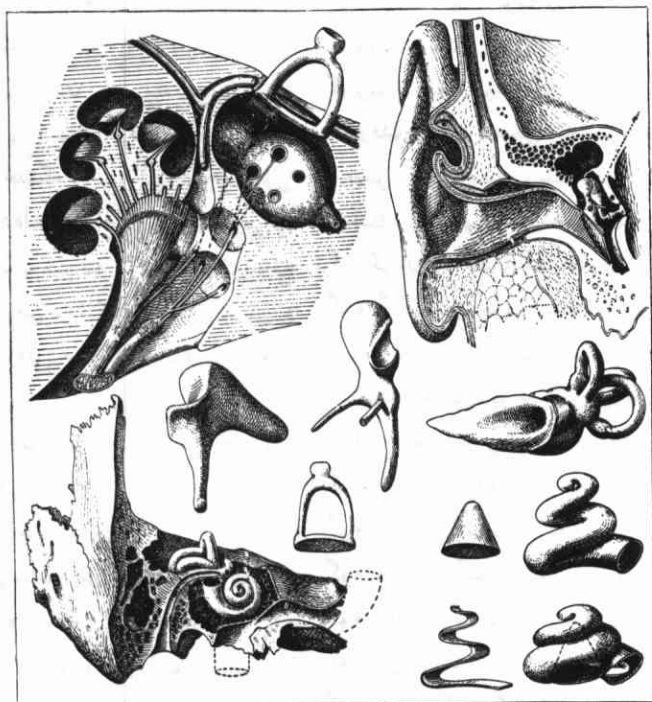
گۆهارتن : نک . گۆڕان.

گوهارك : امر، (با). گوشواره.

گوهاستن : (ز). نک . گواستنه‌وه.

گوهان : ا، (با). پستان.

گوهبەل : ص‌مر، امر، (ز). گوش



گوه

به زنگ، مترصد، بُراق، جاسوس.

گوهپێل : ص‌مر، (ز). کسی که گوشهای پهن افتاده دارد.

گوهتن : م، (با). گفتن، حرف زدن، اقرار کردن.

گوهتێل : ق، (ز). زمان فحلی قوچ و میش وحشی، زمان جفتگیری حیوانات آزاد.

گوهدان : (ز). نک ، گوێچکه دان.

گوهدێر : ص‌مر. مطیع، کسی که گوش می دهد، رام، فرمانبردار.

گوهه ساره : نک . گووستێرک.

گوهشك : ا، (ز). گودی زیر زانو.

گوهۆره‌که‌ر : امر. گور، گورخر.

گوهۆڕین : نک . گۆڕان.

گوهێر : (ز)، نک . گوهتێل.

گوهۆڕ : ص، ا. جایی از زمین که گود است و محل آبگیری بیشتر و علف هرز زیاد دارد.

گوهه‌ر : ا، (ز). آغل، اغل، جایگاه حشم.

گوهه راندن : (ز)، نک . گۆڕان.

گوهه رین : (ز)، نک . گۆڕان.

گوهێژ : (ز)، نک . گوهیشك.

گوهیشك : ا، (با). زالزالك.

گوێ : ا. گوش، اندام شنوایی.

گۆیا : ابهام، گویا.

گوێ بڕه : ا. كود، رشوه زمین.

گوێ به‌ گوێ : گوش به گوش.

گوێ به‌ل : ص‌مر. گوش دراز، گوش آویزان در فارسی برای كسی كه به هدف خود نرسیده است می گویند: «دماغ سوخته»، آدم ساده لوح، زودباور.

گوێ‌بیست : ص. گوش به زنگ، مترصد.

گوێ‌ته‌قێ : گوش به زنگ، گوش خواباندن، استراق سمع.

گویج : (ه)، نک . گوێژ.

گوێچك : نک . گوێچكه.

گوێچكه : ا. گوش.

گوێچكه‌بڕ : ص فا. گوش بر، كلاه گذار، دغل كار.

گوێچكه پچڕكێ : امص. مسابقه، كشیدن گوش پس از بردن مسابقه به عنوان تنبیه بازنده.

گوێچكه پرووسقێ : نک . گوێچكه پچڕكێ.

گوێچكه‌ته‌قانن : م. گوش دادن، گوش به زنگ بودن، گوش فرادادن، استراق سمع كردن.

گوێچكه‌ته كانن : نک . گوێچكه‌ته‌قانن.

گویچكه‌خه‌فانن : م. گوش خواباندن، گوش به زنگ شدن.

گویچكه دان : م. گوش دادن، گوش فرا دادن، شنیدن، گوش كردن.

گوێچكه زرنگیان : م. زنگ زدن گوش، صدا كردن گوش.

گوێچكه شل كردن : م. گوش خواباندن، گوش فرادادن.

گوێچكه گرتن : نک . گوێچكه دان.

گویچكه ماسی : ا. گوش ماهی.

گوێچكه مله : مرز نجوش.



گویچكه نه‌له‌قیان : م. گوش ندادن به حرف كسی، از كسی اطاعت نكردن.

گوێ دان : نک . گوێچكه دان.

گوێ درێژ : ا. الاغ، خر، دراز گوش.

گوێ دێر : نک . گوه دێر.

گوێر : ا. گوساله.

گوێ رایه‌ڵ : ص‌مر. فرمانبردار، كسی كه گوش میدهد.

گوێ‌ڕه‌په : ا. بیماری كزاز.

گوێرمه : ا. گوساله ماده.

گوێروو : ا. سوراخ سنگ آسیای فوقانی.

گوێره‌كه : ا. گوساله.

گوێره كه‌سووره : امر. كفشدوزك، حشره‌ای سرخ رنگ از دسته قاب بالان.



گوێره‌كه سووره

گوێرەما : حالت نزدیك کردن گوساله به پستان قبل از دوشیدن برای رها کردن شیر.

گوێره مێژ : نک . گوێرەما.

گوێره وسار : امر. افسار گوساله.

گوێز : ا. گردو، گردکان.

گوێزان : ح مص. گردوبازی.

گوێزان : ا. چاقوی تیزی که با آن سر و ریش تراشند.

گویزانەوه : م. جابه جا کردن، جابجا شدن، عوض کردن خانه، دست به دست کردن.

گوێزر : ا. کوزر، خوشه گندم و جوی که در وقت کوفتن خرمن خرد نشده، قصاله.

گوێ زرنگانەوه : م. صدا کردن گوش.

گوێزلك : ا. قوزك.

گوێزنك : نک . قوزك.

گوێزوو : ا. کلاهك چراغ فتیله.

گوێزه بانه : ا. آجیلی که برای شادی زاییدن پسر می دهند.

گوێزەڵان : امر. جاییکه درخت گردو زیاد دارد.

گوێزه وانه : نک . گوێزه بانه.

گوێزی ناو بێژنگ : امر. آدمی که هر دم به ناچار در جایی باشد، وصله ناجور، گردوی وسط غربال.

گوێزی ناودەغێڵه: ص‌مر. کنایه از آدمهای کوتاه و زبر و زرنگ.

گوێژ : ا. زالزالك، گیاهی از تیره گل سرخیان جزو دسته گل سرخهای اصلی یا سیبها.

گوێسوانه : ا.نی چین روی بام که بر آن گِل ریخته و اندود کنند.

گوێ سوّك : ص‌مر. سبك گوش، کسی که شنوایی حساس دارد، کسی که اصرار به شنیدن همه گفته‌ها دارد.

گوێسەبانه : نک . گوێسوانه.

گوێ شل کردن : م. گوش فرا دادن، گوش گرفتن.

گوێ شل کردن : م. اطاعت کردن، فرمان بردن.

گوێ شوّڕ : ص‌مر. آدم ساده، ابله.

گوێ قوڵاح : ص‌مر. گوش به زنگ، آماده، گوش تیز کرده.

گوێ گران : ص‌مر. کر،ناشنوا، کسی که ثقل سامعه دارد.

گوێ گرتن : نک . گوی شل کردن.

گوێل : ق. ظرفیت دو دست بهم و چسبیده.

گویلك : ا. گوساله.

گوێلم : نک . گوێل.

گوێ‌لەق : نک . گوێ شوّڕ.

گوێ‌لەمست : نک . گوێ‌لەمشت.

گوێ‌لەمشت : م، ص. حرف شنو، مطیع، فرمانبردار، کسی که به دلیلی زبون دست دیگریست.

گوێ لێ بوون : م. برحسب اتفاق به حرف کسی گوش دادن، استراق سمع کردن، به حرف کسی گوش دادن.

گوێ‌لێ خەفاندن : م. خود را بە نشنیدن زدن، چیزی را از یاد بردن، گوش خواباندن برای استراق سمع، گوش خواباندن.

گوێ مشکەبوون : م. اشارەای بە تازە برگ کردن درخت.

گوێ‌مەمك : امر. نوك پستان، پستانك.

گوێنی : ا. گوَن.

گە : ا. مفصل.

گە : پسوندی بمعنای «گا» مانند: «جێگە» یعنی جایگاه.

گەبەڵ : ا. بیشەزار، درختزار پر، جنگل.

گەپ : امص، ا. شوخی، صحبت، مزاح، گفتگو، مکالمه.

گەپ : ص. بزرگ.

گەپە : اص. صدای سگ پیر.

گەپەك : ا، (ز). لقمە، اندازەای از خوردنی کە یکبارە بتوان در دهان گذاشت.

گەپین : م. عوعو کردن سگ پیر.

گەچ : ا. گچ.

گەچاو : امر. بیماری آب سفید چشم.

گەچکار : ص شغل. گچکار.

گەچکاری : ح مص. گچکاری.

گەچلان : م. کنفت کردن، پژمردە کردن، دستکاری کردن.

گەچی : ص نسب. گچی، ساختە از گچ، رنگ از گچ گرفتە.

گەچینە : نک . گەچی.

گەد : ا، (ز). قدو بالا، اندام.

گەد : امص. گە، «گهگیر»، لجاج، ستیزە.

گەدا : ص. گدا، مستمند، فقیر، محتاج، سائل، ندار، فقیر.

گەدا : نک . گەدا.

گەدا قۆز : ص‌مر. گدای پر توقع، گدای دارانما.

گەدایی : ح مص. گدایی، فقر، نداری، بی چیزی.

گەدایی کردن : م. گدایی کردن.

گەدەگ : ا. معدە، معدە نشخوار کنند گان، سیرابی.

گەدگر : ص‌مر. چهار پای گهگیر، چهار پای چموش.

گەدگن : ص‌مر. شکم گندە، لاغر و شکم گندە، پرخور.

گەدگیر : نک . گەدگر.

گەدگین : امر. سیراب شیردانی، پختۀ امعاء نشخوارکنند گان.

گەدەبەل : ص فا. لجباز، ستیزەجو.

گەدەك : ا، (با). گوسالە نر و گاو گاومیش.

گەدەول : ص. آدم فتق دار، مفتوق.

گەڕ : ا، (با). گودی، گرداب، جایی کە آب ایستادە است.

گەڕ : ا. یك قطعە در مجموع دو قطعۀ یك چیز مانند یك لنگە در، لنگە.

گەڕ : وجب، اندازەای بطول یك وجب.

گەڕ : ا. نوبت.

گەڕ : شوخی، مسخره.

گەڕ : امص. گردش، حرکت.

گەڕ : ص. کسی که مبتلا به بیماری گری است.

گەر : علامت فاعلی مانند در (مزگەر) مسگر.

گەر : ا.میله‌ای درمیان سنگ زیرین آسیا که سنگ رویی در آن جا گرفته به دور آن می چرخد.

گەر : اگر.

گەڕا : افا. گرونده، دوار، چرخان، گردان بسیار گردش کننده.

گەرا : ا. تخم حشرات، نوزاد حشرات، اسپرماتوزئید.

گەراج : ا. گاراژ.

گەراداخستن :م. تخم ریزی‌کردن حشرات، تخم گذاشتن، تلقیح نباتات و حشرات.

گەرادان : م. گەراداخستن.

گەرادانان : م. گەراداخستن.

گەراس : ا. آلو زرد.

گەرافك : (با)، نک . گولاو.

گەراگەرا : امر. دانه دانه،در مورد چیزهایی مانند برگ مو سبز و تازه و نان لواش برشته به کار رود.

گەڕان : م. گرویدن، گردش کردن، راه رفتن، سیاحت کردن، چرخیدن.

گەڕاندن : نک . گەڕانن.

گەڕانن : م. گرداندن، به حرکت در آوردن، بگردش در آوردن و به چرخش در آوردن.

گەڕاننەوە : نک . گەرانەوە.

گەڕانەوە : م.برگراندن،قبول نکردن، مراجعت دادن، مسترد داشتن، رجعت دادن.

گەڕاو : ص مف. گشته، تغییر جا یافته، تغییر یافته، مراجعت داده شده.

گەڕاو : ص، ا. آب معدنی گرم و گوگرد دار.

گەڕاوە : نک . گەڕاو.

گەرتن : م. پیش کردن، بستن درو مانند آن، بهم زدن در و مانند آن.

گەرچەك : ا. کرچك، گیاهی از تیره فرفیونها.

گەرچی : اگر چه.

گەرد : ا. لك چشم.

گەرد : ا. گرد، غبار.

گەرد : ق. اندك، مقداری کم، کم.

گەردان : م. گرداندن، گردیدن، دست به دست شدن، گرد و خاك کردن در نتیجه راه رفتن.

گەردان : نک . گەڕا.

گەردانە : ا. نوعی گردن بند زرین زینت بانوان.

گەرداو : ا. گرداب، گرداب بدبختی و تنگدستی، چرخاب.

گەردبین : امر. ذره بین، میکروسکوپ، آلتی که با آن اجسام و موجودات ریز ببینند.

گەردش : اص. گردش، حرکت.

گـەردش کـردن : م. گـردش کـردن، حرکت کردن، قدم زدن، سیاحت کردن.
گـەردشگـا : امر. گردشگاه،محل گردش.
گەردش‌نانەوە : م. آشوب بپا کردن.
گەردگیری : ح مصـ. گردگیری.
گەردن : ا. گردن.
گردن ئازا کردن : م. کسی را از زیر باردینی آزاد کردن.
گەردن بەن : امر. گردنبند.
گەردن‌کەچ : ص. آدم فقیر و مظلوم و فرمانبر، گردن کج.
گەردن گرتن : م. چیزی یا گناهی یا قرضی به گردن کسی افتادن.
گەردن گرتن : م. گردن در مقابل ستم و ناروا استوار نگاهداشتن.
گـەردەن‌گـیر بـوون : م. گـردن گـیر شدن.
گردن‌لەموو باریکتر : گردن از مو باریکتر، علامت فرمانبری.
گەردنە : ا. گردنە.
گەرد و خاك : امر. گرد و خاك، گرد و غبار.
گەردو خول : اصـ. گردش و چرخش به دور چیزی که دوست دارند برای دست یابی بر آن.
گەرد و غوبار : نک . گەرد و خاك.
گـەرد و گـوڵ : ق. زمان بیرون آمدن اولین برگهای بهاری.
گەرد و لوول : نک . گەرد و خاك.
گەردووم : ا، (با)، نک . گەردوونە.
گەردوون : ا. گردون، چرخ،آسمان، فلك.
گەردوونە : ا. گردونە، ارابە، گاری چرخ.
گەردە : ا. پارچە نازك ابریشمین، گردە.
گەردەمل : ا. ستون گردن آدم، گرم گردن.
گەردەن : ا. گردن.
گەردەن‌بەن : امر. گردن بند.
گـەردەن گـوڵـوفـت : ص‌مـر. گـردن کلفت، ثروتمند، پولدار، پهلوان، زوردار، قوی ، نیرومند، زورمند.
گـەردەن‌کـەش : ص فا. گـردنکش، طاغی.
گەردەنگۆ : گردن بند درشت دانە زرین گردن زنان.
گەردەنە : ا. گردنە.
گەڕك : ص. گر، لاغر، لاغر مردنی.
گەرگولە : نک . گەزۆ.
گەرگەزووك : گزنە، گیاهی از راستە دو لپە یپهای بی گلبرگ.
گەڕل : نک . گەڕك.
گەرلگ : ا. گزلیك، نوعی کارد.
گەرم : ص. گرم.
گەرما : ا. گرما، حرارت.
گەرما : ا، (با). نوعی آش که با گندم پوست کندە و ماش و نخود و ادویە درست می کنند.

گەرمابردوو : ص مف. گرمازده، گرمابرده.

گەرماپێو : امر. حرارت سنج.

گەرماژۆ : نک . گەرمابردوو.

گەرماژۆ : ص. کسی که به گرما حساسیَت دارد.

گەرماڤ : امر. حمام، گرمابه.

گەرماگە : نک . گەرماڤ.

گەرماوگەرم : گرم گرم، به تازگی، تازه، فوری.

گەرماوە : نک . گەرماڤ.

گەرم بوون : م. گرم شدن، گرم شدن هوا و غذا و غیره.

گەرمچەك : ا. مچ.

گەرم داهاتن : م. گرم شدن، گرم نگهداشتن، گرم نگهداشته شدن.

گەرم ڕاهاتن : نک . گەرمداهاتن.

گەرمسێر : امر. گرمسیر.

گەرم کردن : م. گرم کردن.

گەرم کردنەوە : م. گرم کردن چیزی که سرد بوده یا گرم بوده و سرد شده و حالا گرم می شود.

گەرم گرتن : م. گرم گرفتن، با کسی دوستی کردن، با کسی آمد و رفت داشتن.

گەرملك : ا، (با). آب گرم معدنی.

گەرمڵەین : ا. آش بلغور.

گەرمووك : ا. چشمه.

گەرمە : ا. گرمه، گرمی، زمان وفور، بازارگرمی، گرما.

گەرمەسێر : امر. گرمسیر، قشلاق.

گەرمەشین : امر. گریه تند، گریه و زاری.

گەرمەك : ا. گرمك.

گەرمەوبوون : م. گرم شدن بدن یا غذا پس از سردی و گرما.

گەرمی : ح مص. گرمی.

گەرمیان : امر. گرمسیر، قشلاق.

گەرمێن : نک . گەرمیان.

گەرناس : ص. آدم فربه، بزرگ هیکل، تنومند، چاق.

گەڕناڵ : ا. زنگ بزرگ.

گەڕندە : نک . گەڕا.

گەروانکە : ا. بسته چای، گیروانکه.

گەڕۆك : نک . گەڕا.

گەڕۆڵ : ص. گر، مبتلا به گری.

گەڕۆلی : ا. بیماری گری.

گەروو : ا. گلو، گلوگاه.

گەڕووس : ا. گروس، ناحیه‌ای بین همدان و کردستان و زنجان.

گەڕ و گێچەڵ : حقه بازی، شیطنت، ریاکاری، فریبکاری، دغلبازی.

گەرو و گیر : ص فا. گلوگیر، آنچه راه گلو بندد.

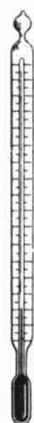
گەروو هاتن : م. آماس کردن گلوگاه.

گەڕە پێچ : ا. گردباد.

گەڕەك : ا. محل، کوی، برزن، کوچه.

گەرەك : لزوم، احتیاج، طلب، نیاز، بایست.

گەڕەك بوون : طلب داشتن، خواستن



گەرماپێو


گەز

بایستن.

گەڕەکوێرە : امر. شب کور، خفاش.

گەڕەلاوژە : امر. آواز خواندن جمع اما به نوبت.

گەڕەلاوێژێ : نک . گەڕە لاوژە.

گەرنگ : ا. تیر دوشاخه‌ای که برزمین استوار کنند و بر آن علف و برگ جهت ماندن ریزند.

گەڕی : نک . گەڕۆڵی.

گەڕیان : م. گردیدن، گردش کردن، راه رفتن، مسافرت کردن، قدم زدن، سیاحت کردن.

گەڕیانەوە : م. برگشتن، مراجعت کردن، کمانه کردن.

گەز: ا. گز، واحد اندازه گیری.

گەز : ا. یك نوع شیرینی، گز.

گەز : گز، درختچه‌ای از تیره گزها ردهٔ دو لپه‌یهای پیوسته گلبرگ.

گەز : ابزاری که با آن میخ از چوب برکشند، گار.

گەز : ا، (با). گاز، مقداری که با دندان ازیك لقمه برداشته می شود.

گەزارە : زبان درازی و گستاخی.

گەزارە کێشان : م. زبان درازی کردن، گستاخی کردن.

گەزاف : ص، ق. گزاف، بیهوده.

گەزتن : م. گزیدن، چراندن، زدن، نیش زدن.

گەزك : ا، (با). جارو.

گەزکردن : م. گز کردن طول، اندازه زدن، پیمودن.

گەزگەز بالاّ کردن : شادی و شعف از دیدار غریزی دست دادن، اصطلاحی است که گویند از شادی قد کشیده.

گەزمازگ : امر. بذرجارو.

گەزمە : ا. گزمه، شبگرد، عسس، پاسبان شب.

گەزندە : افا. گزنده.

گەزنە : نک . گزنده.

گەزنە : ا. گزنه، گیاهی از راسته دو لپه‌یهای بدون گلبرگ.

گەزۆ : ا. گزانگبین، شکر مترشح از بوته‌های گز.

گەزەر : ا. گزر، هویج، گیاهی از تیره چتریان.

گەزەك : ا. گزك، بهانه، دلیل، علت.

گەزەن : ا. گزن، چاقوی مخصوصی که جهت بریدن چرم به کار رود.

گەزەند : ا. گزند، آسیب، صدمه، آفت.

گەزەنە : نک . گەزنە.

گەزەنە : ا. افا. گزنده.

گەزی : ا، (ز). گیس، زلف.

گەزیچار : امر. گز، بوته گز.

گەزیز : ا. گلی است چند رنگ که گویند اگر کسی از آن بخورد موهایش ریخته شود.

گەزین : نک . گەزتن.

گەژ : ا. گاز، دندان، به دندان «گرفتن».

گەز کرن : م، (ز) گاز گرفتن، دندان زدن.
گەس : ص. گەس
گەستن : نک . گەزتن
گەسك :ا. جارو.
گەسك دان : م. جارو زدن.
گەسك‌لیّ‌دان : م. جایی را جارو کردن، چیزی را به اتمام رساندن، کسی را درك کردن.
گەسەی : (ه)، نک . گەزتن.
گەش : ص. مشتعل، شعله‌ور.
گەش : ص. رنگ سرخ روشن و شاد.
گەش : ص. شاد و خندان و خوش.
گەش : ا. رشد، نمو.
گەشاندنەوە : م. روشن کردن آتش از زغال با فوت کردن.
گەش بوون : م. روشن شدن آتش بدون شعله.
گەش بوون : م. شادمان شدن.
گەش بوون : م. سیراب شدن گل و سبزی.
گەش بین : م، (ز). قد کشیدن، رشد و نمو کردن.
گەشت : امصـ. گشت، سیاحت، گردش.
گەشت‌دان : م. گردش کردن، سیاحت کردن، گردش دادن کسی یا حیوانی را.
گەشت‌لیّدان : م. گشت زدن، دوره گشتن، بازدید کردن در حال حرکت.
گەشتیار : ص. سیاح.
گەشتی : ص نسب، ا. گشتی، جلودار، طلیعه سپاه، عسس، گزمه، نگهبان شب.
گەشك : باز کردن پنج انگشت به طرف کسی به علامت تنفر.
گەش کردنەوە : م. روشن کردن آتش، برافروختن آتش.
گەشە : ا، مصـ. رشد، نمو، قد «کشیدن».
گەشە : ح مصـ. شادمانی، خوشی، خوشحالی.
گەشەکردن : م. شادمانی‌کردن، خوشی کردن.
گەشەکردن : م. قد کشیدن، رشد کردن، نمو کردن.
گەشەو بووگ : ص. شعله‌ور، روشن، مشتعل.
گەشەو بوون : م. روشن شدن، شعله‌ور شدن، مشتعل شدن.
گەشیان : نک . گەشەو بوون.
گەشیانەوە : نک . گەشەو بوون.
گەشی : روشنی، شادی، شادمانی، باز شدن گل.
گەف : ص. گزاف، گران، بیهوده، زیاد.
گەف : ا. چندش.
گەفۆك : ص. هرزه گوی، بیهوده گوی، گزافگو.
گەف‌و گوڕ : (با). تهدید، تالاپ و

تلوپ.
گەفە : اصـ. عوعو، صدای سگ.
گەفین : نک . گەپین.
گەڤرك : ا. دراج ماده.
گەڤزین : نک . گەوزان.
گەڤە : اصـ. صدای سگ.
گەڤەز : ا. روناس، گیاهی از تیره روناسیان دارای برگهای نك تیز.
گەڤێژ : ا. سهیل، ستاره سهیل.
گەگرتن : م. گە گرفتن، لج کردن.
گەڵ : ا. میان پا، کشاله، لنگ.
گەل : ا. جمع، گله، دسته.
گەل : علامت جمع.
گەل : ا. نوبه.
گەل : ح اضـ، (با). همراه.
گەڵا : ا. برگ.
گەلاحە : ا. خر مهره‌ای که به گردن الاغ بسته می شود.
گەڵاخەزان : ق، ا. پاییز، برگ ریزان.
گەڵادەر کردن : م. برگ کردن درختان.
گەڵاڕن : ق. زمان کندن برگ درختان، به دو دلیل برگ درختان کنده شود اول برگهارا کنده به‌خوراك حشم اختصاص دهند دوم برگهای درخت مو را برای قوت بیشتر تاك و شیرینی انگور می کَنند.
گەڵاڕێزان : ق. زمان ریختن برگ درختان، پاییز.
گەڵاز : ا. گوجه سبز، آلوچه.

گەلاس : ا. گیلاس.
گەڵا کردن : م. گەڵادەر کردن.
گەڵاڵە : ص. کار ناتمام، چیز ناقص، سر هم‌بندی.
گەڵاڵە کردن : م. سر هم بندی کردن، کار ناقص انجام دادن.
گەڵاوگەڵ : ص. گشاد گشاد «راه رفتن».
گەلاوێژ : ا. سهیل، ستاره سهیل، نام ماه آخر تابستان.
گەل‌بەستن : م. جمع شدن، تجمع کردن، دور هم گرد آمدن.
گەل‌حۆ : ص. آدم گیج و هاج و واج.
گەلش : ا، (ز). دست و پنجه «نرم کردن»، سر به سر «گذاشتن».
گەللاسی : ا، (ز). فتنه و فساد.
گەلۆ : اصـ، (ز). آخ، آوخچ، واخ.
گەڵو : (با). حرف ندای برای جمع به معنای ای مردم، ای ملت.
گەڵوازە : ا. گردوهای ریزی که به صورت گردنبندبه‌چوب گهواره بچه برای مشغول کردنش بسته می شود.
گەڵواگەڵوا : نک . گەڵاوگەڵ.
گەلۆر : نک . گەلحۆ.
گەلۆرە : نک . گەلحۆ.
گەڵوو : ا. گلو، حلق، گلوگاه، خرخره.
گەڵووبەن : امر. گلوبند.
گەڵوودەرد : امر. گلو درد.


گەڵا

گەڵوەزێ : ا، (ه). گلو، گلوگاه، خرخره.
گەلە : ا. شکم.
گەلە : گله.
گەلە : ا. پوار، لاستیك گلابی شکلی که برای اماله به کار رود.
گەلە : ص. فراوان، زیاد.
گەلەجووت : امر. جمع شدن اهالی آبادی با گاوهای شخم برای تمام کردن شخم زمین بطور دستجمعی.
گەلەخان : امر. اغل، آغل، جایگاه احشام.
گەلەخۆر : ص مر. پرخور، فراوان خور، شکمو.
گەلەدرەو : امر. جمع شدن برای تمام کردن درو.
گەلەڕاوێژ : امر. شور، مشاورت دستجمعی، مشاوره.
گەلەکۆمە : امر. اجتماع، همهمه، «دستجمعی» سر کاری یا کسی «ریختن».
گەلەلووك : نک . گەڵوەزێ.
گەلەوان : ص مر، امر. شبان، چوپان، سپان.
گەلی : پیوسته، وابسته، بامداومت، مداوم.
گەلی : ا، (با). درّه.
گەلێر : (ز)، نک . گەل.
گەلێر : نک . گەلی.
گەلێك : جمعی، عده‌ای، جماعتی.
گەمار : ص. کثیف، زشت، ناتمیز، چرکین، آلوده.
گەماڵ : ص، ا. سگ نر بزرگ.
گەماڵ فس : م، (ز). مانند سگ نشستن.
گەمراندن : م، (ز). بهم زدن، بهم ریختن، آشفتن، در هم ریختن.
گەمڕە : ا. پهن و کود تخته شده زیر دست و پای حیوانات.
گەمڕەبەستن : م. کبره بستن، تخته شدن کود و پهن زیر دست و پای حشم.
گەمژ : ص. حیوان شیر سوز، آدم لاغر کوچك اندام، آدم بیجان و ضعیف.
گەمژە : نک . گەمژ.
گەمژەڵ : نک . گەمژ.
گەمۆر : ص، ا. خوردنی که اندکی تلخ باشد.
گەمە : ا، (ه). سرگرمی، بازی، شوخی.
گەمەکردن : م. شوخی کردن، مسخره بازی در آوردن، سر به سر کسی گذاشتن.
گەمەڕە : نک . گەمڕە.
گەمی : ا. کشتی کوچك، دسته کشتی.
گەمیە : نک . گەمی.
گەن : ص. گند، پلید، متعفن، بد.
گەناو : ا. گنداب، مرداب.
گەنج : ح مص. جوان، شباب.
گنج : ا. گنج، خزینه، خزانه، گنجینه.

گەنجە : ا. گنجه، کمد، اشکاف.
گەنجەفە : نک . گاڵتە.
گەنجەفە : گنجفه.
گەنجی : ح مص. جوانی، شباب.
گەنجینە : ا. گنجینه، خزانه، گنج.
گەند : نک . گەن.
گەندم : ا. گندم، گیاهی از تیره گندمیان.
گەندو گوو : ص. گندوگه، گند، صفت آدم بد متعفن، کثیف، پلید.
گەندە : نک . گەن.
گەندەپەڵە : ص، ا. باران پاییزی یا بهاریکه کفایت نکرده و زمین را آب نداده باشد.
گەندەتا : ص، ا. لنگه سبك.
گەندەخۆر : ص مر. بدخور، کثیف خور، کسی که همه چیز می خورد، کسی که ارزان می خرد و می خورد.
گەندەدەڵەك : امر. بوگندو، حیوانی است که برای دفاع از خود بوی بد می پراکند.
گەندەرە : ص، ا. روباه مو ریخته، کنایه از آدم کثیف بد لباس، آدم بد عنق و بد اخلاق، آدمی که صورت نتراشیده و نشسته دارد.
گەندەڵ : ص، ا. درخت پوسیده.
گەندەموو : موهای نرم اول جوانی یا موهای نرم روی گونه، موی ناحیه زهار.
گەنکاو : نک . گەناو.
گەنگ : نک . گەن.
گەنگ و گوو : نک . گەند و گوو.
گەندە : ص. گنده، گند، پلید، فاسد.
گەنگەپەڵە : نک . گەندەپەڵە.
گەنگەخۆر : نک . گەندەخۆر.
گەنگەدەڵەك : نک . گەندەدەڵەك.
گەنگەژە : نک . گەندەژە.
گەنگەموو : نک . گەندەموو.
گەنم : نک . گندم.
گەنمدرەو : ق. زمان درویدن گندم.
گەنمڕەنگ : ص مر. گندمی، گندمگون.
گەنموجۆ : ص، ا. زن و مرد یك در میان در رقص.
گەنموجۆ : ص مر. فلفل نمکی، دانەهای سایه و سفید موی سر و ریش.
گەنمە : ا. زگیل.
گەنمەپەیغەمەر : ا. ذرت.
گەنمەحۆلە : ص مر. گندم دانه درشت.
گەنمەزرتکە : ص مر. گندم ریز سخت دانه.
گەنمەقەندەهاری : امر. نوعی گندم ویژه مناطق گرم.
گەنمەشامی : ا. ذرت.
گەنووس : ص، (ز). خسیس، لئیم.
گەنە : ا. کنه، گاوك، جانوری از شاخه بند پاییان از ردەعنکبوتیان و از راسته کنەها.


گەنم


گەنە

گەنەکار : ص مر. کار ناتمیز، بدکار، کسی که کار ناشایست کند، کار ناشایسته.

گەنەکاوڵە : ا. نوعی کنه.

گەنەگەنە : ا. گنه گنه، ماده مؤثر درختی از تیره روناسیان.



گەنی : ص. گندیده، فساد گرفته، فاسد.

گەنیگ : نک. گەنی.

گەنین : م. گندیدن، فساد گرفتن، فاسد شدن، کرم گذاشتن.

گەنیو : نک. گەنی.

گەوا : ص، ا. گواه، شاهد.

گەوارا : ا، ص. گوارا، دلپذیر.

گەواشە : ا. چوب و چغلی که روی نی بام ریخته می شود.

گەواڵ : ا. دف کوچك.

گەواڵ : ا. دسته، قسمت، جوق.

گەواڵە : ا. قطعه ابری که با باد جابجا می شود.

گەواڵە : ا. جوال بزرگ، گاله.

گەواه : ا. گواه، شاهد.

گەواهی : ح مص. شهادت، گواهی.

گەوج : ص. نادان، نفهم، سفیه، احمق، بیشعور.

گەوجە : ا. گوجه.

گەوجەگەوج کردن : م. یواش یواش حرف زدن، از روی نفهمی و نادانی صحبت داشتن.

گەوجی : ح مص. نادانی، ابلهی، بلاهت، بیشعوری.

گەود : ص. گود، چال، مقعر.

گەور : ص. رنگ سپید گونه، رنگ خاکستری روشن.

گەور : ص. مسیحی، آتش پرست.

گەوڕ : ا. طویله، اغل، آغل، اصطبل.

گەودال : ا. گودال، چاله، فرورفتگی زمین.

گەودی : ح مص. گودی، عمق، ژرفا.

گەورگ : ا. گوسفند زل، گوسفند بی‌دنبه.

گەورگە : ا. طبل بزرگی که بر پشت اسب بسته و به نوا در می آورند.

گەورە : ص. بزرگ، کبیر، رئیس، رهبر، کلان، عظیم.

گەورەبوون : م. بزرگ شدن، رشد کردن، ترقی کردن.

گەورەچۆل : امر. چکاوك.

گەورەماڵ : ص مر. خانواده بزرگ، خانه‌ای که آمد و رفت زیاد دارد.

گەورەی‌مەحەلە : ص مر. کلانتر،

ریش سفید محل، رئیس قبیله، بزرگ.
گەورە دەگا : امر. قصبه، شهرك، ده بزرگ.
گەورەدێ : نک . گەورەدەگا.
گەورەیی : ح مصـ. بزرگی، ریاست، رهبری.
گەوری : ا. گلوگاه، گلو، خرخره.
گەوری : ا. سپیدی چشم.
گەوز : ا. پیچ و تاب از درد، از درد به‌خود«پیچیدن»، بی‌قراری«از درد».
گەوزان : م. غلتیدن، خر غلت زدن.
گەوز دان : نک . گەوزان.
گەوزلێدان : م. طرز به کار بردن داس، وسیله دروگری.
گەوزین : نک . گەوزان.
گەوشەك : ص. دستپاچه، آشفته، هاج و واج.
گەول : ص. آدم فتق‌دار، آدمی که فتق مغابنی دارد.
گەون : گَوَن، گیاهی از تیره سبزی آساها و از دسته اسپرسها.
گەوە : ا. راه باریك كوهستان، راه مالرو كوهستان.
گەوەزن : ا. گوزن، پستانداری از راسته سم داران دسته زوج سمان، گروه نشخوار کنندگان و تیره پر شاخان.
گەوهەر : ا. گوهر.
گەوهەر : ریشه خانوادگی، جوهر.
گەه : ا. نوبت، زمان، گاه.
گەه : نک . گە.
گەهاندن : (با)، نک . گەیاندن.
گەهریك : ا، (ز). بزغاله.
گەهشتن : نک . گەیشتن.
گەهەك : ا. کومه، مخفیگاه شکارچی.
گەهیشتن : م، (با). رسیدن، رسیدن به مقصود و منظوری، رسیدن به پای کسی.
گەهین : ا، (با). رسیدن میوه.
گەیاندن : م. رساندن، تبلیغ کردن، رساندن معنی، رساندن میوه به طور مصنوعی.
گەیانن : نک . گەیاندن.
گەیشتن : م. رسیدن، بمقصود رسیدن، رسیدن میوه.
گهیشك : ا، (با). زالزالك.
گەیگ : ص. رسیده، میوه رسیده.
گەی‌گیر : ص فا. گهگیر، چموش، لجوج.
گەیگرتن : م. گه گرفتن، چموشی کردن.
گەیگە : (ه). گەهەك.
گەیین : م. رسیدن، پخته شدن، رسیده میوه.
گەییو : نک . گەیگ.
گی : ا. گُه، مدفوع.
گێ : همه، جمع، گشت.
گێ : علامت فاعلی.
گێ : ا. گوش.
گیا : ا. نبات، گیاه، علف، سبزه.

گیاجارِ : ا. مَرغ، مَرغزار، علفزار، چمن.

گیاچا : ص، ا. چای خشك.

گیارِەش : ق. زمانی از بهار که علف به کمال رشد خود رسیده است.

گیازار : نَک. گیاجارِ.

گیاکەن : ا. بیلچه.

گیان : ا. جان، اندام، بدن، روح.

گیاندار : ص مر. جاندار، زنده، جانور.

گیاندان : م. جان دادن، مردن، فوت شدن.

گیان دەرچوون : م. جان در رفتن، مردن، فوت شدن.

گیان سپاردن : م. جان سپردن، فوت کردن، مردن.

گیانسەخت : ص. جان سخت، سخت جان.

گیان کەنشت : نزع، حال جان دادن.

گیان کەنن : م. جان کندن، جان دادن.

گیانلەبەر : ص مر. جاندار، جانور، زنده.

گیانەسەر : ص مر. جان به سر، ناامید، عاصی، کسی که در حال نزع است.

گیانە گوینە : ص مر. نیمه جان، کسی که نیمه جانی دارد، لاغر، مردنی.

گیانەلاو : نک. گیان کەنشت.

گیانەمەژگە : امر. نخاع شوکی، نخاع.

گیانەوەر : ص مر. جانور، جاندار، زنده.



گیاکەن

گیانی : ص نسب. جانی مانند در: «دوست جانی».

گیپالْ : ا. شکمبه، شکم بزرگ آدم چاق.

گیپن : ص. آدم چاق، آدم گوشتی و پر وزن، آدمی که دارای گونه‌های غضلانی و چاق است.

گیپنە : ص. آدم چاق، تومند، گوشتی.

گیپە : ص. چاق، فربه، شکم گنده.

گیپە : ا. غذایی از انباشتن برنج و ادویه در شکمبه.

گێپەرِ : ا. ستون گردن، صافی دو طرف گردن.

گیت : (ز). فتنه، آشوب.

گیتالْ : ص. گند، بی‌ارزش، بیهوده.

گیتر : ا، (ز). ساق پا.

گیتك : (ز)، نک. گیتر.

گیتکە : ا. نان ارزن.

گێتە : (ه)، نک. گیتکه.

گیتەر : ص. گدای ژنده، ژنده پوش، فقیر.

گیتی : ا. گیتی، جهان، کیهان.

گیتیێ : ا، (ه). گرده.

گێج : ص. گیج، منگ، هاج و واج.

گێجاو : ا. گرداب.

گێجگا : ا. گیجگاه، دو طرف پیشانی.

گێج و وێج : ص. آدم گیج و ویج، آدم گیج.

گێجەبا : امر. گردباد.

گێجەلۆوکە : ا. گردباد.

گێجه‌نه : ا. پاشنه در.
گێجی : ح مص. گیجی، پریشانی.
گێجیه : ا، نک . گێجاو.
گێچ : ا. گچ.
گێچکاری : ح مص. گچکاری.
گێچکه : اص. چرخش، گردیدن به دور خود، گردش.
گێچه‌ڵ : ح مص. دردسر، ناراحتی، گرفتاری، مصیبت، دعوی.
گیر : ص. گرفتار، گیر، درگیر.
گیر : ا. توان، توش، قدرت، نیرو.
گیر : ا. گیره، وسیله‌ای که با آن می گیرند.
گیر : ص. خسیس، لئیم.
گێر : نک . گوێروو.
گێر : نک . گوێروو.
گێر : ص. زن چاق تنومند.
گێڕ : ص. کج، شل، چلاغ، چپ.
گیر : ا. چرخ، دور.
گێڕ : گرمانند «به‌زم گێڕ» به معنای شادی گر.
گیرا : ص فا. گیرا، مستجاب.
گیرام : گیرم.
گیران : م. گیراندن، گیر کردن، درگیر شدن، گیر دادن.
گێران : م. گرداندن، راه بردن، چرخاندن.
گێڕاندنه‌وه : م. برگرداندن، رد کردن، دور کردن، مسترد داشتن، رجعت دادن، بازگو کردن.
گێرانه‌وه : نک . گێرانه‌وه.
گێرانه‌وه : نک . گێراندنه‌وه.
گیراو : امف. گرفته، ستانده، مسدود شده، تسخیر شده، مجذوب، ربوده، شکار شده، فهمیده، درك شده.
گیر بوون : م. شل شدن، کج شدن، یك وری شدن آدم.
گیر خستن : م. گیر انداختن، گیر دادن بدام انداختن، شکار کردن، بدست آوردن.
گیرخواردن : م. گیر خوردن، گیر شدن، گرفتار شدن، زندانی شدن، مبتلا شدن، دچار شدن.
گیردان : م. گیر دادن، درگیر کردن، شکار کردن، نگهداشتن.
گێرسان : م. نطفه بستن، ریشه گرفتن.
گیرسانه‌وه : م. تکیه کردن، بر چیزی یا کسی، استوار شدن، قائم بودن بر کسی یا چیزی.
گیرفان : ا. جیب.
گیرفان بڕ : ص فا. جیب بر.
گیرڤان : ا، ص، (ز). کسی که بدنبال گاو خرمن‌کوب حرکت می کند و آن را هدایت می نماید.
گێرك : ا، (ز). مورچه، حشره‌ای از راسته نازك بالان و تیره مورچگان.
گیر کردن : م. گیر کردن، درگیر شدن، مبتلا شدن، زندانی شدن.
گیرکه : ا. مورچه ریز سرخرنگ.
گیر که فتن : م. گیر افتادن، درگیر

شدن، دچار شدن، رو در رو شدن.

گیر کەوتەی : نک . گیر کەفتن.

گیر گە : یك نوع آلت شکنجه که با آن آدم را نگاه می دارد.

گیڕنای : نک . گەڕانن.

گیروبەن : امر. گیر و بند.

گیروودە : نک . گرفتار.

گیروودەیی : نک . گرفتاری، درگیری، آلودگی.

گیرووسە : ا، (ز). آسیاب دستی.

گیروو گرفت : گیر و گرفت.

گێرە : ا. مرافعه، نزاع، دعوی.

گێرە : گرداندن گاو بر خرمن برای کوبیدن.

گیرە : ا. گیره، وسیله‌ای را با آن می گیرند.

گیرهاوردن : م. گیر آوردن، بدست آوردن، تحصیل کردن، پیدا کردن.

گێرەشێوێن : ص مر. کسی که کارهای مردم را بهم بزند، فتنه، آشوبگر.

گیرفان بڕ : ا، ص، (ز). کسی که بدنبال گاو خرمن کوب حرکت می کند و آن را هدایت می نماید.

گێرە کزدن : م. کوبیدن خرمن با راه بردن گاو و الاغ و استر بر آن.

گیرەم : گیرم.

گیرەنە : افا. گیرنده، دریافت کننده.

گێرەنەکەر : ص مر. تنبل و بیکاره و بیهوده، گاوی که روی خرمن نمی گردد.

گێرەوان : نک . گیرەڤان.

گێرەوکێشە : کشمکش، نزاع، مرافعه، درگیری، جذب و دفع،کنش و واکنش.

گیرەوە : نک . گرفتار.

گیرهە : ا، (با). رسوب آب بر فلزات در نتیجه جوشیدن آب.

گیریاگ : ص مف. توقیف، محبوس، زندانی.

گیریان : م. گریستن، گریه کردن.

گیریست : امص. گریه، اشك ریزی.

گیریستن : نک . گریان.

گریە : امص. گریه، اشگ ریزی.

گیز : ا. پشت گردن.

گیز : ص. مست، به طعنه گفته می شود.

گیز : ا. گردو.

گیز : ا. زلف، گیس.

گێزك : ا، (با). جارو.

گیز گیزە : ا، (ه). فرفره میان خالی که با نخ بر زمین زنند و از آن صدایی بیرون آید.

گیزو گوڵەنگ : زر و زیور.

گیزە : امص. صدای وزوز مانند، صدای سماور هنگام جوشیدن.

گێزەر : ا. گرز، هویج.

گیزەڵ : ص. عصبانی، خشمگین.

گێژ : ص، نک . گیج.

گێژاو : امر. گرداب.

گێژبوون : م. گیج شدن، مات شدن، مبهوت شدن.

گێژنە : ا. جشن، عید.

گێژ و وێژ : نک . گیج و ویج.
گێژەلووك : امر. گردباد.
گێژەن : ا. گیر، درگیری، آشفتگی، گرفتاری، گرداب حادثه.
گێژنه : ا. پاشنه در.
گێژی : نک . گیجی.
گێس : ا. گیس، زلف.
گێسك : ا. بزغاله.
گێسك : ا، (با). جارو.
گێسکەزا : ص، ا. بزغاله آبستن.
گیسکەموو : ا. موی بزغاله.
گێسکەمەرەز : ا. بزغاله نرم موی.
گیسن : ا، (ز). گاو آهن.
گیسوٚ : ا. گیسو، زلف.
گیسوو بری : ص. گیس بریده، زنی بی‌حیا و بی‌شرم.
گێشه : ا. توده درو شده غلات که از دسته بزرگترو از خرمن کوچکتر است.
گێفته : نک . گفته.
گیفك : ا. زلف بافته، گیسوی بافته.
گیفك : پارچه اضافی آستین پیراهن جافی.
گیفك : (با). نخ و تار بافته شده پارچه و کاموا بصورت گرد.
گیفی : ص، ا. شیر مایه زده شده.
گیڤ : نک . گڤ.
گیڤژاله : ا. خرچنگ.
گیڤ گیڤه : نک .گیز گیزه.
گیڤه : اص. صدای تند باد.
گێل : ص. کودن، نادان، ساده، احمق.



گیڤژاله

گێلاس : ا. گیلاس.
گێلان : م، (ه). گشتن، گردیدن، راه رفتن، قدم زدن، سیاحت کردن.
گێلای : (ه)، نک . گەڕیان.
گێلك : ا. چوچوله، کلی توریس.
گێلك : ا. پشم زده حاضر برای رسیدن.
گێلکه : ا. نوعی مورچه ریز سرخرنگ.
گێل گێله : ا. مهره‌های ریزی که زنان به زلف آویزند، پولکهایی که با نخ و قرقره به هم بافند و زنان زینت سر سازند.
گێلوو : ا. گچکاری سقف، گچ بری سقف.
گێله : ا، (ه). گردش، گشت، حرکت، سیاحت.
گیله : ح مص. گلگی، شکایت.
گێله گێل : ص. روش آهسته در هر کاری مانند آهسته رفتن یا نرم سر برگرداندن.
گێلیان : (ه)، نک . گەڕان.
گین :گین، پسوندی به‌پایان واژه‌ها بسته شده و آن را دارا می سازند مانند «خەم گین» غمگین.
گینگل : ا. پیچ و تاب، ناآرامی،

بی‌قراری.

گینگل خواردن : م. پیچ و تاب خوردن، بخود پیچیدن در اثر درد.

گینکه : نک . گیلك.

گیواو : ا، (ه). گیاه، نبات، سبزیجات.

گێوژ : ا. زالزالك.

گیوه : ا. گیوه.

گیهان : (ز)، نک . گەیشتن.



ل : ل.

لا : ح اضـ. نزد، طرف، کنار، ضمیمه.

لا : ا. نیمه، نصف، قسمتی از کُل.

لا : ا. لا، قد، تا.

لا : ا. ورق، صفحه.

لائوبالی : ص. لانوبالی، خونسرد، بی‌توجه.

لائین : م، (ز). ادا در آوردن، ادای کسی را در آوردن، تقلید در آوردن.

لابار : ا. لنگه کوچکی که ببار افزوده شود.

لابار : الاغی را به نیمه بار دادن یعنی آنچه از بارکشی بدست می آید نیمی به صاحب می رسد و نیمی به کسی که به دنبال الاغ می رود.

لابود : ق. لابد، ناچار، ناگزیر.

لا بردن : م. برداشتن، از میان برداشتن، از میانه برداشتن، پاك کردن، زدودن.

لابوون : م. کنار بودن، بر کنار بودن، گوشه گیر بودن.

لابه‌ره : امر. سینه بند اسب و استر.

لابه‌لا : ا. لابلا، توی، داخل، میان.

لاپا : نک . لاپالّ.

لاپالّ : ا. دامنه، کمر کوه.

لاپالّوو : امر. پهلو، تهیگاه، سینه در محل دنده‌ها.

لاپاو : ا. سیل، سیلاب.

لاپلا : (هـ)، نک . لابەلا.

لاپلار : نک . لاپلەرسەنگ.

لاپلەرسەنگ : ص. کسی که خود را در هر کار دیگران داخل کرده یا اظهار نظر می کند، فضول.

لاپـوواز : میخی که در شکاف چوب شکسته گذارند تا آنرا گشادتر سازند، گوه.

لاپووڵە : ا. سکەهایی که به کلاه زنان جهت زیبایی دوخته می شود.

لاپەڕ : ق، ا. کنار، گوشه، زاویه.

لاپەڕە : ا. نصف ورق کاغذ، یك رو از یك برگ کاغذ.

لاپەلە : نک . لاپەرە.

لاپـێ : ا. باریکـه راهـی سخـت در کوهستان.

لات : ص. آدم لاغر و بی جان.

لات : ص. بینوا، فقیر.

لات : ا. قسمت سختی روی کوه.

لاتار : ا. چیز گردی که در سرازیری به طرف سراشیب غل می خورد.

لاتانە : ص نسب. رفتار مانند لاتها، کردار و گفتار مانند لاتها.

لات بـوون : م.لات و بی‌پول و فقیرشدن.

لاتخانە : امر. گرمخانه، محل نگهداری لاتها.

لاتـڕاف : ا. کپل، قسمت گوشت دار ران.

لاتڕ قەوچە پێچ : کار با چیزی ناجور و نامنظم و نابار.

لاتروسکە : ا. ترسیدن و پس زدن از چیزی.

لاتریسکە : نک . لاتروسکە.

لات کەوتن : م. گدا شدن، فقیر و ندار شدن، بی مایه شدن.

لات و لووت : لات و لوت، اوباش.

لات و لەوار : نک . لات و لووت.

لاتە : ا. جبهٔ تنگ بدن چسب.

لاتەبەق : نک . لاپەرە.

لاتەڕاف : نک . لاتڕاف.

لاتەری : ا. لاتار.

لاتەڕیزە : نک . لاتڕاف.

لاتەك : ق، ا. پهلو، نزدیك، کنار، طرف.

لاتەنشت : نک . لاتەك.

لاتەنیشت : نک . لاتەك.

لاتەوەق : نک . لاتەبەق.

لاتیر : ا. چشم غَره، نگاه خشم‌آلود.

لاتیلاگ : ا. یك طرف سر، نیمرخ.

لاچ : ا، ص، (ز). جوان، کم سن و سال.

لاجامە : ا. تیری که اسب و استر با آن به چرخ بسته شوند.

لاجانگی : امر. گیجگاه، دو طرف پیشانی.

لاجڵەو : ص. اسب و استر سرکش.

لاجوەرد : ا. نیل، لاجورد.

لاجوەردی : ص نسب. لاجوردی، نیلی.

لاچك : پاش بند.

لاچك : ا. تنه و اندام درخت.

لاچك : ا. مدفوع گاو و حشم.

لاچلاچك : ا، (با). یك طرف چانه، نیمرخ صورت.

لاچناکه : نک . لاچلاچك.

لاچۆپاچۆ : ا. اخم و تخم، بد ادایی.

لاچۆپاچۆ : ا. اسباب و اثاثه خانه.

لاچوون : م. از میان رفتن، رفتن، برداشته شدن.

لاچەنه : ا. تسمه بغل گونه کلگی اسب و استر.

لاچەنه : نک . لاچلاچك.

لاچین : ا، (ز). چارق، چارغ.

لاخستن : م. کج کردن ظرف به منظور خالی کردن محتویات آن، چیزی را از چیزی برداشتن مانند پس‌انداز کردن، کم فروشی کردن.

لاخوار : ق. طرف پایین.

لاخوار : ص. چیزی که یك طرف آن نادرست و کج باشد.

لاخەکران : م، (ز). درو کردن بدون جمع آوری و خرمن سازی، شاخه درخت را زدن بدون جمع کردن آن.

لاخێز : ا. خیز، نیم خیز، برخاستن از جلو پای کسی.

لادان : م. توقف کردن، در جایی ماندن، شب در جایی ساکن شدن.

لادان : ا. گنجه داخلی دیوار اطاق.

لادایەن : زنی که بچه دیگری از پستان خود شیر می دهد و برای هر بار شیر دادن پول می گیرد و در حقیقت کمبود شیر مادر را تأمین می کند.

لادڕ : ا. کنده‌ای در دیوار یا زمین.

لادڕگه : نک . لادڕ.

لاده : ا. دیواری از تپاله.

لادەگا : ا. ده، روستا، آبادی.

لادەن : ا. گل لادن.

لادێ : ا. دهات، منطقه روستایی.

لادێیی : ص نسب. دهاتی، روستایی، دەنشین.

لار : ص. لاغر.

لار : ص. کج.

لا ر : پهن زیردست و پای گاو و گاومیش.

لاڕان : ا. ران، کشاله.

لار بوونەوه : م. کج شدن، به کنایه برای مردن نیز گفته می شود.

لارکردنەوه : م. کج کردن، خم کردن.

لاروا لاروا : نک . لارەلار.

لاروایی : ا. چیزی که وسیلهٔ چند کس خریداری شده که بعداً بین خود آنها تقسیم شود.

لاره : ا. ادا، اطوار، سرپنجه رفتن، با ناز رفتن.

لاره : ا. زالو.

لارەجڵەو : نک . لاجڵەو.

لارەسەنگ : ص. نابار، باری که یك طرف آن سنگین‌تر است، نامیزان.

لارەسێبەر : ا. سایهٔ غروب که دراز و کج است.

لاڕەشه : ا. بیماری بز و گوسفند، شاربن، شاربن علامتی.

لاره‌لار : یه‌واش یه‌واش، کج و راست، افتان و خیزان.

لاره و بوون : م. کج شدن.

لاره‌و کردن : م. کج کردن.

لاره و له‌نجه : نک . لاره.

لاری : ح مص. کجی، نادرستی، معوجی.

لاری : ا، (ز). بازی.

لارێ : ا. بیراهه.

لاری که‌ر : ص فا. بازیگوشی، بازیگر.

لاریه‌ته‌ناف : امر. طناب بازی.

لاریه‌کاب : ا، (ز). قاب بازی.

لازم : افا. لازم، واجب.

لاز ووان : ص‌مر. زبان نفهم، کسی که نتواند مفهوم خواسته خود را برساند.

لازه بوون : م. تنها و بی کس شدن.

لاژگ : ص. ساده، سفیه، احمق، گوَل، نادان.

لاژه : ا. نوحه، آواز.

لاژه : ص. لاغری و ضعیفی در نتیجه بیماری.

لاژه‌بێژ : افا، (ز). آوازخوان، خنیاگر، نوحه‌خوان.

لاس : ا. مدفوع گاو.

لاسار : ص. حرف نشنو، کسی که پند نمی گیرد، خودرأی، خودسر.

لاسامه : امر. باران تند، سیل.

لاسای کردن : م. نوادر آوردن، ادای کسی را درآوردن.

لاستیك : ا. لاستیك.

لاس‌دان : م. طفره رفتن، طول دادن، کار را عقب انداختن.

لاسك : ا. اندام و تنه گیاهان.

لاسك : نک . لاس.

لاس کردن : نک . لاخه‌کرن.

لاسوور : ص. لیز، سُر.

لاسه‌نگ : نک . لاره‌سه‌نگ.

لاش : ا. لاشه، جسد، نعش.

لاشاخ : ا، (ه). آرنج.

لاشان : ا. کنار، پهلو، جنب، طرف.

لاش‌خوه‌ر : ص، ا. لاشخور، کرکس.

لاشه : نک . لاش.

لاشه‌ر : ص. آدم آرام و صبور و خوددار.

لاشه‌وه‌ر : نک . لاشخوه‌ر.

لاشه‌وێلکه : نک . لاشه‌وێله.

لاشه‌وێله : ا. یك طرف صورت و چانه، نیمرخ.

لاشیان : ا. چهارچوب در، قاب در.

لاعیده : ص. جدا، سوا، منفصل، دور از هم.

لاغر : ص. لاغر، ضعیف.

لاغر بوون : م. لاغر شدن، ضعیف شدن.

لاف : ا. لاف، گزاف، خودستایی.

لافاو : امر. سیل، سیل آب.

لاف لێ‌دان : م. لاف زدن، گزاف گفتن، خودستایی کردن.

لافه‌رد : نک . لاپه‌ره.

لاڤ : ص، (با). جوان، کم سن و سال.

لاڤایی کرن : م، (ز). التماس کردن، شفاعت کردن، دعا کردن، استدعا کردن، تمنی کردن.


لاڤلاڤك

لاڤ کرن : نک . لاسایی کردن.
لاڤلاڤك : ا، (ز). نیلوفر.
لاڤه : ا، (ز). امید، خواسته، تمنی.
لاڤەلاڤ : التماس کردن، التجا کردن.
لاق : ا. پا ازران بپایین.
لاقرتی : ح‌مص. شوخی، مسخرگی، گستاخی.
لاقەبرغه : ا. طرف، پهلو، جانب، طرف دنده‌ها.
لاقەفرتێ : دست و پا زدن.
لاك : ا. لاشه، جسد، نعش، مردار.
لاك : ا. لاك.
لاك : ا. غذای سبوس‌دار برای سگ.
لاکردنەوه : م. سر برگرداندن، برگشتن.
لاکۆ : تجمع و گرد هم شدن برای چیدن پنبه.
لاکۆشکه : ص. یاور، یار، مددکار، پشتیبان، هواخواه.
لاکۆشی : ح مص. جانبداری، پشتیبانی، هواداری، مددکاری.
لاکۆڵان : ا. کوچه و محلهٔ تنگ.
لاکه : رهایی، درویشی، خلاصی، وِلی.
لاکەن : ا. بغل بُر، کنار، کناره، لب، حاشیه.
لاکەوتن : م. کنار شدن، از پای افتادن از پیری و بیماری، فقیر شدن.
لاکێش : امر. کناره، فرش باریکی که در کنار فرش‌های بزرگ اطاق انداخته می شود.
لاکێشه : ا. مستطیل.
لاکێن : ا. ظرف غذای سگ.
لاگا : امر. محل استراحت، اتراق گاه.
لاگایی : ص نسب. روستایی، دهاتی، ده‌نشین.
لاگر : نک . لانگیر.
لاگرتن : م. طرف کسی را گرفتن، از کسی پشتیبانی کردن.
لاگوێل : ق. ظرفیت یك دست، ظرفیت یك مشت.
لاگیر : ص. مددکار، پشتیبان، هواخواه.
لاڵ : ص. لال، گنگ.
لاڵ : ا. لعل.
لاڵ : ص، ا . سرخ تند.
لالا : ا. خواب.
لالا : ا. لاله، چراغ لاله.
لالا کردن : م. لالا کردن، خوابیدن.
لالانەوه : م. التماس کردن، التجا کردن، به التماس خواستن.
لای لای : اصـ. آوازی برای خواباندن طفل، لالایی.
لالۆ : ا، (هـ). دایی.
لالۆزا : ا، (هـ). پسردایی.
لالۆژن : ا، (هـ). زن دایی.
لالـووت : جوابگویی به کسی از سر دلتنگی و دلخوری، جواب سرسری.
لالوێچ : لاگوێل.
لاله : (ز)، نک . لالا.
لاله : نک . لالۆ.
لاله : لاله، گل لاله.
لاڵه : امصـ. التماس، خواهش، خواستن با گریه.

لاله‌زار : امر. لاله‌زار، باغ.
لاله عه‌باسی : امر. لاله عباسی.
لاله‌غاوه : امر. تب‌خال، بیماری که دو طرف دهان زخم شده باشد.
لاله‌وڕ : ص. نادان، نفهم، احمق، زبان نفهم.
لاله‌وه‌ڕ : ص. کسی که زیاد حرف را کش می دهد.
لاله‌ویچ : نک. لاگوێل.
لالی : ا، (ز). بشقاب مسی.
لاڵی : ح مصد. لالی، گنگی.
لاڵیان : م. التماس کردن، التجا کردن، خواهش کردن، به تمنی خواستن.
لاڵیانه‌وه : نک. لاڵیان.
لالێ برینه‌وه : م. سخت گرفتن به کسی به انجام کاری.
لالێ کردنه‌وه : م. نظری به کسی افکندن، به سوی کسی بر گشتن، نیم نگاهی به کسی انداختن.
لام : ا، (با). گونه.
لام : لامپ.
لام : ل.
لام : ا. بهانه.
لاٚم : ا. صورت، روی، رو، چهره، قسمت بی‌موی صورت مرد.
لامپا : ا. لامپا.
لامژ : بچه‌ای که به دلیل کمی شیر مادر از شیر زنان دیگر می خورد.
لامسه‌رلایی : کار سرسری، کارناپخته.
لامل : ص. کله شق، خود سر.
لامل : ا.یك طرف گردن.
لامۆیی : امر. حشم و حیوانی که تازه به گله وارد شده باشد.
لام و جیم : امر. لام و جیم، لج، لجاج.
لامه‌زهه‌ب : ص‌مر. لامذهب.
لامه‌له : امر. نوعی شنا، شنا کردن در حالی که بدن به یك طرف خوابیده است.
لامه‌لك : امر. تایه ثانوی، دو بچه که از یك پستان شیر نوشیده‌اند، دو بچه رضاعی.
لان : ا. کنام شیر، بیشه شیر.
لان : ا. طرف، پهلو، جانب.
لاٚن : علامت مکان.
لاٚن : ا. لانه، آشیانه.
لاندك : ا، (با). گهواره.
لانك : نک. لاندك.
لانکه‌یی : تیرپوش کردن اطاق در جهت پهنا.
لان گرتن : م. جانب کسی را گرفتن، از کسی پشتیبانی کردن.
لان‌گیر : ص‌مر. هواخواه، طرفدار، پشتیبان.
لانه : ا. لانه، آشیانه.
لانه : ا. قد، دولا.
لانه‌واز : ص‌مر. دربدر، ویلان، سرگردان، خانه بدوش، خانه خراب.
لانه‌وازی : دربدری، خانه خرابی، ویلانی.
لانه و پانه : امر. خانمان، لانه و آشیانه.

لان و لان : این در و آن در، خانه به خانه، دربدر، بی خانمان.

لاو : ص. جوان.

لاو : ا، (با). پسر.

لاو : ا. سیل، سیلاب.

لاواز : ص، (ه). ضعیف، لاغر، کم جان.

لاوانـدن : م. مرثیه خواندن، نوحه خواندن، کسی را استمالت کردن، نوازش کردن، مویه کردن، گریه کردن، همراه با نوحه.

لاواننه‌وه : نک . لاواندن.

لاوانن : نک . لاواندن.

لاوانه : نک . لاشیپان.

لاورگه : ص. طفیلی.

لاوژ : م. دانستن، فهمیدن، درك کردن، دریافتن.

لاوژۆکه : جوانك، جوان.

لاولووسه : امص. آرایش.

لاونای : (ه)، نک . لاواندن.

لاونیو : ص‌مر. کج و کوله، کج و معوج.

لاوه : ا. نوحه، گریه و زاری همراه با آواز.

لاوه : نوازش، استمالت.

لاوه : امصـ. لابه، التماس، خواهش، درخواست.

لاوه کردن : نک . لاکردنه‌وه.

لاوه کردن : م. استمالت کردن، نوازش کردن، مورد تفقد قرار دادن، دلنوایی کردن.

لاوه‌لا : ص، ا. کج کج، یك وری.

لاوه‌چ : ا، (ه). پاجوش.

لاوێج : نک . لاگوێل.

لاوێژه : ا، (با). جوانك.

لاویته : ا. بیلچه.

لایق : ص. لایق، شایسته، سزاوار، مناسب.

لای لای : اصـ. لای لای.

لاین : ا، ق. طرف، سو، جهت، پهلو، بابت.

لاینگیر : نک . لانگیر.

لایه‌ز : ا. کنده درختی که سیل آورده باشد.

لایه‌ن : نک . لاین.

لایه‌نگیر : نک . لانگیر.

لایی لایی : نک . لای لای.

لایین : نک . لاین.

لباد : ا. پلاس.

لباده : ا. لباده.

لپ : ا. یك شاخه از شاخه‌های چیز چند شاخه.

لت : ا، (ه). قطعه، بخش، قسمت.

لچ : ا. لب.

لچ : ا. لبه، کناره، کنار، دور.

لچان : ص. پر، مملو، لبریز.

لچان : م. چسباندن، متصل کردن.

لچان‌لچ : ص‌مر. لبریز، تا لب پر، لبریز، پر.

لچ بردنه‌وه : م. لب برچیدن.

لـچ خـوار کـر نـەوە : م، (ز). دهـن کجـی کردن، ادای کسی را درآوردن.

لچك : ا. روسری، سربند، سر پێچ، پارچەای که زنان بر سر بندند.

لچ خەنە : امر. لبخند.

لچن : ص. لب کلفت.

لچ هەڵقرچانن : م. لب غنچه کردن، دهن کجی کردن.

لچ هەڵ قورتانن : م. لب غنچه کردن، دهن کجی کردن.

لرچه : ا. ناله، آه و ناله، نالهٔ ضعیف بیماران.

لرخاندن : م. فرو کردن، صدای خفه از گلو درآوردن.

لرخن : ص. کسی که زیاد خرخر کند، کسـی کـه از بیـخ حلـق صحبـت کند.

لرخه : اص. صدای خفه از بیخ گلو، خرخر.

لستن : م. لیسیدن.

لستنەوە : نک . لستن.

لسته و پسته : م. خـوردن چـیـزی و لیسیدن ظرف آن.

لغاڤ : ا، (با). لـگـام، لـجـام. عـنـان، افسار.

لغاو : نک . لغاڤ.

لغاو شل کردن : م. رها کردن کسی به حال خود، افسار ول کردن، لجام شل کردن.

لغاو کردن : م. لجام زدن، جلو کسی برای انجام را گرفتن، کوچکی را تربیت کردن، لگام زدن.

لغاوە : نک . لالەغاوە.

لغاوە بڕکێ : نک . لالەغاوە.

لغاوە بڕێ : نک . لالەغاوە.

لغاو هەڵبڕین : م. کشیدن دستجو و افسار اسب برای متوقف ساختن آن، جلو کسی را برای کاری گرفتن، از اقدام کسی جلوگیری نمودن.

لف : ص. مانند، همتا، مثل، مشابه.

لفانه : ا. دو غـلـو، دوگـردوی بـهـم چسبیده.

لفت و لێس : لفت و لیس، بخوربخور، دزدی و دغلی.

لفکه : ا. لیفه، لیف، نیف.

لفکه شامی : ا. لیف علفی.

لف گرتن : م. جفت گرفتن، ازدواج، جفت گیری کردن.

لفه دووانه : نک . دوغلو.

لڤاندن : ا، (با). تکان دادن، لرزاندن، جابجا کردن.

لق : ا. شاخه.

لقاو : نک . لغاڤ.

لك : ا. غده، تومور.

لکان : م. چسبانیدن، وصل کـردن، متصل کردن.

لکاندن : نک . لکان.

لکانن : نک . لکان.

لكمل : غده گردن، خنازیر.

لك و چكدار : ص‌مر. ناصاف، ‌هموار،

مضرس.

لك و لۆ : ص‌مر، امر. گره گره، ناصاف، ناهموار.

لكنای : نک . لكان.

لكه : ا، (ه). گره، غده.

لكه كۆڕێ : ا، (ه). گره کور.

لكیاگ : امص. چسبیده، وصل شده، متصل شده.

لكیان : م. چسبیدن، وصل شدن، پیوستن، جفت شدن سگ نر و ماده، چسبیدن.

لگین : ا. خشت خام.

لم : ا. ماسه.

لم : لم، قِلق، راه.

لم : ا. شکم.

لمبۆز : ا. پوزهٔ سگ و خوك.

لمبیس : ا، (با). خرطوم فیل.

لمت : ا. ته نشست، باقیمانده، رسوب.

لمتاو : ا. لجن، شل و گل.

لمۆز : ا. پوزه.

لمووز : نک . لمبۆز.

لنج : ص. لزج، چسبناك.

لنگ : ا. لنگ، میان پا، ساق پا.

لنگاران : ا. چهار نعل، دو.

لنگاولنگ : ص. تابتا، ناهمتا، نامیزان.

لنگداران : نک . لنگاران.

لنگوو : ا. خمیر مایه، خمیر ترش.

لنگه : ا. لنگه، تا، عدل.

لنگه‌شه : ا. مانند گرگ رفتن، گرگ دو.

لنگه شه‌لێ : م. لی لی کردن، یك پا رفتن، روی یك پا رفتن.

لنگه فرتێ : پا زدن (در دست و پا زدن).

لنگه فڕه : نک . لنگه فرتێ.

لنگه فڕێ : نک . لنگه فرتێ.

لنگه و تلوور : ص‌مر، امر. لَم، یله، تکیه.

لنگه و ژوور : دراز کشیدن و پا را به هوا گرفتن.

لنگه و قووچ : نک . لنگه و ژوور.

لنگه له‌رزێ : لرزش زانو از ترس.

لۆ : ا. لا «در نخ دولا».

لۆ : ا. علف.

لوان : م، (ه). رفتن، امکان داشتن، جای گرفتن، گنجیدن.

لۆبت : ص. آدم آزاده، چابك، تند و تیز.

لۆبیا : ا. لوبیا.

لۆپ : ا، (ز). نوعی پوشاك بلند پالتومانند.



لمبیس

لۆتره‌وان : ص‌مر. آدم حقه‌بازی که سخنش پروپایی ندارد، تلکه کن، دغلباز.

لوتف : امص. لطف، مرحمت، نیکی.

لۆتك : ا، (ز). رقص شادمانی.

لوتکه : ا. گردنه.

لوتکه : ا. قایق.

لۆته : ا. انگوری که دانه‌های آن مانده و بسیار شیرین شده است.

لۆتەخۆر : ص‌مر. بدخور، کسی که دشخوراك است، کسی که کم کم می خورد یا خوراك را بد انتخاب می کند، پس مانده خور.

لۆتەر : نک . لۆبت.

لۆتەر : ا. دوك دستی.

لۆتی : ص، ا. لوطی، مطرب.

لۆتیانه : ا. پولی که مطرب بابت ایجاد طرب می گیرد.

لۆتی خۆر : لوطی خور.

لۆتی گەری : ح مص. معاش کردن با شغل لوطی گری.

لۆجار : ا. مرتع، علفزار، کلش‌زار.

لۆچ : ا. چین، چین و چروك.

لۆچ : علامت سؤالی، چرا؟

لۆچاو : ا. موج.

لۆچکه : ا. لواشه.

لۆچی : علامت سؤالی، چرا؟

لۆخ : ا. برفی که در اثر گرما از ریزش آب راه افتاده باشد.

لۆخ : ا. لو، اوجا.

لۆخانه : امر. خان تفنگ.

لوخم : ص. لخم، گوشت بی استخوان، آدم صاف و صادق.

لۆده : ا. کاهدانی بزرگ که ابتدا به صورت کنده و چهاردیوار است و بعد از پر شدن سر آن با گِل پوشانند.

لۆر : ا. آغز.

لۆر : ا. مکان، مسکن.

لۆر : ا. بار گران.

لور : ا. لُر، قومی از اکراد.

لۆراسی : ا. هندوانه دراز، لهراسبی.

لورت : ص، ا. لرد، مردم ثروتمند.

لۆرك : ا. خر زهره.

لورك : نک . لۆر.

لۆره : ا. زمزمه، آواز زیر لب.

لۆری : ا. بز نری که از گله‌ای به گله دیگر به دنبال بز ماده می رود.

لۆری : ا. کامیون ، لاری.

لۆریاس : لوارسی.

لوزووم : لزوم، اجبار.

لۆزەندەر : ص. آدم گردن کلفت و تنومند.

لۆژ : ص. آدم تنبل، آدم سست و بیکاره.

لۆژه : ح مص. سستی و ناتوانی در اثر بیماری یا گرسنگی.

لۆس : ص. آدم تنبل و بیکاره.

لۆس بوون : م. تنبل بودن، سست بودن، کاهل شدن.

لوسکه : ص. بچه خوشگل، بچه مفعول.

لوسکه بازی : ح مص. بچه بازی.

لۆس : ا، ص، (ز). نان فطیر، نانی که خمیر آن ور نیامده است.

لۆشکه : اصـ. صدای اسب و استر موقعی که جو یا آب برای آنها برده شود.

لوشکه : نک . لۆچکه.

لوعبەت : ا. لعبت.

لوغەز : ا. لغز.

لوڤا : ا. پشم بره.

لۆق : نک . لاق.

لۆق : ا. یورتمه، لوك.

لوقمه : ا. لقمه.

لوقمه : ا. بند رکاب.

لوقمه : ا. گرفت، سوء هاضمه، تُخَمه.

لوقمه کردن : م. سوء هاضمه پیدا کردن، تُخَمه کردن.

لۆقن : ص نسب. لنگ دراز، آدم پا بلند.

لۆقه : ا. یورتمه.

لۆقین : م. لوك رفتن، یورتمه رفتن.

لۆك : لۆقه.

لۆك : ا. شتر نر.

لۆك : ص. آدم آزاده بدون درگیری.

لۆك : ا. لاك، لاك الکل.

لۆکاندن : م. دستمالی کردن زنان، گاییدن.

لۆك کردن : م. لاك و مهر کردن.

لۆکه : ا. پنبه.

لۆلکه : ا. غذایی از آرد و روغن و شکر که برای زنان آبستن درست کنند، قیماق، آرد توله.

لۆلۆ : ا. لوء لوء.

لولو : لولو، کلمه‌ای برای ترساندن بچه.

لۆله : ا. پسر، فرزند، عزیز، دردانه.

لەچك : روسری، لچك، سرپوش زنانه.

لۆلهنگ : ا. لولهنگ، لولینه، آفتابه سفالین.

لۆمه : امص. طعنه، سرزنش.

لونگ : ا. لنگ.

لونگ : ا، (ه). پوستین.

لۆنه : ا. رشته، لا، تا.

لوو : ا. غده.

لوو : ضمیر اشاره به سوم شخص غایب مذکر.

لووا : ا. کرك، پشم بره تازه زایا بره‌ای که برای اولین بار پشم چینی می شود.

لووان : م، (ه). رفتن، امکان داشتن، جای گرفتن، گنجیدن.

لووای : (ه)، نک . لووان.

لووت : ا. بینی، دماغ.

لووتاوێژ : دلخور از چیزی، رو برگرداندن از چیزی به دلیل دوست نداشتن، دلخور، دلگیر.

لووت پژان : م. رعاف شدن، خون دماغ شدن.

لووت چووزانەوه : م. دماغ سوختن، برخوردن و عصبانی شدن به دلیل حرف ناخوش.

لووتخواری : ح مص. نارضایی، دلخوری، دلتنگی، ملالت.

لووت داژەندن : م. دماغ آویزان بودن ، عصبانی بودن، دلخور بودن به دلیل نارضایی از چیزی یا کسی.

لووت داهێشتن : م. دلخور شدن، عصبانی شدن، قهر کردن.

لوت سۆڵانەوه : نک . لووت چووزانەوه.

لووت شکان : م. دماغ سوزاندن، از رو بردن، حرفی یا کاری انجام دادن که به دیگری برخورد داشته باشد.

لووت شکاندن : نک . لووت شکان.

لووت لیٚخوران : م. چیزی را آرزو کردن.

لووت و پووت : قهر، نارضایی، به نارضایی به کسی جواب دادن، مضر.

لووته : ا. قایق.

لووت هاتنه‌خواره‌وه : م. دماغ سوختن، از چیزی ناراضی بودن، فقیر شدن از مقامی افتادن.

لووته‌ژه‌نایره : (ه)، نک . لووت چووزانه‌وه.

لووته‌لا : ص‌مر. قهر، دلخور، دل آزرده، کسی که به دلیل دلخوری میل ندارد جواب بدهد.

لووته‌وانه : امر. زیور بینی زنان.

لووت هه‌ڵکردن : م. دلخور و دلگیر شدن از کسی، قهر کردن، با کسی حرف نزدن.

لوور : ا. خر زهره.

لووراندن : م. زوزه کشیدن سگ و گرگ.

لوورانن : نک . لووراندن.

لوورِك : (با)، نک . لوور.

لووره : اص. زوزه.

لووره کردن : نک . لووراندن.

لووس : ص. صاف، نرم.

لووس : ص. لوس، ننر.

لووساوك : امر. ناودان.

لوسایی : ص نسب. صافی، همواری، راستایی.

لووسکاری : م. پرداخت کردن، صاف کردن.

لووس کردن : م. صاف کردن، هموار کردن.

لووس کردن : م. لوس کردن.

لووس و پووس : نک . لووس.

لووسی : نک . لووسایی.

لووش : (ه)، اص. فین، صدای بینی هنگام بیرون ریختن اخراجات.

لووش : اص. صدای دهان هنگام بالا کشیدن مایعات، هورت.

لووشاندن : م. صدا درآوردن از دهان هنگام سر کشیدن مایعات.

لووشاو : امر. کون آب، بن آب، انتهای آب زراعتی.

لووشه : اص. صدای هورت کشیدن، صدایی که هنگام آشامیدن از دهان برخیزد.

لووشه کردن : م. صدا درآوردن از دهان موقع آشامیدن مایعات.

لووشه کردن : م. حرکت و حمله همراه صدا.

لووشین : نک . لووشه کردن.

لووق : (با)، نک . لۆقه.

لووگی : ص. آدم سرسری، آدم بی ارزش و میان تهی.

لوول : ص. مست.

لوول : ص. مجعد، بهم پیچیده.

لوولاق : امر. استخوان ساق پا.

لوول بوون : م. درهم پیچیدن، مجعد


لوولاق

شدن.

لوول بوون : م. مست شدن.

لوول دان : م. فرو دادن با عجله، بلعیدن به سرعت.

لوولك : ا. نی، نی‌لبك.

لوولك : ا. قرقره، چوبی که نخی روی آن جمع کنند.

لوول کردن : م. درهم پیچیدن، جمع کردن.

لوولکه : نک . لوولوو.

لوو لوو : ا. قرقره‌ای که نخ رسیده روی آن جمع شده و در جولایی بکار برده می شود.

لوو لوو : ا. لولو، کلمه‌ای برای ترساندن بچه.

لوو لوو سەرخەرمان : مترسك، لولو سر خرمن.

لوولە : ا، (ه). فلوت، نی‌لبك.

لوولە : ا. لوله.



لوولەدار : ص‌مر. بز و گوسفندی که پستانهای افتاده یا پستانکهای دراز دارند.

لولەژەن : ص فا. نی‌لبك زن، نی زن، نی نواز.

لوولەك : ا. استوانه.

لوولە کردن : م. لوله کردن، در پیچیدن، در هم پیچیدن.

لوولە و زەنجیر : امر. نوعی گردن بند زنان مناطق کردنشین.

لوولەینە : نک . لولهنگ.

لوولی : ا، (ه). ناودان.

لوولیان : م. لولیدن، توی هم رفتن، توی هم پیچیدن.

لوولینە : نک . لولهنگ.

لوێچ : نک . لاگوێل.

لویشك : ا، (با). گرده.

لویشك : نک . لووشە.

لە : ح اض. از، در.

لهازە : ا، (با). دیلم.

لەب : ا. لَب.

لەبادە : ا. لباده.

لەبار : ص. میزان، درست، متناسب.

لەبارابوون : م. متناسب بودن، مستعد بودن، میزان بودن.

لەباربوونەوە : م. زاییدن، بچه نهادن، فارغ شدن.

لەبارچوونەوە : م. یائسه شدن، از آبستنی ماندن، نازا شدن.

لەبارە : درباره، دربابت، در مورد.

لەبالەب : ص‌مر. لبریز، لباب، پر، مملو.

لەبتەخت : امر. لب تخت، دوری، بشقاب.

لەبخەن : امر. لبخند، نیشخند.

لەبرێژ : نک . لەبالەب.

لەبڕ بوونەوە : م. از توان افتادن، از پا

در آمدن، ناتوان شدن، ضعف و سستی گرفتن به دلیل بیماری.

لەبڕەچوون : م. زیاد پخته شدن تخم مرغ.

لەبری : نک . لەبرێتی.

لەبرێتی :بەجهت، در بهای، به جای، در عوض.

لەبزەڕینە : امر. نوعی آش با عدس.

لەبزینە : ا. لوز، نوعی شیرینی که به شکل لوزی بریده شده و انواع مختلف دارد.

لەبلەیی : ا. نخود برشته.

لەبۆ : حرف پرسش، چرا؟ برای چه؟

لبو لۆچە : امر. دك و پوز، پك و پوز، لب و لوچه.

لەبە : ا. گوشت پر چربی.

لەبە : ا. لبه، کناره، دوره.

لەبەر : به خاطر، برای، به جهت، از جلو، از پیش پای.

لەبەرچاوکەفتن : م. از چشم افتادن، بیزار شدن از چیزی.

لەبەر چوون : م. پیشرفت کردن، زود تمام شدن.

لەبەردان : م. از بین بردن، نفله کردن، نابود کردن، تلف کردن.

لەبەرڕویشتن : نک . لەبەرچوون.

لەبەرڕوین : نک . لەبەرچوون.

لەبەر کردن : م. از بهر کردن، حفظ کردن.

لەبەر کردن : م. پوشیدن، تن کردن.

لەبێ : (با). بلی، آری.

لەبی : (با)، نک . لەبێ.

لەبیتاندن : م، (ز). تکان دادن، لرزاندن، جنباندن، به حرکت در آوردن.

لەبیتین : (ز)، نک . لەبیتاندن.

لەبیرچوون : م. از یاد رفتن، فراموش کردن، به نسیان سپردن، فراموش کردن، به نسیان سپردن.

لەبیرەو چوون : نک . لەبیرچوون.

لەپ : ا. لَب، گونه.

لەپ : ا. کف دست.

لەپارە : نک . لاگوێل.

لەپاش : بعد از، پس از، به دنبال.

لەپاشا : نک . لەپاش.

لەپاشان : نک . لەپاش.

لەپاشانا : نک . لەپاش.

لەپاکەفتگ : امص. درمانده، از پا افتاده، خسته، وامانده، مانده.

لەپاکەفتن : م. از پای در آمدن، خسته شدن، از جان افتادن، واماندن.

لەپاکەوتن : نک . لەپاکەفتن.

لەپاکەوتوو : نک . لەپاکەفتگ.

لەپان : ا. پاشنه پا.

لە پڕ : ق. ناگاه، ناگهان.

لەپڕا : نک . لەپڕ.

لەپماڵ : چیزی را با کف دست مالیدن، چیزی را در تاریکی با گرداندن دست یا جستجو کردن.

لپولەوس : پَك و پوز، سر و صورت.

شکل و قیافه، لب و لوچه.
له‌په : ا، (ه). کاهگل.
له‌په : ا. لپه.
له‌په : ص. پُر، لبریز، مملو.
له‌په : ا. آش آبکی.
له‌په‌کوتێ : گشتن با دست دنبال چیزی.
له‌په‌ڕوو : ص‌مر. دمرو، برو در افتاده.
له‌پێست چونه‌ده‌ره‌و : م. از حالت طبیعی خارج شدن، عصبانی شدن، حود را گم کردن.
له‌پێست‌ده‌رچوون : نک. له‌پێست چوونه‌ده‌ره‌و.
له‌پێش : قبل، از پیش، قبلاً.
له‌پێ کردن : م. پا کردن، پوشیدن کفش و جوراب و شلوار و غیره.
له‌ت : ا. لت، تیکه، قطعه نیم، نیمه، نصف.
له‌تافه‌ت : امص. لطافت، نرمی، نازکی، ظرافت، خرمی.
له‌تان : م. آرام و بیصدا شدن، بیحرکت ماندن.
له‌تاو : از ترس، به خاطر، برای، از هراس.
له‌تاوا : از تب و تاب ...
له‌ت بوون : م. دو قطعه شدن چیزی، نیمه شدن، لت شدن، دو قسمت شدن.
له‌تربردن : م. رو رفتن، انگشت پاگیر کردن به چیزی و افتادن، کج و راست رفتن.
له‌تردان : نک. له‌تر بردن.
له‌تك : امصغ. نصفه کوچك، نیمه کمتر.
له‌ت کردن : م. تیکه کردن، دو قطعه کردن، نصف کردن، دو نیم کردن.
له‌تکه : ا. برگه گلابی و گوجه فرنگی.
له‌تکه‌نۆك : ا. لپه.
له‌ت‌له‌ت : لت لت، تیکه پاره، پاره پاره، قطعه قطعه،
له‌ت و په‌ت : شل و مار، پاره پاره، پاره پوره، درب و داغان.
له‌ت و کوت : نک. له‌ت و په‌ت.
له‌ته : نک. له‌ت.
له‌ته : ا. دَلَمه، لَخته.
له‌ته‌ر : دوك دستی.
له‌ته‌ره : نک. له‌ته‌ر.
له‌ته‌ره‌بۆق : کنایه از آدم شکم گنده.
له‌ته‌ك : همراه، با، در معیت.
له‌ته‌وچن : ص‌مر، امر. گدا، خوشه چین، سائل.
له‌ته‌وچنین : م. گدایی کردن، خوشه چیدن.
له‌تیف : ص. لطیف، نیکو، نغز، نازك، ظریف.
له‌ج : امص. لج، ستیزه.
له‌جباز : ص فا. لجباز، لجوج، ستیزه‌گر، یك دنده.
له‌جبازی : ح مص. لجبازی، ستیزه‌کاری، یکدندگی.
له‌جووت چوون : م. از میزان در رفتن، نامیزان بودن آسیاب.
له‌جه‌ر : ص. کنس، خسیس، لاغر، ضعیف.

لەجەن : ا. لجن.

لەجیاتی : به جای، از جای، به عوض، در بهای.

لەجێ چوون : م. از جا در رفتن استخوان مفصل.

لەجێگەچوون : نک . لەجێ‌چوون.

لەچاوگیران : م. به چشم کشیدن، به رخ کشیدن، نیکی انجام شده را بیاد کسی آوردن.

لەچك : ا. روسری، لچك، سرپوش زنانه.

لەچك‌بەسەر : نامی برای زنان.

لەچك کردن : م. لچك سر کردن، روسری سر کردن، سرپوش سر کردن.

لەچەر : ص. خسیس، لئیم، کنس.

لەچەر : ص. هرزه، زیاده‌گو، لچر، متلك‌گو.

لەچەك : نک . لەچك.

لەحزە : ا. لحظه، دم، آن، زمان کوتاه.

لەحن : ا. لحن، نوع سخن گویی، آواز، صدا.

لەحنەت : امص. لعنت، لعن، نفرین.

لەحیم : ا. لحیم.

لەحیم کردن : م. لحیم کردن.

لەحیمکاری : ح مص. لحیم کاری.

لەخاف : نک . لغاف.

لەخاو : نک . لغاف.

لەخت : ص. لَخت، سست، تنبل، وارفته.

لەخرتکەچوون : م. از جا در رفتن مفصل.

لەخرین : ص، (با). ناشتا، کسی که صبحانه نخورده است.

لەخشان : م. کشیدن، روی زمین چیزی را برای جابجا کردن.

لەخشتە بردن : م. از راه بدر بردن کسی، فریب دادن، گول زدن.

لەخشتەچوون : م. فریب خوردن، گول خوردن، از راه بدر شدن.

لەخشە : اص. لغزش، خطا.

لەخشیان : م. لغزیدن، جای شدن.

لەخشین : نک . لەخشان.

لەخمە : ا. دَخمه، کنده.

لەخۆ بووردن : م. از خود گذشتن، از جان گذشتن.

لەخۆ بوونەوە : م. اظهار شرمندگی و معذرت خواهی کردن کسی از کاری.

لەخۆ چوون : م. از خود بیخود شدن، بیهوش شدن، ضعف کردن.

لەخۆخەفتن : م. از خود مواظبت و مراقبت کردن.

لەخۆدەرچووگ : ص‌مر. خود گم کرده، خود را فراموش کرده.

لەخۆڕابینین : م. بخود اطمینان داشتن در انجام کار، توان انجام کاری را در خود دیدن.

لەخۆڕادیتن : م. توان انجام کاری را در خود دیدن.

لەخورێن : نک . لەخرین.

لەخۆ کردن : م. از خود دلگیر کردن

کسی را، کسی را از خود رنجاندن.
لەخۆ گۆڕان : م. خود گم کردن، به دلیل مقام و منزلتی،شخصیت عوض کردن.
لەخەمڕەستن : م. بزرگ شدن، از غم رستن، بی‌نیاز شدن.
لەداردان : م. دار کشیدن، اعدام کردن.
لەداودەرهاتن : م. از دام رستن، از تنگنا راحت شدن.
لەدوودان : م. امکان انجام کاری به کسی دادن، اختیار کاری به کسی دادن، برای کسی لگام شل کردن.
لەدەسچوون : م. از دست رفتن، از دست دادن، فنا شدن، نابود شدن.
لەدەس دان : م. از دست دادن، باختن، تلف کردن، نابود کردن.
لەدەسدەرچوون : نک . لەدەسچوون.
لەدەس کەفتن : م. از دست افتادن، خسته شدن از کار زیاد با دست، خسته شدن.
لەدەس کەوتن :نک . لەدەس کەفتن.
لەدەسهاتن : م. از دست بر آمدن، توانستن، قادر به انجام کاری بودن.
لەدەفی : ح مص. هرزگی.
لەدەمدەرپەڕین : م. حرفی از زبان در رفتن، نهانی را آشکار کردن.
لەدەمدەرچوون : نک . لەدەمدەرپەڕین.
لەدەماخدان : م. توی ذوق کسی زدن، کسی را دماغ سوخته کردن.
لەدەماغدان : نک . لەدەماخدان.
لەڕ : ص. لاغر، ضعیف، ناتوان.
لەراندن : م. لرزاندن، جنباندن، تکاندادن.
لەراندنەوە : نک . لەراندن.
لەرانن : نک . لەراندن.
لەرانەوە : م. لرزیدن، جنبیدن، تکان خوردن.
لەڕبوون : م. لاغر شدن، ضعیف شدن.
لەرز : امص. لرز.
لەرزان : نک . لەراندن.
لەرزانن : م، نک . لەرانن.
لەرزانە : ا. زینت سر زنان.
لەرزای : م، (ه). لرزیدن.
لەرزش : امص. لرزش، رعشه، ارتعاش.
لەرزك : ص فا، (با). کسی کەمی‌لرزد، لرزان.
لەرزگرتن : م. لرز گرفتن، رعشه گرفتن.
لەرزۆك : نک . لەرزك.
لەرز و تاو : امر. تب و لرز.
لەرزو یاو : امر. تب ولرز، مالاریا.
لەرزە : امص. لرزه، لرزش، رعشه.
لەرزهاتن : م. لرز گرفتن.
لەرزەك : ا. زمین لرزه، زلزلَه.
لەرزین : م. لرزیدن، لرز گرفتن.
لەڕك : ص. لاغر مردنی، ضعیف.
لەرنای : م، (ه). لرزاندن.
لەروك : ص. ثابت، چیزی که نمی لرزد، غیر قابل حرکت.
لەڕوودامان : م. دررو ماندن ، در رو

دربایستی گیر کردن، برو ماندن.

لەڕوودان : برو آوردن ، یادآوری حرف یا چیزهایی به دیگران را کردن.

لەرە : نک . لرزش.

لەڕی : ح مص. لاغری، نحیفی، ضعف.

لەڕێ دەربردن : م. از راه بدر بردن، فریب دادن، گول زدن.

لەڕێدەرچوون : م. از راه به در رفتن، راه گم کردن، فریب خوردن.

لەڕێ لادان : م. توقف کردن در کوچ و مسافرت.

لەرین : م. لرزیدن.

لەز : امص، (با). عجله، سرعت، تندی، تعجیل.

لەزاندن : م، (ز). عجله کردن، سرعت به خرج دادن، تعجیل کردن.

لەزج : ص. لزج، چسبناك.

لەزك : ق. نزدیك.

لەز کرن : (ز)، نک . لەزاندن.

لەزكوەستانەوە : م. یائسه شدن، از شکم کردن باز ایستادن زن.

لەزكوێسانەوە : نک . لەزكوەستانەوە.

لەزکەو چوون : نک . لەزكوەستانەوە.

لەزگین : ص. عجول، شتابان.

لەزەت : ا. لذت، خوشی.

لەزیز : ص. لذیذ.

لەزین : نک . لەزاندن.

لەس : نک . لەز.

لەس کرن : نک . لەزکرن.

لەسە : ا. لثه.

لەسەر : ص. کمك، همراه، پشتیبان، جزو دسته، مرید.

لەسەرچوون : م. از یاد رفتن، به فراموشی سپردن، به نسیان سپردن.

لەسەرخۆ : ص. سرخود، آرام.

لەسەرخۆ چوون : م. بیهوش شدن، ضعف کردن.

لەسەردەستان : ص. زن در حال درد زایمان.

لەسەرڕۆیشتن : م. دنباله حرفی را گرفتن، اطاله کلام دادن، لفت دادن به حرف و کار.

لەسەرڕوین : نک . لەسەرڕۆیشتن.

لەسەر کردن : م. از کسی پشتیبانی کردن، در جنگ کسی را کمك کردن، سهیم کردن و همراه کردن دیگری در کاری، از سرباز کردن.

لەسەرکردنەوە : نک . لەسەرکردن.

لەسەرەو کردن : نک . لەسەر کردن.

لەش : ا. لاشه، جسد، اندام.

لەش بەبار : ص‌مر. کسی که وجود خود سر بار اوست، بیمار، علیل، مریض.

لەش‌بەدوشاو : ص‌مر. کسی که به بادی بند است و زود بیمار می شود.

لەش‌پیس : ص‌مر. جُنُب.

لەش‌خۆر : ا، ص فا، (ز). لاشخور، کرکس.

لەش‌سۆك : ص‌مر. زود جُنُب، سبك در حرکت، چابك، چالاك، تند و تیز.

لەش‌قورس : ص‌مر. تنبل، کاهل، دیر جنب، سنگین.
لەشکەر : ا. لشکر، قشون.
لەشکەرشکێن : ص‌مر. لشکر شکن، مَرد، پهلوان، گِرد.
لەشکەرگا : امر. لشکرگاه.
لەش‌گران : نک . لەش‌قورس.
لەشۆردەرکردن : م. از حد در کردن، از حد گذراندن.
لەشیربڕینەوە : م. از شیر باز گرفتن نوزاد.
لەعاب : ا. لعاب.
لەعابی : ص نسب. لعابی.
لەعل : ا، لعل.
لەعلا : ا. چراغ لاله مانند که در آن شمع گذارند.
لەعلە : نک . لەعلا.
لەعن : نک . لەحنەت.
لەعنەت : نک . لەحنەت.
لەعوزرچوونەوە : یائسه شدن، از آبستنی ماندن.
لەعوزر وێستانەوە : نک . لەعوزر چوونەوە.
لەعین : ص. لعین، لعنت شدن.
لەغام : نک . لەغاو.
لەغاو : ا. عنان، لجام، لگام، افسار.
لەغاوە : ا. گوشهٔ دهان، جایی که آبخوری لگام در آن جای گیرد.
لەغاوەبڕِکێ : امر. تبخال، زخمهایی که در هر طرف لب بوجود آید.
لەغاوە بڕێ : نک . لەغاوەبڕِکێ.
لەغاوهەڵ بڕین : م. لجام گسیختن، افسار بریدن، سرکشی کردن.
لەغزش : نک . لەخشە.
لەغم : نک . لەغەم.
لەغم لێدان : م. نقب زدن.
لەغەر : نک . لاغر.
لەغەم : ا. چاه یا راه آب یا قناب سر پوشیده، نقب، گنده.
لەفافە : ا. لفافه، لفاف.
لەفز : ا. لفظ.
لەفەن : ا. نَی، نَی لبك.
لەڤاز : ص، (ز). ضعیف، مفلوك، فرتوت، لاغر.
لەڤازبین : م. لاغر شدن، ضعیف شدن، نحیف شدن.
لەڤان : م. آدم شدن، ساکت شدن، بی سر و صدا.
لەڤز : ا. لفظ.
لەڤەن : ا. نی، نی‌لبك.
لەڤەنزار : امر. نیزار.
لەق : ص. لَق، جا به جا شده، چیز ناثابت، نااستوار، سست.
لەق : نک . لق.
لەقاندن : م. تکان دادن، جنباندن، لرزاندن.
لەقانن : نک . لەقاندن.
لەقاو : ص. لَق، لق شده، جنبیده از جای، چیزی که دارای طرازمندی ناپایدار باشد.

لەقاو : نک . لغاف.

لەقبوون : م. لق شدن، جابەجا شدن، از میزان در آمدن، مداومت نداشتن.

لەق کردن : م. لق کردن، از میزان در آوردن، جا به جا کردن، نامنظم کردن.

لەقلەق : ا. لك لك.

لەقلەق : شاخه، شاخه مانند، چل چراغی که شاخەهای مختلف دارد.

لەقم کردن : م. نرم کردن خاك بیخ بوته خربزه و هندوانه و گوجەفرنگی و بقیه صیفی‌جات و خواباندن شاخەهای آنها به منظور باروری درست.

لەقو پۆ کردن : م. هرس کردن، شاخەهای اضافی درخت را زدن.

لەقو لۆق : ص‌مر. لق، نامیزان، لق و لوق.

لەق و لەوار : نک . لەقو لۆق.

لەقە : ا. لگد، اردنگی.

لەقەب : ا. لقب.

لەقەخستن : م. لگد انداختن، جفتك زدن.

لەقەس : ق. عمد، عمداً، دستی، از سرقصد.

لەقەشێل : ص. لگد مال، لگد کوب.

لەقەفرتێ کردن : م. دست و پا زدن.

لەقەفڕەدان : م. جفتك انداختن.

لەقەلەق : ص‌مر. آهسته کاری، یواش یواش، آهسته.

لەقلەق خواردن : م. لغ لغ خوردن، لق لق خوردن، نامیزان رفتن، کج و راست رفتن.

لەقەم گرتن : م. ننگین شدن، بدنام شدن، دامن آلوده شدن، لو رفتن.

لەقەوەشانن : م. لگد زدن، جفتك زدن.

لەقەوەشێن : ص. الاغ لگد زن، چموش.

لەقین : م. لق خوردن، تکان خوردن از جایی، نابار بودن.

لەك : ا. لکه.

لەك : ا. لك، طایفه‌ای در کرمانشاه و لرستان.

لەکاتە : ص. جنده، سلیطه، زن بدکاره، لکاته، آدم مهمل.

لەکارتە : نک . لەکاتە.

لەکارخستن : م. از کار انداختن، خراب کردن، ضایع ساختن.

لەکۆڵبوونەوە : م. کاری و باری یا مشکلی از شانه کسی افتادن، دست از سر کسی برداشتن.

لەکۆڵ خستن : م. باری را از دوش کسی برداشتن، بار کار کسی را سبك کردن.

لەکۆڵ کردن : م. به گروه کشیدن بار و کار.

لەکۆڵەڕۆ : ا. نفرین از سوز درون.

لەکوورەدەر بردن : م. از کوره در بردن، عصبانی کردن.

لەکوێ : کجا؟

لەکە : ا. لك، لك.

لەکەرەم‌کەفتگ : ص‌مر. از کار افتاده، خراب شده، از حیز انتقاع افتاده.

لەکەرەم‌کەفتن : م. از کار افتادن، از حیز انتقاع افتادن، خراب شدن، ضایع شدن.

لەکەنتە : ص. لکنته، کهنه، فرسوده.

لەکیس چوو : ص‌مر. از کیسه رفته، از دست رفته، باخته.

لەکیس چووگ : نک. لەکیس چوو.

لەکیس چوون : م. از دست رفتن، از کیسه رفتن، باختن، از دست دادن.

لەگان : ا. لگن، طاس.

لەگانچە : امصغ. لگنچه.

لەگرسە : ص. قابل انعقاد مانند خون.

لەگرە : ق. اینجا.

لەگرەو دووا : از این پس.

لەگژ : امف. مشغول، درگیر، سرگرم.

لەگوپدان : م. حاشا کردن، انکار کردن.

لەگ‌لەگ : ا، (ز). لك لك.

لەگۆچوو : سرما زده، ناتوان از سرما، شرمنده.

لەگۆچووگ : نک. لەگۆچوو.

لەگۆ چوون : م. از شدت سرما از پای در آمدن، بی‌حس شدن از سرما.

لەگۆچوون : م. شرمنده شدن، شرمسار شدن.

لەگۆڕ هاتن : م. از پس کسی برآمدن، از پس چیزی برآمدن، توان انجام کاری را داشتن.

لەگەچوون : م. از جای در رفتن مفصل.

لەگەز : ا، (ه). لُغَز، چیستان.

لەگەڵ : ح اضـ. با.

لەگەن : نک. لەگان.

لەگیر چوون : نک. لەگۆ چوون.

لەلۆ : ا، (ه). گهواره، ننو.

لەلوو : نک. لەلۆ.

لەلووك : نک. لەلو.

لەلوە : نک. لەلۆ.

لەلە : ا. لله، مربی.

لەلە : ا. بریدگی، نشان روی چوب، بریدگی روی چوب به‌منظور نگهداری حساب.

لەلەکردن : م. بریدن، خط زدن، نشان گذاشتن یا بریدن کناره چوب.

لەلەیی : ح مصـ. للگی.

لەم : ا، (ه). شکم.

لەم : از این.

لەم : ا. بوته صیفی مانند خیار و کدو.

لەماکۆ دان : م. درو کردن علف با داس بزرگ.

لەمپا : ا. لامپا.

لامپە : نک. لەمپا.

لەمپەڕ : ص، (ه). آبستن، شکم پر.

لەمپەر : ا. فاصله، چیزی میان دو چیز دیگر، مسافت.

لەمدان : م. لم دادن، یله دادن، لمیدن، تکیه دادن.

لەمدڕیا : افا. پرخور، شکمو، شکم پرست، شکم پرور.

لەمساندن : م، (ز). دو دست از سرما زیر بغل گرفتن.

لەمس‌بوون : م. لمس شدن، بی‌حس شدن.

لەملاوە : از اینطرف.

لەمەڕ : ا. پیوند، لقاح.

لەمەزەڕینە : ا، (ھ). غذایی از عدس و روغن.

لەمەوبەر : پیش از این.

لەمەو دووا : پس از این، بعد از این.

لەمەولا : نک . لەمەودووا.

لەمێ : از اینجا.

لەمیانە : نک . لەمێ.

لەمێژ : دمی، زمانی، آنی، لحظه‌ای.

لەن : ا. سنگلاخ، قطعه زمین سنگلاخی در میان جنگل یا چمن.

لەناو بردن : م. از میان بردن، فنا کردن، نابود کردن، فنا کردن.

لەناواچوون : م. از دست رفتن، فنا شدن، تلف شدن، نابود شدن.

لەناوا چووگ : ص‌مر. از دست رفته، فنا شده، تلف شده، مرده، نابود شده.

لەناودان : نک . لەناوبردن.

لەنتەر : ا. لنتر، فانوس.

لەنج : نک . لەج.

لەنجباز : نک . لەجباز.

لەنجبازی : نک . لجبازی.

لەنج کردن : م. لج کردن، ستیزه کردن.

لەنجە : ا. کرشمه، با ناز گذشتن.

لەنجەولار : کج و راست رفتن در رقص.

لەند : ا. جزیره، زمین بلند در میان مزرعه.

لەندك : ا. گهواره، ننو.

لەندەهوور : ص. لندهور، دراز بی‌قواره، تنومند.

لەنگ : ص. شَل.

لەنگ‌کردن : م. لنگ کردن، شَل کردن، کار را ناتمام رها کردن.

لەنگەر : ا. لنگر.

لەنگەرداخستن : لنگر انداختن، متوقف شدن کسی در جایی بیش از حد معمول.

لەنگەرگا : امر. لنگرگاه.

لەنگەری : ا، (ھ). طَبق.

لەنگەرگرتن : م. لنگر انداختن، ایستادن پرنده در هوا.

لەنگی : ح مص. لنگی، شَلی، وقفه.

لەنگێزە : ا. باران تند خوش.

لەنگیان : م. شَلیدن، لنگیدن، ایراد داشتن.

لەنگین : نک . لەنگیان.

لەنێو بردن : م. از میان بردن، تباه کردن، تلف کردن، نابود کردن، کُشتن.

لەواسە : ا. کَف.

لەواسە : ق. پیش، جلو.


لەنگەر

لەواش : ا. لواش، نان لواش.

لەواشە : ا. لواشه.

لەوتاندن : م، (با). کثیف کردن، آلودن.

لەوج : با «گەوج» یعنی احمق وبی‌شعور و ابله.

لەوچە : ا. لب، لوچه.

لەوح : ا. لوح.

لەوحە : ا. لوح، لوحه.

لەودووا : پس از آن.

لەودە : ص. لوده، لچر.

لەورە : ق. آنجا.

لەوز : ا. لوز، شیرینی مخصوصی که به شکل لوزی بریده می شود.

لەوزەتەین : امر. لوزتین.

لەوزی : ا. لوزی.

لەوس : ا. گونه از داخل، لب.

لەوسن : ص نسب. آدم لب کلفت.

لەولا : ا. لولا.

لەولاو : ا. لب لاب، نیلوفر.

لەوما : چون، چونکه.

لەون : ا. رنگ، نوع، جور.

لەوەبەر : پیش از آن.

لەوەپاش : بعد از آن.

لەوەپێش : نک. لەوەبەر.

لەوەدووا : بعد از آن.

لەوەڕ : علف، چرا، مرتع، جار.

لەوەڕان : م. چریدن، چراندن.

لەوەڕاندن : م. چراندن، چرانیدن، تعلیف.



لەوەڕگا

لەوەڕانن : نک. لەوەڕاندن.

لەوەڕگا : ا. چراگاه، مرتع.

لەوەڕیان : م. چریدن.

لەوەڕین : نک. لەوەڕیان.

لەوەن : ص. لوند.

لەوەن : ا، (ز). نی.

لەوەند : ص. لوند.

لەوەندە : آن اندازه.

لەوەندەیی : ا. عمامه کوچك طلبه‌ها.

لەوێ : ق. آنجا.

لەویانە : نک. لەوێ.

لەوێج : نک. لاگوێل.

لەوێندەرێ : نک. لەوێ.

لەوێنە : نک. لەوێ.

لەهجە : ا. لهجه، گویش.

لەهن : ا، (ز). خانه خرس، سوراخ خرس.

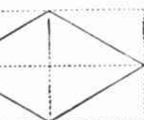
لەهۆش خۆ چوون : م. از هوش رفتن، بیهوش شدن.

لەی : ا، (ه). گلیم.

لهێرت : ص. تنومند، چهار شانه، درشت اندام.

لەهێکڕا : نک. لەپڕ.

لەهی : ا، (ز). سیلاب، سیل.



لەوزی

لەێره : ق. اینجا.

لەیز : ا، (ز). شوخی، بازی.

لەیزین : م، (ز). بازی کردن، شوخی کردن.

لەیستن : نک . لەیزین.

لەیلاج : ص. لیلاج، قمار باز، قمار باز بزرگ.

لەیلاخ : ا. ییلاق، کوهستان، محل تابستانی.

لەیلووپەڕ : امر. نیلوفر.

لەیلووك : امر. گهواره، ننو.

لەیلەدونێ : امر. زن هرزهٔ بسیار گرد.

لهیم : ا. لحیم.

لەینه : ق. آنجا.

لەیەكبوون : م. از هم جدا شدن، سوا شدن، جدایی افتادن بین افراد.

لەیەکەو بوون : م. از هم جدا شدن دو نفر که برای معاشقه یا جدال در هم شده‌اند.

لەیەكبەردان : م. جدا کردن، از هم جدا کردن، جدا کردن دو کسی که در گیر همدیگر شده‌اند.

لەیەك چوون : م. به هم شبیه بودن.

لەیەك دان : م. به هم زدن، هم زدن، قاطی کردن، مخلوط کردن.

لێ : ح اضـ. از.

لێ : ضـم. او «مؤنث».

لیاقەت : امصـ. لیاقت، شایستگی، سزاواری.

لیانێ : ا، (ه). آشیانه، لانه، آشیان.

لیاڵیانەوه : ا. عجز و لابه کردن، التماس کردن.

لیباس : ا. لباس، پوشاك.

لێ بردن : م. فرو کردن، چیزی را در چیزی فرو بردن.

لێ بردنەوه : م. چیزی را از کسی بردن، بردن قمار و شرط بندی.

لێ بڕان : چیزی را از چیزی بریدن، خوراك یا معاش کسی را بریدن.

لێ بڕیان : نک . لێ بڕان.

لێ بڕین : نک . لێ بڕان.

لێ بووردن: م. گذشتن از گناه کسی، اغماض و چشم پوشی کردن، عفو کردن.

لێ بوونەوه : م. جداشدن چیزی از چیز دیگر.

لێ بوونەوه : م. تمام شدن کاری و دست کشیدن از آن.

لی بوهوڕ : امصـ، (ز). گذشت، عفو، بخشایش.

لێ بوهوڕین : م. گذشت کردن، عفو کردن، از سر تقصیر کسی گذشتن.

لێپ : ا، (ز). حُقه، کلك، دغل، دروغ، فریب.

لیپان : ص. پر، مملو، لبریز.

لیپاو : ا. موج، حرکت آب.

لێپ خارن : م، (ز). گول خوردن، فریب خوردن.

لێپ دان : م، (ز). گول زدن، فریب دادن.

لێ پرسینەوە : م. سؤال درسی از کسی کردن، دوباره پرسی کردن.

لێپ کەر : ص فا. مزوری، دغلکاری، فریبکار.

لیپۆك : ص، (ز). کسی که خود را گم کرده است، کسی که مقام و منزلتی او را فریب داده و عوض کرده است.

لیپە : نک. لیپان.

لێ پێچانەوە : نک. لێ پرسینەوە.

لێ پیس کردن : م. از ضعف یك بیماری به مرض دیگری هم مبتلا شدن.

لیتاو : ا. آب گل، لجنزار، گل و شل، لجن، لای، گل.

لیتر : نک. لیتاو.

لێ تۆژینەوە : نک. لێ پرسینەوە.

لیتە : نک. لیتاو.

لێ تێك چوون : م. گمراه کردن کسی در کاری، سردرگم کردن کسی در کاری.

لیچ : ا، (ز). گُلاب، عرق گل سرخ.

لیچ : ص. چسبناك، لیز، لزج.

لیچ : ا، (ز). حوض، آب گیر، آب بند.

لیچار : لیچار، سخن ناروا، لغز.

لیچال : ا، (ز). مربا.

لێچوون : م. آب پس دادن ظرف، چکه کردن.

لێچوون : م. کسی به کسی شباهت داشتن، چیزی به چیزی شبیه بودن.

لێ چوونەوە : م. متوقف کردن کاری مانند ترك نماز.

لیچە : ص. چسبناك، لیز، لزج.

لێ خستن : م. جزئی را در کل جا دادن و آنرا به کار انداختن مانند قرار دادن یك قطعه یدکی در موتور.

لێ خستن : م. کسی را از کاری باز داشتن، کسی را از کاری برداشتن.

لیخن : ص، ا. آب گل آلود.

لێ خواردن : م. دزدیدن از چیزی، برداشتن از مالی، خوردن از چیزی.

لێ خوڕین : م. هَی کردن، راندن، راندن حیوانات.

لێدان : م. زدن، کسی را زدن.

لێدان : م. نواختن، به صدا در آوردن ساز.

لێدان : م. به آب زدن، خطری را استقبال کردن.

لیر : ا. کهیر.

لیڕ : نک. لیڕەوار.

لێرانە : ق. اینجا.

لیردەر کردن : م. کهیر زدن.

لیرگ : ا. کهیر.

لێرە : ق. اینجا.

لیڕەوار : ا. جنگل، دارستان، بیشه.

لێزان : ص. آگاه، آشنا، خَبره، وارد در انجام کاری.

لێ زانین : م. از چیزی آگاه بودن، از چیزی سررشته داشتن.

لیزگ : ا. رشته، رشتهٔ مو یا نخ.

لێزگە : ا. ریسه، بدنبال هم.

لێزم : ص، ا. باران تند.

لێزماو : ا. سیل، سیل عظیم از باران تند.

لێزمه : نک . لێزم.

لێزین : م، (ز). بازی کردن، شوخی کردن.

لێژ : ص. سرازیری، لغزان، سُر، لیز.

لێژایی : َح مص. سرازیری، سرپایینی.

لیژنه : ا. انجمن.

لێژنه : ا. توده هیزم، توده هیمه.

لێژنه : نک . لیژایی.

لێس : ا. لیس.

لیس : ا. تیر صاف.

لیس : لانه مرغ و پرنده، آشیانه.

لیس تێ کوتان : م. آمد و رفت زیاد و غیر عادی به جایی کردن.

لێسان : م. لیسیدن، کشیدن زبان به چیزی، لیس زدن.

لیسانس : ا. لیسانس، گواهی تحصیلی، تصدیق.

لیسانسیه : ص. کسی که دارای درجه تحصیلی لیسانس می باشد.

لێسانن : نک . لێسان.

لێساننه‌وه : نک . لێسان.

لێسانه‌وه : نک . لێسان.

لیسب : امف. بافته، زلف بافته، تارهای بهم پیچیده و بافته.

لیسپا : امر. سه پایه.

لێستن : نک . لێسان.

لێستنه‌وه : نک . لێسان.

لیسك : ا. یك شاخه از چندشاخه به‌هم تابیده مانند یك شاخه از شلاق سه شاخه.

لێسك : ا. چاقوی مخصوصی که با آن قاشق و چیزهای چوبی گود درست کنند.

لێس لێدان : نک . لێسان.

لێسه : ا. ماله چوبی، سنگی که با آن سنگ دیگر صاف کنند .

لێسین : نک . لێسان.

لێشاو : ا. سیلاب، آب زیاد.

لیشڕێ : ا، (ه). قازیاغی، غازیاغی.

لیغاب : (ز)، نک . له‌غاو .

لیغین : ص، (ز). لیز، چسبناك، لزج.

لێف : ا. لحاف.

لیفکه : ا. لیفه شلوار، محل انداختن بند تنبان.

لیفه : ا. لیف، لیفه.

لێڤ : ا، (با). لب.

لیڤا : ا، (ز). بره.

لێق : ص، ا. چیز نرمی مانند پنیر که هنوز خود رانگرفته و لرزان است.

لێق : ص. لیز، لزج، نرم و چسبناك.

لێ قۆمیاگ : ورشکسته، بلا زده، بد آورده.

لێ قۆمیان : م. ورشکستن، بلا خوردن، بد آوردن.

لیقن : نک . لێق.

لێقه : لیقه.

لیقه : نک . لێق.

لێ قه‌ومان : نک . لێ قۆمیان.

لێ قه‌ماو : نک . لێ قۆمیاگ.

لیك : ا. آب دهان بچه که راه می افتد.

لێك ئانین : م، (ز). آشتی دادن دو کس، میانه دو کس را گرفتن.

لێك بڕان : م. دور افتادن از همدیگر.

لێك بوون : م. جدا شدن افراد از همدیگر، قطعه قطعه شدن.

لێك ترازان : م. جابه‌جا شدن، از هم باز شدن.

لێك دان : م. به هم زدن، در هم ریختن، همدیگر را زدن.

لێك دانه‌وه : م. اندیشیدن و تفکر در مورد چیزی، جمع و جور کردن چیزی در ذهن.

لێ کردن : جدا کردن و فاصله انداختن بین افراد، گذاشتن چیزی بر روی دیگری مانند بار کردن الاغ، انباشتن بر روی هم.

لێ کردنه‌وه : م. جدا کردن.

لێك که‌وتن : م. خوردن دو چیز به همدیگر.

لیکن : ص نسب. بچه‌ای که آب دهانش می ریزد.

لێکنان : بستن، بستن کتاب یا چشم و غیره.

لێك و پێك بوونه‌وه : م. در هم ریختن، درب و داغان شدن.

لیکه : ا. گیاه نازك.

لێك هاتن : م. تجمع افراد.

لێ که‌فتگ : ص مر. فقیر شده، مال از دست داده، لاغر و ضعیف و ناتوان شده.

لێ که‌فتن : کم شدن، فقیر شدن، ناتوان شدن.

لێکه‌فته : نک . لێکه‌فتگ.

لێکه‌وتن : نک . لێ که‌فتن.

لێکه‌وتوو : نک . لێ که‌فتگ.

لێکه‌وته : نک . لێ که‌فتگ.

لێگرتن : دلخوری از کسی به دل گرفتن، از کسی رنجیدن.

لێ گۆڕان : م. مشتبه ساختن کسی، کاری را به گونه‌ای دیگر به کسی نمایاندن، کسی را به نامی دیگر یا با مشخصات دیگری به کسی معرفی کردن.

لێ گه‌ڕان : م. گذشتن از گناه کسی، صرفنظر کردن از تقصیر کسی.

لێ گه ڕانه‌وه : م. کم کردن چیزی که باید تمامی تحویل می شد.

لێ گه ڕیان : (ز). بازدید کردن.

لێڵ : ص. گل آلود، تیره، غمگین.

لێلاڤك : ا، (با). نیلوفر، لبلاب.

لێڵاو : ص. آب گل آلود.

لێڵایی : ح مص. تیرگی، کوری، تاریکی، سیاهی.

لێڵایی داهاتن : م. کور شدن، تیره شدن چشم.

لیلق : ص، ا. گوشت سفت بدون چربی، نوچ، حالتی که در نتیجه بیماری گوشت پیدا می کند.

لیلك : ص، ا. نوزادی که هنوز خود را



لیشڕێ

نگرفته و بهر طرف بگذاری می افتد.

لێڵ کردن : م. کندن پوست سبز گردو و فندق.

لێڵ کردن : م. گـل آلـود کـردن آب، تیره کردن.

لیلوو پەڕ : امر. نیلوفر، لبلاب.

لیلوو فەڕ : نک . لیلووپەڕ.

لێڵە : ا. تاریك روشن، بامداد یا شامگاه.

لیلەنگ : ا. نیل، لاجورد.

لێڵی : نک . لێلایی.

لیم : ا. لجن، تفاله.

لێمشت : ا، (با). سیلاب، سیل.

لیمۆ : ا. لیمو.

لیمۆ تورش : ا. لیموترش.

لیمۆنات : لیموناد.

لینك : ا. خمره، کوزه بسیار بزرگ.

لێنان : م. بـار کـردن غـذا، دم کـردن، پختن، بار کردن.

لینج : ص. لیز، لزج، چسبناك.

لینجاو : ص مر، امر. آب چسبناك، مایع لزج.

لینجی : لزجی، چسبناکی.

لینچق : ص. چسبناکی به میزان کم مانند لـزج شـدن سـطـح گـوشـت در نـتـیجه ماندن.

لینچقاو : نک . لینجاو.

لینچك : نک . لینچق.

لیندوو : ا. خمیر مایه.

لێ نیان : م. کشیدن حیوان نر به ماده.

لێ نیان : م، نک . لێنان.

لێو : ا. لب، لبه.

لیو : ا. رسوب.

لێوار : لبه، کناره، ساحل، اطراف

لێوار : هەزاره دیوار، دیواره.

لیوان : لیوان، گیلاس، آبخوری.

لیوان : ص. پر، لبریز، لبالب.

لێوان : م. سر به سرگـذاشـتـن، دیوانه کردن.

لێوانلێو : ص مر. لبریز، پر.

لێو بردن بەدەما : م. لب گزیدن، لب فشردن از عصبانیت.

لـێـو بـەبـار : ص مـر. آدم غـمـنـاك، غـصـه‌دار، غـمـگـیـن، افـسـرده، تـبـدار، نالان.

لێودار : ص مر. لبەدار، کناره دار.

لێودان : م. لبریز شدن، ریختن مایع اضافی از ظرف.

لێـو کرۆشتن : م. لـب گـزیـدن از سر خشم و عصبانیت.

لێوه : ا. وحی.

لێوه : ا. صرع.

لێوه : ماك که در آن شیر ریخته شده باشد.

لێوەشۆ : ص، ا. ریگزاری که سـسـت بوده و نتواند در مقابل باران و جریان آب دوام بیاورد.

لێوەلەرزه : ترساندن آن گونه که لبها بلرزد.

لێوەلەزه : نک . لێوەلەرزه.

لێوەلەرێ : نک . لێوەلەرزه.

لێویاگ : ص مف. مصروع، بیمار صرع زده، دیوانه.

لێویان : م. مبتلا به بیماری صرع شدن، دیوانه شدن.

لێ هاتگ : ص مف. کاردان، کار آمد، کار آزموده.

لێ هاتن : م. توانا بودن به انجام کاری.

لێ هاتن : م. دیوانه شدن، افتادن در اثر بیماری صرع.

لێ هاتوو : نک. لی هاتگ.

لێهان : نک. لێهاتوو.

لێ هه‌ڵسان : م. برخاستن به انجام کاری که در حد توان آدم است، برخاستن به جدال با کسی.

لی‌یه : ا، (ز). سیل.

م

م : م.

م : ضمیر متصل اول شخص مفرد «متکلم» مانند در «خوه‌ندم» خواندم.

م : عدد اصلی را به ترتیبی مبدل می سازد مانند «یه‌ك» یعنی یك که می شود «یه‌کم» یعنی یکم.

ما : ص. ماده، مقابل نر، مؤنث، ماچه (برای حیوانات).

ما : ص، ا. قوام برای مایعات، همگون، هموزن.

ما : ا. بریده یا کنده طبیعی کوه که حیوانات وحشی در آن پناه گیرند، غار.

ما : امف. مانده، باقیمانده.

مابه‌ین : مابین، درمیان، دروسط، میانه، بین.

مات : ص. مات، مبهوت، متحیر، شه‌مات.

ماتانیّ : ا، ح مصـ. تیله بازی.

ماتاو : امر. مهتاب، مهتاب شب.

ماتاوی : ص نسب. شب مهتابی.

ماتاوی : امر. مهتابی، ایوان.

مات بوون : مات شدن، مبهوت شدن، متحیر شدن، شه‌مات شدن.

مات کردن : م. مات کردن، مبهوت کردن، تاساندن.

ماتلّ : معطل، بیکار، منتظر.

ماتلّ مان : معطل ماندن، معطل شدن.

ماته دان : م. مات و مبهوت نشستن

خیره و مغموم بودن.

ماته دان : م. رسیدن میوه، رسیدن دمل.

ماتەم : ا. ماتم، عزا، نوحه گری، سوگواری، پرسه.

ماتەمین : ص مر. غمگین، عزادار، ماتم گرفته.

ماتیك : ا. ماتیك.

ماجووم : نک . ماجوون.

ماجوون : ا. معجون، نوعی شیرینی.

ماچ : ماچ، بوسه.

ماچ کردن : م. بوسیدن، ماچ کردن.

ماچه : ص. ماده الاغ و استر.

ماچەکەر : امر. ماده الاغ.

ماچیك : (ز)، نک . ماچ.

ماخۆ : ص. صاحب،مالك، دارنده.

ماخوولان : نک . ماخوولیا.

ماخوولیا : ا. مالیخولیا.

ماداك : ا، (ز). گاو میش ماده.

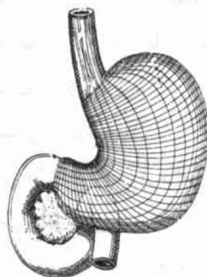
مادام : ا. دبیت، نوعی پارچه.

مادام : مادام، تاوقتی، زمانی.

ماده : ماده، مقابل نر.

ماده : ا. وسیله‌ای که با آن نان را به تنور می زنند.

ماده : ا. معده.



ماده : ا. اردنگ، لگد.

ماده : ا. دمل، غده، تومور.

مادەر : ا. مادر، والده، ام.

مادەرزا : نک . مادر زاد.

مادرزاد : ص مر. مادرزاد.

مادەن : ا. معدن، کان.

مار : ا. مار.

مارانگاز : نک . مارانگەز.

ماران گەز : ص مر. مار گزیده.

ماران گەزته : نک . ماران گەز.

مارپێچ : ص مر، امر. مارپیچ.

مارت : ا. مارس، خرداد، ماه سوم سال.

مارتاك : ا، (ز). سرشاخه و چوبهایی که روی نی خانه انداخته می شود.

مارتووله : امر. توله مار، نوزاد مار.

مارچێوه : امر. چوب یا وسیله‌ای که با آن مار گیرند.

مارزەنگی : امر. مارزنگی.

مارده‌م : امر، (ز). تفنگ.

مارس : ص. آدم پر حرف و فضول.

مارس : ا. مارس.

مارکه : ا. تخم‌مرغ راهنما.

مارگیر : ص فا. مار گیر، کسی که مار می گیرد.

مارگیسك : (با)، نک . مارمزووك.

مارماسی : ا. مارماهی.

مارمزووك : امر. مارمولك، جانوری از رده خزندگان راسته سوسماران و از گروه شکافی زبانان.

مارمژ : ص فا. کسی که محل گزیدگی



مار



مارده‌م

مار را برای معالجه می مکد.

مارمێڵکه : (ز)، نک. مارمزووك.

مارمیلۆك : نک. مارمزووك.

مارنه‌گه‌ز : امر. پوزه بند حیوان یا وسیله‌ای که به پا می بندند تا از گزش مار جلوگیری کنند.

مارودو : ص مر. اریب، قناس، کج و معوج.

ماررووته : ا. محل تجمع ماهی در زیر یخ یا چشمه گرم.

مارِه : نک. مارِکه.

ماره : عقد ازدواج.

ماره‌بڕان : عقد کنان.

ماره بڕین : م. عقد کردن، عقد بستن.

ماره‌زا : امر. مدفوع جاندار تازه بدنیا آمده، مامیره.

ماره‌زیو : امر. هزارپا.

ماره کردن : نک. ماره بڕین.

ماره کۆڵ : امر. عقرب، کژدم.

ماره‌که : ا. معرکه، جنگ، میدان جنگ.

ماره‌یی : ا. مهـر، کابیـن، مهـریه، کاوین.

مازا : امف. مازاد، باقیمانده، زائد، اضافی، سود.

مازگ : ا. مازو، برجستگیهای کروی شکلی که در نتیجه گزش حشره‌ای از جنس «سی نیپس» بر روی جوانه‌های درخت بلوط به وجود می آید.

مازلووح : ا، (ه). جلوخان، محوطه اطراف خانه.



مازماز : امر. قوچ.

مازوو : نک. مازگ.

مازوبه‌ره‌ڵا : ق. زمانی که مازو از درخت بلوط افتاده و میتوان آنرا جمع آوری کرد.

مازه : ا. مازه، مازو، پشت مازه.

مازی : (با)، نک. مازگ.

مازی : نک. مازه.

مازی : ماضی، گذشته.

مازیر : ا. طبقه، بیماری پای دو سمی‌ها.

ماس : ا. ماست.

ماساو : افا، (ه). آماسیده، متورم.

ماساو : ا، (ه). ماهی.

ماساو : ا. آب و ماست، دوغ بسیار غلیظ.

ماسای : م، (ه). متورم شدن، ماسیدن، ورم کردن، باد آوردن، بالا آمدن.

ماس‌به‌نی : ح مص. ماست بندی.

ماست : نک. ماس.

ماستاو : دوغ غلیظ.

ماس تۆراخ : ص مر، امر. ماست کیسه.

ماسریشم : سریشم.

ماسولکه : ا. عضله، ماهیچه.


ماسی

ماسولکه : خرمن کوبیده نشده.

ماسڕّله : نک . ماسووره.

ماسووره : امر. ماسوره، قرقره.

ماسه : ا. ماسه، شن نرم.

ماسه : ا، (ز). میز.

ماس هاوردن : م. ماسیدن، متورم شدن، باد آوردن، ورم کردن، آب آوردن، پف کردن.

ماسی : ا. ماهی.

ماسیاگ : افا. ماسیده، باد کرده، آب آورده، ورم کرده، متورم.

ماسیان : نک . ماس هاوردن.

ماسی تاوه : امر. ماهی تابه.

ماسی خوەره : مرغ ماهیخوار.

ماسی گیر : ص فا. ماهی گیر، صیاد.

ماسی گیره : نک . ماسیه وچنه.

ماسین : نک . ماس هاوردن.

ماسیەوچنه : امر. مرغ ماهی خوار، پرنده‌ای از راسته پرده پایان.

ماش : ا. ماش، گیاهی از تیره پروانه واران که دانه‌هایش مصرف خوراکی دارد.

ماش : مهمل مِلك، مانند در: «ملك و ماش».

ماشانن : م. فرو دادن، بلعیدن، با عجله خوردن.

ماشاو : امر. سیاه آب چشم.

ماشتن : م. مالیدن، مالش دادن، جارو کردن.

ماشقه : معشوقه.

ماشك : (ز)، نک . ماش.

ماشك : ا، (ز). انبر، مقاش، آتش گیر.

ماشك : ا، (ز)، نک . ماشه.

ماشڵین : ا، (ه). آش ماش.

ماش و برنج : ص مر. فلفل نمکی، سیاه و سفید.

ماشه : ا. ماشه تفنگ.

ماشه : ا. دامی که از ترکه بید ساخته شده و در جریان آب قرار داده می شود تا ماهی‌ها در آن گرفتار شوند.

ماشەر : ا. کلاف نخی به‌طول نیم‌متر که با کمك زانوها درست شده است.

ماشەڵا : ماشاءالله.

ماشێن : نک . ماشین.

ماشێن : ا. آش ماش.

ماشین : ا. ماشین، اتومبیل، کامیون، کارخانه، موتور.

ماشینەوه : نک . ماشانن.

ماف : ا. حق، اجازه استفاده، نفع.

مافنگی : ص. مفنگی.

مافوور : ا. قالی.

مافەتا : نک . مافه‌ته.

مافەته : بیماری مهلك گوسفند، کپلك، کرم جگر گوسفند.

مافیر : (ز)، نک . مافوور.

ماق : نک . مات.

ماقِرنه : ا، (ز). قرقره.

ماقوّرِ : ص، ا. سنگی فرو رفته و چال که آب باران در آن جمع شود.



ماش

ماقووڵ : معقول، مستدل، مؤدب.
ماك : بریده کوه که حیوانات وحشی در آن قرار گیرند.
ماك : ا. اثر زخم و بعضی بیماریها مانند آبله، إسکار.
ماك : ا. افق.
ماك : ا. کان، معدن.
ماك : ا، (با). ملکه زنبور عسل.
ماك : ا. ریشه، اثر.
ماکارونی : ماکارونی، رشته فرنگی.
ماکاو : ا. شکافها و بریده‌هایی که در پشته زمین جهت آبگیری بیشتر داده می شود.
ماکەر : ماچه خر.
ماکەرمەڵە : امص. تملق، چاپلوسی، چرب زبانی.
ماکەو : ا. ماده کبك.
ماکینه : ا. مکینه، ماشین، موتور، تلمبه، پمپ.
ماکینەچی : ص شغل. موتورچی.
ماگ : کان، معدن.
ماڵ : ا. مال، دارایی، چشم و چهارپا، ثروت.
ماڵات : ا. حشم و چهارپا.
ماڵانن : م. مالیدن، مالش دادن، ساییدن.
ماڵاوایی : «خانه آباد»، نوعی تشکر پس از مهمانی و پذیرایی.
ماڵای : م، (ه). پارو کردن.
ماڵای : م، (ه)، نک . مالانن.
ماڵایره : م، (ه). پاك کردن قنات.


مالماله سوره

ماڵ بڕ : ص شغل. دزد، کسی که از دیوار خانه‌ها بالا می رود.
ماڵبڕین : م. دزدیدن، زدن خانه.
ماڵ بەن : مال بند.
ماڵ خۆ : ص مر. کسی که هم رأی و عقیده کسی شده، مال خود.
ماڵ خۆ : ص مر. صاحب خانه، خانه خدا.
ماڵدار : ص فا. مالدار، دولتمند، ثروتمند، دارا، توانگر.
ماڵداری کردن : م. خانه داری کردن، کدبانویی کردن.
مالش : نک . مالشت.
مالشت : امص. مالش، اصطکاك، کوفتگی، ماند گی.
ماڵشته : ا. وسیله مالیدن، ماله، جارو.
مالك : مالك، صاحب، ارباب، خداوند.
ماڵ کردن : م. خانه کردن، در جایی سکنی گزیدن، بیتوته کردن در جایی، خانه ساختن، مسکن گزیدن.
ماڵ کردن : م. سَرَك کردن گاو آهن به گونه‌ای که در زمین فرو نرفته و محلی را برنگردانده باشد.
ماڵکۆ : ا. دسته دنگ برنج کوبی.
ماڵ لەیەك : ص مر. ندار نسبت به‌همدیگر، دوکس‌که اموال مشترك دارند.
مالم : نک . مالووم.
مالماله سووره : شپشك.
مالمیزك : امر. مثانه، میزدان.

مالمیزك : امر. زهار.
مالنج : ا. ماله بنایی.
ماڵۆچکه : امصغ. خانه کوچك.
ماڵوس : خوك ماده سه ساله.
ماڵ و مناڵ : امر. خانواده، اهل و عیال.
ماڵوو : ا. ماله کشاورزی.
مالووم : ا. خاخام، روحانی کلیمی.
ماڵ وێران : ص مر. خانه خراب، دربدر، آواره، بی چیز شده، ندار، فقیر، مظلوم.
ماڵه : ا. ماله، ماله چوبی کشاورزی، وسیله‌ای برای صاف کردن زمین.
ماڵه کێشان : م. ماله کشیدن.
ماڵه وکەن : خانه کن، ریشه کن، کوچ، رفتن ازجایی به‌جایی با تمام وسائل و خانواده.
ماڵه و ماڵ کردن : م. خانه به خانه کردن، فرار کردن، قایم شدن، در بدر شدن.
ماڵه هەنگ : ا. شان عسل.
ماڵی : نک. ماله.
ماڵی : ص. خانگی، اهلی، رام.
ماڵیات : ا. مالیات، باج، عوارض.
ماڵیات : ا. چشم، مال و چهارپا.
ماڵێله : ا، (ز). اهرم چوبی.
ماڵین : م. مالیدن، مالش دادن، ساییدن، لمس کردن.
مالین : م. لاروبی کردن قنات، پاك کردن قنات.
مام : ا، (ز). عمو.
مام : ا. مادر.
ماما : ا، (ه). جده، مادر مادر یا مادر پدر.
ماماله گێجێ : ا، (ه). گردباد.
مامالێ : ا. کارتنك، کارتونك، عنکبوت.
مامان : ماما، قابله.
مامانه گێجێ : بدور خود چرخیدن، چرخ «آدم بدور خود».
مامر : ا. مرغ، ماکیان.


مامر

مامز : ا. آهو، جیران.
مامز : ا. مهمیز.
مامز : ا. ماهی ماده.
مامز : ا. عمو زاده، پسر عمو.
مامش : ا. تیره‌ای از کردها.
مامش : ص. خاموش، ساکت، بیصدا، ساکت، آرام، بی زبان، گنگ، خاموش.
مامش خانه : امر. آبدستخانه، مبال، مبرز، دست شویی.
مامۆ : عمو.
مامۆتك : ص،ا. مأمورمالك در روستا، مباشر، گزیر.
مامۆزا : امر، (ه). عموزاده، پسرعمو، دختر عمو.
مامۆژن : امر. زن عمو.
مامۆسا : ص مر، امر. موعەلم، استاد، مدرس، دبیر، مربی.
مامۆستا : نک. ماموسا.
مامەحووجی : ا. لقمه حاجی، لقمه قاضی، لقمه بزرگ.

مامەخەمە : ص مر. غمخوار، کسی که برای همه چیز و همه کس و از هر چیز متأثر و غمدار می شود.

مامەڵە : معامله، داد و ستد، خرید و فروش، تجارت.

مامەڵەپەشیمانی : معامله پشیمانی.

مامەلینچك : ا. انگشت کناری، انگشت کوچك.

مامێز : ا. مهمیز.

مامیران : ا. مامیره، مدفوع نوزاد.

مان : م. مقاومت کردن، جاماندن، ماندن، باقی ماندن، اقامت کردن، واماندن، زنده ماندن.

مان : علامت جمع متکلم.

مان : علامت اسم مصدر.

مان : غیظ، خشم، غضب، قهر.

مانا : ا. معنی، مفهوم، نکته، مدلول.

ماندك : نک. ماندوو.

ماندگ : نک. ماندوو.

ماندگار : ص فا. ماندگار، ماندنی، مقیم.

ماندوو : امف. خسته، مانده، فرسوده از بسیاری کار.

ماندوو بوون : م. خسته شدن، ماندن، فرسوده شدن از بسیاری کار، واماندن.

ماندوویی : ح مص. خستگی، درماندگی، واماندگی.

مانع : ا. مانع، اشکال.

مانع بوون : مانع شدن، مانع بودن.

مان کردن : م. غیظ کردن، خشم گرفتن، خشمگین شدن، قهر کردن.

مانکەر : ص فا. گهگیر، خشمگین.

مانگ : ماه، یك ماه، برج، قشنگ، عالی.

مانگ : نک. ماندوو.

مانگا : امر. ماده گاو.

مانگار : نک. ماندگار.

مانگانە : ا. ماهانه، ماهیانه، شهریه.

مانگامژ : ص فا. برەای که مادرش مرده و از پستان گاو شیر می خورد.

مانگاوەس : امر. مشك از پوست گاو.

مانگر : نک. مانکەر.

مانگرتن : نک. مان کردن.

مانگ گرتن : م. گرفتن ماه.

مانگ گیریان : مەگرفت، خسوف.

مانگ نوێ : ص مر، امر. ماه تازه، ماه نو، غره.

مانگۆڕ : ص مر، امر. دختر ترشیده، دختری که شوهر نکرده و پیر شده است.

مانگەشەو : امر. مهتاب شب، شب مهتاب.

مانگی : نك. ماندوویی.

مانگیلە : ا. ماه یك شبه.

مانن : نک. ماندووبوون.

مانە : ا. انبان.

مانەدوواوە : م. عقب ماندن.

مانەگار : نک. ماندگار.

مانەن : افا، ص. مانند، همتا، مثل، مشابه، نظیر.

مانەند : نک . مانەن.

مانەوە : م. ماندن، باقی ماندن، جای گیر شدن.

مانیّ : ا، (ه). مشك.

مانی : افا. جاسوس.

مانیاگ : نک . ماندوو.

مانیاگی : نک . ماندوویی.

مانیان : نک . ماندوو بوون.

ماو : نک . ماوە.

ماوا : ا. مأوا، منزل، مسکن، جا، مکان، لانه، آشیانه.

ماوت : ا. ماهوت.

ماوزەر : ا. ماوزر، یك نوع اسلحه کمری.

ماوش : ا. چوب شکنجه، چوب چوب فلك.

ماوش : منفذ، راه باد.

ماوڵ : ا. وقت، زمان، موعد، فاصله زمانی، هنگام.

ماوە : ا. مدت، موعد، قسمتی از زمان، مهلت.

ماوەدان : م. مهلت دادن، زمان دادن.

ماوەوە : امف. مانده، باقیمانده.

ماه : ا. ماه.

ماهاتنەوە : م. قوام آمدن، غلیظ شدن مایعات.

ماهر : ماهر.

ماهوو : ا. خوك ماده.

ماهەر : ص مر، امر. ماچه الاغ.

ماهەك : ا. محك.

ماهەك : اثر درد و عارضه یك نقطه از بدن در نقطه دیگر بدن.

ماهین : ا، (ز). مادیان.

ماهێنانەوە : م. قوام آوردن، عمل آوردن، غلیظ کردن مایعات.

ماهی زەرد : امر. صافی قسمت سنگی کوه.

ماهیەت : ماهیت.

مایچە : ا. عضله، ماهیچه.

مایس : ماه پنجم سال.

مایل : مایل، علاقه‌مند، به طرف، متمایل، یك وری، کج.

ماین : ا. مادیان.



ماینە : ص، ا. مادینه، مؤنث، ماده.

ماینبەز : امر. الاغی که به مادیان کشیده می شود.

ماینچە : نک . مایچە.

ماین چەقەڵ : امر. چرخ و فلك «کنایه».

مایوحتاج : مایحتاج، مورد نیاز.

مایە : موجب، دلیل، علت.

مایە : مایه، واکس.

مایە : ا. مایه، دست مایه، خمیرمایه، مایه پنیر، مایه ماست.

مایە پووچ : ص مر. فقیر، ندار،

ورشکست.

مایه‌دار : ص مر. مایه‌دار، سرمایه‌دار، پررو.

مایه‌سیری : ا. بواسیر.

مایه کوتانن : مایه کوبیدن، مایه کوبی کردن.

مایی : (ز)، نک . ماوه‌وه.

مایین : ا. مادیان.

مایین به‌ره‌زا : ص مر، امر. مادیان فحل.

مباحسه : امص. بحث کردن، گفتگو، مباحثه.

مت : نک . مات.

مت بوون : نک . مات شدن.

متر : ا. متر.

متربه : ا. پیوند.

متربه کردن : م. پیوند زدن.

متك : ا، (ز). تپه، تپه کوچك.

متقال : ا. متقال.

متمانه : ا. بیعانه، مرهون، چیزی که برای اطمینان نزد کسی گذاشته شود.

مت و موورگ : امر. خرت و پرت، مهره‌های گردنبند.

مت و مورروو : نک . متوموورگ.

مت وموروه : نک . متوموورگ.

متوه‌حش : افا. متوحش، ترسان، وحشت‌زده، هراسناك.

مته‌وه‌جیّ : افا. متوجه، مواظب، مراقب، هوشیار، بیدار.

متوه‌ست : افا. متوسط، میانه، میانی، معتدل.

مته‌کا : ا. متکا، بالش، نازبالش، زیرسری.

مته‌وه‌لی : افا. متولی، سرپرست، مسؤول.

متیّع : افا. مطیع، رام، فرمانبردار.

متیل : ا. ملافه، ملحفه.

مجروّ : امف. مبتلا، در گیر، ناخوش، بیمار، مجروح.

مجری : ا. مجری، صندوقچه.

مجه‌ور : ا. مجاور، خادم مسجد وخانقاه.

مجیای : م، (ه). ریختن، فرو ریختن.

مجیایره : (ه)، نک . مجیای.

مجیّور : نک . مجه‌ور.

مچ : ا. کنه، جانوری از شاخه بندپایان رده عنکبوتیان.


مچ

مچوّله : ا. چیزی گرد شده در دست مانند کشك.

مج : ا. گل و شُل.

مچه : ا. نواله، مقداری از خوراکی که بسته شده باشد، بسته خوراکی.

مچینك : امر، (با). موچین.

محالّ : ا. محل، منطقه، حوزه.

محراو : ا. محراب.

محله‌لله‌بی : ا. فرنی.

محه‌جه‌ر : ا. معجر.

مخابن : اصـ، (با). آخ، داغ و درد، واخ، آه.

مخورِ : ا. نوعی از ثمر درخت بلوط.

مخه‌ت : ا. وسیله‌ای چوبی غلطك مانند که با آن چرم صاف می کنند.

مداوا : معالجه، مداوا، درمان.
مدبەق : ا. آشپزخانه، مطبخ.
مر : ا. مرغ، ماکیان.
مڕ : ا. غره، مانند در چشم غره.
مڕ : ص. آدم سیر و تیر، آدم سرحال، بچهٔ شیرمست.
مرا : ص، ا. مراد، پیشوا، رهبر، هدف، مقصود، قصد، میل.
مرادخانی : پوشش قبا مانندی که کوتاه است.
مرار : ا. مردار، سقط.
مراز : غره، مانند در چشم غره.
مراڤی : (با)، نک . مراوی.
مڕاندن : م. غره کردن، غره کشیدن.
مراندن : م. کشتن، بیجان کردن.
مرانن : نک . مراندن.
مراوی : ا. مرغابی، اردك.



مڕبردنەوە : م. چشم غره رفتن.
مڕبوون : م. سیر شدن، کاملاً از چیزی سیر شدن.
مرچۆڵە : امر. سار.
مرچە : اص، (با). صدای بوسیدن.
مرچیلە : امر. سار.
مرخ : امص. میل، خواست، رغبت.



مر

مرخاندن : م. صدا کردن از بینی، خر و پف کردن.
مرخ لێپەڕین : م. میل کردن به چیزی، خواستن چیزی.
مرخ لێچوون : نک . مرخ لێپەڕین.
مرخن : ص. کسی که از بینی حرف می زند.
مرخنە : نک . مرخن.
مرخە : اص. صدای بینی، صدای خروپف.
مرخەك : نک . ماسوورە.
مردار : نک . مرار.
مردار بوونەوە : م. مردار شدن، سقط شدن.
مردارخۆر : ص فا. مردارخوار، گرگ و زغن و کرکس و غیره.
مردار سەنگ : مردار سنگ، اکسید سرب.
مردار کردنەوە : م. مردار کردن، سقط کردن.
مردارەوبوو : نک . مرار.
مردارەوبووگ : نک . مرار.
مردارە وبوون : نک . مرار بوونەوە.
مرداسەنگ : نک . مردار سەنگ.
مرداو : ا. مرداب.
مردگ : امف. مرده، بیجان، خاموش، متوفا.
مردن : مردن، فوت کردن، در گذشتن، از دنیا رفتن، خاموش شدن.
مردەماڵ : امر. اثاث البیت، خرت و

پرت، وسایل خانه.

مردەمۆدار : ص مر. عزادار، ماتم دار.

مرده و زینده کردن : م. نوسازی کردن، کهنه را نو کردن، ترمیم کردن، تعمیر کردن، مرده زنده کردن.

مردۆخ : نک . مرده لۆخه.

مردوو : نک . مردگ.

مردەشۆر : ص فا. مردەشور، مرده شوی، مرده شور، تختی که مرده روی آن شسته می شود.

مرده لۆخه : ص. پژمرده، سست، آدم تنبل و بیکاره.

مردەڵه : نک . مردەلۆخه.

مردی : نک . مردگ.

مرشۆ : مرشد، رهبر، پیر، پیشوای روحانی، راهبر.

مرغزار : امر. مرغزار، چمن‌زار، علفزار.

مرقن : نک . مرخن.

مرقه : اصـ. غرش از بینی مانند صدای کرگدن.

مرقه کردن : م. غریدن از بینی.

مرکاندن : نک . مرقه کردن.

مرکه : نک . مرقه.

مرِمیاو : اصـ. صدای گربه، میو.

مرن : (ز)، نک . مردن.

مرِناو : نک . مرِمیاو.

مرۆ : ا، (ز). مرد، انسان.

مروار : ا. آب مروارید چشم.

مرواری : ا. مروارید.

مرۆچه : ا. مورچه، مور، حشره‌ای از راستهٔ نازك بالان.

مرۆچانه کردن : م. موور موور کردن.

مرۆخه : ا. مهره پشت، ستون فقرات در ناحیه کمر.

مرۆر : ا. دانه سیاه رنگ تلخی است که در میان گندم یافت می شود.

مرۆشیان : م. خروشیدن، خروش وفریاد جمعی برآوردن.

مرۆڤ : ا، (ز). مرد، انسان، مردم، منسوب.

مرۆڤاتی : ح مصـ. مردی، مردانگی، مردمی، انسانی.

مرۆڤایه‌تی : نک . مرۆڤاتی.

مرووچه : نک . مرۆچه.

مرووچه باڵدار : امر. مورچه بالدار.



مرووچه کردن : نک . مرۆچانه کردن.

مرِوومشت : امصـ. جدال، درگیری، شانه به شانه، کشتی، زورآزمایی، کلنجار.

مرِومشت کردن : م. زورآزمایی کردن، جدال کردن، کشتی گرفتن، شانه به شانه گذاشتن، کلنجار رفتن.

مرووموش : اصـ. جستجو، پرسش و تفتیش به دور چیزی برای گرفتن خبر

یا یافتن حال آن چیز.

مرووموش کردن : م. جستجو کردن، جاسوسی کردن، پرسش وتفتیش کردن.

مروەت : مروت، انصاف، جوانمردی، مردانگی، سخاوت.

مروێ : ا. گلابی، امرود.

مرە : امص. غره، غرش، صدای مهیب.

مرەبا : ا. مربا.

مرەڕەشتی : امر. مرغ شاخدار، پرنده‌ای از دسته ماکیانها.



مری : ص. مرید، پیرو، شاگرد.

مری : (ز)، نک . مردگ.

مرێبا : (با). کسی که مرزه کوهی می چیند.

مریچڵە : امر، (ه). گنجشك.

مریچڵێ : نک . مریچڵە.

مرێخ : مریخ، مارس.

مریشك : مرغ، ماکیان.

مریشکە شامی : نک . مرەڕەشتی.

مز : ا. اجرت، مزد، حق، دستمزد، اجر، پاداش، پایمزد.

مزاژ : ا. آسیامزد، مزد آسیا.

مزاش : نک . مزاژ.

مزایەقە : امص. مضایقه، دریغ.

مزبەر : ص. مزدگیر، کسی که در مقابل کار روزانه مزد می گیرد، مزدور.

مزدەر : ص مر صاحبکار، کسی که در مقابل کار روزانه مزد می دهد.

مزر : ص. میخوش، ترش و شیرین، اندکی گس.

مزڕ : ص. مضر، زیان آور.

مزراح : ا. فرفرهٔ چوبی است که بچه‌ها بر زمین کوبند و از آن صدایی برخیزد.

مزرەقی : کلمه‌ای که با «کوتوێ» می آید و در مجموع معنی ناگهانی می دهد.

مزرێح : نک . مزراح.

مزگانی : ا. بخشش، انعامی که بابت دادن خبر خوش داده شود، مژده، بشارت، خبر خوش، انعام.

مزگانی‌دان : م. مژدگانی دادن.

مزگانی هاوردن : م. مژده آوردن، مژده دادن.

مزگت : ا. مسجد، معبد مسلمانان.

مزگەر : ص شغل. مسگر، رویگر.

مزگەری : ح مص. مسگری، رویگری.

مزگەفت : نک . مزگت.

مزگەوت : نک . مزگت.

مزگێنی : نک . مزگانی.

مزوور : ص مر. مزدور، اجیر،

مزدبگیر.

مزووك : (ه)، نک . مارمزووك.

مزه : ا. مزد آسیابان، مقدار دانه‌ای که از غله برای آسیاب کردن آن برداشته می شود، آسیا مزد.

مزه گرتن : م. مزد آسیا گرفتن.

مزه‌مزکه‌ر : ص مر. کسی که حرف زیاد می زند یا تطویل کلام می کند.

مزه‌وره : ا. آش ترش.

مزیار : نک . مزبه‌ر.

مزه‌وه‌ر : متقلب، حقه‌باز، مزور، دورو دغل، ریاکار، حیله باز.

مژ : ا. مه.

مژ : اص. مك «مکیدن».

مژان : ا. تیرك کنار چهارپا در گاری و شخم و غیره.

مژاندن : م. مك زدن، مکیدن.

مژانك : ا. مژه، مژگان.

مژدانه : نک . مژگانی.

مژده : نک . مژگانی.

مژمژ : ا. مَلمَل، پارچه بسیار نازك پنبه‌ای.

مژمژووك : ا، (ز). شانهٔ عسل که هنوز پر نشده است.

مژمژه : ا، (ز). زردآلو.

مژمۆر : ص مر. کتمه کوری.

مژن : ا، (ه). الك، غربال.

مژۆك : ا. کاغذ آب خشك کن.

مژۆڵ : ا. مژه، مژگان.

مـژوو : ا، ص، (ز). نـان بـیـات، نـان کهنه و کپك زده.

مژوو : ا. مخ، مغز.

مژوول : ص، (ز). مشغول، کسی که به کاری اشتغال دارد، سرگرم.

مژوولاهی : ا. مشغولیت، سرگرمی.

مـژوول بـوون : م. مـشـغـول شـدن، سرگرم شدن.

مـژوول کـرن : م. مـشـغـول کـردن، سرگرم کردن.

مژوومۆر : نک . مژمۆر.

مژه : ا. مژه، مژگان.

مژیلانك : نک . مژه.

مژین : نک . مژاندن.

مس : ا. مس.

مساسك : ا. سیخونك.

مساسه : ا. چوبی که یك سر آن قطعه آهن پهنی است و سر دیگر آن آهن تیز، با سر پهن گاوآهن را پاك کنند و با سر تیز گاوان شخم را برانند.

مسافر : افا. مسافر.

مسافر : ص، (ز). عـزب، جـوان غـیـر متأهل.

مسافرخانه : مسافرخانه، مهمانخانه، هتل.

مساوات : امص. مساوات، برابری.

مسای : م، (ه). یاد گرفتن، آموختن، آموزش دیدن.

مست : (ز)، نک . مشت.

مسته‌راح : امر. مـسـتـراح، مـبـال، آبریزگا، توالت.

مسته‌قا : ا. آش آبکی از سبزی و گوشت.
مسته‌کوّله : نک . مشت.
مسدان : م، (ز). لمس چیزی یا کسی باخشونت.
مسرانی : ا. چوبی که چند سوراخ دارد و چهار پایان به آن بسته می شوند.
مسری : ص، (با). زن لاغر، زن بی جان.
مسقالّ : مثقال.
مسکی : ا. لیمو ترش.
مسگه‌ر : ص شغل. مسگر، رویگر، سفید گر.
مسگه‌ری : ح مص. مسگری، رویگری، سفید گری.
مسلّ : نک . مانه‌ن.
مسلّمان : مسلمان، پیرو دین محمد (ص).
مسواك : ا. مسواك.
مسه‌مس کردن : م. مس مس کردن، حرف را جویدن، به کنایه صحبت داشتن.
مسین : ص نسب. مسی.
مسیوه‌ت : ا. گرفتاری، مصیبت، بدبختی، سختی، دشواری، فاجعه، بلا، رنج.
مشار : ا. ارّه.
مشاره : ا. ماهی اره‌دار، اره ماهی.
مشاور : افا. مشاور، رایزن.
مشت : مشت دست، ضربهٔ مشت دست، دسته، ظرفیت یك مشت دست.
مشتا : ا. جاییکه انگور برای خشك شدن و مویز شدن گسترده می شود.
مشتاخ : نک . مشتا.
مشتاخ نانه‌وه : م. آماده کردن زمین برای خشك کردن انگور، زیر آفتاب قرار دادن انگور برای مویز شدن.
مشتاخه : نک . مشتا.
مشتاك : ا، (ز). وسیله چوبی که با آن آرد آسیا شده را از اطراف سنگ جمع کنند.
مشت کردن : م، (ز). پر کردن.
مشت لیّ گرتن : م. چیزی را هدف گرفتن، چیزی را نشانه قرار دادن.
مشتن : م، (ز). جارو کردن.
مشتوو : ا. دستهٔ چاقو و کارد و خنجر.
مشت ودره‌وش : مشت و در رفش، کلمه‌ای برای بیان تضاد.
مشت و مالّ : مشت مال، ماساژ، تنبیه، گوشمالی.
مشته : نک . مشتا.
مشته : ا. مشته، وسیله فلزی سنگینی که با آن چرم کوبند.
مشته‌ری : افا. مشتری، خریدار، بایع.
مشته‌کوّله : امر. ضربه مشت.
مشتیله : ا. چوبیست به اندازه مشت که روی دستگاه شخم زنی قرار دارد و کسی که شخم می کند آنرا می گیرد و روی آن تکیه می دهد.
مشك : ا. پستانداری از راسته

جوند گان، موش.

مشکولی : ا، (ز). پلك.


مشك

مشکه کوێره : موش کور.

مشکی : ص نسب، ا. سیاه، مشکی.

مشمشه : ا. بیماری مشمشه.

مشن : ص. کسی که هنگام نفس کشیدن از بینی صدا می دهد.

مشوور خواردن : م. تلاش و کوشش برای به دست آوردن یا برانداختن چیزی.

مشه : اص. صدای تنفس.

مشه‌خت : ص. آواره، دربدر، خانه بدوش، مهاجر.

مشه‌ما : ا. مشمع.

مشه‌مه‌ر : ص، ق. موفور، زیاد، فراوان.

مشێو : (ه). باید، بایستی.

معمار : ص، ا. معمار.

مفت : ص. مفت، رایگان، مجانی.

مفت‌خۆر : ص فا، مفتخور، مفتخوار.

مفته : نک . مفت.

مفته‌خوه‌ر : ص فا. مفتخور، مفتخوار.

مفته‌گی : نک . مفت.

مفتی : افا. مفتی، قاضی شرع، حاکم شرع، فتوی دهنده.

مفسك : ا، (با). وسیله‌ای که با آن مایعات صاف کنند، صافی «پارچه‌ای یا سیمی».

مقاش : ا. مقاش، انبر.

مقام : ا. آهنگ، دستگاه موسیقی.

مقام بێژ : افا. آوازخوان.

مقاندن : نک . مرقه کردن.

مقانن : نک . مرقه کردن.

مقاو : ا. مشمشه.

مقاومه‌ت : اص. مقاومت، ایستادگی، پایداری.

مقدار : ا. مقدار، اندازه، ارزش، کمیت، چندی.

مق کردن : م. چتر کردن حیوانات چتری.

مقوا : ا. مقوا.

مقومقو : اص. گفتگو، جدال لفظی، منازعه، مناقشه، بگومگو.

مقه : نک . مرقه.

مقه‌بیا : نک . مقوا.

مقه‌س : ا. قیچی، مقراض.

مقه‌ست : نک . مقه‌س.

مقه‌سته : نک . مقه‌س.

مقه‌شه‌ر : ا. پِه.

مقه‌وا : نک . مقوا.

مك : امص. مك «مکیدن».

مکاره : ا، (ز). قلم آهنی که نوك آن تیز است و با آن چوب را با ضربه چکش ببرند، اسکنه.

مکافات : امص. مکافات، پاداش، اجر.

مك‌لێدان : م. مکیدن، مك زدن.

مل : ا. گردن.

مل : ا، (با). شانه، بازو.

مڵ : پودر، چیز بسیار نرمی که به هم چسبیده باشد.

مڵ : نک . مله.


ملّاك

ملّات : ا. ملاط، مخلوطی از شن و ماسه و آهك.

ملاحظه کردن : م. ملاحظه کردن، بازرسی کردن، دیدن، به نظر رسیدن.

ملّاز : ا. حالت خیرگی «ماتی یا از روی آمادگی و غضب»، بُراق، آماده، قراول رفتن، مات، ماتی.

ملّاس : نک . ملّاز.

ملّاسه‌کوتی : ح مص. قایم موشك بازی، قایم باشك بازی.

ملّاس گرته‌ی : م. قراول رفتن به شکار، به چیزی خیره ماندن، بُراق شدن.

ملّاشك : ا. ملاج، قسمت نرم استخوان پیشانی در دوران یك سال اول زندگانی انسان.

ملّاشی : نک . ملاشك.

ملاق : ا، (ز). آونگ، انگوری که از سقف آویزان کنند و برای زمستان نگاهدارند.

ملّاك : ا. مزه، چش.

ملّاك : ا. قاشق.

ملّاك کردن : م. چشیدن، مزه کردن، طعم کردن.

ملّاکنای : (ه)، نک . ملّاك کردن.

ملانه : نک . ملانیّ.

ملانیّ : ح مص. کشتی، شانه به شانه هم گذاشتن، زورآزمایی.

ملّایم : ص. ملایم، معتدل، آرام.

مل باریك : ص مر. لندوك، لاغر و باریك، ضعیف، باریك اندام، گردن باریك.

ملّت : ا. خلط، ته مانده، رسوب، دُرد.

ملتاف : ا، ص، (ز). دردگران، ناخوشی شدید.

ملّته : نک . ملّت.

ملّچ : نک . مك.

ملّچاندن : م. مك زدن، مکیدن، مك زدن با سروصدا.

ملّچانن : نک . ملّچاندن.

ملچوّك : امر. میل سرمه‌دان.

ملّچه : اص. صدایی که از مکیدن حاصل می شود.

ملّچه ملّچ : اص. صدایی که از جویدن یا خوردن یا مك زدن پدید می آید، ملچ و ملوچ.

مل‌دان : م. اطاعت کردن، گردن نهادن، فرمان بردن.

مل‌راکیّشان : نک . مل‌دان.

مل شکاندن : م. گردن شکاندن، کلمه‌ای که به کار می رود برای رفتن آدمی که مورد تنفر است.

مل‌شوّر : ص مر. گردن کج، شرمنده، خجل، مغموم، ضربت خورده، شکست خورده.

ملّق : نک . مك.

ملّق لیّدان : نک . ملّچاندن.

ملّك : ا. ملك، دارایی، ملك، سرزمین، کشور.

ملّك : نک . مك.

ملّکانن : نک . ملّچاندن.

ملّکنای : (ه)، نک . ملّچاندن.

ملّکانه : ا. سهم مالك از زراعت و برداشت.

ملکه : ا. قسمتی از دستگاه شخم گاوی.

ملکه‌چ : ص. فرمانبردار، کمربسته، گوش به زنگ.

مل کێشان : م. گردن کشیدن، سرك کشیدن.

مل‌له چه‌قۆ هه‌ڵسوون : م. گردن به چاقوی کند مالیدن، خود را زجرکش کردن، خود را در مهلکه افکندن، کار ناصوابی را که مایهٔ آزار و اذیت خود است انجام دادن.

مل له‌موو باریکتر : گردن از مو باریکتر، کلمه‌ای به علامت فرمانبرداری و زیردستی.

مل لێ‌نیان : نک . مل‌دان.

مل ملانێ : نک . ملانێ.

مل‌نان : نک . مل‌دان.

مل‌نیان : نک . مل‌دان.

ملوان : ا. محل گردن در لباس، یخه، یقه.

ملوانك : ا. گردن بند، گلوبند.

ملوانکه : نک . ملوانك.

ملّۆچه : ا. چندش، خواب اعضاء، مورمور.

ملۆره : نک . مرۆچه.

ملّۆزم : ص. مخالف، ضد، زیان بخش، دشمن.

ملّۆمه : ه، ا. چوب میان سنگ زیرین آسیای دستی که سنگ زیرین به دور آن می گردد.

ملّ و مووش : گشتن و جستجو، سرك «کشیدن» و جستجو «کردن».

ملّووچه کردن : م. مور مور کردن اعضاء، خوابیدن اعضاء.

ملوه‌ن : نک . ملوانك.

ملوێن : ملیون، ۰۰۰ر۱۰۰۰.

ملوێنك : نک . ملوانك.

مله : ا. گردنه، قله.

ملّه : (ه)، نک . مشك.

مله‌ت : ا. ملت، مردم.

مله تاکێ کردن : نک . مل کێشان.

مله خڕه : ا. بیماری حلق و حنجره، خناق، خناق.

مله‌زه‌ن : ص فا. گردنه گیر، یاغی، دزد.

مله‌قوتێ کردن : نک . مله‌تاکێ کردن.

مله کوڕه : ا. ملخ.

مله‌گا : نک . مله.

مله‌گۆ : امر. گوی گردن، دانه‌های درشتی که زنان جهت زینت به گردن می اندازند.

مله‌ما : معانقه.

ملّه‌ما : ا. منفذ، سوراخی که باد از آن بگذرد.

مل هوڕ : ص مر. گردن کلفت، زورمند، تومند، ظالم.

ملهیب : ا، (ز). چهار شاخ، شن کش.

ملیارد : میلیارد، یك هزار میلیون.


ملهیب

ملیای : م، (ه). رفتن، گذشتن، عبور کردن.

ملیوان : ا. یخه لباس، یقه.

ملیۆن : ملیون.

من : مَن، نفر اول متکلم، ضمیر اول شخص مفرد، معادل سه کیلو وزن در لهجه اورامی و کردی شمال.

مناره : ا. مناره.

مناسۆ : ص. مناسب، فراخور، اندازه، شایسته، درخور.

منالّ : ا. کودك، فرزند، طفل.

منالّانه : ص نسب. بچگانه، کودکانه.

منالّ بازار : امر. جایی که بچه در آن زیاد و سروصدا فراوان باشد.

منالّ بوون : بچه بودن، کم سن و سال بودن.

منالّ بوون : زاییدن، زاد و ولد کردن، بچه آوردن، وضع حمل کردن.

منالّدار : ص. کسی که بچه‌دار باشد، عیالوار.

منالّدان : امر. رحم، بچه‌دان.

منالّۆچکه : امصغ. بچه کوچك.

منالّه‌بەر : ص مر، امر. زنی که بچه شیری دارد، زنی که بچه شیری در بغل دارد.

منالّی : ح مص. بچگی، طفولیت.

منجلّ : ا. اثر رنگ بر روی ظروف فلزی، اثری که ترشی بر روی ظروف مسی می گذارد.

منجه‌منج : صحبت تو دماغی، من من.

مندالّ : نک . منالّ.

مندالّانه : نک . منالّانه.

مندالّدار : نک . منالّدار.

مندالّدان : نک . منالّدان.

مندالّۆچکه : نک . منالّۆچکه.

مندالّی : نک . منالّی.

منگ : ص. کسی که تو دماغی حرف می زند.

منگن : نک . منگ.

منگه : اص. صدایی که از بینی درمی‌آید.

منگه منگ کردن : م. از بینی حرف زدن، تو دماغی صحبت کردن.

منم : مَنم، کبر، اظهار وجود.

منه‌ت : امص. منت، احسان، نیکویی.

منه‌ت کێشان : م. منت کشیدن.

منه‌ت نیان : م. منت نهادن.

منه‌من کردن : م. من من کردن، تو دماغی حرف زدن.

منه‌یی : به دنبال چیزی پنهانی گشتن.

منیّ منیّ : اص. صدایی برای غافل

کردن بچه، دست کشیدن روی دست بچه.

مۆ : نک . مووه.

مواجۆ : ا. مواجب، ماهیانه، حقوق، مستمری.

موارەك : امف، ص. مبارك، میمون، مایهٔ شادمانی، فرخنده، خجسته.

موبارەك : نک . موارەك.

موباشر : افا. مباشر، مسؤول، ناظر، مأمور، سرپرست.

موبالات : ق، ص. توجه، قید.

موبتەدی : ص. مبتدی، سوخته.

موبتەلا : امف. مبتلا، بیمار، گرفتار، مریض، درگیر، مبتلی.

موبل : ا. مبل.

موتابق : افا، ص. مطابق، برابر، مساوی.

موتاپچی : ص مر. کسی که مو را به نخ مویی تبدیل می کند.

مۆتاج : نک . موحتاج.

موتالا : امص. مطالعه، قرائت.

موتالعه : نک . موتالا.

موترب : افا. مطرب، خنیاگر، رامشگر.

موتلەق : ص. مطلق، تنها، مجرد، مستقل.

موتوربه : نک . متربه.

موتورفه : نک . متربه.

متورفه : ص. آدم زیبا.

مۆته : باز «کردن» انگشتها به روی کسی به علامت تنفر.

موتەحد : افا، ص. متحد، متفق، همدست، هم عهد، هم پیمان.

موتەرجم : افا. مترجم، دیلماج.

موتەسل : افا، ق. متصل، پیوسته، پیاپی. چسبیده.

موتەشەکر : افا. متشکر، ممنون، سپاسگزار.

موتەعەجب : افا. متعجب، متحیر، در شگفت.

موتەعەهد : افا. متعهد.

موتەفەرق: ص. متفرق، پراکنده، جدا.

موتەفەرق کردن : م. متفرق کردن، پراکنده کردن، جدا ساختن.

موتەفەکر : افا. متفکر، اندیشمند.

موتەقەلب : افا. متقلب، حقەباز، دغلکار.

مۆتەکه : ا. حالتی در خواب که گرانی بدن چنانست که هیچ حرکتی تا بیداری تمام ممکن نیست.

موتەکەبر : ص. متفکر، مغرور.

موتەنەفر بوون : م. متنفر بودن، نفرت داشتن، کینه از کسی در دل داشتن.

موجاز : امف. مجاز، مأذون، رخصت داده شده، اجازەدار.

موجازات : مجازات، سزا، پاداش، کیفر، قصاص.

مۆجب : موجب، دلیل، علت، باعث، مایه.

موجزه : ا. معجزه.

مۆجگاری : امص. آموزش، یاد«دادن»،

پند، اندرز، نصیحت.

مۆجیاری : نک . مۆجگاری.

موجەرەد : ص. مجرد، تنها، مطلق، عزب، مفرد.

موجەسەمە : ا. مجسمە، پیکرە، تندیس.



مۆچ : ا. ماچ، بوسە.

مۆچ : ص. آدم اخمو، ترشرو.

مۆچانن : یاد دادن، آموزش دادن، پند دادن، نصیحت کردن.

مۆچرك : نک . مووچرك.

مۆچك : امصغ، (ز). پیمانە کوچك.

مۆچ کردن : م. ماچ کردن.

مۆچ کرن : م. گوش خواباندن چهار پا ازترس.

مۆچکە : ص. آموزگار، ناصح.

مۆچیاری : نک . مۆجگاری.

مۆچیاری کردن : نک . مۆچانن.

موحاکمە : ا. محاکمە، دادرسی.

موحبەت : امص. محبت، دوستی.

موحتاج : امف، ص. محتاج، نیازمند.

موحتەرەم : امف، ص. محترم، ارجمند، گرامی، عزیز.

موحەسڵ : افا. محصل، شاگرد مدرسە، دانشجو، دانش آموز.

موحەلل : افا. محلل.

مۆخ : ا. مغز استخوان، مغز.

موخالف : افا. مخالف، ضد.

موختەسەر : امف، ص. مختصر، کوتاه، کوتاه شده.

موختەلف : افا. مختلف.

موخشوڵ : امف. مشغول، درگیر.

مۆخل : ا، (ز). الك، غربال، غربیل.

موخلس : افا، ص. مخلص، چاکر، ارادتمند، مرید.

موخوڕ : ا. واجبی، نورە.

موخولیات : ا. مالیخولیا.

موخومازی : ا. نخاع شوکی.

مودارا : امص. مدارا، سازش، نرمی، ملاطفت.

مۆدنە : ا. چوب سیگار.

مودەت : ا.مدت، زمان، وقت.

مودیر : افا. مدیر، مسؤول، سرپرست، ادارە کنندە، گردانندە.

مۆر : ا. مهر.

مۆر : ا. موریانە، حشرەای از راستە آرکیپترها نزدیك بە راستە رگبالان.

مۆر : ا. رنگ بنفش، بنفش.

مۆڕ : ا. چشم غرە، نگاە خشم آلود.

موراقبەت : مراقبت.

مۆڕ بردنەوە : م. چشم غرە رفتن، نگاە خشمگین انداختن.

مۆڕ بوونەوە : نک . مۆڕبردنەوە.

مـۆر کـردن : م. مهر کردن، ممهور ساختن.

مۆرك لەخۆنان : م. خود را گرفتن، خود را بیش از آنچه هست نشان دادن.

مور کومایه : امص. سنگینی، گرانی، حرمت و عزت، وقار، آهستگی، آرامش.

مـۆره : ا. مهره، مهرهٔ پشت و ستون فقرات.

مـۆره : ا. الوار، چوب بریده، ریشه درخت از زمین در آمده.

مۆره : ص. امرد.

مورەبەع : ا. مربع، چهار ضلعی، چهار گوشه.

مـورەتـەب : امف، ص. مرتب، منظم، ترتیب داده شده.

مورەدەد : امف، ص. مردد، دودل.

مۆرەقە : ا.شپشك غلات، حشره‌ای از راسته نیم بالان.

مۆرە مۆر : امر. زمزمه، زیر لب آواز «خواندن».

مۆری : ا. چلواو.

مۆریان : ا. شپش، حشره‌ای از راسته نیم بالان بدون دگردیسی.

مۆریانه : موریانه.

مۆریانه : ا. موریانه.

موریشی : ا، (با). گندم بهاره.

مۆریله : نک . میرووله.

مۆز : ا. موز، بانانا.

مۆز : ا. یك نوع زنبور.



مۆز : ا. یك نوع مگس خونخوار،خرمگس.

مـۆز کـردن : م. گهگیری کردن، لج کردن، عصبانی شدن.

موزمَن : ص. مزمن، کهنه.

مـوزه خـرەف : امف، ص. مزخرف، مهمل، بیهوده، ناروا، حرف مفت.

مۆزەخانه : امر. موزه.

مۆزیك : ا، (ز). گوساله دو ساله.

مۆزیقا : ا. موزیك، موسیقی.

مۆزیقەچی : ص مر. موزیسین.

موژده : نک . مزگانی.

مۆژگاری : نک . مۆجگاری.

مۆژیار : نک . مۆچکه.

مۆژیاری : نک.مۆجگاری.

موسابقه : امص. مسابقه، آزمون، پیشی.

موستەقیم : ص. مستقیم، راست، سرراست، درست.

موسوڵمان : ص، ا. مسلمان،مسلم.

موسن : ص. مسن، معمر، پیر، کهنه، سالدار، سالخورده.

موسەتەح : ص. مسطح، پهن، هموار.

موسەلەح : امف،ص. مسلح.

موسەلەت : ص. مسلط، چیره، غالب.

موسهل : افا، ا. مسهل، کارکن.

موشکڵ : ص. مشکل، دشوار، سخت.

موعاشرەت : امصـ. معاشرت، آمیزش، اختلاط، آمد و شد.
موعالجه : امصـ. معالجه، مداوا.
موعاهده : امصـ، ا. معاهده، پیمان، عهد.
موعاینه : معاینه، آزمایش، بازدید.
موعجزه : ا.
موعەرەفی کردن : م. معرفی کردن، شناساندن.
موعەلم : افا. معلم، استاد، آموزگار، دبیر.
موعەما : ا. معما.
موغازه : ا. مغازه.
موّغەره : ا. تیره پشت، ستون فقرات.
موغه یری : ا. بخاری دیواری، شمینه.
موفت : نک . مفت.
موفتخۆر : نک . مفتخور.
موفته : نک . مفت.
موفلس : ص. مفلس، بی چیز، ندار، فقیر، بی خانمان.
موفەتش : افا. مفتش، بازرس، کارآگاه.
موفەڕەك : افا. متبرك.
موفی : ص. مفید، قابل استفاده.
موقابڵ : افا، ص. مقابل، روبرو، مساوی، برابر، معادل، برعکس.
موقاتعه : ا.مقاطعه، کنترات.
موقرایی : ح مصـ. تیرگی، آلودگی، گل آلودی.
موقەسر : افا، ص. مقصر، اهمال کار، گناهکار، خطا کار، مجرم، بزه‌کار.
موك : ص. مك، درست، قاطع.
موّل : ا. محل تجمع ماهی در زمستان.
موّڵ : جمع، مجموع، فراهم، سرهم.
موّڵ کردن : م. جمع کردن، سرهم کردن، روی هم ریختن.
مولاقات : امصـ. ملاقات، دیدار، مواجهه، رویارویی، برخورد.
موّڵدان : م. جمع کردن، روبهم ریختن، سرهم کردن.
موّلگه : ا. جای جمع کردن حشم.
موّله : ا، (ز). گل آماده برای اندود بنایی.
موّلەت : ا. مهلت، فرصت، درنگ.
موّلەق : ص. زیاد، فراوان، بسیار.
موّلەق : امفـ، ص، ا. معلق، آویزان، جستن به هوا.
موّله کردن : م. اندودن به گل.
موّم : ا. موم.
موّم : ا. شمع.
موّمدان : امر. شمعدان.
مومکن : افا. ممکن، مقدور، میسر، عملی، شدنی.
موّمن : ص. مؤمن، باایمان، متدین، دیندار، معتقد.
موّمنایی : نک . موّمیایی.
موّمیایی : ا. مومیایی.
موّمینه : ا. مشمع.
موّن : ص. ترشرو، اخمو.
موناجات : مناجات، دعا، راز و نیاز، نیایش.

موناسب : ص. مناسب، جور.
مونافق : ص. منافق، دورو، مزور، ریاکار، مفسد.
مونتەزر : افا. منتظر.
مونشی : افا. منشی، نویسنده، میرزا.
مونەزەم : امف. منظم، مرتب، نظم داده شده.
موو : ا. مو، موی، زلف، گیس، گیسو، ترك استخوان.


موو

مووبڕ : ص مر. تخته‌هایی که چنان بهم جور شده و چسبیده باشند که منفذ و محل عبور هوا نداشته باشند.
مووتاو : افا. کسی که از مو نخ و از نخ مویی بافته‌هایی می سازد.
مووچ : ا. مچ.
مووچاخ : ا. کلاه گیس.
مووچاندن : م. خم کردن، کج کردن.
مووچانن : نک . مووچاندن.
مووچاننەوە : نک . مووچاندن.
مووچانەوە : نک . مووچاندن.
مووچ بەن : امر. مچ بند، وسیله‌ای که به مچ بسته شود.
مووچ پێچ : امر. مچ پیچ.
مووچرك : ا. چندش، خواب اعضاء، مورمور.
مووچ مووچ کردن : م. نوك زبان را با زدن به سقف دهان به صدا در آوردن.
مووچنك : امصغ، (ز). مووچین.
مووچە : ا. بسته، مقداری از غذا که در نان پیچیده شده.
مووچە : ا. مچ.
مووچە : ا. قسمتی از زمین که برای شخم در نظر گرفته شده است.
مووچەخوەر : امف، ص. کسی که از طرف دیگری تغذیه و تأمین می شود در نتیجه فرمانبراوست، فقیر، مستمند.
مووچیا : ا. مچ پا.
مووچیا : نک . مووچیاگ.
موچیاگ : امف. خم شده، مایل، کج شده.
مووچیانەوە : م. خم شدن، مایل شدن، دولا شدن.
مووچین : امر. موچین.
مووخۆرکە : امر. موخوره.
موودار : ص مر. مودار، چشمی که مو در آورده باشد.
موودنە : نک . مۆدنە.
مووده : ص، (ز). پهلوان، زورمند.
موور : ا. الوار، تنه درخت.
موور : ا. مهره، یك رج از چینه دیوار چینه‌ای.
موور : ا. سربه مهر.
موور : ا، (ه). گوشه، کنج.
مووڕاسەو بوون : م. موی بر اندام راست شدن از ترس و هیجان.
موورگ : ا. مهره، خرمهره.
موورنان : م. مهر گذاشتن بر چیزی برای اینکه دستکاری نشود.
مووروو : نک . موورگ.

مووروو کەرانە : امر. خرمهره.
مووره : نک . موورگ.
مووره سەنگ : امر. مهره سنگ.
موورەغە : ا. تیره پشت، ستون فقرات.
موورێس : افا. کسی که موی می ریسد و از آن نخ می سازد.
مووز : ا. زنبور.
مـووزك : ا، (ز). نوعی کفش، کفش سرخرنگ.
مووزیقانچی : ص. موزیسین، ساززن.
مووسایی : ص نسب، ا. یهودی، جهود، کلیمی.
مووس پێچ : نک . مووچ پیچ.
مووسڵدان : امر. زهار.
مووسم : ا. موسم، فصل، زمان، هنگام، وقت.
مووسیر : ا. موسیر، گیاهی از تیره سوسنی‌ها.
مـووش کـردن : م. آرام و غـمـگـین نشستن، ساکت ماندن، قهر کردن، تنها نشستن.
مـووشـن : ص. کـسـی کـه زیـاد تـنـهـا می ماند یا قهر می کند یا ساکت می نشیند.
مووشـه : امص. جستجو، دنبال چیزی «گشتن»، بو کشیدن، دنبال خوراکی بو «کشیدن».
مووشەدەمە : امر. دم کوره آهنگری.
مووشەك : ص. شکمو، شکم پرست.
مووشه کردن : م. جستجو کردن، دنبال خوردنی گشتن.
مووکێش : نک . مووچین.
مووگڕ کردن : نک . مووڕاسه و بوون.
مـوول : ص، ا. مـول، فـاسـق زن، حرامزاده.
مـووڵەت : ا. مهلت، زمان، فرصت، ضرب‌الاجل، فرجه، وقت.
مووڵەگی : ص، ا. مول، بچه نامشروع، بچه زود بدنیا آمده.
مووم : نک . موم.
موونك : ا، (ز). مفاصل انگشت.
مووه : ا. موی داخلی پلك.
مووه : ا. لبه تیز تبر و تیشه و داس.
مووەڕزە : نک . مووخۆرکە.
مووی : ا، (ز). نوعی سربند مردانه.
موەقەتی : ص نسب. موقتی، عاریتی.
مـوهـم : ص. مـهـم، خـطـیـر، بـزرگ، عمده، زیاد.
مـوهـمـەڵ : ص. مـهـمـل، مـزخـرف، بی معنی، عاطل، باطل، بیکاره.
موهەیا : ص. مهیا، آماده.
موینه : ص نسب. مویی، موین، چیزی که مو زیاد دارد.
مویین : ص نسب. موین، مویی، چیزی که از مو ساخته شده باشد.
مه : نه، علامت نفی که بر سر افعال می آید.
مهاردێ : ا، (ه). وسیله‌ای ساخته از سبد که به دور آن پارچه پیچند و به کمك آن نان بر تنور زنند.



مووشەدەمە

مهانه : ا. بهانه.
مه‌ئموور : ص، ا. مأمور، فرستاده، متصدی، مسؤول.
مه‌بادا : مباد، نباد، نشاید، نکند.
مه‌بال : ا. مبال، آبریز، مستراح.
مه‌بڵه‌غ : ق، ا. مبلغ، مقدار، اندازه، میزان.
مه‌بهووت : ص. مبهوت، مات، گیج، مالیخولیایی.
مه‌به‌س : نک . مه‌به‌ست.
مه‌به‌ست : امف، ا. خواسته، طلب شده، هدف، دلخواه، مقصود.
مه‌ت : ا. عمه.
مه‌تا : ا. متاع، کالا، جنس، چیز.
مه‌تاره : ا. فلاسك، ترموس.
مه‌تاع : نک . مه‌تا.
مه‌تاڵ : ا. سپر.
مه‌تره‌باد : ا، ص، (ز). چرچی.
مه‌تره‌ق : ا. منتشا.
مه‌ترسی : ترس از چیزیکه اتفاق نیفتاده.
مه‌ترۆك : امف. متروك، ترك شده، واگذاشته، مانده از مرده به جای.
مه‌تره‌لۆز : ا. مسلسل.
مه‌تره‌لوێز : نک . مه‌تره‌لۆز.
مه‌تك : (ز)، نک . مه‌ت.
مه‌تن : ا. متن.
مه‌ته : ا. مته.
مه‌ته‌ڕێز : ا. سوراخهاییکه در دیوار برج جهت نگهبانی و تیراندازی تعبیه شود.
مه‌ته‌ڵ : ا. معما، چیستان، لغز، مسئله.
مه‌ته‌ل : نک . مه‌ته‌ڵ.
مه‌ته‌ڵه‌ك : متلك، گوشه، هزل.
مه‌تی : ا. عمه.
مه‌تیه : ا. عمه.
مه‌جار : ا. مجار، مجارستان.
مه‌جاڵ : ا. مجال، فرصت، زمان.
مه‌جانی : ص. مجانی، مفت.
مه‌جبوور : امف. ناگزیر، ملزم، ناچار، درگیر، بی اختیار.
مه‌جرۆح : امف. مجروح، زخمی.
مه‌جمه‌ع : ا. مجمع.
مه‌جمه‌عه : ا. مجمعه، مجموعه.
مه‌جنوون : ص. دیوانه.
مه‌جووس : ص. مجوس، گبر، آتش پرست، پیرو دین زرتشت.
مه‌جهوول : امف. مجهول، ناشناخته، نامعلوم، نادانسته.
مه‌چه‌ك : ا. مچ دست.
مه‌حاڵ : امف، ص. محال، غیرممکن.
مه‌حاڵ : محال، اقلیم، نواحی، اطراف، محلها.
مه‌حبووب : امف، ص. محبوب، عزیز، گرامی، دوست.
مه‌حجووب : امف، ص. محجوب، پوشیده، کمرو.
مه‌حچه‌چه : ا. خرنوب.
مه‌حدوود : امف. محدود، منحصر.
مه‌حرف : الۆاری که به کار نجاری گرفته شده است.


مەحچەچە

مەحرووم : امف. محروم، بی نصیب.

مەحرەم : ا. محرم،زن، زوجه.

مەحرەمانە : ق. محرمانه، سری، مخفی، پوشیده.

مەحز : محض، بەخاطر، برای، مطلق، صرف، خالص.

مەحسووس : امف. محسوس.

مەحسووڵ : **امف، ا. محصول، حاصل، میوه، بار، ثمر، نتیجه، بازده، فرآورد، دست آورد، ساخت، به دست آمده.**

مەحشەر : ا. محشر، رستاخیز، قیامت، روزجزا، محل گرد آمدن.

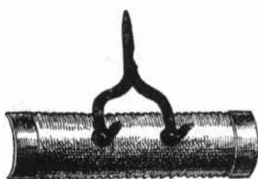
مەحف : ص.محو، منسوخ، نابود، پاك شده، از میان رفته، زدوده، گیج.

مەحفە و بوون : م. محو شدن.

مەحفیرك : (با)، نک . مافوور.

مەحکەم : ص، ق. محکم،قایم، استوار، پابرجا، ثابت، بااراده.

مەحەس : ا. قشو.



مەحەك : ا. محك، آزمایش.

مەحەل : ا. محل، جای، **مکان، پست،** شغل.

مەحەڵنیان : م. **محل گذاشتن، توجه** کردن به کسی.

مەحەلە : **ا. محله، کوی، برزن،** کوچه.

مەحەلەق : **ا. معلق، وارو،** درهوا **«جهیدن».**

مەخابن : **(با)، نک . مخابن.**

مەختە : **ا. پیمان، طی، قرارداد، عقد.**

مەختەر : **ا، (ز). مهتر، نگهدارنده اسب و مادیان.**

مەخسووس : ص. مخصوص، ویژه.

مەخسەرە : ص. مسخره.

مەخشەڵ : ا. آتش فروزان.

مەخشەڵان : ا. آتش فروزان، آتش بازی، آتش سوزی.

مەخلۆق : امف. مخلوق، آفریدهِ، مردم.

مەخلووت : امف. مخلوط، آمیخته.

مەخمەر : ا. قدیفه.

مەخمەڵ : ا. مخمل.

مەخمەڵەك : ا. مخملك، بیماری **مخملك.**

مەخەر : ا. زمین صاف و بزرگ.

مەخەل : ا، (با). استراحتگاه **نیمروز گلهٔ** حشم که خنك است و **سایه دارد.**

مەد : مَد، ~ .

مەداخڵ : ا. مداخل، درآمد، عایدی، حقوق.

مەدح : امص. مدح، ستایش، تمجید.

مەدرەب : ا. جنگل ممنوع.

مەدرەب : ا. زمین جلو آب، زمین برآب.

مەدرەسە : ا. مدرسه، دبستان، دبیرستان، آموزشگاه، مکتب.

مەدفووع : امف. مدفوع، دفع شده.

مەدفینی : ا. خورش، خورشت.

مەدلوول : امف، ا. مدلول، معنی، مفهوم، دلالت کرده شده.

مەدەد : امص. مدد، یاری، کمك، یاوری.

مەدەدکار : ص فا. مددکار، یاور، کمك کننده.

مەدەر : امص، (ز). خواست، درخواست، دعا، تضرع، التماس، میل، رغبت، آرزو.

مەدەك : (ز)، نک. ماداك.

مەدهۆش : امف. مدهوش، بیهوش.

مەڕ : ا. محل بز و گوسفند کوهی، غار، کنده طبیعی.

مەڕ : میش بالغ.

مەڕ : ق. میزان، اندازه، قدر.

مەر : مگر.

مەڕ : ا، (ز). بیل.

مەرافێعە : ا. مرافعه، دعوا، نزاع، تعقیب قانونی.

مەراق : ا. غم، غصه شدید.

مەراق کردن : غصەدار شدن، غمگین شدن.

مەراڵ : ا. آهو، غزال.

مەرتاندن : م. تحریك کردن، تحریض کردن، خروشاندن علیه کسی یا چیزی، کیش دادن.

مەرتووب : امف، ص. مرطوب، نمناك، نمور، تر، نم‌دار.

مەرتەبە : ا. مقام، مرتبه، محل، جاه.

مەرتەبە : ا. مرتبه، دفعه، نوبت.

مەرج : مرج، شرط، پیمان، مسابقه.

مەرجان : ا. مرجان، بسد.

مەرجانی : ص. مفت، مجانی، رایگان.

مەرحەبا : اص. مرحبا، آفرین، زه.

مەرحەمە : ا. هوله.

مەرحەمەت : امص. مرحمت، لطف، توجه، عنایت، مهربانی، شفقت.

مەرخوز : ا. مُرغز، نوعی بزباموی قهوه‌ای.

مەرد : ص، ا. مرد، جوانمرد، جنس نر انسان.

مەرداسەنگ : نک. مرداسەنگ.

مەردانە : ص، ق. مردانه؛ دلیر، شجاع.

مەردانەگی : ح مص. مردانگی، دلیری، شجاعت، جوانمردی.

مەردایەتی : نک. مەردانەگی.

مەردم : ا. مردم، مخلوق، بشر، اشخاص.

مەردوم : نک. مەردم.

مەردم ئازار : ص مر. مردم آزار.

مەردم دار : ص مر. مردم دار.

مەردوود : امف. مردود، رفوزه، رانده شده.

مەڕده : نک. مردگ.

مەرده زینه : امر. کومه، چاله مخفیگاه، پنهانگاه شکارچی.

مەردەشۆر خانه : امر. مرده شوی خانه.

مەردەنگی : ا. مردانگی.

مەردەماڵ : امر. مال بی صاحب، حشم بی جان.

مەردی : ح مص، ا. مردی، مردانگی، بلوغ، شهامت، قوه مردی.

مەرز : ا. مرز، حد، سرحد، حاشیه، کنار، حدود.

مەرزه : ا.مرزه، گیاهی از تیره نعناعیان با ساقه‌های متعدد.



مەرزەنجۆش : امر. مرزنگوش، مرزنجوش، گیاهی از تیره نعناعیان با ساقه‌های متعدد.

مەرزەوان : ص مر، امر. مرزبان، سرحددار.

مەرزەڵ : امر، (ز). آرامگاه، قبر، گور، آرامگاهی که زیارتگاه باشد.

مەرس : ا. گاو شخم.

مەرس : ص. آدم ساکت و آرام و غمزده.

مەرس کردن : م. دلگیر کردن، رنجاندن.

مەرغوزار : امر. مرغزار، چمنزار، علفزار.

مەر غووب : ص. مرغوب، باب طبع.

مەرقەد : ا. مرقد، قبر، آرامگاه، مقبره.

مەڕك : ا، (با). بیل.

مەرکانه : نک. مەڵکەنی.

مەرکەز : ا. مرکز، میان، وسط، میانه.

مەرگ : ا. مرگ، فنا، نیستی، موت.

مەرگ بڕین : م. کشتن، کاری را بریدن و بخوبی به انجام رساندن.

مەرگ و میر : امر. مرگ و میر.

مەرگەماسی : امر. کچوله، گیاه مرگ ماهی.

مەرگە مووش : مرگ موش.

مەرگەمەله : ا. دست و پازدن غریق در حال غرق شدن، نوعی شنا.

مەڕمەڕ : ا. مرمر، سنگ مرمر.

مەڕمەڕ : ا. تیله.

مەرمەریشۆك : ا. سوسمار.

مەڕە : ا. بیل.

مەڕە : ا. پناهگاه کوهستانی و طبیعی حشم، غار.

مەڕە : ا. نوعی زنبور عسل کم کار و کم بار.

مەرەبا : ا.مربا.

مەڕەبێرە : ق. زمان آمدن گله جهت دوشیدن شیر.

مەرەخەس : امف، ص. مرخص، رها، آزاد، خلاص، اذن داده شده، رخصت داده شده.

مەرەز :ا. مرض، ناخوشی، بیماری، کسالت، درد.

مەرەزە : ا. برنج سبز درو نشده.

مەرەس : ا. طوق یا طناب گردن تازی.

مەڕە سوورە : نوعی قوچ وحشی.

مەرەك : ا. کاهدان.

مەرەکەب : نک . مەرەکەف.

مەرەکەف : ا. مرکب، جوهر.

مەڕەکیوی : امر. میش وحشی.

مەرهوونە : امف. گرونهاده، مرهون.

مەرهەم : ا. مرهم.

مەرێز : ص. مریض، بیمار، ناخوش.

مەرێز خانە : امر. مریضخانه، بیمارستان.

مەرێس : زیبایی، قشنگی.

مەزات : امص. حراج، مزایده.

مەزاتخانە : امر. دلالخانه، محل حراج.

مەزاح : امص. شوخی، مزاح، بذله، لطیفه.

مەزاختن : م، (ز). از میان بردن، فنا کردن، برباد دادن.

مەزاختن : م، (با). خرج کردن.

مەزار : ا. مزار، قبر، زیارتگاه، مرقد، گور، آرامگاه.

مەزاق : ا. مذاق، چشایی.

مەزاق : نک . مەزاح.

مەزخاندن : نک . مەزاختن.

مەزد : ا. نور گیر، روزن، دریچه.

مەزرا : ا. مزرعه.

مەزرات : ا، (ه). نزاع، ستیزه، مناقشه، گفتگوی تند، مجادله.

مەزرۆکە : ا، (ز). سبدی که بدور آن پارچه پیچیده و برای زدن نان به تنور بکار رود.

مەزرە : ا. مزرعه، کشتزار.

مەزرەعە : ا. مزرعه، کشتزار.

مەزرێح : فرفره چوبی که بچەها بر زمین زنند بچرخد و از آن صدا در آید، گردنا.

مەزلۆم : امف. مظلوم، ستمدیده.

مەزمەزە کردن : م. مزمزه کردن، چشیدن.

مەزن : ص. بزرگ، پیشوا، سرکرده.

مەزناهی : ح مص. بزرگی، عظمت.

مەزند : نک . مەزن.

مەزندە : نک . مەزەنە.

مەزنی : نک . مەزناهی.

مەزووکە : مارمولك.

مەزە : ا.مزه، طعم، چاشنی، لذت، لطف.

مەزەب : ا. مذهب، کیش، آئین، سروش.

مـەزەبـزووتـن : م. آرزو کـردن، خواستن، دوست داشتن.
مـەزەدار : ص مر. مزەدار، بامزە، خوشمزە.
مـەزەدان : م.مزە دادن، لـذت دادن، خوشمزە بودن.
مـەزەڕەت : ا. مضرت، زیان، خسارت، ضرر.
مـەزە کـردن : م. چشیدن، مزە کردن، زبان زدن.
مەزە کردن : نک . مەزە دان.
مەزنوون : امف. مظنون، مشکوك، مورد ظن واقع شدە.
مەزەنە : ا. مظنە، قیمت، نرخ، ارزش، عقیدە و نظر.
مەژگ : ا. مغز.
مەژگە : ا. مغز دانە گردو.
مەژی : (با)، نک . مەژگ.
مەژی : ا، (ز). سَر.
مـەس : ص. مـسـت، مـی گـسـار، سرخوش، لول، پاتیل.
مەساحەت : ا.مساحت، وسعت، پهنە.
مەساسە : ا. قطعە آهن پهنی بر سر چوب کە زارع هـنـگـام شـخـم گـل چسبیدە بە گاو آهن و وسایل را با آن پاك می کند.
مەست : نک . مەس.
مەست بوون : م. مست بودن.
مەستوور : ص. سرخوش، سرمست.
مەستی : ح مص. مستی.

مەسخەرە : ص. مسخرە، مقلد، دلقك.
مەسخەرەبازی : ح مص. مسخرە بازی، تقلید.
مەسخەرە کردن : م. مسخرە کردن.
مەسکەن : ا.مسکن، خانە، منزل، محل سکونت.
مەسلوول : امف. مسلول.
مەسڵەحەت : ا. مصلحت، صواب، صلاح،سیاست.
مـەسـە : ا. قـطـعـە پـولاد صـافـی کـە گوشتکاران برای تیز شدن کارد خود را بە آن می مالند.
مەسە : ا. خاك انداز آتش.
مەسەب : ا. جایی کە کبك دام یا کبك خوانا قرار دادە می شود تا کبکهای دیگر جمع شدە بە دام افتند.
مەسەڵە : ا.مسئلە، مشکل، اشکال، سؤال، دشواری.
مەسی : ح مص. مستی، سرخوشی.
مەسێ : نک . مەسە.
مەسی : ا. کاردك کە با آن خمیر از جای خمیرگیری جمع کنند.
مەسێحی : ص نسب. مسیحی، عیسوی.
مەسین : ص نسب. مسین، مسینە، ساختە از مس.
مەسینە : ا. آفتابە مسی یا لولهنگ.
مەش : ا، (ه). پشە.
مەشتووك : ا. مشتوك.
مەشتە : ا. کوز، جوی کوچکی جهت آبیاری بوتەهای تنباکو یا


مەش

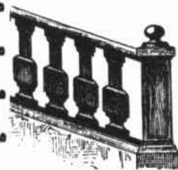
گوجەفرنگی.

مەشرق : ا. مشرق.

مەشرەبە : ا. مشربە، آبخوری.

مەشعەڵ : ا. مشعل.

مەشغووڵ : امف. مشغول، درگیر، سرگرم.



مەعجەر

مەشغەڵە : ا. مشغلە، کار، شغل.

مەشفەن : ا، (ز). تخت مردە شوری.

مەشق : امف. مشق، تمرین، تکرار، تمرین درس، تکلیف درس.

مەشك : ا،(ز). مشك.

مەشکاڵە : امصغ. مشك کوچك، مشکچە.

مەشکۆڵە : نک . مەشکاڵە.

مەشکە : ا.مشك.

مەشکەژەندن : م. زدن مشك، جنباندن مشك برای گرفتن کرە.

مەغشووش : امف. مغشوش، درهم، نابسامان،ناخالص.

مەشوولە : ا. پشە.

مەشوەرەت : امص. مشورت، رایزنی.

مەشە : نک . مەشووڵە.

مەشەقەت : ا. مشقت، زحمت، دشواری، رنج، سختی، بدبختی.

مەشهوور : امف. مشهور، معروف، نامور، نامدار، شهیر، نامی.

مەشی : ا.مگس.

مەشیا : باید، بایستی.

مەعاش : ا. معاش، زندگی، زندگانی.

مەعاف : امف. معاف، عفو شدە، بخشودە شدە.

مەعبەد : ا. معبد، عبادتگاە، پرستشگاە.

مەعجەر : ا. معجر، نردە.

مەعدەن : ا. کان، معدن.

مەعرووف : امف. معروف، مشهور، نامی، نامدار، شناختە شدە.

مەعرەکە : نک . مارەکە.

مەعزەرەت : امص، ا. معذرت، پوزش، معذرت خواهی، عذرخواهی.

مەعسووم : امف، ص. معصوم، پاك، بی گناە، خالی از دغل و ریاکاری.

مەعشووق : امف. معشوق.

مەعکووس : امف. معکوس، برعکس، وارونە.

مەعلووم : امف. معلوم، مشخص، معلوم شدە.

مەعلووم بوون : م. معلوم شدن، معلوم بودن.

مەعمووڵ : امف، افا. معمول، معمول شدە، باب، رسم، مد شدە.

ماعین : ا، (ز). مادیان.

مەعەین : نک . مانەن.

مەعەینی : نک . مانەن.

مەعیۆب : امف، ص. معیوب، عیب دار، عیب دار شدە.

مەغار : ا. غار، کندە، اشکفت.

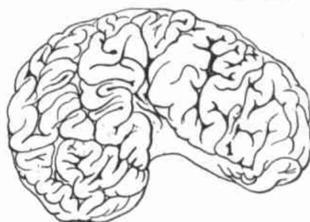
مەغرب : ا. مغرب، باختر.

مەغرور : ص. مغرور، متکبر، خودبین.

مەغز : ا. مغز، مخ.

مەغزی : ا.مغزی، پارچە دراز و نازکی

که در میان آن از درازا نخ کلفتی گذاشته‌اند.



مه‌غز

مه‌غموون : امف. مغبون، فریب خورده.

مه‌غمه‌سه : ا. مخمصه، اشکال، دردسر، گرفتاری.

مه‌غه‌ل : ا، (ز). محل نگهداری حشم در دشت.

مه‌فتوول : ا. سیم، مفتول.

مه‌فره‌ق : ا. مفرغ.

مه‌فسه‌ك : ا، (ز). کفگیر.

مه‌فسه‌ڵ : ا. مفصل، بند.

مه‌فلووك : امف، ص. مفلوك، لاغر، مردنی، بدبخت.

مه‌ڤیژ : ا، (ز). مویز.

مه‌قاش : مقاش، منقاش، انبر.

مه‌قام : ا. مقام، مرتبه، مکان، رتبه، شأن، منزلت، جاه.

مه‌قسوود : امف. مقصود، منظور، هدف، پایان، قصد شده، نیت شده.

مه‌قه‌ست : ا. قیچی، مقراض.

مه‌قه‌ست کردن : م. قیچی کردن.

مه‌قه‌ڵی : ا. منقل.

مه‌ك : ا. نمك.

مه‌کات : ا. مالیات حشم.

مه‌کاره : ا. قرقره نخ.

مه‌کاره : الاغ کرایه شده.

مه‌کاره‌چی : امر. مکارچی.

مه‌کان : ا. مکان، مسکن، جا، منزل، رتبه، مرتبه، مقام.

مه‌کدان : امر. نمکدان.

مه‌کر : ا. مکر، حیله، نیرنگ، فریب، دورویی، کید.

مه‌کرباز : ص فا. مکار، حیله‌گر، فریبکار.

مه‌کر که‌ر : نک. مه‌کرباز.

مه‌کرۆ : امف. مکروه، ناپسند، کراهت داشته.

مه‌کۆ : ا. مکو، ماکو، مکوك.

مه‌کۆك : نک. مه‌کو.

مه‌کوو : نک. مه‌کۆ.

مه‌که‌نه : ص فا. مکنده.

مه‌کی : ا، (ه). نمك.

مه‌کینه : ا. ماشین، تلمبه موتوری، منگنه، پرس.

مه‌کینه‌چی : ص مر. ماشین چی.

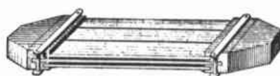
مه‌گه‌ر : مگر، بغیر، جز، غیراز، چطور، آیا.

مه‌گه‌ز : مگس.

مه‌گه‌زه : ا. چشم درد حیوانات که در نتیجه گزش حشرات پیدا شود.

مه‌گه‌س : نک. مه‌گه‌ز.

مه‌گه‌ن : ا. مغناطیس، آهن ربا.



مه گه‌نات : نک . مه گه‌ن.

مه گیرانی : ا. ویار.

مەل : افا، ا. پرنده، بالدار.

مـەڵا : ص، ا. مـلا، آخـونـد، بـاسـواد، معلم، روحانی.

مەلا : نک . مەڵا.

مەڵا بانگان : ق، ا. صلوة صبح، شفق، اذان صـبـح، زمـانـی کـه اذان گـفـتـه می شود.

مەڵا بەزێن : ص مر. باصلابت، باسواد، حرّاف، ناطق، جسور.

مەلاح : ص. ماهر، استاد.

مەلاحی : اص. مهارت، استادی.

مەڵاخۆر : ص. ارزان، ملاخور.

مەلاس : ص مف. چسبیده به زمین، مانند الاغی که می خوابد و بلند نمی شود.

مەڵاشك : ا. ملاج.

مەڵاشگ : ا. ملاج.

مەڵاشو : ا. ملاج.

مەلافه : ا. ملافه، ملحفه، شمد.

مەلاقه : ا. ملاقه.

مەڵاك : نک . مێلاك.

مەڵاك کردن : چشیدن، مزه کردن، طعم کردن، زبان زدن، خوردن.

مـەڵامـەت : امصـ. مـلامـت، سرزنش، نکوهش.

مـەڵاو : ا. آرد آبی که با نمك به حشم خورانده می شود.

مەلایه‌که : ا. ملایکه، فرشته‌ها.

مەڵبەند : نک . مەڵوەن.

مەڵحەم : ا، نک . مەلهەم.

مەڵکەنی : ا. دم کنی، وسیله‌ای سبدی که به دور آن پارچه پیچیده شده و درِ دیگ پلـو گـذارده مـی شـود تـا دم بکشد، در دیگ سفالی.

مەلمەل : ا. ململ، نوعی پارچه نازك.

مەڵۆ : ا. دسته‌های دروشده علف.

مەڵوا : نک . مەلوەن.

مەڵۆتکه : ا. نوزاد قنداق «غنداق» شده.

مەڵوو : نک . مەڵۆ.

مەلووچك : ا. گنجشك.

مەلوول : امف، ص. ملول، غمگین، ماتم زده.

مەلوولاو : نک . مەڵاو.

مـەڵوەن : امر. مکان، منزل، قرارگاه، خانه، مسکن، مأوا.

مەله : ا. شنا، مله، آب بازی.

مەلەس : ص. ملس، میخوش، ترش و شیرین.

مەلەس : ا. نوعی پارچه ابریشمی نازك.

مەلەڤان : ص. شناگر، ملهوان، آب باز.

مەله کردن : م. شنا کردن، مله کردن، آب بازی کردن.

مەله‌کورِ : ا، (ه). ملخ.

مـەلـەوان : ص. مـلاح، آب بـاز، دریانورد، ملوان، شناگر.

مەڵهەم : ا. مرهم، ضماد، ملحم، پماد.

مەلی‌چك : ا. گنجشك.

مـەلـەق : امفـ، ص. مـعـلـق، آویـزان، واژگـون، سـرازیـر، روی هـوا چـرخ

«زدن».

مەم : ا. پستان، پستانك به زبان بچه.

مەمرە ومەژی : غیرممكن، نمیر و زنده و نباش، اصطلاحی كه برای كلام غیرمنطقی گفته می شود.

مەمك : ا. پستان.

مەمك خواردن : م. شیرخوردن بچه.

مەمكەخۆر : ص مر. بچه شیرخوار.

مەمكدان : شیر دادن مادر بچه را.

مەمكدەر : ص فا. زن یا جانور ماده در زمان شیردهی.

مەمك كردن : م. پستان كردن، تعریفی از بلوغ دختران.

مەمكە : نک . مەمك.

مەمكەبەند : امر. پستان بند.

مەمكەخۆرە : نک . مەمك خور.

مەمكە فەرەنگی : امر. پستانك بچه.

مەمڵە : ا. پستان كوچك.

مەمڵەدەمێ : نک . مەمك‌خۆر.

مەمڵەكەت : ا. مملكت، كشور.

مەمنۆع : امف، ص. ممنوع، قدغن، منع شده.

مەمنوون : امف. ممنون، متشكر، سپاسگزار.

مەمۆتێ : نک . مەمڵە.

مەمۆڵە : نک . مەمڵە.

مەمە : ا. پستان به زبان بچه.

مەمە : ا. دانه‌های دراز تسبیح كه در هر رشته دو عدد بیشتر نیست.

مەمەر : ا. منبر.

مەمێ : ا. پستان، پستانك.

مەن : علامت مالكیت و دارا بودن مانند در «دەوڵەمەن» یعنی دولتمند.

مەن : ص. راكد، مانده، متوقف، ایستاده، مات.

مەن : ا. من، واحد وزن، معادل چهار كیلو گرم.

مەنارە : ا. مناره، گلدسته.

مەنتەشا : ا. مطرق، مطرقه، منتشاء.

مەنتەقە : ا. منطقه، ناحیه.

مەنج : ا، (ز). موج.

مەنجووق : ا. منجوق.

مەنجەڵ : ا. قابلمه.

مەنجەڵاو : امر. منجلاب.

مەنجەلۆك : ا، (با). سطل.

مەنجەلۆكە : امصغ. قابلمه كوچك.

مەنجەڵی هەڵم : امر. دیگ زودپز.

مەنجەنێق : ا. منجنیق.

مەنجێڵ : نک . مەنجەڵ.

مەنجیڵە : ا. لك صورت.

مەند : نک . مەن.

مەندۆڵ : ا. پاندول.

مەندۆڵە : زنگوله ریزی كه زنان با پا اورنجن به پا بندند.

مەندوونە : خاك انداز آتش.

مەندی : ا. بوی آب مانده، گندیده.

مەندی : آزادی و رهایی.

مەندیل : ا. مندیل، عمامه سفید، دستمال سر.

مەنزڵ : ا. منزل، مأوا، خانه، مقصد،

یورت، مسکن، مرحله.
مەنزڵگا : امر. منزلگاه.
مەنزەرە: ا. منظره، چشم‌انداز، دورنما.
مەنشوور : امف. مشهور، نامی، شهرت یافته.
مەنع : اصـ. منع، نهی، جلوگیری.
مەنع و ڵومە : امصـ. ملامت، نکوهش، توبیخ، سرزنش.
مەنفەعەت : ا. منفعت، سود، بهره، فایده.
مەنقەڵە : ا. منقل.
مەنقەڵی : ا. منقل.
مەنگ : ص. گیج، مات، مبهوت، مانده.
مەنگوڕ : قومی از کردان.
مەنگوڕ : ص، ا. دختر مانده، ترشیده.
مەنگۆڵە : ا. منگوله.

مەنگەڵ : منقل، آتشدان، مجمر.
مەنگەنە : ا. منگنه.
مەنۆڵە : نک . مەندۆڵە.
مەنە : امف. مانده، باقیمانده، الباقی، پس مانده، پیش مانده، بقیه.
مەنەجیا : نک . مەنە.
مەنەر : ا. لنگر.
مەنەر کردن : م. لنگر انداختن، در جایی ماندن، متوقف ماندن، ماندن.
مەنەرگا : امر. لنگرگاه، اسکله، بندر، منزل، محل توقف.
مەنەنە : (ﻫ)، نک . مەنە.
مەنەوە : (ﻫ)، نک . مەنە.
مەنەی : م، (ﻫ). ماندن، باقی ماندن، پس ماندن.
مەنەیەوە : نک . مەنەی.
مەواجب : ا. مواجب، ماهیانه، شهریه، حقوق، دستمزد.
مەوازب : افا. مواظب، مراقب، نگهبان، متوجه.
مەوافق : افا، ص. موافق، هم عقیده، هم رأی، مطابق، متشابه، مساعد، همراه.
مەوال : ا. مبال، آبریزگاه، مستراح.
مەوج : ا. موج.
مەوج : ا. رختخواب پیچ ساخته از پشم.
مەوجوو : امف. موجود، هستی داده شده، بود، بوده شده.
مەودا : ا. مدت، مهلت.
مەودا : ا. تیزی لبه تیغ.
مەوزوع : امف، ا. موضوع، نهاده.
مەوعزە : ا. موعظه، پند، اندرز، نصیحت.
مەوقەع : ا. موقع، زمان، وقت.
مەویژ : ا. مویز.
مەویژە سەرە : امر. نوزاد قورباغه.
مەه : ا. مانگ.
مەها : ا. میش.
مەهار : ا. مهار، افسار.
مەهار کردن : م. مهار کردن، افسار

زدن.

مەهارەت : امصـ. مهارت، زبردستی استادی، کاردانی.

مەهانە : ا. بهانە.

مەهتاو : امر. مهتاب، مهتاب شب.

مەهدەر : امصـ. خواهش، خواست، درخواست، شفاعت، التماس، تضرع، میل، رغبت.

مەهدەر کەر : ص فا. خواهشگر، شفیع، درخواست کننده، ملتمس.

مەهر کرن : م، (ز). عقد کردن زن برای مرد.

مەهرەبان : ص. مهربان، باعاطفه، با محبت.

مەهك : ا. حیض، عادت ماهیانه زنان.

مەهمێز : ا. مهمیز.

مەهیر : ص مف، (ز). دوغ پخته و غلیظ شده.

مەهینی : ا، (ز). قاطر ماده، ماچه استر.

مهی : ا، (ز). میش.

مەی : نک . مهی.

مەی : ا. می، شراب.

مەی : ا. شتر ماده.

مەیا : (ز)، نک . مەهینی.

مەیان : ا. میدان.

مەیت : ص. میت، مرده، متوفی، درگذشته.

مەیتاوی : امر. مهتابی، اطاق مانندی در اشکوب دوم و در پیش سوی اطاق که سوی بیرونی آن در ندارد، ایوان اشکوب دوم، ایوان.

مەیتەر : ص، ا. مهتر، پرستار اسب.

مەیخانە : امر. میخانە.

مەیخۆش : نک . مەلەس.

مەیخوەش : نک . مەلەس.

مەیدان : ا. میدان.

مەیدان نانەوە : م. آماده کردن میدان برای بازی و مسابقه.

مەیکوت : ا. تخماق.

مەی گەل : امر. گله میش.

مەیل : امصـ. میل، علاقه، آرزو، اشتها، اراده، رغبت.

مەیلان : نک . مەیل.

مەیمان : ص، ا. مهمان.

مەیمانخانە : امر. مهمانخانه، مسافرخانه، هتل.

مەیماندار : ص. مهماندار، میزبان.

مەیمانی : ح مصـ. مهمانی، ضیافت، دعوت.

مەیموون : ا. میمون، بوزینه، عنتر.

مەینەت: ا. محنت، مصیبت، اندوه، غم، غصه.

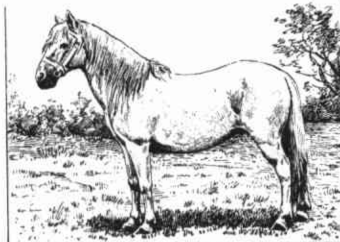
مەینەتی : ص. بدبخت.

مەیۆس : امف، ص. مأیوس، دلسرد، ناامید، دل شکسته.

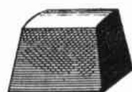
مەیین : م. منجمد شدن، منعقد شدن، قوام آمدن، غلیظ شدن.

مەییو : ص مف. منجمد شده، منعقد شده، قوام آمده، غلیظ شده.

مێ : ا. ماده، مؤنث.
مێ : ا. میش.
میاچەما : امر. پیشانی.
میاچەم تشیا : ص مر، (ه). اخمو، ترشرو.
میاچەم ترشَیا : نک . میاچەم تشیا.
میاچەمدرژیا : نک . میاچەم تشیا.
میانە : ا. میانە، میانە دو نفر.
میانە : ا. میان، میانە، وسط، مرکز.
میانە : ا. قسمت میانی قلیان.
میانە بەیە کادان : م. میانە دو نفر را بە هم زدن، بین دو نفر اختلاف انداختن.
میانەڕەو : ص مر. میانەرو، معتدل.
میاو : اصـ. صدای گربە.
میاوانن : م. میو کردن گربە، صدا کردن گربە.
میاو میاو : اصـ. مئومئو، میومیو، میو، صدای گربە.
مێباز : ص مر. حیز، نظرباز.
مێتاوی : نک . مەیتاوی.
میتر : ا. متر.
مێتکە : ا. اسب کوچك، پونی.



مێتن : م. مکیدن، مك زدن.



مێخ سندان

مێتوکە : نک . مێتکە.
مێتولکە : نک . مێتکە.
میتێل : ا، (ز). کوك دُشك، کوك درشت.
میجك : ا، (ز). توان «کار کردن»، زرنگی و خبرگی «در کار».
مێچکە : ص مصغ. مادە کوچك.
مێخ : ا. میخچە.
مێخ تەوێلە : امر. میخ طویلە، گل میخ.
مێخچە : ا. میخ.
مێخ زەنجیر : نک . میخ تەوێلە.
مێخ سندان : امر. سندان آهنگری.
مێخۆش : نک . مەلەس.
مێخەك : ا. میخك.
مێخەکە : نک . مێخچە.
مێخەکی : ص. رنگ میخك ، بە رنگ میخك.
میداد : ا. مداد.
میداد پاك کون : امر. مداد پاك کن.
میداد تراش : امر. مداد تراش.
میداڵ : ا. مدال، نشان، علامت.
مێر : ص، ا. مرد، آزادە.
میرات : ا. میراث، مردە ریگ، ماترك، بە جا ماندە.
میراتی : ا. ارث، بازماندە از مردە.
میراخوڕ : ص، ا. میرآخور.
میرار : ا. مردار، جسد جانور مردە.
میراس : نک . میرات.
مێرانە : ص. مردانە، شجاعانە.
مێرانی : ح مصـ. مردانگی، رجلیت،

شجاعت.
میراو : ص، ا. میراب، مأمور تقسیم آب.
میرتال : ا، (ز). سپر.
میرچ : اص، (ز). صدای ماچ.
میرخاس : ص، (با). مرد آزاده، آزاد مرد.
مێرد : ا. مرد، همسر زن.
مێرد کردن : م. شوهر کردن.
مێردەزمە : امر. غول بیابان.
مێردی : ح مصـ. مردی، رجولیت، جوانمردی، دلیری، شجاعت.
میرزا : ص. منشی، باسواد، میرزا، نویسنده، دبیر، کاتب.
میرشکار : ص مر، امر. میرشکار، بازبان.
مێرغوزار : ص مر، امر. مرغزار، سبزەزار.
میرغەزەو : ص مر، امر. میرغضب، جلاد.
مێرك : (با)، نک . میر.
مێرگ : ا. مَرغ، چمن، مرتع.
مێرگزار : امر. مرغزار، چمنزار.
میرگزیرکێ : ح مص. قاب بازی.
مێروو : ا. مورچه.



مێروو : ا. آدم، انسان.
مێرو چێر : دوست و برادر.
مێرووستان : امر. لانه مورچه.
مێرووچە : مورچه.
مێرووله : نک . مێرووچە.
مێرووله کردن : م. مور مور کردن اعضاء.
میرنشین : امر. پایتخت، مرکز.
میرەدێ : ص مر، امر. کدخدا.
مێرەوان : نک . مهرەبان.
مێری : نک . مێردی.
میری : ا. حکومت.
مێز : ا. میز.
مێز : ا. ادرار، پیشاب، شاش.
مێز : ا، (ز). ماسه.
میز : ا. ادرار، پیشاب، شاش.
میزان : ق، ا. میزان، اندازه، مقدار، قاعده، برابر.
مێزتن : م. ادرار کردن، شاشیدن.
میزتن : م. ریختن دانه از انبارك به ناودان آسیا و رفتن به زیر سنگ.
مێزدان : امر. شاشدان، آبدان، مثانه.
مێزفك : ا، (با). ناودان.
مێزکرن : م. شاشیدن، ادرار کردن.
میزڵدان : نک . میزدان.
مێزن : ص. شاشو، بچه‌ای که زیاد می شاشد، کسی که مبتلا به سلسله‌البول است.
مێزه چۆڕکێ : ح مص. سلسلة‌البول.
مێزەرە : ا. عمامه.
مێزەرە بەسەر : ص مر. معمم، ملا.
میزەڵ : ص، (ز). بچه‌ای که در جایش ادرار می کند.

مێزبان : نک . مێزتن.

مێژ : ا، (ز). نماز.

مێژ : گذشته، قدیم، قدیمی.

مێژتن : م، (با). مکیدن، مك زدن.

مێژڤه : (ز). گذشته، قدیمی، قدیم.

مێژ کرن : م. نماز کردن، نماز گذاردن، نماز به جای آوردن.

میژۆك : ص فا. بره‌ای که برای شیر خوردن به هر میش در گله می چسبد.

مێژوو : ا. تاریخ.

میژوو : ا. مغز، مخ.

میژووه‌که‌وڵه : ا. کورك، جوش، دمل.

مێژه‌ڵاك : ا. خوشه انگور که دانه بر آن نمانده باشد.



میژوی

میژوی : ا. عدس.

میژوین : ا. آش عدس.

میساب : (ز)، نک . مشته.

میساخه : ا. محل آرد در اطراف سنگ آسیا.

میساس : ا. سیخونك.

میستن : نک . میزتن.

میسمیسك : امر. آبدان، شاشدان، مثانه.

مێش : ا. میش.

مێش : ا. مگس.

مێشان : ح مص. گردو بازی.

مێش په‌ڕ : ق. زمان رسیدن انگور.

مێش تێدان : م. ریختن مگس بر سر چیزی.

مێش ڕه‌وێن : امر. مگس پران.

مێشك : ا. مغز.

مێش کوژ : افا. مگس کش.

مێشکۆڵه : ا. مخچه.

مێش گره : افا. مگس گیر، کاغذ مگس گیر.

مێشن : میشن، چرم پوست بز و گوسفند.

مێشۆ : ص. گیج، مات، هاج و واج، احمق، سفیه.

مێشووله : ا. پشه.

مێشه : ا. بیشه.

مێشه سه‌گانه : امر. مگس سگ.

مێشه‌سی : ا. هوبره.

مێشه‌گیره : امر. عنکبوت.

مێشه‌ڵان : امر. بیشه، درختزار.

مێشه‌مر : امف، ص، (ز). دورانداخته شده، بی فایده، بی مصرف.

میشه‌وش : ا، (ز). عدس.

مێشه‌هه‌نگ : ا. نوعی زنبور درشت بدون عسل.

مێشه هه‌نگوێن : امر. زنبور عسل.



مێڤان :نک . مه‌یمان.

مێڤانخانه : نک . مه‌یمانخانه.

مێڤانی : نک . مه‌یمانی.

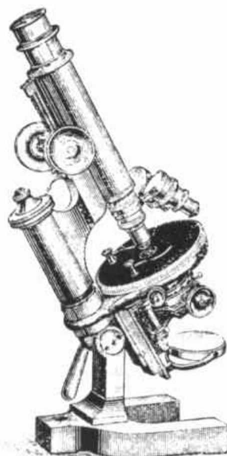
میڤه‌ور : ا، (ز). کدو حلوایی گردن

دراز.

میکانیك : ا. مکانیك.

میکرۆب : ا. میکرب.

میکروسکوپ : ا. میکروسکوپ.



مێکوت : ا. تخماق.

مێگەل : ا. گله میش، گله گوسفند.

مێگەلەوان : ص مر، امر. شبان، چوپان.

مێڵ : ا. میل.

میلاق : ا. نوعی گل لاله کوچك.

مێلاك : ا. قاشق.

مێلاك کردن : م. چشیدن، مزه کردن، طعم کردن.

مێڵ بازی : ح مصـ. میل بازی، نوعی ورزش باستانی.

میل چێوك : امر. میل سرمه.

مێڵدان : امر. سرمه دان.

میلکان : ا. محل استقرار زمستانه.

مێڵ لێدان : م. سرمه کشیدن، میل زدن به چیزی برای بازرسی یا گشودن.

مێڵ مێڵ : ص مر. میل میل، راه راه.

مێلوو : ا. گهواره.

مێلووره : نک . مێرووله.

مێڵ و کلەدان : میل و سرمەدان.

میم : م.

میم : عمه، خاله.

میمزا : امر. بچه خاله یا عمه.

میمك : خاله یا عمه.

میمکەزا : نک . میمزا.

میمکەزاگ : نک . میمزا.

مێمڵ : ص، ص فا. دشمن، مخالف، خورنده.

میمی : عمه، خاله.

مینا : ا. گل مینا.

مینا : ا. شیشه، آینه.

میناکاری : ح مصـ. میناکاری.

مێنگوین : ص، ا. اسب و الاغی که به سن کشش رسیده باشند.

مینەك : ا. الاغی در کاروان که آب و خوراکی بر آن نهاده شده.

مینەکە : ا. انگشتری که از شاخ درست شده باشد.

مێو : ا. مو، رز، تاك.

مێوان : نک . مەیمان.

مێوانخانه : نک . مەیمانخانه.

مێوانی : نک . مەیمانی.

مێوژ : ا. مویز.

مێوه : ا. میوه، ثمره، بر.

میه : میش.

میه : ا. ماده، مادینه.



مێو

ن

ن : ن.

ن : علامت سوم شخص مفرد «غایب».

ن : علامت صفت نسبی و صفت مشبهه.

نا : علامت نفی که به اول فعل می آید مانند «ناخوەم» یعنی نمی خورم.

نا : ا. توان، نیرو، نا.

نا : ا. نای آسیاب.

نا : ا. نم، رطوبت، بوی نا.

نائاشنا : ص. ناشناخته، غریب، بی اطلاع، بی خبر.

نائومێ : ص. ناامید، مأیوس.

نائومێد : نک . نائومێ.

نائومێیی : ح مصـ. ناامیدی، یأس، درماندگی.

نائومێدیی : نک . نائومێیی.

نائەمن : ص، ا. ناامن، آشفته، پر آشوب.

نائەمنی : ح مصـ . ناامنی.

نائەهل : ص. نااهل، ناباب، حرف نشنو، گمراه.

ناب : ص. ناب، خالص، پاك، بی غش.

ناباب : ص. ناباب، ناشایسته، نامطبوع.

نابار : نک . ناباب.

نابالق : ص. نابالغ.

نابوو : ص مف. نابود.

نابووت : نک . نابود.

نابوود : نک . نابوو.

نابوویی : ح مصـ. نابودی، نیستی.

نابووتی : نک . نابوویی.

نابەجا : ص. نابرجا، نابجا، نابرجای.

نابەدڵ : کاری که از روی میل انجام نگرفته باشد.

نابەکار : ص. نابکار، شریر، بدکار، بدکردار.

نابەکام : ص. کام نیافته.

نابەڵەد :ص.نابلد،ناآشنا،غریب،ناشی.

نا بەڵەدی : ح مص. نابلدی، نا آشنایی، ناشیگری.

نابینا : ص. نابینا، کور.

نابینایی : ح مص. نابینایی، کوری.

ناپارێزی : ح مص. ناپرهیزکاری، بی احتیاطی.

ناپاك : ص. ناپاك، پلید، آلوده، ملوث.

ناپاکی : ح مص. ناپاکی، ناتمیزی، پلیدی، آلودگی.

ناپایدار : ص. ناپایدار، سست، فانی، گذرنده، بی دوام.

ناپەسەن : ص. ناپسند، ناخوش آیند، نامطبوع، زشت، مکروه.

ناپەسەند : نک . ناپەسەن.

ناپیا : ص. نامرد، بی مروت، بی حمیت، بی عار، ترسو، جبان، بزدل.

ناپیاگ : نک . ناپیا.

ناپیاگەتی : نک . ناپیاوتی.

ناپیاو : نک . ناپیا.

ناپیاوەتی : ح مص. نامردی، ناجوانمردی، بی مروتی، بزدلی.

ناپیاوی : نک . ناپیاوەتی.

ناتار : نک . ناتاو.

ناتاری : ح مص. نادرستی، نابجایی.

ناتانین : م. نتوانستن، قادر نبودن.

ناتاو : ص. نادرست، حرف نادرست.

ناتر : ا. کارگر حمام.

ناترە : ا. چوبهای کوتاهی که در حد فاصل خرمن و کاه هنگام باد دادن خرمن قرار داده می شود تا از اختلاط کاه و دانه جلوگیری کند.

ناتف : ا. «مش» یا فتیله یا پارچه‌ای که در درون جراحت برای باز ماندن آن قرار داده می شود و هنگام بهبود از آن خارج می سازند.

ناتواو : ص. ناقص، ناتمام، کسر و کم.

ناتۆرە : نک . نەتۆرە.

ناتۆرە بێژ : نک . نەتۆرە بێژ.

ناتەبا : ص. نامیزان.

ناتەبایی : ح مص. نامیزانی.

ناتەمام : نک . ناتواو.

ناتەمیز : ص. ناتمیز، ناپاك، پلید، آلوده، کثیف.

ناتەمیزی : ح مص. ناتمیزی، ناپاکی، پلیدی، کثافت، آلودگی.

ناتەو : ص. ناتو، ناموافق، ناسازگار.

ناتەوان : ص. ناتوان، ضعیف، کم زور، فقیر.

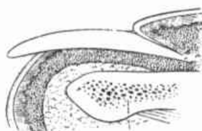
ناتەوانی : ح مص. ناتوانی، ضعف، فقر.

ناتەواو : نک . ناتواو.

ناتەواوی : ح مص. ناتمامی، نقص، کم و کسری.

ناجنس : ص. ناجنس، بدجنس، بدطینت، ناباب، ناهمجنس.
ناجۆر : ص. نامتناسب، ناموافق، ناهماهنگ.
ناجەستە : ص. نادرست، ناميزان، ناهماهنگ.
ناجەسە : نک . ناجەستە.
ناچار : ق. ناگزیر، ناچار، مجبور، لاعلاج، لابد.
ناچاری : ح مصـ. ناچاری، لاعلاجی، ناگزیری، فقر.
ناچە : ا. نایچە، ناوچە، ناودانك آسیا.
ناچیز : ص. ناچیز، اندك، ناقابل، فرومایە، ناکس.
ناچیزە : نک . ناشزە.
ناحەز : ص. دشمن، خصم، ناموافق.
ناحەزی : ح مصـ. دشمنی، خصومت، عدم موافقت.
ناحەساو : ق، ص. ناحق، ناحساب، دروغ، ناروا، نامشروع، بر خلاف عدل.
ناحەق : نک . ناحەساو.
ناخ : ا. وسط، میان، درون.
ناخار : ص. آدم نادرست و متقلب، فریبکار، تند و تیز، سریع، ناتو.
ناخر : ا. رمە حیوانات پا بلند، مانند گاو و اسب.
ناخرقەوان : روز دهم اسفند ماه کە بە جهت سرما از فرستادن حشم بە صحرا خودداری می شود.

ناخلاّف : ق. ناگهان.
ناخوا : ص، ا. ناخدا، کشتیبان.
ناخودا : نک . ناخوا.
ناخۆش : ص. ناخوشایند، ناخوش، مریض، بیمار، ناگوار.
ناخۆشی : ح مصـ. ناخوشایندی، ناخوشی، بیماری، مرض، ناگواری.
ناخۆشین : نک . ناخۆشی.
ناخون : نک . ناخوون.
ناخوون : ا. ناخن.




ناخوون کردن : م. ناخن گرفتن.
ناخوون گرتن : نک .*ناخوون کردن.
ناخوونە : ا. ناخنك، آنچە از خوردنی مردم اندك و مجانی خوردە شود.
ناخوونە : ا. لك چشم، لك قرینە.
ناخوونەك : ا. لك چشم، لك قرینە.
ناخوەش : نک . ناخۆش.
ناخوەشی : نک . ناخوشی.
نادان : ص. نادان، احمق، ابلە، نفهم، جاهل، بی‌معرفت.
نادانی : ح مصـ. نادانی، ابلهی، احمقی، نفهمی، جهالت.
نادوروس : ص. نادرست، غلط، کج، ناراست، دروغگو، بیمار، ناقص، باطل، خاین.
نادوروست : نک . نادوروس.

نادوروستی : ح مصـ. نادرستی، ناراستی، کجی، کذب، بیماری، مرض، نقص، بطلان، تقلب.

نادۆڵ : نک . ناچه.

نادووای : ق. همیشه.

نادیار : ص. غایب، مجهول، ناپیدا، نامعلوم، پنهان، پنهان شده، گم، گم شده.

نادیار بوون : م. غایب بودن، غیب شدن، ناپدید شدن، **نادیار** شدن، گم شدن، مفقود شدن.

نادیاریی : ح مصـ. غیبت، فقدان، نادیاری.

نادیده : ص مفـ، ص. نادیده، نادید، ناپدید.

نادیهار : (ز)، نک . نادیار.

نار : ا. نهر.

ناڕاس : ص. نادرست، کج، آدم متقلب و مکار و فریبکار، شرور.

ناڕاست : نک . ناراس.

ناڕاستی : ح مصـ. ناراستی، نادرستی، کجی، تقلب، شرارت.

ناراو : ا. غم، غصه، اندوه، درد، مرض.

ناردن : م. فرستادن، ارسال داشتن، روانه کردن، روانه ساختن.

نارگیل : ا. نارگیل، درختی از تیره نخلها.

نارگێله : ا. قلیان، لوله قلیان.

نارنج : ا. نارنج، درختی از تیره مرکبان.



نارگیل

نارنجسان : امر. نارنجستان، باغ نارنج.

نارنجۆك : امصغ. نارنجك.

نارنجك : نک . نارنجۆك.

نارنجی : ص نسب، ا. نارنجی.

نارنگی : ا. نارنگی.

ناروەن : ا. نارون، درختی چتری از رده دو لپەییهای بی گلبرگ تیره نارونها.

ناروەند : نک . ناروەن.

نارەحەت : ص. ناراحت، ناآرام، مضطرب، مشوش، آشوب طلب، عصبانی.

نارەحەتی : ح مصـ. ناراحتی، اضطراب، تشویش، عصبانیت.

نارەس : ص. نارس، کال، نرسیده.

نارەته : ا. نعره، فریاد، غرش، تکبیر.

نارەنگی : نک . نارنگی.

ناڕەوا : ص فا. ناروا، غیر جایز، ناسزا، ناشایسته، نالایق، حرام، غیر مشروع.

نارياگ : امف. فرستاده، فرستاده شده، روانه شده، سفیر، ایلچی، پیغامبر، وکیل، گماشته.

ناریعەلی : رنج و زحمت زیاد، آری ناری.

نارێك : ص. نامیزان، نابجا، نادرست.

ناز : ا. ناز، کرشمه، دلال، غنج، عشوه، غمزه.

نازا : ص فا. نازا، عقیم، سترون، بی‌بار، بی‌ثمر.

نازار : ص مر. عزیز، دوست داشتنی.

نازاو : ا. آب اضافی که به محصول داده می شود، آبی که اگر به محصول داده نشود خسارت نمی بیند اما دادن آن محصول را سر زنده‌تر و شادابتر می سازد.

نازباڵش : امر. نازبالش، بالش، متکا، زیرسری.

نازپەروەر : ص مف. ناز پرورده.

نازدار : ص مر. عزیز، کسی که او را دوست دارند.

ناز فرۆشتن : م. ناز کردن، ناز فروختن.

نازك : ص. نازك، لطیف، باریك، ظریف، نغز، قلمی.

نازك دڵ : ص مر. نازك دل، زود رنج، کسی که زود گریه می کند، کسی که زود عصبانی می شود.

ناز کردن : م. ناز کردن، ناز فروختن.

نازك کار : ص شغل. نازك کار.

نازکێشان : م. ناز کشیدن، زحمت کسی را تحمل کردن.

نازکی : ح مصـ. نازکی، باریکی، ظرافت، لطافت.

نازگ : نك . نازك.

نازنامه : امر. لقب، نازنامه.

نازناو : نك . نازنامه.

ناز و نوز : ناز و نوز.

نازه : ا. قسمت زنده ناخن.

نازەنین : ص. نازنین، لطیف، ظریف، دوست داشتنی، گرامی، با ارزش، نفیس، گرانبها، معشوق.

نازی : ص نسب. کسی که ناز می کند، نازو، ناز نازی، پرناز.

نازین : م. نازیدن، نازش کردن.

ناژناس : ص. ناشناس، بیگانه، مجهول، ناآگاه.

ناس : ا. ناس، مخلوطی از توتون و آهك که جویده می شود.

ناساز : نك . ناخۆش.

ناسازگار : ص فا. ناسازگار، مضر، ناسالم، ناگوار، ناپسند، ناموزون.

ناسازی : ح مصـ. ناسازگاری.

ناساغ : نك . ناخۆش.

ناساغی : نك . ناخۆشی.

ناساق : نك . ناخۆش.

ناساقی : نك . ناخۆشی.

ناساف : ص. ناصاف، ناهموار، زبر، چین و شکن‌دار، چروك، چین‌دار.

ناسانن : م. معرفی کردن، شناساندن، آشنا کردن.

ناسایش : ص مف، ا. ناشایست، ناسزا، دشنام، نالایق، ناروا، بیهوده، نامربوط، ظلم، ستم، فسق، فجور.

ناسپاس : ص. ناسپاس، ناشکر، حق‌ناشناس، سفله.

ناسزا : ص فا، ا. ناسزا، ناسزاوار، نالایق، غیر مستحق، دشنام، فحش، کار بد و ناصواب.

ناسزه : نک . ناشزه.

ناسك : نک . نازك.

ناسك بوونەوە : م. نازك شدن، باریك شدن.

ناس کرن : م، (ز). شناختن.

ناسکۆڵە : ص مصغ. نازك و کوچك، ظریف، لطیف.

ناسکی : نک . نازکی.

ناسنامه : امر. شناسنامه، سجل، کارت معرفی.

ناسوپاس : نک . ناسپاس.

ناسۆر : ا. ناسور.

ناسوور : ا. ناسور.

ناسەی : م، (ه). مانع بودن، ماند شدن.

ناسیا : امف. معروف، شناخته، شناخته شده، آشنا.

ناسیار : نک . ناسیا.

ناسیاری : ح مص. آشنایی، شناسایی، آگاهی، علم.

ناسیاگ : نک . ناسیا.

ناسیاگی : نک . ناسیاری.

ناسیاو : نک . ناسیا.

ناسیاوی : نک . ناسیاری.

ناسین : م. شناختن، آشنا شدن، علم پیدا کردن.

ناسینەوە : م. دوباره شناختن.

ناشارەزا : ص. نابلد، ناآشنا، ناشی.

ناشارەزایی : ح مص. نابلدی، ناآشنایی، ناشیگری.

ناشایس : نک . ناسایش.

ناشایست : نک . ناسایش.

ناشایسته : نک . ناسایش.

ناشایسه : نک . ناسایش.

ناشتا : ص، ا. ناشتا، صبحانه.

ناشتا کردن : م. صبحانه خوردن، ناشتایی کردن.

ناشتایی : ص نسب، ا. ناشتایی، صبحانه.

ناشتن : م. کاشتن.

ناشزه : ص. زن نافرمان.

ناشناس : ص. ناشناخته، مجهول، غریب، بیگانه، بی‌اطلاع، بی‌خبر، ناآگاه.

ناشوکر : نک . ناسپاس.

ناشی : افا، ص. ناشی، مبتدی، بی‌تجربه.

ناشیاگ : ص مف، ا. ناشایست، ممتنع، نادرست، ناباب، ناروا، قبیح، مکروه.

ناشیتیی : ح مص. ناشیگری.
ناشیرین : ص. ناشیرین، تلخ، نامطبوع، نامطلوب، رفتار نادرست.
ناشیگەری : ح مص. ناشیگری، بی‌تجربگی، عدم وقوف.
ناعال : ص. چیزی که خوب نیست.
نافرمان : ص. نافرمان، یاغی، سرکش.
نافەرمانی : ح مص. نافرمانی، عدم اطاعت، یاغیگری، سرکشی.
نافەك : نک. نافه‌که.
نافه‌که : ا. خشتك شلوار.
نافەكبڕین : م. اصطلاحی مانند، «خشتك کشیدن» در زبان فارسی.
ناڤ : ا، (ز). ناف.
ناڤ : ا، (با). نام، اسم.
ناڤ ئێش : ا، (ز). شکم روش، اسهال.
ناڤبارك : امصغ، (با). سبد کوچك میوه.
ناڤ برِ : ص فا، ا. میان بر.
ناڤبەن : ا، (ز). میانجی، واسطه، شفیع، داور، حکم، مصلح.
ناڤ بەند : ا. میانه، فاصله، بین.
ناڤ چاف : ا. پیشانی.
ناڤ چاڤ شین : ص، (ز). عبوس، بد اخم، ترشرو، اخمو.
ناڤ چاڤ گرێ : نک. ناڤ چاڤ شین.
ناڤ دا : ا، (ز). درون، اندرون، میان.
ناڤدار : ص فا، (ز). نامدار، مشهور، صاحب نام، معروف.
ناڤك : ا، (ز). ناف.
ناڤماڵ : ا. اثاث البیت، اسباب خانه، وسایل خانه، اسباب منزل.
ناڤنج : نک. ناوەند.
ناق : ا. خرخره، گلو، گلوگاه، حلق.
ناقایل : ص. ناراضی، ناخشنود.
ناقه : ص. ناقص، ناتمام، کم و کسر.
ناقس : نک. ناقز.
ناقۆڵا : ص. ناقلا، ناغلا، زیرك، محیل، گربز، باهوش.
ناقوڵچ : ا، (ز). وشگون، نیشگون.
ناك : ناك، علامتی برای ساختن صفت مانند «خەمناك» غمناك.
ناك : ص. فقیر، لات، بی‌چیز، ندار.
ناکا : ق. ناگهان، ناگاه.
ناکام : ص، ق. ناکام، نامراد.
ناکامی : ح مص. ناکامی، نامرادی.
ناکۆك : ص. ناکوك، نامیزان، ناهم آهنگ.
ناکوڵۆکار : ص. زشت، نازیبا، نادرست، نامیزان، ناهموار، ناصاف.
ناکەس : ص. ناکس، پست، دون، فرومایه، حقیر، رذل.
ناکەسی : ح مص. خواری، پستی، حقارت، رذالت، فرومایگی، نانجیبی.
ناگا : ق. ناگاه، ناگهان.
ناگوزێر : نک. ناچار.
ناگونا : ص. بی گناه، بی‌تقصیر.
ناگوناه : نک. ناگونا.
ناگەوار : ص. ناگوار، ناخوش آیند بدمزه، نامطبوع، ناشایست.
ناڵ : ا. نعل.



ناڵ

نالاندن : نک . نالاننِ.

نالآنن : م. نالیدن، ناله کردن، آه و فغان کردن، شکوَه.

نالآی : (ه)، نک . نالآنن.

نـالایـق : ص. نـالایـق، بـی‌کـفـایـت، بی‌ارزش، کم بهاء.

نالّبه‌کی : ا. نعلبکی، زیر استکان.

نالّبه‌ن : ص فا. نعلبند.

نالّبه‌نخانه : امر. نعلبند خانه.

نالّبه‌ند : نک . نالّبه‌ن.

نالّبه‌ندی : ح مص. نعلبندی.

نالّچه : امصغ. نعلچه، نعلی که به پاشنه کفش زده می شود.

نالّدار : ص مر، امر. یك سمی، تك سمی.

نالّش : امص. نالش.

نالّ کردن : م. نعل کردن.

نالّه : امص. ناله، شکایت، فریاد و فغان، صدای بلند مانند صدای انفجار.

ناله بار : ص. نـامیزان، نـابـار، نـاهـم آهنگ، ناموافق.

نالّه کردن : م. ناله کردن، نالیدن، آه و فغان کردن، شکایت کردن.

نالّه کی : ا. پاشنه کفش.

نالّه‌ین : ا. نعلین.

نالّین : نک . نالآنن.

نام : ا. نام، اسم.

نـامـاقـوولّ : ص. بـی‌ادب، بـی‌تـربـیـت، نـامعقـول، بـی شـرم، حـرف بـیـجـا و بی‌منطق.

نـامـانگووری : ح مص. نداری، فقر، بی‌چیزی.

نامدار : ص فا. نامدار، متهوّر، صاحب نام.

نامراد : نک . ناکام.

نامرادی : نک . ناکامی.

نامنایره : م، (ه). پایین کشیدن، پایین آوردن.

نامۆ : ص. غریب.

نامۆیی : ح مص. غریبی، غربت.

نامۆیی : ح مص. خوابیدگی دست و پا و اعضاء در نتیجه حرکت نکردن.

نامه : ا. نامه، کاغذ، رقعه.

نامه‌به‌ر : ص فا. نامه‌بَر.

نامه‌حره‌م : ص. نامحرم.

نامه‌خوا : ماشاءالله.

نامه‌دِ : ص. بدبخت، سیه‌روز.

نامه‌دیی : ح مص. بدبختی، سیه‌روزی.

نامه‌رد : نک . ناپیا.

نامه‌ردی : نک . ناپیاوه‌تی.

نامووس : ا. ناموس.

نامیّ : ا، (ه). نام، اسم.

نامی : نک . نامدار.

نامیزان : ص. نامیزان.

نامیده : امف. نامیده، نام داده شده، موسوم.

نامیّلکه : امصغ. کتاب کوچك چند برگی، پا مفلت.

نان : ا. نان.

نان : م. نهادن، زمین گذاشتن، آماده

کردن، گذاشتن.

نان‌بده : ص فا. دست و دلباز، نان بده.

نان برێشك : ا. چوبی که با آن نان از تنور یا ساج بر گیرند.

نان پەچ : ص، ا. نانوا، نان‌پز، شاطر.

نان پێژ : نک . نان‌پەچ.

نان پیەودان : م. نان به تنور زدن.

نان چایی : ا. نان روغنی، نان شکری.

نان ترس : ص. نان خشك، خسیس، لئیم، نان نخور، ممسك.

نان خوەر : ص فا. نان خور، نان خوار، عیال، زن و بچه.

نان خوەرشت : امر. نان خورش، قاتق.

ناندار : ص مر. نان‌دار، کسی که معاشش مهیاست.

نان دان : م. نان دادن، دست و دلباز بودن، دست باب بودن.

نان‌دەر : نک . نان بده.

نان‌دێن : نک . نان گین.

نان کردن : م. نان پختن، نان درست کردن.

نان کردنەوە : م. پهن کردن نان پیش از زدن به تنور.

نان کۆیر : ص. نان کور، خسیس، لئیم، نان نخور.

نان‌گێن : امر. سبد بزرگی که نان در آن جای داده شده و ذخیره می شود.

نان وشك : نک . نانەڕووتە.

نانووخ : ا. ناخن.

نان هاور : ص فا. نان آور، تامین کننده معاش خانواده.

نانەبەرە : ا. بقچه حمل نان، سفره حمل نان، پارچه‌ای که نان در آن پیچیده و حمل می شود.

نانەڕووتە : ا. نان خالی، نان بدون نان خورش.

نانه سکێ : امصـ. کار کردن، با مزد سیری شکم، کار در مقابل غذای روزانه.

نانەشان : ا. سبد پهنی که برای نهادن نان یا صاف کردن برنج پخته به کار می رود.

نانەشوێن : م. به دنبال کسی افتادن، حرف نادرستی به دنبال شخصی شهرت دادن.

نانەقەیسی : ا. لواشك زردآلو.

نانەلەم : نک . نانەسکێ.

نانەمریچلە : ا، (ه). گرده‌ای که روی آن روغن مالیده باشند.

نانەمل : م. چیزی را به گردن کسی نهادن، گناهی را به کسی ثابت کردن.

نانەوا : ص، ا. نانوا، خباز.

نانه واخانه : ا. نانواخانه، خبازی.

نانەوایی : ح مص. نانوایی.

نانەوایی : نک . نانەواخانه.

نانەوە : م. آماده کردن آسیاب جهت کار، نهادن تله، دید زدن و انتخاب دزد جایی را برای دزدی شبانه، نهادن، آماده کردن، زیر سر گذاشتن.

نانه‌وه‌ر : نک . نان‌خوه‌ر.

نانه‌یه‌ك : م. مچاله کردن، توی هم فرو بردن، درهم کردن.

نانی نانی : ص. آدم خسیس، لئیم، نان کور.

ناو : ا. نام، اسم.

ناو : ا. میان، محتوی، درون، اندرون.

ناو : ا. ناو، نای، نی آسیا.

ناو : ا. اندود.

ناو : ا. فاصلهٔ بین دو چیز.

ناو : ا. منطقه، محوطه، بلوك.

ناواخن : ا. لفاف، آنچه که در فاصله دو چیز برای پر کردن آن به کار رود مانند پنبه یا پشم شیشه‌ای که در فاصله دو سطح پارچه قرار داده می شود.

ناوار : نک . نامدار.

ناوار : ص. میان پر، با محتوی، مغزدار مانند گردویی که پوك نیست و مغز کامل وپر دارد.

ناوازه : ا. آوازه، صیت، شهرت.

ناوان : ا. منطقه، ناحیه، بلوك.

ناوبار : ا. لنگهٔ کوچکی که وسط بار قرار داده می شود.

ناوبانگ : نک . ناوازه.

ناوبانگ‌ده‌ر کردن : م. آوازه در کردن، شهرت یافتن.

ناوبانگ سه‌ندن : نک . ناوبانگ ده‌ر کردن.

ناوبجی : ا. میانجی، شفیع، داور، حکم، مصلح.

ناوبڕ : ص فا، ا. میان بر.

ناو براو : نک . ناوبریاگ.

ناو بردن : م. نام کسی را به نیکی یا بدی در غیاب آن کسی بردن، غیبت کردن، نامزد به کاری کردن.

ناوبڕه : ا. حصیری که فضای چادر را به دو قسمت تقسیم می کند.

ناوبریاگ : ا. نامزد شده، کاندید شده کسی که نام او به بد یاد شده است، مذکور، نامبرده.

ناوبڕێشك : نک . نان بڕێشك.

ناوبڕه کردن : م. افتادن دندانهای شیری اسب و الاغ و دندانهای بالغ به جای آن در آمدن.

ناوبژی : نک . ناوبجی.

ناوبژی‌که‌ر : نک . ناوبجی.

ناوبه‌زر : ص مر، (ز). گمنام، بی‌نام و نشان.

ناوپا : ا. میان پا، آلت تناسلی.

ناوپاره : امر. خانه‌ای که از هر طرف محصور در خانه‌های دیگر باشد.

ناوپشته : امر. ریشه فامیلی، نام خانوادگی.

ناوپووك : امر. میان تهی، میان خالی، پوك، مجوف، پوسته بدون محتوی.

ناوپه‌ل : امر. کف دست، بین دو سم، فاصله دو شاخه یکدرخت.

ناوتا : نک . ناوبار.

ناوتاق : امر. طناب کوتاهی که دو لنگهٔ جوال را برای قرار گرفتن روی الاغ و

استر با آن بهم می بندند.

ناوتوێڵ : امر. پیشانی.

ناوتێلانه : امر. هدیه عروس به داماد، جهاز، وسایلی که زن به خانه شوهر می برد.

ناوجەرگە : نک . ناوپاره.

ناوجەرگە : ا. میان، وسط، میانه.

ناوجەژنان : ق، ا. زمان بین دو عید، روزهای قبل از عید.

ناوجی : نک . ناوبجی.

ناوجی کەر : نک . ناوبجی.

ناوچاڵ : ص مر. مقعر، گود، چال.

ناوچاو : امر. پیشانی.

ناوچاوپاك : ص مر. نیك اختر، خوشرو، خوش اقبال.

ناوچاوترشاو : ناوچاوتور شیاگ.

ناوچاوتورشیاگ : ص مر. اخمو، عبوس، عصبی.

ناوچاودێز : ص مر. بد اختر، بدشانس، اخمو.

ناوچه : ا. ناحیه، منطقه.

ناوچه : ا. نای آسیاب.

ناوچه : ا. مکان، محل.

ناوچەوان : امر. پیشانی.

ناوچەوانپاك : نک : ناوچاوپاك.

ناوچەوان‌دێز : نک . ناوچاودێز.

ناوچەوان قۆقز : نک . ناوچاودێز.

ناوچەوان‌قەشقه : نک . ناوچاودێز.

ناوچەوان گرژ : نک . ناوچاوتورشیاگ.

ناوچین کردن :م. به نام انتخاب کردن، انتخاب کردن، گزیدن، گزیدن برگهای میانی بوته‌هایی مانند توتون و کاهو.

ناوخاڵی : ناوپووك.

ناوخۆ : داخلی.

ناوخوان : امر. نشیمنگاه زین.

ناودار : نک . نامدار.

ناودان : امر. ناودان.

ناوده‌رکردن : م. نام در کردن، نامی شدن، مشهور شدن، شهرت یافتن، معروفیت پیدا کردن، شهره شدن.

ناوده‌س : امر. کف دست.

ناوده‌ست : نک . ناوده‌س.

ناوڕاس : امر. مرکز، میان، وسط، بین.

ناوزڕان : م. نام آورشدن به بدی، نام در کردن به زشتی.

ناو زڕیان : نک . ناوزڕان.

ناوزین : نک . ناوخوان.

ناوساجی : ا. گرده‌ای که در میان روغن سرخ می شود.

ناوسێلی : نک . ناوساجی.

ناوشان : ا. گودی بین دو استخوان شانه.

ناوقەو : امر. کمر چیزی که بالا و پایین داشته باشد مانند آدم یا درخت.

ناوك : ا. ناف.

ناو کردن : م. گم شدن ناگهانی، مفقود شدن ناگهانی.

ناوکۆ : نک . ناوبار.

ناوکۆ : ص. انباز، شریك.

ناوکۆڵ : نک . ناوبار.

ناوکۆیر : ص مر. گمنام، ناشناس، اجاق کور.

ناوکۆیر بوونەوە : م. گمنام شدن، گم و گور شدن، مردن و از یاد رفتن.

ناوکۆیی : امص. شراکت، انبازی.

ناوکە : ا. مغز هسته.

ناوکە : ا. ناف.

ناوکەبڕ : دختری که در موقع به دنیا آمدن به نام پسری ناف بریده شده است.

ناوکەبڕانە : ا. مبلغی یا هدیه‌ای که بابت بریدن ناف به ماما داده می شود.

ناوکەخوەشە : ص مر، امر. مغز هسته شیرین.

ناوکەڕەشە : نک . ناوکەڕێژ.

ناوکەڕێژ : ا. الاغ یا استری که زین یا پالان پشتش را زده و زخم کرده باشد.

ناوکەڕێش : نک . ناوکەڕێژ.

ناوکەف : ا. کف کفش که از داخل انداخته می شود.

ناوکێش : جوی باریك تنگی که در میان کرتها ومرزهای‌زراعتی برای جلوگیری از اتلاف آب در زمان کم آبی‌کشیده می شود.

ناوگ : ص نسب. میانین، وسطی.

ناوگڵ : نک . ناوگەڵ.

ناوگوڵاڵانە : ا. نُقلی که میان لباسهای عروس یا داماد موقع فرستادن ریخته می شود.

ناوگەڕ : نک . ناوڕاس.

ناوگەڕە : ا. مغز گردو.

ناوگەرە : چیزی که وسط دو چیز دیگر است.

ناوگەڵ : ا. میان پا، وسط دو پا، آلت جنسی.

ناوگین : نک . ناوڕاس.

ناولنگ : نک . ناوگەڵ.

ناولنگان : ا. تابه، ماهیتابه.

ناولەپ : نک . ناودەس.

ناولەپان : ا. فاصله دو شاخه یك درخت.

ناولەقان : نک . ناوله پان.

ناوماڵ : ا. اسباب و اثاثیه خانه، تزیین داخلی خانه.

ناومشت : نک . ناودەس.

ناونان : م. نام نهادن، نام به چیزی یا کسی دادن، نام گذاری کردن، نام دادن، اسم گذاری کردن.

ناوینان : نک . ناونان.

ناونیشان: نام و نشان، آدرس.

ناوداو : شهرت، معروفیت.

ناووگین : نک . ناوگ.

ناوە : ا. ناوه.

ناوهانین : م. نام بردن، از کسی نام بردن، از کسی یاد کردن.

ناوهاوردن : نک . ناوهانین.

ناوەجاخ : ص. آدم بد اصل، آدم بی‌ریشه،آدم بد طنیت.

ناوەخت : ق، ناوقت، بی‌موقع،

نابهنگام.
ناوەراست : نک . ناوراس.
نـاوەرژن : ا، (ه). نـان خورشت، نـان خورش.
ناوەسار : امر. سنگهایی که با آن تنوره یا نای آسیاب ساخته می شود.
ناوەسەر : امر. آن قسمت از روسری زنان که پشت سر قرار می گیرد.
ناوەکێش : افا. ناوه کش.
ناوەند : نک . ناوراس.
ناوەندیار : نک . ناونجی.
ناوهێنان : نک . ناوهانین.
ناوێژ : ا. ایلخی چی، چوپان گله اسب و الاغ و استر.
ناوین : م. گل اندود کردن، اندودن.
ناوینەوە : نک . ناوین.
نـاهـاڵ : ص. نـااهـل، شیـطـان صـفـت، شرور، ناقلا، زیرك و حیله گر.
ناهلیك : ا، (با). دُشك، تشك.
ناهمێ : ص. نومید، ناامید.
ناهمێ کردن : م. ناامید کردن، جواب کردن، رد کردن، جواب منفی دادن.
ناهومێ : نک . ناهمێ.
ناهومێد : نک . ناهمێ.
ناهومێ کردن : نک . ناهمێ کردن.
ناهەرمان : ص. نافرمان، سرکش.
ناهەموار : ص. ناهموار، ناصاف، نابار، نادرست.
نـاهـەمـوواری : ح مصـ. نـاهـمـواری، ناصافی، اشکال.
ناهەنجار : نک . ناسایش.
نای : ا. نی، نی لبك، نای.
نایاب : ص. نایاب، کمیاب، نادر.
نایافت : نک . نایاب.
نای ژەن : ص فا. نی‌زن، نی نواز.
نایسین : م. غیرقابل اشتعال بودن، نسوختن.
نتم : ح مصـ. ایمنی، مصونیت.
نچ و ناڵ : نک . نك و ناڵ.
نچه : اصـ. ناله خفیف بیمار.
نخافتن : م، (با). پـوشـانـدن، روی خوابیده‌ای را پوشانیدن، پوشانیدن.
نخری : ا، (ز). اولین نوزاد خانواده.
نخوری : (ز)، نک . نخری.
نخۆشەر : ا، (ه). لپه.
نخوەشەر : نک . نخۆشەر.
نخون : ص. نگون، سرنگون، برگشته.
نخوون : نک . نخون.
نخه : ا. نخود، گیاهی از تیره سبزی آساهای پروانه‌وار و از دسته پیچی‌ها.



نرتونۆی : ص. تر و تازه، تازه، تمیز.
نرخ : ا. نرخ، قیمت، ارزش، مظنه.
نرخ بڕین : م. قیمت گذاشتن، نرخ گذاشتن روی اجناس.
نرخ دار : ص مر. باارزش، قیمتی.
نرخ دانان : م. قیمت گذاشتن رسمی روی اجناس.
نرخه : اصـ. صدای نفس تنگ، صدای کسی در حال خفگی.
نرقه : نک . نرکه.
نرکاندن : نعره کشیدن، غریدن، صدای مهیب کردن.
نرکانن : نک . نرکه.
نرکه : اصـ. صدای مهیب غرش مانند، صدایی مانند صدای ترکیدن سنگ یا انفجار.
نڕناش : ا. عفریت، دیو ماده، عفریته.
نریخه : اصـ. شیهه، صدای اسب.
نزا : ا. نفرین، ناله، التماس، فریاد، دعا.
نزاخوان : ص فا. دعا خوان، دعاگو، داعی.
نزار : ا. طرف سایه کوه.
نزام : امصـ، ا. نظم، ترتیب، آراستگی، روش، یاسا، رسم.
نزانی : ا. مژدگانی، مژده، خبر خوش، بشارت.
نزاو : ص. رسیده، میوه رسیده، رسیده به حد بلوغ.
نزاو : ص، (ه). نزدیك.
نزبه : (با). نهال مودیم.
نزدیك : نزدیك، قریب.
نزدیك بوونەوە : م. نزدیك شدن.
نزدیك خستەوە : م. نزدیك کردن، میان بر زدن.
نزدیك کردنەوە : نک . نزدیك خستەوە.
نزدیك کەوتنەوە : م. نزدیك شدن.
نزدیکی : ح مصـ. نزدیکی، قرب.
نزگ : زندگی، زندگانی حیات، عمر.
نزگەرە : ا. سکسکه.
نزم : ص. کوتاه، پست، کم بالا، پایین.
نزمان : ا. جای پست، جای پایین.
نزمایی : ح مصـ. کوتاهی، پستی، پایینی.
نزوولە : ناله همراه با دعا و التماس، ناله و نفرین، آه و زاری.
نزیك : نک . نزدیك.
نزیك بوونەوە : نک . نزدیك بوونەوە.
نزیك خستنەوە : نک . نزدیك خستنەوە.
نزیك کردنەوە : نک . نزدیك کردنەوە.
نزیك کەوتنەوە : نک . نزدیك کەوتنەوە.
نژاد : ا. نژاد، اصل و نسب، گوهر.
نـژدار : ص فا، (ز). کسی که نیشتر می زند، جراح.
نژوە : ا، (با). دستهٔ یاغیان، دستهٔ سر گردنه گیرها.
نژناندن : م، (ز). پُر کردن.
نژنین : م، (ز). پُر بودن، پُر شدن.
نژی : ا، (با). عدس.
نسار : ا. نسار، جایی که آفتاب

نمی گیرد.

نسبەت : ا. نسبت، خویشاوندی، قرابت.

نسرم : نک . نسار.

نسك : نک . نزگ.

نسك : ص. ندار، فقیر، ناامید، پریشان.

نسك : ا. عدس.

نسك و ناهمێ : امر. ندار و ناامید، پریشان، پریشان احوال.

نسکە : ا. سکسکه بعد از گریه.

نسگەرە : نک . نزگەرە.

نسێ : نک . نسا.

نسیب : ا. نصیب، سهم، حصه، بهره.

نسیو : نک . نسیب.

نسیە : ا. زمین کم قدرت.

نش : ق، (ز). ناگهان، ناگهانی، یك دفعه.

نشاسە : ا. نشاسته.

نشت ئاڤ : ا، (ز). نشت آب، رطوبت سرایت کرده.

نشتەر : ا. نیشتر.

نشتن : م. نشستن، ساکن شدن، ماندن، اطراق کردن.

نشس : امص. نشست، نشست ساختمان.

نشك : نک . نش.

نشکڤە : نک . نش.

نشینگە : امر. محل نشستن، محل سکونت.

نشۆڤ : نک . نشێوی.

نشێو : ا، ص. سرازیر، شیب، سراشیب، رو به پایین.

نشێوی : ح مص. سرازیری، سراشیب، شیب.

نشیڤ : نک . نشێوی.

نشیڤ : ا، (با). جنوب.

نشیڤێ : (با)، نک . نشێوی.

نشیڤێ ئینان : م. پایین آوردن، پایین کشیدن.

نشیمەن : ا. محل نشستن، مسکن، ماتحت، جای استقرار، نشستگاه.

نشیمەنگا : امر. نشیمن، نشیمنگاه.

نشین : ا. مقعد، ماتحت.

نشین : علامت اسم فاعل که با اسم آید مانند «کراهانشین» یعنی اجارەنشین.

نشینگا : نک . نشیمەنگا.

نفت : ص. نو، تازه.

نفتك : ا، (ز). کبریت، قوطی کبریت.

نفت و نوێ : ص. نو، تازه.

نفر : (ز)، نک . نفرین.

نفرۆ : نک . نقوم.

نفرەت : امص. نفرت، کراهت، بیزاری، رمیدگی.

نفرین : ا. نفرین، بد، لعنت.

نفیسی : ا. نوعی کرباس.

نفش : ا. تخم، ترکه.

نفوورات : نک . نەفوورات.

نفووز : نفوذ، فرو «رفتن» اثر «کردن».

نفوس دان : م. نفوس زدن، فال زدن.

نڤاندن : م، (ز). تجویز کردن.

نڤرشت : نک . نوشته.

نقز : ص، (ز). پست، پایین، چال، گود.
نقستن : م، (ز). خوابیدن.
نقیژ : ا، (با). نماز.
نقیسار : نک . نوشته.
نقیشتن : نک . نقستن.
نقیسین : م، (با). نوشتن، به تحریر درآوردن.
نقین : نک . نوین.
نقاب : ا. نقاب.
نقار : امص. نقار، ستیزه، جدال، کینه.
نقاندن : م. زور زدن، زور زدن همراه با صدا.
نقم : نک . نقوم.
نقن : ص. غرغرو، نق و نوق کننده.
نقوم : ص. گم، ناپدید، ناپیدا، غیب، مفقود.
نقوم بوون : م. گم شدن، ناپدید شدن، غیب شدن، مفقود شدن.
نقوم کردن : م. گم کردن، ناپدید کردن، غیب کردن، مفقود کردن.
نق و جر : زور «زدن» و تلاش «کردن» برای جابجا کردن چیزی.
نقه : اصـ. صدایی که هنگام زور زدن از سینه درمی آید.
نقه کردن : م. صدا درآوردن از سینه هنگام زور زدن.
نقیم : ا. نگین انگشتری.
نقیّم : نک . نقیم.
نکه : اصـ. نک، ناله، صدای ضعیفی که بیمار سر می دهد.
نکاندن : م. ناله کردن بیمار، نالیدن مریض.
نکانن : نک . نکاندن.
نکل : ا، (ز). نُك، نوك، منقار.
نکن : ص. کسی که زیاد ناله می کند، بیماری که زیاد ناله می کند.
نکنای : (ه)، نک . نکاندن.
نك و نائومیّ : ص مر. ندار، فقیر، ناامید.
نك و نالّ : آه و ناله، آه و ناله بیمار.
نك و نالّه : نک . نك و نالّ.
نك و ناهومیّ : نک . نك و نائومیّ.
نك و ناهومیّد : نک . نك ونائومیّ.
نکه : امص. ناله، نالهٔ سبك بیمار.
نکه کردن : نک . نکاندن.
نگابان : ص. نگهبان، نگاهبان، حافظ، حارس، کشیك، قراول.
نگادار : ص فا. نگهدارنده، نگهبان، محافظ، حامی.
نگاداری : ح مصـ. حفاظت، حراست، نگهداری، نگاهداری.
نگاهیّشتن : م. نگهداشتن، نگاهداشتن، متوقف کردن، نگاهداری کردن، محافظت کردن، حراست کردن.
نگم : نک . نقوم.
نگمه‌سار : نک . نقوم.
نگه‌ران : ص فا. نگران، ناراحت، مشوش، منتظر.
نگین : ا. نگین انگشتری.
نگین : ا. طالع، بخت، اقبال.


نکل

نم : ا. نم، رطوبت کم، تَری.
نما : ا، (ه). نماز.
نما : افا. نما مانند در: «قیبله نما» قبله‌نما.
نما : امصـ. نماء، رشد، نمو، افزونی، بالیدگی.
نماز : ا. نماز.
نمانا : نک . نموونه.
نماندن : م، (با). نرم کردن با آب زدن یا در آب انداختن.
نماو : آب اندکی که بر روی نان خشك برای نرم شدن پاشیده می شود.
نماوی : ص فا. نمدار، مرطوب.
نمایان : ص. نمایان، آشکار، واضح.
نمایش : امصـ. نمایش، ارائه، جلوه، ظهور، تئاتر.
نمایشت : نک . نمایش.
نمایشتگا : امر. نمایشگاه.
نمایشگا : نک . نمایشتگا.
نمایه‌نه : ص فا. نماینده، وکیل، مباشر، کارگزار.
نمتك : ا. نم، تَری، رطوبت، رطوبتی که از ریزش قطرات حاصل می شود.
نمدار : ص فا. نمدار، نمناك، مرطوب، تَر.
نـم دان : م. نـم دادن، تر کردن، نشت کردن.
نمره : ا. نمره، شماره، عدد.
نمناك : ص. نم‌ناك، نمدار، مرطوب.
نموود : ا. جلا، جلوه، رونق، نمود.
نموود کردن : م. نمود کردن، جلوه کردن.
نموونه : ص، ا. نمونه، مستوره، مانند، شبیه، نموده.
نمه : ا. باران ریز.
نمه‌د : ا. نمد.
نمه‌دزین : ا. نمدزین.
نمه‌دماڵ : ص فا. نمدمال.
نمه‌ك : ا. نمك.
نمه‌ك به حه‌رام : ص مر. نمك به حرام، ناسپاس.
نمه‌ك کردن : م. نمك کردن، از طعام کسی خوردن.
نمه‌ك گیر : ص فا. نمك گیر.
نمه‌کین : ص نسب. نمکین، بانمك، ملیح.
نۆ : نه، ۹.
نۆ : ص. نو، تازه، جدید.
نۆ : علامت نفی، نه.
نو : (ز). علامت نفی،نه.
نوارِین : م. نگاه کردن، تماشا کردن.
نواڵه : ا. نواله.
نواڵه : ا. جایی از کوه یا خاك نرم.
نواڵه کردن : م. نواله کردن، پیچیدن.
نوان : م. نشان دادن عمل کسی به او با عمل متقابل، وانمود کردن، تجویز کردن.
نوانای : نک . نوان.
نوندان : نک . نوان.
نوانن : نک . نوان.
نۆبه : ا. نوبت، مرتبه،کرت، بار، راه،

دفعه.
نوبەتی : ح مص. نوبتی.
نۆبەچی : نوبتچی، کشیکچی.
نۆبەخش : اولین بخشش درباره کسی.
نۆبەدار : نک . نۆبەچی.
نۆبەر : ا. نوبر، میوه نورس.
نوبەر کردن : م. نوبر کردن.
نۆبەن : نک . نۆبەند.
نۆبە گرتن : م. نوبت گرفتن برای انجام کاری.
نۆبە گرتن : م. مالاریا گرفتن، نوبت تب و لرز گرفتن.
نۆبەند : امر. گوساله نر دوساله.
نۆپێچکە : ا. بچه‌ای که تازه راه افتاده است.
نۆت : ا. نفت.
نوتفە : ا. نطفه.
نۆتە : ا. پس‌انداز.
نۆتە کردن : م. پس‌انداز کردن.
نۆجەژن : اولین عید بعد از وفات هر کسی که با مراسمی برگزار می شود.
نۆچە : ص، ا. نوچه، نوجوان، شاگرد، نوجوان کشتی گیر.
نۆحە : ا. نوحه.
نوخاع : ا. نخاع، مغز حرام.
نوخاڵە : ا. نخاله، بی ادب، ناقلا، ناتو، بدجنس.
نوخانن : م. واژگون کردن، سرنگون ساختن، سرازیر کردن.
نوخاننەوە : نک . نوخانن.
نوختە : ا. نقطه.
نوخشە : ق. فصل درو.
نوخشە : ق. نوغان، فصل وفور حاصل.
نوخوەشەر : ا. لپه.
نوخۆماندن : م، (ز). پوشاندن، پوشاندن چیزی با چیز دیگر.
نوخون : ص. برگشته، واژگون، سرازیر.
نوخون بوونەوە : م. واژگون شدن، سرازیر شدن، برگشتن.
نوخون کردن : نک . نوخانن.
نوخونین : م، (ز). خود را پوشاندن.
نۆد : نود، ۹۰.
نودرەت : ق. کم، بندرت، اتفاقی.
نۆردوو : ا. نان نرم پیچیده.
نور دیی : نک . نوردوو.
نۆڕین : نک . روانین.
نۆرە : ا. نوبه، نوبت، دفعه، راه، کرت، مرتبه.
نۆز : باز هم؟ دوباره؟
نۆزدە : ۱۹، نوزده.
نۆزکە : امر. اولین بچه هر زن.
نۆزگە : نک . نۆزکە.
نۆزین : ص مر، امر. اسب و استر تازه سواری شده.
نۆژ : ا، (با). کنه گوسفند.
نۆژەن : م. شروع کردن به کاری بعد از دست کشیدن از آن.
نوژەن : م. ریخته گری کردن با آهن یا مس.

نوستگ : امف. خوابیده، به خواب رفته، آرام گرفته.
نوستن : م. خوابیدن.
نوستو : نک . نوستگ.
نوستی : نک . نوستگ.
نوسخه : ا. نسخه.
نوسراو : نک . نوشته.
نوسکانه‌وه : م. سکسکه کردن و ناله کردن پس از گریه.
نۆسکه : ا. سکسکه بعد از گریه.
نۆسکه : نک . نۆزکه.
نۆش : ا. نوش.
نۆشاتر : ا. نوشادر.
نوشادر : نک . نۆشاتر.
نوشتاندنه‌وه : م. چهار قد کردن، قد کردن، تا کردن.
نوشتانه‌وه : م. تا شدن.
نوشتوو : نک . نوشته.
نوشته : امف، ا. نوشته، نوشته شده، تحریر یافته، نامه، مراسله، دعا، آیه‌ای از قرآن که بر کاغذی نوشته شده باشد.
نوشتی : نک . نوشته.
نوشخۆر : (ز). آنچه از آخور یا آغل ستوران و حشم باقی می ماند.
نوشخه : نک . نوخشه.
نۆش کردن : م. نوش کردن، نوشیدن، به سلامتی خوردن.
نوشوست هێنان : م. شکست آوردن، کم شدن زور و توان بدنی یا مالی اشخاص.
نۆشین : م. نوشیدن، آشامیدن، سر کشیدن.
نوغرۆ بوون : م. گم شدن، ناپدید شدن، از میان رفتن، مفقود شده، ناگهان غیبت شدن، فرو رفتن، غرق شدن.
نوقره : ا. نقره، سیم.
نوقره کفت : ص مف. نقره کوب.
نوقلانه : فال «زدن»، بیان و شرح موضوعی قبل از حادث شدن آن، نفوس «زدن».
نوقلانه لێدان : م. فال گرفتن، پیش‌بینی کردن، نفوس زدن.
نوقلّه کوردی : ا. ذرت بو داده، چس فیل.
نوقمه سار : نک . نقوم.
نوقورچ : ا. نیشگون، وشگون.
نوقورچك : نک . نوقورچ.
نوقورچکانه : نیشگونی که از کسی گرفته می شود که لباس نو در بر کرده است.
نوقوف : (ز)، نک . نقوم.
نوقوڵ : ا. نقل.
نوقوم : نک . نقوم.
نوقوم بوون : نک . نقوم بوون.
نوقوم کردن : نک . نقوم کردن.
نوقی بوون : م. نک . نقوم بوون.
نۆك : ا. نخود.
نۆکه حۆله : نوعی نخود دانه درشت.

نۆکەر : ص، ا. نوکر، چاکر، خدمتکار.
نۆکە ڕەشە : ا. نخودسیاه، نوعی نخود.
نۆکەری : ح مصـ. نوکری، چاکری، خدمتکاری.
نوکە زۆردە : م. نخود برشته.
نۆکە قەنی : امر. نخودچی.
نۆکەڵ : ا. گاو جوان دو سال به بالا.
نۆکەن : ا. قنات یا جویی که تازه کنده شده است.
نۆکیسە : نوکیسه، تازه به دوران رسیده.
نوگوم : نک . نقوم.
نۆگە : نک . نۆرە.
نۆگەچی : نوبتچی، کشیکچی، پاسدار، نگهبان.
نۆما : امر. کره مادیان دو ساله.
نۆماڵ : زن یا مردی که تازه تشکیل خانواده داده‌اند.
نۆموسوڵمان : ص مر. نومسلمان، تازه مسلمان.
نۆمینە : ماه ذی‌الحجه.
نونگ : ا. برگه، نشان، نشانه، اثر، رد.
نونوڕ : ص. لوس، ننر، آدم بی مزه.
نونوڵە : نک . نونوڕ.
نوو : ص. نو، تازه، جدید.
نووا : ق. جلو، پیش، قبل.
نوواکێش : ص فا. پیشرو گله.
نوواڵ : ا. قسمت پهن قله کوه.
نوواندن : نک . نواندن.
نووتەك : با «تاريك» می آید و همان معنی را می دهد.
نووچانەوە : م. خم کردن، پیچاندن، کج کردن.
نووچ دان : نک . نووچانەوە.
نووچیانەوە : م. کج شدن، خم شدن.
نوور : ا. نور، روشنایی.
نووڕە : اصـ. صدای گریه مداوم.
نوورە : ا. واجبی، نوره.
نووزاندن : م. زوزه کشیدن، ناله کردن.
نووزانن : نک . نووزاندن.
نووزە : اصـ. زوزه، صدای نالهٔ نازك.
نووزە بڕین : م. صدای کسی را بریدن.
نووسان : م. چسباندن، چسپاندن، وصل کردن، به هم وصل کردن.
نووساندن : نک . نووسان.
نووساو : ص مف. چسبیده، چسبانده شده.
نووسنە : افا. نویسنده، کاتب، منشی.
نووسەر : نک . نووسنە.
نووسەك : خودنویس، خودکار.
نووسیا : نک . نوشته.
نووسیاگ : نک . نوشته.
نووسیان : م. نوشته شدن، به تحریر درآمدن، انشاء شدن.
نووسین : م. نوشتن، به رشته تحریر درآوردن، تحریر کردن.
نووسینەوە : م. دوباره نوشتن، رونویسی کردن.
نووقاندن : م. بستن چیزی مانند مشت.
نووقاو : امف. بسته.

نووك : ا. نوك، نُك.

نووكاندن : م. گریه و نق زدن مدام بچه‌ها.

نووكانن : نک . نووکاندن.

نووكن : ص. بچه یا کسی که زیاد نق می زند.

نووكه : ا. نق، نخ، بهانه جویی.

نووكه : (ز). هم اکنون، حالیه، فی‌الحال، الان.

نووكه كردن : م. نق زدن، نخ زدن، بهانه جویی کردن.

نووكه نیا : تیز کردن «لبهٔ گاوآهن».

نوون : ن.

نوونیاوه : ص. سرنگون، واژگون، سرازیر.

نۆوەن : نک . نۆبەن.

نۆوەند : نک . نۆبەن.

نووەی : ا، (ه). نخود.

نوها : (ز). حال، حالیه، اکنون، الان.

نوهێ : (ز)، نک . نۆبەن.

نوهك : ا، (ز). نخود.

نوهلیك : ا، (با). دوشك، تشك.

نۆهۆم : ا. طبقهٔ خانه.

نوەد : ۹۰، نود.

نۆهەوار : ص‌مر، امر. قرارگاه نو.

نوێ : ص. نو، تازه، جدید.

نوێرد : ا. کوك پارچه در خیاطی.

نوێژ : ا. نماز.

نوێژان : ق. زمان نماز صبح از اذان تا دمیدن خورشید.

نوێژ بوون : م. رسیدن زمان نماز.

نوێژ چوون : م. گذشتن زمان نماز.

نوێژ قایم : ص. کسی که نمازش فوت نشود و در عبادت استوار باشد.

نوێژ كردن : م. نماز کردن، نماز گذاردن.

نوێژیان : نک . نوێژان.

نوێژی : ص نسب. نمازی، لباس پاك که می توان با آن نماز خواند.

نویسەنە : نک . نووسنە.

نویسین : نک . نووسین.

نوێ كردنەوە : م. نو کردن، تازه کردن، تجدید کردن.

نوێ كرن : نک . نوێ کردنەوە.

نوێگن : ا، (ز). گاوی که سنش از دو سال گذشته باشد.

نوێڵ : ا. اهرم.

نوێن : نک . نوێگن.

نوێن : لحاف، پوششی که بتوان با آن خوابید.

نوێنك : ا. آینه، جام.

نوێنگین : نک . نوێگن.

نوێنەر : نک . نمایەنە.

نۆیەك : ا. هر ۹ عدد یکی.

نۆیەم : نهم.

نۆیی : ح مص. نوی، تازگی.

نە : نه، علامت نفی، نا.

نەء : جواب منفی.

نهانی : (با). مال و منزل، خانمان، محل آرامش و استراحت آدم.

نه‌بات : ا. نبات.
نه‌باتی : ص نسب. به رنگ نبات، به مزهٔ نبات.
نه‌بز : ا. نبض.
نه بوون : م. نبودن، نداشتن، فاقد بودن.
نه بوونی : نداری، فقر، بی‌چیزی، گدایی.
نه‌به‌رد : نک . ناهالّ.
نه‌به‌ز : ص. غیرقابل شکست.
نه به‌کام : ص. میوه نرسیده، میوه نارس.
نه بیران : ا. ویار.
نه‌بیره : ا. نبیره.
نه‌پا : ص. ناپایدار، ناثابت.
نه‌پچڕ : لاینفك، لایتجزی، جدا نشدنی.
نه‌پۆڕ : ص. ناجور، ناپسند، نابجا، نابار، ناسازگار، بدترکیب.
نه‌پۆڕیان : م. نگنجیدن، جا نگرفتن، جا نداشتن، موضوع نداشتن.
نه‌په‌نی : ص. مفقود، ناپیدا، ناآشکار.
نه‌تراندن : م، (ز). خفه کردن، از حرکت و حرف انداختن.
نه‌ترس : ص. نترس، پردل.
نه‌تره : ا. زَهره.
نه‌تره بۆق : ص. آدم تنومند، نازیبا.
نه‌ترین : م، (ز). ساکت شدن، ساکت و بی حرکت شدن.
نه‌تڵ : ص، مف. زیان بخش، زیان آور.
نه‌تۆره : لقب زشتی به کسی داده شود.
نه‌تۆره بێژ : ص فا. لغزگو، بدگو، کسی که پشت سر مردم حرف می زند.
نه‌توو : ص، (ز). ناتو، دغل، حقه‌باز، دورو.
نه‌ته‌وه : ا. نوه.
نه‌تیجه : ا. نتیجه، حاصل، ثمره.
نه‌تیجه : ا. نتیجه، نبیره، نوه، نسل سوم کسی.
نه‌تێڵ : افا. مانع، بازدارنده.
نه‌جم : ص. ساکن، تنبل.
نه‌جابه‌ت : امص. نجابت، اصالت، پاکی نژادی.
نه‌جات : امص. نجات، رهایی، خلاصی.
نه‌جات دان : م. نجات دادن، رها کردن، خلاص کردن.
نه‌جار : ص شغل. نجار، درودگر.
نه‌جاسه‌ت : امص، ا. نجاست، مدفوع، ناپاکی، پلیدی.
نه‌جس : ص. پلید، ناپاك، پست، کثیف.
نه‌جیب : ص. نجیب، پارسا، عفیف.
نه‌چار : (با)، نک . ناچار.
نه‌چیر : ا. نخچیر، شکار، صید، نخجیر کردن.
نه‌چیر ڤان : ص مر، (ز). صیاد، شکارچی، نخجیربان.
نه‌چیر کردن : م. شکار کردن، صید کردن.
نه‌چیرگا : ا. نخجیرگاه، شکارگاه.
نه‌چیره‌وان : نک . نه‌چیرڤان.
نه‌حس : ص. نحس، نامبارك، بد اختر، شوم.

نەخ : ا. نخ.
نەخاسم : خدای نخواسته، خدای نکرده.
نەخت : ا. نقد.
نەخت : ص، ق. کم، اندك، قلیل.
نەخت و پوخت : ص مر. مایەدار، با ارزش.
نەختە : ا، (ز). روز سرما و سردی.
نەختە نەختە : کم‌کم، اندك اندك.
نەختێ : ح مص. کمی، اندکی، مقداری.
نەخری : ا، (با). اولین بچە خانوادە.
نەخش : ا. نقش.
نەخشاوی : ص. نقشدار، منقش.
نەخشە : ا. نقشە، طرح.
نەخشە کێشان : م. نقشە کشیدن، طرح زدن.
نەخشین : نک . نەخشاوی.
نەخ نەما : ص مر. نخ نما، کهنە، فرسودە.
نەخۆ : مباد، نکناد.
نە خوازەڵا : بە ویژە، مخصوصاً، خدای نخواستە، نعوذبالله.
نەخۆش : ص. ناخوش، مریض، بیمار، ناساغ.
نە خۆش بوون : م. ناخوش شدن، مریض بودن، ناسالم بودن، ناساغ بودن.
نە خۆشخانە : امر. مریضخانە، بیمارستان.
نە خۆش کەوتن : م. مریض شدن، بیمار افتادن، ناخوش شدن.
نەخۆنە : ص. نخواندە، بی سواد.
نەخوەش : نک . نەخۆش.
نەخوەش کەفتن : نک . نە خۆش کەوتن.
نەخوەشی : نک . نەخۆشی.
نەخوەنە : نک . نەخونە.
نە خوێندەوار : نک . نە خۆنە.
نەخەسەڵا : نک . نەخوازەڵا.
نەخەمە : غمت نباشد، غمت کم، اشکالی ندارد، عیب ندارد.
نەخەیر : نە، خیر، نخیر.
نەدار : ص. نادار، فقیر، گدا، مفلس.
نەداری : ح مص. نداری، فقر، بی چیزی، گدایی، افلاس.
نەدامەت : نکبت.
نەدان : ص. نادان، جاهل، بدون علم.
نەدانی : ح مص. نادانی، جهالت، بی دانشی.
نەدوو : ص. آدم کم حرف و ساکت.
نەدی بدی : ص مر. ندید بدید، نوکیسە.
نەدیدۆك : (ز)، نک . نەدی بدی.
نەڕ : ص، ا. نر.
نەڕاندن : م. عربدە کشیدن، غریدن، فریاد زدن.
نەڕانن : نک . نەڕاندن.
نەرد : ا. تختە نرد.
نەردان : م. تختە نرد بازی کردن.
نەردە : ا. نردە، معجر.
نەردین :نک . نەردان.
نەرگس : ا. نرگس، گیاهی از ردە تك لپەایها تیرە نرگسی‌ها.

نەرگسە : ا. دنباله بز و گوسفند.
نەرگسەجاڕ : امر. نرگس زار.
نەرم : ص. نرم، کوبیده، نرم شده، صاف، صیقلی، رام.



نەرگس

نەرمان : ا. زمین نرم بدون سنگ وکلوخ.
نەرمایی : ا. جایی نرم از بدن.
نەرم بوون : م. نرم شدن، پودر شدن، رام شدن.
نەرمژاندن : م. نرم کردن، کوبیدن، پودر کردن، صاف کردن.
نەرمژین : نرم شدن، نرم بودن.
نەرمك : نک. نەرمە.
نەرمکێشی : ح ص. آسان گیری، سخت و مشکل «نگرفتن» بر کسی.
نەرم و شل : امر، ص مر. نرم و شل، آدم تنبل.
نەرمۆڵە : ص. نرم وشل، کنایه از زن چاق.
نەرمونیان : ص. آدم شل و تنبل، آدم کند کار.
نەرموو : نک. نە رمونیان.
نەرمووك : نک. نەرمە.
نەرمە : ص. نرم، نرمه، هر چیز نرم، لاله گوش، گوشت لخم.
نەرمەبڕ : ص. آدمی که به نرمی کار را از پیش می برد، آدم چرب زبان و حرّاف، سیاست باز.
نەرمە بێژ : امر. الك نرم.
نەرمە زین : امر. عرقگیر، نمد زیر زین.
نەرمە ساو : قطعه پولادی که قصابها با آن کارد تیز کنند.
نەرمە غار : امر. چهار نعل ملایم، چهار نعل کوتاه.
نەرمە قووت : ص مر، امر. غذای نرم که به آسانی بتوان بلعید.
نەرمە کۆکە : امر. سرفەای کوتاه و مقطع و همیشگی.
نەرمەگا : امر. جای نرم زمین یا بدن.
نەرمە لیقە : ص مر. شل و نرم، وارفته.
نەرمە نەرم : نرم نرم، به آهستگی، اندك اندك.
نەرمی : ح مص. نرمی.
نەرمین : نک. نەرمۆڵ.
نەڕناش : نک. نڕناش.
نەڕنە ڕەشێرە : ص مر. آدم تنومند پر هیاهو.
نەڕە : ا، (ز). درخت بلوط.
نەڕە : اص. نعره.
نەرێ : نە، نا.

نەریت : چیزی که دوست ندارند ولی مجبور به رعایت یا اجرای آن هستند مانند مُد که اغلب مورد نفرت سالداران جامعه است ولی از طرف جوانان پذیرفته می شود و گاهی پیران نیز نه بَه میل اما از آن پیروی می کنند.

نەزا : نک . نازا.

نەزان : نک . نادان.

نەزانستە : ص مف. ندانسته، نامعلوم، ناآگاه.

نەزانکار : ص فا. ناشی، ندانم کار، بی اطلاع.

نەزانکاری : ح مصـ. ناشیگری، ندانم کاری، ناآگاهی.

نەزانین : م. ندانستن، بدون اطلاع بودن، آگاه نبودن.

نەزدیك : نک . نزدیك.

نەزدیك بوونەوە : نک . نزدیك بوونەوە.

نەزدیك کردنەوە : نک . نزدیك کردنەوە.

نەزدیك کەوتنەوە : نک . نزدیك کەوتنەوە.

نەزدیکی : نک . نزدیکی.

نەزر : ا. نذر.

نەزلە : ا. سرماخوردگی، سردرد، زکام.

نەزم : نک . نەبز.

نەزم : امصـ. نظم، آرایش، ترتیب، شعر.

نەزۆك : نک . نازا.

نەزەر : امصـ. نظر، نگرش، عقیده، رای.

نەزەربەرز : امصـ. نظر بلند، بلند نظر، کسی که طبع غنی دارد.

نەزەرتەنگ : ص مر. نظر تنگ، خسیس، لئیم.

نەزەر نەڤی : نک . نەزەر تەنگ.

نەزەر کردن : م. نگاه کردن، چشم زدن.

نەزێ : نک . نازا.

نەزیك : نک . نزدیك.

نەزیكبوونەوە : نک . نزدیك بوونەوە.

نەزیكخستنەوە : نک . نزدیك خستنەوە.

نەزیك کەوتنەوە : نک . نزدیك کەوتنەوە.

نەزیکی : نک . نزدیکی.

نەژاد : ا. نژاد، اصل، نسب، گوهر.

نەژد : ص. چروکیده، کنفت، کنف، سرخورده، پریشان دستمالی شده.

نەژناس : ص، (هـ). ناشناس، غریب، نابلد، ناآگاه.

نەژنەوا : ص. ناشنوا، کر.

نەژنەوایی : ح مصـ. ناشنوایی، کری.

نەساخ : نک . نەخۆش.

نەساز : ص. ناسازگار، نساز.

نەساق : نک . نەخۆش.

نەستۆ : ص. نستوه، کلەشق، ناسازگار، با اراده، کاردی که تیز نشود.

نەستەرەن : ا. نسترن.

نەستەق : ص، ا. آنتیك.

نەسرەوت : ص. کسی که آرامش ندارد و دایم در هیجان و تحرك است.

نەسڵ : ا. نسل، ذریه، دودمان.
نەسۆز : ص. نسوز، غیر قابل اشتعال.
نەسوو : ص. تیغ یا کاردی که تیز نگردد.
نەسەق : ا. راه، روش، شخصیت، اظهار وجود.
نەسەق : زمین متعلق به ارباب که در اختیار زارع است و با یك جفت گاو در یکسال می تواند در آن کشت و برداشت کند.
نەسیحەت : ا. نصیحت، پند، اندرز.
نەسیحەت کردن : م. نصیحت کردن، آموزش دادن، پند دادن، اندرز دادن.
نەسیم : ا. نسیم.
نەسیەت : نصیحت، وصیت، با «وەسیەت» به کار برده می شود.
نەشت : امص. نشت، سرایت رطوبت.
نەشت کردن : نشت کردن، سرایت کردن رطوبت.
نەشتەر : ا. نشتر، نیشتر.
نەشمیل : جوان، جوان خوش سر و صورت.
نەشمیلانە : جوانانه.
نەشناس : نک. نەژناس.
نەشودەنی : ص. محال، غیر ممکن، نشدنی.
نەشۆر : ص. نازا، یائسه.
نەشە : ص، ا. نشئه، کیفور، سرحال.
نەشیان : ص. درمانده، پریشان احوال، ناتوان.
نەشیانبین : م. درماندن، دلخور شدن.
نەعتك : ا، (ز). پیشانی.
نەعرە : اص. نعره، فریاد، آواز بلند.
نەعرەتە : نک. نەعرە.
نەعمەت : ا. نعمت.
نەعنا : ا. نعنا، نعناع، گیاهی از رده دو لپەییهای پیوسته گلبرگ سر دسته تیره نعناعیان.
نەعووزەنبلا : نک. نەخوازەلاّ.
نەغم : ا. نقب.
نەفام : ص. نفهم، نادان، بی اطلاع.
نەفامی : ح مص. نادانی، نفهمی.
نەفت : ا. نفت.
نەفخ : ا. نفخ، باد، باد شکم.
نەفع : ا. نفع، سود، فایده، بهره.
نەفع کردن : نفع کردن، سود بردن، فایده کردن، بهره بردن.
نەفوورات : ص. آدم دانای خوش سر و زبان و خوش بیان.
نەفەر : ا. نفر، کس، شخص.
نەفەس : ا. نفس، دم و بازدم، شهیق و زفیر.
نەفەستەنگی : ح مص. نفس تنگی، ضیق النفس.
نەڤرۆژ : ا، (ز). نوروز، روز اول سال.
نەڤرەقە : ا. پرتو، برق، درخشش.
نەڤسی : امر. ناپسری.
نەڤق : ا، (ز). پهلو، کنار، یکطرف بدن.

نەڤی : ص. پست، خوار، لئیم.
نەڤی : ا. نبیره، ذریه.
نەڤی چرك : امر. نبیره، ذریه.
نەڤیساندن : م، (ز). نوشتن، به رشته تحریر در آوردن، تحریر کردن.
نەقاره : ا. نقاره.



نەقارەخانه : امر. نقارخانه.
نەقاش : ص. نقاش.
نەقاشی : ح‌مص. نقاشی.
نەقاڵ : ص. نقال.
نەقاڵی : ح مص. نقالی، قصه گویی.
نەقب : ا. نقب.
نەقتاندن : م. عرق گرفتن از گل یا گیاه، اسانس گرفتن.
نەقر : ص. گود، چال، مقعر.
نەقس : امص. نقص، کمی، کاستی.
نەقش : ا. نقش، تصویر، عکس.
نەقشه : ا. نقشه، طرح.
نەقش و نگار : نقش و نگار.
نەقشەچێ کرن : م، (ز). نقشه کشیدن، طرح ریختن، رنگ ریختن.
نەقڵ : امص. نقل، تغییر مکان، بیان، سخن، روایت.

نەقڵانەی خراودان : م. نفوس بد زدن.
نەقیزه : ا. سیخونك.
نەقیزەدان : م. سیخونك زدن.
نەقیم : ا. نگین.
نەك : مباد، مبادا، نکناد، خدای نکرده.
نەکوا : نک . نەك.
نەکرد وو : ص. نکرده کار، ناشی، خام.
نەکرده : نک . نەکردوو.
نەکردەپەشیمان : کسی که کاری انجام نداده و از نکردن آن پشیمان است.
نەکوت : نه و زهرمار.
نەکوته : نک . نەکوت.
نەکۆڵوك : ص. دیرپز، ناپز.
نەکوڵیاگ : ص. نپخته، خام، نجوشیده.
نەکوو : نک . نەك.
نەکەلی : نک . نەکوڵیاگ.
نەکی : نک . نەك.
نەگا : نک . نەك.
نەگبەت : ص، ا. نکبت، خوار، ذلیل.
نەگبەتی : ح مص. نکبتی، خواری، ذلت.
نەگریا : نک . نەکوڵیاگ.
نەگریس : ص. سرسخت، لجوج، حرف نشنو، قُد.
نەگریسی : ح‌مص. کله شقی، سرسختی، لجاجت، قدی.
نەگۆمه : ص. ساده، ساده اندیش، ندانم کار، دست و پا چلفتی.
نەگەویس : ص مف. منفور، مورد نفرت

قرار داده شده، از نظر افتاده، طرد شده.
نەگەهشتی : نک . نەگەیشتوو.
نەگەیشتوو : ص. نارس، کال، نرسیده.
نەگەیگ : نک . نەگەیشتوو.
نەگەییو : نک . نەگەیشتوو.
نەگیراو : ص، ا. اسب و استری که هنوز بر آن سوار نشده و باز بر و پشتشان گذارده نشده است.
نەگیریاگ : نک . نەگیراو.
نەمازە : به ویژه، مخصوصاً، بخصوص، مخصوص.
نەمام : ا. نهال.
نەمامکردن : م. آدم را سر و ته لای جرز گذاشتن.
نەمان : م. نماندن، باقی نماندن، از میان رفتن، تمام شدن.
نەمر : ص. جاوید، همیشگی، جاویدان، همیشه زنده، نمیر.
نەموور : ص. نمور، نمدار، دارای نم.
نەمەد : ا. نمد.
نەمەدمال : ص شغل. نمد مال.
نەمەدی : ا. فرجی، نمد دوش.
نەمەك : ا. نمك، ملح.
نەمەكبەحەرام : ص مر. نمك به حرام، سفله، ناسپاس.
نەمەكزار : امر. نمك زار.
نەمیانەوە : م. خم کردن، کج کردن، خماندن.
نەمێر : ص. مردی که نتواند با زن نزدیکی کند، نامرد.
نەناس : نک . نەژناس.
نەنك : ا. جده، مادر بزرگ، مادر یا مادر پدر یا مادر مادر.
نەنگ : ا. ننگ، بدنامی، بی‌آبرویی، عار.
نەنگنامە : امر. هجو.
نەنگەویست : نک . نەگەویس.
نەنگین : ص نسب. ننگین، بدنام، رسوا.
نەنوو : ا. ننو، گهواره.
نەنە : ا. مادربزرگ، جده، ننه.
نەنیاس : نک . نەژناس.
نەو : ص. نو، تازه، جدید.
نهۆ : ق، (ز). حال، اکنون، الان، هم اکنون.
نەوا : نک . نەك.
نەوات : نک . نەبات.
نەوادە : ا. نواده، نبیره، نوه.
نەوار : ا. نوار.
نەوازش : امص. نوازش، دلجویی، لطف، مرحمت، تفقد.
نەواقل : ا. نواقل.
نەوال : ا، (ز). کوه‌و دره، پستی و بلندی زمین.
نەوبەدار : ص مر. نگهبان، نوبتچی.
نەوت : نفت.
نەوجووان : ص مر. نوجوان، تازه جوان، تازه خط داده.
نەوچە : نک . نوچە.
نەور : ص. زمینی پست در کوهستان،

زمین پست در میان کوه.

نهۆرم : ص، ا. زمین چال و پست.

نەورِۆ : ق. زمان جفتگیری گربه.

نەورۆز : ا. نوروز، روز اول.

نەوزاد : ص مر، امر. نوزاد، تازه به دنیا آمده.

نەورِەس : ص مر. نورس، تازه جوان.

نەوژن : ا. ماده گاو جوانی که برای اولین بار زمان جفتگیری آن رسیده است.

نەوس : ا. نفس.

نەوساز : ص مر. نوساز، تازه ساز، تازه ساخته شده.

نەوسن : ص. شکمو، شکمپرست، شکمباره.

نەوشاتر : ا. نشادر.

نەوشادر : نک . نەوشاتر.

نهۆم : ا. طبقهٔ خانه.

نەووسك : ا، (با). خانه یا اطاقی که از کوه تراشیده.

نەووگ : ا. نمد.

نەووگ : نبود، فقدان.

نەوە : ا. نوه.

نەوهال : نک . نەوجووان.

نەوەرد : نک . نەبەرد.

نەوەژنە : نک . نەوژن.

نەوەش : نک . نەخۆش.

نەوەشی : نک . نەخۆشی.

نەوع : ا. نوع، گونه.

نەوەك : نک . نەك.

نەوەگا : نک . نەك.

نەوەکوو : نک . نەك.

نەوەکی : نک . نەك.

نەوەن : ا. گوساله نر دوساله.

نەوەندە : محصول پاییزی که دیر چیده شده باشد.

نەوی : ص. پست، پایین.

نەوێر : ص. ترسو، بی‌جرئت.

نەوێران : م. ترسیدن، جرئت نکردن، نتوانستن، فرصت نکردن.

نەویس : ص. بی‌حرمت.

نەوین : م. نشست کردن، نشستن پرنده و طیاره و غیره، کوتاه شدن.

نەوین : ص. کور، نابینا.

نهە : ق، (ز). حالا، اکنون، هم اکنون، الان.

نەه : (با). ۹، نُه.

نەها : ق، (ز). حالا، اکنون، حالیه، هم اکنون، الان.

نەهات : نیامد، بدبختی، نکبت، سختی، عدم موفقیت.

نەهار : ا. ناهار، غذای نیمروز.

نەهار کردن : م. ناهار خوردن.

نەهر : ا. نهر، جوی بزرگ.

نەهویت : (ز). ۹۰، نود.

نەهە : ا، (ه). ناف.

نەهەنگ : ا. نهنگ.

نەهێشتن : م. نگهداشتن، باقی نگذاشتن، قدغن کردن، مانع شدن، روی زمین قرار ندادن.



نەهەنگ

نەهێڵان : (ﻫ). نەهێشتن.

نەهێن‌بڕ : ص فا. کسی که در خفا کار می کند، خفاکار، نهانکار.

نەهێنگر : ص فا. کسی در نهان حمله می کند، کسی که از پشت سر حمله می کند.

نەهێنی : ص نسب. نهانی، پنهانی، در خفا.

نەهیو : امر. نهیب، نهیو، آواز مهیب، نعره.

نەی : ا، (ﻫ). نخ.

نەی : ا. نی، نی لبك.

نەیار : (ز). دشمنی آشکار.

نەیجە : ا. نی باریك مخصوص ساختن حصیر.

نەیجەزار : امر. نیزار.

نەیزە : ا. نیزه.

نەیزەباز : ص فا. نیزه‌باز.

نەیزەدار : ص فا. نیزه‌دار.

نەیژە : نک . نەیجە.

نەیژەن : ص. نی نواز، کسی که نی می نوازد.

نەی‌شەکەر : امر. نی شکر، گیاهی از تیره گندمیان با ساقه میان پر.

نهێم : نک . نەهیو.

نهێم : ا. توان، نیرو.

نهێنگر : نک . نەهێنگر.

نەینووك : ا. آینه، جام.





نەی شەکەر

نەیبی : نک . نەدی بدی.

نهێنی : نک . نەهێنی.

نێ : ا. نی آسیا، نای آسیا.

نیاتە : نک . نۆتە.

نیاتە کردن : نک . نۆتە کردن.

نیاز : ا. نیاز، حاجت، احتیاج، خواهش، تمنی.

نیازەمەن : ص. نیازمند، حاجتمند، محتاج.

نیاشرە : ا، (ﻫ). باخت، پول یا مال از دست رفته.

نیان : م. گذاشتن، قرار دادن، باقی گذاشتن، نهادن، کاشتن.

نیانەشۆنەو : م. دنبال کردن، تعقیب در حال دویدن.

نیانە شوێن : نک . نیانەشونەو.

نیانەمل : نک . نانەمل.

نیانەوە : نک . نانەوە.

نیانەیەك : نک . نانەیەك.

نیاوەزیان : م. قادر نبودن به انجام کاری از جهت فکری و جسمی.

نیایێ : م، (ه). زمین گذاشتن، قرار دادن، کاشتن، پایین آوردن.

نێچیر : نک . نەچیر.

نێچیر ڤان : نک . نەچیرڤان.

نێچیر کردن : نک . نەچیر کردن.

نێچیرەوان : نک . نەچیرڤان.

نیخ : ا. گلو، حلق، گاوگاه، ناق.

نیخن : ص. کسی که از گلو حرف می زند، کسی که هنگام کار بی اراده از گلویش صدا در می آورد.

نیخە : نک . نریخە.

نێر : نر، مذکر.

نیر : نک . نێلە.

نیر : ا، (با). زمان، وقت، دَم.

نێرانە : ص نسب. نرانه، نر مانند، مردانه.

نێربلۆکێ : ص مر. زنی که رفتار مردانه دارد.

نێربوونەوە : م. نر شدن، پیر شدن، سله کردن زمین، پیر شدن ترب و شلغم و مانند آن.

نێرتك : نک . نێرك.

نێرتن : م، (ز). تماشا کردن، نگاه کردن، نظاره کردن، دیدن.

نێرك : ا. چیزهایی مانند مغز کاهو و پیاز، هسته.

نیرك : نک . نێلە.

نێرکەبرە : ا. نوعی کرم انگلی که مغز کاهو و امثال آن را می خورد و گیاه را از رشد باز می دارد.

نێرگز : ا. نرگس.

نێرگزدەبان : ص مر. شمشیر آبداده.

نێرگزجاڕ : امر. نرگس زار.

نێرگس : نک . نەرگس.

نێرگسەجاڕ : امر. نرگس زار.

نیرگە : ا. بزرگترین تیر چوبی سقف که سایر تیرها روی آن قرار می گیرند.

نێرگەلە : ا. قلیان.

نێرۆ : ا. نیرو، تاب، توان، قدرت.

نێرۆك : ص، نروك، عقیم، نازا.

نێروو : نک . نێرۆ.

نێروما : ص. نروموك، دو جنسی.

نێرە : ا. نر حیوانات.

نێرەحەیتە : ص مر. زن یا مردی که زیاد اظهار مردانگی می کند و حرفهای کوچه و بازار بر زبان می آورد یا ناسزا می گوید.

نێرەژن : نک . نێربلۆکێ.

نێرەژەن : نک . نێرۆك.

نێرەکوڕکە : نک . نێربلۆکێ.

نێرەکەر : ص مر، امر. نره خر، خر نر.

نێرەکەو : امر. کبك نر.

نێرەکی : امر. قاطر نر.

نێرەمووك : نک . نێروما.

نێرەو : جوی باریکی که مخصوص

آبیاری توتون یا گوجه‌فرنگی کشیده می شود.

نێره‌ومێیه : امر. نر و ماده که مانند دکمه به کار برده می شوند.

نێره‌وه‌ز : ا. اسب یا الاغ یا استر نر.

نێره‌هه‌ر : (ﻫ)، نک . نێره‌که‌ر.

نێری : ص. پیشاهنگ، بز پیشاهنگ گله.

نێری : نک . نه‌عره.

نێرین : م، (ز). نگاه کردن، نظاره کردن، دیدن، ملاحظه کردن.

نێرینه : نک . نێر.

نێز : ص، (ز). گرسنه.

نێزاو : (ﻫ)، نک . نزدیك.

نێزك : نک . نزدیك.

نێزه : نک . نه‌یزه.

نێزه‌باز : نک . نه‌یزه‌باز.

نێزه‌دار : نک . نه‌یزه‌دار.

نیس : ص. نیست، محو، نابود، تمام.

نیسان : ا. ماه چهارم سال خورشیدی.

نیس بوون : م. نیست شدن، محو شدن، نابود شدن، از میان رفتن، غیب شدن، گم شدن، تمام شدن.

نیست بوون : نک . نیس بوون.

نیسك : ا. عدس.

نیسكان : م. بازی کردن.

نیسكه : ا. حرکت رقص مانند اسب، پیافه.

نیسكین : ا. آش عدس.

نێش : ا. نیش، آزار.

نیشاسته : ا. نشاسته.

نیشان : ا. نشان، علامت، نشانه، اثر.

نیشان دان : م. نشان دادن، در معرض تماشا و نگاه قرار دادن، نمایش دادن، نمودن، نمایاندن، تجویز کردن.

نیشان کرد : ص مف. انتخاب شده، منتخب، علامت گذاشته شده، نامزد.

نیشان کردن : م. نشان کردن، علامت گذاشتن، اثر گذاشتن، انتخاب کردن.

نیشانگا : امر. مگسك تفنگ.

نیشان گرتن : م. نشانه گرفتن، قراول رفتن.

نیشان‌ناو : نام و نشان، لقب، نام فامیل، نام خانوادگی.

نیشانه : ا. نشانه، علامت، اثر، هدف تیراندازی.

نیشانه گرتن : نک . نیشان گرتن.

نیشانی : ا. نشانی، آدرس.

نیشتایره : م، (ﻫ). نشستن، ساکن شدن، مستقر شدن، ماندن، لانه کردن، روی تخم خوابیدن پرندگان.

نیشتمان : ا. محل نشستن و محل اقامت.

نیشتن : نشستن، خوابیدن پرنده روی تخم، نشستن آفتاب، غروب.

نیشتنه‌سه‌ر : م. دنبال کردن تازی شکار را، تعقیب با سرعت.

نیشتنه‌سه‌ریه‌ك : م. رویهم‌ریخته‌شدن، خراب شدن، ویران شدن و رویهم ریختن.

نیشتنه‌مل‌یه‌ك : م. به سر و کول هم

پریدن، با هم به نزاع برخاستن، با هم دست و پنجه نرم کردن.

نیشتنەوە : م. نشستن پرنده یا طیاره از هوا روی زمین.

نیشتنەیەك : نک . نیشتنەسەریەك.

نیشتنەیەك : م. بهم چسبیدن، بهم وصل شدن.

نیشتوو : ا. رسوب، نشست.

نیشتەجێ : ص مر. ساکن، مقیم، غیر متحرك.

نیشتمەن : ص. قابل سکونت.

نیشتەنی : نک . نیشتەجێ.

نیشخۆ : (با). بلی.

نیڤ : نیم، نصف.

نیڤ : ا. میان، وسط، تو، درون.

نیڤ : ص. برابر.

نیڤبەدەن : ا، (ه). نیمتنه، لباس کوتاه، پارچه و آستر لباس.

نیڤبەند : ص، (ز). نیم بند.

نیڤ خۆر : ص، (ز). نیم خور، پس مانده غذا.

نیڤ ڕۆ : ا، (ز). نیمروز، ظهر.

نیڤشك : ا، (با). گَرَه.

نیڤەشەڤ : ا، (با). نیمه شب.

نیڤەك : نیم، نصف.

نیڤەكخالی : ص مر. میان خالی، تو خالی، مجوف، پوك، پوچ.

نیڤەکی :ح مص. برابری، تساوی.

نێك : ص. نیك، خوب، نیکو، پسندیده.

نێك : ا. استخوانهای دو طرف لگن خاصره.

نیك : ا، (ز). چوب یا دیلمی که با آن آسیا را تنظیم کنند.

نیل : ا. لاجورد، نیل.

نێڵ : نک . نێڵە.

نێڵ : ا. قسمت آبزای کوه، قسمت زهزار دامنه کوه.

نیلووفەڕ : ا. نیلوفر، لبلاب.

نیلووپەڕ : نک . نیلووفەر.

نێڵە : اص. صدای آتش شعلەور.

نێڵە : ا. چوب کوتاهی از روی گردن دو گاو شخم را به هم می بندد.

نیم : نیم، نصف.

نیمبەن : نک . نیڤ بەند.

نیمتەنە : نک . نیڤتەنە.

نیمپەز : ص مر. نیم پز.

نیمتەخت : امر. نیم تخت کفش.

نیمچەدورگە : امر. شبه جزیره.

نیمخێز : ا. نیم خیز.

نیمدار : ص. نیمدار، کار کرده، نه کهنه نه نو.

نمیداشت : نک . نیمدار.

نیمر : ص، (ز). پست، پایین، چال.

نیمڕوخ : ا. نیمرخ.

نیمڕوو : ا. نیمرو.

نیمڕەس: ص، نیمرس، نرسیده، نارس.

نیم سۆز : ص مر. نیمسوز.

نیم کوت : ص مر. نیم کوب، نیم کوبیده.

نیمکەت : ا. نیمکت، نیم تخت.
نیم گەرم : ص مر. نیم گرم، ولرم.
نیم گەز : نیم گز.
نیمۆ : ا. لیمو.
نیمە : نیمە، نصفە، نیم، نصف.
نیمەچڵ : ص مر. نیم کارە، کار تمام نشدە، کار ناتمام، ناقص.
نیمەڕۆ : امر. نیمروز، ظهر.
نیمەڕۆژ : نک . نیمەڕۆ.
نیمەشۆر : ا. سفیداب.
نیمەکارە : نک . نیمەچڵ.
نیمەگیان : ص مر. نیمە جان.
نیمەنمەك : خمیری کە برای گذاردن روی دمل درست کنند.
نیمەیاوای : (ه)، نک . نیمرەس.
نیِنووك : ا. ناخن.
نێو : ا. وسط، میان، داخل، درون، تو، اندرون.
نێو : ا. نام، اسم.
نێواخن : نک . ناواخن.
نێوان : ا. فاصله دور و نزدیك، لایی بین پارچە و آستر لباس.
نێوبار : نک . ناوبار.
نێوبانگ : نک . ناوازە.
نێوبردن : نک . ناو بردن.
نێوبرێشك : نک . نان برێشك.
نێو بژەکردن : نک . ناوبژە کردن.
نێو بژی‌کەر : نک . ناوبجی.
نێوبژی کەر : نک . ناوبجی کەر.
نێوپارە : نک . ناوپارە.

نێوپەل : نک . ناوپەل.
نێوتا : نک . ناوبار.
نێوتاق : نک . ناوتاق.
نێوجەرکە : نک . ناوپارە.
نێوجەژنان : نک . ناوجەژنان.
نێوچاو : نک . ناوچاو.
نێوچاو : نک . ناوچاو.
نێوچاوپاك : نک . ناوچاوپاك.
نێوچەوان : نک . ناوچاو.
نیوچەواندێز : نک . ناوچاودێز.
نێوچەوان گرژ : نک . ناوچاوتورشیاگ.
نێوخۆ : نک . ناوخۆ.
نێودار : نک . نامدار.
نێودەرکردن : نک . ناودەرکردن.
نێودەست : نک . ناودەس.
نێوزڕان : نک . ناوزڕان.
نێوساجی : نک . ناوساجی.
نیوشان : نک . ناوشان.
نێوقەد : نک . ناوقەد.
نێوکۆڵ : نک . ناوبار.
نێوکوێربوونەوە : نک . ناوکوێربوونەوە.
نێوکەبڕ : نک . ناوکەبڕ.
نێوکەڕێژ : نک . ناوکەڕێژ.
نێوکەف : نک . ناوکەف.
نێوگەڵ : نک . ناوگەڵ.
نێولنگ : نک . ناوگەڵ.
نێولنگان : نک . ناولنگان.
نێولەپ : نک . ناودەس.

نێومالّ : نک . ناومالّ.

نێونان : نک . ناونان.

نێونیره : ا. بستی که چوب روی گردن دو گاو شخم را به دستگاه شخم متصل می سازد.

نێونیشان : نک . ناونیشان.

نێووك : ا. ناف.

نێووکه : نک . نێووك.

نێووکه : ا. مغز هستهٔ زردآلو و بادام و غیره.

نێوون : گوساله دو ساله ماده.

نێونجی : نک . ناوبجی.

نێونیشان : نک . ناونیشان.

نێوه : نک . ناوەند.

نێوەراست : نک . ناوراست.

نێوەنجی : نک . ناوبجی.

نیهاد : ا. نهاد، سرشت، طبیعت، طینت، آفرینش.

نیهانی : نک . نەهێنی.

نیەت : ا. قصد، نیت، آهنگ.

نیی : ص، (ز). نو، تازه، جدید.

و

و : و.

و : حرف ربط «در بعضی از گویشها».

وا : ا، (ه). آماس، ورم، باد، خامباد.

وا : چنین، اینطور.

وا : علامت فاعلی.

وابه‌سه : امف. وابسته، پیوسته، متصل، منوط، مربوط، منضم، ملحق، خویشاوند.

واتا : معنی، مفهوم، «یعنی»، توضیح گفته‌ای.

واتانیّ : نک. واتا.

واتن : م. گفتن، بیان کردن، شرح دادن، تکلم کردن، صحبت کردن.

وات و ویژ : امص. گفتگو، مکالمه، صحبت، مباحثه.

وات و وری : ا. شایعه، آنچه که بر سر زبانهاست.

واته : ا. واژه، کلمه، لفظ، کلام، معنی، مفهوم.

واته‌واته : نک. وات و ورِیّ.

واته و ویره : نک. وات و ورِیّ.

واته‌ی : (ه)، نک. واتن.

واجب : ص. واجب، ضرور، لازم، بایسته.

واجه : ا. روزن، آفتابگیر، دریچه‌ای از خانه به بیرون، دریچه.

واچه : نک. واته.

واخ : اص. واخ، آخ، آه.

واخوا : افا. واخواه، معترض، کسی که واخواست می کند.

واخــواردن : م. واخوردن، مغلوب شدن، شکست خوردن، مأیوس شدن.

واخوازی : نک . واخوایی.

واخــوردو : امف. واخورده، مغلوب، مأیوس، مردود.

واخین : م. گردو بازی کردن.

وادار : ا. تحریك، وادار، اجبار، الزام، بازداشت، منع، نهی.

وادار بــوون : م. وادار شدن، مجبور شدن، ناچار شدن، تحریك شدن، منع شدن.

وادار کــردن : م. وادار کردن، مجبور کردن، تحریك کردن، ناچار کردن.

واداشت : نک . وادار.

واده : ا. وعده، قول، قرار، مدت.

وادەسـەنـن : م. وعده گرفتن، زمان گرفتن، قول گرفتن.

وار : ص، (ه). پایین.

وار : ا. اطراقگاه، محل استقرار تابستانی.

وار : علامت فاعلی.

واران : ا، (ه). باریدن، باران.

وارانــن : م. باراندن، چیزی را به صورت باران از بالا به پایین ریختن.

وارای : م، (ه). باریدن.

وارد : افا، ص. وارد، آگاه، آشنا، مطلع، مهمان، جایز، روا.

واردن : م،(ه). خوردن، بلعیدن، سیگار کشیدن، آشامیدن، قلیان کشیدن.

وارده : ا،(ه). غذا، خوردنی.

واردەمەنـی : ص، (ه). خوردنی، چیزی که قابل خوردن باشد.

واردەی : (ه)، نک . واردن.

وارس : افا. وارث، مرده ریگ بر، میراث خوار.

وارش : امص، ا. بارش، باران.

وارش : حصار، چهار دیواری برای حفاظت چیزی.

وارشت : نک . وارش.

وارگه : امر. محل استقرار تابستانی، بارگه.

وارِن :ص. پشمی که با دست بازشده است.

وارِوّ : نک . وارِوّك.

وارِوّك : ا. جوجه مرغ زیر یکسال.

وارووو : ص،ا. معکوس، وارو، برعکس، واژگون،برگشته.

وارِ و گوّرِ کەردەی : م، (ه). عوض کردن، تبدیل کردن، معامله پایاپای کردن.

واروون : نک . وارروو.

وارِه : ا. قرض، نسیه.

واره : ا. خواهر.

واره : ا. بار، دفعه، مرتبه، کرت.

وارِه : ا. عوض، به جای، بدل، جانشین.

وارِەس:ا. بازرس،مفتش،قاضی.ممیز.

وارِەسه : ص. گوشه گیر، معتکف.

وارِەسی : ح مص. وارسی، بازرسی، به حساب «رسیدن»، ممیزی، تفتیش.

واره واره : ق‌مر. کم کم، اندك اندك، خردخرد.
واره‌زا : امر، (ه). خواهر زاده.
وارِیای : م. عوض شدن، جابه جا شدن.
وارِیـز : امص. تفریق حساب، تسویه حساب، واریز کردن، ریزش کردن قنات و چاه بعد از تعمیر.
واریز کردن : م. تسویه حساب کردن، واریز کردن، واریز کردن قنات و چاه.
وارِێزه : ص. بادریخته، میوه ریخته از سرما و باد، میوه ریخته پای درخت.
وارِێژ : نک . وارِێز.
وارِێژ کردن : نک . وارِیز کردن.
وارین : م. باریدن، باران آمدن، برف آمدن.
واز : ص. باز، گشاد، گشاده، گشوده، وسیع، دامنه دار، واز.
وازتن : م. خواستن، خواهان بودن، خواستگاری کردن.
وازاو : امر. کوناب، دنباله آب زمین زراعتی که از محل آبیاری خارج می شود، فاضلاب.
وازچنه‌ئارده‌ی : م. ول کردن، رها کردن، خلاص کردن، آزاد کردن، دست از سر کسی برداشتن.
وازح : ص. واضح، آشکار، روشن.
وازِر : ص. بیدار، شکار بیدارِ گوش به زنگ.
وازرین : ا. وازلین.
واز کـردن : م. باز کردن، گشودن، گشادن، گستردن، واز کردن.
وازلیّ هاوردن : نک . وازچنه‌ئارده‌ی.
واز هانین : نک . وازچنه‌ئارده‌ی.
واز هێنان : نک . وازچنه‌ئارده‌ی.
وازی : ا. بازی، سرگرمی، تفریح، قمار.
واژ : ص. هاج و واج، سرگشته، پریشان.
واژاو : نک . وازاو.
واژ کـردنـه‌وه : م. فحل شدن دوباره حیوانات.
واژه : اصـ. صدای آب در حال حرکت.
واژه : نک . وته.
واژه‌به‌س : حرف ربط.
واستـن : م، (ه). خواستن، آرزو کردن، خواستگاری کردن.
واسته : افا. واسطه، میانجی، دلال.
واسـه : حرف تأیید، حرف تصدیق، چنین است.
واسه‌ی : (ه)، نک . واستن.
واشه : ا. باشه، واشه، قرقی.
واغێن : گردو بازی.
وافر : ص. وافر، زیاد، بسیار.
وافوور : ا. وافور.
وافوور کێشان : م. وافور کشیدن.
واق : ص. هاج و واج، حیران، مات، متحیر، مبهوت.
واقاندن : م. صدا کردن حیوانات در فشار و سختی مانند صدای گوسفند هنگام حملهٔ گرگ.


واشه

واق په‌ڕین : م. متحیر شدن، مات شدن، هاج و واج شدن، مبهوت شدن.
واق مرمان : مبهوت و متحیر ماندن، مات ماندن، مات و مبهوت ماندن.
واق و ویق : سرو صدا.
واقه : اصـ. صدای حیوانات هنگام سختی.
واقه‌که‌ر : نامی برای بز و گوسفند مانند نفس کش.
واك : کلمه‌ایست که به جای «فلان» و «بهمان» و «چیز» است که وقتی نام چیزی فراموش شود آنرا بر زبان رانند.
واکس : ا. واکس.
واکسه‌ن : ا. واکسن، مایه.
واکفت : بازگشت بیماری، رجعت مرض.
واکه‌وت : نک. واکفت.
واگل : بازگشت، رجعت، مراجعت.
واگۆ : امصـ. واگو، واگوی، بازگو، دوباره گویی، واگویه.
وال : ا. وال، نوعی پارچه ابریشمی.
واڵ : ص‌مف. زده شده، واشده، پفکی.
واڵابێژ : الك بسیار نرم.
واڵاوێت : امف. بیخته، بیخته شده با الك بسیار نرم.
واڵه : ا، (ه). خواهر.
واڵه : خرده هرچیز، خرده.
واڵه کێ : کلمه‌ای که از روی دوست داشتن به خواهر گفته می شود.
واڵێ : ا. آبجی، خواهر، همشیره.
والی : ص. والی، حاکم، حکومت، استاندار.
والیبال : ا. والیبال.
والی نشین : امر. والی نشین، مرکز، ولایت، حاکم نشین.
وام : ا، (ه). بادام.
وام : ا. وام، قرض، بدهی.
واماگ : امف. وامانده، خسته، فرسوده، عقب مانده.
وامدار : ص مر. وامدار، قرض دار، بدهکار.
وامی : ا، (ه). بادام.
وان : وان، پسوندی که است به معنای حفاظت و نگهبانی مانند «پاسه‌وان» یعنی پاسبان و به معنای تخصص مانند «پڕوکه‌وان» یعنی خلبان، بان.
وانای : م، (ه). خواندن، قرائت کردن.
وانه‌ك : نک. واك.
وانێك : نک. واك.
وانێها : (ز). آن دو، آن دوتا.
واوشی : ا، (ه). آغوش، بغل، کنار.
واوێژ : نک. واگۆ.
واوێژ کردن : م. واگو کردن، دوباره گفتن به تکرار حرف زدن.
واهمه : ا. واهمه، ترس، بیم، هراس.
واهه‌ر : ا. خواهر، آبجی، همشیره.
وای : وای، آی، آخ، واخ.
وایش : نک. وای.
وت : نک. وته.


وتوو

وتار : امصـ، ا. گفت، گفتار، کلام، قول، سخن.

وتن : م. گفتن، صحبت کردن، بیان کردن، برزبان آوردن، مکالمه کردن، حرف زدن، شرح دادن.

وتنه‌وه : نک. واویژ کردن.

وتوو : ا. اتو، اطو.

وتوو دان : م. اتو زدن، اطو زدن.

وتووزبوونه‌وه : م. غل خوردن، غلطیدن.

وتوو کردن : م. اتو کردن، اتو زدن، اتو کشیدن.

وتوو کێشان : نک. وتوو کردن.

وت وویره : نک. وات ووڕێ.

وت و وێژ : نک. وات ووێژ.

وته : ا. واژه، کلمه، لفظ، کلام، مفهوم، گفته، سخن.

وجاخ : ا. دودمان، خاندان، آل، آتشدان.

وجاخدار : ص مر. کسی که دارای فرزند مذکر صالح است که سلاله خاندانش بابنوسیله بریده نمی شود.

وجاخ ڕوون : نک. وجاخدار.

وجاخ زاده : ص مر. نجیب، شریف، نجیب زاده، سید.

وجاخ کوێر : ص مر. بلاعقب، بی خلف، آنکه فرزند مذکر ندارد.

وچان : ا. مجال، فراغت، فرصت، امان، مهلت، مدت.

وچان دان : م. مجال دادن، فرصت دادن، امکان دادن، مهلت دادن.

وچان گرتن : م. فراغت یافتن، استراحت کردن، آرامش پیدا کردن.

ودم : ا. نَفَس مانند در «فلانی سید است نفس خوبی دارد اگر دعا کند مریض خوب می شود».

وڕ : ص. گیج، منگ، مات.

وڕ : ا. حرف مزخرف، پرت و پلا، تکرار حرف.

وڕاج : ص. وراج، پر گو.

ورازین : م. دوختن.

وڕاق : ص. سرپوشیده «اطاق» باز و بزرگ.

وڕاوه : ا. حرف «زدن» در خواب.

ورتکه : ص. خُرده، ریزه.

وڕته : با خود حرف «زدن»، جگش.

ورپڕای : م، (ه). پایکوبی کردن، به هوا جهیدن.

ورچ : ا. خرس.

ورچه کوڵه : امر. بچه خرس.

ورد : ص. خرد، ریز، نرم.

وڕدایوه : م، (ه). پرگویی کردن، وراجی کردن، زیاد حرف زدن.

ورد بوون : م. خُرد شدن، ریز شدن، از لحاظ روحی شکست خوردن.

ورد بوونه‌وه : م. فکر کردن راجع به چیزی، نگاه کردن عمیق به چیزی.

وردبین : ص. خرد بین، زیرك، باهوش، حساس، زودرنج.

وردبینی : ح مصـ. خردبینی، نازك بینی،

زود رنجی، حساسیت.

ورد کــردن : م. خــرد کــردن، ریــز کردن، قطعه قطعه کردن.

ورد کردنه‌وه : م. خرد کردن و تبدیل پول درشت به پول خرد.

وردکه : ص. خرده، ریزه.

وردڵ : ا، (ه). صبحانه، پیش قلیانی، ناشتایی.

ورد و خــاش : ص مفـ. خُرد شده، شکسته، ریزریز شده، داغان شده.

ورد و خان : نک . ورد و خاش.

ورده : ص. خرده، ریزه.

ورده بابه‌ت : خرده وسایل خانه.

ورده‌بزه : امر. نرم خنده.

ورده‌بین : نک . وردبین.

ورده دان : امر. آذوقه زمستانی خانه.

ورده فرۆش : ص فا. خرده فروش.

ورده کاری : امر. خرد کاری.

ورده کـوت : ص مر. چیزی که بسیار کوبیده و نرم شده است، کلش زیاده از حد معمولی کوبیده شده.

ورده‌گیر : ص فا. خرده‌گیر، ایرادگیر، عیب جو.

ورده‌ڵه : ا. مفصل.

ورده‌ڵه : ص مصغ. ریز، کوچك، خُرد.

ورده مرده : نک . ورده بابه‌ت.

ورده والا : نک . ورده بابه‌ت.

ورده واڵه : نک . ورده بابه‌ت.

ورده و بـوون : م. نگاه کردن، ملاحظه کردن، دیدن.

ورده‌و کـردن : م. خرد کردن پول از بزرگ به کوچك.

ورده‌و کـردن : م. خواندن بدون بلند کردن صدا.

ورده ورده : قمر. کم کم، اندك اندك، جزء جزء.

وردی : ح مصـ. خُردی، ریـزی، طفولیت، کودکی.

وردیکڵانه : ص مصغ. کوچولو، ریزه ریزه، ریزه، آدم کوتاه.

وردیکڵه : نک . وردیکڵانه.

ورژان : بو دادن، برشته کردن، روی آتش گرفتن.

ورژاندن : نک . ورژان.

ورژانن : نک . ورژان.

ورشه : ا. برق، برق چیزهایی مانند پولك در آفتاب.

ورشه دار : ص مر. براق، چیزیکه در آفتاب برق می زند.

ورشه دان : م. برق زدن.

وڕك : ا. بهانه، لج، حالت خواستن توام با گریه و پافشاری بچه، اصرار، ویر.

وڕکاوی : ص نسب. بچه‌ای که زیاد با اصـرار و لـج بازی و گـریـه چیـز می خواهد.

وڕك گـرتـن : م. ویر گـرفـتن، لـج گرفتن.

ورکه : ا. خلسه، اندیشه توام با تفکر.

ورگ : ا، (ه). گرگ.

ورگ : ا. معده، شکمبه، شکم.

ورگ دان : م. شکم دادن دیوار.
ورگ دڕاو : ص مر. پرخور، شکم پرست، سورچی، شکمباره.
ورگن : ص. آدم شکم گنده.
ورگ نانه‌سه‌ر : م. چیز را با زور فشار و بی میلی خوردن.
ورگنه : نک. ورگن.
ورگ هاتن : م. بزرگ شدن شکم.
ورلووشای : م. بادکش کردن، بالا کشیدن، بالا کشیدن بازور و نفس.
وڕلێدان : م. ور زدن، پرچانگی کردن، زیاد حرف زدن.
وڕمان : م. خراب شدن، ویران شدن، رویهم ریختن دیوار.
وڕمان : م. مات ماندن، متحیر ماندن، مبهوت ماندن، هاج و واج ماندن.
ورمایی : ا. طبقه خانه، آپارتمان.
ورمێ : ا. اجازه، رخصت، پروانه.
ورمێ دار : امر. مأجوز، پروانه وار.
ورنگ : ا. نفس، فرصت، امکان.
ورنگ دان : م. نفس زدن، نفس کشیدن، فرصت دادن، امکان دادن.
ورنگ گرتن : م. گرفتن نفس، نفس گرفتن، فرصت و امکان از کسی گرفتن.
وڕوڕه : ص. عجوزه، پرگو، پیرزن وراج.
ورۆژان : م. هجوم بردن و آشفتگی لانه زنبور و مورچه هنگام حمله و دفاع.
ورۆژاندن : م. به حالت حمله و آشفتگی در آوردن زنبور با بهم زدن لانه آنها.
ورۆژم هێنان : م. حمله بردن، هجوم آوردن.
وروسته‌ی : م، (ه). بالا رفتن، ترقی کردن، صعود کردن.
ورووکان : حمله و هجوم چند جاندار به چیزی یا جاندار دیگری.
وره : اص. صدا از دور، صدای آرام.
وره به‌ردان : م. زهره ترك شدن از ترس.
وره ته‌ی : م، (ه). فروختن، به فروش رساندن.
وره چه‌م : ا، (ه). منظره، آنچه در معرض دید است.
وره‌ش : ا. فروش.
وڕه‌و : ا. گله گراز وحشی.
وره ور : صداهای پیاپی از دور، صداهای آرام و پی گیر.
وڕه‌وڕ : ورور، حرف زیاد، حرف زیاد و بی معنی.
وڕی : ح مص. ماتی، بهت، تحیر، گیجی.
وریا : ص. هوشیار، باهوش، بیدار.
وریا کردنه‌وه : م. آگاه کردن، بیدار کردن.
وریایی : ح مص. بیداری، باهوشی، زیرکی.
وریشه : نک. ورشه.
وریشه دار : نک. ورشه دار.

وریشه دان : نک . ورشه دان.

ورینگ : نک . ورنگ.

ورینگه : نک . ورنگ.

ورێنگه : ا. آواز آرام و خوش.

وز : ص. وز، موهای وز کرده.

وزاق : ا. هجوم، یورش، حمله.

وزاق به‌ستن : م. هجوم بردن به چیزی، یورش بردن به کاری، کورس بستن.

وزای : م. انداختن، پرت کردن، به زمین انداختن، پرتاب کردن.

وزتن : م. شنیدن، شنفتن.

وزم : ا. زبان گنجشك، درختی از تیره زیتونیان.



وزه : ا. توان ، نیرو، قدرت.

وزه‌نگی : ا. رکاب زین.

وزه‌وز : ا. وزوز.

وزین : نک . وزای.

وژ : اصـ. صدای کمان، وژ.

وژاردن : م. پاك کردن غله از دغل.

وژاردن : م. تاوان دادن، دادن قیمت چیزی پس از نابود شدن آن.

وژانن : م. انتخاب کردن، جدا کردن.

وژاو : نک . وازاو.

وژنگ : ا. زانو.

وژه : نک . وژ.

وس : امر به سکوت، هیس.

وسا : ص، ا. استاد، ماهر.

وس بـوون : م، ساکت شدن، بی صدا شدن، سکوت کردن.

وستا : نک . وسا.

وستان : م. ایستادن، توقف کردن، متوقف شدن، راکد ماندن.

وستن : م. خواستن، آرزو کردن، خواستگاری کردن، طلبیدن، طلب کردن.

وسته : امف. خواسته، خواستگاری شده، طلب شده.

وسڵ : امصـ. غسل.

وسمه : ا. وسمه.

وسه‌وه‌ره‌نیشته‌ی : نشست و برخاست، معاشرت، آمد و شد.

وسه‌یره : م. پایین آمدن، پیاده شدن.

وسه‌یه‌وه‌ی : م. پس انداختن.

وش : اصـ. صدایی که با آن الاغ را متوقف سازند.

وشاردن : م. فشردن، چلاندن، پرس کردن.

وشتر : ا. شتر.

وشتراو : امر. موج.

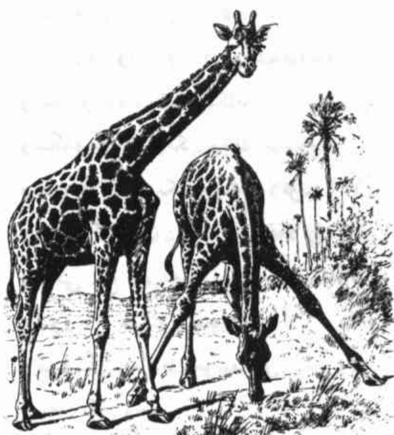
وشتر دانه : امر. نوعی گندم.

وشتر قولێ : نوعی بازی.

وشترقین : امر. کین شتری، کینه شدید.

وشتر گاپڵنگ : زرافه، شتر گاو پلنگ.

وشتر گه‌ڕوو : امر. شتر گلو.



وشتر گاپڵنگ

وشترمر : ا. شتر مرغ، پرنده‌ای از دسته دونده گان.

وشتر مرغ : نک . وشتر مر.



وشتره وان : شتربان، ساربان.

وشر : ا. عدد، عشر، ده یك، از هر ده تا یکی.

وشك : ص. خشك.

وشکامه : ص، ا. دیم، زراعت بدون آبیاری.

وشکان : ق، ا. زمان خشکی زمین، زمین خشك، خشکی.

وشکانی : ا. زمین و محل خشك، خشکی.

وشکاوس : ص مر. حیوان ماده‌ای که آبستن نشده است.

وشکاوی : ص، ا. ذوحیات، حیوانی که هم در آب و هم خشکی زندگی می کند، دوزیستی.

وشکاوی : نک . وشکانی.

وشکایی داهاتن : م. خشك شدن قنات و چشمه و رود.

وشکایی هاتن : نک . وشکایی داهاتن.

وشك بوون : م. خشك شدن درخت و سبزه و جوی و نهر.

وشك بوونه‌وه : م. خشك شدن هر چیز تر.

وشك ساڵ : ص مر. سال خشك، سال کم آبی، سال بی‌بارانی.

وشك کردن : م. خشك کردن، خشکاندن سبزی و میوه و غیره.

وشك کردنه‌وه : خشك شدن هر چیز تر، حیوانی که شیر آن خشك شده است.

وشکه : ا. آذوقه خشك ماننددانه و غیره در خانه.

وشکه : ا. بیماری که باعث خشك شدن شیر حیوانها می شود.

وشکه : ص. حیوانات بدون شیر، حیوانی که شیر آن خشك شده است.

وشکه : ص. خشکه، خشك مانند.

وشکە بار : ا. خشکبار، آجیل.
وشکە برین : ا. زخم خشك، بیماریهای جلدی که پوسته تولید می شود.
وشکە جاو : «جویدن» نان بدون نان خورش، نان خالی سق «زدن».
وشکە جوو : نک. وشکە جاو.
وشکە چن : ص مر، امر. دیوار سنگی که بدون به کار بردن گِل سنگها روی هم چیده شوند.
وشکە دان : آذوقه خشك مانند دانه و غیره.
وشکە ڕن : ا. «چیدن و درو کردن»، محصول غله در زمانی که خشك شده است.
وشکە ڕەو : ص مر. حیوانی که آرام و تنبلانه راه میرود.
وشکە ڕۆ : ا. زمین دیمکاری شده.
وشکە ساڵ : ص مر، امر. سال خشك، خشکسال، سال کم باران، سال کم آب.
وشکە سۆفی : ص مر. صوفی متعصب.
وشکە سەرما : ص مر، امر. سرمای شدید خشك.
وشکەسی : ا. راه سنگلاخ.
وشکەڵ : ص. شاخه و میوه خشك.
وشكهەڵاتن : م. خشك و لاغر شدن آدم و حیوان.
وشکەهەلاتوو : ص مر. آدم لاغر خشك مانده.
وشکە مز : ص مر، امر. اجیر بدون خوراك و لباس وفقط با مزد ماهیانه.
وشکەوەبوو : ص. خشك شده.
وشکەوەبوون : م، نک. وشك بوونەوە.
وشکە وردە : نک. وشکامە.
وشکەو کردن : نک. وشك کردنەوە.
وشك هەڵاتن : نک. وشکەهەلاتن.
وشكهەڵگەڕان : نک. وشكهەڵاتن.
وشکی : ح مص. خشکی، یبوست.
وشوو : ا. خوشه گندم و جو.
وشوو گر : ص فا. خوشه چین.
وشە : نک. وتە.
وشیار : نک. وریا.
وشیار کردنەوە : نک. وریا کردنەوە.
وشیاری : نک. وریایی.
وشی : نک. وشوو.
وشی: ا. خوشه.
وشێردن : نک. وشاردن.
وشین : نک. وشاردن.
وفوور : امص. وفور، بسیاری، فراوانی.
وفە : ا. اوفه، تورم مفصل خرگوشی اسب.
ول : ا. غنجه.
ول : ا، (ه). گُل.
ول : همراه «شل» می آید مانند «شل و ول» یعنی شل و ول.
وڵ : ا. سوراخ، منفذ، روزن.
وڵات : ا. ولایت.
وڵاخ : ا. الاغ، خر.
وڵاخدار : ص مر. الاغدار، خربنده، خرکدار.
وڵاخداری : ح مص، ا. نگهداری الاغ،

مزدی که بابت حمل بار با الاغ پرداخته میشود.

ولاشم : ص. جنس بسته بندی نشده، فرجی، جنس رویهم ریخته شده.

ولاغ : نک . ولاخ.

ولاغدار : نک . ولاخدار.

ولاغداری : نک . ولاخداری.

ولام : ا. پاسخ، جواب.

ولاو : ص. در هم ریخته، نامنظم، پخش و پلا.

ولاوین : م. مالیدن، مالش دادن ملایم با سر انگشت.

ولایەت : نک . ولات.

ولح : ص. ساده، هالو، گوَل، هاج و واج، گیج.

ولحێ : نک . ولح.

ولس : ا. حشم، چهارپا، بز و گوسفند.

ولسات : حیوانات یك سم.

ولك : ا. قلوه، کلیه.

ول کردن : م. غنچه کردن بوته گل.

ولمه : ا. نرمی قسمت نشیمن انسان، لخم، لمبر، نرمه ناحیه کفل.

ولنگه واز : ص مر. ولنگ و واز، گل و گشاد.

ولۆ : هواکش تنور.

ولۆشه : ا، (ه). بلغور.

ولۆله : تخم‌مرغ نرم بدون پوست که گاهی مرغ می گذارد.

وله : ا، (ه).رهن و قنات و راه آب زیرزمینی، مجرایی که در زیر زمین کنده شود.

وله : ص. گوشت قلمبه، لخم، گوشت نرم بدون استخوان.

وله : ا. موش.



وله تووتی : امر. گل خار، ریشه اصلی گل سرخ که پیوند میشود.

ولەرم : ص. ولرم.

ولەره : دانه‌های سیاه رنگ و تلخ مزهٔ داخل غله.

وله زەردێ : امر، (ه). گل زرد، گل مخملی.

وله سووریٚ : امر، (ه). لاله.

وله گلاویێ : امر، (ه). گل محمدی، گل سرخ، گل گلاب.

ولی : ا. غنچه.

ولیره : ا.ماش.

ولیفەت : ا. پاداش و مزد و مهمانی است که به شخص صاحب نفس خوب در مقابل بهبود بخشیدن بیمار داده میشود.

ولین : م. نرم کردن چیز خشك با سر انگشت در میان دست، مالیدن، مالش دادن.

ون : ص. گم، پنهان، غایب، نادیار، مفقود.

ون : ا، (ه). خون.

ون بوون : م. گم شدن، غایب شدن،

پنهان شدن، مفقود شدن.

ونجڕ : ص. پاره، شکافته، پاره پاره.

ونجڕونجڕ : ص مر. پاره پاره، درب و داغان.

ونی : ا،(ه). خون.

وۆن : ا، (ه). خون.

وه : به، و، حرف ربط.

وەبا : ا. وبا.

وەتاخ : ا. اطاق.

وەتاغ : ا. اطاق.

وەتراخ : میله‌ای که بر سر آن آهنی به طور افقی قرار داده شده میله برزمین کوبیده می‌شودوباز پس از شکار و برگشتن روی آن می نشیند.

وەتراخچی : ص فا. کهنه فروش.

وەتووز بوونەوه : م. غل خوردن.

وەته : ا. تخم.

وەتەبا : امر. باد فتق، فتق مغابنی.

وەتەن : ا. وطن، کشور، موطن، مولد.

وەج : ا، (با). نفع، سود، فایده.

وەج : ا. نرخ، قیمت، ارزش.

وەجاخ : نک. وجاخ.

وەجاخدار : نک. وجاخدار.

وەجاخ ڕوون : نک. وجاخدار.

وەجاخ زاده : نک. وجاخ زاده.

وەجاخ کوێر : نک. وجاخ کوێر.

وەجەب : ق. وجب.

وەجین : ا. وجین.

وەچ : جوانه کوچك درخت، اولین جوانه‌های بهاری درخت.

وەچ : ا. نوهْ نوه.

وەچ : ا. سود، نفع، بهره، نتیجه.

وەچه : ا. نوه.

وەچه : نوهْ نوه.

وەحشەت : ا. وحشت، ترس، بیم شدید، هراس.

وەحشی : ص. وحشی.

وحی : ا. وحی، پیام خدایی.

وەخت : ا. وقت، موسم، مدت، زمان، فصل، گاه، حین.

وەختار : نک. وەخت.

وەختاوەخت : قمر. گاه‌گاهی، گاه به گاهی.

وەخته : ا. قوچ، بز پیشرو گله.

وەختێو : گاهی.

وەدیعه : ا. ودیعه.

وەر : ا. خورشید، خور.

وەر : صاحب، مانند در : «جانەوەر» یعنی جانور.

وەر : ا. لوح، تخته سیاه.

وەر : ا. عرض، پهنا.

وەره : ق. پیش، جلو، قبل، قدام.

وەرام : نک. ولاٚم.

وەرامین : ص، ا. نان گندم و جو مخلوط.

وەراندن : م. برگ یا میوه ریختن درخت.

وەرانن : نک. وەراندن.

وەراوا : امر، قمر. مغرب، غروب.

وەرب : ا، (ه). برف.

وەربەردە : ص. آفتاب زده.

وەرتە : ا. قالی بزرگی که یك اطاق را پر کند.

وەرجس : ورزش.

وەرد : ص، ا. زمین دوباره کاشته شده.

وەردای : م. ول کردن، رها کردن، جدا شدن.

وەردبڕین : م. دوباره کاشتن زمین.

وەرد دانەوە : نک . وەردبڕین.

وەردڵ : ا. پیش قلیانی، ناشتایی، صبحانه.

وەردەك : ا. اردك، مرغابی.



وەردەوەدای : م. نرم کردن با مالیدن، یکنواخت کردن با مالش دادن مانند خمیر.

وەردیان: ص مر. زندانبان، نگهبان.

وەردێنە : ا. تیرك، وردنه.

وەرز : ص، ا. کاشته، کشته، مزروع.

وڕاز : ص. کسی که برای دیگران شالی می کارد.

وەرز دان : نک . وەردەوەدای.

وەرزش : ا. ورزش، تمرین.

وەرزشگا : امر. ورزشگاه.

وەرزیار : نک . ورزێر.

وەرزیاری : نک . ورزێری.

وەرزیدە : ص. ورزیده، چابك، قوی.

ورزێر : ص. پالیزبان، جالیزبان، نگهبان بوستان.

ورزێری : ح مص. پالیزبانی، جالیزبانی، نگهبانی بوستان.

وەرزین : م. تکان دادن، جنباندن، حرکت دادن.

وەرسووڕان : نک . وەرەچەرخان.

وەرشاو : نک . وەرشەو.

وەرشەو : ا. ورشو.

وەرقلیانی : ا. صبحانه، پیش قلیانی، ناشتایی.

وەکۆ : ا. قسمتی از خرمن که زودتر کوبیده و به مصرف می رسد.

وەرکۆرپە : ا. بره تازەزا.

وەرکەمەر : ا. سنگی در کمر کوه که زیر آن خالی و پناهگاه مناسبی هنگام باران است.

وەرکەفتن : م. دراز شدن، خوابیدن روی زمین.

وەرکەوتن : نک . وەرکەفتن.

وەرگ : ا. گرگ.

وەرگان : ا. گله گرگ.

وەر گرتن : م. بر گرفتن، برداشتن، بلند کردن.

وەرگە : ا. قدرت، نیرو، توان، طاقت.

وەرگە ڕان : نک . وره چەرخان.

وەرگە گرتەی : م. طاقت آوردن، توان داشتن، تاب آوردن.

وەرگێر : افا. مترجم.

وەرگێڕ : نک . وەرد.

وەرگـێـڕان : م. برگرداندن، برگشت دادن، ترجمه کردن.

وەرگێڕانەوە : نک . وەرگێڕان.

وەرگێڕکە : نک . وەڕوێڕکە.

وەرم : ا، (هَ). خواب.

وەروو بەرێ : امر. آستان، آستانه.

وەروە : ا، (ه). برف.

وەروەرە : ا. پاروی برف پاك كنی.

وەروە ماڵ : ص فا. برف پاك كن، كسی كه برف را از بام پاك می كند.

وەڕوێڕك : ا. بچه نوپا.

وەڕە : اصـ. عوعو، صدای سگ.

وەرە : ا، (ه). بره.

وەرە : اصـ. صداهایی از پشت در، دیوار یا دور.

وەرەتاو : ا. آفتاب.

وەرە چەرخان : م. رو گرداندن به چپ و راست.

وەرە چەرخین : نک . وره چەرخان.

وەرچەم : ق مر. ظاهر، روكار، آنچه در برابر چشم است.

وەرە حـسـتـن : م. گـرسـنـه شـدن، از گرسنگی رفتن.

وەرەستا : وقف.

ورەق : ا. ورق، برگ.

وەرەقە : نک . وەرەق.

وەرە گا : ق، امر، (ه). غروب، مغرب.

وەرە گەلە : امر. گله بره.

وەرنە وسانە : ا. مـقـداری از غـذا كه پیش از آماده شدن كامل آن و سر سفره گذاشته شدن برای اشخاصی مـانـنـد زنـی كه ویار دارد كـشـیـده می شود.

وەرنیشتەی : م، (ه). غـروب كـردن، فرو رفتن خورشید در مغرب، نشستن آفتاب.

وەرەم : ا. ورم، آماس، باد.

وەڕەوەڕ : اصـ. واق واق، صدای سگ.

وەرهەم : نک . وەرەم.

وەرهەلیز : ا. مشك كوچك.

وەرهێوانی : ا. مهتابی، بالكن، ایوان.

وەرێس : ا، (ه). طناب، ریسمان.

وەرێسك : (با)، نک . وەرێس.

وەڕین : م. عوعو كردن، وق وق كردن.

وەرین : م. ریختن میوه و برگ درختان.

وەز : ا، (ه). چربی، چربی بدن حیوان، دنبه.

وەز : ا. گردو.

وەزن : ا. وزن، سنگینی، گرانی، ثقل.

وەزند : ا. ضرر، زیان، خسارت.

وەزنە : ا. وزنه.

وەزە : ا. نیش حشرات.

وەزەرای : م، (ه). پیاده شدن، پایین آمدن، فرو آمدن.

وەزە قالانی : ح مصـ. گردوبازی.

وەزە كـردن : م. نـیش زدن نـیشداران سمی.

وەزەند : نک . وەزند.

وەزەوای : ا، (ه). نان گردویی.

وەزەی : (هـ)، نک . وەزه کردن.
وەزی : ا، (هـ). گردو.
وەزیر : ص، ا. وزیر.
وەزیری : ا. نوعی انجیر درشت.
وەزیفه : ا. وظیفه.
وەزین : م. شکست خوردن.
وەزین : نک . وەزەوای.
وەژاره : ا. غم، غصه، پریشانی.
وەژەب : ا. وجب.
وەژینگ : ا. چرت، خواب کوتاه.
وەس : ا. بست، بند.
وەسا : (با). چنین، این چنین.
وەسا : ص. استاد.
وەسان : نک . وەستان.
وەسایه : (با). چنین است، این چنین است، اینطور است.
وەسپ : امص. مدح، وصف، ثنا.
وەسپ کردن : م. مدح کردن، وصف کردن، ثنای کسی را گفتن.
وەستا : ص. استاد.
وەستا : ص. ایستاده، پایدار، جاوید.
وەستان : م. ایستادن، پابرجا بودن، جاوید ماندن، مقاومت کردن، متوقف شدن، برجای ماندن.
وەستاندن : م. نگهداشتن، متوقف کردن، ایستادن، از حرکت بازداشتن.
وەستانەوه : م. ایستادن خونریزی.
وەستایی : ایستادگی، مقاومت.
وەستیان : (با)، نک . وەستان.
وەسف : نک . وەسپ.
وەسڵ : امص. وصل، پیوستگی.
وەسڵ کردن : م. وصل کردن، پیوند دادن، چسباندن، به هم رساندن.
وەسڵه : ا. وصله، پنبه.
وەسواس : ا. وسواس.
وەسه : نک . واتا.
وەسه : مانند، مثل.
وەسیله : ا. وسیله، سبب، علت.
وەسیەت : ا. وصیت، پند، اندرز.
وەش : ص. خوب، نیکو، نیك، خوش، شاد، شادمان، خرم.
وەشان : م. پخش و پلا کردن، پاشیدن، ریختن، لگد «زدن».
وەشاندن : م. کاشتن، کشتن.
وەشاندن : م. زدن، لگد زدن، نیش زدن.
وەشانن : نک . وەشاندن.
وەشت : امص، ا. بارش، باران.
وەشت : ا. جنوب شرقی.
وەشتی : ا. آرزو، کام، خواسته، امید، انتظار، اشتیاق، شوق.
وەشەڵەی : (هـ). کاشکی، کاش.
وەشەسیاو : ص مر. عزیز، محبوب، دوست داشتنی.
وەشی : ح مص. خوشی، شادی، سلامت، نیکی، خوبی، شادمانی، عیش، عشرت، کیف.
وەشیاگ : ص. کاشته، کشته، زمینی که در آن کشت و زرع شده است.
وەشیان : م. پاشیده شدن، پخش و پلا

شدن، پخش شدن، کاشته شدن.

وەشیانەوە : م. کاری از کسی برآمدن، قدرت انجام کاری داشتن.

وەشێن : ص فا، ضربه زننده، حیوانی که شاخ یا لگد می زند.

وەشینەوە : نک . وەشیانەوە.

وەعدە : ا. وعده، قول.

وەفا : امص. وفا.

وەفادار : ص فا. وفادار، باوفا، با صفت.

وەفر : ا. برف.

وەفر : کتیرای سفید.

وەقرە : امص. آرامش.

وەقف : امص. وقف.

وەقفە : امص. وقفه، توقف، ایست.

وەقە : ا. کیل، وزنه، پیمانه.

وەقی : (ز)، نک . وەقە.

وەك : ص. مثل، مانند، همانند، جور، یکرنگ، عین، نظیر.

وەکوو : نک . وەك.

وەکی : نک . وەك.

وەکێل : ص، ا. وکیل، نماینده، نایب، جانشین، خلیفه، قایم مقام.

وەك یەك : ص مر. مانند هم، برابر، مقابل، مساوی.

وەگلۆزبوون : م. غل خوردن.

وەل : ص. ول، سر گردان، رها.

وەلا : ص. پخش، پلا، گسترده، وسیع، وارفته، فراخ، گشاد.

وەلا کەردەی : م، (ه). پخش کردن، متفرق کردن، باز کردن، گشودن.

وەلام : نک . وەرام.

وەلامە : امص. شرح، تفسیر، تشریح، بیان، گزارش.

وەلام دانەوە : م. پاسخ دادن، جواب دادن.

وەلاوە : ح مص. پراکند گی.

وەڵبوون : م. ول بودن، رها شدن، سر گردان شدن، خلاص شدن، آزاد بودن.

وەڵك : ا. برگ.

وەڵکرد : ا. معاش، گذران، زند گی.

وەلەك : چوبدستی که یك سر آن دو شاخه باشد.

وەڵێ : ولی، اما، لیکن، لکن.

وەلێ : (ز). چنین، چنین است، این چنین، اینطور، اینگونه، همینطوری.

وەڵێ : ق، (ه). نخست، در اول، اول، ابتدا.

وەڵێکان : ولیکن، لکن، اما، ولی.

وەڵین : ص، (ه). اولین، نخستین، بالاترین.

وەڵێنە : ق. پیش، جلو، قدام.

وەن : ا. بَنَه، درختی از تیره سماقیان که میوه‌اش چاتلانقوش است.

وەن : بند، بست مانند در : «بازی وەن» یعنی بازوبند.

وەناق : ا. بیماری خناق؛ خناق.

وەنجەنە : ا، (ه). کش تنبان، بند تنبان، بند شلوار.


وەن

وەند : ا. درد، آزار، بلا.

وەند : ص. زیبا، خوب.

وەندەن : ا. پلی که با شاخهٔ مو درست شود.

وەنگ : ا. مَفْصَل.

وەنەتەق : ا. چاتلانقوش، میوه درخت بَنه.

وەنەمشك : نک . وەنەتەق.

وەنەوز : ا. چرت، خواب کوتاه، پینکی.

وەنەوز بردنەوە : م. چرت زدن، پینکی رفتن، پینکی زدن.

وەنەوز دان : نک . وەنەوزبر دنەوە.

وەنەوزە : نک . وەنەوز.

وەنەوزە کوتێ : نک . وەنە وزدان.

وەنەوش : ص، ا. بنفش، رنگ بنفش.

وەنەوشە : ا. بنفشه، گل بنفشه، گیاهی از تیره کوکناریان با برگهای متناوب.

وەنەوشەیی : ص نسب. بنفشی، رنگ بنفشه‌یی.

وەنی : (ه). بنه، درختی از تیره سماقیان که میوه آن چاتلانقوش است.

وەوڵە : ا. عروسك.

وەوڵەبارانێ : امر، (ز). عروسکی که درست می کنند و در شهر به نیت باران گردانند.

وەوی : ا. عروس، عروسك.

وەویلە : ا. عروسك.

وەه : واه، واخ، آخ.

وەها : چنین، اینطور، اینگونه.

وەهار : ا. بهار.

وەهم : وهم، ترس، بیم، هراس.

وەهوەه : بەبە، زه، آفرین.

وەی : ا. ضرر، زیان، خسارت، آسیب، صدمه.

وەی : وای، آه، آخ، واخ.

وەیخڕ : ص فا. زیان رسان، کسی که به دیگران صدمه یا آسیب می رساند، آشوبگر، فتنه‌انگیز.

وەیشوومە : ا. برف و باران و سرمای شدید، طوفان.

وەیشوومە : ص. شوم، فتنه‌انگیز، آشوبگر.

وەیلان : ص. ویلان، سرگردان، آواره، بی خانمان.

وەیولێ : نک . وەویلە.

وەیووڵە جنانێ : ا، (ه). گردباد.

وەیوە : نک . وەوی.

وەیوەوارانی : (ه)، نک . وەوڵە بارانی.

وەیەنە : ا. سبد گود برای نگهداری نان.

وە یەو گەڕێن : ص. صدقه و نذری که

برای دفع بلا داده می شود.

وی : وای، آخ، واخ.

وێت : (ه). خودت.

وێتان : (ه). خودتان، خود شما.

ویتره : ا. فطریه.

وێجا : آنگاه.

وێچن : ا. الك، غربال.

وێچنه : نک . وێچن.

ویر : ا. یاد، هوش، فکر.

ویر : ا. چاه آب.

وێر : ا. کرایه، اجاره.

وێڕ : ا. گدار، محل عبور، معبر، گذرگاه.

وێڕ : ا. معنی، مفهوم.

وێڕا : با، در معیت.

وێران : ص. ویران، خراب، بایر، منهدم، نابود، ویرانه.

وێران : م. جرئت کردن، قادر بودن، توانستن.

وێران بوون : م. ویران شدن، خراب شدن، منهدم شدن.

وێران کردن : م. ویران کردن، خراب کردن، منهدم ساختن، نابود کردن.

وێرانه : ص. خرابه، ویران شده، خراب، منهدم شده.

وێرانی : ح مص. ویرانی، خرابی.

وێرت : ا. یورت، توقفگاه، محل استقرار، محل چرای احشام.

وێرد : ا. کارد.

وێردن : م. پریدن توی حرف یا کاری، دخالت بدون علت در کاری، شروع به کاری بدون مقدمه چینی و تهیه طرح.

وێرده : امف. گذشته، سپری شده، سابق، پیشین.

وێرغه : ا. یورغه، یك نوع روش رفتن اسب.

وێرشیه‌ی : م، (ه). فراموش کردن، از یاد رفتن.

وێڕه : اص. صدای گریه بچه.

ویره : نک . ویرا.

وێره‌گا : ا. مغرب، غروب.

وێره‌گه : نک . وێره‌گا.

ویره‌وشیه‌ی : م، (ه). از یاد رفتن، فراموش شدن، از خاطر رفتن.

ویره‌وکه‌رده‌ی : م. فکر کردن، اندیشیدن، یاد کردن از کسی.

وێرێ : (با). آنجا.

وێرین : م. نترسیدن، جرئت کردن.

ویز : اص. ویز، وز، صدای زنبور و مانند آن.

ویزه : نک . ویز.

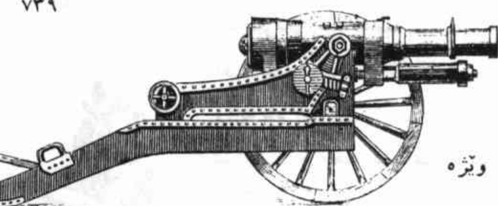
وێزه : ا. جسد، اندام، لش، لاشه، بدن.

وێژ : علامت فاعلی مانند: «گۆرانی وێژ» یعنی آوازه‌خوان.

وێژامبه‌ر : ا. چوب خمیده‌ای که بین دو گاو یك شخم بسته می شود.

وێژان : م. گفتن، حرف زدن، صحبت کردن، بحث کردن.

وێژاندن : م. حرف زدن، صحبت کردن، گفتگو کردن.


وێژه

وێژانبەر : نک . وێژامبەر.

وێژه : ا، (ه). خمپاره.

وێژه : ح مص. گویایی.

وێژنگ : نک . وەنەوز.

وێژنه : افا. گوینده، سخنگو.

وێژه : ا. طوق، چوب دایره مانندی که چرم به دور آن بسته و گردن دو گاو شخم را به آن قید کنند، یوغ.

وێژه : ادبیات از شعر و نثر.

وێژەن : ا. سقز، آدامس.

وێژیاگ : ص مف. گفته شده، بیان شده.

وێژەیی : ص نسب. ادبی.

ویس : عدد، بیست، ٢٠.

وێساگ : ص. ایستاده، سرپا، مستقر، پایدار، پابرجا، مقاوم.

وێسان : م. ایستادن، سرپا ایستادن، متوقف شدن، پایداری کردن، مقاومت کردن.

وێساندن : ایستادن، سرپا نگهداشتن، متوقف کردن.

وێسانن : نک . وێساندن.

وێساو : ص. متوقف، ایستاده، ناتوان، مقاوم، پابرجا.

وێستان : نک . وەستان.

وێستاندن : نک . وێساندن.

وێستانن : نک . وێساندن.

وێستانەوه : نک . وەستانەوه.

وێستاو : نک . وێساو.

ویستن : م. نیاز داشتن، احتیاج داشتن.

وێسه : ایست، توقف.

وێش : ا، (ه). نمك.

وێشان : خود آنها، خودشان، خود آنان.

وێشه : ا. بیشه.

وێك چوون : م. شبیه هم بودن، مانند هم شدن، همرنگ بودن.

وێکرِا : همه.

وێك کەوتن : م. به هم رسیدن، یکی شدن، جور شدن، هم آهنگ و یکنواخت شدن.

ویکۆڵ : ا، (ه). بید، درختی از تیره بیدها.

وێڵ : ص. ول، رها، خلاص، آزاد، هرز، هرزه.

وێڵ بوون : ول شدن، رها شدن، آزاد شدن، هرزه شدن، از بند رستن.

وێڵ خەرج : امر. ولخرج، دست باب.

وێڵ کردن : م. ول کردن، رها کردن، آزاد ساختن.

وێڵ گەرد : ص. ولگرد، آواره، بی خانمان.

وێڵی : ح مص. رهایی، آزادی، هرزگی.

وێم : (ه). من، خودم.

وێمان : (ه). ما، خودمان.

وینا : ص فا. بینا، بصیر، آگاه، هوشیار.

وێنا : م. یاد«کردن»، به یاد «افتادن».


وێنجه

وێنا کردن : م. به یاد کسی یا چیزی افتادن، به یاد آوردن، کسی یا چیزی را به یاد آوردن.

وینایی : ح مص. بینایی، بصیرت، بینندگی.

وێنایی : نک . وینایی.

وێنجه : ا. یونجه، گیاهی از تیره پروانه‌واران و از دسته شبدرها.

وینه : ص. نظیر، مانند، مثل، عکس.

وێنه : سبد گود بزرگ جای نان.

وێنه کردن : م. شباهت یافتن، پیدا کردن، شباهت بین دو نفر.

وێنه‌گر : نک . وێنه‌گیر.

وێنه گرتن : م، نک . عکس گرفتن.

وێنه‌گەر : نک . وێنه‌گیر.

وێنه‌گیر : ص، ا. عکاس.

ویەردن : م. گذشتن، سپری شدن، عبور کردن، رد شدن، قضا شدن نماز.

ویەرده : نک . وێرده.

ویەردەی : نک . ویەردن.

ویەسه : ا، (ه). وجب.

ویارای : م، (ه). گذراندن، سپری کردن، از سر گذراندن، در کردن، بر گرداندن، بر گشت دادن.

دیاری : ا. گدار، معبر، گذرگاه.

ویاریای : م، (ه). گذراندن، سپری کردن، رد کردن، عبور دادن، از سر گذراندن.

وێیان : خودشان، خود آنها.



ه : ه.

ه : زبر.

ه : است، هست، ضمیر متصل غایب.

ها : بلی، آری، ای.

هاپۆ : ا، (ز). عمو.

هات : ا. بخت، اقبال، شانس، آمد.

هاتن : م. آمدن.

هاتن بەخۆدا : م. به خود آمدن، بیدار شدن، جان گرفتن، چاق شدن.

هاتن و چوون : معاشرت، آمد و رفت، تردد، مراوده، آمد و شد.

هاتنەئێش : م. درد آمدن، درد گرفتن.

هاتنەبا : م. فحل شدن حیوانات.

هاتنەبەر : م. به ثمر رسیدن، به حاصل نشستن درخت، بزرگ شدن درخت و به زمان میوه دادن آن رسیدن.

هاتنە بەربار : م. به سن بارىرى رسیدن استر و الاغ.

هاتنەحاڵ : م. حال آمدن، چاق شدن، از بیهوشی و بی حالی درآمدن.

هاتنەخوار : م. پایین آمدن، پایین پریدن، پیاده شدن.

هاتنەدەر : م. درآمدن، بیرون آمدن، خارج شدن.

هاتنەدی : م، نک . هاتنەدیل.

هاتنەدیل : م. درست درآمدن خواب.

هاتنەڕێ : م. به راه آمدن، سازش کردن.

هاتنەڕێ : م. خوب یا بد به راه کسی آمدن.
هاتنەسۆ : م. دردناك شدن دوباره جراحت و زخم، نو شدن زخم کهنه، زنده شدن درد کهن.
هاتنەسوێ : نک . هاتنەسۆ.
هاتنەسەر : م. سر آمدن، بالا آمدن، تمام شدن.
هاتنە سەر چۆك : م. به زانو درآمدن، بر زانو ایستادن، بر زانو نشستن.
هاتنە سەر ڕا : نک . هاتنە بەربار.
هاتنە سەرشەك : نک . هاتنە سەرچۆك.
هاتنە سەر کلك : م. روی دم تکیه کردن حیواناتی مانند مار.
هاتنە قەوام : م. قوام آمدن، غلیظ شدن شربت به وسیله حرارت.
هاتنەگل : م. به درد آمدن چشم.
هاتنەلا : م. کج شدن، افتادن، نزد کسی رفتن.
هاتنەوە : م. دوباره آمدن، برگشتن، مراجعت کردن.
هاتنە هەی : م. خود را گم کردن، مغرور و متکبر شدن.
هاتنە یەك : م. هم آمدن، جمع شدن، تنگ شدن.
هات و چۆ : نک . هاتن و چوون.
هات و نەهات : آمد و نیامد.
هاتە : نک . هات.
هاتی : افا. آتی، آینده.
هاتی : ا. آمد، شانس، سال خوب و پر برکت.
هاج : با «هار» آورده می شود به معنی شیطنت و زرنگی و تند و تیزی.
هاج و واج : ص مر. هاج واج، هاج و واج.
هار : ص. هار.
هاراسیاو : امر. سنگ آسیا.
هاڕاندن : م. فریاد کشیدن، جیغ کشیدن، صدا کردن موتور و مانند آن.
هاڕاو : ص مف. آرد شده، خرد شده، پودر شده.
هاڕاوە : نک . هاڕاو.
هارت و هورت : هارت و هورت، شارت و شورت.
هارد : ا. آرد.
هاردی : ا، (ه). آرد.
هاروو : ا. لثه.
هاروو : ا. خیار.
هار و هاج : ص مر. زبر و زرنگ، تند وتیز، شیطان.
هاروێ : خیار.
هارە : ا. سنگ آسیا، آسیا سنگ.
هاڕە : اص. صدای آب تند و زیاد مانند صدای آبشار.
هارەق : ا. عرق بدن، عرق تقطیری.
هارە قەمتەی : (ه)، م. عرق ریختن، عرق کردن.
هاڕە کردن : م.خراب شدن با صدای عظیم و مهیب، ریختن با صدا.
هارەگل : امر. آسیاب دستی.

هاری : ا. هاری، بیماری هاری.
هاڕیاگ : امف. کوبیده، آرد شده.
هاڕیان : م. آرد شدن، کوبیده شدن، پودر شدن.
هاڕیاو : نک . هاڕاو.
هاڕین : م. کوبیدن به منظور نرم کردن و آرد کردن.
هاڕیه : ا. نوعی کرم که آفت سبزی و غلات سبز است.
هاژ : ص. گیج، منگ، مبهوت.
هاژوّتن : م، (با). سیخونك کردن، هی کردن الاغ و استر.
هاژ و واژ : نک . هاج و واج.
هاژه : اص. صدای آب.
هاژه کردن : م. صدای شدید کردن آب جاری و سیل و آبشار و غیره.
هاژیان : نفس نفس زدن، نفس تنگی در نتیجه خستگی.
هاژیله : ا. جلد سفید رنگ آهکی حلزون که در گذشته جهت زینت به کار برده می شده است، گوش ماهی.
هاژین : نک . هاژیان.
هاسان : ص. سهل، آسان.
هاشرمه : ا. آشرمه، آدرم.
هاش و هووش : تهدید، دو، لاف، گزاف.
هاش و هووش کردن : م. لاف زدن، لاف و گزاف گفتن، منم زدن، دو آمدن، تهدید کردن.
هاشه : نک . هووشه.

هاشه و هووشه : نک . هاش و هووش.
هاڤال : ص، (ز). همدم.
هاڤر : ا، (ز). آخور.
هاڤه : (ز). آنجا.
هاڤه‌یت : امص. پرش، پرت «کردن».
هاڤه‌یتن : م، (ز). پرت کردن، انداختن، دور انداختن.
هاڤیّتن : م. پرت کردن، کسی را با دست هول دادن، دور انداختن، پراندن.
هاڤیل : ص، (ز). چیز بدون نفع، چیز بی فایده.
هاڤین : نک . هاویّشتن.
هاکا : نزدیك بود، نزدیك بود که چنین شود.
هاکوّ : ص. مفت، حرف بیجا، حرف سرسری و بی منطق، حرف بی دلیل و منطق.
هالّ : ا. پرتگاه.
هالّ : ص، ا. دندان کُند از ترشی.
هالّ : ا. آل، شبحی که زن آبستن را مبتلی می سازد.
هالّ : ا. سرخ، سرخ رنگ.
هالّ : ا. ریگ.
هالّ : حال، حالت، احوال.
هالاّ : حال، احوال، خبر.
هالاّن : م. درهم رفتن، پیچ خوردن، توی هم رفتن.
هالاّو : آش گوشت و نخود و آبغوره و سبزی.


هاژیله

هالاّو : ا. گرما، حرارت.

هالّ بردنه‌وه : م. زن آبستن را آل زدن.

هالّ بوونه‌وه : کند شدن دندان در اثر ترشی.

هالّۆ : ا. کوزه کوتاه که دارای دو دسته کوچك است و در آن ماست ریزند.

هالّو بلالووك : امر. آلبالو، درختی از جنس بادامها و تیره گل سرخیان.

هالّو به‌لالووك : نک. هالّوبلالووك.

هالّوێن کردن : خوش کردن و آماده کردن خیك روغن با شیرهٔ توت.

هالّه : ا. غوره، انگور نرسیده.

هالّه پرووز : ص مر، امر. گوشتی که روی آن سوخته و میان آن خام باشد.

هالّه ژێلّه : امر. مرحله قبل از غوره شدن انگور که دانه‌ها هنوز مزه ترش ندارند.

هالّه و بوون : م. کند شدن دندان در اثر ترشی.

هالّه و بوون : م. آرام شدن، تسکین یافتن.

هالّه وکردن : آرام کردن، تسکین دادن.

هالّی : ص. خالی، تهی، بدون محتوی.

هالّیگا : امر. تهیگاه.

هام : هم در همسر و همگام.

هامار : ص. مسطح، هموار، زمین صاف، تخت، زمین تخت.

هاماری : ح مصـ. همواری، صافی، تختی.

هاماو : همه، کُلی، کُل.

هامتا : ص. همتا، لنگه، شبیه، مانند، مثل.

هامڕا : ص. همراه، متحد، متفق.

هامڕاز : ص. محرم، همراز.

هامڕازی : ح مصـ. همرازی.

هامڕایی : ح مصـ. همراهی، معاضدت، اتحاد.

هامڕیش : ص. باجناغ، همریش.

هامزاد : ص. همزاد، دوقلو.

هامزار : ص. همدم، هم صحبت، ندیم.

هامسا : ص، ا. همسایه، جار.

هامسایی : ح‌مصـ. همسایگی.

هامسه‌ر : ص. همسر، هم شأن، زوج، زوجه.

هامشۆ : نک. هاتن و چوون.

هامشیر : ص. همشیر، برادر یا خواهر رضاعی.

هامشیره : ا، ص. آبجی، خواهر، همشیره.

هامکار : ص. همکار.

هامن : ا، (ه). تابستان.

هاموار : نک. هامار.

هاموون : ا، ص. دشت، هامون، زمین وسیع، هموار، مسطح.

هامیان : ا. مایه، مایه پنیر و ماست.

هامێز : ا. آغوش، بغل، کنار.

هانا : ا. توان، توش، امید.

هان دان : م. تحریك کردن، پر کردن

کسی علیه دیگری، وادار کردن.
هانه : ا، (ه). چشمه، کانی.
هانه دروۆزنه : ص. چشمه‌ای که گاهی هست و گاهی نیست.
هانێ : اینست، بگیر، ببین.
هانین : م. آوردن.
هانیه‌وه : م. دوباره آوردن، بر گشت دادن، مراجعت دادن.
هاو : نک . هام.
هاوار : ا. هوار، فریاد، فغان، جیغ.
هاوار کردن : م. فریاد کردن، فریاد کشیدن، فغان کردن، جیغ کشیدن.
هاوار گردنه‌به‌ر : م. فغان و فریاد به نزد کسی بردن و کمك خواستن.
هاوار که‌ر : ص فا. کسی که فریاد می زند، کسی که فغان می کند.
هاوار کێشان : نک . هاوار کردن.
هاوار و بانگ : بانگ و فریاد، فریاد و فغان، فغان و ناله.
هاوان : هاون.
هاوانته : ص. مفت، مجانی.
هاواڵ : نک . هامرا.
هاوبه‌ش : ص. شریك، همباز.
هاو به‌شی : ح مص. شراکت، همبازی.
هاوپا : ص. همراه، هم پایه.
هاوپشت : ص. هم پشت، یار، یاور.
هاوپشته : نک . هاوپشت.
هاوپه‌یمان : ص. هم پیمان، متحد، متفق.
هاوپیاڵه : ص. هم پیاله، هم نشین، دمخور.
هاوتا : ص. همتا، قرینه، برابر، مساوی، هم پایه.
هاوته‌حر : ص. هم شکل، مشابه، قرینه.
هاوته‌ك : نک . هاوپا.
هاوته‌مه‌ن : ص. همسن، هم دندان، هم سال.
هاوتیر : نک . هاوته‌مه‌ن.
هاوتیره : ص. هم قبیله، هم خون.
هاوجفت : نک . هاوتا.
هاوجنس : ص. همجنس.
هاوجناس : ص. هم نژاد، هم قبیله.
هاوجۆر : ص. جور، همرنگ، شبیه، مانند هم، هم نژاد.
هاوچاخ : ص. هم زمان، همدوره.
هاوچڕه : ص. هم نوا، هم آواز.
هاوچه‌رخ : نک . هاوچاخ.
هاوچه‌شن : ص. همشکل، قرینه، مشابه.
هاوخه‌رج : ص. همخرج.
هاوخه‌ف : نک . هاوسه‌ر.
هاوده‌رد : ص. همدرد.
هاوده‌س : ص. همدست، متحد، شریك، متفق.
هاوده‌سان : ص. هم داستان، همراز، متحد، متفق.
هاوده‌سی : خ مص. همدستی، شراکت، اتحاد، اتفاق.
هاوده‌م : ص. همدم، رفیق، هم نفس، هم سخن، ندیم، همصدا.
هاوده‌نگ : ص. همصدا، هم آواز،

همدرد.

هاوده‌نگی : ح مصـ. هم صدایی، هم آوازی، هم نوایی.

هاور : ا. آتش، اخگر.

هاوڕا : نک . هامڕا.

هاوڕاز : نک . هامڕاز.

هاوڕوو : آبرو، حیثیت.

هاوردن : م. آوردن.

هاوردنه‌خواره‌و : م. پایین کشیدن، پایین آوردن.

هاوڕه‌نگ : ص. همرنگ.

هاوڕیش : ص. همریش، باجناق.

هاوڕێ یی : ح مصـ. همراهی، کمك، مساعدت، یاری.

هاوزاد : ا، ص. همزاد، همسال، همسن.

هاوزاوا : ص. باجناق، همریش.

هاوزبان : ص. همزبان.

هاوزکه : ص. دوقلو، همزاد، دو بچه که از یك شکم هستند.

هاوزمان : نک . هاوزبان.

هاوزووان : نک . هاوزبان.

هاوزه : نک . هاوته‌مه‌ن.

هاوزێ : نک . هاوته‌مه‌ن.

هاوزێد : ص. همسایه، هم نشین.

هاوس : ص. آبستن.

هاوسا : ص. همسایه، جار.

هاوساڵ : ص. همسال، همسن.

هاوساماڵ : نک . هاوسا.

هاوسنگ : ص. هم سنگ، هم قدر، هم مرتبه.

هاوسه‌ر : ص. همسر، زوج، زوجه.

هاوسه‌ری : ح مص. همسری، ازدواج.

هاوسه‌فه‌ر : ص. همسفر، همراه.

هاوسه‌نگ : نک . هاوسنگ.

هاوسێ : نک . هاوسا.

هاوشاری : ص. همشهری، هم ولایتی.

هاوشان : ص. هم‌شان، همال، هم قدر، هم مرتبه.

هاوشیر : نک . هامشیر.

هاوشیره : نک . هامشیره.

هاوقسه : ص. هم کلام، هم صحبت، هم زبان.

هاوقه‌تار : ص. همقطار، همردیف.

هاوقه‌وڵ : ص. هم قول، متحد، متفق.

هاوکات : نک . هاوچه‌رخ.

هاوکار : ص. همکار.

هاوکاری : ح مص. همکاری.

هاوکاسه : همخرج، کاسه یکی، هم خوراك.

هاوکایه : ص. همبازی.

هاوکووف : ص. هم سن، هم صحبت، همسر، هم شأن.

هاوکه‌وشه‌ن : ص. دو آبادی که در زمین و مراتع همسایه‌اند.

هاوکێش : ص. هم وزن.

هاوگا : ص. دو گاو خیش نسبت به همدیگر.

هاو گیان : ص. هوو، زنان یکمرد نسبت به همدیگر.

هاولف :ص. دوغلوها نسبت به‌همدیگر، شبیه، جور، مانند هم، مثل.
هاوڵه : ا. آبله.
هاوڵه‌کوت : ص مر. آبله کوب.
هاوڵه‌کوتانن : م. آبله کوبیدن، مایه کوبیدن، واکس آبله تزریق کردن.
هاوڵیّ : نک . هاوڵه.
هاوماڵ : ص. همخانه، همسر، هم شأن.
هاومۆنس : ص. مونس، هم مونس، همراز، هم صحبت، رفیق، همدم.
هاوناو : ص. هم نام، هم اسم.
هاونشین : ص. هم‌نشین، همدم، هم صحبت.
هاونه‌وه‌رد : ص. هم رزم، هم نبرد، هم سنگر، هم آورد، هم زور در ستیز و جدال.
هاونیّڵه : ص. همسر، همکار، شریك، دو گاو که به یك خیش بسته می شوند.
هاووڵایه‌تی : ص. هم ولایتی، همشهری.
هاوه‌وه‌زن : ص. هم وزن.
هاوه‌ڵ : ص. همدم، مونس، رفیق.
هاوه‌ن : ا. هاون.
هاوی : ص. دیوانه، شیدا، سر بر کوه نهاده.
هاویتن : نک . هاویشتن.
هاوێته : امف. آمیخته، درهم، ممزوج، در هم ریخته.
هاوێته کردن : م. آمیختن، در هم کردن، ممزوج ساختن.

هاوێر کرن : جدا کردن بره از میش پس از دورهٔ شیرخوارگی.
هاویژتن : نک . هاویشتن.
هاویشتن : م. انداختن، پرت کردن، دور انداختن.
هاوین : ا. تابستان.
هاوینکه : ا. سیاه چادر کوچك، سیاه چادر سبك.
هاوینه : ص نسب. تابستانی.
هاوینه‌هه‌وار : امر. قرارگاه تابستانی.
هاوینی : نک . هاوینه.
هاویه : ا. هاویه، آلت لحیم کاری.
های : ص، (ه). بیدار.
های و هوی : هایهوی، سر و صدا.
های های : اصـ. صدای گریه، حالت گریه.
هبربار : ا. جوال بزرگ مخصوص حمل پشم و پنبه.
هجنان : ا، (ز). باقیمانده قالب صابون پس از شستن.
هدیه : ا. هدیه، تحفه، سوغات، پیشکش.
هرچ : ا، (با). خرس، خرس ماده.
هرمی : ا، (ه). گلابی، امرود.
هری : ا. پشم.
هژان : نک . هاژیان.
هژاندن : م. زدن چیزی مانند مشك، جنباندن، تکان دادن نامنظم.
هژمار : ا، (با). شماره، عدد.
هژیر : ا، (با). انجیر.

هستیفك : ا، (با). خاك انداز کوچك.

هشتن : نک . هیشتن.

هشدان : م. فرو بردن، فرو کردن، جا دادن چیزی در دیگری.

هشك : ص، (ز). خشك، سخت.

هشکه گریَ : ص، ا. گره کور.

هشکه‌مز : ص. مزد بدون خرج و خوراك.


هنار

هشیار : ص، (ز). هوشیار، بیدار، هشیار، باهوش.

هڤن : ا، (ز). مایه پنیر و ماست.

هلاڤێتن : نک . هه‌لاڤێتن.

هلدایی : ح مص، (ز). بیداری، هوشیاری، حاضر و آماده بودن.

هلڵو بوون : م. صاف بودن، صاف شدن.

هله هتن : م، (ز). بلند شدن.

هل هل کردن : م. خندیدن با سر و صدا.

همبان : ا. انبان.

همبز : ا، (ز). چیزی که با بغل بتوان حمل کرد.

همبه‌ران : ص. برابر، مساوی.

همێ : ا. امید، آرزو، چشمداشت، انتظار.

همێد : نک . همێ.

هن : نک . هێند.

هنار : (ز)، نک . هه‌نار.

هنارتن : م، (ز). فرستادن، اعزام داشتن، ارسال داشتن.

هناڤ : ا. قدم، گام، پا.

هنداق : ص، (ز). همتا، برابر، مساوی.

هندروو : ا. میان، وسط، درون.

هنده : (ز)، نک . هێند.

هنده‌ك : (با)، نک . هه‌نده‌ك.

هندێ : نک . هێند.

هنگ : ا، (ز).عسل، انگبین،زنبورعسل.

هنگاڤ : ا، (با). قدم، گام.

هنگاڤتن : م. هدف گرفتن، نشانه گرفتن.

هنگام : ا. هنگام، وقت، زمان، گاه.

هنگامه : ا. هنگامه، داد و فریاد، غوغا.

هنگرتن : م، (ز). برداشتن، برگرفتن، بلند کردن.

هنگستوك : ا، (ز). انگشتانه خیاطی.

هنگڤین : ا، (ز). عسل، انگبین.

هنگڵ : نک . هه‌نگڵ.

هنگۆری : ا، (ز). شبانگاه، از غروب آفتاب تا هنگام خواب.

هنگێ : (ز)، نک . هێند.

هنگێ : امف،(ز).گذشته،سپری‌شده،رفته

هنگی : همه، جمع، گشت.
هنەر : ا، (ز). هنر.
هنەك : نک، ا، (ز). هنر.
هنین : ا، (با). اندود.
هۆ : ا. دلیل، بهانه، علت، امید.
هۆ : ص، (ز). بلند.
هۆ : ا. خیر، نفع.
هوبر : ا، (ز). مرکب، جوهر.
هۆبڕان : م. ناامید شدن، دست از همه چیز بریده شدن.
هۆبە : ا. اُبه، قرارگاه.
هۆپەڵ : گلوله برف.
هۆپەڵان : م. گلوله برف بازی کردن.
هوجووم : امص. حمله، هجوم، یورش.
هۆجەنە : ا. بند تنبان، کش تنبان، بند شلوار.
هۆجەنەکێش : امر. قطعه چوب یا قطعه فلزی که با آن بند تنبان به جای خود کشیده می شود.
هۆجەنەگا : امر. محل انداختن بند شلوار.
هۆدار : ا، (ز). چوب عصا مانندی که به دو سر آن زه بسته می شود و برای گرفتن گنجشك از آن استفاده می کنند.
هۆدانەوە : م. خیر رساندن، خیر دادن.
هۆدە : ا. اطاق.
هوڕ : ص. کلفت، ستبر «برای گردن گفته می شود».
هوڕ : ا، (با). گل.
هۆڕ : ا. تورکاه، گشاد.
هور : ص، (ز). خُرد، ریز.
هۆر : ا. خورشید.
هۆر : ا، (ز). آغل.
هۆراسان : نک. هەراسان.
هۆڕاو : ص، ا. گلابی بسیار بزرگ.
هوڕاوە : حرف «زدن» در خواب.
هور ئامای : م، (ه). طلوع کردن، برآمدن، در آمدن، برخاستن، ورم کردن، بالا آمدن.
هۆر پرای : م. رقصیدن، پایکوبی کردن، جهیدن، برجستن.
هۆر تەکنای : م، (ه). به هم زدن، در هم ریختن، تکان دادن.
هۆرتەو بەرەزانین : م. آگاه بودن، پس و پیش کار را شناختن.
هورچ : ا. ماده خرس.
هۆر خڕنای : م، (ه). تحریك کردن، برانگیختن، وادار کردن.
هورد : ص. خُرد، ریز.
هۆر داریان : م، (ه). از پا افتادن، از خستگی افتادن، دولا شدن، به زانو در آمدن.
هۆر داشتن : م. بالا کشیدن چیزی مانند پاچه شلوار و غیره.
هۆر دان : م. برافراشتن، برپا کردن، بلند کردن چادر، علم کردن.
هۆر دای : نک. هۆردان.
هۆردروون : م. شکافتن هر چیز دوخته.

هورد وو : ا. اردو، لشکر.
هـۆر زای : م، (هـ). برخاستن، بلند شدن، برجستن.
هـۆرش گـرتـن : م، (هـ). گـرفـتـن، برگرفتن، بلند کردن، برداشتن.
هۆر شڵیویای : م، (هـ). توی هم رفتن، لولیدن، مغشوش شدن.
هـۆر کـریـان : م، (هـ). افـروخـتـن، برافروختن آتش، روشن کردن آتش.
هۆر کنیان : م، (هـ). کـنـده شـدن، برکنده شدن از بیخ و بن در آمدن.
هۆڵر کەندن : م، (هـ). برکندن، کندن، از بن در آوردن، از ریشه برکندن، در آوردن.
هۆڵرکێشای : نک . هورکەندن.
هۆرگ : ا. شکم.
هۆر گرتن : م،(هـ). گرفتن، برگرفتن، بلند کردن، برداشتن.
هۆر گن : ص. شکم گنده، شکمو.
هۆر گنە : نک . هۆر گن.
هۆر گێڵنا : ص. پـشـت رو، از آن رو شده، برگشته.
هۆرگێڵنایەوە : م، (هـ). پـشـت و رو کردن، برگرداندن.
هۆرلووشای : م، (هـ). بادکش کردن، بالا کشیدن.
هۆرلووشای : م، (هـ). آشامیدن همراه با صدا، سر کشیدن.
هورم : ا. هُرم.
هورمان : م. گیج و مات ماندن، مبهوت ماندن.
هۆرمزگە : ا. معبد مجوس.
هۆرنگ : ا. قیچی مخصوص بریدن پشم گوسفند.
هورۆژم : امص. هجوم، حمله، یورش.
هوروژ : نک . هوروژم.
هـورووژان : م. بیرون ریختن زنبورها برای دفاع از لانه و کندو.
هـورووژ هـاوردن : م. حـملـه کردن، هجوم بردن، یورش آوردن.
هوره : ا. هوبره، پرندەای از راسته پا بلندان.
هورِه : اص. صدای باد وآب.
هوره : ا. خرده، ریزه از هر چیز، خرد ریزه،
هـۆره : آوازی یك نفری شبیه خواندن زردشتیان کتاب مقدس را.
هۆره : ا. گُوَه.
هـۆرەبـەردان : م. آواز سـر دادن، زمزمه کردن، خواندن.
هورِەم : ا. گله خوك.
هوری : ا، (با). گِل، گِل و شل.
هۆرێزیای : بلند شدن، برخاستن، سر پا ایستادن، بر پا شدن.
هۆز : ا. قبیله، تیره، خانواده، فامیل.
هۆزان : ص. استثنائی، مشخص، معلوم، نمونه.
هـۆژم : ا. تـکـان، حـرکـت، جـنـبـش، هجوم.
هۆژووم : نک . هورژم.

هوژه : اصـ. صدای حرکت تند باد یا آب.
هوژه بر : ا. شیر درنده، شیر.
هوژەم : نک . هورەم.
هوسته : ص، ا. استاد، ماهر، کاردان، صاحب کار.
هوسکی : ا. قاشق.
هوسووره : ا. پدر زن، پدر شوهر.
هۆش : ا. هوش، شعور، ادراك، فهم.
هـۆش پـێ دان : م. توجه کردن به چیزی، دقت کردن در چیزی، تلاش کردن در یادگیری.
هۆشمـەند : ص. هوشمند، باهوش، عاقل، بخرد.
هۆشه : ا. خوشه.
هۆشەچن : ص فا. خوشه‌چین.
هۆشیار : ص. هوشیار، هشیار، بیدار، باهوش، عاقل، بخرد، زیرك.
هوشیار : نک . هۆشیار.
هۆشیار بوونەوه : م. هوشیار شدن، به هوش آمدن، بیدار شدن.
هۆشیار کردنەوه : م. به هوش آوردن، بیدار کردن.
هۆشیاری : ح مصـ. هوشیاری، بیداری، عاقلی، بخردی.
هوقه : ا. حقه، دوز، کلك، نامردی، فریب، گول، ریا، تزویر.
هۆك : ا. هوس، آرزو.
هـۆك کـردن : م. لج کردن، لجبازی کردن، قهر کردن.

هۆکڵ : ص شغل. خدمتکار، نوکر، پادو.
هۆکن : ص. لجوج، لجباز، قهرو.
هۆکی : ص. هوکی، دمدمی، بی‌اراده.
هـۆگـر : ص فا. عـادت گـرفـته، خـو گرفته، معتاد، مأنوس.
هۆگرتن : م. خوی گرفتن، رام شدن، مأنوس شدن، معتاد شدن.
هۆڵ : ا. کره خر یکساله.
هۆڵ : ا. زاغه، کنده.
هۆڵ : ا. صحرا، بیابان، خلوت.
هـۆلانـدن : صدا کردن اسب و استر و گاو.
هوڵنج : ا. حالت استفراغ، عق، غثیان.
هوڵنج دان : م. استفراغ کردن، عق زدن، حالت غثیان گرفتن.
هولۆڵ : ص، مجوف، میان تهی، میان خالی.
هولوو : ا. هلو، شفتالو.
هۆڵه : ا. حرکت گاو روی خرمن برای کوبیدن.
هۆڵه : اصـ. صدا برای نگهداشتن گاو.
هۆڵی : ا. کره خر.
هۆڵی کەر : ا. کره خر.
هۆڵیەر : نک . هۆڵی‌کەر.
هوما : ا. هُما.
هومار : انبار.
هومایۆن : همایون، میمون، نیك بخت، دستگاه موسیقی همایون.
هۆملکێ : شـاخ بـه شـاخ «شدن»،

گذاشتن.
هومه : ا. خمره.
هۆمه : نک . هومه.
هۆمەڵغەزا : ا. همهمه، غوغا، شلوغی، سر و صدا.
هومەلێرە : ا. گوشت تنوری.
هومەلێره : ص. آدم چاق و گوشتی مانند خمره.
هومەیی : ا. گوسفند خاکستری رنگ تیره.
هومێ : ا. امید، آرزو، رجا، چشمداشت.
هومێ وار : ص. امیدوار، آرزومند، منتظر، متوقع.
هون : (ز). اینجا.
هۆناندن : م. ریسه کردن، سر هم کردن، به رشته کشیدن.
هۆنانەڤە : م، (ز). بافتن، ریسه کردن، به رشته کشیدن.
هونانەوە : نک . هونانەڤە.
هۆنراو : ص مف. به رشته کشیده شده، ریسه شده، منظم و مرتب.
هونراوە : نک . هونراو.
هونگوستیل : ا. انگشتری، انگشتر.
هونەر : ا. هنر.
هونەرمەن : ص مر. هنرمند.
هونەرمەند : نک . هونەرمەن.
هونەرمەندی : ح مص. هنرمندی.
هۆنیاگ : نک . هۆنراو.
هۆنین : م. بافتن، ریسه کردن، به رشته در آوردن، مرتب کردن.
هۆنینەوە : نک . هۆنین.
هوودەرە : ا. هوبره.
هوور : ص، (با). خرد، ریز.
هوور کرن : م. خرد کردن، ریز کردن، قیمه کردن.
هووژە : وول،جنبیدن و توی هم «رفتن».
هووژە : اص. صدای باد.
هووشە : ا. چاخان، گزافه، مبالغه کردن، لاف.
هووشەك : ا. بزمجه.
هووشەك : ا. گربه وحشی.
هووشە کردن : م. مبالغه کردن، چاخان کردن، گزاف گفتن، لاف زدن.
هووشەکەر : ص فا. گزافه گو، مبالغه کار، چاخان.
هووفە : ا. اوفه.
هووکارە : ص. آشنا، رام، یاد گرفته، عالم.
هووکارەبوون : م. رام شدن، آشنا شدن، یاد گرفتن.
هووکارە کردن : م. رام کردن، یاد دادن، آموختن، آموزش دادن.
هوول : ا. رنگ خاکستری، خاکستری.
هووڵ : ص، ا. بز گوش قرمز، آدم سرخگون.
هووڵوزە : ا، (ه). پوست سبز گردو.
هووڵە : ا. جانوری از دسته قاب بالان که باعث سوارخ شدن سدها و

جویهای آب می شود، آبدزدك.

هوولـه کردن : م. صیحه زدن، فریاد کشیدن، نعره کشیدن.

هوون : ا، (ه). خون.

هوون : شما.

هوونالـود : ص مـر. خـون آلـود، خونی.

هووناو : ا. خوناب، آب غلیظی که پس از پختن زیاد گوشت بدست می آید.

هووهووکەره : امر. مرغ حق، نوعی جغد که صدایی مانند «هووهوو» می دهد.

هویرك : ا. شاەتوت.

هویرك : ا، (با). مچ پا.

هویل : ا. غول.

هەء : نه، نی، نا.

هەبان : ا، (ز). انبان.

هەبوون : م. بودن، رشد، داشتن.

هەبەس : نک. هەوەس.

هەبی : ا، (ز). لنگر.

هەپروون بوون : م. خرد و ریز شدن در نتیجه افتادن از بلندی.

هەپش : ا، (ه). شپش.

هەپك : ا. گلیم ضخیم.

هەپەنان : م. گول زدن و چیزی را از کسی گرفتن، فریب دادن کسی برای گرفتن چیز.

هەتا : تا، حتی.

هەتار : ا. قطعه سنگ بزرگ.

هەتاڤ : (با). آفتاب، خور.

هەتاکوو : نک. هەتا.

هەتاو : نک. هەتاڤ.

هەتاو بر دوو : ص‌مف.آفتاب زده، گرما زده.

هەتا و گاز : امر، ص مر. قسمتی از اندام که به وسیلهٔ آفتاب سوخته است.

هەتاوەکوو : نک. هەتا.

هەتاهەتایی : ق مر. پیاپی، پشت سر هم، دمادم.

هەتدان : م. رها کردن بره و بزغاله جلو مادرانشان.

هەتره : ص. در بدر، آواره، فراری.

هەترەش : ا. زهره.

هەتوان : ا. مرهم، مرحم.

هەتۆڵ مەتۆڵ : هتل متل.

هەتەر : ص. حریص.

هەتەك : ا. خشتك شلوار.

هەتیته : ا. حدیده.

هەتیم : ص، ا. یتیم.

هەتیمچه : ص‌مصغ. آدم بدون ریشه خانوادگی.

هەتیمچه : ا. یتمچه، خوراکی است.

هەتیو : نک. هەتیم.

هەتیوبار : ص مر. زنی که همسرش فوت کرده و بچه‌های چندی از او دارد.

هەتیوباز : ص فا. بچەباز، همجنس باز.

هەتیوچه : نک. هەتیمچه.

هەتیوخانه : امر. یتیم خانه.

هەتیو کەوتن : م. بی‌پدر شدن، یتیم

شدن.

هەتیوە : نک . هەتیمچە.

هەتیوی : ح مص. یتیمی.

هەجب : امص، ا. هجو، سرزنش، نکوهش، دشنام.

هەجووجەك : دانهٔ گلابی بو داده.

هەجنین : م، (ز). خسته شدن و بی‌توان شدن اندام و اعضاء بدن.

هەچ : هر.

هەچکوچ : ا، (ه). مویز.

هەچکوچێ : نک . هەچکوچ.

هەچی : هرچه.

هەدادان : م. آرام گرفتن، قرار گرفتن، سکوت کردن، خاموشی گزیدن.

هەدار : ا، (ز). آرام، سکون، ثبات، استراحت، خاموشی.

هەدرین : (ز)، نک . هەدادان.

هەدەر : ص. باطل، رایگان، ضایع، مفت.

هەدەف : ا. هدف، نشانه، مقصود، سیل.

هەدیان : ا. هذیان، پرت و پلا گویی.

هەر : هر.

هەر : ا. خر، الاغ.

هەر : علامت استمرار.

هەڕ : ه، ا. گِل، گِل و شل.

هەڕ : اص. عرعر، عر.

هەرا : ا. همهمه، هیاهو، غوغا، هوار، هنگامه، هلهله.

هەڕا : امص. دو.

هەڕاج : امص. حراج، مزایده.

هەڕاج کردن : م. حراج کردن، به مزایده گذاشتن.

هەراژ : نک . هولنج.

هەراس : ا. هراس، ترس، بیم، وهم.

هەراسان : م. ترسیدن، هراس کردن، وهم پیدا کردن.

هەراس کردن : م. هراسیدن، ترسیدن، وهم کردن، بیم داشتن.

هەراسە : ا. مترسك.

هەراسە : نک . هەراس.

هەراش : ص. جاندار یا نبات خوب تغذیه شده و قوی.

هەراش : نک . هولنج.

هەراش ئاوس : ص‌مر. آبستن سنگین، آبستن پا به ماه.

هەراش بوون : م. قوی شدن، رشد کردن، بزرگ شدن.

هەرافتن : م، (با). خراب کردن، ویران کردن.

هەرا کردن : م. غوغا کردن، فریاد کشیدن، سر و صدا کردن، هیاهو کردن.

هەڕا کردن : م. دویدن، فرار کردن، در رفتن.

هەراڵە : نک . هەلاڵە.

هەراڵە بره : نک . هەلاڵە.

هەرامە : فلان، چیز، یك نوع تکیه کلام.

هەراوزەنا : نک . هەرا.
هەرا وکێشە : هیاهویی که با زدن و کشمن و نزاع و ستیزه همراه باشد.
هەراوەبەزم : هیاهو و غلغله‌ای که با شادمانی همراه باشد.
هەراوهوورا : نک . هەرا.
هەرئەمە : همین، فقط همین، درست این.
هەرئەوونە : همینکه، همینقدر، فقط، همانقدر.
هەرئینە : نک . هەرئەمە.
هەربوون : ص. بودن، ابدی، همیشگی، دایمی.
هەربەنە : ص‌مر. قاطرچی، خربنده، الاغدار، خرکچی، مالدار، قاطردار.
هەرتا : نک . هەتا.
هەرتاکوو : نک . هەتا.
هەرتاکە : نک . هەتا.
هەرجێ : هر جا، هر کجا.
هەرچڵە : چهار چرخ یا زوروکی که سنگ آسیاب با آن حمل و جابجا کند.
هەرچن : نک . هەرچەن.
هەرچۆن : در همه احوال، در همه شرایط، همه نوع.
هەرچەن : هر چند، با وجودیکه.
هەرچەند : نک . هەرچەن.
هەرچەندێ : نک . هەرچەن.
هەرچەنێ : نک . هەرچەن.
هەرچێ : هرچه.

هەرچێو : (ه)، نک . هەرچێ.
هەرچێوە : نک . هەرچێ.
هەرد : ا. بیراه، بیراهه، راه سنگلاخ.
هەردك : هر دو، دوتایی.
هەردوك : نک . هەردك.
هەردە : ا. بیراه، بیراهه، راه سنگلاخ، زمین سنگلاخ و غیر مزروع.
هەردەگێل : ص‌فا. هرزه گرد، ولگرد.
هەردەم : ق. همیشه، دایم.
هەردەمبیر : نک . هەردەم بێژ.
هەردەمبێژ : ص مر. متلون مزاج، دمدمی.
هەردەمبیل : نک . هەردەمبێژ.
هەردین : م، (ز). زیاد پختن گوشت.
هەرز : ص. هرزه، بیهوده، هرزه، بی‌حاصل، علف هرز، هدر، خراب، ضایع، بی‌قاعده.
هەرزاڵ : ا. کپر، کپر کوتاهی که در خانه یا مزرعه جهت خوابیدن بر آن درست کنند.
هەرزاڵە : نک . هەرزاڵ.
هەرزالە : ا. جشن و پایکوبی پیش از عروسی.
هەرزان : ص. ارزان، کم بهاء، بی‌ارزش، کم خرج.
هەرزانبوون : م. ارزان شدن.
هەرزانبەها : ص مر. ارزان ، ارزان بهاء، کم نرخ.
هەرزانجان : ص فا. ارزان فروش.
هەرزانجانی : ح مص. ارزان فروشی.

هەرزانی : ص نسب، ح مص. ارزانی، کم بهائی، سزاوار، لایق، درخور.
هەرزبون : م. هرز شدن، ول شدن، خراب شدن، از کار افتادن.
هەرزن : ا. ارزن.
هەرزە : ص. هرزه، بیهوده، بی‌فایده، ولگرد، بیکاره، نامعقول، عیاش، خراب، از کار افتاده.
هەرزەبێژ : نک . هەرزەچەنە.
هەرزەچەنە : ص مر. پر حرف، وراج، بیهوده گوی، پرچانه، یاوه گوی.
هەرزەکار: ص فا. هرزه‌کار، کسی که کار بیهوده می کند.
هەزەگۆ : نک . هەرزەچەنە.
هەرزەگەرد : ص فا. هرزه گرد.
هەرزەگەردی : ح مص. هرزه گردی.
هەرزەگی : ح‌مص. هرزگی، عیاشی.
هەرزەڵ : نک . هەرزاڵ.
هەرزەمەشق : امر. تمرین خط، نوشتن بدون هدف، خط مشق.
هەرزەو هوورزە : لات و لوت.
هەرزەوێژ : نک . هەرزەچەنە.
هەرزەیی : نک . هەرزەگی.
هەرس : ا. خرس.
هەرس : ا. اشك.
هەرسی : اشك.
هەرشاندن : م، (با). ریختن، پخش و پلا کردن، به هم زدن، دور ریختن، بیرون کردن.
هەرشاندنەڤە : نک . هەرشاندن.
هەرشتە : ا. رشته.
هەرشتەبەترش : ا. آشی به نام رشته ترش.
هەرفتن : م، (با). خراب کردن، ویران کردن، خراب کردن دیوار و بلندی.
هەرِك : نک . هەرِگ.
هەرکاتێ : ق. هرگاه، هر موقع، هردم، هر وقت.
هەرکام : هر کدام.
هەرکامێك : نک . هەرکام.
هەرکۆ : هر کجا، هر جا.
هەرکۆگە : نک . هەرکۆ.
هەرکەس : هر کس.
هەرِگ : ا. گِل، گِل، گِل و شل.
هەرگا : نک . هەرکاتێ.
هەرِگاو : ا. گل و شل، گل زمین، گل و آب، لجن و لجنزار.
هەرگاڤ : (با)، نک . هەرکاتێ.
هەرگ شۆر : گِل مالی، شستشو با گل.
هەرِگ‌کاری : ح مص. گلکاری.
هەرِگ ولیتە : گل و شل، گل زمین.
هەرگیز : ق. هرگز، هیچگاه.
هەرگیس : نک . هەرگیز.
هەرِگینە : ص. گلین، گلینه، ساخته از گل، سفال.
هەرلە : ا. خرخاکی، جانوری از شاخه بند پاییان رده سخت پوستان.
هەرِلەبرِنەکردنەوە : هِر از بِر تشخیص ندادن.

هەرمان : ا، (ه). فرمان، کار، امر، دستور، مشغولیت.
هەرمانبەر : ص، (ه). فرمانبردار، مطیع، رام.
هەرمانە : نک . هەرمان.
هەرمەڵە : ا. خطمی، گیاهی از تیره پنیرکیان.
هەرێ : ا. گلابی، امرود.
هەرێپشکووان : امر. ماهی از سال.
هەرمیسك : ا. نوعی غذا از تخم مرغ و آرد و روغن.
هەرمێشینکە : امر. گلابی کوهی.
هەرمێکیویلە : امر. گلابی کوهی.
هەرمێگوڵاوی : ا. یك نوع گلابی معطر.
هەرمین : امصـ. رواج، دارای بازار گرم، باب، مورد نیاز، رایج.
هەروبار : ا، (ه). چوب بست، چوب بست مو.
هەڕوگیڤ : نک . هەڕەشە.
هەڕە : ا. اره.
هەڕە : دیوار چینه‌ای، یك رج از دیوار چینه‌ای.
هەرە : ا. پل کوچك آسیاب.
هەرە : همە، گشت، مجموع.
هەرە : ق. افزون، زیاد، فراوان، بسیار.
هەڕەپۆپە : ص مر، امر. نوعی خروس که دارای تاج اره‌ای شکل است.
هەڕەت : ق. موقع و زمان رسیدن میوه، زمان رسیدن انجام کاری مانند زن گرفتن.
هەرەس : ا. بهمن.
هەرەس : هرس، پیراستن درخت.
هەرەس کردن : م. درخت را از شاخ و برگ اضافی پاك کردن، هرس کردن.
هەرەس هاتن : م. سرازیر شدن بهمن.
هەڕەشە : تهدید، ترساندن.
هەڕەشە و گوڕەشە : تهدیدهای پیاپی و تند.
هەڕەکار : ص مر، امر. عملە، کارگر ساختمان، گل کار.
هەڕە کردن : م. اره کردن.
هەڕە کێش : افا. اره کش.
هەڕە ماسی : امر. اره ماهی.
هەڕەمە : ص. مخلوط، درهم، قاطی دانه و دغل.
هەرەوەس : تجمع چند نفر برای انجام کاری.
هەڕە هەسێ : ا. گِل، گِل و شل.
هەڕی : ا. گل.
هەرێ : (ز). بلی، آری، چنین است.
هەری : ا، (ز). پشم، کرك.
هەریا گوێوە : هرجا، هرکجا.
هەرێز : ا. علف هرز، علفی که در مزرعه باید وجین شود.
هەرێز گرتن : م. وجین کردن، علف هرز مزرعه را جمع کردن.
هەریسە : ا. کشك.
هەریم : ا. منطقه، ناحیه، حریم خانه و ملك و غیره.

هەڕین : ص نسب. گلی، سفالین، گلین، ساخته از گل.
هەڕیە : نک . هاڕیە.
هەزار : عدد. هزار.
هـەزار بـە هـەزار : بـرای تـعریـف از بلندی یا وسعت یك كوه گفته می شود.
هەزارپا : امر. هزار پا، جانوری از رده بندپایان.
هەزار پۆپنە : امر. خروسی که دارای تاج قطعه قطعه و گرد است.
هەزار پۆپە : نک . هەزار پۆپنە.
هەزار پێ : نک . هەزار پا.
هەزار پێشە : امر. صندوق.
هەزار داستان : امر. بلبل.
هەزارڕەگ : ص مر. حرامزاده.
هـەزارلا : امـر. هـزارلا، هـزار خـانـە، هزار توی.
هەزار لۆ : نک .هەزار لا.
هەزار لۆخانە : نک . هەزار لا.
هەزار لۆغانە : نک . هەزار لا.
هەزارە : ا. هزاره دیوار.
هـەزارە کـردن : م. بی خواب مـانـدن، نخوابیدن از غم و غصه.
هەزبیە : ادویه، چاشنی‌های علفی داخل غذا.
هەزم : امص. هضم، تسلسل گوارش.
هەزم کردن : م. هضم کردن.
هەزویە : نک . هەزبیە.
هەزیان : امص، ا. هذیان.
هەزێلك : (با)، نک . هەرزاڵ.


هەزار پۆپنە

هەزین : نک .هاژین.
هەژار : ص. فقیر، گدا، ضعیف، ناتوان.
هەژاری : امص. فقر، تنگدستی، ضعف، لاغری، ناتوانی.
هەژان : نک . هاژین.
هـەژانـدن : م، (بـا). زدن وتـکـان دادن چیزی مانند مشك برای کره گیری.
هەژدە : عدد. هیجده.
هەژدەها : ا. اژدها.
هەژدەهەم : هیجدهم.
هەژدەهەمین : هیجدهمین.
هەژدیها : ا. اژدها.
هەژگ : ا. شاخ و برگ درخت.
هـەژگ : ا. جـوارح، دسـت و پـای جانداران.
هەژگ و بژاڵ : شاخه و برگ، چوب و سر شاخه.
هەژگ وهەژاڵ : نک . هەژگ و بژاڵ.
هەژمار : ا. شماره، عدد.
هەژماردن : م. شمردن، حساب کردن، شماره کردن.
هەژمەت : ا. غم وغصه، عصبانیت.
هەژیار : نک . هەژار.
هەژیر : ا. انجیر.
هەژین : (با)، نک . هاژیان.
هەس : ص. غلیظ، تغلیظ شده.
هەسار : ا. حصار، دیوار.
هەسارە : ا. ستاره.
هەسارە زەڕینە : امر. قوس و قزح، رنگین کمان.

هەسارە ژمار : افا. منجم، ستارە شناس، اخترشناس.
هەسارە شناس : نک . هەسارە ژمار.
هەسارە شناسی : ح مصـ. اخترشناسی، ستارە شناسی، نجوم.
هەسارە کەرێن : نک . هەسارە ژمار.
هەسارە ناس : نک . هەسارە ژمار.
هەسان : ا. سنگ چاقو تیزکنی.
هەسان لێدان : م. تیز کردن چاقو با سنگ، به سنگ زدن چاقو برای تیز شدن.
هەساو : ا. سائقه، سایقه.
هەست : ا. استخوان.
هەستار : ا، (ز). اشك.
هەستان : م. بلند شدن، برخاستن، برپا شدن، قیام کردن، راست شدن.
هەستاندن : م. بلند کردن،برخیزاندن، برپا کردن، راست کردن.
هەستانەوە : م. برخاستن، زنده شدن، برخاستن بعد از بیماری، پولدار شدن بعد از فقر.
هەست و خوست : کلمەایست که در حالت نفی و امر به کار برده می شود مانندبدون «آری ونه» درزبان فارسی.
هەست و نیست : هست و نیست، دار و ندار.
هەستە : ا، (ز). چخماق، سنگ چخماق.
هەستەم : ص. آهسته، آرام، یواش، ملایم، نرم.
هەستی : ح مصـ. هستی، جود.
هەستی : ا، (ز). استخوان.
هەستیف : ا. کفگیرك.
هەسروە : ا. مادرزن، مادرشوهر.
هەسس : ا. توان، نیرو.
هەسکۆ : ا. قاشق یا ملاقه چوبی بزرگ که با آن آش را از دیگ برگیرند و در کاسه ریزند.
هەسکوێ : نک . هەسکۆ.
هەسکە هەسك : نفس نفس «زدن».
هەسکیان : م. سکسکه کردن از شدت گریه.
هەسنگ : ا. آهن.
هەسوورە : ا. پدر شوهر، پدر زن.
هەسوون : ا. ستون.
هەسوون : م. تیز کردن چاقو و کارد با سنگ چاقو تیز کنی.
هەس و نیس : هست و نیست.
هەس و هۆڵ : ص مر. غلیظ، پرمایه.
هەسەرە : ا. قاطر، استر.
هەسەو بوون : م. غلیظ شدن، قوام آمدن.
هەسهەس : ص، ا. عسس، نگهبان، ناطور، شب پا.
هەسی : هستی، وجود.
هەسێر : ا. استخر، آبگیر، حوض، آب نما.
هەسێرە : ا. اختر، ستارە.
هەسێرە زێڕینە : امر. قوس قزح، رنگین کمان.
هەسێل : نک . هەسێر.


هەستی

هه‌سێله بڕه : جانوری از دست قاب‌بالان که در آب و خشکی هم زندگی می کند و به دنبال طعمه باعث خرابی جوی و استخر و آب بند می شود.
هه‌ش : ا، (ه). خرس.
هه‌شپش : ا. شپش.
هه‌شپشی : نک . هه‌شپش.
هه‌شت : عدد. ۸، هشت.
هه‌شتا : عدد. ۸۰، هشتاد.
هه‌شتاڵوو : ا. هلو، شفتالو، درختی از تیره گل سرخیان، تیره بادامیها.
هه‌شتاڵوو کوت : امر. برگه هلو، برگه شفتالو.
هه‌شتاو : ص. عجول، تند و تیز.
هه‌شتاوی : ص نسب. باعجله، به تندی.
هه‌شت تیر : امر، ص مر. نوعی اسلحه کمری.
هه‌شت گۆشه : ص مر. هشت گوشه، هشت ضلعی.
هه‌شتی : ا. هشتی.
هه‌شتێ :(ز)، عدد. ۸۰، هشتاد.
هه‌شت یه‌ك : عدد. هشت یك، $\frac{1}{8}$.
هه‌شت یه‌کی : هشت یك، سهم زن از ارثیه شوهر متوفی.
هه‌ش کوچی : ا، (ه). مویز.
هه‌شه‌که : نک . هه‌ڕه‌شه.
هه‌شین : ا. رنگ سبز.
هه‌شین بوون : م. سبز شدن، رشد کردن گل و گیاه.
هه‌فسار : ا، (ز). افسار، هنان، لگام.
هه‌فشی : ا، (ز). آغل، حصار، جایی که برای نگهداری حیوان پرچین شده است.
هه‌فگین : ا. آردی که زیر چانه خمیر هنگام پهن کردن ریخته می شود.
هه‌فووری : ا، (ز). بز پیر، پیشرو گله پیر.
هه‌ڤ : (با). هم، توام، مانند، مثل، قرین، نظیر.
هه‌ڤاڵ : ص، (با). همدم، هم صحبت، همال، قرین، نظیر.
هه‌ڤال : نک . هه‌ڤاڵ.
هه‌ڤبه‌ر : ص، (ز). همتا، تا، نظیر، عدیل.
هه‌ڤده : عدد. ۱۷، هفده.
هه‌ڤراز : ا، (با). افزار، بلندی، فراز، اوج.
هه‌ڤران : ق، (با). اندازه‌ای از گندم که برای آسیاب کردن آماده کرده باشند.
هه‌ڤرست : ا، (با). افرا.
هه‌ڤرنگ : ا. قیچی پشم چینی.
هه‌ڤره : باهم، دستجمعی، مختلط، همراه، همگام.
هه‌ڤریشم : ا، (ز). ابریشم.
هه‌ڤك : ا. گلو، حلق، ناق، گلوگاه.
هه‌ڤلنگ : ا. داماد، شوهر خواهر.
هه‌ڤۆتن : م. یاد گرفتن، آموختن، آموزش یافتن.

هەڤۆك : ص. بافته، رشته، بهم تابیده، تابیده.
هەڤە : این، همین، این یك.
هەڤی : ا. ماه.
هەڤیانە : ص، ق. ماهانه، ماهیانه، عادت ماهیانه زنان.
هەڤیر : ا. خمیر.
هەڤیە شەڤ : شب مهتاب، مهتاب شب.
هەق هەق کەرە : مرغ حق، نوعی جغد، بایقەش، پایغوش.
هەك : کلمهٔ تعجب، وا!.
هە کردن : م. گلوله کردن، جمع کردن نخ.
هەکوو : مگر.
هەکە : اگر.
هەکە : خارش.
هەگیە : ا. خورجین کوچك، خورجین.
هەل : ا، (ز). آغول، آغل، غار، کنده.
هەل : ا. نوبت، مرتبه، فرصت، پا.
هەڵ : قید جهت، روبه بالا.
هەڵئاخنین : نک . هەڵاخنین.
هەڵئاوسان : نک . هەڵاوسان.
هەڵا : ا. هلهله، غلغله، سروصدا.
هەلات : ا. لاف، گزاف، دروغ بزرگ.
هەڵات : ا. گریز، فرار.
هەڵاتگ : امف. برآمده، ورم کرده، آماسیده.
هەلات لێدان : م. دروغ بزرگ گفتن، لاف و گزاف سرهم کردن.
هەڵاتن : م. ور آمدن خمیر و مانند آن.
هەڵاتن : م. طلوع کردن، برآمدن ماه و خورشید.
هەڵاتن : م. ورم کردن، باد کردن، برآمدن، آماس کردن.
هەڵاتن : م. فرار کردن، در رفتن، گریختن، پا به فرار گذاشتن.
هەڵاتە : ص‌مف، ا. خمیر ورآمده.
هەڵاتی : ص نسب. فراری، گریزان.
هەلاج : ص. حلاج، پنبه‌زن، نداف.
هەلاجی : ح مص. حلاجی، ندافی.
هەڵاخن : ص. پر، مملو، ظرف کاملاً پر، گونی و جوال پر.
هەڵاخنزان : م. پر شدن ظرف گونی یا جوال مانند از غله و دانه و غیره.
هەڵاخنین : م. پر کردن و مملو ساختن ظرف یا گونی یا جوال از غله و دانه و غیره.
هەلاخنین : م. تحریك کردن، پر کردن کسی علیه دیگری.
هەلار : ص. پاره، ترك برداشته، شکافته.
هەڵاژیان : م. لم دادن، یك پهلو خوابیدن، دراز کشیدن.
هەڵاژین : نک . هەڵاژیان.
هەڵاش : ا. نی و شاخه و برگی که به فراوانی روی تیر اطاق انداخته می شود و روی آن کاهگل ریزند.
هەلافێتن : م، (ز). بلند کردن و برپا داشتن چادر و مانند آن.

هەڵاکان : ق، افا. معجل، فوری، به تعجیل، به شتاب، شتاب کننده.
هەلاکەوتن : م. کنار رفتن، برکنار شدن، منزوی شدن.
هەڵاڵ : ا. هر چیزی با پوست مانند لاشه حیوانات حلال گوشت با پوست و مانند گردوی سبز با پوست.
هەڵاڵخانه : امر. دباغخانه.
هەڵاڵە : ا. لاله.
هەڵاڵە : نک . هەڵاڵ.
هەڵاڵە : ا. بانگ، آواز، صدا.
هەڵاڵە : ا. میل، اشتیاق، آرزو، حالت فحلی حیوانات.
هەڵاڵە برم‌برم : نوعی لاله.
هەڵاڵە برمه : نک . هەڵاڵە برم برم.
هەڵاڵە کش کش : امص، ا. رقص، پایکوبی، سماع، شادمانی، حرکات شادی.


هەڵاڵە برم‌برم

هەڵاڵە کەر : امر. جارچی.
هەلامسان : نک . هەڵاوسان.
هەڵامەت : ا، (ز). لولو سرخرمن، آدمك، مترسك.
هەڵامەت : ا. سرماخوردگی، زکام.
هەڵاو : نک . هالاو.
هەڵاواردن : م. جدا کردن، سوا کردن، انتخاب کردن.
هەڵاواستن : م. بستن چیزی بر بلندی، آویزان کردن، تکیه دادن چیزی را بر دیوار یا بلندی.
هەڵاواسین : نک . هەڵاواستن.
هەڵاوردن : م. بالا آوردن، قی کردن، استفراغ کردن.
هەڵاوردن : م. در آوردن جوجه از تخم وسیله پرنده.
هەڵاوردن : م. کشف کردن معما.
هەڵاوسان : م. باد کردن، متورم شدن، ورم کردن، بالا آوردن.
هەڵاوە : ا، (ه). کرباس.
هەڵاوەستن : نک . هەڵواستن.
هەڵاوە سراو : امف. آویخته، آویزان، معلق بر بلندی تکیه داده شده، تکیه داده شده.
هەڵاوەسین : نک . هەڵواستن.
هەڵاوێز : جدا «کردن» بره و بزغاله از مادر بعد از دوران شیرخوارگی.
هەڵاوێردن : نک . هەڵاواردن.
هەڵاوێز : نک . هەڵاوەسراو.
هەڵاوێژان : نک . هەڵاوێشتن.
هەڵاوێستن : نک . هەڵواستن.
هەڵاوێشتن : م. خوردن با عجله، بلعیدن.
هەڵاوێشتن : م. استثناء کردن، جدا کردن، سوا کردن.
هەڵاوێتن : نک . هەڵاوێشتن.
هەڵاوێژتن : نک . هەڵاوێشتن.
هەڵائه نگووتن : م. رو رفتن، پا به سنگ یا مانعی گیر کردن و افتادن.
هەلاهەل : هلاهل، گیاهی از تیره آلاله‌هاکه دارای آلکالوئیدهای سمی خطرناك است.

هەڵاهەڵا : ص. پاره پوره، پاره پاره، ژنده.
هەلایهەل : نک . هەلاهەل.
هەڵایسان : نک . هەڵگیر ساندن.
هەڵبچڕین : م. شکافتن، دریدن، پاره کردن.
هەڵبڕان : م. بریدن و کندن چیزی از چیز دیگر یا قسمتی از یك چیز از بقیه آن و به تندی و ناگهانی.
هەڵبرژان : م. جمع شدن در اثر گرما، جمع شدن و چین خوردن پوست و چرم در نتیجه گرما.
هەڵ برژیاگ : امف. منتخب، انتخاب شده، بر گزیده، جدا شده، تعیین شده، معین.
هەڵبرژیان : نک . هەڵبرژان.
هەڵبرژین : نک . هەڵبرژان.
هەڵبرسقانن : م. قاپیدن، ربودن، چیزی را از دست کسی کشیدن.
هەڵبرسکان : م. پریدن رنگ از ترس، زرد شدن سبزه و علف.
هەڵبرسکان : م. بریدن شیر.
هەڵبرنگان : م. پراکنده و متفرق شدن ابرو، بند آمدن باران.
هەڵبڕیان : م. کنده شدن از زمین با زور و فشار.
هەڵبڕین : م. بلند کردن و کندن چیز سنگین از زمین.
هەڵبرینگان : نک . هەڵبرنگان.
هەڵبزرکان : نک . هەڵبرسکان.

هەڵبژاردن : م. انتخاب کردن، جدا کردن، سوا کردن، پسند کردن.
هەڵبژارده : امف. منتخب، بر گزیده، بر گزیده شده.
هەڵبژانن : نک . هەڵبژاردن.
هەڵبژنیاگ : نک . هەڵبژارده.
هەڵبژنین : نک . هەڵبژاردن.
هەڵبژیاگ : نک . هەلبژارده.
هەڵبژین : نک . هەڵبژاردن.
هەڵبگاردن : م. گذراندن، ردکردن، پریدن رنگ پارچه در اثر هوا و آفتاب.
هەڵبلۆقان : م. تاول زدن، حرکت ماهی روی زمین، حرکت مار پس از کشته شدن، بر جستن.
هەڵبلۆقین : نک . هەڵبلۆقان.
هەڵبلۆقینەوه : نک . هەڵبلۆقان.
هەڵبلووقانەوه : نک . هەڵبلۆقان.
هەڵبورنگان : نک . هەڵبرنگان.
هەڵبواردن : نک . هەڵبگاردن.
هەڵبون : نک . داگیرسان.
هەڵبەت : البته.
هەڵبەته : البته.
هەڵبه زو دابەز : جست و خیز، بالا و پایین رفتن، ارجه ورجه.
هەڵبه زهه ڵبەز : نک . هەڵبه ز و دابەر.
هەڵبه زینەوه : م. جهیدن، پریدن به هوا، سوار شدن، بلند شدن.
هەڵبەست : پیوسته، به رشته کشیده شده، شعر، سروده.

هەڵبەستن : م. پیوستن، به رشته کشیدن، منظم و مرتب کردن، به نظم درآوردن، سرودن.
هەڵبە ستنەوە : به هم پیوند دادن چیز شکسته، بستن و جا انداختن استخوانهای شکسته.
هەڵبەستە : نک . هەڵبەست.
هەڵبەسراو : هەڵبەست.
هەڵبەسە : نک . هەڵبەست.
هەڵبە سیاگ : نک . هەڵبەست.
هەلپاچین : م. هرس کردن، زدن شاخ و برگ درخت، چیدن موی بلند سر با قیچی.
هەڵپچڕان : شکافته شدن چیز دوخته.
هەڵپچڕاندن : م. شکافتن، جدا کردن دو چیز بهم دوخته یا به هم وصل شده.
هەڵپچراو : پاره، شکافته، دریده.
هەڵپچراوی : ا. محل شکافته شده.
هەڵپچڕکاندن : م. کندن و پرپر کردن برگ و گل برگ درختان و گلها.
هەڵپچڕین : نک . هەڵپچڕاندن.
هەڵپچورکان : ریختن برگ و گل برگ درخت و گل.
هەڵپچورکاندن : نک . هەڵپچرکاندن.
هەڵپرچانن : نک . هەڵبرسکان.
هەڵپرژان : م. پاشیده شدن مایعات به دلیل افتادن چیزی در آن.
هەڵپرواندن : مالیدن، با دست مالیدن، با دست مالیدن و نرم کردن.
هەڵپروانن : نک . هەڵپرواندن.
هەڵپڕووزقانن : قاپ زدن، ربودن چیزی را از دست کسی، کشیدن و ربودن.
هەڵپڕوسقاندن : نک . هەڵپڕوزقانن.
هەڵپڕوسکاندن : نک . هەڵپڕوزقانن.
هەڵپڕووزان : م. کرده دادن، نیمسوز کردن.
هەڵپڕووزاندن : نک . هەڵپڕووزان.
هەڵپڕووزانن : نک . هەڵپڕووزان.
هەڵ پڕووسقانن : نک . هەڵپڕوزقانن.
هەڵپڕووکان : نک . هەڵپڕووزان.
هەڵپڕووکاندن : نک . هەڵپڕووزان.
هەڵپڕیواندن : نک . هەڵپرواندن.
هەڵپز گران : م. بریدن شیر.
هەڵپشافتن : م. بین انگشتان فشردن و مخلوط کردن، مالیدن با فشار بین انگشتان و دست.
هەڵپشاوتن : نک . هەڵپشافتن.
هەڵپشکووتن : م. جوش زدن بدن، پیدا شدن دانەهای جوش در بدن.
هەڵپلۆخان : م. تاول زدن پوست بدن در اثر آب جوی یا حرارت.
هەڵپلۆسکانن : م. از میان بردن جاندار، کشتن جاندار، کشتن.
هەڵپلۆسکیاگ : امف. مرده، کشته.
هەڵپە : اص. صدای خوردن با عجله، ملچ ملوچ.
هەڵپە ڕداوتن : م. جمع کردن و فراهم آوردن اثاث خانه.
هەڵپە ڕداوتن : م. هرس کردن، بریدن

شاخ و برگ درخت.
هەڵپە ڕاندن : م. رقصاندن، به رقص درآوردن.
هەڵپە ڕداپەڕ : جست و خیز، بالا و پایین «کردن».
هەڵپەڕکێ : امص، ا. پایکوبی، رقص.
هەڵپە ڕەهەڵپەڕ : نک . هەڵپەڕ داپەڕ.
هەڵپە ڕین : رقصیدن، پایکوبی کردن.
هەل پەرەست : ص فا. فرصت طلب.
هەڵپە ساردن : م. تکیه دادن چیزی به بلندی یا دیوار، تکیه دادن.
هەڵپسارده : تکیه داده شده.
هەڵپە سێراو : نک . هەڵپسارده.
هەڵپەل : ا. درختی که برای رشد و بلند شدن تا آخرین نقطه شاخه و برگ آنرا بریده باشند.
هەڵپەنمان : نک . هەڵاوسان.
هەڵپە نمانن : م. کسی را هول کردن، ترسانیدن.
هەڵپە نمین : نک . هەڵپە نمانن.
هەڵپە نمین : نک . هەڵاوسان.
هەڵپیت : نک . هەڵپەل.
هەڵپیتاندن : م. هرس کردن، شاخ و برگ درخت را بریدن.
هەڵپە هەڵپ : نک . هەڵپە.
هەڵپێچان : م. تبدیل شکوفه به میوه.
هەڵپێچان : م. فـشـار و زور آوردن طلبکار بدهکار را.
هەڵپێچان : جمع کردن هر چیز مانند سفره و پارچه و غیره.
هەڵپێچانن : نک . هەڵپێچان.
هەڵپێچران : م. زیر فشار قرار گرفتن کسی از جانب دیگری.
هەڵپێچیاگ : ص. جمع، جمع شده، از گسترد گی در آمده.
هەڵپێچیان : نک . هەڵپێچران.
هەڵپێکان : م. بستن در، انداختن زنجیربه حلقه، انگشتهای دو دست را درهم کردن.
هەڵپێکران : م. بسته شدن در، افتادن زنحیر در به حلقه، فرو شدن انگشتهای دو دست به هم.
هەڵپێکیان : نک . هەڵپێکران.
هەڵتڕاندن : م. بیرون انداختن کسی از جایی با بی ادبی و ناروا.
هەڵترنگانن : م. جفتگ انداختن، سر بالا انداختن به علامت قبول نکردن.
هەڵتروشکان : م. خود را به موش مردگی و فقر زدن.
هەڵترەکان : نک . هەڵپێچران.
هەڵترە کیان : نک . هەڵپێچران.
هەڵتڵۆ پان : م. سقط شدن، مردن، کلمه‌ای است که برای مردن دشمن گفته می شود.
هەڵتڵۆپین : نک . هەڵتڵۆپان.
هەڵتڵیشان : م. شکافتن، شکاف دادن، پاره کردن با وسیله نوك تیز.
هەڵتڵیشاندن : نک . هەڵتڵیشان.
هەڵتڵیشانن : نک . هەڵتڵیشان.
هەڵتڵیشیان : م. شکافته شدن، پاره شدن، پاره شدن با وسیله نوك تیز.

هەڵتۆڕان : نک . هەڵترنگانن.
هەڵتۆڕاندن : نک . هەڵترنگانن.
هەڵتوروشکان : نک . هەڵتروشکان.
هەڵتۆقان : م. تاول زدن، بلند شدن زمین به دلیل وجود و رشد دنبلان کوهی و قارچ و غیره.
هەڵتۆقانن : م. برجسته کردن.
هەڵتوقیاگ : امف. تاول زده، برجسته، آماسیده.
هەڵتۆقیان : نک . هەڵتۆقان.
هەڵتۆقین : نک . هەڵتۆقان.
هەڵتۆقیو : نک . هەڵتۆقیاگ.
هەڵتووتان : م. به دور دست کسی چرخیدن، خود را لوس کردن و فرمان نبردن.
هەڵتووتیان : نک . هەڵتووتان.
هەڵتووڕان : نک . هەڵترنگانن.
هەڵتووڕاندن : نک . هەڵترنگانن.
هەڵتووزان : نک . هەڵترنگانن.
هەڵتەقان : م. شکافتن محل دوخته شده.
هەڵتەقیان : نک . هەڵتەقان.
هەڵتەقین : نک . هەڵتەقان.
هەڵتە کان : م. بالا انداختن مانند بالا انداختن بچه یا طبق بوجاری.
هەڵتەکان : م. از بیخ و بن برآوردن، تمام کردن، ریشه کن کردن، دارایی را به اتمام رساندن.
هەڵتەکان : م. نبش کردن، خراب کردن.
هەڵتەکان : م. شکافتن محل دوخته.
هەڵتەکاندن : م، نک . هەڵتەکان.
هەڵتەکانن : نک . هەڵتەکان.
هەڵتەك و داتەك : افت و خیز، بالا و پایین «پریدن».
هەڵتە کیان : نک . هەڵتەکان.
هەڵتەك هەڵتەك : تکانهای مداوم و منظم.
هەڵتە کین : نک . هەڵتە کان.
هەڵتیزان : م. جفتك انداختن، جفتك زدن، عر و تیز کردن الاغ.
هەڵتیزاندن : نک . هەڵتیزان.
هەڵجیپاندن : م، (ز). سرهم بندی کردن، به کم و کسری و ناتمامی چیزی را راست و ریست کردن.
هەڵچ : ا. قارچ.
هەڵچرچان : م. جمع شدن چرم و مانند آن در مقابل آتش.
هەڵچرچاو : ص. چرم خشك شده در مقابل آتش، جمع شده، به تندی خشك شده.
هەڵچرچیاگ : نک . هەڵچرچاو.
هەڵچرچیان : نک . هەڵچرچان.
هەڵچنراو : امف. چیده، مرتب و منظم روی هم قرار داده شده، دیوار بالا برده شده.
هەڵچنراو : امف. منتخب، انتخاب شده، جدا شده.
هەڵچنیاگ : نک . هەڵچنراو.
هەل چنین : م. انتخاب کردن، جدا کردن، سوا کردن، جمع کردن چیز ریخته.

هەڵچنین : م. بالا بردن دیوار و امثال آن، روی هم چیدن مرتب و منظم.
هەڵچۆ : ص. آدم عجول.
هەڵچۆقان : م. لرزیدن از سرما.
هەڵچۆقین : نک . هەڵچۆقان.
هەڵچوون : م. کف کردن مایع بر سر آتش.
هەڵچوون : م. پریدن کسی از روی دیگری.
هەڵچوون : م. کوتاه شدن در نتیجه گذاشته شدن در آب، آب رفتن.
هەڵچوون : م. رشد کردن درخت، بلند شدن درخت.
هەڵچوون : م. عصبانی شدن.
هەڵچە رخان : م. برگرداندن، پس زدن، چرخاندن، پیچاندن.
هەڵچە رخاندن : نک . هەڵچە رخان.
هەڵچە رخیان : م. برگشتن، عقب گرد کردن، چرخیدن، پیچیدن، سر برگرداندن.
هەڵچە رخین : نک . هەڵچە رخیان.
هەڵچە قین : م. فرو رفتن خار و سوزن به اندام.
هەڵچی : ا، (ز). قارچ.
هەڵخڕاندن : م. تحریك کردن، وادار کردن کسی به کاری، تشجیع کردن.
هەڵخڕیان : نک . هەڵخڕاندن.
هەڵخزان : م. سراندن، لیز دادن.
هەلخزیان : نک . هەلخزیان.
هەڵخستن : م. پهن کردن و انداختن چیزی برابر آفتاب برای خشك شدن.
هەڵخستن : م. به هوا انداختن و گرفتن.
هەڵخستن : م. ساختن بنا و ساختمان، عمارت کردن، بنا کردن.
هەڵخستنەوە : م. به هوا پریدن، جهیدن، جهش کردن.
هەڵخلانن : م. صدا درآوردن از چیزی مانند کاغذ.
هەڵخلەتان : م. فریب دادن، گول زدن، کلاه سر کسی گذاشتن، غافل کردن.
هەڵخلە تاندن :نک . هەڵخلەتان.
هەڵخلیسکان : نک . هەڵخلیسکاندن.
هەڵخلیسکاندن : سر دادن، لیز دادن، پا جلو پای کسی گرفتن.
هەڵخلیسکیان : نک . هەڵخزان.
هەلخواز : نک . هەلپە ڕەست.
هەڵخوراندن : م. نقطەای از بدن را با تظاهر و با نمایش خاراندن.
هەڵخوریان : م. خاریدن، خارش داشتن.
هەڵخۆزانن : م. دست کسی را گرفتن و از چاله یا گودی یا آب بالا کشیدن، بالا کشیدن.
هەڵخۆزتن : م. بالا آمدن، از گودی یا چاله یا آب بالا آمدن.
هەڵخۆزین : نک . هەڵخۆزتن.
هەڵخۆستن : نک . هەڵخۆزتن.
هەڵخۆندن : م. پشت سر کسی بد گویی کردن، بد گفتن به کسی.
هەڵخۆنن : نک . هەڵخۆندن.

هەڵخە ڵەتانن : نک . هەڵخڵە تانن.
هەڵخە ڵەتاندن : نک . هەلخلەتانن .
هەڵداشتن : م. از بلندی چیزی را به زیر انداختن.
هەڵدان : م. برافراشتن، علم کردن، برپا کردن، افراشتن، بلند کردن، انداختن چیزی به طرف بالا.
هەڵدان : م. شماره کردن، شمردن، بیان کردن، شرح دادن.
هەڵدان : م. مدح کردن، توصیف کردن، تعریف کردن از شخصی.
هەڵدانەوە : م. برداشتن سرپوش چیز پوشیده.
هەڵدانەوە : م. رشد کردن بچه و سبزی و گیاه پژمرده.
هەڵدانەوە : م. برگشتن بیماری کهنه.
هەڵدانەوە : م. توده کردن غلات، روی هم ریختن دانه.
هەڵدڕان : م. پاره کردن، بریدن، شکاف دادن، دریدن در جهت طول.
هەڵدڕاو : ا. محل پاره شدگی، پارگی، دریدگی، محل شکافته شده، دوخته شکافته شده.
هەڵدروون : م. کوك زدن دو قطعه پارچه به همدیگر، خیاطی کردن سرسری.
هەڵدڕیاگ : نک . هەلدڕاو.
هەڵدڕیان : پاره شدن، شکافته شدن، دریده شدن.
هەڵدڕین : نک . هەلدڕان.
هەڵدۆشین : م. دوشیدن پستان زن با دست.
هەلدوروون : نک . هەڵدروون.
هەڵدوورین : نک . هەلدروون.
هەڵ دێران : م. واژگون کردن، کج کردن از بالا به پایین انداختن.
هەڵدێراو : ص. واژگون، دمر افتاده، از بالا به زیر افتاده.
هەڵدێرگە : امر. محل افتادن، شیب تند.
هەڵدێریاگ : نک . هەڵدێروا.
هەڵدێریان : واژگون شدن، وارو شدن، وارونه شدن.
هەڵڕژان : م. ریختن، سرازیر کردن مایع از ظرف به ناگهان، واژگون کردن ظرف محتوی مایع، بیرون انداختن، بیرون انداختن جمعی.
هەڵڕژاندن : نک . هەلڕژان.
هەڵڕژاو : امف. ریخته، سرازیر شده، روان شده، پاشیده شده.
هەڵڕژیاگ : نک . هەلرژاو.
هەڵڕژیان : ریخته شدن، سرازیر شدن، بیرون ریخته شدن، بیرون انداخته شدن.
هەڵڕشتن : نک . هەلرژان.
هەڵڕوانین : م. نگاه کردن از زیر به بلندی.
هەڵڕووشانن : م. بهم زدن، در هم ریختن تنیده یا دوخته را شکافتن، میانه دو نفر را به هم زدن.
هەڵڕووشاننەوە : م. بهم ریختن پس از مرتب کردن، بهم زدن دوستی پس

از برقراری مجدد آن، شکافتن پس از خیاطی و دوختن.

هەڵزرانن : م. جوش زدن بدن.

هەڵزڕان : نک . هەڵتلیشان.

هەڵزڕاندن : نک . هەڵتلیشیان.

هەڵزرنگان : م. تحریك و تحریض کسی به انجام کاری، برانگیزاندن کسی به انجام کاری.

هەڵزریان : م. جوش زدن بدن.

هەڵزڵەپان : م. ورم کردن و سرخ شدن و آبدار شدن زخم و جوش یا دمل.

هەڵزڵەپین : نک . هەڵزڵەپان.

هەڵزنین : م. تکیه دادن چیزی به دیوار یا به چیزی بلندتر.

هەڵزووران : نک . هەڵپڕووزان.

هەڵزەقینەوە : نک . هەڵبەزینەوە.

هەڵژلیویان : م. وول خوردن، پیچ وتاب خوردن، در هم پیچیدن.

هەڵژماردن : م. برشمردن، بیان کردن، شرح دادن.

هەڵژمارده : امف. شمرده، حساب شده، محسوب داشته.

هەڵژمێراو : نک . هەڵژمارده.

هەڵساگ : امف،ص. ایستاده، سرپا، برخاسته، بلند شده، مقاوم.

هەڵسان : م. برخاستن، بلند شدن، قیام کردن، ایستادن.

هەڵساندن : م. بلند کردن، بپا کردن، ایستادن، راست نگهداشتن.

هەڵسان و دانیشتن : نشست و برخاست، آمد و شد، بیا و برو.

هەڵسانن : نک . هەڵساندن.

هەڵسانەوە : م. برخاستن پس از افتادن، بهبودی یافتن پس از بیماری، مالدار شدن پس از ورشکستن.

هەڵسپاردن : م. تکیه دادن، تکیه دادن چیزی به دیگری.

هەڵسپێرياگ : امف، ص. تکیه داده شده، متکی، قائم.

هەڵستان : نک . هەڵسان.

هەڵسڕانن : م. آب بینی بالا کشیدن.

هەڵسووڕان : م. چرخاندن، چرخانیدن، برگرداندن، دَوَل دادن، دور گردانیدن.

هەلسووڕاندن : نک . هەڵسووڕان.

هەڵسووڕيان : چرخیدن، برگشتن، دور زدن، گردیدن.

هەڵسەنگاندن : م. سبك و سنگین کردن، سبك و سنگین کردن یا بلند کردن.

هەڵسەنگانن : نک . هەڵسەنگاندن.

هەڵشاخان : فریاد زدن با عصبانیت، جیغ زدن از ترس و عصبانیت.

هەڵشاخین : نک . هەڵشاخان.

هەڵشڵنگاندن : م. تظاهر کردن به انجام کاری و آن را رها کردن، لاف زدن در مورد پایان دادن به کاری و آن را انجام ندادن.

هەڵشنگاندن : نک . هەڵشڵنگاندن.

هەڵشڵەپاندن : م. شتشوی سرسری و ناتمام چیزها، شلپ شلپ کردن بجای

شستن، ناقص و ناتمام و همراه با سر و صدا شستن چیزها.

هەڵسماردن : نک . هەڵژماردن.

هەڵشه نگاندن : نک . هەڵشلنگاندن.

هەڵشێوان : م. بهم زدن، در هم ریختن، قاطی کردن، نامنظم ساختن، حال تهوع پیدا کردن.

هەڵشێواندن : نک . هەڵشێوان.

هەڵشێوانن : نک . هەڵشێوان.

هەڵشێویان : م. بهم خوردن، درهم ریخته شدن،قاطی شدن، حال تهوع پیدا کردن.

هەڵشێوانەوە : نک . هەڵشێوان.

هەڵفرتان : م. با عجله و تندی کارهایی مانند بیرون کردن کسی یا گفتن جمله‌ای را انجام دادن یا چیزی را ربودن.

هەڵفڕاندن : م. پردادن پرنده، کسی را وادار به گریختن کردن، گریزاندن.

هەڵفڕ هەڵفڕ: بال زنش پرنده، جست و خیز.

هەڵفرین : م. پریدن، پریدن فرار مانند پرندگان، ناگهان پریدن.

هەڵفریوان : نک . هەڵخلەتان.

هەڵفریواندن : نک . هەڵخلەتان.

هەڵفلەقاندن : م. مالیدن و فشردن چیز نرم بین انگشتان مانند خمیر.

هەڵفلە قاو : نک . هەڵفلەقیاگ.

هەڵفلەقیاگ : امف، ص. لهیده، له شده در اثر فشار، خمیر شده.

هەڵفلە قیان : م.وول خوردن، توی هم رفتن، پیچ و تاب خوردن از درد یا شرم.

هەڵفلێقاندن : نک . هەڵفلە قاندن.

هەڵفلێقان : نک . هەڵفلەقیان.

هەڵقاچین : نک . هەڵپاچین.

هەڵقرچان : م. جمع شدن پوست و چرم مانند در برابر آتش، آه و زاری کردن ضعیف در برابر قوی.

هەڵقرچاندن : م.لب ولوچه از چیز یا موضوعی جمع کردن.

هەڵقرچاو : ص. جمع، جمع شده، خشك شده از اثر گرما.

هەڵقر چیاگ : نک . هەڵقر چاو.

هەڵقرچیان : نک . هەڵقرچاو.

هەڵقلتیان : م. جوش زدن و غل غل کردن مایعی بر آتش.

هەڵقلیشان : م. شکاف برداشتن درخت و تیر و تخته در اثر سرما و یخبندان یا ضربه و تبر.

هەڵقلیشاندن : م. شق کردن درخت و چوب با ضربه و تبر.

هەڵقوڕاندن : نک . هەڵقوڕانن.

هەڵقوڕانن : م. نوشیدن، سرکشیدن.

هەڵقورتان : م. خود را جلوه دادن، خود را نشان دادن، خود را به کاری وادار کردن.

هەڵقورتاندن : م. لب و لوچه جمع کردن، لجاج و عصبانیت.

هەڵقولان : م. بیرون زدن آب از زمین.

هەڵقوڵان : م. پیدا شدن و گم شدنهای متوالی.
هەڵقوڵان : م. غل غل کردن، جوشیدن و غل خوردن با صدا.
هەڵقوڵتان : نک . هەڵقورتان.
هەڵقوڵتیان : نک . هەڵقورتان.
هەڵقوڵیان : نک . هەڵقوڵان.
هەڵقوڵین : نک . هەڵقوڵان.
هەڵقون هەڵقون : جست، راه رفتن مانند کبك، جلو «رفتن» با جهش‌های کوچك.
هەڵقونیان : م. ناگهان پیدا شدن کسی در جایی که انتظارش نیست.
هەڵقونین : م. جست زدن، برجستن، پریدن به هوا.
هەڵقەمچان : م. کج شدن، کج و معوج شدن، برگشتن چیز راست.
هەڵکاڵان : نک . هەڵشاخان.
هەڵکاڵیان : نک . هەڵشاخان.
هەڵکڕان : م. کندن نقطه‌ای از چیزی با چیز نوك تیز.
هەڵکرچان : نک . هەڵقرچان.
هەڵکرچاندن : نک . هەڵقرچاندن.
هەڵکرچیان : نک . هەڵکرچان.
هەڵکرد : ا. گذران، امرار معاش، معیشت، زیست.
هەڵ کردن : م. وزیدن شدید باد.
هەڵکردن : م. روشن کردن آتش با افروختن چراغ و مشعل.
هەڵ کردن : م. ورمالیدن، بالا زدن پاچه شلوار، بالا زدن دامن.
هەڵکردن : م. هدایت کردن آب از نقطه‌ای به نقطه دیگر.
هەڵکردن : م. برافراشتن پرچم.
هەڵکردن : م. گذراندن، گذران کردن، زیست کردن.
هەڵکردن : م. نخ باز را به صورت کلاف و گلوله در آوردن.
هەڵکرن : نک . هەڵکەندن.
هەڵکریان : م. کلاف و گلوله شدن نخ و ریسمان.
هەڵکزان : م. کز دادن، سوزاندن سطحی، سرخ کردن.
هەڵکزانن : نک . هەڵکزان.
هەڵکزاندن : نک . هەڵکزان.
هەڵکزانن : نک . هەڵکزان.
هەڵکزیان : م. کز خوردن.
هەڵکشان : م، نک . هەڵکیشان.
هەڵکشاو : ص. بالا بلند، قد بلند، دراز.
هەڵکفان : م. کف کردن، کف کردن در اثر تخمیر، کف کردن در نتیجه جوشیدن، تاول زدن و ورم کردن ناگهانی، گاهی برای زود از کوره در رفتن به کار می رود.
هەڵکفاندن : م. به کف آوردن، به تاول و ورم مبتلا کردن، عصبانی کردن.

هەڵكفانن : نک . هەڵكفاندن.

هەڵكفیان : نک . هەڵكفان.

هەڵكفین : نک . هەڵكفان.

هەڵكلاشیان : م. خاراندن تند بدن.

هەڵكلاشین : نک . هەڵكلاشیان.

هەڵكنیاگ : امف. کنده، حفر شده، حکاکی شده.

هەڵكوتان : م. کوبیدن پارچه یا فرش و مانند آن با چوبدستی هنگام شستن.

هەڵكوتاندن : نک . هەڵكوتان.

هەڵكوتانن : نک . هەڵكوتان.

هەڵكوتانەسەر : م. هجوم بردن بر چیزی، حملهٔ ناگهانی بر سر کسی یا چیزی، جهیدن روی چیزی یا کسی، قاطی سخنی شدن به ناواردی و ناگهانی.

هەڵكوتهەڵكوت : راه دوری را به خاطر مقصود کوچکی طی کردن.

هەڵكوتیان : نک . هەڵكوتان.

هەڵكوڕووزان : نک . هەڵپڕووزان.

هەڵكوڕووزانن : نک . هەڵپڕووزان.

هەڵكولۆشاندن : م. کندن و در آوردن قسمتی از چیزی مانند ایجاد حفره‌ای در چوب با کارد کج تیز.

هەڵكولۆشانن : نک . هەڵكولۆشاندن.

هەڵكولۆشیان : کنده شدن چیزی مانند چوب با کارد کج تیز.

هەڵكولۆشین : نک . هەڵكولۆشاندن.

هەڵكۆلین : نک . هەڵكولۆشاندن.

هەڵكەفت : ق، ا. اتفاق، پیشامد، اتفاقی، ناگهانی، غیر مترقب، به ناگهانی.

هەڵكەفتگ : ص. نادر، نایاب، چیزی که به ندرت یافت می شود.

هەڵكەفتن : م. به اتفاق چیزی پیدا شدن.

هەڵكەفتن : پنجه پاگیر کردن، رو رفتن، ناخن بند کردن.

هەڵکەندن : م. کندن به سوی بالا، مانند درختی را از ریشه در آوردن با زور دست یا کندن پوست روی زخم.

هەڵكەنراو : نک . هەڵكنیاگ.

هەڵكەنن : نک . هەڵكەندن.

هەڵكەنیاگ : نک . هەڵكنیاگ.

هەڵكەوت : نک . هەڵكەفت.

هەڵكەوتن : نک . هەڵكەفتن.

هەڵكەو توو : نک . هەڵكەفت.

هەڵكەوتە : نک . هەڵكەفت.

هەڵكەهەڵك : نفس زنان.

هەڵكێشان : م. وَر کشیدن، بالا کشیدن، کندن چیزی مانند درخت از ریشه.

هەڵگرت : ا. اندوخته، پس انداز، برداشت.

هەڵ گرتن : م. برداشتن، بلند کردن، پس انداز کردن، دزدیدن، گرفتن چیزی با دست و بلند کردن آن، شیاف گذاشتن.

هەڵگرتنەوە : م. دوباره برداشتن، دوباره بلند کردن.

هەڵگرتنەوە : م. اختصاص دادن میش و بز شیری به بره و بزغاله مادر مرده.

هەڵگرتنەوە : م. پاك كردن نوشته.

هەڵگڕان : م. مشتعل شده، عصبانی شدن، روشن شدن، جان گرفتن، سرخ شدن از عصبانیت، بالا گرفتن، بالا گرفتن شعله و عصبانیت و قدرت و غیره.

هەڵگرسان : م. مشتعل کردن، عصبانی کردن، روشن کردن، تحریك کردن، دامن زدن.

هەڵگرساندن : نک . هەڵگرسان.

هەڵگرسانن : نک . هەڵگرسان.

هەڵگرسیاگ : افا. شعله‌ور، مشتعل.

هەڵگرسیاو : نک . هەڵگرسیاگ.

هەڵگوتن : مدح، ثنا، وصف.

هەڵگۆزان : م. بالا کشیده چیزی مانند آب از چاه.

هەڵگوزین : نک . هەڵگۆزان.

هەڵگۆستن : نک . هەڵگۆزان.

هەڵگوڵوفتن : م. فشردن و مالش دادن چیزی با دست مانند مالیدن و آماده کردن خمیر.

هەڵگوڵوفین : نک . هەڵگوڵوفتن.

هەڵگوواستن : نک . هەڵگۆزان.

هەڵگووشین : م. فشردن، فشردن و مك زدن مانند انار آب لنبو، تحت فشار گذاشتن برای خارج کردن عصاره و غیره.

هەڵگەڕان : م. بالا رفتن از بلندی مانند کوه و درخت.

هەڵگەڕاندنەوە : م. بر گرداندن، مسترد داشتن، رجعت دادن.

هەڵگەڕاندنەوە : م. کسی را از طرفداری کسی پشیمان کردن و بر گرداندن.

هەڵگەڕاندنەوە : م. اینطرف و آن طرف کردن چیزی.

هەڵگەڕاوە : امف. بر گشته، بر گردانده شده، مسترد شده، رجعت داده شده.

هەڵگەڕیانەوە : بر گشتن، مراجعت کردن ،از عقیده‌ای بر گشتن.

هەڵگیرانەوە : نک . هەڵگەرانەوە.

هەڵگیرووداگیر : بگذار و بردار.

هەڵگیرسان : نک . هەڵگرسان.

هەڵگیرساندن : نک . هەڵگرسان.

هەڵگیران : م. بلند کردن زن به وسیله مرد.

هەڵگیراو : امف. برداشته، بلند شده، حمل شده.

هەڵگیریاگ : نک . هەڵگیراو.

هەڵلووشان : م. نوشیدن، سر کشیدن، هورت کشیدن.

هەڵلووشین : نک . هەڵلووشان.

هەڵلەرزین : بخود لرزیدن، لرزیدن از سرما و ترس.

هەڵم : ا. بخار حرارت مرطوب، هرم، گرما.

هەڵمات : ا. تیله، قلقلی.

هەڵماتان : حمص، ا. تیله بازی.

هەڵماتێن : نک . هەڵماتان.

هەڵماسیان : م. باد کردن، ورم کردن، متورم شدن، بالا آمدن.

هەڵماسین : نک . هەڵماسیان.

هەڵماڵران : م. بالا کشیده شدن دامن یا پاچه شلوار یا آستین و غیره.

هەڵماڵیان : نک . هەڵماڵران.

هەڵماڵین : م. بالا کشیدن دامن یا پاچه شلوار و آستین و غیره.

هەڵماو : امر. آب مقطر، آبی که از بخار بدست می آید.

هەڵمژاردن : م. مکیدن، مك زدن.

هەڵمژتن : نک . هەڵمژاردن.

هەڵمژین : نک . هەڵمژاردن.

هەڵمسان : نک . هەڵماسیان.

هەڵمشتن : نک . هەڵمژاردن.

هەڵملیسان : م. بوسیدن و مك زدن به آرزومندی.

هەڵملیسین : نک . هەڵملیسان.

هەڵمەت : ا. حمله، یورش، هجوم.

هەڵمەت بردن : م. حمله کردن، یورش بردن، هجوم بردن.

هەڵمەت دان : نک . هەڵمەت بردن.

هەڵمەتدەر : ص‌مر. حمله‌ور.

هەڵمەتەکاسە : ص‌مر. کسی‌که بی‌جهت و با ناآشنایی به کارها دخالت می کند، فضول.

هەڵمەتەکاسە : ص‌مر. پرخور، شکمو، شکمباره، شکم پرست.

هەڵمەقووت کردن : م. فرو دادن و بلعیدن غذای گرم، لمباندن.

هەڵمەڵە : ا. گل خطمی، گیاهی از تیره پنیرکیان.

هەڵمەهەڵم : نک . هەڵپە.

هەڵمێ : (ه)، نک . هەڵم.

هەڵمیزان : م. ادرار کردن به جای بلند.

هەڵمیزتن : نک . هەڵمیزان.

هەڵنان : م. تکیه دادن چیزی به جای بلند.

هەڵنان : م. مدح کردن، وصف کردن، ثنا گفتن.

هەڵناوین : نک . هەڵنان.

هەڵنج : نک . هولنج.

هەڵنگافتن : (با)، نک . هەڵەنگووتن.

هەڵنواڕین : نک . هەڵڕوانین.

هەڵنۆشین : م. سرکشیدن، نوشیدن.

هەڵنووتن : نک . هەڵەنگووتن.

هەڵنووزان : م. لابه کردن و گریه کردن رو به آسمان.

هەڵنەهاتگ : ص، ا. فطیر، خمیر ور نیامده.

هەڵنیشتن : م. راهی را در پیش گرفتن، کاری را شروع کردن.

هەڵۆ : ا. عقاب.

هەڵوا : ا. حلوا.

هەڵواستن :م. چیزی را به دیگری تکیه دادن.

هەڵواسران : نک . هەڵواستن.

هەڵواسراو : ص، ا. چیزی که به چیز دیگر تکیه داده شده است.

هەڵواسین : نک . هەڵواستن.
هەڵۆدان : رشد کردن.
هەڵۆدڕین : نک . هەڵدڕان.
هەڵۆرک : ا. گهواره، محل خوابی که با بستن طناب به تنه دو درخت نزدیک برای بچه ساخته می شود، ننو.
هەڵۆشین : نک . هەڵگووشین.
هەڵۆڵ : نک . هوڵۆڵ.
هەڵوو : ا. عقاب.
هەڵوو : ا. گوجه سیاه، گاو آلو، آلوچه سیاه.
هەڵووجە : ا. گوجه، درختی از تیرهٔ گل سرخیان و دسته بادامیها، آلوچه.
هەڵووچکە : ا. گوجه.
هەڵووچە : نک . هەڵووجە.
هەلوورکە : ا. تاب، باد پیچ، نرموره، ارجوحه.
هەڵووژە : نک . هەلووجە.
هەڵووژەڕەشە : گوجه سیاه، گاو آلو.
هەلووک : ا. چوب بزرگ بازی الك دولك، دولك.
هەلووکان : ا. بازی الك دولك.
هەلووکێن : نک . هەلووکان.
هەڵۆهاوردن : بالا آوردن، استفراغ کردن، قی کردن.
هەڵوەران : م. ریختن برگ و میوه درختان.
هەڵوەراندن : م. تکان دادن و ریزاندن برگ و میوه درختان.
هەڵوەرین : نک . هەڵوەران.
هەڵوەزانەوە : نک . هەڵبەزینەوە.
هەڵوەزنین : م. کلاف کردن نخ و طناب و غیره.
هەڵوەزین : م. بالا رفتن از بلندی، سوار شدن بر اسب، نشستن روی بلندی، یك گام به سوی بلندی برداشتن.
هەڵوەزینەوە : نک . هەڵبەزینەوە.
هەڵوەژارتن : نک . هەڵبژاردن.
هەڵوەسان : م. ایستادن کسی در مقابل شخصی نشسته.
هەڵوەست : نک . هەڵبەست.
هەڵوەستان : نک . هەڵوەسان.
هەڵوەستن : نک . هەڵبەستن.
هەڵوەستە : نک . هەڵبەستە.
هەڵوەشان : م. چیزی را بدوش انداختن و بردن.
هەڵوەشان : م. قطعه‌ای از چیزی از اصل آن جدا شدن.
هەڵوەشاندن : م. چیزی را به دوش انداختن و بردن.
هەڵوەشاندن : م. قطعه‌ای از چیزی را از اصل آن جدا کردن.
هەڵوەشاندنەوە : م. در هم ریختن، آشفته ساختن، قاطی کردن، زیر و رو کردن.
هەڵوەشانن : نک . هەڵوەشان.
هەڵوەشانەوە : م. در هم ریخته شدن، قاطی شدن، زیر و رو شدن.
هەڵوێزنین : نک . هەڵوەزنین.


هەڵوو


هەڵووجە

هەڵوێست : ا. ایستگاه، توقفگاه.
هەڵوێستان : نک . هەڵوەسان.
هەڵە : ص. ول، رها، نادرست، نابجا، غیر مطمئن، بی‌بند و بار.
هەڵهاتن : نک . هەڵاتن.
هەڵهاتوو : نک . هەڵاتگ.
هەڵهانین : نک . هەڵهێنان.
هەڵهانینەوە : نک . هەڵهێنانەوە.
هەڵهاوردن : نک . هەڵهێنان.
هەڵهاوردنەوە : نک . هەڵهێنانەوە.
هەڵهاوێشتن : نک . هەڵاوێشتن.
هەڵهاویتن : نک . هەلاوێشتن.
هەڵەباش : ص. آدم عجول نامنظم، ول، حیوان شیر مست سر حال، بسیار گرد هرزه گرد.
هەڵەبوون : راه گم کردن، رها و بی‌قید شدن، بی‌بند و بار بودن.
هەڵەپاس : ص، ا. سگی که بی‌جهت عوعو کند.
هەڵەت : ص، ا. سختان، قسمت سخت کوه.
هەڵەخەرج : ص‌مر. ولخرج، دست باب.
هەڵەداوان : معجل، باعجله، تند، سریع، انجام کار به تندی و باعجله.
هەلەرە : نک . هەلووکان.
هەڵەشە : نک . هەڵەباش.
هەڵەفە : ا. حلقە، حلقه قفل مانند، طناب و ریسمان.
هەڵەڤەیتنەڤە : م. قی کردن، استفراغ کردن، بالا آوردن.
هەڵەقمەلەق : یك نوع بازی.
هەڵەك : ا، (ز). حلقه، حلقه آهنی.
هەڵەکار : ص فا. هرزه کار.
هەڵەکردن : م. عجله کردن.
هەلە کردن : م. گم کردن، غلط نوشتن و غلط گفتن، غلط شمردن، شماره از دست رفتن.
هەڵەکە : ا. باشه، واشه، ترومتا، قرقی.
هەڵەکەسەما : نک . هەڵەکە.
هەڵەگولانە : ا. خرخاکی.
هەڵەگەڕ : ص فا. هرزه گرد.
هەڵەگەڕیان : م. ولگردی کردن، ول گشتن، بدون بند و بار و خانه و زندگی بودن.
هەڵەم : ا. انگور نارس، انگوری که تعدادی از دانه‌های آن نارس مانده باشد.
هەڵەمکردن : م. ریختن غوره قبل از تبدیل به انگور.
هەڵەموت : ص، ا. کوه بلند سخت، الموت.
هەڵەموور : ا، (با). آتش به خاکستر نشسته، آتش خاموش.
هەڵەنگووتن : نک . هەڵئەنگووتن.
هەڵەوخستن : م. جست زدن، پریدن هوا.
هەڵەودان : م، نک . هەڵدانەوە.
هەڵەوگەڕانن : نک . هەڵگەڕانەوە.
هەڵەوگەڕانەوە : نک . هەڵگەڕانەوە.


هەڵەکە


هەڵەگولانە

هەڵەوگەڕیان : نک . هەڵگەڕیانەوە.

هەڵەو گێڕانەوە : نک . هەڵگەڕانەوە.

هەڵەو هاوردن : م. بالا آوردن، استفراغ کردن، قی کردن.

هەڵەوەڕ : ص. سگی که زیاد پارس می کند، آدمی که زیاد حرف می زند.

هەڵەوەڕێ : ح مص. زیاد گویی.

هەلهەلووك : ا، (با). آلبالو.

هەلهەلە : اص. هلهله، سر و صدا.

هەلەهەل : حرف «زدن» به تندی و با عجله.

هەڵهێنان : م. در آوردن جوجه از تخم وسیلهٔ مرغ با خوابیدن روی آن.

هەڵهێنانەوە : بریدن و در آوردن محل یخه یا خشتك شلوار برای دوختن پیراهن یا شلوار.

هەڵهێنانەوە : م. بالا آوردن، قی کردن، استفراغ کردن.

هەڵهێجان : م. کشیدن آب از چاه.

هەڵەیی : ح مص. هرزگی.

هەڵیتوپەڵیت : ا. یاوه، سخن بیهوده، سخن بی‌معنی، گزافه.

هەڵیت و پەڵیت وتن : یاوه گفتن، بیهوده گفتن، گزافه گفتن.

هەڵیزە : ا. مشك.

هەڵیسکان : نک . هەڵخزان.

هەلیسە : ا. کشك.

هەڵین : نک . هەڵهێنان.

هەم : هم، نیز.

هەمار : ا. انبار.

هەماراو : امر. آب انبار، انبار آب.

هەمارپۆ : ص‌مر. پوسیده، پوشیده در انبار، مانده و پوسیده.

هەمار کردن : م. انبار کردن، ذخیره کردن.

هەمارەپۆ : نک . هەمارپۆ.

هەمان : همان.

هەمانە : ا. انبان.

هەمبازی : ص. همبازی.

هەمبان : ا. انبان.

هەمبانە : ا. انبان.

هەمبەر : ص. برابر، مقابل.

هەمبێز : ا، (ز). آغوش، بغل.

هەمپا : ص. همپا، همقدم.

هەمتا : نک . هاوتا.

هەمتی : باز هم، دوباره، ایضاً، مکرر.

هەمدەم : نک . هاودەم.

هەمدیس : نک . هەمتی.

هەمدیسان : نک . هەمتی.

هەمدیسرۆ : نک . هەمتی.

هەمڕا : نک . هامڕا.

هەمڕاز : نک . هامڕاز.

هەمڕازی : ح مص. همرازی، محرم اسرار بودن.

هەمڕایی : ح مص. همراهی، اتفاق، اعانت، یاری، اتحاد.

هەمرۆ : ا. امرود، گلابی.

هەمرێشك : ص، ا. حیوان کم شیر.

هەمزار : نک . هاودەم.

هەمس : ا. بز و گوسفند سیاه و سرخ.
هەمسایە : ص. همسایه.
هەمکە : همه، جمع، کل، کلی، عموم.
هەمنك : ا. طناب کوتاهی که چادر را با آن به میخ می بندند.
هەموانی : ص نسب. همگانی، عمومی.
هەموو : نک . هەمکە.
هەموار : ص. هموار، مسطح، صاف.
هەمووژە : نک . هەمووژاوی.
هەمە : ض. ما.
هەمە : نک . هەمکە.
هەمەکارە : ص‌مر. همه کاره.
همهەمە : ا. همهمه، غوغا، صدای در هم که مفهوم نباشد.
هەمی : نک . هەمکە.
هەمیان : ا. کیسه، انبان.
هەمیان : همگان، همه.
هەمیر : ا، (ه). خمیر.
هەمیز : نک . هەمێز.
هەمیس : نک . هەمتی.
هەمیسان : نک . هەمتی.
هەمیسانەوە : نک . هەمتی.
هەمیشە : ق. همیشه، همواره، دایم، دائماً.
هەمیشەبەهار : امر. همیشه بهار، گیاهی از تیره مرکبان و دسته آفتابی‌ها.
هەمیشەوەوی : زنیکه بسیار شوهر کند.
هەمیشەیی : ص نسب، ق. همیشگی، دائمی، همواره.
هانا : ا. توان، نیرو، قدرت دید چشم.
هەنار : ا. انار، درختچه‌ای از تیره موردیها.
هەناردن : م. فرستادن، ارسال داشتن.
هەناردنەوە : م. پس فرستادن، برگرداندن، مسترد داشتن، رجعت دادن.
هەناریاگ : امف. فرستاده، روانه کردن گسیل داشته، روانه کرده، سفیر، ایلچی، پیغامبر، رسول، مأمور.
هەناسکەبڕکێ : نک . هەناسەبڕکێ.
هەناسە : ا. نفس، مهلت، جرعه، دم.
هەناسەبڕێ : نک . هەناسکەبڕکێ.
هەناسەبڕین : م. نفس بریدن، قطع نفس، بریدن نفس.
هەناسەدان : نک . نەفەس‌کێشان.
هەناسەدەرهاتن : م. نفس در آمدن، به حالت نفی به کار می رود.
هەناسەسارد : ص. کسی که نفوذ کلام ندارد، بینوا، بدبخت.
هەناسەسوار : کسی که ضیق نفس دارد، کسی که به سختی نفس می کشد.
هەناسەکێشان : م. نفس کشیدن، نفس برآوردن، دم زدن، تنفس کردن.
هەناسەهەڵکێشان : دم برآوردن، نفس بالا کشیدن، شهیق زدن.
هەناشتا : ص، ق. ناشتا.
هەناڤ : ا، (با). توان، نیرو، قدرت،

زور.

هەناو : نک . هەناف.

هەنجڵ : ا. اجل، گاه مرگ، هنگام نهایت زمان عمر.

هەنجن : ص. خُرد، ریز، پاره، تیکه تیکه.

هەنجنین : م. خرد کردن، پاره کردن، ریز کردن، تیکه کردن.

هەنجووجك : ا. دانه «هسته» گلابی بو داده.

هەنجیر : ا. انجیر، درختی از تیره گزنه‌ها جزو دسته توتها.

هەنجیران : ق. زمان رسیدن انجیر، گرمای آخر تابستان که سبب رسیدن میوه انجیر می شود.

هەنجیر باوا : ا. موز، گیاهی از رده تك لپه‌ایها تیرهٔ موزها.

هەنجیروەرە : ا. انجیر خوار، پرنده‌ای از راسته گنجشکان و از دسته دندانی نکان به جثهٔ سار.

هەند : بعضی، چیزی، اندازه‌ای، مقداری، چیزهایی.

هەندە : نک . هەند.

هەندەك : مقدار کمی، کمی، مقداری.

هەندێك : نک . هەندەك.

هەنسك : ا. سکسکهٔ گریه.

هەنقەسی: ق.عمداً از روی‌قصدیا نیت.

هەنك : شوخی، گستاخی، بی‌شرمی، بی‌حیایی، مزاح، هزل.

هەنکەهەنك : نفس زنان.

هەنگ : ا. زنبور عسل.

هەنگامە : ا، (ه). قدم، گام، پا.

هەنگامە: ا. هنگامه،غوغا،شلوغی،هیاهو.

هەنگام‌هۆر گرتەی : م، (ه). قدم برداشتن، گام در کاری گذاشتن.

هەنگاو : نک . هەنگامە.

هەنگاو بردن : م. قدم گذاشتن، گام برداشتن.

هەنگاونان : نک . هەنگاو بردن.

هەنگاونیان : نک . هەنگاو بردن.

هەنگاوهەلگرتن : نک . هەنگاو بردن.

هەنگ بڕین : م. در آوردن عسل از کندو.

هەنگدان : امر. کندوی زنبور عسل.

هەنگژاڵ : زنبور عسل وحشی که در میان سنگ کوه لانه می کند، کندوی زنبور عسل در میان سنگ.

هەنگڤار : ق. غروب، مغرب، گاه نشستن، آفتاب، ایوار.

هەنگڵ : ا. تهی گاه، پهلو.

هەنگڵەشەلێ : امر. لی‌لی، روی یك پا راه «رفتن»، لی لی «کردن».

هەنگۆ : ض، (با). شما.

هەنگۆر : ا. انگور.

هەنگۆژە : نک . هەمووژاوی.

هەنگوشت : ا. انگشت.

هەنگوشتیلە : ا. انگشتانه، انگشتری، حلقه.

هەنگوڵ . نک . هەنگڵ.

هەنگولیسك : نک . هەنگوشتیلە.

هەنگون : ا. گوَن، گیاهی از تیره سبزی آساها و دسته اسپرسها.
هەنگووچك : ا. عمامه کوچك طلبه‌های علوم دینی.
هەنگوور : نک . هەنگور.
هەنگووژە : نک . هەموژاوی.
هەنگوون : نک . هەنگوێن.
هەنگوین : ا. عسل.
هەنگوێن : نک . هەنگوێن.
هەنگە : نک . هەنگۆ.
هەنگەژاڵ : هەنگ‌ژاڵ.
هەنگەشەلێ : نک . هەنگڵەشەلێ.
هەنگەلان : امر. محل قرار دادن کندوهای زنبور عسل.
هەنگەماڵ : ا. شانهٔ مومی کندوی زنبور عسل.
هەنگەوچنە : امر. سبزقبا.
هەنگێزە : ا. کناره جوال که بافته‌ای و چوبی کوتاه دارد و سبب اتصال به جوال دیگر در زمان بارگیری می شود.
هەنگین : آن زمان، آنگاه.
هەنگینێ : نک . هەنگین.
هەنووکە : حال، حالیه، اکنون.
هەنوون : ا. ماساژ، مالیدن اندام با پماد و روغن، مالش.
هەنەزا : ا. فرزند هوو، فرزند زن دیگر شوهر، ناپسری.
هەنەزازا : امر. فرزند ناپسری یا نادختری.
هەنەزاگ : نک . هەنەزا.
هەنەهەن : نک . هەنکەهەنك.
هەنی : ا. هندوانه.
هەنی : ق. اکنون، الحال، حالا، فعلاً.
هەنی : دیگر.
هەنیشك : ا. آرنج.
هەنیە : ا. پیشانی.
هەو : ض. او.
هەو : هو، بخار دهان.
هەو : اص. صدای دهان.
هەو : ق. ناگهانی.
هەوا : ا. هوا، هوی.
هەواخوا : ص فا. هواخواه، خواهنده، مشتاق، آرزومند، پشتیبان، طرفدار، حامی.
هەواخوایی : ح مص. هواخواهی، آرزومندی، پشتیبانی، حمایت، طرفداری.
هەواخۆر : امر. باد خور، روزنی که هوا از آن وارد جایی شود، روزن روشنایی خانه.
هەواخوەری : ح مص. هواخوری، استنشاق هوا، گردش، تفریح.
هەوادار : نک . هەواخواه.
هەوار : قرارگاه چادرنشینی، مجموعهٔ چادرهای افراشته، یورت.
هەوار : اص. هوار، فریاد،سروصدا، داد و فریاد.
هەوار کردن : م. کوچ کردن، رفتن به محل چادرنشینی.

هەوار کردن : م. هوار کشیدن، فریاد کردن.
هەوارگا : امر. منزلگاه، مقر، یورت.
هەوارگە : نک . هەوارگا.
هەواکێش : ص فا، امر. هواکش، هوا کشنده.
هەواکێشان : م. هواکشیدن، ورم کردن، ناسور شدن زخم کهنه.
هەواڵ : نک . هاوەڵ.
هەواڵ : ا. احوال، حال، وضع، چگونگی.
هەواڵ پرسی : ح مص. احوال پرسی.
هەواڵپرسین : م. احوال پرسی کردن، استفسار احوال و اوضاع کردن.
هەواڵچی : ص مر. مخبر، خبر دهنده.
هەوانته : ص. مفت، مجانی.
هەوانتەچی : ص فا. مفتخور، مفت بر، مفتخوار.
هەوانتەخۆر : نک . هەوانتەچی.
هەوانچه : امصغ. انبان کوچك.
هەوانه : ا. انبان، همیان.
هەوایی : ص نسب. هوایی.
هەو بوون : م. بریدن، پاره شدن، قطع شدن.
هەوت : ا. گزت، کیل.
هەوتاش : ص، ا. سرپرست برزگران، رئیس گزیرها و مامورین شخم و زراعت.
هەوتیار : امر. گفتار.
هەوجاڕ : نک . هێرەق.
هەوچێ : ص مر. هوچی.
هەودا : ا. تاب، پیچ.
هەودان : م، (ز). یورش بردن، حمله کردن، هجوم کردن.
هەوڕ : ا. جوال مویی بزرگ.
هەوڕ : ا.سفال، وسایل سفالین.
هەور : ا. ابر، اسفنج.
هەوراز : ص. سربالا، افراز.
هەورازی : ا. سربالایی، افرازی.
هەوڕگەر : کسی که ظرفهای سفالین می سازد، کسی که جوال مویی بزرگ می سازد.
هەورلەسەر : هوای ابری.
هەورنگ : امر. قیچی پشم چینی.
هەورنگێ : نک . هەورنگ.
هەوروهەڵا : نک . هەورلەسەر.
هەورەبان : امر. راه پله پشت بام.
هەورەترێشقە : امر. رعد، تندر، آسمان غرنبه.
هەوری : ص نسب. ابری.
هەوری : بز نر پیشرو.
هەورێشم : ا. ابریشم.
هەوریشم : ا. ابریشم.
هەورێشه : ا. خرگوش.
هەورینگ : نک . هەورنگ.
هەوزینگ : ا. نزع، حالت نزع، لحظه وفات.
هەوسار : ا. افسار، عنان، دستجلو.
هەوش : ا. حیاط.
هەوش : ا. بز سیاه و سپید.


هەورەترێشقە

هەوش : ا. باغچە.
هەوشە : حیاط.
هەوشەنگ : ا. میش یا بز مادەای کە نوزاد آنها مردە باشد.
هەوك : ا. گلو، گلوگاه، حلق.
هەو کردن : ورم کردن، باد کردن، ناسور شدن زخم.
هەوگ : ا. گردن.
هەوگیان : ا. جاری.
هەوڵ : ا. عجلە، هول، بیم، هراس، تقلا، کوشش.
هەوڵ بوون : م. هول شدن، ترسیدن.
هەوڵدان : م. تقلا کردن، تلاش کردن، کار زیاد کردن، هول زدن.
هەوڵە : ا. آبلە.
هەوڵە : ا. هولە، حولە.
هەوڵە ڕوو : ص. آبلەرو.
هەوڵەزڵزڵە : امر. آتشك، آبلە فرنگی.
هەوڵەفەرەنگی : نک . هەوڵەزڵزڵە.
هەوڵەکوت : ص‌مر. آبلە کوب.
هەوڵە کوتان : م. آبلە کوبیدن، مایە کوبیدن.
هەوە : ص، ا. هبو، دو زن کە همسر یك مرد باشند، هوو.
هەوە : ضـ. شما.
هەوەڕ : سفال، وسایل سفالین.
هەوەس : ا. هوس، میل، خواهش نفس، آرزو، هوی.
هەوەسار : ص مر. زنی کە دارای هوو می باشد، نسبت دو زن یك شوهر بە همدیگر.
هەوەساری : ح مصـ. هووداری.
هەوەسیاگ :ص. دستپاچە، شتابزدە، آشفتە.
هەوەسیان : م. دست پاچە شدن آشفتن.
هەوەڵ : اول، یك، ابتدا، آغاز، سر.
هەوێ : ا. هوو، هو، زن دیگر شوهر.
هەوی : نک . هەوێ.
هەوی : ا. ماه.
هەویا : نک . هێوا.
هەوێیار : نک . هەوەسار.
هەوێدار : نک . هەوەسار.
هەویر : ا. خمیر، ملقمە.
هەوێر : «جدا کردن» برە و بزغالە از مادر پس از سیر شدن از شیر.

هەویر تورش : ص مر، امر. خمیر ترش.
هەویرواتا : امر. چانا، چونه، گلوله خمیر.
هەویرپتە : ا. نانی که به ناشیگری درست شده است.
هەوێز : ا. بهار بند، محوطه‌ای در اطراف خانه که در هوای مناسب حشم در آن نگهداری می شود.
هەوێس : نک . هەوێز.
هەوێسار : نک . هەوەسار.
هەوێن : ا. مایه، مایه پنیر.
هەوێن کردن : مایه زدن، مایه پنیر به شیر زدن.
هەی : ندا، ای.
هەیاران : آوازیست که‌بچه‌هابرای آمدن باران می خوانند.
هەیاسە : ا. کمربند سیمین یا زرین زنان.
هەیاهوو : هیاهو، سروصدا، غوغا.
هەیبۆر : ا، ق، (با). عصر، زمانی مابین ظهر و غروب.
هەیبەت : ا. هیبت، ترس، بیم، شکوه، بزرگی.
هەیتاهەیتا : ق مر، ص مر. متوالی، پیاپی.
هەیتە : اص. جیغ، فریاد.
هەیجوو : ح مص. خواستگاری، طلب.
هەیجووی : نک . هەیجوو.
هەیڕۆ : اسف، وا، آخ، واخ.
هەیڤ : ا، (با). ماه.
هەیڤك : ماه یك شبه.
هەیڤی : ا، (با). امید، آرزو، رجا.
هەیکەڵ : ا. هیکل، جثه، اندام، صورت، شکل.
هەینوو : ا. جمعه، روز جمعه.
هەینە : هەینوو.
هەینێ : نک . هەینوو.
هەینی : نک . هەینوو.
هەینی : ا. هندوانه.
هەیوان : ا. ایوان، صُفه، پیشگاه، اطاق.
هەیواین : م. دررفتن، فرارکردن پا به فرار گذاشتن.
هەیوەجان : ا. زلف، مو.
هەیوێ : ا، (با). ماه یك شبه.
هەیی : ح مص، (ز). هستی، وجود.
هەیین : م، (ز). بودن، وجود داشتن.
هیت : ا. شخم.
هێتوێن : ا، (با). توتون.
هیت یار : ص فا. کشاورز، زارع، برزگر.
هیتیو : ص، ا. یتیم، بی پدر، بی پدر و مادر.
هیجبی : نک . هەیجوو.
هیجبی کەر : ص فا. خواستگار، خواهنده، طالب.
هیجووی : نک . هەیجوو.
هیجووی کەر : نک . هیجبی کەر.
هیچ : ق. هیچ، اصلاً، ابداً.
هیچتا : نک . هێشتا.

هیچتاکێ : نک . هێشتا.

هیچتایەکێ : ق. هنوز، تاکنون، تاحالا.

هێچك : ا. شکاف.

هیچکارە : ق، ص. هیچکارە، بیکارە.

هیچ و پووچ : هیچ و پوچ.

هیچێ نەگەر : ص مر. هیچکارە، تنبل، بیکارە.

هێدەرە : ا. گاومیش چهار سالە.



هێدی : ق، ص. یـواش، آهـسـتـه، یواشکی، آرام، کند.

هێدی بوونەوە : م. آرام شدن، ساکت شدن، راحت شدن.

هێدی کردنەوە : م. آرام کردن،ساکت شدن.

هێدیاتی : ق. یواشکی، به آهستگی، به آرامی.

هێدی هێدی : یواش یواش، آهسته، آرام آرام.

هێڕ : ص. منگ، مات، گیج.

هیڕ : نک . هێڕ.

هێڕان : م. آسیاب کردن، آرد کردن، نرم کردن، کوبیدن.

هیربار : ا، (با). ظـرف، ظـرف و ظروف.

هێرش : یورش، تاخت و تاز، حمله.

هێرش بردن : م. یورش بردن، هجوم بردن، حمله کردن.

هێرش هێنان : م. یورش آوردن، حمله کردن، هجوم آوردن.

هێڕۆن : ا، (ز). نیمرو، تخم‌مرغ و روغن.

هیروو : ا. گوجه سیاه، آلو سیاه.

هێرە : (با). اینجا.

هیرە : اص. شیهه، صدای اسب.

هێڕە گێژ : نک . هێڕ.

هیریاڵ : ا. ظرفهای آشپزخانه.

هێز : ا. توان، نیرو، گیر، طاقت، قوت، گیر.

هێزا : ا. نعنا.

هیزار : چارقد، چهار قدی که زنان به پشت بندند.

هێزدار : ص مر. نیرومند، توانا، قادر، باقدرت.

هێزم : ا. هیزم، هیمه، چوب خشك.

هێزۆك : ا. تاب بازی بچه‌ها.

هیزە : ا، (ز). مشك ماست، مشك شیره و روغن.

هێزیانەوە : م. جان گرفتن، زنده شدن پس از پژمردگی، نیرو گرفتن، توان یافتن.

هێژ : (ز). گذشته، ماضی، سابق.

هێژا : ص، (با). شایسته، لایق، ارزشمند، گرامی.

هێژایی : ا، (با). حرمت، آبرو، حیثیت، عزت، احترام.

هێژین : نک . هاژیان.

هیس : ا. دود نفت.

هێس : نک . هێز.

هێستر : ا. قاطر، استر.

هێسترڤان : ص. قاطرچی.

هێسر : نک . هێستر.

هێسر چی : نک . هێسترڤان.

هێسك : ا. استخوان.

هێش : ا. گاو آهن، دستگاهی از دو گاو و یوغ و سیم و سیم بند که با آن زمین شخم می کنند.

هێشتا : ق. هنوز، تا این زمان، تا این هنگام، تاکنون.

هێشتاکوو : نک . هێشتا.

هێشتاکوونێ : نک . هێشتا.

هێشتاکی : نک . هێشتا.

هێشتان : نک . هێشتا.

هێشتاوه کوو : نک . هێشتا.

هێشتر : ا. شتر، اشتر.

هێشتن : م. گذاشتن، راه دادن، قرار دادن، باقی گذاشتن، اجازه دادن.

هێشتنه‌وه : م. باقی گذاشتن، برجای گذاشتن، به ارث گذاشتن.

هێشته‌یر : نک . هێشتا.

هێشخان : امر. صندوقخانه.

هێشرمه : نک . هاشرمه.

هێشك : ا. کشیك، نگهبان، پاس، پاسدار.

هیشك : ص. خشك.

هێشوو : ا. خوشه.

هێشه : نک . هێش.

هێشه ماڵ : ا. خاك انداز کوچکی که برای پاك کردن اطاق به کار رود.

هیڤ : ا، (ز). ماه.

هێڤار : ا، (ز). غروب، مغرب، شامگاه، ایوار.

هێڤرست : ا، (ز). تمشك، درختچه‌ای از تیرهٔ گل سرخیان دسته تمشکها.

هێڤران : (با)، نک . هه‌ڤران.

هێڤی : ا. امید، آرزو، چشمداشت، خواست.

هێڤی : امص. التماس، التجا، خواهش، خواستن به زاری، اصرار.

هێڤی کرن : م. التماس کردن، به زاری خواستن، خواهش کردن، اصرار ورزیدن.

هێقم : ص. محکم، قرص، قایم، ستبر.

هێك : ا، (با). تخم‌مرغ.

هێگ : (ز)، نک . هێك.

هێڵ : ا. خط شخم، اثر چیز تیز بر روی چوب و کاغذ و غیره.

هیلاك : ص. خسته، وامانده، هلاك، پابه مرگ، آرزومند.

هیلاك بوون : خسته شدن، واماندن، از پا در آمدن، بریدن.

هیلاك کردن : م. خسته کردن، از جان انداختن، از پای در آوردن.

هیلالی : ص نسب. هلالی.

هێلان : نک . هێشتن.

هێلانه : ا. لانه، آشیانه، آشیان.

هێلانی : (ه)، نک . هێلانه.
هێلانە دۆزی : تلاش پرنده برای یافتن و ساختن لانه هنگام تخم گذاری.
هێلانه شێوان : م. خانه خراب شدن، خانه‌خرابی، بیچاره شدن، دربدرشدن.
هێلانه واز : ص مر. خانه خراب، دربدر، بی خانه و آشیانه، سرگشته.
هیلانین : م، (ز). بلند کردن اشیاء.
هیلاویستن : نک . هه‌ڵواستن.
هێلك : ا، (ز). دل، قلب.
هێلکان : ا. منجنیق.
هێلکاو : امر. آشی که با تخم‌مرغ درست کنند.
هێل کردن : م. فکر کردن و کاری را انجام دادن، این فعل همیشه در حالت منفی بکار می رود.
هیلکه : ا. تخم‌مرغ.
هێلکه : ا. تخم‌مرغ.
هیلکه شکانێ : امر. بازی با تخم‌مرغ.
هیلکه شکێنه : هیلکه شکانێ.
هێلکه شه‌یتانۆکه : امر. ناخن شیطان، جلد آهکی حلزون.
هیلکه کردن : م. تخم کردن، تخم گذاردن، بیضه نهادن.
هیلکه که‌ر : ص‌فا، امر. مرغ تخم کن.
هیلکه گون : امر. بیضه، تخم حیوان نر، خُصیه.
هیلکه و ڕۆن : امر. نیمرو، تخم مرغ و روغن.
هیلکه هیلك : اص. صدای خنده و شادی.
هیلکه هیلك کردن : م. خندیدن با سرو صدا، خندیدن با شادمانی.
هێلك : ا. شکم، بطن.
هێلم : ا. سریشم، چسب نجاری، بتونه نجاری.
هێلمکاری : م. پر کردن درزهای تیرو تخته با چسب و سریشم و بتانه.
هیلمه : ا. گره قالی.
هێڵنج : نک . هوڵنج.
هێڵنج دان : نک . هوڵنج دان.
هێلۆڵ : امف، (با). آدمی که مورد تمسخر قرار گرفته است، آدمی که دست انداخته شده است.
هێلوون : (ز)، نک . هێلانه.
هێڵه : نک . هیلکه.
هێڵه‌ڕه‌وه‌نی : نک . هیلکه وڕۆن.
هێله ساو : امر. سنگی است صاف که به جای ماله از آن جهت صاف کردن زمین استفاده می شود.
هێڵه‌ك : ا. الك، غربال.
هێله‌وه‌ی : ا. فاخته.
هیله هیل : نک . هێلکه هیلك.
هێلیان : نک . هێلانه.
هێلی قانك : امر. تخم مرغ یا سنگ تخم‌مرغ مانندی که در محلی قرار داده می شود تا مرغ‌تخمهای دیگر را نیز در همانجا بگذارد.
هێلینك : (با)، نک . هێلانه.
هێم : ا، (ز). ریشه، بیخ، بن، پی.

هیم : نک . هێم.
هێما : ا. اشاره، ایما، کنایه.
هێما : نک . هێشتا.
هێمان : نک . هێشتا.
هێمای : نک . هێشتا.
هێمن : ص، ا. در امان، در امن، محفوظ، مصون، سالم، رستگار، بی ضرر، آرام، ساکت.
هێمنایەتی : ح مص. ایمنی، مصونیت، ایمنیت.
هێمن بوون : م. آرام شدن.
هێمنی : نک . هێمنانەتی.
هیمە : ا. هیزم، هیمه، چوب سوختنی.
هیمەت : ا. همت، اراده قوی، عزم جزم.
هین : مال، از آن.
هێنا : ا. یاد.
هێنان : م. آوردن، به سوی خود کشیدن، جلب کردن.
هینان : نک . هێنان.
هێنانەجێ : م. به جای آوردن، شناختن، به یاد آوردن.
هێنانەوە : م. دوباره آوردن، دوباره با زن مطلقه ازدواج کردن، باز پس آوردن.
هێنانەوەجێ : م. جا انداختن مفصل در رفته.
هین بوون : م، (ز). یاد گرفتن، آموختن.
هێنجانە : ا. لانجین، طشت، طشت گود.
هێند : بعضی، چیزی، اندازه‌ای، مقداری، چیزهایی، آنقدر.
هێندە : نک . هێند.
هێندێ : ق. مقداری، کمی، اندازه‌ای.
هێنك : ص، (ز). خنك.
هین کرن : م، (ز). یاد دادن، آموزش دادن، تعلیم دادن.
هێنگا : (ز). هنگامی که، زمانی که، وقتی که، آن زمان، آنگاه.
هینگوور : ق. دیرگاه، بعد از غروب آفتاب، شامگاه.
هێوا : ا. امید، آرزو، چشمداشت.
هێوادار : ص مر. امیدوار، آرزومند، متوقع و منتظر.
هێواداری : ح مص. امیدواری.
هێوارە : ا. غروب، مغرب، ایوار.
هێواش : ق، ص. یواش، آرام، باتأنی، آهسته.
هێواشێ : ق. یواشی، یواشکی، به آهستگی.
هێوان : ا. ایوان، صفه.
هێون : نک . هێمن.
هێون بونەوە : نک . هێمن بوون.
هێونی : نک . هێمنی.
هێوەر : ا. برادر شوهر.
هێوەرزا : امر. فرزند برادر شوهر.
هێوەرژن : امر. زن برادر شوهر.
هێوی : ص، (ز). نمدار.
هێوێن : نک . هەوێن.
هیی : نک . هین.

ی

ێ : ی، کسره، کوتاه (ی) مانند : «که یف» یعنی کَیْف.

ێ : ی، ی «معروف».

ێ : یّ، ی «مجهول».

ی : ی، ی «معروف».

یّ : ی، ی «مجهول».

ی : نشانهٔ نسبت مانند «سەقزی» یعنی سقزی و «بەندی» یعنی زندانی.

یّ : در آخر کلمه آنرا نکره کند مانند: «کەسیّ» یعنی «کسی» و «ژیریّ» یعنی «عاقلی».

یّ : در آخر نشانه وحدت است مانند: «ریالیّ» یعنی «یك ریال» و «تمەنیّ» یعنی «یك تومان».

ی : ضمیر متصل سوم شخص مفرد «غایب» مانند «کردی» یعنی «کرد» و «بردی» یعنی «برد».

ی : در میان دو کلمه علامت رابط است و آندو را به حالت صفت و موصوف یا مضاف و مضاف‌الیه در می آورد. مانند «لیموێ شیرین» یعنی لیموی شیرین و «درگای ماڵ» یعنی در خانه.

ی، یّ : کلمات را به حاصل مصدر بدل می کند: مانند: «پوسوڵمانی» یعنی «مسلمانی» و «هەنگلەشەلیّ» یعنی لی‌لی «زدن».

یا : حرف ندا.

یا : حرف تخیر مانند: «یابڕۆیابێ» یعنی «یا برو یا بیا».

یا : حرف تردد و دو دلی مانند «یا پیا و چاکه یا خراب» یعنی «یا آدم خوبیست یا نیست».

یا : ا. یاد.

یابوو : ا. یابو، اسب باری.

یاپراخ : ا. دلمه.

یاپنجی : ا. نمددوش، لباس نمدی شبانان.

یا خۆ : یا.

یا خوو : یا.

یاخه : ا. یخه، یقه.

یاخی : ص. یاغی، سرکش، نافرمان.

یاخیتی : ح مصـ. یاغیگری، سرکشی، دشمنی.

یاخیگەری : نک . یاخیتی.

یاد : ا. یاد، هوش.

یادأشت : ا. یادداشت.

یاداوەری : ح مصـ. یادآوری.

یادداشت : ا. یادداشت.

یاد کردن : م. یاد کردن، به خاطر آوردن.

یادگار : ا. یادگار.

یادگاری : یادگاری.

یادگه : امر. ذهن، حافظه، هوش.

یاد نامه : امر. یادنامه.

یاد هاوردن : م. یاد آوردن، به خاطر آوردن.

یار : ص. یار، دوست، معشوقه.

یار : نشانهٔ فاعلی مانند «جووتیار» یعنی «برزگر» و «کڕیار» یعنی «خریدار».

یارا : ا. توان، نیرو، یارا، جرئت، مجال، فرصت.

یاردی : ح مصـ. یاری، کمك، مددکاری.

یارم : ا. میان، وسط.

یارمباز : ص مر. قلدر، زورگو، قلچماق، حقه‌باز، پرفریب، نیرنگ باز.

یارمەتی : ح مصـ. یاری، کمك، مدد کاری، دستگیری.

یارمەتی دان : م. یاری کردن، کمك کردن، مساعدت کردن، همکاری کردن، استعانت کردن.

یارمەتی دەر : ص، ا. کمك، یار، یاور، مساعدت کننده، پشتیبان، یاری کننده.

یارۆ : یارو.

یاروو : ا. خیار.

یارەمەز : ص فا. نیزه باز، کسی که از نیزه نیکو استفاده کند.

یاری : ح مصـ. یاری، اعانت، کمك، مدد.

یاریدە : نک . یارمەتی‌دەر.

یاری کردن : نک . یارمەتی دان.

یاری کەر : نک . یارمەتی‌دەر.

یاریە : نک . یاری.

یاریە دان : نک . یارمەتی دان.

یاریەدەر : نک . یارمەتی‌دەر.

یازدە : عدد. یازده، ١١.

یازدەمین : یازدهمین.

یازده‌هه‌م : یازدهمین.

یـاس : ا. یـاس، درخـتـچـه‌ای از تـیـره زیتونیان.

یاسا : ا. نظام، روش، قانون، قاعده، سنت.

یاساخ : اَمف. ممنوع، غدغن، قدغن، نهی شده.

یـاساولّ : ا. پـاسـبـان، چوب بـدست، مأمور، نوکر.

یاسه‌مه‌ن : ا. یاسمن، درختچه‌ای از تیره زیتونیان.


یاسه‌مه‌ن

یاسه‌مین : نک . یاسه‌مه‌ن.

یاشرمه : ا. آشرمه، آدرم.

یافت : ا. نشان، برگه، اثر، درد.

یاقووت : ا. یاقوت.

یاقووتی : ا. انگور یاقوتی.

یاقووتی : ص نسب. رنگ یاقوتی.

یاقه : ا. یخه، یقه.

یـاگـه : ا ،(ه). جـا، مـکـان، مـسـکـن، مأوا، مقام.

یاگیّ : نک . یاگه.

یالّ : ا. یال.

یالّانچی : ا. مروارید بدلی.

یایه : لقبی برای خانم مسن به علامت بزرگی.

یچ : هم، دیگر، بازهم.

یـخ : اصـ. صـدایـی کـه شـتـر را بـا آن می خوابانند.

یخدان : خواباندن شتر.

یالّ گه‌نیگ : ص مر، امر. کلمه‌ای که برای اهانت به آدم کچل به کار رود و «یال گندیده» معنی می دهد.

یاو : ا. تب.

یاوان : ا. بیابان، کویر.

یـاوان : م. به جایی رسیدن، رسیدن به مقصد.

یخه : نک . یخ.

یخه‌لیّ کردن : م. بیرون راندن با صدا.

یـرداشـی : ا. پـا چـراغ، پـولـی کـه در بازی قمار پای چراغ گذاشته می شود و به صاحب خانه تعلق می گیرد.

یژگه : پسوندی که به انتهای کلمات «کورِ» یعنی «پسر» و «کچ» یعنی «دختر» و «پیاو» یعنی مرد و «ژن» یعـنـی زن مـی نـشـیـنـد و بـه آن حـالـت عزیزی و دوستی می دهد.

یش : نک . یچ.

یام : نک . یا.

یان : نک . یا.

یانگزه : عدد. یازده.

یانه: ا، (ه). خانه، منزل.

یانیّ : نک . یانه.

یانیّ : یعنی.

یانی : یعنی.

یّن : به آخر کلمه می نشیند و آنرا نسبی می کند مانند «نیسکیّن» یعنی آشی که از «نیسك» عدس درست می شود.

یّن : کلمه را به مصدر مبدل می سازد. مانند: «هه‌لووکیّن» یعنی الك دولك بازی کردن.

ین : نک . یِن.

ینه : علامتی است برای نسبت دادن مانند «زیوینه» یعنی «سیمین» و «شالّینه» یعنی «پشمین».

یاونیشان : ا. تب خال.

یاووس : ص. آبستن، حامله.

یاوولەزر : ا. تب و لرز.

یاوه : ا. یاوه، بیهوده، بی معنی.

یاوەر : ص. معین، یار، کمك.

یاوەره : ا. رحم، بچەدان.

یاوەیاو : آهسته حرف «زدن»، آرام صحبت «کردن».

یای : نک . یایه.

یای : دکمهٔ دستگاه خودکار.

یۆ : (ه)، عدد. یك.

یۆئامای : م. بهم آمدن، تنگ شدن، جمع شدن.

یوبووسەت : یبوست، خشکی مزاج.

یـورش : یورش، حمله، تاخت و تاز، هجوم.

یـورغه : ا. یرغه، روشی از روشهای حرکت اسب.

یۆز : ا. یوز، یوزپلنگ.

یوسر : ا. یُسر، درخت محلب.

یۆسەوەی : م، (ه). پیدا کردن، یافتن.

یوڵ : ا. عقل، شعور.

یۆنجه : ا. یونجه، گیاهی از تیره پروانه واران دسته شبدرها.

یۆنجەزار :امر.یونجەزار،مزرعه یونجه.

یوو : (ه)، عدد. یك.

یووز : نک . یوز.

یووز پلنگ : نک . یوز.

یووه : نک . یوو.

یۆیۆ : ا. یویو.

یه : اشاره به نزدیك، این.

یه : ح مصـ. هزاری.

یەچك : ا. شکاف، چاك.

یەخ : ا. یخ.

یەخاو : امر. آب یخ.

یەخ بەستن : م. یخ بستن، یخ زدن، منجمد شدن از سرما، منجمد شدن در سرما.

یەخبەنان : ق مر، امر. زمان سرما، گاه یخ زدن، سرمای شدید، یخ بندان.

یەخبەند : امر. یخچال، جایی که یخ در آن جمع باشد.

یخبەندان : نک . یەخ بەنان.

یەخ تەر بەهەشت : ا. یخ در بهشت.

یەخترمه : ص، ا. اسبی که سوارش را زمین زده و رها شده است، اسبی که به زمین زدن سوار عادت دارد.

یەخته : ص. اخته، اسب و استر اخته.

یەخته سار : ا. مردن و تلفات زیاد و ناگهانی مانند زدن طاعون شهر و دیاری را.

یەخدان : امر. یخدان، صندوق بزرگ.

یەخسیر : ص، ا. اسیر.

یەخ کردن : م. یخ کردن، منجمد شدن از سرما، بستن در سرما.

یەخنی : ا. یخنی.


یوسر

یەخنی کێش : ا. ظرفی است مشربه مانند که گود و بلند می باشد.
یەخە : ا. یخه، یقه.
یەخەچاڵ : ا. یخچال، یخدان.
یەخە دادڕین : م. یخه پاره کردن به علامت شکایت، یخه دریدن بعلامت نزاع.
یەخە کێشیاگ :بچەای‌کەدیگری به جز پدر و مادر او پرورش و بزرگ کردن او را به عهده گرفته باشند.
یەخە گرتن : م. یخه کسی را به نشانه تخاصم چسبیدن.
یەدەك : ا. یدك.
یەراق : ا. یراق، ساز و برگ.
یەراق : ص. راست، سیخ.
یەراق : ا. قسمتی از دستگاه شخم.
یەرمە : ا. لولهٔ پارچه‌ای یا گونی که در آن کلش پر کنند و در محاظات پشت الاغ یا استر بر پالان دوزند.
یەرە : عدد. ٣، سه.
یەرەژن : ا، (ه). زانو، آرنج.
یەرەژنە : نک . یەرەژن.
یەرەق : ا. چوب دو شاخه‌ای که به یك شاخه آن گاو آهن و به شاخه دیگر گاو بسته شده با آن زمین را شخم زنند.
یەرەقان : ا. زردی، یرقان.
یەرە قبوون : م. راست شدن، سیخ شدن، آماده شدن.
یەرەق کردن : م. راست کردن، سیخ کردن، آماده کردن.
یەرەگۆشە : ا، (ه). سه گوشه، مثلث.
یەرێ : (ه). سه تا، سه عدد.
یەزدان : ا. یزدان، خداوندگار، پروردگار، نامی برای خداوند.
یەشان : م. درد کردن، درد گرفتن.
یەشم : ا. یشم، یکی از گونه‌های عقیق.
یەغان : امر. یخدان، صندوق چوبی بزرگ.
یەغدان : نک . یەغان.
یەغر : ص. یُغُر، یغور، ستبر، گردن کلفت.
یەغنی : ا. یخنی.
یەق : ا. آروغ، آرغ، باد گلو.
یەق خواردنەوە : م. متوقف شدن چیزی در جایی مانند آب پشت آب بند.
یەق کردنەوە : م. نم کشیدن، نم برداشتن چیزهایی مانند شکر و توتون غیره.
یەق کردنەوە : م. بالا آوردن، استفراغ کردن، قی کردن.
یەق کردنەوە : نک . یەق خواردنەوە.
یەقە : ا. یخه، یقه.
یەقین : ا. یقین، بی شبهه، بی گمان، یقیناً.
یەك : عدد. ١، یك.
یەکاڵا : امص. شکافته، چاك خوردن، دریده، پاره شده.
یەکاڵا بوونەوە : م. شکافته شدن، پاره

شدن، دریده شدن، جدا شدن و قسمت یك چیز از سمدیگر.

یەکالا کردن : م. شکافتن، دریدن، پاره کردن، تشریح کردن بدن، اتوبسی.

یەکالا کردنەوە : م. شکافتن، پاره کردن، دریدن.

یەکالە : نک. یەکالا.

یەکالە بوونەوە : نک. یەکالا بوونەوە.

یەکالە کردنەوە : نک. یەکالا کردنەوە.

یەکان : ق. یگان.

یەکانە : ا. گراز، خوك نر.

یەکاوە : ا. غذایی است، برنج پلویی با قورمه و پیاز داغ.

یەکاویەك : ق. یك یك.

یەکباد : ص، ا. نخی که کاملاً تابیده شده است. بافته‌ای که باز و شل باشد.

یەك بارە : ق مر. یکباره، ناگهان، بکلی.

یەك بارگی : ق مر. یکبارگی، ناگهانی، بکلی، سراسر، دفعتاً یکجا، یکباره.

یەك بازد : ا. پرش یك باز.

یەك باڵ : ص مر. تنها، مجرد، منفرد.

یەك بڕ : کره اسب نر دو ساله.

یەك بوتوون : ص مر. یك نواخت، یك بتون، هموژنیزه.

یەك بوون : م. یکی شدن، یکی بودن، متحد و هم آهنگ بودن.

یەك بینە : ق. پی در پی، پشت سرهم.

یەك پارچە : ص مر. یك پارچە، یك تخته.

یەکتا : ص. یکتا، بی نظیر، بی مانند.

یەکتایی : ح مص. یکتایی، واحد بودن.

یەکتر : ص. دیگری، یکی دیگر.

یەکتەنە : ق مر. یك تنه، تنها، منفرد.

یەکجا : ق. یکجا، باهم، با یکدیگر، همگی.

یەکجار : ق مر. ناگهان، یکدفعه، یك مرتبه.

یەیك جارەکی : ق مر. ناگهانی، دفعتاً.

یەك جارەیی : نک. یەك جارەکی.

یەك جۆر : ص مر. یك جور، یك نواخت، یکدست.

یەك دەس : ص مر. یکدست، یکنواخت، یك جور.

یەکدەس : ص مر. تنها.

یەکدەست : نک. یەکدەس.

یەکدەندە : ص مر. یك دنده، لجوج، مصّر، مستبد، خود رای.

یەكڕوو : ص. یك رو، یکرنگ، خالص، ظاهر و باطن یکی، صمیمی.

یەكڕەنگ : ص مر. یك رنگ، یك رو، بی ریا، صمیمی.

یەكڕەنگی : ح‌مص. یکرنگی، صمیمیت.

یەکسان : ص، ق. یکسان، برابر، مساوی، همانند، یکنواخت، بی‌تفاوت.

یەکسانی : ح مص. یکسانی، برابری، مساوات.

یەکسم : ص مر، امر. یك سم مانند اسب و استر.

یەك‌سەرە : ص مر، ق مر. یکسره، تمام، همگی، یکسر.

یەکسەرەیی : ح مصـ. یك سرگی، همگی، ناگهانی.

یەکەشەق : افا، ق مر. مداوم، یکسره، پی در پی.

یەك‌شەمە : امر. یکشنبه.

یەك‌شەموو : نک . یەکەشەمە.

یەك‌شەوە : امر. ماه یك شبه.

یەك‌کاسە : ق مر، امر. یك کاسه، یك جا، یك قلم، کلی.

یەك‌کەفتن : م. جور شدن، به هم افتادن، همکار شدن.

یەك‌کەوتن : نک . یەك‌کەفتن.

یەك‌گرتن : م. بهم رسیدن، جور شدن، به هم افتادن.

یەك‌لا : ص مر. یك لا.

یەك‌لایی : ص نسب، ص. یك لایی، لاغر، مفنگی، بی دوام، نزار.

یەك‌لۆ : نک . یەك‌لا.

یەك‌لۆنە : نک . یەك‌لا.

یەك‌نەواخت : ص مر، ق مر. یکنواخت، یکسان.

یەکە : ق، ص. یکه، تك، تنها، بی نظیر، بی مانند.

یەکە : نک . یەکانە.

یەکەتاز : ص مر. یکه تاز.

یەکەتی : ح مصـ. یگانگی، وحدت، یکپایی، بی همتایی، اتحاد.

یەکەلەچن بوون : م. بیخ بر شدن، تمام شدن، از ریشه در آمدن.

یەکەلەچن کردن : م. بیخ برکردن، تمام کردن، از ریشه در آوردن.

یەکەڵەشاخ : ص مر. یکشاخ.

یەکەڵەگون: ص مر. جاندار نر یك بیضه.

یەکوم : عدد. یکم، نخستین، اولین.

یەکەم : نک . یەکوم.

یەکەمین : نک . یەکوم.

یەك‌ئەندەردوو : ق مر. ناگهان، ناگهانی، یك اندر دو.

یەك‌هۆ : ق مر. یکمرتبه، یکهو، ناگهان.

یەك‌هەو : نک . یەك‌هۆ.

یەك‌هێشە : ص مر، امر. زمینی که یکبار شخم خورده است.

یەکەیەکە : ق مر. یك یك، جداجدا.

یەکێیی : نک . یەکەتی.

یەکیۆ : (ه)، نک . یەك پارچە.

یەك‌یەتی : نک . یەکەتی.

یەکیەك : نک . یەکەیەکە.

یەکێ‌یەکێ : نک . یەکەیەکە.

یەگانە : ص. یگانه، واحد، فرد، بی همتا، بی نظیر، بی مانند.

یەل : ص. شیر مرد، پهلوان.

یەل : ا. یل، کت زنانە، نیمتنە زنانە.

یەلخی : ص، ا. ایلخی، رمه، جاندارانی که آزاد هستند و در مرتع چرا می کنند.

یەلغار : ا. هجوم، یورش، حمله، ایلغار.

یەلە دان : م. لم دادن، یك وری دراز

کشیدن، به چیزی تکیه کردن.

یەلەك : نک . یەل.

یەلەلی : ا. یَلَّلی، جواب سر بالا، بیکارگی، تنبلی.

یەمەنی : ا. کفش قرمز رنگ، کفش سرخ.

یەن : آنقدر، آن اندازه، به قدری، به اندازەیی.

یەنە : نک . یەن.

یەندە : نک . یەن.

یەو : ا، (ه). جو.

یەواش : ق، ص. آهسته، آرام، یواش، بتدریج.

یەواشلێو : نک . یەواشەکی.

یەواشەکی : ق. یواشکی، به آرامی، به آهستگی.

یەواش یەواش : یواش یواش، آرام آرام، آهسته آهسته.

یەهەر : ا، (ه). جگر سیاه، کبد.

یەی : علامت استفهام، چرا؟

یەی : نک . یەو.